حقایق الاشیا ثابتة والعلم بها متحقق

مع

طبع احمدی واقع شاہدرہ دہلی باہتمام احم…

بسم الله الرحمن الرحیم

...بایجاد الموجودات بالمواد والاطوار بدیع الصنایع باحداث الکائنات بالاستعداد و خلق جواهر المجردات والمادیات المفردات الاصلیات ... المفرعات و قسمها بالاجناس
ت والجزئیات و خص کل واحد منها بمنافع و افعال و آثار و اسباب و صور والوان و اوصاف و جعل لانتفاع العباد و عمارة البلاد والصلوة والسلام علی حبیب القلوب الذاکرة الشاکرة
علة ایجاد البریة و منجی الخلیقة من ورطة الغوایة و هادی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد والهدایة الی اقارب العباد فی یوم التناد سید العرب والعجم المبعوث الی کافة الامم محمد المصطفی
بالرسالة العظمی والشفاعة الکبری و علی ابن عمه خلیفته من بعده و اولاده و ذریته الاحد عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
جلالان الوفا میرساند این ذرهٔ بی مقدار الی رحمة ربه الغفار ابن السید محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین عفی عنه ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای
محل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت والد ماجد قدس سره و جناب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی عمی حسب ... [illegible] ...
درگاه ... بخاطر فاتر مسطور ... که اگر در فنون ... [illegible] ... اقوال آن اقدام ... [illegible]
... جمیع ... معتمد ... [illegible] ... علم و عمل و عدم حصول تجربه ... در معرض تحقیق ... [illegible]
... الاسلام اتفاق شروع بجمع و تالیف کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم ... از آن قدر تا آخر امراض ... [illegible] ... نوشته شد و بسبب عروض
... بتالیف قرابادینی گردید ... [illegible]
... افعال و منافع و خواص و مقدار شربت ... اصلاح و دفع آن ... [illegible] ... ذکر نماید ... ذیل ... [illegible]
... جامع ... بترتیب ... حروف تهجی جهت سهولت اخذ ... کتب ... [illegible] ... تمام آن ... [illegible]
... کتابی ... گردید ... بترتیب ... حروف تهجی از الف تا یا ... [illegible] ... قانون شیخ الرئیس
... شیخ ... موسوم ... بجامع ... تذکره شیخ داود ... موسوم به تذکره اولی الالباب ... [illegible]
... مشهور ... اختیارات بدیعی ... تحفة المؤمنین حکیم محمد مومن ... از مفردات ... [illegible]
... دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ... و شاه ... حکیم میر محمد ... [illegible]
... از زبان ... [illegible] ... خواص ...
... لغات وارد و در آن ذکر نماید ... ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن ... بالخصوص والتفصیل ...
... از فرق تا قدم ... و خواص ... بیان ... اصلاح و دفع آن ... [illegible]
... در آن ... قرابادین ... الجوامع ذکر یافته ... [illegible] ... کتابی ... [illegible]
... [illegible] ... افعال و خواص ... [illegible]
... [illegible] ... کتب ... [illegible]

آن و آنکه در احتیاج بادویه مرکبه رجوع بکتاب دیگر نماند برای آن فصلها با دیگر بترتیب حروف تهجی ذکر نمود و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت **مقاله اول** ادویه مفرده که غذا

مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه و تذکره اولی النهی کردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا سهو و خطائی مشاهده نمایند بعد تامل و تحقیق بلیغ بقلم اصلاح

در بیایند و تاتمیم صنایع و رنگارند جزاهم الله خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی **مقدمه** در بیان اموری چند که اطلاع برانها پیش از شروع در

فصل **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فاد زهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذو الخاصه

و بعضی **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها **فصل چهارم** در بیان طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان

در ماهیت خواص ادویه و اسامی که بانکه متوجه تحقیق و تتبع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حدانیت آنها و فوائد

مفرده و زمان بقای قوت آنها **فصل هفتم** در بیان ادب طعام خوردن و آب نوشیدن و طعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست **فصل نهم** در دستور ادراک بعض ادویه

انتخاب لسان حبوب حیتی و غشه و شجره البنی و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض ادویه و احکام مرکبات **فصل دهم** در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها **فصل** دوازدهم

طبیه **فصل یازدهم** در بیان بعض اوزان طبیه هندیه و فارسیه **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان اسناد طب **فصل**

و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فاد زهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت خبرت و احکام حکمت و عنایت رحمت از

اغذیه افریده بجهت آنکه احتیاج انسان بانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه دیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال مشابه و طبیعی عادی شده اند

چنانچه از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد مشهوره مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد اعتدال که منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است محتاج بتدبیر

خود بعین و معاون از خارج طبیعت مدبره را و آن دوا است از برای هر علتی بعض حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ما خلق الله داء الا خلق له شفاء الا الموت

و اصل دوای بسیار افریده بحصول منافعی که خود تقدس و تعالی میداند و آنچه اطبا و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قلیل قطره ایست از در

قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا الظن و قیاس تخمین مراد از هفتاد اراده و در حدیث شریف بهفتاد عدد و معد

از جمله منافع مذکوره و در فقه ادادویه و تفنن انها بجهت که یکی آن باشد که مثلا اگر دوائی یافت نشود و یا یافت شود و طبیعت از آن نفرت داشته باشد دوای دیگر که یافت شود بدل

بدان علاج آدمی نماید و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا اولا چون دوائی را خورد و نفع از آن بهم رسید بنابر آن بسبب تکرار استعمال و عادت تبدل حالات

و از تغییر و تبدیل بدوای دیگر نماید و همچنین غذا و این امراض مفرده است داء و امراض مرکبه لامحاله احتیاج بتکثر شد و چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن

یا مرکب و مفرد در طبقه از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب و مؤلف از آنها بخلاف غذا که لامحاله نباتی یا حیوانی و یا مرکب از این دو است؛

انسان ندارد و کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهرند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن

فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بخاصیت است مفرد

غلبه و تاثیر یا یکی از این امور ثلثه است بتنهائی و یا بدو و یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن جزئی و بهر حال با آن هر دو شریک است و مفارقت

مثلا در دوای مطلق قوی و غالب تاثیر بکیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذو الخاصیه صورت غالب و بهمین نسبت در غذائی دوائی و دوائی غذائی و غذای ذو الخاصه

مضر مذکور نموده و غذای دوائی و دوای غذائی و دوای سمی فاد زهری و دوای سمی و امثال اینها مانند ذو الخاصیه موافق در مقوی حقیقی و حافظ مزاج

یا مخالف و مفسد و هلاک کننده آنها و لفظ فاد زهر پادزهر معرب است و اسم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این معنی بالاجماع معلوم گردید پس باید دانست که آنچه

آن با ماده فقط است و از اغذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و از ادوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و از اغذائی دوائی و یا بکیفیت و ماده

گویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از اینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار

و یا بماده و صورت و از اغذای فاد زهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و از ادوای فاد زهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و از اغذای دوائی و ذو الخاصه

باشد نیز چند نوع است یا بصورت فقط است و از اسم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز مرتب است اگر در کمال قوت است از ادویه سمیه

یا با آن قوت سمیه است و آن نیز بسه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و از ادوای مسهل و نیز

و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است لیکن ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را

مطلق است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که

اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه از الفعل آورده و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد آنکه بگردد جزء

...ستی او قریب آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا لبن مانند گندم و سایر حبوب البقول وغیرها و کیفیت حاصله از ان خلط منافی و غالب
مطلق است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذا نیست و جزو بدن شدن نتواند باشد بتقسیم که چون او بدن گردد و حرارت غریزی در آن
...ف در بدن نماید و از ان متاثر و متغیر بکیفیت خود بهار... از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرد یا مرکب مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزرالبنج
...ثیر آن در بدن بماده و کیفیت سرد و باشد بهمان نحو بغلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر از ان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی
...ر بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و حنا و یا برنگ که کدوانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقا و اسفاناخ و یا بونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم
...ذائی است که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده سرد و باشد بغلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغییر یا بی محابا بدن در آن تصرف نماید و از ان خلط بسیار
...ن و نقصان صورت عضوی شده و مشابه با کیفیتی غالب بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و ...
...ان بهما و بدانکه ادویه و اغذیه افعال کلیه میباشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و تحلیل و حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و تسیلان طبیعت و تیبیس و
...ات مخصوصه است که منسوبا بافعال کلیه نیست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و مثال اینها و اغذیه مفرده در اصناف منحصرست در نه قسم
...صالح الکیموس اول است که متولد شود از ان خون طبیعی صالح که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و فاسد بخلاف است و متوسط
...سط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط بینهما کثیر الغذا آنست که از ان خون بسیار تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن متوسط میان
...سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند نبیذ مانند اسفناج یا غلیظ غیر لطیف است و یا متوسط مانند گوشت بزغاله و بره
...مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و بار دلیست مانند خردل و سیر و پیاز و سرکه
...ست یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود یا عسل قلیل الغذا است مانند سائر البقول چنانچه درین جدول نموده مے آید +

...الکیموس ...مانند ...کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبود بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و سیر چه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی النضج
قلیل الغذا ...یکبینه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم +
قلیل الغذا ...بلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

...ری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و صفیه بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را او...
...نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس
...شد و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طول...
اگر تاثیر آن بجوهر صفت است آنرا فادزهر و تریاق نامند و الاسم فادزهر و تریاق است که تاثیر آن در بدن حرارت غریزی و حفظ ارواح
...باشد که بر دفع و منع نکایت و اذیت سم موجب یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون اطریاقی می نامند
...ت حقیقی اشتراک دارد و غذای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت سرد و باشد الماده غالب چنانچه مذکور از فعل و انفعال
...ال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند و دوای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت سرد و باشد
...دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب مزاج اصلی بدن بنماید و غذا و دوای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت
...اندک کیفیتی نمایش بدن تفریح و سرور آورد و سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و...
...دو صفت فعل و انفعال بدید مانند بیش و زهره افعی و مار و کژدم و گزیدن اگر بدن اینها که فی الفور مهلک اند و دوای سمی آنست که تاثیر آن
...میت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید چنانچه غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت سرد و باشد و بعد فعل
خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اند غذائی و دوای سمی ال...

که تأثیر آن بمادّه و کیفیت و صورت هر سه باشد و عجب تأثیر و تأثر یا حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیّت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیّه و کیا...
دانست که تأثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و تأثیر آن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تأثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه غیرها با
و تأثیر نفوذ و سرایت در قصبه و سطوح و عروق و الحاق بدن نماید و مختلط و متشبث با خلاط و رطوبات رقیقه و تغلیظ گردد و اکثر آنها را تجفیف و ترقیق
و تحلیل بود مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند مازریون و دوند و خربق و
آن مشابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا رکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال
تربد و هلیلجات و غیره با دام محتاج است **و دوائی** که اطلیس است که تأثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث با خلاط و رطوبات موجوده در معده
بآن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد
مانند فلوس خیار شنبر که با آب برد و روغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای دفع لسبث و چسبیدن آن بسطح امعا و احداث قرحه و سحج و زحیر قیاس کنند محتاج بدان
مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه و تأثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدأ اثر و سبب موافقه
اول افعال مسواد ویست بسبب کیفیت متشابهه حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این امتزاج اولی نامند
ثانویه هشیار صاحب ابن حبه ثانویه است در ملاقی خود و آن از لوازم مرتبه اول است چه بشیار صاحب مزاج ثانوی مرکب از اجزای که هر یک را کیفیتی و مزاج
بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و از این غیر آثار آن اجزا است مانند روح و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر چه
دانچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف اینها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند از
خاتل هر یک از در مکان لایق استعمال نماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد **مرتبه سوم** از لوازم مرتبه اولی و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه بالخاصه
حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد نباشد اختصاص بسطو خود و سن باغ که از لوازم حرارت مزاجی او است تلطیف اخلاط و اغیره
و دفع سم نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود **و بدانکه** بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند به بقای صور عنصریه در مرکبات باید که امر تو
مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه میباشد و تأثیر آن بر مرتبه از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثر است غیر آن مانند لین که مرکب است از
ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تأثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده
است و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر است **و بدانکه** بعضی از مرکبات ناقصه را صورت نوعیه
از اثر بخار و بخار که مولف است از آب و آتش **و بدانکه** هر چه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر محکم الترکیب و تفصیل این بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی
القوی پس آن دوای را نامند که مرکب باشد و تأثیر آن از چند چیز که هر یک از آنها بسر خود در آن خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب شده واحد و نوعیت لها
که بعد ورود در بدن و تأثیر و تأثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تأثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تأثیر
مخالفه متضاده میکرد و بعضی زودی و بعضی بدیر بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی بعد از این
و مادر ورود اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه مانند شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل و تحلیل و رزنبا
فضلیه نیست رطوبت اصلیه آن میباشد لهذا بزودی از اکرم متجوید و تباه میگردانند و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبت که در تمام اجزا
بعضی از آن تحلیل رود و جرم از آن متشقق سازد و بعضی متعفن جوهر شدگی یافته جرم از آن جدا و درفته رفته تمام از قابل گرداند **واما ذوالخا**
را نامند دوای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست از آن ظاهر گردد بنا به لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه
تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و نحوه و دفع سمیت این اثر موافقت و مناسبت مزاج ارواح و حیوة باشد از فادزهر و تریاق ما
که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد **و بیان دیگر** آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تأثیر آن بکیفیت نباشد بلکه بصورتی بود که آن چیز بآن صورت
و از این جهت آن صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تأثیری و رای تأثیری دیگر مینماید و اما اختصاص نوع نوع در آن
ذکر یافته در تهذیب حجر الیتیس و حجر الحیه و جدوار و حب لقاد و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه و تریاقیه مفرده و مرکبه که در سمّ
و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکه
...لترقیق و تفتیت و تقسیم بلکه کیمیا امر ست و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن از طبقه نفس است در جسم بهر سبب الا آنکه تأثیر بالکیفیت ضعیف و جزئی به

بستعمل و اتحد بقوتی که طبیع و امثال است و بدانکه تأثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اغذیه بنوعی خاص و
بیکی از اجزای آنها منتقش و دفن کردن در فرش کردن یا حنوط در یا با خود داشتن یا غذا ساختن یا مرتبا قوا طبیعیه تأثیر طبیعت از
جهت خصوص صور تشابه العقول الحکیم نقل این و الحکماء نیز چنانکه از آنها با این جا بیا لطف از این قبیل خواص که در میگردد
مرکب التعدی بودن است هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن هم السمی خود و میل هم السمی آن و هم از جهت
مناسب مصادق خود که حرارت غریزیه و تقویت ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در نفاذ سریع التنفیح مجاری و جذب
که چون اجزای رطوبت و تقویت ارواح بدن همه با هم متصل و متحد الا الاتصال و الاتحاد و حفظ و طبیعت مدبره بدن و نفس
در روح آن بدن تأثیر آن تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حالت ضعف و کرب بسیار بمجرد ورود دوا
و اما تأثیر و احداث غذا التقویت بدن دفعه و امداد بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه
دفعه تمام بدن میرسد و باعث التقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن آنچه از غذا اماده و ذخیره نگاه داشته
ذاتی نزد وارد بدن شود مطمئن گردد از آنکه ذخیره دارد زیاده بصرف آورده و موجب تقویت بدن شود والله اعلم و اما تریاق الافاعی
در آن جاذب لحم افعی است سمیت السمی خود و از این جهت است که تأکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی
بکمال قوت از انتقصاب آورند تا تمام زهر آن بسر و دم آن آید و حیثیت تمام میکند سبب آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند
در آن بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جاذب سمیت
مالف معصورت و اخوان را نزد سمی خود و این امر لیست بین و محسوس و لهذا آزموده اند که اعاظم مطبوخات و مالیدن
و اجرام آنها جدا کنند و الا بازآنها را الجذومی کشد و نیز بجهت زیادتی تأثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات
نوعی بعد امتحان بدن نموده سمیت جذب و دفع نماید لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق از بدن دفع میشود
فائده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فاد زهر بر آنچه مطبوعه تجربه که در جوف حیوانات مانند بز و گاو کوهی و میمون و غیره
و حب الغار و داد و بر مرکب مصنوعه مثل تریاق الافاعی و مثرودیطوس تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته
دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم و اما تأثیر سم با امور مذکوره مضادت و قهر و غلبه و افنا و ابطال و افنای حرارت
غریزی است و ممنوع خود که قلب باشد و انجماد و خاموش شدن آنها و از انقباض مجاری و انقباض لهذا در آن حین رنگ بشره
سیاه میگردد صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد و اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات
که در یک لحظه تمام آب از مکان میگرداند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تأثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد
است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تأثیر فادزهرات و تریاقات
مصنوعه که نزدیک آن را فاسد و تباه و باطل میگرداند فعل آن را و اما تأثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها با امور مذکوره نسبت اجرام آنها
از قوی و لطائف آنها را باعضا بعیده و حقیقه المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را السمی خود و رسانیدن اثر آنها بر دو
رسانیدن اجزای لطیفه و تأثیر دوا تا العضو مخصوص من خاص خاصیه آنکه آن دوا نیز مخصوص به آن عضو و آن ... باشد تأثیر آن
تحلیل و دفع و تلطیف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها
عبارت از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از
اجزای آنها و با هم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه صورت وحدت کیفیت دیگری را اشکال و صورت جدا
عناصر چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از اینها که حرارت و
هر ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگر منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و
مناسبت و مشابهت دارد و هم ضد است مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار
... و همین علت انقلاب و امتزاج آنهاست با یکدیگر و تأثر و تأثیر و ظهور آثار مختلفه از آنها ...

بهت که تجربه اولادان ظاهر شود بالذات شد و آنچه بالعرض مانند اکثر ادویه که تبرید و تسخین الحراره حادثه کند اولا اعضا را گرم میسازند و بعد از آن می نمایند و تا مابه
انس ایشان را بعد از برودت بالعرض میتواند نمود پنجم آنکه باید که استمرار فعل مدام ثابت باشد یعنی باید که ملاحظه نماید که فعل آن دوا اگر دائمی و یا اکثری است از ذاتی و بالذات داند
ششم آنکه باید که حکم کند بر دوا بقیاس میزان قوتی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کنند که آن دوا گرم است
بسایر حیوانات حکم نکنند زیرا که بسا است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان بعضی حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه افربیون کشنده باشد و یا جزء نا مجرب
نماید و عوق بسیار میکند و همچنین اکثر مسهلات ادویه سمیه حادث شده یا الحاره و البرد که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانوریست که آن را زرزور گویند
و آنست که از اشیاء که غذای جانوریست که آن را موش خوانند و بارکه غذای اکثر حیوانات است مانند زرکی که روغن آن قاتل درین سمون است و طاوس نیز
انسان را تشریح قاتل و مهلک اند و مانند آنکه چون در تجربه مخاطره بسیار است حکیم بتدریج اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرایط مذکوره
بجهت آنکه بدان بود که ادویه از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال آن بهلاکت اند و لهذا اطبای متقدمین وصیت نموده اند که دوائی که اراده تجربه آن
داشته باشند اولا بحیوانات و طعم آن شامه را بسیار ملحوظ و یا کرده باشد که آن را اعضای مفرط نخواهد بود و با احتیاط تمام استعمال نماید و بعد از آن بسیار ازرا
استعمال نماید بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا در حیوانات امزجه ایشان نزدیک بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه و گیاهها و حیوانات است
خوراک آنها و مشام و مذاق انسان و غیر آنها بود و اگر ملاحظه کنند پس انسان بتدریج از مقدار کم زیاده رود و باید که اولا با شخاص قوی البنیه غلیظ الطبع
بدن القویات الغیر ضعیفه و بعد از آن بالعرض حسب الحکم تدریج لطیف بخورانند پس بدیگران در حد کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز باید دانست که طرق
در یافت غذا و خواص و منافع ادویه بتجربه منحصر نیست بلکه طرق دیگر نیز یافته اند اولا اجمالا و ثانیا تفصیل دراز نحو که یکی اتفاق است مثلا شخص
مریضی که بمرضی گرفتار شود و یا آنکه از برای او دوای و غذای آورند و او آرزوی آن ندارد کیفیت آن را بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس او شخص خود و یا او رساند
بدیگری نفس امتحان آن کرده خواص مقدار شربت آن را معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است به تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را
تقویت آن را باشد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش در عضت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملح جوشانیده ملح و ترمدی از ملح فروش
و ما زان که در ما ذریون قرابادین کبیر مذکور است و خوردن مخروم مایوس العلاج شربتی کرده است در اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت
بیان مذکور در ترکیب تریاق فاروق حکایتی موجود است در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه بالکره و یا بالجبار شخصی از راه عادت بالکری چیزی بخورند که مقصر و مهلک است
شخص رسیده اتفاق مرضی از من دارد که بالطبع آن چیز رفع علت او گردد مانند خورانیدن ترنج و سم الفار و رسیدن صاحبان امراض بارده درجه بسیار به مخرج از بخشه
و جذام و غیره چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیره اتفاقا دوائی یا غذائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها
و صحت و تقویت فربهی او گردد چنانچه در کیفیت مومیای و جای حطای گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیای و فادزهر و برگ گیاهی خود در
در بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و اتفاق بدان گردید هشتم از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که
اطلاع و ادراک عوض شانه نموده باشند هفتم آنکه بالهام الهی در قلب شخص نزد احتیاج ابتلا و تحیر در آن باشد مثلا شخصی در امری و مرضی فرو مانده که چه تدبیر
او را و یا از غذا او بخورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او در رسد که فلان چیز را بخورد و فلان دوا و یا فلان چیز را مفردا و یا مرکبا این نحو بایا استعمال نمود و جهی
چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بلبید تدبیر آن را و چون بیدار شود بعمل آورد در همان بود که دیده پس در تحقیق و دریافت آن
چنانچه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی ذکر گردید و ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و ما ذریون و مومیای در قرابادین مذکور شد نهم آنکه از حیوانات
حیوانات معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز در یابند مانند آنکه عمل حقنه را از طائری که در پس آن طایر آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و
از رسانیدن و بر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک کم نور میشود و بعد انقضای ایام زمستان و کسر صورت سرما سر در آورده بر میآید برفته گیاه رازیانه را
بالا میمالد و بدین سبب روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود درد بیابد طائر را که بیونانی ذیقوس نامند صید کرده جگر او را بخورد حکایت کوتاه
و شتر چون بسبب ملاکت بود و مرضی بهم رسد برگ خروع را آورده خائیده در دهان او میگذارند و آن نقل از زبان اهل حجت تا آنکه شفا یافت از این دریافتند که برگ خروع

گردد و گرم یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و در خشونت و صلابت و رقت
حکم نتوان کرد بران زیراکه آنچه متخلخل بسیار خشو و بسیار رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد اینها و همبرین قیاس عکس آنها عمود و لطور آن استطیعی باید که در امور
صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بسبب سردی آن کمتر زیراکه فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است فاعل
برودت و دران تاثیر هر یک قوتیر و باعث شدت ظهور بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احد الفاعلین یا یبوست محل قوتیر است و با رطوبت
و یا قوی البرودة هست و یا شدید الصلابة و الکاسف یابس است مانند احجار و آنچه بر خلاف اینها است رطب والله اعلم بحقایق الامور **اما طعم** که اقوی کل
یات آن بسبب استقرار نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند به فتح میم و کسر
ثانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده اند و اصول طعوم را هشت گفته اند و ماسوای اینها مرکب از بسایط اند خواه ظاهر بین محسوس باشند
و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیراکه گفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل شی ذی الطعم یا لطیف است و یا کثیف
و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است
مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه
زان نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینها و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف یا معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه
تیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و از احرافت گرداند در ماده کثیف احداث مرارت و از امر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و از امالح
نیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت مینماید و از احامض میگرداند و در ماده کثیف عفوصت و از اعفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و از اقابض میگرداند و حرارت معتدله
دسومت مینماید و شی را دسم میگرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و از احلو مینماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و از اتفه میسازد پس حرافت اخر طعوم مفرده
و بعد ازان ملوحت حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد ازان عفوصت و دسومت معتدل ترین اشیای معتدله است و بعد ازان حلاوت و بعد ازان

قوت معتدله	برودت	حرارت	قوابل / مواد
دسم معتدل	حامض بارد رطب	حریف حار یابس	لطیف
حلو معتدل مایل بحرارت	عفص بارد یابس	مر حار یابس	کثیف
تفه بارد رطب	قابض بارد یابس	مالح حار یابس	معتدل

طعوم بسبب فاعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلو و اینها بین و ظاهر میگردد مثلا اگر ماده
مانند انگور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا اتفه پس قابض میباشد باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت اینها
لتی یافتند و حرارت در اینها اندک زیاده تاثیر نموده عفص قابل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید
قابل رسیدگی میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردند و
شد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه صلیا منقص گردد و حرارت عویه اینها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر ماده آنها بعد ازان لطافت یافته باشد و حرارت غریبه قوی
زانجه این مراتب در اکثر طعوم مشاهده شده و بعضی آن طعم ثابت و ناخواه و رازیانه و کافور و غیرها نیز در یافته شده و هم برین قیاس آثار دیگر باختلاف مواد و فواعل یافته اند
تلف میگردند چنانچه ذکر یافت بلکه آنکه بعض طعوم با هم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف لطف
عل و ماده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح با هم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون ملح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید و لطافت ربوده
باند آنرا مر نیز میگردانند مانند ملح هندی و خلاف تفهیم حجیتین قابض با عفص و عفص با حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت مراتب می باشد والله اعلم **واما**
دوم ازان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و خا که بفارسی تیز و تند نامند آن است که در حین چشیدن زبان انگیزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند از افعال
و دران تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز
ماهر بضم میم و تشدید را مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و خوض دران نماید و سطح از آن خشن سازد و طبیعت را ازان کراهت و نفرت بود و طبیعت
ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و از غلظتیکه در جوهر است و در سایر افعال ضعیفتر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفن
در جوهر است ——— مانند مرمکی و صبر و هر چه تلخ و دران تلخی است نیز مر نامیده میشود **واما مالح** که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند در سطح زبان بغیر
آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب به مر است و ازان ضعیفتر مانند
نمک نامیده میشود **واما حامض** و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ دران نماید و آب دهان آید حتی از تصور آن و تلطیف و تقطیع

و کثافت جوهر خود مانند مازو و عفونت بود و انچه در آن عفوصت و تلخی باشد نیز از مراتب خود و اما قابض که یعنی گیرنده است انست که اجزای زبان را بهم آورد و جمع
و عصر بسیاحت و از افعال آن تخلیه و تکثیف قبض و تجفیف و تقویت اعضا و حبس اسهال اعتبر آن بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف از عفص
بسبب ثقالت جوهر خود بنسبت آن مانند فوفل و انچه در آن قبوضت باشد نیز از مراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسرین مهمله میم و دسومت که معنی چرب و چربی است انست که
منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا و ازلاق و انضاج و تسهیل اخلاط است و تسکین قلیل است بسبب لطافت و رطوبت و مائیت جوهر خود مانند روغن
و چربی است و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و او و حلاوت که یعنی شیرین و شیرینی است انست که سطح زبان را نرم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدرکه بدان التذاذ
و جاذبه کسب نماید و در تحریک جاذبه و جذب مشتاق بدان شود و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و تغذیه و تسخین قلیل است بسبب اعتدال
مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و ماحلو قوی الحلاوة شدید الاسخان است آن درشت کند سطح زبان را و
سوزش بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و اگر مسیح نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت
انست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و حدت و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر باعث
شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت بسکین و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و برودت و بر غلظت و ملاست
و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس نسبت و از ترکیب اینها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شی مرکب از دو چیز که یکی بارد الطعم و دیگری حار باشد
غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس بر نوع مرکب طعم آن غالب باشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از
شی را مرکب القوی مینامند و امثال آن بطریق صناعت است که چون آنکه بسیار در بسیاری از دو نوع ترش حل نمایند البته طعم آن تلخ میباشد و امتزاج از آن گرمی نمی نمایند پس هرگاه
باشد که چیزی طعم چیزی منحرف گرداند و مزاج او را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است هر چند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعم
در بعضی جاها مخالف مطلوب میباشد گاه مجتمع میگردند دو طعم در جرم شیء واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این بسیع و کثیرا میباشد مانند مرارت و ملوحت در اکثر سبخ
و عفوصت و زعاق میگویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی انگار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در نیمه
و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی امثال این ترکیبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیره و الله اعلم
و جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود به این نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شی ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن شی پس بر مزاج آن از رایحه
بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال همچنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیف است و کلی نیست زیرا که بسیار و اتفاق میشود که انچه چیزی با طعم از
گلهای خوشبو که طعم اینها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت مشابه آن باشد و بنا بر آنکه در نسبت استشمام و انچه بعضی گفته اند که اجزای لطیفه اینهاست که جدا شده و
میرسند و بعضی گفته اند اجزاء لطیف اینهاست که جدا گشته و مختلط بهوا شده و بحس شامه میرسند و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که
اینها سخیف و متحلل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره هم ابخره لطیفه از اینها جدا شده و مختلط بهوا شده بقوت شامه میرسند و مدرک میگردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نباتات که
نباشد که اجزای صغیره و ابخره لطیفه از اینها جدا گشته بشامه برسند خالی از رائحه میباشند مانند احجاری که در صلابت و یبوست و غیره بکمال رسیده مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیره
رائحه در اینها مستور و مفقود است و بنا بر آنکه روایح منقسم نمیشوند بقسم اول باعتبار چیزی که مقارن اینهاست از طعوم در اکثر امر نام برده میشوند از انچه بنام آن طعوم بسبب آن
انکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه است و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال باینها مانند
استدلال بملایمت و منافرت اینهاست چنانچه گفته میشود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت مانند جملۀ
اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده اینها در غالب احوال عموم باعتبار فعل و تاثیر آن است در جانب شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه
دافع است مانند ملو و تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال
و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله بر رائحه حاره حاده موافقه ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و بر رائحه قویه کریهه دلالت بر
ماده و بر رائحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده مسکنه و بعضی بر برودت و رطوبت
و جمع آن الوان است و پس آنکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب است از روایح و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف میگردند و بالجمله و جهت استدلال باینها
دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند چرم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و در لون سواد مراتب خود دلالت بر برودت
میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه سوخته و خام نارس یابس آب که چون ... بسیار باشد ...

میرداند حتی رطب را سیاه چنانچه میگرداند حرارت تر را تخم و جسم یابس اسفید مانند آنکه میگرداند تخم را لهذا دو اطبا گفته اند هرگاه که اصناف نوع واحد از دوا مختلف
مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل لصفرت و بعضی مائل لسواد باشند پس آن بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد تا صندل ابیض پس آن اب
مانند صندل احمر در سردی از ان کمتر و مائل لصفرت نیز از ان کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل لسواد از همه زیاده و در یبوست مائل ببیاض کمتر از همه
و بعد از ان احمر و بعد از ان از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس بارد است مانند عسل سفید
نشد بسیار گرم مائل لسفیدی میباشد گرمیش از ان سرد و کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی سبز انه و انبه و خربزه زرد و سیاه رنگ شیرین
و دیگر چون مرکب ایله دلالت آنها نیز بسبب کیفیت غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از ان هر دو اند و باید آنکه
ست است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست
له افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثریت نه کلی جهت آنکه اکثر مشتبه و غلط
میشود در یک رطل شیر دو مثقال افیون باین حیثیت که میگردند آن هر دو شیء واحد و محسوس نگردد اجزاء افیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود
یرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب میآید بر اکثری از طعمها و لونها قوی مانند فلفل
و غیرها یعنی در ترکیب ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب میآید طعم و رائحه هر یک از ان هر دو بر کل اجزا همچنین استدلال بعسر استحاله و تطوّر آن و سرعت
ین استدلال با مور جنسیه تنهائی بدون تامل بتجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود بانها لغلبه کیفیتی از کیفیات
حاصل نمیگردد از انها زیرا که میتواند بود که شیء ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت اختلاف آن نماید
اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا ارونده و یا کافوریه
ان که سواد لون او اند که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین رائحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آنها زرد و لعوق لی دلالت بر برودت دارند
ت بحرارت و لعوق لی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا اعتبار توهم بعضی گشته و آنها در اعصار گذشته اند و میتوان توفیق و جمع
نهر دو از جمله ادویه مرکب القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب
له و بعد ورود بدن جزو لطیف حار آن بسبب تحلیل و انفعال طبیعت اثر خود نموده بزودی تحلیل میرود و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت بلند
یدو باید آنکه الوان شش نوع میباشد ابیض و احمر و اصفر و اسود و ازرق و اخضر و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب الک
در حالت کمال خود الصاق نموده میگویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب با اسود
از امور مذکوره تفصیل شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فنون مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود باین مقدار اکتفا نمود و اما الات
له انچه در ان تفتیح و تقطیع باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و انچه در آن تحلیل و لزوجت بود در ان رطوبت تمام
و تخفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل لطیف است و جزو ارضی بارد
لال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقایق الامور کما هی لانه عالم بها و خالقها جل شانه

فصل پنجم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت دوا و خواص
بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف العقول در ماهیت میباشند پس هرگاه شخصی
بر فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و تازه و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوای را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک
و رائحه و غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید در ماهیت و طبیعت و منافع و مضار از امور محسوس خود ذکر نماید
مخالف البته بلکه خواهند بود و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر جنس مقدار شخص و جماعت نیست و همچنین هر یک خاصیت نفع و ضرر از تجارب اطلاع خود ذکر خواهند نمود
نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم
بر دو اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع تالیف ادویه گردید و تسکوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشائش تالیف
نموده بود بعد از ان و دیسقوریدوس اصغر و او تریاق الکبیر جامع ترکیب نموده و بعد جالینوس ملقب بر اس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لکن متعرض بدل و مصلح و سائر
... لهذا ... هشاوری از سریانی لعربی

متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن جزله
صاحب منهاج پس ابن جلجل پس ابن ابو حنا پس صالح پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابو ریحان بیرونی صاحب تذکره سوید پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین
عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مولف مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مولف تذکره اولی الالباب پس حکیم مسیح
گیلانی شارح قانون و بسیطه در ادویه داده پس حکیم محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المومنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مولفات او شان
مجرد دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هند به بهترازد ستور الاطبا موسوم بخیابات
قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات فضلی حکیم میر محمد فضل نیست ولیکن این هر دو دیگران نیز از اطبا هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص
را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین تر و بهتر است والله اعلم **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حفظ آنها را با لاجمال
پس باید که اولی و الیق آنست که ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در انجا قوی تر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لایق در نهایت ادراک و نشو و نما و کمال نضج
در سیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه الطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل الطاکیه و بالجمله اگر بقول استاد القراط که عالج کل ارض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه
امراض هر بلد و مملکت را با ادویه مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب فایده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلده و مملکت دیگر و بالتفصیل
بدانکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معادن معروفه و مشهوره آن و اول از سنگ اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند از غیر آن مانند فلفل بسیار
از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از مینا بور و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلو و لولو از دریای بحرین و هر موز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و برنگ
و شبیه تر باشند و در یزه و شقیقت و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و خیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه بهر یک باشند فاد و هر اطیان بر قرار و کمال خوبی باشند و همچنین قیصر و موم یا
و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و از هار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهر یک در فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و
و متغیر شدن شبات و رنگ و بوی آن در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگردانند و عوض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال
خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند از الیه سمن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبات آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و روئیدگی و پژمردگی او ردن اوراق و به خود
خشک نمایند و اگر دو غبار و اختلاط بهباء غریبه و رسیدگی تم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بلکه ادویه نباتیه و قوت کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیه و
بهتر یافت میشوند و همیشه دوا ها در آن بلدان ارضی قوی تر میباشند و لهذا ادویه تیلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس کیفیت آنها در اکثر
و قوی تر میباشند و ادویه معتدله در رطبه و بلدان یابسه پس اخذ آنها از آن بلدان ارضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدگی بکمال لائق
از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند
بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشائش باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا مصرف
و قبیل اثمار باشند نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدگی و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنها در
باید نمود همان هنگام درست خشک نمایند و آنچه مقشر یا ورق باید نمود و پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کم
از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه در کمال هنگام رسیدگی و طراوت و پیش از پژمردگی و پژمردگی
اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت و آنچه باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحرائیه
و صحاحیه آنها اکثر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شگوفهای گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ و
و همچنین بستانی آن و آنچه از گلها ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد
و از گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما اللبن پس هر گاه تازه آن بهم رسد لاطریق
تازه آن بهم رسد که نیز از آن گرفته شود و بدستور سایر نوعات پوست تازه از آن بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد
و لبن خشخاش که افیون است از خشخاش مصری و یا کاکزرونی یا عظیم آبادی در مصر و کاکزرون نیز و ملکیه در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد همچنین البن
و از آن لاقیه و بالجمله در هر جا که حبوب قوی القوه بهم رسند اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوه باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن آن
العبه خود و باید که هوا صاف و صحیح باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه متفرک و منعقد گردد یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و بزمین شده بریزند و اما
در اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و باتش طبیخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا

نجه نمایند مگر مستعمل نباید که بدون تسویه استعمال آن جائز نیست و اما ادویه حیوانیه پس اولی آنست که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة والاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف
نباشند و لاغری و پیری و ضعف و نقصان او در مقارن ذبح و ذکوة آن و دانسته جمله چون بجوان فربه بی عیب نقصان خیار رسانیدست که بسبب آن تاثیر آن در علاج بیشتر گردد
بموسوم بید الله گشته و آن چنان است که اول بفصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است از درخت جدا نمایند و چون اول و انگور از انگور که برود و چون و بسیار در دیگ یا ظرف
یا سفالی گذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه که پاس بالای آن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و چند آن
را با آب گرم خلی یا با شراب امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آید و دستور حفظ ادویه
تازه بماند نیست که محل قطع و مجرای آن را احتیاطاً محکم ببندند که تحلیل در آن اتفاق افتد و ابریشم انداخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن غالب باشد
خوب القوام آورده باشد و دستور حفظ ادویه منفر حیوانات که متعفن نگردد آنست که در عسل چند روز بنهند و بعد از آن خشک کرده در کتانی بپیچند و در سایه آویزند و دستور حفظ
بطلان تر و در مستعفن نگردد و دستور حفظ سائر ادویه آنست که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم
معدنی اما غیر جنس او نباید جمع کرد و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما العادی زر شدن و یا در ظرف
یا در حوق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه

فصل هفتم در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویه مفرده از جنس بری و منسوب با معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع
آن و جهت تمام التركيب و متلزز الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و آنچه
کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص التركیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی میمانند و بر خود زنگ می یابند و باطل میگردند حفظ آن در آب
میمانند و اما در مجاری پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک و مرداسنگ تا یک قوت آن تا سالها
افسنتین و توتیا و اما چیزها و امثال یعنی عاد زر معدنی حنائی و قند ها ری و انواع خونها و خوشبوئی الطین نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لولو مدت بقای قوت
اینها مدتها در آن بابت شک نیست و اما طیان اصیل احیاء مانند طین ارمنی و مختوم و آنچه بدان برخ و مانند مدت بقای قوت اینها از لولو کمتر است و کل احجار
تا نگذرد قوت اینها ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و طیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ها و آنچه صاحب لحمه است مادام که رائحه با آن باقی است قوی
مثل سائر احجار و طیان میشوند و الله علم فائده بدانکه کتب را برانند که ماده بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا
عدم غالب باشند و معدن صورت ذهبی بر آن مکتسب مبادی خاص حل و کره فالعین میگردد و ذهب تکون مییابد و اگر زیبق لیکن با قوت بار ده صورت قلعی
و اجزای ذی الجوهر یا شند کبریت کمتر و با قوت بارده صورت قلعی می پذیرد و هرگاه حرارت جوهر شیر باشد صورت آهن مییابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که بالغ طهور
حباب و زیاد صورت نحاسی مییابد و چون با نحال بپوست باید بران التهاب باشد صورت روی او بیاکه خارصینی برنگ می پذیرد و از کبریت جید الجوهر زیبق
بورت جلدی بر حالتین میگردد و اهل صنعت کیمیا اعتقاد آنست که انقلاب بعضی به بعضی بحال مخصوص مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود
تا در این انقلاب حقائق محالست و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت الماس و غیر ماده اصل ماده بسائط اینها زیبق و کبریت است با اختلاف مراتب
لیکن جید و نیکو نباشند لیکن کبریت صاف باشند ترکیب غیر محکم یعنی خاصه صورت نوعیه خود مدت مدید نتوانند بود و اگر هر دو جید و صاف باشند محکم التركيب گردد یعنی
اشیاء پس اینها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا از ازهار و قفاح و یا ادهان یا الیان و نوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا
مانند صمغ عربی و کثیرا و انزروت و جاوشیر و سکبینج و امثال دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت اینها بسیار است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض
بوده و کات سبک و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب که عصاره او چیز است اینها کمتر و اما ازهار و قفاح که گلها و شگوفه ها باشند مانند بنفشه
و امثال اینها و اوراق مانند سنای مکی و گاو زبان و مازریون و سداب و ریحان سبک و ورق الآس و سپستان و کشمش امثال اینها بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت
و اما الیان و نوعات مانند سقمونیا و فربیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل
آن باقی میباشد و زیاده بر گشته اند و بالجمله اکثر الیان قوت اینها تا قریب ده سال باقی میماند اما ادهان پس قدرت روغن یکسال و قطران
اینها که یک دو سال سبوس و حاره و رطبه پس یابسه اینها یکسال تا دو سال پس فاسد و متغیر میگردد و اما روغن بلسان پس آن از قبیل الیان است
باید و متغیر میگردد و همچنین روغن گل و مورد و زیت و روغن اذخر تا دو سال و اما اثمار مانند عناب و سپستان و حب النیل و مانند و هلیله و آلو و امثال
و بلیله و امثال اینها پس اینها مختلف میباشند آنچه از اینها کثیر الدهن است مانند مغز گردکان و بادام و پسته و حلغوزه و نارجیل و تخم

وخشخاش وخیار وهندوانه وخربزه وکدو وامثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند والا تا یکهفته وکمتر از آن خصوص مغز پسته وگردکان که اما بزور ماننده بزر رازیانه وکمون وکرویا وکاسنی وکشنیز
وکاهو وخشخاش وکنجد وامثال اینها پس اینها آنچه قلیل الدهن باشد حلبه وحرف وخردل ورازیانج وامثال اینهاست دو سال تا سه سال بسبب حفظ ونگاهبانی از نم ورطوبت وخاک و
باد وغیرها باقی میماند وکثیر الدهن کمتر مانند بعضی بزور مذکوره قبل واما اغصان ولحاء واصول وقشور مانند عود بلسان وزرنب وشیطرج وشکاعی وبادآورد وبیخ کاسنی ورازیانه ولفاح
وکرفس واذخر وحنطیانا وعاقرقرحا وتربد ودارچینی وقرفه وسلیخه ومامیران وپوست بیخ کبر وانجبار وامثال اینها پس مختلف می شود بقای اینها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت
ورخاوت وضعف پس آنچه مانند قسط وزراوند وعود ودرونج وزرنباد وچوب ودارچینی وقرفه وسلیخه وزنجبیل وامثال اینهاست قوت اینها تا ده سال باقی میماند وحرف از اینها زیاده و کم
آنچه در اینها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی وزنجبیل وزرنباد وزراوند مدحرج وبهمنین وبوزیدان وشقاقل وامثال اینها که بزودی کرم میخورد ضعیف وفاسد میگردد واما آنچه از لحاء
عروق مهزله باشند تا سه سال قوت اینها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد واما ادویه حیوانیه مانند شحم ومرارة وانفحه وقرن وحافر وظلف وزبل وبعر ودم پس شحم که سه باشد هرگاه نمک زده
نمک سوده نمانند تا یکسال قوت آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم وبعضی در مراکیب دیگر وبعضی امراض نخواهد بود واما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از جهت
خوب خشک کنند ونیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیر مایه باشد بعضی شیرخوار بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی وغیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است و
اما قرن وحافر وظلف وغیرها که عبارت از شاخ وسم وناخن باشد پس قوت اینها سالها باقی میماند واما زبل وبعر ودم که عبارت از سرگین وپشکل وخون حیوان باشد مانند سرگین سگ وکفتار وجانور
وغیرها یکسال وهمچنین خون آن واما حنید بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم

فصل هشتم

در بیان آداب طعام خوردن وآب نوشیدن واطعمه که جمع آنها مناسب است
بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعف در خود نیابد وگرسنه وتشنه نشود طعام وشراب نخورد ونیاشامد وآنهم بقدر ضرورت احتیاج که بسرحد امتلاء وتخمه نرسد که مکروه ومضر است ودر هنگام
سیری وسیر از طعام نخورد وآب ننوشد ودر هنگام گرسنگی بسیار وعطش مفرط بیکدفعه طعام وشراب بسیار وسیر نخورد ونیاشامد وهمچنین بعد از ریاضت وحرکت شدید مفرط واستیلای گرمی بسیار
بتدریج ودفعات اندک اندک خصوص اگر طعام ثقیل یا غیر عادی ومعتاد ویا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد وهمچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم ویا بسیار سرد باشد بلکه اول مضمضه نماید ودو
نوبت چند مرتبه اگر از تسکین نیابد پس اندک اندک بیاشامد وواجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که محاذات تناول شود نه بطرف راست ونه چپ ونیز لقمه را باید خوب جاوید
در تابستان اول روز طعام سرد ودر زمستان اوسط آن طعام گرم ودر بهار وپاییز طعام معتدل ودر شبانه روز یک مرتبه یا کم تر واگر بهتر در دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بر
اول روز وآخر روز یا اول شب وروز دوم وسط روز وهمچنین نباید که بسیار طول نهد زمان اکل را وبسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید وملایمت فرو برد وتداخل نکند یعنی طعام
سابق نخورده باشد که ثقل در معده وسینه وحشا یعنی از نوع طعام آید طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود وتشنه گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد ولیکن
اکثری برای متوسطین است والا اطفال وجوانان محرور المزاج قوی الهضم وپیران وضعیفان وبارد المزاجان را هر یک نوع خاص میباشد حکم واحد همه جاری نمیتوان شد
نماید وقدری میل ورغبت للطعام وگرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد واشتهاء الطعام ساکن کند واقتصار بر یک نوع از طعام ویا دو نوع نماید بعد از آن چند قدم راه رود ودر
سالم وحواس نیکو وصفائی میباشد واز درهم بر خوردن ثقیل وحواس کند وطبیعت انواع امراض واعلال طاری میگردد واجتناب نماید از خوردن نان گرم وآشامیدن آب
احداث عفونت وبخار مینماید واز اجتماع طعام لطیف وشیرین با شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه وبالای گوشت لطیف وکثیف وهمچنین سریع الهضم صالح الکیموس
شیرینی وامثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را زودی استحاله میدهد ومنهضم مینماید باقی میماند مخالف آنها باعث گرانی ومرض میگردد وهمچنین
دو سرد بالفعل ویا بالقوه ویا هر دو لزج ویا هر دو نفاخ ویا هر دو قابض ویا هر دو غلیظ ویا هر دو سریع باشند واز خوردن سرکه بعد از برنج واز ماست یا ترب یا هر دو
یا بالعکس واز شیر با گوشت مرغ واز شیر با ماهی واز انار با هریسه واز انگور با کله گوسفند واز سرکه با عدس ویا با ماش وخربزه با عسل وزنجبیل وخربزه با انبه وامثال اینها
سیوم ترش وحلوا وطعام گرم شیرین بعد از خواب وجماع وحمام وحرکت مفرط ومضعف وریاضت بسیار ودر حین خواب ودر خلا معده یعنی ناشتا ودر حمام
بعضی گفته اند طعام شیرین با طعام ترش وچرب با شور ونیز بعضی گمان است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا
خورده شده اندک بیشتر واگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینماید وتعدیل حاصل میشود وکلی بودن این امر خود وهم وغلط است چه
دیگری نباشد وفساد دیگر سرایت بدیگری نماید واز اثر فاسد سازد واز جمع اینان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضوی مخصوص از آن
وعضو اند بود که دو شی متشابه باشند در هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشند مثلاً یکی لطیف وغلیظ ودیگری کثیف غلیظ ویکی لا
تو ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد وخاصیتی که لازم اجتماع ترکیب است وبالجمله این اصلی وقاعده کلی ندارد بلکه بعادت

فصل نهم

در بیان احراق ادویه وتحمیص وتشویه وقلی وتدبیر غسل واحکام آنها ودستور آشامیدن جوشانیدن وعشبه وصاصفرا
وما الشعیر وماء القرع وماء الخیار وغیرها واتخاذ وصنایع بعض اشیاء بدانکه احراق ادویه احتیاج بدان از برای چند

بت و تقویت آن است مانند راج و قلقطار و مرجان مخصوص کرد و بعضی را از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و امثال مزاج اینها است مزاج دیگر مانند قلقطارات و زنجار
نوره و سفیداب و صدف و ترک تعب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و در بادات جواهر ادویه مانند جوهر حجر و لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای
غریبه آنها است مانند اثمد و نوره و سرطان و اشیاخ ابل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن اینها است مانند ورقیات طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
خباثت و سمیت جوهر اینها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه حاده و لطیف الجواهر اند یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند
قوت اینها ضعیف و حدت حرارت آنها کم میگردد و بسبب تحلیل جوهر حار یا رطب اینها مانند ادویه مذکوره یا کثیف الجوهر و غیر حار و حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند هم در
حدت و هم در حرارت مانند قلقطارات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در اینها رطوبت فضلیه و لزجه است و بسبب احراق رطوبت ملتصقه و لزجه اینها کم و فاسد و فانی میگردد پس بسهولت و آسانی در آن و
سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در اینها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه اینها زائل گردد مانند نطرون چه آنکه جسم اگر رزین باشد که اعراض بدو رکه جسد را اصلاح کند بر سبیل مستقر
الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسید بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر
متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید ایضا و باید آنکه در احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و آنها را
و مانند اینها را ادنی احراق کافی است هرگاه مراد تهدید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل و تصویل مانند دارالابدان تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل
...سی آنکه مانند آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد را تکلیس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال اینها
...از آنجمله است اثمد و زرنیخ و سفیداب و رصاص که آنها را مانند اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب اما آنچه که بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و ابار و حب الآس
...و یاقوت و امثال اینها است هر یک از اینها در موضع خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور میگردد **احراق بورق** که بوره باشد آنست که ظرف سفالی
...بر آن اندازند و گرد اند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه
خاکستر **احراق** حسین و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک خواهند با آب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین
حریری یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود **احراق حیه**
آنست که بگیرند مار خالص و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم گذارند
سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند **احراق خطاطیف** که خفاشیست و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده
جوف آنرا بیرون آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته در تنور یا در اجاج برار آن گذارند تا محترق گردد احراق
احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص اگر در او گرد و خاک و غبار باشد...
را محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد **رماد زجاج** یعنی خاکستر آن بهتر آنست که در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی
اندازند و باز همه را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد و شربتی از آن مقدار مثقالی باید
...است **احراق زرنیخ** آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده
...بگذارند و بر آتش گذارند و مادام که از آن بخار سیاه بر می آید ناقص است و چون بخار آن سفید بر آید سوخته سفید گردد و کامل خواهد بود احراق
اسکافه احشای آنرا افکنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاج آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق
...همچنانکه اقسام سرح است باشد ماهی را بیندازند و شکم آنرا اسکافه نموده مافی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و...
...را بگل که در آن سبوس گندم و خطمی و نمک در هم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنوری که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند در تنور...
...را برآورده سائیده بکار برند **احراق سرطان بحری** نیز بهمان قسم است **احراق شبح و صدف** آنست که بگیرند شبح...
...سوختنی است که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدد بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و امثال این...
...در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک منفتت و قابل سحق گردد **احراق لسند**
ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند
احراق لؤلؤ آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش اندازند
...کنند و در ظرف کتانی گذارند یا پارچه تاکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور نمایند بر روی خشتی بگذارند پس از سرد شدن...

و کل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و جوش سوده در کوزهٔ سفالی کنند و اطراف و سر از انگل حکمت گیرند و در آتش گذارند و ظرف آب را از آتش
نمایند و ان مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس آورند و بکار برند **احراق کهربا** آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه و طین گل حکمت کرده در آتش
محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند **احراق اقلیمیا** نیز همین نحو است **احراق اسرب** آنرا مسند است که نمک و اسرب را ریزه ریزه کنند و تنک ساخته در ظرف
آهنی گرم روی هم چینند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر قدری نا سوخته باز جو و قدری ازان پاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود **نوع دیگر**
آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بران قدری کبریت سوده بپاشند و سر از انبیق پوش سفالی که دران سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن را بگل حکمت بگیرند و در تنوره گذارند و بدمند تا تمام آن
سوخته گردد پس آورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دو دانق تا هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال اسرب … دانگ زیاده نباشد **نوع دیگر** آنست که اسرب صاف خالص را
قدری گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کوره حداد ان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند **احراق خبث الحدید** آنست که ریم آهن را تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند
احراق آهن و فولاد آنست که سوهان که خواهند براده نموده شبانه روز در بول گاو بخیسانند پس آورده بر روی سنگ باب ملیحات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند مجموع قرصها را در
دیگ سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف از انگل حکمت محکم گیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده ده مرتبه با آب نقوع ملیحات و در هر مرتبه آب صبر ملزوره
بیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر از محکم نمایند تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در مرتبه آخر آهن را با صلایه نموده یکشبانه روز در میان
آتش سرگین میگذارند پس آورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس آورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد سحق
بالای آب آمیخته نشیمن نشود بر روی **قتل ذهب** دستور مسعود بن محمد سجزی آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده کنانند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب ده ان پاشند و در آن …
داخل نمایند و بجوشانند تا آب … پس صلایه نموده شسته بکار برند **تکلیس ذهب** بهترین طریق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب قلی و آب ملح طعام را بجر علقه صافی نمایند
و ابهار اهر یک جداجدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آب یکنیم جزو از معقود ملح و نیم جزو از معقود قلی و یکجزو از براده ذهب هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با سرخ
کرده باشند پس شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور بآتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بجدی آتش دهند که بوته سرخ گردد پس بوته را از آتش
و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و بآب گرم بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین شستن بشوید سحق بکبریت و با آبهای تند تسقیه نمایند
سریع الاثر است پس با یک شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و درین امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن …
نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند ریگ شود و اگر دینار باشد صورت دیناری ان بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را مرداسنگ با سرکه سوده که آلوده باشند و باتش
گرم نمایند بجدی که گداخته گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس ده شسته استعمال نمایند و سرخ در مرتبه سرب مکلس
این عمل نمایند **نوع دیگر** که دستور حکمای هند است آنست که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر ریزند پس طلای خالص گداخته در آن چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده
در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب ملغم کرده در بوته که باطن آن مرداسنگ آلوده باشد گداخته تا ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند بر روی آتش گذارند و … تا
ازان مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را براب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو استعمال نمایند **دستور جلا دادن و رنگین نمودن** اشرفی و ظروف طلا که
و خالص نباشند و رنگین باشد خالص گردد آنست که بگیرند توتیای … و شاخ جاموس و نمک سنگ هر یک مساوی سحق ده با آب سرشته بران … بندد در آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بر دارند و بگذارند
تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود **نوع دیگر** آنست که بگیرند زاج سفید و وزن شوره نمک طعام از هر یک یکوزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و … و با ظروف طلا … زبانه آتش سرخ نموده بگذارند
تا سرد گردد دوا را بسایند که هیچ جای ان خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بر دارند و بر زمین اندک گوی کرده دران بگذارند و خاکستر را با آب نم کرده بالای
آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و بآب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا مکرر این عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رائحه قلعی دران باشد یعنی بوته را
بسفیداب قلعی آلوده باشند که بگدازند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده با آب و نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد
بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق ثمار** آنست که ریزه ریزه کرده و دنبه گوسفند … سفید بسحیده در ظرف … بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد قدری …
شسته در آب یخ و یا برف مدتی بپرورند و نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند و اما **تکلیس فضه بطریق حکمای هند** آنست که چند مرتبه …
سرکه آلوده باتش تپانند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک بسیار بسوزانند تا آب … پس گوگرد بران بپاشند و …
… است که بگیرند قدحی مطین بطین حکمت کرده و دران قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و نصف … بگیرند چوبی یا سیخی از آهن و دران فرو برند
بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا … با سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند **احراق …**
از رصاص یا غیران … کرده بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان بسوزانند که قابل سحق گردد **احراق …**

موی احراق نمایند احراق پوست کدو حنایی پس در برده زیر باشد از ریشم و نیشم است اگر خاکستر آنرا خواهند زیاده احراق نمایند احراق عود هندی امثال آن از چیزها
آنست که برادهٔ آن ریزه ریزه نموده در کوزهٔ گلی کرده در تنور یا اجاق آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسبب مادیت نسوزد اما خشب کرم که برای تقویت حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که زغال گردد
احراق عقرب که برای عقارب نیز باشد آنست که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمهٔ چوب رز و مانند آن که آتش از تنور برآورده باشند
شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر گردد و عقرب صالح برای این امر عقرب است و علامت آن ضعیف لاغر
آنست نوع دیگر آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت بگذارند در آتش بگذارند اگر قابل
سحق شده بهتر والا دو ساعت دیگر بگذارند پس بسایند بجهت استعمال نمایند احراق اهلیلج از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون و تقویت دندان اهلیلج کابلی از
امر بهتر از سایر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را در خمیر گرفته بر روی ظرف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند احراق قشر
بیض که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را اگر پوست جوجه برآورده باشند بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پردهٔ اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد
مطلق نمایند پس تمام کوبیده در کوزهٔ مطین کرده بسوزانند و برآورده وشسته بکار برند و پوست شترمرغ اولی است تکلیس طلق بطور اهل هند آنست که طلق را مقراض نموده در کیسه کرباسی محکم
دوالی کرده چند عدد آهن تفته خرد در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با کرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آن را بحر علقه از آن بگیرند و از آن خشک کرده باشند عقاب
مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزهٔ مطین محکم کرده سر آنرا بسته کنند و آتش شدید شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها والا باز
دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزهٔ مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است احراق
طلق بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و در سرکهٔ انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن با همان سرکه چند روز
بدهند از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسهٔ صفیق مستحکم با سنگریزه ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه برآورند و بر سنگ نرم بسایند
و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی تا یکشبانه روز بگذارند تا خاکستر گردد پس برآورده با آب بنکره
کرکیا و هندبا آب کاسنی و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا بگیرند بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته‌اند که تا سه صد بار بلکه زیاده آتش باید داد
علامت کمال احراق آن نیست که چون خاکستر آنرا در آفتاب اندازند برق از آن مطلق ظاهر نشود اما دستور حلب حل البعض اشیا حلب طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند
و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد و در کیسه کرباس مستحکم نموده سنگریزه با قدر قندی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم یا در طبیخ باقلی نقع سازند تا مثل شیره از کیسه تراوش
کنند پس بگذارند تا ته نشین گردد ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند نوع دیگر که از آن اسهلست آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و بر افروزند
پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند حل طلق آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان
بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و درین بول را تبدیل نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان
ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکهٔ کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد پس بعد از یازده روز برآورند بقدرت الهی آب
حل شده باشد نوع دیگر آن است که ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن کنند و سر آنرا بپارچه ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسب تا سه روز دفن نمایند پس
برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود حل ذهب جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه نیست که بگیرند ورق طلا را در ماء و طلا یا دسته طلا با گلاب و بید مشک قدری
سحق بلیغ نمایند و در روزی آن مقدار که بتقدیر اطبا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب بید مشک حل ذهب با مروارید جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و
دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین نیست که ورق طلا را با ابریشم حلو حل بلیغ نموده و مروارید را بکلو سوده که چون آب تیز زعفرانی بر روی آن
ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکه انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک مثل آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند
تا محلول گردد و صافی نموده نگاه دارند و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن بریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند
تا ته نشین شود پس نگاه دارند ته نشین را وشسته بکار برند صنعت حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف آن
آب گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده در خمی کرده سر آن سیمی بسته سیم را بآن مضبوط بندند چنانچه شیشه تا ته نرسد در زیر آن دیگ آتش برافروزند و بهتر آنکه
آتش تنور خانه روشن کرده با آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس برآورند صنعت دهن طرطیر آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار یازده درم
گرفته کردن نج تقطیر نمایند روغنی که بر روی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است و اما تشویه تحمیص و تقلیه اگرچه این سه لفظ
است و بالتفصیل اما تشویه نیست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر یا گل و یا سبوس یا پیه و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند

یا در زیر آتش یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده با عسل سرشته در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس آورده بکار برند مانند افیون و ثمر الطرفا و امثال اینها جهت منونات عنبر یا **تحمیص** آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن ریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همه آن مساوی بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم کتان و تخم ریحان و تخم خشخاش و کشنیز خشک و زیره سبز و قطونا و با [illegible] ریزند و اگر خواهند بهترین ظرف از برای این امر سنگی و یا سفالی است متوسط التحمیص آنست که از آن خبری نبرآید و اندک سرخ و برشته گردد و **تقلیه** آنست که در روغن گاو و یا غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو برآید و سرخ گردد مانند تخم زرد و یا بقدر آنکه بشکند و برکند مانند بلیله و عفص و یا بحدیکه به تخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها **تشویه توتیا** آنست که آنرا بسفوده آب [illegible] در آتش گرم بر روی سفال بگذارند تا گداخته خشک گردد مشوی آن لطیف تر و [illegible] و حافظ صحت و منسول آن مخفف اللذع **دستور بریان نمودن افیون** آنست که افیون را بقدر باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندکی بریان نمایند

اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در اینها حدت یا ردائت و خاصیه باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و افیون و تشمیزج مانند اینها اما سقمونیا در جوف سیب یا بهی خالی نموده بگذارند و اطراف آن را که بجهت مقشر نمایند و سر آنرا بقطعه سیب یا بهی بسته در پارچه کتانی پیچیده خمیر گیرند و در میان تنور که گرمی آن معتدل باشد بگذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس بر آورده خمیر را دور کرده سقمونیا را از میان آن آورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به نباشد سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف است بر آورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده [illegible] اگر بسیار بریان پخته و الا بدون این دستور تشویه نمایند حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکیم تشویه و اصلاح او در مولف گویند اگر او را در بیضه بریان نمایند پس با بنفشه بیامیزند و استعمال نمایند بهتر است **و انزروت** را باید کوبیده بشیر الاغ سرشته و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نموده بکار برند و اگر زیاده بهتر خواهند دو مرتبه حب الملوک را در روغن بادام یا شیر بخیسانند روز دیگر باید خیسانیدن و اگر حب السلاطین است در سرگین گاو و یا خر نمود بطریقی که اگر تخم مغز تازه و کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده از میان مغز آن برآورده کیسه کرباس صفیقی و یا دولایی کنند و یکشب در آب خالص بخیسانند پس بر آورده در سرگین گاو تازه کرده بنحویکه از هر طرف آن بمقدار حجم حب سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گودی کنند و بالای آن سرگین گاو جنگلی یا خر [illegible] تا آنکه بمقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین بسوزد پس بر آورده بطرف دیگر گردانند و بدستور اول آورند تا هر چهار طرف آن بمقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعد بردارد حب السلاطین یکعدد و بلیله زرد یکی و بلیله کابلی یک [illegible] مانند نرم کوبیده و بوزن همه دار و سنج با آب لیمو یا آب غوره سرشته تسحیق بلیغ نموده حبوب بقدر حبه نخود بسازند و جهت [illegible] حب لصاحب نقلات معده باید داد که مضرت او را **نوع دیگر** آنست که آن حب را در سرگین گاو و یا تازه در آب حل کرده و دیگی معلق با آویزند که تنه آن به تک نشود و در آن سرگین غلیظ غرق باشد بعد چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوش دهند پس بر آورده پاک شسته بدستور مذکور بلیله و ادر سنج با آب لیمو سرشته حبوب سازند و با حب [illegible] که موزوج است و رب السوس و غاریقون و [illegible] غافت و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته باب کرفس سرشته و دست با روغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب جهت [illegible] فالج لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز بسائیده پس حبوب [illegible] بقدر نخود [illegible] در سایه خشک نموده عند الحاجت یکحب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جرئش کوبیده با زنجبیل سوده استعمال [illegible] و تشمیزج را در لته بسته در سرگین الاغ یا آب جوشانیده تا پوست آن کم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و ما ذریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در بین دو شبانه سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و بروغن بادام چرب کرده و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر یک یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت **تدبیر کمون** آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن بریزند بمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در بین بهم زنند [illegible] در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دائم بهم زنند تا خشک گردد **تدبیر کبریت** آنست که ظرفی را از سرگین گاو [illegible] کنند سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند بنحویکه گوگرد بچسپد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کرده افروزند و یا آنکه برآن اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجت بکار برند **تدبیر مش** آنست که مش ماشه [illegible] و یا هر یکی هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده بمقدار ده دوازده آثار [illegible] باشد آن مقدار بجوشانند تا نصف رسد پس مش را بر آورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس مش را خشک نموده بمقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا [illegible] و جذام و امثال اینها بکار برند **تدبیر زرنیخ** که ترکی الاکلتک نامند و قسمی از [illegible] اصفهانی آنست که چند عدد از آن زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بسته [illegible] بالای بخار سرکه که با آتش بجوش باشد بدارند تا زرنیخ کشته و مرده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلاجه** که عبارت از بول بزکوهی است که در مسکن او جمع [illegible] در ظرف نو کرده بران آب خار خشک و بول گاو بمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم نمایند تا بگدازد و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند [illegible] مانند عسل غلیظ گردد **تدبیر توتیای غیره** آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بران بریزند تازه نمایند و پس از سه روز بر روی [illegible] آب غوره که صاف کرده [illegible] کرده باشند [illegible] بسایند و چون خشک کرده باز آب غوره [illegible]

سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند **تدبیر خبث الحدید** آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهار روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده
در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و زود ته نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند **نوع دیگر** آنست که خبث الحدید را نرم کوفته بیخته مدت چهار روز
در دوغ ترش بخیسانند پس آورده در آب گشنیز تا سه روز بخیسانند پس از آب کشیده تازه کنند پس آورده خشک نموده خوب بسایند و در روغن بادام بریان کنند و یا روغن چشته و زردآلو
یا تصالو بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است **تدبیر برادهٔ آهن و مشقیان** آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب دیده با آتش شعله سازند و در روغن کنجد
اندازند پس آورده سحق نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس آورده سحق نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس آورده شسته سائیده بکار برند **تدبیر پوست**
بیضه آنست که قشر بیضهٔ مرغ یا شترمرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر متعفن نشود پس آنرا
خشک نموده سوده بکار برند **نوع دیگر** آنست که به آب نمک و خاکستر همان قسم بخیسانند و در آخر به آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند برای تن پوست بیضه را ... بهتر است **تدبیر خسک**
آنست که خسک را در شیر تازه دوشیده شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این تقویت باه را مفید است **تدبیر و اصلاح عسل بلادر** که بلادر را از پستان جدا
نمایند و بر آهنی قوی یا آتش چوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن بر آید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین با هر مقدار که خواهند و یا آنکه
بلادر را بریده بر صفحهٔ آهنی گذارند و دست آهنی دیگر را گرم کرده بر آن گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام بر آید جمع نمایند پس هرچه خواهند استعمال نمایند یا روغن گردکان اگر بیاشند در روغن
گاو بجوشانند و استعمال نمایند در روغن ... غیر آن که پوست آن [illegible] باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند باید که در حین اخذ عسل این دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد
چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار عسل آن بعضی اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که اولا امتحان نموده ... کسی متوجه اخذ آن گردد گفته اند در هنگامیکه جرم آن [illegible] است گویند آن
بلادر را با مغز گردکان و یا ... و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست **اصلاح شبرم** آنست که آنرا بکوبند و یک شبانروز در شیر بخیسانند و در هر صباح آن شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت
اورام مسدده و ... صفرا و سهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با خواص صرفه استعمال
جائز نیست **اصلاح ادویه جهت نشاط** مانند حشیش و بیخ شوکران و امثال آنها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که شکوفه ... روز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند
خشک کرده در روغن بادام یا روغن ... کیفیته پرورند و بکار برند و اگر این چیزها را در روغنهای بارده یا در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر**
حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول من است و بغایت مشاهده نموده ام آنست که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه بخیسانند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین
عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه حبوب استعمال کنند باید که بعضی از ادویه آن حب را از جوشیدن دفع قوت آن کرده بجوشانند تا همه آنها را جدا بخود
بند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و باید که مراد از شیر در همه جا شیر تازه دوشیده یا شیر گاو تازه دوشیده است و الا شیر بز است **اصلاح زنبق** است که بعد از آنکه دانه
آنرا آورده باشند در هاون یا [illegible] روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه یا هر مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویه تره دار چسبنده و هرگاه در
باد و انکه در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج داخل کردن روغن نیست بلکه آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح ... مغز دانه ... است **دستور کوبیدن آن**
آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن کوبیده نمیگردد **تصفیه زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف سنگی یا چینی صاف بی جرم
درست کنند و بر آتش بگذارند و بفاصله اندکی ظرف دیگر مسطح را بر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد
آنچه زیبق صاف خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد و بر دارند و بکار برند **نوع دیگر** که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنگی یا در ظرف شیشه و با لعاب یا آب
... بسایند تا حرکت و سیاهی آن زائل گردد پس با آب عنب الثعلب ... سحق نمایند و مرتبه سیوم با آب ... بسایند پس بشویند و هفتاد مثقال از آن با سی مثقال آب خالص در دیگ سنگی یا
خام بجوشانند و هرچند آب تحلیل برود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا ... پس با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نگاه دارند و این باصطلاح
مسمی به آب الارواح است اما آنچه را باید تغسیل نمود که تحصیل عبارت از آن است پس بدانکه فائده غسل ادویه یا تلطیف اشیاء غریبه و ... یا تعدیل یا رفع شناعت ...
... منفرد یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از توتیا و شادنج و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه بانها است مانند اسفیداج و قلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیداب و امثال آنها و طینها
و صبرها و ... امثال آنها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بانها باشد بسیار نرم سائیده در هاون و امثال آن کرده آب باران بر آن ریخته با مسکی بر هم زنند تا آب
... گردد پس آنرا باهستگی در ظرف دیگر بریزند و درد آنرا باز سائیده بدستور آب ... کرده و برهم زنند و درد را باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط
... آنرا بجوشانند تا غبار ... داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند اما **غسل الطین** آنست که
آنرا خوب بجوشانند که چهار انگشت بالای آن بایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی بگذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند **غسل**
... بکوبند و طعم آن ... شده باشد و ... کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف ... شود ...

واگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیکدفعه اصلاح نیابد دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب با برف و یا یخ و یا آب سرد نیز خوب است و روغن
گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده گندم بر آن پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوب است **غسل شیرج** که روغن کنجد باشد
آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند **غسل نفت**
و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته‌نشین گردد و آنچه بر روی آب است بردارند و عند الحاجت بکار برند **غسل
احجار** مانند اسفیداج و لؤلؤ و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام را که خواهند اولا نرم بسایند و با آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته‌نشین شود
باز بسایند و با آب مخلوط نموده آنرا بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه در ته دردی و سنگریزه بماند دور کنند و سه ظرف مخلوط آب را بپوشند تا ته‌نشین گردد پس آب بالایی آنرا بریزند و
گردد ——— ته‌نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است با زر سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است **غسل نوره** یعنی آهک
جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب باران بریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته‌نشین و دردی و سنگریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته‌نشین
شود و آب صافی آنرا بگیرند و آب خالص دیگر بر آن بریزند و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند **غسل مرداسنگ** جهت امراض حاره است که مرداسنگ
را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن بریزند بمقداری که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته‌نشین شود و آب صافی تازه
بر آن بریزند و هفت روز دیگر بدستور بگذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند **غسل لاجورد** آنچه از برای امراض عین
است مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه با آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن
ریزند و بدستور احجار غسل دهند دیگر را اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد **نوع دیگر** آنست که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته و صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد یا
خمیر کنند و با آب گرم بدست مالند و همواره اندک اندک آب گرم بر آن میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون بینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه
نگاه دارند آنچه از آن ته‌نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته‌نشین آن لاجورد اوسط و ته‌نشین سیوم را اشمط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی
بر فرموده نواب علویخان مرحوم مغفور حجر ارمنی در این زمان معروف باشمط است **غسل صبر** آنست که بگیرند صبر را و در هاون هموار و آهسته بکوبند و بجز بریز کنند پس بگیرند از
رومی یک رطل مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته
حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسه بریزند و آنچه ته‌نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا بر آن بریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه بریزند و بدستور عمل آورند
تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند تا ته‌نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بحلقه بگیرند و ته‌نشین را با زعفران سائیده
ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس دارند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف‌تر است
غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده کش گردد و نفخ آن زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن بریزند و بگذارند تا سرد گردد و هر مرتبه آب گرم بر آن بریزند بهتر است پس
سرد بر آن بریزند و از آن بکار آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب و بید مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد شربت ساخته در آن بریزند و تناول نمایند که بسیار مصلح
است و بعضی گفته‌اند که غسل سویق آنست که جو و گندم و یا غیر آن هر چه خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و استعمال ورزند **غسل موم** آنست
که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد بریزند و بگذارند تا سرد گردد آنچه زرد است در زیر آن مجتمع شده گردد دور نمایند و با اندک آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد و خوب برهم زنند و بگذارند
تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و غسل شب یمانی نحو است **دستور** سفید کردن شمع در حرف السین در شمع مذکور میگردد انشاء الله تعالی اما **دستور**
و دستور آشامیدن جوشیده چوب چینی و آن با سحار است بهترین همه بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیل ماده
سوداء غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان بسبب تحریک استعمال آن نکنند و خود را از وی پرهیز نمایند و از امراض بارده و بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین
پیش از تنقیه بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن پرهیز نمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن در صورت مذکور بمراتب زیاده از نفع است و موقوف امراض صعبه است طرز استعمال آن
انحای بسیار است از آنجمله آنست که چون خواهند استعمال آن نمایند اولا تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون تنقیه تام حاصل گشت مسهل و تنقیه صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست یک روز با چه
احتیاج بخیر و در هر روز پنج مثقال عرق گلابی یک متشابه الاجزا در تختگی و خامی صلابت و رخاوت آنرا بسیار صلب مصمغ سیاه تنک ریشه و نه بسیار خوب سفید گر
مردان باشند ... نرم با حرارت عنبر باشد که چوب چینی اعلی باشد بگیرند و بدم کار زرق ورق نمایند و اگر نتوانند بقدر ریا قلا و نخود
وار ... شده و در کنت و در قدر گلاب یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیگر بحسب مرض و علت یا با آب خالص صبح بخیسانند و شام آنرا با آن مقدار آب در شیشه
نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی و سفالی لعابدار کنند اما باید که آن ظرف مملو از آب نگردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آنرا بطرفی از همان چینی و یا شیشه طرف آنرا

نرود پس از اسباب مجموعی این را بسایند و سنگ را محفوظ دارند و سر آن را باز کرده بهمان مقدار آب سرد داخل نمایند و سر آن را محکم بندند و بآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب نصف شود در همین جوش
سنگی گران بگذارند که بخار سرپوش را برندارد و در آخر آن سنگ را محفوظ بسنجند چون کم باشد فرود آورند و بگذارند بحال خود تا قسم سرپوشیده صبح گرم کرده نزد خود آورند و در دانی برخود پوشیده سر دیگ را آهسته
آهسته باز نمایند تا بخارات آن تمام بدن رسد و عرق شود و چون بخار آن کم گردد دیگ را از زیر فرا برآورده و از آنچه دیگ که موافق رسد مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال از این
یا با پنجاه مثقال نبات بکرم همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری از چوب چینی ریزه و در شیشه دارند اگر چوب چینی
از قدر مشروب دایم مقرره مطلوب نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صاف کرده دست و رو و از آن بشویند و طهارت از آن نمایند که بکرم باشد در همه حال و اگر برای مشروب اول در او آن قدر برآورده
گرفتن بخار آن بحضرت معین بعرق تاثیر آن است **و بیست و پنج روز دیگر** بر روز هفت مثقال چوب چینی با اوصاف مذکوره بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر اراده بیست یکروز باشد پنج روز دیگر بر روز چهار مثقال
روز دیگر علاوه برای آنکه مقدار آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر با آب خالص رجوع نشود و شش مثقال آن را با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و پنج روز دیگر یا چهار روز بعرق نشستند بطریق که قدری چوب چینی
آب طبخ نمایند بهمان نحو مریض بر کرسی نشیند که تحت کرسی بخار آن یافته باشند بر بدن شده لحاف برخود گرفته دیگ را زیر کرسی ده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخاران تمام بدن رسد عرق شود و اگر علت
سرد رو باشند گاه گاهی سرد رو را زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند بر آورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی آهسته تنگی لفیفی که موافق رسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده درست بخوابد عرق در بدن خشک
شود پس لباس پوشیده آید و اثقال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر مطبوخ چوب چینی در بیست و پنج روز صرف کرده قدری از آن ثقل را در آب طبخ نموده بمصرف آورند و در روز بیست و ششم یا سی ام بحمام روند و ثقل
چوب چینی خشک کرده با آب طبخ نموده آن را بشویند بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحوی که در حرف الحاء در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد دوازده روز تناول نمایند این دستور برای تسکین
امراض ضعیفه است اگر مرض مریض قوی باشد در چهار روز دو مثقال یا سه مثقال یا پنج مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن همان ترتیب نگاه دارند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز
که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنج روز و نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز یا سه روز یا چهار روز یکبار بعرق نشیند و بعد اتمام بدستور بحمام روند تا پانزده روز یا
بیست روز حلوا تناول نمایند یا هفت هشت روز قبل و در بین و بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار و مولد سودا و
سودا و جماع و غسل و پرخوردن و بسیار کم خوردن و خواب بلیل و تحمل هموم و اعراض نفسانی و بدنی خصوص روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر در قورمه حلوا و قلیه و کباب نخودی پلاو
مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با آش یا قلیه و قورمه و نیم برشت مرغ و باید که بمدبی نمک در امراض ضعیفه در امراض ضعیفه کم نمک از گوشتهای لایق باشد
گوشت گوسفند بزغاله شیرمست یا حیوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و گنجشک و امثال آنها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص غیر جنگلی
تمایند و از لبوب فندق و بیکانک و چلغوزه و حلویات که مصنوع از آنها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند دانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و انناس و کوله و ماست و امثال اینها باشد که تنها بعضی
اینها با تحصیل سیر نمایند و در اسفوطا برای طبیب و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون تفتیح و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی
در رسم خود مذکور خواهد شد **دستور نوشاییدن عشبه مغربیه** مانند نوشاییدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال نمایند و در ابدان قویه و ضعیفه
از هفت مثقال تجاوز نمایند و گاهی هر دو را با هم ترکیب نمایند بحسب احتیاج و گاهی بر چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خرد شده
مرضوض اضافه نمایند و باید که عشبه مغربیه حیدر را از طول بسوی نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص با گلاب یا بید مشک یا عرقهای مناسب دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار
خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد **دستور طریقه نوشاییدن** صاصفراس مانند آن هر دو است این مسخن ملطف محلل و مفتح سدد و مجفف رطوبات و مقطع و منضج اخلاط
غلیظه لزجه و مقوی اعضای رئیسه مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل
بارده بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع سیلان منی و دوار و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب
خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر **کریافت و شجرة اللبنی** که بزبان فرنگی ملاسطورنامند با سیب و خواص منافع آن در ادویه مفرده
ان شاء الله تعالی مذکور گردد و طریقه استعمال آن اینست که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه است چوب سخت است نیم دانگ قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی
چهل درم باشد و سوهان کرده کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا سنگی یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا نصف شود بدستور
آب مطبوخ آن تلخی کند ثقل را در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد از آب اول صبح و شام بکرم بشیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند
چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد و ثقل را نیز بدستور طبخ
تا تمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور
... بلا تفاوت و تصرفات در این بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیر اینها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب ...
مجربست که بکثرت موثر گشتش باشد ... منقی از خبث یا قلیل اصل السوس یا نبات داخل نمایند در امزجه صاحبان ... بیست ... تلخ ...

و یا صندل رو مقدار ربع یا خمس دوا در امرجه بارده از حبیبی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج در امراض دماغیه مزمنه بخوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل فلفلی کما فیطوس یا کما ذریوس در ام
سده به سیاوشان یا فراسیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافت افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم سنددانه یا خرزه جیار
کرده و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل
بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد **دستور استعمال کبابه** و آن حب ای
که از ملک فرنک می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثه مجاری
بول و غیرها است که کبیر چوب کبابه کو را و لسوبان اده نمایند و باسه ربع وزن آن چوب چینی علی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب [illegible] بسیار تند مشود [illegible] از ملک فرنگ
آید و یا عرق قندی [illegible] کبابه کو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابه شیشه که صحیح باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد
بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که [illegible] و چهار روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند و بعد چهار روز صاف نموده در شیشه
کنند و سر آنرا محکم بندند و عند الحاجت [illegible] تمام روزی دو توله [illegible] اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانند تا بیست و گاه
تا چهل روز و نهایت تا پنجاه یا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن است و غذا و شراب باید که منحصر در شیر گاو تازه دوشیده و حلوا باشند و حلوا و یا قلیه و یا قورمه و کباب [illegible] میتوان خورد
و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سائر تدابیر در بین ما تقدم و ما تاخر بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفائج و اذخر و
از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی [illegible] ادویه مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بجهت اکثر امراض ضعیفه
و متوسطه مانند ضعف اعصاب و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و بالطریق نقوع چوب چینی از هر یک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند نیست برای کسیکه
اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است **طریق استعمال شیر شتر** جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سدد جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع ضیق النفس [illegible]
جمعی برای جاری [illegible] استه اند چون با اقراص و اشربه بارده معتدله نوشیده است که چون ارادهٔ استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بکیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی [illegible]
و تبیل و تشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنگر و درمنه و درازیانه و کرفس و شبت و قاقله شور [illegible] مانند اینها و از ربع رطلی شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدی که [illegible]
که هضم کرده دوا دار قوی نماید و اگر طبع مجتنب باشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هرگاه بول صاحب [illegible] بمقدار شیر و زیاده از آن باشد [illegible] تلیین بطن نماید [illegible]
طعم شیر ظاهر گردد و در معده [illegible] و علامت موافقت عدم تجبن است زیاده میتوان نمود و اگر متجبن گردد جهت دفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین [illegible] و اگر موافقت [illegible]
که اقتصار بر غذا بران نماید و غذای دیگر و آب مطلق [illegible] و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با برنج و یا آرد گندم از آن بپزند بخورند نیست اگر اطلاق زیاده نماید باعث ضعف گردد [illegible]
در میان یا دو روز در میان [illegible] مانند مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک [illegible] بعض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز حضور خود طلبیده ظرفی [illegible]
نموده [illegible] گرم نموده در ظرفی [illegible] از آن [illegible] شیر را در آن [illegible] ظرفی دیگر [illegible] صاف [illegible] بمقدار مذکور [illegible] بزودی [illegible] گرم [illegible] تنهائی و یا با ربع آن [illegible]
از آن بقدر برداشت مزاج بول آن [illegible] نیم مثقال عسل و نیم مثقال یا یک مثقال سنبل الطیب [illegible] اگر [illegible] یا سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه [illegible] سفوف [illegible] و دوا [illegible]
امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند [illegible] نمایند و بحاجت [illegible] ایام در نوشیدن آن [illegible] که مضرت [illegible] ضعف معده غیر آن [illegible] **دستور آشامیدن شیر [illegible]** جهت
ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت [illegible] حلق و مثانه و [illegible] حاره و دق است که [illegible] مناسبه تعلیف نمایند [illegible] شیر آنرا بدوشند و مقدار بیست و [illegible]
یا سی مثقال و تا چهل مثقال یا پنجاه مثقال کتیرا [illegible] مثقال رب السوس و صمغ [illegible] جهت نفث الدم و [illegible] و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک [illegible] درم یا یک [illegible] ساییده
مغسول یک درم و یا با قرص کهربا و یا سفوف [illegible] یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن [illegible] پنج مثقال [illegible]
نمایند بتدریج اندک اندک تا بحدیکه [illegible] طبیعت [illegible] بیفزایند و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد [illegible] قدری آب خالص [illegible] یا نصف آن بیفزایند جهت دفع حمیات عتیقه و دق [illegible]
مقدار شروع نماید و در روز [illegible] مثقال بیفزایند [illegible] موافقت نماید [illegible] و ربع وزن آن آب خالص و یک درم [illegible] شربت بنفشه اگر [illegible]
داخل نمایند و [illegible] شربت بنفشه [illegible] شربت نیلوفر [illegible] و الا شربت [illegible] بیفزایند [illegible] مطلق [illegible]
نکنند و اگر شیر [illegible] موافقت نکند ترک نمایند **دستور آشامیدن شیر الاغ** جهت سل و دق و ترطیب بدن و رفع [illegible] و حرارت و امثال اینها است که الاغ تازه زاییده جوان [illegible]
و علفهای [illegible] مناسبه [illegible] حضور خود [illegible] گرم [illegible] بیست [illegible] قرص کهربا [illegible]
[illegible] مناسبه جهت سل و تقویت قلب [illegible] مثقال تا شش مثقال و زیاده [illegible] اگر محتاج بسیار [illegible] موافقت کند [illegible]
موافقت ترک نمایند **دستور آشامیدن لبن النساء** جهت امراض مذکوره [illegible] شیر الاغ است [illegible] غذای [illegible] لطیفه خفیفه باشد و اجتناب نمایند [illegible]

دستور اشامیدن فادزهر حیوانی جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی باه

[illegible] عارض گردد [illegible] و امثال اینها [illegible] فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب [illegible]

نیست که چون اراده نمایند باید که اول فصل بهار [illegible] تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده [illegible] و مصطکی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک [illegible]

لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی [illegible] با مروارید طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ [illegible]

[illegible]

دستور اشامیدن [illegible]

[illegible]

و اما دستور [illegible]

[illegible]

اتخاذ دخان [illegible]

[illegible]

اتخاذ دخان حصی لبان [illegible]

[illegible]

اتخاذ عسل [illegible]

[illegible]

دستور اتخاذ اسفیداج [illegible]

[illegible]

دستور احراق [illegible]

[illegible]

و اما الطریق [illegible]

[illegible]

از آن سفیداب کرده زیر برده در آن مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در آن ظرف بیخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده
بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد **نوع دیگر آنست** که قلعی سرب را در ظرف مشبک سفالی که تنگ الظرف باشد در ظرفی که سرکه بسیار تند در آن کرده باشند بگذارند بنحوی که معلق باشد تا
بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد **نوع دیگر که** آنرا سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن مالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که در آن سرکه انگوری
باشد و در خم سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و تا مرور ایام تمام اینها سفیداب گردد پس برآورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند آنچه باقی مانده
در آن نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء انگور از آن دور شود و بسایند بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی مس است که با زاج
و نقولی یا کبریت احراق مینمایند **اتخاذ روسختج** که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک الملح صفه
بر آن صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده بجهت در تنور حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و گوگرد و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند تا
تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی بسیار زنند و چون کهنه و شکسته شد شبیه است میگردد و همین بجای آن میفروشند **اتخاذ رسکپور** از برای آتشک و نار فارسی
و سعفه جنینه که آنرا الچلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و داء الصور و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشند و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت
انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر باشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک از هر یک تا گل دو در نسخه دیگر بجای
زاج سفید توتیای اخضر سبز است که بهندی نیله تهوتها نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند
بگذارند و کاسه دیگر با مثل آن که بخاکستر و عصاره جو زمانی اندوده باشند گذارند و سر دو را بطین حکمت بگیرند و شبانه روز در سرگین گاو صحرایی خشک آتش دهند که اطراف آن همه گرم باشد
و اگر برای تقویت یا نه است شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد نخجه نمایند پس بردارند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بگیرند که آن رسکپور است **نوع دیگر آنست**
که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و با هم در هاون سنگی سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس ساخته
ساخته خوب کوفته در زیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید افروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا شبانه روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود
پس اجزا را از درون شیشه برآورند با دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصف ریگ
کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند بمقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد و از شیشه برآورند و در ظرف
چینی نگاه دارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید** آنست که آهن را سوهان کنند در غایت نرمی و
چند مرتبه با آب و نمک شسته شوند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده
یوم پس برآورند و آنرا در بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن با دستور مزبور در شیشه در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزاب فاروق
اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند آنقدر بر آن وصل کنند و با آتش ملایم مقطر نمایند چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش را
تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس آتش برگیرند و از شیشه برآرند و بعد از سرد شدن عند الحاجة بکار برند **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** بانحاء مختلف است
از آنجمله آنست که ملح قلا را در آب حل کنند و آب را از حجر علقه بگیرند و اگر بسیار خواهند باز قلا تازه را در آن حل کنند و آب آنرا از حجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در
ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن از این معقود و یکوزن از آهک سنگ که تازه از کوره آمده باشد و با هم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آنرا با چوبی بهم زنند یک شبانه
روز بگذارند پس آب زلال آنرا از حجر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سفالی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و با آتش لطیف دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود آهک گرم آب نادیده را حل نموده بسایند و چهار وزن
آب بر آن ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یک شبانه روز آب را از حجر علقه بگیرند و باز همان نحو عقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام باشد روغن میگردد و بسیار حاد
اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب چون بر آن ریزند متحلل گردد و در شیشه صحیحی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن سازند بگیرند کبریت املی یکوزن و سیماب خالص دو وزن
و با این آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود پس مرتبه دیگر بآن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد همچنین
تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** آنست که بگیرند سیماب
خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند با سیماب تا وقتی بسایند تا همه چون غبار شود در کاسه که بیرون آنرا بگل حکمت گرفته باشند کنند
در تنور تافته که آتش آنرا بیرون آورده باشند بگذارند بر روی آن خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی از آن بیرون
کنند و نگاه دارند **نوع دیگر** زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص یک جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را محکم بندند و بالای آن گل
بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش افروزند تا رنگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد برآورند و این شنجرف مصری نامند و در تحفه

و زرد و سیماب مساوی است در هفته بردی بیابات دوازده جزو و گوگرد هشت جزو زرنیخ سرخ جزو است **اتخاذ اسرنج** که بفارسی سرخ و بهندی سیندور خوانند با نحاس بسیار است از جمله آنست که
سفیداب قلعی را یا رصاص و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نهی تا خاشاک گدازند و قدری نمک بران پاشند و بسیخ آهنی یا کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد هرچند آتش بیشتر دهند سرخ‌تر گردد
و چون اندک سرخ گردد در ... کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیران آتش افروزند بغایت سرخ میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروف است اندر الشعث و بفارسی دارسکنه نامند آنست که
بگیرند از زیبق خالص نه مثقال و از سم الفار هفت مثقال نیم با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده تصعید نمایند **اتخاذ مرداسنگ** آنست که سرب را گداخته با سنج یا سرب سوخته
بگیرند ... و ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده جدا در آب بجوشانند تا منعقد و مهرا گردد پس از جوجدا کنند و چون خواهند که آنرا
تصفیه نمایند بار دیگر هموزن آن نمک بسایند و در آب حل نمایند و بر هم زنند و بگذارند تا خوب صاف شود و اجزای خام در ته ماند پس قسمت صاف را استعمال نمایند **و شستن سفیداب گردن**
مرداسنگ آنست که در پشم سفید پیچند و با آب باقلا بجوشانند و بعد جدا ساختن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد **نوع دیگر** آنست که مرداسنگ با هموزن آن نمک در ظرفی
کنند و آب بران ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آشغ دارد آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب بهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب را بریزند و همچنین تا آنکه
مرداسنگ سفید گردد و اصلا حموضت دران نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون را و مهمله و فتح تا و مثناه فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و در درات و طلیه و ضماد
مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند **اتخاذ زنجار** آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس آنکه بگیرند و همچنین تا تمام صفایح باشیده زنجار
گردد **نوع دیگر** آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسایند در شیشه چینی یا قلعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از شش روز برآورند همان زنگار شده
باشد **اتخاذ زنجار الصناعه** آنست که بگیرند براده مس را و شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و
زنجار گردد **نوع دیگر** که الطف از همه انواع است آنست که ... سخت مصقول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند بعد از استواء قطران سرکه بسایند بران بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد
پس روی آنرا بپارچه نازکی بپوشند در آفتاب گذارند تا خشک گردد و باز سرکه تند بآن بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و مکرر این عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که زنجار مصفی
نامند آنست که بگیرند زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر بسایند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر سبز گردیدن و زنجار نیز سرکه مقطر بران ریزند و بگذارند
تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی را لای آن بجز علاقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار عالی خواهد بود **اتخاذ سرکه**
هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که نشوند برنج یعنی ارزن را بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب
بران ریزند بمقدار یک شبر از روی آن برگردد سر آنرا پوشیده در آفتاب بیا نت اجاج گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده حسب الحاجت استعمال نمایند **صنعت عود** مطرا بگیرند عود قماری
را ریزه ریزه کنند و در گلاب جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود **اتخاذ مشک** و عنبر اشهب را با آب سوده آن ... مرتبه خشک نمایند و عند الحاجت قدری از آن را
در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد **اتخاذ زبد الشمع** آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و گداخته در آن روغن بریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن
سرد و بران ریزند و چند بار چنین بار رفته بران اندازند و خوب بهم زنند چون بریخ و برف گداخته گردد و بگذارند تا روغن بالا آید و بعد آب را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند **اتخاذ طین حکمت** بگیرند طین حر
که بفارسی خاک رست گویند و از سنگریزه و در حل صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی دیگر بریزند و در براده در نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و
ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشیده باشند که سر تراشان جمع مینمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو و کوبیده بخیسانند آب نمک بران پاشند تا خشک نگردد پس خوب سرشته در زیر بدره استعمال نمایند و بعضی
سبوس گندم جهت الحدید بنیه نیز داخل مینمایند **اتخاذ ماء الزجاج** و شوران آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که آنرا زجاج
النست که بسرخ حریان وصل کنند و با آن نیز شود از آب و آتش منفصل نگردد و آنست که بگیرند ... زده را اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطح آب آن بدهند را نرم بخته فرش نمایند و آن
ورقها را بر روی آن که بهم دیگر پهلوهای آنها بچسپند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آب نرم بخته بپاشند بقدری که آنرا بپوشد و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و دو روز در آفتاب گذارند
تا رطوبت آن نیز تمام فشرده در آن آید پس آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از جهت ساییده کنند و بخفتند در زیر سنگ گران گذارند پس آب پاک نشسته گرد سرخی و چربی آن که داشته باشد
بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر گردد و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی است پس خشک نموده
سوده بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده کف آنرا گرفته باشند قطره قطره از آن آب آن بریخته بر روی سنگ یا دست سنگی
بسحق بگیرند پس بالاسنگ یا مثل سحق کنند پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بران ریزند که نرم سیال گردد بمقدار که چون ظرف چینی یا شیشه یا چیز دیگر را بآن وصل کنند
باندک زمانی خشک گردد و بر دارند و در شیشه اوصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این از اسرار مکتومه است **اتخاذ** مداد در ... و هلیله و ترید و امثال اینها و صاروج الحکمه و تیزاب فاروقی
سرکه بسیم خور در قرابادین ذکر یافت و در بیان سیر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دهم** در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده اسامی اینها بترتیب حروف تهجی **بدانکه**
ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و امثال اینهاست و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و دوائی

خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها
و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است مثل تسمین و تحفیف چون ضرر اینها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض اینها اولی اند و بعضی ثانوی و بعضها
اولیه همان افعال اربعه اند و مانند اینها و ثانوی بعضی از اینها همان افعال اند بعینه و لکن مقدر بقیاس دیگری بطرف زیادتی و نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها
بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن مقدار بقیاس به دیگری و نیز افعال چند دیگر جدا در سنگ و از اینها مانند تخدیر و ختم و ازلاق و تفتیح و تعریه و تقطیع و تخشین و غیرها و بجا ذکر کرده
بشود افعال مشهوره اینها را بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از ذکر مفردات **حرف الالف اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب
افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار ج + **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شأن آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد
از سطح عضو و فوهات مسامات مانند زروت و ماء العسل و هر دوائی جالی طین طبیعت هر چند در آن قوت مسهله باشد **جاذب** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت در او در جذب
و رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت حرارت خود و جذب نماید اینها را بسوی خود و لطافت مانند جندبیدستر و ثافسیا و انچه شدید الجذب باشد مثل حار را از عمق بدن بکشد
و برآورد مانند گوشت حلزون **جابل** یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته و کثیف کند و کهربا ج + **حالق** و حلاق یعنی سترنده موی
و آن دوائی را نامند که بیخ موی را سست گرداند و از ادمه ساقط سازد و یا سست کند که با سانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی خارش آورنده و آن دوائی
را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده و نباشد با آن جلاء که زخم کند عضو را مانند کبیکج + خ + **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند
که بسبب قوت مجففه خود در سطح ظاهر جراحت تفرق و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشکریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا آنکه گوشت و پوست صالح برآید + د + **دابغ** دوائی را نامند که بسبب
لزوجت جوهر کثیف خود بچسپد مانند دبق + ر + **رادع** یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند
مسام آنرا و بشکند حدت حرارتی حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سائله را و نگذارد که بعضو بریزد و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و در دفع
مقابل جاذب است + ع + **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را فشار دهد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست منضغط
جدا گردند و از منفذ که بیابد برآید مانند ضماد ... + غ + **غسال** یعنی شسته شونده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد بمعاونت
فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب گرم + ق + **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب کیفیت
خود روح حیوانی و قوی را فاسد و منطفی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا
کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلائی خود جلاء دهد بیرون پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و سرخجه و نفع و فایده بخشد بهق و کلف را مانند این هر دو را + ک + **کاوی**
یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآورد و مجاری اخلاط از آن مسدود سازد و مسام را تنگ کند و عضو گرم بریان داغ
کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید
و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب + ل + **لاذع** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال بمنافذ کثیره قریبه بهم جدا
نماید که اجزاء آن بانفراد نامحسوس گردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنها **لزج** یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در آن
قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی + م + **مبرد** و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **منعظ** یعنی بحرکت آورنده
قوت باه و زیاده کننده آن که منی و ریاح غلیظه منعظ است و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظ نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب
و عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها **مجفف** یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث
تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس **مجمد** یعنی بسته کننده آن مقابل مذیب است دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند
اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته **محرق** یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را به تحلیل برد و احداث احتراق
و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ **محکک** یعنی خارش آورنده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و سحج
و تقرح رساند مانند کبیکج و انجره **محلل** یعنی تحلیل برنده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند در آن و جدا
گرداند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند جزء بجزء تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند جندبیدستر **محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را
و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این نزدیک است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر دو تخم
مخدر یعنی بی حس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی

بدن و ابدان بحس گرداند و از حرکت باز ماند و آلم زدون نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند مخشن یعنی
زبر و درشت کننده آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود گرداند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم از آنکه تکثیف نماید اجزای رطبه املس آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی
ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید بابت اغذیه و فضول سائله را بول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح و حاق کننده جرح
و قروح آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل قرح و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسبنده بیکدیگر مانند دم
الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفه المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه
و آسانی مندفع گردد از اینها فضول محتبسه در اینها مانند ضماد شبت و تخم کتان مرطب یعنی تر کننده آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید در
یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است یا قوت نافذه و حرارت و رطوبت میباشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد
املس سطح عضو نماید بحدی که بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و العابها مسدد یعنی آنچه باعث سده شود و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب کثافت خود یا
بسبب لزوجیت احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله
حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه جذب و اخراج و دفع نماید بطریق معاد تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی
اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب بدخواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت
فعل آن کند و با حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضای ضیقه بعیده مصلب دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس
قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده و فرونشاننده حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت با اعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاده را و یا
سوء مزاج حار ساذج معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد اعضا قریبه از آن بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود و تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده آن دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه
ترویح بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوا از بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش حار وقت تکاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوائی یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ و
فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آب گشته و سرد و ائی لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تاثیر نماید بگرداند آن را مغری سازد حابس معفن یعنی بدبو
گرداننده آن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را در رطوبات و ارواح آنچه بسوی آن است متعفن گرداند و تمام آن را بتحلیل برد و باقی را قابل آنکه گرداند که خرد عضو گرداند و نیز
بسر حد احراق و تاکل رساند بلکه بگرداند اینها را فاسد بتصرف حرارت غریبه اینها متعفن باشند زرنیخ و تافسیا مغلظ یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است مفتت یعنی شکننده و پاره کننده
سنگریزه آن دوائی را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه متحجره بسد ریزه ریزه نرم گرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و زراوند و عقرب غیر اینها از ادویه مفتته حصاة
مفتح یعنی گشاینده سده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت قوی تر است از
فعل این یا بتلطیف تحلیل یا تلطیف و تقطیع یا تلطیف و تغسیل پس هر جرم حریف مفتح است و هر جرم لطیف مفتح و لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح مفجج یعنی خام کننده
و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج است مانند بزر قطونا و درست ضماد اینها در
خارج مفرح یعنی فرح آورنده آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد
و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب مفشی یعنی پراکنده کننده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد ارواح مجتمع را و بخار
دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت نفوذ خود نفوذ نماید مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند
سکنجبین و جرم دل مقیی یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را بقی دفع نماید مانند تخم ترب مقرح یعنی زخم کننده و
جرح آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود بتحلیل برد و فانی سازد رطوبتی که میان اجزاء جلد است و تفرق دهد اجزای آن را و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث
قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع ابدا از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد تا آنکه تبرید نماید سخن یا تسخین
مبرد یا مانند دهن ورد و یا بخاصیت بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم ملطف یعنی لطیف کننده آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند اخلاط غلیظ را مانند حاشا ملین یعنی نرم کننده
بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیرخشت منضج
یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند
بخیه یا شحم یا نرم سیال گرداند مانند حلبه نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کمیت و کیفیت و قوام مصالح هر خلط است بسبب لایق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای آن

موم که نضج این عبارت از اعتدال قوام شدن صافی غیر جاذب بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا اگر رقیق صافی جاذب باشد باید بسبب جذب افراط و تفریط یا ما انفعال لطیفه
از ان صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را باختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافی
غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا باختلاط بخون و غیر آن از فوائد مطلوبه آن داشته باشد و لهذا انضج عبارت از طبخ معتدل کامل است **منفخ** یعنی نفخ آورنده آن دوائی را نامند
که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در ان حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد تا نفخ آورد یا بدانکه هرچه در آن نفخ است مصلح مضر بعضی است و از اغذیه و ادویه
آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در ان باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده
و امعا تحلیل نرود و بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از ان در عروق اعضای تناسل رود و مانند تحلیل و بر رجر چیز و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است **منفج قروح** یعنی جرک آورنده
در جراحها و آن دوائی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و حاق شدن آنها باید مانند موم روغن **منبت** که ملحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن
دوائی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت بشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل گوشت گردد و منعقد شود در انجا گوشت جدید صالح **فصل یازدهم** در بیان بعضی اصطلاحات طبیه متداوله

حرف الالف اجام بمعنی نیزار است **استنشاق** به بینی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد **اصل** یعنی بیخ و آن تمام است از آنکه از شجره باشد یا از گیاه **اصول اربعه**
عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است **اغصان** یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد آن غصن **انقومالی** چیزی است که در ان عسل را حل کنند و نگهدارند و جوش دهند
آنرا **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی بود **اکسومالی** سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی باده میگیرند در ان آب یای شور یا نمک دریا **اکلیل** یعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد
از ان چیزی بهم پیوستن شکوفه و بار نباتات است اکله و اکالیل جمع آن آمده **انکباب** مراد از ان نگاهداشتن عضو است بر بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند **اودیه** جمع
وادی بمعنی کناره دریا و یا رودخانها است **اودرومالی** عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است **اوکسالی** سرکه مخلوط بآب و نمک است **حرف البا بادزهر**
اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است **باقور** جمع بقر است **باکور** نخستین میوه است که برسد **بخور** هرچه دود آنرا استعمال نمایند **بزور**
بفارسی بلغور نامند **بزاق و بصاق** آب دهن را گویند **بزر** آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش **بشع** بمعنی بدمزه است هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند
بصیص نورانی و درخشنده **بطایح** زمینهائیکه آب در ان جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بعر** بفتح اول سرگین است **بکر** شتر جوان و بکسر اول دوشیزه **بنات** شجر نباتیکه رستنیهاست که
در ساق اشجار مشکون شود **حرف التا تریاق** بکسر تا و بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که دفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند تریاق
مخصوص بدوای صناعی است و اگر افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت است که درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد **تصفیق** آمیختن شراب با آب است **تصعید** آنچه باتش اجزای آنرا
صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند **تعلیق** آویختن چیزی کردن به سایر اعضا **تفه** یعنی بیمزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد **تکریه** تاثیر آن تطییب و تلیین و ارخا بسیار و تولید بلغم باشد **تلحیح**
بفارسی یا در گویند و آن متغیر شدن طعم است یا لوبا هردو **تکلیس** بمعنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده مراد از ان مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت
نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن تعدیل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر **حرف الثا ثقیل** یعنی گران بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد **ثمر** بار نبات
است مثل خوشه میوه و امثال آن **ثمنش** لغت یونانی است و مراد از ان هرچه از نبات باشد مثل درخت و گیاه باشد **حرف الجیم جبر** بکسر عضو شکسته را بستن است **جرله** براه جهله زمین سنگلاخ
جرلیش شکوفه که بلغور نامند **جفاف** خشک و خشکی **جمد** بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی **جزو** چیزی را نامند **حرف الحا حامض** یعنی ترش **حاد** بمعنی تند است
و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای انست **حب** آنچه در ثمر بار روی غلاف باشد مثل گندم و جو **حریف** یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار گزد و
تفریق اجزای آن نماید **حشیش** گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نموده باساق باشد و بحد منش نرسد **حکاکه** آنچه از سائیدن چیز جدا شود **حلاوة**
شیرینی سوی **حلو** یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در ان احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند **حلیب** شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است **حمل** بار نبات
است اعم از ثمر و مشابه ثمر **حمول** اعم از ثمر و مشابه ثمر است **حرف الخا خاثر** آنچه اجزای خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند **خثر** سیر شدن طعام و غیرهاست **خفیف** یعنی سبک و آنچه بر طبع تحمل
آن آسان بود و سریع الزوال باشد **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود **خلعلع** اسم جنس است **خلیع** سست **خمل** بمعنی پرز است و مراد ویه هرچه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند بیخ
روئی به میباشد **حرف الذال دابق** آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسپد مثل دبق **دسم** هرچه زبان دهن را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد و نفی احداث حرارت و بفارسی چرب
نامند **دلوک** یعنی مالیدنی است مراد از ان آنچه از سنونات بانگشت بر دندان و غیر آن بمالند **دوای غذائی** آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد **دوای سمی** آنکه کیفیت
تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون **دوای مطلق** آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود **دهنی** آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغز نارجیل
و چوب صندل بعضی و دیودار و عود هندی و مانند آنها **حرف الذال ذرور** آنچه سائیده بر بالای عضو بمالند و یا بپاشند **ذفر** بوی + **ذوالخاصیة** آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند
اعم از آنکه بر آن باشد یا نیز **حرف الرا رادع** آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل و روان نسازد و روح مقابل جذب است **رجیع** فضله هضم اول انسان است **رخص** بفتح

اول و ثانی بخار برآرد و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد خوبرم و سست زودی الکیموس انچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام و کثیف متکون شود زرین [illegible]

ادویه انچه در متانت و سنگینی خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین مایعات و انچه در مایعات تمام نشود و در زیر آب ایستد آنرا رسوب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند که

در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپنده باشد روث سرگین حیوانات رود و مالی شراب متخذ از عصاره کل مرج است با عسل حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه مرکب از تلخی و

و ملوحت است زغب اول موی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیفیت که ساعی باشد و در ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی نازک برآمده باشد زغب نامند مانند به و بلوط و شفتالو

زهومت و قد و کل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل انچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزا و منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ

شوره زار سطر است یکره را نامند از مو غیر آن سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد سم انچه بفارسی زهر نامند و بسبب حدت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد و نابود کند

سیلون انچه بدان باشد و با مالند و سقوی جسر آن باشد سهک بو شدن گوشت بوی عرق که از بدن آید که بفارسی [illegible] باشد سهل زمین نرم حرف الشین شاخ [illegible]

شتر بفتح اول و کسر ثانی در بدن پلک چشم شجر نباتی است که با شاخ چوبی باشد و کامل او انکه با اجزاء تسته نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل

درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل معنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و بفتحتین فراخ

شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگره است و در ادویه انچه در اطراف او زوائد و برآمدگیها باشد مشرف باشد مانند سرانار شطب بضم اول و ثانی چوب شمشیر و بفتح اول سکون

ثانی جدا کردن و دور شدن پوست باز کردن در ادویه هرچه باین صفت باشد شطب گویند شمه انچه بو کنند حرف الصاد صالح الکیموس انچه ازو خون متولد گردد بهمه جهات انکه معتدل

داشته و سایر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعی باشد خلط بد از وی بهم نرسد صخره زمین سنگستان صعق بفتح اول و ثانی [illegible] گردد و معنی طرف و کنار و در نبات آنچه

چین دارد باز زردی میل بطرفی در استقیم نباشد مصعق نامند صفق پوست درخت و مستحکم [illegible] شده است حرف الضاد ضماد انچه غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا

بندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء طافی انچه بر روی آب ایستد طبیخ انچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند طحن خرد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم

است طری تازه طلا انچه رقیق القوام باشد و بر عضو بمالند و نام نوعی از شراب است طیب بفتح و سکون ثانی خوشبو و شدید معنی پاکیزه حرف العین عشب بضم اول و سکون ثانی معنی گیاه [illegible]

عصاره بمعنی عصیر است مادر انچه بآتش و هوا و یا با آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی عفص بکسر فا طعم مخصوص که

زبان را درشت سازد و اجزای او [illegible] بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است عنقود خوشه نباتات عناقید جمع آنست حرف الغین غرغره آواز مخصوص است که از حلق

آید و مراد از آن حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن یا فرو نابردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است غلیظ معنی کثیف است و در اکثر مقام بیشتر متداول است

استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء فاتر نیم گرم است فتیله معنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد [illegible] نقش است فسخ از هم جدا شدن

است حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از آن معنی حابس است که بسبب قبض

آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضب جمع است قطور انچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قلیعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قرحهای خورد

کنند است حرف الکاف کثیر الغذا انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای

بدن بسرعت نماید کماد انچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید [illegible] کیموس [illegible] کیلوس کتابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول آب باشد حرف اللام

لخلخه انچه از مایعات در ظرفی کرده و بر هم زده و بو کنند لحا پوستهای رنگ نباتات است لزاق و لزوق انچه بر عضو بچسپانند [illegible] لطوخ معنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا [illegible]

و از ضماد رقیق تر باشد لطیف انچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی انچه از خیسانیدن [illegible]

اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد [illegible] لعوق [illegible] است که از معجون رقیق تر باشد

انچه از اصول و لحای نباتات [illegible] حرف المیم مالی عسل است مالی [illegible] و ماء [illegible] العسل [illegible] باشد و سیلان کند رقیق القوام باشد [illegible]

خرد کرده باشند مر یعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و باکراهیت بود و طبع از آن بهم زند و فعل آن تسخین و جلاء و منع عفونت است [illegible] مالیدن چیزی بر اعضا است [illegible]

پراکنده است مسبت انچه خواب آرد و با منوم است مسکر چیزیست که [illegible] آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح انچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه [illegible] دلک عضو کنند [illegible]

مصول انچه در سوختن [illegible] مضغ خائیدن چیزیست مضمضه [illegible] که در دهن حرکت دهند [illegible] است [illegible]

آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث [illegible] منحل [illegible] حرف النون

ناشف انچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی باشد مثل اسفنج [illegible] یا غیر مرئی باشد [illegible]

در ادویه مراد گیاه خودروئی است که آنرا [illegible] باشد نجم نباتات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی [illegible] گویند [illegible]

تطویل هرچه پرجوشانیده باشد تا اجزای اعضا بریزند و با شوربه قسمی از انست نضاج هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل یافته مستعد برای دفع شود خواه در معده و امعا و خواه در عروق باشد مغز ها و الکز گچها و قسم ثانی از افعل تقویت باهست **نفوخ** انچه از دو دیه تحبیب باشیده لی یالمی در بینی دمند **نقوع و نقیع** انچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند **حروف الواو** **وثب** جستن از جای **وثی** گزنده و عقربعین جهلا نین **سخت** **وقود** برافروختن آتش و هیزم **حروف الها** **هضم** انچه اعانت طبیعت در طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی **هتک** پاره شدن **هش** انچه جرم آنست در ریزیده باشد یا اندک فشردن ریزه شود مثل صمغ کوپ و خار بقون **حروف الیا** **یافوخ** میش سر است **فصل دوازدهم** در بیان اوزان طبیه و هندیه که اهل ایران و ژبلی پیدا گر چند از کتب بسیار متعارف اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد درینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت **ابریق** دو من است **ارزه** یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردله بری است **استار** چهار و نیم مثقال **اوقیه** ... قیراط است **اوقیه** که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است **باقلا** سه درم است سندرقه یکدرم است ترمسه دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درمی است **حزمه** مجای مهملہ و زا معجمه آن مقداریست که کف را مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سر انها را بهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و ازحساب کف مقصود نیست که یکدسته نامند **حمصه** چهار جو و یک ربع جو **خرنوب** یک قیراط است **دانق** که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و نیم است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بقصیر ثمن رتی و ربع رتی و از درم طبی دو نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود **درهم** طبی بدرم بقول بعضی مثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب ... ماشه و هفت رتی میشود **رطل** دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش استار است **شعیره** دوازده است **صاع** چهار من است **صدفه** ... است **طسوج** از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دوازده است **فلنجار** مقدار یک ملعقه است **قسط** رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد **قسط الطبا** یک رطل و نزد جمعی یکرطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب یک رطل و از روغن نه رده اوقیه **قنطار** شش من است و بعضی یکصد و دو رطل دانسته اند **قواسوس** شش مثقال است و از روغن دوازده درهم و از شراب یک وقیه و نیم **قوطولی** هفت اوقیه است **قیراط** حبه و بقولی چهار حبه است **کف** که قبضه نیز نامند ... مثقال است **کیلجه** پیمانه است که یکمن و هفت ثمن من باشد **کیل** سه درم و کسریست و بقولی سی و شش من **مثقال** یکدرهم و سه سبع درهم که بحساب ... ماشه و پنج رتی و سه سبع رتی میشود **ملعقه** کفجه است **ملعقه** از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال **من** یکصد و پنجاه مثقال است بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود **ماطیل** **مناطیل** دو استار است نزد جمعی دو اوقیه **اوزان هندیه** **سرخ** که عین الدیک باشد که بهندی گنگچی نامند جو متوسط است **رتی** متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است **رتی شاهجهان آباد** گنگچی است **ماشه بنگاله** هشت رتی است **ماشه شاهجهان آباد** هشت گنگچی **تانک** بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ **توله** متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و سیر عالمگیری بعینه توله دوازده ماشی است و سیر متعارف این زمان ده ماشه است **دام** بنجابی که بیست ماشه باشد **مهر** یعنی طلائی مسکوک سلطنتی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است **سیر** هندی عالمگیری که ... سیر تام شصت و چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد **من عالمگیری** چهل سیر تام است **اوزان متعارفه اهل ایران** **مثقال** صیرفی در بین خلاف است که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود **دانگ** سنگی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد **دو عباسی** چهار مثقال صیرفی است **سیر** مثقال است که پنج توله باشد **فارسی** هفت مثقال و نیم است **پنج** **نار** سیده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه **دو و نیم** **نار** نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک و نیم ماشه باشد **من تبریزی** ششصد مثقال که یکصد و پنجاه دو و عباسی باشد که بحساب هندی ... توله که سه آثار و ثمن آثار باشد میشود **نیم من تبریزی** نصف آنست **چهار یک** ربع آنست **چارک** عبارت است از ثمن من تبریزی **کسیره** عبارت است از شانزدهم حصه یکمن تبریزی **پانزده** نصف سیر است این را اهل اصفهان ده نار گویند **من شاهی** دو من تبریزی است **ذیل** در بیان تحویل بعض اوزان به بعضی و معرفت انها **تحویل درهم بمثقال** است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال بدرهم** آنست که چون عدد دراهم سه سبع افزوده شود دراهم حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم بجهت او که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل بادون درهم بادون مثقال** آنست که بحبه در آورند و ثمن اثر افزایند پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نمود او سی و دو حبه محسوب میگردد چون ثمن او وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یکحبه از مثقال است **تحویل بادون مثقال بادون درهم** آنست که باید مذکور بحبه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که دو قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که از ابجد در آورند و آن یک حبه و نیم میشود و چون سبع آن که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند و سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه** باید که هر گاه راکه خواهند تطبیق باوزان هندیه کنند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که آنرا دون درهم و یا مثقال است به شعیره برند و شعیره را برتی هرتی را بماشه و مقدار وزن ...

دریابند که چند رتی و چند ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستور که مرقوم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمه قرابادین کبیر از نرخ

واگر فوق درهم و مثقال است مقدار هر یک ازان هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است نیز دوازده ماشه را که تولچه محسوب دارند و هر شصت چهار تولچه

را که سیر جهل سیر را من نامند آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشه سیر

انجا ماشه را بتوله و توله را بآثار و آثار را بمن برند دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و

مرکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک

ادوار بامر پروردگار جل و عز و هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصا علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله

رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سته کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکه مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک

شمس و همه کواکب روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هر یک معبر و مسمی است بملکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل

ملک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر اینها است خواه در

قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب اینها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در

فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را دران دخل و تصرف باشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها

و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع بالبعض است که نباتات باشند و آیه کریمه دالی بر آنه وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ بیک معنی اشاره بدانست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و

سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسد و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان نیز

معبر از سماء و در سماء و فوق آنست و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و رمینهای نمناک و گودالها و فی زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات

باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و بصنعت انسان آنچه حفت نماید بعض انواع را بالبعض دیگر باشند استر که از جمع الاغ با فرس است و یا نر اهلی

با نر وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند و باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه در

اشجار و شگاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف

اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک ازین مولدات ثلثه را غذا و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب به

قوی که حق جل و عز بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز

نامی ندارند لهذا اینها را صاحب این قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب اینها و اینها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط

باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما میابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست در جسد ساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواه میرسانند و هر یک اینها از غذای خود منتفع میشوند چون تغذیه

و تنمیه و تولید بزر و نواه و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است و اینها چندان عیان

نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی ازان نیستند و غدد که بر تنه اشجار و بیخ اینها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و رتوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفشک بر بیخ و

اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلثه اینها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون رعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام

و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره غدد و غیرها و سائر امراض مخصوصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض مدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض

نفسانی و روحانی تصرف و ستی در نفوس و ارواح و نظرات کواکب نیز دران دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته بابتدای نباتات است و جمادات

متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر کف طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات

گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میروید خواه تمام اینها دایم زیر آب خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و حیران باشند

پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه و تمام اجزای تسعه نباتیه رسند و افق نبات پیوسته باول حیوانیت با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشد بدون حس و حرکت مانند

بیروح الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعضی بیشه و جنگلهای ملک هند و زیر بادات و ارض جدیده بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان تا گردن و بعضی بتمام هیات انسان میباشد

نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون ازان برمی آید و شخصی موی سر یکی

ازانها را بریده از درخت جدا نمود دو قطره شبیه آب چون از دو چشم آن را ند و ترمرده کردید و شکم آن را شگافت سعد و تخم ازان برآمد نیز مسموع گشته که دران اماکن مذکوره درختی ثمر

می آورد و چون آن ثمر رسیده شگافته ازان طایر کوچکی بمقدار بچه گنجشکی ازان برمی آید و همه آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی میرسد از آنجا چون از حیوان تکون نافته و از نبات بهم رسیده منور

و بعضی میمون و نسناس مثل حیوانی است که بار خوردن آن سر اعصاب میشاید و در ثمر درخت سفید دارد و در ثمر آن بیشه های بسیار تکون می یابد و لهذا آنرا درخت ... می نامند و در ملک هند شکلی بهم
میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا می پرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و با نخاصیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که
چون سر درخت اینها را ببرند دیگر ثمر نمیدهد و تاکه ثمر درخت نخل نر را باد ده که لقاح و فحل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل مینماید سر نخل نر بسوی نخل ماده چون تمام پوست تنه کرا
اشجار را جدا کنند خشک میگردد و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که دیگر در می روید و در بهار و زیر طرف میگردد و بعضی در چند روز تکون میابند و بکمال میرسند و
چند روز میپایند مانند ریاحین و گلها و بعضی که تا سه ماه تکون می یابند و ثمر می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی را عتبها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه
و خربزه و کدو و پول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم
و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم کمتر ازین ایام مذکوره تکون و اتمام میابند و بدانکه بعضی
از اجزای نبات و شجر بمنزله عضویست از اعضای حیوان مثلاً بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است و باعتباری بمنزله کبد است و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق
آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و بچه و اولاد و خاران بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات
ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب یک قوت و بعضی صاحب
قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت میرسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و
میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی میفرمایند یعنی نسناس که بهندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشد الا انکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها
را میفهماند و می طلبند و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته اند باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی
زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزله فصل و مابه الامتیاز است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهم ما فی الضمیر دیگری
است و معرفت صانع جل و کره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده و معکوس و سر بزیر زمین و
پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر
و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه فایده بهره نافعه جیده فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و هر سمی مضر مفسده مهلک بنحس اینها و امر متوسط
اینها متوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج سعادت و حظوظ خود باشند و با نظرات سعود با اینها باشد بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با اینها باشد
بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی اینها اند و اینها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با اینها است در کمال سعادات
اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات اینها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر
مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بعلایقی و موانعی جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قلب بر بعضی اند مانند سنگ شبادج که بواسطه آن جمیع
احجار را سیاه میکنند و معتبر اشند و مانند الماس که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوراخ میکنند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند آنچه را میخواهند مانند کبریت که سیاه کننده و
سوزاننده اکثر چیزها است که بسبب رطوبت لزجی منجمد خود بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد بچسپد آنرا با خود میسوزاند و ... میسازد و حجر مقناطیس ... آلت مسی ... و ... طبیعی
معین طبیعی اند مانند تنکار که معین سبک گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلی که معین گداز سنگریزه و رمل است که بواسطه آن گداخته شیشه
صافی میسازند و طبیعی مزین طبیعی است مانند نوشادر که غوص مینماید در اعماق اجساد و منقیه و ... اینها نموده زینت میبخشد اینها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه
و جلای فلزات مینمایند و طبیعی مفسد طبیعی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعی کر برنده طبیعی است مانند حجر باغض الخل و طبیعی معالج
است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضا علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضای دوای مخصوص بعلت خود و غذای لایق بحال خود را بمناسبت جذب مینمایند و استعمال
قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت غاذیه و نامیه مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات
مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظوظ و اوج خود بودن و نظرات سعود با اینها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعه و
وا ما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات ...
قریب باعتدال و در انسان باعتدال حقیقی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار ... بارد و کیفیت خود منسوب بکوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب
است و افیون ببرودت بزحل و بیبوست ... و ... عطارد ... است ... چند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر ...
مرکب القوی و گاه میباشد که بجنس و نوع ... و ... نوعیت منسوب بیک کوکب است بسبب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز گاه میباشد اجزای

اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن و ثمر آن بکوکبی و تخم
و طعم و آب آن هر یک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود
ابخره و ادخنه از آنها بسبب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلاً آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب بیت عنکبوت یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع
در هم یافته شده و سقوف و کنج دیوارها و دروازه ها و بین شاخها و برگهای اشجار و منارات جبال و غیرها تکون یابد آنرا نسیج و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید بالا رود و اگر اندک و لطیف و
بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها خصوصاً سردی شبهای زمستان برطوبت شده با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده و کم
و زیاده میباشد و در اراضی قریب بیا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید و تا بکره زمهریر رسد اگر بران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعه فرود آید و
از تحریک فرود آمدن آن ریاح بتموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و کسب طبع فانها از …
عظیم هست و یا اگر بعضی اجزای آن ابخره و اجزا استحاله بهوا گردد لهذا ابرهای خشک نمی بارند و یا اگر گرمی بسیار برطوبت بحار و انهار رسد و دفعه ما بسیاری انقلاب بهوائیت گردد و تموج و
حرکت در آید بسبب جزر و مد دریا نیز انقلاب بسیار بهوائیت و هوا بسیار بمائیت بیکجا این را گفته اند و آن ابخره متراکمه سحاب و ابر نامند چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران …
و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد منجمد گشته و فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی و بسیاری بدان رسد منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر
… بران غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکره زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت
در آید از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته بر آید با آوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریتیت هست در حین شکافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر شود آنرا برق
نامند و اینها بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و ایجاد حرارت کامنه در آن اشتعال
یافته آنرا محترق گرداند و از آن روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن منعقد یا بخاری گرم کبریتی که بهر جا رسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که رسد متغیر و بیهوش گرداند
و احیا را هلاک سازد و اثر او در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام خود خفیفه چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و نشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و … اگر شد و بر بدره …
که به بدره رسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و
ثقل و ارضیت ندارد و بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و تیر شهاب و ذوذوابه و ستاره دنباله دار و امثال
اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و زود تمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا تمام رسد و اگر …
بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات
هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوائل و اواخر روز ظاهر میگردد و …
بسبب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخره متکونه مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را شکافته بر آید و از صدمه
شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آید و بلرزد خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا در آن کوه بود و در اراضی صلبه در آن کوه با بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در آنها
کثرت است صدمه آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال
بالتفصیل در جلد اول می آید **منسوبه بزحل مجملاً** ادویه غبرا خاکستری رنگ و یا سیاه و خاردار زمخت کریه الرائحه اند که در اراضی و اماکن صلبه مظلمه متعفنه تکون یابند آنچه از آنها در صلاح
و نیکوئی حال زحل در جهت و استقامت و شرف آن تکون یابد در جهت امراض مجال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و از این کیفیت و خاصیت آثار
آنرا دریافت نمایند **منسوبه بمشتری مجملاً** ادویه با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که گل اینها سرخ یا آسمانگونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جیده خوب روئیده و اینها نافع
اند کبد را و صاف کرداننده خون و بلغم میکرداننده جراحت **منسوبه بمریخ مجملاً** ادویه تلخ بحرارت و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده و سنابت آن اماکن یابسه باشد **منسوبه بشمس مجملاً**
ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین رائحه آنها خوش و گل اینها و برگ اینها سرخ و خصوصاً در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بانها رسد اینها مقوی قلب و روح و چشم اند **منسوبه بزهره**
مجملاً ادویه که طعم آنها شیرین و رائحه اینها خوش و گل اینها و برگ اینها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و مذاکیر و امراض بارده رطبه غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کنند
شحم و سمن و منی **منسوبه بعطارد مجملاً** ادویه است که برگ اینها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک آبدار و در میان آب روئید و **ادویه منسوبه باخلاط اربعه**
منسوبه باعضا و ادویه مناسبه بعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت **بدانکه** ادویه که مستدیر الاصول باشند اورام و شور و صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد …
صغیر و لوف الحیه استراش و سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق اینها ثقبها باشند جراحات را نافع است مانند اسقیطس و … و ملسما و اسطراطیوس خراسانی و عین الحمام و …
آنچه در اینها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشند قروح و جروح را مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صنیر عود و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و …

وآنچه در برگ اینها لقبها و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا و امثال اینها را نافع است و آنچه اینها را اشباهتی بحیوان باشد نافع بعض آن حیوان است و از آنچه ذکر یافت دانسته شود خاصیت طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنه اینها خصوصاً بتجربی که در آن استتار بحیث و بنسبت و کثرت زیرا که اشیا خالی ازین امور نیستند و طعوم بحکم ملحیت و روایح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبقیت آنهاست و هر کس را حذاقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صور ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یکی از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت

در علم معرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات و طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و گرمی و خشکی و تری و خشکی بر آن غالب و بهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر و تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیا	اعدل و احسن و انعم اشیا	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیا	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه و مشمومه	اشنع و اقبض و اعفص اشیا و اکره رائحه	اطیب و الذ و احلا و ادسم اشیاء	حرافت و مرارت و تلخی و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیا و گوارتر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	بی‌مزگی و تفه و مزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت متفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی	سفید بازردی و گندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان براق و گفته‌اند زرد رنگ ساعت	زرد مایل بسفیدی و گندم گون خضرت زیر گفته‌اند	رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی و سبز و آسمانگون	زرقت و بیاض و مرکب از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر | خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا لکثافت دران	هوا قریب باب ممزوج بآن	آب و هر چه برود و خشکی بر آن غالب باشد	خاک ممزوج باب
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و منی و مغز	صفرا حاد	صفرا معتدل و حرارت عزیزی	رطوبت عزیزی	سودا مخلوط ببلغم	بلغم و هر چه بلغمیت بر آن غالب باشد
معادن	مرکب و خبث الحدید و حجارهٔ صلبه سیاه و اغبر و سیاه رنگ	هر قسم توتیا و کبریت و دیرانج و حجر مرارة البقر و هر سنگ سفید و زرد	مغناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کبریت و زجاج فرعونی و زرقت	مغنیشا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج بلور و احجار متسده و هر سنگ سفید و براق
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و اسفیدروی و شبه یاقوت و الماس	حدید و نحاس	یواقیت و سنگهای گران بها و ذهب خالص	لولو و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزه و صفر و روی	لولو و بلور و فضه و هر سنگ سفید رنگ
ذکور و اناث	مذکر و بعضی خنثی گفته‌اند	مذکر	مذکر	مذکر و قطب و صاحب نوبت	مونث و سفلی	مایل بمذکوره	مونث و صاحب نوبت
نهاری و لیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی و سفلی	لیلی و جنوبی	نهاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد بنظر و نحس بمقارنه	سعد اصغر	بذات مایل بسعادت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صاحب ثقل	معتدل در امور مذکوره و کیفیات	طویل املس درشت خشن خشک	مستدیر مایل بالمعاون و متخلخل	سیال لین	مرکب از جمیع کیفیت	غلظت و کثافت با رطوبت
امکنه	جبال و اودیه و اراضی حجریه و چاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیر المیاه	اراضی سطح	اراضی مستوی و تلاع صفصف و حیاض
نباتات و زروع	هر نبات و گیاه و حب بارد و یابس چنار	هر شکوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و هر چه حریف و تند و بادنجان و هر چه تند و تیز اند آن نافع و کثیر آن مضر	نیشکر و شیرخشت و ترنجبین و شکر و هر چه لطیف شیرین باشد نافع	هر حب تخم و حرب و فندق و روغنها و شکر و هر گیاه نافع از جمیع با حار تلخ و پسته	بقول و سبزیها باقسام	عشب و خطمی و بردی و قطن و کتان و هر چه بریانی باشد مانند خیار و خیارزه و خرفه و شنبلید و کدو و بقول و غیره

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه الطعم بدبو و هر درختی که پوست ثمر آن ضخیم و آن درخت اسلیه باشد جوزو و نارجیل و فوفل و فندق	هر درخت حب و ثمر مانند انجیر و زرد آلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و گلنار [illegible] شریک هر دو است	هر درخت طعم تیز و حار که ثمر آن تلخ و خار باشد مانند اراک و کرم و بلادر و هر ثمری که با لبن تیز و حدت باشد مانند زنجبیل و فلفل و موچ تیز	هر درخت بلند که ثمر آن بخور و حب باشد مانند نارجیل و بلیلج و بادام و هر ثمر خشک از آن استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم اصل خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت خوش الرائحه مانند سرو و دیودار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد و موز و عرور و رمان حامض و کنجد و عدس و اهلیلج و عفص و انچه بدینها ماند	رمان حلو و سائر فواکه دوره و حمص و سمسم	لوز مر و حبة الخضراء	انبج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کردیا و کزبره	شعیر و دخن و قثا و خیار و هندوانه و کدو و هر ثمری که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر حیوان زمین خانه سازد و باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفسا و هوام و حشرات و براغیث و کنه و زنبور و سوسمار و سنجاب	مردم و بهایم اهلی صاحب خلقت زیبا مانند کاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و حیوان معلم شکاری مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ و هر جانور گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی	غنم و نعجه و کبش و خیل و تماسیح و غراب البقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و وحشی	سگان شکاری و استر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شادر و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور سیاه و غراب و خطاف و بنور	هر مرغ خوش آواز و خوراک آن حبه و دانه باشد مانند کبوتر و دراج و کبک و ماکیان و طاوس	جوارح طیور که منقار کج و خوراک آنها گوشت باشد و هر جانور سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و دباسی و درواشین و یمام و ساق حر	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	ببغا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان کند در گفتار مانند طوطی و توری و مرغ ابلق و هر مرغی که پران [illegible]	بط و کبک و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و وطواط و عصفور و سوام و شقراق
اعضای بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضای مرکبه	طحال و امعاء و اسافل اعضاء از زیر مثانه و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و مراره و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دل و شش و پهلو و پستان و غدد آنها	رحم و مذاکیر و آلات مباشرت	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پای
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای بلغمی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاره و امراض صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده یابسه بافراط	امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویه منسوبه بزحل

الف	آس اسپرک	آبنوس	ابهل اذان الفار	ابوقانس	ابرون نوع من الخاحم	اثل	اجاص احمر	اراک	اسعد العدس	اقنیس	اقاقیا

امروسیا	اسوخ	اشیلان	آشرباریس	ایذاریذا	البہار	بروہی	برسیاوشان	برطانیقی	بسبیاج بسفائج	بسن	بقم
تقلہ جاخضہ	تقلیہ یہودیہ	بلح	بلوط	بلبلج	بنج	تبوبتہ کہ ورق الطرفورق الغنم	نبط فلن	بولاموذون	بہی	بسبسم	التار
تمرہندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جارالنہر	چنار	جلبان	جوزالقیہر جوز مائل	جوزشیصا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب	حماطل	حمضیض کہ بقلہ حامضہ است	حمام	حناء	حی العالم
الخاء	خانق النمر سیاہ خربق است	خانق الذئب	خانق الکلب	خربوب خلاف	خمتان کہ قطمی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق
دخن	دردار	دردفیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذرہ	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زنتیار	السین	سناواوران	سامان کیاہ حصیر	سدد	سرخس	سعد
سفرجل	سقولوقندریون	سک سلق	سماق	سماق الدباغین	سندرطیس سنا کی	سوسن	الشین	شاہمیصنے	شاہسفرم	شاہ بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	ضمیرکہ جوز السرو است	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفار	طراثیث	طلع	طلح کہ موز است	الظاء
ظفر القط	العین	عدس	عذبہ	عصی الراعی	عفص	عنب الثعلب علیق	عنب الدب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنہ
الفاء	فاغرہ	فطر	فنجنکشت فقع	فوفل	القاف	قراصیا کرنز	قرط	قرفان	قصب قطف	قطلب	قطن
قنا	قنب	الکاف	کافور کبر	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفرے	کماہ	کوزمثل	اللام	لبلاب
لحیۃ التیس	لسان الحمل	لحیطس	لیموسیما جنوس	لیف	لیف البحر	لمو	المیم	مامیثا	ماش	مرطولس	مزمار الراعی
مشط الغول	مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج نیلم	الہاء	ہرطمان	ہفت بہلوا ذو سبعۃ اضلاع	ہلیلج	الیاء	یبروج
تیمہ	وسرچہ بارد یابس است منسوب بزحل است			ادویہ منسوبہ بمشتری الالف			آس	آبزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس
اسطیفطس	اسلیخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	اندرمان	اتلیس	انغرا	انف العجل	اندروماون
ایمارایطا	الباء	بابونج	بادرنجبویہ	باداورد بتونجا	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسبر	بشنین	بطم
بطیخ	بقشنوفرین	بقلۃ الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکے	بنک بواصیر	بیلوبالاموخیون	بہار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبین	تفاح	تمر	توت	ثمن	الجیم	جوز	جنجل	جوزخندم	الجاء	حب السمند	حریث
خبزبیل	حلبہ کہ فارلقا واعیون نیز نامند	حلفا	حمص	حنطہ	جوز کہ جوزالسرو گویند	الخاء	خصی الثعلب	خلیشاکہ بردار نیز گویند	خیارشنبر	الدال	دارشیشعان

دستنبویہ	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب / ریباس	الزاء	زبیب زرنک
زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	ساق	سلدانیون	سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاہترہ
شجر زوبی لک	شلبہ	ششرت	شقاقل	شلجم	شل	تلجم احمر کہ نوع از لفل ست	الصاد	عاطلے / صعتر	صمغ	الضاد	ضنابیس
الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیہ	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فستق
قثہ / فوۃ الصبغ	القاف	قاطانیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنہ	قصب السکر / قرنفل بستانی / و دہن آن	قطن	قرط	قلقل	قنا	قند
قسط / قنطوریون	قوطولیدرون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کثیرا	کرنب	کراث	کرسنہ	کردان	کسموقا
کشوث	کشنش	کف الضبع / کف ابن الضبع مانند	کف آدم	کف النہر	کفسرے	کمازریوس / کلکس	اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلف	مخلصہ	مرجان مر	مرماجوز	مرار الراعی	مغاث	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نیتا لفل	نوارس	الواو	ورد	الہاء	ہاسیونا	ہلیون	الیاء	یاسمین	ادویہ منسوبہ بمریخ		الالف
آطریلال	ابوقانس	آذریون	اربالک	ارید برید	ارمنین	آزاددرخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود
اشنان	افتیمون	افسنتوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان،	انجر	انیسون	اناغالس	انزروت	انوباکہ نوعی از خس الحمار است	الباء
باداورد / بلومابن	بخورکراد	برنک	بتیمہ	بصل	بقنوفرقن	بقلۃ البراری	بلخیہ / بوزیدان	بلادرین	بونبون	جبش	بیش موش بیشا
التاء	تربد	الثاء	ثافسیا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جلہنک	جمجم	جنطیانا	جوزبوا
جوز الکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم	حرمل	حرف	حرملہ	حاشبت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خاماسرتی	خردل	خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیرے	الدال	دارفلفل	دیپدارا
درونج	دروبطارس	دفلی	دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقنی دیداس	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفائے یابس	زوسفے	زوان	السین
سادج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخہ	سکبیویہ	سولان
سیسنبر	الشین	شبرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	شیبہ	الصاد	صریمہ	صعتر
الضاد	ضجاج	الطاء	طباشی	طراغیون	طرنغلین	طرقیلیون	العین	عاقرقرحا	عتق	عرطنیثا	عنصل

عوسج	عیستون	الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشرا	فاشرشتین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فشع
فلفل	فلفلمویہ	فلفل بہار	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قنبل
قلب	فلقوتیا	سقلے	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کراث	کردیا
کف الضبع	کف الہر	کمون	کندش	کندری	اللام	لاعیہ	لامی	لبن سودان	تحنیس	لسان الابل	المیم
ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازریون	مثنان	مرزنجوش	مراسم	مرماحوز	مرتج	میعہ	النون	نانخواہ	نمام
الواو	ودج	وخشنیرک	ولب	الہاء	ہالک	ہوفاریقون	الیاء	یتوعات			
			منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیائی عالم								
الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقیطون	ارباک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	اقنیقطس	اکلیل الجبل	الج	انجرہ
انتلہ	ایرسا	الباء	بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطم	بقلۃ الاوجاع	بلبوس
بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بہمن	التاء	تودری	الجیم	جنجات	جعدہ	جفت افرید	جل نسرین	جوزبوا
جوز القی	جوز الحس	جوز الشرک	جوز الارقم	جوشیصا	الحاء	حب الکلے	حب السمنہ	حب المنیم	حرشف	حراۃ	حل
حلبہ	حلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دارشیشعان	دازی	دادم
دوابا اغربلہ	الذال	ذنب الخروف	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زہرہ یعنی مرارہ
السین	سداب بستانی	سقاونکس	سقیف لیمون	سناء	سقیل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیسارون	الشین	شبت	شبلیہ
الصاد	صامریوایا	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبیثران	عروق الصفر	عود
الغین	غار دغاریقون	الفاء	فنائل الرہبان	فراسیون	القاف	قاقلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ	قنہ وقیقہر
الکاف	کبابہ	کمافدریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب ماہانیہ	ستجلد	النون	نارنج	نعنع
الواو	ورس	الہاء	ہرنوہ	ہرمہ	ہشت دہان	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین			
						منسوبات زہرہ					
انجیر	بیدانجیر بصل الزیز	خصیۃ الثعلب	سوسن	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض					

منسوبات بعطارد											
اقطی	بابونه	جوز	حشیشة الزجاج	حسک قوی	دبق	عرعر					
منسوبات بنیر اصغر قمر											
الالف	احلاموا	اسفاناخ	اقمیدون	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ رقی	بنفسج	بوش درینه
التاء	تفاح	الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	ریحان	الطاء
طحلب	العین	عدس	الفاء	فاوانیا	فطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									
و هر چه سرد و تر و در آب بروید منسوب بقمر است											

فصل چهاردهم در بیان اسناد طب خال و والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف بدانکه سند خال و والد ماجد حکیم میر محمد هاشم الحکیم معتمد الملوک سید علوی خان علیه الرحمه و شان استاد الاطبا و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از او شان استاد الاطبا و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میر محمد مسیح بوسائط باطبای خوز و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حران بابقراط حکیم و از و باسقلیبوس و از و بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد فقیر از والد ماجد خود از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و بانجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **باب اول** در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** **آبار** بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص سوخته محرق است بیونانی مولیقون نامند و نیز امولیقون اسم آن است و بهندی سیسه بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون ذکر الآبار و الآنک یعنی الرصاص الاسود بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خبیثه اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعد و بواسیر که جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده است اصلاح آن قی کردن با روغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافته و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبنس یونانی است و بفارسی بهشت نیز بربن مشهور است و برومی اکسنین و بیونانی سفافیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب بسیار عظیم مانند گردکان از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور زرد رنگ مائل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار در اوائل میزان میرسد از درخت فرو میآورند و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و عریضتر از آن خزان میکند و تخم آن مانند تخم خیار و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت کم رنگ میباشد مدتی در آب می اندازند رنگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت کالهیه شبیه بدرخت آبنوس است فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت

درخت آن همین و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رگهای آل و سنگریزه ها بر می آید و شش قسم نیز شبیه با بنوس که رنگ
باندک خطوط سفید و ذو طبقات است و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بطول ده ذراع و دست عریض دیده و شنیده شده و
بعضی این را نوعی از شیز آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیرا که تخته چوب ابنوس سیاه از کشمیر نیز زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت
بدان مرتبه نیست و هرقسم را چون در آب اندازند فرو میرود و خصوص دو قسم اول و طعم چوب ابنوس اندک لذاع و گزنده و قابض و رنگ آن
و چون بسوزانند چوب تر و تازه از رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی است و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا شیز حبشی
و بعد از آن شیز سیاه رنگ و صلب املس است که مانند شاخ خراطی کرده باشد و چوب آن را چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سیاه
آن اندک با توتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاه و زردی و آن را از سواحل زنگبار و جزائر
افشیان آورند و اهل زنگبار آن را اسکوا خوانند و وصف درخت آن را قریب بانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن نواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر
از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و ثمر آن برنگ لک مانند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن
دستهای کارد سازند و کمان از ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی با درصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از جوف درخت که
هندی را تاشید و تا مدت تیز می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی و ثمر آن
بمقدار لیموی زرد در رنگ مایل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد در رنگ و صلب و
منبت آن جبال راج محل بر بهوم و مورنگ مضافات بنگاله و نیپال و دکهن و زیربادات و غیرها است و بهترین آن سیاه براق سنگین خوشبوی
است که در طعم آن لذع و قبض کمی باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس صاحب اختیارات یعنی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و کوهن
بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اول سیوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل
ریاح و مفتح سده طحال و ریاح است **امراض الراس** چون آبنوس را با آب حل یا برنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف
باز دارد **العین** اکتحال و محکوک آن جهت دفع بثور و شوری و قروح آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه و حکه و حرب و کثرت
حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و روییدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح الحروج و نزف الدم و ذرور نشاره
آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک نبد دارد و باعث التحام است بقوت قبض و تنشیف که دارد حرق النار چون عضوی که سوخته
باشد روغن گل با سفیده تخم مرغ بمالند و بران از آن بپاشند سود مند بود و محرق مغسول نشاره آن بطریقه جهت قروح قرمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره
سریع الاثر است و خنازیر طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و مهبلی
جهت تخفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای بر آب و آبله کردن اعضا مجربست مقدار شربت آن تا سه درم مضر
معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و اشامیدن سفوف تخم خشک آن
که تخم آزاد درخت بود و ساییده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان حمره و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع **ابیل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این
اسم مسموع نیست و برطرف دویم آن در توتی نیست و آن بیخی است که بچند قوقا ماند و نباتی است طبه مشابهت دارد در بهار روید و آن را شاخهای
بسیار بود و تخم آن تخم گرز ماند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش بلند است و شاخهای آن بسیار و
تخمش مثل تخم زردک و در کنار رود و غار روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت سیر آزموده مقدار شربت
آن تا دو درم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قائل است و در اختیارات بنظر نیامده **الاجر**

اجر بفتح همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده بلغت عربی ابن بکسر لام و سکون یای موحده و نون بوزن کتف اصل آن آجر آمده دار لغات مشدده شده است و بفارسی خشت و بهندی اینت نامیدن ماهیت آن بدانکه آن دو قسم می باشد یکی قسم سفید است که در کوره اجر پزی می پزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طبیب است و قسم دوم آجر سرخ است و آنرا در کوزه اجر پزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده برانه سته چیده بامن پر دو در آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که با این اجر است سوخته شود و همه خشتها تا پس گذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان است و در بعضی کور با قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها خالص نباشد بلکه اغشته باشد با کل بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی جوشش خورده سیاه و بنفش از همه کوره ها بر می آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن بماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در چهارم **افعال و خواص منافع آن امراض الرأس** چون آجر سفید ناپخته را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند بمقداری که بجوش آید و جا دری بر سر گرفته سر را بخار آن بدارند تا عرق نمود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و در سر کهنه بی عدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خراز نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقاء و البواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده در یا قطعه از آن خصوص که سفید باشد باتش گرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده در نمدی و یا پارچه پیچیده زیر عضویکه وجع بارد حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع است و ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و شوربه بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و در ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی اجر گرم کرده زحیر طحولی و بارد ریحی و وجع بواسیر را مجرب و مسکن است و خصوصاً که روغن گل سرخ بران ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند و گرد آن را بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آن را بران بپاشند و در افتاب نشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبای هند را زعم است که چون اجر را زرد کرده در روغن گاو اندازند و بکشند و بکذارند و صبح ضماد نموده آن را بوشند ذرحه مرسله را نافع است و آماد من اجر که از ادمن المبارک و من المنفذ نیز نامند بنهایت گرم است **افعال و خواص** آن سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و اشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغ و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب نوشیدن جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و بیاض و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آن است و اشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعاء و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سائر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن فم بواسیر و استسقاء و ادرار آن و رفع کرمهای مقعد و فرزجه آن جهت گشودن فم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلاء

و اشامیدن آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با آتش جهت ورم سپرز بنهایت مفید از شربت آن یکمثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر کرده مصلح آن کتیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اجیلن** بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی است عظیم برگ آن اندک عریض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگهای آن سفید و بجعد و طرف پایین اندرون برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند پس برگ می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید و گرمی کند مصلح آن اشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است یونانی مروش و هندی چوهه کنی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را قریب بحشیشی که زیر آن شیشه میگذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش میشاید یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب برگ آن کوچکتر از آن مفروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رائحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه تخم گشنیز و خطا طیف ازرا سیحر ند **طبیعت** آن حار حاد است خصوصاً آنچه منبت آن قریب باب باشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه و مجففه است **افعال و خواص** آنچه گفته منفعت آن قریب بمنفعت فستین است و این بعید است و غیر متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع **الجروح و القروح** آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن حاره و کار را ابراد و تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید و صاحب الجامع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی و بری بستانی آن را یونانی لیسیمی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بجیر نیست که بان تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچک و در و کیاه آن بی ساق و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست مالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیل **افعال و خواص** آن امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذا اشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است **الاورام و البثور** ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضاء و حمره و حمرد نافع و بری آن دو قسم است **قسم اول** شاخهای باریک و بلند و زیر و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ و مجوف و برگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و زر و سطی نیست برگها و جوب و اطراف برگها تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی با گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش میکنند این را با سقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و درازتر است بخلاف برگ اسقولوقندریون

طبیعت آن معتدل بحرارت و برودت و خشک در دوم افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده و ناعیه و صداع
را نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصا با سرکه جهت صداع حار
نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع لعس طلای سخن آن جهت ناسور چشم
و ضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و تنها جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت …
مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن نافع انتشار قروح و تورم جراحات
مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت از آن تا دو مثقال و قسم دوم آن شاخهای
آن پهن بر روی زمین و برگ آن مایل بدرازی و شبیه برگ بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و گل و صاحب تحفه
گوید بی گل است و لیکن بسبب بزرگی اتصال آن شاخها چنان مرئی میباشد و منبت آن اکثر کنار رودهاست طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته افعال و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع
آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی …
را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار
و پیکان است و قسم سوم آن برگ آن مایل بتدویر و با زغب سفید و خارهای باریک سفید زغب دار و با تیغ که چون قطع نمایند
از آن تیغ برآید و مفروش بر روی زمین و منبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آنرا چون بر جلد بمالند …
رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون ترین اقسام است افعال و خواص
آن مقی قوی و مسهل و زیاده از آن کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نیم آنرا جوشانیده آب آنرا با نخاع … بنوشند …
عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر مستعمل نشود و شیخ داود انطاکی اینجا صفت جهت بستانی …
ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این گیاه در معنی سفر ماند که اقسام از آن الفار غیر مرزنجوش است و از سایر کتب نیز همین ظاهر …
چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریات است و برگ آن شبیه گوش موش نیست و گل آن سفید مایل بسرخی
است و تخمش شبیه تخم ریحان و شفاف میباشد و انطاکی نوشته که آنرا اصناف بسیار میباشد و برگ بعضی از آن نازک و محدب و گل
آن زرد و مشرف و نرم و این نوع شروتر در دوم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و نوعی یعنی شیر سفید …
اکالی از آن تراوش مینماید آن خیر منفعی است و این در صعید بسیار است و بعضی از آن حبشی است که گل آن با غصان آن چسبیده میباشد
و این گرم و خشک در دوم و عصاره آن مهیج جماع است تصریح نوشته با وصفی که از آن بوی خیار آید سکن لسع عقربان …
و مدر است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یک مثقال است صاحب شفاء الاسقام
گفته اطلاق این اسم گیاهی جاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند و بهترین آن آنست که گلهای آن لاجوردی …
تازه باشد زیرا که گل آن زرد آسمانجونی و لاجوردی میباشد و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم میباشد …
شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گرد دار و با رطوبت که چون فشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید و برگ آن …
گرهای آن گل آن نیز پیوسته منبع برگ آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آن که کنار دیوارها در دشتهای نمناک میروید …
آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند در بنگاله پخته باشند سبزیهای دیگر میخورند جهت دفع …
جریان آن و امراض گرده و مثانه و دستور گرمهای بند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که هندی ادرک نامند

جهت تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که برگ آن اندک باریک تر باشد و هر دو فی الجمله شبیه گوش موش این عبیر گول است **طبیعت** آن با سرد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناسور آن مفید و به دستور ضماد ان سائیده آن **آذربو** بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانی است و آذربو بیانی و ما تیرآمده **ماهیت** آن بغدادی گفته اصل عرطنیثا است در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه و رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند کره رسته و گیاه آن خار دار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه برگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن پنج عدد یا شش عدد دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد است و منبت آن کشت زارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوبه صباغان و این غیر چوبه کاذوان است و قسمی از بخور مریم بود و در برگ از شبیه و جامه مانند صابون است و صاحب اختیارات گفته این بیخ خاری است و گل زرد دارد و آن بیخ را فلان بلار و قلار و کلیم شوی و قصب شوی می گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فنیلاسوس و سطریوس نیز خوانند و بزبان شیرازی حجر اشنان و بخور مریم تو کلی از است **طبیعت** آن گرم و خشک در سیوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد **امراض الرأس** سعوط آن جهت سده مصفاة مفید و بغایت معطس و نزکام و نوازل را نافع **اعضاء النفس و الصدر** آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبی مفید **اعضاء النفض** حمول آن جهت بواسیر مفید و رحم اعانت بر حمل مفید و همچنین شراب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوئی از آن بود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیفتد از شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی آن را چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد **الطحال و آلات المفاصل** ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النساء و خون داخل کرده شود در حقنه صاحب عرق النساء را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النساء و وجع ورک نافع **الجراحات** ذرور آن تنهائی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع **الزینة** ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید **السموم** تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم بلادغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال از آن کشنده و بهاق و غثیان و فوجی و سقوط قوت علاج آن علاج حبلی است کہ گذشت و مضر است انشاء الله تعالی خواهد شد و بدل آن در منع سموم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن التین دو دانگ و بادآورد دو وزن آن گفته **آذریون** و **آذرگون** آذربو است بزیادتی نون و بجای بای موحده یای مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است و آذریون بمعنی آتش گون است و گویند که عرب آن را عیوة نامند و شعرای عرب آن را بیسانید و شکوفه آن در میان شکوفها بغایت مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی از ازار دکرده اند که چنین است و بهندی سورج مکهی نامند **ماهیت** آن گیاهی است بقدر ذرعی بی بستانی میباشد و برگ آن شبیه برگ حرجیر یا اندکی بزرگ‌تر و غبی گویا بر آن غباری نشسته و نرم و بیشتر فرو کلهای آن زرد طلائی و بزرگ پهن و درخشنده و در وسط آن گلها رگهای ریزه سیاه مائل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو با فتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت نماید و شب پژمرده میگردد و بوی بری آن قویتر از بستانی است **طبیعت** آن گرم و خشک است در اول سوم و بعضی

دوم گفته و گرمی کل آن باد ارشاد اجزای آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جالی و با قوت تریاقیت و مفتح سدد
دماغی و کبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و جگر و رحم و نواز
تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحت و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین و تفتیت
حصاة و دفع قولنج و دفع سموم نافع است **اعضاء الفم و القلب و المعدة و المفاصل و غیرها** مضمضه با
طبیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث خفقان گرم المزاج و چهار درم از آب
آن با آب گرم منقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و نعوظ مفید و حمول
آن مسقط جنین و معین حمل عاقر و شرب آب گرم بیدو آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض مؤثر مقدار شربت از آب
گل و برگ و تخم آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است مضر
محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقاً و سپرز محرور المزاج خصوصاً و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین از خواص آن
آنکه کل آن می‌خشیند و از دود آن موش و جلیبات می‌گریزد **ارد تولة** بمد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای مثناة فوقانیه
و سکون واو و فتح لام و ها **ماهیت** آن صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد میپزند و بیشتر مردم
فرومایه می‌خورند و بعربی از صحنات نامند بدانکه صحنات غیر آنست چنانچه ان شاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد **ارغلیس** بمد الف
و سکون را مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح و بفارسی پوست
بیخ زرد نامند **ماهیت** آن پوست بیخ امبرباریس است که بفارسی زرشک نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در
دوم **افعال و خواص** آن با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخای لثه
و ضعف باصره نافع و مجفف قروح است **امراض العین** قطور خیسانیده آن و ذرور سحوق خیسانیده آن در گلاب جهت تجفیف
رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اگر پیش از حدوث رمد در چشم کنند حفظ صحت آن نماید و اهل
بدل ماميران در امراض چشم مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است **الفم**
مضمضه با آب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان و درد آن و تقویت لثه مفید **اعضاء الغذاء والامعاء** آشامیدن
طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره جرم آن با شراب جهت درد جگر و نیز با آب سرد با ثبت و حقنه بطبیخ آن منقی جرب
و قرحه امعا و طبیخ آن جهت دفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن ماميران
چینی و حضض هندی است در امراض عین و بعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است عصاره و مطبوخ منعقد آن
در افعال مانند حضض مکیست و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله بندند یا بطبیخ آن
حمول نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع **ازاد درخت** بالف ممدوده و فتح زای معجمه والف و دال مهمله و را
و تای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است و زرد رنگ تلخ و خوشبو دارد و تخم آن مانند تخم
زعرور و کیلک و خیاره دارد و شکوفه آن در آخر بهار میرسد و ثمر آن در زمستان در درخت میماند و برگ آن سبز املس با اندک سیاهی
شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و خوران نمیکنند و بعربی شجرة الحرة و ایضاً حرلطه بتشدید را مهمله و بلغت سکان جبل دارای
و نیز روماترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل با نبیذ ران سیسبان و اهل سند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن آن است که
درخت ازاد هندی نیب گویند و این محض توهم است زیرا که نیب که تخم نیز گویند در غیر شده دیده شده و ازاد درخت در

در تمیع ممالک ایران و روم و هند بسیار است و شیرازیان آنرا آوس نامند و گل آن سرخ منقش خوشبو است و نیز گفته اند که عجم
بجای این است **طبیعت** گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب این
گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و محلل و مدر با تریاقیت **اعضاء الراس و الاذن** گل آن
مفتح سده های دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوییدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد
آن بر پیشانی و صدغین و چون آب گل آنرا نشوق نمایند صداع بارد و رطب و کرختگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ
آن و یا برگ آن تنها مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه سر و قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات
و دافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء الغذاء و النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و قی
معده و زیرناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن
حصاة و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النساء و استرخای انثیین و مفتح سده و دافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه
و دافع سموم بارده است تنهائی و یا با عسل و یا با میفختج و یا این هر دو و بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب
برگ تازه آن با قدری آب نخیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل
والبرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع گفته اند که جرم آن علاج برص و
قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و برای اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل است صاحب دستور الاطبا
گفته که چون ثمر و برگ رسیده و زرد شده بگیرند مقدار نیم من بوزن شاه با یکمن آب بهمان وزن نقیع نمایند و من نمک دو از ده
من تبریزی است در خمی کرده سر آنرا بسته سفت در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب بخورند از آن
بهترین دوا است از برای جذام مسیح و آن تنهائی و یا با برگ نیم و فنجنکشت که بهندی سینهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا
بدستور معتبر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است الی آخره و ضماد گل آن برکشیده و بدستور غسول با آب مطبوخ آن
سبیش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل حنا بر روز بهم سر که هر روز یکبار تجدید نمایند
و هر هفته روز یکروز شسته و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و شعر ملبس خفیف پوشند قروح آنرا زائل سازد و موی ویا بند و مرهم آن
بجهت سعفه و قروح سر نافع و رویاننده موی است و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **المضار** ثمر آن مضر صدر و سعفه
و اکثار آن باعث غثی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و املاک است مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه
دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود والله اعلم **اس** بفتح الف و سکون
سین مهمله اسم فارسی است و ریحان نیز نامند و نیز سیرابی گر گفته یعنی خصومت کننده با تن خود و بیونانی اس بستانی را
مرسا اسمارین و قیطس و بری مرسنین و بحبشی زدراد و بهندی ادمیره گویند و حب الاس را بکام و قطوس عمار و بنک اس را مستطر الطالب
مهمله خوانند و گویند قیطس نیز نیک اس است **ماهیت** آن آنکه آن بستانی و بری می باشد درخت آن مانند درخت انار است و
برگ آن سبز تر و ضخیم تر و دراز کمتر از آن مخزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید رنگ خوشبو
و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و نضج سیاه و رنگ با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه رملی
و در بعضی شیرین با سه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن **طبیعت** آن گفته اند مرکب القوی خرد باردی
عالیه جزوه و حار کمتر و بسبب ارضیت آن دارد ریا لس و قابض بر برودت آن کمتر با شد در آخر اول و یبوست آن در دوم برگ و گل و ثمر و جرم و تخم

و نرح آن هست بلکه در مراتب برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن برودت آن غالب است
با بی اجزای آن نافع و تخم آن مرکب القوی است در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت از جهت حلاوت
نافع است جهت سرفه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است **افعال و خواص و منافع**
آن بسبب عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضاحت و اناریت الوان
روح است و با سباب مذکوره بالخاصیه مقوی قلب و دافع خفقان و صداع و دوار و سدر و ریم در گوش و قروح و آمدن چرک و درد
دندان و قلاع و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل اورام جروح و قروح و مجمع و نزف الدم و نفث الدم و آمدن خون از هر عضو که باشد
شرباً و ضماداً و لطوخاً و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاة و حابس
قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت
و دافع سموم است خصوصاً رتیلا و عقرب **اعضاء الرأس** ضماد برگ تازه آن تنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و
بر سر برای جلای خزاز و تجفیف قروح با اندکی اقاقیا و رامک با سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر و همچنین
طلا و لطوخ آن با مائی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده در خرقه کتانی تر با آن کرده بر معده میگذارند
صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع حمی و صفراوی و شربت
و دافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن با اندکی
سنج سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و استنشاق قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب
مانع خمار و بوئیدن برگ تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را
نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن آن اورام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده و غشیت را نافع جهت تقویت برودت و
تقویت دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخره جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن آن تنهائی جهت دوار و سدر
حادث از ابخره متصاعده از معده در تبهای چند روزه در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی و اسهال با یارجات و بعد از استحمام
بروغن بابونه نافع **العین** قطور آب آن در چشم جهت تسکین درد و برآمدگی آن که حجوظ نامند و ریاد آن با اجزای او و ظفره
و سلاق و دمعه است و شیاف تو تیا و بدل است **الاذن** قطور آب آن در گوش جهت تسکین درد و جهت تقویت آن و او ...
چرک و قروح آن نافع **الفم** مضمضه با آب طبیخ آن مسکن اوجاع و جراحات اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین اسنان ... ...
شراب و ثمر آن **اعضاء النفس و الصدر** بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن آب آن و خوردن ثمر رسیده آن و
همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع ریه مفید **اعضاء الغذاء** و شرب ثمر آن مقوی معده است
خصوصاً رب و سویق آن بالتبعی ... لقمه و ... است که بسبب شدت قبض اداره نمیماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات ... است
تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون با رطل از آب برگ آن
با روغن کنجد بنوشند مسهل کرم و بلغم است و رب شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصاره آن جهت
امراض مذکوره و رب قی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط و انقلاب بواسیر ... دفع دیدان نافع **اعضاء النفض** خوردن
ثمر آن حرقت البول و قرحه مثانه و درد حیض و سیلان رطوبات آن را مفید عصاره ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات
و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و ... طبیخ برگ آن جهت ... و مقعد و رحم و سیلان آنرا مفید و چون آنرا کوبند و آب آنرا ... مقعد

که برآمده باشد بمالند بجائی خود درد و دیگر ساید **الاورام و البثور** ضماد برگ آن ساکن اورام حاره حمره و نمله و شری و بثور و قروح
و داحس و قروحی که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم هائی که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن
سیر و ضماد برگ آن که در شراب و زیت خیسانیده باشند شیر و ذرور برگ خشک آن داحس و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد و تمر
پخته آن با شراب زایل کننده قروحی است که در کعب و قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبله آن است و بثور ضماد برگ آن با زیت و همچنین خاکستر
آن با موم و روغن **الات المفاصل** ضماد و مطبوخ ثمر آن با شراب استرخائی مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه
و وجع باشد نافع و ضماد برگ آن با عفص سیر و عدس و کلسرخ و اقاقیا جهت عضل اعصاب که وهن و سستی با نها عارض شده باشد
بسیار انتها مفید و همچنین ضماد برگ آن با معات شدهی آنرا امیدوار [illegible] هندی زرده تخم مرغ و در روغن گل تکریم جهت ضربه سقطه و ضماد
برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلا با ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و بخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و بخته بزرده تخم مرغ سرشته و بر زیر
آتش نهاده بلیند گرم کرده بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی از آن زایل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل
و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است و همچنین شستن بهق با آن باعث جلا آنست و برگ خشک آن جهت تسحج [illegible]
و اعضا نشک مفید **الزینة** طبیخ برگ و ثمر آن و روغن آن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن آن و باعث دراز شدن و
سیاهی آنند و همچنین شستن آب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات عرق
مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برگ آن مانع بد بوئی زیر بغل و کنج ران خصوصاً خشک
آن و خاکستر آن زایل کننده کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب که حقنه سبز کرده بر سر بمالند بثور را بریه را زایل گرداند و چون
کوبیده و با آب با قلا سرشته و بر کلفی که بر صورت و جثه باشد بمالند زایل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصا
با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه بدل آن احتیاس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام
و عفص گویند بدل آن مطلقا برگ توت مضار آن گویند مضر صداع حار و کثرت الکثار گوید آن باعث بیخوابی است مصلح آن [illegible]
گل بنفشه [illegible] گویند مسواک نمودن بچوب شاخ آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن گرهها بهم میرسد شبیه بکف دست که از آن نک
الاس نامند در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده سوزانیده و با شراب نارسیده [illegible] قرص ساخته در سایه
خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه آن انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه از آن تسکین دهد والله اعلم

اما الاس بری را اسمارون [illegible] نامند و البحر زند و ریحان القبور و بیونانی [illegible] اغریا گویند و [illegible] اسم فارسی آن
و در هندی [illegible] نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن از درخت [illegible] **ماهیت آن** درختی از درخت بستانی کوچکتر و برگ آن عریض تر
و در رنگ و بسرک آن تیره تر شبیه بشاخ چوب آن صلب تر و ثمر آن [illegible] بعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط برگ می آید
شاخهای بسیار از یک اصل [illegible] و در بستان [illegible] **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و مقوی **اعضاء الراس** بوئیدن
آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب [illegible] تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع
و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ تقویت دماغ **اعضاء الغذاء** آشامیدن ثمر برگ آن با شراب جهت تقویت معده و
و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** [illegible] آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب
جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول [illegible] مفید [illegible] جهت ضربه و سقطه که بر اعضا و عضو [illegible] بالخاصیه مفید [illegible]
[illegible] قوت آنرا مانند باد آورد [illegible] و بعضی [illegible] دانسته اند [illegible] اول و آخرین [illegible]

تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند **ماهیت** آن نمکیست که بر کنار شوره زار و سنگها مایل بزردی از ماده
ارضی رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می‌یابد نقلی و نوشادر و سنگریزه بزرگ و کوچک آن سنگ اسیوس آن نکر الحجر اسیوس
و زهره الاسیوس می‌نامند و آن خوبتر از سنگ قیسیت و بهترین آن سفید سبک خالص و شکل شبیه نوشادر است که در آن رگهای زرد و بعضی
مایل باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد **طبیعت** سرد آن در سوم گرم و خشک
و شکاف آن در دوم **افعال و خواص** آن جلاء و ... آکال است و ضماد آن با عسل ... و لعوق جهت ... ضیق النفس ...
و سنون آن قاطع بواسیر جهت ورم سپرز و ... با صمغ البطم ... تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن نافع
قروح خبیثه که میان آن ... ان لیت ... و جهت قروح کهنه با ... الاندمال ... گوشت
زیاده و با آرد باقلا جهت ... و ... با ... عظیمه ... صعتر ... بدل ... مقدار شربت آن
... تا ... **مضار** ... مصلح آن ... آن ... لطف ... و اکثر افعال
مذکوره بهتر است **اطریلال** بکسر الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام الف و لام لغت بربری بمعنی رجل الطیر
و رجل الغراب ... شاخ آن ... غراب ... الارض ... نیز نامند و بترکی ... کاک
... **ماهیت** آن تخم گیاهی است شبیه
گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع ... سبز تیره شبیه ... قسم از دو قوت مولف گوید ...
طرف ... و تخم خلال ... گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که ... و تیره ... و طولانی ... و تند
زبان بگزد و ... تازه ... **طبیعت** آن گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص** آن محلل ... فضلات و مفتح سدد
... گرده و مثانه ... تحلیل ... حصاة نماید و ... جهت رفع ... برص ...
... قروح ... آثار ... آن ... مسقط جنین و گویند چون ... با ...
... با عاقرقرحا ... تحلیل ... سهلات ... آفتاب ... موضع ...
... آفتاب ... و اگر ... آب ... نوشند در روز اول ... در سوم موضع برص ...
... کلیه برطرف گردد ... تجربه ... کرات امتحان کرده و ...
الاشیر ... اول ... گفته اند که ... روز ... تا ... روز متواتر بنوشند ... سیتو ...
و با عاقرقرحا ... مذکور استعمال نمایند ... برص ... مخصوص ... علاج ... بعضی ...
و بعضی گویند ... از اطریلال ... پوست ... و برگ ... آب ... و کوفته ... و ... نزد ... انگوری ...
و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یک ... تا ... بل ... آن ... برص کنند ... مضر جگر
حار مصلح آن ... مضر گرده و مصلح آن کتیرا ... که ... ظهور منفعت این دوا ... آن ... وسط ... برجوف
... از ... مرض ... و ... از مردم ... و تعلیم
... خلف ... سلف ... الحق سبحانه تعالی ظاهر نمود ... از مردم ... شده شهرت یافت ... استعمال نمودند ...
... **الس** ... لام ... فتح سین ... بمعنی ... الکلب ... رفع آن ... سگ دیوانه را
در تمام ... **ماهیت** آن ... ساق آن ... برگی ... را زیانه ... آن

شبیه ببرگ ... و از ان درشت تر و خاردار و گل ان بین سرخی و سپیدی و تخم آن مایل بسیاهی و سبز تیره در غلاف و طعم ان ...
کوچک و در طعم بحدت و تندی و تلخی با نخواه و گل ان بیخ مایل بسبزی از زیر برگها میروید و گفته اند گیاه ان نیز شبیه است در ساق و برگ
بو مناسب آن زمینها ایست سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد رنگ و در طعم ان اندک حلاوتی است **طبیعت** ان در اول
سوم گرم و در اخر اول خشک **افعال و خواص** ان محلل و جالی و مقطع درد سر زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده
و وجع مفاصل و در گلو ... نافع و مجفف باعتدال و ... و بر دوت مفرط و جفاف و سر سگ دیوانه گزیده را نافع **کلف امراض الراس و**
الصدر سعوط طبیخ ان بکلم و ... ان ... و برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه را نافع و ضماد ان با عسل بجهت
... سر که از ان ... نماید و کلف سایر ... مفید الباه خوردن ان بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند
مطبوخ ان را ... و گردانند ... تخم ان را چون بکوبند و در اطعمه بخصی که سگ دیوانه گزیده باشد دهند نافع
است و زائل گرداند ... گفته که چون ان را در تابستان خشک کرده و کوبیده نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار درم
او قیه عسل بدفعات بکرو زد در میان ... سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و اشامیدن دو درم از اب بیخ آن سگ دیوانه گزیده
مفید و هم چنین شیر حلیب ... بر زدان بسیار مفید است بر ینده که از اب بترسد و اگر بزد و منشرف بر هلاک شد باید که اب بیخ طولانی تازه
ان باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درم ... و در هم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت
ان ... دو درم بدل ان نصف وزن ان ... است مضر جگر و مصلح ان کثیرا است و گویند چون گیاه ان را بجمیع اجزا در پارچه بسته بر
اعضای درد ناک ... بند ... ان کند و شیخ داود انطاکی ان را مخصوص بدرد سر لسان ... و گویند تعلیق ان بر دخانه
موجب حفظ صحت اهل ان خانه ... از ... رث ... زنان است **المیلس** بکسر الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و لام
... بلغت ... است معروف ... و معرب **ماهیت** آن نباتی است ... در ... بالا و ... او ... بسر سید طول
آن ... و از ان و برگ آن ... برگ مورد و نرم و ثمر آن ... بار ... سبز و چون ... شد سیاه گردد و ... آن ... حبوب ...
... اند ... آن ... روئیدن ... مستعمل ریشهای باریک است **طبیعت** آن مرکب القوی است و برودت و ...
بر ان غالب **افعال و خواص** آن ... قابض و مقوی جگر و سپرز و منقی سده و استسقا را نافع **اعضاء الغذا** آشامیدن
اب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال ... و استسقا را زائل گرداند ...
را ... و شرب گوشت آب آن یعنی اب ... آن با گوشت نیز همان اثر دارد **الس لغفش** بکسر الف ...
و لام و نون ... نوشته که این چنین که ... ذکر کرده ... **ماهیت** ان گیاهی است ...
... شبیه ... و برگ ... و گل آن ... سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرارت ...
... مانند ... حرکت ... ساق آن ... شام ...
بود **طبیعت** ان گرم در درجه سوم ... **افعال خواص** آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و ... از ائل
گرداند و ... شراب ... فضلات از بول و شیر و حیض و عرق ... است **لعرض**
الراس و ... الفکر والباه و غیره طبیخ آن ... و تفریح و تقویت دماغ و ... مانند شراب ...
... ان ... و ... از ائل گرداند ...
... و ... سده ... ان ...

ویرقان را زایل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده و مصلح آن عسل اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و سواس سودا و ... را بغایت نافع

اابهمه

بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم اسمیست خاکستری رنگ و نغایت کننده بدبو که از سلم نوعی ماهی گیرند در بحر چین و هر روز بهم میرسد لعربی ازارا ما الجمه خوانند و چون جهت هر عضو یکه بشکنند مقدار دو مثقال از آن بخورانند بخورند که زیر ... رسید عضو شکسته را درست گرداند

فصل الالف مع البا الموحدة

ابازیر

بروزن افاعیل ادویه مصالح طعام را ... از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام تقول و این قول اقرب بصواب است ... وبعضی گفته اند که اعم است

قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل حسب ترمیباشد بخلاف ابازیر که خشک میباشند و سبب اندراج ابازیر در طعامها و دیگهای آن چیز امریست یا نفاست طعام است تا آنکه گردانند آن را صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آن را و میل کند بسوی آن و هضم نماید از آن زیرا که طعام مرکب از گوشت و برنج و روغن و این سه میباشد تفه و بی رایحه پس چون ابازیر دران اندازند و طعم و رایحه بهم رساند قبول میکنند آن را طبیعت و رو آورد بسوی آن و هضم میکند آن را و سبب اندراج آن در طعام نه همین است که آن را ... رایحه طعام است تا آنکه بگرداند رایحه آن را طیب و بگرداند آن را بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آن را و یا برودت مزاج طعام است و دفع کرده میشود دران ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن از سوء اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم است تا آنکه گردانند آن را الطف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را الطف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری مصالح است از برای آنکه جمع اند با دربدن و فضول بلغمی غلیظ لزج حاصل پس با این اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در طعمها با مدیکه اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه سرکاه کرده شود و میگرداند آلات غذا آن الانی که مرور میکند غذا در آنها و نیز بسیار ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسیار آنچه میگرداند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و از این سبب میباشد مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن اغراض مذکوره غرض از اغراض خمسه اشبه بعلاج است زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرفه دائما و ... بیمار از اصحاب پس از این جهت استعمال ابازیر حاره در پنج غرض میباشد زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا چنین نمک و سرکه و انگانه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و دهنال ... و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و اما ابازیر ادویه که بجهت امراء و در اغذیه داخل کرده میشود پس آن حرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و دنب و حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه با هیئه برای ادرار

ابراهیمیه

ماهیت آن آشیست مرکب باشند زیرباج که حوایج آن ادویه حاره قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام با گلاب حل کنند و دران بریزند و بجای سرکه درین آب غوره اختیار نمایند یا سرکه مصعد مقطر و قند زیاده باشد طبیعت آن معتدل

خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حارست و در قرابادین نیز ذکر یافت

ابریسم

بکسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی بربنی و بعربی قز و بسریانی شتاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم و ابریشم و بهندی ریشم بحذف همزه نامند و ماهیت آن پیلههای کرمی است خاص که بترتیب خورانیدن برگ توت ریزه کرده نتاج از آن میگیرند و ... از لعاب دهن خود بر خود پیله میکشند و انچه بر سر خود مدور پرورش ... بر درخت توت یا کنار یا غیر آن ... پیله ... ابریشم ...

و بهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ براق است و پیله بشکل رطب کوچکی قرمزی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ کرده باشند و در گیلان و مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا این پیلهاست و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن و ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را چون تنها نیاده و نخ برآورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام از دست نیاید اما باید که رنگ آنکه ده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله است که بر درخت توت و کنار و غیره میشود باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا البته اکثر تمام تندان پیله معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ و بالیده شده پر برمی آورند و شبیه جانور کوچکی است از آن گردند و شروع میکنند بتخم دادن تخم بسیار میدهند هر یک تا چهار صد عدد و بمقدار دانه ماشی بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها تار پیوسته چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر آید پس نهار آنرا برتب آنها که برگهای نرم نازکی میگذارند نرم نازکی میگذارند و برگ لطیف تر را بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند و هم چنین تا آنکه برگهای درست بنهند چه هر که توت و چون بزرگ شدند شروع می کنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه تمام تنیدن آنها که اگر در مکان گذارند پیله ها را سوراخ کرده میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و در گیلان ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد لیکن در بنگاله بسیار و از انجا باطراف و ممالک میبرند و اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملائم و کم ثبات و ملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول بسیار گنجایش دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و بعضی گرم و خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفرح روح حیوانی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف رئیس و صلابت آن و ضعف معده و ممسک بطن و مقوی باه و مفتح سده هاست و با قوت تلطیف و تنشیف و تلیین و گداخته رنگ بچه رو ماسیدن افعال مذکوره بسبب خاصیت متعدده است زیرا که معاون است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که تلطیف و تنشیف رطوبات روح است پس روح انوری و مستعد فرح میسازد و هم چنین افعال مخصوص دیگر این امراض الراس و القلب گویند چون جمیع حریر محض قسمی انجونی معاف نرکرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن از ادویه و منقی مانند مفاف آب دارد و شراب آن که پیله خام آنرا از ادویه پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده ها و مقوی قلب و مفرح و تسکین دهنده زکام حار است و محرق آن مفرح دمعه سیلان حبشی را نافع چنانچه ان کحل سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباسی از محض ملایم و گرم و نرم و لطیف موجب سرور و تسمین بدن است نافع تولید شپش است لیکن یبوست بدن از رقیق میگرداند و اصلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته یافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان را اکثر قطنی خوانند که در هند مشهور به شروع است و بفارسی الجه و بهندی سوسی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرمتر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بعکس این است و ثیاب تر که از آن کرم سوخته مانند حار و لطیف است پوشیدن آن بیران حفظ مزاج سرد را و در هواهای سرد زنان را نافع و بخوراک گرم گرداند و اصلاحش بهتر آنست که با خیط پنبه بافته لباس سازند و آنکه ابریشم محرق ضعیف از مقرض است در شربه و لیکن برای امراض چشم نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن وارد محمد بن مغول است و دستور ترکیب فرض و احراق و ترکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت ابریشم به فتح همزه و سکون

وسکون یای موحده وضم رای مهمله وسکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و اشراقان علیا بشعار عبری نحل الی ...
بفارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله ریاحین است ولیکن همیشه سبز و تازه می باشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری میشود کبیر آن
بیشتر کوهسار و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن سبز بسطبری انگشت مهلی بمابین زلای لزج که بدان چسپید و برگ آن شبیه بزبان
از آن و با رطوبت و گل آن مایل بزردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی است و صغیر از امنیت منبت آن خطا و محوطها و بامها
و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا برآمده و برگ آن ریزه در آب و طلای آن بقدر شیری و گل آن کوچک و زرد مایل بسفید
و تخم آن مانند تخم جاری و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که از اطلال صنوبر نابت میشود
برگ شبیه بخرنوب و زغب اند و خبار آلود طبیعت آن از آخر درجه دوم گرم و در اول خشک و بالقوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر را گرم در سوم
از اول گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن سینا از جالینوس نقل نموده که در سابعه نوشته که نوع اول در دوم آن
قوت تخفیف و برودت بسیار است تا سوم انچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص منافع آن مفتح سده کبد و طحال
جهت درد سر و صداع و اورام چشم و درد گوش و سعفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و سل و دیدان معده و صداع و شقاق الدم و جلیه
سائله رحم و رفع بادسرخ و نقرس و اسهال و اوجاع مفاصل و قروح حروج و رفتار به و ملائم امراض الراس ضمادا ضماد با شراب آن گفتار
و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ و شیافی و با سرکه جهت درد سر حار نافع امراض العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و کلف
عصاره آن در امثله الاذن چون عصاره برگ آن با روغن زیتون بچکانند در گوش بچکانند درد و وجع را نافع باشد اعضاء
النفس میان عصاره آن با زهره دمویه بسیار مفید و ضماد آن جهت حار مسکن التهاب است اعضاء الغذاء و النفض الدم انتشار آن
درهم از آب آن سده جگر و مراره را بگشاید و سبل بود و شیاف و قیه از آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال
و با شراب جهت اخراج کرم معده و شربت ساییده آن جهت رفع اسهال صفراوی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معده حار مسکن
التهاب صفرا است الاورام و البثور و القروح و الجروح المفاصل حرق النار و غیرها ضماد آن با آرد جو جهت
جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نملـه و نقرس و سوختگی آتش و جهت بادسرخ کشته شده خون
از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجرب یافته جهت خارش نافع نطول عصاره آن بر بدن تکلا و تحت بین مضر جهت درم
آن محل آن جهت قطع رطوبات سائله رحم با بستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم مفید مقدار شربت از عصاره آن یک مثقال
و نیم و تا سه مثقال و از برگ آن تا یکمثقال بدل آن کاهو است و گویند مضر سپرز و مصلح آن گل ارمنی است و کسی گوید محرور از آب آن ...
حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید ضماد نوع سوم کرد سقوریدوس گفته با تخم ملوخیه محلل جاذب ریح است ابرار بفتح اول
بای موحده و فتح زای معجمه بسهیلی نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف بنزاریست ماهیت آن نباتی است ربیعی و ساق آن
و زرد و شکن دارها و ساق آن برگها و بیچیده بجای گل آن و با جالیته و تلخی و لزج و در نباتات شبیه به بلوط و در بغداد و جبل ...
سحور نامند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... تسهیل و تفتیح و ...
آن جهت اورام خفیفه رکیه مرکبه نافع و چون آمیخته شد با منشی طبخ آن ... کرد و بغایت محرک باه مصلح تعقل آن ... و ...
کردیا و سرکه است القیر بفتح همزه و سکون لام و حاء و کسر قاف و یای مهمله لغت عبری است بفارسی شوره ... حیا ... جیم فارسی
و حفا ... و الف و فتح کاف و ... و الف ... رای مهمله ... و ... نیز ... گویند و ... شوره ... ماهیت آن ...
کار ... می شود ... از ... آن ... اعتقاد ... که ... کوهی ... باشد ...

بالن جمع نموده طبخ نمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده در شیشه یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک
دریائی دانه دار میگیرد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در اندک آبی حل نمایند و بدستور طبخ نمایند و بعد طبخ سبوهای باریک طولانی
دران می اندازند در شیشه یا جاهای سردی گذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک طولانی منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی مینامند و طبیعت
اولی آن شوره غیر قلمی الطبیعت آن تا آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مفتح سده و منقی بلغم و مواد سالخ بدن و مسهل
حدت قوی تر از نمک بوره است جهت سنگ گرده و مثانه و شکر جهت نفع احتباس بول که بسبب غیر کشوده گردد و مجرب است بالخاصه شوره قلمی
شکر دو درهم باشند و گویند اگر صاحب حبس البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال شکر در آب بسیار بمقداری که تواند بیاشامد بخورد و در ساعت
بول او کشاده گردد و اگر در جوف و عاد و منع که سنگ گرده و مثانه گرده و بصاحب سنگ زرد و قولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند
و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و گرده مصلح آن کتیرا و عسل است و از تعفن اجزای
است که چون آهن را با آن زنگ بیالایند و مثل آن پس بگذارند و بعد از آن شوره بران بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن بکمال نرمی میگردد
و اصل بند از نوع مطبوخ اول آن آبرا استر نمایند بدین نحو که بمقدار یک وزن آن بریزی آنرا در طاس و دهن کشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی
تیز آب شیرین تا نصف کرده طاس صراحی اگر از دهن تا مای خالص باشد که بسیار حب نامند بهتر است و در تحقیق آن صراحیها را در آن
طاس بسیار محکم نگاه میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحیها را برآورده آن آب شوره را ریخته آب در دو صراحی را با مقدار شوره تازه دران
داخل نمایند و دران دو صراحی تیز آب تازه مملو نمایند و همچنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحیها را دران
زمانی میگذارند و باید که پاشیدن آنرا کرده تیز آب طاس را بدان میتوانند و باید زنج آن یاد میزنند پس برآورده آن دو صراحی کم روسه گره با
آب صراحی حل باید کند یا رشته درطرفی ریخته می اندازند و باید که در صراحیها مطلقا سوراخ نباشد که اگر شوره دران نفوذ کند و داخل شود
و شور سازد و بیانکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحی ها را در آن آب شوره خلل است معین که بکمتر از آن خوب سرد میگردد و بیا
بران گرم میشود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بد مزه
و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم **ابن عرس** بکسر همزه و سکون بای موحده و فتح نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله
بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و نیز بهمگی نکولس نامند **ماهیت** آن حیوانی است معروف شبیه بموش و سر
و پای آن دراز تر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن انبوه تر و در ممر خانها بسیار الفت میگیرد و انواع آن سه
نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن صرع و استسقا و سموم تازه
و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مسهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جاذب ضماد گوشت او چون
آنرا ذبح نمایند و بجای نمک شتر بران پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوا
است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه و یا خون آنرا با آب و عسل و بدستور جنتیم خشک کرده آن
و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده بپزند بخار
آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و دفع زهر سموم است و چون پوست
آنرا کنده و جوفش را پاک کرده نمک آگنده و در سایه خشک کنند و دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و نیز
جهت مفلوجان مفید و چون با شیر یا نمک نباشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره و با سموم نافع و گویند خصیه خشک شده
و در گرده و دست ضماد گوشت آن گرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و

بحالت از بدن ممد شود و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که گویند چون کعب تراد رزندگی آن بیرون آید و تریاک آن تستین تشنج نماید و صرع اکل

و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند ... بشود و در بالالیسع و تذکره ... ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المراة ...

و گویند چون مثانه از ... بسوزد و وزن ... یک اسامیه با شراب ... عسر البول را مجرب است و چون ... بر اوفع کرده اولاس ...

از ادو کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد و ... ضماد نموده آن روغن است که دارند و عند الحاجه برادجاع مفاصل نقرس و

اوجاع عصب و ریاح و ... بالمالید ... مجرب است و نیز گویند چون ... تاثیر ... استفاده ... چون ...

و از جهت گوشت ... تریاق سموم است مضر ... مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر ... و مصلح آن ... روغن ...

کنجد ... **ابو خلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم ... است و بعجمی ...

الغول و حسن الخمار ... و رجل الحمامه و شجار ... و ... بالف و را ... که معرب شنگار بکاف ... شنیار و نیز ...

و کحلا و کحیلا ... اسمی ... است و ... قلدی و ... نیز گویند و بفارسی ... بیخ ... آن گویند

چهار صنف ... اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه ... با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن ...

روئیده از حوالی بیخ آن ... و ... آن ... سیاه و بیخ آن ... و این ...

... و نون و جیم و یای ... تحتانیه و واو و ... بیخ بودن آن ... و قوت آن تا ... سال باقی می ماند

... رنگ آن ... سرخ ... و چون ... زنگ ... و منبت آن ... است که خاک آن طیب ...

طبیعت آن گرم و خشک است ... **افعال و خواص و منافع** آن محلل ... دافع ...

و ... و ... چون ... با ... آن ... جهت درد ... و جگر و نقرس ...

... و برقان ... کهنه و طلای آن ... جهت ... و تحلیل ... با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات ...

آن که ... در روغن زیت ... کرده از آن ... سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب ...

و جهت حمره که بفارسی ... برگ آن ... جهت ... مصلح آن

روغن بنفشه و روغن ... مقدار ... آن ... درهم و ... بیخ آن ... العسل ... و در جمیع افعال ... آن

قوی تر از برگ است **و صنف ثانی** ... برگ ریزه تر ... برگ ... بیخ و ساق آن ...

... رنگ گل آن ... و بیخ آن ... خون و ... تر از بیخ صنف اول ...

افعال و خواص و منافع آن ضماد آن ... جهت ... و سائیده آن با روغن جهت ...

... است **و صنف ثالث** ... برگ ریزه تر از اول ... با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن ... بیخ آن ...

... **افعال و خواص و منافع** آن ... مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن ...

... هوام و تعلیق آن ... **و صنف رابع** ... شبیه به ثالث و از آن ... ریزه تر ... طبیعت آن گرم ...

... **افعال و خواص و منافع** آن ... جهت ... و دفع ... غلظت ... آن با عسل ...

خوردن یک مثقال ... آن ... و ... جهت ... و ضماد آن ...

... اخراج جنین ... که ... و ضماد ... گل آن در

جمیع افعال قوی تر از برگ است و ... بیخ ... مثقال ... اخراج جنین مرده و زنده ...

است و صاحب منهاج الدکان عصاره ابوجلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در ساده
گفته که قوت همه اصناف شجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابوقلسا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از جهت شرب آن تا جهت وجع گرده
طحال و صفا ... و با تقشیر جلد ... اما برگ آن ... بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تخفیف نیست لهذا نافع ...
بعضی اشامیدن ... با شراب ابوقانس بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است ابوقانس
و ابوقانس نیز گویند و معرب باسم غاسول رومی است و در بلاد روم و مصر و انطاکیه بسیار است از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از
چوبک اشنان شویند و ذکر یافت ماهیت آن نباتی است تر و تازه مانند درخت گیاه ... با برگهای ملایم ... شبیه برگ
زیتون و از آن باریکتر و مابین برگها و شاخهای باریک خشک سفید رنگ گل آن سفید شبیه گل لبلاب کبیر ... مانند ... آن
پراکنده و بیخ آن ... پر رطوبت لحمی و مستعمل در ادویه بیخ و عصاره و رطوبت است و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد گرم ...
خشک نمایند و نفس آن را نیز و گل آن را سائیده ... بشویند خوشبو و معطر است بدین سبب از آن ... طبیعت آن در اول
سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن مقطع و ملطف و جالی و منفتح و مسهل بلغم و زردآب و استسقا را نافع و شربت قیراط ...
آن بهبود دوازده قیراط مخلوط با آرد گرسنه خشک کرده آن با العسل مسهل صفرا و بلغم و زردآب و رطوبات مائی است گویند جهت استسقای
مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بخیسانند یک مثقال از عصاره آن با العسل مانند عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن تا سه روز ...
از غسل و تنقیه اوساخ و جلا ... مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب ... مسهل است و طریق اخذ عصاره آن
عصارات دیگر است بیخ آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک نمایند و شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که از اقسام ...
... است زیرا که اشنان ... **ابوقسطس** بفتح الف و ضم بای موحده و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین ماهیت آن
نباتی است شبیه ابوقانس ... و شکوفه و منفرش بر روی زمین با برگهای ریزه و خار ... بیخ آن سطبر سفید آن نیز مشابه ...
است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن صرع و ضیق النفس و اوجاع عصاب و استسقا را نافع و شربت
عصاره آن مقدار سه قیراط با ماء القراطین مسهل رطوبات مائیه بلغمیه جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده
مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که از اعمار ...
و یونانی براثی و ارقوس و بسریانی بروثا و بردمی ... بردثون و بفارسی ... و بترکی اردج و بهندی ...
نامند و گویند ابهل ... بهندی ... گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است از احب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی
تخم ابهل گویند **ماهیت** آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه برگ سرو و اجود این صنف ...
بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن ... کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی است و شبیه
و تازه آن سرخ رنگ و رسیده آن سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه و فربه و سنگین باشد و بهترین برگ آن
سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که این دو صنف ... کبیر و صغیر ... در روم ... شبیه است به عرعر و ... سیاه است ...
برگ ... مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن ... بسیار بلند ... صنف دوم آن ... و طعم آن ...
طبیعت آن گرم و خشک در دوم بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف ... برگ آن ... حرارت آن ...
بیشتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع** آن نبات لطیف و با قوت محلله و مجففه و فاتح سده و لذاعه و شیخ الرئیس نوشته که ...
است جهت ... فالج و ... و جراحت ... و استسقا ... و اسقاط جنین و زوال ...

قروح خبیثه و مرهم‌ها و داء الثعلب و جمود اعصاء و رفع آثار جلد و اورام حاره ضماد آن بر سر جهت سر سام حار و مراض الراس

اشامیدن آن جهت فالج و استرخا نافع **الاذن** قطور روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود گرمی را نافع **العین** الغم

دلوک و غرغره نمودن آن با عسل جهت حرارت بن دندان و تعفن و اکلان نافع **اعضاء الصدر** و الغذاء و النفض لعوق ده درم از تخم

آن با پنج درهم روغن گاو و پنج درهم عسل سرشته جهت لعوق بواسیر نافع و اشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض

و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و اشامیدن شش درهم از مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم تنقیه را با روغن گاو و بقدر انگشت

جوشانیده طبخ دهند با روغن را جذب کند پس سائیده ده درم فانیذ سرشته سر صبح و دو درهم از آن بارد المزاج با آب گرم بخورد جهت دردهای اسافل و رفع

بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب **القروح و الجروح الاورام و آثار الجلد** ذرور آن جهت قروح ساعیه و اکاله و اندمال جراحات

و قروح عفنه و ضماد آن با عسل نافع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثار

از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با خمیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار

شربت آن تا سه درهم بدل آن تخم آن خرزالسرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف تخم آن دارچینی مضر معده و حلق مصلح آن عسل و ثمر آن مضر جگر

و مسقط جنین مصلح آن خولنجان و حماماست و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قراباذین

و کریافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیة اتان** بضم الف و فتح تا و الف و نون خرماده است شیر آن جهت سل و تب دق نافع و طریق اشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سایر اجزا و اعضای

آن قریب بحمار است در حرف الحا خواهد آمد **اتاناطون** شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف

و موافق مزاج پیران مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم را مهمله و جیم و بکسر متکه بضم میم و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان آن کمار و بیونانی مارسیقا و بسریانی اطروحا و بلغت مصر ریحان ریحان العجم و بهندی بجوره و بلغاری

صغیر آن اترج و نوع کبیر آن را بالنک و بفرنگی لیموتیه یا صغیر آن را و کبیر آن را سید که با آن نامند و گویند ترنج معرب ترنگ است و اولی آن است که نامیده شود

مدالکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن ستبر و املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن ناهموار

و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل بشاخ درخت اندکی پهن‌تر و طرف دیگر اندکی باریک‌تر و این را بفارسی بالنگ نامند و هر

پوست هر دو صنف آن زرد طلائی است و رایحه آن طیب خصوص صغیر آن طعم آن تلخ و بعد شیرین گردیدن ستبر و بعد در قرابادین گرفتن

تلخی آن زایل سازند و لحم آن سفید ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده‌های غلیظ طولانی که در میان غلافهائی بسیار نازک است

پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن

تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه درخت لیمو و بلندی بقامت یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و دو و سیم و برگ آن اندک طولانی

عریض با تشریف و رنگ آن سبز و خوشبو و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی با رایحه اندک ضخیم و در

آن گل‌های ریز با رنگ زرد در رنگ زرد بسیار خوشبو غلیظ‌تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق

اترج نمایند مراد ثمر است و نبات آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصا آنها که رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار کم می‌شود و چون باغبانی از آن

با تعمل و زمین خرم نمایند و قدر زمین حفر نموده در آن قدری از آن شاخها را که جدا کرده باشد و دسته‌ها با پیوند با لیمو باشند

آن مقدار بخشیده یا در خاک ریزند و آب داده باشند تا بیخ کنند پس ماه که خوب ریشه کند و مستحکم شود پس محل اتصال آن را از درخت

بریده و هر جا که خواهند غرس نمایند و بعد در اثر خصوصا آنکه آن شاخ مثمر باشد و قلم آن در سکنجبین قلم نمایند و هر جا که خواهند نشانند

۵۸

و تخم آن اگر بکارند سبز میشود و بر می آید و ثمر آن مدتها در درخت می ماند تا بموسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط برشکال و دیگری ایام گرما که اول ایام بارش هست که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوائل جوزا باختلاف
طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد است
آنچه شیرین است سرد و تر در دوم لیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند
در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین
آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص و منافع
آن ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن حدت آن و مانع تحلیل صفرا بمعده و اسعاد جهت خفقان حار و
تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب و گزنده ها و نشا خار و رفع یرقان
و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق با مزه مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل
نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و معده و احشا و دفع خفقان و
خوشبوئی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای عسلی آن دائم که اکثار در خوردن آن نشود الا هضم را ساکن گرداند و
غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است حرارت معین بهضم خاصیت و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو
کننده نکهت و شربت خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت سموم زهرها است و اشامیدن عصاره آن که بتخم گزیده باشند جهت گزیدن
افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه گذارند تا کرم زدن است و چون
پوست یکعدد اترج را در شراب اندازند و در ساعت از آن ترش کند و سرکه سازد مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل
و بنفشه و یاسمین و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا یک درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن اگر پوست
زرد خالص شش عدد از آن را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد بکدو رطل روغن کنجد اندازند در آفتاب گذارند
و هر شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص و منافع
آن محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوطا آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین آن جهت استرخای فالج و لقوه
و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و در وا شیدن آن نحو و رفع لرز
ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت دفع برودت هوا و استعمال و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح است و مضعف آن جهت
درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما تخم آن که مشهور بموشک است و لا
نامند و بر هضم و غلیان بسبب برودت و تیبس که دارد و دیر از معده بشکنند و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار بجرائی
بدن اگر منهضم شود و مانع صعود بخارات است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع و مضر است بحرارت
غریزی معده بارد و ضعیف و محدث نفخ و تولید سده و مصلح آن مربا نمودن است با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس قسمت
در آن غذائیت و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع تحلیل صفرا با معاو ملطف و مقطع و جاذب مطفی حرارت کبد و مقوی معده بارد و مهیج و مشتهی
طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار
و تسکین بخار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب اترج با شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلط
معده نافع و از خواص شراب آن است که منضج ... و بخره را ... دارد و نافع است

از برای مادو و اسدر حادث از انجره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان است و همچنین اکتحال آن ...

مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج ... ماد طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوباء و رنگ سیاهی مرکب از جرب جهت ...

عقرب برنده و مارشاخدار نافع و رب آن قی صفراوی را تسکین ... معده و اشتهای طعام آورد ... سینه و عصب ... آن شراب ...

شراب تین و مثل آب آن نارنج و آب لیموست چون جواهر مروارید در آب آن بگذارند تحلیل سازد و خوردن آنکه در آن آب ...

نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از انجره سودا و به محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه و لیکن ...

بحموضت مضرت باصحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود و لشکر ... اگر مفرد استعمال نمایند قند ...

و مقدار که دانه از آن ... ساخته ... و ما تخم آن محلل مجفف با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن ...

و دو مثقال از قشر آن گفته‌اند و قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قشر از تریاق کبیر دانسته‌اند در تریاق جمیع سموم ...

مشروبست با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجربست بسعوط ناشامیدن آن و ضماد کردن آن بگیرم مقشر آن بغایت ...

جنین و مخرج است و ... آن جهت تحلیل ورم طبیعی و سنون جهت تقویت لثه مفید و در سایر افعال مانند قشر آن است ...

بو استعمال و شراب بغایت مؤثر و با شراب مقاوم سم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سده کوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل ...

بان تدهین کنند گویند عقرب نزدیکی با و نمی‌کند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام ... نافع ...

آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آن است و از آن ...

و بوییدن آن مقوی دل و مفرح و جهت دفع خفقان سوداوی و وبا از موده و همچنین ترش کردن برگ آن و معطر شدن ... مفید است و صاحب ...

الاطبا نوشته که ترش آن قوی‌تر از شیرین است و قاطع بلغم بود و علت سینه و حلق و سرفه را نافع و در ... خوردن ... لیکن ...

با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص ... ذکر یافته ...

آن ... و تریاقات و جوارشات و حلوا و دهان ... سفوف ... و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافته اشگن بفتح همزه ...

و فتح تای ... نقطه فوقانیه هندی با سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی ... خواهد آمد اشکن بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و

سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندی است ماهیت آن تخم گیاهی است ... بطول یک انگشت و کوتاه‌تر از آن و اندک باریک ... آن ...

باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزرد و مدور طویل باریک کوچک و طعم و رایحه غالب ندارد و بعضی از اسم گفته‌اند یک قسم مسمی ... است و قسم دوم ...

قسم سوم به سیام ... و بعضی دو قسم گفته‌اند سفید و سیاه طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی افعال و خواص آن تقویت ...

و هاضم طعام و ... اسهال و دافع بلغم و ... نافع فساد و ... و استسقای حادث از آن و ... را نافع **فصل الالف مع**

الثاء المثلثة اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه و لام لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند ماهیت آن نباتی است

مانند شجر و گیاه و برگ آن ریزه ... صاحب تحفه گفته که نوعی از طرفا است و صاحب ... گفته که درختی است شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران

گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و ... برگهای آن ریزه سبز شبیه برگ طرفا و طعم آن عفص ... و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن

... بقدر نخودی رنگ آن اغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه‌های ریزه بهم چسپیده می‌باشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان می‌رسد و آن را

بهندی ... گویند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک با قوت قابضه و اندک ملوحت و حرارت و ثمر آن در دوم سرد

و در سوم خشک ... گرم در دوم دانسته افعال و خواص و منافع آن ... برگ و شاخ آن جالی و مفتح سدد طحال و مقوی جگر و

... جهت جذام و منع سفید شدن مو و درد دندان نافع چون مضمضه نمایند ... آن ... را نافع و آشامیدن مطبوخ

و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تطبیب
و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه و مشروط دانه های جدری که آبله نامند و بواسیر و جوشهای
طلا با ب آن را تراوش نماید خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا در خاکستر آن
انجه مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنجاه مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما
دانه آن دفع مواد و تقویت چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و ادرار
آن و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت دفع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ
آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و امثال آن جهت نفث الدم و درد حیض و بواسیر و سیلان خون
از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک دقیقه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت
رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب و طبخ رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ و رخسار و فربهی
بدن نافع و گویند چون نقیع آن از سه روز تا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مرکبه و مرطبه مستعمل در زبادی گو
و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز دیگر یا ده روز با کثیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعه بخورند بسیار
فربه سیگرداند و رنگ روی را صاف و نیکو و بارونق و نضارت میگرداند **و دلیل منافع** آن است که چون بیاشامد کسیکه در بدن او
رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت معده می‌بخشد و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت میبخشد و فربه میسازد
بدن او را و ادرار و اسهال مزمن و رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد و رطوبت و بواسیر نافع است و بوداده آن با گل خورده
و بدستور دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه در هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد
آن مقوی اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب و طبخ و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع
قمل و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور حبوب سوخته
آن و دود آن صاحب لقوه را نافع مضر مثانه مصلح آن دوقو مقدار شربت از سائیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن خفص
یا تخم ریحان و طریقه تسریع غذائیه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **اثلق** بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و
قاف اسم عربی فنجنگشت و ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اخیه نیز نامند و بیونانی اغنس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زنان در هنگام ربیع در
اعیاد فرش مینمایند در معابد خود بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنگشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی
اسکی خان تو و بلاطینی بطیس و تمر آنرا بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی
و بشیرازی آل اشوب و بهندی سنگا خوانند **ماهیت** آن درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع حمله در کنار رودها و غیر آن میروید
شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه ببرگ انار و روی برگهای آن سبزتر از پشت آنها و
بر سر شاخی پنج برگ شبیه به پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون مدتی بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید مایل
بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در مشهد درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر شود
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن فاتح
و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم
و خناق و حیض و القوابی عصب و تشقق مقعده زهرباره و هوام و ساحب دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آنرا چون بسایند

[illegible] با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص حل نموده تا [illegible] بدون آب نانند تا مثل آب قرصها سازند هر قرصی بمقدار سه ماشه و یک روز از آن [illegible]

روز سوم صبح یک قرص از آن صباح ناشتا بخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود دو هفته هر روز یک قرص از صبح و یکی از شام اگر صحت یابد بهتر و الا اگر کما ... اگر ...

از آن باز داشته بجهت دیگر نیز بر وقت با یک وقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و بادی و بقول و اشیای مطبه روغن بسیار احتیاط نمایند و ... بسیار ...

زبان ... عارض میگردد مختلف میباشد حالات ایشان ... در بعضی ... [illegible]

در ابتدا سهال ... دفع ... بعضی ... میباشد و ضماد آن جهت درد ... [illegible]

تنقیه دماغ و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و حبس ... زیاده کردن شیر و تخفیف منی و ادرار حیض گردیدن ... [illegible]

گشودن حیض و طلای آن باب جهت دفع ... و حمول ... جهت ... [illegible]

کرده ... تازه و برگ ... جهت دفع ... [illegible]

... گرم کرده ... [illegible]

مانع احتلام و قاطع ... [illegible] مصلح آن صمغ عربی ... مقدار شربت ... مثقال و بهتر آنست که ... مصلح آن صمغ عربی

استعمال نمایند زیاده ... [illegible] ... **اثمد** بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست ... الکحل و کحل ...

اصفهانی و کحل ... سنگیست صفایح براق و صاف

الوان میباشد ... سیاه ... و صنفی سفید ... [illegible]

اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص ... [illegible] ... مصر ...

... بهترین آنست که خوب سیاه براق و خالص ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... گلاب یا عرق ... [illegible]

تازه یا آب ... [illegible]

... **طبیعت** آن سرد در دوم خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن ... خشک در چهارم ...

افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیفتر از غیر محرق مغسول است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و

مقوی ... دفع حرارت و رطوبت ... قروح ... جهت صداع ... [illegible]

قروح ... [illegible] ... مفید العین ... [illegible]

... جهت غشاوه و ... چشم ... [illegible]

... صداع ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و همچنین جهت حبس خون و بالیدن آن بر زخمها بر بدن جهت قتل شپش مفید با نیزه زده و سفید آن جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت
تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح متعدده و بستو اند و عن آن مضر باعصاب و صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و
گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب تحلیلی که دارد مصلح آن کثیرا و شکر و عن و دهنه و بدل آن در امراض چشم ابار است و دستور احراق و تشویه و غسل در دو و
جواهر سرمه شیاف و اقراص و اکحال آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم** **اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله ماهیت آن
ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاسا اکاما و سنگبا و کوکا فیلون بلغت رومی مستقیلیا و اهل مغرب اندلس ش آن را عین البقر و لقار آلو نامند و
آن اصناف و الوان بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد است و صنفی زرد آن بزرگ و
نیز میباشد و بنفش این ادر کی که آلوچه نامند که مصغر آلو است و لین بزرگتر است و سرخ و لطیفتر اصناف است و سفید آن را در عراق شاه ملوخ خوانند یعنی شاه آلو و آلو
سلطانی و صنفی سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد و قائم مقام تمر هندی در تلطیفه و ترقیق مواد و آن را اکثیا نامند چون خشک کرده و سیاه و ازرق شود و
کوهی آن و حک بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد بانوت فالعضه درختان که حکایت بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد بخارا
است تازه آن در کمال شفافی و خوش بکو طعم میباشد و بهترین اصناف آن بخارایست و در خراسان میشود و بس و آنچه جاهای دیگر میشود آن غیرست و بعد از آن آلو سیاه
فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبرستی است که آن را میشو گویند و در دمشق نوعی آلوی میشود که رومی آن را انقوسیلاس نامند
این نوع غیر لطیف بود طبیعت سیاه شیرین پیشکال رسیده صادق الحلاوه و آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گویند خوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه بکمی و بوست آن
نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد اندک قوت قابضه است و بالجمله سرد و ترش مثل ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و سرد در اول و خشک و باقوت
افعال و خواص و منافع آن قابل الغذا و ملین مزلق خصوص تازه آن بسبب رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند مصلح حار و تسکین صفراوی
و مسهل و مطفی حرارت صفراوی و تشنگی و حرارت دائم حدت و التهاب و خارش آن و مسهل صفراوی و قی و رافع غلیان صفراوی است
مخصوص ترش آن و مانند تمر هندی آن ——— در تلیین و اخراج اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف
زیرا که بسا میباشد که مقطعه ملطفه هر گاه در معده و امعا فضولی یابند از آن تلطیف و تقطیع نمود دفع می نماید و الا مولد قبض و حبس گردند با آنکه معده و امعا پاک
از فضول باشد و سیاه از آن جهت و سبب رطوبتی که دارد تلیین بطن می نماید و مسهل است و آنچه کوهی و حامض و قابض باشد بد است خوردن آن
بجهت آنکه خیر لذید و ملین مطلق نیست مانند العسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده و مدر است که مطبوخ آن اول یا آن را پیش از طعام و تا منحدر گردد و
بخوردن طعام نماید و آلوی خشک را چون بیزند با آب صاف نموده با ترنجبین و عسل یا شکر بیاشامند ملین طبیعت و آلوی سفید لطیف الهضم است و مسهل
نیست اما ترش و مجوف و خوردن آن بعنوان تنقیه بسبب نه بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش و آن را امیبر نامند و ماهیت البیه
سنگ از مند تا زمانی که غلیظ و دست و صلب انعقاد رسد از آن قرصها ساخته بشکل گرده نان تنک و ترش آن نقل می نمایند جهت اصلاح اغذیه و در امراض بحار آن بکار آید
و اجاص مضر است معده و موجب جبس و تحلیل بطن است چون با گلاب طلا جوش دهند و گوشه آن را چون بخاید قطع مرض نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار
نافع بود و برگ مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه نافع است و آن جهت رفع کرم معده و ضماد برگ آن با
سکر برنات جهت کرم امعا مجرب مضرست بدن تا مصلح آن چون جلاب و مصلح آن گلقند در سرما و بدرون مصطکی کنند و مار العسل و مقدار شربت آن تا نیم رطل
بدل آن تمر هندی و صمغ آن را کثیرا صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و سوزش کمتر از آن و با سرکه رنا نافع و بشفقت حصاة و مجرب فروح اکحال آن جهت
و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و خوردن آن با شیر اطفال مفید است و اجاص آب آن جاص سبب و مخبایان و شربت آن و طبیخ و مربا و مرده و مطبوخ و معجون و لقوعات آن را در قرابادین
ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء** المهمله **احریض** بکسر اول و سکون حاء مهمله و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کاجیره و گل خسک و تخم آن
زعفران و طبیعت گاهو مانند ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد آن کثیر الوجود و بری و بستانی میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم

خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سالی می ماند **افعال و خواص** آن منضج و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد و گلرزنده و خون بستگی مسلّاً و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت شقاق برودت و با مثل آن بزر خشخاش مقشر و عرق آن و نعوط آن جهت قوبا و بایات برشانه جهت احتباس حیض ولی مجرب و طلای آن عسل جهت بهق و برص و فالج اطفال و با سرکه جهت خارش و اورام حاره بادرنج و ورم جگر مفید المقعد مجرب و مصلح و مضر شیر و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص جز آن گوشت طبخ نماید تا غث و زود مهراشتد و لذت الحمه است **احیون** بفتح همزه و سکون حای مهمله و بجای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بعربی اذن الغنم است آن گیاهی است تخمیس شبیه بسبزی ولی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوتاه و باریک و ریزه و خار دار مایل بسفیدی و از هر دو طرف آن گلهای ریزه و بار یک است شبیه برگ زیتون و گلها بزردی زیره و سرخ از آن مایل بطوبی الرنج که بدست بچسبد نزدیک گیاهای گل منفشی آلبسرفی و بیخ آن بمقدار انگشت مایل بسیاهی و دراز **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن تریاق سم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است مورث خارش و جوشش بدن مصلح آن شربت **فصل الالف مع الخاء المعجمة اخثاء البقر** بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرگین گاو و آن تر و تازه و آنرا گو برنیز خشک آنرا گویند بهندی نیز نامند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و حابس دم و دافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب و قطور آب فشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی هم مستور و همچنین بخور سوخته آن مبنی قاطع رعاف و قطور رسانیده بسیار نرم آن با روغن گل داخل تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون برآمدگی رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و زنبور و با آرد جو جهت جوشش ها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن بچه زنبور و درد ورم انثیین با عسل جهت اورام رود با بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن آب و با اقاقیا جهت ورم بیضه و با آب انگبین جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب و بجهت اخراج نجه آن با روغن میده و بخور آن جهت گریختن آن از بدن تا خشک گردد و حما و پیکان و امثال آن از بدن و درد و ضماد آن بر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و جهت آنکه بگذارند تا حیض قبل جنین بماند گردد و بر شب بر روی پا جهت درد قولنج و رمی و نیکی شیاطین الاثر در معقده جهت درد و ورم آن و بیاده جهت تقرس بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب و طسان و در مرکبات و دوا ذکر یافته **اخثیلوس** بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر ثای و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتی است که نبات آن نزدیک بجز چشم گاو و برگ آن شبیه ببرگ با درنج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن بلندی یک شبر دیگر گل آن سفید و شاخ و برگ آن تلخ و مزه و بسیار تلخ تر از آن با ده و کوچکتر **افعال و خواص** آن محلل و منضج مواد و مجفف و منقی با قوت مجففه و جهت نسیم ریحانی و بجهت ضماد تا زیره و سرکه و عسل جهت ارام نیش و در گیاه جهت رطوبات از آن تنقیه نماید حصیاه و از آن چون کبریت و نظرون مخلوط شود در گوش بچکانند جهت آنرا ساکن کند **اخرسلاج** بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله و الف و جیم در آخر **ماهیت** آن شجری است که در بلاد آن جاره و در مواضع خشک روید بلندی آن مقدار یک قامت زیاده و چوب آن مانند چوب بقیم در رنگ و مجوف و برگ آن نیز مانند بقیم و از آن نازکتر و ملمس و طعم آن شیرین و تفه و ثمر آن تخمی است نازک که چون بخاید خاییده شود و چون بجوشانند رنگ آن سرخ شود و چون دو درم بقدر از شاخ و بیخ آن صنعا مستعمل کردند و برشته از آن شاخ تازک چون آن را بسایند آن حلو بکار برند جهت نقرس با کفگیر و بخوردن آن ... **افعال و خواص** آن چون ثمر و برگ آن را در آب بجوشانند و ضماد کنند بر آن اسهال گرداند و خاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات و جرب و دمامیل و بر طلا نمایند زایل سازد و جراحات را التیام دهد **اخرطیون** بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم واو و سکون نون در آخر **ماهیت** آن نباتی است ...

ویاقوت مجففه و محلله و قابضه است **فصل الالف مع الدال المهمله** ادرک بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت

سوبیت بفارسی آلوچه سلطانی نامند و گویند نیشوق این است **طبیعت** آن در اول سرد و در سیم آن در دوم تر **افعال و**

خواص آن مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعضی قاطع قی و آب رسیده آن جهت عطش حار و

صاحب شی لعاب مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن گلقند است **فصل الالف مع الذال المعجمه**

اذاراقی بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا الفت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و العرب و خانق الکلب

و بفارسی کچله و کجوله نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت** آن تخم ثمر درختی است شبیه بمقدار نارنج بزرگ و پوست آن سرخ رنگ

و بی بو و مغز چندان ندارد و دانهای پهن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم بربل که نیز تمر است شبیه در جوف بربل

هر دانه در غلافی علیحده و تخم بربل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر

از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل شبیه و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آنست و این تخم

که در آب میجوشانند و پوست آنرا جدا کرده بسیار باده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است و در تنکابن و

مازندران کلاج دار و نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ

است غیر آن خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک در سیم **افعال و خواص و منافع** آن

سم حیوانات و مدار است بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سردی فاسد بسوی مزاج حادث صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر

نزد حاجت قوی شدید با مصلح آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب است اند ضماد آن

جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض مادی و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع اقتصار سکر و شورش ذهن و کمیت های

کشنده مصلح آن شکر و ادویه خوشبو و قی از روغن پسته تازه و دوشاب و شاسیان ابارق و اسفیدباج و مسمنه و دهن بادام العاب

با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن اندک و اندک تا دو دانگ حب و معاجین آن در قرابادین کبیر یافت و اطبای سند بران خصوص بسیاری

بیان نمایند **اذاراقیوس** بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون **ماهیت** آن

باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و زرد رنگ

شبیه بپرواسفنج **افعال و خواص و منافع** آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده

و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دوای بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و سم النساء و جرب و کلف و بثور نافع

و تحمیل آن چیزی که بهندی گسکه می نامند این را یاقوت بن یوسف در حرف الزای در زبد البحر نشان داده الله تعالی مذکور خواهد گردید

اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله **ماهیت** آن دو قسم بود مکی و انزا العرب تبن مکه و خلال مامونی و طیب العرب و

رومی و حشیش و تخیل نامند و بعضی اطبا گفته اند که تخیلین نانی است و بهندی گند بیل گویند و کنتول و سوندهی و رنگ مستندی و بفارسی گور گیاه

و کاه مکه و گنده و دشتی بفتح کاف و سکون رای معجمه و فتح نون و تا در آخر و تصحیف کرده شده گر بدشتی بضم کاف و سکون رای

مهمله و فتح بای موحده خوانده و این صنف شامی است با شاخهای بسیار و باریک مثل یک پنجه رسته و بیخ آن غلیظ و برگ آن

ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زرد و تشبیل الرائحه یعنی تند بو و سائیده از بیخ آن باصطلاح اهل مکه

عصول نامند و بشگوفه آن بسیار دار بود و سفید و با حطریت تند طعم گزنده و با آن صنفی دوم آن اذخر اجامی است و آن

گیاهی است که از بیخ آن در سند بتخانه مینشانند و مشهور تخیل است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر مکی است و لیکن گیاه آن خوشبو

مبت تا نزاد خوبی و خوشی است و بیخ آن خوشبو و باریک بسیار دراز قریب بذراعی بفارسی بیخ والانا گویند و اما اذخر بری گویند این صنف غلیظ میباشد و تخم آن مخدر و بستر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب شکوفه آنچه آن است که گیاه و برگهای آن بسیار تند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مایل بسرخی و چون شکافته شود بعض سبل آن مایل برنگ ورد و خوشبوی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند بزبان را بگزد و برشیاند کوست منفعت آن بسیار در گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است

طبیعت عربی مکی و آنچه قریب بآن است گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و اجاجی آن سرد و تر و این جمیع همه اصناف آن اما و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض کمتر از گرمی آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و منقح سدهٔ کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع باردهٔ باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و بهق و خدر و لیثا و ذکاء خفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و بخور و رفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات رد یه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سدهٔ آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم بادیان و استسقا و علل گرده و ریه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلب هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیرها و به تهیای بلغمی در او اخر و شیخ حصیل معید مقادم سموم سوام است شربا و ضمادا و طلاء **المرضی الرأس** خوب سن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن آن تنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و اشامیدن و اکتحال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی و رحم و همچنین اشامیدن ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت شعر جهت استرخاء و فالج **امراض اعضاء الغذاء و نفث الصدر و القلب و النفض و غیرها** اکتحال آن تنها و یا با اکتحال فلفل جهت رفع غشیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و بار بخلین جهت صلابت سپرز و باد و به ستاه جهت استسقا و علل گرده و ریه و ورم تقویت معده و جگر سدهٔ آن نفث الدم بادیان نافع و نشادر طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و مداوات شانیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر جهت تبهای معید و مضمضه و شستن دهان جهت درد دندان و تقویت لثه و محو و دفع رطوبات دهان نافع و للقول طبیخ آن ضماد جرم آن جهت حاره و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بار و جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضاء و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بعربی سنبله گویند الطف و در افعال بهتر از بیخ آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و لیثا و اوجاع و اورام مثانه و کبد و نفث الدم و تنکو سنگ و ایمان حفظ و جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهان جهت خلط و رفع بخار نافع و دهن آن و شراب آن عرق آن و هر ادهان آن همه نافع است جهت امراض مذکوره و در قرابادین تفصیل مذکور شد با خواص منافع و طریقه صنعت مرکب المضار گویند بسبب شده اوراکیه و اردو مضر است بگرده محرورین و مصلح است مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال آن هرس بوسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است **قنفل** به **الا** مع الراء المهملة الراء القوی بفتح اول و راء مهمله و الف و ضم قاف و واو و فارسی سپیک نامند **ماهیت** آن تخمی است شبیه بحرف در علا و در میان گندم و عدس هم رسد **افعال و خواص و منافع** آن بلین و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج نمایند و سخت عجین در آفتاب بگذارند پس با آب خالص سرشته و بر او رام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد و هرچه از او تکیه سازد او مضار در وی آنست و فقاح و مرت

قولنج ریحی و عسر ... است **اراک** بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک نامند
سیرهی ... چیچ و بهندی پیلو و جال نیز نامند و بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیل پلون و گویند
ماهیت آن ... درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن بعینه ... بلند در است و سبز و خرم و انبوه و
چوب آن سست ... بشکند و خار ندارد و بهار نیز میباشد و گل آن مایل بسبزی و ثمر آن بقدر فلفل و خوشه دار مانند انگور و در خام
اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد پس سیاه و با اندک حلاوت و
تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک بمقداری که در قبضه دست آید و منبت آن
اکثر بلاد و اقلیم اول و دوم و وادیها و صحراها است و در بلاد دسند و دکن و بنادر گرمسیر است و ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خار و
متفرق و خوشه ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقداری که در دو کف دست آید و دانهای آن ریزه و بی تخم و بد بو تر و در آخر سیاه و اندک شیرین
و عفوصت با حرافت میباشد و در بعضی بلاد [illegible] تر و بزرگتر و با تخم بسیار میشود و مانند انگور از آن در بازار میفروشند و بعضی مردم آنرا
میخورند **طبیعت** آن [illegible] گفته درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل [illegible] در دوم گرم و در
سوم خشک و حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته **افعال و خواص و منافع** آن جالی و محلل و مقطع و مفتح [illegible] شد و جهت
رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و دفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و حبس البول و تنقیه مثانه و سفوف ثمر
نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین
اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سفوف [illegible] طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال
بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و [illegible] جوشش لباده و شرب
آن باعث تهیج [illegible] آن کثیر المقدار بیشتر از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و [illegible]
و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی [illegible] جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است
و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام جذام [illegible] و حب القرع نافع **اربع و اربعین** بفارسی [illegible]
ماهیت آن حیوانی است از جمله حشرات بسیار باریک بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک [illegible] و بعضی باریک [illegible] آن گرد
مانند ریسمان که در میان گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک [illegible] دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک
سر دم آن بست و دو پا ریزه باریک [illegible] راه میرود و گاه برمیگردد [illegible] و بهر عضو که میرسد پاهای خود را در عضو فرو میبرد که جدا
از آن جدا کردن [illegible] و پاهای آن خالی از [illegible] نیست و هر عضوی را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین مییابد و از گزیدن آن [illegible]
بسیاری ردی [illegible] شاید و تنگی سینه عارض میگردد و تریاق آن کوبیده سر او است که بر موضع گزیدگی خود ببندند
و خوردن [illegible] طویل [illegible] با ماء العسل یا با شراب [illegible] طلا [illegible]
نمک با سرکه و روغن گاو [illegible] گرم کرده و مالیدن [illegible] هر یک تنها کافی است و اگر در گوش رود [illegible]
باریک [illegible] اگر در گوش [illegible] در روغن گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک [illegible] اگر بنظر آید [illegible]
بیرون آورند و الا [illegible] که در آن گوش [illegible] گرفته گوش [illegible] حرکت دهند تا برآید و اگر در
آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن [illegible] خارش [illegible] اندک سوزش در عضو بهم رساند [illegible]
مذکور است و چون روغن گرم کرده [illegible] دیگر [illegible] اعضای آن [illegible] حکایت [illegible]

وجعی اندک با انگشتان یا اثر سیده بود در روز برو زد در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی از ابزار پای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیده آن آنهم بمالیدن روغن گرم زایل گشت و صحت یافت **ارتکان** بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و الف و نون نیز نامند لغت فارسی است بیونانی احجار گویند **ماهیت** آن سنگریزهاست سیاه رنگ و در رنگ سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سیاه رنگ است سنگریزه و مستعمل محرق مغسول آنست زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است **طبیعت** آن سرد و خشک است **افعال و خواص و منافع** آن طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آن را زعید گویند **ماهیت** آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل بنفشی و انبوه و خوشبو و منظر و لوی چندان ندارد طعم آن اندک شیرین و میخورند از ادخار پستان آن گل را نقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آنست که تفریح می آورد و حلق را و آواز را صاف و صاف میکند و چوب آن خوشبو است و ثمری ندارد مگر تخمی کوچک مثل آن باید و حافظ نوع آن است **طبیعت** آن گرم مایل باعتدال است **افعال و خواص و منافع** آن منضج اخلاط از جید و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و مشابه طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و مفتت و مسهل طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقیء است و در دوم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط سیاه بسیار میکنند و چون ابرو بمالند در کار زیبا نما مصلح آن برگ عناب و کلام است بدل آن صندل و نیم وزن آن کاسنی و تخم آن ادویه علی قائم مقام آن تخم است که خشم چنیز با زیره **ارجوان** مربای آن ... و ابا و بن کرفس **اردق ناتی** بکسر همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یا لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتیست شبیه بکبر بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در طلا با مصلحات و حسب اختیار گفته قثاء الحمار است لغت اندلس و صاحب الفصل گفته که تمر آن ... خلاف ... **ارز** بضم همزه و راء مهمله ... معجم معرب ... و بر بری است و بسریانی روزی و بتعریف ... بفارسی ... و بهندی ...

ماهیت آن گیاهی است مانند جو و گندم برگ آن ... ساق آن بلند تر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای مناسب ... در آن آب باشد ... بیابان ... مانند آب چشمه ... بارانی ... و بلندی گیاه آن ... باید تا وقتی ... بیش از موسم باران که ... آن هنگام بود ... در زمینهای ... و آنچه بر زمینهای ... که ... در کنار دریا ... آبهای ... بلند میشود ... بمقدار آن که آب بلند شود و آن نیز بلند میشود ... تا ... خوشه‌های آن بیرون از آب باشد و ... و اگر ... آب ... باشد ... که تمام ... و غرق نماید و ... نماید فاسد و پوسیده میگردد ... بر کنارهای آب ... در آنجا خوب میشود ... است خصوصا ... در دکهن ... بندر سورت و ... شاهجهان آباد ... عظیم آباد خصوصا ... است اندر بیابانهای ... ایران است خصوصا ... مازندران و ... در ... که ... باریک و سفید ... بسیار لطیف ... خصوصا انواع مذکوره آن که خوشبو ... و ... بسیار ... سفید و درشت بندی ... خالی ... از ... بسیار ... ایران و ... دیگر بسیار ... خصوصا ... در ... بسیار ... و در ... اطبای یونان ... برنج را ... که در آن ... و ... و اکثر ... برنج ... و ... اما ... و ... سفید و ... حار در **طبیعت** آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل ... در دوم ... و ... و بعضی ... و ... اول ... درست ... زیرا که چون آب ... برنج ... که بفارسی ... برنج ... آسام ... چون ... آب ... و ... طبیخ ... مایل بگرمی و لیکن باید ... برنج ... آن ... خوب ...

[illegible] آب نشسته طبخ نمایند و امّا بجای آن نیز راچون حنا مرتبه چوش [illegible] آب غلیظ [illegible] استعمال آن جایز است بالجمله [illegible] المزاج احداث
حرارت در مبرود المزاج برودت میکند و ازین جهت شاید قدما و اکثر متاخرین بعضی را نیز [illegible] انکه در [illegible] احداث کیفیت متضاده
در اصحاب کیفیت [illegible] شرط است و محتمل که این مخصوص باشد زیرا که بعضی [illegible] موافق تر است از حلوب دیگر و بعضی از ان گندم و در
آن انکه باعث صحت و [illegible] حدیث [illegible] اطبای [illegible] نیز متفق اند در انکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت **افعال و خواص و منافع**
آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مراری و اسهال صفراوی و سمن بدن و مولد منی و رحیر [illegible] و قروح امعا و اسهال [illegible]
[illegible] امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر [illegible] کثیر الغذا [illegible] و سمن بدن و مولد منی با دفع تازه [illegible]
[illegible] حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر جهت [illegible] با پیه گرده [illegible] روغن بادام شیرین [illegible] جهت سعفه و [illegible] آن مصلح حال بدن و نیکوی
رنگ رخسار و مولد خلط صالح باعث [illegible] بدن [illegible] خوب [illegible] برای اصحاب سل [illegible] با شیر [illegible] باشند [illegible] نباشد جهت انکه [illegible]
[illegible] گوشت صالح [illegible] و [illegible] با [illegible] غاله [illegible] آن [illegible] الدم [illegible] [illegible] از نقاوی [illegible]
[illegible] ده آن [illegible] با آب [illegible] آن جهت [illegible] امعا [illegible] آرد [illegible] آن [illegible] باشد جهت افراط اسهال [illegible]
[illegible] بریان کرده باشند [illegible] اسهال [illegible] و قروح امعا [illegible] نافع و گویند [illegible] برنج را بریان کنند [illegible] شود [illegible]
[illegible] نیم [illegible] مثقال [illegible] جهت [illegible] گرم [illegible] از رطوبت حرارت [illegible] نافع [illegible]
[illegible] سکن [illegible] حادث [illegible] وچون برنج سفید [illegible] جهت [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] سفید [illegible]
[illegible] الدم [illegible] مطبوخ آن [illegible] الشعیر که [illegible] مسکن لذع اخلاط مراری [illegible] امعا و با شیر تازه [illegible] صفره [illegible] خوردن جهت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بدن [illegible] عافیت [illegible] جهت [illegible] رفع کلف [illegible]
[illegible] آن [illegible] گرده [illegible] جهت [illegible] آن جهت [illegible] مطبوخ برنج [illegible] آن [illegible]
[illegible] نرم [illegible] آب [illegible] خشک [illegible] آب [illegible]
[illegible] بفارسی [illegible] از سموم است و گویند که [illegible] آن [illegible] مولد قولنج [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] که در آب [illegible] گندم [illegible] آب [illegible] آن [illegible] معمول است
[illegible] بریان [illegible] قرابادین [illegible] **ماهیت** آن درخت صنوبری بار است و زفت رطب
[illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک است [illegible] **ماهیت** آن
[illegible] بسیار ریزه [illegible] رطوبت [illegible] کاغذ و کتاب [illegible]
[illegible] آن گل [illegible] و چون خشک شود [illegible] صلب میگردد و شاید تمام لعاب [illegible] میگردد [illegible]
[illegible] خصوص کتاب [illegible] تکون [illegible] محتقنه [illegible] جوف [illegible] آنها [illegible]
[illegible] رطوبتی است [illegible] نرم و سخیف باشد [illegible]
[illegible] میگویند [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن بسیار گرم [illegible] آنها [illegible]
[illegible] ازان [illegible] آن [illegible]

49

اگر کاویدت و اعضا و اندام جاست که در سحج او در حواصل کبد و مثانه آن علتهای زهت را نشایستی حاجت نباید و رطوبات باز شسته و عبارت بالش اعتقاب سنجی
کشته و تعفن یافته از آن احشا تکون میابد پس تخاصی که معرفت از او اسهال اندر انسلاخ اکنده بود اوزند در بعضی از اعضا یک دو عدد میباشند گویند جوان از دور
ریختن صلام تقریر حال کند و برسر بر اسیر حال باز نافع است و بر اشیای آب مسلیح خرزهره کشته آن است و حال بر جد و کرکی کشتیر خشک و توقیح کرده اند ابن است **ارطولن**
شرالی است قلیلها از جهر و ادویه حاره ترتیب یافته قویتر از جرعه معرفی آشامی باید ست و در قرابادین کریانات **ارحامونی** بروزن فلاطونی بفتح همزه و سکون
را بیعله و فتح غین معجمه الف و ضم میم و سکون او و کسر نون و یاء در آخر بفارسی ماهیا سرخ نامند و مبتدی بوشته **ماسیت** یافتی است شبیه بحشیش زمین و برگ آن مشرف و نزم
برگ شقاقی الیوان و گل آن سرخ و مغز آن شبیه بخشخاش و بطول انی تر از آن سرآن بن و بیخ آن مستدیر و بزرگ بمعنی لبنان و در حقیقتی **افعال و خواص** آن
حار جاذ و محلل و مفتی قروح خبیثه که از مواد ناسور و قروحی که انها قلیل نامند حیوانات است و مسکن خون بهاد او دادن چون وسم برگ لزوجیت و کیلانه قلیل مباسلات
و با ابحا حکم و مستد و در مثوانی محور تحت قلاع و هان و سایان آن نبات ازان از **افغار قرطیون** بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
طای مهمله و سکون او و نون معرب ارقلیون یونانی است و در سوقیون نیز نامند **ماهیت** آن دیسقوریدس گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ کدو و طوال ان بزرگ
و صلابت بسیر و در سی ساق و برگ آن مثل اسپیدهی و بیخ آن بزرگ و سفید است و گفته شبیه است مر آن را ساقهای کمتر از کمینه و از آنها کلیا سرخ زرگ تحتی مقدار زیره
سیاه است و بهترین آن تازه آن لیف است و حاصل آنچه گفته بیخ آن تم سفید و شیرین است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و سوم نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع**
آن جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض بنادر دندان و سکنه و نفث الدم و منافع حروق اعضا و شقاق و قرحه است نشافاً عاد و سابقه و فواید
و حرق نار و قروح بیخ آن خیارها نافع مضغه بشیخ بیخ آن لخاید است آن زیرد آن بن عسل اوجع و نادانی بخش طبیخ آن رشقاق عارض از سرد و شوخی
آتش و مانع لیکه آن بابت العنقود جهت آرد جاج و نفث الدم و برگ او و آن دسنیه و تمرّجل او طبیخ آن جهت عسر البول و حرق اعضا و در مقال و دفع آن
جهت شقاق و قروح سر و خیابان او ضماد منافع و شوخی آتش بود و برگ آن جهت قروح خبیثه که نافع و منفرد صلح آن خیارها مقدار شربت آن از نیم درم
بدل آن بیخ است **ارقطیون** بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و از اداشت قطیون نیز نامند **ماهیت**
آن گیاهی است برگ آن شبیه برگ فلوس و تخم آن از آن نیاده بسیار شده و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن قوطو لاوتخم آن شبیه برگ حلبی **افعال و خواص و**
منافع آن بسیار لطیف و مجفف سعالی بیخ و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع بسیار مفتت کردن بیخ آن و بنادر مدینه و دهان و منامی آن جهت عسر البول و
حرق اعضا و حبنی آن ریزه کلی آتش و قروح بن اخبیها و شقاق عارض از سرد و مضادها نافع **ارمال** و **ارمالک** بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح میم و الف و لام و
کاف **بعد الالم** اما داده بسیار یافتی ارمانی نامند **ماهیت** آن پوست و درختی است سنبی شبیه بقرفه با عطریت و برگ آن مثل بیدیدی وحشی اند و اهیت
منابت آن مثابت قرنفل و بهترین آن تازه زرد و رنگ و خوشبوی آن است و نمیرسد حکیم محمد علیخان مخاطب به معتمد الملک قدس سره نوشته اند که پوست کافور با است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن نایب زرنباد و دارچینی و قرفه دانسته اند و مقوی آلات احشاء معدی و جمیع قوتها
جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان است و منع آثار سمها و الکلم و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و پوسیده آن جهت تقویت لثه و احشا میان
آن جهت قطع بخارات که میرسد باشد و بوی دهان در هر بار دو ادرار فضلات و سیلان طبیع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت
دندان که استحکام لثه و ضماد آن جهت شور و درد و امراض مال قروح و منع لعفن حیثا و طلای آن جهت اصلاح ناخن معیوب نافع گویند و با شمل آن طبیعت
شکلدم و تنگ کننده میگردد و در روغن بربان نمود و آلو گرم بر عضو ضماد ... در ساعت تسکین دهد بیخ آن نافع ... تسکین ... است ...
آن تنهایی ادر شقاق ... در کتاب ... نحیف ... حکیم میر عبد الحمید ... ... و دال مهمله ... در آخر نام ...
و شاید ... ادرمال ... و تخیل کردن ... زبون ... بین قرفه و سلیخه باشد ... ...
مذکور ... دور ... ارحام برای ... رطوبات و در ... و غیره برای درازی موی ... و ... ... خوشبوی ... **ارمکان**

بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است بری و بستانی و [illegible]
بری بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه برگ [illegible] و ساق آن بقدر نصف ذراع و گلهای آن شبیه گل لوبیا مایل بطرف اصفر و تخم
آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند ارسنین حب فلفلان است و آن بسیار نزدیک بغیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما [illegible] غیر صفت
فلفلان است حرف القاف خواهد آمد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جاذب و [illegible] رحم آن [illegible] محرک باه و ضماد
مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد گیاه آن نیز و [illegible] آن [illegible] جهت ازاله [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] آن افعال قوی
است و مخرج جنین **ارنب** بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون و بای موحده معرب [illegible] است و [illegible]
[illegible] لاغوس و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سسا و سسه گویند ماهیت آن حیوانی معروف بجثه گربه با موهای بسیار
نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا ازا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پاهای آن مانند زنان حیض می بیند و
گویند منقلب میگردد نر آن بماده و ماده بالعکس اصلی ندارد و [illegible] آن بسیار است و قوی [illegible] میگردد و یکسال [illegible] گفته اند و مدت حمل آن
[illegible] است و [illegible] گفته اند و گویند چون [illegible] و ذبح نمایند خون از مذبح آن [illegible] سیاه [illegible] **طبیعت** آن گرم در دوم
و تر در دوم بزعم بعضی [illegible] آن خشک [illegible] آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور است که مزاج آن سرد است [illegible] از چه جهت نافع
است [illegible] صاحبان [illegible] المزاج امراض بارده [illegible] جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است و لیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال [illegible] جواب آن
است که انچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آن است از جبن و خوف [illegible] مگر [illegible] مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است
و از لوازم حرارت جرات و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خرد است اگر این لوازم حرارت با او باشد [illegible] از جنگ [illegible] اهلاک میشود و جناب باری
تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف
میگردد و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انطفای ضعیف آن میگردد و از این جهت
بازر بسیار بر [illegible] غلط نموده اند [illegible] آن [illegible] و نیز [illegible] آن [illegible] که شیر ماده دارد ندارد **افعال و خواص و منافع** آن
صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن [illegible] مشویات [illegible] با ابازیر حاره مقویه معموله مانند دارچینی و
فلفل و صعتر و خردل و تخم [illegible] که ترش کرده باشند [illegible] نافع اند برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و
اوجاع مفاصل و سلس البول [illegible] و همچنین غذاهای آن مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو و میش و اگر [illegible] باشد [illegible] و چون [illegible]
از انفحه آن [illegible] بخورانند [illegible] میگردد از حدوث صرع که از ام الصبیان نامند [illegible] لیکن باید که شیر در معده او [illegible] باشد زیرا که موجب انجماد آن
میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا [illegible] گاو و یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول [illegible] نافع است از برای صرع [illegible]
[illegible] سوخته با آب [illegible] و [illegible] مثقال [illegible]
است و [illegible] دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و [illegible] نافع [illegible] آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب [illegible] آن
با آب [illegible] از برای احتباس البول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله
بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهره آن را تاثیر [illegible] چون [illegible] حل کرده شود [illegible] جهت [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] نافع [illegible]
اطفال در [illegible] عارض میگردد [illegible] خواب [illegible]
[illegible] و چون اراده انتباه [illegible] از آن نمایند سرکه کهنه [illegible]

و چون خصیه انرا با نمک مخلوط و در بینی ترک سود نموده درد آنکه انرا اسقوط بنامید القوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه ازموده گویا
چون ان فرج انرا بخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین ان از دین باب بسیار موثر دانسته اند و مغز سر انرا چون با نان بنامیزد و بخورد عشیه
مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون آن را که در روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند
حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز بگذرد و جهه مغز سر انرا با شیر تازه بنوشند منع سفید موی میکند و خاکستر ذوالحج آن
با جربی با العسل و آب بیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و حلوس در طبیخ آن جهت نقرس مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن
از جمله ادویه محکم سرما جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و نمو کرک
اب بینی از آن نمش کند که در سر باشد و مسکن درد های کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه متولد
از ان ذبح نمایند و چون انرا در بارچه بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از انرا با شیر مرضعه طفلی که از ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده با آن
طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلا نمودن آن جهت رفع انشقاق و سود مختص است و پوست لتیه و پوستان مسحوق آن و مبتلا خلاط تازه و دادن آن با طبع
بو اسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن جالس خون همه عضها مفتاح مجرور المزاج را مضر مصلح آن کامسته و سرکه انار میخوش و مقدار مختلف
آن بخار آب گرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته اند مسیح لحمی نافع نیست صحاب وجع مفاصل را اگر لحم ارنب آموره برای آنکه لتقلیل غذا باید و بچهای
قلیل الفضول و این هر دو از اجمله اند و چون محیح از آن در طی السوید انداد و سه مثقال از انرا بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون حب انرا یک شبانه روز در سپوس
با روغن گل و طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است و گویند نگاهداشتن کعب آن جهت رفع چشم بد موثر دانسته و گویند تعلیق در چشم آن باعث جیب در نظرها است و مسکوه
احراق و روغن و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت ارنب بحری بیونانی غیر وشیش و ثلاسیوس نامند کاسامان گویند ماهیه آن حیوانیست صدفی شکل مایل به سرخی
با این اجزای آن جیزی شبیه برگ شبنان و در سر او سنگ میباشد گفته اند حیوانیست سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی طبیعت آن بسیار گرم
و حاد است افعال و خواص و منافع آن خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن با انگور یا تخم مهرة سفید کننده موی و همچنین طلای آن مع روغن مقنوع
آن طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن جهت خوره جهت داء الثعلب و بعا است مفید و همچنین طلای آن جهت گزیدن زنبور و افعی و مرض یعرق
الاثر مسیح اند المضار سم قاتل است حیوانات را منابع بعید زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و تنفث الدم و فی صفرا و یرقان عارض میشود و اگر
بول کند اندک شبیه بارغوان باشد و بد بو و عرق کند و متعفن از بدن او بر آید و صفرا و تحلیل به که خون ... بدرد اصلاح آن خوردن شیر الاغ او لا و خوردن سلاقه
برگ حنایی و شیافتن شیر و شراب و شراب ... ریق معصور که مبالغه در خوردن نکرده باشد بس حقنه نمایند آب مطبوخ برگ حنای با بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یک رطل
و خوردن رمان بهی و شراب انار ماء الشعیر کرده و حرق سیاه و لبن سیب یا با فطران یا ماء العسل مقدار یک رطل و اگر احتیاج افتد فصد نمایند و تنظیف بطن نمایند
و قی و اسهال بعد از سکون این عوارض مجیب است و علامت بر صاحب آن انست که کم روده نمایند او را و اشتهای تام ماهی و اولا دیلی ان بس خون بودن آن را دخواب ایمن
و بخواب بیدن بخوابد فتن آن انکو رسه بفتح اول و ضم رای مهمله و سکون تای فوقانی و فتح سین مهمله و در آخر نعت ... باسند بفتح بای موحده و
دانسته بفتح واو و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و در آخر ... ماهیت آن نباتی است که در سند و بنگاله بسیار میشود و ماهی بجهه گیاه ... دو زرع
و زیاده بر آن و برگ آن شبیه برگ بید و اندکی عریض از آن و شاخهای آن برگره و چوب آن سفید اکثر از آن خلال نمایند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و منقش نیز میباشد
و آتش چوب آن تند میباشد و از رغال آن باروت سازند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و گل آنرا نوشته اند افعال و خواص و منافع
آن گل آن جهت دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول نافع است آن مفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس نافع بود و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان
و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول و کرم بینی سوداک نفارسی سوراک نامند و گفته اند تب دق را نیز مفید است و ثمر آن مقدار چیز صحرا که ... کوچک
مانند مثلث و سبز رنگ و تخمهای آن ریزه گویند لتعلیق آن بر گلوی اطفال جهت شیر ایشان نافع است آنرا میده ... بفتح میم و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه

تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغتی است **ماهیت** آن دوائی است فارسی سنبل بازنگانا فته که از صحیحان خبر دماغی
و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوس باشد که سوسن احمر بری است و ابطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که القاسوسن ایدنام که از زرق مجاری است
طبیعت آن بسیار گرم و جاذب **افعال و خواص و منافع** آن جاذب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر آشامیدن آن لعابیت در حیض مقدار شربتش
آن یکدرم است **مصلح** آن **الابيع** لسان الحمل **اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف بضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است یونانی اسارون و
هندی تکر نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و پیچ و زرد رنگ اندرون چوبی باریکتر و قوی تر زرد دیده و با رایحه عطریه و ثقیل الرائحه
و لذاع و بعضی اغبر مائل به زردی و نبات آن خنگاهی و گیاه آن منبسط بر روی زمین برگ آن شبیه برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مائل بسیاه اره و گل آن بنفش و در زیر
برگ شبیه بگل بنگ و تخم آن شبیه بقرطم که گاو وجه بر نامند و نوعی از آن از ساق بقدر ذرعی و بعضی و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن شعبه بعضی بالای
بعضی و در اطراف شعبها چیزی مانند دانه های گندم در جوف آن چیزی نخی و بیخ آن سبطری خضر و کم گره و خوشبوی و خوش طعم نوعی دیگر که آن را مانند نوع
اول اغبر و صلب و شاخهای آن پراگنده و بار آن مانند بخار می پیچد و گل آن بزرگ بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن باریکی در
زمین و بی گره و تند بوی تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است بدفع سموم گزیدن مار و نوعی از آن که از همه انواع نیز ترین اوراقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش با
و بیخ آن نرم و بی گره و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و مثلث آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه است و بهترین همه نوع اول است
که از فرنگ و از لقیه و شام خیزد و خوشبو و تند رایحه و با کابی باشد که زنان در وقت حاجت به کار برند و مستعمل بیخ آن است **طبیعت** آن مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بعضی در سوم گرم در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز
و گرده است از اخلاط بارده رطبه با اسقنقور آشامیدن آن تنها یا با ادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا
و تشنج امتلائی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع مشارکت رحم زنان و خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و
استسقا و یرقان سددی و ورم جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول دیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و حبس البول و احتباس حیض و
وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از آن چهار رطل خیم
آب انگور شیرین با نبیذ و گویند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه یا در ادرار و یک مثقال آن با ماء العسل
مسهل است مانند خربق ابیض و بوییدن دخن آن دائم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و وزور آن جهت گزیدن عقرب و افعی و ضماد
آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نفوذ حجب اهل هند را عقیده است که چون قبل از بروز آبله نیم درم آن را با نبیذ بریخ بنوشند آبله باکم
بر آید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه است که داخل کرده میشود در خوشبوییها **مضر** به **مصلح** آن مویز **مقدار شربت** آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل **بدل** آن
بوزن آن وج با زنجبیل است یا نصف آن وج جوارش اسارون شراب گلی آن در قرابادین ذکر رفت **اسد** بفتح همزه و سین مهمله و سکون
دال مهمله بهندی شیر و ببر با کهنه مند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از جمله سباع **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن گوشت آن دیر
هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره و دیلیل
جهت نفوذ بعید و طلای پیه زهره آن بر بدن باعث گریختن سباع از آن تخفیف ضماد پیه بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو گوید کباب
خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است چون قشکاکانه از او با بوئه سرخ و مصطگی طبخ نموده خشک کنند و بر روغن نیم جوش بریان کرده با آب گرم بیاشامند و تنها
جهت جمیع اوجاع مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و جگر و رحم بغایت موثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحالا و آشامیدن یک دانگ زهره شیر با زهره
تخم ... جهت ... آن را از زنان ... گویند مجرب است و وقت استعمال آن ... هلال ماه ... اند و گویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و
بواسیر مجرب است و بستن پوست با موی آن بر گردن اطفال جهت ازاله صرع و تجربه موی آن جهت گریز ... سباع ... نافع ...

ازپوست آن و میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است واگر کرم دران صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون بان از آن خشک
نمایند و قدر قلیلی از آن از ابنات اثمید بصاحب ضیق النفس بار در طب بخور آن شفا یابد و چون جبنی شیر باده در خشک نمایند و زن حامله با خود دارد تا بچه
طفل از شیر باز گیرند از مرضی که بهندی برسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج از آن خشک نموده عند الحاجة با آنگرم سوده زن استعمال فرج از آن تنگ و گرم
گرداند و چون بکاربرم سرگین از آن در شرب حل نمایند و معتاد شرب خمر دهند باعث نفرت و عادم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تا جدار را
بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود بمیرد و میگویند خود دندان نر در ویسل آن از جمله سموم است واکثر از آن
عداوت آن از امراض نموده و میان رگ برگ تانبول کذاشته بخورانند بکسی با او عداوت دارند بالجمله بهر تقدیر کسیکه آنرا خورده باشد علامات آن است که در رقت
نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن رگ پاره پاره گردد و تدبیرش آنست که بیاوند جگر بچه گوسفند یا بز غاله و قطعه قطعه نموده خام بلعند و چون
ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیمگرم بقدر یک کاسه بخورانند قی کنند واگر زود قی نیاید خرد رخت
بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی رودبیان که بهندی جهینگا نامند با تار ابریشم خام بلعند و دو سه ساعت
صبر نموده تا رجه ماهی انگشت بتان چسپیده بیرون خواهد آمد سپس نیح گیاه سفید مرکه بهندی چولائی نامند با آب شسته بریخ سوده بیاشامد واگر شیر کسی را گزد خواه بدندان
و یا ناخن بجای انگه دندان تا ناخن از سباع بردوسمی میباشد اذیت بسیار دارد باید که زراوند و ارسا و عسل و درمی سرشته بران جا ضماد نمایند پس با سرکه بشویند
و بدان مرهم متخذ از مسوسن نحاس و زنجار جهت القفقند و موم و زیت گذارند **اسد العدس ماهیت** آن گیاه عدس و نوعی از طراثیت دانسته اند برگ آن عرض بار و جب
و ساق آن با ارتفاع بسیاری ابجر مایل بزردی و گل آن سفید بود و شبیه بگل لسان و بسیار از آن بیچیدگی و بیخ آن مانند گرز و بسیار کوچک برگهائی که در حوالی آن هم
بیچیده و از آن فاسد میسازد و لهذا از آن الوک نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و با قوت بارده در سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل بلغم و سوداء محترق
و مدر بول و زنبقت حیض و مشاسیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سدة و چون با شکر مداومت بخوردن آن نمایند بخیر یا خام آن باعث لاغری
بدن و مشوه و هضم مفسر بحی رساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و رفع زیاده شدن آن مفید گویند مکرب و مصلحش
مصلح آن بنفشه و مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن افتیمون و در امراض مزال مانند آن صعتر بریخ آن سندروس **اسرار** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح راء مهمله
و الف و راء مهمله بعد الف مشهور است **ماهیت** آن ثمر بیست مثبت آن بهای ابیاده سواحل دریای حجاز و دراستیه از و میدان آن تا کبیا نقدار دو درعی شبیه
بحی العالم میباشد و چون حجاز و بحی الشعه و از آن برگ شگوفه شبیه بمرغ و خام میگردد و ثمر آن بمقدار فندقی است مدور و مرغوب اندک و حلاوت و عفوصت و طعم گرم
آن اندک تلخ **طبیعت** آن رکب القوی و سخن **افعال و خواص و منافع** آن دلوک و بخور آن جهت درد دندان و اشامیدن آن تا سیزده درم و قربا شراب میرد
نجابت محرک باه تازه آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن تا نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن که بعد از خشک شدن
شبیه بکندر میباشد در قوت و با رطوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع **اسرنج** بضم همزه و سکون سین مهمله و فتح راء مهمله و سکون نون و جیم و
سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند **ماهیت** آن جزیست مصنوع از قلعی و سفیداب حقه شبیه بشنجرف اندک سوده و بفارسی زبان یعنی سرنج
شگفته اندک مایل بزردی و صنعت از اسپیاریت از آنجمله است که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی و سرب در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش و خاشاک
گذارند و جاری بر آن بپاشند و با کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر و بسیار سرخ گردد پس دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش
بر اطراف آن بر افروزند تا سوخته و لعابیت رنگین گردد **طبیعت** آن سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن **افعال و
خواص و منافع** آن محلل و جالی و منقی رحمها و منبت لحم طلای آن با روغن گلسرخ یا روغن زیتون جهت ریاییدن گوشت و دفع ورم رحم و تنقیه
چرک و بردن گوشت زائد و مرده و قطع بواسیر و ای آن جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با بیخ آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و ذرور
سوده آن بر قوبا مفید بالیدن آنرا کسیم مقرح و تکرار آن باعث زوال است و اسرنج از سموم قتاله است مداوای کسی که آنرا خورده باشد قریب بعلاوای

اسفیداج و انشاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **اسروع** بفتح همزه و سکون سین و ضم را ء مهملتین و سکون واو و فتح زاء معجمه و سکون عین مهمله **ماهیت** آن گیاهی است که در سبزه زارها و دیگر راهها هم میرسد **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن عصب مقطوع را در عرض التیام دهد **اسطراغالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض **ماهیت** آن بیخ تمنشی است که حک الملک مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه ببرگ و شاخ نخود و گل آن ریزه و بنفش و بیخ آن ستبر شبیه بر شاخهای شعب بشعبهای بشیاء صلب مانند شاخ حیوانات مشتبک بعضی ببعضی و طعم بیخ آن با قوت عفونت آن تلخهای بر لب منابت و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در نواحی اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن **افعال و خواص و منافع** آن بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس الطبن و مدر بول است و بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بپیزند و بر قروح کهنه بپاشند با صلاح آورد و قطع نزف الدم نماید لیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و ضم طا بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه از اضرم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و گل آن را زهر الضرم و بسریانی سحاوس گویند نام جزیره است که در انجا میروید و اهل شکابن ترذم و بشکاندار و در بنگاله تنشه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود و لیکن اندکی کم قوت **ماهیت** آن گیاهی است ربعی القدر ذو رعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریک و گل آن سر و شکل انبوده شبیه بخوشه جو لیسیار کوچکتر از آن و بنفش مایل بسفیدی با اندک زردی و سبزی و زغب نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن لسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مایل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خورد و بوی آن بعد از اندک مالیدن بد شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس اسم تخمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که آنچه از نواحی حجاز و روم و مغرب و ملکهای با قوت میروید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مرغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف باشد بعضی مواضع بلاد سند و عظیم آباد و جهانگیر نگر از بنگاله میروید خس بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مایل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مایل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس میشود که انتهای خوشه آن باریک و رنگ آن اندک بلند و بی زغب و بی تخم و در بو شبیه بآنچه ذکر یافت لیکن نازکتر و لیکن خوشبوتر آن دیده نشده که چه نحو میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته اند و این صحیح است خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی تر در اول و بعضی مرکب القوی از اجزای بارده آن کمتر از حاره و مؤلف تحفه آن را گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع** آن محلل ملطف و جالی و مفتح سدد و مقوی جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه بجز و ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و جالی و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت ذاکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سایر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره لقوت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه را خصوصا از دماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول و امراض الرحم و غیره آشامیدن یک درهم آن تنها جهت رعشه و تاگی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و ترضیض دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوصا با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب آن تنها یا با شیر حلیب تازه بجهت آنکه با جوع آنکه مقطع و ملطف است حابس الخبره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و مجموع مخصوص وسواس داوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و فالج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه مینماید فضول ماغی و رطوبات مراری از دماغ عفونات و اعصاب را ازل است با اعصاب مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح و تعدیه آن و همچنین بیالید حجم آن با ماء العسل و بخور آن بعضی هر یا بای گل آن با شکر یا عسل چون مرتب آنقدار بیاشامند که مثقال گل اسطوخودوس در آن باشند و مداومت بران نمایند امراض مذکوره خصوصا وسواس سوداوی و تخم را بالکل زایل سازد و ضماد آن با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و همچنین ... خصوصا ممزوج مینموده استفراغ ... چند مرتبه ...

معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس سوده با یک درم ایارج فیقرا جهت سعفه و صلاح آن نافع است مداومت آن گاهی تنها و گاهی با بسفایج

طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن تنهائی یا با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع و جهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن گاهی با شراب جهت نسیان و جمود

بخور چون بیاشامند درشش مثقال آب انگور یا شکر یا سطوخودوس دو درم و سنگ مخلوط و ضماد آن با شکنجبین و بسفایج نافع

از العرق بلغم گاهی عوض آب انگور سرکه میکنند و در بعضی ایام جهت ... که محلل است استعمال بتوان نمود و اگر از آن ... بساز آن را

...

رطوبت و تقویت ... آن گویند که چون از آن با ثلث آن کشنیز خشک ... آن نیز ...

و در خواب بیاشامند و مداومت بدان نمایند جهت دفع نزلات و درد ... و گرانی سامعه ... و مجرب است ... جهت امراض سینه و سعال ...

از رفع قوی و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول ... تریاقیست ... و ... و دو درم از اسطوخودوس و یک جزء

... جهت بروده معده و ... و نقیع و مطبوخ آن جهت ... و یا شرابی جهت

... مسهل قوی است و ضماد آن با ... جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صمغ

و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع ... است مضر صفراوی مزاج و ... و مصلح آن سکنجبین ... مضر ... مصلح

کثیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن ... در تنقیه سودا افتیمون ... گفته ...

اسهال سودا از دماغ است و ... از آن یک درم تا پنج درم و مصلح آن ... است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی ... گفته ...

... و مفتح سده ... و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است ... اسطوخودوس ... سکنجبین ...

و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه ... خلیون ...

و بیونانی ... و بفارسی اسفناج ... و بهندی پالک ... است که اسفاناخ نرمی باشد **ماهیت** آن گیاهی است ...

... آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن تازه خورده آن است **طبیعت** آن در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است در گرمی و سردی ...

جهت محرور ... است ... که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند ... نافع از برای ...

گرم ... خشک ... **افعال و خواص و منافع** آن ملین طبع ... با افادیه حاره ... با گوشت فربه و برنج ...

سریع الهضم جید الغذا ... از سایر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد ... گرم و سل و درد ... و خوردن مطبوخ

آن با اشیای مناسبه ... جهت نزلات حاره مجرب ... جهت درد گلو و ... و ضماد آن ... جهت درد گلو ... و ...

و ... و ... آن ... جهت ... و ضماد ... آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره ... که از حرارت باشد و ضماد ...

ورم ... و ... آن ... مطبوخ آن ... جهت ... مضر ... مصلح آن ... با روغن بادام یا سکه

گاو تازه و ... و ... آب ... مقدار شربت از عصاره آن تا ده مثقال ... آن ... و تخم آن جهت وجع ... و ... حاره ...

آن جهت تب دق و سل ... و ضماد ... آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه ... مضر ... مصلح آن ... مقدار شربت ...

بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن ... با روغن بادام شیرین یا سکه گاو تازه ... نافع از برای ... و تشنج ...

حاره ... جهت ... و ... از سودای صفراوی ... جهت ... و امراض ...

و سل و سعال ... با کشک الشعیر ... جهت ذات الجنب ... البول ... از حمیات حاره و تسکین عطش نافع ... اغذیه اسفاناخیه الوان ...

قرابادین ... **اسقلیناس** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف و کسر لام و سکون یای ... و فتح نون و الف و سین مهمله **ماهیت** آن ...

مجوهست جالینوس انرا فاریی دانسته و باقی غیر آن دیگفته فاریی مشهور است نزد اهل شام و همه مردم است آن و همچنین منفعت آن اکثر است و منفعت
اسقلیباس است و دیسقوریدوس در رساله نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ خسوس که بسیار
کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب کم و گل آن ثقیل الرایحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالاقیس و منبت آن کوستانها و سنگلاخها **افعال و خواص**
منافع آن شاخهای بیخ آن با شراب جهت زحیر و حبس و دفع سموم جانوران سردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در لثه و ریختن ناف و جالینوس
در رساله نوشته که بخور آن و آرامن بتجربه بتا و رده ام و اختیار نکرده **اسفنج** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم و نیز صفحه و بعربی
زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشافه و صوف المحاجمی و بر شغفه و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و لشکرگاه نیز و ان و شبیه هوا با دل و بترکی ملوط نامند **ماهیت**
آن چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریا شور بسکون میگردد و چون در آب اندازند آب النشف عنیا نامید و چون بخشکانند لشان کمی آید و آن دو قسم
میباشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بنجار و بر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است
نر نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام غلیظه و ریشهای
کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحات
تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف
قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگر عمیق باشد آن را بسیار جهت آنکه با وجود قوت مجففه قوت جاذبه آن نیز هست و سوخته آن جهت منع
نزف الدم و التیام زخمهای تازه قویتر و ذرور تازه آن تنها یا با پنبه یا با برلیشم کتان سوخته جهت رمد یابس جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضموم و
جراحات و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقدر لیمو و یا بزرگ آلوده کرده بگیرند با آتش برافروزند
و سر دیگر را بر موضع قطع بالا کم خون از آن میرفته و بگذارند که حرارت آتش ان موضع برسد و داغ کنند که خاکستر آن بدان بچسبد و درست خون را بند نماید و سبب
چسپیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چوب نموده آن بر روغن شب حرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شیاف آن
جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آنرا بقدر یکه توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست نگهدارند
لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو بیرون آید لعیسی که گلو بند در اخراج زلو و خارکه در حلق چسپیده باشد
مفید است و چون ریزه ریزه نموده مقراض و بر روغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد نمک آنرا و در معبرگاه ذران انداز در آب منجمد و آنرا اگر نه بجامه میانه
جهت تصفیه آن گفته اند از خاصیت آن است که خون آلوده با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میگردد و ناصر حسام مصلح آن اسفنج بقدر یا
است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه متورم کرده بیاشامند زیرا که در معاون کوبیده نمیشود و دو دستور احراق و سحق و حل و سعنا کردن آن در ترا ادوی دیگر
یافت و سنگهای که در جوف اسفنج هم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر ملطف مجفف معالی تفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد
میداند نفوذ در رسانیدن قوت آنرا بمثانه و لیکن تفتت سنگ گرده گفته **اسفندان** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف
و نون شراب کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح دال
و الف و جیم معرب سفیداب فارسی است و کحره و عبرانی بارون و یونانی سمونیون حسینون و سلیقون و رومی رومی و سبر تیاب تستطیقا و بهندی سفیده و بترکی ما
ماهیت آن از قلعی و سرب در سرکه توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و
نرم و بسیار سفید باشد و آنرا اسفیداب شمسی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زایل گردد **طبیعت**
آن سرد در سیوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم است **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و منع
قایل گردیده نزایل فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل ضماد و نطول جهت درد چشم و بثور رو [illegible] و قروح و اورام حاره آن

جهت دفع صداع مزمن از سر آن که خوب بسته باشد و با شیر دختران و با سپیدی تخم مرغ جهت رمد و چون اثر اکثر شود باید و تشنیه گلاب کرده خشک نمایند و در افتاب

جهت ریحان و در مراهم با اقلیمیا و آب عنب الثعلب جهت منع رو باید و مع مجرب تا یک عنب الثعلب و رمات جهت باد سرخ و شقوق نزف الدم و حکه

و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورم های حاره مفاصل و زخم ها و شقاق مقعد و در دو چشم و خوردن آن به باصل رقیق چشم جلوانات با بیاض بیض

تنهائی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه ای بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل

و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد اثرا و چون بر موا ... که موی اثرا نتف نمایند بمالند نیز مورا است و نرم

گرداند که تا سالی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخم ها را پر نماید و لحم زائد را خورد و بدل آن با رو سرخ است المقدار استعمال آن مورث

و مانع حیض و حمل شده و از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافته و خوردن آن کشنده ...

و مسجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ ... بدن و سستی اعضا و اختلاط عقل و ... دماغ و خشکی ...

در یافتن ... که گویا از و خورده و مغص ... و ... وجع فواد و ... ضیق النفس و فواق شدید و حبس ... و خناق در انتها و اگر ... بمیرد و مهلک است

و علاج آن قی است و شاید ... مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه یا عسل و طبیخ انجیر و ... سقمونیا با ماء العسل بعد از آن عصاره افسنتین و مدرات بول با

ماء الحمص **اسفیداج الرصاص** بفارسی سفیداب نامند ماهیت آن سنگی براق سفید رنگی است که در یزد و نواح اصفهان از معادن ... و مثال آن ...

... **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محرق آن لطیف تر و لزوجت و تخفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و ... معدود ...

جرب ... کننده بیشتر و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و سر که ... خرگوش و ... تخم مرغ جهت رعاف و ...

منع خروج دم از شیر ... شکافته شده و باعث ... آن تنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع ... خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی ...

و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج الرصاص اقوی و مداوای قی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و ... لعابی و عصاره ...

ربع درهم سقمونیا با جلاب ... شود اعراض ... اعاده ... نمایند اگر ... عارض شود معالجه آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه و سکون سین مهمله

و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است ماهیت آن مرقی است که از گوشت بچه مرغ و

بزغاله و حملان و غیر اینها و گوشتهای خفیفه لطیفه و بقول ... حبوب ... مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر ... و مثال اینها که طعمی غالب ...

و ادویه حاره مناسبه ... **طبیعت** آن ... دوم گرم **افعال و خواص و منافع** آن لطیف ... صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض ...

... حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و ... و لیثارغس و سکته و فالج و لقوه و ... اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و ... و امراض

صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام سوداوی و ... صنعت آن گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور ... از

هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند ... و ... از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده ...

داخل کرده ... و ... حاره ... و مصطکی و ... ریخته ... تا نضج یابد ... فرود آورده ... بخورند ...

و ... اگر ... قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است و گرم با قاتق ... خوردن آن ... گردن ...

از برای اصحاب ... و سعال ... نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسقنقور** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون النون

و ضم قاف ثانی و سکون واو و رای مهمله ... اسقنقور ... بدون الف ... و بعضی گویند که ... و تحقیق آنست که ...

... و سقنقور ... مانند ... ماهیت آن حیوانی است ... که ...

... که ... از نسل ... است که در بیرون آب ... خشکی ... و ... صاحب ... الاستقسام ...

... و در ... از نسل ... متولد ... گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ...

است که ورل در صحراها میباشد و سقنقور در بطون النیل می تربیت آن و پوست ورل جلت تر و خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است

و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب دریا بیضه میگذارد و بچه آورد انچه در آب

میرود نهنگ میشود و انچه در ریگ میماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در بیابانها و سقنقور

باریک بدن و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و ورل چنین و رنگ آن ابلق از زردی

و سرخی و پوست آن خشن و درشت و فلس دار ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته

و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا دو خصیه مانند خصیه خروس در ضخامت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آنرا دو فرج است و تخم

میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن میکند آنرا در رمل و تکمیل تمام می یابد بحرارت رمل گرم شده از تابش آفتاب صاحب جامع گفته سقنقور تحقیقت آن است چنین

که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از آنجا بقاهره میبرند و اکثر صید آن ایام زمستان در حیله میشود که از شدت سردی

از آب بر کنار خشکی می آید پس آن طفره می یابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و چین در آکام

ابو القاسم عبد الرحمن [illegible] گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله یک ذرع و عرض او کمتر از

نیم ذراع و رنگها [illegible] و مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر است که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح آن مدتی میماند و من گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از

معدن آن تا اصفهان متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات ملطفه سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند و آن بسیار

مقوی باه است که حرکت ساکن میگردد دیگر بخوردن کاسنی و عدس وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند

و باید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است همان روز که صید نمود ذبح نمایند والا [illegible] گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس

[illegible] از نر و قدر [illegible] دم آن [illegible] که قوت بسیار در دم است و در ذکر آن پس شکم آنرا بالطول شگافند و انچه در جوف آن است سوای

گرده و خصیه و پیه آن برآورند و پاک کرده نمک [illegible] موضع شق را دوخته معلق [illegible] زیرا که موش [illegible] شحم آن است اگر آنرا [illegible] نکنند بعضی

گوشت خود را با آن [illegible] رسانید و از گرد و غبار هم محفوظ ماند والا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه قوی ترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمر

[illegible] دنباله و گرده و خصیه آن است و همچنین نمک آن مواضع قوی ترین نمک است [illegible] مولف نیز در مرشد آباد در سنه یکهزار و [illegible]

در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عم عالی قدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره مشاهده نمود که از [illegible] صید

کرده آورده بودند طول آن تخمینا دو ذرع عرض آن نیم ذرع [illegible] و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس

چیزی نمودار بود [illegible] و قبل از این نیز شنیده شده [illegible] بودند و بعد از آن نیز در اسلام آباد نیز شنیده شده که [illegible] بهم میرسد و لیکن از کسانیکه لحم

آنرا استعمال نمود [illegible] ممنوع نگردید بالطبیعت تازه غیر نمک سوده آن گرم تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سوده آن گرم در سوم و خشک

در اول و کهنه آن در دوم **افعال و خواص و منافع آن** خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده

عصبانیه و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه آوردن انعوظ و ادرار منی [illegible] مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفته اند که سقنقور [illegible] اگر [illegible] آب میرود و اگر [illegible] بول میکند و در بول خود می غلطد و چون [illegible] گردد و ساعت انسان

می‌برد و اگر انسان سلفت کرده در آب زود نشست قبل از رفتن ان چه یا در بول خود مخلوطه سقنقور نسبت با فاده می‌میرد و انسان تحت بیا بدوان خاصی است
عجیب تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال جهت باه و سن و نقض ولد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره
یابسه حفظ صاکبی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضرت بسیر و مصلح آن عسل و بدل آن سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی
و جمعی گفته اند خصیته الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش سقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه و سکون
سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و انرا سقوردیون بحذف
همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیة و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت**
آن دو صنف میباشد صنف اول کوهی است … انه از آن جدا نمی‌شود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و انرا اسقوردیون جبلی و مصری
و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مایل بسبزی و ساق آن قدر از وجب و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مائی
سیر بستانی بحسب شکل و برگ کلانه و طعم آن تند تر و لطیف تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب دو دانه و بزرگ ساق و گل آن …
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه **افعال و خواص و منافع** آن محلل مجفف مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی‌تر از سیر بستانی
و انشاء الله تعالی در حرف ثا در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر … آن در افعال … بهتر …
و امراض طحال و استسقا نافع و تخم آن نباتیست … مبرد المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و
سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مزیل الشفا و بمعنی …
نیز گفته اند بجهت آنکه … زایل کننده سپرز است و اهل اندلس و زبان … مشهور بکف … است و بشیرازی زنگی دارو نامند **ماهیت** آن نباتی است …
و در خوشه و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن … مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مایل بسبزی و زغب و طرف اعلای آن …
و از رنگ … رسیده و بهترین آن سنگین … است **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم … گرم در دوم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع**
آن محلل ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و خناق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شربا و ضمادا … گفته که چون …
و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل … چون … بیاشامند جهت خناق و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تقطیر البول نافع …
خوردن آن چهل روز … نافع و ورم سپرز را … و تعلیق آن نافع … و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آن را در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد مقدار شربت
آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر … مصلح آن … مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن … گویند دو وزن آن … گویند …
صحاح … شیخ الرئیس نیز … در مفردات قانون که قلیل انه نبات … فی المکان الحجر … قال …
من لا … **اسقیل** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه … لغت … است و …
اسقلا نیز گویند و در بعضی لغات … بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و …
… نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه بپیاز … شکل بزرگ و کوچک و جبلی و بری میباشد و برگ آن … و زیاده …
… بنگاله اکثر … جهت استحکام … وقت … برگ آن شبیه برگ … سوسن … نرگس … پیاز …
… ساق آن … و سبز مایل بزرد … بیخ پیاز … ساقی … بر آن گلهای سفید طولانی و وسط گلها سفید …
… در وسط … طولانی … گلها … پنج … عدد … بعد خشک …
سیاه میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل … و گل بعضی سفید مایل بسیاهی و تخم آن … بهترین آن … شکل زرد مایل …
براق شیرین طعم با حدت تلخی … **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت مجرحه و مقرحه و در سوم نیز خشک گفته اند

افعال و خواص و منافع آن جهت [illegible]

[illegible]

تلطیف بدن نحیف و نشاسته ... اشیای بارده و لعابهای مخرجی و آب میوه های مبرّد و امراق حب بدل آن گویند بوزن آن سقمونیا و وزن که سیر صحرا

باشد و فرد ما نیز بوزن آن و مثل ثلث آن و ثلث آن حجر و حیح کبریت و طلق حمی نمودن تشویه دخل سکنجبینات و دواها داده شان آن تا ...

داخواص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن بالخواص منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت اسقدنوبولینت ... سعد هست گیاهی

گیاهی نیز نامند و بهندی حب الزلم گویند و آن حبی مدور و لب سیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن بزرگتر از برگ کراس است و زیاده بر ریشه عده منبت آن

و بی نمو بی گل و در رهگذرهای قریب بآبهای روید اسکندر بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و فتحای نون و دال و ... نام دوائی هندی است

ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و اطول و ... گیاهی است و کمتر از آن اندکی باریک تا ... باطن آن سفید مایل بزردی و بهترین آن ناگوری است که بزرگ

کرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک بار طوبت فضلیه افعال و خواص و منافع آن سرفه و ضیق النفس و سم ... و بعض ... نافع و جهت رفع

امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کم در فع فساد و بلغم ... و اهل هند از جمله ... قایم مقام ... سفید ... نامند و لهذا

اکثر در ادویه ... دوای زنان ... استعمال ... اسل بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت ... است و بهندی کسرائی نامند ماهیت

آن گیاهی است که از آن حصیر می‌بافند و در آبها و زمینهای ... و در بیابان ... بر ماده می‌باشد نر را گولان نامند و تخم آن سیاه مایل ... دارد بزرگ

از تخم ماده و گیاه آن خشن و ستبرتر از ماده آن و شاخهای آن باریک ... و در عراق ریسمان و ... بافند ... و ... میباشند و ...

میباشد صنفی آن ... و آنرا اسخوینس گویند و این صنف نیز ... دیگر ... و دوم ... شبیه ... صنف غلیظ تر و برگ ... تر از ...

صنف دوم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و خوبتر اند و صنف اول ... اسخوینس نامند ثمر این صنف ... آن ... شبیه ... صنف دوم

اول طبیعت سرد و صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر ... افعال و خواص و منافع آن ... و از جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر

و مالیخولیا و استسقا ... و صنف آن ... جهت قطع اسهال و نزف الدم ... و ادرار بول ... صنف سوم آن ...

منور ... آن ... و ضماد برگهای تازه ... آن جهت گزیدن هوام ... و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم ...

و تحلیل ... و رفع حکه ... مصلح ... و مصلح آن گلنگبین ... آن ... جهت ابدان قویه و ...

آن جهت ابدان ... اسلیخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون ... صاحب تحفة الجواهر نوشته که تخیه ... است و ... ندارد و ...

الخیل نیز نامند ماهیت آن ... گیاهی است ... آن ... و شاخ آن ... برگ آن شبیه ... که تره تیزک نامند

مستعمل صباغان مغرب است و از ... گویند و شاخهای آن ... برگ آن باریک ... و برگ آن ... از

و مایل ... و ساق آن ... بسیار ... شاخهای آن ... بعضی ... بعضی ...

د کوتاه تر و اندرون ... بسیار ... سیاه ... آن ... و ... بسیار ... و ... آن ... و ... بهای

و این ... طبیعت ... گرم ... سوم ... خشک ... و ... کیفیت ... افعال و خواص و منافع آن

آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مفصل ریاح ... و ضماد ... آن جهت ... اورام بلغمی و ... آن ... و ...

مطبوخ ... آن ... جهت ... نافع و ... ریاح ... آن جهت ... ریاح غلیظه و ... و ... جهت گزیدن عقرب و سموم ...

و گویند خوردن و ضماد نمودن آن ... و ... مثقال ... و ... ولد ... آن ... و ... و ...

... بان ... بالکل رفع ... مصلح آن ... مقدار شربت آن نیم مثقال تا دو درهم بدل آن مثل آن ...

اسارون ... آن ... و ... مستعمل ... اسود سالنج نام پارسی است و ... کالانک نامند طبیعت آن

در آخر سوم گرم و خشک در ... غایت تخفیف افعال و خواص و منافع آن ... در ... بودن ... در ... حمل ... بعد ... تا ...

شاید همان جهت شکل خوشه سمیه آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی از ازاج منسوب باشند پس اعمالیکه دران کرده شود در حرارت ابدا
اثر بسیار است خطور پوست مطبوخ آن الیسه اثر حبس درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان رخی که دران دندان ... و سر آن جوشانیده باشند
ضماد آن نافع ... الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن گرفته باشند و بهجو ر تعلیق ... آن جهت ربع تب ربع نافع ... گفته اند
که چون شکم از آن ... بسته ... از آن ... گرم خشک کرده ... نرم کرده باشند ... محل ... در
آنچه شد ... آن ... بر آورد و ... تازه ... روز ... از اندلس باز گشت مجرب ابن الوالد از محمد بن احمد نقل میکند که ...
... که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ ... جهت تپ غب موثر و تعلیق ... که ... که در رساله ...
... آن موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و ... و تخم ... که ... جهت رفع ... تازه
... اندر ... آن قرابادین ... **قصل ای الالف مع الشین المعجمة** **اشترغار** بضم همزه و سکون
شین معجمه و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع ... معرب اشترخار است
... آن ... بسوکه الجمال است و عربان شجر الجمل ... الفارس خوانند و ... و یونانی ... اناریون ... شکله ...
... آن ... گیاه ... آن نباتی است شبیه ... گل آن زرد و سفید و خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه
... شبیه بیخ انجدان ... و تخم و ... کتاب ابوریحان
... از اسم ... است ... با ... شیر ... آن ... باقی بود
... خراسانی ... از آن ... و جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و ... سفید سبک خالص خالی از زردی ...
... معتدل الجرم ... مغشوش بیخ انجدان و غیر آن ... کوشت ... نمانده
... دو قسم ... طویل و غیر طویل ... آن ... میان آن ... آن ...
... گیاه ... آن ... گیاه و آن طولانی ... بهترین آنست که از
... بیخ انجدان ... خراسانی است ... آن ... آن ... بهتر از ... آن ... آن در
سوم گرم خشک ... در دوم گفته **افعال و خواص** و **منافع** آن منفع سده و مسخن معده ... طعام ... آن ... بول ... برقان ... اسهال
... آن ... حضوص ... آن ... مثقال از جرم آن جهت ... طعام ... آن
... معده و تقویت آن ... برقان ... اسهال ... سموم بارده و ... مفاصل نافع و طلای جرم آن ... جهت اورام بارده
و سکنجبین ... سموم ... مثقال و از جرم آن ...
درهم ... آن درجه
... آن ... انجدان ... گرده و جگر ... آن ... و صنعت خل و سکنجبین و عرق
آن در قرابادین ذکر یافت **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و صاد مهمله ... است و ... الاون لونش
یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف ... سفید و سرخ و ازرق میباشد لونش ... و معرف ... جهت انکه از ان
صمغ ... آیدو ... استعمال ... حکیم میر عبد الحمید نوشته ... بنگاله بسیار است ... نام
آن ... نوشته که درخت گرم ... الوان ... نامند ... شیراز
... و ... ذکر ... نوشته ...

میباشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع اوراق شبیه به برگ کنکر و لیکن ساق و بیخ آن سفید و در میان برگها خارهای شبیه بخار کنکر و گل آن بنفش و شبیه بخار خاری کوهی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آن که از زیر ساق بیخ آن بیرون می آید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و ما نحن فیه و آنچه عود آن گلش خوش بوئی و کراهیت و طعم آن شیرین مایل به تلخی آن مانند تمر کبیر و صنف سیاه آن از برگ آن از قسم اول و تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشکش سیاه و ساق آن بقدر شبری و قبه و گل آن بخار ناک و منقط دار و بیخ آن سطبر سیاه و گاه در آن سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آنست که هر گیاه که در حوالی آن روید از آفات بسا زد و عیب آن سنگ تهاده و تهاده سوراخها و ریا طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت سرفه جنون و صرع و توحش و بیرون آوردن آن باشراب قابض طبیع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرد آب و استسقا مفید و صمغ آن باشیر مقوی و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم مصلح آن کتیرا و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و شدید است در شقاق آن قتال و در شربتها غیر مستعمل و طلای آن تنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و با روغن ها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متاکله منقی و طبیخ سطبر بیخ آن با سرکه و گوگرد و قفر الیهود جهت قطع ثالیل و تر و مضمضه بطبیخ آن مسکن درد دندان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل مثل آن موم و بر دندان بچسبانند درد آن را ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین درد دندان و با مراهم متاکله جهت خبیثه و متاکله و چون آن را با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ و خنزیر و موش دهند هلاک شوند و صمغ آن منفعت قوای دندان کرم خورده و کشتن کرم هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته **اشراس** بفتح همزه و کسر آن آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی سریش نامند ماهیت آن بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک گل آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریض و برگ بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مایل به زردی و ثمر آن مستدیر و شیرین طعم و با عفونت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث قوبا بتصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس طبیعت آن در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم در سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته و ربو و خشونت حلق و چون نخود دکرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر عظم و دبیله و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب با سرکه و روغن کنجد جهت جرب حکه و رویانیدن موی بات و با آب جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و کرم تر از اصل آن جهت لقوة الدم با زاجسل جهت تنقیه جگر نافع مورث سدد و مصلح آن سکنجبین و مرتی معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا نیم مثقال و از تخم آن تا دو درهم و از محرق آن تا یک مثقال و در اکثر افعال قوی الصحابت گویند مرغان را باکرسنه و بیخ آن را سائیده با آب ممزوج نموده مستعمل نمایند آن سرجان چسبیده و ساران و کفش گران غیر است زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن محکم میباشد **اشق** بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب است فارسی است و بفارسی اوشه و گلبانی نیز و بعربی انج و فتح تشدید جیم و شق و لزاق الذهب و یونانی امونیاقون نیز نامند بعد از همزه و امونیاقون نیز بعضی گفته و نقش نیز و بعضی قنا و شق و بلخ و بهنگاه که آن از نبات است آن شیخ الرئیس گفته که صمغ الطرثوث در بعضی لزاق الذهب الحواخذ و الکراریس است و گفته اند نرم میگرداند دیبا مانند منکار و بغدادی گفته غلط کرده کسی که آن را صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بران غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و ماتیقی نوشته که دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که صمغ درختی است شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلیبوی در موضعی که آن را اخورنی خوانند و درخت آن را اغاسولیس نامند و مختار و بهترین آن آنست که خوش رنگ و بی سنگریزه و چوب و برگ و خالص و قطعه آن شبیه بکندر و متکاثف و رایحه آن شبیه جند بیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود آن را بسما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنگریزه باشد فرا ماکو نیدگاه در صمغی که آن را مافق نامند شبیه آن را در دارند و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات و شجره و کوچک و ساق آن باریک و بغبار مایل بسفیدی و گل آن ما بین سرخی و زرقت است و در حال گرفتن میباشد نه شام و صمغ آن زرد رنگ مستعمل در تیغ حاصل میگردد و بهترین آن

ان سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال است و مغشوش آن بکبیکج میباشد و فرق بزردی رنگ مغشوش آن است و تحلیت نیز و فرق بوی ان است

خالص ذکی اشهای بزرگ [illegible] صلب تلخ قریب بمزه حنا میباشد و صاحب اختیار [illegible] نوشته صمغ نباتی است که از انتیرازی بدان خوانند

طبیعت آن گرم در اول و دوم و بعضی در سوم در آخر اول خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مخفف قوی ملین جالی و

جاذب رطوبات از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مقیئ مسهل است و لهذا داخل مسهلات

کرده میشود و جهت اصلاح عمل اینها امراض الراس آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی او تویا از یک مثقال تا دو درم و سعوط آن

با گلاب [illegible] مقدار ربع درهم با ترییب بدان جهت آنکه اسهال بلغم غلیظ نماید و دفع میسازد آنرا و همچنین آشامیدن بمقدار یک مثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با

ماء العسل جهت صرع و مقدار [illegible] در چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و با طبیخ زوفی و با طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم

جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارده [illegible] دوار و سکته و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب بلغم مینماید [illegible] دماغ

و رطوبات بسیاری از دماغ و عصب [illegible] و تحلیل مینماید امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها طلای آن با سرکه

جهت شعیره [illegible] و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب [illegible] بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و دفع ظلمت بصر مفید و

آشامیدن یک مثقال آن [illegible] اندکی [illegible] جهت ربو و ضیق النفس [illegible] و خناق بلغمی و تنقیه قروح [illegible] و دفع مره سودا و تنقیه آن و

با عسل نیز جهت [illegible] تنقیه سینه [illegible] رطوبات [illegible] وجع مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویه مسهله [illegible] مقدار نیم درهم تا یک درم

و یک مثقال آن [illegible] با آب گرم تنها جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کلیه و اسهال

بلغم غلیظ لزج [illegible] گرم [illegible] از فضلات و جمیع رطوبات نافع و تنهائی و با سرکه جهت

ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت [illegible] با سرکه جهت [illegible] و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با

عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه [illegible] جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده [illegible] جهت کلف و بهق [illegible]

و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان [illegible] شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از [illegible]

است [illegible] که آنرا الطفسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین [illegible] و [illegible] آن جهت طرد هوام و چون مخلوط [illegible]

نموده [illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] خوردن گوشت فاسد [illegible]

بسیار [illegible] مقدار [illegible] آن از نیم مثقال تا یک مثقال [illegible] معده و [illegible] بول [illegible] مصلح آن انیسون

مضر [illegible] استعمال نمودن [illegible] اشنان بضم همزه و سکون شین

معجمه و فتح نون و الف و نون و در آخر [illegible] است و آنرا حرض بضم حاء [illegible] مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند برای آنکه [illegible] بدان میشویند

آن انواع است یکی [illegible] آن گیاهی است [illegible] و در اینها [illegible] میباشد و همیشه تر و تازه در آب [illegible]

گیاه آن [illegible] آتش [illegible] بسیار گرم و تند [illegible] طعم آن [illegible]

نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش [illegible] سوخته [illegible] مانند حصی [illegible]

بزرگ [illegible]

و نوع دیگر [illegible]

آن سبز [illegible]

و منبت آن نیز [illegible]

معروف بسیاه کاری که رنگ آنها سرخ می‌باشد برگ آنرا سائیده بر اندامهای الثه سیاه می‌کنند و نوعی از آن سفید می‌باشد و آنرا خود العصافیر نامند بجهت مشابهت آن بتاج نوعی از آن با ناموس فارسی و یاس گویند و با آب آن کندر حل نمایند و بجای مداد در کتابت بکار می‌برند و آنکه
غیر بو قانس است و بهترین آن سفید است که مسمی بخود العصافیر است **طبیعت** آن گرم در سیوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و
محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظه و مدر بول و حیض است سه درم سبز آن مسهل زرد آب و جهت استسقا نافع و مکرر سیم آن جهت حیض و مدر رحم گذاشتن
مجرب است سقط جنین زنده و مرده و ذرور آن کننده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد و زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد
دندان **مصلح** آن تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و **مصلح** آن عسل است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و هاء ساکنه نامند و ابردون نیز گویند شیبة العجوز
و سنگ الغریو و بفارسی دواله و دوالی و بهندی چهر یله و چریله گویند و بشیرازی نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است شبیه بریسمانها بارک سفید
پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها متکون می‌گردد و بهترین آن است که بر درخت آن سفید و خوشبو باشد و زود بزرگ آن
است **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه و شیخ نوشته که در آن برودت قابض و نیز بعضی با اعتدال قوی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی
گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و شده بدانکه بسبب اختصاص آن از درخت بلوط بهم رسیده با احجار مختلفه می‌گردد و طبیعت آن باختلاف آنها مختلف می‌شود **افعال**
و خواص و منافع آن با مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن بسبب عطریتیکه دارد و ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضیکه دارد و جهت
منافات روح بلطافتیکه دارد و زود نفوذ و تقلب عفونتها بدین آنجا است بالخاصیه مقوی قلب و امراض القلب و دماغ و سایر اعضا و شیاف طبیخ آن موجب سرور و انبساط
تقویت روح حیوانی و دماغ و خفقان آن جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قی و تقویت اعضا و جمیع کیان فی حجت بلین و تحلیل و تبعیت آن بسا اخلاط و
گرداند و رطوبات آن و تماشای نقوع آن در شراب قابض و جوان اقرض بر روی خصوص سینه و تقویت معده و ازاله نفخ و نفس مواد نیز نافع و بخور آن جهت صلابت
و نفخ و صرع و زکام و گرفتن دو دوا آن در تبعیت جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نسیتن در طبیخ آن جهت تسکین وجع و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ازو
حیض و ضماد مسحوق آن جهت تقویت اعضای ضعیفه و سترخیه و لحوم لینه و مانند آن گوش و زیر بغل و مابین کشفین و کنج ران و رفع الام حاره و
تحلیل صلابات و رفع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بد بوی زیر بغل و هر که جهت سبز رود و بهاسته منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور
آن که از درخت بلوط باشد جهت حمره و حرارت چشم و در آن جهت بد بوی زیر بغل و مدیا بیدن گوشت نرم و جراحات و تسکین طلای آن جهت منع بدبوی زیر
بغل و چون در روغنهای مناسب دافعه اعیا حل نمایند و یا جوشانند و بمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع **مضر** معا **مصلح** آن انیسون **مقدار** شربت آن تا سه درم
[illegible]
و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد المجید در حواشی تحفه نوشته که در کتب معتبره دیده شده است که انزا فرنگی موس کیلا برم گویند و قسم دیگر
نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوانهای و احجار دیگر در زیر آب بهم رسیده و این اشنه بحری است [illegible] **طبیعت** آن سرد و ضماد آن
جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است **فصل الالف مع الصاد المهمله** **اصابع الصفر** گفته اند معروف بکف عائشه و کف مریم است و بهندی [illegible]
بدی نامند **ماهیت** آن دو قسم می‌باشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه بگندنا و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش و از پائین ساق تا بالای آن به گل
و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و شکفته به پنج یا شش شعبه شبیه به پنجه کودکی و مملو از رطوبت و رنگ آن ته پیاز ملیح از زردی و سفیدی و اعضب و قشر مایل بزردی
و طعم آن اندک شیرین و منبت آن زمینهای رطبی و ریگزارهای قریب بدریا و قسم دیگر پنجی است شبیه بناخن شیر و ملنگ و آن گرم از اوایل [illegible] غیر کف عائشه
و کف مریم گفته و بعضی دیگر وصف آن نموده **طبیعت** آن گرم در دوم و نیز خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و محلل
قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم و مدام جهت جنون و وسواس و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانه و اعصاب و وجع مفاصل
و عرق النسا و نقرس و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و هوام و دفع سم و زهر و اسقاط جنین **مضر** آلات بول **مصلح** آن تخم مقدار [illegible]

۸۴

محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از آن تا دو مثقال بدل آن حبوب در امراض سوداوی یک وزن آن و نیم وزن آن افتیمون (?)

دو دانگ سعد **اصابع فرعون** ماهیت آن سنگهائی است بمقدار انگشتی شبیه به نی مجوف گره دار باندک پهنی در حلاوت چون کهم خوانند صدای سنگ

از آنها آید از طرف یمن و حوالی بحر عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاه میباشد و این از فعال قائم مقام مومیا دانسته اند و بهترین آن مخطط سرخ زرد

شکن نرم است و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و اقعان (?) و از هستاسان بفروشند فرق میان هر دو ظاهر است از خبیر بران **طبیعت** گرم و خشک در آخر

دوم **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون حرجت شسته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل

ندارد و انطاکی نوشته نوعی از آن در مصر دیدم که شبیه بنی بوده بود و مسکن و مجوف شاید که بهتر باشد از آنچه ذکر یافت **اصابع الاصفر** ماهیت

آن مترجم عشیرا بوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی است هندی که تخم آن مستعمل بلکه و شبیه بشلد که چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست

آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد دانسته شبیه در تحفه کالک بسیار مؤثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته بلغت خاندیس بنابان نامند و آن

نباتی است ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و از او خوشه میباشد مانند خوشه گندم و جو و بر سر هر خوشه سنگلی

خبری و رنگ آن سرخ زرد رنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو و چون در دهان نگاه دارند یا در آب بیندازند پوست آن شق شده جدا کند و مغز آن بیرون

آید **اصطرک** بکسر همزه و سکون صاد و فتح طاء و رای بی نقطه و کاف ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته اند صمغ زیتون

است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه به آنچه و

سفید رنگ خوشبوی است که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بچینند و موم گداخته با قدری خالص آن نموده

میفروشند **طبیعت** آن گرم در سوم خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن ملین و منضج و ملین و بجهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که

از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و حمول آن بجهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع

مصدع و مسبت و مثقل حواس و اسقاط جنین بنده نماید مصلح آن تخم ... مقدار شربت از آن یک مثقال و نیم بدل آن میعه سائله است **فصل الالف مع الطاء**

المهمله **اطریطوس** بفتح همزه و سکون طاء و فتح را و الف و کسر طاء و فتح را و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی

است بمعنی شبیه الکوکب و بعربی ... است بجهت آنکه تعلیق آن بالخاصیه اورام حادث در حالب را نافع است ماهیت آن گیاهی است ساق آن قریب

ذرعی و صلب و خشن بر اطراف آن گلی شبیه بیابونه و بعضی گل بنفشی و در وسط آن گیاه مجموع برگها و گلهای آن شبیه بکوکب و بر کنار گلهای ساق آن بار

و در غب تخم آن حنبر (?) و تلخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مبرده و مقالقه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست **افعال و خواص و منافع**

آن محلل و مخفف و اشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و بر امکر حلقه و تسکین درد آن

وجع و درد کنج ران و ورم آن نافع است مؤثر مقدار شربت از آن تا دو درهم است **اطر ماله** بفتح همزه و طاء و سکون راء دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها

الیقی گفته که عماد لقی نوشته که آن گیاهی است ساق آن بلندی یک ذرع و بی شعبه و بران طوقی مانند عسل میباشد و بر گیاهی آن جهاد

موازی یکدیگر شبیه ببرگ شاه دانه و بسیار زرد تر از آن و خوشه تمر آن بمقدار یک شبر و غلافهای تمر آن مدور و شکافته بشکل غلاف بادق و بسیار زرد

متصل هم یک صف بر بالا دیگری تا بانتها و تمر آن نیز مانند بادق بمقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ میباشد بکی گل ... و نبت آن

زمینهای خشک صحرا خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رمد بارد الکحال نافع **اطریه** بفتح همزه و سکون

طاء و کسر را و مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته نامند **ماهیت** و مزاج و افعال و خواص آن بانواع

معروف اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته و قالق و تغار و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم

خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر ... سخت نموده بر روی تخته پهن کرده و رشته های باریک بسیار طولانی از کارد و بقدر مقداری که خواهند

رود و آب جوشان ... گرم جوشان و آب طلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصلح ... فرود آورند و ... و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آنرا ... و یا

با کال دیگر ... و همان قسم طبیخ نمایند و بفارسی آش برگ ... و بترکی ... گویند و ... خمیر آنرا از آرد ... ساخته از قمع سوراخ ...

... بدین نحو که خمیر را در جوف ... پر کرده بدست ... نمایند تا از سوراخهای آن ... مثل ... خمیر باریک باریک بیرون آید ... دو دست

مالند و مثل ... های ... باریک ... و خشک نمایند و این را بعربی ... و عند الحاجت این را ... مطبخی بریان

نمایند تا اندکی ... گردد پس ... تا پخته شود ... گاو تازه ... کرده ... شیر تازه ...

داده بران ریخته قند سفید بران پاشیده تناول نمایند و گاهی از آرد ... قسم اول یا دوم ... اصحاب ... حاره ... با گوشت ...

طبیعت ... قسم اول گرم ... با رطوبت بسیار ... از آنکه ... با گوشت جهت اصحاب ...

خوردن گوشت ... مناسب ... مفید ... بطی الهضم ... بجهت ... بودن خمیر آن ... و بعضی ... خمیر ...

این قسم ... بطی الهضم تر و مصلح آن ... و روغن بادام شیرین ... غذای بسیاری ... جهت ...

... مثانه ... معده بارده ... روغن بادام پخته ... جهت ...

موافق تر ... با رطوبت بسیار ... بطی الهضم ... قسم اول ...

... زیادتی لذت ... با سرکه و یا آب لیمو یا بخورند و یا انار و یا آلو ... با امثال اینها ...

... و این قسم ... بطی الهضم تر ... غلیظ است و مصلح آن ... و بعضی جهت رفع

اسهال ... گفته اند که ...

برای ... بغذای ... نافع است ... با گوشت ... کثیر الغذا ...

... و نوعی دیگر که از آن بفارسی رشته ...

رشته ... نامند ... در برنج ... آب کرده ...

... خوب گرم کرده ...

تا ...

... بادام بریان ...

... بجای ... شکری ...

... کثیر الغذا بطی الهضم ...

... اصلاح ... مالیخولیا ...

... نفث الدم ...

... سل ...

... جهت ... با گوشت ...

... ذکر یافت فصل الالف مع الظاء المعجمه اظفار الطیب

بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و را مهمله ... بفارسی ناخن بریان و ناخن

و ناخن جنی ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و هاء و به فرنگی انگیز ادرطس نامند **ماهیت** آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای

آورند شبیه بناخن و مایل بتدویر و خوشبو و چند نوع میباشد بعضی سفید مایل بسرخی و این را بهندی نکه میخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را

قریشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بهندی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع

اول سفید است و همه انواع آن را چون بسوزانند بوی اندک بهی از آن آید و چون به روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و محتمل که آن خانه کرم بالای [illegible]

صدف باشد و یا گوش جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از آنجا می آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع**

آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و مسکن درد دبار دیگر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض بارده آن و

آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل طحال و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و

اختناق رحم و احتباس حیض نافع مضر [illegible] مصلح آن سکنجبین مورث سحج و مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول الاطبای

سنبل دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید

اظفار الجن ماهیت آن نباتی است با برگ [illegible] گل شبیه بناخن چیده و مایل بسیاهی و [illegible] باتات نامند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک

افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان اسود و سرفه خشک و [illegible] جهت دفع بیخوابی و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر

دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا مثقال است **فصل الالف مع الفاء** **افاویه** ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل میکنند و محمود سنجری

گفته که ادویه عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و سنبل و بوا و مانند اینها و حب [illegible] و عود قرص افاویه قرابادین کبیر ذکر یافت **افتیمون**

بفتح همزه و سکون فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون یونانی است بمعنی دواء المجنون و بعربی تحت العنب و بسریانی

سورموردی [illegible] و بهندی اکاس بیل نامند **ماهیت** آن نباتی است سرخ رنگ در بعضی تا صفیه نیز می ماند و فروع و شاخهای آن

مانند خیاطه بر ریسمان بر کیسه نباتات دیگر که نزدیک آن میباشد می تنند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و گل آن [illegible]

و رنگ آن سرخ مایل بخضرت تارهای بسیار باریک [illegible] آن شبیه [illegible] در زمین نمیماند و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمی روید و طعم آن تلخ

با اندک تندی و منبت آن جبال [illegible] و بهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس [illegible]

و [illegible] و صاف دران یا ده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر در هم آمیخته [illegible] آورند

و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن در هم شکسته آمیخته میباشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ

الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش بحاشا

مینمایند و فرق [illegible] رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و [illegible] و فرق [illegible] اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن که

[illegible] پیچیده باشد آن است که چون آن را [illegible] کف دست [illegible] کنند آنچه [illegible] پیچیده است بوی [illegible] از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم [illegible]

ابوریحان گفته که [illegible] صعتری نامند چون نسبت بوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند [illegible] گویند و این [illegible] ترین انواع آن است و اقریطشی را [illegible]

نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا بانطاکیه برند و از آنجا باطراف و [illegible] نیز [illegible] بجای [illegible] گویند **طبیعت** آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و چنین

و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک [illegible] اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و منقی [illegible] و مسهل سودا و بلغم

تنها [illegible] و یا بافسنتین مسهل صفرا نیز و جهت امراض [illegible] از تقلیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالنخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس

سوداوی و فالج و لقوه و خدر و [illegible] اوجاع مفاصل و سرطان [illegible] و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا [illegible] و موافق [illegible]

امراض سوداوی و تنقیه سودا [illegible] صاحب [illegible] الاستقام گفته [illegible] و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویه

تنقیه اسهال است مخفی نماند که اکثر اطبا معین بی‌حل و تحلیل نمایند امراض الراس چون کسی افتیمون وزن ده درم از او دو رطل شیر تازه دوشیده بجوشانند
و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم از او در قدر
شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا العجب از شیخ منفعتها مشابه دهد مثل سنا من آن با ماء الجبن جهت
مالیخولیا و تیرگی قلب بسبب سوء مزاج سوداوی و آن با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم از او با دو درم مویز منقی از حب جوش خفیفی داده صاف نمایند
بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از شامیان جمع کثیر داده ام برای و جهت وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند آن
بشرط نمیباشد النفع و چون اضافه نمایند به قدر صفرا که بشربت رفع مفرح است از ماء الجبن از برای مالیخولیا و بیست درم آن با شیر گوسفند و شیر
و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و تخم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از تنقیه
ماده موجب رستگاری است و چون افتیمون را کوبیده و مویز منقی بشربت خیار چنبر داده از آن چند روز تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را
هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم خیار چنبر با دو شربت بیاشامند اسهال سودا القوت نماید و تنقیه طحال کند نافع است از برای مالیخولیای طحالی
و چون برهنه که برابر آن کیسه کرده شود میباشد نافع از برای مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سوداوی بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن
و سکنجبین و شیر قطعی که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی و بدین دستور که حب القرطم و
شیر با قدری جوش داده فرود آورده و چون نیم گرم گردد آن را در پارچه کرده در آن بمالند که تمام منفعت آن در آن برآید و بگذارند تا خوب ته‌نشین شود و
تمام آب آن را از بیرون بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند و تا چلی در تجربیات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس را
که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با آنها دادند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در یک دو جوش
داده البته صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه سر کند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث
از بخار سوداویه و تنقیه از معده کند و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است و جهت
صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و آن را نیکو بجوشانند و بمالند و صاف نمایند و شربت
نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن بوزن ده درم و در یک شیر تازه دوشیده بجوشانند و صاف نموده اضافه آن نمایند
مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق المحموضت تا برده گرده پس بجوشانند و بیاشامند و تا هفت روز مداومت نمایند این العمل آورد تشنج و خدر را نافع است و چون
چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم لقوت نماید و بعد از آن قلیلی سرکه بر آن ترکیب اضافه کرده بدانکه چون
افتیمون لطیف و ضعیف القوت است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل است بلکه آن را در غیر مطبوخ جوش
باید کوبید و در مطبوخ بکند و جوش کفایت نمود و اگر آن را در صره کرده و بسته در مطبوخات بعد از طبخ در آخر جوش انداخته بگذارند چوب داده فرود آورند و بعد از شش ساعت
آن صره دور نمایند بهتر است و افتیمون مصدع صفراوی و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کتیرا و روغن بادام و صمغ
کردن گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و موافق از جهت بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار
مثقال و زن و بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و گویند نیم آن جاشا یا مثل آن جاشا و در آنها
آن بسفایج است و تخم آن را نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح است در معض آن در غیر مطبوخ هم آن را استعمال نمایند دانا بالای آن حقن
بجا آرند و چون ده درم تخم آن را کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت السما بگذارند و روز دیگر فشرده دو تا
و یک درم ... گل ... در دو مکرر دو داو ... بنفشه در آن اضافه کرده و مثقالی روغن بادام شیرین بیاشامند صبح سه حکم کرده ...
مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بغایت قوت یابد آن ... حرارت ضعیف ... ... چهار ... نماید ...

مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با خیر آن تا چهار درم و مطبوخ افتیمون و سفوف کنجبین و شراب و قرص مطبوخ و نقوع و مطبوخ افتیمونی و معجون مثل آن

در قرابادین ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه و فا و سکون را مهمله و کسر با موحده و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون و ارفیون

و اربیون نیز نامند و برومی افنین بدو نون در میان بردو یا مثناه تحتانیه و بعربی اکل نفسه و قاتل نفسه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کرمش الغنم

و بیونانی حالاس و ناکوب نیز و بمغربی لبانه گویند و اکثر لبن السود نامند **ماهیت** آن صمغی است خاکستری رنگ مایل بزردی با طعم و بوی تند و تیز

آن منبع رنگ نبات آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیر دار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پرشبیه و خار ناک و قسمی برگ آن

سیاه و خار آن تند و باریک و شیر آن تیز و منبت آن بلاد تنبو و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور و در زیر نبات آن

شکنبه گوسفند را با کشته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بر آن میرسانند که شگافته گردد و دور میروند که بوی آن مشام

شان نرسد بکیار فته شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد و از آن خشک کرده با طراف می برند و بعضی صمغ درخت ماذریون دانسته اند و اصلی ندارد

بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مایل بزردی و تند بوی با حدت طعم است که چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی میماند و هر چند

تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود و در آب و روغن نیست که اخته شود و سنگ و زن متحلل نشود و گفته آن منبع که رنگ آن اشقر بود و زود گداخته شود و بوی تند

آن کمتر باشد و مغشوش آن که از آن زرد صمغ عربی میسازند با اوصاف مذکوره نیست و گویند اگر بجار آن وقت گرفتن دمعه بدندان برسد میریزاند از آن

لهذا باید که در آن حالت بار انبار نمایند و اول کسی که بی برده باین صمغ یونانی مسمی بوده و با آنکه اطبا و عنصر او یافته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در

اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف تا ده سال باطل میگردد **افعال و خواص و منافع**

آن جالی ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب

و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس جمود و تحفوض استسقاء و قولنج و عسر گرده و عرق

النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید لقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت

لقوه و محلول آن در روغن حبة الخضرا و امثال آن بردی ضماد لقوه نافع و بدستور فرو بردن حب صمغ از بلع درد از آن و ارکیلنج و ثقل السهود

و نشوق از هر یک بقدر سم جهت لقوه مفید و زائل کرداند از الفالج و الاسترخا را اکتحال و بوئیدن آن نافع است فالج را جهت آنکه تنقیه دماغ می کند و سیل میدهد

مواد را از جانب تجاویف بسوی بینی و سعوط محلول مقدار یک شعیره آن با آب افشره چقندر یا آب افشره سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت

و امثال آن با ادویه مناسبه نیز نافع است از او و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درم افربیون حل

کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است از او فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند از القیر و ملکیه شکسته یا

حدت افربیون به روغن و تمریخ نمایند نافع است آن مرد را نهایت نفع و سزاوار نیست که مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و

چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار گرم نموده تدهین آن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند

روغن کرا و قیه از او نرم سوده در یک رطل زیت که در آن نیم اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند قلیلی از آن نافع

است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکنجبین و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ

از آن و سائیده بزرده تخم مرغ نیم برشت باشند و بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را بعضی از او همان حادث باشد

روغن قسط و روغن سداب تمریخ نمایند بان نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوره آن چند بید ستر و عاقرقرحا میباشد انفع و تحلیل و تمریخ

معمول از افربیون ادهانی که بیش زیت کهنه یک رطل و موم سه درم و اوقیه که مهم را در زیت بگدازند افربیون آن اره سوده با آن مخلوط کرده در هاون بدسته بکوبند

استعمال نمایند از رعشه و التهاب و امثال آن با ادویه مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تمریخ بیک درم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه نافع است خصوصا و تنهاد

تدهین محلول آن با روغن دارچینی و امثال آن نافع است جهت خدر رساندن چنین محلول آن در روغن حنا و الحار رساندن روغن حار دیگر نافع جهت خدر است اما در بجا و چون

شیاف از آن در روغن مناسبی حل نموده شش روز بان سعوط نمایند نافع است جهت خدر و تعطیش با افیون جهت استسقاء با شوق بدان با روغن مناسب نافع است و دار و سکر

لمبتی حادث از کمیون سوده در القرع و سکته و الکابوس الجمود و مخصوص چون لب یا رحم لسایند از استعمال آن یا با ادویه مناسبه دیگر و بدنی صاحب صرع و سکته و امثال

نافع است آن هر دو را و چون حل کنند با آب گرم و غرغره کنند بان صاحب صرع میباشند نافع او را و چون طلا نمایند افیون را تنها و امثال این هر دو را از ادویه محرقه

علاوه بجود مقرحه عضو بر موضع صعود بخره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود کیلوس مضر عد از بهار سودی نیز نافع است از ان الاعراض اکثر حالات

لعد بستن بالای آن عضو با اگر ممکن باشد مانند دست و پا و امثال آن مربع درم از آن با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و همچنین یک اوقیه افیون محلول در رطل

روغن یاسمین بر صاحب جمود و مخصوص و همچنین طلا کردن افیون و جند بیدستر سوده در روغن یاسمین بر آن نافع است آن هر دو علت را الا استسقاء

و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها و امثال آن با ادویه مناسبه جهت امراض مع کوره و عرق النسا و وجع الورک مگر که از بلغم و سردی با شد و سرد گردد

سموم بارده نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب

حب نبد رجهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلا دافع گوشت

زیاده زخم ها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام نافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصبی و مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین

اقسام صربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه با دارچینی مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آن است و فرزجه یک حبه

آن که با سنگ سائیده باشند در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی او بعد از آن معتاد مضر اصحاب امزجه حاره و کسیکه بر مزاج او خون

غالب باشد و مراد از آنست که تنهائی از آن بنوشند و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و اصل السوس و افاده مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ

عربی و روغن بادام شیرین گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم و جهت بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند و مقدار

شربت آن دو قیراط و زیاده از آن تا سه سم کشنده بدل آن در اسقاط مادریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جند بیدستر و تخم سیاه

آن قاتل است این مولف گفته اگر فرفیون و افیون هر دو با هم در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی سازد و نابود گرداند بحدیکه اثری از ان هر دو نماند و گفته

اند چون افیون با قلاقل نگاه دارند در همه وقت قوت آن زائل نمی گردد و چون با دهان تخم صنوبر او اصحاب الطلیه قیر و طلیات و معاجین افیون سعرا با دین ذکر یافت

و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مفرد آن نیز و بالجمله از خوردن آن نعاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و سبب لذع باطن شدید

عارض گردد و تدبیر آن در سرد کشنده بود و تقرح معده و امعاء آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن بجوب نمودن آن

بروغن و شامیدن سوق سرد کرده به یخ و نشستن در آب سرد و جرم گلاب دمیم اترا اشامیدن سوق جو با آب انار و سیب و جوش لیمون و گلاب

و روغن گل با کافور و گلاب و شور بای حیوانات و ارمنجریات در سر صلوانی با دوغ تازه گاو و خربندان و آنچه بار باشد به جگر گذاشتن است افسنتین بفتح همزه و

سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بجای مهمله مفتوحه و تای مثناة فوقانیه

ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و برومی اسقیون و بفارسی مرده گویند و بلغت مصر نوعی زبون از آن و سیسه فوع حبلی از آن دارد را بهاسامند و بهندی

مجتری و ستاره گویند ماهیت آن نباتی است مابین شجره و گیاه و شبیه بابونه که بفارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند

و شاخهای آن انبوه و برگ شبیه برگ صعتر و غبار آلود و با اندک زردی و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی در آن

تخمی باریک شبیه بهند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و نقل شیخ الرئیس گفته که چنین گفته اند که افسنتین چند نوع میباشد اصفهانی و ترکی

و طرطوسی و سوسی آنچه از کوه لکام می آورند و غیر اینها و مشهور این پنج صنف و اینها خراسانی و رومی و خراسانی که بقول بعضی آن بالطریت است نبطی و قوت

تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از بین جهت اسهال بلغم نمیناید چنین که دیگر با شند و نفع چندان در استهال بلغم ندارد و مضر بلغم معده نیست و صنفی را که

برگ آن تند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بی برگ و اهل مصر آنرا و سفید نامند و منبت آن انچه در اکثر شهر بلاد و شمالیه و خراسان و عراق است و نیکوترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما از شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوث رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ بسوسی مایل است که چون حبوب آنرا بشکنند و یا بکوبند بمانند بوی صبر آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت است و بطعم مر غوب است که در آن گره ها باشد و انچه از جزیره سطلس آرند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچک و گاه مغشوش میکنند آنرا ببرگ زیتون که با آن در آب جوش میدهند و خشک نمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک در آخر آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن **افعال و خواص و منافع آن** مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و ماء اصفر و سائر اخلاط مراریه محتبسه در معده و باد رار بول و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون و بسفایج با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و سدر و ماليخوليا و سبات و امراض عارضه گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مراره و طحال و ارحام و بواسیر و جاع اعصاب و احیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها و ادرار بول و حیض و نشیف رطوبات و قتل دیدان و حب القرع و اخراج آنها از راه مخرج و شرب آن تنها یا با ادویه مناسبه آن نافع شرباً و ضماداً الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس شرب آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوصاً که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و استنشاق بخار مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح و نفخ است و غیره و باین لقوه و شرب مطبوخ آن تنها یا با غیر آن جهت لقوه و فالج و استرخا و صرع و سکته و کابوس نافع و چون غلیظ که در معده و اخلاط حاره محترقه از او و به تشریبه باشد از اخراج میگرداند آنها را و تبرید میکند بالعرض و تحلیل عصاره آن بکلوی سکوت و سعوط نمودن آن آنرا مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و الماليخوليا استاسیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و نقیع آن و شراب و مطبوخ آن با افتیمون ماليخوليا را و نیز بتجربه هر روز دو اوقیه از آب مطبوخ آن و اگر ماده ماليخوليا مایل به رازی باشد ده قیراط عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر ترکیب مراق بود و در مراق ریاح بارده نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن بمطبوخ افسنتین و عصاره آن نحو مذکور نمایند و نیز روغن گل آن جهت اعیا و امتلائی مفید امراض العین چون بگیرند حشیش آنرا و سائیده در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشانیده فرو برده و کمپید نمایند بان چشمی را که طرفه داشته مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند آنرا بجهت آنکه گویند جاذب و مسکن خون را بسوی خود و بجهت آنکه خون در آن سرخ آید که اگر نفشار نمایند خون از آن برآید و طلای مطبوخ در مختیم جهت درد چشم و غشاوه و ورم ضربان و با عسل جهت رفع آثار نفسجی تحت پلک چشم و ضماد آن با نان برین جهت رمد حصوصاً منبسطه آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن چون افسنتین را در آب یا روغن تا آنکه نیم یا در شراب پخته گوش را بخار آن دهانند نافع است وجع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصاره آن جهت حادث از سبب دیدان یا ریاح و یا بر قبل کسی را آنرا نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آنست و قطور مطبوخ آن با روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید با قطیله نیز بر محلل ریاح گوش و منقی چرک آن در غست در دفع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز آمدن آب را از گوش باز دارد امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر خناق از خارج بر حلق نافع است ورم عضلات داخلیه آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع آنرا و همچنین غرغره مطبوخ آن یا عصاره آن تنها یا با ادویه مناسبه آن و اشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و انچه در عروق آنهاست از اخلاط صفراویه نافع المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل اشامیدن آن با نار دین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب مطبوخ آن جهت تقویت معده و اوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنبین و خاصره و تهیج و سورسا و اطراف و استسقا و اوجاع مفاصل الرحم

معده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدو استسقا عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند و
هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن تنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون
جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا و ضماد آن با سرکه و بیخ سوسن با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای تحلیل
اکلیل الملک در زیت پخته جهت ورم کبد و در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل بنفشه یا روغن جهت درد
و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن تنهائی و در زرجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت
اخراج جنین و مشیمه و آشامیدن آب مطبوخ آن تنهائی و یا مطبوخ آن با برنج و یا با عدس جهت قتل و اخراج دیدان و کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر
و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مسهله در معده بهم رسیده باشد مؤثر و آشامیدن آب آن جهت تحلیل و تقویت معده
و بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه و عود دمیدن اخلاط مراریه و ادرار حیض و داء الثعلب و الحیه و دفع السموم خصوصاً و آشامیدن طبیخ آن
جهت بهای عرق مرکب و با بارزد جهت داء الثعلب داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و ضماد آن
مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب با شراب جهت سم شوکران و جهت خناق عارض از شرب و ضماد آن با آب جهت تحلیل صلابات
الثعلب و داء الحیه و اشتن آن صندل و میان مانع گرم و تحلیل آب مطبوخ آن با مرکب نافع و خوردن ارغنه و گرم
کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده و طلای آن بازیت بر بدن نافع مقاربت نیست با آن کرم و زور آن جهت گریزانیدن هوام آشامیدن طبیخ آن
لیکن بعض آن با عسل و هوام المضار گفته اند که مضعف معده است سوای بلی آن و لیکن عصاره آن زیاده ترش است و مصلح
مصلح آن مصطکی و در مصر و رب انار و امثال آن و شیخ الرئیس صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که ترشی آن
ادویه است از برای معده تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبض که مختص است در ترشی آن
شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل النضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن از جلی بیشتر از نفع است بسبب قوت قبض که دارد با تحلیه و از قوت
قوت قبض و دو جوهر غیری جوهر لطیف سوای ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو درهم استعمال باید که چون جرم از الطلیق مغسول خیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن روغن بادام چرب
نمایند بدل آن در اسهال نافست شیح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون و نصف آن بلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث
و مصطکی و عصاره آن که از کوبیده آب از گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری
معده و جگر و مجاری امعا و جهت تپهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء
القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج شرباً مفید و جهت تهییج و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرباً و
ضماداً نافع و صورت کریه صداع و مصلح آن نیز مقدار شربت آن یک درهم و بدل آن بوزن آن افسنتین یا غافث یا اذخر مکی است و این مضعف است
الرئیس گفته عصاره آن مصلح است و ظن من است که این سبب مضرت است معده مصلح آن در مصر و انیسون و در رب انار است و
و اوبان و اشربه و اضحاره و عرق و غیره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک
افشرج بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح را و مهمله و جیم معرب افشره فارسی است که عربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بوده که بکثرت استعمال افشره
شده آن مخصوص آب میوه آبدار است که مالیده و یا کوبیده و فشرده آب آن را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود
که عصاره گویند و یا بالفعل عبارت از آب افشرده میوه آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو و آلو بالو و توت و زرشک و یا آب لیمو و یا اترج و یا
انگوری دیا عرق نعناع و یا تمر هندی محلول با آب و یا آب غوره خام و یا آلو بالو و جاموس که میوه های هندی است با امثال محلول در آب و امثال آن مناسبات

که صاف کرده و لقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز آنمقدار که خوش طعم گردد و با طعام و یا بدون آن بنوشند یا شربت و شربت ترشی و یا نیمچه که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله شربتهای رفیعه است در قرابادین ذکر یافت **طبیعت** و افعال و خواص هریک جمع یا نجیر است که از ان سازند **افعی** بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر ملقب بتحتانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را افعوان نیز اجره یا و احاد یا نامند و از اسامی بسیار است **ماهیت** آن ماریست بقدر دو درع دست و باد نباله باریک که تاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کلهدم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از ان آوازی آید گویند که آواز از پوست است بخلاف حیات دیگر که انها را این نیست و خواص آن نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی بشیا مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و بعضی بسرخی و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی حاد الحیه و بعضی قلیل السمیه و نر و ماده باشند ماده از ا چهار دندان و نر از ا دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مایل بسرخی جوان و ساکن آب و عمارت و جنگل و سنگلاخ و شوره زار و دهن کشاد و عریض سر صلب حلد مایل بباریکی است که چشمش مایل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوایل صیف صید کرده در وقت صید ضرب و زخمی بان نرسیده و سر و دم از ا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم انست که از چشم ابتدا نموده برود و بعد تمام سر و دم از ا یک جا جمع نموده به تیشه و یا تبر بکارد یا تبر عریض و یا ساطور قصابی و یا بالتی دیگر که بسیار تیز باشد دو سر و دم جابجا ریخته مقدار چهار انگشت از هر طرف بیکضرب بیکبار جدا نمایند که در ان اصلا وصلی نماند و الا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در ان افتد و کسی نزد سر و دنباله جدا کردن را گفته اند بجهت کثرت سمیت است چنانچه مشهور است بلکه برای انست که در ان گوشت نیست پس پوست از ا جدا کنند و شکم از ا چاک کرده زهره و امعا و احشای از ا برآورند و احتیاط نمایند که زهره آن شگافته نگردد و در لیطن آن نریزد که گوشت از ا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در ان است پس با آب و نمک اک شسته و با آب و قدری شبت و کرفس نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره بآتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب مقدار در ان باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و لیکن باقی نماند و بعد از ان بگذارند تا سرد گردد پس سرا برا باز کرده گوشتهای از ا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و یا غیر آن اگر اقراص زند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بروی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و علامت جوانی آن کثرت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کم از ان آید و کم حرکت باشد استعمال آن نباید نمود و از اصناف رد یه آن یکی مقرن است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول میکند و دیگر دساسه است که فرو میرود در ریگ و پنهان میکند در ان مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه و ملکة الرهس است که طول آن بنهایت یک شبر میباشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که نفس و صفیر خود میکشد و هر که نظر بران افتد میمیرد و هر که نزدیک ان مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن کنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر ملوطیه که در بلوط میماند و به بو جبیا شد و کسی که گزد دو پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد ملسوع از ا بحدیکه دائم آب مینوشند و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر زراقه که میکند و بوی آن تیز میباشد و دیگر سیاه مسمی باسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و النجیه صاحب شاخها باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت ماده اکثر و قوی تر از ان است و تاثیر آن در نهش اعضای طرف جنب خصوص قریب بالقلب و دماغ و اعصاب بیشتر است از اعضای بعیده و سمیت او در دندان انست یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میرساند و دندان آن سفید و کوچک و منعطف از دانه برنجی و در ان سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و دیدن مار که دندان از ابرا او شرده باشند کسی را گزد و از موضع نهش آن قدری خون بر آید و لیکن اذیت بسیار نرساند و مسموم گشته مار که دندان آن صحیح از ا

برآورده باشند اگر محبوس بول شده بعد از دو سال و اگر سر دسته بعد از شش ماه باز دندان سمی مثل اول بر می آورد و کسی را که بگزد به دستور بالا که مذکور شد **طبیعت** آن بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آن که قریب آب و حمارت نباشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان می باشد خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع** آن چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون به آتش آهسته بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آنرا با آنکه تناول نمایند مواد غلیظه را بلطف حل و دفع می کند و تحلیل می دهد و گفته اند در مجذوم آمیختی تجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر شده و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن می ریزد و مقدار کم آن جهت متقشر لطیفه را تحلیل و تسییل و کثیفه را تقشیر جاد و دفع می کند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پخته آن نحویکه برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر موثر بر که بسال یکمرتبه تناول نماید و لیکن اکثار در آن نمایند و بعد تقویت بدن و شروع به بریدن گوشت و جلد حفظ نماید و اعضا را از خارج بمالیدن اسم و سموم و روغنهای مناسب که تازه دارد داخل استامینیا شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مقویه و امثال اینها و اسامی آن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب باید که مرقه آنرا بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا می گردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم بر گزیده آن گذارند و جمیع آنرا ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نحو دیگر در علاج جو شانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف از گوشت است و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ از حلق آویخته خفه کرده باشد از برای هر یک گره بر آن ریسمان بزنند و بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهت دفع آن علت بالخاصیه مجرب است و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحال جهت شبکوری چشم و منع نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بالاهلیت و گذارندن اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است عجب بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و ذرلات و ادرار بول و تفتیت حصاة و امراض متعدده بهر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی که خناق یا سل و خوردن گوشت آن خوش نیاید ادر امحرق آن که بدل آنست استعمال نمایند و طریقه احراق آن در مقدار ذکر یافت و در نسخه ثالثی طریق احراق آن چنین است که بران افعی نمک و شبت و انجیر از هر یک یکرطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بران ریخته و سر آنرا بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه و یا در ظرف چینی محفوظ دارند و نزد الحاجه استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوئی و نیکوئی طعم فلفل و سنبل الطیب و سادج هندی نرم سوده با آن ممزوج می نمایند **افعال و خواص و منافع** رماد آن بنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و باسر و جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با کحل بغایت مقوی باصره است و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن در حرارت افعی خورده و تدارک آن نیز در تریاق فاروق از بدو ظهور تا انتهای کمال و نضج و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب ذهب و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و با لجمله کسی که افعی و یا مار گزیده باشد از علامات لسع آن بر آمدن خون و تغیر اللون از آن موضع بسیاه و آبی و تصلب حرکت و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سبزی رنگ و غثیان و قی صفراوی و اغما و غشی و سرد شدن و هلاکت است و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصله چهار پنج انگشت تا آنکه سر بهر ریسمان بند یکه حاضر باشد حتی از کمر بند و دستار تا مبادا زهر در اندکی تغافل به درون رسد و مسافت تمام نماید اگر میسر باشد یعنی اگر در دست و یا باشد و اگر در دو جا ببندند بهتر است یکی بالای و دیگری بفاصله چهار پنج انگشت تا آنکه سیر و تا خوب خاطر جمع نکرده نگذارند و اگر نا امید و زیاد نکنند بهتر

بهتر است ویا داغ کنند آن موضع را ویا قطع نمایند والا فی الفور زنبق زده بمحجمه بقوت تمام بمکنند چند دفعه تا تمام سمیت وخون فاسد دفع گردد وخون
مدفوع از ان سیاه گرم رنگ مانند چرک رقیق شده در رنگ شبیه بزرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم این است که خون واخلاط واعضا را مستحیل از ذات فاسد میگرداند
واگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشند و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و پیشتر تا باشد دهن خود را پاک بشوید و
روغن گل بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و بقوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی یا دو
بخورانند و بر آن موضع بمالند و سه چهار عدد ریته که بهندی ریٹهه نامند در آب خوب بمالند تا کف بر آورد و بمجروح رسانند و خورانیدن روغن کهنه کم
اقلا یکساله باشد و شیره و شراب کهنه و نیز مایه خرگوش تازه محلول در سرکه ویا آب مطبوخ برگ غار و دانه او سپند و تخم و بیخ و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا
و بیخ کاشم و بیخ گز و مرکی و افسنتین و طراثیثوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل ویا معجون مرتب از اینها تمامی ویا آنچه مناسب آید با عسل بقدر چهار
دانگ و خوردن شیر جام ویا مغز گردکان و مالیدن مرکی واداویه مزبوره بقوت بر موضع آن و شکم موش زنده را شگافته و گرما گرم بر آن موضع گذارند و آنکه
شکم خروس زنده را شگافته گرما گرم بر آن بگذارند و مهره مار را بر آن بگذارند تا بچسبد بر آن و شیر تازه دوشیده میسر نباشد تا هنگامیکه دیگر شیر زرد و رنگ
آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی است که مادام که زهر باقی است جدا نمیگردد و شیریکه بر آن میریزند برنگ زهر و متغیر
میگردد و قی فرمودن با نکه نیل در آن مقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن فادزهر بر آن موضع و خورانیدن آب برگ بربانه که نبات هندی معروف است
وسعوط نمودن آن و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که با قصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه بسرطان نهری و نخیل
با شیر الاغ ویا زنان و گفته اند اکتحال بدان با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم است اما باید که قلیل باشد زیرا که کحل آن مضر بچشم دارد و کسیکه
زهره افعی خورده باشد و اورا الی در بی عقلی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب ریته و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم یا
با شیر گاو ویا برد ویا تریاق فاروق و مثرودیطوس و دوا المسک و فادزهر فایق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرغ جوان و سرطان
نهری با مسکه خالص و شیر بز ویا الاغ یا زنان و امثال اینها است **افلنجه** بفتح اول و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها ، نیز گل میرنگ نامند ماهیت
آن تخمی است شبیه بحب دل و نیز شبیه بحبوب سنبل باعطریت و لعابیت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیر آن نیز نبات آن
بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم بزرالبنج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن بود گویند از قسم لو
کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک ویا قوت قابضه **افعال و خواص** آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده
و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و اروح آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن
زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصلح و موری کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال **افلیقون** بفتح اول و سکون
فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه با فنطیطس گرد و بوی که بوی ابریج ندارد
در زراعت گندم میروید **طبیعت** آن بغایت سرد و مخدر است **افعال و خواص و منافع** آن از خارج در اطلیه ادعه مستعمل است شرب آن جائز نیست **افیقطیس** بفتح
اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل **ماهیت** آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی
و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون مایل بسفیدی و برگ آن بعض شبیه ببرگ سداب و تبر لفیات خفی و در غنب عنبهای سفید مانند برگ کاسنی
کبیر اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن یا تخم ترب در غلافی مانند آن و سیاه اغبر و بیخ آن بی ریشه نرم با عطریت
دار وسط ساق آن سه یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع و بیشتر و بطرف بالای دو گیاه آن شبیه ببیخ ترنج **منبت** آن اصل ریا و مراعی
و جاهائیکه آب در آن جمع و میرود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل بای شام بسیار است و صاحب مصر آنرا شلغم نامد بهترین آن رستنی منگلی است و مغشوش
بتخم شلغم مینمایند و فرق بزرگی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن **افعال و خواص و منافع** آن رگ و تخم

دسائر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظ آن و تفتیح سده آن سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و تلیین طحال و احشا و صلابات سائر
اعضا و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شربا و ضمادا نافع و باید که بعد از شراب جلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن جمیع امراض مذکوره نافع و قوی‌تر و باید که
در فصل بهار عصاره او را بگیرند زیرا که بعد از آن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و از سوختن آن تا رساندن آن است و از اربیا
مانند **افیمیدون** بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و از افیون نام
ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و مخصوص بیک شاخ و برگ آن هیچ یا ده تا دوازده عدد می‌باشد و گل و ثمری ندارد و لیفهای آن باریک و سیاه و شاید
طعم **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** ضمادا نافع بزرگ شدن پستان است خصوصا با دهن و مانع ... تا مانع ... از نافع درد
شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد مثقال است که با شراب بنوشند **افیوس** بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و
از اقافیوس لحدقی نامند بجهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم از آنجا ما لافیس و فحل نیز گویند **ماهیت** آن نباتی است مابین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود
آن عنب و بار رنگ دانه سه عدد زیاده می‌باشد و شبیه بحبوب خرنوب برگ آن مانند برگ سداب و بار سبز تخم آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن ... شکل
بیخ آن بقدر امرودی و شبیه بترب و خنثی و ستبر پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
یابس در دوم و مجفف در اول ثمر آن حار و قابض در اول در درجه اول و مجفف در دوم گفته **افعال و خواص آن** شناسایی اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل مجرب
آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع رویدن مجرب است بر عانه صبیان تا مدتی چون بران بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و مقدار شربت از جرم آن
سه قیراط و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مسهل
و کیفیت استخراج دمعه آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و دمعه او را بگیرند و در ظرفی کنند و بران آب بریزند و بابری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند **افیون**
بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانی است و معنی آن سبب صحت یعنی خواب آورنده و بعربی اللبن الخشخاش
و ببربری تریاق و بسریانی دعامیون و شقیقیل یعنی میرانده اعضا و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب بخوراند افیون بوده
زیرا که نیست دوائی در اوجاع مثل آن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوای سمی و شدید الغائله است اطبا
باعتبار حیات بعضی محتاج بوده اند باستعمال آن و ندانسته اند چاره از آن لهذا ترکیب کرده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک **ماهیت**
بدانکه اطلاق می‌نمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب
اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است بجهت آنکه در آن زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش صحرائی لبن میگرفتند و بسیار
آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف بسیوط و از آنجا باطراف میبرده اند سوم بر عصاره خشخاش سیاه و گاه افاقیا خشک نمایند چنانچه دیسقوریدس
و شیخ الرئیس ... بوده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز ... است لاضعف الفعل و از شقائق النعمان نیز ... خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم العمل می‌باشد
بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش بریزد و کوزه آن بزرگ شد و دانهای آن بسته گردیده و قریب برسیدن رطوبت ظاهر آن
کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و باندرون آن برسد و سوراخها کرده میگذارند تا شیر رطوبتیکه در درون آن است
از آن شقوق بیرون آید و بسبب سردی هوای لیله جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و در
صدفی یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و در سایه صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنها بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر دو سه مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن بر آید
برمیدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا از پشت کاردی جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در این صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش
داخل آن میگردد پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آنرا بروی سنگ صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن تحلیل رود و غلیظ گردد
و یا فتیله و یا قلمهای مهین می‌سازند اما طریق اخذ عصاره آن آنست که خشخاش را با پوست آن و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا فشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا

وبدستور بر سنگ صلایه بسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون مخوبون میگویند و بهترین آن افیونی متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن از خشخاش سفید و از شقایق النعمان المسمی باعتباری انهبر قوی و زبون آن ناخود از عصاره است و از آن بوتر ناخود از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تلخی و رزانت و تیزی و ملاست حجم و جوهر در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که دردی در ان نباشد و چون صاف نمایند ثفلی از ان نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعه از ان بشکنند رنگ آن سفید مایل بسبزی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا نزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از آن جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون از آن خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و معشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و از آن غش بجا عتیا با عصاره خس می سکنند و عدس و صبر و مرنیز داخل آن میتمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد **طبیعت آن** بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان از سرد و خشک و سیم و دست از در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در ان نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول دیسقوریدوس است آن بعضی گفته اند که یابس در سوم و بعضی گفته اند میوست آن قوی است و جمله اطبای هند از آن گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری از سرد میدانند و بعضی گرم و خشک بالفعل مشهور میان اطباست متخذ از خشخاش سیاه سرد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری از آن گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را اعتقاده آنست که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در ان دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صعود در افعال حرارت از ان در بدن بعد ورود در ان بتحلیل و انفعال با هم بسبب جذب و حار است و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود بتحلیل میرود و زایل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی است و چون بسیار است باقی میماند و از این است که در اوائل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطنا و طلاء امثر باضماد و طلای بسبب تحلیل بر وسد مسام و اجتماع حرارت در باطن قوتی را بر می انگیزاند و ظاهر بدن را گرم میسازد و ستبار از یاد میگرداند و رفته رفته بالعکس آن ضعیف و لاغر و رنگ زرد را زرد و بی رونق میسازد بسبب صلابت اعضا و امات حرارت غریزی و قوی و ارواح **افعال و خواص و منافع** آن مخدر و حابس و مسدد منوم و محلل مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ ادویه ترکیب بجهت اکثر امراض مثل اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سر و صدر و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشد و بهتای از مثله قادیه دانیه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حلقوانی در رفع اسهال و سحج و قرحه امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفر با و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و منافی طعام بسا ایام قحط و غلا و سر باشد بلد و ایام روزه و قت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و قیعت باه و وجع قولنج اندکی از ان بخورند مفید و سود مند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الرس طلای قلیلی از ان با مصلح آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خوردن مقدار ارزنی رمی بتدریج نافع در می بامار الشعیر بصاحب قی و عطش نافع و موجب رستگاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبا راد قطره چکانیدن اگر چه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و مبنی اگر قوت او قوی باشد والاکمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با غیره از زعفران حل کرده در لخلخه منومه و خوردن بقدار نیک قیراط و کمتر از ان لصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئیدن و مالیدن آن جبهه بامار الشعیر خوردن با برداشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار دیه صاحب قطر بجهت استعمال مقدار قلیلی از ان با افلونیا خواه بخورند و خواه بوئیدن خصوص صاحب تکیه باندکی زعفران در روغن گل حل کرده باشند و خوردن نیم درهم افیون بامار الشعیر دوقت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع صاحب دار الکلب بانیار احتیاط اورده و سعوط قلیلی از ان با اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی بار تحلیل گفته اند و در اصلاح ضرر آن نافع سیر نیز جلد و زعفران و نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است و یا زردچوبه و شیافات و اضمده و اطلیه افیونیه بر دور چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین باندکی زعفران و نیم درهم افیون آن امراض الاذن حکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ و یا روغن خلوق اگر من الزعفران است جهت تسکین درد آن [illegible]

وهمچنین یا دو حبه جندبیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مرو زعفران جهت درد گوش و استعمال سادان با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و ذرور آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید هر دو متساوی ببذر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده حل کرده نیم گرم جهت قطور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود امکان مداومت بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات لابل لازم اولی و ضماد آن جهت تخفیف ترح و در ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نیم پخته و زعفران جهت حمره و نفس جاهای حماله که با وسخ نامند و جراحات نفس جاهای سحجه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مر مکی و زعفران بالسویه جهت حبس حبوب و باسور و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و تشنج و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خالف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است مصرت آن باین جهات مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از مکیه تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن نیم مثل آن تخم بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن با عصاره آن و حجر الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن لبن التین لودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن تا مدت سی تا پنجاه سال گفته اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیه خود متغیر داند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد و او را خدر و فهم و دیگر اختلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و بر گمان حواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کراز و عرق سرد و امثال آن که افیون از دیاد و نفس بدن خصوص که در وقت خاریدن و کوبیدن تا آنجا عارض گردد و پس بالک تدارک آن آنچه بدان از قی کردن بمار الشبت و عسل و سل و نمک و تحقین بحقنه حاره و استامیدان شربتی که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشد و گرم کردن سر و تکمید و فرسودن و در میان انگشت نشاندن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرینا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر فایق و مقدار دانگی جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و اهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بهتر است و خورانیدن روغن گاو و آب گرم بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با آب حلبه در یالی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای حریف شیرین و حسوهای حریف شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعامهای حریف شیرین و شیر برنج و شیر شور نیز موثر است و خوردن جند بیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و شراب سکنجبین با آشامیدن و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن قی کند و یا شکر بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست و رستنها و سر که دو است بالای آن مفرو باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود حقنه فرمودن بحقنهای مناسب و بعد از فراغ از حقنه شراب آشامیدن باعث لبا عث اداره بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقیق با ده است از افیون و بیان تعیین طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و ترکیب افیونیه باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافته **فصل** الالف مع القاف **اقاقیا** بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و قرظ ثمر سنط است که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی ککر و ثمر آن ککر کا رس و بفرنگی کاکیا نامند **ماهیت** آن با صح اقوال عصاره نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یا فوفی رنگ و بعد از خشک شدن مایل بزردی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول که طیب الرائحه است سبز مایل بسیاهی سنگین و صلب باشد **طبیعت** غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد حابس لاستحاره و اسهال و ضماد جهت استرخای مقعده و رحم شربا و ضمادا و طلای آن مسکن مدحار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و نافع التهاب و ادویه است بسوی اینها و جهت داحس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بر روز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کننده آن و با برگ مورد و گلسرخ

جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با ضماد با موم روغن جهت سوختگی آتش و جنس مفید و قدر و آن جهت قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی آنها و احتقان بول و مانع سحج و اختلاف الدم و تقوی امعاست و در رحم باعث تنقیه رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و امثال آن و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و برکبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و بر آن موی بید سیاه گرداند و مانع ایذا از افتادن آن و بالادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و رب ساده متصل آن و روغن آن دائم مقدار ... آن تا کید رحم بدل آن عدس و صندل گویند حضض هست و این انسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت از ایام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و با آتش ملایم جوش دهند تا بقدر انعقاد رسیده و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثر اوقات آب برگ آن را نیز داخل مینمایند و گفته اند اگر با آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن است که با آب بسایند آنچه بر بالای آب آید بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجه بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار حاد لاذع و مائیه و جوهر کثیف ارضی قابض بسرد و چون غسل نمایند از جوهر لطیف و صاحب آن فعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن بهتر است و در بعضی جاها مغسول آن انسب است از امراض چشم

اقحوان بضم همزه و سکون قاف و ضم حاء مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است اسم اصلی ارضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم نامند و بهندی بابونه ... و باسریانی فیقالیقا و بسریانی حنا و نیز فرامیون گرگلیس و کرکاس گویند و نزد بعضی گاو چشم نام اقحوان است **ماهیت** آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی غلیس و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و دیرگ آن شبیه برگ شبت و از یانه و گلهای آن دو مدور و در اطراف آن گلهای ریزه سفید دارد گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و شکوفه بابونه مینماید و فرق آنست که بابونه تخم دارد و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است و گلشن آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با طعم تلخ باشد کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن ملطف قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع مثانه و نزول آب و کیستین نافع و با سکنجبین یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با فتیمون اعضا الرأس نیز بدان ... ازو آن جوشانده آب آن ... و مداومت آن با ابزن نطول آن جهت سهر و سر نافع بدین قسم که سر شب آن اقحوان جو مقشر و بابونه از هر یک قبضه در آب شیرین بجوشانند و روغن بر سر داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد و در نسخه دیگر بجای شعیر مترادف و ... و تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافع است برای ... و وجع و صرع و همچنین اشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ ... تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن با شراب یکبار تا سه روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب الکحل خشک شده آن جهت تقویت المقلات و جهت رفع ظلمت بصر و طلای آن جهت رفع آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مخصوص دانسته اند **اعضاء النفس** الصدر و الغذا العروق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن آن ... برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تخفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد و آشامیدن یک مثقال خشک شده آن با سکنجبین جهت ربو و بر انگیختن اشتها و خوشبوی معده و آشامیدن ... آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و تفتاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب کیستین بدستور جهت اعمال او و از ... بقوت تمام نماید و محلل ... و مفتح سده افواه عروق آن است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازه آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و انعاظ بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم

و روغن جهت ورم صلابت با قلین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده [illegible] و جهت بواسیر و [illegible] ریشها و قروح خبیثه و جرب

و تقشیر ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سدد مفید و مضار [illegible] آن مصدع و مثقل راس مصلح آن نیلوفر و سکنجبین و گویند [illegible]

آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible] اکلیل الملک [illegible] دو وزن آن [illegible] آن در دوم گرم و در اول خشک [illegible]

[illegible] از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان [illegible] یک رطل از آن چهار رطل روغن زیت یا

روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت تقویه [illegible] عصب [illegible]

رحم و [illegible] سبات و ادرار عرق و تسخین [illegible] اوجاع عصبانی [illegible] و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و [illegible] آن و سقوط آن بعد

استفراغ [illegible] از برای سهر حادث از رطوبت [illegible] و سهر مشایخ و خواب آوردن [illegible] و هم چنین [illegible] سر آن [illegible] جهت تقویه [illegible]

روغن آن را با بعضی ادویه حاره عطریه لطیفه مفتحه [illegible] برای ازدیاد [illegible] منافع آن **اقحوان** به فتح همزه و سکون قاف و ضم [illegible]

به فتح همزه و سکون [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم [illegible] و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده **ماهیت** آن نباتی است [illegible]

برگ شبیه بادآورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظ تر از آن و در هنگام [illegible] و چون [illegible] آن [illegible] میگردد گل آن [illegible]

[illegible] برگ آن مانند [illegible] و تخم آن [illegible] تخم معصفر [illegible] میگردد در اواخر [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** [illegible] لطیف مقدار [illegible] از برگ آن جهت [illegible]

و ارام کردن [illegible] و ضماد [illegible] تخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

[illegible] **اقط** [illegible] روستاق [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible] **طبیعت**

آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] جهت رفع اسهال [illegible] و ضماد سوخته آن جهت

[illegible] دفع نزف الدم و بواسیر [illegible] سوخته [illegible] مجرب [illegible]

المضار [illegible] مصلح آن [illegible] ابن الیاس [illegible]

[illegible]

[illegible] **اقلیمیا** [illegible] و سکون قاف و کسر لام

و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible] و الف [illegible] که از [illegible]

[illegible]

آن [illegible] و گویند خبث فلزات اقلیمیا است

[illegible] گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] قرابادین [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس و سفید البرص [illegible] از طلای آن جهت حفقان و تقویت

دل نافع بدل آن مروزنگ محرق معنول **فصل الالف مع الکاف** **اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم

کاف است و آن را بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه گوسفند و بزغاله است **افعال و خواص** آن لطیف و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون

صالح رقیق و معتدل الغذا جهت ناقهین و صاحبان تپ دق و سودا و قرحه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و قرحه ریه و سل

و دق و نفث الدم و عسر البول و نزول منی و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و اصبع عربی جهت تخشین و اسهال آرا [illegible] مواد حاره و

دفع مضرت دوا های حار مشروب آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه آن جهت معض و زحیر سادی و مجرب و نطول آن جهت

تحلیل خنازیر و ادرام صلبه طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون در روغن گل جهت تسکین درد مفاصل حار مجرب [illegible] مصلح آن سیر

کهنه و سرکه و عسل و نخود [illegible] و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه تو اسیر موثر است

اکتمکت به فتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا و جوام فارسی است یه اهلیلج نامند و درخت آن در کنار بعضی باغات

و در سهوای [illegible] نامند گویند اگر بسبب خاری یا آن کسی جانوری الفضل انها شنیده اند شد و بعضی آن را کرنجوه و کرنج بفتح کاف و راء مهمله و سکون نون و جیم در آخر

و بعضی کرت ساکر گوید نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است به پنجاه فی الحمله شبیه به درخت انار و شاخهای آن پراگنده و در اکثر اوقات در اینجا از برگ انار

در طول کمتر و در عرض زیاده و بی خار و نوک دار و در بر شاخی برگهای آن بسیار و از دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پر خار و گلهای

ثمر آن شبیه بغلاف بسته و از اندرون پر خار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل و تو بر تو و در میان رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان

نقطه بر آمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه به مغزی فندق و دو پارچه و نیز بعضی در نبیت و بسیار تلخ و برگ و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر می باشد صغیر آن سبز

رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و سرد و گرم و در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در اندرون حرکت می کند و چون صلب است

پوست آن صدا می کند و لهذا اکثر می شبیه بود و از دستان رسته و گفته اند موجب [illegible] **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته و شاید آن [illegible]

قوی باشد **افعال و خواص** آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن نافع تا نیر سموم و وبا و نصف دانه آن چند دانه قرنفل سائیده جهت

تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و با دار فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی نخود آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن

زنان عقیمه مجرب و تعلیق آن بریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت ثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل اولادیست و چون

آن را یک هفته در زیاده بر آن روز در سه دانه ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد بکن او ده مثقال کم ده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در عین است

مفید است و طلای آن با زاد و قسم گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر کبیر آن سفید و سرد و در خواص نافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته می گویند جهت قوت باصره

و دفع ریاح و روغن تخم آن را جهت بدن بمالند قوت [illegible] گرداند و رونق دهد آن را و دانهای جرب بیا خشک گرداند و بالخاصیه دافع امراض فتح زمان جذام

و دریاح غلیظه و مقویه معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و باد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون ثمر

آن را در میوه زن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قطرۀ آن را در زخمهای کهنه غایر بچکانند

ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مثل آن را و بر برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم سینه حادث از نزول ماء بنهند مگر تحلیل دهد آن را اگر ماده بسیار غلیظ و بستر

جانبی باشد از آن جانب آن را منتشر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه

و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آن را اصابع الملک نامند و ملکا تیز و به یونانی الینولس و بفارسی گیاه قیصر گویند و به هندی ... نامند

ماهیت آن دو صنف می باشد و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف لاکی شکل و در غلاف مانند تخم [illegible] و تخمهای آن مدور و ریزه تر از خردل و [illegible]

[illegible] تخم شبیه به حلبه و غلاف خمیده زرد مایل و ثمر صنف دوم بار یکتر و طولانیتر آن کمتر و برگ آن مدور بمقدار درهمی و ساق آن باریک و شاخها [illegible] و بعضی

روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی اکل بعضی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی از آن تر و تازه
آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک است و ثمر آن بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و اهویه مختلف می باشد در کبر و صغر و قوت و ضعف و مستعمل
آن است و برگ بستانی آن که برنگ تامند در بلغم و رایحه ملائک مشابهتی بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه با روغن و پیاز بریان
کرده میخورند و در گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر سدی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب تازه زرد رنگ مایل بسفیدی
طیب الرایحه است که چون بشکنند تخم آن نرم باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و چون یابس گفته اند زیاده از خود
گفته و بعضی از رطوبت مرکب دانسته افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف الا قبض آن کمتر از تحلیل آن است
منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است امراض الرأس جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بسر و بخور آن و نطول آب گرم مطبوخ
آن صداع و دوار و سدد و اختلاج و سکته و لقوه و درد گوش حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام و هر روز و شب تدهین آن برای امراض مذکوره
اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بسر جهت وسواس سوداوی و در حمام
یک کیلچه در حمام جهت فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مفاصل جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن بسر مفلوج جهت تشنج امتلائی
و خلع و لاسیما لطول آب مطبوخ آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین نشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره
المعده و غیرها و نشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و امعا جهت ورم آن و سم آن جهت ورم مقعده و ضماد آن نیز بریان بمواضع و همچنین نشامیدن
آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی
و ضماد پخته آن تنهائی و یا با منضج جهت خروج بثور و نیز تنهائی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس کرده و بتازگی ضماد آن با مخ
جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و ورم انثیین و به بخور ضماد پخته آن با مخ جهت اورام حاره و صلبه تنهائی و یا مخلوط با سفیداج و زرده
حلبه و برگ کان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت در حقنه لاج داده تحلیل و انضاج و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل جهت
درد گوش و صداع بارد و نشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن با منضج جهت ورم احشا و بخور تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت
تسکین ضربان همه اعضا و نشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تنقیه حصاه و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و نشامیدن آب طبیخ
برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام آب طبیخ آن و نشستن در آن جهت خروج بثور و تسکین خارش بغایت
نافع و نشامیدن آن مضر بانثیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن
است و نیم بعضی لسان الحمل و نیم وزن آن برگ انجیر در امعاء نیز گفته اند و در مطبوخ آن قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** یونانی
اسمش آن نباتی است بقدر ذرعی شبیه آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشنه و از این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود
در اوسط تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی بیشتر برگ آن دراز و باریک و مایل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها
و مایل بسفیدی و ثمر آن صلب مایل باستداره و تخم آن ریزه و برگ آن بالذات تلخ و تندی و خوشبو و تیز قرد است **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن نشامیدن آن جهت رطوبی مزمن که بود و خفقان و استسقای زقی که با حرارت و عطش نباید مضر نباشد
تفتیح سده جگر و تنقیه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاه کرده و مثانه و ادرار بول و حیض ضماد آن جهت تحلیل اورام
و منافع برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و اجزای پرده چشم بارد و تسکین درد و اساعت با صلاح آن و مضر
مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن و ضعف آن مرو گفته اند و چون شکم صید از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند
و در منع تعفن لحوم مهتر از نمک است **اکلیل الملک** بفتح الف و سکون لام و بای موحده لغت است ماهیت آن و جمع دارد

شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص** آن سم
همه حیوانات و از دفلی قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و بخورد در ساعت کور و کر شود [illegible] این گیاه
[illegible] تهامه جبال سراه و نواح تهامه است علاج آن علاج شخصی که خانق النمر و دفلی خورده باشد و تسکین درین باید که با فاصله از عقب آن ادویه افعه [illegible]
بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید **الفنج** بالفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی ابل **ماهیت** آن بیخ نباتی است شبیه بزردک و ساق آن
سطبر و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خاردار و طول آن کمتر از بیخ و شبیه بسرمق و بر سر شاخهای آن قبه مستدیر مانند
جوز و بهترین آن بستانی است **طبیعت** آن گرم و خشک تا بجزو دوم **افعال و خواص** آن گفته اند جهت [illegible] مجرب است بدین نحو که وزن اول نیم درم و [illegible]
با ماء العسل [illegible] روز دوم نیم مثقال آن روز سوم یکدرم آن [illegible] و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی الومالی که شراب عسلی
است و گفته اند لقوت تمام از اخراج جنین و اسقاط [illegible] بیخ آن مقدار یک درم جهت تقطیر البول طولی مفید **الوسن و الوسون** بالفتح همزه و ضم لام
و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و لغت دوم بالضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب الکلب است جهت آنکه زائل
میگرداند و جت سگ دیوانه گزیده را **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه [illegible] با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و مابین برگها تخمی شبیه [illegible]
در میان دو پرده و برگ آن مائل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از کمرش دقیل است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال**
و خواص آن جالی آثار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل گل آثار نافع با اعتدال و با شکر جهت ورم خصیه عجیب النفع با فی ضیه جهت گزیدن
سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا یکمثقال است **الومالی** بالضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا
و او مالی بحذف لام اول نیز دیده شده و [illegible] او نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آن را یافت و بمردم شناسانید او بوده و بنام خود خواند **ماهیت** آن رطوبتی
و دهنی غلیظ صافی شبیه بعسل سائله است که از ساق درخت و تنه حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صحیح براق شیرین آن است **طبیعت** آن گرم
در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر **افعال و خواص** آن تا مقدار سه اوقیه آن با نیم اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت
جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شارب الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که بخواباند و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن
سکنجبین و عنبه و نبید و دهن آن که شاخهای درخت آن را در روغن کنجد یا زیت یا روغن [illegible] که خواهند بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند کحال آن جهت
ظلمت بصر و تدهین آن جهت درد عصب عجیب متقرح مفید **الوین** بالفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یا مثنات تحتانیه و نون و الف یونانی است **ماهیت** آن نباتی
است کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب و پوست آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن تخم مائل بسرخی و در زردی و بیخ آن شبیه بحشفد خرما و طعم
و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن مرغزارها و کنار راهها و در عراق تخم آن میباشد بهترین آن تخمهای [illegible] شکل سفید مستحکم است که چون بشکنند
شکسته گردد و بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی از تجربه است ولیست چنین بلکه دستور است که چون از زمین برآورند مغز از آن برآورده می اندازند لهذا پوست آن بجهت
شکل بیابند و معقول پوست تخم آن است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و غسال و مفتح و شاهید
یکدرم تا دو مثقال از تخم آن یکدرم نمک و چهار اوقیه آب با یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم و رفع العالجم لغایت موثر و پوست بیخ
آن و بیخ منقل قوی تر و جهت یرقان سوداوی و سوء هضم و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درم و از پوست بیخ آن تا دو درم **الیمیه** بکسر اول و
سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه بالفارسی دنبه نامند **ماهیت** آن مشهور است **طبیعت** آن گرم و تر قریب بسمن است و در ماده و فاعل انعقاد
الا آنکه این از آن غلیظتر است **افعال و خواص** آن محلل ورم صلابه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح گردد و چون بگیرند دنبه گوسفند بسیار فربه کهنه شده
هر روز یک حصه آن با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بجوشانند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه ورق کرده بر عضو نهند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و
کزاز و تحلیل مواد منجمده و اعصاب نافع شدد از جای خود و نضج اورام مجرب المضار لطبقی الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت اشتها الیافی گفته که بسیار باشد کہ

ودسترد موجب موت فجاءه گردد مصلح آن بریان نمودن آن با ازیر جاره مانند تخلیل فلفل و دارچینی وخوردن جوارشات اسعمه بعد جوارش مصطکی
عود کمون بالای آن و بدستور خوردن آن باسرکه تا کامیست عنصل الالف مع المیم امارالطین بفتح همزه و میم الف وکسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه
وضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است بشیار نوشته که حاجتی از انواع الخوان گفته اند و بیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من ازا خاین شناخته ام
ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی برگ آن باریک و پراگنده و قبه آن مستدیر سفید الحصی سرخ و بعد فتادن در گرد و قبه آن دایره زرد تخم آن باریک شبیه آن
خالی از انجبار و در شکاف لباب و یامی و در بلاد روم و فرنگ جهت اعضام تاج ازان ترتیب میدهند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مقطع
و مانع تحلیل مواد منجمد و منشف رطوبات آن مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و نضج عصل و بشرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و امعا
و آنچه فضاها انجاد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تخفیف آن مینماید و با شراب ابیض ممزوج یا آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و نشامیدن دود آن
باشراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و نضج او سالا عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالوه‌ای است بیاشامند از اسهال
منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آن را در شراب نگاه دارند حفظ میکند یابانها را از خوردن گرم مضر فم معده مصلح آن انیسون اب مقدار شربت آن
است امبرباریس بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون
بجای میم نیز آمده است لغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زرایج و زرنگ نیز نامند ماهیت آن درختی است خاردار و خار
آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یکجا با هم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامن کوه نزدیک آب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم
و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی‌دانه و شاداب و نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلاد گرمتر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه برگ
یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مایل بسفیدی و سرهای آن مجتمع ثمر آن خوشه دار طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مایل بسیاهی و نفیس
میگردد و منتظم مرتب آن تا که بیاست و بزرگی درخت آن بقدر درخت قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر آن مدور و سرخ رنگ
و مستعمل در اکثر مرکب منقی از دانه میباشد و دانه کوهی است و در ... رب و شراب آنرا نیز که آنرا فشرده آب آنرا گرفته و یا خشک کرده در آب خیسانیده
صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند طبیعت آن سرد و خشک در سوم با قوت قابضه تریاقیه و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص
و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از سفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حاره مانع تحلیل مواد
و جهت بواسیر و سیلان حم مزمن تنها و یا با ادویه حاره مقویه مثل سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا
و تقویت جگر سرد و تر و سرد احشا و رفع اسهال کبدی که از ضعف جگر و یا بسبب تپ تنفیخی مزمن بهم رسیده باشد و با ابتداء آن جهت تقویت اعضا
و با زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول و صفرا و آن جهت تحلیل صلابات و آب آن مانع غثیان و قی و دانه آن تنها و یا با ادویه مناسبه جهت قرحه
امعا و سحج و اسهال کبدی از ضعف احشا بوده باشد و چون گشنیز با آب ترا آب سیب سرد و مساوی و آب لیمو آن که بضعف کلی باشد و با شکر سفید
صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد و در سموم قتاله و جهت نهش افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند
بران حماض اترج و مروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر میگردد و نافع است جهت اکثر امراض و بالجمله انبرباریس محرور المزاج و صفراوی را مفید
و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال البطن مصلح آن در مبرد قرنفل و در غیر آن شکر و شیرینها مقدار شربت از آب آن
تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که
ارغیس نامند در الف مع الالف ذکر یافت و اقتباخ و الوان اطعمه انبرباریس و انفج و جوارش و حب خوشاب و خمیره و دوای قرص و سفوف و
سکنجبینات و اشربه در قرابادین مفرح و لعوق انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت امدریان بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون
راء مهمله و کسر یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت ... است ماهیت آن درختی است برگ آن شبیه برگ کبر و اندک کوچکتر از آن و بوی

آن شد ثمر آن بقدر نخود و کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از آن تسبیح میسازند لهذا از اشجره التسبیح میامند و در موضع ایوب نیز روئیدنت
آن اکثر بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آن در دوم علاقی میباشد تا اکل نسبر دی و خشکی **افعال و**
خواص آن منضج و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن حمیر و قطور عصاره تازه آن در چشم جهت رفع بیاض و طلای
بیخ آن جهت اورام قوی تر از سائر عصارات مانند عنب الثعلب و کاکنج و آب که شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه
گزیده خصوصا عقرب و ضماد و بتور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن جهت رفع کلف و ذرور برگ خشک آن جهت التیام
جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال از مطبوخ آن چهار ده مثقال **امرود** بفتح اول و سکون میم و ضم را مهمله و سکون واو و دال
مهمله **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان ثمر یکه از آن بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد و ثمر یکه در بنگاله میشود و جنت
در هر شد آباد دانند شبیه بنوعی امرود متوسط که چینی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید داغ سرخ رنگ مثل نفشی و لحم آن سفید و ترش لطیف و با اندک
عفوصت و کم آب و سرباری آن که اندک بشکی در آن با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ و خوش طعم و خوش رائحه میباشد و در قلیه چاشنی دار با لیمو و در زیر حام
چاشنی دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن از چندان لطفی و تلذذی نیست و گل آن که تا ربا می سرخ کمرنگ مثل بنفشی است ترش طعم و خوش رائحه میباشد و از آن السبالاند
و در تلاوای چاشنی دار نیز میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه برگ گردگان و از آن بزرگتر و بلند تر بقدر رکیشیری لی اشرفی و اندک ضخیم و چوب آن سیاه
رنگ و صلب **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسکن حرارت صفرا و خون با قوت قابضه **امره** بفتح همزه و سکون میم و فتح را بهندی چهار نقطه و با **ماهیت**
آن ثمر درختی است بهندی به بزرگی درخت گردکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر و نرمتر و بار یکتر از برگ آن است و اول
شکوفه و ثمر می آورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و بی ریشه و ترش با اندک عفوصت و در قلیه و دوپیازه و قورمه و دال که عبارت از
ماش مقشر و یا عدس مقشر و یا نخود و مانند اینها است از حبوبات و دوغ و پیاز بریان کرده با آب خالص و یا ادویه پخته باشند داخل نمایند ترش و لذیذ میگرداند
و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دار و به بزرگی ثمر آن بقدر گردکان
پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش تر از آن و لطیف و نیز از ماند ثمر آن برگهای نازک از آن نیز پخته میخورند و با آنها نیز
بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نیز میشود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت از آن نشانند در یک سال بیخ آن قائم میشود
و ثمر میدهد **طبیعت** آن سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن جهت محرور المزاج و امراض سوداوی و بد ستور اسهال صفراوی نافع و پوست
درخت آن اهل بنگاله جهت دفع غائله مرضی که مخصوص بدان بلاد است و میگویند که در زمین مردم میشود دامو می نامند مقدار پنج شش مثقال آن را در پنجاه هفت
مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند و سه روز صبح تا شکین میدهد حدت عوارض از آن و نیز بر سر کف دست و پای او میمالند و میگویند
که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است **امسج** بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت عربی است بمعنی اناب **ماهیت** آن نباتی است کبیر
و صغیر و کبیر آن مابین سبز و گلیاه و ماننده نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخ و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از آن و ساق آن چوبی و صلب
و سطبری انگشت و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بکشند از مواضع بندهای آن شاخها از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ نیز تون و شکوفه ندارد
و ثمر آن بیخ بقدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است و بیخ آن چوبی و صلب و منبت آن نیز سنگلاخ است **طبیعت** آن
مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج درهم با
شراب قابض جهت قطع اسهال و مطبوخ آن جهت نفث دم و قبله و منع علتهای گرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شرخ عضل و با شراب انجبر جهت شرو عسر النفس
و چون خشک آن را بجوشانند در آب تا مهتر ساده جافه نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند زنان
مسهوت تازه آن را با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند بروز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخساره و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال میآورد و نفع می بخشد

١٠٧

ایشان را دور در آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه موثر و ضماد آن بر قبله بالخاصیت ضرر کوچکی و لاغری آن را زائل کند و از آن‌جا
می آورند و گمان می‌برم که در غیر آنجا یافت نمی‌شود **امعاء** بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله الف جمع آن معا است بترکی مصارین نیز و بفارسی روده و
بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص و منافع** آن خوردن
مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آن است جهت معده که صفرای رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم مولد
خلط بارد و غلیظ مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که آن را خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این ترکیبها بخورند **امغیلان** بضم همزه و سکون میم
و کسر غین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف و نون و بعد ام اثرا طلح و اهل بادیه مصر و شوکه مصریه و عوام به نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول
نامند **ماهیت** آن درختی است خاردار و منبت آن اکثر صحراها و دامن‌های کوه و دو قسم می‌باشد یکی بزرگ و درختان آن بزرگ در شکل و برگ قریب به هم قسم
اول و درخت آن کوچک‌تر از درخت سیب و پرخار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل به سفیدی و چون کهنه شود مانند انبوس
مائل به سرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در سر گرهی دانه این قسم را سیسکر مسمی و بعربی ثمر آن
و ثمر آن با غلاف قرظ و صمغ نیز و عرب علف و صمغ عصاره نیز و عصاره آن را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ
نامند و گفته‌اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه به صمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه به خون شده سیال
از آن چکانیدن و بآب مزاشوبند در نهایت سفیدی باشد و مانند عمالک آنجا نیز از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دوم آن‌که خوشبو کند و قسم دوم درخت آن
کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن انبوه و این اکثر سلم نامند و ساق آن مشابه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور
و بی گره و پوست آن نقش مائل به سیاهی و در میان دانه‌های کوچک مانند عدس سبز تیره مائی در هر غلافی از ده و یازده دانه تا سی و کمیت به اختلاف بزرگی و کوچکی در میان
هر دانه پرده سفید رنگ محیط بالای آن دانه‌ها نیز و در میان آن پرده سفید و پوست نقشی رطوبتی لزج چسپیده و زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور
مانند گلوله و خوشبو و برگ هر دو شبیه به هم و طولانی و بسیار ریزه و انبوه در شاخهای باریک تجا ذی هم در دو صف و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزا
قسم کبیر است و نیز قسمی دیگر می‌شود و بعضی بنا در شاخهای آن گره دار **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن لیس و نشف
و ردع و نشانیدن جوش گل آن جهت خفقان حار و سمول مول و توحش و تقویت اعضای باطنی و تنهائی و یا با ادویه مناسبه مفید و بلک آن جهت
قطع اسهال و تفتیح سدد و لطوبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و لقوح آن گل تازه و نورسته آن که در آب خیسانیده شب نگاه دارند و صبح
صافی آن را گرفته بیاشامند جهت فروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح تا آب هر چند روز
متوالی هر روز تجدید هم تا گلدرهم جهت دفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خوابانیدن قدری از برگ رسته آن اندکی زیره
سفید و مکیده و عاد غنچه گل انار شکفته با آب بیاشامند و صاف کرده شکر تاب نموده که مثل با مقدار سنگریزه و یا پارچه‌ای خزف را در آتش سرخ کرده در آن
خاموش نمایند سه مرتبه تا پنج مرتبه جهت حبس اسهال حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن در اواخر که بسیار دیر ادای کند و ضعف آورد نه در اوائل که
اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب قوت و مقدار از آن ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحت و منع ادرام و جلوس در طبیخ آن جهت برز مقعد و نشف
رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازه آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و ثمر و نیم ثمر آن که از در آب جوشانیده پارچه کرباس را بدان تر کرده خشک نموده
بحود و بر آن سد در نشف رطوبات و تضییق قبل بجائی است که مرتبه بکارت میرساند و چون ثمر خام را گرفته شکافته تخمهای آن را دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچه
کرباس نخی بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب الوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانه که پستان را نگاه داشته با شاید بسازند
و بر سینه ببندند تا مدتی از آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و ضماد آن جهت صرع و ضمن صنعتان است و چون پوست
درخت آن را به مقدار که خواهند بکوفته در دو چندان آن آب خیسانیده تا دو روز در پس بکوشانند تا نصفه رسد و بمالند و صاف کنند و ظرف چینی و یا شیشه

نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و با دستور در ایام حیض دائم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قایم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جزو اعظم داخل عرق قند و شراب است و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و مقوی آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان از چوب آن جهت صلابت و استحکام ابزار گردون و رته و گاری و غیرها و آلت شیم زراعت نیز میسازند و قسم دیگر تیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و رنگ پوست و لیکن بلند و برگ تر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه از آن چون نزد مار برند سر را از بر افراشتن دارد و لندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده بنام قرظ و مغیلان و طلح شاید به یک اسم مسمی باشند که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و لبد تامل رفع شبهه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور بآملج است بمد الف و کسر میم ملت مصر ساخته و بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آن را شیر املج گویند **ماهیت** آن ثمر درختی هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه بآلوچه و تا بزرگی گردکانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ پر ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد نشده است که پر ریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت گردگان و برگ آن بسیار ریزه و انبوه از هر طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته بعضی جاد و شاخ و در بعضی جا سه شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب جنار که بعربی دلب نامند و از آن صلب تر و مستعمل در معاجین مخیره و اطبا بالیده پر ریشه از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو مرتبه در شیر بجوشانند و شسته خشک مینمایند و غیر شیر پرورده نیز **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در یبوست آن همه متفق اند **افعال و خواص و منافع** آن قابض مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن مانع مخالطت سودا با خون و مسهل سودا و صفرا و مفرح و مقوی روح و باین اسباب موجب کاوحدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر حافظت آن است زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و سزاوار است هرگاه استعمال کند از بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کند آن را بعسل یا دارچینی یا مصطکی یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت است از برای توحش و از جمله ادویه شدیدالمنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع تشنگی و آب دهان و حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق لعصبی مقوی معده و امعا و مشهی است تخفیف رطوبات مرخیه معده و با عسل آن بار دکبار است قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الراس** با آب کوره میباشد مقوی اعصاب و حواس دماغی نافع از برای مالیخولیا خصوصا آنچه حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه بشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و شاملیدن نقوع آن مانع صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک سرشته بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ صحیح قطع رعاف نماید **امراض العین** قطور آب منقوع مکوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو ساعت آمله را تر کرده در نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و با هموزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین حب کرده تا مقدار چهار درهم آن را با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سبج نافع اعضای النفس و غیرها لعوق کوبیده با همون آن زره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لایق جهت بول در فراش نافع ـــــ و نقوع آن با شیر خشک ملوقه جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول سفید الزنیه و چون حنا را با آب منقوع آمله و یا وسمه را با آن تخمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و بنسخ الوش دارو های ساده و لولوی و جوارشهای آمله و حب و معجون و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و غیره آن در قرابادین ذکر یافت **ام الکلب ماهیت** آن شجری است ربیعی بقدر ذرعی مائل بر زمین و برگ آن شبیه برگ لاغیه صحاوی و اندک کوچکتر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد شبیه بگل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون با دندان و زبان بخایند لعابیت کند و از آن بهنگام رسیدن نسبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه مصر و بادیه عرب که مسمی است به ینبوع **افعال و خواص** آن هم ماند در دو مثقال از عصاره تازه آن

و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و تسکین وجع آن در ساعت و بعد عرق استعمال آن جائز نیست
املبیدا بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون لام و کسر بای موحده مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن میوه ایست شبیه بنارنج
از اقسام لیموست و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و روزی بگذارند گداخته گردد و در هند نزد جهان آباد
در مشهور خوب و باقراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن دافع اکثر امراض قلب و جگر
صفرا و تسکین غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آنرا سوراخ کرده بعضی از ادویه حاره ضمیمه نمایند مثل قرنفل و جوز بوا و فلفل سیاه و
نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد از پنج شش روز اندرون آنرا
بهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام
بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر بر ورقها در سرکه تنها اندازند و بگذارند تا برسد نیز مؤثر و لذیذ میباشد **امل کجالی** بفتح الف و میم و سکون لام و ضم
کاف و فتح جیم فارسی و الف و یا ماهیت آن نباتی است هندی صحرائی خاردار که برگ آن شبیه برگ تمر هندی و از آن کوچکتر طبیعت آن سرد و تر
افعال و خواص آن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ را در آن افگنده در آن ریزند و نمک
و مانند آن که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیم گرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز بهار بدین دستور
جهت حمیات حاده و انتشار مواد در عروق مرضی که در بنگاله میشود و بسبب آن حدت و التهاب اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی
صاحبانرا عارض گردد مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز
آب آنرا می آشامند و بخار آنرا می گیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاده **ام وجع الکبد** ماهیت آن گیاهی است باریک تر از بقله گل آن اغبر و برگ آن
اغبر و گوسفند آنرا دوست میدارد و میچرد و آنرا در ربیع است و ماوا و اهل بستان میخوانند **افعال و خواص** آن جهت اوجاع کبد صفراوی مفید
مع اللون **اناغالس** بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و فتح لام و سین مهمله لغت یونانی است و اناغلس نیز آمده و بلغت ... اناکیر و ... نامند
ماهیت آن گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین مربع و ثمر آن
غلافی و دانهای آن بقدر دانه خشخاش بسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح سده و غرغره آب برگ و مغز آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز و چون
با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب کهنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و
نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده آن گل
آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رد نماید آنرا و نر آنرا که گل سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس می آورد و شرب آن مورث ... و مصلح آن
صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطمیسیا **اناغورس** بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر را
و آخر لغت یونانی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آنرا حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده ماهیت آن گیاهی است شبیه در برگ و شاخ
و بزرگ میشود تا آنکه قریب بشجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تا انبان وقت رسیدن
انگور است **طبیعت** تمامی اجزای آن گرم و خشک و عنبه آن ملیترسام و الفاکیا **افعال و خواص** آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن
از سایر اجزای کمتر است جهت تحلیل ورم بارد نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تقطیع و تحقیق آن زیاده میگردد و همچنین ریشهای تخم آن
آن ملین و مقی و چون آب برگ آنرا مقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث نماید و گویند تعلیق
بر زنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل ولادت و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت دور نمایند و چون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد و دلالت

بیخ آن محلل و مصلح اورام است انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و انبه نیز نامند و بیونانی [illegible]
این ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردکان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشاندن تخم او و تا هشت ده سال
ثمر می آید و هنگام بهار آن که هندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلاد آن گاه بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است تا
پنجاه و شصت سال ثمر میرسد و ثمر آن یکسال در اوائل سال بسیار بهتر میشود و در اواخر بالعکس برگ آن طولانی شبیه برگ ساذج سبز و از آن بزرگتر و در رائحه نیز
شبیه بدان و ثمر آن در ابتدا بسیار ترش میباشد و بعد از آن کمتر ترش میگردد و بعد رو به شیرینی و شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی انبه در تمام سال ثمر میدهد
و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت میباشد مانند
جزیره سیلان و بندر تلچری جنیاپتن و حوالی آنها و اکثر میوه های دیگر که در آن اماکن هم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و
کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بی ریشگی و ریشه داری و کجی و کمی آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که کمتر از یک من تبریزی است
تخمینا در بنگاله دیده شده و از بعضی وجهها یک آثار و سه پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزی است تخمینا و در کوچکی برابر بلیله کابلی نیز بزرگی میشود و در شکل بعضی
طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور و اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بگرده حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه به [illegible]
و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی بدریشه و بدطعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و نانخواه و بر از یانه و غیر اینها از طعوم و روائح و بعضی مختلف الاجزاء در قوام
و طعم و در بعضی نوع کمی ریشه در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی نوع بسیار حتی در زیر پوست آن نیز میباشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب معتدل
القوام بی ریشه خوشبوی قلیل الیبوست است و آنچه برخلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیده آبدار آنرا بدست مالند
تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا بوی شیری که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم
است و آب آن ملین و شیر آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بی ریشه آبدار آنرا که اندک سخت باشد سر آنرا بریده که بوی [illegible]
آن دور شود و بهر دو طرف آهسته آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و [illegible] که انبه بی ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله بعضی جاها مثل مالده و اطراف
[illegible] الی و باکه و دیگر جاها و در خطه [illegible] میشود نرم کرده بمکند برای آنکه این انبه شیرین خوشبو کم آب رقیق داشته باشد و اگر [illegible]
باشند مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کچوا می نامند سبز خام آن شیرین می شود و بعضی از اقسام آن در رسیدگی شیرین و
خوش میشود و بعضی در پختگی بدطعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و [illegible] جاها که مشهور بهیا است و از قرار
لار است و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی هم میرسد اما نه به وفور و خوش طعمی هند و دکن و بنگاله است طبیعت آن آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول
و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی هرچند کم آب تر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده افعال
و خواص و منافع آن مقوی قوی دارد و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کننده
رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سینه و [illegible] اسهال و بواسیر و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و [illegible] و کسالت و سستی بدن
و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نگاه دارد بلکه ملین دارد و مضر محرور و [illegible] خلای معده و مصلح آن [illegible] سکنجبین و خوردن جامون بعد از آن
شاداب یا شربت آن که میوه هندی است و [illegible] و آب سرد و [illegible] که از آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث [illegible] سودا و [illegible]
حکه و جرب و بواسیر و غیرها و مصلح نوع آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند از مویز و زنجبیل در نمک و [illegible] و مضعف جگر و مصلح آن
مویز و شاید در این امر شربت [illegible] سکنجبین و شربت جامون بهتر باشد و مضر ریه و [illegible] دندان مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده
خام و یا قدری جوش داده معاین فعل است و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و تلخی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و [illegible]
و رائحه آن شبیه برائحه حبة الخضراء [illegible] خام [illegible] که [illegible] بسته و رسیده [illegible] نامند و مصلح آن [illegible] رسیده باشد و کل آن

و شستن سینه آن بسیار نافع و دیابیطس و حابس اسهال و تحبب و مسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارجیل را که

از آنکه از شکوفه تازه جبر رسیده و خشک شده سر بریده است بیم آنرا با چهار درم شکر بخورند در روز منی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند چون نارجیل سیاه مهوا است و معظم

با پنکه برگ و گل انزا در آن سایند و بیاشامد مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است و مسواک چوب آن نافع بوی دهان و درد و رو چاشت و جوبان جهت ترمیم

و مستور و در برگ آن دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و بد بستور دخان پوست آن بسته خشک گرده نافع با کرّار عسل که لیاز آن کل آن عضو مهوای سر ...

و نیز گرفتن آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت انزا که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر قلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را ...

وحشی او نار کسی بر سر ... شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازه انزا از درخت بید و بیخ ساقه انزا افشرده ...

بر دانه که در ملک چشم بر می آید بمالند زایل گرداند مجرب و چون بیخ عام ساقه بیخ برگ انزا بانه عدد فلفل بسایند با آب سوده حلوب بسته ... اسهال ...

هیضه را که بند نگردد بند نماید و طلای آب برگهای نازک آن و همچنین دهن موی سر زنان بر روغنی که در آن پوست انبه خام دیا ... ادویه مناسبه دیگر

انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی موی نافع است و آب ... پرورده ثمر خام آن که ادرس نامند و ... و اچار و امچور و حلوا ...

و شراب انبه و حوق آب آن و قرص ... ثمر خام و مربا آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس بر آورده

پوست آن جدا کرده نرم جمالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند بنگام سکته و سموم و باهوای گرم ...

رده دیا وبا یکسی بسیار بخوردن قدری از آن آب و بخور ... و بر تمام بدن ... و میمالند زود بعون الهی شفا می یابد **انبلسی** بفتح همزه و سکون نون و ضم تای

فوقانیه و فتح لام و ... **انبلسی** است و انرا حجار را ... انبلسی ... زلسی نامند **ماهیت** آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع در برگ ...

... کولان و فروع آن شبیه به ریشه ... فلفل و طعم آن تلخ ... تند و انه شفتالو و برگ آن ... و اهل ... عنب ... التعلب گویند شبیه برگ ... بسیار ... است

و صنف دوم سفید و عامه اندلس ... نامند در برگ آن مانند برگ ... ناد ... بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تلخ و با عطریت و منبت آن

اندلس و چین و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و ... که متصل بکوهستان ... و غیرها **طبیعت** سفید آن ... در دوم گرم و خشک و سیاه

آن سوم **افعال و خواص** سفید آن در دفع سم ... ضعیف تر از سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد جهت لسع ... نافع مقدار شربت آن ...

مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان ... و صنف سیاه آن در تریاقیت قایم مقام تریاق فاروق ... در اوجاع ... احشا ...

و مجرب حتی آنکه بعضی گویند آن گیاهها ... از وجود آن ... در حوالی آن ... آن ... گفته اند ... شیرینی طعم چون بخورند و ... احساس سمیت نماید ...

سبوی گیاه ... ازا بخورند ... و از سمیت آن ... معده و جگر و محلل مواد ... و پخته آن در شراب ... و حمول آن ...

رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام ... بروغن آن ... مقدار شربت آن ... از آن ...

و تجفیف رطوبات و معلم آن ... است **انثلیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح تای مثلثه و کسر لام و سکون یای ... و تحتانیه و سین مهمله لغت ...

است **ماهیت** آن دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است ما بین شجر و گیاه و منبت آن شوره زار و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند برگ عدس ... و شاخهای

آن خشن و بلندی ... و بیخ آن کوچک ... و گل آن سرخ مایل به بنفشی ... و تخم آن ... و نوع دوم برگ و شاخ آن بزرگ ...

لما فیطوس و ... آن ... و گل آن ... آن مایل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بد بو **طبیعت** آن گرم باعتدال و خشک در اول **افعال و خواص**

آن محلل ... بسیار ... چون ... بیخ ... هر دو نوع آن ... مانند عسر البول و وجع گرده نافع ... جهت ... و در هر دو نوع آن ...

قروح ... و حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل ... جهت ... جراحات ... و دوم لطیف تر ... از اول مقدار شربت آن ...

مثقال است **انجبار** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و رای مهمله مشتق از جبر است **ماهیت** آن نباتی است بلندی ...

... برگ آن شبیه برگ ... بزرگتر ... و شاخهای آن ...

سبزی گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل ریشهای باریک آن است
که از الحاء انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است و در کنار رودها و میان
جویها **طبیعت** آن سرد و خشک در درجه سوم و جالینوس گرم و خشک دانسته **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا
از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از جهت اذیت و مسکن قی و مقوی احشا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و نفث
خون و بول و ضعف اشتها و بول الدم و معده تازه و مزمن و دافع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سحج و اسهال کبدی و سستی اعضا و کوفتگی مفاصل و فسخ
و نافع آن چون یک سیر تا یک مثقال با آب بجوشانند و با قدری قند یا سکنجبین بیاشامند و ضماد آن با ادویه مناسبه دیگر در آن جهت رویانیدن گوشت
و قطع نزف الدم زخمها و جراحات نافع مقدار شربت از جوهر آن یک مثقال و از عصاره آن یک درهم و از برگ آن پنج درهم مضر سپرز و مصلح آن عسل و بدل آن مثل آن
و ربع آن گل ارمنی و عصاره آن در اکثر افعال قوی‌تر از پوست بیخ آن است که بگیرند پوست بیخ تازه آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند و در طبق سفالی کنند و در
آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف که شبنم بر آن نرسد بگذارند و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند
و عند الحاجت بکار برند و رنگ این سرخ یا قهوئی میباشد حب الجبار و سفوف و شربت و قرص طعوق و معلی آن را در قرابادین ذکر یافت **انجدان** بفتح همزه و سکون
نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بتازی رانی انجدان طیب گوید نام بیخ آن را العربی محروث و ساق آن را ترکی بالدرغان
گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم است **ماهیت** آن دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلند تر از قامتی و برگ
آن شبیه به برگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن زرد و مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید میشود و بدین شبیه بهم و بسیار خوشبو میباشد و قسم دوم انجدان منتن
طیب میباشد و قسم دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق آن ضعیف‌تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آن را انشترغار و گیاه آن را کما و صمغ آن را
که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و فارسی انگدان گویند و صمغ را بفارسی زد و بفتح زای عجمی گویند و عوام انگشت گنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند
و در بلاد فارس گوسفندان گیاه آن را بسیار فربه میشوند و لیکن گوشت آنها بدبو میگردد و **طبیعت** سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم
و قوی مطلق انجدان گرم و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مقوی و جالی و محلل و ملطف و معاده جمیع **امراض الراس** صداع و دوار و نسیان
سوداوی و بلغمی و اندر گرسنه بر سر جهت سدد حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و شامه و آن را بیاشکو و حفظ سازد زیاده نسیان و بلادت و حمق را زایل میکرد
و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض نیست امراض الصدر و المعده و غیره چون غلیظ الجرم و دیر میماند در معده محتاج شکند و
رطوبات و ملطف طعام و منبر را بخه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزاننده اشتهای طعام و تقویت احشا و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه مقاوم
سموم و سبزه و یرقان و استسقا و خفقان بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و نشیر و سنگ گرده و روده و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است
استامیلیان آن خصوصا محلل آن که سرکه آن را استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جائز نیست و جمیع مواضع و سکنجبین آن که با تخم پخته باشند جهت تب ربع و
سپرز بلغمی و سرکه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع خفقان بلغمی و حرق النسا مجرب با شراب اخراج جنین و قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد لطافت جلب القوت
و دانسته و غیر جهت خنازیر و جراحات و حرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنه تحت العین و دلکا و مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و در گوش
آن جهت اکله و بواسیر آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت
آن تا دو مثقال بدل آن محروث که انشترغار باشد و وزن آن حلتیت در دو دانگ گویند بوزن آن دو فراست و این انسب است شیخ داود انطاکی نوشته که گویند چون
زن بعد از حیض بلا فاصله بدو وزن یک سیر تخم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نموده که سفید آن باشد سیاه بیخ آن در افعال قوی‌تر از سایر
اجزای است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مضر شش و معده و بطی الهضم و مصلح آن عسل
جوارش انجدان و سکنجبین و محلل ساق و طبیخ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن حلتیت است در حرف الحاء خواهد آمد انشاء الله تعالی **انجره** بفتح همزه

و سکون نون و ضم جیم و فتح رای مهمله و بلغت فارسی است بعربی قرطیس و بلغت دار المرز کرنه و بترکی کجبت و بهندی انگن و بانطبنی ارتیک و بلغت گیلان
هزار تکیه گویند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن پرتشریف و ناهموار و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود با خشونت حمرت و سوزش
و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و باملک صینی و مائل بسبزی از کنجد بزرگتر فی الجمله شبیه بزرگ کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین تازه
سیاه است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و بعد دوم گرم گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط لزجه جاذب مفتح و محلل اورام صلبه
و مدر بول و حیض و شیر و حیوة و مسهل و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سدد جگر و سپرز و ضماد آن و ضماد ورق برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت اورام
صدر مانند ربو و ضیق النفس الامتلائی و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با ماء المناسب مدر
حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل جهت التوای عصب ضماد آن جهت جراحت
سگ دیوانه گزیده با موم روغن جهت سپرز و بخته آن با روغن زیتون جهت ورم پستان
گوش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا
و اخراج مای اصفر و بلغم لزج و علل طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و گرده و ساحت و تسخیف آن با عسل السوس جهت تنقیه
مثانه از جرم سنگ و سلس آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بجهت نزف و تبخیر آن با عسل و حمول آن در رطوبت و ضماد
آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب با مرام جهت قروح و سرطان و تنهایی جهت تحلیل اورام و بجهت ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب کنج ران محرک باه
و عصاره آن محلل و سم لهاه و ذرور تخم و بر خشک آن جهت تخفیف رطوبات تاکل و سرطان متفرج نافع بی لذع و صداع مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی
و کثیرا و مصلح آن جلاب مقدار شربت آن تا سه درم زیاده بر آن مهلک مصلح آن شاهدانه اثر ممبرود است با بچوبه بارده و جیز های لعابی مغزی بدل آن قرد مامینا
حرف همین آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر است و همچنین در حیض ... در اسهال و در تقربا دین ... **انجبیر آدم** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم
و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم **ماهیت** آن مترجم صیدنه ابو ریحان در صیدنه خود نوشته که میوه ایست بزرگتر از جوز
ان سیاه و مائل بخاکستری و صنفی دو درهمی و گردی با انجیر ماند و بهندی انزا الکه گویند و در کوهپای کابل بسیار بود و انرا زنان بجهت فربهی بکار برند
آورده اند که در آن کوهپا که منبت این درخت است حیوانیست که بخر گوش مشابهت دارد و هر کجا که گوسفندان را ... آن حیوان مشابهت تمام نموده در پی آن ماند
و شیر از پستانها میمکد و هر که گوشت این حیوان بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت است که در زیر درختی جمع گردد انجبیر آدم گویند و بعضی درخت انرا
چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با هیزم آمیخته بر افروزند هر که بان آتش گرم شود دیوانه گردد و اندکی تحقیق شود
انحدر صطالون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم طا مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران انرا
دواس یعنی نبات امثال جهت مشابهت برگ آن **ماهیت** آن نباتی است منبت آن در زمینهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن صرخ رنگ و
شکل و در میان آن نقطه سفید تلخ طعم و خوشبوی از ابرامان مانند در علاقه شبیه لغلاف خرنوب شامی دو در مالتیاس **طبیعت** آن گرم و خشک در اول
سوم یابوست تا البته رکی **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و ملطف و قابض و مسکن است از برای معده جون بیاشامند از آن مقدار دو درم
مشتها نماید و همچنین سائیده برگ آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و حصر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر
ذو العلوم نافع است و حکیم میر محمد مومن نوشته که مولف جامع بغدادی از لسان اعضا نقل نموده **انداما** **اسمان** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح
او و میم و الف و نون **ماهیت** آن دوائی است کرمانی معروف **افعال و خواص** آن بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال نمایند بدان
یک مثقال تا دو مثقال و نیم منزد و با گلاب و با آب گرم مقوی نعل است بدل آن بوزن آن گل ارمنی با پوست انار و شب وزن آن صندل سفید
اندروخالیس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین و سکون واو و فتح خا معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین

...ست یونانی است و در سریانی کلنج و طاج نامند **ماهیت** آن چیزی از نخود کلی است و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهرا چیزی از قاقلی باشد نبات آن بیشتر در حول

دریای روم است گیاه آن سفید رنگ شاخها برگ شاخ آن باریک تند طعم و تلخ در آخر مثل اسپرک می باید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق

آن می رسد و **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و اسامید از تخم آن و طبیخ خشک آن و جلوس در آن

آن مجرب اطبا است جهت استسقا و عرق النسا و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب و مقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال آن

و از طبیخ آن یک کرباسه که تا ربع رطل **انکدوطون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم هر دو طای مهملتین و سکون واو و ضم طای مهمله و سکون واو و نون **ماهیت**

آن گیاهی است شبیه به برگ بید خشک شده و از آن عرق کشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده ها و جهت درد مفاصل نافع **انزروت**

بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم رای مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و لعابی سرخ آمده با صمغهای کنجده و اکروه و با بسیار که در او دانه ها کحل

فارسی و کحل کرمانی و هندی لائی نامند **ماهیت** آن صمغ درخت خارداری است که از آن آنکه نامند سلطان دو نوع برگ آن شبیه برگ مورد و درخت

درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان است و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین آن سفید مایل بزردی تازه است که در بالیدگی مانند کندر

صغار و زود شکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن **افعال و خواص و منافع** آن ملین و

محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل از عمق بدن خصوصا با زنجبیل

و سکنجبین و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مغزی بدن و ملحم و جابر و نافع **امراض ایکرامی** و اجلی الاذن و ضماد آن با روغن بید انجیر جهت سرفه

تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند تنها و یا با ادویه مناسبه جهت ریح رمد و سبل و چرک **چشم** و رفع نزلات و جرب سلاق

مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته و چون در جوف پیاز

را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان

آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر **امراض المفاصل** و غیرها و ضماد آن جهت وجع مفاصل و درد عرق النسا و اخراج کرم

معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت موثر و گویند چون مخدرات آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده

چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد و لهذا کوشته که زنان مصر آنرا در آب سیاه نا نصف

روز خیسانیده جهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند اهل مصر گویند یک درهم سائیده آن با یک مثقال ... حسیل باعث اسهال ... خصوصا با طلق محلول

و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلح آن صمغ خوبی و روغن بادام است و سرکا و مفرد استعمال ننمایند بلکه با روغن بادام ده چندان آن و مقدار شربت آن مفردا از

نیم مثقال تا دو مثقال و در مرکبات با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن از خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها

و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التحام جراحت و رفع آثار جدری و بالیدن جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن

آنکه بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده بچوب گز بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک سرخ شود پس آورده استعمال نمایند

و اگر بگیرند دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته بر تابه بر آتش بریان نمایند بهتر و با اعتدال اقرب میگردد خصوصا برای امراض عین که استعمال آن بی تشویه جائز

نیست **انسان** ... و ... و ... و ضماد و فتیله و تقطیر ... ذکر یافت **انسان** اجزای بدن او نفع و مضار بسیار است

بهترین اجزای حیوان صحیح المزاج تام الخلقة ساکن بلدان معتدله است چرک گوش او مولد ریاح و بیهوشی کند و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض

نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و در بوسیده آن رفع الکلف مجرب خصوص استخوان کاسه سر و آشامیدن سوخته آن ... هر روز

یک مثقال با همورزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا ... مودر ... که در گوش و محلل ... گوش رفته باشد ... تریاق گزیدن

... و رفع ... با ... و رفع آثار ... و ... دو ... خصوص ... صفراوی مزاج و ... جهت قطع ... تا ... و نهایی

نفع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون آشامند او رحم منقطع نماید خصوص که ضماد زیر ناف و مکرر کند از تحلیل و تنقیه و

در حرکت دادن دندان جهت نفع قوبای تر و قوبای اطفال کلف و آثار جلد مفید و زهره او سمی و سعوط آن جهت تحلیل و نشوق جهت صرع و سکتات و ملاحت لون

تسکین صرع و امثال نافع و آشامیدن آن صورت ملادت و طلای خون حیض جهت تسکین درد ناسور و قفاء سل مفید و خوردن آن جهت رافع حمول و نقع

و بخور آن جهت حیض و دفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال از آن شخص خود از خیر آشامیدن آن جهت سرفه کهنه و جسر النفس و استسقا و یرقان

و جهت القولنج مجرب و متقرحه و حکه و قروح خبیثه و قوبا بول خود با آب بخوردن با عسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض و انتصاب بول و عسل در ظرف مس

چون شاید باشند و جهت عرق مدید و تخفیف کرد و ... جهت عسر بول شستن جراحت و قروح و ... جهت قروح متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن کافور

ذرور سرمه جهت حفظ و تماسک آن جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در افعال ماندن بهتر است در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام

سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند بیاشامند از ... بعضی محتاج است آشامیدن آن فرمودند از مخلص ... کرد و وای ...

... که بیاشامد بول خود را نه غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی ...

و فضله طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفع خشک آن ... صاحب خناق و درم گلو و ضماد آن با عسل جهت تحلیل و طلای آن جهت

تحلیل ... و التیام جراحات و دفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن ... جهت رفع یرقان و سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه ...

اسهال ... با عسل جهت رفع ... و آشامیدن ... آن ... جهت رفع ... سموم ...

... مجرب دانسته اند و ... جهت ازاله ... دندان مجرب ... آن ... خصوص ... جهت ... و ضماد آن ...

در مرض ... آن شخص ... باشند و ... جهت قروح ... زیر ناف ...

جهت رفع ... آشامیدن آن مفید ... جهت رفع ... و استسقا و سموم قتاله ... سنگ گرده و مثانه و ...

شرایا و اکتحال آن ... جهت رفع بیاض ... روغن گل سرخ جهت درد ... جهت ... نزف الدم و تخفیف جراحات و ...

... قروح خبیثه و ... مجرب ... جهت اورام ... جهت تقویت باه مجرب ...

آشامیدن ... جهت ازالۀ تب و ورم جگر و ... آن ... جهت مرض کلف ...

... خوردن او چون ... را با سموم ... بتدریج تغذیه نماید ... قاتل بود ... تغذیه و ...

و گویند چون انگشت خنصر ... تعلیق نماید ... و گویند چراحان ...

... صاف و سفید ... و دندان کرم خورده ... فاسد شده ... دندان ...

فاسد آن شخص ... تمام دندان صحیح را بجای فاسد ... از ... خوردن ...

منع نماید و خوردن شوربا ... گرم ... مستحکم گردد ...

فرو رفتن دندان ... مسموع شده که ... صد و هشت صد سال ... از ... سلاطین حکما ...

و ... بجهت ... و ... صغیر ... مانند ... و بعد از خشک شدن ...

... و صد ... آن ... بعضی استخوان ... شکسته ... شبیه ... شده ...

شکسته ... بعضی اطبا و جراحان ... استعمال نموده و ... مومیائی

... و مومیائی انسانی عبارت از ... العزا بفتح همزه و سکون ... و ... مومیائی ...

... آن ... محصوص ... شبیه ... آن ... و از آن ...

ن خشک گردد و بوی شراب از آن آید **طبیعت** آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه **افعال و خواص** آن از قوت قریب
سکار و تلطیف ... و بالخاصیه نشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و خفقان و تقویت حواس ... و بهتر ... انس لطافت موثر حتی ...
... از برگ و شاخ و بیخ آن و طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع ریختن فروج ... **انفجالیل**
... بضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت ... است **ماهیت** آن ثمری است شبیه به ... و دو سال آن ... و گیاه ...
... و ثمران مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله **افعال و خواص** آن
... بیخ برگ آن جهت ادرار حیض و رفع سموم بالخاصیه و لطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون ... روغن سوسن ...
... باعث قبول ناظرین میگردد و این و حکایت از آن مشهور است در معرب **انفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله ... لغت عربی است ...
... بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل ... است که های آخر کلمات
... مسکنند و انفحه هر حیوانی در حالین ذکر آن حیوانی با خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود **ماهیت**
آن معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح بر می آورند و استعمال مینمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند
و کاه خوردند از آن زمان ... انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب نمیگردد و با لجمله **طبیعت** مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است
افعال و خواص ... آن جهت صرع و ... با سکنه و یا با عسل جهت صرع ... انفحه ارنب که در ... است که ... آن را در سرکه انگوری
حل نموده ... و چون صبیان ... قدری از آن بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحه بچه اسب و انفحه حیوان بحری که ... نامند و ... روم ... قوت
... بسیار است ... و ... تمامی انفحه ... بنافع میباشند نافع از برای ... و ... رحم جهت آنکه ملطف
و محلل ... اخلاط ... و مخلط اخلاط ... است و لهذا محلول آن ... محلل خون منجمد در معده و ... یا بادویه ... محلل خون و
شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل ... بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار گرم است ... مهیج غضب ... باده ...
... بعد از طهر معاین بر حمل ... مقدار ... از آن با شراب ... دارد و جهت رفع ضرر ... هوام و سموم قتاله و منع اسهال ...
... امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون ... متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع ... و گفته اند چون ... انفحه
... با شراب ممزوج بیاشامند ... گردد و پسر زاید و ... و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت ... نافع و چون ...
... بگذارند ... و طلای آن بر ... جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب ... جهت ازاله آن موثر و انفحه گور خر
... و گوسفند و ... قدری ... امتحان خالص آن آنست که مقدار ... انفحه ... که باشد اگر گداخته شود خالص است
... انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافته **الکول** **ماهیت** آن حکیم میر عبدالحمید نوشته درختی است ... برگ آن
... و میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار ... طعم آن تلخ و با عفوصت **طبیعت** آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص** آن ...
... و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ... آن ... طبع و ... جهت سوزش اعضا و ... تشنج ... و ... انزال و تقلیل
... و در ایام طاعون چون ... آن ... بسیار ... آن طلا نمایند ... گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب
... بسیار ... تسقیه کنند ... خشک نموده از آن تخم ... روغن ... روغن را ... و از آن ... مو ... سفید ... گردد
... بر سازند و شب بر آن بخوابند از شر حشرات زهردار در امان ... و آن چوب ... سائیده ... و ملدوغ ... شفا یابد
... بفتح همزه و سکون نون و کاف ... فارسی و سکون یا ... فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه ... معرب ... نامند **ماهیت** آن ... میباشد حکیم
... امین الدوله گوید گیاهی است ... آن ... جبال گیلان چون ... بخورانند ... دیگر ... از آن ...

گرد و در دهن نگاه داشتن نافع است بهمان جهت باشد **طبیعت** آن گرم و خشک است **افعال و خواص** آن ضماد برگ خشک آن با آب کوکرد در مکرر زدن بیماری آن
کند و تخم نیز آن نهایت منعظ و تخم نیز آن موجب شبق زنان باشد که از آن شراب میشود قوی بحدیکه اندکی آن مستانه روز شب بیدار شود و تا میداری در خون
آب نیم خواب آن مسکن مقدار شربت آن دو درهم **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن و دوم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر
هندی معروف در بنگاله بسیار میشود و نخیجه و خوش طعم و نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر و کاذی و برگ آن از برگ صبر و کاذی کوتاه تر و تازه تر و نبات
این از آن کوچکتر و تازه تر و خاردار و از وسط آن ساقی میبرآید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر سر آن نیز برگهای کوتاه انبوه رسته شده کدر یک
ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت بهم میرسد و چون قدری از سر آن را با آن برند و نشانند بار دیگر سبز میگردد و از آن اناناس بهم میرسد و از اطراف
سر ثمر و بیخ نبات آن نیز شاخ ها در جنب نخل مو بجهه بهم میرسد و چون تنها جدا نموده بنشانند بجای دیگر نیز ثمر میدهد و از سر تا ساق یک ثمر حاصل و
هنگام رسیدن آن بودن آفتاب جوزا و سرطان است که موسم بارش است در آنجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس گویند و یکی نامند و این کوچک
میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رایحه و زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب سفید این خاصیتی دارد و اندک از این ترنج و پوست و نوع
هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانه ها اندک پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق و در سر خانه زیب
تخمهای ریزه زرد تیره و سرد و نوع آن رطوبت بوسی تی جائی بسیار خصوص نوع بزرگ آن طریقه خوردن آن است که نوع کوچک را از یک دو قاد پوست
با اندک نمک و آب بشویند تا بو رفت آن کم گردد پس پوست دیگر از بالای آن بر داشته که تخمها و خشبیت خانه های پوست آن که در جرم آن فرو رفته زائل گردد پس
مغز آن را در قطعهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه بهم میچینند و بعضی بر آن قند و نبات کوبیده پاشیده و تناول مینمایند و قدری گلاب نیز با آن اضافه
بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم از آن منحرف میگردد و نوع بزرگ را بعد دور پوست خشبی فائز اجزا نموده قدری نمک بر آن
مالیده اندک زمانی میگذارند تا بو رفت آن قدری کم گردد پس شسته پوست دیگر از روی آن جدا نموده با آنچه از تخم و خشبیت آن پس مغز را نازک بریده
با قند بر آن پاشیده تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک و دارچینی و عسل لذیذ میباشد **طبیعت** آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص**
آن مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده یا نمک و یا نمک بالای آن خوردن زنجبیل
و بلاو و حابت شده وا روانش و مربا و شربت آن نیز خوب میشود **الوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم لام
و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است ثمر شبیه به نبات کدو و ابن سمینه گوید جهت جراحات تازه و نعایت نافع است خال الهتما
و بدانها **الیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الانیسون الرومی و الانیسون
الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و در زیره رومی و بهندی نامند **ماهیت** آن نباتی است بلند تر از ذرعی و ساق آن
و بار یک و برگ آن بارک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن در غلاف لطیف طولانی و از بادیان کوچکتر و سبز تر مایل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل
و مستعمل تخم آن است و بهترین آن خوشبوی تازه بالیده آنست که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست آن است و طعم آن تیز و تلخ با شد
و هندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم تا سوم نیز گفته اند گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این
اصح است **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن و جاع و باقوت تریاقیه و فاتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده رنگ
ا و رافع صداع الراس و غیره از نوازل مستعمل در اغذیه اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت دردهای بارد و شقیقه و دوار و سدر
بارده و درد گوش نافع و چون با بیکرانگوری ترکرده و خشک نموده بو داده با پارچه کتان یکی از آنها بویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن آن با
و کمتر است و شکی گرفته در ده درم گلقند سرشته چند روز بهم بعد از استفراغ بلغم جهت تشنج عصبی و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبتلا به بلغم و دماغ و مقوی معده است
بیرون آرد بلغمی سبب تیز عطش است و چون دو درهم از آن در آب بجوشانند و صاف نموده دو درم عسل در آن حل کرده با صافی نموده باشامند

سبات حادثه از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان مستعمل با ابازیر

حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون از او کوبیده و سفوف نمایند و یا کوبیده با کلکند سرشته بخورند و یا جوشانیده و تنهائی بیاشامند و بگذارند در آن حلکرده

صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و مشهور است که در اوائل فالج با چهار

روز یا هفت روز با آنکه در آن افیون جوشانیده باشند تنهائی یا با آب رازیانه جلنجبین عسلی در آن حل کرده غذا نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت

استرخاء نافع برای آنکه در آن حرارت اندک قبضی میباشد و لهذا القوت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای

دندان و دفع بدبوئی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلاء مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع

رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و بهر و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه

و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تب بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار حیض و عرق

و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهییج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بیان کرده آن دین امر و چون از اسپانکیو بند و یا با آب

سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصاً بخور آن و بخور آن جهت صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با

روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی

رخسار زنان را شیاف و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام گوشت مسس نافع مضر امعا مصلح آن ازیانه و مصدع محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت

آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن الجزء است و دستور تشویه و بریان نمودن آن جهت امراض

عین و غیرها آن است که از ماء العسل سرشته و در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش افیون و حب

و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الواو** **اوفیوس** بفتح همزه و سکون واو

و الف و کسر فا و سکون یای تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بلسان بعض مترجمین بمعنی حاقه است زیرا که گل آن شبیه بنرگس است

و بسیار کوچک و کبود و منقش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و ساق آن بقدر یک شبر و سطبری انگشتی و بلسی گویند نورانی میباشد بهنگام

شمع در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار **طبیعت** بیخ آن بارد در اواخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل بحرارت و برودت

و مجفف در اواخر سوم و برگ آن بارد در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص** آن آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار

بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصاً تازه آن قبل از بلوغ مانع رویدن یا باعث برآمدن آن

و گذاشتن آن بر حقوین و مثانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذاشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده مصلح آن

گویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده در آخر

معجمه لغت عربی است و به سریانی اروز و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی هنس گویند و از اقسام جنس مرغابی است و هر نوع کبیر است که قاز باشد **ماهیت** آن معروف

است اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بری آن پرواز میکند **طبیعت** جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر آن نیز گفته اند

افعال و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود سمین بدن و محرک باه است و پختن آن با ابازیر و مسالح حاره بهتر و مصلح آن الکامه

و آب انار و از اغذیه نافعه از برای ربود ستکبد و اوجاع بارده است جهت آنکه گوشت آن شدید الحراره است و چون با زهومت بسیار است که بفارسی سمیت

نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز از او در زمین دفن نمایند تا بوی آن کم گردد پس برآورده بهم از آنکه او شکم از آن تنگ افته پاک شسته

طبخ نمایند و این قلیل الغذا از ماکیان است و مهر آخته آن جهت زیاده کردن منی گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و التیام فتوق الکلا و ضماد او سوخته

و از خوردن آن بز و دمی تب حادثه میگردد و بدستور رسنوی لطوبت آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سکار ان آن لذیذ

غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات است امثال آن ... مقدار اکثر ...

مقدار دو بازوی آن مصلح الهضم مدر الغذا و مضر سر آن طلا جهت ورم معده از مورد و سیاه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت

معده و شقاق آن و تقشیر جلد و داء الثعلب و داء الحیه بی تجاوز سیاه و برای تشنج شرب او برای انزیت آبی که در گوش رفته باشد قطور او با آرد با

ورم پستان ضماد او با فانید نافع و بزر ده تخم سیر است آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظ آن و زوال نسیان و سیر خشک و قطور آن با آب

گرم جهت حبس پیشاب نافع و دوم آن با آب نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة شرب او سیار نافع و است تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی

بهترین ادویه است و بدل آن جهت سرفه خشک ... و بیخ آن در قرابادین ذکر یافت اوسلید بضم همزه و سکون او و فتح سین مهمله و کسر یای موحده

و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است ماهیت آن نیلوفر هندی است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ...

بارد و مقدار شربت آن یک درم و بیخ آن سرد و خشک ... طبیخ مانند لعاب جهت صداع بواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن ...

لعاب است اوفیمونیا بضم همزه و سکون او و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون او و فتح با موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله

لغت یونانی بمعنی شبیه باد روج و در مغرب معروف باسبیه و بعضی جفون نیز و گاه فیلاطاریون نامند ماهیت آن نباتیست شبیه باد روج و ساق آن

آن لطافت و شیری و مزغب مایل بسبزی و تخم آن شبیه به تخم سیاه و در عالی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و

خواص آن ملطف و مجفف بی لذع یک درم تا دو درم آن با شراب جهت نهش افعی و سوام و یکدرم آن با مر ... جهت عرق النسا مجرب ... اندا و اوما

بضم همزه و سکون او و ضم نون و سکون او و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی سقط الاجنه ماهیت آن نوعی از ابوخلسا است که موجوبه نامند برگ آن

دراز و باریک ... از برگ موجوبه ... ساق ... در اکثر بلاد میروید در ایام ربیع در هوا ... و بیخ آن باریک ضعیف طولانی ...

سرخ برنگ خون طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه

درهم از برگ آن جهت ... و ربع درهم آن جهت اخراج جنین زنده و مرده مفید و تعلیق آن ... او فالی بضم اول و لون ... میان ... و ساکن

و بجای ... فتح میم و الف ... و یای مثناة تحتانیه لغت یونانی ... آن است که یک ... شراب دو ... عسل ...

تا القوام آید ... با آب انگور ... تا القوام آید و نوع اخیر ... و تحلیل و تفتیح و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت آن کمتر میگردد طبیعت آن

گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و ... باید استعمال نمود که ... و مورث انقلاب معده است اوسیا بضم همزه و سکون

واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت آن حصاره نباتی است ... آن ... شبیه برگ ... در

سوراخ که گویا کرم زده است ... از برگ آن زرد و برگ ... عصارهٔ آن شبیه بعصاره ماميثا طبیعت آن گرم و تند افعال و خواص

آن جهت ظلمت بصر ... و لعاب ... نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور ...

عصاره آن ... و عصاره ... بعضی گفته اند عصاره ماميثا است و بعضی عصاره خالیدونیون ... و بعضی عصاره خشخاش ... و بعضی عصاره

... یا عصاره ... و گیاه ... بعضی گفته اند شکری است که در صعید مصر ... شبیه ... بزبان ... چون ...

... اوهالی بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یای آخر حروف لغت ...

... و نیز گویند ماهیت آن ... غلیظ ... از ساق درخت حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر شود طبیعت

آن گرم تر افعال و خواص آن جهت ... رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع ... و اکتحال ... با آب ... خام ...

... بدن ... آن ... بخواب ... الف مع الهاء ... ایال بفتح همزه ... و الف و لام ماهیت آن ... اغذیه

است ... کوشت ... که صاف کرده ... افعال و خواص آن ...

نوع البقول اسمال است **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هرد و هره نامند **ماهیت** آن ثمر درختی هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک طبی لانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ بالیدن و زرد آن ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک ... متوسط است و چینی سبز رنگ که انسان کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هندی هلیله جوی و از آن کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده و شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلا شکوفه خشک شده آنکه نامند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک و هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه بسته بار اند و از آن بزرگتر نیم رس سبز مائل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و کوهستانات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بیرابوم که در بنگاله است و بیرابوم و بالیده و بزرگ و با قوت میباشد و باقی حال آن از رو کوچکتر و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت بلاد توران و خراسان و ایران میبرند آنکه در کابل هم میرسد و همچنین از سرحدی که سیلدی میبرند نامند و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند بلاد ایران و روم و جوف غیر آن میبرده اند همه را چینی می نامیدند ماننددار چینی که در بسیاران و انواع آن هم میرسد و هلیله و زنجبیل که در گجرات و انواع آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن **افعال و خواص و منافع** آن در طب الائمه منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که بتحقیق شکایت کردند نزد او شان از مرض لیس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجایب ادویه را پس فرمودند آنحضرت عم این یا صب بکم الاهلیلج یعنی چرا از نظر شما میرود و دور میبرد اقتصار شکنید بر سه این ادویه که اهلیلج و راز یانج و شکر است در ابتدای گرما سه متوالی در هر ماه سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان بجای آن هم دیگر دانید بجای راز یانج مصطکی در زمستان بدرستیکه مریض نمی شوید مگر بمرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و دفع استسقا و بواسیر و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق البلغم و صفرا العصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را العصر و دفع میکند و باقی را غلیظ صحیح میگرداند و بتجربه در حقنه ها نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع عصر است و انضمام و تسدید مسام و عروق اعضا و القای مواد غلیظه در آنها و در حقنه از دو او در قضیه است نه سام که باعث انضمام اند ادا نیا گردد و معمول است که انرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب کنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنه ها و در شرح اسباب در معالجه برسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در بیان آن در دوار و گفته اند که چون با بنفشه و حبات شیر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تأثیر آن نگردد و دیگر اولی عدم استعمال است در حقنه ها حفظ صاحیم و مطبوخ آن که در حقنه ها اصلا اثرا نیابد چون نمود بلکه منقوع انرا استعمال نمایند نزد و شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیم کوفته لیکن و دهن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد و فعل آنها کم گردد بسبب دهن و سفوف آن جهت تقویت لثه و خون آمدن از بن دندان و ریختن گوشت آن مفید و عمل نوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف است جهت آنکه صمغ آن که حامل قوت اسهال آن است در آب مسی آید و حاجس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن میباشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها زیرا که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثقل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عظم آنها روغن بادام و بالا دو تازه و قند و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا مثقال درهم و در مطبوخات و نقوعات از مفت درهم تا ده درهم بدل آنها در بعض

پوست انار و گویند محض است و عصاره خشک بلیله کابلی و از قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار می‌نماید و در قرابادین در اطریفل ذکر یافت اهلیلج کابلی

بهترین آن زرد مائل بسبزی بالیده پرمغز کم ریشه خسته کوچک است که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است طبیعت آن بعضی در سرد و در دوم

و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال مید انند افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول و جهت نسیان و تقویت جوهر

حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال فالج و صرع و لقوه تنها و یا وزن آن عسل

سرشته هر روز مقدار یک حبه و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون و طبوخا و یا معجونا

آن عسل و گویند چون صاحب لقوه و کمید و بلیله کابلی آسته بیرون کرده را در دهان گیرد و نخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و هم چنین چون در جانب آن

گذارند یک عدد بلیله کابلی را النفع بخت ازاد و گویند چون یکسال هر روز یک عدد از آنها اول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این صفت را

مخصوص بلیله سیاه دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آن نافع و مقدار شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ هشت مثقال بدل آن بلیله زرد

و بعضی سیاه گفته اند و سایر خواص زرد دارد و مربای آن که زیاده از یکسال بر آن گذشته باشد مقوی معده و دماغ و منضج بلغم و مقوی حواس و حافظه

آن مدر بول و مجرب آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم احشا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر و دماغ مصلح آن عسل است اهلیلج اصفر بهترین آن زرد پر باشد

و کوچک است که کهنه نباشد طبیعت آن تا آخر اول سرد در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بلیلج کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و سدر

نافع است آشامیدن و اسهال آن برای صرع صفراوی است آشامیدن منقوع آن در آب انار ملین معصور با تمر هندی جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن گاو داغ کرده

پس آورده از روغن پاک کرده نیم مثقال از آن تا ربع مثقال پوست صلب رحیل سوخته ممزوج نموده با آب نیم گرم بیاشامند مسهل زرد بوده جهت زحیر

بواسیری و بواسیر مجرب و در آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع ضماد آن که در تخمیر کرفته اند و سفوف و تقطیرات جهت بیاض آن نافع است

دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است مضر مثانه مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا چهار درم و در مطبوخ و منقوع

تا ده درم اهلیلج اسود که اهلیلج هندی نامند و قبل ازین ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب دانه سنگین فاسد نشده است طبیعت آن در سیم اول سرد و در دوم

خشک افعال و خواص آن مقوی حواس و ذهن و حافظه دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون

وارد مغز یا معصول کرده و سفوفا با لطافت مقوی ربع درهمی حب ساخته با مار الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و منع نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه

و همچنین نگاهداشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب شهوت معده و تقویت احشا و درد سپرز و بواسیر و جذام و بهق دادن آن جهت حبس اسهال ...

آن در دهان با خضاب سیاه موی و تقویت آن تقویت لثه انبات موثر گویند مضر جگر و مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هشت

مثقال بدل آن بلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و کسی آن تخم مورد است اهلیلج چینی گفته اند از صنف کابلی است و زرد مائل بسبزی و سیاه و کوچک

مائل بسبزی و کم گوشت و دانه بزرگ افعال و خواص و منافع آن بسیار ضعیف الفعل و کثیر الفضل است چنانکه با وجود سایر المجات انرا استعمال نباید نمود و بلیله جو

بلیله مزبوره از آن ضعیفتر و طریقه احراق و تسویه و مربا و عطر نیلات و جوارشات و حبوب و دهن کلکلانج و ربا سفوفات و شربه و حقن و غیر ذلک در قرابادین

و مار الحبوة و مار الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین بنجاح و لفوحات اهلیلج در قرابادین ذکر یافت فصل الالف مع الیای المثناة التحتانیه

ایارانوطانی بکسر همزه و فتح یاء و رای مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طای مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است

که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا استاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی القدر ساکن رنج و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از بیم ...

برگ بلوط و آن کوچکتر و باریک‌تر و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک افعال و خواص ضماد برگ آن با شراب جهت

رفع قروح خبیثه و دندان و آشامیدن بیخ کوبیده و برگ آن با شراب و ضماد آن جهت ضرر سوام و آشامیدن برگ آن مقدار یک مثقال و نیم تا نیم مثقال کندر

و همچنین دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با روغن جهت تسکین درد اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح و رفع ...

سوم از شاخ نبات آن بابرگهای حوالی آن صحبان پیوسته بزمین جهت حمی غب باستور کرده چهارم آن بابرگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند **ایجوش**

بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم یای مثلثه وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن الفقی نوشته که

دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ قلومس و زغب بسیار دارد و از اطراف بیخ آن بر آمده وساق آن لیح خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که از انالیطا نامند

ساق نباتی که ازار قیطون گویند و با آن گیاه بسیاری میروید و ثمر آن بقدر کرسنه در سر غلافی دو دانه میباشد خوش و بسیار نازک بیخ آن مدور طویل و سطبر چون خشک شود بسیار

وصلب میگردد مانند شاخ و منبت آن بلاد مسلیسا کو سکیه از انهذی نامند **افعال و خواص** آن شامیدن آن جهت طلیخ عروق آن جهت نفث الدم صالح و خشونت حلق و سینه

و شو صده عرق النسا نافع و ضماد برگ آن جهت لعوق آن عسل که ترتیب نمایند **ایدامامیر** بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه

و راء مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بپشم و مایل بسبزی و بر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد در مکان آن اخج نامند **طبیعت** آن سرد

و خشک **افعال و خواص** آن جهت اسهال مجرب و بخور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم و احتکاک کهنه و غیر کهنه و سحق آن جهت قروح نجاست موثر و مقدار شربت

آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیغون** بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و غین معجمه وسکون واو و نون لغت یونانی است

ماهیت آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صدفهای منقش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان از آن جمع مینمایند و استعمال میکنند و سبز رنگ میباشد **طبیعت**

آن سرد **افعال و خواص** آن محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خبیثه و چشم نافع **ایذاریذا** بفتح اول وسکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه

و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ آس کوهی است بیخ و برگ آن

سبزی طولانی شبیه بمخیوط تا که انگور رسته و شگوفه آن بسر آن خیوط میباشد و طعم آن بسیار قابض **طبیعت** آن سرد در دوم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن

قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و شامیدن آن و دو مثقال ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا و بعمه و قدر

مقدار شربت آن تا دو مثقال است **ایرقارون** بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و الف و ضم راء مهمله و

سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و بعد راء زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس ارناشر بامی نامند برای اجتماع

گل آن و بسیاری و انبوهی **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مایل بسرخی و برگ آن شبیه برگ بسیار کوچک و از آن گل آن بنفشی و انبوه و در

وسط آن چیزی باریکی موی است غیر منحنی و در بهار سفید میگردد و منبت آن خرابه و شوره زار **طبیعت** آن بسیار سرد و با اندک تحلیل

افعال و خواص آن ضماد آن تنهائی یا با بیخ جهت ورم معده و حصیه با کندر جهت جرب و جهت حصف و سایر اعضا نافع و تره های میان گل آن نیز بستور

چون تازه از انجوزند فی الحال خناق آورد و در قتل مانند فطر و مداوای این نیز مداوای آنست **ایرسا** بکسر همزه وسکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف

لغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و بعربی اریسا و بسریانی ... تا اسوستا نامند و بفارسی مشهور بیخ بنفشه است **ماهیت**

آن بیخ سوسن اسمانجونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن ازرق باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و بهتر و دراز بقدر انگشت

در زیاده بران و پرگره و پوست آن کبود و سرخ و زنگار رنگ و مغز آن مایل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن نباتی بری آید و بر

سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و بر گشته و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطهای متوازی و اندک خوشبو و برگهای گیاه آن سطبر و ملبد

و بیخ آن سخت بهترین آن غدونی صلب سطبر و متکرز الاجزا مایل بسرخی گرد دار خوشبو است که بسیار ملبد نباشد و زبان را اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن

قوی باشد و لقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین بر آورند و بریسمان کشیده و بقلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در ان راه نیابد و دستکاری متخلخل الاجزا

و رخو و ملبد و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد **طبیعت** آن در اواخر دوم گرم و در دوم خشک و کمتر از آن

و کهنه آن گرم و خشک تر از تازه آن **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل بلغم و صفرا و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال

کهنه آن زیاده است و شامیدن سه مثقال از آن تا سه مثقال در بعلا و اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید **امراض الراس** و غیره ضماد آن با سرکه در دو گل

برسر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن بخور آب ورد و ضماد گل آن جهت سکته و تشنج امتلائی و خدر و بدستور شامیدن آن نیز شامیدن مطبوخ برگ آن از برای
خدر و طبیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعاده و سکته و فالج و استرخا و فتح صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن و با
شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و لتعطیس بخور آن جهت جلب موج و رطوبات از ماده از ثمر و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ آن با سرکه
گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه بآن جهت درد دندان و روا اسنان و ضمور لثات و مضغ جرم آن جهت بد بوئی دهن و اشامیدن مطبوخ آن یا جرم آن با طبیخ
جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ربو و عسر النفس و آفات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبسه و عسرة الدفع و درد جگر و سپرز و استسقا و یرقان و تفتیح افواه
بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان منی بدون جماع و اشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و
استسقاء و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و شاک عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و درم ساده سپرز و لرز نافع حمیات و ضماد پخته آن جهت درد
رحم و صلابت و التصاق فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و ثور لبنیه و قروح وسخه و بدستور ضماد آن با
سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو خیار خرزهرج
جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و دور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که تا عظم شده باشد و
حلوبس و طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوئی بواسیر و قروح غائره باطنه و بردن لحم زائد و حمیر و فرزجه آن
با عسل جهت اخراج جنین و محمول آن جهت دیدان و بدبوی منی و بخور آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و اشامیدن آن با سرکه یا شراب جهت
تشنج امتلائی و شاک عضل و رفع سمیت قطر و تنح و کسر جبلی و محلق و برود نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خناق
قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت قطع دوی و منع نزلات مزمنه و تنهائی در عینی جهت رفع بدبوئی منخرین و چون زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش
بچکانند کری کهنه را زائل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل آن سن آن و بن الفار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات تجربه است
و اگر تخم آنرا قدری بر زمین پاشند مگس بگریزند از آنجا و آنرا از دانه بادیه بابدان دیگر برسد که انرا فاسد کند مقدار شربت ا با ساتا دو مثقال بدل آن در اسهال تا نیم
ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر و گویند مضر بشش است مصلح آن عسل و جوارش و حب بید و دهن و رص و لعوق آن و بقرابادین ذکر یافت **ایمار الوطالی**
بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم لون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی خشبه مکرمه و در مصر زیتونیه
نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا زین گیاه جاشند و نه چنین است و در حرف الزاء انشاء الله تعالی ماهیت
زرین گیاه مذکور خواهد شد **ماهیت** آن بنائی است زیاده بیک گز و شاخهای آن بر گره و ساق آن باریک شبیه گیاه آن از تخم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر
و شرفه دار و طعم آن شیرین و تلخ آن باریک و دراز و گل آن سود و چون بر صعوه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره گرداند و تغییر عوض جرم آن **طبیعت** آن
در اثر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن تحقیق و منع اشامیدن دو مثقال از تخم و برگ آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن
با شامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاة و غرغره طبیخ آن با شراب جهت
قروح و ثبور زبان و قلع عنباط و قروح دهان و تسکین او جاع انها و لثات و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین
و گفته اند اشامیدن گره اسفل آن از جهت لبوی دگره دوم آن جهت نوبه بلغمی و گره سوم آن جهت غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا از ام
و فرزنگ مجرب اکرام و اعوان و نسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر بطحال مصلح آن کثیرا است **ایل** بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه
مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است انزایل جهت آن گویند که بناه گاه خود را در مغارهای کوه سازد و مغارهی کوه ن ذگا دکوهی و بهستی
ایرسینگها بفتح یای موحده و الف و فتح راء و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و بلغت اسپانیا
دواره سینگه بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه باشد شاخه درخت هیات دلبر از صلابت مصمت شبیه بدان

۱۲۴

درحرم مکه ازان صلب تجلاف شاخ حیوانات دیگر **ماهیت** آن حیوانی است جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان بسیار باشد میباشد و این را ایل نامند و بترکی جوبر و جثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از ایل بزرگتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را البقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشهای گرم سیر میباشد و این را البقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهلون الوله این است و همه ساله در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قوی تر از آن بر می آورند و گویند که طول العمر میباشد و بعد از سیصد سال مثانه دیگر در آن بهم میرسد و لهذا العبد و بر مثانه عمر آنرا معلوم میناید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده بود و نوشته که گویند مراره ندارد و همچنین است ملکه مراره آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از ضعف ابرودی خالی میشود و بر کبد آن چسبیده می باشد لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند چون پیر شد بنایند و میگان در ان لشید بر مایاید و چون تشنگی از شیع بخورد بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** گوشت آن معدل سوداوی سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و گوشت انچه در هوای گرم بعد از دویدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص گوشت آن حیوان که تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه بسیار آن بخورانند و تشنه صید نمایند یا آنکه بعد از صید بآن آب بخورانند و نگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بزودی متعفن میگردد و پس طبخ نمایند با آب و اندک سرکه تا خوب مهرا شود و با روغن بپزند برای حرب تناول نمایند و بعد از ان اشربه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید بیاشامند و جون آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کثیرا و مانند آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و جهت حصول صفا با ادویه معینه بران و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحه امعاء و قولنج صعب و سیرز مفید و جون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان مقصود است ازان و تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن بمقدار هم جهت سعال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان نافع است موثر و بر عانه و لب‌ها ادرار حیض نماید و مضمضه آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آنرا چون با دو دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بران طلا نمایند جهت درد پهلو و ممغص و مرض بیه آن جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون آن خشک کرده آن الی روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعاء و مثانه و نیلخام آن با شراب مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طعنه تیر مفید و با البدن مخ ساق آن و پیه شکننده آن جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع صلابات و ازاله اعیای بارد و عصب و مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن در آن محل زرده تخم مرغ نیمبرشت و دندان و طلای دنبال سوخته آن تمامه همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب ذکر و کنج زنان و عانه جهت تحریک باه و لغوظ و همچنین چون بر جبهه نمایند در نیم و دمعه یعنی حجری که در جوف کو دال آن تولد میشود و آنرا جمع میشود و عوام آنرا تریاق گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و چون الطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر یابد و مسند مقدار یک حبه ازان حجر کسره در شیر حل نموده در کام او بچکانند مادام الحیوه ان طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون بمار آن طفل بلند شود از حرکت باز ماند مجرب است و لغیادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین محبوب و در تهییج باه و انعاظ نافع بمنابه تفقور و ده قیراط یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و سفت حصاة و تعلیق قضیب و تضمید بوست شاخ آن مرکب تنها بی جهت منع گزیدن مار و عقرب و سایر سموم مجرب چون قضیب آنرا بریان نمایند و یک جا مل آن مار بیاید و بنیر به آن مقوی باه و حمول آن بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند او انگشت و مجرب گفته اند مرم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن است که مبتنی خود را بر سوراخ مار می افکند و بقوت نفس خود مار بخود بکشد و بجهل بیرون می آورد و اما اینکه تا مدتی او سرد حجر بخوردن آن میناید از دنباله آن چون تمام آنرا بخورد و حیات و سوزش و حرارت آن پیدا میگردد و در دلی ازان

جاری میشود و در گودالی که در گوشه چشم است مجتمع میگردد و در ایام تجدد بسته می شود و آن دمعه ان زیاق است که ذکر یافت و نیز چون زالو خورد
دگرمی و سمیت در خود دریابد سرطان اگر زنده بخورد و بجهت رفع آن ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را بخورد و لهذا اوست آن جلت نفاس را مفید است
و چون بخورد زن کسی آن را بناخن خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن قدر مثقالی عارض میگردد کرب و بلادت و غشی و ورم سم قاتل است علاج آن
آشامیدن کثیر با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن فیل زهره و دو دانگ تا نیم درهم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که بحرف اول آنها بای موحده است * فصل الباء مع الالف * بابونج

بفتح بای موحده و الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابون نامند ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز مایل
بزردی و باریک منشعب بقدر ذرعی و زیاده بر آن و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان
ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی است و عند الاطلاق مراد گل است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** گل آن ملطف
و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل ریاح
رحم و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و معده و رحم و تحلیل [illegible] اورام احشا و معده و سایر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و
و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و حبس البول و عسر ولادت و [illegible] احتباس حیض شربا و ضمادا و طلاء نافع و بدن را از اخلاط
ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور بخته آن با سرکه جهت رفع نزلات در انتها و درد چشم با مداومت آن مفید الا باید
که بعد از تنقیه ماده باشد و خاییدن آن جهت قلاع دهان و در دهان نگاه داشتن جهت [illegible] بغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن تنها ئی جهت ورم چشم و بخور آن در اول جهت
گریزانیدن هوام موثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و برنجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت آب بیخ آن گرم تر و خشک تر
و در افعال قوی تر از گل آن و کمثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که گل ازاد در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و تا
کم ریزه تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قرابه [illegible] طبخ دهند تا قوت
آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد نصف وزن تازه آن بگیرند [illegible] سائیده مصاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن [illegible] طبخ دهند بهتر است **طبیعت**
آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و مرکب و مخفف رطوبات و مدلین [illegible] جهت دفع از
حمیات بلغمی و سوداوی و اورام احشا و [illegible] که از سرما باشد و خدر و تحلیل ریاح مختص با عضای و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش
جهت ثقل سامعه نافع **باد آورد** به فتح بای موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و راء و دال مهملتین لغت فارسی است و گویند سفید نیز نامند
و بعربی شوکة البیضاء و برومی لوقنتقی و بسریانی سانا حور و مولف جامع تمیمی از عصفر بری میداند و شیخ گویند که جو است ماهیت آن نباتی است
خاردار بقدر ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و برگ آن تر از ان مثلث و سفید و مرغب و خاردار و ثمر آن بمانند [illegible] خاردار سر خار بقدر شونیز و در
جوف قبه آن چیزی مانند ابریشم و گل آن منقش و تخم آن شبیه بقرطم و [illegible] بعضی شکاعی را باد آورد میدانند و میگویند شکاعی اسم سریانی آنست باد آورد اسم فارسی
و تحقیق آنست که دو جنس قریب بهم اند نه عین آن انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف شین خواهد آمد و فرق [illegible] خواهد شد و قسم آن که باد [illegible]
آنست که ساق باد آورد باریک و سفید و مدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بر آن و در بیخ ساق آن اندک زغبی گل آن سفید و اطراف آن خار ریزه نازک بقدر
شونیز و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه به پرز و ابریشم سفید رنگ چون گیاه آن خشک گردد باد آن را
برکند و پراگنده نماید و لهذا آن را باد آورد نامند و منبت آن دامنهای کوه [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و منسوب بسردی و گویند در اول سرد [illegible]
است و لیکن برگ و تخم آن با قوت بارده و بیخ آن قوی تر از تخم آن و تخم آن از برگ **افعال و خواص** آن برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتح
سدد و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و محلل و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت [illegible] سینه و اسهال [illegible] مزمن و درد معده و تقویت [illegible]

وحبس البول و گزیدن هوام و ضماد آن جهت ورمهای که بسبب ضعف معده باشد و ورمهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یکدرهم و نیم و مضمضه بطبیخ آن و بخور آن
برگ آن جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاییدن دار الثعلب تازه آن را آکال کند و آن مجرب است و آن جهت رفع تشنگی و التهاب
بجا نهاده و بر لسع عقرب و نیش مار گذارند بسیار نافع و از خاصیت آن است که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کرم و جعل
گزار اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد و ورک و کمر مفید و مضر ریه مصلح آن فستق و بدل آن شبتره مقدار شربت از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن مثقال و ...
بفتح با و الف و سکون دال و فتح را و مهملتین و سکون نون و جیم و ضم با و موحده و سکون واو و فتح یای مثناه تحتانیه و هاء معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب
نامند **ماهیت** آن نباتی است القدر ذرعی و دو نوع میباشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن شعبه شعبه و گل
آن نقش مایل بسبزی و بوی آن باطعام مخوره دارند و این نوع صغیر میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود و نه ریشه آن و تخم آن شبیه تخم کتان و کوچکتر از آن اغبر و ابیض القلیل
ارجیه و در ریحان نیز نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بان و از آن بزرگتر و برگ آن مایل به سندی و این صحرائی و بستانی نیز میباشد و ساق و شاخهای آن بسیار از یکدیگر
میرباید و برگ آن با خشونتی و بعضی دراز برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و تخم آن حکیم میر محمد مومن نوشته که این را در دار المرزباد و بخبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع
هر سال سبز میشود و گویا این نوع را دو سال اند و بعضی هر دو نوع را یکی میدانند و تخم این بالنگو نیز هست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک مایل
زرد و کوتاه تر از آن و اغبر و گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنگو نیز گیاه آن را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بو مانند
شاسفرم **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است
و بقول اول باقوی **افعال و خواص** آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر و مفرح و مفتح سده و ملطف و دافع کابوس و ضماد اکال
و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و بعض امراض ربکین و گرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خاییدن
برگ آن جهت ازاله بوی شراب و سیر یعنی بدبوی دهان بسیار موثر و آشامیدن سه درهم آن با پنج درهم نطرون جهت قرحه امعا و بعضی سه مثقال آن با یک مثقال
نطرون جهت دفع سم فطر و سمارغ مفید جهت الکمه ازاله خفقان عارض از شرب فطر منیا ید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس
و نفث انتصابی و سائیده آن از یکدرهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا و آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین
اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آن است و بجا عقلی که دارد و بالعوض نیز برای آنکه محلل و دافع سودا است و بار که محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن مناسب جهت ازاله خفقان
سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن حیض و خواب بالعرض و طلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و بادنجان
و اکله و با نمک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده دماغ و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر
ورک گفته مصلح آن صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم
و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یک مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و حمی نافع مقدار شربت آن دو مثقال است و شراب جوشانده آن با دیگر ذکر یافت
بادروج بفتح با و الف و سکون دال و ضم را و مهملتین و سکون واو و جیم لغت سریانی است و بترکی فارسی ریحان کوهی و تره خراسانی و بسکابا بری و بلغتی
حبقلی نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و بر شاخ و کم بوتر از ریحان گل آن مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند
بری و بستانی میباشد و خرنفی است و بستانی صاحب تحفة المومنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیرازی آورند و باشر نیز مشهور و بهترین گیاه
آن خوشبوی آنست **طبیعت** آن در دوم گرم در اول خشک با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری و سیاسیا است آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و قوت
شامه و فم معده و مبهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع استسقا و جهت خفقان غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده و سپرز و ...
سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و ضمادا جهت گزیدن عقرب زنبور و تنین بری و رتیلا جهت و ...
و باشد ابا جوشیده که منسوب بخیوشی که جزء از اجزاء معجونات و این شرابی است عقص رحاد بسبب انکه ... در با مخلوط ... آن می کنند مسکن ضربان چشم

وطلای آن جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان و تناول رطوبات عارضی سینه و سرفه
خاصیت آن است که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب به برج حمل بنحویکه تمام دندانها برسد تا سالم میمانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی از آن
خورده باشد و عقرب او را بگزد احساس الم آن نمینماید و گذاشتن خاییده آن در گوش جهت تسکین وجع آن موثر و سعوط آب آن با شکر که کافور حرارت
رعاف و استنشاق آن عطس و سزاوار است که در ان وقت چشمهای خود را برهم گذارند و خوب بفشارند در وقت عطسه و بعضی در هر عطسه گویند ملین بطن است مولد کرم
و اکثار آن بسبب تولید ریاح و ابخره غلیظ و خلط مرار ردی مخصوص صاحبان کواکب آلیه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدر گردد و مصلح آن سکر و خیار و چون در
شرب از آب آن تا ده مثقال و از آن بوزن آن شونیز و از خواص برگ است که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن نافع تولید سوداوی
عسر بول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن آن که آب برگ آن را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا
روغن بماند طبیعت آن گرم و تند و جالی و اشتها میدهد ضماد و فتیله آن با آب گرم جهت اخراج کرم مقعد و طلای آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل
و تقویت اعصاب نافع **پادزهر** بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زای معجمه و ها و را مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و بعربی حجر السم نامند و گاه بارا بد
بدل می کنند و فادزهر میگویند که معرب پادزهر باشد و گاه دال را می اندازند و پازهر میگویند و وجه تسمیه آن گفته اند پازهر است که یک را انداخته پازهر باشد
نامیده اند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و آن حیوانی و معدنی میباشد و هر یک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان و یا در جگر
و زهره بعضی حیوانات مانند بزکوهی و گاو کوهی و میمون و قنفذ یافت شود و شنیده شده که نزد کسی از آن نیز یافت شود و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است
که بهترین انواع است مخصوصا که از بزکوهی که در کوهستان نکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه میباشد طولانی و شکلی مدور و این جهت آنکه بر چیزی
منعقد گردد بشکل همان میگردد مثل آنچه بر چوب مخلصه یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و شکلی میباشد و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر
است مثل خرما یا تمر و یا پسته شده باشد بشکل آنها میباشد و آن حبوب و تخم مختلفه را مضغ فادزهر میباشد و این آن اکثر شبیه است یعنی تخم در جوف آن میباشد
و آن تخم اگر کم است چون به آب اندازند نشین میگردد و اگر بسیار است بر روی آب می ایستد و آنچه در اماکن دیگر غیر کوهستان نکاره و نواح آن هم میرسد بسیار ضعیف
کم خاصیت است مانند کوهستان سند و دکن و غیرها جهت آنکه در کوهستان نکاره گیاه مخلصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر آن است
و در جاهای دیگر نیست و مقدار پادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و با صفاف براق و جرم آن تو
بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان بر می آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارج صلب میگردد و بعد
برآوردن بر دهان می اندازند و تقلیب بان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا العبد بر آوردن آن از دهان الحقا در براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت
و املسیت آن همین باشد زیرا که پرده های زیرین آن نیز املس و براق است و با آنکه از جعل نیز میکنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر درهم کرده بشکل پادزهر
میسازند و فرق آن است که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند و اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است
و گویند امتحان خوبی آن است که چون با چاشنی سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز بسته گردد و چون قلیلی ساییده در شیر اندازند شیر منجمد گرداند و ساییده
آن سرخ مایل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و جعلی است که کسانیکه مکرر آزاد ... اندازه دیدن جوهر تراش و رنگ آن در می یابند که اصلی است
یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته است که اکثر لاغر و باقوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنها میگردد **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن مواقف جمیع ازهر و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه
جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند بالطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه
و حرارت غریزه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شرب و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب
جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و سوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب ... با ... جهت

جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جاذب سم منیا باد زهر مسحوق دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشند و همان لحظه قادر زهر ازمودهرا در دهان نگاه دارند و نفع تمام بخشد و اگر چند عدد قادر زهر موصوف را در کاسه چینی گذارند و بالای آن شیر گاو دوشند و بعد از زمانیکه شیر قدری قوت و کیفیت باد زهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط و در بعضی امزجه بارده تا دو دانگ و بعضی معالجات ناسه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده مضر محرور و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیای مبرد بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد باد زهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا از بر جادست کیفیت ظهور و اطلاع بر آن و لایت فارس و ورود است و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حبوب مفرح باد زهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کول کنده و تلنگانه کنار حدود و ممالک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز بر می آید و اکثر و بسیار صنوبری و زرد رنگ کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی از قادزهر حیوانی بهم میرسد که از روده حیوان بحری بر آورند و رنگ آن نیز زرد مایل و جنگلی شکل و بارک و درازند شکل دارم و نیز پادشاهان آنجا بنسبت اعلامیخرند و در خزاین خود نگاه میدارند و بعضی خواص منافع بسیاری نقل می کنند و گمان دارند باد زهر بری شاه نگاه میدارند **باد زهر قنفذی** از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بازرگانی اطلاع بر آن یافته اند **ماهیت** آن چیزیست صلب املس طولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ الی کوچک طولانی که در زهره بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزایر ممالک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره ناحیه ایست که جاده نیز باشد و علامت تکون آن اینست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذها بر آمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند بکشتن از زهره آن بر می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در سیم و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** آنچه شنیده و مشاهده شده اینست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و بعضیه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن اینست که ظرفی بمقدار نیم مثقال تا یک مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لمحه آن سنگ را آهستگی درمیان آن میگذارند تا ابتلع گردد و پس برآورده آن آب را بکار فرمایند و دوده مرتبه و خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند بزودتر آب تلخ نماید بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت استعمال حجم آن اندک اندک تحلیل می پذیرد و میگدازد تا آنکه باد زهر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود و چنانچه در بنده یکهزار و یکصد و نود و دو سی برادر عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خانخانان سکندر رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجرانی چهار عدد بستانیده که دو عدد خرد و کلان برابر جوز در تار طلا گرفته بودند بچهار هزار روپیه خریداری نموده و در ده بودند از آنجمله یکی را بفقیر داده بود و زهر چند چابدر بعضیه و بعد وضع حمل بعضی از نسوان السبب و دت تغیر حالت شده بود امتحان نشده فائده بسیار بخشید تا خواص سبکه مسطور نموده **باد زهر معدنی** از آن الیومی حجر است بفارسی باد زهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر فنطاس است **ماهیت** آن حجری معدنی است و معادن آن ممالک خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی و بس قندهاری و پس خراسانی است خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس و خوش تماش و خوش رنگ باشد و آن سفید خوشبو و کفدار باشد و هر چه این اوصاف در آن کمتر باشد بهتر و اثر آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم و مقدار آن زهر مهره بسایند بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوبست و الا نه امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیست مانند آنکه چون لقدر زرد چوبه از آن بسایند و بخورد و افعی دهند اگر از آن هلاک نگردید خوبست و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوبست و الا فلا و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفرده آن شش است زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی و منقط و اقسام سیم سا احمر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنگ و سمه و زرد مایل بسبزی و زرد مایل بسرخی و سرخ کاهی و بعضی مخطط بسبز و زرد و سیاه و دیگر ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و حجم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصود و بعضی متوسط مانند خطائی و خلیصی و بعضی مانند دکهنی و جمیری **طبیعت** آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل بحرارت شاید قول بوی اعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم بالاتفاق

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم مسمّی و مقوی جمیع قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت

مفرّط و مانع ضرر سموم و وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفّن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و معادل و محلل ریاح و ورم حاره و بارده و دردِ

مالیخولیا و ربو و ضیق النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال دموی و مقیّه و مطاعون و بانافع شربا بالاکلاب بلبا جهت مشابه و با حرّ

مناسب و نگیرد یا با آب خالص و معجون آنرا با آب بیاید و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و

منع تعفّن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و نافع و از ری گفته که آنرا در دفع سمیت بهتر از ادویه باقیه مفرده مرکبه دیگر یافتم و آنرا در سرد ارز و نایل

نسبت رخوصیح و از یرقان مداومت یافتی بود حکیم شمس طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که از غرایب اثر آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه معده

کرده بود و شدیدی در حالت دیگر و صلاح او عارض گردید سه دانگ این فادزهر سائیده و بسته دفعه دفعه بکار آنگه با دو خورانیدم دفعه آزار او تخفیف یافت تا آخر

روز صحت یافت و گویند شامه نیز نماید آنکه از جو آن که از مالش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور و در سوم استعمال آن محرب است اگر اصلی دانسته باشد

و از ان این مقدار جو برابر دو افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم احتراب جلیاید و شریانات و سایر عروق بدن را از ان پاک میسازد و خون را از

سمیت خالص میگرداند و هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود و پیش از انتشار رو یا آنکه بسیار در بدن جمیع اعضا ام شرب با شراب یا طلوع و با سبح

و اگر آنرا سائیده بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را تسکین و دفع نماید و ارسطو گفته که از یاد و زمر معادنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند

و صفیه با خود نگاه دارند سموم یا دارنده آن چندان اثری نکند که در خیر آن دستی که در ان این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا مستکن

و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و مکیدا ازالمی نفعت آورد و گفته اند که اگر بر این سنگ در وقتی که قمر در برج عقرب باشد صورت

عقربی نقش کنند و بر نگین یا ان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب طلا بزنده آن مضرت نرساند و نزدیک نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون بدهان مسموم

گذارند و بمکیدو یا موضع لدغ عقرب و هوام و طیارات و ذوات السموم نهند در ایدع مبالغه نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع سفید آنرا سائیده جهت سموم بخورند

زهر بالطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بالسعود انواع دیگران مقدار شربت آن دفع سموم از یک

دانگ تا دو دانگ و در سایر امور از یک قیراط تا دو دانگ الان زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین و ختانی بوزن نیم و حب بلسان

آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بادنجان بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است لعربی مغد و غاهب

بکن المعتبی بهانیا نامند ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد الملاق مراد بستانی است که مستعمل است غذا و دوا و بهترین آن تازه کم تخم

پوست تنک براق مدور و با نمک حیوانی است و سفید با وصاف مذکوره نیز خوب میباشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آنرا جدا کنند و یا تو

چهار شق نموده و خار زرده و در اندرون و بیرون آن نمک طلا کنند و یا درق نمایند و بر ان نمک طلا کنند و یک دو ساعت هم بچینند و بگذارند و بعد ساعتی آب سرد تا آب

سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس با آب بسته با گوشت

بره و بزغاله جوان یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زیره و دارچین و بهار نیم تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا بالکامه یا آب انار و لیمو

و انار دانه یا کوله پر و کری یا امثال اینها که مصلح و دافع مضرت آن است تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا درق درق کرده به دستور نمک مالیده و آب سیاه

و تیز بر آورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم احاطه بگذارند که پخته شود بر آورده و پوست از ان جدا کرده در شیشها دور کرده از دست بخورند

مالیده و در گوشت و یا لی گوشت در ان نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بعبارت هندی بهرته نامند

تناول کنند و اگر چنان نکنند و لعاب شور و یا درق خار او بر ان بریزند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بر ان بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب حاد آن از ان جدا

گردد پس با آب خالص پاک شسته به دستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب نمک دو سه جوش داده آب آنرا بریزند پس طبخ نموده بخورند تا بستانی و یا دیگر که مرّ

بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته البته ضرر کرد و نبا یخورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم منسوب بحر است و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و

و خواص آن مقوی معده و مفتح سدد و یکی از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و طلی ضمادات و بار روغن گلین ضماد بر ناف و قاطع

و مدر بول و باه و مصلح مسکن اوجاع حاره و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع نتن که بدبوی زیر بغل و کنجران باشد و مجفف رطوبات عفونیه و مورث سدد و مولد

و مانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار و محدث تبهای و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتها و روغن است و

مذکوره است و چون بریان نمایند با سنور مذکور و بخور رند جهت تقویت معده و دفع قی مخصوصا که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز نخته آن مقدار

یک اوقیه و در شراب حب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثالیل بمالند قطع نماید

و چون اقماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سایند و بر بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه موضع را بر روغن بادام چرب نموده باشد یا با لونه چرب نموده

باشند مفید دانسته اند و گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس بر آورده بفشارند و آب آن را بگیرند مقدار ده یا پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال

شکر سیاه که مهندی گره نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و مجرب و چون بادنجان ای کوچک با اندک آب و قلیل نمک طبخ نمایند

تا پخته شود پس فشرده آب آن را بگیرند و با هموزن آن زیت کنجد ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند در روز بر ثالیل بر آمده بمالند و شب تقلی آن را بر آن

مینهاده باشند زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و بیرمادگی مفید و چون بادنجان دو شاخه شده را با

تخم آن تا سیاه شود و تخم آن را نرم سائیده با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی

کنند و پر روغن کنجد کرده در تون تنور نگهدارند مقدار یک روز نگذارند پس روغن آن را آورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب چون اقماع و گلش را اضافه

نمایند جهت بواسیر بی عدیل المنشار سفید طولانی و یا منقش بی تخم با حدت آن کمی و مضر و از انواع بدارت زیاده نوعی است که در بنادر بنگاله باره ماسا نامند

یعنی دوازده ماه ثمر میدهد و ثمر آن همیشه یافت می شود و آن بار یک طولانی است تا یک شبر و زیاده و غیر طولانی نیز و بی تخم و تند نمی شود مگر نوعی که نیز دوازده

ماه یافت میشود سفید و مدور و کم تخم میباشد بدنیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون از دو بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در

عرض که از طرف دیگر بگذرد و سوراخ دیگر که نگذارد و در آب نمک ماکی جوشی دهند و در آب آن نگذارند متغیر و فاسد نمیگردد **بادنجان بری**

که بهندی بهت کتاتی و بزرگ از اهر تا و بیونانی کفنیقیون نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و زیاده بر آن و بر شعبه خار دار و برگ سبز و خود رو

در صحاری و مفروش بر روی زمین و شبیه به کبیر میباشد و منبت آن کنار رودخانها و صحراها و دامنه جبال و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و بر خاره در خامی سبز

و بعد رسیدن زرد میگردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت **طبیعت** آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بشمس است **افعال و خواص**

آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تبها و درد پهلو و عسر البول و القولنج

حصاة مثانه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه هشکنٹیه را قدری معتاج جمع نموده کودی بکنند و در قعر آن کودی کوچک در آن طرفی

سر تنگ بگذارند و در کود بزرگ گیاه هشکنٹیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و با سرگین گاو خشک جنگلی را افروزند تا قدری سوخته آب از آن چکیده در آن

ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب او را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح تا قلیلی بیاشامند جهت رفع تا بار رطوبی کهنه و ضیق النفس بار در طب کهنه مفید است

بادیان ختائی به فتح با و دال و کسر دال مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یاء از ادویه چینیه است

ماهیت آن ثمری است چوبی زرد رنگ مشتمل بر هشت پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها نشق و در اندرون آن تخم کوچک زرد چون سیب

رنگ و طعم آن قوی الحجله شبیه بر از یانه و لهذا از بادیان ختائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند ستاره است و از جبال نیپال و چین و زیر باد آن منقول میشود

و مستعمل تازه و تند طعم و رائحه آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن برطرف شده باشد غیر مستعمل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری

افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و اعضای دافع ریاح و نفل طعام و دردهائی محلل بلغم و ریاح و مدر بول و لعضاری جهت امروز نمود کرده

با خطائی طبخ نموده بدستور مذکور در جای میشوید مفر و عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث منگ مصلح آن بریان نمودن آن است باز روز

بفتح با و الف و سکون را مهمله و فتح زاء معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسنی و بهندی برجا بلبتی گنده بهروزه نامند و باین نام
معروف است ماهیت آن صمغ نباتی است برگ آن شبیه ببرگ حبار و مشابه نبات کلکیم و ساق آن باریکتر از آن و سفید و گل آن بزردی و شبیه بگند بیستر از صمغ
و زرد آن است و فصل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده اللبن درختی است عظیم القدر مدور که تنه از ان به تنه و غیر آن جابجا خراشند و از ان تراوش
نمایاید و بری آید و مانند لبن است که دهن بلسان نامند و میباشد در اول سفید رنگ اندکی رقیق و بسکون منعقد و دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد و نارنجی
زرد تیره و پس سرخ و اندک خشک صلب میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن و در شتر رقیق زرد و کهنه آن بر تر و غلیظ تر میباشد و زنگار
اندک و بها بوزنک بسیاری آورند و قیمت ارزان معروف و مشهور قطعهای حبوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده نمایان بوده شده جرم چوب آن مانند سه
دو بو دار زرد و ریشه دار و گفته اند لبن بو دار است و قوت اللبن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صاف تند بوی بی غش است زیرا که مغشوش
بر اتیج و اشق و وازد و باقلا میباشد و گفته اند سه نوع میباشد یکی سیاه یا سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد رنگ نرم صاف بی بیاض بود و این بهترین
همه انواع است **طبیعت** آن گرم در اول سوم و خشک در اوسط دوم منسوب بمشتری و کهنه آن از تازه آن خشکتر **افعال و خواص** آن ملطف و محلل
و جاذب و مسخن جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و دوار شیر مقطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه ضعیف شده و جگر و سپرز و العذر
و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تنقیه حصاة و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب کمی جهت سم طفسیقون و اخراج
جنین است و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بول بسیر سرفت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی
و درد گوش مفید و ندهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف
و قلع آثار جلو و صلاء با سرکه و نطرون و با نحاس محرق یا زهره بز یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهم های جهت خوردن گوشت فاسد و رویانیدن
گوشت صالح و چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بپارچه کرباسی مالیده بر کمر داغ کرده تا گرده دیگر بچسبانند و بر بالای آن پنبه کهنه گرم کرده
گذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد و درد را زائل گرداند مجرب است و دخنه آن جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده
جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن و بدستور بخور آن بالتمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت
امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و اعصاب حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب بسیار و ترنجا تند بسیار قرحه نافع و دستور اخذ دهن
آن است که بارزد را با هم وزن آن خاکستر چوب درخت انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه معروف است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دو دانگ آن
سقمونیا لیمون مانند و زیت مخلوط نمایند و نزد دیگ عوام گذارند از انها الکیت مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مصلح آن کتیرا و روغن بنفشه و کافور
و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکبینج و ربع آن جاوشیر و جهت آنکه جاوشیر را از آن بگیرد
میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا در آب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند از اجزای چوب و غیره در آب
گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صاف است بالای آن باید گرفت و از پارچه صاف نمایند و انفاز رند که درد آن با آن آید و بکار برند **بارود** بفتح با و الف
و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و هندی باروت با تاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در
اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در القبر ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید دیا یا دیگر
و یا بید الخیر یا تخت و یار و سه یا امثال این ها و بالجمله چوب هر درختی که زود با آتش در گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی با وزان مختلفه مثلا
اگر از برای توپ و تفنگ سازند و یک تار هندی شوره پنج توله گوگرد دو عدد و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان
و یا با شراب و یا دو تشه با آب کرده خمیر کرده میکوبند و حبوب یا صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در چهارم
نیز گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و مقطع و مفتح سده و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است

عوارض البال سر کش و چون موضع وجع مفاصل را اخبار بازده بارد و برازم ساعلیه بران بمالند وجع از ان زائل گرداند مجرب کرده ... سطحلم ان کثیر ...

بار بلوماین بفتح باء و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناه تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بحشیم است و غلط کرده کسیکه از اصح ثمره الجبلی دانسته و بعضی سقلبیون و بعضی قلومایین نیز نامند ماهیت آن گیاهی است بی ساق و برگ آن محیط بران و مایل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک به آن سقفها روئیده و برهانمی شبیه بدون ... زیاده سفید که بجای و عیران برجه سر ... بخشیده و ثمر از اجمع نموده در سایه خشک ساخته نمایند و بیخ آن غلیظ و نبت آن حارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که بر نزدیک آن باشند می‌پیچد و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن محلل و مقطع و مخفف و تخم و برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب آن ... و محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس ... و تخفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون مقدار یک درهم تا یک مثقال از آن با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و با ... جهت امراض الطحال مفید و چون برگ و تخم آن را با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سودا را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرز از آن تسکین دهد

بازی بفتح باء و الف و کسر زای معجمه و یاء بفارسی باز نامند ماهیت آن از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر اللون بسفیدی و زردی و منقط به نقطه‌های سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر از منقط است و پادشاهان آن را ... و جهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند طبیعت گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن ... و الضم و در کم الغذا و محلل اورام و جاذب سموم ... سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت نفع بیاض طرفه و بدستور زهره آن ... و طلای سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزند ... جهت اسقاط جنین مفید ... مصلح آن آب زیرست یا ...

باشق بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و ... نامند ماهیت آن از جمله جوارح طیور است و شبیه آن کوچکتر از بازی و در فعل از آن ضعیف‌تر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن لطیف‌تر از بازی است و چون گوشت آن را ... سود کرده بیاشامند ... جهت ... بارد و ... و همچنین جگر ... و آن و مقدار شرب آن یک مثقال ... گفته که نیم درهم از زهره آن ... جهت ... سودا و ... قطور زهره جهت نزول آب در چشم و بیاض ... طرفه ... زهره باز و طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و ... آن ... و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود ... آب را با روغن ... تا روغن بماند ... آن جهت ... و وجع مفاصل و اعیا و تشنج نافع ———— و گویند از خواص آن است که چون ... نشوند

باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدد و الف مقصوره و چون لام را بتخفیف و مد با الف ممدوده خوانند ... در سبز ... ماهیت آن از حبوب ... و در غلاف ... با رنگ ... غلافی و دو سه چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد ... فاصله ... سیاه رنگ شبیه بناخن ... شکل و مغز آن ... لوبیا و ... آن را ... و گویند ... طبیعت تازه آن در اول سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل آن گرم با اعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مخفف و قابض **افعال و خواص** آن محلل و منفخ ... و مسدد و جهت تنقیه سینه و ... و تقویت آن ... رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و در نفع قرحه امعا و اسهال ... و چون ... ببرند و با پوست بجوشانند ... اسهال حادث از قرحه امعا و اسهال ... قطع نماید و ... آن با روغن بادام ... جهت ... خشونت سینه و حلق ... آن جهت خشونت حلق و جلای ... مرتع ... و تفتیح سده و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم ... و شیر باشد ...

باسرکه و نقلاع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم گوش و زیر چشم و باکندر و گلسرخ و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و باآب خطمی و امثال آن جهت ورم نقرسیه و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با سیه جوش جهت تحریر مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف مغز دار آن را بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ و بعضی ها ... جاذب سمیت است و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با بیاض آن فاد زهر گاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در آب او دن قلعی شکافته در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را کوبند و بر هر عضوی که خواهند بندند موی بر آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصا که آن موضع را از موی سترده باشد و کرر برای تجفیف کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر با فراط است مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب و پختن با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و زنجبیل و قوه و نخود و امثال اینها خوردن و مداومت خوابهای آشفته و خارش بدن با قلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست است و حشیش ... گیاه باقلا جهت رفع آثار سیاه ... **باقلای قبطی** و با قلای نبطی، نوعی از نوع باقلای معروف است در مقدار ترمس و سیاه رنگ شبیه آن ... و نخ آن سطبر ... برگ آن بزرگتر از برگ باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ **طبیعت** آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحه امعا و اسهال مزمن در افعال قریب بباقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس است **باکریه** بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و رای مهمله **ماهیت** آن نوعی است هندی عظیم برگ آن بیضی طولانی بی تشریف بقدر برگ نرنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آن را از درخت جدا نمایند اندک شیری رقیق برآید و چون شاخ درخت را زخم نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت بیرون رقیق تر از آن و برگهای ریزه سبز رنگ که در ابتدا پیچیده بشکل غنچه بزرگی ببار ... و خوردن ... باگوشت و با بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد **طبیعت** آن بظاهر معتدل باشد و شیر آن باقوت قابضه در ادعا **افعال و خواص** و **منافع** آن میگویند جهت رفع دمامیل و بثور و جوششهای و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و البن آن جهت تحلیل اورام و دمامیل ... **بالسه** بفتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و بالسه ... **ماهیت** آن ثمر درختی است ... شبیه بالو ... رنگ و طعم بسیار باریک ... درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن چون بیضی و خشن و دو نوع میباشد نوعی اندک شیرین و ترش چاشنی دار ... و درخت آن بقدر تاک ... و زیاده ... و نوع دوم آن ... اشکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگتر و نور دارد ... **طبیعت** آن هر دو در سیم سرد و در اول خشک **افعال و خواص** آن مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و خواق و تشنگی و سوزش اعضا و حمی دق و خام آن را نباید خورد ... جهت خناق حار ... نوع ... آن بسیار لذیذ و ... المزاج را موافق ... پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم ... پوست بیخ آن ... چون پوست درخت از آن گرفته پوست سیاه رنگ بالای آن را تراشیده مقدار چهار تولۀ جو کوب نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده و سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند و تا ... چند کهنه شده باشد در سه چهار روز ... **بالک جهی** بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون ... **ماهیت** آن نباتی است ... برگ آن باریک ... **طبیعت** آن گرم و تر ... **افعال و خواص** آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف ... و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید ... سفید که با کلاب و آب لیمون ... ازین ترکیب تولۀ ... ساییده ... در ... بیخ آن را

ا پوست وریشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب درشت توله آن ده عدد فلفل با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب شسته از آن
ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده بر توبا بمالند در چند مرتبه زائل گرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ بالک چوبی
و بلیله سیاه از هر یک پاو آثار و دراج سفید بریان شش دام و از مازوی سبز و کات سیاه از هر یک چهار دانگ [illegible] سوده با آب لیموی کاغذی دوازده [illegible]
سحق بلیغ نمایند پس قرص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا گلاب رقیق سوده موضع توبا را با پارچه خشن مالیده بمالند
بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر بتجربه رسید تو عدد گیرگت درخت سیپک نوعی از توم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشار دهند که
آب آن برآید ———— پوست بیخ بالک چوبی را در آن آب بسایند و قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور آب گیلو را گرفته در آن
سائیده توبا را از پارچه خشن مالیده ضماد نمایند مجرب است **بالنگو** به فتح با موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو **ماهیت** آن نوعی از
از ریحان شبیه بان و [illegible] و برگ آن [illegible] کنگره [illegible] و تخم آن تخم ریحان لیشتر و بلندتر و در لعاب قوی تر تخم آن سفید **طبیعت** آن
گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص** آن مقوی قلب و جهت خفقان و منع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب جهت [illegible]
سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible] آن ریحان است **بامیه** به فتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن ابن بیطار گفته ابو العباس [illegible]
است و در بلاد مصر میشود و بستانی [illegible] و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس الشکل دو طرف آن اندک باریک [illegible] شبیه [illegible]
و بجنابین بر تمام نبات آن بقدر درخت خطمی و [illegible] آن در شعب و اغصان و [illegible] اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ [illegible] در ابتدای [illegible]
سه سه در یک [illegible] و گل آن مثل گل بنجه آبی [illegible] و مقدار [illegible] اهل مصر [illegible] بغلاف نخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن [illegible]
ازرکرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود اهل آنجا نیز میخورند **طبیعت** آن سرد و تر [illegible] **افعال و خواص**
قلیل الغذا و خون متولد از آن [illegible] و بعضی گفته موافق اصحاب [illegible] مصلح آن خوردن [illegible] و توابل حاره [illegible]
و طبیخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار [illegible] میگویند نبات آن شبیه
بخطمی در جمیع اجزا و [illegible] آن اندک سرخ رنگ [illegible] برگ آن نیز شبیه برگ خطمی و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل و ثمر از فرط رخامی با گوشت
پخته میخورند [illegible] گوشت لذیذ میشود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است **فصل الباء** مع الباء الموحده **ببغا** به دو بای موحده مفتوحه اول مخففه دوم
مثقله و فتح غین معجمه و الف **اسم** طائری است هندی و بفارسی طوطی هندی طوطه نامند **ماهیت** آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد از آن
بزرگ و کوچک یکی از بزرگ [illegible] بنگاله [illegible] نامند منقار آن سرخ و بناگوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار
خوش منظر و به تعلیم سخنگو میشود و دیگری را [illegible] گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و بر پای آن [illegible]
آن زردی رنگ [illegible] این نیز سخن گو میگردد و دیگری را [illegible] نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثه این به نسبت [illegible] اندک [illegible]
و یک صنف از کوچک [illegible] و دو نوع میباشد یکی کله آن منقش و منقار زرد و سائر بدن سبز و دیگر منقار زرد و همه [illegible] هر دو قسم بسیار
خوش رنگ کوچک خوش منظر و ترکیب بعضی از نوع اول از تعلیم سخنگو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ [illegible] این [illegible] را در پنجره خود را
معلق او برای میکند و یکی دیگر از آن کوچکتر [illegible] گویند کله این نیز منقش و منقار و سائر بدن آن سبز [illegible] این نیز سخن گو میگردد [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] است مانند کلاغ و خروس و غیر ها و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه معوج [illegible]
اهل بنگاله [illegible] یعنی پنج [illegible] که [illegible] بنگاله فلفل سرخ و [illegible] که گیاهی است [illegible] میخورانند و خوراک اکثر اینها [illegible]
و شیر با چاول [illegible] که بهندی [illegible] و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن پسته [illegible] سخن گو
میگردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب

تشنیری است افعال و خواص آن بسیار نافع المفاصل مفتح سدد جهت لسع هوام و نیش عقرب و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن آن زبان آن مورث

فصاحت و تحسین تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار ریش و کردن آن جهت ازاله بیاض عین نافع

شیرمیا است که در بلاد دکن بهم میرسد و در تبریز خواص ... بفتح تا و بای ... اول مفتوح دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تا

مثناة فوقانیه و ماهیت آن تخم نمریست که از اراضی حاره ... بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مائل بسیاهی

و در جوف آن تخمهاست بسیار ... مثلث شکل ... تحقیق پیوسته ثمر آن ... و شکل آن مجوف ... مثلث شکل

تلخ میباشد ... پوست و لحم و تخم تلخ است ... دانه آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج ... سیاه میگردد

... سوم با اول ... آن قوت تریاقیه و ... آن جهت مفیده باردی ... باشد و ...

... مقدار ... یا دو حبه از آن تنهائی ویا با ادویه ... فلفل با گلاب ویا آب ... جهت ضیق النفس ...

... بلغمی واوجاع ... بارده و ... واوجاع مفاصل ... وبالجمله اکثر امراض بارده وبلغمیه را مفید ومضر امراض حاره ...

مقدار شربت آن ... تا دو حبه ... و ... قندی است ... پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع

بشرط آنکه ... مقدار ... بفتح با وبای ... اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح حا ... است

هندی است ماهیت آن ثمر درختی است هندی ... بنگاله کثیر الوجود درخت آن ... و ... آن ...

الرطوبت و اکثر ... ساق ... ساق ... برگ آن شبیه ... ازان ... برگ ...

... بمقدار ... یا ... تا ... ثمر آن ... در تمام سال ... در ... سبز ... سفید ...

وسفید و بعد رسیدن ... آن زرد رنگ ... رنگ ... اندک شیرین ... آن ...

و در جوف آن تخمهای ... فلفل ... در آن ... اندک ...

... آب ... گوشت ... گوشت ...

... گوشت ... حلوای ... خام ... شیرینی ... مطلوب ... روغن ... کنند ...

... لذیذ میباشد بهترین آن بزرگ بالیده ... شیرین ... طبیعت آن سرد و تر ... دوم

افعال و خواص آن جهت نفث الدم ... قلب ... مفرح و ... تسکین ... و خون ...

... و مضر ... ... مطبوخ ... و ... آن ...

... الموحده ... لام ... فتح با و ضم خای معجمه و سکون ... ضم را ... و الف

لام ... فتح الف ... فتح ... دال ... الف ... و ... که ... آن ...

... بسیار ... ماهیت آن ... ساق آن ... برگ آن ... و ... خوشه ...

... آن ... و ... آن ... و ... ساق ... آن ... رنگ ...

... میگردد ... مانند ... بر آن ... میگردد ... آن ... ساق ... زده ... اگر ... گردد ...

... ضعیف ... و چون ... آن ... ضعیف ... آن ... گردد ... ضعیف ...

... آن ... الاستعمال ... گفته اند که

... آن ... و ... طلبیعت آن در آخر سوم گرم ...

و عصاره آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و لبلاب آن در دوم **افعال و خواص** آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و ضماد آن جهت امراض بارده عصبانیه فالج و صداع بلغمی و تیبس و تشنج و کزاز و مانند این‌ها و امراض سفیه و شقاق مانند سعفه و ورم طحال صلب شرب با و بد و مقدار در هم از دمعه آن چون بر آتش اندازند و رایحه آن را استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و نسیان و سبلان و زکام و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوا و ابخره حضوص که از روی جیفه حیوانات و انسان بسبب قتال و غیره و بیماری باشد و جهت گزیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آن را تسکین دهد و لبلاب است که آن را انقفت کرده میبرند و قطور صمغ محلول آن و بد ستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سدد و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام و لثغی و کزاز و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سر زو بد ستور است میدان آن با سرکه و تمر هندی آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آن را به استخوان بگذارند آن را سست سازد و گاه حل سکنجبین عصاً از آن با این نحو که در جوف آن کرم سگذار آن را نرم گردد و گاه بجهت اخراج اعلال بلغمی ادویه مناسبه مواخته انها نیز بان ضمادیه سکنجبین مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال آنها مقدار به اخراج نماید خلط راکه مقصود اخراج است بتلیین و یا بادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا باذابت و اشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن طلی طبع در رفع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسر الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تخفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و لحن رحم و عرق زیر بغل و بد ستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت بخور نمایند به آسانی وضع حمل نماید و حصول کثیر را آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند آن را و با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه لبنیه بمالند بگرداند مضر دماغ ضعیف و کرب محرورین مصلح آن بنفسج فرنیعنی باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار **بخور السودان** به فتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نباتی است مشترک لفظ برشیر و شاخهای سبک آن مایل بلاجوردی و گل آن سفید و برگ و بار آن تلخ که بشب حب **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکن مغص ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته‌اند ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث تشنج و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است **بخور مریم** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون میم بفارسی معروف به بخور الشایخ و بشام و بولغدس **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و بعضی مایل بسیاهی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گلنار و گل بعضی سفید و بیخ آن مانند شلغم و عریض و صغیر از آن و سیاه و گیاه آن را شجره مریم نامند و نبت آن جاهای سایه‌ناک است و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قوی‌تر از بیخ آن و قسمی است از عرطنیثا و بخور است زیرا که گیاه از عرطنیثا خاردار در شاخ و ساق آن است زیرا ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم و شاخ آن شبیه به بخور مریم و سیاه و لیکن بیخ آن چیزی شبیه بگره برآمده میباشد بخلاف بخور مریم **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جاذب ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیه فضول آن و حفظ از اعتبار بدن و مقدار شربت سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آن‌اند و چون با عسل و یا شراب بیاشامند میاشند اقوی و لیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و در بول نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلطهای غلیظه و زبل و متحرک خلط سوداوی الرقیق و ضماد آن با قاذریون و دواهای سمی قتال سهل القوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و تنقیه مسام و القوابی و بعضی مانند کلف و داء الکلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت ... زبیر و سایر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن تنها در چشم نباید کرد ... بسبب جلاوت آن که جلدت از اغشیه ... استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ و سبب جاذبه ... چون آب مطبوخ آن را بر سر ریزند جهت قروح ... و در صورت جهت زوال شقاقی که بسبب سرما عارض شده باشد و ... جهت ازاله

اند سبزه و کلف و داء الثعلب کما دا آن جهت تفریح القوای عصب نافع و چون پاره صوفی را با آب آن ترکنند و حمول نمایند لقاحصای براز نماید لقاح

قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت و لعاب نافع مصر مفشعد محرورین مصلح آن کتیرا و اب با مقدار شربت از عصاره آن بقدر درم اخرج

بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون برسکم طلا نمایند اطلاق نماید و به رحم بالکر محل اسقاط جنین و ضماد کیا و تا زه آن نیم جهت تحلیل صلابت طحال

ب یا بل تخم آن حالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و التحال آن جهت نزول آب و جشم سفید و عصاره تخم آن در افعال

تو تیر است و قسمی از بخور مریم را گیاه شبیه بنیل برگ آن باریک و عیالیج آن بقدر دو سه بار باریک در اطراف آن شعبه مانند اکلیل تشبت و تخم آن شبیه تخم شبت تخم

آن را در منع حمل مجرب دانسته اند بحیثیه جوشیر شرابی را گویند که آن را با دوای خنجر نایده باشند و بحیات کند که شیره انگور را با گوشت بره فربه در دیگ

باقی ادویه را بکوفته در کیسه بسته در دیگ انداخته و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعد از آن صاف کرده بنوشند فصل الباء مع الدال المهمله بادر انقلان

و دال مهمله و الف و سین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب بادشکان فارسی است و بادشعان و بادکن و قاتل ابیه کف الکلف نیز نامند ماهیت آن

گیاهی است شبیه به بیرودی که بفارسی پهر ن نامند و غیر آن است زرد رنگ فرسی و بار یکتر از بردی و نرم تر از آن منبت آن بالی زار ها و آبهای ایستاده اهل زنج

دست بر بیخ آن از آن حصیار زند و گویند در آذربایجان بسیار است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده

بلغمیه و رطوبتیه نافع و بدل آن کشت برکشت است مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درهم بدل آن یکوزن و نیم آن بیخ و بوزن آن زیره کرمانی است بادل

به فتح با و سکون دال حهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم درختی هندی است و مشهور بر بل برا ر حهار نقطه است ماهیت آن درخت آن عظیم

بدرخت کردگان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب بشیر بازو آید و پوست آن منحنی و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن حاصی دار و

شیرینی غالب بر ترشی و بعضی با عکس و لحم آن قریب لحم سفرجل و بار موم است بلحاظ سفرجل و پوست تخم اند را جدا کرده در شیرطعام و با و بگذارند و قلیه داخل بکنند با جاشنی

اب لیمو و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمهای بسیار میباشد و در بعضی کمتر بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی

پهناست تخم زرد الو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و زرد طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند افعال و خواص آن ثقیل و نفاخ و مولد

بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و ثقیل و مصعف باه و مشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال تنها و یا با

تخم کمیک ابر یا دو دانه از سانیده با شیر مرضعه یا بخورانند و یا با دویه دیگر یک و دو دانه از آن کوبیده و اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله

و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مسهله مسهل اطفال و مجرب است فصل الباء مع الراء المهمله برح به فتح با و دال رحیار نقطه هندی است

ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن بزرگ و از شاخهای آن ریشهای بلند او پران بعضی قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک

عریض طولانی از کف دست بزرگتر و اندک ضخیم و بی گل و بی شعبه در ممالک هند و بنگاله و دکن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی بلاد فارس نیز

و بزبان مردم آنجا از اول میباشد و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و ا

بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن اشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه

و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و باموزن آن شکر سفید ممزوج نموده بنوشند تا بیست و یکروز یا زیاده و یا

کمتر بقدر احتیاج که از یک درم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر نوعی که باشد و جریان و رقت منی و سرعت

انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام در ایتدا ... طوبد ... بر ورم ... نافع و مجرب و بر دمامیل ابتدا

اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منضج نموده زود بالتیام می آورد و بهتر از مرهم است و چون برگ آن را اندک گرم نموده بر زخم تازه نه محتاج بخیه باشد

دهن آن را بهم آورده بران گذارند و محکم ببندند تا سه روز باز نکنند ملتصق و ملتئم سازد و شاخ نازک ریشهای آویخته آن مقدار یکدرم با یکدرم شکر سفید ممزوج نموده

با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع برودی بفتح با و سکون را و کسر دال مهمله و سکون یا التحتانیه است بفارسی پهر زد منسک

کونال و بوبیه و بیرا و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن برگ نخل و بسریانی بالورس نامند و قسمی دیگر از آن است که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدورتر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور نرم انار نیز کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن بستاره و ضخیم و سفید و زردی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن بیزه نزار حلیه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی سر و بالا بشته سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن غنچی مانند کردی شکری میباشد و انرا از آن حلوا میسازند و از آن قرص ساخته مفرد شنا و مینمایند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند بیان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و باصفهانی انزالوی مینامند و آن کرد مخصوص سبزه لاد سند است منبت آن زمین های که در آن آبها استاده میباشد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن آب آن جالی و دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت بیخ آن و خاکستر آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب بنید مخصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اکله مخصوصا اکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و شیاف محرق آن با سرکه جهت ... نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل بر سیاوشان بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دوا الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطرخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان و بهای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانب و کرجا و تکرت نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ کشنیز و لیکن ساق و تخم ساخهای آن بسیار باریک و صلب سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پر برگ شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه آن است طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف شامیدن مطبوخ آن جهت اسهال نمودن صفرا و سودا و بلغم موجوده در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تنقیح ساده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب و جهت زیر و تو اصیر و سیلانات و چون بیخ و دهن بخایند و آب آنرا بر عوض دنیا صدور کنیج حشم بچکانند و یا جرم خاییده آنرا بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب حقنه ضماد تازه آن از القوبا و داء الثعلب مالیدن و طلای کوبیده آن با منزساق کاو و جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده بالاذنین و روغن سوسن و زوفا و شراب مقوی موی و تخلیل چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و بخار بوزه و ذرور محرق آن جهت تخفیف و اندمال قروح خبیثه و اکله و حمول آن با سرکه جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص است که چون بکوبند تازه آنرا در موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان بر آید در دسر سیان بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و گاه بانا با الف در آخر نیز آمده ماهیت آن اسم فارسی نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و گل و تخم مسکه و در اول بتو زمین سیاه و از او ... مشهور است طبیعت آن گرم و خشک ... است افعال و خواص آن بوییدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح انسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معتدل یا مطبوخ آن با آب برگ گلسرخ سائیده و مرتبه با مرتبه در حمام جهت قلع آثار ... که از جرب ... باشد بسبب بسته اند آنرا معتدل ... بوی او ... مانند بادرنجبویه است در تقویت و تفریح نفس بر طانیقا بفتح با و سکون را مهمله

١٣٦

و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و کشف و سکون لغت یونانی است و بهندی سرفالی نامند ماهیت آن نباتی است ربیعی و بحری بستانی
او در سه برگ آن شبیه به برگ حماض بری و مانند آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه به بحری است طبیعت
آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب به بحری افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و رگ و مصلح
آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم بادی دهان و اسهال آن جهت بسیار نافع و بهترین ادویه قابضه
مستعمله است از برای دفع عفونات مورث غثیان مصلح آن جوابش لسان الحمل حقنه درست ببرگ نقیع باد و کاف بلغت انگلیسی یعنی پوست درخت
ماهیت آن پوست درختی است شبیه به قرفه و از آن تیره تر که از ارض جدیدی آورند گفته اند طائفه از سیاهان ملقب بجزویت در مملکت پرو که در
امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و لهذا رنگ آن زرد و لهذا منسوب بانها گشت و از اجزو نیس برگ کهنه بردند پوست طبعی در اکثر
غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و در رنگ ساییده و رنگ ساییده آن از قرفه کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسلوقه سردی مانند ربع و دوره عتیقه تعب نقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یکدرم تا یک مثقال
طبیعی را از آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پنجم یا پنجم و ز ناهفت روز و دو دانگ تا یک روز و یک نیم و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت بخورند
گهری مهندی است و همان نوبت مذکور برنگ درم طبعی که دو دانه میشود با آب سرد حل کرده بخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروح داء فرجیه نیز نافع
و نبکا سکینه نیز سیفی و رم کرده و منتفخ شده یا ساده و در حشا جهر سیاه باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بعد کمال یا بشکن
این دوا عادیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نایبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه لهذا استعمال در انقضای نوبت
در اکثری مفید و از اکثر کنه نیز نامند و با اندک طرطیر جهت حمیات ربع کهنه همان وقت و همان مقدار نافع و نیز تیم نیز مبادا مبرکه است ... راء مهمله فتح
با و سکون راء مهمله و در کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر میم معجمه و بار لیست
ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن چوب ریح است و عود البنارق نیز نامند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن ممسک
قوی و بدادن آن مورث حیض و کشنده است بربسنجاسف بکسر باء و سکون راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا یونانی ارطیمسیا و بعربی
سویلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برنجاسف نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک
و برگ آن ریزه ریزه و گل آن مانند شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوههای و صحراها
سایه دار و از مصر تو سیسال میرود و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است و قیصوم شبیه است قسطین و اکثر سیسال از کرانه سرد و بیخ
و زیاده بر شبر و برگ آن شبیه برگ سداب زرد و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیله و گل آن سفید زرد و با عطریت قوی در آتش الخد منبت آن جنس
کوهها است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و حنا بن نشوی ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم
را در برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن چیزی قوی الرائحه است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک نیز در دوم گرم در آخر اول
خشک گفته اند و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت
اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم
و درم آن و اخراج سنگ مثانه و تشمیم و جلوس و تنقیه فروج رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت رفع حمیات و بخور مطبوخ آن جهت اکثر
امراض مذکوره خصوص امراض رحم مانند بغذا الی روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و سرسام
بلغمی و سبات و بدستور جهت درد سر و زکام برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین درد ها و بدستور نطول آن و تکمید آن جهت امراض
مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سعال و درد و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن و حمول عصاره آن با مر صاف

۱۴۰

جهت رفع فضلات رحم و انچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تخفیف قروح و ضماد بیخ آن با برز مشکم جهت ادرار بول و طمث نباید که در

هنگام امتلای بدن ضماد دانه استعمال نمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گردد و مصلح آن انیسون مقدار شربت

آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است **برهم** بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مولف

منهی شکوفه ام غیلان میداند و مولف جامع لغت ادوی شکوفه درخت خاردار که برگ لقامت اثل و بزرگتر از ان و برگ آن مانند برگ خاریکه هزنو گویند

است و گل آن صوفی مقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیز و با عطریت الحمد دانسته **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف تازه آن با لزوجت و نوم

نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس لطبق تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت از عرق است بجهت خوشبوئی

و تفریحی که وارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و از اصمعی است و بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت رفع مزمن نافع است و بجهت

نفث الدم با یار فاطر کی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بیدمشک است **برنگ کابلی** بفتح با و را مهمله و سکون

نون و کاف و کسر و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندی بابرنگ نامند **ماهیت** آن دانه است کوچک

مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی در رایحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که عارض گردد از استشمام و بیده آن باریک

گرد آن بد باغ درجاین کوبیده و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرم تر و مقی و کوچک آن مائل بسرخی و این قوی تر

است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند

و این قول بسیار ضعیف است **افعال و خواص** آن مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج

اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه استعمال و اخراج کیسه آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند لقم میگردد و مقدار شربت آن تا سه درهم

که کوفته و بیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند

برنوف بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شابانج است **ماهیت** آن درختی است قریب بایک ذرع

در شاخ و برگ آن شبیه ببرگ عرور و از ان ریزه تر و مزغب در رایحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند حوشه و بازردی و وسط شکوفه آن زغب داران

طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره و برگ آن جهت صرع اطفال و

رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد حشای ایشان شرباً و مثل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و برپاهای ایشان و گردن و شکم

و کفهای دست و پای ایشان بمالند و بدستور خورانیدن مقدار یکدرم عصاره و برگ آن محلول با البن مرضعه ایشان بچند دفعه جهت امراض مذکوره ام الصبیان

نافع و اشتهای ... سه درم از عصاره آن با یکدانگ حاو شیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از ان است و کمثقال آن با خبیث حادو مسکن

وجع قولنج مردان و زنان و مغص کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب بسیار مفید با بستر روغن تلخ جهت جمود و نسیانیکه

البلغمی باشد و منقیه دماغ از ذر ملوالی و بوییدن گل آن جهت تفتیح سدد منخرین و اغشیه دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با

زفت جهت جرب نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن بزرقطونا مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم

و نیم است **برواق** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف **ماهیت** آن بلغت اهل مغرب اسم حبشی است و بعجمی اسم شنگ سرگ زرد

است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق بشکون گردد و مانند گاه ربا دستنبویس کاه ربا ید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن نافع مسیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سیر زنشر با و ضماد آن نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت موثر و نوشانیدن انگشتری آن

باعث ایمنی از غرق شدن و چسبیدن آن بر بارچه بابانگ جنقاق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن خواب است هر چه اراده دران سا ساخته گردد گویند مجرب است

و برد ق بخه فا الف غیر لسنه و لکن ... **بروانی** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و کسر نون یا لغت عجمی است بسریانی ... یونانی ...

ناسند ماهیت آن نباتی است پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و تخم آن سفید و پوست تلخ
آن بازردی طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مفتح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و فساد آن
جهت بهق و دوار و اسهال و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع مضر مثانه و مصلح آن انیسون مثل آن
آن پیاس است پرسیانسیر بفتح را مهمله و سکون او و تا و حیا و نقطه فوقانیه هندی و افغانی لغت [illegible] نام گیاهی بزرگ است طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن مقوی دل و مشتهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس مزمنه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و [illegible]
و جذام خالص التلین است پریا مصری بفتح با و سکون را مهمله و فتح با مثناة تحتانیه و الف لغت مصری بمعنی تقلیه است یعنی البقله که در مصر بسیار [illegible]
ماهیت آن البقله است شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از آنجا
بجاهای دیگر نقل نموده اند و رستنی است و تا اوائل صیف میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا
و محلل ریاح و دافع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن
[illegible] مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible] آن بسیار و مداومت خوردن نبات آن جهت منع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و رفع [illegible]
از تخم است پریاله بفتح با و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و بزای مهمله بجای لام نیز آمده ماهیت آن گیاهی است هندی شبیه بنبات
عنب الثعلب و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مشرف و شبر [illegible] ریزه و ساق آن صلب از ساق عنب الثعلب
تخم آن سفید و باریک و ملین و دوم نیز شبیه بآن و گل آن زرد طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص سفید آن [illegible]
آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ از [illegible] آب بجنبانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و [illegible]
و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن با روغن شکر جهت رفع زهر مار گزیده شربا و سعوطا برگ خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد [illegible]
الف و دماغ او برساند و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج و مسهل معتدل [illegible] فصل الیای مع الزای المعجمه پرزقطونا بفتح با و سکون
زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طا مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است یونانی قسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث و بفارسی
اسفیوس و سفیول و اسبغول بواو و بحذف واو نامند و در [illegible] نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز بنکوت و شکم دریده و هندی
قارنی بارو [illegible] نامند ماهیت آن گیاهی است کوچک [illegible] و برگ آن باریک [illegible] فی الجمله شبیه بکندنا و گیاه تخم و از آن باریکتر و کوچکتر و از تخم آن
ساقهای باریک [illegible] و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در بستان [illegible] میباشد یکی سفید [illegible]
و این بهترین اصناف است مخصوص [illegible] آن که در آب [illegible] گردد دوم سرخ رنگ این ضعیف تر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر [illegible] و سوم سیاه که
بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ [illegible] نام موضعی است معروف از مصری آورند و لهذا [illegible] مانند [illegible] و سیاه آن
صعیدی نامند نیز [illegible] که از صعید [illegible] آورند و شکوفه سرخ رنگ است طبیعت سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن
با یبوست و احتباس [illegible] سیاه آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible] سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت
حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض سوداوی و اصلاح اخلاط سوخته [illegible] امعا [illegible]
یبوست امعا حادث از صفرا [illegible] حاره [illegible] لعاب آن [illegible] و با روغن بادام جهت امراض مذکوره و [illegible] و تسکین عطش و تلین طبیعت
صاحب سرسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حاد و نقرس و تسکین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتی
والتواء [illegible] حادث از یبوست و جهت ورم صلب و حمره [illegible] با آب [illegible] جهت نضج و انفجار دمل و طلای لعاب آن با ضماد کوبیده آن با گلاب جهت
و با روغن [illegible] جهت تسکین درد سر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و دراز و نرم کردن آن خصوص [illegible] بمالند و [illegible]

ان و دهن گلنبج و پوست خشخاش سحیقه جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجربست و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم صاف نموده آن را با آب گرم
تا اینکه لعاب لزج جهت آن زود بر آید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین اسهال سفید بیاشامند مطبوخ آن را با آب نیم گرم جهت درد سینه حار مفید که در آب
بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بجوشند جهت رفع اسهال و تقویت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین
مغص و زحیر و زائل گردانیدن خم که بسبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو و نرم و فربه گرداند و لاغری حادث
از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آن را بعضی حدت تخم آن و بعضی جهت [illegible] آن [illegible] باطنیه
و تفریح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده درهم از کوبیده آن را بیاشامد گویند او را بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غثیان و ضیق النفس
ادرار حادث گردد و لیس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن با عسل حار و نمک [illegible] چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفید
باجات با فلفل و نعناع و فودنج و خوردن لبن مثلث است بدل بزر قطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در [illegible]
خرفه و در تفتیح تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است **بزرغنج و بزرغند** بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون جیم و بضم با و
سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است **ماهیت** آن گویند بار درختی است [illegible] و گویند ثمر [illegible]
[illegible] دوا [illegible] نامند و [illegible] و این از خواص [illegible] پوست بیرون [illegible] نیست بلکه [illegible] سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال
اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات را دباغت نمایند **بزرکتان** بفارسی بزرگ نامند و [illegible] بر [illegible]
[illegible] آن [illegible] مخلوط است و در وجه آن انشاء الله تعالی در حرف الکاف مع النون در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله بسباسه**
بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح با موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند **ماهیت** آن پوست
زیرین پوست [illegible] جوزبوا است که بر بالای پوست صلب [illegible] آن پیچیده میباشد و بهترین آن اشقر مایل بسرخی تند بو تند طعم ضخیم تازه است که با
اندک قبضی باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالب
افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و کبد و باه و مغلظ و زیاده کننده منی خصوصا بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف
رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و جلب [illegible]
و اسهال کهنه و درد سینه و منع ریختن فضلات بمعده ضعیف و نشف رطوبت انفع و تقویت رحم و تنشیف رطوبت و خوشبوی آن و سقوط آن با آب گرم [illegible]
منتنه جهت [illegible] سرد و رکب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن [illegible] و شقیقه و صرع و ضماد آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات [illegible]
ظهر جهت سلس البول و با برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکین [illegible] جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زنان [illegible]
ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن [illegible] و ضماد آن بر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید و گویند
مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و مصدع و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از آن و جوارش
[illegible] و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بستان افروز** بضم با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناه فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون
فا و ضم را مهمله و سکون واو و در آخر زای معجمه لغت فارسی است و بعربی [illegible] الرياحين [illegible] جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هم گیاه
خوش منظر را بوستان گویند و بفارسی [illegible] گل حلوا و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آن را [illegible] و کبیر آن را [illegible] نامند و آن غیر حماحم است
که [illegible] باشد چه حماحم برگ آن [illegible] و بالوان [illegible] و نبات آن [illegible] و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن [illegible]
آن [illegible] مایل [illegible] **طبیعت** مجموع آن سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن [illegible]
مقدار یک [illegible] جهت رفع حرارت معده و جگر و شدت [illegible] رفع سمیت [illegible] مصلح آن

سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و تخم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال از شراب تخم بارتنگ و چون بکوبند و در کرباس تحلیل بیز بخیسانند و بر
در سیماب گذارند و صحیح بپوشانند و مداومت بران کنند مسعود یا زیاده جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت از دو مثقال **بسپاناج** بفتح با و
سکون سین مهمله و کسر با و فتح نون و الف و جیم بفارسی خلال کو و بعربی ... نامند ماهیت آن نباتی است خار دار و برگ
آن با خشونت و ریزه و گل آن با خشونت و سفید و ازرق و شاخهای آن قلیل شعری از زنگ سبز مائل بسیاهی بسیار تیز ... مانند قبه ... و اجزای
آن که آن را خلال میسازند و تخم آن شبیه به بنخواه و طعم آن تند و تیز و تر ... آن ... طبیعت ... در اول و دوم گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن خلال
کردن با آن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک
و آن را بفارسی ... جهت سعال و نواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت
فالج و استسقاء و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان ... مصلح آن کشنیز و مصلح ... آن ... مقدار شربت آن تا دو مثقال ...
آن ... است ... بضم با و فتح سین ... مخفف ... و دال مهملتین ... و تفتیح آن ... آمده و گفته اند آن ... و اللون ... است
و بر ... و لغتی ... و بعربی ... نامند ماهیت آن آنچه مشهور است که بیخ مرجان است ... دارد ... سرخ ... مانند خار
زنبور ... سوراخهای این ... با تکثیر و صلب ... در سواحل دریای عمان و یمن و فارس ... میباید و صاحب شفاء الاسقام
نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا برآورند و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد و ... که مستعمل در
دوا و المسک ... است زیرا که خوب ... سائیده میشود ... نمیگردد بخلاف ... آن سفید و سیاه نیز ... صلب ... سفید آن ...
از سرخ است و بهترین آن سرخ صلب شفاف ... است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مجفف و دافع
وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها ... و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال ... و
بالخاصیت ... و اسهال ... منفعت ... آن ... با ... تخم ... با آب ... جهت ... نزف الدم باطنی و نفث الدم
مجرب خصوصا سوخته آن و تحلیل ... مغز ... باشد خصوصا محرق آن ... و خوردن آن جهت ... زنده ... و رفع آثار آن محرق آن جهت
نزف الدم ظاهری و تقویت دندان ... کردن ... آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت رفع بثورات و تقویت باصره ... و دمعه و حرب و سلاق ... آن ...
آن با روغن ... در گوش جهت ثقل سامعه و کری ... امین الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ از آن با سکنجبین بنوشند جهت رفع سم ...
و ... آن مفید ... مجرب دانسته اند ... و موت ...
مصلح آن کثیرا بدل آن جهت حبس خون ... مقدار شربت آن تا یک مثقال ... آن ... معده جهت ... آن نافع و از خواص ...
چون طلا و نقره را از هر یک ... بسیار ... کرده ... با ... ترتیب ... بنام ... و ... خود ...
... باشد ... صرع ... نگاه دارد ... صرع ... بدین ماند و محرق و مغسول ...
سیاه آن بغایت مقوی دل ... احراق آن است که ریزه ریزه کرده در کوزه ... مطین کرده در تنور ... آورده سائیده استعمال نمایند
... معجون آن ... و بسکون ... آن ... خرمات ...
... مذکور ... چهار ... حرارت آن ...
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک ... و نفث الدم ...
و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن ... آن از قبول آفات نافع و ... هضم ... و مولد اخلاط خام ... خصوصا ...
سردی مزاج ... خام ... باشد ... زیاده از ... و ... با ... مصنوع ...

ران وعسل است بیاشامند التهابات را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ لسبر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و احادو بنادیل القبض و
ممسک لطن است و بهترین اسبر ریله سبک است بکمال رسیده نرسیده شروع با فتادن از خوشه نماید و مصلح تخم و سستر بیره و نافض آن مکیدن آب
انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر سینه و مصلح آن خشخاش و رب بر مزاج و مانند آن است و جهت اسهال و ضعف معده و نافع لسفنایج
بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر نون و تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و نا قب الحجر و بشیرازی و یونانی بولودیون معنی کثیر الارجل و در مصر
معروف بشعوات و بهندی کنکالی نامند ماهیت آن بیخی است اغبر مایل بسیاهی و با رگ شبیه بهزار پا و گره دار و از سر گری ریشهای باریک آمده
و بهترین آن است که قرنفلی طعم و سطبر و با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز و مغز آن تازه و سایه آن لون بلکه رنگ
آن سبزی میباشد و هر چند کهنه شود درو سبزی و مکیدگی می آورد و نبات آن الی ساق و یک شاخ برگ دار شبیه بسرخس القدر یک شبر و برگهای
آن ریزه و بغیر شکوفه بیرون میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار حصول مالوط میروید و در تارانین سوم و صاحب شفار الاسقام
نوشته که شاخهای آن باریک و شیخ شبیه به سیاوشان و ازان عظیم تر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که درمکان آن را دارچار نامند
طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در دوم معتدل
نیز گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مسهل مرّه سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و نیز منفجر در مفاصل و فولنج و مسحج کننده
شیر غیر منجمد جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعاء و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهت آن که اکثر کسی کراهت
کرده دارد و آشامیدن آن با ادویه مخصوص گشنیز آن در نفخ و با ماء العسل موجب اسهال مواد سودا و اخلاط غلیظه لزجه مخالطه از مفاصل بی ضرر است
و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بواسیر و غیابات موثر
و آشامیدن یک مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صحیح مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز
یک درهم و نیم از آن با حجر ارمنی مع فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت ازایل گردد اند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل
قولنج و نفخ و صالح العمل و هر خلطی که برسد و موجود باشد ازاله نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از
قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند از آن با خروس پیر سال خورده که خروس پیر باشد و انند تا خسته گردد و بیخ نمایند و شکم از رجال کرده پاک نمود بسفایج
مکوفته انباشته طبخ نمایند تا مهرا گردد و مطبوخ تحلیل یا اندکی را از بانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند از آن مفرد یا با فواکه
حامضه حیاتین باصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التواء عصب و شقاق بین الاصابع نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن سپستان و طبخ نمودن با ماء
از آن با ماء الشعیر و جنبانیدن روغن کوبیده در آن آب و بیاشامند مضر گرده و مصلح آن بلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن از یک درهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم
تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و بدل آن جهت مواد سودا و ضعف آن افتیمون و ربع آن تربد است و صاحب شفار الاسقام
نوشته که استاد من گفته باید پوست آن را تراشیده نرم کوبیده استعمال نموده تا آنکه منتفخ نگردد و حب آن بیخ و سفوف و شراب مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت
البات سنج آبین المعجمه بشالم بفتح با و شین معجمه و الف و میم ماهیت آن بیخی است حجازی یعنی منسوب آن در اصل ابتدای حجاز بوده از آنجا به بیت المقدس
و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل بجای آن با حب عود و لبن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر
درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور بلند و ضخیم میگردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن سست نمی باشد بلکه محکم و گره دارد
برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و بار طولانی چسبیده و شیر بسیار دارد که آن زرد و تخم آن سرخ شبیه یکیابه و بی مزه و بوی آن خوش
و در آن ... ایام مایل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر و نرم و بی طعم مایل بی مزگی دارد که شیرینی و قبضی و اعوابات ... آن منجمد و خوب
آن ... بالجمله ... صنف ازان ... در مانند ... و ... آن ... دخون و قطع نمایند ازاو یا برگ هر دو صنف ازان آب سفید ...

ازان بر می آید که دمعه ولبن آن است وچون خشک شود مایل بزردی و سرخی میگردد واین بهترین اجزای انست ومسمی بدهن بلبان است و
دانشاء الله تعالی در حرف الدال مع الباء بتفصیل آن خواهد آمد ونوع صغیر آن گویند طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم وخشک در اول
وبرگ آن بارطوبت فضلیه افعال وخواص آن دمعه آن جهت بواصیر علین وتنقیه زخمها وتخفیف آنها وقطع نزف الدم وعرق در درد
دندان بارد وادرار نمودن بول وحیض ومحمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل وتنقیه رحم ولقدیل ریاح آن نافع وحب آن مقوی معده وامعا
باطنیه ولطی الخروج از معاده وجهت گزیدن عقرب شربا وضمادا نافع وروغن حب آن مسهل بلغم ومره سودا ومورث مغص وبرگ آن به
تنهائی ویا با روغن های مناسبه خضاب موی است چون طبیخ نمایند یا کوبند وبر موی بمالند و یک شب بگذارند ویا برگ تازه از ان کوبند در روغن جوشانند
تا سیاه گردد وچوب آن را با خود داشتن وعصا از ان ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است واز ین سبب از ان خشب لسیر وعصا موسی نامند وسوک کردن
بچوب آن جهت خوشبوئی دهان وتقویت واستحکام لثه نافع وچون چوب آن مورث کرب وامراض ردیه است اجتناب از ان اولی است نشنین بفتح یا وسکون
شین معجمه وکسر نون وسکون یا مثناه تحتانیه ونون اهل مصر آن را عراس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جابجا در ان سیر وید
ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر وساق آن باریک وبلند وگویا چون آفتاب طلوع میکند منبسط وبلند میگردد وسر آن از آب بر می آید
وچون غروب نماید منقبض وکوتاه وسر آن در آب فرو میرود وسر آن مانند کوزه خشخاش وبزرگتر از ان ودر ان انها شبیه بجاورس
اهل مصر آن را خشک نموده آرد کرده نان از ان میپزند وبیخ آن مانند سلغم وسیب از ان بیارون نامند وخام وپخته آن را میخورند وپخته آن سرخ رنگ
بزرده تخم مرغ در رنگ وطعم ودو صنف میباشد خنزیری واعرابی آن بهتر وبیخ آن باعطریت طبیعت آن در دوم سرد ودر اول سوم تر افعال
وخواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند وبنا ول نمایند مقوی معده وباه واحجهت
زحیر واسهال صفراوی وبا شیر جهت سرفه نافع ورد الغذا است وگل آن با قوت محلله وروغن معمول از گل آن مانند دهن گل جهت رفع جنون ودرد
سر حار وشقیقه وذات الجنب سعوطا وطلاء مفید وشربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است ودانه آن محلل ورمها وجهت بواسیر نافع وگویند مضر
ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم مثقال بدل آن نیلوفر است ودر سند وبنگاله چیزی شبیه باین میشود ودر غدیرها وبحیرها که تالاب وجهیل مینامند
در اوائل هنگام طغیانی آب از ان کنول مینامند وثمر ان کنول کته وبیخ از ان بسکه وگل آن شبیه بگل نیلوفر وخوشنماتر وبزرگتر از ان وطرف زیرین
برگهای آن سفید وبالای آن گلابی وسرخ رنگ بسیار خوش منظر وغنچه آن صنوبری بشکل بیضات وساق آن مجوف وبسیار طویل وبرگهای آن دبر روی
آب مفروش وثمر آن بیضاست کوزه خشخاش بسیار بزرگ وسر فواره ودر اندرون آن دانها بمقدار ثمر طوس وفندق کوچکتر از ان گرد بپخته نیم نامند ودر اندک طولانی
با پوست سبز اندک صلبی ودر اندرون آن پوست سفید نازکی ومغز آن مانند مغز فندق ودر بادام سبز با قلا دو پاره ودر ان پاره سبز نازکی تلخ طعم از ان دور کرده مغز
آن در هنگام خامی شیرین ولذیذ ونازک وا از ان میخورند وبعد رسیدن وخشک شدن صلب میگردد واز ادر طرفی گلی بالای آن بیان کرده شد میخورند ونیز از ان
امن ده نان پخته وبطریق سویق نیز میخورند وبیخ از ان نیز در حالت خام وبعد رسیدن پخته میخورند ممسک ومقوی باه ومبدا افعال وخواص جمیع آن قریب
به نیلوفر است فصل الرابع مع الصاد المهملة نصباق بالضم یا بفتح صاد مهمله والف وقاف ونساق بسین مهمله وبراق بزای معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان
مادام که در دهان است طبیعت آن گرم وبا رطوبت بالفعل ویابس در آخر امر ودر حین گرسنگی حرارت ویبس آن زیاده ودر حالت غضب از ریاضت در کمال
حرارت افعال وخواص آن جلای آثار مانند بهق وکلف ونقوبا وسیاهی وکبودی طلاء وقاتل کرم گوش قطورا وخائیده گندم نشا جهت نضج ادرام وتحلیل
انها ضمادا نافع ودر حال کمال حرارت با درد سموم وکشنده مار وافعی است چون در دهن آن اندازند ودر بستان نیز خواص آن ما لا اجمال ذکر یافت تصلیل
بفتح یا وصاد مهمله ولام بفارسی پیاز نامند وبهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن بری وبستانی میباشد بری آن در جبلها دیده
کثیر الوجود وطعم برگ بی بوی آن مانند پیاز ولیکن زایتر کی گو ..ان نامند ونوعی از بستانی است وبستانی آن سفید وسرخ وبزرگ با لیده وکوچک میباشد

بهترین همه سفید بزرگ لیمو آبدار است **طبیعت** مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح سده و
مقوی مشهی طعام و باه خصوصا پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در سفار و اول ورود در بلدان
خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مربای آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن حرارت حائض و پخته آن با چربی دنبه جهت
تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا برورده آن با سرکه جهت یرقان سوزه زرد و برانگیختن اشتها و تقویت باصره و منع غثیان صفراوی
و بلغمی و تنهائی مانع ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون با تخم آن کوبیده با روغن شاه در بوص
سه روز خورده شود و لعابات مجربست و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و جلا جهت بیاض و قرحه عین و ضعف بصر
ظلمت حادث از رطوبات مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن مواد و شداد دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن
آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک آن جهت خناق و بلغمی دهنا سنان آب کوبیده مقصود آن مقدار ده
مثقال تا بیست مثقال بحسب ضعیف و شدت آن جهت رفع سمیت حقرب گزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نیش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خلن
و طلا بر جلد و سکونی زنگ خنازیر و با عسل و باروده نمک جهت رفع برص و ثآلیل و کلف و قروح سفید به گویند مجربست و با موی آدمی جهت سم سگ
دیوانه گزیده و بد سلوب با نمک و سداب جهت ثآلیل بر آماده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن تنهائی و یا با ادویه جهت نضج
اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه پایه جهت دفع اوجاع مفاصل و حکه و تحلیل ورم آن با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده
و بواسیر و زحیر و بارد جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن با روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون موثر و قیروطی
آن با پیه مرغ جهت ریش پای از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته جهت اکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قوی تر از خیار آن مضر محرورین
و اکثار آن مورث نسیان و نفس عسر و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و اخلاط غلیظه در جرم معده و تشنگی و مصلح محرورین خصوصا تازه آن و با گوشت
و مصلح آن شستن است با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و دافع بد بوی آن با قلا و مغز گردگان مشوی و نان سوخته
و چون گوشت و بقول و حلویات همه با شلغم است را با پیاز طبخ نمایند و یا با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و بهی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی النصل و دواء قسط و طی النعوس و اورام
و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل النصل البقلی** بفتح قاف و سکون با و همزه **ماهیت** آن بیاری است ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه
به برگ ملبوس و بطول از آن دراز تر **طبیعت** آن بسیار گرم **افعال و خواص** آن چون در آب جوش دهند و آب آن را با شامند فی الحال قی آورد و
چون قدری از آن بخورند و با جرم آن را با شامند از غایت شدت قی فضله تی رفع گردد و بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک
استعمال است خصوصا بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج مستعمل باید با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه به تنهائی **فصل**
البا مع الطاء المهمله بطباطه بفتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی ارد کنظم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی جیلا بدک و تنج سرنامند
ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است امق مختلف الالوان کوچکتر از او زکه بفارسی قاز و بهندی راج هنس نامند و پاهای آن کوتاه و اهلی
و وحشی و جنگلی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک طب طوبات فضلیه و اهلی آن گرم ترین اهل است و بعضی گفته اند در مبرود المزاج
گرمی میکند و در محرورین معتدل **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن سمین بدن و گرده و معدها و مولد خون
غلیظ و سریع العفن و مصلح و چون منهضم شود بهترین گوشت هاست در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصا بازوهای آن
مولد خون صالح و چربی آن مفید و مقعده صلوت علما میباشد و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و منضج
سر آن جهت اورام صلبه مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم لثه و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و در رفع

جهت سینه و خشونت صوت و لذع مجاری و اوجاع آن و اعماق بدان و همچنین تا مدتی ... و همچنین بکلیه جهت تکثیر ادرار ... و به مثابه مفید و تخم آن جهت ... و ...

سفیدتر از تخم ... و برای دفع نزلات ... و سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون ... بر رشته آن با ... روغن ... جهت ... تحلیل اطفال و ...

پوست آن با مرداسنگ و نوشادر جهت دفع بیاض قوی الاثر و ... آن ... هضم ... از العقل و ... و چون هضم شود مقوی معده و ... و خاکستر

... آن جهت تحلیل ... مفید و ... آن بسیار گرم و جهت ... کلف و ... نافع مورث ... هضم و ... مصلح ... سکنجبین و ...

مانند ... و ... و اگر بریان نمایند باید که ... غیره ... از ادویه ... آن گذارند ... روغن ... آن ... کنند ... سفیداج ...

در جوف آن کشنیز و کرفس ... نمایند ... خشک ... با نخود ... طبخ نمایند و ... باید که ... شود و ... و ...

آن ... جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر ... و چون ... الزهومت است باید برای رفع زهومت آن ... دو سه

ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند ... که دو سه دفعه با ... حیلها ... و ... اندک ...

ورق کرده ... و ... حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند ... صحرائی زهومت آن بسیار ... احتیاج باز ... لطائف

بفتح با و طا و الف و ضم را مهمله و خای معجمه اسم ماده تخم ماهی است که ... تخم ... باشد و ... و سایل ... مائل ... بهترین

آن تازه مائل بزردی سائل است طبیعت نمک ... آن در دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن قاطع بلغم و ... گرده و ...

... نافع ... و ... مصلح آن تحلیل ... سکنجبین ... مطلقا ... و انچه در ... تخم ماهی ...

... الفعل است بدین لطم بضم با و سکون طای مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و ترکی درخت ... نامند ماهیت آن درخت آن

عظیم میشود و در خزان ... و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه ... و ... از آن بزرگتر و با خوشه ... سبز و شیرین ...

شبیه ... و از آن ... و بالای ... آن پوست ... و زیر پوست سبز آن ... صدفی شبیه ... و از آن ... و نوعی از آن

بسیار نازک میباشد و بفارسی ... نامند و نوعی ... صلب ... پوست آن سبز مائل ... و طعم آن ترش و بفارسی ... نامند ... آن ...

و خوش رائحه و طعم و در شیراز ... نامند و ... رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد

... و ... طبیعت درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن

در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ... و ... و ... آن ... اورام ... برگ خشک ... آن ...

... و با سرکه و روغن جهت ... و ... کردن و ... خشونت موی ... آن با روغن ... آن جهت ...

... و ترکی ... نامند و در علاج ... انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد بطیخ بکسر با و طا ... و سکون یا ... تحتانیه و خای معجمه ...

است و یونانی ... و بفارسی خربزه نامند ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و ... و غیر آن ...

از اصناف ... که ... نامند و ... از اصناف ... و متوسط آن ... از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و ...

شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد ... آن بهتر است و ... و غلیظتر باشد ... طبیعت آن ... حرارت معتدل ... در دوم تر و شیرین آن ...

... درجه دوم گرم و ... آن در گرمی و تری معتدل ... آن در اول سرد و در دوم تر افعال و خواص آن جالی ... و ...

و سریع النفوذ و ... بدن ... آن ... و جهت استسقاء ... نافع ... و مدر شیر و عرق و ... و مخرج ...

الاستحاله بخلط غالب ... و صفراوی مورث ... در ... و ... حاره و ... اخلاط ...

در معده و ... گرده ... باطنی و جلای آن ... و مصلح آن ... خوردن آن مورث ... صفراوی و ... بالای طعام موجب

تخمه و ... بعد از طعام ... تناول آن ... طعام است ... از معده ... باشد مصلح آن

سرکه و آب انار ترش ضماد تخم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جهت جلا و جهت کلف و بهق
و ضماد پوست آن جهت منع نزلات دو درهم و با تخم خصوصا جهت اطفال انار ابنیه دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و اندمال آن در
دمکیت باعث زود پخته شدن گوشت است و از مسوده شده و ریشه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقوی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح سعفه و کلف
تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مسهل و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار و درد سینه
و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین درد آن و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت ماسکه
قوت ادویه جگر و مجاری بول بغایت مؤثر و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر جشاره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند مضر
سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن دو درهم تا پنج درهم و مغز پوست و تخم آن هم جهت اینها که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسد با سائر اغذیه
نافع و همچنین چون سبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم از اتا شسته با ریشهای آن در پوست آن گذاشته
خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است بطیخ هندی البطیخ الرقی و البطیخ الاخضر نیز نامند و بقچه الاخ و دلاوه نیز و بفارسی خربوزه سبز
و معروف به هندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکفته بی رشته
خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا حنائی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح را مهمله و کاف و دیار از نسب
برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریه است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن کم و نازک میباشد بنسبت جاهای دیگر و رقی بکسر
زای معجمه غلط و تصحیف است طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن مسکن حرارت صفرا و خون و تشنگی مدر بول و مولد
خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخصی که در معده وی بادی صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت ردی در کیت بار باشد
و بدن او لاغر و خشک و محرور المزاج باشد لتعدیل مزاج او باید و بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات دیگر و آنچه در آن مضرت باشد و با شیر آن با
سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و
با نخر شادی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات
تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشتا خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و عطش بسیار غالب
باشد و چون سر مندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آن را مستحکم بگیرند یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر گردد و آشامیدن آن مفسد
معده است و مندوانه در مزاجیکه صفرا در آن بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا گردد مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معده مشروب و مصلح آن
عسل و گلقند و در سرد و المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با
قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر
جهت سام و وسواس و دردسینه و ضعف معده که از خلط حار باشد و تقویت هاضمه نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز
فصل الباء مع العین المهمله بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک شده از هم متفرق باشد مثل سرگین گوسفند و شتر بعوض بق صغیر است که کفایت
حاکی نامند و بعیر اسم جمل است فصل الباء مع الغین المعجمه بغرا بضم با موحده و سکون غین معجمه و فتح رای مهمله و الف ماهیت آن از جمله اغذیه اهل خراسان
است که از آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر درهم ابریشم تراشیده بدین نحو که در آب جوشان با قلیه میریزند تا خوب پخته گردد پس چاشنی سرکه
یا دوشاب با آب لیمو یا غوره و یا آب غوره و یا تنگ دنبه است و یا امثال اینها داخل کرده و بکار و چوب گرداده فرود آورده تناول نمایند طبیعت
آن گرم مایل بحد اعتدال است افعال و خواص آن مقوی و مسکن قی صفراوی و اشتهای صفراوی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و صاحب
ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دارچینی است و آشامیدن نامیه که اش برگ نامند در جمیع افعال و خواص

مانند است و این حیوان که غیر از بار کشیدن طولانی می برند و بدستور طبیخ میدهند نیز مثل است البغل بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است
بفارسی استر و بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانی است که از نزدیکی اسپ و الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و آنچه در بغل می آید آنچه مادر آن
الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و باربرداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوش
رفتار میباشد خصوص خوب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل و بیه آن مسکن نقرس
و عرق النسا و چون با روغن زیتون بل از طبخ دهند و بیرون هر روز چهار مثقال با آب حصی الراعی نوشند مرد را عقیم میگرداند و چون بعد از طهر بلا فاصله
هر روز سه مثقال جگر او را بخورد مانع حمل او نماید و سرگین آن بدستور بول او را چون بیاشامد نیز مسقط است و موی آن و فرزجه جرک گوش آن نیز همین
خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گر بزاید بزاید مرده سوم است و همچنین بخور زبل و موی آن گر بزاید مرده سوم است پنج درهم سم او را با روغن مورد ممزوج
کرده بهر جا که مو ریخته باشد بمالند مو بر دیاند و دوام الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است
و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با زو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند موی سیاه و دراز گرداند مجرب دانسته اند و ذکر الاغ
نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن **فصل الباء مع القاف بق** بفتح باء موحده و سکون قاف لغت عربی است و بفارسی پشه و بهندی
مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان ابامه و کرین و الحسا و قطیف صیح بفتح ضاد معجمه و سکون یا
و جیم گویند ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس البقة البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة
کالخنفساء و هی دویبة سودا و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عند انطاکی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الجنس
و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر در سم اسود له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة من العفن بالخشب و الحصر و لا رائحة
العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح
واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما
و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت جسد الانسان استقی الدم و قذفت
به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اینها
آن است بر خلاف در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن همانی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و آن را البق
و ناموس نامند و کوچک آن البعوض و در فارسی زار با و بیشه ها و برگ گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و باسمیت و کوچک آن در جاهای
تاریک و دیوارهای نمناک و سمیت آن از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه تبعیت شیخ داود و اکثر خواص آن خواص را در بق ذکر نموده بلکه خرطوم آن
مصمت نیست بلکه مجوف و بجای نای آن است آب با ذات الدم در آن میکند و از پیچیده در دهان خود مرکبه منجمد در طبیعت آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن طلا نمودن نمد آن باحتباس جهت رفع عسر البول و قطع حمی بلغمی مفید و آن در جوف قبلی سه احد از قبل از نوبه جهت
رفع مجرب گفته اند و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون گزد سبب سمی که دارد در عضو خارش و ورم
حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور
کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و اذو دو گاه و سرگین گاو و زراج و شونیز و حبوب صنوبر بگریزد و حزب با مودن صورت نیز باعث قلت آن
و الم غیر است **بقبوقیون** بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم تای مثلثه و نون لغت یونانی است
ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ تره و تیزتر از آن ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل و دروج و تخم آن مانند تخم کنجد
و بیخ آن سیاه و مدور مایل بزردی و گویا جگر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب است آن منبت آن سنگلاخها طبیعت آن گرم و خشک افعال

خواص آن مُحلّل و مُلطّف و مُقطّع ضماد برگ آن جهت خراجات حطیم و توالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد

آن با آرد جو محلّل غدد و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی

مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با آب ماء القراطن که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید

مقدار شربت آن تا دو مثقال است بقر بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو و ماده آنرا بهندی گای نامند ماهیت آن معروف است و نر آن که

ثور باشد بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک است و از حمل کمتر و از بز خشک‌تر افعال و خواص آن

گوشت آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و جرب

و جرب و قوبا و وسواس و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث

جرب و حکه و موت فجاه بسبب صعود بخار غلیظ و بدبوی بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال می‌نمایند

جهت آنکه خمر آنرا هضم می‌نماید و قوت آنرا باقی می‌دارد و کسی که خمر نمی آشامد باید که استعمال نماید و باید کسی که گوشت آنرا تناول می‌نماید گاه گاهی تنقیه

سودا با شاهتره و مسهل سودا نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و احتیاب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ فی نزار و دلیمنا

و چون بپاید در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید لیکن سرکه با آن مخلوط بزیادتی تولید سودا است و لحم

آن با طعم لذیذ می‌باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و قلق نیکو است دسم و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خون است و بهترین

آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع

و بدترین آن پیر لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان مواد بمعده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که دهنیت آنرا تمام گرفته باشند

با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعا و منع اشتعال آن بدان و رفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و

حیوان سرد المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا الطبخ نماید و با کاشم و سداب و زیره و یا سرکه و عسل و نیز با سایر ابازیر

تناول نماید و خوردن آن بعد از آن نیکو است و باید که با بالای آن برودی بیاشامند تا هنگامیکه شکم خشک گردد و بس بیاشامند بالای آن شراب

قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا تسکین دهد و چون بر سوختگی آتش بمالند

منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر الطبخ است و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیگ اندازند مهرا و لذیذ گرداند

و مصلح گوشت گوساله استحکام در با عفات بود و سرگین آن تب را زائل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ

آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کناره‌های آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت

حبس نافع و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنان شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و جلای دندانها مفید و چون دو مثقال آنرا

با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون بر برو نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بآن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را برانگیزاند

و وزر در آن نفع زیادتی اکلابیت و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند و بپوشند و در انگشت دست چپ جهت صرع

و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک است در سیوم بلکه فرد اول آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل

جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این ادرا مرض مستعمل دارند و دور نیست و لیکن با عسل استعمال آن جائز نیست و همچنین بالنبلا آن از

بیرون حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و نیز از آن حشو صیا با عسل و یا آب سداب و زیت و طلای آن جهت

سائر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و منهای بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک

از آن و حیاک نمودن خراج که در آن ریم بسیار باشد و یا آنچه اشکیه در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت مطنین و صدا اشکیه در گوش هیم

١٥١

رسیده باشد و سوزنده آن با عسل با مرهم جهت بثور و جمره و داء الفیل نافع است و چون بر نیش جانوران سمی بمالند درد را تسکین میدهد و سمیت را زائل
گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ از آن با مثلث تلخ آن که کثیر او قتال است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین
وجع آن و وجع قروح فرج مذکر و غلاف قضیب و بیضتین و تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با انزروت و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سعفه
سر و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر ... جهت
دفع کرم افتادن در ثمرات و خرنزه آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان میگردد و در زمین ... و در سایه ... اندک صلب میگردد
دارای احمر البقر و بهندی گاورو چن نامند در حرف الکاف انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و جنا البقر در حرف الالف مع الحاء ذکر یافت و خون گاو
یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ آن با روغن جهت تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع
نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت قریب مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب انسداد مجاری و حدوث ورم حنجره و لوزتین و سرخی
زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد و شارب از اغثیان شدید و اضطراب و التصاق سرخی زبان و طاهر شدن قطعه خون جامد بر اسنان و وجع گوش
حلق و سرسام و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن است که قی آورند و انفحه بنوشانند با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر شجره انجیر و شیر انجیر و برگ
طباق که بیونانی قونوزا نامند و حلتیت و بوره با و بخور انشاد و با جوشانیده از ابافلفل و عصاره عوسج و تحقین فرمایند و حقنه حاده مکرر بحلق از ادعات
و مبرد ساخته تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و مرهم او را حجره و مار العسل ضماد نمایند و علامت برء او است که از مخرج سفل او چیزی
شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت است که چون پخته و در خون آن فرو برده بهشت گیسند و سر آن محکم بندند و تا چهل روز بگذارند متعفن
گردد و گرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا همه یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و تریاق سم آن در ساعت کشنده و چون
با بزر البنج قدری از آن سائیده در بینی دمند مدهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با آرد جل بجوشانند و بشویند
بان عضو مخدر و رعشه دار آن زائل گردد و مجرب است و چون ناخواه را در بول گوساله تا سه روز بخیسانند بعد از آن آورده خشک نموده در زیر بکوبند و یک درم
بردارشت مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و اعتدال دست و پای صاحب تب ربع بول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کننده است و قضیب خشک
کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده براده نموده آشامیدن آن جهت سرفه و ضعف و قروح قضیبیه و معده و حرقة البول و تر باه در جمیع
افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت لی لبن و ابوال و لبن آن در الباب ملح کور خواهد شد انشاء الله تعالی
و چون دود های از آن گرفته با کشته پر باد نمایند و سر آنها را بسته بر طبیانی با نها بندند و آن دودهای پر باد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها ضفدع باشد
اندازند و باد کنند شب مرده و حرکت کنند همه ضفادع از خیال مار بودن آنها از ترس خاموش گردند و دیگر بر نیاید **البقر الوحش** صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است و بخز
شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله گاو و دشتبانه و رجبه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم و تا نامند و فی الجملیه
نگاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بی فروغ و بی شعبه و شباهت بایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب به است **البقس**
بفتح باء موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب لقسا ... و بقسیون یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند ماهیت آن درختی است
عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچکتر و سبز تیره و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مایل بزردی گردد و از آن قاشق
و عصا و مکحل و شانه و غیرها سازند بسبب صلابت آن و روقهای آن نازک مانند کاغذ نیز می سازند و بر آن قم آن و کتاب می نویسند و شاخهای آن
بر لبنان مخزن میکنند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس **فلفل طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و نیز گفته اند **افعال و**
خواص آن برگ آن سم حیوانات است و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صلع و تفرق شدن آن و بابیه
تخم مرغ و آبدگندم جهت استحکام مفاصل کودکان ... و نطوک طبیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت حمره و نمله ساعیه و سعفه و بثور و خنا جهت رفع آثار
جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شگوفه آن در تقویت دل و دماغ
قوی‌تر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و خنا دانرا دفع گرداند **بقلة الحمقا** بفتح با و سکون قاف و فتح
لام و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حسیب و بقلة اللینة و بقلة
مبارکه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و بترکی بعبرانی ازعیلم و بفرنگی نخال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقا
آن است که در مسیل و وادیها و رودخانها و جاهای نمناک بهم میرسد و اختصاص بمحلی ندارد گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف میباشد ماهیت آن دو نوع است
بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و سطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل بسرخی و برگ آن مایل
بسبزی و بیرون اندک صغیم و گل آن سفید و تخم آن بسیار ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن بعضی از جهت اطلاق
و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره یا بسبب خام از آن نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخان و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن
مفروش بروی زمین برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با بورقیت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو میباشد خصوص بنگاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف
نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ است و نیز نوع دیگر میشود که برگ آن بزرگ آن اندک طولانی و خودرو است طبیعت آن در سوم و گویند
در دوم تر و در سوم نیز گفته اند با اندک قوت قبضی **افعال و خواص** آن برگ و ساق جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت
تبهای حاره و صفراویه و عطش و ذرابطیس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حرقتی که از سینه آید و دافع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد
و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعا و تواصیر و بواسیر دمویه و تسکین رحم و حرقت و وجع آن و حابس
حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار دو درهم و یا شکر بیاشامند و خوردن پخته
آن با اندک روغن و پیاز بریشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و دخل مزورات صاحب تپ و امراض حاره نمودن نافع است
نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان خوش نمایند با آن اشتها را تیز و فربه گرداند و با آنکه خوردن آن قلیل الغذا و جهت
اوجاع کرده نافع و خاییدن آن جهت رفع ضرس الکتار آن محادث ضرس حصارم و از ادخال الکحال و مبردات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع
حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و شراب جهت نقرس سرد با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای گرم چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی
و جرب و حکه و ورم خصیتین و شری و غیره و به تنهایی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای
جهت تسکین حرارت آن و بیخ و شیر با تکرار عمل نافع و مثل این است طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی
و حقنه آب آن جهت وجع اثنین حار و سیلان فضول از امعا و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت تاکیل قوی‌تر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه گرم و
مضعف مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت
از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن نافع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب است و از آن ضعیف‌تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین
عطش قوی‌تر از برگ آن و در آن جهت قلاع و ثبور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و مصلح آن بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت
سپرز مفید نوشته و چون بقدر چهار درهم از آن نرم کوبیده پخته یا خام با گلاب جهت حمیات حاده و سرفه حاره و التهاب کبد و دافع معده و امعا نوشند نافع و تلیین
بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنجدرهم است بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان بعضی بود داده آن قابض و غیر بو داده آن ملین طبع
و جبیره و حلوای بزرالبقلة الحمقا در قرابادین ذکر یافت **بقلة** یمانیه از البقلة عربیه و بقله ماشیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلسطش بفارسی
سپید مرز و اهل بلخ رمیخ و اهل بخارا و جرجان بوزمنی و گسنادی و نامتهاسی و هندی چولائی نامند ماهیت آن ملیقه و لعابدار

نوشته اند که گیاهی است شبیه بکاسنی و از آن بزرگتر مایل بسبزی و تلخ طعم و در گیلان بسیار میروید و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان

اسکنی نامند و این تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده النسرین قرمز است و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن

شبیه ببرگ ... و مناسبت میان آن و بستان افروز بسیار است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات پنج سبز و در تخم نیز و با هم

مشابهت تمام دارند و نوع سرخ از آنکه برگ و شاخ آن سرخ و در از تر است دارا پنج نیز گویند و نوع دوم ماده و این قول اصح و جو ...

خیارین است و سنبدان ... که بسیار بلند نمی شود و بلکه اکثر بر روی زمین میباشد طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر افعال و خواص آن ملین طبع

و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حدت غریبه مولد خلط و مسکن ... و سرفه حار و چون با آب انار در روغن بادام طبخ نمایند و طلای حصاره آن با روغن

گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و دردم چشم و ثالیل و قروح باطنی و مشهد به دفع ان

خون و قی و بطی الهضم و مضر مبرد و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین تا ... دمسکن سرفه و عطش عارض از حرارت معده

خصوصا چون ضماد ده و بنجه آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین —— و کشنیز تازه یا خشک و طلای آن جهت صداع ...

شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در دوم و جهت امراض حاره و اورام گرم ضماد و ضماد مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که پنج از احوال ...

در حرق مدنی که بفارسی ... و ... تا رد نامند با لنذ ... ست مثمر گرده و مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا مثقال است لقابه خضنه

لفارتره ... ساق ... که نامند ماهیت آن قسمی از حماض ... رگ ... عیاق است و از برگ ... در جای ...

میروید و طعم آن ... طبیعت آن در دوم و خشک گویند در اول افعال و خواص آن ... ذمره صفرا را سود مند بود و ...

هرگاه نقصان از حرارت باشد محرور المزاج را نافع و مبرد را مضر ... مصلح آن ... است لقابه البراری از لقابه الرمل نیز

نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراها است ماهیت آن نباتی است از کاسنی بری کوچکتر و پنج آن ... در زمین ...

... که پنج آن زمین فرو رفته است و طعم آن اندک شوری و تلخی و در آخر ... و تخم آن شبیه ... طبیعت آن

در اول سرد و در دوم تر معتدل و گویند خشک است افعال و خواص آن مصلح ... —— و جهت نقصان قلب

... و استحکام لثه و تقویت عمود ... و تقویت ... و ... صفرا را دفع نماید و ... جهت ربیع

... از ... است که چون ... خوابها ... لقابه الرماه ... ماهیت

آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ ... زان ... و ... آن سیاه و اندرون آن سفید و

نبات آن اکثر ... افعال و خواص ...

... و طبخ نمایند ... سیاه ... لقابه الاوحاج ...

و اهل مغرب ... نامند ماهیت آن نباتی است ... طبیعت آن در اول دوم

گرم و خشک و جهت درد شکم ... است لقم ... ماهیت آن درختی عظیم منبت آن سواحل

هند و زیر باد ... و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن ... سیاه

... طبیعت آن در سیوم گرم و در چهارم خشک

افعال و خواص آن ... جهت ... قروح کهنه و جهت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله ... جهت ... حاره و تقویت

... نافع و ... در آن ... و مرطبات و ... و ... معتدله ... ضرورت احتیاج ...

وگویند علاج نهریت و صلابات آن چوب را جوشانیده و در زنگ بپس و خمیره [illegible] را اند **فصل الباء مع الکاف** بکابنج بفتح با و کاف

و سکون دال آن و نون و فتح [illegible] شده کهف ماهیت آن بوئی است معروف در مکه معظمه زاد ها الله تعالی شرفا شبیه به بادام و برگ آن ریزه تر و ثمر آن مدور تر و بزرگتر از آن و مغز سفید

از آن می‌کشید از بادام مانند و مجه بادام شیرین می‌گردد **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت نضج و تحلیل صلابه و اورام بلغمیه

و سایر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعان جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت سده و

اورام بلغمیه و سوداویه نافع **بکیچی** بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا التحتانی است و باپیچی نیز گویند **ماهیت** آن تخمی است

مدور اندک طولانی و بیرون ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در غلاف مدور سه چهار عدد قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ لبلاب

خر ما ساید و گل آن گلابی رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین و نفاخ و مشهی و منضج و جهت برص و بهق و جرب

و فساد خون و جذام شربا و ضمادا تنها و یا با دویه مناسبه دیگر جهت با دصفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن از جمله

مذکوره قوی‌تر و اهل هند تخم آن را از جمله مسان [illegible] **بکن** بضم با موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکسر میم نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است

بنا می‌مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه کمی و سر آن اندک مدور بیخ برگها باریک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**

خواص آن [illegible] اینکه جهت رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارده و حبس البول و سوزش آن و ضماد آن نافع و ضماد آن منضج و محلل گویند

چون آن را قوتیار اگد خته دو حلیک از کسن ساییده قدر معتد به آن بزند از سوخته سفید آب گردانند در عارضه **بکمون** بضم با موحده و سکون

کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی است و بهندی حرنج نامند **ماهیت** آن از جمله متوعات است و گیاه آن در کنارها و بهامیروید شبیه به درخت متاق

و شاخهای آن بیخ پاره پنج عدد خلیا شد مایل به سرخی و تیز دارد از جهت از ادخته الاحضان نامند و برگ آن شبیه برگ کاج و خیار و گل آن

سفید و درهم و تخم آن شاند و از احب الفقد نامند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و احشا و جهت سر [illegible]

نافع و گفته اند که اگر در سالی یکعدد از تخم آن را تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر پیوسته آن مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود **بکهرینده**

بفتح با موحده و سکون کاف فارسی و هاء هوز و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطه لغت هندی است **ماهیت**

آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله می‌شود و فرق میان این و خروع آنست که شاخهای درخت بکهرینده از آن کمتر و برگ این تا

برگ انجیر و ثمر این بی خوشه و مدور و اندک طولانی و پوست آن نیز و مغز آن سفید و مخدر **افعال و خواص** آن متوسط برگ آن

ملصق و مجرب جهت جراحات تازه و قاطع نزف الدم است **فصل الباء موحده مع اللام** **بلادر** بفتح با موحده و لام و ضم دال و سکون را مهملتین

و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است

آن ثمر سیاه شبیه به درخت آن شبیه [illegible] و شاخهای آن از بیخ بر رسته مایل به زمین و بر زمین افتاده و شاخه که آن بر زمین رسید ریشه می‌دواند

و ثمرات آن بکلها بوده و نوع می‌باشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه به بار نجی و دوم حاشا سبز و بعد رسیدن زرد می‌گردد و در اندرون آن تخمی اندک شیرین

با چاشنی کمی و خصوصا بسیاری از بعضی مردم آن را میخورند و ثمر آن مانند کلیل دانه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن می‌باشد و بعد

رسیدن شیرین میگردد و گل آن نیز در اندرون نخ ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین با چاشنی دار با خصوص بسیار بعضی اطفال و مردم آن را میخورند و اکلیل بالای

آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و در بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ

عسل آنست که سر آن که مانند قمعی است بریده انبر را گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدف و یا در ظرف شیشه و یا چینی

جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا اگر بر روی سنگ و یا بر تابه آهنی بگذارند و بسته او بر آن آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن

برآید و آن را بکار برند و جمع نمایند و یا آنکه با کبیر نرم بکوبند و اندک آب بر آن پاشیده در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه کشند تا آنچه روغن

دران است بخوبی انسانی برابد بس جمع نمایند و بکار برند که در جمیع احوال دست و دهن را محافظت نمایند که باعث تورم انها نگردد زیرا که در بعضی
امزجه بسبب عدم موافقت بخار زوراکه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد و چه جا رسید عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه بخوردن آن
گردند بهتر است و چون خواهند که مغز انرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن سوزد پس پوست عسل
سوخته انرا دور کرده مغز انرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن است که بروغن مغز گردگان یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا مغز
گردگان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و تنهائی بدون این و یشتی و مثل چنانچه ذکر
یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا انکه اکلیل این کبادام
فرنگی نامند بهات کرده بزو بیرزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین نزد ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز آن
نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر مینامند طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک
و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم در اول خشک افعال و خواص آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده و اغذیه
و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدار و نسیان و اختلاج و قطع ثالیل و رفع رطوبات و ریاح و سلس البول و منیم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و
اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن روغن
گردگان و مغز تازه آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوردن آش ماء الشعیر و اشیای بارده و مصلح تهیج عارض از ان گویند
روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن
کشنده بدل آن نیم وزن آن فرقا و ربع آن روغن بلادر و بدستور آن نقره است و اکتحال در چاه بیابان معرب بیاض قرنیه و رافع آن جرب و ضماد آن
با ادویه مناسبه جهت مفرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و مبصرت و مشهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت بواسیر و نباتات مؤثر خصوصا که با
روغن بطیم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن خوردن بلادر در مرکبات که اصل وجود در انها عسل است مانند اطریفل و جوارش بلادر و حلوا و بلهره و دهن
و عرق و لبانه طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و اول امراض حادثه و سوزش باطن و جراحات
و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او انست که او را مسکه تازه در روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند
و بر بدن او مکرر بمالند و فا در شیر و حلیب دار مجرب با دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو و ترش
و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند در سر او چیزهای خشک نیز مالند مانند
روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند و بر سر آن آبکه بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک مشت
در ان بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزر قطونا با جلاب و آب انار و سماق یا آب ترش یا آب گوشت ها بخورانند و مصلح
قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی **بل** بفتح بای موحده و سکون لام گویند ملعقیت [illegible] اسم
خیار سنبر است برگمتر از خیار کبیر و گویند بهندی انرا گری [illegible] بنگاله کرهی نامند ماهیت آن انچه حکیم میر محمد مؤمن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن
چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی است مولف گوید نبات کرهی تخمی نیست بلکه تخم این چنان است و پوست ثمر آن در خامی
سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد یک رنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی از ان در
خود نگاه میدارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخ های این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازکتر رغب طبیعت تخم آن در اخر
دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر افعال و خواص آن مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی
و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و تخم آن نافع و تقلیل طبیع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار

شربت آن تا یک مثقال و مصلح محرورین مصلح آن کشنیز لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بجائیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند زود
پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب و چون خشک
نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران
نوشته که بیل دانه ایست شبیه در خلقت به بیلادر و بزرگتر از آن و مغز آن تیز و در داخل آن مغزی چرب آن مستعمل از بلاد هند آورند و بعضی بیل را پوست آن
دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و بحری معروف است و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه قطعه
نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند **پلاس** بفتح با رفارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است
و انرا ڈهاک و ٹیسو نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی مشهور دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار
یکقامت و بی ساق و برگ آن سه سه بهم و مانند برگ جوز و رنگ آن [illegible] و بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شگفتن زرد نارنجی میگردد
و خوش منظر و بسیار پرگل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل است و صمغ آن نیز **طبیعت** گل آن گرم و تر با عفوصت بسیار لهذا بعضی
خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مشهی طعام و مبهی و جهت تحلیل ماسیل و بثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و جهت ذرب و خلفه
و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل
سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب کیس و بر عانه جهت رفع احتباس بول و حصی و تحلیل ورم مثانه و رحم
و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض مذکوره و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم **پلاس پاپڑه** بفتح با رفارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح
با رفارسی و الف و با رفارسی و را مهمله و ها **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مائل بزردی و اندک لعابی و طعم
غالبی و بعد خشک شدن [illegible] اندک پهن و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم گردی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص
برابر اند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با طبیخ اندرانی و پوست لیمو
بالسویه در گلاب جهت رفع بیاض چشم مجرب **پلاسطوریون** بفتح با رعجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طا مؤلفه مهمله و سکون
واو و را مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و انرا [illegible] نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی ——— و ثانی شجره مبارکه است
ماهیت آن از ادویه جدیده است که طائفه فرنگ در سنه [illegible] هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت باین دوا هم رسانیدند در اطراف
[illegible] آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر [illegible] مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه پوست کوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن
و این سبز و زرد مائل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب است سیاه و سنگین متین مانند آبنوس با دهنیت که مانند چوب صنوبر بآتش مشتعل
میگردد و پلاسطوریون را از بنگالان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از آنجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت
[illegible] است که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس است و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد و بعد پوست
خارجی آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل
و مخفف و با قوت تریاقیه و با خاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت جرب و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و بدبوئی بوی
دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و قرحه مزمنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و فالج و اورام بارده و خنازیر
و آتشک که منسوخ نامند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه دیرینه را مفید و [illegible] گرداند
و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب [illegible] آثار متضاده و کیفیات متخالفه [illegible] رطوبت اصلیه و [illegible] طبیعت میدانند
و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و انرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند و طریقه طبخ و استعمال

آن در خاتمه مذکور شد با دیگر تفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز **بلبل** **اردستان** بضم دو بای موحده و سکون دو لام **ماهیت** آن جانوری است معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و زرد و یک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن ملیح الصوت و لهذا از آن در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن بغایت محرک باه است خصوصا مغز سر و خصیه آن و سرگین آن جالی و با توت قابض و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازالهٔ کلف و شعر زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین و ذرور خاکستر آن جهت التیام جراحات و استاسیدن خون آن گرم گرم آن جهت تصفیهٔ قصبهٔ ریه و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را مضر است **بلبوس** بفتح بای موحده و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معرب آن بصل الزیر و بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر و نخته پیاز و بترکی ... و در لرستان ... نامند **ماهیت** آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکپارچه است و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن اثر بار آن بزرگ میشود و اندک تلخ و مائل بشیرینی و از ماکولات است و این تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کرات و گل آن شبیه بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بجزء بیابانی **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن با کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و درد شکستگی استخوان و تحلیل آبله جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت لکنة الدم زیر چشم و بادویهٔ مناسبه جهت قلع ثالیل مسماریه و جرب و قوبا با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبهٔ آن و با سکنجبین جهت موخوره و با آرد جو جهت تشقق اعضا و ناخن و با خاکستر ... جهت کلف و بهق و آثار قروح و ... باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت غوب طلای مخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بثور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با روس ... اکله در مصر صبر ... بعد از سوختن آن جهت قروح صفراویه و قرن که بعضی از آن و امثال مرابت به بعضی دیگر نمایند و اکثر جوانان ... از برآمدن ریش عارض میگردد و در ... و با سرکه جهت جرب کهنه و ... حشیم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت دفع ... جهت اخراج جنین و مشیمه و نافع لمصار الطحال ... و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و مورث مغص و مصلح آن کاسنی و شیر تازه و با عسل و ... و ... آن و مخلل آن ... و آن سرکه و محرک باه و مرطوبین است **بلح** بفتح بای موحده و لام و سکون حای مهمله بفارسی غوره خرما نامند **ماهیت** آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بشیرینی ننموده باشد **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض **افعال و خواص** آن با حلاوت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب و سرخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن ... مقوی لثه و بد ستور مضمضه طبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم ... و بخلط سکنجبین و اکثر خوشبو ... است و چون آب آن را با آب جوره بجوشانند تا غلیظ گردد و دو درم بخورند جهت قطع ... مجرب ... **بلخته** بکسر بای موحده و لام و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و بعد بحار مهمله نیز آمده لغت مغربی است **ماهیت** آن گیاهی است منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بیخ آن بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین و شکل دائره مستدیر و گل آن سرخ و سفید **طبیعت** آن گرم در اول و ... **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مقطع و منضج و عصارهٔ طبیخ آن جهت اخراج زلو که در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و ضماد ... آن جهت تحلیل ... و ... آن در طب مستعمل نیست **بلخیه** بفتح بای موحده و سکون لام و کسر خای معجمه و فتح یای مشدده ... و از اخلاف بلخی نامند بسبب آنکه در بلخ که از ممالک توران است بسیار بهم میرسد و ... نیز نامند و بفارسی ... گویند ... در حرف الخاء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعضی از آن گرم در اول ... است

داشته اند منسوب بمشتری است **بلسان** بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نوشته اند درختی است عظیم تا مقدار شجره السلم میرسد تربیت و مانند انسان متاذی میگردد از سردی و گرمی و عطش و سیرابی پس سزاوار است که اترا تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ سداب بسیار سفیدتر از آن و منبت آن اول جلین الشمس مصر و ده که دیهی است از دیهها مصر انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخت بمصر به آمد و انجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و شست ثیاب خود را در نخت ایب از او درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن اترا باضعاف وزن طلا میخورند و ذخیره میگذارند نزد بطارقه و رهبانان و از ادویه منفرده نفیسه بمثل است و بهترین چوب آن که عود البلسان نامند تازه خوشبوی منگین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آن آن است که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن است که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل شسته باشد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بجوبی و یا بالای توبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و توب نرساند و درین امر مشارکست خمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه بنفط است و اندکیست که ما بنا از مصر بطرف شام و حجاز آن عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب و لبن بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و آن در افعال بسیار ضعیف و بدل آن مینویسند **طبیعت** حب و دهن و عود آن و بدستور خواص هر یک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوقی و حلق ماده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثالیل و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ از او در آب بپزند و آب اترا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قایم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب جلا دهنده مزاج آن منسوب بمشتری است **بلسکی** بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کاف و یاء مثناه تحتانیه لغتی است نزد اهل مغربیه معروف بمعنی الرجاة و صید لانیه از اقوات البریه نامند **ماهیت** آن نباتی است بر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای آن و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ زرد آلو مائل باستداره و گل آن سفید و تخم آن و صلب و در و میان آن مائل بکجی و چون چوپانان شیر را آن ... لهذا بمعنی الرجاة نامند **طبیعت** آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب و لیکن آن ماده از حرارت **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و اشامیدن نیم اوقیه از عصاره آن با شراب یا بعض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و جذام و قرحه آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن یا روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب جلا و رت خود منسوب بمشتری **بلغار** بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و را مهمله در آخر و ملا امین تبریزی و بغدادی بودار نامند **ماهیت** آن تخمی است سرخ رنگ خوشبو و سبز رنگ صحیح دانه دار خوشبو که از شهر ختای می آورند و سبب بوی آن گویند آن است که دباغت انرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبوست و در سوای آن بلد جای دیگر نمیشود **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مانند افعال و خواص ——— آن جلود است و در حرف المیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و دافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن جهت التیام جفوف و سوخته آن که در جراحات تازه بپاشند **بلور** بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بپارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند **ماهیت** آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد **افعال و خواص** آن اکتحال نرم سائیده آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان موثر است **بلوط** بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت قبطی ... ماری ... بالبوط و بلغت انطاکیه و دام و بلغت عراق ... و بلغت ... ثمر السنوبر نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این اخیر شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این قسم مستطیل ازان بزرگتر و اکول اهل بلاد و درخت

آن شبیه بفندق است و صاحب مالا یسع شیخ ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است که قسم مستدیر که شاه بلوط باشد دو قسم است مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در طعم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد از جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار می آورد و یکسال مازو و مترجم صیدنه ابو ریحان گفته که ممکن است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و سال دیگر زر فنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق انشاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل بمغز پوست نازک چوبی زرد سرخ میباشد که از اجنحت بلوط میباشد و مغز تازه از او در آتش انداخته بریان کرده گرم گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آن را آرد نموده روستائیان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق است که یکسال ثمر آن خوب و بالیده میگردد و یکسال چیزی شبیه مازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در اول سیوم خشک و نائب مناب عفص و قابض است **افعال و خواص** آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا و چون با انضمام بادمسکر و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و بیخ و قرحه امعاء و سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم صالب یعنی کنجران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و مدیستور ... سوخته آن جهت رفع قلاع و قروح ساحیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تجفیف آن فارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلح آن سکنجبین و شکر مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و عفص و ریشهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و ... سوختن چوب بلوط را ... میگیرند جهت خضاب ابرو و بهتر از خضاب ... است و خضاب آن محکم قوی و رواج و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهت فتق ضماد آن نیز نافع و بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت از ... یکشب در موی گذارد و یا ضماد نمایند که قبل زان بالطین قیمولیا شسته باشند خضاب سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و یبس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب با قوت حابسه و مسمن بدن و مولد سده گردد و مشوی آن با شکر بدهضم و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سائر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه و مصلح آن بزر جند بیدستر و فانیذ و شکر سکنجبین و جفت شاه بلوط و ... مانند پوست سلتوک است

بلوط الارض ماهیت آن اسمی است مشترک میان کمازریوس و ... نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی و ... آن ریگزار و در زیر کوهها که نوعی از ترامیل است که جاودار سفید اندکی باشد و طعم آن شیرین اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه ... و در زمین میباشد و برگ آن از زمین بر میروید **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زائد مانع و زیادتی قروح نافع و ... جهت حصاة مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم

بلوطی هندی بکجی و کهور نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ سیر و سیاه رنگ و شاخهای آن باریک و مربع و سیاه و از یک بیخ رسته و مزغب و برگ آن شبیه برگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرائحه ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح ... نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و وزن آن بجای فراسیون است ...

حود بلبول بفتح بای فارسی و سکون لام **ماهیت** آن ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار سیار کوچکی بقدر خیار کبر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر مخطط بخطوط ... و تخم آن سفید اندک مدور و ... اکثر

اکثر ازان ابار درده و لحم ازان بجته بر رغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت یا بان یا برنج تناول مینمایند بسیار لذیذ و دو لمعه آن نیز لذیذ و حاشنی دار آن الذ میباشد و گیاه و برگ آن نامند حیار و لیکن املس بی خشونت **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ دنامیل و بثور و کرم شکم و مفسده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد و صفرا و بیاره آن دافع فساد و بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چندر روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله است که بکوبند آنرا که ملول لبی نامند با یک تولد گشنیز خشک جمله کوب نموده شب در آب منجلیسانند و صبح اندک مالیده و صاف کرده با دو ماشه عسل خالص اشامند لتصف از صبح و نصف از اشام چندر روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج اخذ آن مفید نیست و تجربه مشاهده شده بلکه اندک مضر تلخ آن تلخ و نبات و ملین و کل آن دافع فساد اخلاط ثلثه گفته اند **بلیلج** بر فتح با موحده و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی مائل باستداره و سر آن اندک با رکث بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر با زکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست است و درخت آن عظیم و برگ آن عریض تر از برگ انبه و کوتاه تر از آن و شبیه برگ امره و گرد گان **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و قابض و مقوی معده و مشهی و بانی صحت مسهل سودا و بلغم مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت رفع صداع و بواسیر بود داده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن املج مقت بقدر ثلث آن و شکوفه خاشل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم از آن با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت بران نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دماغ مفید است **فصل الباء الموحده مع النون** **نبات وردن** بر فتح باء و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون راء و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و بعوام تدو و خزوک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل جوره و سونکر دا نامند **ماهیت** آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن اق و در زیر شکم آن سفید و دو سبیل و شش پا دارد و سر آن نرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه لوبیا و در حمامات و قریب بهاد خانهای نمناک متعفن تکون می یابد و بد بوست اهل چین بتعفن فرنگ از آن در مربا ساخته میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف اشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و دفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور او جواف سائله آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم زرده تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و چون آنرا با قردمانا و اندکی از قسمی که بفارسی سیاس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تا مین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و مفید آن دفع قروح مذکوره و بعد از خوردن آن ماکولات مورث برص بخورند و زرنیخ و نوشادر باعث گریز آن است **بنداق** بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است بعربی خرخطان نامند ان شاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد **ماهیت** آن درختی است که بر درخت دیگر روید و بعد بران جسد و تخم انجیر بران افتاده باشد و بانه **طبیعت** آن گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختی که روید و بعد خاصیت آن پیدا میکند و در کتب اهل هند تفصیل مذکور است **بندال** بفتح باء موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و بسنسکرت نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه برگ تنبول و نبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور و طولانی و تلخ و بر پرنیسه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار در زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون بیخ آنرا از زمین بر آورده و پوست از جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال از آن سائیده با ماء العسل بخورند جهت اخراج جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و بانماست چه آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی

۱۵۱

منیبار دتخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری مینماید و یرقان را نفع میکند و چون گردهٔ تخم خشک آنرا با زهره گاو سرشته و بر بواسیر ضماد نمایند و اندازد خشک کند و هیچ اثر تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب بزبا زده از آن کننده است بقی و اسهال **بنادق**

بنتیم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است جبلی و در صحرا و بساتین نیز

مبارزه میروید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل به تدویر و مغز تازهٔ آن مایل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام و دوپاره

و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل به تیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز از آن تناول مینمایند

طبیعت آن گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف حفوصا

پوست بیرون آن و جهت ماین مغز و پوست صدفی در غایت **افعال و خواص** آن مبهی و مقوی امعا خصوص معای صائم و زیاد

کننده جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر و سداب بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و کیلا و قیه آن با ماء العسل جهت سرفهٔ مزمن

و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بو داده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با افیون

جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس یا پیه خوک جهت داء الثعلب

و سائیده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی ملک — ایشان نافع و گویند گذاشتن

چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ

منفخ است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدد معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و جلاب

و **مضر** آن **سریع الانحدار و غیر مضر** آن حابس بطن و **مصلح** و **مصلح** آن فانید و جوارشات مسهله

بدل آن حب الصنوبر و مغز گردگان **مقدار شربت** آن تا بیست درهم و روغن آن گرم و **خشک** در دوم جهت سرفه بارده

و در سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست شجر آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس

اسهال کهنه و جهت آن بدستور **بنادق هندی** بهندی ریٹھه و بدکنی رته و ببربری الطوطو اطماط نامند **ماهیت** آن ثمر درخت عظیم هندی است ارفع

بزرگتر و پوست آن تیره مایل به سرخی و جلی دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین لعابیه تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد و تا اگر بحرکت آن

میشود و در زیر آن نیز اندک پوست جلی صلب بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب اعضای مسترخیه و رفع سموم و شربت ده قیراط آن

با شراب و سکنجبین دافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و سفیده تر با که در آب بمالند تا کف آورد و ضماد کرده و بخورانند و

جهت صداع و شقیقه و سیل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان

و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و وجع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احوی و نزول آب در چشم

و چون آب بمالند و بر سر زنند تا کف کند و کف آنرا با ارگزنده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب و ربو و سرفه و نفث الدم

و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر یک مثقال آن نیم

دانگ محمودهٔ مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم از آن کوبیده در سکنجبین یا جلاب بالی بنجلانند پس آن سکنجبین یا با عدس یا جو مقشر طبخ

بلیع ادویه مرق آنرا با قاری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و دو است امراض سنبری که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

بنج بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالبوس و بربری بلغیت و اسقیر آن

بیرو بهندی اجوائن خراسانی و بدکنی کیرخاب گویند بنج خلاف آن بشیت تقشیر **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ در تخوبیه و بسیار غلیظ و

و در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی و در عقب و طعم آن تند و اندک تلخ شبیه بطعم زنیان و بوی آن نیز شبیه بآن و ساق آن غلیظ و بر آن شاخها
مانند شاخ بوقی شبیه بگل انار در شکل و بتر اکم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بخشخاش و بسیار ریزه تر از آن
و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن
مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و کثافت برگ آن کمتر و در نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید است
مستعمل است و نسبت بهر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آن را استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آن را با جمیع اجزا کوبیده عصاره آن را گرفته در آفتاب خشک
مینمایند و حب کرده ... بکار میبرند و بعضی آن را کوبیده در ادویه داخل کرده اقراص ساخته خشک نمایند و قوت آن تا یک سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف
میگردد و طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوائل سوم **افعال و**
خواص آن تمامی انواع آن مانع نزلات و سیلان رطوبات نزلیه بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم
و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن و صلاح مرض ضربان مفاصل حرق النار و نقرس و ضماد عصاره آن بارد و جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم
آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کشیدن موی مانع رویدن آن و شیر آن بطور حمل و مطبوخ آن با سرکه و ... آن افیون
مجفف قروح و طلای ... آن با دارچینی در تحلیل و سل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آن
در عصاره طبخ و ضماد نمایند ... باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن شش درهم برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت هر دو باشد و
تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نزف الدم و شیافی از تخم آن قیراطی و تخم خشخاش و مار العسل جهت ... و قطع
نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و سعوط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شیر آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکله
استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل جهت درد خصیه
و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل و چون از بزر البنج ... سایند و با قطران ... در سوراخ دندان کرم خورده نمایند درد و وجع آن را
تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تخفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر و ... و مضمضه بطبیخ آن و تبخیر آن جهت درد دندان نافع و بدل
آن افیون و مورد ... و دار ... و خناق و جنون و خصوصا ... آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار
شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد و قرص از معمول از برگ آن قوی التأثیر در
تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه آن
تنهائی که از آن کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سائله از آن نافع و چون
بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده
است اسباب و ظلمت عین و حمرت آن و سستی بدن و عطرگری ... ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه و تشنج و ورم لسان و آمدن
کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل و شیر و زیت و ... با ماء و ... و شراب و طبیخ انجیر
و طبیخ حب الصنوبر و تخم بادیان و پوست جوز بوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه ... و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است
دروغن آن که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس فشرده بگیرند روغن بدان جهت قروح صفراوی سر
و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر و بیخوابی و قطور آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش
کوبیده روغن آن را بگیرند تریاقی سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شرب و سعوط آن ... بیماری ...
وسکون لام و فتح طا ... بالف ... و ضم لام و نون لغت یونانی است یعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر ... است که ... و ...

یونانی سطافیلن بمعنی ذو حبتین اوراق و بعضی سطافلوس بمعنی ذو حبتین اقسام و بعضی سطاناطی بمعنی ذو حبتین اجنحه نامند و ملغات دیگر نیز آمده و بعضی
انها قریب بهم است **ماهیت** آن نباتی است شبیه به پنجنگشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و برگ آن شبیه برگ نعناع و در سر شاخها
پنج چهار و گاه در بعضی زیاده و دو طرف و برگ آن **بنفش** مایل اندک و گل آن مایل به سفیدی و زردی بخلاف آنکه آن را اهل شجر و ازرقی است
و برگ این شبیه برگ زیتون و دانه آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بیاسه نبات آن قریب به درخت انار و شاخهای آن
صلب و ثمر آن که بزرگ آن باشد بقدر فلفل است بخلاف سطافلن که نبات این با آنقدر طویل نمیشود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و لیکن ثمر آن
دلبث مردو نزدیک بهم است و بیخ سطافلوطالی شجر و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بجدت و حرافت **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت
قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مخففه **افعال و خواص** آن محلل تریاق سموم ادویه قتاله
آشامیدن دو مثقال از برگ آن با دو رطل ماء العسل که شراب معمول از عسل و آب باران است یا ماء العسل با همزون آن فلفل برای حمی غب غیر خالص نائبه
البلغمیه مزمنه تا سه روز نافع است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و
برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یک شاخ هر روز برگی یک شاخ از آن بخورند صرع مزمن را نفع کند [illegible] نه قیراط عصاره برگ آن جهت [illegible]
صحبت بجهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داحس و همچنین ضماد آن
با قیروطی یا دهن آس جهت امراض مذکوره و نزف و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سقوط آب [illegible]
آن جهت [illegible] بشرط آنکه بعد از سقوط فرمودن آن مقدار کی از آن اگر داند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش
و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده و مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر
و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و اماس کردن شریان مقصود و دملات و جمره و داحس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و حبوب خوشه و مطبوخ بیخ آن در آب که [illegible]
برود جهت خشونت حلق و مضمضه نگاه داشتن آن در دهان جهت تسکین وجع **اسنان** و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت منع
اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع **مضر** معده **مصلح** آن سکنجبین **مقدار شربت** آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون
و در صرع زمرد و گویند سطافلن را جهت اهل نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن سفید و این بسیار
میباشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نبات دو ذرع و بر شعبه بر سر شعبه شاخهای باریک دیگر بر سر شاخهای بیخ برگ شبیه برگ نعناع و لسان الثور بوسیدی
و در بیخ شاخهای باریک آن گیاه و شاخ بسیار باریک دیگر میرسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک تا فتیله باریک که ثمر آن
است بر آمده در جوف آن مملو از دانه های بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و شاخهای گیاه آن مجوف و اهل هند آن را گرم و تر میدانند و
برگ آن را پخته میخورند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع و اما در اول وجع عظیم بهم میرسد
پس زایل میگردد و گویند چون یک برگ از آن با یک برگ جوز مائل کوبیده حب بندند و اصحاب تب بلغمی بخورانند بیک دفعه زایل گردد و بیخ آن را چون با برگ
تانبول بخورند جهت تب نائبه که نوعی از حمی بلغمیه است در روز ظهور نوبه آن همچنین تا سه چهار روز نافع و مجرب است و چون برادۀ حدید منقی را دو روز سحق
نموده بمقدار از عصاره آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا خشک و زیر بدون آتش مکلس میگردد پس سحق نموده از پارچه
بگذرانند و با آب برگ تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن بکلیم یا با نخواه [illegible]
آن نمایند جهت استسقا نافع **بنفسج** به فتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر و بیونانی ابرو
[illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است بابتدای اکثر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از نزدیک بیخ زمینه
و بیما [illegible] شاخهای برگ الیست و برگ آن شبیه برگ انار و حنا و الا آنکه باطن برگ آن عریض تر و زبر رگ تر

و هر دو گوشه آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته در سر شاخی یک گل کوچک خوشبو مایل بزرد
و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی است که کهنه و فاسد
نشده باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص** آن مسهل صفرا برفق مخصوص اخلاط
محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با اشتراک و تحلیل اورام لطیفه و صلابه و صداع حاره و صرع
اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الریه و جهت سعال و کباد و طحال و بروز مقعده و حرقت مثانه و البول و
احتباس آن و درد گرده شربا و نطولا و ضمادا و بوئیدن تازه آن مقوم و مداومت اشتمام آن جهت زکام و شربت از دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با
آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاعه مجرب سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و مثال آن مسهل سریع العمل و شربت آن با شیر گلقند
جهت تپهای مرکبه و مسهل گویند گل تازه آن ضمادا در تبرمم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سر فهد و سوسمت
و اوجاع اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن با سرکه جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید
المضار اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب حاده و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و **مصلح آن**
اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن عنبر و مرزنجوش و **بدل** آن نیلوفر و برگ بنفشه و در سرفه گل گاوزبان و بوزن آن اصل السوس
مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال گفته اند بنفشه را چون بادویه عاصره یعنی دوائیکه فعل آن بعصر باشد مانند هلیله
ترکیب نمایند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی بسبب صادم و مبطل قوت دیگری نگردد و بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آن است
استعمال آن با شکر مقوی فعل آن است در اسهال و باصل مضعف آن استعمال مطبوخ آن با شکر بسبب بر معده و سریع الانحدار تر از جرم آن با آلو و عناب
و تمر هندی و شاهتره و هلیله قوی الاسهال خصوصا که صاف نماید بر روغن و ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر بالیده با صافی نموده روغن بادام بران
چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن مقدار یک درهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب
معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه مجرب است و شامات شراب با برهای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و
تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و حکه و خشکی سینه و سرفه و مالیدن موی نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر استعمال آن و دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و موثر و نطول آن در تحلیل جهت
حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال اطفال مجرب و چون آن فرفیون را و بابونه را با روغن
بنفشه الوده بر مقعده ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه
کرباسی کرده بگل بنفشه بپوشانند و خشک کنند و مکرر تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود و رنگ آن پس هر وقت که خواهند بکوبند و روغن از آن گیرند و نوعی دیگر
گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بر دارد و
شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین برای آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و وجع گرده و ادرار بول مفید **بنفشه** بفتح با و سکون
نون و فتح فا و ها **ماهیت** آن نباتیست شبیه بعدس ثمر آن بالیده تر نیز از آن مشو گویند بسمی از خطر است و لیکن و قتیکه ... و در آن است
طبیعت آن سرد و خشک مایل باعتدال و قابض **افعال و خواص** آن جهت قی و اسهال و در آن جهت قروح ساعیه نافع و در ما
خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است **بنگ** بفتح با و نون و کاف **ماهیت** آن الطاکی گفته پوست درختی است معنبی ...
زرد و با قبض و خوشبو و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنگ الاس است و آن گرههای است که در بیخ آن بهم میرسد
و این انسب از صحیح اقوال است و بهترین آن اسک سفیدرنگ و قابض و خوش بوی آن است **طبیعت** آن گرم و خشک و قریب بخود در جهٔ اول

افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات و شربا و ضماداً آن جهت تحلیل طحال و تخفیف رطوبات و طلای آن نافع طرو خوشبو کنندهٔ آن و قاطع رائحه بد و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن آس است **مین** بضم با و سکون و نون مشدده در اصل اسم ثمر غلیظ و ملعقت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمر خاص و براجح مت اراز ترک کرده این اجبای آن می آشامند ماهیت آن ثمر درختی است کوهستانی که در جبل یمن نواح آن و ملک حبشه و در بتادیه که جزیره ایست از جزائر زیرباد است نیز بهم میرسد و تخم آن را در اراضی زراعت کنند و در آب که بر دو کسلم و رویج میرسد و قضبان و غیر قضبان میباشند یعنی هم خودرو و جنگلی صحرائی و هم زرع و بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای آن نازک بسیار از زمین و گلهای ضعیف کاره از او میکنند و ازآبیاری و غیر آن بحد لائق مینمایند بهترین آن بستانی است که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن را اهالی تمیز متوسط در کوچکی و بزرگی بزبد داده کوبیده آن چرب میباشند و ننوش طعم و رائحه درخت آن برگ براق دارد و بسطبری انگشت ابهام و بلندان بقدر دو ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدست زعرور و گل آن سفید برنگ و ثمر آن در غلافی است بار بیک شبیه بحب الغار بزرگی و بنادق کوچکی و پوست آن از کرنگ

ازپوست آن برده و در اندرون آن دو مغز و دو طبقه بیکدیگر چسپیده مانند شکاف انه گندم و پسته خرما لیکن از آن مدور تر و از گندم بزرگتر و از پسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن برده نازک چسپیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ بخیف است که در ته آب رود پس حبشی سیاه آن که بیک رنگ سخت و بادی آن سفید و زرد و کم حجم از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و سپیدی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن است که شیخ ابوالحسن شاذلی رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مانده میشدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر از بافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و یافتند بهتر خبر گفتند او حکم نمود که در آب جوشانیده آب آن را بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوشاند آب آن را می آشامیدند با مشیر یعنی کلال و ملال انسان زائل میشد رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر می خوردند لیکن اهل هر بلادی و جای نحوی خاص اهل یمن پوست آن بیرون که قشر نامند حصوصاً تازه از او در آب بسیار جوشانیده صاف کرده گرم گرم بیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از آن می آشامند و طلوع بسیاری بران تا زند و طعم آن نیز مایل بشیرینی و خصوصیت میباشد خصوصاً تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زاد هما الله تعالی شرفاً و اکثر بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیره مغز از بعضی خام و بعضی نیم بریان که چوبی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحتراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قاری شیر و نبات می آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شده و طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عمادالدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن تلخی غالب بر طعم و رائحه دلیل نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و تجربه یافته اند که سردی آن بسبب اضرار بسیار و در تساهل و غلبه بر یک این برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه چنین یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از اطبای خواص اهل دو دیه بران رفته اند که برودت آن با اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است لهذا اعلم انکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان از او شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه صحیح یافت که سرد و خشک است نه چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و لیکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل یا مایل به سردی در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند حفظ صحت و تجربه بسیاره که جهت تخفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سده و ادرار بول نافع است و این نیز دلیل

از آن باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب دیگری کثیف ارضی
بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تنضیج و ادرار و تلیین و غیره از آن صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست
از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول
در آن زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن چون بار تحلیل یابد آن نیز کمتر و زائل میگردد و [illegible] آن
و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن مائل ببرودت و یبوست و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند بر
برودت و یبوست آن می افزاید افعال و خواص آن آنچه اطبای [illegible] بیان فرموده اند آنست که شرب مطبوخ آن مفتح سدد است نافع زکام و نزله و ارد مسکن اوجاع
و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه صفراویه سوداویه خصوصا
در اوایل و بعد از حصبه و جدری و ربیع مفید است و شرب آن در موسم گرما [illegible] مدر بول و مجفف رطوبات و جهت نفخ و نزلات و رفع
اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و درد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این
اخلاط و از منع صعود و تبخیر را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت نفث حار و حکیم میر علاء الدین محمد
فرموده بیاد دارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت تحلیل علت و تیز سرعت نفخی و نزلات و رخاوت معده را بجهت تجفیف رطوبات و صعود بخارات بدماغ و اسهال احتباس
نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صفرا آن هر دو و اکتفا نمودن للطعام و شراب اندکی الی آنکه مودی بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع خستگی
ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راعیان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته اند
رباعی ای راحت قهوه روح فزا کسل کسل • آرام جان و قوت اعضا و قوت دل • تفریح اجتماع جوانان پارسا • تفریح بخش خاطر پیران
مضمحل • و دیگری این فرد را گفته • قهوه حمام سفر اش بخار تریاک • بر طاوس نظر افشره عنقا کوست • و از مضار آن آنست که گفته اند صداع
می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات
نفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بیت
آن سیه رو که نام او قهوه است • مانع النوم و قاطع الشهوه است • و غالب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده شده آن باشد نه خام
خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هضم طعام باشد و لکن [illegible] آن بالای طعام [illegible] باشد و در
جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بآن کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در
منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج و قلت و کثرت شارب آن میگردد و هیچ یک کلیه نیستند و بیان وجوه
هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و نیز اقاصی نوشته اند جمعی که مزاج ایشان گرم باشد و اسباب حرارت را
کم میگردانند و بسبب حرارت رطوبات کم تحلیل میرود و لهذا آگاه است که ایشان را خواب می آورد و از جمله شخصی را دیدم که مزاج او بکمال حرارت داشت
و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام و هذیان داشته باشد اضطراب میکرد و چون دو سه شب قهوه مداومت نمود او را خواب آمد و آن حالت
زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز و جهت آنکه مروارید در حصبه و جدری نفعی
تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند دانه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن در منزل بعد
تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است و شامیان چند فنجان آن که گفته اند ناشتا و در وقت امتلا
از غذا اگر [illegible] بلکه صحیح آنکه غذا الطریق باشد که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر
خواهند معتادین بافیون و افیونیات و حشیشیان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب منتصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و

گفته اند مصلح آن تخبیل و دو مسکه و نبات و گلاب امثال آنها است و شیخ داود انطاکی نوشته تخصیص که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کربت
و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن بسته و روغن لبنیا با آن بخورد و قومی با شیر مخلوط نمایند و این خطا است و خوف احداث برص است و دیگر مسکوه
و بهترین مصلحات که طعم و رائحه آن را طیب و لذیذ میگرداند کرنب و بزور البقله بسیار و عنبر است بس زعفران **پتنکی** به فتح بای فارسی و سکون نون و
کسر سین مهمله و سکون تای … هندی و کسر کاف و سکون یای … نیز نامند یعنی درخت جنگلی بر لسان زیرا که بن بفتح بای موحده
و بان بهندی یعنی جنگل و جهنگ معنی با شان است **ماهیت** آن نباتی است هندی مابین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک لیکن نیکو
و انبوه بر شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و برگهای آن برگهای کوچک است بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عوض تر و
کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب اندک از آن این تر و در خامی سبز و بعد از رسیدن بنفش میگردد و طعم غالبی و در جوف آن تخمهای
ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک است **افعال و خواص** آن چون برگ و ثمر آن را نرم بسایند و بر شکم مستسقی تا هر جا که
ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را تر گرم کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی
آورده و استسقا … برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب بسایند جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید **پیاله** به فتح بای
فارسی و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و لام و ها **ماهیت** آن ثمری است هندی … و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی
تیز تر و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک است و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی
بیخار نیز شبیه بدرخت آلو و در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت مواد آب چنین شده باشد و چون ثمر نخته آن را خواهند
تناول نمایند باید که از آن خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از طعم آن جدا گردد و پس بمکند از ادوار الاثرش و عفص میباشد **افعال و خواص** آن مسکن صفرا
و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و صورت … مخصوص نخبه و در آخر موسم … و حوالی میران … جنگلی … کوچکتر
و شیرین تر است **فصل الباء الموحده مع الواو بورق** بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون قاف معرب بوره فارسی است و بهندی
بابری لون نامند **ماهیت** آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب نمک الوان میباشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از
معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید بسنگ سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند
و اعلی و اجود اصناف است بعضی سرخ رنگ و این را النطرون نامند و بهترین آن مصری سرخ و نرم با ملوحت اندک تیز و تلخی است و بعضی اغبر … و
معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور میبندند تا باعث شفافیت و رونق نان گردد و بعضی را
بورق الصاغه نامند و آن سفید اسفنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای طلا مستعمل دارند جهت آنکه از آن سبب صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است
و آن بنهایت خفت و نرمی میباشد و از افریقیه می آورند و این جادترین اصناف است و بهترین این صنف سنگ صفائحی رقیق سریع التفتت … زنگ …
است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است از نفتی است والا … بورق سنگی … جهت آنکه زبدی بورق …
شبیه بگندم خالص بوره زبدی منجمد تر است و … فرق میان … بورق است که زبد البورق سفید سنگین تر و با اندک
زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده … الوزن بوده … بآب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی
بریان بخته بآتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و باز آن میباشد و … می آید و آنچه از درخت غرب … می آورند که … تا غلیظ
گردد و قرصها بسازند و این بسیار سبک و سفید مایل بسرخی و ملوحت میباشد و این بسیار کمیاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی
با اوصاف مذکوره است و بعد از آن همه زبدی است **طبیعت** آن گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی آخر … تا اواسط
چهارم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جاذب … بظاهر جلد و بشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و در رفع

در افعی قولنج وتهییج باه و مقاوم سموم و تبهای لی و با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و بامیوزن آن زیره کرمانی و مار العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرطه و با طبیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذرایح و با ادویه فانیه و بدان باعث اخراج و قوت فعل اینها و چون منجمد نیم از انیم رطل آب بنیدازند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و رطل زیت عذب در آن بریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد گدازندگان نقره و سرب را و با بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سکنجبین جهت رفع خناق عارض از شرب فطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفی در گوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دود و قطع رطوبت جاری از آن و باسرکه جهت تنقیه جرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلو در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با بیه الافاعی و حضرکه و بابیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم و بر دو ماسل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیر و طلیات جهت رفع هزال و محتاره و حکه و جرب و فالجی که در آن کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد اختلاط علت و برالتوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و مبتای جهت رفع عرق نیز و مبتای جهت نیکوی رنگ رخسار دستر دن موی از عضو یکه خواهند و مداومت استعمال آن سیاه و کنده بدن و دو درهم آن با درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهیج العاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد ادش شسته کسی که در شکم او کرم باشد جهت قتل و اخراج آن و با ادوان مسحه با محلله المیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام بردو قشعریره و نشستن نزد آتش بعد النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و شستن سر با آب محلول آن جهت خزاز و نفرحیان جهت دفع رطوبات رحم و احتباس حیض مضر معده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یک درهم تا دو درهم از تسم مخرج آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن بوزن نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن اندرانی گفته اند و بایشیدن آن بر موی باعث رفت آن جهت دارالثعلب و الحیه نافع و چون تصعید نمایند از آن بطریقه احراق آن باین است که در کوزه کرده سرانرا محکم بسته با خاکر گل اندوده بگدازند تا خشک گردد پس از آتش بر داشته بگدازند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیفتر و حدت آن زیاده و قریب بقوت بورق عربی است **بوزیدان** بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کون **ماهیت** آن بیخی است سفید ضخیم و طول انگشتی و زیاده بر آن و مصمت و صلب و ظاهر آن خطوط کشیده و بعضی گفته که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی عرش مسکینه انزا و بعضی پیاز آن و بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه امیر و شناخته و فرق میان ایشان لعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت و انکه لعبت بربری گره دار است بخلاف بوزیدان و گویند از بندی آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با اوصاف مذکوره است و بخلاف اینها پوک و بسیار ضعیف **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سدد جگر و سپرز و مقوی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده با ذابه و ترقیق و سرفه سموم بارده و بالخاصیت مسهل زرداب با قرد مانا جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن عود و در تریاقیت موزن آن زرنباد و در زراوند طویل است **بوزیدان بندی** بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون را مهملتین و فتح با موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن قسمی است از برگ و گیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه ببرگ حنا و تخم آن مدور و از نشاسته کوچکتر و مائل بزردی منبت آن بلاد دکهن خصوصا نواح شهر بور و اهل آن بلد برگ و گیاه انرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده با طراف میبرند **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ادویه و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین

اوجاع معده و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف ممیثا و حضض **بول** بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت و مشهور به پیشاب است **ماهیت** آن معلوم است و آن ماهیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت ازو را کرده و مثانه دفع میکند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب مزاج آنها مختلف میباشد و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی که بجوشانند تا غلیظ و مستعد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بیعدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خرخره و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور شراب که در سر بهم میرسد و بابور و سنج جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش ضماداً و طلاءً و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل نابالغ جهت مارگزیدگی و سایر هوام و مداومت بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بی عدیل و بستور با نیموزن آب گرم چنانچه بار زنگ بشرطی که اگر تواند قبل از آن بمقدار ده روز مرکّه خسته کرده باشد نفع بخشد و مسهلی معتدل بول گرم جهت ورم انثیین و در مرض اسهال شستن موضع آن نافع و قطور آن جهت درد گوش و حقنه آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و مسهل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم بار و بهمان گرم بچکانیدن آن و اکتحال آن جهت جرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول نضیج در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از جرب بهم رسیده باشد و ضماد حار آن با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت اکلیل مؤثر و بول گاو و ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نو صبر از گاو نر جهت در ورم بارد و بواسیر و با مرصاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو بان با خردل جهت خدر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بیعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول نر با سنبل الطیب هر روز مقدار چهل مثقال آن را با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده و قطور آن جهت جرب و جهت کرم گوش نافع و بول گاو دشتی با رصاص جهت درد گوش و مجرب و بول سگ جهت آکله مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد **بول الابل** اقراصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند **ماهیت** آن زبراوی حکایت کرده که ابل یمن شترای خود را در فصلی از سال بصحرای گیاهی که در آنجا میشود مخصوص آنجا است می برند و بول آنها را جمع نموده محافظت می نمایند و از آن قرصها میسازند و السیتی گفته که بنحوی که زبراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان که معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است منقش لوبر و تجار از احواب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آن را کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاءً نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقرح است و مصلح آن روغن گل **بول الموبون** بضم با و واو حاده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و منشعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسر کوچک میباشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه به بیخ دستنبویه و دراز و با صلابت و منبت آن جبال و زمینهای صلب خشن سنگلاخ و اجناس آن تخم آن برگ و بیخ است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف و جالی و مفتح و آشامیدن بیخ و برگ آن بمقدار یک درهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و ادرار و قرحه امعا و ماساریقا جهت صلابت سپرز و

جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و حرقت البول و با شیر تازه و دوشیده جهت تقلیت حصاة نافع و گویند هرکه سه قیراط از آن با آب تنها بنوشد هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه حقد یابی ساکنه و چون چنین کند باید که تا سه از آن اول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع دندان از سرد و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است **بولسری** بضم با موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهمله و سکون یا و بولسری نیز نامی از آن و در بنگاله بولو مولسری بیم نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی عظیم و مو زدن گل آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آن اعضی در باش و تحیه پر میکنند و جهت آنکه میگویند دماغ آن مرا و از آنجا تحیا شد و نمی رود و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و کم شیرین با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم از آن میخورند و تخم آن عملا شبیه بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت **طبیعت** گل آن سرد و خشک و ثمر آن از آن زیاده و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل و جهت تسکین درد دندان و منع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس با نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن ورانه و خوردن آن قابض مسکن و نفخ و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است و عصاره تازه آن حطوسا و قطورا در بینی از ادویه امراض دماغی و السیباری از دماغ بر می آورد و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره بارده نافع و عطر آن که با براده صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی است و ثمامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و رصنی که در بنگاله میشود و بهندی اموه مبا مینامند و میگویند که در منبی میشود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن ورانه و عصاره پوست درخت و ثمر نیم رس آن از ابریشم **افات** جهت استحکام رنگ ابریشم بر تار و پی آن می مالند و رنگ آن سیاه می باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آن را نیز گرفته و در آب جوشانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم **بوینون** بضم با و سکون واو و کسر یا مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه برگ کرفس و لطیفتر از آن و گل آن شبیه بگل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو و مستعمل برگ و تخم و عصاره آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مکرر هم برگ آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول و مغص و مکرر هم از تخم آن بطور و ضماد آن با شراب و نمک و تمکرم جهت تحلیل خنازیر و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره از شاخها و برگ آن اخذ نمایند مصدع و مسقم مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یک مثقال و بدل آن نیم وزن آن کاسنی است **پولی** بضم با فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن گیاهی است هندی از قبیل کشم و در بنگاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا میروید و ساق آن بقطر انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول و سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ و برگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این کمیاب و از آن است داخل هند از انجمه میخورند مانند سبزی های دیگری و با لزوجت بسیار است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن منوم و مسهل و جهت از دیاد منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو با آتش سوخته نافع و چون مکرر و پیهم بمالند در هنگام سوختن و بسیار قریب بدان **فصل الباء مع الهاء** **بهمن** بفتح با موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهموار و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ کاجاص مبسطه و خار ناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برگی چند سر آنها با هم چسبیده و گل در دو منتهی برسد و دو قسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن با لیده تر و بلند تر ناهموار تر و پوست آن زیاده و ظاهر

آن سرخ تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی است که چون بخایند با اندک تلخی و قبضی باشد و همچنین سفید آن و از انواع ارمنیه و خراسان او رند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و خوشبوتر از سفید و سرد و با رطوبت فضلیه و قوت قبضی و سرخ سرد و گرم و تر و اسبته **افعال و خواص** آن نهایت مقوی باه و دل و سمن بدن و زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة کرده و مثانه خصوصاً با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و انعاظ قوی تر و چون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آنرا با شکر یا نبات یا نبات یا شامند فربهی عظیم آورد و خصوصاً با بادام و نخود و ضماد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان جهت نیکویی رنگ و خشونت و شستن سر بدان جهت شستن بدن و خوشبویی موی و غرغره سفید آن جهت تنقیه رحم و خوشبویی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و از سلیخ آن تا سه اوقیه و هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و مرصطلی سفید و سیاه و سیکنده تا گوشتی لیا سرخ آن و سنج و بدل سفید آن زرنباد است **بهمی** بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا **ماهیت** آن نباتی است شبیه بگیاه جو دانه آن کوتاه تر و بزرگتر و خوشه آن شبیه بسنبله و نبت آن موضع سایه دار **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و بسیار قابض **افعال و خواص** آن ضماد آن مقوی و شربت آن حابس اسهال مزمن و نزف الدم که در فرج البرزخ باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن است که چون در ابریشم ملون برنگ ارغوانی یا در دستمال سرخ پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند بیاویزند و یا بر بندند در قطع آن مجرب دانسته اند **بهکر مول** بضم با و فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و لام **ماهیت** آن چیزیست هندی بار لبهای لب با تلخ و تیز و سیاه رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مشهی و مهضم و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو نیز با و ضماد آن نافع **بهنگره** بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن گیاهی است هندی نبات آن تا مقدار ذرعی و برگ آن شبیه برگ انار و از آن عریض تر و برگ ساق آن نیز دارد و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می باشد سفید و زرد و سیاه گل سفید آن سفید و سبزی برگ و ساق آن کمتر و گل سیاه آن سیاه و برگ و شاخ آن سبز تیره مایل بسیاهی و گل زرد آن زرد و برگ و ساق آن سبز مایل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن شامیدن آب برگ و ساق گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلغم و ورم و صلابت طحال و جذام و مضمضه آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و بر دوار التعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه بتنهایی او نیز با مداومت و خارباران موضع هر مرتبه و یا به ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با زرنیخ ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و بمعجون و بالجمله جهت مصلح بدن و امراض جلدیه است و گفته اند اشامیدن آن سیاه کننده موی رئیس است خصوصاً نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آنرا با نمک با السوس از هر یک سه درهم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک گل و تخم نیز با شکر سوده بیاشامند و ... و آنها با اسوس کوفته بیخته با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد و مجرب و چون یک توله برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ باهم مضغ نمایند و فرو برند در شکم هر چند کهنه یک ساله باشد زائل گرداند و گویند اگر تخم آن را در بیم من عصاره بلاد رحبیا شند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب ملا دربه آن دهند تا سبز گردد و یک برنج سفید در پای گیاه آن فرو برند هر گاه آن برنج سیاه گردد را از ریشه بر آورده و در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیره بهنگره تازه تشقید نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند

جذام و برص را زائل گرداند و اگر تخم آن را با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سائر قوای بدنیه را قوی گرداند و اگر با هلیله و بلیله و آمله هر چهار مساوی و ربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل گرداند **بهوی آنوله** بضم با و خفاء ها و سکون واو و کسر میم و با لغت هندی است یعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برگهای آن ریزه شبیه به برگ آمله می باشد و در زیر برگ آن دانهای کوچک بشاخه آن باریک **طبیعت** آن سرد و طعم آن تلخ و در تحت **افعال و خواص** آن قطور آب نبات تازه آن تجاسه که مطلقا آب از خارج داخل نمایند و ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و ضماد آن جهت ضربه و سقطه نافع **فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیة پیارانگا** به فتح بای عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح راء مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی و الف **ماهیت** آن بیخی است طولانی بضخامت انگشت و زیاده بران و طول آن تا یک شبر و زیاده نیز و بعضی گره دار و رنگ پوست آن زرد مائل بسرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی می شود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب با زنگ خام که رخنک نیز نامند می آورند بسلهت و اسلام آباد و از انجا باطراف می برند و بسیار و فور ندارد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن اهل هند با برای آن منافع و خواص بسیار نقل می نمایند و در هر مرضی با دوای خاص مستعمل دارند در امراض اعضاء الرأس جهت درد سر قدری از آن را با گلاب سائیده بر پیشانی طلا می نمایند و می گویند که فی الفور درد ساکن می گردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانگا با یک دانه قرنفل و یک دانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده سعوط نمایند و برای شبکوری پیارانگا و زردچوبه از هر یک یک ماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته و دوده آن را گرفته در چشم می کشند و برای درد چشم رفع سرخی و جلای بیاض پیارانگا چهار رتی زردچوبه گره دار حضض سه ماشه افیون از هر یک یک ماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا می نمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با چشم می کشند و ایضا برای درد چشم قدری از آن را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا هر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا می نمایند درد و سرخی چشم را زائل می نماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم می کنند و می فشارند و آب آن را گرفته قدری پیارانگا در آن می سایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش می چکانند و می گویند فوراً درد را ساکن می گرداند و ریم را زائل می کند و برای درد دندان پیارانگا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهشکیه گویند از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان بمالند و دهن باز کرده سر را بزیر بدارند تا آب و رطوبات رفع گردد و برای بینس که مرضی است که در ملک بنگاله در بینی بهم می رسد می گیرند پیارانگا و توتیای هندی از هر یک یک ماشه در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط می نمایند و ایضا برای ازدیاد شیر زنان پیارانگا یک ماشه سیاه دانه زیره سفید شقاقل با آب نرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه کهنه یک ماشه پیارانگا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکهیه از هر یک یک ماشه درهم سوده در سر غلیان مانند تنباکو می کشند و ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست زنگنی کیسر را که اهل هند بهشکیه نیز نامند و شاید بادنجان دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آن را در نیم آثار آب خالص جوش می دهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود آورند و صاف نموده یک ماشه پیارانگا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار گهری که تخمینا یک و نیم ساعت نجومی می شود مقدار یک تولچه از آن نیم گرم نموده می نوشند و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و این مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و از برای ربه اطفال که از ابتدای آزار سیلی و کلهی نیز می نامند که در پهلوی چپ اطفال صغیر تا دو نیم الی تا سه ساله دفعة بهم می رسد و علامت آن تب و تنگی پهلو و در افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار و

177

بیقرار می‌ آرام بودن بهست چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر یافته مقدار یک رتی بیمار اطفال را باکلدانه قرنفل یا قرنفل یا فلفل سیاه هر کدام که باشد

ازاد و زهره خوک گرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون از استعمال اینها در نزد ایشان هیباشد باشیر دایه آن ساییده بخورانند و میگویند که

فی الفور آرام میآید اعضاء الغذاء برای تقویت معده و زیادتی اشتها یا بالغان ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ مشیطرج هندی فلفل

سیاه نمک تب نمک سیاه نمک بالغا از هر یک یک توله کیهه سفید وچ ترکی زنج بریان از هر یک یکماشه کوفته بیخته بآب لیمو یا نه ساعت کامل تر

مینمایند و حبوب می بندند و هر حبی بقدر نخودی و باقلای یک حب شام بآب نیمگرم فرو می برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها

و سرعت هضم یک ماشه اجزا با نانخواه در ازیانه و بابرنگ و نمک سیاه از هر یک یک توله بآب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار

دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند بمقدار که آب اینها تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ

طعام روز و شب بخورند تا یک هفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و صفرا بارد و ریاح و

قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده رطبه بگویزن اجزا با دو وزن اجزا با دو وزن فلفل سیاه و نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته

یک حب صبح و یک حب شام میدهند و این تجربه رسیده و از برای رفع انواع سفیده خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان آن قی و یا اسهال و یا نبرد

مقدار نیم ماشه اجزا با گلاب و یا آب ساییده بخورند و از برای سفیده رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی بیمار اطفال را دو سه دانه قرنفل و بیست و یکدانه

فلفل سیاه نرم سوده بخورند و اگر قدری قلیل به بیماتیر داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یکتوله درازیانه را جوکوب نموده در آب

جوش میدهند و صاف نموده مقدار دو رتی بیمار اطفال در دهن انداخته میخایند و بالای آن نرمی آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال

رطوبی بگوزن اجزا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب گلکهیه سرشته حبوب بسازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب

وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است اعضاء النفس از برای استسقا بیمار اطفال نانخواه

تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه پوست بیخ برباره پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را

نصف صبح و نصف شام با جوش بادیان بنوشند و بجای آب نانخواه درازیانه بیخ برباره و پوست بیخ انار از هر یک چهار توله در آب

بجوشانند و صاف نموده بجای آب بخورانند ایضا از برای استسقا هفت روز همین ادویه که ذکر یافت سفوف ساخته با آب سرد می خورند

ادویه این است بیمار اطفال چهار رتی بکها سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده سفوف بسازند و هشت

حصه نموده هفت حصه از آن هفت روز ناشتا می آشامند و میگویند باید که بر دودی بالای آن دال یا خشکه بخورند انشاء الله تعالی

دران مدت زائل میگردد و از برای طحال بیمار اطفال زهره خرگوش زهره زاغ سیاه زهره ماهی زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای

هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یکماشه با برگ صبر که هندی گهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خردل حب می بندند

هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند

و قلیل روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری بیمار اطفال را با سرکه ساییده بر ورم طحال طلا مینمایند و از برای رفع پرسوت که از ارحام

که بعضی عورت را بعد از زاییدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف و لاغر میگردد و اکثر طبیعت او ملین میباشد دو رتی

بیمار اطفال را با بیست و یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت دنبیس که جانوری است هندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح

نموده و از شکم آورده خشک کرده باشند نرم سوده حب ها بسازند و تا هفت روز ناشتا بخورانند و از غذای نامناسب پرهیز مینمایند

ایضا برای پرسوت یک سرخ بیمار اطفال با جنس بهب و مشک خالص و زعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه گوشت دنبیس گوشت

بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب بسازند هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب از آن بخورانند

واز ترشی وبادی وانواع اغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلس البول بیارانگا دو رتی تا نخواه کمانشه پوست بیخ بر باره پوست بیخ کنار تخم کنگهی از هر یک یکماشه نرم کوفته بخیته صبح ناشتای آشامند و برای نزول آب بیارانگا را با زجبیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا می نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب در حضیه ستماشه از آن با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تا تولکه پوست بیخ بر باره از هر یک ستماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت نگاین خوب حلکرده گرم نموده ضماد می نمایند بعون الله تعالی در سه یا چهار مرتبه زائل میگردد در سموم برای مارگزیده فی الفور قاری بیارانگا با شیر درخت عشر که بهندی اکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی تهور سیج نامند نرم سوده بر آن موضع طلا می نمایند و قاری بیارانگا را با جدوار مجرب یافته سحق نمایند و با فلفل نیز الا وجاع سه ماشه بیارانگا را دریاو آثار روغن سرشف یا کنجد خوب بسوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند المفاصل و اوجاع بلکوله بیارانگا را با گل ده ده و بلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند و برای تحلیل اورام و خنازیر و تسکین اوجاع باد وزن آن فلفل سیاه با آب بنگرم سوده گرم کرده ضماد می نمایند **حب بیارانگا** نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیر آن صنعت آن بیارانگا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص مومیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بخیته سه حب بسازند و هر یک حب از آن ناشتا بخورند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری بخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند **پیپل** بکسر بای عجمیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای عجمیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد و هنود او را تعظیم می نمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و تیز **طبیعت** برگ و پوست و درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آن را که بر روغن گرم کرده بندند بتحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرما گرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل بهندی دار فلفل نامند **بیخ زرین گیاه** بکسر با و سکون یا و خای معجمه و فتح زای معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ها بلغت زنگی جدوار نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنگین و بسیار صلب اندک براق طلائی فی الجمله شبیه با بیخ آن زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می آورند و گران بها است خصوص نوع صلب سنگین مائل بزردی آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا یک درهم **بلیسم** بکسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم **ماهیت** آن ثمری است شبیه به کوچکی و صلب و با زعفت بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آن از چیزی بزرگتر از سیب و امرود و بالها ل بلوط و یا بید و یا عقل که شاه بلوط است می نماید و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صعصاف که بید است می نمایند و هنگام رسیدن ثمر آن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان میماند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس اسهال و قی و قاطع حرارت و ملطف خفقان و مقوی معده و دماغ و رب آن مسکن عطش محلل اورام و طبیخ آن فادزهر سموم حاره و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و حلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه و نبات مفید و اکثار آن مولد سده و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم **بلیش** بکسر با و سکون

با رشاد مختانیه و شین معجمه ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد
و در بیخ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت هست و لیکن همه مخدر اند فی الفور معفن ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و
مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تنادی و تلخی است که یک نوع آنرا سینگیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بو
هندی سینگه شاخ را گویند و این را جنداال نیز خوانند بجهت کمال ردائت و خباثت سمیت زیرا که جنداال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند
و این اکثر در کوه و ابریست که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیا ارد که در سر حد نیبال کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ
و دنگپور و راکا ماتی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قوی‌ترین آن است که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه متمع براق باشد و بعد
از آن آنچه اندرون آن بیخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته
باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد بر همین نامند هر یک بمراتب گفته اند قوت سمیت آن بمرتبه است که چون کسی انرا بدست و یا دیگر
عضو آلوده یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان می نمایند که شاخ
بر شاخ گاو میش شیر خوار میمالند اگر خون از پستان بر آید و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شود و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف
و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون دو انه و ربست ابزار بشاخ گاو و تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است الا ضعیف
و وجه تسمیه سینگیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی آن گاو میش و یا گاو سوار شود در و تیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه
و کفش براکب و پوشنده آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل است که خوردن مقدار حب دله از آن کشنده است فی الفور
و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند اینچنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناک
است و این بیخی است که در هیئات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ میباشد و این نیز مناسبت
سینگیا و سمیت این از آن ضعیف‌تر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن لهذا اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال می‌نمایند خصوص
تیلیا بچهناک که به رنگ روغن چراغ زرد و تیره مایل بسیاهی میباشد و سطبر مثل بار یک مانند شاخ گوزن از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک
را اقسام دیگر است و لیکن همه ضعیف و هیئات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند نامند و بعضی را جالنگ و کهاین و این هر سه از اقسام بچهناک
ضعیف اند و از دو دانگ تا نیم درهم اهلاک کننده است متعفن و مفسد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن
مایل بزردی شبیه بسعد و این را سندی تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نا مفیدان در شیر
جوش داده سمیت از آن کم نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل
نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهراه صورات گویند و این سفید مایل بزردی غیر مجوف طی شکل شبیه بیخ نی گره دار و لقاح
آگشته میباشد و این را بیخ نیز نامند و در اعالی کوهستان چون الی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی از امهوده نیز نامند و در طعم این
تیزی تلخی و تنادی میباشد که تنها این کشنده است بکیفیت غالبه خود بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح
و تحلیل آنها و قسمی دیگر را ملایه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه حلاوت در میان زردچوبه بهم میرساند و کسانیکه آنرا می‌شناسند
از آن میان زردچوبه جدا نموده بعد از آن از آن جوش نموده خشک کرده حمل و نقل بلاد آن می‌نمایند و رنگ این سبز و اغبر با اندک زردی و منقط
بسیاهی میباشد و این را کالاکوت نیز می‌نامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن است که در هنگام وزیدن باد ساکن و
در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را بسوا میامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این در قوت
ضعیف‌تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقه این بیخ قسم از اقسام بیش نباشد ملکه بیخ سمی دیگر باشد که به مجاز بیش خوانده اند

خوانده اند و با آنکه جنس این اسم حیلتن بیخ بیش گیرند ما آنکه همه را شامل باشند و اقسام دیگر نیز گفته اند تا بیست و پنج قسم از آنجمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم بیلبا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل ذکر نموده و گیاه آن بقدر شبری و با کیپاق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانیکه می شناسند بعادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده شب بر رفته در جنگلهای آن مواضع سیر می کنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاع ظاهر میگردد و علامتی بخاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط بر می آورند و در سایه خشک میکنند و گویند در زمینکه اقسام بیخ اعلای آن میروید مانند سنگها و بیخهای کالاکوت هیچ گیاه دیگری نمی روید مگر جدوار و آن نیز تخمینا بقدر بیست ذرع در اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوجا نفیم بار موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد غیر آن خاک آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان بیمار گویا بحرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن برایشان رسد هلاک میگردند الا حیوانی که از اموش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان نیز حیثیت بسیار دارد و بعضی آن مدا گفته حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افساد از آن از جوهر انسانی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص** آن اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه بمقدار کم آن با مصلحات شربا و طلاء نافع و دستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند شراب لنگ و حب مبتی و معجون مبتی و روغن مفرح دل کشای بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر می یابد آنکه از جمله احوالی که طاری میگردد شخصی را که بیش خورده باشد خدارت و بی حسی اعضا و ورم اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و بر آمدن آن از حلقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که از این اعراض نجات یابد قلیلی است که سبل منجر گردد و علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و شیر و لطوبس و دواء المسک حقنه و حامر آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برگ بید انجیر که رشتی فرمودن بطبیخ بزر شلجم و بروغن کنه بیس شاملینه چهار او قیه طبیخ حب الوطبا و دواء المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و گویند تریاق فاروق را چندان در این تاثیری نیست مگر جدوار فایق را و نیز خورانیدن مشک و نعل و پادزهر معدنی و شیر و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج سیر و حلتیت وزراوند و قرنفل و بربری و گوشت توبره شتی تازه کرده و موش بیش تریاق کامل و تریاق الطین جدید **بیش موش بیشا** **ماهیت** آن گویند حیوانی است شبیه بموش مکان آن موضعی است که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که نباتی است و حیوانی بیش میرویند و فادزهر او است و از ابو جانامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافتند **بیمقی** بفتح بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و میم و فاء معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم و خایه ماکیان و بهندی مرغکا اندا نامند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت غریزی آن هست و حافظ آن از فساد و مواد در نگ و نگاهداشتن **طبیعت** زرده آن مرکب القوی مایل بگرمی تا آخر درجه اول و سفیده آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که غرقی نامند سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن زرده نیم برشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و مبهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و التیام و خشونت معده و روده و مثانه و قرح گرده و مثانه و مقوی شخصیکه خون زیاده از

دفع شده و یا صمغی از صمغ هم رسانیده باشد و سوای مزاج که چون زرده انرا در ظرف چینی یا غیر آن بر هم زنند با اندک فلفل یا مری در ظرفی مس
و غیر آن که در آب باشد گذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین بر هم میزده باشند و این بهترین الوان تخم آن است و سریع الهضم
جید الغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و لتصفیه صوت
و حرقت مثانه مفید و مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة گردد و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نافع است ما نیم شیر
و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب کامه و با کندر جهت
سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک خشک کرده روانه روت جهت تسمین بدن و بدل آن بادام الاخوین جهت زحیر و با کندر با و طلا جهت
قطع سیلان خون شدید فوهات عروق و صحیح و با سماق و مازو و دانه مویز انگور و امثال اینها جهت ——— اسهال مراری و با خشخاش
و دانه آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک نمک سقنقور و قضیب گاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه نباتات نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع
و مانع ریختن مواد معده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن
با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم و آسیب مقعده و ضربان آن با کحل جهت کلف و آثار ... و با مرو
زعفران جهت ورم مکیه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و تنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده انرا القا بر مطلوب چهار پنج عدد و بازماند
البیره کرباسی گل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند در رد وجع از انسکین و بدو تقویت
بخشد و تنهائی چون پارچه کرباسی رانده و رچیده وسط آن سوراخ کوچکی نموده بران بمالند و بر دمل یا در مکیه جانیکه منفجر گردد گرم نموده
بچسبانند در گیاه و روز منفجر میسازد و خوردن آن ... با سفیدی آن موافق محرور المزاج و نیمرو روغن زرده آن جهت برآمدن موی ریش و غیر آن و برای
تقویت باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن سرد و خوردن آن مولد اخلاط خام و قولنج و دیر هضم و با آرد
قاطع نزف الدم و نفث الدم از عروق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت معده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن
آن و بر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بی الغ جهت قطع خون رعاف که از بر دو آید و مانع آید و با کندر جهت منع
ریختن نزله بچشم و طلای آن تنهائی بر اوجاع و مساعد و مفاصل و اورام حاره نافع و با کافور و زرد البیض جهت بثور با چشم و رفع حدت و سوزش حادثه
از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و غسول آن با روغن گل جهت ضربان
مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جائی و محفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور
مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شده آن با کحل جهت قطع بیاض چشم نباتات سریع الاثر و نفخ سوخته آن بقدریکه سیاه نشود و خاکستر نگردد جهت قطع
رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات
کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی غشای آن با خون بچه کبوتر و حمول اسفید بکارت است و از اهل تجربه دانند و پوست تخم مکلس رئیس جمیع افعال
آنرا که است جالینوس حکایت میکند جهت نیم بخت نمودن آن قرار داده که هر گاه در آب گرم جوشان بگذارند تا مدت عدد که شمار کنند و چون آب در بیرون گذارند تا سه
صد ... بنمایند نیم پخته شود و مقدار شربت آن ... عدد تخم سائر طیور در احکام خود ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و بالجمله بیض طیور فربی جهت
صرع و بیض رخمه جهت رفع سموم و تخم بدرو و تخم تیهو دراج و کبک شبیه اند تخم مرغ و طاوس ... و قسم آن حلوای زرده آن ... پخته که مقدار ...
ستر نکند و نسخ تحجه با اقسام و گوگرد نیم رود و ... در قرابادین کرپاف بمیل یکبر و بکون یار شاه و تحتانیه و لام لغت هندی است ماهیت آن ثمر درختی
ستا هندی بقدر انار ریز رنگ آن بیرونی متوسط و پوست آن در جانب سبز و نرم و اجزا ازان ... اهل هند ... و بعضی زرد کمرنگ و پوست آن
اندک نازک که زرد و نگ ... مشکر ... بند تر و صلب و مغز آن ... خوش طعم ... الرائحه ... و در زرده تخم آن ... غلافهای طولانی ...

دو. غلافهای تاج و تشنیش و زیاده به حسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخمهای یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک طعم با حلاوت و عفوصت
و بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده و بهترین آن آنست
که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای کوچک
که حرکت از هم دور و به سهولت بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن مغز آن سرایت نماید و بد طعم گرداند جدا گردد و ریشهای آن نیز کم باشد که باسانی
توان از آن جدا نمود و چون تخم آن جدا نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج
برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد ردیست و درخت آن بزرگ باقدر و درخت گردگان
و صلب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب سنگین و کم ریشه **طبیعت** پخته رسیده شیرین آن گرم
در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد و تر در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم با قوت قابضه حابسه **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و قلب
و معده و قابض و حابس اسهال مزمن قاطع لزوجات و حبس خواه مغز آن را با شیرینی یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیر و شیرینی
بی گلاب یا با گلاب بنوشند **المضار** اکثار تناول آن مولد بواسیر سده خصوصا نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس
از ابتدا چون بگل گیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن شکر یا نبات و یا نیم
وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم از اعضا و دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان
تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر به تجربه مقرون آید از عجایب تواند بود و طریق اخذ آن آنست که بگیرند تخم از او بطریق پیاله خشت روغن
از او گیرند و مدت سه ماه بخورند هر روز مقدار یک دام از آن با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه ماشه که در سه پیاله آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجایب
منافع بسیار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک تولچه و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تا از آن روغن برآن ممزوج نمایند و تا
چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

تامول بفتح تا و الف و ضم میم و سکون واو و لام لغت هندی است و بقول یونان نیز نامند **ماهیت** آن برگ نباتی است یعنی
نباتی است بیل دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و برای آن نیز داربست میکنند و برگ آن شبیه بنصف بالای آن صنوبری
آن تیز و باطن آن قبیل ملس بی تشریف و زغب ساقه برگ آن اندک طویل و چند نوع میباشد نیکوترین آنست که برگهای آن نازک و کوچک و بتعمل سفید میگردد
و مغهی نسبت آن بمگهی که دهی است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا مگهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است **طبیعت** آن
معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنگیریست که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح آن بهم میرسد و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و خواص
و مزاج قریب بآن نوع و دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در بنگاله کافوری که قریه ایست از قرای مضافات بهاگلپور بنگاله میشود
و کافوری مینامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد **طبیعت** این گرم در آخر دوم و خشک در اول و اسط آن نوع دیگر که برگهای آن بزرگ
و متوسط سبز و نازک و بتعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد بنگاله میشود و آن را سانچی مینامند و این نیز لطیف و خوشبو است و لیکن بلطافت رائحه
آن سه نوع نیست **طبیعت** این حار یابس قریب باول درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم
و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است **طبیعت** این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن هر یک از سانچی و بنگله اصناف میباشد در هر
بلادی و جائی بهیتی در بعضی جاها و در بعضی جاها آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عرض باشد ملکوری
مینامند منسوب بملک پور نام دهی است از دهات مرشدآباد که در آنجا بهم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله از انواع و اصناف بسیار میباشد
در هر بلادی و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برگ تمام اقسام در درخت سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعمل سفید مینمایند

بدین نحو که برگهای بسیار از آن در زنبیلی و یا سبدی یا کیسه که بهندی توکری نامند کرده سر آن را به پتال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال
نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گود آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود بر آورده زنبیل
تانبول را آهسته آهسته در میان آن مغاک نهاده بر بالای آن سنگی و یا حصیری [illegible] بجهت آنکه برگها نرم شده بهم نچسبند مغاک را [illegible]
و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و [illegible] آن [illegible] تحقیق پیوسته خوشخوان است که [illegible] نباشد و [illegible]
آن [illegible] ان شاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه است و برگ خام نورس سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بد رخت
آن تحلیل رفته [illegible] زیرا که این نازک دلذیذ دان [illegible] و با خصوصیت نباشد افعال و خواص آن مطلق مفرح و مشهی و مقوی
معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مشتهی آن بجهت دفع رطوبات دهان و لثه و استحکام
و تقویت دندان و لثه و خوشبویی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد و رطوبت بلغمی و تقویت
معده و [illegible] خصوص [illegible] و [illegible] نافع و قاطع نزف الدم [illegible] و تحلیل اورام [illegible] جراحات تازه و [illegible] برگ پان [illegible] گرم کرده
[illegible] باشد و [illegible] بالای هم یعنی [illegible] بسیار مفید در ابتدا و در [illegible] تحلیل [illegible] و اگر بسیار گرمی کند تا [illegible] و دیر [illegible]
برگ [illegible] متوالی [illegible] تا یک روز یا دو روز میان تا تحلیل [illegible] برگ تنبول با مصلح آن که [illegible]
[illegible] مشغول است و اهل هند [illegible] با [illegible] و آب [illegible] زخم تازه [illegible] و [illegible] مرتعش [illegible]
و همچنین بعد ختنه اطفال بر آن [illegible] و یا باشد خون [illegible] و موجب [illegible] و [illegible] اندمال میگردد و [illegible] خوردن آن است که با مصالح
مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را میخورند و ثفل را می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است [illegible] لذت و [illegible] تقویت معده و تلطیف
اخلاط بلغمیه چند دانه فافله صغار و یا کبار و یا یک دو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره [illegible] خوردن آن [illegible] مخصوص [illegible] المزاج را و [illegible]
[illegible] اسهال می آورد خصوص [illegible] آن [illegible] مصالح مذکوره با آهک [illegible] تا ده برگ [illegible] و [illegible] طبیعت [illegible]
و ضیق النفس [illegible] اهل هند [illegible] تانبول گویند مراد شان [illegible] است که از برگ تانبول [illegible] نبات [illegible]
ذکر یافت [illegible] آن [illegible] ماهیت آن اسم درختی است [illegible] آن بسیار [illegible] برگهای [illegible]
و [illegible] برگهای بسیار بهم پیوسته [illegible] و [illegible] برگ [illegible] اهل هند [illegible]
[illegible] و نویسندگان اهل [illegible] بجای کاغذ با قلم [illegible] بر آن مینویسند و [illegible] دان [illegible] بیا [illegible]
می آورد و ثمر نمی [illegible] و ثمر آن [illegible] الحلیه [illegible] خام [illegible] و جوف آن [illegible] و در آن [illegible]
ثمر آن چهار دانه و در بعضی [illegible] و در بعضی یک دانه میباشد و [illegible] میباشد و در جامی [illegible] می آورند و میخورند [illegible]
شیرین [illegible] و [illegible] و هر چند [illegible] صلب میگردد و [illegible] صلب [illegible]
در میان [illegible] بالای دانه آن [illegible] رطوبت [illegible] شیرین [illegible] رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آن را تدریجا
میده [illegible] کرده [illegible] کرده میخورند [illegible] بنگاله [illegible] آباد و اهل هند [illegible] از [illegible]
بیشتر [illegible] می [illegible] و [illegible] و [illegible] میگردد [illegible] می [illegible]
و فی الجمله [illegible] که [illegible] میگردد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible] می آید و [illegible] میگردد [illegible]
و [illegible] آن را [illegible] خوردن آن [illegible] آن [illegible] و [illegible] می [illegible]

توقف را اتحا بد مینماید و ذخیره روز بسته ایام ابتا حمله سه چهار ساعت فرو دمی آورند و با این سبب گرمی هوا اندک سکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد **طبیعت** دانه نمر خام آن سرد و تر تازگی آن که مرکب القوی با حرارت ضعیفه و رطوبت بسیاری و دانه نمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و لی قوت قابضه **افعال و خواص** آن دانه نمر خام آن ثقیل البطی الهضم نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفراوی خون و حشر به و مسقط و مدر بول تازگی آن نفاخ و مقوی باه و مسقط و سمن مقوی امعاء و مسقط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک سمن و اکثار آن مورث دوار خصوصا سکر آن **تاملکهانا** را به فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و هاء و الف و فتح را مهمله و الف لغت هندی است و عوام تال مکهانا به نون نیز بزبان بنگاله کلیا کهارا نامند **ماهیت** آن تخمی است چون اندک طولانی ریزه اغبر اندک ساق و لعابی مانند تودری و گیاه آن یک قدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ رونیده و برگ آن شبیه برگ کاسنی و خشن و زعب دار و گل آن سفید و ریزه و ثمر از گل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقدهای این خار ما مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی و نبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک است با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن تخم آن مفرح و سمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و رافع فساد سوداء و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درم تا سه چهار درم ابا هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده سازد و امساک منی می آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده آن با شربت باشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه مینمایند و سبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن جهت استسقا بسبب حرارت و ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده** تابن بکسر تاء و سکون باء و نون لغت کاه نامند و اسم جنس آن است **ماهیت** مطلق آن معروف است و نباتات کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است **طبیعت** اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی بحسب آن جنس مختلف **افعال و خواص** آن جلوس در مطبوخ کاه گندم و تعریق بخار آن جهت تحلیل اورام و دفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدم جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را منقبض میسازد و جوشانیدن و دادن در ترنج و بالنگ و لیموی درست در ان و مبادله آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قاری سرکه جهت قروح ساقین نافع کاه جو سرد و اضراس آن جهت محرورین مفید و خشول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف و ضماد سیاه آن و نشیم و برگ جزمار از آن نرک مینماید و شامیگردد و از خاصیت کاه باقلا آن است که چون زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند از ریختن ثمر محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصا کاه خلر که جلبان نامند مضر عصب و خون است و بران بغایت مضر و خوردن کاه کل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن است که کاه کل دیوار خشک را با گلاب و عرق کیسی کرده مقطر نمایند و لقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه کل خصوصا کاه کل دیوار مطبوخ و دود خورده که بران آب و یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله** تدرج به فتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در متکابن و مازندران توزنگ و هندی بونامند **ماهیت** آن طائری است خوش رنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص** آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا که تا سه روز متوالی کباب از آن تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و با ستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهره آن

۱۸۱

مفتح سده و ماحی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و خاکستر آن سیاه کننده موی است و لیکن زرد و سفید میگرداند و در استخوان آن بسیار نرم ساییده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب است ضرر آن خوردن لحم آن مصلح و مولد مره صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهمله تراب** بضم تاء و فتح تا و مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی متی نامند **ماهیت** آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد و حلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد با عتدال و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و خاک ادجاج بسیار مجفف و قوت رادعه آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان برگ باشد و یا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده در طبیعه انفع **تراب المرتعات ماهیت** آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد آمد و شد بسیار **افعال و خواص** آن مجفف و منقی جراحات جرکدار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضماد او ذلکا نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و گفته اند از خواص است که چون قبل از طلوع آفتاب روز یکشنبه بدست چپ از آن بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل می‌نماید و منع ضرر آن میکند و چون زنان سرخود و ابدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا ماهیت** آن خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام **افعال و خواص** آن جهت جبر کسر شربا و ضماد نافع است نزد اهل آن بلاد حتی الکلام شان است که چون مصدوع از آن بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا السوی آن موضع منجبر صحیح و متصل نگاهدارد آن عضو نمی‌باید که زمانی **تراب الشارده ماهیت** آن خاک جزیره ایست از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس آن جزیره متصل است آن جزیره بالسه نامند **افعال و خواص** آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب و غریب که چون مقدار نیم مثقال از آن در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون آید و جو و گندم رستنیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوفه مسقط علق و همچنین چون از آنجو بر رد و تعلیق بدان نمایند و در آن جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمی‌باشد **ترید** بضم تا و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون را مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و تاک تربد و بنگاله تیوهری گویند **ماهیت** آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید صلب مجوف انبوبی و ذو طرف آن منبع نبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دارد و برگ آن شبیه برگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن اسمان جونی و بر سر ساق رد رتبیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه و زرد آن نیز بد است و بهترین آن باد حانی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه باندک حدت طعم و قوت تا مدة و خلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفا الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل است قالع بلغم غلیظ و لزج تر و قیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلغم و مفتح سده آن و جهت فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات مثله و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت نفث و زمین و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم ساییده خام از آن بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا مینماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم نمودن آن نمایند تا بحل مسلده و امعا نچسبد و در معاجین مبالغه نمایند و چون لطیف سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و اشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه تحلیل نمایند گرم گرم اندک اندک با شامند جهت سرفه رطوبی

وضیق النفس بارد رطب نافع و مضر امعاء و مضعف احشاء و مغثی و کرب محرور المزاج و صاحب قلب حار و مصلح آن اسفاناخ پوست سیاه آن با روغن
بادام و یا پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن آن ما باید که بجهة اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل است و بجهت [illegible]
پوست از گفته اند آن است که قدر ربع یا [illegible] میباشد مقدار شربت از جوهر آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ترنج و دو
بعضی از جهه ماریقون است و طریقه تدبیر جوارش و حلوب و دار التبریدی و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت ترمس
بضم تا و سکون را مهمله و ضم میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مائل بزردی و مدور مفرطح و وسط
آن اندک فرو رفته و طعم آن تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده
بستانی است و در مداوی بری است و تلخ آن طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن
مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زایل کننده کلف و برص و بهق و نمش و طبیخ آن لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل
و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض با [illegible] فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد
آن با ماء العسل بر زیر ناف جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و نمش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جاذب سم
هوام و اکله و نار فارسی و [illegible] با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و در مرهم با مازریون جهت جرب [illegible] و تنقیه [illegible] آن
با کبر و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهییج [illegible] و اوجاع مفاصل با [illegible] خصوصا که آب [illegible] و با ماء الرماد
سرشته بنمایند و با کثیرا جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوطا با هم جهت تسکین اوجاع حاره تنها یا با [illegible] جهت عرق النسا
و بر بشره جهت تنقیه آن و نیکوئی رنگ رخسار و جهت آن بردن آثار ضربه خصوصا با آب [illegible] چون آرد آنرا با [illegible] اندکی فلفل سرشته بر پاره کاغذی
مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و با مر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا دائره [illegible] عضو بطرف
میشود و پس متورم میگردد و آشامیدن آن نیز جهت آن علت و تنقیه احشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن [illegible] بآن جهت
کشتن کیک آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و منع تولد است و بخور
آن جهت [illegible] و سعفه یعنی قوبا رطبه سر و جرب الکلب و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن تلخ آن تا [illegible] درهم جهت تقویت
روح باصره و منع [illegible] و صلاح [illegible] و امان از نزول آب [illegible] و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت [illegible] و دفع حصاة
نافع [illegible] آنرا [illegible] اسود نامند و با آب آن [illegible] آنات را بشویند خصوصا [illegible] زائل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن
جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس است که چون مقدار [illegible] آنرا [illegible] پوست آنرا دور کرده در ظرف مس قلعی با شیر
تازه دوشیده آن مقدار که از [illegible] آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو تازه بر آن ریزند و طبخ نمایند
تا آنکه غلیظ و [illegible] انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر
کلیه و تهیگاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و بآب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت
اطفال صغیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشته آن با عسل و [illegible] جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع
و در جمیع افعال تلخ آن قوی تر است از شیرین آن و بری [illegible] آن [illegible] است غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم
و تغذیه مطبوخ آن با [illegible] و سرکه و مری و خوردن آن با نمک صعتر و شیرینی و آشامیدن [illegible] بالای آن مقدار شربت آن [illegible]
درهم تا پنج درهم و منفرد تا هفت مثقال بدل آن در جلا [illegible] و تخم خربزه و در دفع کرم [illegible]
بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی است که بر خار [illegible] و خار شتر

می‌نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد ترکستان و حوالی و نواح آن نیز نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و خوش و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار است زیرا که شاخهای آن را بر پارچه در جا در بر تخته میتکانند تا آنچه بر آنها منعقد و بافته جدا گردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میبرند و آنچه چسبیده و آلوده بدانست در آب تر کرده صاف نموده قوام آورده منعقد گردد ~~طبیعت~~ آن در اول گرم و تر و حالی تر از شکر **افعال و خواص** آن ملین طبع و مسهل صفرا رقیق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و خفقان و تبهای حاره و تسکین عطش و با مارالجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با مار الشعیر و دفع اخلاط حاره حاده و با روغن کره کاذکوهی جهت عسر البول مداومت آن شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه و کیاه و قیلولاتا بام و حل شیر گاو نیز بیاشامند و سخن بدن و امتلای بدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با تخم خشخاشی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل است که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در بحث لعوق نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم نمیدهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و جهت زیادتی جدری هلاکت است و صاحب استقصاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آن هر دو را مضرت است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسانیدن کیفیت آنها بقلب و تبتین علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد فرفانات دهند و شیرخشت مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مولف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و آب الشعیر و بطی النزول مصلح آن آب لو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دوائر ترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ✤ ترخوانه ✤ و ترینه ✤ هر دو در قرابادین مذکور شد

فصل التاء مع الشین المعجمة ✤ **تشمیزج** بفتح تای مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشک و چشیم و بترکیه السوداء اهل حجاز شبیه به بنادی سیاکسو نامند ماهیت آن دانه است بقدر ریحانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس و ان بهترین آن بزرگ سیاه و براق است و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه گشاده و اخراج قذی نافع و مداران با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جرب و تقشف و اعضای عصبانی و جلوام نافع و دستور تدبیر آن است که در صوف پیاز خمیر گذاشته در زیر آتش پخته بیرون آورده منشر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء مع الفاء** ✤ **ثمار الکفتاه المعروفه** مع الثمار ✤ **تفاح** بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فای مشدده و الف و حای مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش و مزیعنی میخوش که چاشنی دار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف الرائحه **طبیعت** شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول سرد و در دوم سرد و خشک و مزآن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص** جمیع آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلاً و شماً و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنقیه آن شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و مولد خون و استحاله بصفرا کند در معده باشد و مخبثه

۱۸۴

وپخته آن جهت سرفه وسبی دآب آن باشراب وآب گوشت جهت رفع غشی مجرب وآب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل اینها ورب وشراب آن
در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آن و جهت تفریح قلب وتقویت معده وکبد ودفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع دا بسیار روغن
مسکن حرارت ومربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم عنبر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی
وجهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری مضاد آن بریشم جهت تسکین درد و جمیع آن نافع واکثار خوردن خصوص خام نارس بعینه آن مورث بهای
مرکب نسیان و مولد ریاح ممدد سائر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دار چینی واغذیه لطیفه و ترش آن قابض مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی
وپخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه مسهله و خشک کرده و سویق آن آب انار و ادویه مشابهه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و
تسکین قی نافع واکثار آن مضر عصب و مورث ذات الریه ریاح و دق و مصلح آن گلقند و دار چینی وعسل ممزوج آن مولد خلط صالح
ومسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سائر افعال تندتر از ترش است و گویند جمیع اقسام آن هرگاه بخلطی که در معده باشد برسد از او دفع میکند و خام
نارس بی مزه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آن را زیاده جوش داده ببرند بقوام آورده باشند در اخراج اول سرد
ودر رطوبت و یبوست معتدل جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و دفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و ترش
بمداومت خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب الفعل است بدان و باحرارت کمی و جهت وسواس سوداوی النفع از
شیرین آن و سیب تلخ قابض‌تر از همه و اشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره برگ آن نیز بقدر یک وقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و
سائر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره و در ابتدا مفید و شکوفه آن از ادویه مشابه جهت دفع اخلاط منعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر
ومربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع و گل آن را با دو زن آن شهد و گلقند گل سیب رسیده مانند گل سرخ
مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آن است که محرور المزاج حامض و مز آن را تناول نماید و مبرود المزاج حلو از اجناس آن
حلو آن مضر محرورین نیست و ملینی مزاج شیرین عفص از او چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد بنوشند و طعام
ترش نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه تکیه بر اق اسفید با جات و سکنجبات بنوشند تا از معده منحدر گردد و طعام نخورند و تفه آن
هیچ یک را مناسب نیست و ردی است و جوارش و حلوا و خمیر گل آن بریشم و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة**
الفوقانیة مع المیم **تمر** بفتح تا و سکون میم در لغت عربی به فارسی خرما و هندی کهجور و چهارا نامند ماهیت آن معروف است و نر و ماده
میباشند نر آن طلع و خوشه بری آورد و ثمر نمی دهد و بخلاف ماده و آن در خوشه‌های طلع سر دو نوع کرده ی باشند که اثر آن را بستن شمار در ابتدا
طلوع تا می گوید ترا ی دهند از آن بالیده و شیرین شد و آب تخم آن که جا بگیر گردد و الا خوب نمی شود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال
نضج و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی موسوم اول را طلع و مر لیلیح نیز گویند و دوم بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم
را رطب و ششم را تمر و هفتم را ... انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و حبیبا ماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما
در آن خوب میشود بحرم از توابع فارس است پس لحسا پس حجاز است و دیگر و بهترین اصناف خیر جبری آن آزاد پس مشکوم پس خستاوی است که پوست
آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول گرم دانسته
افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت گرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض
بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق مشایخ بارده و اشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و نفث خصاة مجرب و با نوخ جهت
تسمین مهزولین و مغمیا نیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دار چینی و از عقب آن نیز اشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بی عدیل
دانسته اند و مسکن ثقیل و بطی الهضم و مسدد مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و بلاد که خرما در آنجا حاصل نمیشود اهل آن بلدان را اکثار خوردن آن

جالی و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و ربها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهن بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن جوشانیده باشند و بدان غرغره با گلاب و سماق یا سرکه و جالینوس طرخون که زانی طویل سر دهن بالنج ضعف دندان و قلاع دهن و خناق است و مصلح سایئده آن سیر و دیگر جوارشات مسهله و عسل ...

... موجب امراض بسیار و در سبز دین باعث زوال امراض بارده رطوبات بلغمیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل بود و تخم آن گرم و خشک و ضعیف است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و سائیده آن جهت رفع ... و بستن شکم تقویت و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و معمول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداب علاج و سیل و قروح آن ... و سیاهی چشم نافع **تمر صری** بکسر کاف اول و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو ... نوعی از تمر که جامه برنگ سرخ رنگ ...

تمر هندی بعربی صبار و حمار و حومر و بهندی املی نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی در بلاد هند ... از آن ... ترد و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صلبی می گردد بخلاف باقلا و بغیر آن پوست دیگر سوای آن از ... طول آن تقدار شبری و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره اندک جاشنی دار و در ... سرخ رنگ می باشد و در گجرات و نواح آن اکبرآباد بسیار خوب می شود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی شود و این نوع و ... سرخ کمرنگ ... تیرگی و این در خامی سفید می باشد و این نوع بسیار است و تخم ... تنه و ... اندک و ... سفید و پوستان سرخ تیره از ... تر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه و طولانی ... و بهترین آن ... بی حفوص اندک کهنه است یعنی شش هفت ماه تا یکسال از اخذ ثمر آن گذشته باشد کهنه فاسد شده آن ... ثمر ... مقشر نموده ... از ... بر آورده حبهای بزرگ ساخته اند ... نموده نگاه میدارند و الا اکثر ... کرم ... رطوبت آن خشک و ... کم میگردد **و طبیعت** ثمر سرد و ... در اول و خشک در دوم ... و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** ... لطیف تر از اجاص و رطوبت آن ... و مقوی قلب و معده و مسکن ... قابض ... خصوص سرخ آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و ... و ... و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و ... حاره و عطش و کرب و خشی و دفع عطش و تفریح و حکه و جرب ... صفراوی ... آن جهت خناق ... آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را ... در آب ... زیرا که موجب ... طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب ... تا چون آب ... قوت آن تمام در آب باز داده ... صاف نموده با اندک نبات و شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیره بیاشامند و اهل هند ... نقوع ... نافع میدانند **المضار** اکثار آن مورث سعال ... مضر ... و ... و مولد سده ... خوردن آن مضر ... خام و تازه ... آن زیرا که ... نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش و ... لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن ... مثقال بدل آن الوی ... زرشک ... آن ... سرد و خشک قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو ... و تقویت ... حصل ... آن جهت نضج ... دل و ... پخته ... گرداند و ... آن و تخم ریحان ... نضج ... جاره ... انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آن را ... در آب بالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و ... در هند ... می باشند و در ... مردم ... جهت حمی صفراوی ... و قرحه مجاری بول ... که ... سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره ... و تحلیل ... با اندک ... جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده ... جهت تسکین ... حار و ... و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت ... خونی ... درخت آن جهت التیام جروح و قروح و ... پوست درخت آن جهت ... طعام نافع ... و جلوا ... مربی ... آن را بادون ...

١٨٧

تمساح بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی گرمچه نامند **ماهیت** آن حیوانی است
بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع گنگا در بنارس و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن خشن و ضخیم
و بسیار قوی بحدی که در آب شیر و فیل را بجهد و میکشد و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا و دم و حیوانات در جنگ می اندازد و در وقت
مضغ فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند نود دندان دارد و بیخ هر دندانی لادیهلی در زیر هر پایین و میان
هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک میرسد و در وقت باز کردن دهان یک دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه
بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بران و تخم بر خشکی میگذارد و بچهای آن آنچه در آب تفقیس مینماید تمساح میشوند و آنچه در
خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تفقیس میکند و نوع کوچک آن که در ریگ تفقیس میکند ریگ ماهی نامند و گویند همین سقنقور است **طبیعت** آن
در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض چشم تازه و ذرور زهره
در این باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن گل جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار گزیدن آن در
ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزول و لین رافع قولنج و تسکین بوی الکیموس و طلای خون آن با عسل و ... جهت تغییر لون
و ضخ و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و ... بدن صاحب تب ربع جهت رفع آن موثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ
در هر که در آن باشد گویند رافع صداع آن است و ... ختن فتیله ... آن با موم دائم که روشن نماید ... بر موضع گزیدگی آن
تسکین درد ... چون ... گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان ازان بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی ازان کنده باشد
جهت منع تب ... و ... چشم که چشم جانب راست آن جانب راست و چشم جانب چپ آن بر جانب چپ ... بستن ... جهت تقویت جماع
و تعلیق دندان آن بر بازوی راست ... و تقویت مجامعت اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را ... و بر سقف ... ازان ...
در آن قریه ... **فصل التاسع النون** **تن** بضم تاء مثناه فوقانیه تشدید نون **ماهیت** آن ماهی است بزرگ ... که در دریای ...
و ... بهم میرسد ... **طبیعت** آن حار یابس **افعال و خواص** آن خوردن نمک سود آن جهت سم
مار و ... ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن ... بعد ازان ... مولد خلط غلیظ است **تنباکو** بفتح تا و سکون نون
و فتح با موحده و الف و ضم کاف و سکون واو ... بهندی ... نامند **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ... قسمی
از ... باشد که قلومس نامند ... در ماهیت قسم سوم آن ... نسبت ... مشابه آن است و قسم سوم قلومس را التعریف کرده اند
که برگ آن مانند برگ کرنب و ازان درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مایل بسیاهی و در علاقه
و ... دیگر ... ابقراط جهت رفع ... گیاهی را مقرر کرده آورده ... اطراف شهر ... دود آن ... که احدی را ...
اگر آن گیاه قسمی از قلومس بود و این اثر ... باشد ... بتدریج کم شده ... نایاب است والله علیم بحقیقة الحال
یا آنکه آن ... صد سال است که ... شیوع تمام یافته و باعث شهرت ... سایر ایران و توران و هندوستان
... بودند ... از ارض ... بدست آورده تخم و برگ آن را بسمت ایران و هندوستان برده و ازانجا بجاهای دیگر
منتشر گشته ... که آن را استعمال نمایند خواه بعنوان کشیدن ... خواه بخوردن ... خواه بسعوط
نمودن ... آن ... خواه در ان ... بهم میرسد یا ازجاهای دیگر آورند ... اعلی ... در ایران ... سلطنت شاه ...
... و در هندوستان اواخر اکبر بادشاه ... بادشاه بوده و آن انواع و اقسام میباشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده
بوی تند و مایل ... که خالهای سرخ مایل بتیرگی بران افتاده باشد که چون ... نموده ... چسپنده باشد چون ...

و خواه کاز رونی و یا طولی و یا صبح تا لجی و یا انائی باشد و خواه از غیر آن لکن هر جا که خوب شود مانند آنات خوائی بنارسی و شم ... سونی برای اکثر ... خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن باشند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی و سکون را رشادی چهار نقطه و نامند که اهل هند و دکهن دنبگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد و از آن گراکو می نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی نفخ آن و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن نمایند پس بر آورده در سر غلیان کرده آتش بر آن گذاشته باصطلاح هند این طریق را سلفه مینامند و صاحبان امتیاز تا به که تا به کوچکی از نقره و یا سفالی ساخته و لی کردی آن بقدر یک تولہ از آن که گراکو نامند حب ساخته در سر غلیان میگذارند که مدتی خالی آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوئی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه پوست سیب اگر بهم رسد برای سیاه در کوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن می کنند تا تخمیر یابد بعد از آن بر آورده به طور ... حب نموده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو از برای گراکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو و گران قیمت است در برگهای آن کوچک و زعفرانی رنگ و سر ... دار سیاه و بعد از آن تنباکو جبار گره ترتیب بار بس است و در بنگاله بهار گلپور و در هند قسم کال میشود و ... **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن معطش و مجفف و سم است و در ... و مصلح فساد هوای وبائی و نقض آن بتقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی و رو بلغمی و نفس رطوبی و ضیق النفس یعنی کشیدن دخان آن و خوردن آن نافع و به تجربه رسیده خوردن گراکو بمقدار دانه نخودی اشتها آورد ... و سعوط سائیده برگ آن مانند غبار جهت نزلات دماغی بارد رطب و تعطیس نمودن آن مفید و فرو بردن دود آن را رافع قبض و وجع شکم دانسته اند خصوصا با اشتها و در زور خارش آن جهت خارش و جرب ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و جراحات تازه و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه و نزول آب زمر ... آب غلیان که در روز بشده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقا و مار گزیده نافع دانسته اند بادراریه البول مفرط و چکیدگی در آب نی غلیان خصوصا نزدیک سر غلیان جمع میگردد چون انبه آن فتیله سازند و یا فتیله را با آن آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه التیام می یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل میگرداند خواه آن برگ تازه باشد بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ فنجنگشت که سنبهالو نامند جهت وجع ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس محرور و مورث ... و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه و ... است و گویند بسیار صحت مزاج بدن است زیرا که مریض را خصوص صاحب ... خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و حقن و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بالجمله اعیان و اشراف و امرا و اطبا و بعضی از تصاری در بنگاله و هند بطریق تقلید صاحبان حلیفه مثل ... حب باینده معمول دارند و می کشند و لکن در ولایت ایران تنباکو را بطریق سر غلیان نمی کشند و لا حقیر او سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی برگ آن را میجوند و بعضی آن نمی می کشند **تنتر** و **خطائی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و را و نیز نامند و بعضی نیز گویند **ماهیت** آن قسمی است معتبر و بعضی سرخ مائل بتیرگی و بعضی مائل بسبزی که از ختای آورند و نیز از قسمی سیاه رنگ از کاشغر می آورند موسوم بنام تنتر و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصاره برگ حنای ختائی است و ماده آن گلی است که از بعضی معادن با دزهر معدنی بهم می آورند و از اقسام بهتر آن ساخته بهر پادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند و چون پادزهر معدنی مختلف الالوان است لهذا آن نیز مختلف الالوان میباشد و نیز معمول از گل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب گیاهای محلله میسازند و بجای تنتر و مغره میفروشند و علامت آن آنست که از آن بوی زرنیخ می آید بخلاف ختائی اصلی **طبیعت** آن مرکب القوی مائل بحرارت **افعال و خواص** آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و اشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت سهال دموی و بواسیر و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه آن جهت

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع مضر مثانه مصلح آن کتیرا است و شربت و حار و بارد در قرابادین

ذکر یافت **تنکار** به فتح تا و سکون نون و فتح کاف و الف و را مهمله بهندی سهاگه نامند **ماهیت** آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی

از بورق است و آن دو قسم میباشد یکی شبیه به نمک و آن را بوره زبدی و بشیرازی تنکار نامند و قسمی شبیه به برف و آن زبد البورق است و بشیرازی

برنگ گویند و قسم دوم مصنوع آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک قرطلی با سودا به سرد و بوره

ارمنی است که مجموع را در شیر گاو و یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند از آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و لحام الذهب مصنوع از بول

غلمان نزد بعضی معلوم است که در ظرف مس جمع میکنند و در آفتاب جا می نهند تا منعقد گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی

است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود

طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک است سوم است **افعال و خواص** آن داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی و زود گداختن

آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن

بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده که متاکل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالی بسایند بر بن دندان بمالند و از جات

معدنی است که نفخه قلعی و قلعی آهن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تصفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تصفیه نمایند

مثل مقناطیس جاذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی است که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی

تنین بکسر تا و نون مشدده و سکون یا مثناه تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانی است بری و بحری میباشد بری آن اژدهن

مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و بعضی انواع آن دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن

مانند موی چون کاکل و چون کسی را بگزد میکشد از آنرا به نزف الدم **طبیعت** آن چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص** آن ضماد خاکستر

آن با عسل جهت قطع بواسیر و برص نافع و چون گوشت تازه آنرا بر موضع گزیده آن ببندند جاذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالج گزیده

آن و قروح خبیثه است **فصل الرابع مع الواو توابل** به فتح اول و ثانی و الف و کسر با موحده لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه ایست

که در اطعمه داخل مینمایند مانند کشنیز و زیره و سداب و دارچینی و فلفل و میخک و قرنفل و دارچینی و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح با موحده و لف

و لام معرب تفال فارسی است و بیونانی الاطیس نامند **ماهیت** آن ریزه ای است که از مس و آهن و غیره در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی را لوه چون

و مسی را تانبا چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن بپاشند زنگ

گیرد و زنگار از آن بهم رسد و بعمل می آورند و سفید رقیق ضعیف القوة **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و جالی

و از بنا محرق لطیف و معفن اخلاط و جهت منع خروج خبیثه از انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد صلب جراحات

چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال عاقرقرحا و عسل و یا با آرد گندم و یا صمغ عربی که حب بسته جهت رفع

استسقا و اخراج آب زرد و بلغم سوداوی که تقیه و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و ادرار حیض مفید و اشامیدن نیم مثقال آن مقدار

بالمار الفراطن که بار احمل است جهت اسهال کیموس آن و چون بتجربه که عادت از ادرار بلغم و ورم و سرب رکه نافع است و زیاده آن باعث

سحج و قرحه امعاست و ناشتا نباید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول از ادرار مرض جهت انکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت

میباشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اصل شاد توبال ادرسونات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در

حرف المیم در مسی کرده **طبیعت** آن چهارم خشک **افعال و خواص** آن قطع بعض اسهال خون و دافع خفقان و ذرب و ضعف معده

و باه و در سائر منافع و خواص قریب توبال نحاس است و چون در دسته رطب نمناک خصوصا تحت حمها لکهنه نگذارند زعفران میشود و آن حجت

بردن حب و علین و طلای حمره آن و بالجمله آن توت را در جمیع بیماریهای بلغمی مصلح آزموده اند و آب آن که مسهل است جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید بسیار خواص است انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد دستور عسل توت بال المحابن مقدمه کتاب قرابادین کبیر است **توت** بضم تا و سکون واو و تا مثناة فوقانیه و بتای مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آن تا بعلی و ترش آن را شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب است **طبیعت** شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم با قوت قابضه و بارد **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و مرطب نافع و مفتح سده و مصلح جگر و فساد شیر و مسمن بدن و مبهی و مقوی مینه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در النفاس شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط ظاهر و شیخ الرئیس صاحب شفا را الاستسقام مفسد خون گفته اند و مصلح و مطبخ بعد از آن سکنجبین حامض و سیر دین و کسی که ادراک بدی حمی عارض بگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض مقوی اعضا خشک آن که قائم مقام سماق است **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و خیره و دافع نزلات مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضه که دارد و مسکن عطش و مقوی اشتها و خوردن آب آن بعد از طعام بار آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و بثور و جهت تحلیل و اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصا با معینات آن مانند آب برگ کشنیز تازه و آب برگ کاسنی و آب عنب الثعلب و رب توت و سرد زعفران و ثمره الطرفا و امثال آنها بقدر ربع رطل حاجت از دوم تحلیل و جلا و سنا مینمایند جهت قرحه امعا و اسهال حاره و بعضا بامثال مواد منجلبه بسوی معده خصوصا خشک آن با معینات و مقویات آن مفید منضج سینه و شش و عصب و مصلح آن عسل و آب انار حصوصا جوارشات و الطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام است و صنعت رب و شراب آن با خواص و منافع در قرابادین کبیر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال از آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بعضی بر طبیخ مکوفته آن در یک رطل آب بپزند تا سه حصه رسیده باشد با شکر و عسل و با انگه انجیر در آن بپخته بنوشند جهت خانق النمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و لسبت که از خلط خام باشد لبنایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و بستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیه انجیر که در دو مثقال آب طبخ یافته و بمنصف رسیده باشد مسهل قوی سوداست شربا و مضمضه و ضماد و لطول آن جهت درد دندان و تحلیل و مرهمها برگ تاک و از صمغ توت شیر نیز همین اثر می آید و چون آب پوست توت را که از نگاه داشتن آن گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک قبه با قاروره آب باران و اطراف سر و بدن اثر انجیر گرفته بجوشانند تا نیم آب سیاه و موی را لیدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه رب حامض آن جهت ورم و بثور و زخم و غرغره آن جهت ورم حلقی و خناق و ذبحه و بستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مخرج کرم از بدن اورام و التیام قروح ضماد آن بابرگ که در حمام جهت شری و گزیدن قروح خبیثه مخفیه و بستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن تنها و مساییده جهت بثور و قروح اکثر اعضا و جرب و آب آن نافع و توت نارس بیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و تنها نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان نافع الاکل دارو مرده است السموم استنشاق عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی بزیاق و گرانی چون در آب جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول نمایند خصوصا بر ناشتا آن **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح یا و مثناة تحتانیه و الف معرب از دودیا فارسی است یونانی تمقوکس نامند **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن رحمه الله علیه و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضه شترمرغ که بر و چیزی مثل نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور توتیای هندی و توتیای دیگر که در غایت حدت است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سائر تذکره ها مذکور است و ذی الرئاسه نوشته که توتیای اخری نیز میباشد و آن سنگهای سفید است

است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیح که بفارسی شبه و روی تو تیا و بهندی جست نامند باشد و سیوم را از مس بعمل می آورند مولف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نیز یافت شود اما کرمانی که آنرا معدنی سفالک و غیره آن یعنی شلیه
بنا و دان که بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند دو دی است که در کرمان که معدن اسرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوره از آن
دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن باشد اجزای مگداز اند و از خاک چینیده که در عراق از آن خاک است میسازند قلمها و شمسهای بلند به
مقدار شبری که دو سر آن اندکی باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوره و دست چلیپا
حوالی نهاده می چینند تا آنکه در حلین گداز سرب دود آن بر آنها بچسپد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون تا اتمام گداختن تمامی اسرب بر آنها بیاید که دود سرب
بر آنها چسپیده و منعقد شده است آنها را بر می آورند و سایر شمسها و دود های منعقد مانند انبوبه سفالک از آنها جدا مینمایند و آن توتیا کرمانی است و بانچه
بدستور قلمها و شمسهای نهاده در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر که شنیده شد که کوره را مانند توری تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش مگدازانند
و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمسها مگذارند پس قلمها و شمسها نحوی که ساخته در آنها نصب کنند و بعد
مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی و شیح با موحد یعنی روی توتیا
شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچها و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته است و مستعمل نرم سائیده و مغسول است زیرا که استعمال غیر
مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از سنگ زاج سفید بطریق احمال بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین درست
و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور به بصری است از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان
به بصره میبرند و از آنجا بجا های دیگر در ممالک میبرند طبیعت آن جالینوس اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنانکه خشک در دوم گفته و
مغسول آن بارد و مجفف بلا لذع و باقوت تعریه اما اخضر مسکن حرارت و در چهارم اکال مجفف است در غایت تخفیف **افعال و خواص**
کرمانی آن از اکبر ادویه عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و جانه و متعدیه و سرطان
متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح و قروح اکله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات و تجفیف
رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مشروب معده مسخن و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و شیافا و جهت حرقة البول و
قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج مغسول
آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و تکلیسات و طریق تشویه آن است که آنرا با آب سائیده قرص میسازند و در آتش نرم بر روی سفال میگذارند
و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و شرب استعمال آن جایز نیست محرق و غیر محرق
آن بعضی امراض عین و در اکتحال و ذرورات و بعضی جروح و قروح در مراهم و اطلیه اضماده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن
بیاشامد قی شدید آورد و از غائله آن نجات یابد بمقدار قلیل محرق آن با آب نیشکره که گیاه معروف است و در حرف الیا ذکر یافت طلاء جهت تخفیف
جرب رطب و حکه و تحلیل اورام صلبه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیره تفتور از آن نفع و چون مقدار سه مثقال از آنرا با سه مثقال سرمه نرم
سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قرحه مجاری البول که بهندی سوزاک نامند
نافع و این آب را پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با ده درهم مرداسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار آب
ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و بدستور غسل و پروردن کرمانی
آن با آب غوره و شیافات آن مصحوب سیاسیم توتیای در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن در وران توتیای کرمانی است
که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و با آنکه قطعه از آن را بر انگشت گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند

مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی لونیای احضر را خورده باشد دادن آن قی و التهاب و وجع معده و امعاء و سوزش

بول و ورم انثیین و خدر اعضا و غیره عارض شده باشد تدبیر آن است که او را قی فرمایند و بخور رانیدن امراق دسمه و شیر تازه دوشیده و مکرر پس بالعبه و

روغن بادام و آب گوشت سوپ بتعلیه فرمودن **تودری** بالضم تا و سکون واو و فتح دال و راء مهملتین و سکون یا هم فارسی است و بیونانی تارودسیمین

و بعربی بزر الخمخم و بزر الوجه و تصحیفه یا صقوبانی قد و مه و دیگر یانی ما در حت و بتبریزی در به نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است برگ آن ورق از دو بی

ساق و شاخهای آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم می باشد سرخ و زرد و سفید

و سرخ از آن در صفهان قد و مه گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک رگ پهن تر و غیر حبه است و حبه را با صفهانی خاکسی گویند **طبیعت** آن

در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مقوی باه و منعظ و مسمن بدن و جهت

برودت احشا و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال و موی و پختنی مطبوخ آن و در مسیر که جهت سمن اعضا

و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطان باطنی و ادرار و ورمهای صلب و الکتحال آن با عسل جهت رفع نقطه چشم و پاک کردن جرک آن و العوق

آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم گفته اند که چون با قوت مشتهیه است هرگاه اراده اکل آن نمایند

باید که در آب خیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه

و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیین و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن برای رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سائر

افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گاه آن قابض و در غایت رداءت است و دوا را القوه دلین در قرابادین ذکر یافت **تورلی**

بضم تا مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح را مهمله و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاهی هندی است بیاره دار مانند خیار و خیار زه و ثمر از آن پوست

کنده پخته در دو پیازه و قورمه یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان با اچلا و میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم می شود یکی کهرا و دیگری

کهیا و سوم بالیاده بزرگ قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دوم بکر بستانی و خیار دار اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت**

تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و باز و جهت **افعال و خواص** آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول از او منضج ماده بلغم خام و دافع آن

و دافع اماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر از آن سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت

قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم آن ملین و دافع فساد صفرا

اند **فصل التاسع مع الباء المهمله تهکار** بفتح تا و خفا و ها و کاف و الف و را مهمله هم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود **ماهیت**

آن درختی است تا بلقامت و زیاده بر آن شاخهای آن پراگنده و بر آنها گرهها و بر سر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک پهن

تیز لیف از برگ صعتر و لیس الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک شاخی باریک سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک

از آن ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی

افعال و خواص آن خوردن پخته سه برگ آن با اندک زنجبیل تازه که تشبیک ادرک نامند در هم سائیده حب بسته جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا

دست و پا که بعد از خوردن تشنیدن با عرق آید و عرق خشک گیج دو دو بخور آن که از ادراک آستین بخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و ماتم جای اهمال نافع

فصل الثامن مع الباء المثناه التحتانیه تین بکسر تا و سکون یا مثناه تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن ثمری است بستانی و کوهی

میباشد و سرخ رنگ و ماده و سفید و سیاه و دیگر آن انجیر جمیز است و جمیز را انجیر گول نامند در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط

در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیر دار و برگ ان از چون بشکنند از بیخ آن شیر سفید می آید و درخت آن گل کرده ثمر می بندد بخلاف درختهای

دیگر و ثمر آن بر پوسته شاخهای آن برگ بستانی از برگ آن بزرگتر و شاخهای کوچک آن بر روی سنگها مانند مثلث میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر

۱۹۴

و انجیر شامی سفید و بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب با پوست نازک و سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت آنکه بطیء الهضم و آن جهت
دو انجیر دانسته است و انجیری که پیش از برگ یا با برگ برآمده باشد فاسد و خوردن و اغتذا به خوردن آن اولی ترست و گویند که چون شاخ انجیر را
در آب با نمک سائیدن همی گذارند در دیگ اندازند و زود مشتاق انجیر با آن شیرین سنگین طبیعت آن اول گرم و در دوم تر و بعضی در سوم نیز گرم گفته اند و بری
آن گرمتر از بستانی و در رطوبت کمتر افعال و خواص ملطف و محلل و جالی قوی و جرم و نافع رانی و کثیر الغذا از سائر میوه ها و
سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل اخلاط و کاسر قوت خلطی و مبرد دل و مسمن و مصلح بدن و مصلح حرارت
نماید و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و جهت سنگ گرده و عسر البول و تحلیل ان تفتیح
اورام و دوامیل و انجاد امم و سینه جهت اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن تحمل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قاتله
با سداب بکشند مناسب تریاق و با مغز و قرطم و کنار و گشنیز نیم پوره ازمی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد
و خوردن آن پیش از طعام ملین البطن نماید و با ابرچی مقوی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبیخ گرده آنکه سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم
و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر از تازه آن و معطش و مسهل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مورث شپش است و
جهت فالج و امراض رطبه مبرد و درد پشت و وجع ظهر و تکثیر بول نافع و مستعمل است سبب کردن آن گرده الداخل الرأس ناشتا با مغز خشک آن نیز جهت
صرع و تقویت دماغ و درد سر خشک آن مجفف قروح و شقوق الاذن و قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش و همین الکحال و قطور لبن
آن با عسل جهت عشاوه و رطب آن ابتدای نزول آب و غلظ و طبقات و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان و الصمغ و الصدد غرغره آب مطبوخ آن جهت
رفع اورام عضله لسان و قصبه ریه و استنشاق آب مطبوخ آن با حلبه و گل که طبیخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه باز و خشک جهت
تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و جهت نرمی ریه استعمال العذرا با سداب ناشتا خوردن جهت رفع ریاح و سده و طحال و با مغز گردکان جهت معالجه
قولنج و مصاحبان پوست طبیخ و با خردل مقدار یک نیم لقمه خوردن جهت اطلاق نمودن بطن به سهولت و شراب آن و حقنه آب مطبوخ آن
جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری کهنه تر و تازه در حب باشد و هر روز پنج عدد از آن با قدری سرکه آن بنوشند لعضی را گویند عبهای دیابانیقی
و سکنجبین و نیز کبیر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روز سه
بیست مثقال از آن بخورند مار با اتفاق صحت یابد و مستعمل است و اطلاق البطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سائر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت فتح و تفتیح
سده و تنقیه گرده و مثانه و انجیر خشک در جمیع افعال قوی تر و ضماد پخته کوبیده آن تنهائی و یا با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل ورم
بنا گوش و سائر اورام صلب و تحلیل خنازیر و ثالیل و تحلل عصب و اثر ضماد با حلبه که خشک آن مانند و جهت تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با
خمیر پخته و با خمیر مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساعیه و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داحس و مطبوخ
آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت جبین که خلط معده و اورام و ریاح است نافع و تکمید پخته آن با آرد جو جهت تسکین
اوجاع و سوخته آن با زیت و سفید کردن دندان و جلا و مقوی لثه و قطع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت دوسنطاریا
و اسهال خون با موم و روغن زیت جهت استسقائی که از سرما بهم رسیده باشد و بلغم و زرد تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن
با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول بسته آن با گل و پیه جهت تنقیه قروح و جراحات رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر پارسی را
اصل اللبن آن زیاده و اطباء خصوص صاحب کوهی آن محلل و جاذب و با نرباقیت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه
و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با گرسنه جهت گزیدن این مرض طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته و بریده شده سیاه
گیاه انجیر خام را با گوشت که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و ماننا آن بپزند زود مهرا گرداند و چون در دیگ بسته آتش زند نیز

آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و دفع کثیف و مصاحبان سستی اعضا مفید و بطول تشنج زنده آن کردن و پای انرا سفید

و در آب جوشانیده اندازند و طبیخ دمیده تا مهرا گردد جهت درد مفاصل و رعشه و تشنج ان تعقد و صلابت مفاصل و رعشه آن جفتون ضماد کرده یا

روغن زیتون داخل کرده یا در آب جوشانیده باشند اما بعیدا از تنقیه مفید و تجفیف و تشنج بدان جهت امراض مذکوره و سرراه و قطع اطفال

احیا و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و ستر خا و تمدد و تشنج عصبی و استلای و نشانیدن کف پا و الرشح خشک کرده و سائیده و آن با آب و عسل جهت بخور و قرحه

و بالیدن مخلوط آن با پوست تخم محرق بردار ثعلب باعث رویانیدن مو و ... آن و قطور بیه کداخته آن زیت و یا روغن مصطکی دیگر در گوش جهت ثقل سمع

آن و ادمان آن باعث دفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کنند و امثال آن جهت ادرار حیض مقل و لقوس و درد گرده و مثانه ...

در سردی ... و در سفر ... نقل تنها است ... نگاه داشتن آن در دهان ... درد دندان و در ... خشم را نافع و ... بر سر بد آن ... و آب گرم ...

بیماری ... یک مرتبه جهت ابتدای جذام زیاده شدن آن لعابیه متورم ... خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش ... و قروح

ماده خبیثه ... است که چون دندان انرا با خود دارند و یا در دست گیرند جهت منع قربا ... و چون در ریح کبود ...

باد و بند باقی نمی ماند و آن مکرر ... چون پیه انرا بجوهر بالند و در کنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد ... بر آن جمع گردد

و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین ... مزاج و پیران ... بسیار بدحال ... مفید ... موی آن زیاده ...

... التر ... مضر ... و بخور ... و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت ... و چون ... و در ... طبخ و مدد ... افعال اقوی ... استعمال

فلفل سیاه جوهر ... است که آب انرا افشرده باشند از ... در افعال ... **فلفل الماء** ... **فلنجمشک** بفتح فا و سکون لام و ... بفارسی

برغست ماهیت ... طبیعت آن در سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ... دفع عطش ... در دهان ... و اخراج کنند ... که در

حلق مانده ... معده و جهت تقویت هضم معده حاره و تبهای حاره و ... حکه و ضماد آن ... جهت ... آن ...

حرارت در معده و تقویت آن ... سعال ... مبرودین ... صاحبان اورام باطنی و مصلح آن ... عسل و آب

برورده آن ... است و چون قدری نمک ... ممزوج نموده در ظرف ... ریا قرده ... جهت ...

نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده ... یا افشرده و با آب ... گلاب ... یا ... یا عرق ...

... قدری انداخته در ظرف ... سر انرا ... سر انرا ... محکم ... آب ... در آن ...

ظرف را در آن ... ممزوج ... از ... بیشتر ... ساعت کامل ... در جائیکه ...

آن ... **فلنجمشک** ... ماهیت آن ... است ...

... ذکر یافت طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت

جلای ... و ظلمت بصر ... **فلیثا** ... **فصل الفا**

... بفتح ... و سکون ... الف ... میر محمد مومن ... در ... ماهیت آن ...

... طبیعت آن در دوم گرم ... و در اول

خشک **افعال و خواص** آن ... و منع ... آن جهت اورام ... و منع ... مواد ... آن ... محرق ...

آن جهت جلای باصره و تقویت ... آن ... مصلح آن کثیرا ... شربت آن ... مثقال ...

آن قدر ... است **ثمرة الاثل** ... ماهیت آن ... است که ...

بزرگتر ... طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن ... الدم ... الدم و ...

[illegible]

که بکیت او قیه انزا در دو رطل آب بجوشانند تا منعقد شود مستعمل رطوبات حقنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احتباس در دی حسن و نزیف و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض معده و قروح رطبه شیر یا و خلال دندان و مضمضه آن جهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون بسایند و زرور آن بپاشند و اعفال آن در مطبوخ است و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و جهت بصر و جهت دمعه و سلاق و جهت بسیار مفید خصوصا که در گلاب یا سیاف دیگر باشد و جرم آن جهت نفث الدم و جهت قطع اسهال کهنه و سیلان حیض و نزف الدم و عصارۀ برشته آن در جوف گل سر شوی گرفته جهت اسهال مجرب و ضماد آن جهت بر دن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و محمول آن جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب سرکه جهت بواسیر و چون آن را با صندل و قیسان بجوشانند و آب آن را با شکر بقوام آورند تا انتهای آن جهت تحلیل بثور عارض است و جهت تقویت اشتهاء و اعضاء و اعصاب و رفع عیاء و منضج فقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر مضر سپرز مصلح آن ... شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است **ثمرة الطرفا** بفارسی گزبار و معرب آن گزمازج است ... ماهیت آن ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگتر از عدسه که ثمر اثل است که ذکر آن در افعال ... **تخلش** بضم تا و ... و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که مابین شجر و حشیش باشد

فصل التاء المثلثة مع الواو **ثوم** بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند **ماهیت** آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری از یونانی اسقوردیون ولیبی ثوم الحیة نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دندانه بهم متصل و یکی منحصر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این قسم بستانی کمتر است و جبلی از الفاری سوشیر نامند و برگ آن شبیه بصل ما نند نرگس و گل آن ... آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی ... مشهور بزرگ دیده اند است و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن ... و بعد از قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است که از اکراث نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق با قوت تریاقیت و مقوی جلد و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و ... و تعفن خصوصا با کثیر آن و جهت تصفیه حلق و ... و ضیق النفس ... و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل ... و نقرس ... و دفع ... قولنج ریحی ... کرم معده ... و جهت ... کهنه و قروح ... و رفع تشنگی ... و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل ورم ... و گزیدن مار و سائر هوام ... و با شراب جهت ... و مداومت اکل آن ... و با انجیر ... گرده گان ... و مطبوخ آن با زیره ... جهت تقویت دندان ... با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته ... دانه ... فرنج ... که بفارسی ... نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات ... مضر ... مجفف ... و ... زنان حامله ... مضعف باه ... مصلح آن ... روغن بادام ... و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ... و امثال اینها ... جهت ... اخراج زلو در حلق مانده ... مطبوخ آن ... جهت درد دندان ... تقویت لثه ... مطبوخ آن ... جهت وجع ... و ... جهت ... و طلای آن ...

[illegible]

جهت شوره و قوبا و قروح رطبه سر و سعفه آن و بهق و جرب و تسکین وجع مفرح کننده حلبه است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس با ضماد و روغن
زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بخور آن بال و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم حضاو ضماد تخم
آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تنقیه محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن آن جهت داء الثعلب و بار و غن گل و جهت سحج
انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا آن شیر جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین بر و غنی که مکرر سیر در آن جوشانیده باشند
جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و تعویج ملمعی و فتیج حادث از اخلاط لزج شربا و طلا و اخراج
و طلای رماد آن با عسل جهت بهق و برص و داء الثعلب و کمنه الدم و حرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه
و بدستور ندهین بآن و بخور آن و لیکن این ضعیف است نسبت بآن طلای آن با نوشادر جهت برص و بهق و باز فت جهت داحس و خشونت ناخن و بخور آن و
طبیخ آن کشنده سیلس و جانوران برگ آن و لعد از آن مضمضه به نبیذ ریحانی زائل کننده رائحه آنست و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز
هر روز در ست خام از آن بلع نمایند بنظریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز. چهل دانه شود باز بدستور روز بروز یک
دانه کم نمایند تا بروز نهم باز یکدانه رسد در بین انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوای دیگر نگردد و چون بلادر در زمین دفن نمایند تا بوسیده گردد و
در آنجا سیر اخوس نمایند تا قوت گیرد پس برآورده از آن معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه رویاند و تریاق الثوم و منافع آن در مرمن و
محلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **ثومون** بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی تخم زرد آب و بستر صفر ادویه
نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بحبه منبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسداب برگ آن دیم از برگ زان گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و زیره و
گویند تر باید در سیم است و در افعال شبیه بدو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم
معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن یک درم مصلح آن کتیرا و کشنیز است **فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
ثیل بکسر ثاء و سکون یاء و لام لغت عربی تخم و نجمه و شوفه سبز کی بیلان اوفرمی و در شکابن گرگ و اش و بفارسی بید گیاه نامند و گویند که آن نوعی از حرف
است **ماهیت** آن اصناف است **صنفی** گیاهی است که در کنار آبها و راهها و بستانها تمام گسترده بر روی زمین و مخصوص بر مانیت و شاخهای آن
دراز و بار ریک با گرههای و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سر آن تند و نازک و صلب مانند صعتر و بر سر گرهی و بند رسته و گل آن مایل بسرخی
و سفیدی و طعم گیاه آن بی مزه و بیخ آن مدام که تر و تازه است از آن منجوز ند و طعم آن شیرین بحیره با تازک حرافت و قبض و دواب از آن منجوزند و طعم گرهای
آن شیرین تر و صنف دیگر برگهای عریض و نرم و چوب ندواب از آن منجوزند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر
برگ آن لبلاب و گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و چوب و ساق آن بیخ با شش سکی انگشتی و نازک بود **طبیعت** صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت
قبض و گویند معتدل است و بیخ آن لزج و لطیف **افعال و خواص** آن ضماد طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت
سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از بهر حل ناکیر جهت رفع سموم و نیش مارها و سگ دیوانه گزیده و حرقت البول و جهت پیش کردن و تفتیت حصاة و بهار
حار و مسهل بنفشه مجرب ضماد بیخ آن جهت الیتام جراحت تازه و مادام که خون آلود باشد و گزیدن هوام ضماد جوشیده آن جهت اورام حاره منع نزلات و ضماد جاور شیر
آن جهت قطع خون بحو اسیر و تحلیل اورام و تخفیف قروح بغایت نافع و مدر بول و صنف دوم عصاره آن با ادویه مناسبه مانند شراب عسل با مر و مساوی و نصف
آن مر ثلث آن فلفل و لوبان هر دو کندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و بیخ آن مولد و معده
و احشا و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم از اجزای آن ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسابند ضماد از آن جهت
قطع خون بحو اسیر مجرب شمرده اند گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمی شود که مرتبه نیم درم آنرا بمالند و ضماد تازه آن با روغن گل بغایت ملین و
منضج و محلل است **باب جیم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است فصل الجیم مع الالف جاو شیر** بفتح جیم و الف

۱۹۸

و ضم بای ابجد و الف و لام و فتح نون و سکون واو و راء مهمله معنی همسایه نهرست جهت آنکه بانات آن معارف از انهار و آب نگیند و در جاهای خشک میروید ماهیت آن
باتی است شبیه بنیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه ببرگ چغندر و برنگ سبز و بیخ آن خشن و طعم آن اندک تلخی و بی گل و ثمر طبیعت آن سرد و خشک در دوم
افعال و خواص آن حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و بجهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک داور ام حاره و قروح خبیثه خفنه ساعیه
و حکه طلاء و ضماد او ذرور آنافع و دافع سمیت آنهاست و بطریق مرهم نیز استعمال آن شو مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن دو مثقال جام هل
بفتح جیم و الف و سکون میم و بای تحتی و خفاء ها و لام اسم ثمر هندیست در بنگاله مشهور نسبت با نبه ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و صنف
میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن اندر و شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار تخم مروان
سفید سفید و از سخم سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود و کوهی که گلابی نامند و نحو آن اکثر مدور و بفصل گرما که موسم باران است در بنگاله
هست ثمر بسیار می آورد در فصل زمستان نیز بعضی بهار رسد لیکن لذیذ و فوران موسم نیست در هند و دکن بهتر از بنگاله میشود لاکن لذیذ و خوب بنگاله است و بهترین آن سیر
بالیدن و شاداب شیرین کم تخم است خصوصا نوع سفید آن درخت آن بزرگی درخت سیب و حجم موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت
و بی تشریف و چوب آن ریشه شکنند و میباشد و قابل حمارت نیست و ابل هند از ان خلال میسازند و میسوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سالخورده
آن کم ثمر میباشد و چون تنه از ابتدا از اطراف آن شاخها بر آمده در رنگ و سال باز ثمر میدهد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیه و قوت قابضه افعال
و خواص آن مفرح و مقوی قلب و مقوی قلب و معده و ملین طبع ابتدا انسب قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست و تخم آنرا بخورند و بیخ آن
قابض تر و چون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز ثمر نیاورده باشد مقدار دو مثقال از اول شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی شکر
داخل کرده تا سه چهار روز تازه و صبحانه بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصلح و محرک نزله
و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ایام مستعده خصوص اکثار آن و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت
تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن جام کهاس بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف
و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است ماهیت آن گیاهی است که در هند و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساقهای
بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و بیار زیاده بر سر ساقه سه برگ پیوسته بهم با بو رقیت و حدت و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت
و بی رقیت و گل آن شبیه برگی که بعض طرف پایین آن پیچیده و از جانب بچیدگی میلی مخروطی شکل روئیده و زیر آن گل آن کرهی صراحی شکل و بیخی با رنگ سفید و
گل آن نهایت بدبو میشود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن ساق و برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده
حبوب بسته بقدر نخودی بقدر فلفل و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس فی دو روز شیفته که بسته شود و گداختن مقدار نخودی و یا باقلای از آن بیخ در جوف
قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند المقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک لقمه بیخ نرم پخته فی روغن
دنبه تلخ زند مجرب است اند چون مقدار ست و چهار تولہ که یک نیم پاو آثار هندی باشد بیخ از آن نرم سوده در ظرف گلی کنند و بوزن آن روغن گاو
داخل آن نمایند و خوب بجوش آید پس آب لیموی که بقدر کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب بجوشانند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق باشد
آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهر کهره
نامند که روز دو مرتبه از آن در جوف زخم بر کشند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارشی در آن موضع باقی بماند
از تدهین بهمان روغن مذکور زائل گردد و این روغن زیاده از یک هفته نماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند جاموس
بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی گاومیش و بهندی بهینس نامند ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ و بسیار زور آور و نسبت بگاو

بلند تر و قوی تر از اهلی میباشد و آن را ارنه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را ای کشند و شیر در جنگ آن نسبت بشیر گاو در جرکت و غلظت

خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته اند **طبیعت** آن گرم و خشک جنگلی آن گرم تر و خشک تر **افعال و خواص** گوشت آن بسیار غلیظ و جهت صحاب

ریاضات و نزال گردد نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماهه باشد قورمه کباب آن بسیار لذید و در مضر و غلظت کمتر و دو کردن و ناخن آن را

طرو افاعی و حشرات سم آن مخفف و رنج گفته اند و نسا میدن حاضر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر و در مقاصل و امثال آن عرق النسا

و نقرس مصلح آن آب کامه و ادار چینی او دیه ملطفه و مهل خلطین آن بعد از ان سکنجبین آشامیدن و دبلت و پوست جنگلی آن شیر و زیاد بسیار خوب

شود **جامون** بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میا میامند **ماهیت** آن میوه هندیست درخت آن شبیه

بزرگ بقدر درخت گردکان و از آن برگ تر و برگ آن اندک بار یک و بلند و تا بیک شبر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه

و اندک طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر آن سیاه و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با

عفوصت بسیار و باغی شیرین و عفوصت کمی ثمر آن بزرگ مالیده و بسیار شاداب و حامضی دارد و تخم آن کوچک و عفوصت کمی و آن را بهامی جامون نامند

و عفوصت و معدرا و صاف گورہ بین مرتبه نیست **طبیعت** آن سرد در آخر دوم خشک در سوم **افعال و خواص** آن حابس اسهال صفراوی و مقوی

معده و کبد حار و مطفی حرارت دم و صفرا و غرغره بمضمضه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس قیام اسهالات و تسکین

حرارت معده و کبد و حرارت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و با ماء محرورین جهت تلیین معده و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و ادویا ماده موی

است و چند مرتبه بنقوع ریشهای بار یک بیخ آن و جهای بار یک نازک آن بمقدار دو تولہ تکوفته شب در آب حنسانید صبح المیده صاف نموده بیاشامند

اما در لبت و زرد و ا خیار و مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و بلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن مجرب و ذرور برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید

و ناشتا خوردن آن مضر و سبب نزول آن صفرا و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک و انیسون و نمک آن با نبات و ربانی نمک از ندرس تا و ل نها

و ناشامیدن افشره آن که آب آن گرفته صاف نموده قدری آب نبات بقدر انکه طعم انکور گرداند داخل کرده با شامند و شراب آن نیز که آب آن را

صاف نموده با قدری نبات با قند که طعم از حامضی دار گرداند آتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد افعال آن کوره بهتر از اکل ثمر پخته آن است

و آهن و با فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا گشته نرم و سیاه گردد بحدیکه جوش خورده بالای آن آید و اگر

گردد آن گاه آن تربیت نماید پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن آن آهن با فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر

و امثال آنها نافع و تحفه از کلان جامون میامند مخصوص بنگاله است تمام در و مند و دیگر جا نمی نگرند شود دانه آن اندک و تر و شیرین و بعضی اندک اندار و

خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یک دانه و بعضی دو دانه و بعضی شله میهم پوشته مغز آن سبز رنگ و در جهت این

بزرگی درخت بنوع اول میشود و اکثر پراگنده میباشد و برگهای این نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک پهن تر و نازک تر و سبز روشن **طبیعت** آن

معتدل مایل ببرودت و رطوبت **افعال و خواص** مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض **جاورس**

بجیم و الف و فتح واو و سکون راء و سین مهملتین معرب گاورس **ماهیت** آن نوع از رزد خرد است که بفارسی ارزن هندی باجرا نامند و گنگنی نوعی از آن است

و **ماهیت** آن صحیح است رنگ آن اغبر و اثار زرد تیره تر و صاحب اختیار نوشته که سه نوع است یک نوع از ادخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام

و سیم و دیگر برادرده بزال معجمه و بفارسی زرت برادر معجمه گویند و نوع سوم اجاورس معرب گاورس است و بشیرازی کالک نامند اول متوسط در بزرگی و کوچکی

و از اهندی باجرا نامند و نوع دوم اخجوار و بهندی و نوع سوم کاز همه کوچکتر است بهندی گنگنی گویند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر میشود که از گنگنی بزرگتر

و زرد رنگ است و آن را چینه نامند و خورده و حاجت خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و برگ آن شبیه و اندک پهن تر و دراز تر از آن خوشه آن نیز با مانند خوشه جو

و دانهای آن از آن زرد تر و ترکم و بهتر آن زرد و سنگین است **طبیعت** آن اول سرد در آخر دوم خشک و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند

۲۰۰

گفته اند **افعال و خواص** آن لطیفتر از دخن و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میشود و دیر هضم
و چون هضم گردد بدن را قوی گرداند و بار دغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا نجه آن جهت التهاب سحاب و استسقاء و نزلات نافع و خوردن
نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح روغن ها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا
با نخاله بخاین بار روغن خوردن بحمام رفتن و مالیدن غبار بر بدن کما در گرم کرده آن محلل نفخ و معده و تهیگاه و مغص و درد کوایر و بختن آن با شیر تازه و در شکم جهت سعال
خون اندام رطوبات فاسده و جلوس بر سائیده آن با نمک در خرقه بسته با جهت بر و ز مقعده و بچش و ثقل مختبس امعا نافع و بدل آن در اصناده شونیز و
استعمال کنند آن که ناکسیال بر آن که گذشته با جا رافیست **جاوشیر** بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه لغت فارسی است و اسم عربی آن کوشیر نیز
نیشابری جاجوتی نامند **ماهیت** آن صمغی است با بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آن ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی نرم و برگ آن سفید
و برنگ سبز مایل باستداره و برگ آن تلخ و خشن بسیار سبز و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه قریب بانیسون
و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب و زغب سفید مانند خیار و رزه بر روی آن شده و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن زرد و عصفرانی
رنگ و طریق اخذ آن است که بیخ آن را شکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگ در زیر آن فرش می نمایند که صمغ در آن جمع گردد و چون خشک گردد
از آن میبردارند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن آن بیش جوب است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند و نیز از علامات خوب آن است که در هنگام
ریزه شدن سودن ریزه های آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدبو نباشد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از زبان
آن گیرند زود خشک گردد و آن زرد و محلول آن در آب تند کاسیر باشد و این ضعیف العمل و کثیر مستعمل و مغشوش آن سیاه و مانگ و عطش باشد و معدوم می کنند
طبیعت آن گرم و خشک در سیم و بعضی خشک در دویم گفته اند **افعال و خواص** آن محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه
قویه و ملین صلابات و جالی و کار و جالی اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و
ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دیگر از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم
بلغمی نافع که بقدر درهم آن را با آب زیره جوش بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لرح حمیات دائره و استسقاء و یرقان و تقطیر البول و حرقت
مثانه و تقطیر نفخ و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاة و رفع سموم امراض از اسنان بنهای آن جهت صداع و صرع ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات
الضریه و الصدمه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء الترطیب یا شراب جهت حضر و بیاض العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن و قطور آن در گوش
جهت رفع کریه الاسنان و البدن آن بر دندان و پر کردن در تجویف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تآکل آن الصمغ اشامیدن آن جهت سرفه و
درد پهلو حادث از برودت و بیرونور ضماد بر آن جهت درد پهلو و عصارالعذار اشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بر آن جهت تحلیل سر و چون
ده مثقال از آن در وجه عصیر بسیج انداز ند و بعد از بیست روز صاف نمایند بیاشامند جهت طحال و استسقاء و النفخ و عسر النفس بیاشامند یک مثقال
آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات آن و رفع تقطیر البول و ثمره آن نیز ادرار طمث آورد خصوصا با افتیمون و اختناق رحم را مفید و اسقاط
جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل ورم و صلابات از آن کند شربا و حمولا و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت
ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن بر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تخفیف آن القروح الجروح الاوجاع
طلا آن با عسل جهت قروح مزمنه و ناسور و بار جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس با روغنها جهت رفع اعیا و بد بوی اشامیدن عصیر آن جهت
عرق النسا و سموم و طبیخ آن با زیت یحلیکه مرهم گردد جهت گزیدن سگ دیوانه و با زراوند اشامیدن آن جهت لسع هوام و خبیر و بدستور عصیر آن و اکل کردن
آن در مراهم جهت التیام قروح و سهر انثیان مصلحا ان ماحوذ و جنبانیدن او در مطبوخ جلنجبین و بعضی مضر عصب و صحیح و مشانه مقدار شربتان یک مثقال و بدل
آن بوزن آن قنه یا سکبینج و در اسهال اشق اشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن نیم مثقال

زیاده‌اند طویل جهت گزیدن هوام و با هم مثقال آشامیدن جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و فرزجه آن جهت قروح فرج و استخوان عاری از گوشت
شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و اکل آن نیز جهت جذام و شوره و بالجمله مجرب آن جهت قروح خبیثه نافع است

چاول مُنگری بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر راء مهمله و سکون یا ماهیت آن ثمر درختی است که
در اسلام آباد مشهور به چاتگام مضاف صوبه بنگاله است می‌شود در غلافی اندک نازک صلب و حجم قدر طایر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزردی و
دسومت و بی طعم و رائحه غالب و سبز چند که کهنه گردد مایل بزردی و سیاهی و ... طبیعت آن گرم و خشک در سوم ... افعال و خواص
آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض ردیه سوداوی نافع شربا و ضمادا مصرف و دهن و روغن آن نیز در ...
جرب و قوبا مفید

چاخرنالی بفتح جیم عجمی و الف و راء و فتح خاء معجمه و الف کسر همزه و یاء صحیح با یای مثناة فوقانیه است ... ماهیت و سبب
اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چاخرنالی آن بود که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از مخصوصان خود
سخت گرفته ... اخراج نمود آن شخص در جنگلها و کوهها ... و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی باطراف کوه می‌گشت
گیاهی دید از آن غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت و بشهر آمده یکی از مقربان پادشاه
احوال خود را نقل کرد و آن شخص بعرض پادشاه رسانید پادشاه او را احضار فرمود و از دیدن صورت او تعجب نموده احوال از اطبا باز پرسید
آن گیاه را احضار ساختند و تجربه نموده ... نوشته که نبات جای اشبیه ... از آن ...
و چون از آن ... آن زائل گردد و ... آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین ... خون اصلاح ... و ...
و گفته که ... در بلاد چین نبات از مشاهده کرده‌اند چنین می‌گویند که در میان شهر چین ... است و گیاهی ... آن ... در ...
خوردن آن اعتبار ... و ... آن ... پادشاه ... انجا ... آن پادشاه ...
نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است ... و در رساله ... وقت ... گرم ... شربت ...
مقام ادویه مرکبه است و ... ادویه مرکبه ندارد ... جهت اهل ثروت ... زیرا که ... خوردن شراب ... کنند و در
دفع مضرت ادویه ... و ... آن ... نافع ترین ادویه است ... در میان ...
... در رائحه و ... نقل است که در ولایت ... مردم ... رفته بودند و ... کرده ...
... از اشجار آن صحرا ... مشغول شدند که ... تناول نمایند و بعد از اندک زمانی ... تناول نمایند
دیدند که تمام آن طعام ... است ... شد ... در مقام طعام ... تمام است
و در صدد تجربه آن ... کتاب ... برگ آن ... انار و ... آن ...
برگ بعض ... شده ... و ... در میان آن ... شاخهای باریک
رسته ... برگ ... گلی پنج برگ ...
... آن انواع الوان می‌باشد سفید و سبز ... و ... سیاه و ... سفید ریزه برگ خوشبوی ... از همه ...
و بعد از آن سبز ... و بعد از آن ... و بعد از آن سیاه ... و زبون ... اول ... آن ...
دیگران ... تجارت ... و حکام آن دیار ... و ... سفید ... انواع دیگر آن سیاه است
... سبز و سیاه آن ... شنیده شد که بعضی ... مستعمل ...
نصاری ... می‌خورند ... آن کم گردد

پس قدری قلیل چای را در ظرفی که چاپدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلا در یک من طبی آب که تخمینا سه استکان [illegible] باشد یک درهم و نهایت یک مثقال را از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا مدتی کامل میگذارند که قوت را بحال در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آن را که مطلق مزه دهد و برگ در آن ماند در پیالها ریخته همچنین هم آن را اندک چند [illegible]

اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری شیر گاو و یا شیر [illegible] اندک چوشانیده [illegible] اصلاح میشود آن نیز در آن [illegible]

می نوشانند پس جلد [illegible] آن برگهای [illegible] خشک نموده و بار دیگر [illegible] نموده [illegible]

آن [illegible] رائحه [illegible] طبیعت آن گرم تا آخر درجه دوم خشک [illegible]

و نوع اعلا آن گرم در سوم [illegible] حرارت [illegible]

اذان [illegible] و [illegible]

و بادبا [illegible]

و دماغ کننده [illegible]

مفید و جهت خفقان و امراض [illegible] العول [illegible]

از برودت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بادیان ختائی [illegible] دار چینی [illegible] زعفران [illegible] دار چینی [illegible] تقویت باه [illegible]

مضرت [illegible]

مثلا [illegible]

و صاف نموده قدری [illegible]

استعمال آن [illegible]

و مسکات [illegible] چای [illegible] دار چینی [illegible]

[illegible]

دیده شده [illegible]

آن [illegible]

و از آن [illegible] طبیعت آن گرم و [illegible] ختائی است [illegible]

بیان [illegible] فصل الجیم مع الباء الموحده جبیره بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله [illegible] مشتق از جبر [illegible]

کننده [illegible]

و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند موی باریک و گیاه آن بی گل و ثمر و نهایت لقاهای آن شش بیست زراع
از سیاه نمی ماند مگر درعسل نگاه دارند طبیعت آن در اول دوم گرم و در **افعال و خواص** آن مقوی دل و جگر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون
والتیام جراحات شرباً و طلاءً و با شراب دو درم آن جهت دفع عسر بول و فسخ آن نافع و گویند چون بیخ آنرا با گوشت با ریسمان پخته طبخ نمایند باز جهای گوشت باهم
ملصق شده شامیده مرهم آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون جراحت تازه بجا شد آنرا التیام دهد مقدار شربت آن سه درم مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت
آن تا چهار درم بدل آن در التیام قنطوریون و در تفریح مثل ربع آن عفران **حبیبان** بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون
سنگ گچ نامند **ماهیت** آن سنگی است نوعی از تلقیت ذو طبقات که باسانی از روی هم جدا میگردد و قسم میباشد یکی سفید براق صاف که اللغا گفته که این فی
الحقیقة طلق است که تصحیح کامل نیافته و بعضی گفته اند که زرنیخ است که نپخته بران اجزاء ترابیه منجمد گشته و دوم اسفیداج جبیاسین نامند و دوم
سرخ رنگ حجری و سوم غیر صفائی و غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ از آن می سازند بدترین آن سرخ است و بالجمله **طبیعت** آن در سوم سرد
و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن قابض و مغری و ضماد آن با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون جاری
از عضو و محلل ورم ترهل و استسقا و امراض الرأس طلای آن مفرداً و با سفیده تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه بریان جهت حبس عاف و بکار
ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب جو و سرکه جهت حبس رعاف العلیل طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت صداع و منع نجلین مواد چشم و با آب کشنیز جهت دفع
سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن است که چون بآن روغن زیتون اندک بوره و شب یمانی بسایند و بر کتاب و نوشتجات بمالند زائل گرداند و بر جاهای
باعث قلع چرک و تحلیل است و طلای آن بر موی آن جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن
ماء العسل و انیسون و لعابها و حصاة خطمی تر و تازه و ملوکیه بس شامیدن ربع درهم مقوی است و طلای حب السلیل بی فرفیون اگر سحج عارض گردد مبتلا آن بر دارند
و در اکثر اعراض و مداوی سیر مانند اسفیداج و قوی تر از آنست و سفیداب جبیاسین در جمیع افعال قوی تر از همه اقسام و نهایت قابض و رادع جامع و مجفف است **جبن**
بضم جیم و باء موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند **ماهیت** آن معروف است و آن شیر است که بعمل زدن پنیر مایه و غیره بران بهترین آن تازه چرب
است که ما بین شیرینی و صلبی و خوشبو لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند
و مصنوع از بلاد بهتر و سریع الهضم است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بر آن میپاشند تا ماهیت آن از بعض
جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت از آن نمک زده در سبدها و یا کیسه صفیفی کرده نمک بر آن پاشیده سنگ سنگین بران میگذارند تا ماهیت آن تمام برآید
و بعضی در رضا گستردن می کنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر نمکین نخواهند تا نیاید بران نمک نپاشند و بهترین نمک سود آن آنست که
از نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن گشته باشد و چون تناول نمایند رائحه آن در ذهان تا مدتی از دهان بیاید **طبیعت** تازه آن در دوم سرد
و تر **افعال و خواص** آن مقوی معده و روده و گرده و ملین طبع و مولد اخلاط صالح دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و بامغز گردگان و صعتر
نهایت ملین و حرارت جالب و دافع مضرت نیست که مرد نمک خورده باشد اعضا را لغذاء اکل بر آن بسته بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصاً
اسهال اراحی و عفونات العین و ضماد آن جهت شرطه قه لیفتاد و چون پنیر را در آب جوش دهند و در صفحه با آب بیاشامند شیر آن تا ده گردد و منع لزوم جراحات ذراع
امعاء خصوصاً با برگ خشک که دل نامیده باشد با مجامع ومی الضا مضر مبرد و دافع اشتهاء طعام و غیر منهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن
عسل و نعناع و صعتر و غیر آن سود کهنه و در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتهاء و معده و مجفف رطوبت و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و بارد
جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بسیار با راکالی و گویند از جمله جبن های نمک که چربی آورد بی اذیت با تو باشد و جهت کلف و جرب و دفع السموم با فودنج جبلی جهت
لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر مبرد و دق صاحبان سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصاة و مصلح آن
مغز گردگان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردگان و در مجرورین میوه و در شهاد و پنیر غیر حکی که بفارسی ولمه نامند در غایت رطوبت

سوم و جهت جرب و قوبا و سلع و التهاب مثانه و درد و جع پوست جلد و طبیع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر سپرز و دفع مضرت
امراض بارده رطبه و مولد حصاة **جبلاهنگ** لغت فارسی است و جلاهنج معرب است **ماهیت** آن تخم خاری است زرد رنگ
شبیه بشیوران ترکی صفراوی گویند و آن ثوموس است و ذکر یافت **افعال و خواص** آن مسهل و مقی و اشامیدن تا یک درم
آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم سم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آنرا خورده باشد خناق انرا
عارض گردد تدبیر کسی که آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد از آن چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیره دانسون
و بعد بیاشامند و خوردن غذای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد برگ سیر کرده بر شکم آن و سرگاه شکم آن محتبس باشد ادرار
تحقین فرمایند به حقنه های مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثة جثجاث** بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و
الف و ثاء مثلثه لغت عربی است و بیونانی بردیسیون نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر
و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه باقحوان و رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل بعض گرم کننده
احشا و اشامیدن طبیخ آن و نیز [illegible] رسد و سه درم از جرم آن جهت کسر ریاح و دفع بعض ریحی [illegible] و محوّر آن جهت استسقا [illegible]
مصدوع مصلح آن [illegible] کابلی مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال المهملة جدوار**
بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار یا زدوار عجمی است و بعربی انثله و بیونانی ساطریوس و [illegible]
و [illegible] و بهندی نربسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده
و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس بمعنی آن خالص کننده بدن از غائله سمیت زهر است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر معوج بی
شکل و عقدی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین
آن آنست که با وصاف مذکوره باشد و چون بخایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین نباشد ضعیف العمل و مغشوش آنست
و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقدی شکل تلخ طعم باشد و این قسم که
چون مذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن نیز جبال
خطا است و این بهترین اقسام است دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و مخروطی شکل باشد و این
در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از
قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و [illegible] و لواحق اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ
و بقدر زیتونی باشد و این قسم اکثر جبال ملک دکن است پنجم اندلسی است و از آن انثله گویند و بقدر شربت و سیاه و ترم
بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد بمقدار نیم
دانگ انسان بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار
کم آن مهلک است حکیم [illegible] در رساله نادر نیره خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی
محال خراسان خصوص بجانب دیگر بسمت مشرق نزدیکتر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای [illegible] که میان [illegible] مقدس [illegible]
نیست واقع است گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ و بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیفتر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر
و رنگین تر و قوی تر و در تریاقیت قریب بخطائی و از بسیار برای ترتیب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هندی میروید همچنین

وهمچنین انچه که سحق و دبیت شود یک تربت خوبی تر از ان نمیباشد و بهتر از ضمادهای است و ضمادهای بهتر از حیاهای دیگر و خود اسالی و غیر ان بسیار از این نوع است

ضعیف الاثر مجرب گردید در همه بلادی از جبال تریت میباید که حلدوار در انها بسیر و بدری آورند بشکار و در صحرها ان قند بار و کابل و شاه جهان آباد و از جبال اثبت

و نواح ان و قلیلی از ختا و نیز در شاه جهان اباد بتعلیم انها از جبال بنبال و نواح ان در شیر آباد و اکثر از جبال بنبال مورنگ در انکانانی در کمبود در هر یک از اماکن

مذکوره اقسام و انواع میباشند هر چند در قوت ضعیفتر از تمام حیوانات دیتی اند بسبب ان که ابی و هوا هم ان می باشد که در بعضی بلاد چون حلدوار اصلی که در الوجود

و کمیاب است بعضی ناصفیان بی باک بعضی چیزهای دیگر شبیه بجدوار ازانها بهم ده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف میباشند از غیر چوبین میباشد

اهمیت آن کم گردد و چون بشیر سفید و شکری رنگ میباشد تا حلدوار رنگ نموده بعوض ان میفروشند و فرق میان حلدوار اصلی و صیاد رنگ کرده که خند حقیقت

انکه چون رنگ کرده انرا با آب تر نمایند و بدست و یا بمالند رنگ بجای ان از رنگ آن بان سرایت نماید و چون نمیچان آب گرم اندازند آب از رنگین بیاید در بالمهم

انچه از ان بدان رنگ نموده و دیگر انکه ظاهر ان حشن و ناهموار و با تیج میباشد بسبب انکه در رنگ حلت بیاده و چون نیاید خشک نموده اند بخلاف اصلی که ناری

و صاف و هموار میباشد و دیگر انکه چون از ان شکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن ساوی نمیباشد بلکه تربت حیات و ظاهر ان رنگین تر از سرحیت و اندرون میان

حلدوار و بین نیز بچنین و جهت کی انکه اکثر بیش کوچکتر و بار یکتر از حلدوار میباشد و رنگ آن سرخ ترد و دیگر انکه چون بیش را بتر اشند و بر زبان سانند احساس حرقت

و حرارت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف حلدوار و نیز چون حلدوار اعدد انداحه اثر آمو مذکوره نماید دیگر با نیز بزبان

رفع نماید و آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان حلدوار ادوی سرحکم دیگر نماید و گفته اند تا شیر تریاقیت حلدوار در بیش مشهور

تریاق فاروق است طبیعت آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن الزام و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و رفع اوجاع و تقویت ارواح

آن آن سرد را و تحلیل که انچه شیخ الرئیس بر ح تع در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن منافر نیست نار جهان جهت باشد که اثر و نفع آن کیفیت نفط بیت

بلکه بصورت نوعیه خاصیت نیز هست و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده است و بیماری و غم است رافع خفقان **افعال و خواص ان** مفرح و مقوی قوی اعضای رئیسه

از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فاد زهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن صفرای ممتد ای با قشر و دندان مستعمل

سقط و مدر بول و حیض و امراض ماخیه و عصبیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تقویت احشا و تقیح سمّ اللوالین

و دافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض رده و بار و طلا نافع و شاملیا نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت رفع سمیت اعضای و عقرب و سگ دیوانه و زنبور

و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بجهت جیب اوجاع و اورام باطنیه و رفع سفیه مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان

و ابریشم یا در نحو میها مثال ان بهار و با عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب یا در نحو ان بیاد مشک و بید و جهت تفریح قلب و رفع ضعف ان خفقان و طپش و غشی

ان خصوصا که از برودت باشد همچنین چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا در ایام با مداومت بران با گلاب جهت وجع مفاصل و نقرس گرم جهت اوجاع

معده بمقدار یک دانگ از ان با سکنجبین جهت... بسکنجبین بزوری ساده یا شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و

استسقا خیار و نیز متوالی مداومت بران جهت ... با شیره عنب الثعلب و خار خسک جهت حصی الکلیه با شیره تخم خیارین و خربزه یا خار خسک جهت تفتیح

یا بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سرایت و بادیان و دراز یا بر و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و با شربت بایکعنا

دو دانگ آن الکلا ... و جهت رفع حمل بمقدار دو دانگ انرا سائیده با آب عنب الثعلب یا جلیه یا شیره خار خسک یا جلاب بخورند ... و جهت حمل شود و اگر بچه در

شکم ان مرده باشد و سمیت آن بدن سرایت کرده با ضعف بسیار در وقت ولادت باد طاری گشته و یا سوم النفاس بسیار رحا رشده مقدار چهار حب از ان

با گلاب سائیده بخورانند و اقل هفت روز بران مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید دیگر مکرر نیز جهت ام الصبیان که اکثر امراض دماغ

مقدار کمی با شیر مرضعه آن سائیده بخورانند و چون کمی بسیار بالا ذو به مناسب ان علت از نیم درم تا نیم مثقال حکمای هند بر ادمان باسمن ان نوشته اند جهت تقویت الفاظ

تنهائی و با ادویه مناسبه با گلاب سائیده با حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهت تفتیح اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام معان

که بس گوش و در پشت دیوار است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و برای دفع طاعون و وبا و بردن بهق و جلای کلف و آثار جلا و اوجاع مفاصل و

بسعوط ضماد آن خلخل ساده جهت اورام حاره و بارده و انهار آبیت گشنیز تازه و طلای آن تنها یا با آب گشنیز و با سرکه بر شبیم جهت تحلیل اورام ملتهبه بن و دندان جهت

تسکین درد باد و آن بر پیشانی جهت تسکین وجع و تحلیل و سر آن طلای آن بر بیضه و عانه و مثانه جهت حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در حلیل جهت رفع حبس البول

و منهل شدن حرکت زبان و در آن بهر اخراج جهت الیام و لعق الدم انها مفید و تمریخ آن با دهان مناسبه جهت امراض باغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و

استرخاء و رعشه و خدر و مانند اینها نافع معتدل و ناخن و قوی آن بر اعصاب است با حلال دوائیست عظیم النفع کثیر المنافع جهت اکثر امراض خصوصا بارده رطبه تنها یا با ادویه

مناسبه در علت مفید نیز با ضماد و طلا و اولد بنا مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ المجرب از جمله امتحان امراض عضو و ملیدان در حمی ربع و سایر امراض تا دو

دانگ و با تقویت تا نیم مثقال و در ستسقا تا چهار دانگ الی آن در تفریح تریاقیت وزن آن تا دو دانگ وزن آن تریاق فاروق و با قادزهر حیوانی است مضر محرور

بالس المزاج و مصلح آن ربوب و جهت قرصه الفحاء الیان مصلح آن سکنجبین ساده و تشریه دوغ با مانند آن یا دبال و اینها جهت ترجمه کثیر ادویه بادین تفصیل ما

و تمام افعال و خواص و منافع و طریق استعمال آن در قانون که عقبی بجای آن ایون و دستور خود و جلدوار حبوب آن با انک ایون دهن و مرهم و معاجین مفرحات

آن جلدوار ذکر یافت **جعفل الحیم مع الراء المهملة** و جهاد البحر یفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی ٹیڈی که تا و جهار

نقطه و سکون تا ی مثناه تحتانیه و کسر دال چهار نقطه و یا مانند **امیت** آن حیوانی است معروف مختلف الالوان و با پای بسیار بلند و بکمتر از یک

جفت بحیره برمی آورد و بر نباتات و اشجار می باشد و بسیار از آنسال نمی ماند و درختی را که بخورد فاسد نمود نوع بزرگ آن در بعضی سالها گوشت آن سیاه و بر

که تشبیه آن برده را بخورد فاسد می باشد و بهترین آن بزرگ و نیست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن منقی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض

قصبیه و تقطیر البول خوردن آن و انده و عدد آن که سر اطراف آنها را انداخته با رب و رهم مویز خشک ساییده با هم جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام با انجا مفید و

بخور آن جهت بواسیر و عسر البول و دمغ آن کوبیده با پای آن جهت ثالیل و کلف و جرب مفید خصوصا سوخته آن با سرکه و طلا آن و تحمل آن جهت دفع کلف تا نافع و خود آن

تم ... و تعلیق آن جهت ربع و تب ربع با کتان بمفید نماید آن قلیل الغذا و مولد

خلط غلیظ سیاه و موشه در بحرکه و محرق اخلاط و مضعف مصلح آن سکنجبین و انار حامض و دارچینی و ادویه حاره و تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و مولف گفته که چون ملخ را

ریزه از آن گیاه ... و گاو از آنچه از آن تکرار ... **جراد البحر** بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح با و را و حاء مهمله و سکون حا در دار

ملخ دریائی نامند **امیت** آن گفته اند حیوانی است سر آن مانند سر خرچنگ ... آن سه دانی و از سه طرف دو دست و با شبیه بپای عنکبوت

و سر آن دو شاخ و دو شاخ دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن و چشمهای آن بر آمده مولف گوید شاید آنچه بیان نموده اند ماهیت آن است و بیان آنها

زیرا که در بیان دیگر ... بنگاله ... فارسی ... جراد البحر نامیده فی الحقیقت بزرگ ... انک پرواز کرده و از آب

بیرون ... و در آب ... **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم گویند **افعال و خواص** آن خوردن آن ... مطبوخ آن جهت

زیادتی جذام مفید ... مثقال از سوخته تمام آن با آب ... جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **جرجیر**

بکسر لام و سکون الف ... و سکون یا مثناه تحتانیه و را مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ... تخم آن را ... تخم ... و جند ... سبز ...

... و در ... الی از ... و بستانی ... ساق و برگ ... نوع ... ساق و برگ آن ...

... و بستانی ... و برگ آن ... کم حدت و گل ... در ... نیم ...

... ساق و ... و برگ آن ... و ... تخم آن سفید و ... قسم ... و ...

فارسی تره تیزک ... و برگ آن ... گل آن ... تخم آن ... و قسم دیگر ... برگ و تخم آن ... زراحت ... و

از ... بهترین آن ... بستانی است **طبیعت** ... سوم گرم ... **افعال و خواص** ...

مفتح سده جگر و سپرز و جالی بدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن بر زهرگاه و حب انار دانه آن را قریح و بسبب تدبیر کلاله
آبان با زهرگاه و پیش کلف را مفید خوردن آن تا شش ماه حب رفع بلغم و نزله تحلیل و خوردن شراب بجائی بالای آن حب گزیدن آن بچش عقرب آن نافع گرد
از خواص است که چون آبا را نگیرند و درخت انار ترش از آبان منقیه نمایند شیرین گردد و چون بخود خشک آبان بپرورده نمایند و میان نمایند تولید نموده و بعد
دگونیه چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آن را در باد و نسیم کوبیده و در ظرفی بین کنند تا خشک گردد و تا یاد ره باد و ن اندازند و بکوبند و بشیرند و سحیده بران بریزند تخم آن
نرم کوبند و بران بپاشند بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرص ساخته در سایه خشک نمایند و نگاه دارند و بخند الحاجت استعمال نمایند تا نسا بطبیب نیکو است
المضار مصدع و مورث سدد و مهیج و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب چهار شنبه خورد در گجبام از دیو اهبک و سیمی آید و نزف الدم و ادرار حیض بگردد و بعد از خواب
حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بدلی آن بمساوی از زیره و حسک بگیند العنافاذ قوی تر از سیاه است خصوصا تخم آن
و تخم آن که حب الرشاد است و خواص کوبند تیز از برگ آن قوی الجلاء است و نشاسته آن با آب گرم مقی البلغم و با زره تخم خمیرست محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد
آن جهت کلف با عسل جهت بهق و پیش در با زهرگاه و جهت شقاق ناخن مفید و تخم آن با مهیج دم ثوران انصباب مواد با عضای ضعیفه مصلح آن تخم کاهو و شیاف
مقدار شربت از تنها آن تا پنج درهم و از برگ آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن نوره یا تخم زردک یا تخم بیابان است **حب جبیر المار** بیز ذم اعیان است و در حرف
القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **جمیلک** بفتح جیم و سکون میم و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان لرستان چالکی اسم
دوائی است که در کان الجانزار نامند **ماهیت** آن نبتی است منبسط بر زمین گسترده طول آن تا نیم ذرع بسبزی و رنگ ظاهر آن مایل بسبزی و باطن آن سفید و با صلابت
و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر بندی شبیه بزبان و سبز تیره و لطیف و برگهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید
گل آن کبود و از گل بنفشه بزرگتر و تخم آن و بیخ آن در **افعال و خواص** آن چون بکوبند و بر بیخ دندان بپاشند بنهجی که آنجا اکل
شده است البته زایل گردد و همچنین آن بجای دیگر حب رفع عفونت دندان و بیماییدن گوشت بن دندان مجرب با نشاسته آن حب بر رفع جراحتهای باطنی و ادرار
و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید **چیره و چیچی** بکسر جیم فارسی و فتح را و مهمله و سکون یا و تحتانی ثمر و کسر جیم یا **ماهیت**
آن ثمر درختی است بنگاله و اکثر کوههای هند میشود و درخت آن بمقدار نارنج متوسط و برگ آن بزرگی برگ انجیر و بی ثمر شبیه بثمر قهوه و الوچه
دار آن بزرگتر و از آن پاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ و لحم آن در خامی سخت و ملصق و بعد رسیدن سبز نیستی رنگ
دار آن انجیر تر خورند و در آب جوش داده پنیر ساختند و در آب سیر پنیر بندند و مغز آن که در زیر لحم است در غلاف خشک اندک صلب از پوست نازکتر و ضخیم تر از پوست
حبه الخضرا و مغز آن بمقدار نصف نخود و کوچکتر و تخم آلو بالو چرب و شیرین و لذیذ و بعضی آن را حب السمنه دانسته اند و نشاسته آن را نیز با شد زیرا که نباتات درخت
بهیبات درخت چرچیچی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن گرم در دوم تر در اول **افعال و خواص** آن جالی و منعظ و مسمن بدن و کثیر الغذا و مدر
و افعال تریجه الاسمیه و چون نرم بسایند و تنها یا با دویه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف گرداند بسبب جلاء که دارد و تخم آن ماسک و ترد و دافع مضرت
غلیان خون و تشنگی است **چیرچی** بکسر جیم و ورا مشدده و یا لغت عربی است بفارسی مار ماهی و بمصری تلو و بسریانی سلور نیز نامند و بعضی گجها نامند
ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه که در رود دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ بی فلس با استخوان کمی و شبیه بمار مانند مار باریکی دراز و گوشت آن طویل
و بعضی آن مستطیل با یزدر طوم و گوشت آن عوض الدرحت با صوت و بیوان الزا انجیو رند و حکیم میر محمد مومن نوشته که در کتاب آن را انگلیسی دو بند ران کلیسر
نامند **طبیعت** غیر نمک سود آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی با قوت جاذبه و قوی خوردن گوشت تازه آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منفی
و مصفی و تصفیه صوت و ملین البطن و سهل و نفث الدم نافع و گفته اند مسح آن جهت امراض مذکوره سوا اسهال نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و نشاسته آن
خون آن نیم اوقیه با همه وزن آن نیم اوقیه با همه وزن آن سرکه جاذبه خون است که از حلق آید و جلوس در طبیخ مطبخ آن جهت قرحه امعاء در ابتدا و جذب مواد کسور و خارج بدن
و در سعوط دهنه آن معقده و احتقان آن جهت عرق النسا بعد از ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد بسوی ظاهر البدن المضار گفته اند مولد بلغم

گرچه دبطی الهضم و مضر گرده و مجارت نفس است مسهل آن گاه دمنودن و با سرکه و نعناع و صعتر و الکامه و سکنجبین خوردن است مصلح **الکرفس الجبلی مع**
الزرار المعجمة بفتح اول و ثانی و رای مهمله معرب گزر بفارسی است و نیز بفارسی بزرک و بهندی گاجر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن
را یونانی اسطافالینوس اغریوس نامند و بعضی سقاقل نیز گفته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بتره
و از آن عریض تر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن برگنده و خشن و گل آن چتر دار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند صنوبر و بهترین آن سرخ و نیز بستانی آن
گرشبه بستانی است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** بستانی آن ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی
و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و دفع قولنج مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب
و سرفه مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفض مسکن مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزر
بری آن که در قوت اشد و همچنین برگ آن و مهیج باه خصوصا بری آن و بدستور بزر بری آن که در قوت اشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا
بزر بستانی آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت حبس طمث نافع و چون بیخ و برگ آن را در آب جوشانند و نطول نمایند و یا بخور
آن اطراف صبیان الغنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل و لعاب مبهی و مقوی احشا و رحم و منعظ
و با انار و میناخته جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع نافع و حلوای آن نیز تنها یا با ادویه مناسبه جهت تربیت
مربای آن لذیذ تر از آن مخلل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز و طحال و مقوی معده و جگر بارد و دو شاب آن قریب بمربای است و الطف و اقوی
از آن بهتر آن که آب فشرده آن را با مثل آن عسل بجوشانند و در خم کنند و یک ماه بگذارند تا بجوش آید و سکر گردد نهایت مست کننده و بطی الانحدار مصلح و حرق
آن که با ادویه مناسبه گرفته شود و جمیع آثار نائب مناب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین مصلح آن ادویه
حاره و آب کامه و بخته آن با گوشت بز غاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ
آن تا پنجاه مثقال و از حرق آن تا هفتاد مثقال ——— و تخم آن مرکب قوه در بن باب راصل آن قویتر و حبس البول نافع و دافع مغص و در سائر افعال
مانند آن و چون مکبر بلانزاع با هموزن آن تخم شلغم و ترب بری را مجوف نموده و در آن پر کنند و سر آن را بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنگ
گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و اشاسیدن یک درهم آن با هموزن آن شکر جهت بیج ساق با و ضماد تخم و برگ آن نیز جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت از آن
تا دو درهم بدل آن انیسون و در قوت دهند بری را در بلاد فرنگ زرنامند و بیخ آن باعتبار انگشت و گل آن زرد و تخم آن مانند غلافی خار ناک و درد قولنج
خوانند **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن با حدت و لذع و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه
در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و اشاسیدن آن جهت دفع صداع و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ
طلق و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون از آن اشامیده باشند هوام ضرر نرساند اگر در اذیت نماید و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد بخته
برگ و بیخ آن جهت انجاد و چون که از سرد بسوزانند نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین بر حمل و دخنه آن از منازل و حشرات باعث گریختن هوام است بدل آن
مضر معده و دلق و عصب مصلح آن انیسون و حلوای نجهر و دشراب و حرق آن قریبا بدین ذکر یافت **جزع** بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله **ماهیت** آن سنگی
است که در معادن عقیق که در یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد و چشم بالطبقات و خطوط مانند سفید و زرد و سرخ و کشنا بعضی صاف و دو طبقات
نگار نگ است سیم الحاصل رنگ آن در طبقات ملون بالوان میباشد بهترین قسم کداز آب زیاد و تیره باشد الوان و طبقات آن ظاهر شود و بطبخ دادن نیکو حاصل الوان
آن جنس جلا و براق و بار و نق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفائی بیشتر کلی بیرون غیر از سرخ و دو رنگ و اشکال دیگر ملون بالوان یا باعتوری سیاه و سفید
ملیحا لی و شفاف و براق و ملون بالوان که در سبز را عین الهدهد شبیه بهسته نامند و این یعنی جلبی که بهتر در معدن یاقوت بهم میرسد و معدن عقیق چنانچه صاحب
تحفه نوشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و یا از معدن یاقوت حاصل باشد بازم و عین الهر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص صلح اندرون

جرم آن تخم خطمی مثل ... بسیار اعتبار دارد و نیز منقول است میدانند و قیمت گران ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خواب ... و جهت ... ان ... موی ... و تعلیق آن بر اطفال ... رطوبات ... ان

... منع الصبیان ... نگاهداشتن آن با خود ... و مجموع ... حضور مردمان ... و دیدن خوابهای ... و ... لقوه و اکتحال آن جهت نزول

آب ... بیاض ... آن جهت تنقیه جلای دندان ... قاطع خون و جهت ... نیدن گوشت تازه ... لحم ... آن ... **جعده** ...

مع العین المهمله با جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین ... یونانی ... ماهیت ... گیاه آن

سفید رنگ ... برگ آن باریک ... روی بالای آن ... اطراف ... بخار ... اطراف شاخهای آن ... باریک سفید

شبیه بموی ... تخم و گل آن سفید مایل بزردی ... الرائحه با عطریت ... کل ... کبیر ... فارسی ... گویند برگ آن

... بهار ... ماه از ... ضعیف گردد و مستعمل جلی آن

طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و مسهله و منقیه ... جمیع اعضا و ملطف اخلاط و ...

بول و حیض ... مدر ... آن ... جهت ... گزیدن ... هوام و عقرب ... یرقان ... سودای ... بلغمی ... سوداوی

و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح ... البول و وجع مفاصل ... جهت تحلیل ... تازه آن

جهت ... رطوبات ... جهت ... رطوبات آن ...

... دو کردن آن ... مسهل ... هوام ... مصلح ... معده مصلح آن ... مقدار ... آن ...

... تحلیل ریاح ... اخراج ... تازه ... آن ...

حدت ... **فصل الجیم مع الغین المعجمه جغندر** بضم جیم و سکون غین معجمه دال مهمله ... ماهیت آن ... است که ...

... شبانه ... اقسام ... برگ ...

... قسم ... قسم ... آن ...

... **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن ... جمیع ... خون ...

آن ... سلس البول ... خون ... آن ... صاحب لقوه

... دماغ و قطور ... آن با روغن ... در سوراخ ... موافق ... آن ... گفته اند از خواص است

... آن ... آن مفتوح ... آن ... **فصل الجیم مع الفا**

جفت افریا بضم جیم و سکون فا و تا ... فوقانیه ... الف و فتح فا و کسر ... ذال ... گفته ... ماهی ... مزدوج ... مشهور ...

... گفته اسم فارسی است ... المخلوق ... است ... یونانی بودن ... ثعلب ... تقویت باه ...

... **ماهیت** آن ... شاخهای ... باریک ... برگ ... تخم ... سبز ... شبیه ...

... اطراف ... تخم ... صنوبر ... آن ... **طبیعت** آن ... دوم

گرم در اول خشک ... رطوبت ... در آخر دوم خشک گفته **افعال و خواص** آن ... در تقویت باه ... ثعلب ... تحلیل ریاح ... اوجاع مفاصل

و چون ... مثقال تخم آن با گوشت ... صاحب ... آن ... زایل گردد

... آن ... تحلیل ... آن ... مصر ... جهت ... نقرس ...

... بطلبید ... مذکور ... فصل الجیم ... کاف ... جیم فارسی و کسر کاف ...

ماهیت آن ثمر درختی است هندی ...

افعال و خواص ...

چکوند بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح نون و دال مهمله بهار نقطه هندی لغت هندی است و آنرا اجواین نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است هندی بمقدار دو ذرع و برگهای آن ریزه و مجزّی و طی و شکل حکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پایین متصل بشاخ و در وقت غروب آفتاب برگهای آن بهم وصل و بهم پیوسته میباشد و تمام شب چنان میماند و وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف تخم ترید و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه عریض و مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبویه همین است و بعضی غیر آن دانسته‌اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و جاذب البول و مقوّی باه جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ پخته آن و نشاسته آن با آب لیمو و تخم آن و ضماد سائیده تخم آن تنها و یا با اندک گوگرد و در تحلیل کردن آکله ساریه نافع و با اندک قیصر که بهتر است بسیار نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرف سرکه کرده و در جای گرم بگذارند تا یک هفته تا خوب بخیسد و بجوش آید و لیس نمایند تنها و یا با ادویه مناسبه برقوبا ضماد نمایند نفع بخشد و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و کوبیده پخته آن که با بات ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب موضع موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولاً موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود گردد پس بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض بلغمیه مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن وبا بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانی که این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانی که نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با تخم آن و زرنیخ سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک گرم باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حسب مقدار یک توله است تا استعمال نمایند نافع است و بعضی را که دو دست اجابت میشود و باید که آنچه برای خوردن است از آن بریان نموده باشند و آن کم باشد و بر توله پوست و بیخ آن که ناسور زایجه با ملکه از این هم کمتر و بعضی از جهت آن ستایش تلخ میدانند و العلم عند الله تعالی

فصل الجیم مع اللام حلاب بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و با موحده **ماهیت** آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش مالیخولیا و سل و بهار و تب سکند و باعث جلا میباشد و دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید بمقدار دو من گلاب بقدر لازم بجوشانند و کف آنرا گرفته صاف نمایند تا بقوام رسد پس یک مثقال زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با عرق مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا تخم شربتی و یا ریحان یا امثال اینها بر آن پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد برف و یا باران بیاشامند و اگر برودت غالب باشد با عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل حلاب نمایند و در آخر طبخ حلاب طبی عبارت از همین است

چلاپا بضم جیم عجمی و لام الف و فتح با فارسی و الف از ادویه جلابیه است که در عوض جلاپه در بلاده سمی بجلاپا یافته میشود و هیأت آن مخصوص بزاویه بلاد انگریزیه و با انگلیسی جلب نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است اغبر و کنه آن مایل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و خصیه کوچک و متوسط بی طعم و رائحه غالبی که مشکره طبیعت باشد و از ادیره و یا چهار شق نموده خشک کرده از آنجا می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن با قوت مسهله مبادله و اندک قابض بعد و غیر مسکره طبیعت چنانچه ریوند باریست و منظر یکی از زلیق و غیر آن ارمد و ادعا بآ گرمی میشاید و جهت اکثر امراض انبات اصلاح کهنه و صریح نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع که از غلظت دموی لثه و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت اسهال آنست که مقدار یک درهم تا یک مثقال آنرا نرم کوفته بیخته یا بحمقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق بادیان و یا امثال آن بیاشامند که معین عمل آن است و از برای دفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه نیز نفع و آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب خیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت بنفشه و یا با شربت ورد و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم و گفته‌اند آن معجون است که آن نیز از ادویه جلابیه است و در حرف المیم مذکور شود ان شاء الله تعالی

جلد بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره گویند و پوست هر حیوانی که باشد **ماهیت** آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یک ساله فربه است و الذعه پوست ماهی فربه است **طبیعت** آن بحسب هر حیوانی مختلف میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن پوست اندرون سنگدان خروس خشک کرده سائیده و اطلا و با ماء العسل جهت وجع معده الصاق پوست سبز نارگیل تازه فربه نموده ...

در پوست تازه نیز جهت جاذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست از جهت قطع خون جراحت تازه بچسبان
عضو مضروب صدمه رسیده در پوست تازه گوسفند یا امثال آن که تازه و گرم باشد پیچیدن نافع باشد سکن وجع ورم است و مدبر و محلل ورم بارده مفید
روغن پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند تا بگدازد و چون آن روغن بجوش آید در
بازه دیگر بر آن بریزند و حاصل جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسپ با آرد گرسنه و زنبور جهت دفع سرطان مجرب و سوخته
پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و سحج و پوست افعی جهت داء الحیه مفید و بها میگویند پوست سوخته افعی که کسی را گزیده باشد زائل کننده سمیت
خود است چون پوست از آنکه سوخته بر دو بی و یا بخور رانند و سوخته پوست کفش کهنه جهت سحج عارض از سوزش کفش دائم که تورم نکرده باشد و جهت
سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغالی جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن اطفال از
و تعلیق پوست آن بر گردن جهت دفع بواسیر و پوست یوز بیشه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست شیر در میان لباسها و قماشها مانع کرم زدن آنست
و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الادویه مصلح آن مهرا التحتین و سبزیها که مزه را بازیره افاویه خوردن و معجون باد آن کاسه نمود
و یا با انجبین و عسل خوردن نیز قادری از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شد و انشاء الله تعالی میشود **جلنار** بضم جیم و سکون لام و فتح نون الف و راء مهمله معرب
گلنار فارسی است اسم گل انار صدبرگ و ترابه نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار بری نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد گر بندد
ثمر آن منحوس میدانند و در هر خانه باغی که ثمر آورد میگویند زود از آن خراب و ویران میگرداند **ماهیت** آن دو قسم بستانی و بری و سرخ و سفید و درخت آن شبیه بدرخت انار
الا آنکه اندک انبوه تر میباشد و بسیار بلند نمیشود و بهترین آن فارسی است یا مصری **طبیعت** آن در اول دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس سیلانات
دارد مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان لثه و اسهال دموی و صفراوی و در طوبات و زلق امعا و سحج و قرحه آن و نزف الدم از حلق و در ارطمث و بواسیر
جهت حکه و منع ریختن مواد معده و قی شرابا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبویی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان ضماد
آن جهت التیام جراحات و بدبویی زیر بغل و منع انصباب مواد و ارام اعصاب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر جوی رحم
منع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک درم تا دو درم بدل آن بوزن آن اقماع رمان یا پوست تازه رشته
انار یا جفت بلوط و عصاره آن که تازه ریشه انگور و فشرده آب آن را گرفته خشک نگاه میدارند عصاره لحیه التیس و اکثر خشک آن را در آب جوشانیده تا قوت آن در آب
بازداده و صاف نموده و باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قوی تر و لطیف تر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون یک از چهار شنبه و طلوع
آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته از اغصان بدندان از درخت بچیند و فرو برد تا یک سال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین
ذکر یافت **جلنجبین** بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با عسل
که حقیقت و اصل آنست مجازا بر معمول از شکر و گل و همچنین از آن بفارسی گلقند و اکثر گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست
که محکم سرشته و گل آن خوشبوی تازه و عسل و شکر آن خالص سفید جید باشد و سیاه باشد که بار دیگر محتاج به آمل کردن عسل و شکر شوند زیرا که مقدار عسل و شکر کم تخمیر
نیابد و حافظ آن نمی‌تواند بود و در قرابادین ... **طبیعت** **عسلی** آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم در دوم و تر در
اول **افعال و خواص** و نوع آن مقوی و نافع و مبشر و مجفف رطوبات غریبه و بخارات و خوردن آن بعد از طعام عسلی آن جهت
مبرودین و مشایخ و کسانیکه در معده ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و نقرس و نفث و سل و در ربیع آن معجون جهت تحلیل ریاح
و هضم طعام و مداومت آن ... جهت مبرودین و سوداوی ... ممزوج آن با
... معجون نفشه که خوشتر باشد ... جهت ... و دفع بخارات و ضعف بصر و صداع و تنقیه
و ... خلاط ... مجرب دانسته اند ... آن ... زبان ...

و طبیخ شاری آن با ثمر مازی و عناب جهت درد ار نوشادر و گل قنار را چون در آب طبیخ و ضماد نمایند نافع است و مقدار شربت آن ... شیخ الرئیس در
معالجات سل قانون نوشته که صفیحه سل دانست و من بعد انجوارانیان ککتسد معالجی نموده که نامدی ... مقدار شربت مختصر رسانیدکه مرا ... مقدار است
... جهت ... مصلح آن ... مقدار شربت از جرم آن ... مثقال و طبیخ آن ... آن ... مثقال
... آن ... سال ... آن ... بفتح جیم و ضم ... لام مشدده و سکون واو و در آخر ... جیم نیز آمده ... بر بادام
کوهی نیز استعمال ... حب الصنوبر کبار ... جهت ... حب الصنوبر و صاحب اختیارات ... نوشته که ...
حلوز لوز بری است ... برا ... اهل مغرب ... کوهی است
... طبیعت آن گرم ... در اول و گویند در دوم و ... در اول ... افعال و خواص آن مبهی و زیاده کننده منی و جهت
... آن شکر ... مصلح آن ... جلغوزه است **جلنار** بفتح جیم و کسر لام ...
... بفارسی ... و در طبیخ جمیع ... افعال ... و از آن ...
... صاحب ... که ... تحلیل ... و چون ... سوخته باشد ...
... چون ... و گل ... سوزش ... چون آن گل ...

فصل الجیم مع المیم

جمار بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و در آخر راء مهمله ... معجمه نیز آمده
و از اقلب النخل و شحم النخل نیز ... بفارسی پنیر نخل نامند **ماهیت** آن جنبری است سفید رنگ شیرین ... که در سر درخت نخل ... میباشد که چون
آنرا ببرند ... درخت ... آن ... شیرین است **طبیعت** آن ... سرد در ... خشک **افعال و خواص** آن ...
... اسهال خون ... جهت نفث الدم و ... خشونت آن حلق ... آواز و تصفیه آن جهت ... و غلبه صفرا و غلیان خون ...
تحلیل ارواح ... طبیعی ... حرارت ... صفرا ... طبیخ آن ... ضماد آن
جهت ... و ... مصلح آن ... و سکنجبین ... خرما و تحلیل ... بدل آن ... است **جمجم** ... بضم جیم
و دو میم **ماهیت** آن ... رنگ ... سفید ... آن ... زردی و خوشبوئی ... و شیر ...
... و ... آن ... زمین ... آن ... رنگ
طبیعت آن ... گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت خناق ... و ذات الریه و ذات الجنب ... مثقال آن جهت
خفقان ... استعمال آن ... سفید و شکر ... جهت ... جمیع افعال ... در قرابادین ... مصلح آن
... مقدار شربت آن ... سکنجبین امین الدوله گفته که ... مثقال ... مثقال ... خفقان ... و از مجربات است **جمد**
بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال ... و ... آب که از آن منجمد میگردد و جهت سفیه ...
صفراوی ... نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب ... یخ ... ورم ...
... و ... ورم ... باطنی و ... است **جمست** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین
مهمله و ... فوقانیه **ماهیت** آن سنگی است که در ... بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی ...
مقدار ... گفته اند ماده تکون آن ... جواهر ...
نقصان ... بهترین ... **طبیعت** آن گرم و خشک در سیم **افعال و خواص** آن ...
خفقان ... ورم ... و ... آن ...

باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب در آن آثار اشامیدن جرم است **جَمَل** بفتح جیم و میم و لام بعربی

ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تا و بهار نقطه مذکر و بچه او را بعربی جزور و جمل نامند **ماهیت** آن معروف است

و آن حیوانی است بزرگتر از حیوانات دیگر چون بخورد نشو و برگ بلوط خورد و چون فربه گردد خار مغیلان خشک خورد و بهترین آن عربی است که فربه و جوان باشد و گوشت

آن فربه است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و منعظ و جهت تب ربع و عرق النسا

و وجع ورک و نقرس و یرقان اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای پیه تازه آن که نیم گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن نافع نزول آب

عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاهداشتن آن در سر جا که خواهند گزنده مار است از آنجا و مداومت اکل ریه آن مجرب کوری شب و حمول مغز ساق

آن بایام بعد از طهر سه روز متوالی بر حمل و تقویت سرگین خشک آن قاطع رعاف و اشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت صرع و ضماد تازه آن جهت خنازیر و بخور و طلای

آن جهت ثالیل موثر و خوردن گوشت کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیر مایه بچه که نخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده جاری

و گدازنده منجمد از اخلاط و منی و سمن بول آن اشامیدن کف دمی آن در حلقی مورث جنون و بچکانیدن آن در دینه در داغ جمل باعث زوال مستی آن و اشامیدن شیر آن جهت

استسقا خصوص با بول آن و جهت درد ... مقدار این کتاب نیز دستور نشامیدن آن ... و بول آن تنهائی نیز موثر و مدر قوی و مسهل زرد و جهت سرفه و زکام

و ورم جگر و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی بسرعت و بویدن آن جهت تفتیح سده مصفاة و رفع حشم و قطور گرم کرده آن در گوش مسکن وجع آن و جهت

رفع ثقل سامعه موثر و نطول چون شانیده آن با جرمل جهت ... و فالج حکه و اورام مجربه در موی نازک آن جهت تنقیه انزال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون و اجابت

و سقوط آن جهت ... معمول آن جهت دفع سلس البول و دین کهنه ... ماشو ... زوال عشق آن جون گنام العبق آن ... کرده بخورد طیور دهند

بیهوش شوند و کفدار آن نیز عمل ... دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سودا و مصلح آن ... و شیبت مهر ... و ... که چون شانیدن

فلفل و کرویا و زیره کرمانی و داخل کردن با کفی خردل و خوردن بعد از آن سرکه خالص آبکامه با کبر و مخلل با اشتر خار اشامیدن محرور المزاج و بعد آن خیار و جاع ... صل و

مبرود المزاج امرابه تحلیل جمرین است **جُمهوری** بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر را مهمله و سکون یا **ماهیت** آن شرابی است که مثلث آب انگور جوشانند

تا آب بشود و مدتی بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب انگوری است که جوش دهند تا منصف رشید با پس در خم کرده تا

شراب شود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسمن **جُمَّیز** بضم جیم

و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و بیونانی سقومری یعنی تین الاحمق و بهندی گولر چون در جوف ثمر آن پشه میباشد لهذا از اثمر پشه

میگویند **ماهیت** ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه برگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن می

آید بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد و حجم آن به بزرگی تخم انجیر و در بعضی بلاد خود و بخود نمیگردد تا آنکه از آهن زخم نزنند و منبت آن بلاد شام

و حوالی آن در هند و بنگاله بسیار است بلکه در بعضی بلاد انواع میباشد و شیر از بدن نخل میگیرند که شاخ از آخر تراشیده بقسمی که قابل رخت نزند در ایام بهار پیش از آنکه ثمر

آید و آنچه از آن آید ... جمع مینمایند و با در ظرف سفالی نگاه دارند یا جنسی و یا ... آن عیر انجیر برکت چه انجیر بری از سموات و ماکول نیست و از ادویه ...

انجیر و جمیز را شلکا انجیر گویند و ماکول است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص** آن جهت وسواس سودا و سرفه یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز

و گرده نافع و حقنه آن که برگ و ثمر و شاخ از آن جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشد جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و گرفتگی آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن

جهت نفث الدم از سینه و بواسیر یک مثقال از برگ سائیده آن با آب جهت قطع اسهال مجرب با ... آن با شکر جهت سرفه از موده و ضماد عصاره برگ آن

جهت تحلیل دمامیل و تنضیج آنها و اشامیدن آن با ... جهت قروح سر گزیدگی جانوران سمی و طلای آن بسعد مند گویند خوردن ثمر پخته آن با ... جوف آن

نافع ... است و مداومت در آن ... و شیر آن گرم و با حدت لیکن ضعیف تر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محلله اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب اشامیدن

... آن جهت تحلیل سپرز و ... بارده و ... سرد گزیدن ... جهت قروح ... انار فارسی مجرب ... در دی الغذا و نفاخ و مضر معده

و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین گلنگبین و بنامیان لسبه و بالائی آن نوعی از آن کوچکتر از الوجه است و شیرین و بعد از رسیدن سرخ میگردد
بر بالای آن از نیره آن چیزی نشر کرده مانند دانه نبات منجمد میگردد و از اقوی حاطه میباشد و در فلسطین بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف
بسلبی در سند و بنگاله گویند کوچکتر و درخت آن بزرگتر از انواع دیگران و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کتیرا و صمغ عربی که نرم سوده
آنرا بر آن بپاشند تا آنکه بقوام آید نفع تام آن جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا است **فصل الجیم مع النون** **جینا** بضم جیم فارسی
و سکون نون و فتح با و خا و سین الف **نامیت** آن درختی است هندی سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر
از درخت گردگان و برگ این اندکی باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن بزرگتر و برگ آن کوتاه تر و عریضتر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این اندک
میباشد و مستعمل در ادویه گل صنف اخیر است و گل سرخ الحلقه شبیه بلاله و برگهای آن بنفشه‌ای باریکتر و بلندتر بقدر طول و بند انگشت و ضخیم و خوشبو سند و میگیرد
در محرور و اجلات رعاف میباید در میان گل آن چند دانه زیره مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن استعمال
آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون شیرخشت از آن پدید آید آن القدر رحیا و رفع گذشته بران گفته ببیند
و روغن چراغ بر آن بخیه اند مستعمل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است خشک شود و بیخ ان آزار آورد و زهر فاذ زهر اکثر سموم بنشر با ضماد و طلا و گویند
که چوب چوبه مشهور ریاه است عبارت از این است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب چینی دیگر است در نواح قلعه مینا که در صوبه عظیم آباد است میشود
شاید در خواص تعبیر با ن **جندبید ستر** بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح با و سو صدوقه و الف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تای مثناة فوقانیه
و سکون یای مهمله و سین بیدستر بجای الف تیر انبره یونانی اسلیوس و نیزکبار اش بیجان و تبری انملان تشی نامند **ماهیت** آن خصیه حیوانی است آبی و بزرگ
یعنی دو عدد و متصل بهم بهیات کیسه بیضتین و آن حیوان را بیدستر سگ آبی گویند و خصیه سیاه است و منتن و رایحه آن سیاه و غلیظ و در خارج آن نیز نقش میباشد
و الم از آسیاب نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قیاس شنا صفا نموده که صید آن متعلم جند باشد و تحقیق تازه آن را ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود و اعلا بود
زنگ داشت و بعد از جوشانیدن آن در آب خاکستری تیره کردن و به کاه بعد از مدتی صلابت و رنگ آن شکرد انکه در دو تو او متحاله است تنکی نیست و رنگ آن زرد
و سرخ و شبه باشد و بهترین آن مستعمل زرد سرخ شکین خوشبو شد و سریع التفتت است که زیاده از سه سال بر آن نگذشته باشد و انچه مخالف این و صاف باشد
زبون است و صاحب زبده الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و اندلسی نوشته که شکی نیست در آن بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن
با سمیت و صاحب محیط گوید آنچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم بدبو و بعد مدتی تا یک سال زیاده که بر آن بگذرد سخت و خوشبو و رنگ آن خونی ظاهر میگردد **طبیعت**
آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف از جمیع ادویه حاره یابسه است و جوهر صمغی شمعی که در اجل است لا دفع سده و لطیف است استعمالی آن جاریست **افعال**
و خواص آن مفتح سده محلل اورام   در تریاق ادویه بارده و قتاله اکثر مواد و مخلوق از خلط و مهیج حرارت غریزی امراض الرأس و عصب القلب و المعده جهت امراض
بارده رطبه دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج و طلب امتلائی و دائم غشی که سرسام بلغمی است و نسیان و درد سر بارد و زکام مزمن و
بلغمی و سقیمه و سبات و خدر و کرار و امتلاء رطب زکام و اوجاع عصب و اذن و غیره و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی شربا و سعوطا
تنهائی یا با ادویه مناسبه علت و خورانیدن کتیبه آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و بر ناخنهای طفل مالیدن مجرب است و تریاق سموم و طلای آن با سرکه و تمریخ آن و تدهین آن
با روغن گل یا دهن بنفشه دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون خورده باشد دافع سمیت است خصوصاً با سرکه و چون با مساوی آن افیون بسایند جهت اسهال
زائل گردانید خصوصاً با سکنجبین صغار العقص و چون بعد از فصد صافی مقدار دو سه درم آب ثانیه بخورند و بخ یا کحل بخور اند در ظلمت نماید بدون بخیر آن اخراج جنین و مشیمه کند در بردن
رحم زائل سازد و اگر با تن شیر باشد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعوق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه جهت فواق و صداع بخور آن جهت صداع ریحی و خفقان اکثر
آن جهت ظلمت بصر و سعد و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن تنهائی و با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام
مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده و مفاصل و غیره آن و قطور آن با دهن اللاذن گرم آن کو گوش جهت ریاح و ثقل سامعه از برودت یا و جع و ... آن و ... قطور

آن بار وحقن نار دین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام ردیه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مصلح حال رحم و تنقیه و ادرار

حیض و بول مضر محرور و مصلح آن ... بنفشه مقدار شربت آن تا یک مثقال و بدل آن ... وزن آن فلفل و بعضی مواد بوزن آن ... در امراض جگر

و رفیدن و جهت تحلیل رطوبات لزجه وزن آن فلفل و ثلث آن ... زنجبیل و ثلث آن ... و جند بیدستر سیاه و بقدر یک ادرهم کننده است و بسیار است که در مدت یک روز می کشد

والانجره بسیار ... مشود و تریاق آن جامض ... و کشمش ... مثلث الاتیع است و دوائی جند بادستر و جوارش و حب و دهن و هم معجون ... سنجر ناباطیارا که اصل ... در بعضی

جند بادستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت **جنطیانا** بکسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانی است

برومی اسلیسقا و بفارسی گوشاد و بعجمی اندلس پس کشکه و بعضی ... ماغیر آن ... اند و بهندی کهان بید بفتح بای فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر

بای موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله گویند اسم آن مشتق از اسم بادشاهیست که اول اطلاع بر آن یافته و شفا از آن ... یافته و اسم آن بادشاه جنطین بوده

ماهیت آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا شبری

و غلیظ مایل بسرخی و تلخی ... و ساق و عود آن ... و مجوف و املس ... دو گره دارد و برگ آن شبیه برگ گردکان یا لسان الحمل و از آن

کوچکتر ... و اطراف و وسط برگهای آن ... و گل آن سرخ مایل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض ... و منبت آن جبال و مواضع سایه

و برف ... صنف دوم از اجزا معانی نامند برگ آن شبیه برگ جاص و این غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانا ... دیده شده **طبیعت** آن در اول

سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سالی باقی میماند **افعال و خواص** آن قابض بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع

بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بسبب تقویت ... تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه

و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض ... و ... آن با شراب جهت التوای عصب و ... و اورام آنها و یک مثقال

آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن ... تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن ... یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد

و سقطه و ... اطراف ... التوای عصب ... و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران ... جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد ... و سقطه و ... کسر

... معده و ... جهت ازاله ... طلای آن ... خون ... و ... آن ... در ... چشم ... و ... حاده ... عضای

... سیاه و سفید و حمول آن جهت اخراج جنین ... از ... شب ... آشامیدن نیم مثقال ... آن ... گرم ... گفته که جنطیانا ازکیا ادویه

است ... و ... بهترین ... جهت دفع سموم و تقویت اعضا ... دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و دفع مار و عقرب و سباع گزنده ... سموم

... مضر ... مصلح آن ... مقدار شربت آن تا یک مثقال و بدل آن در تفتیح و تحلیل ... وزن آن و نیم آن ... و ...

آن ... کبر ... مواضع ... وزن آن گویند جنطیانا ... و عصاره آن ... و ... در آب ... تا غلیظ

گردد ... نمایند و ... مستعمل گردد در جمیع افعال مذکوره ... و ضماد اقوی ... و باسداد ... تریاقیت اقوی ... و قوت آن ... باقی میماند

و دوای ... جنطیانا ... ضماد و معجون ... در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الجیم مع الواو** **جوب چینی** بضم جیم فارسی و سکون واو و ... و

کسر جیم فارسی و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر نون و ... الصینی ... چینی نیز نامند ... **ماهیت** آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ اندکی

... شبری و کوتاه تر ... نیز ... بعضی ... و بعضی بار یکتر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و

بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل

آنست سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم ... که قطعات آن بزرگ و راست ... بی گره و یا کم گره املس بی ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر متشعب و متشقق

و سنگین ... غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو خام است و آنچه سیاه و براق صلب ... گویا در ... جمع ... کرده که ... نامند و

... کج ... ریشه ... و متشقق آن ... غیر مستعمل ... که در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل ... و ... فی الجمله معروف ... رومی ... و

و شاخ آن باریک و صلب غیر مجوف و فی الجمله شبیه است بشاخهای نو برسته لبلاب که در هند و بنگاله [illegible] نامند و برگ آن باریک باشد اندک شبیه ببرگ ساج هندی از آن کوچکتر
نسبت آن اکثر کوهستانها بلاد چین کنار آبها و جنگلها و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرق بنگاله واقع است نیز میشود و لیکن بسیار ضعیف و کم قوت و ریشه ریزتر
سکنه آن خود از چین گاهی بیخ تازه از او میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و ریخته برگهای بسیار کوچک است آورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت
هجری در کلکته نو رسیده بود نزد محرر کتاب مرشدآباد [illegible] آورده [illegible] ریشه گاشت نیز گشت بیاورد آن شبیه بیخ دیگر یافت بود و طول آن
مقدار سه چهار فرسخ و برگهای آن کوچک اند کم طولانی و دور دور در هر سانی سه چهار پنج برگ زیاده نبود از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده بعد یکسال [illegible]
شاد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون [illegible] شد بسبب [illegible] آب و مواد یا فتور رسیده گردید و پوسیده شد **طبیعت** آن حکیم میر عماد الدین محمود
شیرازی گرم و تر در مرتبه اول نوشته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم تهرانی گرم در اول و خشک در دوم نوشته اند و حکیم میر
محمد مؤمن مرکب القوی مایل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی نوشته و لیکن قایل برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد
الملوک سید حکیم علویخان قدس سره نیز مرکب القوی اجزای ترکیبی آن از اهل حرارت و رطوبت با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و او در [illegible] در قرابادین کبیر گرفته
و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب است و یبس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد یبس آن می فزاید از رطوبت آن میکاهد و [illegible]
باشد **افعال و خواص** ملطف و مفتح سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ با عضاء و اقاصی بدن و [illegible]
حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت لطیفه که دارد و در حبس فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی
و شقیقه و مواد نزله مزمنه و اخلاط [illegible] سبات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه دمویه محترقه مانند جذام و [illegible] جمیع قروح خبیثه و ناعوره و بواسیر
و قوباء و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعد و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر [illegible] استسقای لحمی و زقی
و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبه [illegible] متحجره حمیات سوداویه عتیقه و دق [illegible] و بهق و برص [illegible] و کلف [illegible] وجع مفاصل و وجع ورک و عرق النساء و نقرس
و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه پیران و نضارت و حمرت و صفای [illegible] رنگ بشره و تسمین
بدن و غیر اینها از امراض سوداویه بلغمیه مزمنه تفصیل آن در قرابادین کبیر یافت نافع [illegible] و طرق استعمال آن بعنوان مطبوخ [illegible] و بالطریق قهوه [illegible]
و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره و یا مربا و یا معجون و یا غیر اینها تنهائی و یا با ادویه معینه مناسبه و مخصصه هر علت و مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه
و دمویه محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون از سائر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر از آن چیزی نیست چنانچه
نسخه اینجانب بعضی جهات چوب چینی بالطریق مطبوخ [illegible] خورانیده شد در آخر آن غلبه خون سوداوی و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پا و اکثر اعضا و دانه های کوچک
و انفجار طبیع و خستگی قلب او را اولا [illegible] الکحل نموده شد و بعد فاصله دو سه یوم فصد صافن [illegible] و فصد تمیز و جدائی خون از سودا و بلغم ظاهر بود که [illegible]
خون که از تیغ کشوده شده بود شعبه بود شعبه بسیار سیاه بازنگی مانند مرکب و شعبه قوی تر از آن سرخ غلیظ مایل بتیرگی [illegible] پیوسته بهم رسیده [illegible] و آنچه سیاه بود [illegible]
مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد گشت و خون مخلوط با بلغم مانند تارهای [illegible] معلق و بعضی محرورین اطفال و جوانان [illegible] لاغران و فصول حاره در هنگام استعمال آن بعد از
چند مدت خوردن [illegible] تشنگی [illegible] آب سرد [illegible] مانند [illegible] عوارض نفسانی [illegible] جماع و غسل نمودن با آب سرد و نوشیدن [illegible] هوای سرد
رسیدن هم بسیار مضر چون مقدار از شربت آن بحسب حالات امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد و فی الحقیقت مقدار معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا
اینجا ذکر نمود بدل آن [illegible] و در بعضی مواد شجره [illegible] و در بعضی مواد خشبه مندرج است و چون سه برگ از آن با گوشت طبخ دهند گوشت را زود
مهرا و لذیذ گرداند مانند گوشت آهو و گوزن **چوب چینی خطائی** ماهیت آن چیزی است مانند غده و گره بزرگ شبیه بگلدو و کتهل و پوست آن اندک خشن [illegible]
و مغز آن گلابی [illegible] مانند [illegible] از کوهستان خطا و نیپال می آورند و در حقیقت آن چندان اطلاعی نیست [illegible] درخت بری آید مانند
کتهل و بعضی سوداوی [illegible] چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن [illegible] مستعمل [illegible] نیز مانند چوب چینی [illegible]

وبعد بر روزی هر ده بار شه انرا باد وسلم شه بات سفوف ساخته با قدری اب نیم گرم می اشامند با مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم واز نمک ترش و صابون وبقول و غیرها بدستور پرهیز نموده شود چوب چینی وازان خفیف تر **چوب جیوه** به فتح حاء مهمله ویای مثناة تحتانیه و واو و تا **ماهیت** آن چوب سخت هندی است که در نواح بنارس گورکپور ونیپال و جبال کماون وغیره بهم میرسد و بسیار عظیم میباشد واز ان سریر و پایهای پلنگ وغیره میسازند در رنگ آن اغبر و خالدار و ابری سیاه و تیره و کهنه آن سالخورده و ان پوست تر وصلب تبیره بهتر و در زنگی که قطع نماید بوی خوشی اندک شبیه بوی عود هندی ازان ظاهر میگردد و برگ آن شبیه برگ بید انجیر و شعب بلندتر و ضخیم تر از برگ بید انجیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با تریاقیت و قوت قابضه وجهت دفع هیضه که قی و اسهال بند نگردد واسهال طولی و توحج سالها دار دو رباح باطنی و سموم مشروبه ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت رفع سموم مشهور شده و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم در زیرها نزدیک چوب انبار به سر برآن نگردد و اذیت نرساند **جوز** به فتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی گردگان چهار مغز و هندی اخروٹ نامند **ماهیت** ثمر درختی است عظیم و برگ آن پهن اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست میباشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر ان پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید و دسمی مانند مغز پسته و چلغوزه چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی بین آنها و پرده نازک اندک صلب خشبی است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه تازه آن از گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هرچند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم میگردد **افعال و خواص** آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی نافع تخمه و مقوی اعضای عصبیه خصوصا دماغ و مقوی جمیع قوای باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران البته موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند ملین طبع مجرب و تنهائی ناشتا جهت سهولت قی و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت نافع انزروت و مخرج کرم معده و تعدیل دهد بدستور ربالا در نافع ضرر آن خوردن آن با انجیر و سداب جهت دفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از ان اشامیدن سوخته ان که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب باقی اصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر بدن مفلوج و مقلوه و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب یا خانه گرمی دیر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در ان بر درد و در یک شب در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف بر بنه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق شود و پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد نوشند در یکدو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و بر بنه شوند و از ان گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و انقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت نفع آثار ضربه لوک آن جهت ازاله کلف و تشنج وجه و طلای جائیده آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سودائی که زخم شده باشد و بدستور طلای جائیده مغز کهنه آن ناشتا جهت عرق مدنی و قوبای وجه و قوبای اطفال القوای حصبه تماد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و پیش از تشعب ورم بستان طلای کهنه سوخته آن با زرنیخ جهت قروح سر مغز آن سبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنه آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القرع و موجب ورم لوزتین و بثور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن بپرهیز آب بنوشند و انار ترش دارند یا سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح است و چون متغیر و متکرج گردد در مزه زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشی ها خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و مقوی معده و اعور و سرکه پرورده آن تریاق صاحبان ضعف معده و صفرا و جهت قروح خبیثه و زرد آب که گذشته آن بر دندان موجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت ... اورام و نفاخ عظیم عضلات حلق مجرب شود و با آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و زر ورد پوست ... صلب ... پوست دوم

۲۱۹

بسایند و مقدار یک دانگ نزا با بشامند یا با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده میشود **جوز السرو** بفتح سین
و سکون رای مهملتین و واو **ماهیت** آن بار درخت سرو است و جنبی محض **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک گرم نیز گفته اند و اول اصح است **افعال**
و خواص آن قامع نزف الدم و مقوی اعصاب و نشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و مثبت و امعا و ذهن را تیز گرداند و بوی آن خشک کننده
و سده بگشاید و طلای آن با سل و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با قوت قابضه و ممسک منی و حابس لطن و جهت بیان فی سرعه مزمن و عسر البول و اتساع مثانه
آن با شراب نافع و ضماد آن با سرکه جهت شبیم و آتش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت استرخای معده
و رفع رطوبات رحم نافع و مقدار شربت آن یک درهم **مضر** بگرده و **مصلح** آن عسل و روغن بادام **بدل** آن وزن آن بیخ انار و نیم وزن آن اثر سرخ و گویند
بیک وزن آن نیم وزن آن اهلیلج و بوزن آن گز مازج است و در حرف سین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **جوز الشرک** بکسر شین معجمه و سکون
رای مهمله و کاف و آن را امیر الفیل و جوز الحبشه نیز نامند **ماهیت** آن ثمری است عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بقدر اگردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست
آن از آن نازکتر و سرخ و در سنبله سر سالان بعد کم تیره رنگ و چون از هم شود در خود بنجود از آن جدا گردد و در زیر آن پوست صلبی در جوف آن دانها شبیه بدانهای
انگور و خوشبو با اندک تندی اهل مصر آن را فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است در رنگ مایل بتیرگی و بنفشی و سرخ **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سدد و نافع وجع ورک و عرق النسا و وجع المفاصل حادث از برودت و مهیج باه و مشتهای و با آب گرم مدر بول و مسقط
جنین و درد شانه و سیالی اینها طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که سایند و با صندل آن آب بشد مثل با برای سر صاف نموده روغن زیتون بوزن آن بیان ریزند
و در قدر مضاعف آن آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب رود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام و جاع سایر اعضا مفید مقدار شربت آن تا
یک مثقال **مضر** بمصریه و **مصلح** آن کثیرا **بدل** آن نصف آن فلفل و در تحریک باه انجره است و گویند چون نزا با ربع آن فلفل بسایند و در آب سه روز بجوشانند تا آب خشک
گردد و مخلوط بفلفل نمایند ذوقی چندان نمی کنند از فلفل چنانچه بعضی نا مقیدان فلفل را چنین مغشوش مینمایند **جوز العبهر** بفتح عین و سکون با و موحده و فتح
ها و سکون را مهمله **ماهیت** آن دانه ایست شبیه با آمد بعد و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو با لو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی **طبیعت** آن مایل بگرمی
و خشکی **افعال و خواص** آن قاطع اسهال و یرقان و پیرب و بواسیر جهت اورام باطنی نافع است **جوز القطاط** بفتح قاف و طای مهمله و الف و تا و فتشاه فوقانیه
و جوز البری نیز گویند و آن را جوز القطاط ازین جهت نامند که قطا او که نوعی از مرغ است از آن بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است
و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بکاکنج و در غلافی و در سر غلافی دو دانه کوچک میباشد گیاه آن شاخ که از بیخ آن رویند
و منبسط بروی زمین و برگ و نرم و برگ آن شبیه به برگ فندق و از آن بعضی نفیستر و نرم تر و مزغب غبار آلود و منبت آن کنار انهار و جاهای نمناک **طبیعت** آن مایل
بگرمی و خشکی **افعال و خواص** آن ادرار اسیدن گاوان شرب جهت تسهیل البول و جرینات خصوصا با طبیخ بیخ کمون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی
و مرکب بند نافع است **جوز القیء** بهندی من پهل و بفرنگی نوز مطلیا نامند **ماهیت** آن ثمری است مخصوص بیلاد دکن و بنادر و بنگاله بمقدار انجیر کوچک
و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد و تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف آن و بر در سر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه بدانه
در عبای مستعمل پوست است و بهترین آن تازه گرم ناخورده آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی
و عصبانی مانند فالج و لقوه و سر فه و ضیق النفس و ربو و رطب من اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دوالی و نقرس نافع و چون بیست درم پوست
آن را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدری عسل بان بریزند و جوز القی را با مقی دیگری از مقیئات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل
و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آنکه تشنه شد یا شور با نامیده باشند فی الحال بگیرد و ستی تیامت قی آورد و بجا آمده است بمعمور چون بگیرد و آن را با مثقال
و اگر بمرد قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون با قدر کفایت از آن با عسل سرشته با آب گرم بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد و تعدیل
قوت و تسهیل طبیعت همچنین سرشته آن با مرکبات و ضماد آن جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و با آن ضماد آنها نافع مقدار شربت آن یک درهم **بدل** آن بوزن آن [illegible]

مساوی الوزن است **جوز الکوثل** بفتح کاف و سکون واو و فتح ثای مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام از اعراض لغات بعضی جوز الفی نیز نامند **ماهیت**
آن ثمر گیاهی است مائی شبیه بجوز بوا بشکل و رنگ مستدیر تا رنگ بی پوستان تا زرد در جوف آن قلاقلی شبیه [illegible] بلوط و طعم آن مانند باقلی برگ آن شبیه به برگ
گل آن سفید و مستعمل ثمر است و بهترین آن تازه آن **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لعاب آن مقی و مسهل منقی بدن از اخلاط ردیه جهت رفع سلع
و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع **مضار** مرخی اعضا بر تبه که تا یکهفته بحال اصلی نمی آید بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت
آن تا یک دانگ و گویند سم آن کشنده نیست و اسهال تدارک آن نخستین آب سرد متواتر بر بدن و اشامیدن مبردات عظیم است **جوز ماثل** بفتح میم
الف و کسر ثای مثلثه و سکون لام و جوز نه تا تم و جوز ماثا و جوز ماثل نیز و مرقد و درخت آن را درخت مرقد نامند و بعباری تاتوله و بهندی دهتوره [illegible]
گویند و معرب از گورماثل فارسی است **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر درخت بادنجان و برگ آن نازکتر از آن کوچکتر می شود و مزروع و سفید و منقش
می باشد اما منقش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص منقش مایل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن منقش باشد و گل آن بشکل بوق های سرنای [illegible] دراز آن
دراز تر و گل نوع منقش آن مضاعف تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر [illegible] و در جوف آن دانهای بسیار
کوچک مانند [illegible] سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم است و بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت** آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی در [illegible]
است و اول اصح **افعال و خواص** آن مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم و جوف و گل آن [illegible] صداع صفراوی و دموی [illegible] حرارت ملتهبه [illegible]
منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم و با روغن [illegible] جهت بواسیر و اوجاع حاره منعقده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا
و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضای [illegible] تخفیف رطوبات [illegible]
و بستن برگ گرم کرده آن بر چشم صاحب مد و موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر [illegible] بارده و بر [illegible]
جهت تحلیل و تنضیج آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن تفاح ده وزن آن مورث جنون و فساد فکر [illegible] چون کسی [illegible]
از یکدانگ بخورد و همچنین [illegible] بخدرت و مسکرت نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و **خیالات فاسده و خیال**
گویا در خارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراگنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند [illegible] و موش [illegible] در نظر او آید و چون
خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد [illegible] گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی
دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون است و لیکن [illegible]
[illegible] مداوای آن مداوای بیروج خورده است و خوردن [illegible] گرم کرده [illegible] دست و پا [illegible] گرم [illegible]
بدن بالیدن [illegible] و تغذیه با غذیه [illegible] شراب [illegible] و معجون جوز ماثل [illegible] و حب جوز ماثل
و حب [illegible] افیون جوز ماثل و [illegible] جوز ماثل و حلوای جوز ماثل [illegible] در قرابادین ذکر یافت **جوز** [illegible] بفتح جیم و سکون واو [illegible]
معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است [illegible] نامند **ماهیت** آن بار درختی است [illegible]
نخودی بشکل زعرور [illegible] و بسیار کوچک [illegible] سرخ و شیرین [illegible] با قبوضت [illegible]
میانه سرخ تر و شیرین تر [illegible] و لیکن قبوضت آن کم [illegible] درخت آن بسیار بلند نمی شود [illegible] مقدار درخت آلو [illegible] برگ آن شبیه
برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی بلاد [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مشهی [illegible]
مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام [illegible]
مضر محرورین مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] **جوز بلالی** بفتح جیم فارسی و سکون واو [illegible] نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون
یا لغت هندی است بعضی گویند [illegible] **ماهیت** آن نباتی است [illegible] برگ آن [illegible]

ببرگ ریحان مشتبه و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند می شود و بی گل و تخم آن ریزه مانند تخم ریحان و خوشبوی بر گاه وسر شاخهای نازک از آن
بیرند باز شاخها و برگهای تازه بیرون میدهد باز میبرند و هم چنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت و یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند
لذیذ میشود و بوانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در همیشا نگار و فارس و جهه سوم بنیز بده شده از پیلغانی میباشد و اهل انجا از
بورانی مینیز ند **طبیعت** آن در اول گرم مایل به یبوست و اهل هند از اشتر میدانند **افعال و خواص** آن سریع الهضم و دافع صفرا چون آب بیخ آن را
گرفته یک مثقال حضض سه دو یک مثقال زعفران سائیده حبها بند و سرخی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب از آن با یک پیاله آب آن میباشند جهت بواسیر
سائله نافع و مجرب لیکن در ایام خوردن آن اجتناب نماید از خوردن ادویه مضره بواسیر چون بیخ آن را کوبیده بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع مبخشد از **افعال**
اجیم مع الیاء المثناة التحتانیة جینت بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتحای نون و تای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختی است
بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه برگ تمرهندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریکتر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک
افعال و خواص آب برگ آن مسهل بلغم اقسام دیدان چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ
از راه حلق فرو برند آب آن خل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب نوشته اند و ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامل
نافع و از گل آن گلغاز رنگ مے توان نمود رنگ آن ارغوانی میباشد و لیکن ثبات ندارد و دستن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در مفاصل که با
که کوبیده و کطوف از الفته اسکرده نان گرم پخته جهت تحلیل نزول آب در مفصله و گرم کرده بدون پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامل مفید و تخم آن از جهت
تا بواسیر و بر ناسور و زخمهای کهنه بپاشند و نفسا آلوده و جوف آن گداز نماید **جیدار** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله
لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مایل بزردی و برد شبنمی می نشیند و از آن دانه سرخی بقدر
عدسی منعقد میگردد و سنگ آن نباده میکردد و تا آخر اباران ماه الهی میماند و از جمله لغز میگویند و در حرف الف والقاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
تا آن بقدر بادنجانی مایل بسبز **طبیعت** نبات آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون برگ خشک آن را سائیده یک مثقال با آب سرد بخورند
امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل سرشته دو مثقال از آن بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت
اعضای مسترخیه ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین وجع و زیادتی آن بهمان عصل و جلوس در طبیخ آن جهت تخفیف رطوبات رحم و مقعد از سر بران
جیکلکاک بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است **ماهیت** آن ثمری است شبیه به دل کنجشک و در جوف
آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دارد و در بو شبیه بخربزه و کرمک لذیذ و گیاه آن بقدر سبری و زیاده
از آن و برگ آن شبیه برگ گلسنج و با اندک خار و گل آن مانند یاسمین و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در بیکان بن لبلانه و در روم و جبل و در گیلان
و مازندران خشبره گاو مانند و آن بلغت مصر تو نامیده است و گیاه دیگر را که در الم نشرح نیست و دانه اسنرج شفاف بقدر نخود دارد و سطبر گاو ان بحیری مانند موئی باریک
متصل به برگ آن بقدر نیم ربع با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارهاست و از انگور منه ماند و سرد و تیم آن در طبرستان بهم میرسد اخیر را در بیکان
نیز نامند و آن دانه آن تمکی است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** مقوی دل و مطفی صفرا در طب آن وجهت امزجه سوداویه و خفقان
و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و لتصفیه خون و حدری و حصبه نافع در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است **باب ششم در بیان** دو حرف
که حرف اول بها حا مهمله است **فصل الحاء المهمله مع الالف** **حا اقسطی** بفتح حا مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله
و سکون یا لبغدادی گفته لغت یونانی است دیوس اقسطی نیز نامند و آن سبوقه است **ماهیت** آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بزرگی شجر میشود و شاخهای
بار یک از چهار عدد زیاده نمیشود و برگ آن مشرف و بقدر برگ گردگان صغیر آن و بمقدار شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن مشرف و بقدار برگ با دام
و گل سرد و سفید و ثمر سرخ و بمقدار بطم و در جوزا میرسد و قوت آن و سالی تا قی میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن منضج اخلاط

اخلاط از جمله رطوبات غلیظه و مفتح سده و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل و ثبر با و طلا ء مجرب جهت حمول آن جهت اوجاع رحم امراض منعقده و لون حیض مغیره
و جهت اخراج آن بسا اوقات حیض بلیغ نمایند منع اشتهی نماید و مجرب به مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم ریختن
آن و سقوط آن شده و مورث ثیاب زوال حمرت عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن مثقالی بدل آن درم **حاج** بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خار شتر و بترکی
دو تیکانی و بهندی جواسا نامند **ماهیت** آن گیاهی است که ترنجبین بران ریزد در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که اشخام عاقول است و غلط کرده کسی که او را
غلیج دانسته **طبیعت** آن گرم و بسیار خشک و سرد و تر گفته اند **افعال و خواص** آن رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم و شرب و ضماد و تبخیر آن نافع
بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و تقطیر سه قطره آب خالص آن در بینی اشنا و بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع
صداع مزمن مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و نیکو و دخان آن جهت بواسیر
نافع است **حاشا** بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی تومس و در مغرب ومغرب ومستقر ؟؟ و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ
بسیار میروید **ماهیت** آن نوعی از بودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و برگ ریزه و بران غبی مانند برنج و گل آن
ریزه و مدور و سفید مائل بنفشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل منبت آن سنگلاخها **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و شیخ الرئیس بغدادی و صاحب
شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند **افعال و خواص** آن مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه
و مفتح سده احشا و منقی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس
نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج دیدان و مسامل کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و خام مقام افتیمون با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع است
و چون دو درم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آن با عسل و سکنجبین و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان
و کزاز و صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد دندان و حلق و نفث الدم و تفتیح تولیج نافع و چون قدری قلیلی در طعام داخل کنند مانند سنبر بیابانی بخورند ضعف چشم را نافع بود
و قوت باصره را نگاه دارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و
نفس انتصابی و اخراج حمیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه و لعوق آن با عسل جهت سهولت نفث بلغم و فضول منجمده در سینه و سرفه و ضیق النفس
و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع مسمار و ثآلیل برآمده و بابسه که بیونانی از وخورس نامند و با سویق و شراب جهت
حرق النسا و امثال آن نافع و صمغی که آن جهت مصروعین نافع و باعث افاقه ایشان است و گویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که
دود آن بمشام او رسد اگر با افاقه آید علامت برء است مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن
افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یک وزن آن را با ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم است و شربت آن
صد مثقال آن را کوفته بیخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور و در خم کوچکی انداخته سر آن را ببندند بگذارند تا تخمیر گردد و پس استعمال نمایند جهت تقویت امعا و رفع
سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سائر اوجاع حادثه بادر دن و تهیگاه و قشعریره تبهای بارد و دفع ضرر سردی مواد و سموم
بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قویتر از صعتر است **حاشیش** بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون
شین معجمه بفارسی حب یوسف نامند **ماهیت** آن چیزی است مانند موم که در اثنا منجمد میگردد در رنگ آن مائل بسفیدی و بمزه مائل به تلخی و تند و ابیه
تحقیق پیوسته ؟؟ بسیار ریزه سفید از خشخاش ریزه تر و صلب و بهیئت تخم کرلی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال**
و خواص آن بسیار تند و قوی تر از فربیون و منقی قوی و چون بیاشامند تخصیص که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درم آن را با آب گرم ؟؟
تند باد و در چیزی شبیه بجون قی نماید و نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و مفرح کننده رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن بجهت خوردن
کلیه هم آن کشنده و تپی و مفرط و احتراق ؟؟ حیقناق و اختلاط ذهن و مداوای آن بخوردن شیر تازه و دوشیده و مار التعیر و روغن بادام و سویق آرد جو و سرکه

پیر و بفتح و حلاب سرد کرده و دو سه گاه با قرص کافور است **حاماسوفی** بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر فا و سکون یا **ماهیت** آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن پنج شش به سطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه و گل آن سفید از سفید
امی آن تخم می بقدر قلفلی میزبد و چون قطع نمایند از آن لبنی جاری میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول **افعال و خواص** آن جهت لسع عقرب و [illegible]
و ضماد آن مجرب و غیره [illegible] آن جهت اصلاح رحم مفید است **فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده** **حباب** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء موحده
ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب که از جبل بار کثیر در خیبر رسد و الخیبر نام شهر است و چون کسی را بگزد و از آن می کشد در آن و در نهایت [illegible]
صاحب نزد است و سرخی چشم و کرب و گرمی و اضطراب و قلب عارض میگردد و علاج آن خوردانیدن مخدرات قوی مثل کافور و امثال آن است **حباحب**
بفتح اول و ثانی و الف و کسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی کرم شب تاب و بهندی جگنی و بیک جگنی نیز نامند **ماهیت** آن حیوانی است از مگس کوچک تر و احمر که
بار و سیاه اغبر زرد و مقعد آن در غایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند چراغ میدرخشد **طبیعت** آن گرم و خشک در ثانی
و از زراریح قوی تر **افعال و خواص** آن سه عدد آن بقدر یک عدد مطبوخ الراس آن کف [illegible] و باید که از ده مثقال تجاوز نکند چون سه و زن نوشند
جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و قطور آن [illegible] و خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج کرم گوش و زوال کرمی آن با صبر سفیداب جهت
ضماد داء الثعلب و بعضی گویند چون از آن در روغن کنجد اندازند و آن روغن را بصورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضاء حاجات است **حبارا** بضم حاء مهمله و
فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی سوبره و ترکی توغدری و بهندی چرز نامند **ماهیت** آن مرغی است بری و منقار آن بلند و پاهای آن
دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر و از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از آن نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک
و شبیه بکلنگ و مانند کبک و لام **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق مبرودین و گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر در برده
سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سفید و اکتحال آن با بول آن نرگس جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آن را با اندکی زنگ و سنبل الطیب [illegible]
حب ساخته خشک کنند و پنج عدد از آن فرو برند در قطع اسهال و وبائی که در بلاد هند شایع است سعید است و خون آن تا سه مثقال با آب شراب جهت ربو و ضیق النفس [illegible]
آن جهت ثابیل ضماد آن و گوشت آن دیر هضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آن را با موم زنند [illegible] سائیده با [illegible]
بخور نمایند باعث محبت مفرط شود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم آن دافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن هم میرسد قاطع عاف
و بیان آن **حبات** خضیبه است **حجبو** بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو **ماهیت** آن ثمر درختی است در سحد و عمان بیرسنگی
درخت ناریجیل و لیکن لطیف نزار و مستطیل و ثمر آن است که بزرگتر از ثمر ناریجیل است و پوست آن نازکتر و چون بشکنند از جوف آن داخل آن قدر نخودی
از ان و چیز نرمی شبیه بآسرا غیر لذاع تند و ترش با قوت بسیار بهم آید و مادام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون بدون آن در [illegible]
تا یکسال **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان
و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع انصباب مواد بچار به دماغ و سدد و دوار و بول جهت حبس آن نافع و مضر سینه و صوت و موثر سعال
مصلح آن کثیرا و قند و تجربت آن یکدرهم بدل آن سماق است و در بنگاله ثمری شبیه با انچه مذکور شد بهم میرسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت ناریجیل
نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در ریاحت ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و آن اندک حرافتی دارد
و از اهل بنگاله و در بنگاله کوتیه و کتبیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد **حجح** بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون
جیم **ماهیت** آن رنگی است معروف شبیه بسیاه و از آن کوچکتر و در کتار آبها میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
مولد خون سوداوی مصلح آن ابهر الحبن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشتر غاز و بعد از آن خوردن است و اگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان
نمایند بدنیست و مجوز است **حب المیان** بفتح حاء مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی [illegible] و فرنگی [illegible]

۲۲۶

تاریک مانند **ماهیت** آن مانند لیت کوچکتر از سبند و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید در رقیق و درخت آن بزرگ تر
از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد رنگ مانند رسیان و از ده و گویند بر کهای بعضی شاخهای آن سیاه
سفید میباشد بخلاف دیگر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و شامل
بهم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و
صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت تاليل نافع و مقیی مضر جگر و معده مصلح آن انیسون مقدار شربت آن
تا دو درهم بدل آن بوزن آن نیم آن سلیخه و عشر آن سیاه دانه و غن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت دفع نافع
و شقاق زمن و نرم کردن عصب و ... و دندان او جاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با سطلی جهت بلغمی و ضماد آن با خمیر
جهت نزلات بارده و سردی نافع و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و
سپرز و بقدر درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون و با آن اخل حبوب کنند نسکیج نمیکرد **حب البان** بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده
مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و اندک مائل بطول و رنگ آن اشقر
و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و در زبان آن و تخم بشام است که تخم بشام لی تره و غیره بدو است و گفته اند با ثقیل چون حب بلسان
و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن بکار برند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و رافع برودت
آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و تجفیف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و صداع کهنه و نفس و امراض بلغمی و سوداوی و
سرفه و ورم بهره درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سدد جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و شرب الکول حب آن حیض و ادرار بول و ... تقویه
نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن نیم آن عود بلسان و اگر نباشد
بوزن آن سلیخه و عشر آن سیاه دانه و بتریاقیت بوزن آن زراوند طویل نعت المغارست و دهن بلسان نیز بعضی خواص آن مذکور شد **حب الخضرا**
بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف **ماهیت** آن ثمر درخت بطم است
که بفارسی سقز نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حب الخضرا را بفارسی بن نامند و آن دو نوع است یکی را قسم را شاه بن گویند و این کوچکتر و پوست آن
نازکتر بجهتی که با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلب تر و این مولف گفته که آن نیز سه نوع است بدین قسم که در مال ورد و لواح
از درخت بن را با شاه بن پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آن را گلگاف مینامند و سبز یا آن سبز تازه بزرگ دانه لت در درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر
آن در خوشه میباشد و خام آن را تابشته نامند و در آب دوغ و بادام و اخل مینمایند برای تسکین تلخ عطش و تقویت معده و درخت شاه بن را ضرو و صمغ آن را
صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد ان شاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و
خواص** آن مفرح مقوی حواس و جگر و سپرز و معدی و مهیج باه و سمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سدد گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی
بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج طعام گرم معده و مدر بول و حیض و سنون آن با سرکه منقطع شده
باشد و منعش گرده و مقعد و محلل نفخ و ریاح و شرب آن با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و گشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر
جهت سمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و مداخل نان کردن با جمیع جهت انهضام و رفع ضرر
و مضر محرورین مقابل الهضم و مصدع الحمیات و مضر بلغم و جهت جاری حاره اکثار آن جهت جوشش و بواسیر و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب ربیب و ریباس و
ربوب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کتیرا و گویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن از ده درهم تا پنجاه درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته یا گردگان و گویند بوزن آن
حلیب البلح است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه جهت کلف و نمش و بهق و طلای سوخته آن برداء الثعلب باعث روئیدن موی است

مقصود صاحب موی) سر بیرون آید چون خشک شود دیگر بیاید و بر موی ملاصق سازند موی آمده باشد دراز گرداند و مداومت استعمال آن در حمام مانع ریزش دقاقت

مجرب و چوب آن در اول گرم و خشک مقوی بدن جهت دفع رائحه کریه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب آن خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن

جهت گریزانیدن هوام و لسیب مجرب دانسته اند و چون با عسل و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام صلبه سر و سقطه

نباتیت مفید است شرباً و طلاء و مرخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ردیه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید **حب الکراث**

بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و انزا ریب الحلیل و زریب که و اصطافندا اعزیا نامند و این سبب آنکه

معنی آن ریب الحلیل است و بغدادی گفته که حب ... **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بمویز و ملمس و در غلافی شبیه بفتر طعم دهن و با اندک تندی و تلخی و

عطریت و ماده دیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه گل سوسن و رستن در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند

برگ آن شبیه ببرگ گرم و بری و دمشقی و چنارمی آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مبهی و مقوی

موی مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاء و حشو الاً مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن رستن بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف الکامل

و غیره مویز را حب الرستن نوشته اند و اشتباه و غنیان بجهت مشابهت این است **حب الرشاد** بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح باء موحده و الف و

سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و جهت ذرب صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً

نافع بدل آن تخم حماض است **حب الزلم** بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم **ماهیت** آن تخم گیاه است چنانچه بعضی توهم نموده اند و این بطار را ...

کمان واقع گفته که آن حبی است بمقدار اندک بزرگتر از نخود و ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم لذیذ و از بلاد بربری آورند و نزد ما از اقلیل سودان ...

و قلقل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف است یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مایل بسیاهی و در شهر دور و مصر

بهم میرسد دوم اندک طولانی و کوچک تر و در رنگ مانند مصر بربری آورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درهم **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و باز کویند

فضلیه **افعال و خواص** آن محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقه البول شرباً و چون بجایند

و بر کلف بمالند ازا زائل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال و آن حبه الخضرا و مضر حلق است و مولد شده مصلح آن سکنجبین است **حب السمنه**

بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و از آن اشارا ابربری نیز نامند و بفارسی نقل خواجه گویند **ماهیت** آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر سیاه رنگ و ملمس مغز آن سفید شیرین

و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شبیه و برگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن

آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم رقیق و چون شیره آن گیرند در آب دار و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ

نمایند تا مانند حریره قوام یافته گردد و تناول نمایند جهت سمین ابدان مهر و لین صاحبان که دمیش آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت سهال

بلغم و صفرا با مهم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد با هم اصنفه و ثقیل و بطئی النزول مصلح آن سکنجبین عسلی است **حب العزیز** بفتح عین مهمله

و کسر زای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه **ماهیت** آن از الطاکی مانند است حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه آرند

میانند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن گرم و در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مسمن بدن و گرده و لاغر و مولد خون

صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقه البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین

مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبه الخضرا و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آن را بکوبند و در آب بخیسانند تا شب پس بمالند و

صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلقت** بضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که آن را

بهندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را رایچه یا و فارسی حیم عربی و این قسم را بعربی

کالنجخیا نامند **ماهیت** آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل بزردی و براق شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مائل به پهنا و سیاه و شیرین و در جای خانه ...

حرارت میکند و آنچه در بنگاله دیده شده بچهار قسم است بلکه دانه آن اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسرخی و بعضی تیره اندک طولانی بقدر دانه عدس و حلبه
و مغز آن روغنی و سفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم مایل برطوبت است **افعال و خواص** آن بجهت تفتیت
حصاة گرده و مثانه و تنقیه اعضا و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بجهت سیر زده و قولنج و بلغم اشامیدن طبیخ آن تنها یا با
با ادویه مناسبه دیگر و چون شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوشانند بر آتش انگشت تا بیست و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده
و نیم مثقال از آن صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن
جهت بثور لبنی رنگ رخسار و دفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درهم با آب گرم برای تفتیت حصاة چنانچه در سنگ پشت مذکور شد
از آنکه پیاده در آب جوشانده بر سنگ بریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را اعتقاد آنست که چون بکوبند بر سنگ بمالند سنگ را قابل قطع میگرداند

حب الکلکل بضم کافین و فتح لام [illegible] **ماهیت** آن حب ناخورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مایل بطول و در وسط آن
خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن مأخوذ در [illegible] حکیم میر عبدالحمید در تحفه نوشته که بهندی کونچ نامند [illegible]
و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و بر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر دو تخم می بندد و در بر دو گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف
باقلای بسیار بزرگی و بر غلاف های ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص**
آن مخدر و مسکر و جالی آثار و مقوی بلغم لقوت با آب گرم و اشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بفلوفر که آب انگور است [illegible] جهت [illegible] و اخراج مشیمه جنین و ادرار
و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته
اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم و زیاده از آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است

حب المحلب بفتح میم و کسر لام آمده و فتح اصح است و سکون حای مهمله و فتح لام و بای موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیولی نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت [illegible]
و تا یک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زرد آلو کوچکتر و خوشبو و حب آن نیز خوشبو و لهذا عطاران اهل هند آن را [illegible]
جهت کوبیدن ثیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام [illegible] درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میرسد بقدر
[illegible] که خار نامند و بهندی [illegible] و پوست [illegible] و مایل بسیاهی و مغز آن سفید [illegible] طعم [illegible] اکثر خوشبویها مینمایند و روغن از آن نیز میگیرند
و بهترین آن تازه بالیده رنگین خوشبوی بسیار حب است که مغز آن سفیدی مانند مروارید شد و بدترین آن سیاه آن منبت آن تلهای کوه و بلاد سرد
سیر [illegible] و اکثر از آذربایجان بهندوستان می آورند و روغن آن نیز از آنجا و انطاکی نوشته که پوست آن [illegible] است و صاحب تحفه نوشته که
در گرم سیر یافت میشود و در کردستان بسیار است [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مغریه
و قابضه **افعال و خواص** آن [illegible] الراس و الصدر و القلب [illegible] الغذاء و ملطف مفرح و منبه حواس جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه و تشنج و خفقان
و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح
غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال [illegible] بهتر از گل مختوم است و چون
داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات [illegible] الا و جاع و غیرها طلاء آن جهت کلف و جرب و
صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت تفتیح و تحلیل صلابات حادثه از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با [illegible] و ضماد آن
جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ [illegible] مضر [illegible] مصلح آن گلاب و روغن
بنفشه و صاحب جامع الخواص [illegible] نگاهداشتن آن در [illegible] بخور آن [illegible] مداومت بخور آن موجب الفت ساکنین [illegible] و چوب و برگ آن در اول
گرم و خشک و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و گزیدن هوام [illegible] نزدیک بآن نگردند و نگاهداشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور [illegible]

ان جهت کرنزا شیدن سوام و دیشه مجرب گفته اند و چون با سداب و تیمشکی و قسط در روغن بجوشانند اشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام جبیر و کسر نیزمه و سقطه بغایت مفید است **حب الشم** بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و شین معجمه نیز گفته اند بمیم لغت عربی است **ماهیت** ان دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدار منقر ان بقدر فلفلی و بسیار املس زرد و شکن و مغز ان سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن مابین سرخی و زردی و درخت ان شبیه بشمشاد **طبیعت** ان در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** ان مفرح و مقوی و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و هاضمه و مجفف و نشف رطوبات عفونیه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رافع بخارات ردیه شربا و طلا و در کتاب رابع مصلح ان کتیرا مقدار شربت آن یک مثقال بدل ان کبابه است و گفته اهل یمن و حجاز خصوصا زنان یمن انرا که عطر منشم خوانند برای محبت و یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و اراده که انرا استعمال نمایند ان اثر می بخشد خصوص عداوت و تبغیض و تفرقه میان متحابین و مشهور است این حرف چون خواهند که در میان دو کس یا جماعتی عداوت و تفرقه افتد میگویند حق سبحانه و تعالی در میان ایشان عطر منشم بپاشد **حب النیل** بکسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفری و بهندی کالادانه نامند **ماهیت** ان دانه گیاهی است شبیه بلبلاب و بر دیوار و درختها پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و در بزرگی گل کدو می شبیه بگل لبلاب و در افتاب بهم اید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که **حب النیل** نامند **طبیعت** ان در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** ان جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوصا تر از بدن منقی بدن از اخلاط و جهت اوجاع مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس و مجرب در قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون پنج روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال و نباید بیشتر زیاده از آن کشنده است ممغص و مسهل مفرط مضعف معده مصلحش عسل و روغن بادام است و چون بکوبند در یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح بنهار با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله ممغص و تهیج آن میگردد و بدل آن بوزن آن تخم حنظل سدس آن حجر ارمنی است و مقدار آن بعد از یکشبانه روز عمل میکند با معاجین و محرک نزد عمل مینماید و قوت آن تا سه سال می ماند **حبق** بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد نوع است **فصل الحاء المهملة مع الجیم حجر** بفتح اول و دوم و سکون را مهمله بفارسی سنگ و بهندی پتهر نامند **ماهیت** ان اسم جنس هر جزو از اجزای زمین صلب که در طول زمان از الی انفصال اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه و رسیدن حرارت و تاثیر جفاف بران مرة بعد اخری تا انکه بر فع مزاج ارضی آن گردد و باختلاف رنگ صفا و شفافی و تغیر بسبب اختلاف اجزا و محلی و تحلیه رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اگر بر فلیل باشند مشکل و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کم باشند زرد و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخو و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزای و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه بعضی کتبهای فرنگ میگویند که احجار را با برنگه هیچ صاحبی و نه ذو بو ندارند چنانکه ان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست بر نحو که استعمال نمایند و همچنین جلا ولی و داین سخن نا تمام منها یلیه الحلم عند السد **حجر الابیض** بفتح حا مهمله و جیم و ضم سار مهمله و الف و سکون بار موحده و فتح یا مثناه تحتانیه و سکون ضاد معجمه **ماهیت** ان سنگی است سفید سائیده آن مانند شیر و گویند که حجر لبنی است **طبیعت** ان معتدل الحرارت و یبوست **افعال و خواص** ان جهت سیلان نافع و در سایر افعال مانند شاذ نه سیر حیوانی است و مراد اکثر یاب از حجر ابیض زجاج آمینه است **حجر الاحمر** بفتح الف و سکون حا مهمله و فتح میم و سکون را مهمله **ماهیت** ان نوعی از لاعل است برنگ بیخ مرجان که بدل رای ان اسم قاتل است **حجر الارمنی** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یا نسبت **ماهیت** ان سنگی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق با رغیب و لمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن مایل به تیره و از ارمنیه خیزد لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنگین مشی با ...

طوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد و حجر غیر کامل باشد **طبیعت** آنگرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته **افعال و خواص** آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع از حجر ارمنی و شیا اسلم و جای گرده و مثانه با لی حب الا مفید و مستعمل مغسول آن است و مسهل آن عشر زیادی تقویت مسهل است و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کتیرا و مسهل سلیخه و افیون مقدار شربت آن تا نیم مثقال مثل لاجورد مغسول است بکوزن و نیم آن سوزن ان اخرنی **حجر الاساکفه** بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا **ماهیت** آن سنگی است الوان بحمره و زردی و سیاه در میم سیاهات سنگریزه و شکسته آن مایل بسبزی و کبودی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن زرور آن جهت ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش گران است و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اساکفه کفش دوز است **حجر الاسفنج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مخفف نیم لزج و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاة گرده و یرقان نافع **حجر الاعرابی** بکسر الف و سکون عین و فتح را مهملتین و الف و کسر با و یا نسبت بعربی سنگی است چون گر سنگ **ماهیت** آن سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد **افعال و خواص** آن جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع **حجر الافروج** بفتح الف و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و جیم حجر افرودی نیز نامند **ماهیت** آن سنگی است مانند قشر درسکه به رنگ آب بسیار و از بهائم بول و دم خیزد **افعال و خواص** آن مخفف و قابض آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال ربیز دی نافع سم گزیدن عقرب مینماید **حجر الافریقی** بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است مابین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین است **طبیعت** آن مخفف با اندک قبض و لذعی **افعال و خواص** آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمیر انداز ند پس سائیده جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفردا یا شراب و عسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت است استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست **حجر الاناطس** بفتح همزه و نون و فتح طا مهمله الف و کسر طا و سکون سین مهملتین **ماهیت** آن سنگی است که چون بسایند در رنگ مثل خون گردد **افعال و خواص** آن نطول آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و قروح طرفه مفید **حجر الایل** بکسر همزه و فتح یا مثناة تحتانیه مشدده و لام **ماهیت** آن سنگی است که در شیردان گاو کوهی تکون می‌یابد و از آنرا باد زهر گاوی نامند و در باد زهر مذکور شد **حجر البارقی** بفتح با موحده و الف و کسر را مهمله و کاف و سکون یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است شبیه بحجری که در فی القدر کف دست و سیاه خود از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب است و اندکی از آن را بسیاری بحجر حدید میمالند و بر روی آب می‌ایستد و بعد جذب بته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب از آن میدهد **افعال و خواص** آن گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف اندک بجهت کرده بران بندند جذب رطوبت کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس بدو بعد پس از آن رطوبات را بجسباند تا آنکه تمام رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب نماید **حجر البحیری** بفتح با موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و سکون یا نسبت **ماهیت** آن حجری است سفید مدور و صلب و در جوف آن آنست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آن الحکمت است و ماهیت الحکمت در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند چیزی است شبیه بفلک مغزل که در دریا بساحل می‌اندازد و در آن چیزی است که از اعلی با سفل حرکت مینماید و گفته اند که آن فقرات بحریست که بعد مردن و تحلیل جانور دریا بساحل می‌اندازد و بالجمله ادویه مجهول الماهیت است **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة بسیار نافع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند **حجر البحیره** بضم با موحده و فتح حا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن سنگی است رقیق دریا و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد **افعال و خواص** آن با محللات محلل و با مخففات مخفف و جهت تحلیل ریاح در کلیتین و التیام

جراحات نافع **حجر البرم** بفتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم **ماهیت** آن سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است
افعال و خواص آن جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است **حجر البسر** بضم بای موحده و سکون سین و رای مهملتین **ماهیت** آن سنگی است
سفید و درصاف و در بحر حجاز یافت میشود **افعال و خواص** آن چون اندکی از آن را با یاشا مهنا ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند با نجاصیت
و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مدوری بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل است
حجر البشب بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و شین یا و مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند **ماهیت**
آن سنگی است بسیار صلب با لوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف پس سبز مایل بسفید و بعضی سفید است که از کاشغر
آمده بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت
تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاة مقدار یک قیراط
تکلیف و تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طلیش آن و بر بری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت تسهیل ولادت و در دست
جهت رفع سحر و چشم بد و صرع صالح و موثر و گویند که چون قمر در برج آتشی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی نافع و بعضی
تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسانی شرط ندانسته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط میدانند برای این عمل **حجر البقر** بفتح بای موحده و قاف
و رای مهمله و آن را خرزة البقر نیز نامند و بهندی گاو روچن **ماهیت** آن مهره است که در زهره گاو متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد تر از آن قابل و در
برآوردن و تازگی اندکی نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک شدن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن
صلب تر و در رنگ سیاهی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهد در حالتی نرمی و تازگی میبازند و از یک
مثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیر آن تکون میباید فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روغن
بروز آن گاو در زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مایل بزردی و سفیدی و حدقه آن متدیر و اکثر اوقات فریاد میکند و مختص بگاو زرد یا ماده است و در
ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میباید و این امور کلی نیست غیر در زهره هر گاوی تکون نمی یابد بلکه در صدها یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی در دوم گفته **افعال و خواص** آن از حجر الیتیس بجایت ضعیف و محلل و مدر بول و حیض و
مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در سنه دو سالگی در پهلوی اطفال بهم میرسد و از ادایه بفتح دال و با رقطه و بای موحده مشدده و یای دوم تحتی بفتح
با موحده و کاف و خنای اناد و یا بنیر نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر تنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و سعفه
جلد و بواسیر التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن
موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام
و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید پیه و نرمی آن از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حب الخضرا
و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن محبل و جهت با ثور مضر و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت آن تا دو قیراط و گفته اند
آن قابل و آنچه در گرده گاو متکون میگردد بزرگتر و مسکتر و در افعال ضعیف تر از آنست **حجر البلور** بکسر بای موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و رای مهمله **ماهیت**
آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سر قلیان و عینک و غیره تراشیده میسازند **افعال**
و خواص آن نگاه داشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و بستن آن بر پستان زن شیر را بیفزاید و شیر
آن چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که در وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند
در عقب آن پنبه و یا کبریتی بگذارند مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این اثر ظاهر میگردد **حجر البولس** بضم بای موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون

بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته **ماهیت** آن سنگی است شبیه بمهره ارمنی و از آن سخت‌تر و سنگبر و لمع با نقطه

ای زرد و سفید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان عیا

بمالند نیز و دیج نافع اعیاد ماند کی آنها گردد **حجر الحبشی** بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و از احجار قلقل بند نامند **ماهیت**

آن سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد **طبیعت** آن گرم و خشک و بسیار تند و گزنده **افعال و خواص**

آن مفتی جالی و جهت ازاله آثار قریبة العهد و بیاض و انتشار بدن و سم و ظفره تازه غیر صلبه نافع است **حجر الحمام** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم

ماهیت آن حجریست که در دیگ و پاتیل حمام منجمد میگردد و تیره رنگ است میان **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آزاد و قویه است از برای

سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر متقرح موثر است **حجر الحوت** بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ ماهی نامند

ماهیت آن حجری است متقرح فی السجل مثلث الشکل صلب شبیه به بنات که هر دو طرف سر نوعی ماهی که بشبه تیر جسته نامند تکون میگردد و در سر طرفی یک عدد

و آن ماهی بقدر یک شبر بنایت و شبیر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس ندارد و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی

کلان بزرگتر بر می آید **طبیعت** آن گرم و خشک و حار و با قوت مفتته **افعال و خواص** آن در تفتیت حصاة گرده قوی التاثیر است **حجر الحیة** بفتح حاء

مهمله و یاء مثناة تحتانیه و هاء بفارسی مهره مار گویند **ماهیت** آن تمام میانشه مسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معادن بدخشان هم میباشد

و آن زبرجدی رنگ مایل بسیاهی و کم تر میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و در دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی می باشد و در همه یافت

نمی شود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مایل بدرازی و خاکستری

رنگ و بعضی سیاه و صلب مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی خوبی آن گویند است که چون بر موضع گزیده مار

گذارند بچسپد و چون شیر بر آن ریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جاذب تمام سم کرده باشد دیگر نه

چسپد و شیر را منجمد نسازد و در حلیب جاذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون جا مهره کیمخی سیاه گشته بمالند

گردد و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت در آید و این امتحان مخصوص بنصت

ملک الصدف و خار و بت نیز چنین میباشند **افعال و خواص** آن جهت سم مار قوی الاثر است و برای عقرب گزیده ملائم دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در

مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است اما سید در آمده بنت تفتیت حصاة و سنگ مثانه تدبیرات نافع مقدار شربت آن ماسه قیراط و تعلیق مخطط

آن جهت صداع و نیز عین نافع است **حجر الخراعی** بفتح خاء و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن سنگی است سیاه رنگ مدور و بدبوی و منقلب

حیز و از آتش مشتعل گردد و چون آب بسته بر آن ریزند شعله ور گردد و چون روغن اندازند منطفی شود **افعال و خواص** آن بخور آن جهت گریزانیدن

هوام و باخود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است **حجر الخرفی** بفتح خاء و راء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت

ماهیت آن سنگی است مصری شبیه بخزف ———— و صلابتی زود و نشتی شود و از هم میباشد و ریزه گردد **طبیعت** آن گرمی

کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قیه تا بفید حاده **افعال و خواص** آن قائم مقام حجر جفتیو است در شستن مجری دود و سم آن شربت قاطع خون حیض و خوردن یک مثقال

انجا و بعد از طهر جهت قطع حمل دائمی و ضماد آن بآب سل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از دیاد و انتشار آن سرد است **حجر الخطاطف** بفتح

خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته بچه اولین پرستو که اجیان افزونی نوزاد بگیرند شکم آنرا

بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یک رنگ و دیگری ملون بالوان چون بگیرند او در پوست شتر یا گوساله تبدیل پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر

بازوی مصروع دیا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشت مایل بزردی و سفیدی

و آنرا حجر الیرقان نامند و در سر آن دو سوراخ بهم میرسد و چون بچه پرستو حنا لطیف را یرقان عارض شود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن بیرند و در بالا

٢٢٣

می شود دیگر در نسیان حشاشیت و مردمی که می تراشند از انجمله بدست می آورند بانکه بجهای انها را بزعفران زرد میسازند بنحویکه مادر و پدر انها نداند

و بعد دیدن انها بیماران بگمان یرقان رفته آن سنگ برا می آورند و مردم از نسیان بری می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص**

آن جهت یرقان و خفقان و تقویت حصاة و تفتیح سدد و شربا و طلاء و تعلیقا نافع و گفته اند ملون لزاجون در حریر پیچیده در نگاه دارند با خود باعث جاه و

قبول و قضای حوایج میگردد و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب دفع قرع است **حجر الخمار** بضم خاء معجمه و فتح میم الف و را مهمله و از اخر الخمار

جهت آن نامند که رافع خمار است و خزنه الخمار **ماهیت** آن سنگی است سنگین و ملس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و لبسیار صلب است و آن قسم ماده خماهان است

که حدید صینی نامند بهترین آن است که چون بر مس بسایند سائیده اسفنج رنگ باشد **افعال و خواص** آن چون بمقدار یکمثقال و نیم سائیده و آن را

مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل گردد و عرق نماید و سردی دسر و درد قح یابد **حجر الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت**

آن سنگی است سفید مائل بتیرگی بقدر باقلی و از ان کو چکتر و در شکم خروس سکون میگردد **طبیعت** اندر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن جهت

دفع الخزان و سموم و دسواس و تقویت حصاة و شربا و تعلیقا نافع و اشامیدن آبیکه از ادران شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بعدیل و بدستور نگاه داشتن

آن در دهان **حجر الرحی** بفتح را و حاء مهملتین و الف از اقوت امند **ماهیت** آن سنگی است سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال

شرقی حلب خیزد **طبیعت** ان در اخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** ان محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را

بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و حیض است و شستن معده لسبرکه که دران اثر تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و تطویل

آن جهت استحکام عضو و قطع عرق و دفع حیاء و حمول جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقاء نافع **حجر الرخام** بفتح را مهمله و خاء

معجمه و الف و میم **ماهیت** ان سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبر القضاء کنند و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید است **طبیعت** آن در آخر

دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و دفع استسقاء با صمغ و نوشادر جهت بهق و دفع آثار و در کی

آن جهت بواسیر و اشامیدن مسحوق ان با عسل سه روز بقدر یک مثقال جهت دفع دلهای دموی موثر گویند اشامیدن سنگ مقابر که منقوش نوشتها باشد

باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و اشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع افتاب بنام معشوق و قصد دفع عشق دافع عشق است

حجر الزیره بکسر زای معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و ها **ماهیت** ان سنگی است با دسومت و ثقیل زرد و شکل **افعال و خواص**

آن ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع **حجر السلوان** بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون **ماهیت** آن سنگی است

سفید و شفاف شبیه بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن است در آب انکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور **افعال و خواص** آن

اشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و دفع مرض عشق بقدر شربت آن یکدرهم و نوعی از ان که مائل بزردی و بسیار براق

از جمله سموم است **حجر السطریطس** بفتح سین و سکون طا و کسر را مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و طا مهمله در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند **ماهیت** اند و گو

هست یکی معدنی و دیگری آبی است که از آب هر شکلی که بخواهند منجمد میگردد اند بدین قسم که زمینی را که در ان آب میباشد بهر شکلی که بخواهند حفری کنند و یک شب آب از

از خلل و فرج آن آب در ان مکان محفور جمع میگردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از ان بر آورده در ان میریزند و مدتی میگذارند و بعد از انکه خوب منجمد

و صلب گشت بری آورند و بر شبیه حلا میدهند و معدنی ان تخته سنگها است که از معدن آن بر می آورند و این صلبتر و شفافتر از آبی است معدن آن

دور شهر بابک و قلعه آقا در سخجان و ارمن و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر و صلبتر و رنگ آن سبز و سفید و تجه دمی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم نگ

رنگ آن شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ خوشتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین همه است که از معدن مزج اورند **افعال و خواص** آن سنون محرق آن جهت تقویت

لثه و ضماد آن برا تبیج و زرد جهت تحلیل اورام صلبه با موم روغن جهت ورم معده و ذرور در رخام آن جهت خشکی آتش سفید **حجر السک** بفتح سین و میم

و کاف بفارسی سنگ سبز نامند **ماهیت** آن سنگی است که از سر نوعی از ماهی بر می آید و ماهی ان بقدر سیری تا دو سیر قلیل و از حلال و در سر ماهی دو سنگ در

و دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک که از بزرگ بزرگ میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص**
آن آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة گرده مجرب **حجر العسلی** بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است سفید
سائیده آن غلیظ و مایل بزردی شیرین **طبیعت** آن مایل بحرارت **افعال و خواص** آن منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر یهودی است **الحجر الغاغاطیس**
بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مایل بزرقت و نیز گفته اند سنگ سیاه
صفائحی است که از وادی غاغاما که بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگ را چون در آتش اندازند
مانند چوب سوخته گردد و از دیگر حال آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد
و گریزانیدن هوام و دفع کرم و استنجا و مضر ریه مصلح آن زعفران و مهیج صرع و مضر عین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن گوشت مفید است **حجر الفتیله**
بفتح فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و هاء **ماهیت** آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت
و در کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را که گویند مانند پنبه نرم میگردد و بقدر مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بر آن روغن ریخته مشتعل مینمایند مادام که بر آن
روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند که پارچه نیز از آن ترتیب میدهند **افعال و خواص** آن گویند از برای التیام جراحات
حیوانات بی‌عدیل است **حجر الفلفل** بضم دو فاء و سکون دو لام **ماهیت** آن نزد مؤلف مالا یسمح حجر جبلی است و مذکور شد و نزد ابن تلمیذ سنگ ریزه شبیه
بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت از آن حاصل کرده باشد **افعال و خواص** آن در طلیه کلف و مثال آن مستعمل است **حجر القیطر**
بکسر قاف و سکون یا و موحده و کسر طاء مهمله یا نسبت بلغت اهل مصر معروف به شیشان مقصارین است جهت آنکه گازران جامه ابدان میشویند **ماهیت** آن سنگی است مایل
بسبزی و صمغیت و نجابت زود شکن و از جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال کنند و بهترین آن سبز بسیار خوش ریح سریع التفتیت و الانحلال است در آب
طبیعت آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن مغری و مجفف بی لذع و قابض مانع سیلان مواد و کسب عفونت قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که استعمال
نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات و اعضای خود و اکتحال آن جهت نابینائی و یا با ادویه مناسبه جهت
و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی با موم و روغن جهت منع زیاده شدن قروح
خبیثه و التیام جراحات و در زخمه جهت قطع سیلان خون بینی و نفث الدم نافع **حجر القمر** بفتح قاف و سکون میم مهمله و از آن فاعل القمر و زبد القمر و بصاق القمر نیز نامند
گویند **ماهیت** آن سنگی است سفید مایل بزردی و سبک شفاف که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر از خبرت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب
بلاد خوب یافت میشود و گویند سنگی است که بر سنگ می افتد و متحجر میگردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن است که در اصناف مذکوره بهتر و
زیاده باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن یک عدسه سوده آن جهت صرع مجرب جهت سرسام
و جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در بازو جهت قبول حمل و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت جهت افتادن ثمر آن باعث تولید ثمر
مضر گرده مصلح آن کثیرا است **حجر القیشور** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بسین مهمله گفته **ماهیت**
آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه اعمال مصر خیزد و علی بن مجوسی گفته
آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک کثیر التجاویف خشن است **طبیعت** آن در اول گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن محلل
جالی نفث الدم و آشامیدن آن با سرکه که آن را گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات در استسقا و چون بر تن حک
بمالند حکه را سود دهد مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زاید و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن
جهت سکوری و رفع آثار بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است دستور احراق آن است که در آتش سرخ کرده در شراب

مرتبه اندازند تا شیر گردد پس سائیده استعمال نمایند **حجر الکرک** بفتح کاف و را مهمله و کاف و برای معجمه نیز آمده **ماهیت** آن سنگی است سفید از سنگهای دریا ساحل دریا
انجا خیزد که دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و بلور **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک در
اول سرد و در سیوم معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و درد دوران جهت منع نزف الدم و اکتحال
آن جهت رفع بیاض قرنیه و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و منع زردی آن و جمیع امراض ردیه آن و شیاف آن
طعام و شراب و قدح مصنوع آن با خشیه و در رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و تردد اهل [illegible]
بسیار معتبر است و از آن مهره ها میسازند و در موی می کشند و میگویند که موی را دراز میگرداند **حجر الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده **ماهیت**
آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند سگ آن را بدندان گیرد و دور اندازد **افعال و خواص** آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار
موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس گردد و انداختن آن در برج کبوتران باعث
گریختن آنها است **حجر الکلی** بضم کاف و فتح لام و یاء **ماهیت** آن سنگی است که در گرده آدمی بکون میاید سرخ رنگ یا کمودت میباشد **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب
است **حجر اللبنی** بفتح لام و باء موحده و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین سائیده آن
مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و نفث الدم
و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده و شرب آن نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و موثر [illegible]
و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درهم بدل آن شادنج است و باید که از آن اداب سائیده و چلیده در حقه قلعی کرده نگاه دارند که خواهند استعمال نمایند **حجر اللقواعش**
بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و را مهملتین و ضم خاء و سکون سین مهمله **ماهیت** آن سنگی است که گاذران بآن جامه
میشویند **طبیعت** آن مجفف بی لذع **افعال و خواص** آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات نیز
و درد رانا نافع است **حجر المثانه** بفتح میم و ثاء مثلثه و الف و فتح نون و هاء در آخر **ماهیت** آن سنگی است که در مثانه انسان بکون می آید **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت
بیاض چشم مفید است **حجر المحک** بکسر میم و فتح حاء مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز [illegible]
سنجاده آن هموار باین رسیده که عیار آن ظاهر گردد و چون [illegible] را زائل گرداند و بعضی مردم از آن سنگ با ترتیب میسازند و چون طلا را
بر آن بمالند و بخوبی که خطی از آن بر آن ظاهر گردد نیکی و بدی خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن**
آشامیدن آن جهت ضیق النفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه نیز جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت
آن یک دانگ است **حجر المسن** بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده **ماهیت** آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان
و سنگ کارد نامند با الوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز زیتونی و سیاه ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه براق و سخت و قسم زیتونی است **طبیعت**
سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه کودکان
و طلاء سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درهم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع و مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آنرا چون
بسایند بر روی مس طلا نمایند [illegible] و حکه دفعه بهم میرسد سفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر
و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانیه و التیام جراحت عصب در وزن آن نافع و سائیدن آن در چشم
بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و در قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح سوختگی آتش مفید است **حجر المشقق** بضم میم و فتح شین معجمه

و قاف مشدده و سکون قاف ثانی **ماهیت** آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ زرد ای آن نیز بگت نیا بید و آن تو بر تو و در و دو شکن از انواع

مغز خشیر و دو در شکل ما نند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندکی از آن صنعفر **افعال و خواص** آن قطور آن نیز در خشم ان جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه

قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر یعنی است **حجر المقناطیس** بمیم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طای مهمله و سکون یا و شناه تحتانیه و سین مهمله

و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده و بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چونبک پتهر نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه مایل بسرخی تیره که از آتش گاه عمان و حوالی بحر خیز دو بهترین

آن لاجوردی رنگ صاف است که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن آن خوب بچسپد و زبونترین آن سیاه است که قوت جاذبه آن آهن ضعیف باشد و چون

با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و سیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گاو گرم اندازند

اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و سیر و زغیر دماند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر مقناطیس را هر چند مدتی غیر معدن مختلف

میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه بر آن احوال نیافته اند **طبیعت** آن در اول گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن شامیدن

آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ما العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوه الجبن قاطع اسهال

و در و رآن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی و زهر آن عجیب الاثر است و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مذکوره ما نند شادنج

است مقدار شربت آن تا نیم قیراط و نگاه داشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود جهت قبول جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاه داشتن آن در دست رافع کزاز

در دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و در دوز ائیدن و بخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر پاشند و با نوبه بر رحم برسانند جهت رفع سیلان

آن هر چند زمین باشد بغایت مفید و مجرب گویند چون حاملی بقص مس آن کند این اثر از آن زایل گردد و گویند چون حمل در سنبله باشد از آن با گلاب بشستن مهر

ترتیب داده دیگری از آن اکتحال نماید و شخص بحول المقناطیس مدبر نظر شخص بحول آن من کند مرتبه باعث محبت ثانی با اول گردد که ما فوق آن متصور نگار

و از مجربات نموده اند **حجر المنقی** بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قبل از قاف مکسور و یا و نسبت **ماهیت** آن سنگریزه است املس بمقدار زیتونی با الوان مختلف

که از سقف زراعال بسیره خیزد **افعال و خواص** آن طلای سائیده آن جهت جسمی عضو است بحدیکه ادراک تقطیع آن نشود **حجر النار** بفتح نون و الف و سکون را مهمله

در آخر و از احجار الاصم حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند **ماهیت** آن انواع است سفید بنا بی و سیاه و سرخ و اغبر و کلیع و غیر آن بتفصیل الوان و جاها

و چون آهن بر ان زنند آتش از آن جهد بوی و جایت از آن آید **طبیعت** آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند **افعال و خواص** آن ذرور

سائیده آن ما نند غبار جهت خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسره الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بر لنگه چپ در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت

ولادت اینان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند **حجر النمر** بفتح نون و کسر میم و در آخر را مهمله **ماهیت** آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بمقدار مغز بادام و از آن

کوچکتر و درجوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون بشیر اندازند شیر بریده گردد **افعال و خواص** آن طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت آشتی و صلح

حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یا و نسبت **ماهیت** آن سنگی است مایل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مایل بسرخی و زردی و از آن سیاهی نزند

هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد **افعال و خواص** آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بید بل و اشامیدن آن با پارانگ و کمتر از آن جهت قطع

اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید **حجر الیهود** بفتح یا و مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و از آن جهت چون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ

جهودان نامند **ماهیت** آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مایل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب دو سائیده شود و طعمی ندارد و در فلسطین

از ارض شام در کوه مسمی بسرت و در دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با وصف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مایل بسبزی و تیرگی و بعضی

اندک پهن خیر مسند پر نرآن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه زجیه مختلطه برطوبات و اجزای مائیه منعقده متحجرت

احجار باشد که بسبب تابش اشعه کوکب از خلل و فرج احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان هیئات متحجر گردد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل

نیز دانسته اند با قوت مفتته **افعال و خواص** آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت رسید خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آن از سائیده با نجا

مثقال با آب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون منجمد در مثانه مجرب است بدستور با آب

گرم خالص و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن بر ابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش

و تنها جهت الیسام جراحات و با عسل جهت تلیین صلابات مفرح جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الحاء مع الدال المهملتین**

حداة بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و بترکی چلتان و بهندی چیل نامند

کنیت آن بعربی ابو الخطاف و ابو الصلت و جمع آن حدا و حدان آمده **ماهیت** آن طائری است معروف فی الحقیقه شبیه بباز و در شهرها و عمارات

و اشجار میباشد و گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند یک نوع دیگر نیز میشود که سر و سینه آن سفید و باقی بدن آن همه سرخ تیره و جثه از نوع اول کوچکتر

و مردم مردارخوار که صنفی از هنود هستند و بنگاله اند که اهبارا دوم و کنجر و چندال میباشند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمی‌خورند زیرا که مورث

جنون است بسبب فساد آن اخلاط و گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بران قاطع

بواسیر و آشامیدن قطره‌ای از مجموع آن که تمام از سوخته باشند با کلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویه مذکوره

جهت امراض مذکوره آشامیدن مغز سر آن را چون در آب کنند تا جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن با بخور سر آن بقدر

یک انگشت دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه سیدیل و ضماد پر آن ... که بیضه از او در آن جوشانیده باشند تا مهرشده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت

فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون سر او را در سایه خشک نموده در عقد الحاجت با آب سائیده و مسوح طلیع هوام سیل ... طرف مقابل عضو مسموع کند

مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب باران ... در آفتاب گذاشته باشند

و چون چشم او را در زیر بالش کسی گذارند بخوابی که آن کس را مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده او را در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند

و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ او را چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب است باید که زیاده از یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب بیرون

راز باینه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازه آن ضعیفتر و گویند چون در لشکر باهم مقابل کردند حداة سرخ بر سر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و در این

سبب از فتح الفال نامند **حدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوها نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معروف

است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نرو ماده نر آن که صلب است فولاد و ماده آن که نرم است آهن فولاد کانی طبیعی است و بعربی خان و شابرخان نیز مصنوع

از آهن هم الاسلام گویند و چون شاخ سوخته و چیز الرخام را با کسیه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و غیر و قشر عبارت از آنست و چون با

رصاص یا زرنیخ یا اسم الفار یا زرنیخ گدازند مرتبه رصاص و گداز گردد و بدستور چون با نحاس گدازند و لعبدان با شوره بخار آن از دیگ ... نجات

زود گداز گردد فولاد مصنوع متعارف همان است و طریق ساختن آن است که آهن متعارف را در کوره مخصوص آن بسیار گدازند که بغایت بیاب شد و خنثی و صبر جوهر

در کمی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده بر ریخته المقدار بیابند که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن تطفیه کنند و بار دیگر

در آب تطفیه نمایند اقسام آهن را شکل آهن ربا جاذب کند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنگار آن در آخر سوم و چهارم **افعال و خواص**

آب آهن تافته بغایت مقوی باه و دماغ و جهت جمیع اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد معده و کثرت بدن سنگ گرده

و رفع زردی رخسار و مفید تابع و بکار ... آن آهن تفته را اگر در آن سرکه نمایند و از آن دو من آن ... الحدید نیز نامند و شراب آهن تافته نیز در رفع خفقان مجرب است

و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معده و دوسنطاریا قوی‌تر از آب تفته آهن است در این دو نوع آهن تافته اسهال موی ذرب

حیض و نهرجای معده و قوی‌تر است و چون کلوه آهن را در شراب کهنه انداخته باشند بیاشامند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شراب آن در زبان تربیانند

و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن حرکت جاری از گوش که کهنه شده

باشد المقدار برادهٔ آهن را چون بخورند در شکم شده ... و در سیر آورد و مداوای آن اشامیدن شیر تازه دوشیده و بعضی ادویه ... است و بعد از آن

مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرم مقناطیس خوردن و امراق و سمیه روغن گاو و در خواص آورده اند که برادۀ آهن اگر کسی
در خواب بدندان بخاید دیگر نخاید و طلای جگر آهن با شراب جهت دفع نقرس و حمول جگر آن جهت حبس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است **حادق** بفتح حا و دال
مهملتین و سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند اسم بادنجان دشتی است و اهل فارس از بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نیز گویند
نامند **ماهیت** آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل به بی خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله ثمر آن
در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان می رسد زود فاسد میگردد و در سند سه نوع می باشد یکی کوچک که گیاه آن مفروش بر زمین و برگ و ثمر آن بقدر فوفل و گل آن
برنگ گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر
جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی تا مقام صابون در بدن و ساخ لهذا اهل حمامه با آن
مشو بند و بخور نوع بزرگ آن که بفارسی نامند جهت بواسیر بدیل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بلا و بتبور خوردن گیاه نرم آن
آن در ساعت نافع و تسکین با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت یا خیر آن که ثمر از دران جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت
و دندان بدان جهت رفع احیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و اشامیدن شیره گل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و تب
تب بلغمی و جذام و رفع [illegible] شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد
خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز یک شنبه چون یکه نکشتر پامول بهتر بود در زیر گیاه آن چوب و کنجد و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال بخوبکه سایه او
بر آن نیفتد بایستد و بیخ آن را بکند و بزن عقیم بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند باذن
الله تعالی حامله گردد و چون بیخ آن را با روغن گاو در روغن جوشانیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوطان
با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دارفلفل و بول گاو و میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و نیکو
تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بکمر بندند انزال نشود و چون با صندل بیخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی او شنود مجنب و مسخر گردد و نوع صغیر آن جهت
سلس البول و تب و بواسیر خونی و اسهال و خروج امثال اینها نافع **فصل الحاء مع الراء المهملتین** **حربث** بضم حا و سکون را مهملتین و ضم با
موحده و سکون تا مثناة فوقانیه و ثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن گیاهی است بر زمین مفروش و برگ آن باریک و دراز و مابین گیاهی طویل و گیاهی کوچک
و خوشبو و طعم آن با حلاوت و بسیار خوشبو کننده دهان **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و جهت هضم و دفع بدبوی دهان و قروح نافع
و چون گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مضر [illegible] مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن [illegible] است **حرباء** بکسر حا و سکون را
مهملتین و فتح با موحده و الف از اجانا مالا دون نیز گویند و کنیت آن ابو حجادة و ابو الزنادیق و ابو العشق و ابو خادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگت
بفتح کاف فارسی و سکون را مهمله و تاء دو نقطه هندی در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانی است فی الجمله شبیه بکلپاسه از آن کلپاسه بزرگتر و موی آن
افشان همیشه نظر بآفتاب دارد و در ایام گرما چهره آن سرخ میگردد و دنباله آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که
باشد ببیند و چون صید او که مگس و امثال آن است نزدیک او آید بسرعت زبان خود را بجای آورده و آن را اسیر باید و از دور که میبیند رفته آن را صید میکند و حشرات
سمی مانند مار و عقرب را نیز صید میکند و میخورد گویند که گاهی کسی را می گزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آن را بر آن بمالند دیگر موی نروید و زهره آن را چون اکتحال نمایند غشاوه بصر را ببرد و بیاض را و چون
بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یک مرتبه آن را زایل گرداند و چون آب مطبوخ آن را با [illegible] مخلوط کرده بدان
بان بشویند زنگ [illegible] تا چند روز نیز [illegible] و گوشت آن قاتل است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع فواد و مداوای آن قی فرمودن و [illegible]
ذراریح [illegible] و تخم آن نیز سم قاتل است در یک ساعت کشنده و مداوای آن خوردن فصد و پازهر طلا که نوعی از تریاک است و قی فرمودن و پاکیزه کردن

سده و مالیدن دهن گاو بر ورم بدن و کمیاد سرپا را القمه و خوردن انجیر خشک با سکه و جبلیانه است **خردون** بکسر خا معجمه و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون

دنون در طبرستان جبه کول و در صفهان ماک لی و هندی باهمنی نامند **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بوزغه و درازی از آن بسیار کوچکتر و با دست

و پا و سر باریک و طولانی و در عوض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در خانها و خرابها و کوهستانها یافت میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و دلک پوست آن با عسل جهت تملیس کردن اعضا سیما یکه از ضربت و قطع متالم گردد و

اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن است که سفید و سبک و زود شکن باشد

و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و امین الدوله گفته که خوردن گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت

جماع است و [illegible] تعلیق مهره پشت آن که ذبح کرده آن میباشد بر کمر و خوردن [illegible] از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و دیگر [illegible]

از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و در [illegible] و ثبات محرک باه و مسمن گرده و گویند چون خردون [illegible] صید کنند و رگی

از آن آزاد کرده [illegible] آن رگ را با اسم شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدون [illegible] ریزه ریزه نمایند [illegible] آن علت [illegible] شود و مجرب است

و خوردن گوشت خردون [illegible] مورث جذام است **حرشف** بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت [illegible] است و بعربی عکوب و [illegible]

و بفارسی کنگر نامند **ماهیت** آن صنفی است [illegible] بری و بستانی و بری دو صنف کبیر و صغیر و بستانی آن با صلاح و طبقات مانند کاهو و بعربی [illegible] و اما صنف کبیر

بری از ساق [illegible] بقدر ذرعی و طول [illegible] و برگ با خارهای تند و گویند برگ این کوچکتر از برگ بستانی و مایل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه [illegible]

مجتمع گردد از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مایل بسیاهی و با لزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن

بیابانی و کوهستانی و خاردار و [illegible] نامند و همه اینها با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول [illegible] و [illegible] غیر آن و با گوشت [illegible]

میخورند [illegible] **طبیعت** بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible] و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و [illegible] غذا و جهت [illegible] و انقباض اطراف [illegible] جهت [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] تحلیل [illegible] جهت برص نافع و [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] و مصلح آن [illegible] روغن سرکه است و **طبیعت** صنف بری [illegible] آخر دوم گرم

[illegible] آن خشک و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی [illegible] مصلح آن سرکه [illegible]

سرکه جهت [illegible] جمیع اجزای آن جهت [illegible] و صنف [illegible] صغیر آن [illegible] و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و در حرف [illegible]

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **حرف** بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم [illegible] حب الرشاد و [illegible] و بعربی [illegible] و بربری [illegible]

[illegible] سفید و تخم تره تیزک [illegible] بیونانی [illegible] و [illegible] نامند و گویند چون از زبان [illegible] نامند **ماهیت**

آن از جنس تره تیزک است [illegible] بستانی [illegible] ماکول و برگ آن نرم و ریزه و در حب [illegible] مذکور شد و تخم آن [illegible] و طولانی و برگ [illegible]

آن مایل [illegible] و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی است هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک است از احرف نامند [illegible]

[illegible] استعمال نمایند و آنچه سفید [illegible] از خردل گویند [illegible] و آنچه طولانی شبیه [illegible] از حب الرشاد [illegible]

طبیعت نبات آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف [illegible] گرم معده و [illegible] محلل ریاح [illegible] و [illegible] آن [illegible] افعال [illegible] تخم

آن [illegible] مطبوخ آن جهت [illegible] معده و مثانه و مورث [illegible] البول مصلح آن [illegible]

[illegible] افعال قوی‌تر [illegible] تخم آن از تخم بستانی **طبیعت تخم بستانی** آن که حب الرشاد [illegible] در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] باه [illegible]

[illegible] گرم معده [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]

سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده طعام خام از طرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و منضج سده و دافع سیلان حرکت معده و امعا و مقوی اشتها
و اشنا میدان مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه جهت ربو و ادرار حیض و نقش ورام و منضج معده و کبد و بر انگیختن اشتهای
طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن و بدستور پنج درهم آن با آب گرم و فانید سنجری و روغن گاو جهت
رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از اخلاط غلیظ عارض شده باشد با زرده تخم مرغ نیم برشت و عسل جهت درد سینه
و نگاف عضل و تنقیه مواد بلغمیه بسبب جمع مواد در سینه ریخته باشد و با تخم نیم برشت تنها لی لعاب ... و مصلح سینه و حاب تنگی اعضا و بقدر دو درهم تا ده درهم
جهت ازاله برص موثر ... امساک از اطعمه بود و داده آن بسیار خاکیض جهت ... و اسهال المعی نافع مضر گرده مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن
وزن تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه سر و قوبا و جرب متقرح که آنرا
فارسی نامند گزباران ... و منع ریختن موی و درد سر ... و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی آتش و با آب نمک
الحشاج و امیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع حرکت و رطوبات
لزجه و منع اسقاط موی و مطبوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون حفاظیه جهت رفع و فسخ و غیر آن و با عسل جهت ... و با صابون جهت
نقش مستحکم و بازمت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کرگاه و در انفجار دبیله موثر و تحقین بدان جهت قرحه امعا و وجع ورک و حبس اسهال ...
متعدده و دود آن جهت بو ... گریزانیدن هوام مفید **حرف الحاء مع الباء** **ابیض** بضم حا و سکون با از مهملتین و فتح الف و سکون یا و موحده و فتح یا و تحتانیه شناسنده
معجمه در آخر بفارسی اسقندان سفید و بهندی سرسون گویند **ماهیت** آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و پنج آن بزرگ و گل آن سفید و حاصل
آن کمتر از رشاد و خردل فارسی است **طبیعت** آن قریب به آن **افعال و خواص** آن نشف رطوبات و ارتفاع آورنده و در سائر افعال مانند رشاد است
حرف البابلی بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و فتح با و موحده و الف و کسر لام و یا نسبت **ماهیت** آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه برگ
ترب باخشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در مکان خاصتره و در مازندران کلمه تره و شاه تره نامند **طبیعت** آن گرمتر از حرف نطلی است که حب الرشاد
باشد **افعال و خواص** آن مقوی قوی و مسهل خون بسبب تفتیح و جذب و مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن جهت امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن
منضج کننده دبیله و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل قوی و منقی اخلاط مراریه مقدار شربت آن یک درهم است **حرف المسطح**
بضم سین و طا مهمله و سکون او و حا مهمله بوناني **ملتسفی** و خاخا و در اندلس معروف به شیرون و اکثر اطبا از احرف بابلی نامند **ماهیت** آن بقول اسقوریدس
در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی باریک بطول یک شبر
بر و شعبه برآمده و بر اطراف شاخها گل سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند و منبت آن سقف خانه ها و دیوارها است و صاحب تحفه از اقسام حرف المحب ... **طبیعت**
آن گرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است **افعال و خواص** آن منضج کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مسقط جنین و مخرج آن شرباً و حمولاً جهت
لقوه و عرق النسا مفید و مسهل خون و منقی قوی و مخرج بلاغم و خراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و چون نیم برشته نیز اطلاق گل آن
بیان نماید اخراج مره صفراوی و اسهال و تحقین بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبی که دارد و اسهال خون نماید و دبیلات اندرونی را منفجر سازد
حرف الماء بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بمعنی سیر بود و بعضی مردم از آن تره اومن نامند **ماهیت** آن نباتی است که بر کنار آبها
میروید و برگ آن شبیه برگ تره تیزک در اول است و در آخر با کنگره مانند و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها ایستاده میروید و برگ آن لطیف
است **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم **افعال و خواص** آن مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای رده باطنی و ضماد آن جهت قروح
و نمور بلغمیه و کلف نافع و نیز گویند آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف المشرقی** بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر را مهمله و قاف و یا **ماهیت** آن
صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات حرف و بسته شبیه برگ سطلج و از آن نرم تر و سفید و گل آن

سفید و بر اطراف سنبلها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلفل و تخم آن سفید قریب بخردل و حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه آن را داخل می کنند و در جمیع افعال قریب

بحرف است بان است مطبوخ آنها را در آب با انیسا و جهت نزلات بارده و برودت اخلاط صدریه و تحلیل ریاح موثر است **حرحل** بضم حاء و سکون را مهملتین و فتح میم و سکون

را مهمله و فتح و کسر حاء مهمله و کسر اسفیدنامند ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد ختمی انبات بقدر دو ذرع و از کثرت

شاخ میرحه بر دو برگ آن مائل بطول و نیز ملاست انسامی آن و در منابت الاضلاع مختلط بعشب و با انبرک سرخی و تخم آن شبیه بتخم دانه الفجل الرحبه و از مشاع طول

مرداین قسم است و قسم دیگر برگ تند بر برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسیاهی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو بخلاف وانه آن طولانی و سفید رنگ و این نوع را

با عتبار رنگ غالباً خدارا نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و منقی سینه و ریه از رطوبات

لزجه و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مسهل و مسمن مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب الفرح جهت صداع و الراس العداد و غیر آنها مفید و جرم آن جهت

صرع و جنون و نسیان و سایر امراض بارده و ماخیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سایر بدن و دفع استسقا و یرقان و سده و قولنج و عرق النسا و انواع نسیان

نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع و اعضای الصدر و چون یک اوقیه آن را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و صاف نموده با شیره عسل

و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند تقویت اعضای و تنقیه سینه و اعالی بدن از رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الرأس و غیره و چون

بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و تا سی روز روزی یک اوقیه از آن بنوشند جهت دفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند

و چون سه روز متوالی زن بکجا مه بنشیند و باشد و بعد از آن بخور و از آن مطبوخ بنوشاند مدر اعاده حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یک مثقال که

مثقال و نیم کوفته از آن تناول نماید رفع آن علت گردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نماید جهت رفع ضیق النفس و بیدی و جو

با نحاج محرق ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت طحال و نفع و اکتحال آن با زعفران و زهره و نمک خانگی و عسل و شراب و آب و انیسون نافع و ضماد جهت ضعف بصر و ابتدای نزول

آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض رئیه و جگر و طلای آن با روغن خیری

نافع و بهق و جهت قولنج مزمن ضماد و مالیده و گرم نموده آن جهت فالج و استرخا و خدر و جراحات رحمی و غیره و هر عضوی که باشد نافع و بشرط مداومت بد بو

و از آن تخمیر خشک آن با آب حب النیل و دیگر داخل نموده و با انیسون ضماد در العلل دیده که تر و خشک گردد و بهتر است و سعوط عصاره و آب مطبوخ آن جهت نزله

و سرخی چشم و قطور آن که در آب تر بود و روغن زیتون جوشانیده بنوشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و دفع حشم

و طلای آن و ربا حبه کبود و سلع بسحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرقت و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصلح و مقتی مصلح آن رب

میوه های ترش و سکنجبین و حموضات دیگر مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال و برگ آن قریب است و گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک

سده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح عصبانیه و خدر و ضماد و حقنه آن جهت درد کمر و عرق النسا و درد زانو و رحم مفید و

بخ آن با روغن ابرسا سائیده مفتح افواه عروق و جهت بواسیر است **حرمله** بضم حاء و سکون را مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و جو بانرا اشقیا نامند **ماهیت**

آن نباتی است بقدر زرعی و قامتی دو در کنار انهار و مراعی از جمله نبوغات است و برگ آن دراز تر از برگ بید و کوچکتر از آن تیره رنگ **طبیعت** آن گرم

و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون شیر از آن با چیزی یا سوزنی بکشند بحدیکه آن پنبه و صوف خوب تر شود و از آن گذارند تا بد بو شود و چون با انسان صاحب

بلد افتارسانید و هر بخود را نجاره دلیل آن بارچه و صوف را بدان بالا تقویت که احساس جربی نماید ببو یا آن برود که زایل گردد **حمض** بضم خا کسر و

فتح خا کسر نامند است **فصل الحاء المهمله مع الزاء المعجمه حزاء** بفتح حاء مهمله و زاء معجمه الف و ضم جاء مجود و قصر بر دو نامند است گویند اثاره از آثار

مدینه نامند و عجب تخم انزار دقراد و گشنیز ارزی مرگ زاوی و کوخر سیر و در مازندران آثار چه خوانند **ماهیت** آن برد و بستانی میباشد از مطلق آن مراد بستانی

است ساق آن بقدر ذرعی و از آن باریکتر و شاخهای آن باریک و منشعب از بالای ساق رسته و از انقیه شبیه بقبیه زرد و گل آن زرد مائل بزردی و تخم آن علیمن

و مائل بطول شبیه بتخم و خطر است و برگ آن شبیه برگ گشنیز و از آن لطیف تر و گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگتر و بهمین تر و گویند شبیه برگ سداب

وازان زردتر و بیخ آن شبیه به برنگ سفید و با اندک تندی و طعم آن و بیخ و طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صاحب نخبت و صاحب جامع ابن

تلمید گفته اند که در طبرستان از آن حضیری نامند و ظاهرا حضیری از اقسام برازان باشد چنانچه مشاهده شده مولف گوید که شبیه باین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و اقسام

میباشد و گیاه آن تا بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ کم برگ تا پنجه و در وسط آن برگهای ریزه و ساق و شاخهای

آن باریک و سبز مایل به بنفشی و آنرا حضیری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و برگ و رنگ آن زرد طلایی و از اصل برگ کنید آنرا مند و بعضی مایل برگ گل

اندراسته رنگ میگردانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه گل آن که اوسط بستان است شاخ متصل بیخ از آن شکافته و قدری نیل در آن میگذارند و بالای

آن پارچه بهم کرده می پیچند و قسمی دیگر آنکه از آن حبشی نامند برگهای گل آن در ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه از آن سرنالی مینامند برگهای گل آن

اندک بلند و پیچیده شبیه بسبزتا و نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف باطن دور و وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوشنما و از آن گل مخملی نامند

و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک و اشوه و تیز تره ماده میباشد و از آن بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن نکمه و بران برگهای

بسیار ریزه که ریزه نامند و ماده از آن برگهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم بنشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ و باریک و طولانی گل

حاصل کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از زرد و بالیده و تخم آن نیست و بهترین آن صد برگ تازه آن است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و**

خواص آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع خشکی حامض و رافع مضرت تبهای اغذیه متعفنه و معطشه و دافع

سم عقرب و سائر سموم بارده و تقویت معده بارده و شستن آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر بیحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور

آب برگ آن جهت جریان رطوبات و جرب گوش و طلای برگ درخت آن جهت خوبا و بهق و کلف و نطول مطبوخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند و چون

اندکی از آب گل آن و اندکی زاج سفید در آب حل نمایند و با توتیای کرمانی نرم سوده با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند صبح تا چند روز باعث تقویت

المضار مصدع و در محرورین موجب مرو جرب نبوده و قطع منی و مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته اند و شبها در بخوران جهت دفع

اذیت ریاح ردیه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب بازداده شود و پس صاف نموده اندکی زاجی در حل کرده پارچه سفید را دیگا غازرا در آن رنگ کنند

بسیار زرد رنگ میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پستئی میشود و پارچه رنگ پخته میشود و از اقسام حضیری باید **حزا ربری** و حزاه تیز نامند و بسیار آن

کوخر گویند **ماهیت** آن از جمله سداب کوهی شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی قسم را در باز ندران حضیری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس

بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام است **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن مقوی هاضمه و دافع ریاح اوجاع

فتاله بارده و ضماد آن جهت سم عقرب مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر دو وجب و برگ و برگ آن شبیه ببرگ سداب و با رغبت خوشبو و تند طعم

و تخم آن شبیه بالجدان در نوفراحبارات از انست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و

خوش طعم نزدیک بتخم گلزر در شکل برجامه پیچیده و بسیار از خود رسک نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و جشا و جگر و

محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مسهل و مقوی آن و مشتهی آن مثانه و مجاری بول و نافع خمار و انسامیدن بو بیدان آن جهت

زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و دود آن و دلو بینه بواسیر را زائل گرداند و رنگ روی را

نیکو سازد و بیخ و دود آن بان سده و طلای گل و برگ آن با عسل جهت خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سم سوام و نیم درهم آن با اندک تریاق

جهت گزیدن سوام شربا نافع و جالینوس نخی صحیت از اجسال یابس مقید میداند و تخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آنست **مضر** سر مجفف منی **مصلح** آن

بادرنجبویه بدل آن سداب سیت هر گاه جسام دیگر اجزا یافت نشود و مقدار شربت آن تا مه درهم و از تخم آن تا یک مثقال **حزار الصخر** بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و ضم

زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء مهمله و بضم جانبز آمده و در مصر حجار القریش و بفارسی گل سنگ و بدیلمی سنگ حنا گویند و این اخراز از آن جهت

نامند که مرض حزاز را که نوعی از قوبا است زائل میگرداند **ماهیت** آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود در رنگ آن سبز مایل بسفیدی و چون بدست مالند

برگ حنا مشابه گردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس و جهت التیام قروح و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم ناف
و با عسل جهت یرقان ضماد آن نافع **حزنبل** بفتح و بضم حاء مهمله و ضم زای معجمه و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف الضبع و یونانی بهرا قلیون
نامند **ماهیت** آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بیخی است سفید بسطبری انگشتی در ریشه و طعم آن شیرین مایل بتلخی و نبات آن
و برگ آن شبیه برگ سیب و مغلظتر از آن و مزغب و ساق مجوف از وسط آن رسته و رنگ آن مایل بسرخی و زردی و مزغب و برگهای ریزه حاشیه ساق آن نمودار
و بلندی آن تا دو و نیم ذرع و بهیئت شکل بجدی که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و در وسط آن مانند کوکب دار میرسد در اطراف آن
و گل آن مایل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فرفیون و لیف شعبه شاخ و جهت آن نزدیک بهم و اکثر آن در دامنه کوه سرد در اراضی شام و مغور و طبرستان
و جبال بیت المقدس و مکار موصل و غیر اینها از بلاد مناسب **طبیعت** آن و بهترین آن طری سوسی حبه و شیرین با ذرک تلخی است و تازه آن را چون از
زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون مدتی بماند نزدیک بخشکی گیاه از آن بکنند صلب و بزرگ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی
طبیعت آن در اول سیم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و ملطف اخلاط دسومی و مقوی احشا و اعضاء الرئیس و مسکن الغذا و
دار الزنبه و المفاصل و صغیر با شامیدن آن جهت دفع صداع و دفع بخارات منع صعود بخار و تقویت دل و قطع نزلات و نفث الدم و ذات الریه و سعال
و ربو و ضیق النفس و قولنج ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و بدرد و ست و مثانه و ادرار جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نکولی
و زنگ حار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و نگار جهت قطع سیلان خون تا آب کند تا جهت اسقاط دانه و بیشتر و مداومت خوردن آن با آب گرم جهت
تحلیل آنچه در احشا جمع شده و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا و النقرس بخوردن آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرای آن با
سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه و طنین اکتحال آن جهت قطع
و تا خته و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصا با شراب بدستور خدا کردن آن المخوص
آشامیدن منقوع نکرده هم آن در پیر تاره و سفید و تنبلد بر کیسه و ریح صحیح باشا و تا آخر روز چیزی نخوردن موجب علم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد و خواه
نباتی تا مدت یکسال گویند تا مدتی آب را که جهت سقطه الجروح و ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر است
مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال حب بغدادی در مراطل یعنی رایان نوده که در شام هم میرسد و آن بیخی است شبیه بحربخان
صلب و عظیم و چون بخایند نرم میباشد و در دفع اثر سموم و در عوض سال مخصوص آن دانسته **حسک** بفتح حاء و سین مهملتین و سکون کاف و انرا شکوبیج و مشک
خیر و شیراز خار سه گوشه و باصفهانی مرداو و در مغرب حمص الامیر و لغاری خار خسک و هندی گوکهرو و در دست خشکها لعینی در پای فیل چون بخله فریاد
برآورد **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن در خراباها و نزدیک آبها و بیشتر با سیر و بید شبیه بنبات حنا دانه و شاخهای آن تا در
منبسط بر روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه برگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و تلخی که بر آن ملی نفذ ترش و حجم آن بهیزه و با اندک خصوصیت
آن سه پهلو و اطراف آن تیز مانند خار و مغز آن بار نخود و گوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در شهرها میروید و شاخهای آن نیز قریب از روی زمین و خارهای آن برده
شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته بار که نخود و مجتمع شبیه بنخود شده و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن بهترین آن بستانی است
طبیعت آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول تبرد گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح اعضاء الغذاء و النفس
و السموم و خیر آنها و مدر بول بی سکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج در ادرار و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد بامرا
جهت وجع ادویه حسیه نباتیه و آشامیدن عصاره برگ و بیخ و ثمر تازه آن تنها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که لغایت سوزش و سنگ سوزاک نافع و تقویت باه
و تفتیت حصاة و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال صبر و مخففه و در ادویه منضجه بقصار و با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و
اورام عضل حلقوم نافع و ضماد عصاره طبیخ آن جهت روع و ورم حار و منع حدوث آن و بخور مواد جشاد و مثقال عصاره خشک با شراب

طاریقون · خاقحی · خامالا · خالی · خالانی · خانق الذئب · خانق الکلب · خرزاع · خامری · خالی و خالی لون · خاف

۲۴۴

ناصر · حرنجن · حلمه · حرالع

حائش الارنب · حلی · حلیون · خامالاون · حرشف · خامافیطوس · حولی · مولی · حماما

[illegible]

جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک بغایت موثر و چون بخود دهد و تازه آن کرر بپرورده کنند در تقویت باه بی عدیل مقدار

شربت آن تا پنج درم مضر بسر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه از آن با روغن کنجد طبخ دهند بدستور

معمول مالیدن آن و اشامیدن و تحقین بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و گدازانیدن و مالیدن آن در

احلیل و مثانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با پنج یا عسل با بنیاد و چون تخم ازاکه حسک نانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ

نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی مثل است **حسل** بفتح حا و سین مهمله و سکون لام و کاف نیز آمده یونانی حسمی نامند **ماهیت** آن گیاهی

است شبیه بصعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن پخته آن مقوی معده و هضم و مصلح طعام

فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و رفع ورم و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درم و زیاده بر آن نیز مجوز است **حسو** بدل

[illegible] و حسو بر وزن فعول نیز آمده **ماهیت** آن غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و لطیف و قدره تناول می نمایند و بفارسی حریره نامند و ذکر انواع

آن در ذکر با فت **فصل الحاء مع الشین المعجمه** **حشیشة البر اغبش** بفتح با موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون شین معجمه

نمانید و نار سلسیه ملعب شام گیاه دو دش را نامند و در عراق هر اداز آن گیاهی است که کرک را دفع مینماید و در طبرستان کرک لرش نامند و قسمی اند و سر

شمرده اند **حشیشة الدرس** بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت یونانی فارقوخیا نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه آن شکلها

و برگ آن شبیه برگ عدس و از آن بزرگتر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف ضماد آن جهت نقرس و قروح شدیده و جرب

نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زای معجمه و فتح جیم بربری کسنین و اهل اندلس حبقیه و حیقار و بفارسی گیاه آبگینه نامند **ماهیت** آن گیاهی است

که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن با ریک مایل بسرخی و برگ آن خشن و مزغب بر شاخهای آن چیزی شبیه تخم لیقدر سیخ و خشن و بسیار تلخ

و بر جامه میچسبد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و چرک جاج را با آبگینه ازان میگیرند

و از این جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و حسکی بدو اد قیه از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و بواسیر سفال

جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا دیه بر زمالیدن برگ آن جهت قوبا و خوخزه آن جهت ورم لوزتین و با عسل جهت درد گوش مفید مضر

مصلح آن نبات خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله و لام سکون قاف امین الدوله گفته که از اقسام گیاهان چینی است و آن

حمله بوده است و در بازندران او جی گویند **ماهیت** آن نباتی است سبز و مایل بسیاهی و خوشبو با لزوجت زیرکو چلیک مانده نماید و در سائر افعال قوی تر از

اقسام نوع است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون از ارلس مندرانامند **ماهیت** آن کیاهی است شبیه عقلب و قریب

بسنبلات سنگ و چون خشک شود احمر است آن نرم گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن برطرف نشود **افعال و خواص** آن حابس و مولد صحت و طراوت حلیلة

[illegible] ضمادات ملوکی بکار برند **فصل الحاء مع الصاد المهمله** **حصا** بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تا و قاف و قاف و تاء فوقانیه بفارسی سنگریزه و شبیه شهر دیگر نیز

طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن رادع و مجفف و در ذرور سائیده آن تنها جهت تسکین الم جراحات و دفع خون رفتن از آن مفید

وانداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشاست **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند **ماهیت** آن انگور

خام نارس سبز رنگ است بهر نوع که انگور باشد **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد تر و خشک تر از آن تا سوم **افعال و خواص**

آن مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و قاطع بلغم حابس و رمعده و حابس طبع مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن را از تشنگی و سستی حفظ کند و ضماد سائیده خشک آن

جهت نیکو کردن و منع تولد آن [illegible] سیال تا نیا و جوشش و خارش و سستی لثه نافع و مضعف معده و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و

[illegible] مضر جهت گشنیان و [illegible] مصلح آن گلقند و نعناع و نبات غیر آن زیبا و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و تسکین حرارت و التهاب معده و جهت اسهال

[illegible] و حفظ چشم حیا و منع [illegible] خمار و منع نزول مواد و بار اثار منجوش جهت صفرا و مجرب و عصاره آن که در آفتاب

[illegible]

خشک کرده باشند جهت خناق و... بخور نمایند جهت قطع دم و دلاک وبای کنند تا جهت تحلیل ذات الجنب و امسر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و بار

کثیر جهت تو احیر قطور آن جهت حرکت گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان

رطوبات رحم معتبر و در سایر افعال مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم مضر بگرده و مثانه مصلح آن کتیرا و بدل آن در تقویت معده و کبد و سایر افعال عطر

نجاست مقوی فعل است مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصاره آن مثقال بدل آن ... و سماق و سرکه

آن که از آب بغوره ... در دیگی سنگی و عسل کف گرفته بقوام آورند بطریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نموده

در آفتاب گذارند تا برسد و آنچه مقوی معده و مسکن و رطوبات رحم و جهت علو و هضم و تهوع و مصلح خامی معده و قولنج ثقلی و باد در سایر افعال مانند عصاره آن است

کباب الاده ... آن تیز و قوی ... بافس و تیزی بقوام آورده و شربت سازند

لبان الجاوی

بفتح جیم و کسر صاد مهملتین و سکون نون ...

و ضم لام و فتح با موحده الف و ضم نون ... و فتح جیم الف کسر واو و سکون یا و لغات ... لبان ... آن صمغ ... است

از ... در ضمن مذکور خواهد شد الطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق کرده اند من بعد از تفحص بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ... است و در اول آن

لقدر دانه گندم میباشد و ... آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین ... چون در آتش اندازند ...

و بهترین آن است که خوشبو و سفید مایل بسرخی و سیاه باشد و مغشوش مصطکی و کندر و صمغ میباشد و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو

بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ملطف ... و مورث ... جهت ...

فالج و ... تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت ... لا الاذن قطور آن ... جهت درد گوش ... المقعد ...

آن جهت ... سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و ... رطوبات و تحلیل ... و تقویت آلات تناسل و معده ... اعتمال ... آن جهت تقویت

بدن ... مضر ... مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن لادن و مصطکی بالمناصفه و مصلح ... مصلح آن ... و خشخاش است

فصل الحاء المهمله مع الضاد المعجمه

حضض بضم حاء مهمله و ضاد ... و سکون ... **ماهیت** آن ... است ...

شهور است که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب بذرع ... بوست آن ... شبیه ... سیاه و املس و طعم آن تلخ

و گویند برگ آن ... و تخم ... گرفته جوشانیده ... کرده در ...

می خیسانند پس ... صاف کرده ... در آن ته نشین گردد پس صافی زلال ... منعقد نمایند ...

... و این را حضض ... تا ...

... این را حضض ... و بعضی ... و تحقیق ... است که گیاه آن ... عنب الثعلب است ...

... و بعضی ... از برگ ... مثقال ... زعفران ... مثقال و دو شاب ...

... فرق میان آن و اصلی آن است که رنگ ... اصلی زرد مایل بسیاهی ... و چون در آب حل نمایند ...

میباشد و طعم آن ... و تلخی و چون بر آتش ... گردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف ... **طبیعت** آن در حرارت و برودت

معتدل و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ... و محلل ... و تحلیل ... جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان ...

و ... و ... سینه و سرفه و درد جگر و یرقان ... و بواسیر و حرارت گرده و قرحه مجاری بول و التهاب ... و گزیدن سگ دیوانه

... قطور آن جهت منع سیلان ... از گوش ... جهت تقویت لثه ... و غرغره آن جهت ورم حلق ... اکتحال آن جهت جرب

و ... و دمعه ... و ضعف بصر و منع نزله ... الغذای طلای آن جهت ... و قرحه مقعده ... کل اعضا ... آن جهت اسهال ... قرحه امعا ...

... در شرح قانون گفته که حضض با وجود ... مضر ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... مثقال ... بدل آن ...

هندی است **حضض هندی** هندبای رسوت نامند. **ماهیت** آن بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است و تحقیق آنست که عصیر است صاحب دستور الاطبا نوشته
شیرین آن آنست که در رنگ کوت و نواح لاهور از شیره هلیله تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور نگرکوت از شیره هلیله تازه و گر
میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که اینجا از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده است که عصاره دار بلدست که او را تازه کوفته در آب میجوشانند تا
قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده ساق آن نیز کوفته داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و با طراف برند و بعضی گفته اند معنی رسوت هندبای
است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوت بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است در طبخ مرتب می نمایند لهذا اسمی بدان گشته و آن عصاره برگ هندبای
[illegible] تعبیه ببرگ حلبه [illegible] و بعضی شبیه [illegible] خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بخود تو تی که هندبای کده [illegible] و پس کثیر تا منعقد شود و هاجر بی بزرگ
[illegible] صاف کرده طبخ [illegible] تا سر حد انعقاد رسد و بر برگهای عریض طولانی سبز [illegible] رنگ [illegible] خشک نمایند و با طراف برند و آن برگ [illegible]
باشد [illegible] سوت تازه خالص [illegible] میباشد **طبیعت** آن در بطبیعت کمی است گفته اند سرد و خشک است **افعال و خواص** آن مربی است و جهت
[illegible] تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و [illegible] و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و انثیلین محلول
[illegible] آب برگ کگروندہ که گیاه [illegible] **ماست** مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر
و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج و امعاء و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهت وجع بین الکتفین و تحلیل اورام حاره [illegible] مجرب اهل هند جهت سحج اطفال و او
[illegible] [illegible] اطفال مینمایند و مینوشانند و حلوب رسوت در قرابادین مذکور شده و [illegible] ان که [illegible] آن از تمر هندی [illegible] بوزن آن [illegible] که [illegible] یا ربع وزن آن
[illegible] کوفته در آب برگ کگروندہ حل کرده فتیله سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آن محکم بسته نگاه دارند و عند الحاجت یکی بردارند
[illegible] جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون آن مجرب است **حضض الحمار المهمله** [illegible] کلاه [illegible] [illegible] بفتح حاء مهمله [illegible] [illegible] ماهیت
آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن [illegible] و تخم آن بقدر خردلی بنسبت آن اکثر [illegible] عمارات
خرابه **طبیعت** آن در سیوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو [illegible] کوفته و بر بسته و مانده [illegible] شکسته باشد
جهت خارش [illegible] اطفال [illegible] نافع [illegible] و آن و جهت سیلان زرد آب [illegible] **حلبه** بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و حا
[illegible] [illegible] [illegible] باشد و در شیراز [illegible] و [illegible] **ماهیت** آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر زرعی
و شاخهای آن باریک برگهای آن ریزه [illegible] سه زاویه آن متصل بشاخ و [illegible] بالا و طعم آن مایل تلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و قوی الرائحه
[illegible] شبیه بیوی برگ آن [illegible] شبیه [illegible] تحم [illegible] [illegible] اندک [illegible] ریزه مربع اندک [illegible] و غیر املس و غیر مستوی [illegible] برگ آن را
[illegible] پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رایحه آن اولا برگ آن را اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیاز و گوشت
بریان کرده میخورند **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص** برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت [illegible]
بارده و سوء القنیه و استسقاء [illegible] و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت [illegible] نافع و خوردن آن با [illegible]
[illegible] است و تخم آن [illegible] منضج و محلل [illegible] [illegible] [illegible] مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد مختبیه [illegible] سینه [illegible] و درد جنب [illegible]
و بواسیر و اورام و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مطبوخ آن با [illegible] و مویز و انجیر که آب آن را بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده [illegible] جهت
[illegible] و تنقیه صدر و [illegible] سینه [illegible] [illegible] [illegible] باشد با آب [illegible] [illegible] بخوردن آن [illegible] پیش از طعام [illegible] با عسل شکم را براند و اخلاط
دفع کند [illegible] و طبیخ آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ادرار بول و حیض و [illegible] و خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل [illegible] جهت
[illegible] بدن و اصلاح حال گرده سوده و آب طبیخ آن [illegible] [illegible] جهت [illegible] رائحه براز و تلین طبیعت و رفع [illegible] و [illegible] عضا و ادرار حیض [illegible]
رائحه عرق و بول [illegible] اورام [illegible] ضماد آن جهت اورام صلبه [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] باردو [illegible] [illegible] و [illegible] و ورم [illegible] رحم [illegible]

باسقاط موی و سایر آثار جلدیه و ضماد او را دان با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن ثؤلول و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و با

عسل جهت بارده و طلای آن جهت نمش و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و نطول طبیخ آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و قلاع و بثور و در چشم

و نطول طبیخ آن بستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با قیر جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با طبیخ آن

جهت جودت موی و زوال ابرده و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر مثانه مصلح آن سکنجبین حامض و انیسون و نمک و انار میخوش و محرور المزاج

استعمال آن با ترنجبین کاسنی جایز است و طبیخ برگ آن با برگ اسفناخ و یا برگ خرفه و یا با زرد تخم مرغ نیکو مصلح است از برای محرور المزاج و سوختن تخم آن گرم تند و محلل

و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال مخالطه رده و موی و قرحه رخساره و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلا بشره موثر است **حلبیت** بفتح حای

مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است **ماهیت** آن دوائی است مانند خشبی شبیه بسورنجان

مصری **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص** آن نشامیدن آن جهت لقوه و سعال و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم

و اخلاط غلیظه و اسقام گرم معده و معاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن مصلح آن کتیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حای

مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت مغربی است و باندلس حب الاس نامند بحاء مهمله و در بلاد دیگر عصا الراعی و بعضی حشیشة الربیع و بعضی

... و بعضی بوطا قون نامند **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری و در شاخ

و بسیار گره و شبیه است از گره های آن رسته و برگ آن کوچکتر از برگ باذروج و مفروش بر روی زمین و بیگ دیگر آن غبیراء دو نوع میباشد نر و ماده و ثمر نوع ماده آن

خوشه دار با تخم و تخم آن از بلسان کوچکتر و برگ نر آن نیز کوچکتر از ماده و تخم ریزه بسیار و تخم آن بالای تخم دیگر پیوسته بهم شبیه به خصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و سیاه

بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و ملین طبع

و نشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمول برگ تازه آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن

باعث حمل ماده است و نشامیدن برگ تر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل پسر است بالخاصیه و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی باه است **حلتیت**

بکسر حای مهمله و سکون لام و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و تای مثناه فوقانیه بفارسی انگدان و انغوزه و باصفهانی انگشت گنده و بهندی هینگ نامند

ماهیت آن دو نوع میباشد طیب منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله برنا نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی کماه نامند

و بهترین آن طیب است و بهترین آن صاف شفاف مائل به سرخی تند بوی با انتشا عفونت که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون و مغشوش آن

سنگ آن سبز و بوی آن مانند بوی کشنیز تازه و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکبینج و آرد باقلی مینمایند منبت آن هرات

طبیعت آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه **افعال و خواص** آن امراض الراس نشامیدن آن

آن جهت امراض بارده و دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و کزاز و دوام النسیان و امثال آنها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض عصبانی

و با سکنجبین جهت فالج و خدر و شیر طرادمان و بلع نمودن تیر از حلق آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و سکته و سعفه و کبد و

طحال و امراض آلات تنفس و اکتحال آن با عسل جهت قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و تقطیر جوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و در بینی

و با زنجار و زاج جهت بردن گوشت زائده که در بینی روئیده باشد و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن با اخراج زیر گلو

آن و مضمضه بطبیخ آن با انجیر در زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغره آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج علق در حلق مانده و با زوفا و تخم مرو جهت رفع

خشکی و درد پهلو و تنهائی و با ادویه مناسب جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصه و لقیمی و نشامیدن محلول آن در آب جهت تقویه و عضا لا الغذاء و نشامیدن

آن بسیار جاذب و محلل و پراگنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت جمود و شیر با قوت لبن جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت حیض و بلغمی و تحلیل

ریاح و پراگندگی آنها و اخراج اسقام گرم معده و تفتیح عروق و با انجیر برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر

بقدر برداشت مزاج که در جوف خمیر نان بخته گداشته بلع نمایند تا چند روز پیهم جهت تحلیل استسقای لحمی و هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با
انجیر جهت یرقان سددی و با آب بادرنگ جهت رفع چرک و دبیلات باطنی المرض رحم و اورام و قوباء و ثالیل و سموم و غیرها و اشامیدن آن با فلفل جهت
گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج جمیع اخلاط فاسده آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه
جهت قوباء و با قیروطی جهت ثالیل و غدد و مساریه و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب در یا جهت شکاف عصعص و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه
و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و مانند آن و با سعتر با شیر و حنظل با جهت گزیدن سگ دیوانه و بار و حن تیون جهت گزیدن عقرب و رتیلا
الیاه گذاشتن اندکی از آن در مجرای احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا
که در روغن زنبق مدتی بعید انداخته و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند اکثر اشامیدن آن جهت ریاح الرحمیه اشامیدن آن با کولات
جهت شکوفه زنگ حنا را نافع مضر ریه و جگر مصلح آن انارین و انیسون و مضر سفل مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب
شربت صندل مقدار شربت آن از یک جبه تا نیم مثقال آن جا و شیر و سکنجبین و گویند مطبوخ محرورین کرنج الحداد ثابت بدل است و گویند از خواص است که
چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است و هوام را همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر سر چه بمالند هوام از آن
گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد گذارند از او ریشه ساقد و اگر بیخ آنرا بکنند کنایت شود و ترک نمایند و گویند
مانند سقوف خانها و دیوارها باشند درخت پیپل و بر که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانها بر می آیند و باعث ویرانی دیوارها و سقفها و گنبدها
مساجد و حمامها و اخراب مکین چنانچه اکثر هیسر ند تسکین ایکراند کی بسیار اصلی آن با نداز سیر شید **حلزون** بفتح حاء مهمله و لام و ضم زاء معجمه و سکون واو و نون اسم
جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر از انها را سپید مهره نامند و هندی سنکه بفتح سین مهمله و غنای نون و کاف و راء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و
وحاقی مینمایند و بوق نیز میسازند و خر مهره که بهندی کوڑی گویند که در هند و بنگاله داد و بیع و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده ریز و سیار کثیر
بدانست خصوصا در بنگاله در هند فلوس نیز و این کمتر نیز نوعی از حلزون است **ماهیت** آن بری و بحری نهری میباشد بحری آن برگ دهای کلان کلان
و هر یک با شکال مختلفه بود و بری انجیری است که حسیده میباشد گیاه و اشجار و دیوارها کون بیاید و از انها الحلزون حلزون فردی نامند و صدف اعم از انها است و
مخصوص بجلد بحری آن حیوان است و شیح و درج و الفار الطیب و طلبیا و خف الفرسی و غروراد و لبلیس و صدف مروارید و غیرها نیز ولاطلاع همه را انواع حلزون
اند **طبیعت** جلد بحری آن در دوم و خشک **افعال و خواص** آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم و تر گوشت
دلبیس که و مصرام التحول گوینداز اقسام بری آن ثقیل است لطیف سریع الاستحاله بجوهر صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافع و گوشت
سایر حلزونات مولد بلغم و سده و رادع تشنگی گرده و التهاب و مسخن اصناف حلق اذن نف و اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت آن
با قطرات بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گونگه نامند در هنگام ظهور جدری در
چشم نافع بود و گوشت آن و ابعداز بیرون محلل و دافع آن و سکن حرارت و سوزش و گرمی چشم چون تازه آن بگیرند و سوزن سوراخ نمایند و بر موی دنبال
در چشم بچکانند از زوال گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای غایر
آن نافع و سوخته از آن با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث و در بردن گوشت خام آن جهت درد معده و با
جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجففه و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام و الجراحات و المفاصل لحم اشال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم و خنازیر
گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب سنگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک
گرفته باشند با مرصاف و صبر و کندر بیشته جهت تحلیل اورام و فرمنه و التیام جراحات خبیثه و بدیل با مرد کنند نیز جهت التیام جراحات خصوصا عصبیات و گویند
بالخاصیت منقطر شدن جدری از زرم پیاز **حلفا** بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح فاء و الف **ماهیت** آن نوعی از بردی است که بفارسی نیز نامند که در آبها

سوید و از آن حصیر امثال آن ترتیب دهند در حلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکه معظمه بسیار میشود طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن

آن نشستن ستر بحرق آن سه روز متوالی جهت منع حرارت و قروح ابریه خوردن یکدرهم آن با عسل و سرکه کشنده اشنام گرم مشدد و معاء منتج سدد و گشاینده

با آب عسل نیز این اثر دارد و دواغ کردن بنا جهامای آن که از آتش افروخته باشند جهت تحلیل ساعیه تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن آن در لحم خود نافع

حلق بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف ماهیت آن عصاره برگ نباتی است یمنی شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انگور و دانه آن مانند حب الثعلب و بعد رسیدن

سرخ میگردد و بعد سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش با گوشت از آن طبیخ مینمایند و میخورند و عصاره از این قسم میگیرند که برگ آن را در تنور میگذارند تا

نرم گشت رطوبت آن را افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آن را در اسفرمی زیرنا

و بعد از انعقاد و خشک شدن مبدل آن میسازند با طراف میبرند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن نافع اشامیدن یکدرهم محلول آن تسکین حرارت

قی مره صفرا و تسکین هیجان حرارت معده و عطش و ازاله کرب حار بیدل مقدار شربت تا یکدرهم **فصل الحاء المهمله مع المیم** حماحم بفتح حاء مهمله

و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق نبطی ماهیت آن نباتی است و در شام حبق نبطی و بعربی دسیم و بفارسی گویند ریحان آن تریست و نیز گویند غیر آنست و بعضی گفته اند که مشکطرامشیع

آن نباتی است که آن شبیه ببرگ ریحان قرنفلی و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با ریحان فرنفلی مینمایند و مشهور بالا ریحان ایست

و در سبزه نیکل عاشقان طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن نافع با قوت محلله و رادعه رافع سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت

تشنگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آن را با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده پاک کند

و تخم آن مقوی دل بریشته آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و کثار آن مضر مثانه مصلح آن کندر مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ریحان قرنفلی

است و روغن آن که آن را گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت رفع

دماغ نافع است حمار اهلی بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها دارد و دیگر دلهجه

ماهیت آن حیوانی است طبیعت آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم

و مورث امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و اشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر

غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن یعنی تنها الی و استنشاق خشک آن که سرکه بران پاشیده

باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد و مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها اشامیدن بول آن جهت درد گرده و اشامیدن حصیه

سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاه و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و اشامیدن آن جهت رفع سم و جذام و ضماد سم سوخته جهت

شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن

و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا نیم گرم و خوردن آن و اشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و مرغ

و سرآن با روغن زیت موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و سپرز آن شیر زیاده کند و خون آن با اندکی افیون

و جهت جنون بمالند و کودک بدخو آن را بستخو گردانند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و اشامیدن آن سرد کهنه حار و سل و دق را مفید و موی

دم آن را که در شراب انداخته خورند آورده و بول آن را بر سر کشتی که مانند ایشان نیاید در جمع شدند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و

اشامیدن جگر گوش آن مقدار نیم درمی اطفالی که بسیار گریه کنند باعث تسکین گریه است و حالتیوس گفته که طلای آن سه بار تا چهار بار و مستسقی

وانه بوا بیرست و گویند چون عقرب بگزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است با تسکین رفع

درد گشت و چون قضیب آن را در کوزه آب نهاده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد بس ساییده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی

و دراز کردن آن بغایت موثر و گویند چون قضیب تازه آن را با ادویه حاره بپزند تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات است و ...

آن جهت سپید برص و بهق مجرب دانسته اند و بشکیه نو بنهند چنین کنند و اندکی بخوانند و چون نطرون و نیم ماه قمر حاریان پاشیده خشک گشته بنیم مثقال آن با ماء الفطر

جالینوس سهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن بعد تناول آن باید با اخراج

سوداء او بر طبیعت آن استعمال دهن و ایجابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و نزد و از معده او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن از مجاری

و ترجات یا شیافات یا جوارشات مسهله تدبیری و بیونانی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف است بترکی **ماهیت**

آن حیوانی است **طبیعت** آن گرم و خشک تر از حمار اهلی **افعال و خواص** آن گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون خواهند که استعمال نمایند با نمک و سنبت

دو ادار چینی و زنجبیل بهر انجیه تناول نمایند امراض الرحم العین و الصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر دیار بارد و جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته

اند باید که مقدار یک شعیر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر جهت رفع صرع مجرب یافته باید که هر ماه آن انگشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلاء آن

با شیر جهت رفع گریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن جهت صحت بصر نافع نزدل آب آشامیدن پیه خشک کرده آن با عسل و کثیرا جهت سرفه و ضیق النفس

امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیر آن آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت

تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و ذکر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و

وضوبا و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است **حماض** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد

معجمه بیونانی بلوطاتن اغواوین و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی لبتانی ازاشلیه کیاتم و دیگر ازاشلیه باتم گویند و قسمی دیگر که کوچک می شود

برگ آن شبیه به برگ است ازیا اطریفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمیض و نیز اترودگو بنامند **ماهیت** آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو

نوعی است نوعی عریض الورق و نوعی دیگر دقیق الورق ترش و انرا حماض بستانی

نامند نوعی نزد اهل بصره ... و ثمر آن خوشه دار و تخم آن سیاه و براق و در غلاف ریزه مثلث شکل سرخ رنگ نوعی را تخم نبود و گل نکون میباشد این نوع

ترش و بهترین انواع اند **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و در اول و دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن امراض ...

... آن جهت تسکین درد دندان ... امراض ... و معده و کبد خوردن آن نافع خمار و قی و غثیان صفراوی و خوردن گل خوردن و امثال آن

از خون ... و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و بادزدن و اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن ملین طبع کند و جهت جرب

اصناف بیخ با سماق مثل آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند با روغن زیت بریان نماید و کشنیز و اندکی زیره و آب نار دانه بران بریزند

تناول کنند جهت ... نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بناگوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و خون

جهت قروح ... و ... آن بغایت مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و قابض **افعال و خواص**

آن امراض ... و معده و کبد و ... و جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا بسبب تغذیه آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیه آن

و بریان کرده آن جهت اسهال دموی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازو جهت منع الحبل گفته اند جهت سم عقرب

مجرب و موثر است چون کسی از آن آشامیده باشد و عقرب را بزاید ضرر نکند ... مصلح آن ... و قند مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت

اسهال ... و یرقان و سیلان ... و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و خشکی و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با

سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض و بری آن ...

شبیه بنارنگ ... و شبیه ببرگ چغندر در نگا ... امثال حلبی نامند بیخ آن ... اصفهان حلبونا خوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پخته آن جهت ...

... بیخ آن در افعال قوی تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب جهت الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت

درد مفاصل و کوفتگی ... جهت خشک کردن ... اندر ... دانه بواسیر ظاهری و ... و تخم کتان جهت بواسیر باطنی

نافع و باقی آن که در کنار آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه بنیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه تلخ اندک مایل بسرخی و طعم آن
مانند بستانی و از اجاص التین و سلق نامی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است **طبیعت** آن سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن قریب به بستانی است
جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و طبیخ آن خوش دارد و ضماد آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه
و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آن اگر چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و دادمان کل آن ... از اسهال گرداند بدل آن
حمام بفتح حاء مهمله و میم الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است **ماهیت** آن طیری است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ
مایل بسبزی و خانگی آن ملون بالوان و انواع و خوش رنگ و خوش منظر میباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک صحرائی آن گرمتر و خشکتر و گوشت فرخ آن
گرم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بچه آن بهتر خصوصا تازه پر و بال بر آورده آن امراض سرد چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت
آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طحال و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آن را
تازه بر آورده باشند الایش جوف آن را دور کرده و سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد پریدن آن با نمک طبخ نموده جهت
تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن ... جهت قطع رعاف که از حجب ... باشد و به ستور اشامیدن ... تا حلا از خون خشک
شده آن ... خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که بر تو رسته بچه از کنند که خون از آن بر آید و در
چشم بچکانند جهت جراحت چشم و ثمره و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و حالی درفع اشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت
استسقای بارد و سه درهم آن دو درهم دار چینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف مفید است و چون
سرگین آن را بکوبند و ملح انگیز اندر با آب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن ... و خردل جهت صلابت ... و سفید و درد پهلو ...
و نقرس با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن ... و قلع خنازیر
و چون با آرد گندم و آب گرم ... ساخته شبانه روز بر برص ضماد نمایند بس بشویند و باز تجدید کنند و از ازاله برص ... موثر و با سرکه جهت
داء الفیل استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول ... و بیان آن جهت ... قروح ... نافع و ... سوخته باشد جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا
مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن نیمبرشت گرم اشامیدن خام آن جهت رفع
خشونت سینه و سرفه و چون اطفال با عسل تناول نمایند بر ودی بسخن آیند و ... عدد آن ... جهت تحریک باه ... موثر ... از اجون ...
جهت ... آب بیاض ... نافع و استخوان ساق آن ... جهت اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث
برص و بچه کبوتر صحرائی و ... مسخن و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر بادویه حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است
مصلح آن ... آب غوره و سکه و کشنیز خوردن کاسنی و خیار تازه و لعاب آن و سکون صاحب آن در جائیکه کبوتران در آن باشند و زیر بالای آنجا
مورث شفای ... از امراض ... و عصبی ... مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون و ازاله ... و سواد
حماما بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت ... و اماموم و امون نیز گویند **ماهیت** آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری ... از شاخهای سرخ ...
... صلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ ... و خوشبو گل آن ... و بسیار ... مانند
تخم آن ... و منبت آن ارمنیه و طرسوس ... بهترین انواع است و نوع دیگر ... در آبها ... و در شام ... خود و مایل بسبزی و نرم و چون ...
... آن شبیه ... باشد و نوعی دیگر ... غیر مشک و مستطیل و تخم ... و سفید مایل بزردی و گل آن زرد مایل بسبزی و بعد رسیدن سرخ میگردد
... و سفید ... از رسیدن کمال تخم آن را اخذ نمایند ... فاسد ... و قوت آن تا ... باقی میماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن ...
است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ... امراض ... الدماغ ...

و اعضاء الغذاء و النفس و غیره و ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و پستانها و با بابا درج جهت گزیدن عقرب با مویز جهت ورم خصیتین
و آشامیدن آن مسکن درد سموم و مورث سرور و تنقی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سدهٔ آن و سده سپرز و تحلیل صلابت آن و نزع مفاصل پراگنده نمودن ریاح
الکبد و آشامیدن طبیخ آن جهت سم جگر و زمین و ورم رحم و سایر اورام و حبس بول و طمث و تقریح حمول فرزجه آن جهت ورم معقده و رحم و نیز و جلوس در طبیخ آن
گذاشتن او در طبیخ آن و طلای آن جهت تقریح طلای آن با بادرنج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکتحال مینمایند مقدار شربت آن دو درهم بدل آن لوبیا ان
اسارون با عود یا فرنفل با رنج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصلح دیگر مقوم کسالت و مصلح آن صندل و گلاب و ارجینی و حمص
ازرا با سداب آن ارجینی عرق کشند و با عسل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یک درهم آن با یک درهم زجاج مکلس
جهت ادرار بول و تفتیت حصاة در مثانه روز مفید **حمص** بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بشکل چنه ملتحی لوبیا گشنیم با حمص
و سکون میم و فتح نون با چهار نقطه هندی و بترکی نوخود و بقاق نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یک ذرع و تا یک نیم ذرع
و شاخهای بسیار باریک بران برگهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته کوچکی در سر غلاف یک دانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین صنوبری کوچک کله
مانند با طلا و غیر آن اجود آن سفید بزرگ تازه است و بری آن نیز شبیه به بستانی و سبز و رنگ کوچکتر و ثمر آن اندکی تلخی و مایل بسرخی و دراز و نیز بستانی
اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ مایل سیاه بری و حمص کرسنه نامند **طبیعت** آن در اول گرم و
خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم تر از آن و تر دلیل افراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا یک سال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ
افعال و خواص آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و تیز با دهانه جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بناگوش و انثیان ضماد او با عسل جهت تنقیه قروح
و جهت سرطان مفید و تحلیل آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و مدر حیض و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه اشتها و اعضاء الصدر و الغذا و الفعل
تعذیه آن جهت پرزیاده و جهت بگریستن و با نبیذ تازه جهت گرفتگی آواز که از حدت اخلاط و تب نباشد و چون با تب باشد بجای نبیذ با آب بنوشند و چون یک شب
در سرکه خیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب است آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات
و مفتح سده و سبب طوبت و مدر بول و جاذب و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح و شش نافع و با او چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و منقوع
آن با انگبین و عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین مجرب گفته اند و خوردن حمص با ابن طعام معین بر هضم آن و چون بر سیر آن ترتیب
داده باشد که بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن بر شته آنکه بهم و نشره با شکل
جهت بواسیر و تنکوار مودهٔ سبز تازه آن مولد فضول و آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص در سوم گرم و خشک و کند و با
قوت نافذه و مقوی مو و باه جهت تسکین درد دندان و لثه و درد ریاح و جذام و امثال اینها بغایت مؤثر و شیاف آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ است ضماد و تقوی
و طلای آن جهت تقویت باه و دمشق و کلف امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و قوت
ترياقیه و جهت استسقا و یرقان سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت نزع صداع و درد سر حار و سعفه و جنازه و کلف و خارش و عفونت
و هیچ آنها و امراض مفاصل و تقویت موی و گفته اند که از خواص است که چون در اول ماه و بعد ثالیل در بدن مالید نخود با لیده گرفته و مجموع
را در لته پیچیده از میان بر دو یا خود و با از بالای شانه آن لته را بجانب عقب انداز و در آخر آن ماه ثالیل بر طرف شود حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن
خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازه آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت
باه لوبیا و در سایر افعال ترمس و آشامیدن آب آن قبل از تناول نخود بغایت مضر است **فصل الحاء المهملة مع النون** **حنا** بکسر حاء مهمله و فتح
نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون امده لغت عربیست و بیونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندی نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف ساق آن
بقدر یک ذرع و زیاده و در هند دیگاله تا بقدر درختی قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه به برگ انار و مدور و تازکتر و کوچکتر و نرمتر از آن

و در اکثر بلاد و خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل زمستان که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و تر و تازه تر می باشد و نشو و نما

زیاده می یابد و در ربیع و قلیل سرد می باشد و گل آن شبیه گل حنا که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل می کند یکی در

ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر فلفلی و فی الجمله بزرگتر با اسفید و پوست نازک و خوشه دار و در جوف آن دانه‌ها ریزه و گویند بزر و باده می باشد و برگ

تر آن خوشبوتر و برگ و درخت آن کوچکتر و سبزتر و لطافت بسیار است و رنگین تر و ثبات آن رعناتر می گردد و طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی و در دوم و خشک

و در اول گرم نیز گفته اند افعال و خواص آن ارض سرد و دوم ضماد طلای آن با برگ گردکان بالمناصفه جهت بثیه و خوره و شقیقه و صداع ریحی

و طمثی مجرب است ... بر پیشانی جهت رفع صداع و بازفت و با روغن گل جهت قروح سر با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر پیه صدغین

خصوصا که تخم آن تیز زاده است ... جهت ... ریختن مواد چشم ... مطبوخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال ضماد آن بر کف پا ... خصوصا ...

طریقه ... در چشم آن تخصیص ... آنکه عصفر و زعفران ... باشند و در حدیث وارد است که ... تخفیف ... آن ...

و ایام ... صداع ... مگردانند و نور بصری افزاید و تقویت باه نماید امراض متعدده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و ... و ... و باد ...

... بالی ... ریدن مقدار نیم مثقال جرم آن ... ده مثقال آن جهت ... شیر ... و ... بول ... رفع ... آن ...

و باده ... جهت ... و خروج مجاری بول ... ناخن ... بجای ناخن ... آن جهت ... مثقال

... جهت ... جذام ... مداومت ... جذام ... علاجات دیگر ... مطبوخ آن جهت ...

... آن جهت ... حاره که زرد آب ... و با روغن گل جهت رفع حرارت ... جهت شقاق ... مجرب ... آن ...

و ... جهت تخفیف قروح و ضماد برگ ... آن ... جهت ... قروح خصوصا قروح ... تخم آن ...

مثقال ... جهت ... دلاع ... نافع و گل آن معتدل و لطیف ... مثقال آن ... جهت رفع انواع صداع و ... تخفیف

... آن ... جهت صداع ... جهت فالج ... و ... و التیام قروح و با موم و روغن گل ...

... گل ... جهت ... و ... آن ... آن در لباس ... مانع کرم ... آن ...

... مانند روغن گل سرخ ... روغن ... گرم ... و ... رنگ ... آن ...

آن ... حلق ... ذکر شد و گویند ... آن ... قطور ... نفتدا ...

آن آنکه ... و زیاده از آن کشنده است ... بفتح حاء مهمله و سکون ... فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم

... آن ... بفارسی ... و ...

... بلادی ... و بیونانی ... و ...

... مشهور ... آن ... سفید ... آن ...

... بسیار ... برگ ... و شاخها ... گل آن ... سفید ...

... تخم آن ... طعم برگ آن ... و ... سرخ آن ... مائل ...

... بسیار ... سفید و در میان برگ و شاخهای آن ... بر سر آن گل آن ... زیاده ...

... مائل ... تخم آن ... سفید و طعم برگ آن نیز شبیه ... و گلوله زیاده از آن ...

... آن ... و شاخهای آن ... برگ آن ... و گل آن خوشبو و ... در آن بلاد ...

... و ... برگ و تخم ... و ... افعال و خواص ...

آن و اکثر امراض چشم و اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و دیابیطس و غیره جهت تسکین ورم عصاره آن و بعض و غیره و ناشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان

و قولنج و نفث الدم و سموم قتاله و جهت اصلاح اخلاط لزجه یعنی منظر و خون و بلغم فاسد و طلای برگ آن با اندک سرکه و روغن بریان نموده

و حقنه آن نیز جهت زحیر و حقنه با آن جهت استسقا و دفع درد و جهت درد مفاصل و نقرس و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن

و گلاب تازه و تازه آن موافق مزاج و ... اخلاط فاسد و انسا و تخم آن ... و مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برگ

برگ و ساق ... و تخم آن شبیه ... ماهیت آن ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن

ناشامیدن آب آن جهت ... و تقویت معده ... و دفع ریاح و ... و نقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و ...

آن جهت صرع ... جهت تسکین ... موجب ... و جلوس در طبیخ آن جهت ... حرکت اطفال و

... آن جهت ... مصلح آن کشنیز ... و تخم آن گرم و خشک

... و مقدار شربت ... سه درهم مورث ... مصلح آن کتیرا و مضر ... مصلح آن شکر

... و از خواص آن است که ... و صاحب ...

... با آب

... از مقدار ... با ... فلفل

... فلفل ... مقدار ... جهت اکثر امراض بارده ...

... و از ...

... بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و در آخر ها بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند ...

... بکسر ... و سکون ... و واو و نون ... ماهیت آن ...

... **طبیعت** آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک

... **افعال و خواص** آن ... کثیر الغذا ... مصلح آن ...

... مولد ریاح ... مصلح آن ...

... گندم ...

... جهت ... گندم ...

... کثیر الغذا ...

... مصلح آن ...

...

... با آب ... جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم ... جهت تحلیل اورام حاره و با آب ... جهت اورام بارده ...

و با ... جهت ... و تحلیل اورام حاره ... جهت ... فضول ...

... جهت ... گندم ... بر موضع سگ دیوانه ... بالای آن ... و گفته اند چون

گندم را بر موضع گزیده سگ ... ساعت ... بعد ... اگر سگ آن را بخورد معلوم شود که آن سگ گزنده دیوانه بوده است ...

... جهت ... گندم جهت ... اطفال ... تازه ... و مقدار ... نافع

دو سطور لجند آن و ادهان و ابادین کبیر گرفت **حنظل** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و تازی آن را فم نیز خوانند و بسیبای الهه مرارت و بعربی کبست

شبیر آن گوشت و بکری ناعز و سبری و ملعتی دیگر خربزه دبا و بلغت هندوانه ابوجهل و هندی اندراین کاسیل و ملعتی مهاکال نامند **ماهیت** آن ثمر گیاهی است بقدر

هندوانه کوچکی و نارنج متوسطی و در نبات آن نحی و نر و ماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل ثمر ماده است که بیرون آن زرد و ملعل

بزرد و منقش و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندر دان زرد سبز بون و آنچه در بوته منحصر به یکی باشد از سموم قتاله است و در هندوانه کالی

بیرون آن منتج بسیار رنگین و سفید نیز میشود والابسیار کم و نادر و مبات آن اندک طولانی و نبات آن شبیه نبات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و زرد رنگ و منبج آن

باریک و تفت ثمر آن دلم که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند تا دو سال باید که عند الاحتیاج تخم از آن برآورده استعمال نمایند و اگر بیشتر برآورند فاسد

میگردد **طبیعت** آن در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط لزجه از

عمق آن امراض الراس نشامیدن آن جهت امراض سر رد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزول آب از منه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند

و بدان سعوط نمایند جهت تفتیح سده و ضعف و تقطیر آن جهت دو گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت رفع زردی چشم

خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سوداء و با افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سایر

امراض سوداویه و مصفیه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آن را خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان

و تقویت لثه و روغن آن که بآب و عصاره تازه آن با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت درد گوش و

گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال با آن جهت سیاه کردن چشم ازرق و نهایت مفید امراض معده و جگر و کبد و گرده و مثانه و رحم و

مفاصل و غیرها نشامیدن آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقاء و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سایر امراض سوداویه و بواسیر و چون در

ماء القراطن کرده آن را طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست آن را در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و عرق

و عرق النساء و وجع ورک و ظهر و امثال این نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن با دستور مسهل جهت اسهال

بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و تدهین آن با زهره گاو و بر ناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نیاید تخم یا ظرف

و شحم خشک آن را در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب فنا و روغن بماند و چون سر آن را بریده و فلفل در جوف آن پر کرده سر آن را وصل کرده بگل حکمت گرفته و

نزد اجاق دفن نمایند تا یک هفته بخوبی بسوزد و بعد آورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و هضم طعام نافع و ضماد برگ سبز تازه آن جهت عرق النسا

و درد و سبز مفرد یا با ادویه مناسبه و دانه از آن چون بکوبند و بیاشامند و هم چنین مقدار زیادی از تخم آن جهت اخراج اقسام دیدان نماید و نشامیدن آن و ضماد

آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف نمود آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن جهت استسقاء و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند

که اعرابی را چند جا از بدن او در مارگزیده بود در ساعت دو درم از آن با بشامید صحت یافت و گویند چون سر آن را بریده چند پاره چرب و ق که بفارسی ریوند نامند در آن

فرو برده سر آن را وصل نموده بگل حکمت گرفته و نزدیک اجاق دفن نمایند تا یک هفته بخوبی بسوزد و بعد آورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت

حاجت بآب لیمو سائیده بر کلف ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد و مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون

منفجر و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بعضی

گویند موثر است و تخم آن مسهل دموی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد و پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت

بدن مفید القرنیه و چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آن را بیرون آورند و روغن زنبق در آن ریخته سر سوراخ آن را با قطعه حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و در زیر

آتش نگذارند تا چند جوش بخورد و خضاب نمودن بدان و نشامیدن آن و در حمام جهت سیاه گردانیدن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن

آن که در امراض رهون گرفته جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون اثر از زیاد یا ره که بدن فربهی کند برای آنکه بسیار باشد بالتمام در دو سه

دادوسه فه زائل گردد مقدار شربت سحق آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند از آنکه در سردی مواد و مستان
و در گرما و در محرور المزاج استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و لیباست که عمل نمی کند و موجب امراض میگردد و خصوصاً صداع حرام
معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون و مالح است از برای مبردین و مشتغلین مراجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ المزاج و مستعمل میاه و اغذیه غلیظه
و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و کثیرا و بامقل الیهود و بانشاسته است هریک مفرداً
و با مرکباً با ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل است و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جرم خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعا
و اصلاح آن باموری که مذکور شد بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن حب دل و حیادالنک و زرآن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حنظل است **فصل الحاء**

مع الواو حوصل بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی گگن بهیر و بمصر بجع بضم کاف و سکون یا نامند **ماهیت** آن جانوری
است از کشتی عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پائین برگشته و از آن کشت خار میسازند و پاهای آن مانند پاهای مرغابی و پرده دارد و دو نوع
می باشد سفید و سیاه و خاکستری رنگ و سیاه آن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند **طبیعت** آن در دوم گرم و تر
و رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال و خواص** لحم گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن مطر و بختن آن با داراچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و
پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی المزاج را مضر و فربه دار پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل صلابات و مقوی اعصاب و جهت
ارجاع مفاصل و درد کمر نافع **حور** بضم حاء مهمله و نیز آمده معجمه نیز آمده است و انرا کرتین و بفارسی توز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار قریب
بدرخت خرماست برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و دراز تر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و بلغت اندلس ازا اسر دو له نامند
و بتلی ورکی میباشد و منبت رومی آن طیار رد و آرد و صمغ رومی انرا گویند که رباست و از آن روغن اورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوب آنرا
بهم چیده و در زیر آن ظرفی می گذارند و در انها آتش می افروزند تا پوست و چوب سوخته دهنیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت ریحان
و گلبرگ آن دراز تر از بتلی و بتلی آن بی صمغ و در مزابها می نشانند و دختری که در حوالی آن و در آن مزرعه بعید یعنی که است **طبیعت** رومی آن در
سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن صمغ آن در سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول بإستور ضماد آن بآب دن سرکه جهت خفقان
و منع سیلان رطوبات معده و امعاء و حرق النساء و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضاء و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجه آن با سرکه
جهت نقرس و فرزجه آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان
و بتلی آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن لنفع اعین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت ... الاذن قطور آب برگ تازه آن جهت درد گوش و دامنان
اکتحال از پوست آن جهت حرق النساء و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصاً با اندکی حب البلسان و عسل و برگ آن نیز با ستور معین انزال و جهت
... بیانامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک درهم است **فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه حیه** بفتح حاء مهمله
و فتح یاء مشدده و ها گویند وجه تسمیه آن بحیه از آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن زنده می ماند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و انرا افعی
و ... و ساپ نامند **ماهیت** آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و دور از آب و کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن پهن و مانند کفچه می شود
و در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار موئی که نیز گویند سر آن مانند موئی سیاه و تن آن جانوری از رنگ سرخ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون
... مانند موئی دست سوی آن برد او را میگیرد و همچنین اقسام بسیار دیگر نیز میباشد و در آنها نیز ذکر نیست و نر و ماده میباشد و دراز ا د و دندان آن ده
... چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و بر آن شاخ آن نیز خواص و منافع نوشته اند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تحقیق
افعال و خواص لنفع العین اکتحال به آن ملح نزول الماء و ... چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الم مضمضه جهت شاینده اند بسرکه
جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نوی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد و لیکن آورده با عسل سرشته اکتحال نمایند نهایت مقوی باصره ...

دوا و [illegible] اللحیه بارد عن زیتون محلل خنازیر و با سرکه قریب از [illegible] الحیه [illegible] طلا [illegible] سوخته آن با روغن تخم کتان که [illegible] خروج کرده

گذاشته باشند حب نواصیر [illegible] بسیار موثر الجذام و اثآلیل چون بر [illegible] بماله و [illegible] در روغن [illegible] تا مهرا شود [illegible] بدان حب از الجذام [illegible]

سریع الاثر [illegible] التحلیل [illegible] در حال زندگی از آن [illegible] باشند و [illegible] تعلیق [illegible] آن حب [illegible] تعلیق [illegible] حب [illegible] موثر الرحم [illegible] تعلیق

آن که در [illegible] انداز [illegible] الحیه نامند و بسیار نازک [illegible] باشد [illegible] موجب سرعت ولادت و [illegible] آن مسقط جنین و [illegible]

تخم مار را چون [illegible] در [illegible] بسایند [illegible] برص طلا نمایند [illegible] محرب دانسته اند و [illegible] گفته که چون [illegible] مار را از سر تا دنباله [illegible]

برآورند و بجای آن [illegible] خشک [illegible] چسبانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل [illegible] را [illegible] در آتش گذارند تا پخته شود [illegible] برآورده [illegible]

نمایند و [illegible] باید [illegible] مجرب است و دوای [illegible] مار گزیده و [illegible] گوشت [illegible] زهر [illegible] خورده باشد [illegible]

زهر را خورده است در [illegible] ذکر [illegible] حلیس [illegible] حا و سکون یا [illegible] تحتانیه و سین مهمله [illegible] ماهیت آن [illegible] گرم [illegible]

گرم [illegible] افعال و خواص آن کثیر الغذا و [illegible] در [illegible] مصلح آن سرکه و عسل است **باب هفتم در بیان ادویه که حرف**

اول آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف **خاماسو** [illegible] بفتح خا معجمه [illegible] و فتح میم [illegible] و ضم سین مهمله و سکون [illegible] و بالغت

یونانی است [illegible] زمین [illegible] ماهیت آن نباتی است بی ساق [illegible] گل [illegible] شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط [illegible] زمین

بر [illegible] برگ آن در زیر شاخ آن [illegible] شبیه [illegible] و در زیر برگ ثمری مستدیر [illegible] آن [illegible] منبت آن سنگلاخها و مواضع [illegible]

[illegible] **طبیعت** [illegible] گرم و خشک [illegible] سوم **افعال و خواص آن** [illegible] العین [illegible] حبس [illegible] چشم و [illegible]

[illegible] بر خوردن قدری قلیل [illegible] مقعد [illegible] و [illegible] مطبوخ آن [illegible] و [illegible] الثالیل [illegible]

و [illegible] ضماد [illegible] طلای [illegible] الثالیل [illegible] و سایر انواع ثالیل [illegible] و گزیدن عقرب [illegible] اورام [illegible]

و [illegible] طبیخ آن [illegible] ثالیل [illegible] که باشد ضماد نمایند [illegible] الرحم [illegible] آن [illegible]

[illegible] مصلح آن کثیر المقدار [illegible] **خاناق الذئب** [illegible] الذئب نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن

[illegible] برگ [illegible] شاخهای [illegible] **طبیعت** آن [illegible] سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن [illegible] کشنده گرگ است [illegible] گرگ بخورد [illegible] خناق کند و بمیرد و لهذا [illegible] خانق الذئب نامند و در سایر افعال [illegible]

خانق النمر است که مذکور [illegible] **خانق الکلب** [illegible] الکلب نیز نامند و [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن گویند [illegible] است که بفارسی [illegible] نامند و [illegible] مولف [illegible] ماهیت [illegible] گیاهی است

[illegible] برگ آن شبیه [illegible] اطراف آن [illegible] و بار [illegible] در رنگ [illegible]

[illegible] است و در جوف [illegible] سیاه و صلب **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و کشنده سگ است [illegible]

خناق [illegible] کشنده [illegible] سباع و حیوانات [illegible] ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و [illegible]

[illegible] خورده باشد [illegible] طبیعت [illegible] بارده **خانق النمر** بفتح نون و کسر میم و سکون را [illegible]

نیز نامند [illegible] ماهیت آن [illegible] بسیار است [illegible] سیاه [illegible] دانسته و مولف [illegible]

و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است [illegible] ساق آن بقدر [illegible] و برگ آن شبیه [illegible] و از سه [illegible]

زیاده [illegible] شبیه [illegible] **طبیعت** آن در چهارم [illegible] **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و در [illegible] سریع الاثر

[illegible] لهذا خانق النمر نامند [illegible] عقرب [illegible] و در [illegible] چشم

مسقط و انه کبد اسپرز و غدد هم آن تشنگی و لب بسته جنانکی ترشح و سینه بندی آن زبان و سنبل آن گلبرکان و علاج آن کالوطیس با شراب خشخاش و باسیاه گی آن

و یا فرسیون یا جریره با فصیوم و یا اشاسیدن مار الرماد با شراب است و حقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحدة** خباز

فتح باء موحده مشدده و الف و سرزای معجمه و یا ابنا رسی نان کلاغ و بنیرک و خیر و بشکی آنم کماجی نزد سازندران گیاه از انجلاب نسبر از نخطیی کوچک نامند

ماهیت آن موزالنفس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگری بری دانند و نوع سیم یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است دوم

صغیر و آن مخصوص باسم خبازیست و بفارسی نیز و نامند و از مطلق آن مراد این نوع صغیر بریست که برگ آن مستدیر و بیضوی و اندک خشن خصوص نسبت برگ آن

و گل آن کوچک و سرخ مایل بنفشجی و تخم آن ملح و اندک پهن و در وسط آن تقعیری در رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مایل بسیاه و نبات آن کوچکتر از خطمی و

پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در شیرینی و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل برطرف گردد و منبت آن زمینهای نمناک در حواشی

و در بعضی بلاد در اول بهار نیز بخودی خود روید و فربهی و سردی میباشد و خریف تا بهار و در بعضی تا تابستان میماند و بعضی دیگر نیز دیده شده که برگها آن نیز نرم و گل

آن کوچک در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات آن بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش میباشد و برگ گل آن تماماً سوای خطمی بلند و سرخ

مایل بنفشجی و کریانی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

اندر اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل بر برودت و حرارت و بعضی بری از مایل بحرارت دانسته اند **افعال و خواص** آن با قوت و قوت مفتح

و معتدل الفعل و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده شیر العلیق ضماد برگ آن که در روغن منضج نموده باشند با نمک جهت تنقیه نواصیر

و شقاق و نمک جهت التیام آن جهت تکسیر الاورام و حرق النار ضماد سائیده آن جهت تسکین عضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و عقرب و عسل و بار زیت و

بار روغن گل جهت خشکی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب ضماد خشک آن با بول جهت تروح سر رفع نخاله الکبد و المعده و الکبد و قروح الات البول و شحم و اشامیدن

نیم طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحه الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشد و در سبزی و ترکان و بر بند قرحه معا و زحیر و قرحه مثانه

و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه حاله و رتیلا و درد گرده نافع از رحم و جلوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین الاورام مقعد و

برگ تازه از آن سائیده و با کره تازه گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او انگرد و برگ تازه نورسته کوچک آن کی از آن بخته میخورند و بهترین استعمال آن با کول طبیخ آن

بالحوم طیور است و مضر معده ضعیفه و مغلی مزاج بارده رطبه مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین فلفل و معجون کموفی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم

و تخم آن نیز سرد و تر و کثیر اللعاب و لیّن و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت معا و تیج و قرحه گرده و مثانه و دفع تلذیع

ادویه حاره حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم خندقوقا جهت سوزش بول و ... جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش معا و رحم مقعد و با عسل جهت دید حکه

الاورام و الاوجاع ضماد آن تنها و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده

ضعیف مصلح آن تربخ و الکه مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحه گرده و مثانه شرباً و ضماداً و تنهاً جهت اوجاع رود و مثانه

نافع و **خبازی** ..... برگ آن از گل زرد و کوچکتر از گل خبازی و در بیشه زار بسیار میروید و سلیقه گیاه بلند میشود و تخم آن سیاه و دراز شبیه بتخم ریحان

تلخ و علاوه آن شبیه بکرم و مایل بشیر **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و مفید رفع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج است

بسبب لطافت و حیث نهایت حار و نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت گوش البنات آن با شکر

جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درم **خبز** بضم خای معجمه و سکون بای موحده و زای

بفارسی نان و ترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند **ماهیت** آن از اکثر حبوبات میسازند بدین نحو که هر یک از حبوبات که میخواهند آرد آن خمیر کرده پخته

خمیر کرده پخته نان میسازند و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس از القاء باعتدال جدا کرده خمیر نموده و خوب سرشته

دگذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل الطبخ باعتدال پخته باشد و زود تر کند تا ببیلند از آن خمیر مال بیامیزند و بهترین همه اقسام است

۲۵۹

و انواع این بسیار است و اگر خواسته باشند با شیر و شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران ذرده تخم مرغ میمالند برای رونق آن و ابازیر باشد کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیر داخل مینمایند و لیکن خبز الی آن همه بطی الهضم و غلیظ است تا مقوی گردد **طبیعت** آن نانها لطبیعت چوب صنوبر حار است **افعال و خواص** نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان موثر و نان سر مرطش از تازه و سریع الانحدار و سمین بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاه دانه شبیه و دیر هضم و منفخ و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و الخیار و از ان نرم پخته و سبوس آن تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله که از آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن با عسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدن را و روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی ها است **خبز الحواری** بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت **ماهیت** آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله **ماهیت** آن نانی است که گندم آن را با سبوس آن ناگرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص** آن سریع الانحدار و خیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینی ها است و روغن و شیر تازه دوشیده **خبز السمید** بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که بفارسی نان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن افیون و رازیانه و سکنجبین و ربیت **خبز الطابق** بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی سیلاج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند **خبز الطابون** بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب داده و رقیق باشد مشهور بکسبه است کثیر الغذا و مولد اخلاط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الغضری** بضم خاء و سکون ضاد معجمه و کسر نون و سکون یاء نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از آن جمله کماج است و دیگر کلیچات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه و موافق فرن است که مکانی مجوف از سنگ گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دو در کشاده تون حمام قرار میدهند و در آن سنگریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و سنگ میافکنند و در یک طرف آن آتش می افروزند و در آن را بند می کنند تا خوب گرم میشود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود جوشانیده خمیر مینمایند با خمیر مایه و اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا برآید پس کماج را نان کرده سر آنها را التیه بالای ریگ های گرم در آن فرن می چسبانند تا پخته و برشته گردد و کلیچات را با آب نخود و سنبل خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در طرف چیده و چوبی بگیاهی گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر آورند و اگر خشک و بی روغن خواهند بسازند درست و یا آلوده و یا غیر آن بوده در طرف چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شده و برشته گردد و خمیر این هر دو برآمده و شکسته میباشد و نان سنگک است که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد از آن نموده بزرگ و یا کوچک و اندک نازک باشد و بران ریگهای گرم می اندازند و با ابازیر مطلوبه کوچه خبزان میباشند تا پخته و برشته گردد پس بر آورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و درین الذها شد و بزرگه نان سنگک بلکه بسیار صاحب قوت است و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کسری میسازند **خبث** بفتح خاء و باء که در حلق گلو چسپیده از آنها جدا شود **طبیعت** مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح خاء و کسر

و دال مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله و الف الفارسی لوش دیم ابن و بشیرازی رمه و بشاگرد لوبه کاکوه یعنی فضله آهن و معرب از کیث بکسر کاف و سکون یا مثناة تحتانیه و تا و هندی نامند **ماهیت** آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث هاست و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد

طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و از امراض اعضای باطنه جهت بواسیر و طحال رطب و نفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخای معتاده و سلس البول و تحلیل اورام و مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت و ثآلیل الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیه صوت الباه با زرده تخم مرغ بقدر ربع درم ایضا جهت تحریک باه مرطوبین و با بول سلیم و با سکنجبین جهت ادویه قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الادرام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان الصدر و الزینه چون از پس با آب و عسل بسایند و خشک گشته ندیس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث رسد و غن بسوزد و با حرف بالیده و عسل لعوق سازند و هر روز ده انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکویی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بحیله بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز بقدر قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند **مضر** شش **مصلح** آن کتیرا و عسل **مقدار شربت** آن تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست از خوردن آن عارض میگردد حالتیکه از خوردن زیاده آن بهم میرسد و علاج آن نیز نمانده و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافت **خبث الذهب** بفتح ذال معجمه و سکون ها و موحده ثفل طلا است **طبیعت** آن لطیف تر از

افعال و خواص آن قوی تر از خبث الفضه و نایب مناب اقلیمیا است و طلای آن با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بکسر را و فتح صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثفل قلعی است **طبیعت** آن بغایت سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر و مانند رصاص محرق است و بدل آن اسفیداج رصاص **خبث الفضه** بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده ثفل نقره است و بهترین آن سبز رنگ نازک آن **طبیعت** آن سرد و خشک و بغایت قابض و با قوت جاذبه و مجفف **افعال و خواص** آن طلای آن جهت جرب چشم و سلعه و جرب بواسیر و نواصیر و القیام جراحت و بدبوی و در مراهم جهت سد رضا نیز نافع **خبث النحاس** بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیفتر و الطف و جهت داخل در ادویه چشم در جمیع استعمال شده و آن سم قاتل است **خنبه** بضم خای معجمه و فتح با و ها مشدده بهندی نیز ازمی تنقری گویند باصفهانی خاکشی و به تبریزی بیوران و بیکی نیوران و در ماژندران گیاه از اشلم بی نامند و در رنا مشهور بتخوب کلان است **ماهیت** آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع میباشد یکی ریزه و در رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک تلخ دوم از آن بزرگتر و رنگ آن سرخ مایل بزردی و سر دو خود رو که در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود در ایام بهار رد گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع برگ آن باریک شبیه برگ جرجیر و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک و رقیق بر اطراف شاخهاریسته و گیاه کبیر آن تا سه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظ تر و برگ آن بزرگتر و طولانی تر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تند تر از اول و محتمل که **طبیعت** نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول نوع کبیر آن در آخر دوم گرم باشد **افعال و خواص** بهی و مشهی و مقوی معده و ضماد جهت گرفتگی آواز و نیکویی رنگ رخسار و تحلیل مواد بخار و حاری و عصبیه و تسکین درد و پستان و دلیله رحم و نیم آن جهت نفث و احلال اط سینه و ریه و با شیر سفت و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا با دو و زن آن شکر که ده روز هر روز پنج مثقال و سپس ده روز دو مثقال زنا چار مثقال شکر سفید که نمایند و صاحبان سودا و مزاج را نیز نافع و شده هم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه خصوصا که خشک نموده با گلاب یا آب خالص بمقدار بجوشانند که شکفته گردد و نیمگرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بنا نگردد و جهت منفیه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و اختناق و نقرس و ورم و سلعه و خنازیر و مشی آن در تخمیر جهت سده و مزمن و جهت تشنج و حکر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و **مصلح** آن کثیرا **مقدار**

شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در افزایش باه و تسمین تا مثل آن تودری است که بزر تخم نامند و کسانیکه جهت رفع ... دارند
استسقا اثر است که ایشان را واقع شده و اصل آنست که عنبرست حلیص الحص ... نامند با شیر بیاکو گویند ...
دار چینی و خولنجان و مقل ... ماهیت ... فصل الخاء مع التاء المثلثه ختو بتای مثلثه سرگین است و از مسلق او سرگین گاو است و در حبات ...
ختو به فتح خاء معجمه و ضم تاء مثلثه و واو و با رود و نقطه از بالا که مصحف خاتون ترکی و لغت اهل ختا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان ... مرادف هم اند
ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدن ... از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر اودات میگویند که فیل است و در بلاد چین ... ترک یافت
میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن است که چون بربالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و هم چنین ... استخوان
بدن آن را امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال ... نافع است و صاحب تحفه نوشته که
تذکره گوید که در سر اندیب یافت میشود و خوردن بعضه آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و حل ...
جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماد امفید و صاحب حلیه الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نحو لکه آن طائریست عظیم الجثه و در بلاد
چین با اهل ترک بهم میرسد و کسی آن را ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان است
که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حسل در طرف شود و دیگران گفته اند جائیکه بهم میرسد در منتان و تالستان در راه آن سموم بسیار است
چون بوی سم را بشنود حذر کند و ... استخوان آن را گیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن
عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون نزد آن گذارند و یا بران نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن زهر کل حیوانات
است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانیست که در بیابان
شبه گاو نر است و سبب ... آدمیان این است که چون نزدیک ... عرق کند ... چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین
بود چنان گفت که با طائفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم
چون اهل چین این حال را مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب هویدا شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال
کردم که سبب تاریکی این عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد بان عظمت خدای ایشان است و بسجده خدا ... خود را
کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست عجائبه بزرگ و ماهیت و مسکن آن بیابانهای میان چین و بلاد زنج است
و دران بیابانها فیلان حبشی می باشند که هیچ طریق اهل نمی شوند و طعام آن مرغ الفیلان میباشد و حیوان را اختو گویند للطریق التعظیم چنانچه خاتون و خان ...
که گوئی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه
دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ و حنائی رنگ خالدار و از آن گهر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافعست **فصل**
الخاء مع الراء المهمله خراطین بفتح خاء و راء و الف و کسر طاء و سکون یا مثناة تحتانیه و نون معاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه
کینچوا نامند **ماهیت** آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمین های نمناک خصوصا مانند باغها و در سرگین ها و در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسند
طبیعت آن در اول گرم و تر و با رطوبت ... **افعال و خواص** اصلاح آلات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن تا دو شب انگوری جهت
ادرار بول و با آب گوشت جهت قوت باه بسیار مجرب ... و الصدر و آلات الغذاء و غیرها و جوشانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه لعاب
آزموده و سحق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت تقویت امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر الولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب ... آن ...
ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و بازیت در گوش مخالف نیز مسکن وجع آن و چون ... آن بهم رسد در گوش
بچکانند جهت تسکین درد گوش ... و غیره و ضماد آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلاء تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب است ...

روزی مینمایند و کلفت آنها و بدستور جهت جراحات اعصاب و عصبانی موثر و با عنبر سها جهت استحکام مفاصل که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت جرب و سقوط

و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردالو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن با رقت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب اطفال نهایت موثر و مطبوخ آن با قصب الحلیة

تنها و اکلا و ضمادا و درین باب مجرب دانسته اند و چون با پل و نبات ورد آن طبخ نمایند جهت بواسیر نزف الدم و شقاق مقعده و سیلان در جمیع آن در اطلاق که خرا الهلین

نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جیل که شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را در کودی کرده خاک و آب بران ریزند

و بعد از کودی کون میاید و از خرا الهلین سیاه سی العمل میسر آورند و اخیری شبیه بامن و حد بادنجی است اندک سرخ رنگ منقسم که خرا الهلین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند

تا خاکستر گردد و خاکستر از جمع نموده بشویند و در میان آن دانها که بری آید کشاکرده بگذارند و دو دانگ سائیده آن با آب تریاق سم علاج و فیون است و چون

در طعام مسموم انداز ند و جوش دهند قوت و سورت آن بشکند و کم نماید و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است **خرامقان**

بفتح خا و را و مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون **ماهیت** آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی **طبیعت**

آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف محلل و مخفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیف‌تر است **خربق** بفتح خا و سکون را و مهمله و فتح با و موحده و

سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر

چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه بپیاز مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری

ظاهر شود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی پیدا شود و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید است سمیت آن است

که با سانی سفت گردد و سیم لعاب دار از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بخایند اول زبان اندک بگزد و پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف

آن نیز شبیه باذخر و چون بشکنند از آن گردی برآید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت خانازیر و سرطان و صرع بلغمی و تنبیه و اکثر امراض بارده دماغیه و مفاصل و نقرس

حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع الدماغ سعوطا آن مهیج عطسه و العینین اکتحالا آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن

با سرکه جهت قلع دندان متآکل و قوبا و جرب و برص بهق تنهائی و یا ادویه سائره و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل آرد کنند موش

بخورد انسان بمیرد و سم کلاب خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را مهرا سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند بجوشانیدن آن در آب

یا مخلوط بحبوب و روغن یا دلم دیا مخلوط با اندک حاشا و مصطگی نمایند و بهتر است که ناشتا تلبیه بر بالا اندک طعام خورده و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال

تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و گزنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت خورده و او را

اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیفه و اسهال است اگر طبیعت او محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و نهایت امراق دسمه نمود ق حاج

و بلبلان بو بهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و قی و بهترین آنست که نیم مثقال از آن در نیم اوقیه آب باران شبانه روز بخیسانند

پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل از آن پارچه پارچه نموده در دو قسط آب باران شبانه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث

باقی پس صاف نموده جرم از آن دور کرده باد و رطل عسل صافی جید القوام آورند و یک ملعقه آن تنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون

مقوی تنقیه است باید کسی که ناتوان و یا دشوار باشد بر وی گردن و عادی نباشد بدان نیز پیش از عادت سبقی استعمال نماید بلکه بعادت بتدریج پیش

استعمال آن از برای قی آنست که تربچه را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بر آن در آن ترب فرو برند و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را برآورده

دور نمایند و قلیل غذای رقیقی مانند شلغم بخورد و بعد از آن آب ترب با سکنجبین بیاشامد و بعد و بعد از تحصیل تکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آن را خورده باشد

... **خربق سیاه** ... **ماهیت** آن بیخ گیاهی است سیاه پر گره مجوف و بیشتر آن مائل بسفیدی و ریشهای سیاه

باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و دندانه اطراف آن بیشتر و با خشونت و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن

٢٦٣

سفید ابل اسپرغی به شکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از اصل آن و ملحی مخ آن از حریق سفید کمتر و تسکین دهد قوت تند تر و زیر
خطر طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم و صفرا و منقیه بالبلغم و جذاب از عمق بدن جهت امراض بارده قوی تر از
سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است ابلغ است التاثیر اعضا الراس الصدر و الغذا و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات مزمنه نازل در چشم و سینه
و منقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون آن شیرینی با خیار در تحلیل نشانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالجمله
متقیان کردن باعث تغیر مزاج میشود و قریب بامزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر گردد و مصلح آن کتیرا و صمغ و دو قود و قطر اسالیون و فودنج
و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال الی آخره تا سفید و گویند بادزهر آن چهار دانگ آن غاریقون و با
بسبج و نمودن آن با دریون و بوزن آن مخ کبر و یا کبیکج است الفم چون با کرسنه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور دادن [illegible]
عمل نماید جهت اعضا الغذا اشامیدن آن با دوائی ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین جوشانیده و یا در شراب شیرین بس بخیسانند و صاف کرده تنها
و یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا می نماید و گفته اند دفع سودا است و استفراغ جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظه زیاده از سقمونیا می نماید ادویه الزینه و
الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و بردن گوشت زائد فاسد زخمها و با صمغ صلب نافع و تقطیر [illegible] فرزجه [illegible] سفید است و نشستن در طبیخ آن در
مواضع نافع حشرات و چون گندم و امثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل طیور و حوش است که بخورند و چون با موم گداخته رفت با آب [illegible] و در جراحت
زائل گرداند و گویند چون تخم دیک در تخت انگور بریزند از آن انگور شراب مسکر [illegible] و یا شامند اسهال نماید **خردل** بفتح خا و سکون را و فتح دال مهمله و لام [illegible]
[illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از آن خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن [illegible] سرخ و تند طعم
بری و بستانی میباشد بری آنرا بعربی حرشا و ترکی قیچی نامند و برگ آن بزرگتر از برگ بستانی و تخم آن [illegible] سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض
و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوعی غیر تخم [illegible] سرخ تند طعم [illegible] گیج گویند و از مطلق آن مراد نیز برگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ
آن زرد باشد و حدت آن [illegible] و مستعمل همین نوع است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل [illegible]
دماغ و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الراس المعده و الکبد الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و عصبیه مثل نسیان و فالج و استرخا
و دوار و سدر و تفتیح سده مصفاة و تسکین نزلات بارده و [illegible] و تقویت اشتها و [illegible] آن و تسکین درد جگر بارد و [illegible] ضماد آن بر سر بعد تراشیدن
موی آن [illegible] جهت لیثرغس و نزله بارده و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سد نزلات [illegible] و تسکین وجع جگر و طحال و سعوط آن [illegible] عطسه و جهت [illegible]
مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و [illegible] جهت تفتیح سده گوش و اکتحال آن [illegible] جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم
جهت [illegible] در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن [illegible] چون تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین [illegible]
رفع تخیلات نافع و [illegible] گذاشتن [illegible] آن با انجیر در گوش جهت درد آن [illegible] آن با ماء العسل جهت ورم تحت
زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه و [illegible] آن جهت اخراج بلغم از دهان و [illegible] آن جهت تسکین ضربان درد دندان [illegible] ورم [illegible]
در ساعت و چون با عسل [illegible] با موم [illegible] گداخته [illegible] مخلوط نمایند و بر صورت [illegible] کنند [illegible]
آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه [illegible] و شراب جهت اختناق رحم [illegible] گرم معده اشامیدن [illegible] آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی دوری
حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النسا و داء الثعلب جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد [illegible] و تحلیل اورام بلغمی [illegible]
که باشند و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبا [illegible] و با سکنجبین [illegible] جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام
و سودا و بهق و برص با روغن [illegible] جهت [illegible] آشامیدن تخم آن [illegible] با شراب مقوی باه و [illegible] خوردن مخلوط آن با نان [illegible] جهت اخراج
کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه [illegible] و چون گیاه آنرا [illegible] با طعام بخورند طعام را [illegible] هضم [illegible] معده را گرم گرداند

ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق درگ تازه آن و یا تخم آن با چغندر دهارو بری بیش از تی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع است و بجهت
مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کل مخ معمول از آن حاد حریف و محرق و جالی بلغم تقویت و تسخین معده و کبد نماید باید که عقیبه بیاشامند
و بسیار هم و بجهالی نیز بلکه با اغذیه غلیظه تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبا یکبار هیچ چیز زائل نگردد و چون
بعد از حمام خردل را ساییده و قوبا را با پارچه خشن اندک اندک بمالند و زرد آب بسیاری از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزانند حشرات و سوام و زراری گفته بخاری آن
در سوراخ مار باعث هلاکت است بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنگی مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی
بسیاری و یا بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت است و پنجدرهم کوبیده آن بجهت امراض مذکوره از جمله واکنه استعمال نمایند و چون
انگور جنید از منع جوشیدن آن کند و در کیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب میدهند و روغن آن که کوبیده در آب تر کرده روغن بادام استخراج نمایند لعابیه لطیف و
محلل را شامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده و مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و تقطیر آن جهت ثقل سامعه و رمد بارد
و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و درد کهنه و تحلیل اورام صلبیه و سایر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است **خرقطان** بفتح خا و سکون
را مهمله و فتح قاف و طا مهمله و الف و نون بهندی نیلا نام **ماهیت** آن گیاهی است که بر اکثر درختها و بادام و زیتون و سدر و غیر آن بر پیچیده و برانها ممتد بر زمین
بلند و برگ آن شبیه برگ زیتون و مایل باستداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و با جمله نباتات برگ و گیاه آن بحسب اشجار بسکونه بر انها مختلف میباشد **طبیعت**
آن بر اکثر گرم و خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن منقی دماغ و مسکن معده و مفتح سده و محلل و شامیدن مطبوخ آن
جهت رفع زکام و قی و آن جهت تشنگی و انحلال دلی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر مشهور که قوبا را با بول
نیز گفته که خون الحی و گرد و امثال آن کند و گویند مسهل اخلاط و مضعف بواسیر است و اهل هند مجرب الخواص و نافع بسیار میدانند از جمله انچه بر درخت ام غیلان بهم
رسد تعلیق کیاه آن بر کمر جهت بواسیر بدستور شامیدن آن جهت بواسیر اسهالی که حسن العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل
طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت الالبته بر کمر ببندند و باز نه کنند بواسیر دمی و اسهال الدم را مجرب است و بدستور انچه بر درخت سدر که کنار نامند درخت
انجیر و انچه بر درخت بیر نکون باید و با شیر گاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد و خصوص که در حالی اخذ قمر در منزل شرطین باشد **خرم** بضم
خاو فتح را مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح **ماهیت** آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرحیه است و آن گیاهی است که در
بساطین موضع سایه دار میروید و برگهای آن مایل بزردی و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اصل آن مثل اعظیم میباشد **طبیعت**
آن مایل بگرمی **افعال و خواص** آن جالی و مقوی دماغ و مقوی و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاهداشتن آن در کف دست باعث
محبت و در آستین باعث محبوبی و رفع بی ادراکی آن ترتیب نماید جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون آن را با روغن ترتیب نمایند و شب بر صورت بمالند
زینت بخشد و نیکویی و سرخی رنگ حسن آرد و قبول و رفع بغض است و بعضی از سراج القلوب و بعضی دواء الیلی که بیوتانی اسطر طیقوس نامند و بعضی را بمعنی خشم
منقول است **خرنوب** بفتح اول و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و با موحده و بفتح اول نیز آمده **ماهیت** آن بستانی و بری میباشد
بستانی آن شجری است عظیم بزرگ گردگان و برگ آن شبیه برگ ان تلمیذ و ضخیم سر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد و طلائی و
ثمر آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانه های آن شبیه بفلاد و بقدر آن و شیرین طعم و در مکان گرانث و در مازندران و گیلان بار کی نام
و بهترین آن بستانی خشک است که از شیرین پر ترش بسیار شیرین و صادق الحلاوه و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن مضر شامی میباشد **طبیعت**
آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهل مضر مخصوص تازه آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت
ادرار بول و اخلاط ... تقویت معده و تسمین بدن و تولید اخلاط حسنه ... اگر هضم یابد ... الهضم ... خصوصا تازه آن که یکسال بر آن نگذشته باشد و بجهت
ادرار و چون آن را با ... کنند نیز بالاتر کند و ... طعام و ... خوردن آن با ... تقویت و ...

ان جهت صداع و سقطه دامثال آن و ثاليل و چون تازه از ثاليل بمالند ازاله سازد و چون يك پارچه از دو پارچه تخم اثار ثاليل بچسپانند ازاله قطع

نمايد و تخم آن سرد و خشك بسيار قابض محلل اورام و جهت بروز معده و نزف الدم نافع و منشر معده و مجفف اعضا مصلح آن هندبا و بدل آن تخم

آن سركه تر و طرفه و آشنا و عفص مقدار شربت آن تا نيم درم ست و دوم برى و آن ثمر حجازى ست بقدر زرعى و شاخهاى آن پراگنده و خارهاى ريزه

و گلهاى زرد و ثمر آن شبيه بگرده كوچكى و در قزوين گياه از آن اورك نامند و خرنوب نبطى مراد از آن ست **طبيعت** آن سوم سرد و خشك بسيار قابض

افعال و خواص آن مقوى معده و قاطع نزف الدم از هر عضو كه باشد و حابس اسهال جهت يرقان و غصص قرح ادرار حيض و بواسير و مقعده و مستحكن

دندان و استحكام آن و بيخ نبات آن قالع دندان كرم خورده ست و محتاج بكندن است و چون با حنا خضاب كنند مقوى موى و باعث درازى

و مانع سفيدى است و طلاى آن بر بدن جهت رفع اعيا و تقويت اعضا مؤثر و چون كوبند و در آب بخيسانند و جامه رنگين در آب تر كنند باعث ثبات

رنگ است و مجرب دانسته اند **خرنوع** بكسر خاء و سكون راء مهمله و فتح واو و سكون عين مهمله بفارسى بيد انجير و بهندى اركنو و بستر كه سبزى كه بسبب ارند نامند **ماهيت**

دو نوع مى باشد سفيد و سرخ مايل بسياهى و دوم قوى تر از سفيد برگ آن شبيه برگ انجير و شاخهاى آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نيز ديده

شده و بيخ آن ما نند نى مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفيد و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله

و حرارت و رطوبت **طبيعت** آن در آخر دوم گرم و خشك **افعال و خواص** آن محلل و ملين غصب و مسهل قوى اخلاط بارده و منضج عروق و مسكن اعضا و جهت صداع

و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضيق النفس و سرفه بارد و تحليل قولنج رياحى و تليين صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا و مغز آن قوت اسهال آن زياده است

و ادرار حيض و اخراج مشيمه نافع و چون ده عدد مغز دانه از آن سائيده با ماء العسل بياشامند اسهال بلغم و رطوبات مائى نمايد و مصدع و مسقط شهوت است و موجب غثيان

و مصلح آن كثيرا و مصطكى و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل مقشر است و بيست عدد آن مسكر قوى و با زهر آن بياس و عصاره ماء و بدل آن

مغز آن ندامست و ضماد آن جهت الم كلف و تحليل اورام بلغمى و صلابت و تسكين اوجاع اورام و تقرس مفاصل بالسركه جهت ورم پستان و آخر حمره با درم

و ماندن برگ آن بعضى از جهت ديسش در اسهال تربيت از بادرد استاميدن عصاره تازه آن گريرندى نمودن آن جهت رفع سم يا و بيش و خلوص آن با ها و ضماد

آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم پر گال و سيار عصاهاى لعيده و مسهل و استاميدن دو مثقال آن با شير تازه و دو شيده جهت تسكين وجع الفؤاد بارد و پوست

بيخ آن جهت رفع مفص و اصلاح مجارى و سده نافع و با ماء العسل جهت بلغم لزج از اعضاى بعيده خصوصا كه تازه ساخته باشند و طلاى آن جهت رفع قروح

و تليين صلابات و دو گوشت و انضمام قم رحم و انقلاب آن و جهت تقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار كبودى جلد و باريد نافع و جهت داء الثعلب

و باب كند تا جهت بواسير يا ضماد او چون در ظرف مس كنند و بهاش گذارند و سر آن بگيرند تا شتى شند تا خوب گرم شود و در سرب يك مثقال از آن بگيرند

خالص اصلى و رعين گرمى سر را باز كرده در آن اندازند و پاره سر را بپوشند تا گداخته گردد و فرو در آورند و بگذارند تا سرد شود و مان قسم پوشيده باشد و بعد از ظهار

از فضاى صاحب سر مرتبه موضع بواسير را خشك نموده دو آن روغن انگشت گرم كرده بمالند زائل گردد و چون شانيده آن با سلخ الحيه و خردل بدهن بدان جهت گزاز

داء الحيه اقسام قوبا و كلف بعد بدل آن و روغن آن ست اهل هند بيد انجير را دافع جذام دانسته اند **خرموش** هندى الكوس نامند **ماهيت** آن گوشى

از موش است نبات بزرگ كه با گرد خشك ميكند و بيران غالب آيد **افعال و خواص** تنها تحرير بوست خشك شده آن جهت بواسير مجرب و استنجا بطبيخ آن بيخ

همين اثر دارد و در ساير خواص از موش اقوى است **فصل الخاء مع الزاء المعجمة** **خزامى** بفتح اول و زاى معجمه و الف و فتح ميم و الف گويند كه بفارسى

... و شب بوى نيز نامند خصوص سفيد از او بعضى گل مريم نيز گفته اند در ماهيت آن اختلاف است و بعضى گويند گياهى است بسيار خوشبو كه بفارسى خيرى

و نيز برى اروانه نامند و الطاكى خيرى خيرى دانسته و گفته كه گياهى است لطيف قريب بقشه دراز در باد ااكى ميرويد و در خيرزان مى رسد و منبت آن كوهستان

و ميان درختها و گل آن شبيه بنفشه مايل بكبودى و لاجورد و بسيار خوشبو و زياده از خاهيه و قريب بسير و تخم آن مثل سپستان و اهل فلاحت بيان نموده كه چون بيان

را به عكس ... جلى خون ما نيد و ... جلى اشن ... بنفشه ميگردد و يوسف لغات ... صاحب اختيارات و ديگران ... خيرى گياهى دانسته و گفته اند كه گياهى ست ...

درازه و برگ آن ریزه و گل آن سرخ مائل بنفشی و آسمانجونی و خوشبوتر از گل حناکه فاغیه نامند و از گلهای حنائیس بری دیگر بیشتر بویت آن برسهای رملی و ترمه ارضعات و خواص خصوص بری ظاهر شود که خزامی غیر جیری باشد **طبیعت** آن را لون آن گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرم تر از گیاه آن **افعال و خواص** گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات ز کامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سده آنها و مدر فضلات چون آب در آن بریان سازند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تلطیف رطوبات و سیلان منی زنان و برودت و اسداث گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و بر بستور انسان آن و طلای خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبو کردن حمق و ضماد آن بار و جهت اندمال جراحت و تحلیل و سم آن و بخور آن جهت رفع بد بوی عفونات و روغنی که از آن ترتیب دهند قائم مقام نفط است و مصلح محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درم بدل آن بابونه است و بیاز و برگ تخم آن در مثال ضعیف دعیر مستعمل اند خزف بفتح خا و سکون زای نشدده **ماهیت** آن باصطلاح قدیم سفالی است که از ارشیم و نشیم و گل که بعیر قرماند تر تیب دهند و خزف خاص لباسی است که از موی الیاناز که در میوه بیاخنی و مثال آن شبیه که لفارس کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید لوت خیو آسیمور کو حکیمر **طبیعت** اندر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سرما ز انیث و گرده جهت فالج و نقرس و ضعف با دو دفع خدر و لقوه و سریع الاثر دانسته اند این جهت تقویت اعضای عصبانی و دود و سوخته آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع است خزف بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفالی نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت** آن بسیار خشک با اندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد و حمام آن جهت رفع زرم و فروح اعضای یابسة المزاج مانند غضروف و دو تر و جهت اسلاخ جلد و سفال تو با رمها جهت التیام جراحات با سرکه جهت حکه و جوشها و خراز و سعفه و جرب و نقرس با موم و روغن جهت مهایمی مدبعضا دیره و غدد و دور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آن و مضر عصاب و گلی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای آن خزفی که در آن نمک باشد خزف بارها نیکه در نمک و نشگر زیادبکه در نمک سپاه مقید و جهت تحلیل اورام بلغمیه و رده سر عضو و احقان چشم مونر

فصل الخاء مع السین خس بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا یک ذرع و نیم چرب و شیرین و نازک در ایران و عربستان و روم و غیر آن در موسم بهار بسیار میدو و فور دارد و در هندوستان و بنگاله در موسم زمستان که باران نمی بارد و میرود و لیکن بخوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سبز برگهای آن اندک منقش و نازک و چربی و شیرینی آن از آن کمتر و برگهای این هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و مدور و سال تخم از آن تازه نازه از فرنگ می آورند و در هندوستان میکارند و بر چند هوا سردتر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و اما حس بری گیاهای آن باریکتر و بلند تر و کم چربی و اندک سخت تر و تلخ تر از بستانی و تلخ و ساق آن با قوت بسیار و بعضی از آن افیون بعمل می آورند و لیکن اندک خوب نمیشود بسیار ضعیف و تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آن سفید است و تخم صنف برگ منقش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله هر چه در صلابت و جودت و در وارث زمین بر میگردد و بعضی در زمین نرم چندانکه آب باری آن بجا آید نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید شود و بخلاف هیا بالعکس و مستعمل ماکول بستانی است **طبیعت** بستانی آن سرد تر در اول دوم **افعال و خواص** آن صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده اند که خطاب با الیاس نموده فرمودند که بر شما باد خوردن خس بدرستیکه خون را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دفع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف میاه و مسکن حدت خون و صفرا و مولد صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع تصعد بخارات بدماغ و دردسر که از گرمی و خشکی باشد و سموم و ورام حاره و ملین و مدر بول خصوصا تخم آن زیرا که قوت تفتیح این بیشتر است از تخم آن و جهت حکه و جذام و دیرقان. و در دستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و شرب آن با سرکه جهت منضجی و دفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن تسکین آن از خامان جهت دردسر و زیاده کردن شیر مفید است و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و ملادت و ضعف بصر و ظلمت آن و مصلح

ان خشخاش و کرفس و بلیله پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و بمرور و مرهم حار و حمره و دق و درد سوخته آن جهت
التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و در خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و اشامیدن دو درهم آن جهت قطع اسلام و تضعیف نمودن شهوت جماع و سرفه و نزله و زکام
درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت
رفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام و اللاخوین روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیدن آن بر سر جهت منع
شراب با موم و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم است و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خشخاش بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گویند
بری آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برگ تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن قوی و مثل لبن خشخاش سیاه است نیم درهم
آن مسهل کیموس مائی و در حیض و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شراب و طلاء و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع جرب و لبن بستانی قریب النفع است با این
خسن بفتح خا و سکون سین بی نقطه لغت هندی است **ماهیت** آن ریشه گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن
آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خشک میباشد و با برادهٔ صندل و عرق میکنند و عطر از آن میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج و اج گرد
مانند ریشه سنبل و بعضی از آن غلیظتر و بلندتر بقدر یک ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه بایل که کولان نامند و گویند یخ اذخر آجامی است و اذخر ابشار
بدان نیز گفته اند از ریشه و الله است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد **فصل الخاء مع الشین المعجمة**
خشخاش بفتح خا و سکون شین و فتح خا معجمه بهندی پوست نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است
اما خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و بلند و برگ و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه و
برگ آن مشرف و مزغب طولانی و سر قبه دکوزه آن **ثمر** قبه کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و تحلیل لبن
آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون ذکر یافت و در ایام بهار میرسد **طبیعت** پوست اندر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند
و افیون ناگرفته آن قویتر از افیون گرفته **افعال و خواص** پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درهم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب
با آب سرد بنوشند جهت اسهال مومی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب مطبوخ با فربه نافع
جهت ابتدای سده و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عضای و اشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال از حرارت از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و رفع
خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که کوکنار نامند سرد و مایل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن ملازمت آن مرخی اعضا و مشوش کننده
و قاطع باه و مفسد استها و ناهضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منوم مضر به مبرد مصلح آن عسل و
مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال نیم و تخم اندر دوم سرد و در اول مخدر و منوم و نضج مواد رقیقه صفراوی و با لعوض بلغم و ملازمت اشامیدن ده درم آن
با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس و نفث الدم و ذرب و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره
آن با شیر ببادام مولد خون صالح و رافع نزال خصوصا با بوداده آن با جیل مهبی و دلاور مثا آن قاطع باه و نوشیدن بوداده آن جهت رفع بیخوابی موثر
و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم و مسد مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست دکنار
آن کوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شرابانی تجفیف رطوبات و تحلیل ورم اعضا
مقدار شربت آن تا پنج درهم و خلیسا چون بعد از رسیدن جمله از آن در آب طبخ دهند و لیکن ضعیفتر از قرص است و گل آن با آب شکر جهت رفع وجع و سوزش
چشم و قرصه قرنیه اکتحالا و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب شیر جهت نکته ساعیه و قرح خبیثه ضمادا و روغن آن که با صنوبر و روغن گل ترتیب دهند
مخدر و مسکن درد سر حار و اورام جهت نزله و سرفه حار شرابا و تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطورا و صفا دابا مطبوخ برگ آن با آل که آب خشخاش
نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن و قوی نافع خصوصا با قاقیا و عصاره لحیة التیس طلا با مطبوخ آن با طلا جهت رفع بیخوابی و سبات و تکه آن

بارد و جهت تاگره و اورام حاره ضماد آن و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق اخلاط غلیظ معده نیز نافعند و جون برگ تازه آن کوفته بر کوفته از دار ابطبیخ و بندند نافع است

بقوبی جگر و بارد و غن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید بدل خشخاش کاهو است **خشخاش بری ماهیت** آن خشخاش

اسود است و برگ آن خشن و تیز و از عنب الثعلب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیره و تخم آن سیاه و باصطلاح اطباء

سابق افیون عصاره است و باصطلاح جدید افیون لبن آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال برگ و تخم از

بستانی قوی‌تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنفشه بر سر جهت حرق النسا مفید مضر باه مصلح آن انیسون مقدار شربت از جمیع اجزا

آن بقدر نصف شربت اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو بری است در اکثر مواد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم تا و مثلثه

و سکون واو و در آخر مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و مایل بخشونت

و مایل بسفیدی و ساق آن خشن و نسبة کوزه آن کوچک شبیه بغلاف شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قوی‌تر و از خشخاش سیاه ضعیف‌تر **خشخاش زبدی** بفتح

زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یای نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید و مسکر و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و در اراضی نج

آن بار یک و ثمر آن متصل ببرگ آن و سفید و مستعمل جون جمیع اجزای آن سفید و مسکر مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد **طبیعت**

آن بغایت گرم و تند و مانند جبلا هنک از جمله سموم است **افعال و خواص آن** مقی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطین لیکن تخم آن

تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد جبلا هنک است **خشخاش**

مقرن بضم میم و فتح قاف و را مشدده و سکون نون و آن از خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه میروید **ماهیت** آن گیاهی است

سفید و مزغب با زوایه مانند اره و برگ آن شبیه ببرگ فلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانهاست

حلبه کوچک‌تر از آن و غیر جبلا هنک است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی از مردم گمان غلط برده اند که شاف مامیثا مستخرج از نبات آن است و وجه

غلط آنکه این نبات برگ آن مانند برگ آن است **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط لیکن و اسهال

و اکتحال گل آن با زیت جهت تنقیه جراحات و خشکریشه آنها و آشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و حرق النسا

و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع **خشتاب** بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و بای یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده لغت فارسی اسم آبی است که طبخ میوه‌ها است مثل

آلو و آلو زرد و آلو و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب اینها است **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است **افعال**

و خواص آن مرکب آن با جمیع است با آنچه از آن اخذ نمایند مثلا از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و در دو سیر و از به جهت تقویت اعضای

رئیسه و ارواح و قوت قلب و منع غثیان و از سیب جهت دفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقای حار و از مویز جهت

تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و تلیین طبع صفراوی و از بون ترین همه خشتاب برد آلو است

و مجموع مولد ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون

یای مثناة تحتانیه و نون معرب از انگبین خشک است **ماهیت** آن عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس و جلد و دکاز و خیر دکوند

شلیمی است که بر اشجار آنجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در نگاه بن شکری و در دیلم و طبرستان بهمین نام می نامند **طبیعت** آن بغایت

گرم و خشک **افعال و خواص آن** در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی‌تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل

بلادی و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یک درم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن ترنگبین و گوینده

بوزن و نیم آن عسل است **خشکنان** ترا خشکنانج که معرب خشک نان است نامند **ماهیت** آن نانی است که از آرد گندم خمیر آنرا با شیرج سرشته باشند

سازند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه نافع

و یکی جسم ... و مُوریاح غلیظ ... مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن ... گنجد باشد **خصی البحار مع الضفدع المصلی خصیة البحر**

خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و دریا **ماهیت** آن معروف است و آن خصیهای حیوانیست از بحر جیوانی که با شد ...

... و گفته اند ... آن بحسب حیوان ... **طبیعت** آن گرم و در رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول ...

افعال و خواص آن ... حیوانی ... آن مذکور شد و خصیه ... مولد منی ... مصلح آن ...

... **خصی الثعلب** بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یاء والف ولام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء ...

بیونانی ساطیون و ساطیرین و بعضی طرافلن یعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت** آن بیخی است سفید شاف از سورنجان ...

شیرین تر و بالزوجت و اندک تلخ و بوی آن شبیه بوی منی و چند نوع می باشد یکی ... آن ... بیضه کوچکی ...

... دانه کوچکی ... آن کوچکتر گردد و از این جهت اثر ... خصیه نامند ... بیضه ...

... برگ آن شبیه برگ ... و نوع دوم تخم آن سیاه و صلب براق و نوع دیگر ساق آن

... ساق ... بالای آن ... گل ... سیاه ... ساق این ... برگ این شبیه

برگ سوسن ... بیخ آن ... آن سفید ... و شیرین ... مثل ...

... میان ... مصری ... سوراخ کرده بر ریسمان کشیده خشک نمایند بخلاف ...

... مصری است ... **طبیعت** اول آن گرم و تر در آخر اول ... نوع دوم ... سوم ... **افعال و**

خواص آن ... مقوی عصب جهت کزاز و تشنج ... و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه ... طلای آن ...

... مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر معده مصلح آن ... تخم ... زردک و گویند ... کند ...

... حرکت گردد و چون ... با موم و روغن ... یا با سرکه طلا کنند ...

... و تقویت باه ... نوشته اند حتی اگر ... بیخ مذکور را در دست بگیرد باعث ... گردد ...

... و اصلی ندارد و چون برگ آن را با زعفران و اندک مشک ... محمول نمایند ...

و تجربه ... تخم آن با شراب ... موجب ... مصلح آن سکنجبین ... مقدار شربت ... بیخ آن ...

و از تخم آن تا یک درم ... مشهور است ... حسنه الثعلب ... و اصلی ندارد و شاید نوع آخر آن باشد ...

... برگ ... و گل ... شبیه است ...

تخم ... **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ...

... آن ... شبیه ... **طبیعت** آن ... گرم و خشک **افعال و خواص**

... مقدار شربت آن ... **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده ... **ماهیت** آن ... دو نوع است ...

... برگ ... زمین ... بیخ آن ...

... و اصلی ...

... نوشته که ساق آن ...

... صفات ...

گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است **طبیعت** آن گرم و خشک است در سیوم و در بیخ بزرگ آن از رطوبت فضلیه کو حاکم است بالی رطوبت و حرارت گرمی ابن باده از است **افعال و خواص** آن محلل و رادع ملطف مسخن ردیه بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کو حاکم آن قاطع آن گفته اند بزرگ ماده آن ادام که تر و تازه است محرک است خصوصا صاحب سانیده آن در شیر بزرد و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع منکر دد و گویند بیرابیا که بعد دیگری بخورند فعل آن را باطل مسگردانند و مشهور داخل الملاکیه است که چون قسم بزرگ آن را بخورند بسیر میرانید و چون قسم کوچک آن را دختر مسکن بیرابیت مصلح آن صمغ و شحاش و نوع دوم ساق آن بقدر رکیت شبر و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ازان بلند تر و عریض تر دو ران طوبی حسبیده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کو حاکم متصل بهم **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن انا میدن آن جهت حبس البطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تسعیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور و سنبل اورام و قروح خبیثه **خصی الثعالب** خصیه گوساله است چون خشک کرده باشراب بیاشامند لغوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت تنگی نفس ...

فصل الخاء مع الطاء المهملة **خطاف** بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله و الف و فاء بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و ترکی قرلانقوج و بهندی ابابیل بنامی و هندی حبابی و کنهیا و ببت ڈیوڑهی نامند **ماهیت** آن از طیور معروف است **طبیعت** گوشت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و انا میدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سوخته و خشک آن جهت خناق و خوردن خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوخته آن بر خناک نیز همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن یا خون مقوی باصره و داغ آن با عسل یا سرگین بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و هم چنین خون گرم آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت سیکی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند خوردن آب معقود آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سقوط زهر آن جهت سیاه کردن موی مو یرتین و یوسف بغدادی گفته مخصوص است بشیکه قبل از وقت بستانند باید که در آن وقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و طلای سیمهای آن با روغن بنفشه بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هر گاه در حلق بچه باد بی نور قمر شکم بچه اول اشکافند دو سنگ نیز در آن ظاهر میگردد یکی یک رنگ و دیگری ملون چون بکر رنگ غیر ملون آن را در پوست گوساله که در حلق آن نگذارند که بر زمین رسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آن را گیرند و در آن بسته در گردن یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع مجرب دانسته اند و سنگ ملون او چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند باعث جاه و قضای حوایج گردد و ابن الدوله گفته سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع فزع موثر و گویند چون بچه آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند تخم که در حلق نگاه دارد و ندانند آن مادر و پدر او قطعه جهت رفع زردی بچه خود سنگی آورند تا از اثر آن خود را برهانند و آن سنگ جهت یرقان مفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده پرند از آن در آتش سوخته در شراب بنوشند مسکر نبود و ...

خطمی بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر خاء نیز آمده اسم او بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است **ماهیت** آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بگل باشد خطمی نیز نامند و نوعی ارغوانی گیرد و از ابتدای خیرو نامند **طبیعت** آن جالینوس معتدل و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال گفته و تخم و بیخ آن در قوت مانند گل آن ... و دیگران معتدل القوی و مایل بسردی و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و منضج و ... ضماد برگ آن جهت اورام داغ و بیخ گوش و تهیج و نفخه اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و تنضیج خراجات و دمل و ورم پستان و سقعده و جراحات و خراز و تشنگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با سرکه جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه ... جهت ذات الجنب و ذات الریه ضماد پخته آن با زرده تخم مرغ ... نضج ... ورم و ... موی ... جهت ورم ... رحم زنان ...

جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر بکرم نموده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت نافع و صماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب نشیند
جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون کبیزید یک جزو از آن با دو جزو خرما و با سرکه سرشته جهت تحلیل اورام لعابیت مجرب و حامل آن
جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را اگر بر آن بشویند جهت تشقق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای
مطبوخ آن بر سم است جهت رو بانیدن آن و پوست بیخ آن لعابیت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده امعا
و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن و اسهال دموی و تبخیر تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت عسر البول و تفتیت حصا
و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند در زیر آسمان
شب نگاه دارند چند آن آب منجمد گردد و طلای آن جهت رفع تهیج ملک حشیم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن بر علیل اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت
تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال مولدان نافع تشقق آن و تبر ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و بادیا خلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه
نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض معای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور و عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی
و صمغ الطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره و زنگ و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم
آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال و بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن بگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس طبع
قوی و صفراوی مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء خفاش** بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خاء نیز آمده خشاف و وطواط و آفتاب
شب پره و شبپره و موش کور و بهندی چمگادر و در بنگاله چمکی دری نامند **ماهیت آن** طایری است معروف بخلاف طیور دیگر چهار پا دارد و دندانها و پستان دارد و ماننده چهار پایان
بچه را پاره میزد و حیض می بیند و آبستن می شود و شیر آید و شیر مید هد و بر پرواز میاید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد و لکه پوستی است بالای استخوان
و حتها ریف کشیده که ابها را حرکت مید هد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از
آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان او را خراب کنند بر آید و غلیواج و کلاغ آنرا میگیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی بر می آید و بر پرواز
می نماید و در زمانه ظهور کمتر بر می آید و ازین جهت مرضی و زرکوری را خفش و صاحب آنرا اخفش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک و
حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص آن** آشامیدن مرقه بخته آن مسهل فضلات و زرد آب و دافع استسقا و درد رگ و
آن و روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن پخته جهت عرق النسا خصوصا چون بکرر بمالند و طلای
مرارة آن در طرف اسفل با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن دیگر طلا نمایند تا مدر اگر دد و صاف عمانید جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس
و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان لعابیت نافع و طلای مغز بخته آن در آب برای تحلیل جهت رفع سلس البول و بد ستور قطور آب طبیخ آن در گوش
قضیب و حلیب در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و تحلیل جهت بیاض و چون خون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی
و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن با نافع عشا و ماه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض و چون شراب الذی در و رفع
لیست و طلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و حالم بالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک
و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و لسیار جالی و با سمیت و یک مثقال
آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاة و در سنوف ها سیاه آنها جبری یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن
و متخلل بیضیه لیفیکی و سفیدتر از آن و سوراخ دار و طلای آن جهت قلع ثالیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و
بدل آن نیز مانند شیر آن و حار و از آب دیده مواد و اکتحال آن جهت بیاض عین و البن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن هر دو مضر اند بچشم جهت
بعد از استعمال لبن گویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی بخوابانند آن شخص تا علم بدان نباشد تا گذارند آن شخص را خواب نیاید و بد ستور چشم

چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سران ابریج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است و در سوراخ موش باعث گریختن و دشافت ازانجا
و تعلیق دل آن همین بر جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس در آشیان خود می آورد
جهت محفوظ بودن بچهای خود ازان و چون کردن نوع کبیر که بهندی باد ناسند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف نهند آن گذارند قوت باه بخشد لهذا ان
منتشر سران بزرگ مقوی است **فصل الخاء مع اللام** **خل** بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند **ماهیت** آن اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما
و انجیر و شکر و آب شکر و تمر هندی و عسل و امثال این ها هر میوه ابدار و نیز بعضی از حبوب نیز مانند برنج و خمیره ترتیب میدهند و بهترین همه انگوریست لهذا آب انگور را گرفته
صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون ان از اسپیه لیسیده باشند ریخته و بر سر چند رطل ازان ده رطل سرکه کهنه چند بگذارند در ان
بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولا دران سرکه بریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس آن سرکه ... بندد و بگذارند
تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت ازین است و یا آنکه خمر خود بخود باستحاله ذاتیه خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما است که بگیرند خرما را از سه رطل در رطل آب گرم
شیرین صافی بریزند در خم تازه متغیر یا پیه اندود ریخته سر ان بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل ازان یک رطل سرکه ... و نیم اوقیه نمک
در خم کرده در جای گذارند که آفتاب همیشه بران بتابد تا برسد و از نیشکر و سایر میوهای ابدار ... مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نیشکر ... نمک کم ...
اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهار رطل آب باشند و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش
آید پس صاف کرده سرکه بندکه بدو قدری ... و خل آن ... بگذارند تا برسد **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد ... کثیف در
دوم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و خرما در سوم ... و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب آن و خل گرم تر و خشک تر ازان و بعضی کم تر است و قوت قابضه
انچه دران قابضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از حنطه و مانند جز و حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ دارد ...
ارضی که قوت قابضه ازوست ... بارد ... و مضعف اعصاب است **افعال و خواص** آن ... و بسیار لطیف
و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس ... آن ... و با روغن ... و روغن گل ممزوج با هم جهت
صداع حار ... آفتاب ... یا از صفرا و یا بخارات حاره یا حمام گرم و ... نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا
... جهت تفتیح سده مصفاة و نزله حاره و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه ... و روغن ... و روغن گل و
گلاب ... جهت تسکین ... مذکوره و تفتیح سده ... و همچنین چون ... گرم کرده ...
... گرم کرده دران ... آب ... سرکه ... ظرف ... سر ان ...
... بر آید ... و حلق رسانند و بعد
ساعت ... جهت ... جهت ... گرم گوش ...
... جهت ... ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه ... چون یک ... حنظل خشک ... گرم کرده ...
... در آفتاب گذارند ... نافع ...
جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه جلای دندان و جهت قطع خون لثه ... جهت ... خوره آن
جهت منع سیلان فضول الحلق ... و سقوط لهات و درد دندان بارده ... جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن ... جهت ...
در حلق ... اعصاب ... گرمی باشد و خل ... بقدر ... بگذارند تا برسد ... نمایند ...
... امراض مذکوره ... جهت ... النفس ... امراض ... و استسقا خوردن سرکه جهت رفع تشنگی
... و قطع نزف الدم ... اعضای باطنی و تحریک اشتها ... و تفتیح سده ... ادویه ...

ترشی طعم سودا که در طحال رسد نافع و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند ملین و سیلان فضول است بمعده و آسان کردن لعاب
فرو بردن گرم کرده جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر زهر طرطور و سگ دیوانه گزیده خصوصا سرکه انگوری ناشتا
سرکه انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند ناشتا جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه که در آن اشترغاز در آن خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا
بردت رحم القروح الاورام سرا بجهت تحلیل سپرز گرم کرده با نمک نطول خفقان ... جهت منع انتشار قروح ... و جمره بجا و جمره
متقرح و ابو امیر و داء الحیه و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و لدغ و ورم و جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات ... و سرطانی آن نافع نیول
از مجاور خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع صبایان آن و ضماد آن با کتیرا که در سرکه طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو
آن با کبریت جهت ... با نمک ناجهت ... سال ... مجرب با ... جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش و سائر اورام حاره
و با عسل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل بارد گرم جهت غدد و ورم بارده بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت ... مضر مبرودان و سوداویان صاحبان
امراض بارده سرفه تازه خشک و تخمیر با دریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف باه و رحم مضر عصاب و اعضای عصبی و باه و نافعین مبرودین و مداومت
آن مورث استسقا و ضعف بصر و ... رنگ و ... لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و گوشت چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر ...
در دهن ادویه صحیفه الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در ... مقدار شربت آن ... مثقال بدل آن در بعضی امور شراب ...

خلاف

ابلیمون است و گویند سرکه نارجیل بدل آن است ... خلاف بکسر خای معجمه و فتح لام و الف و فا و بفتح خا نیز آمده ماهیت آن ... بید مشک و ماری ...
و لدهت وار مطلق آن مراد بید مجی است که صفصاف ... بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید ... برگ آن بار یک تر ... باسن
و گل آن در ایام بهار ... برگ آن ... و بار ... بقدر ... آن مانند خوشه ... آن
آن میوه ندارد در کتب ... عبارات ... در اکثر مواضع یافت می‌شود ... و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد طبیعت
گل آن سرد و تر و در اول ... و برگ آن ... خشک ... اول ... افعال و خواص آن لطف و مقوی دماغ و قلب ...
مفتح سده جگر و رافع صداع ... خفقان ... و ضعف معده ... و جمیع امراض حاره ... آن الطف اجزای شکوفه آن ...
مذکوره آشامیدن عرق برگ آن ... برگ آن قابض ... مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صداع ... مفتح سده جگر ... صلابت ...
بول و اختناق رحم و مفاصل ... آن جهت پاک کردن ... برگ و شاخ آن جهت ...
اعضا ... و خوابیدن بر برگ آن جهت رفع حرارت ... و قلب ... آن جهت ضرر ... و جهت نزف الدم ... ضماد برگ
تازه آن ... جهت ... آن جهت خفقان ... حاره ده ... و ضمغ آن که از برگ آن ... باشد
... باصره ... جهت نزف الدم و ... جهت ... ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای ... و اورام حاره ...
آب برگ تازه آن و جرم برگ آن ... مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن ... درم ... بدل آن ...
دستور ... آب برگ آن ... ذکر ... امراض ... آن جهت
رفع سده ... آن ... و ضعف ... طلا ...

خلاف البلخی

حار ... و در ... بید مشک نامند و در ... بید ... آن
آن درختی ... ساده ... برگ آن ... و گل آن ... از ... برگ ... رنگ ... و بوی ...
... زرد ... بسیار خوشبوی ...
از باده ... بید ... خوشبوی ... آن ... گرم ... و در اول ... اعمال و

خواص آن ملطف و مفتح سده خفیف [illegible] و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و حقنه آن در جمیع افعال قوی‌تر از [illegible] بسیار
و گلاب و مقوی دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه و مدر [illegible] و مقوی احشا و چوب برگ آن در افعال و خواص مصلح [illegible] قدر شربت [illegible] ساده [illegible]
آن محلل نفخ [illegible] عضو که باشد و بوئیدن گل آن رایحه آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصاره برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده [illegible]
و طبیخ برگ آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن [illegible] و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غلیان خون و بسیار گرم بدل آن روغن گل [illegible]
آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه از آن روغن بگیرند الطف [illegible] بدل آن نیلوفر است [illegible] ساده **خلط** بالضم خاء و فتح
لام و سکون [illegible] و ازانداسته [illegible] کشنیز [illegible] برگ و [illegible] سانات [illegible] نامند **ماهیت** آن حیوانی
است [illegible] از موش کوچکتر [illegible] رنگ و [illegible] آن [illegible] است [illegible] زمین [illegible] باشد [illegible] زمین [illegible] سوراخ
میکند [illegible] بخار [illegible] کنند [illegible] در سوراخ آن [illegible] بوی آن بیرون آید **طبیعت** آن بغایت گرم و با رطوبت و از
[illegible] **افعال و خواص** آن خون موضع [illegible] آن جهت رفع بیاض چشم [illegible] و حال [illegible] و طلای دماغ آن [illegible] روغن گل قاطع [illegible]
خون [illegible] موضع که باشد و محلل [illegible] جهت [illegible] و [illegible] آن [illegible] خون [illegible] اثر دارد [illegible] سوخته [illegible]
گوش [illegible] آن [illegible] گرداند [illegible] جهت [illegible] شفا [illegible] و طلای آن جهت [illegible] جهت [illegible] البول [illegible]
[illegible] جهت رفع [illegible] اند [illegible] جهت [illegible] اند [illegible] آن میان [illegible]
[illegible] باعث تفرقه ایشان [illegible] آن **خلنج** بضم خاء معجمه و فتح لام [illegible] و سکون [illegible] از اطبا [illegible] خوانند [illegible]
آن [illegible] آن [illegible] برگ زیره و گل آن [illegible] و [illegible] و خلاف آن [illegible] باقلا [illegible]
[illegible] خلاف آن [illegible] پوست آن [illegible] و بسیار سفید و دانه آن [illegible] از اطبای [illegible] نامند و [illegible] دانه آن کوچکتر [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کوه [illegible] و بسیار از [illegible] در موسم بهار [illegible]
[illegible] العلاف [illegible] آن [illegible] از اهل [illegible] نامند و آنچه [illegible] سیاه [illegible]
و دانه آن [illegible] برگ [illegible] و بسیار تلخ است [illegible] العلاف [illegible] نامند **طبیعت** [illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و تلیین آن و تحلیل [illegible] در رفع [illegible]
[illegible] جهت تقویت اعضا و [illegible] و [illegible] جهت تحلیل [illegible] آن موجب [illegible]
و چون [illegible] خوردن [illegible] آن [illegible] صداع [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا ده درم [illegible] برگ آن [illegible] **خلیج** بفتح خاء معجمه و لام
و سکون [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible] برگ [illegible] گل آن [illegible] و زرد و
سفید [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک [illegible] و [illegible] اجزای آن **افعال و خواص** آن
[illegible] برگ آن جهت [illegible] روغن [illegible] که [illegible] روغن [illegible] آفتاب [illegible] جهت رفع [illegible]
[illegible] چوب آن [illegible] از تخم آن [illegible] دل [illegible] چوب آن [illegible] است **خلیل** [illegible]
[illegible] و [illegible] الف [illegible] است [illegible] نامند [illegible] **ماهیت** آن [illegible] کبیر [illegible] و [illegible]
و [illegible] برگ [illegible] و از آن [illegible] الرائحه [illegible] گل آن سفید [illegible]
[illegible] مائل [illegible] که [illegible] **افعال** [illegible] آن

آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پرگره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و درشت

الاطراف و از سرگرهها ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر آن شبیه بخیار کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن بمقدار بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و اما مطلق آن برای

عمان صغیر است و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بسیار مدر و اکثر اتصال آن با بول گرمیست **افعال و خواص** آن رادع و مسهل اخلاط از جهه بسیار

مجفف با قوت محلل اشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفرا و ادرار بول و طبیخ بیخ آن بدستور و دو مثقال از سائیده بیخ

آن جهت حمیر و کسر دوی و سقطه شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سدد و مضمضه بدان جهت تسکین

کرم دندان و سعوط آن سعوط جهت رفع سنگ چشم جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث اسکن و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن

و بدستور اشامیدن ثمر آن و طلاء پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و

گزیدگی سگ دیوانه و حمیر با پیه بز جهت نقرس و حمول بیخ آن جهت درد رحم و امراض مقعده و نواصیر نافع مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم **حجر الخان**

بفتح حای حطی و میم الف و نون لغت فارسی است و خماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز **ماهیت** آن حجریست سیاه رنگ تیره مایل بسرخی نیز میباشد و حلد و بمعنی ...

زرنیخ و حجر الخان حبشی ماده آن از آن صلب تر و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب و رنگ سائیده آن زرد مانند زرنیخ **طبیعت** آن مایل ببرد و در دوم خشک **افعال و**

خواص آن پوشیدن انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و ماده آن که از آن

حجر الخان نامند نرم تر و رنگ سائیده آن بسیار سرخ و مایل بسیاهی طبیعت المشر در دیلمان آن **افعال و خواص** آن اشامیدن یک مثقال و نیم از

آن سائیده آن جهت رفع خمار مجرب باعث تبرید و تفریق بخور سرد و جلب آن جهت قتل صفرا و دودمو و درد چشم و تقویت عضو که از تحلیل مواد متاثر شود و جهت

خفقان و رباح غلیظه و درد سر سائیده آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل لعاب مفید و طلاء آن جهت تحلیل اورام عضو و ضماد و درم چشم و حکه و جرب و در قیق

جفن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک درم **خمر** بفتح خای و سکون میم و در اصطلاح مراد از آن در شرع ما خمیر مایه العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند

و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن بانواع میباشد از آن جمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را زفت یا قیر

و یا موم اندوده باشند کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بجوش آید و بعد از آن در سایه گذارند و یا خم را در سرگین است تا بنصف دفن کنند تا بر سد و بعضی بعد تصفیه و غیر تصفیه خم را بشربت

تاثیر نمایند مثلا عمیق صاف با دانه آن و با قشر آن و با خردل انگور و بعد جوشیدن شیرین یا زعفران مقوی دل و جگر و غیر آن زیاده و در خم انداخته بعد از اندودن زفت و یا قیر یا

موم بعد گشته بجوش کنند و در آب انگور و مصطکی و به شیرین و سیب قیلی داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن در فاز در زمین دفن کنند تا رسیده نامند و آنچه بر روی آن

گذشته باشد مسطار و بغاری و دلالی نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند از آن جوهری نامند و مثلث غلیظ را قهوه و این قاطع باه است

شرابی که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوت و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر وی گذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که

بعد از جوشیدن جهل ماه بگذرد و استعمال نمایند و نیز از اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و

دیر بود و خوش آینده و کریه آینده و شمس مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آنها و دو غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند

ترکیب بسیار حاصل شود و بهترین همه متوسط آنهاست که یکساله و دو ساله سرخ مایل بزردی و خوشبو معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ است که در زمان

بسیار تلخ و قابض نباشد و بحدی که کام را ابهم کشند و بدترین آنها بد رنگ و غلیظ القوام ترش و تیره بسیار قابض و بد بو است بسبب احتباس ابخره و تاری و باشد و بالجمله

بهترین انواع آنها... ابیض و بهترین همه زرد و صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ

و منبت انغلیظ و مشیان آن ... خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق آن حقه با الجمله بهترین را امزجه و صورتی است صالح موافق بمزاج و شخص خاص

طبیعت آن نیز بحسب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق

آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم اندر سوم گرم و خشک و مسطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که بحرارت از بحرانی است معتدل و اشنماه تا یکسال

آن در دوم گرم و مایل برطوبت و لقه آن که قنود نامند از آب انگور است **افعال و خواص** آن رقیق سریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی

اعضا و نافع و سرخ و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام و لقه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع بهتر از آن

زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آنکه جمهوری باشد غلیظ و مسخن منفتح و مقوی عصب و مصلح و شیرین آن ثقیل و غذائیت

ترش و شیرین آن یعنی میفوش آن در دی و بعد از هضم مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن حار و مفتح و هاضم و مدفوخ آن زمین یا برف و یخ که هلالی در آن تلخ گشته باشد و قابض

بان شبه باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد بهای و من الشراب کهنه صرف و ردی اعضا و مورث سحج و ممزوج با آب آن مصلح حال آن است و بسیار باعث رعشه و ضعف اعصاب و استسقا و فقدان

بهتر از همه حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث مغص و تواتر خمار و خوشبوی آن را نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن خود و مصدع و مورث امراض مهلکه و شیرین آن

یعنی شراب انگور را آفتاب رسیده باشد و بعد از جوش آمدن آن صاف گرفته باشند نشاء سریع الانحدار و باتفریح بسیار و مولد ریاح حاره و ثقیل آن دیر هضم و خفیف سریع النفوذ و قدیم کهنه

آن حار و مضر حواس و اعصاب بنا بر آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و تازه آن کدر غیر صالح و مولد رطوبات و سنگ مثانه و سده و گفته اند

چون تمام اعانت مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود چنانچه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیره مذکور است

فعلی اینجا ذکر بیاید و فواید بسیار از جمله ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی و غلبه جگر و گرسنگی بسیار و سیری و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و در اول روز هم

ناشتا و بمقدار بسیار خصوص صاف و یکدم استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یک مرتبه یا دو مرتبه یا در هفته یک مرتبه برای انتشار اعراق و تجدید و زیاده و بسیار از تجاوز نکرده

انکه مضر ملاحظه مکان و وسیع و در عوض خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوه های خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات مغنیان و محبوبان

دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیبه نیز یا در رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان حسن اخلاق حمیده در آن جمیع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط از در رباعی گفته

رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور بسیار مخور در دکن فاش مشو اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور و با مراعات

شرایط مذکوره حفظ صحت بدن نماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق حمیده میگرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آرد و تخیل

و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض ماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ را نیکو و صاف میسازد و دل و دماغ و جگر و معده و اعضای اصلیه را

تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتهای آورد و نفوذ منفذ باید بجا ساریقا و هضم کیلوس را نیز تقویت می بخشد و نفوذ منفذ باید کیموس را در عروق کبار و فضول را تحلیل

می برد و اخراج نماید و غلیظ را رقیق ابراز و لطیف از ابوال الطف را بعرق و بخار و صفرا را ابوال عرق و بلغم و سودا را ابراز دو تفتیح سدد و لهذا الله ملعنی تیهو کلبته و قصر

سموم جلین یعنی ازاله زرداب شکم و تربل و جها دبا و امثال این نماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آبله حریف جهت   غشی و بیهوشی مجرب

ضمادات و اطلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ و زود عمل بدرقه شدن قوت ادویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی و دنیاوی آن در اکثر امزجه بین است و بعض قران مجید که در

باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس را ما گناه و ضرر آن از نفع آن بزرگتر است و آن از بوشیده شدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن و معاصی و قبائح بسیار

از صاحب آن بعمل آید و این بیشتر است که بیان آید و لهذا در بیان آیه شریفه میفرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر از رجس من عمل الشیطان خوانده

و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از ام الخبائث فرموده اند و همین کافی است در مذمت و ضرر آن و در مقدار شرب آن اختلاف بسیار است تا استقصا هم

تجویز کرده اند و لیکن دو و دو مثقال جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار به حسب امزجه دانسته اند در محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود در رفع تشنگی

کند و بعد سرور و نشاط مفرط رساند که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج

و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدری که بحد طرب رساند و نفل و خواب آورد و سبب کردیدن آن متغیر شدن اس است بر رسانیدن بخارات و در بدماغ پیش از

تحلیل جانب اول صعود نموده لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ پس از تحلیل بخارات در این قدر متغیر از آن و باعث سرور و فرح

آن کثرت روح حیوانی و انبساط است تدریجا از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحبان نیز همین جهت است و بدانکه در مزاج محرور

خلط غالب و ظهور آثار است مثلا کثیر الخلط را باعث ملال و گریه و لطیف الخلط را حسب سلیقه و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و خلط بادی

رطوبة یا یابسة اعلت سکوت و نوم و خوف و میل خلط سر الطبیعة اشعار یادۀ از منافع آن زیرا که سبب نت تحجاۀ و مثانه و امراض ذ نائبه مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و
رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغیه و حسیه و طبیعیه و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خشونت دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و ذرب و
اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقا غیر قابل العلاج و طلان شهوة باه و ادرار خطرناک و اکله و جوشش سهاد و سپهاد مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و قلع
البول و امثال این هاست و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با التهاب نفس و ضیق آن و برودت اطراف و حرارت آن و تشعریره و تهوع و تکسر بدن
و تشنگی و صداع و اضطراب و تشویش خواب و احوامن هولناک پیدا شد و مضرتهای عاجل بانی را اکثر علاج نمی باشد و مستعملین از احوال سکنجبین ترک نمایند امراض رد بود
سوداویه و ضعف هضم و زیادتی اعداء الامعاء و فساد حلق و لون و غیر اینهم میرسد اما تدبیر دفع خمار آن است که بخواب طولانی رود و حیله جویند در تنویم او با لیدن
دست و پا و بحمام و ریختن آب بگرم بر سر او و بخیلن و از حمام برآورد و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب فرمایند و اگر
بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و دیگر ریختنی فرمایند سکنجبین با آب بگرم پس شربت انار و ریباس یک مثقال طین ارمنی بخورانند و نیز گاه از اول
خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سبب پیشانی و صورت گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و ازین جمله
عادیه یکبار سکنجبین جلاب با اسپیغول و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب اکه حامضه و الفواکه است با آنکه خمر چون مضر و مهلک است در سکار که اکثر بهار جسم آنها که
بسیار حاد و اند و مگو بید اگر مردم بدین منوال که خمر های سیاه را نوشند بخورند احتیاج هیچ دوا و طاعون غیب خود بخود زائل است خوانند طور خوردن خمر که قدر موقع
حکمت دارند ایتدا با انها نفع می بخشد **خمیر** بفتح خا و کسر میم و سکون یا و مثناة تحتانیه در اصطلاح بعجین و بفارسی خمیر ترش و خمیرمایه و بهندی نامند **ماهیت**
آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو و یا روغن گاو میش و یا زرده تخم مرغ و شیر مانند آن سرشته باشند و به گذارند تا ترش شود و گاه در
مقداری باشد از آن خمیر آن نمایند تا برآید و فطیر نماند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و محلل و جاذب بیرون
عمق بدن با نمک بسیار محلل و رام ها و حصوص و رام اسافل قدم و خناله اوجاع آن و منضج و مفتح دمامل و مسکن درد دندان و بنی مثقال آن یکی و دال خمیره
کم نمک تلخه و چهار رطل جلل مووده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانگ زعفران جهت دفع خمار و تشنگی و تب و التهاب معده و جون دو مثقال هرکه
اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی مفید و چون بگذرد و آب نعناع و یا چیز دیگر دل رسانیده و در نسخه دیگر ضعف جگر و خفقان دل است و سه چند آن مجموع خمیرمایه افعال
موده و درده مثل سرطان بجوشانید تا بضعف برسد پس صاف نموده با ضعف و زنان آن محلل القولنج از جهت تقویت معده و مرتبه ایست که صبر خوان کرد و مشتی معادن
از اخلاط محترقه و دافع بلغم و سهوی آدم گاه بعد از معاجلی سه بار ثانی صعلوک و ششد بعادت اما مثلثه خرمخلولی آن شیافه اثر روغن نفشه جهت درد حلق و حصا
آن را که اودر روغن و زنک تحلیل صلابات خصیه مانویه مجرب است و چون خمیر سیر را گوشیده با آب افزیده با امثال این گشتند قائم مقام خمر و الذا سرار گفته
المضار مضر بمضیه و عالمی مصلح آن کثیر مقدار شربت آن تا حبه در هم **فصل الخاء مع النون خنثی** بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثا مثلثه
و الف لغت سریانیست و اهل مغرب ابرواق نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بانسراس که نبات سرش نامند و گویند نوعی از آنست یوسف
بغدادی نوشته که غلط کرده کسی که از اقسام سرین دانسته بلکه غیر آنست برگ آن تشبیه بگندنا و از آن لطیف تر و ساق آن مانند بان بزرگ و در میان آن گل سفیدی شبیه
به بلوط و بیخ آن مستدیر و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن سیاه مانند تخم بیا و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و منضج و با قوت محلله و ملطفه و جالی و کاسر ریاح و محلل ریاح و اورام انثیین و منفعت حصاة و زانم
قروح باطنی و یکدرهم آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی و تحلیل نافع و گل و شیر آن طین طبخ با شراب جهت گزیدن عقرب و هزار پا خوردن
اندک از آن جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت تسکین هوام و بنابر که برگ آن را بر آن ضماد نمایند و خوردن بیخ تازه آن جهت ریقان حصوصا چون با برگ ده روغن زیتون گشته
باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت حرقت آتش و با گوگرد جهت قوبا و باز و برص جهت خارش باد علاء است و برگ آن و بیخ آن در افعال قوی تر از دانه آن و لیکن آن جوشانیده
گویند مانند آب ترا او آب آن انگبین باد و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت آنها

اخبان الاذان قطور آب تازه آن تنهائی و یا با کندر و عسل و مرهم گرم نموده در گوش که از آن چرک آید نافع چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان موجع و به
دستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان دناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن کیسه در آتش گذارند تا جوش خورد قطور
آن در گوش جهت تسکین وجع آن [illegible] طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن تنهائی بر دندان [illegible] مسکن [illegible] و از
خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس دناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل [illegible] مستسقی نافع و ضماد پخته آن [illegible] در روی
شرب جهت قروح خبیثه و [illegible] جراحات و [illegible] جراحات [illegible] مخلوط آن شرب جهت [illegible] درهم [illegible] غلیظ و چون بسوزانند و با
ادهان مخلوط کرده داء الثعلب [illegible] جهت [illegible] سوی [illegible] بعد [illegible] نافع [illegible]
مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] **خندروس** بفتح خاء و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو
و سین مهمله [illegible] **ماهیت** آن ثمر نباتی است در خوشه و دانهای آن
متصل بهم و الوان می باشد زرد و سرخ و سفید [illegible] رسیده آن شیرین [illegible] سائیده آرد
کرده از آن نان ترتیب [illegible] **طبیعت** آن مائل بحرارت [illegible] خشک [illegible]
در حرارت و برودت **افعال و خواص** آن محلل [illegible]
[illegible]
[illegible] **خندریقون** بفتح خاء و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و
خندریقون نیز آمده **ماهیت** [illegible]
ذکر آن [illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن
[illegible]
[illegible] **خندریلی** بفتح خاء و سکون نون و فتح دال و کسر راء مهملتین [illegible]
یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یاء [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible]
طبیعت آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مقدار شربت آن [illegible] **خنزیر** بکسر خاء و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و گراز [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار [illegible] گوشت آن [illegible]
[illegible] از گوشت انسان [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible]

دار الفیل شاه جاه مفاصل و فساد فعل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مخفی است مصلح آن تحمل قلیل علاج فاسد باشد است و شکر و فانید
و امثال این ها نیز بسبب قدر مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و شامیان کعب خرنوب خشک سوده آن تا قدر دو مثقال شرب جهت گزیدن هوام قتال
آن با عسل جهت حص مجرب دانسته اند و یک مثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص مزمن نافع بول خوک دشتی جهت سنگ مثانه
نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب شرب جهت نفث الدم سفیه در رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت حسن تحلیل دبا موم در رفع
جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر آن قطع بواسیر با عسل و فلفل جهت تعدیل آن موی سر قروح و حقنه پیه آن جهت امعاء و ضماد آن جهت
درد رحم و معقد و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن تا ریان گذشته باشد ملین و منضج و مسهل آن با شراب و ممزوج نمودن با گل جهت اورام
حاره و شوصه دار جالینوس منقول است که پیه کهنه آن با مومیائی رفع کری سامعه مسکن اگر چه مادرزاد باشد و تحریک موضع تشنج به پیه آن نافع و بسوزاند
خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوفتگی و در لبان و شیر منعقد در ان و اورام بالخاصیت مفید و در روز استخوان آن سوخته و از آن
و امثال ایشان هم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن که باز فت احراق یافته باشد با روغن گل مخفیف قروح و مرقوع العلاج است و پوست آن گرینه
است **خنفسا** بضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خوزدک و بهندی گهبرونه نامند **ماهیت** آن انبه است کوچک سیاه و در بیدهای دیوار و
حاکر دبیا و سرگین پایم میرسد و اصناف آن بسیار دارد بزرگ کوچک و بری و بیابانی آن بزرگتر از اهلی و بری پادار آن تعز نیز نامند **طبیعت** آن در
دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن روغن آب مفقوع آن بقدر یک مثقال مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی جهت استسقا مجرب دانسته اند دانسته اند و شگافته آن بر موضع
عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله و فشردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه و قطع بوکس گفته اکتحال حیم مسحوق
در تنور خیازی بهم رسیده جهت درد چشم مجرب گفته چون برده عقرب را از آن بردانند و رطوبتی که ظاهر شود مانند افیون در صدف گیرند بقدر نیم مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل
ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند دیگی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس البول و سلس البول را بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی
غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر از خواص
است که چون چند جوفی گذارند دیر آن نشا باز رفع عسر ولادت است و چون چند در حجر گذارند و در آن دفن نمایند پر مرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند
زنده و بالیده شود و چون سر آن از برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران آن گردد و چون هفت عدد آن را در زیر طاس سرنگون حبس نمایند و آن را مس نمایند
موجب ان بار بارد و دفع میآید است و بخور شکوفه جبار و آب مطبوخ آن کشنده است **خنک ایزدی** قسمی از ... است که بهندی بوزه نامند و در تراباذین گرم کنند **فصل**
الخاء مع الواو خوخ بفتح خای معجمه و سکون واو و خای بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند **ماهیت** آن ثمری است معروف و دو نوع میباشد اجود
آن نازک و رنگارنگ سفید و سرخ و زرد و مرغب آنکه گوشت آن جدا گردد از آلو نامند و غیر از شفتالو کاردی و بهترین آن بلوری که شاداب لطیف است
گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و کم جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای
درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سرد و تر **افعال و خواص** آن ملین
مسکن التهابات حاره بالسبه تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید و ملخ و ترطیب مزاج سودائی که از احتراق باشد و تبهای صفراوی خالص و معوی و رفع بد بودن در الم ج
حاره معین با مشتهی طعام و چون آب رسیده آن از گرفته شب گذارند تا در دوآن نشین و صاف گرد و صبح صاف آن را بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین یا شیر خشت بنوشند
باشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاده و نافع مرطوبین اعصاب سریع العفن و موی نیهای مزمن هر چند بعد از یک ماه یا زیاده باشد مصلح العسل
دوم با ترنجبین و شفتالو کاردی غلیظ تر و دیر هضم و با قوت تا آنکه تا نفع و صرت قولنج حصوصا خام آن که بد تر و خشک کرده آن قابض و بغایت دیر هضم و چون ...
با بلکسیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و اشامیدن دو اوقیه آب برگ آن یا شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ...
دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت رفع بد بوئی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و این ... بفرع نموده که ...

شکوفه آن اسقاط جنین نماید و چون بمانند در روغن دانه آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد و بواسیر و خنازیر نافع و مغز آن جهت رفع کندی دندان و
بلغم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه را در آتش انداز تا بسوزد پس مغز از آن برآورده سائیده بر ثوری و جرب که بر بدن اطفال و پس
گوش نشان بر آید بمالند سریع الاثر و مجرب است **خوص** بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ جنبه مقل و نارجیل و امثال آنرا که
دراز و باریک باشد شامل است **خولنجان** بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرودارو و بهندی کلنجن گویند
ماهیت آن بیخی است سرخ تیره برگره تند طعم تند بو و لذاع با حدت و آنچه تحقیق رسیده بیخ درختی است که بهندی پان نامند درخت آن کهنه سال
خورده باشد و منبت آن بلاد بنگاله است و غلیظ پرگره را قصبی و باریک صلب را عقابی نامند و این بهتر از اول است و قوت آن تا شش سال باقی میماند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک گویند در سیوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و دماغ و هاضم و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت
صداع و وجع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و درد کمر بارد بلغمی و ذکر و کسر ریاح و ریش و رفع قولنج و درد پشت و گرده و جماع
آن خنازیر و سرطان و حرق النار نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان نافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب اشتهات و غلظ و ذکر رطوبت آن و لب تازه ...
دو شنبه جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و با روغن بر تورم یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب و مضر و اصحاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر
دوگوشت و مغز ... و حماض ... مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و نسخه آن در قرابادین مذکور
شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل است و دستور گرفتن آن مذکور شده در قرابادین دیگر است **فصل الخامس مع الیاء المثناة التحتانیه**
خیار شنبر بکسر خا و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و را مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح با موحده و سکون را مهمله معرب خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس و کرماله
و کردالو و سیاللئی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است در بزرگی بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن صلب و گل آن زرد و شبیه بگل
یاسمین و ثمر آن بقدر ذرعی و باریک استطوانی و اجوف درازه ... و در جوف آن پرده های خشبی و در آن طوبت شبیه بسیاه منجمد که آنرا لب خیار شنبر نامند و در هر
قلوب آن تخمی پهن در پرده تخمی اندک به صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل لب آن است و انشیرین الطعم با مزه اندک بوی بهترین آن سیاه براق رقیق القشر
رسیده قوی بسیار لب شیرین کم بوی است و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا با آتش گرم کرده شکسته لب آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند
بهر نحو که خواهند زیرا که اگر بشیر اخذ نمایند ضعیف میگردد و قوت آن **طبیعت** آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری **افعال و خواص** آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت
خون و منقی عصب و محلل اورام حاره و حلق و نیز جهت دغیره و مسهل قوی و بجهت اطفال و زنان حامله و اطفال امنات و مجوز است و اسهال آن بجذب و لزوجت است
که دارد و با ادویه مناسبه بر خلطی مسهل و لیکن بطی العمل با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با ترید مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و امثال آن مسهل صفرا
و با الحیه و با لعاب بشوخطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تلیین سده اعضا و رحیر و معص و با ادویه مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوت جهت تفتیح
سده جگر و درد و ... و رفع تبهای حاره و غرغره آن با آب کشنیز تازه رادع خناق و صعب و محلل آن و دستور را نیز بزد با آب انجیر و شیر منفجر کننده و محلل آن است و ...
طلای آن جهت درد و مفاصل و نقرس و تسکین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع و مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص
و مصلح آن ... معاد ... و جهت ... با روغن بادام است که بدان چرب کرده و باران ... مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال
و وزن آن ... و ... است و گویند جوشانیده آن باعث رفع قوت آن و اسهال آن کرده میشود و استعمال تازه آن
آنچه ... باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبیخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل قند ... ترتیب دهند یعنی گل
اکبر آن نیز ملین و برگ ... نیز ملین است و ... خام ... که دریق کرده ... با روغن اندک بریان نموده مقدار ده مثقال تا بیست مثقال از آن
و دانه آن ... مقیئ ... است و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند
و ... با دوای ... و شراب ... و لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **خیری** بفتح خا و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر

دارصینی دبا آخر حرف لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق خیری [illegible] نامند **ماهیت** آن

از جمله گلهای خوشبو است و اصناف آن بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد است و مراد از بری قسم سرخ است [illegible]

صحرایی است چنانچه گذشت و شیخ یونانی گفته است که در سند میشود و در حرف [illegible] انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** مجموع آن در دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب از عمق بدن و مسکن خوناق و [illegible] و مدر حیض [illegible]

مرهم آن [illegible] و تخم و بیخ آن [illegible] و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ و [illegible] بطریق [illegible]

و بسیار گرم و محلل و مسقط آن جهت تفتیح سده دماغ و [illegible] مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت [illegible]

آن با ماء [illegible] و تخم [illegible] جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن [illegible] که جهت صلابت سپرز و طلا [illegible] نافع و [illegible] جهت ورم [illegible]

مفاصل [illegible] و [illegible] حیض با موم و روغن جهت شقاق انگشتان و مقعده و ضماد [illegible] جهت [illegible] دندان [illegible] طبیخ [illegible]

حیض و اخراج جنین است و شیخ [illegible] **خیزران** بفتح خا و سکون یای تحتانیه [illegible] بفارسی خیزران [illegible] نامند **ماهیت**

آن نباتی است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حاره [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن

[illegible]

در بیان ادویه که حرف اول آنها دال مهمله است و فصل اول در دال مع الالف داذی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه

[illegible] **ماهیت** آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن [illegible] اول گرم [illegible]

خشک [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شربت آن [illegible] **دارصینی** بفتح دال [illegible] و کسر صاد مهملتین و سکون یای

مثناة تحتانیه و کسر نون [illegible] معرب دارچینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است [illegible] **ماهیت** آن پوست

[illegible]

خوشبو شود طعم در شیرینی و تلخیهای آن بارکین نازک و بسیار در هم پیچیده و طبقه‌ها دو سه نوع درست خصوص که از شاخهای نورسته آن جدا
شده باشد و از سیلانی گذشته بتاریخ ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچکتر می شود و آنچه با کلیم و انجبن دهند کوچکتر می شود و از آن [illegible] میباشد لیکن [illegible]
سیلانی نیست و از کوچی گذشته تاکن بتاریخ ضخیم و لعابی قشر و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم از اسلیخه و [illegible] سرد و در ایج نامند و در جزیره کوه [illegible] نیز
چینی ضخیم با طعم کریه الرائحه شد و قریب ببوی قسافر می شود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر [illegible] که در حوض [illegible] و کسری از درجات ارض [illegible] خط
استوای واقع است نیز دارچینی خوشبو شد سیلانی بهم میرسد و لیکن بقدری کمی و کمتر است و وفور سیلانی نیست در بلاد دیگر [illegible] بهم نیز رسد و در آن بقدر [illegible]
مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج واج و شاخهای آن پهن بعضی بزمین افتاده و برگ آن شبیه برگ سالیخ هندی بید و از برگ بید اندک عریضتر و کوتاه‌تر و گل و ثمر
آن فی الجمله شبیه بحب البان و طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که بسیار شاخهای کهنه درخت [illegible] چون شاخهای تازه [illegible]
نازک [illegible] از طول شق میکنند و چند روز میگذارند تا پوست آن [illegible] جدا [illegible] سیلانی با اوصاف
مذکوره بهم و از بعضی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت الدارصینی کافور میباشد و اخذ مینمایند از ریشهای درخت [illegible] در آب جوش داده از آن کافور [illegible]

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مفرح [illegible] عفونت اخلاط [illegible]
حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی [illegible] و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه [illegible]
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون [illegible] تقویت اعضای رئیسه معده و جگر [illegible] و دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه
صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه [illegible] قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت رحمها و سموم هوام بارده و از عقرب و غیره
شربا و ضمادا و نطولا و ذرورا [illegible] الرأس طلای آن [illegible] جهت صداع بارد [illegible] العین طلای آن [illegible]
جهت [illegible] جهت تقویت بصر و رسانیدن ادویه [illegible]
و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی [illegible] جهت رعشه [illegible]
[illegible] مضر محرورین و مصلح آن کثیرا [illegible] مقدار شربت آن [illegible] دو درم [illegible]
تحلیل [illegible] تقویت اعضا [illegible] **افعال و خواص آن** جهت رعشه
[illegible]
جهت تقویت [illegible] و تحلیل ریاح معده [illegible] قرابادین ذکر یافت

دار شیشعان بفتح دال مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است [illegible] عود البرق نامند
[illegible] بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام در آخر [illegible]
[illegible] **ماهیت آن** پوست سطبری است مانند سلیخه [illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم [illegible] **افعال و خواص آن** محلل
[illegible] نزلات [illegible] و مقوی اعصاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الالف الاذان

۲۷۴

با روغن خیری در گوش جهت درد آن نزف الدم و غیره و اشامیدن طبیخ آن خالص قاطع نزف الدم و نفث آن مرضوض مسحوق اعصاب و نقرس حار الطرف و حابس اسهال
و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال خیرا بها الرحم فرزجه آن جهت ... و خلیط ... عسر البول و تشنج رطوبات
علقیه و اعانت بر حمل نان آنجا قرنا نافع و ذرور آن جهت تخفیف قروح ... و تحلیل صلابات اشامیدن مقدار شربت آن تا دو درهم مضر ... جگر مصلح آن ...
و سطگی بدل آن ... و ثلث آن ... جهت قروح ... که ... سته نافع و گویند از
خواص آنست که چون ... کند ... در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخصی حاجتمند گذارند در خواب شخصی را ببیند که از حاجت او
جواب گو ... بر روغن شکوفه آن ... دهن القند و ... روغن گل بنفشه و بادام گیرند و بجای بادام ... مقشر باشد بسیار خوشبو و اشامیدن نیم اوقیه آن
با شراب ... جهت تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه جالبه جهت اسهال طولی و طلای آن جهت فالج و شقیقه امراض ... و عصبانی و تفتیح سدد
دماغی و تقویت ... آن تقویت باه و نحوط و تحلیل ریاح و اورام صلبه نافع **دار فلفل** بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسر فا و سکون لام بعد از فای اول و دوم
بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل ... **ماهیت** آن ثمر نباتی است بیاره دار و برگ آن شبیه برگ تانبول ... اندک ... حدت و ...
زنان و توت و سیاه رنگ ... از آن ... بالای آن ... پیوسته ... رنگ و ...
حدت پوست آن زیاده از دانه آن ... آن ... پوست آن ... سفید ... فلفل ... عبارت از آنست در حرف الفا ...
خواهد آمد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سیوم گفته اند **افعال و خواص** آن محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و ... و هضم طعام و ...
معده و دافع قی و خوشبو کننده دهان ... رحم و ... مسخن ... و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین ... جهت فالج و ... بارد ...
و تقویت ... و گزیدگی عقرب در ... اخلاط بدن و ... امراض بارده رطبه ... آن ... جگر ... بر آن ...
جهت ... طلای آن ... روغن جهت ... عقرب و ... نافع و در امر باه قایم مقام ... مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر ... و مصلح آن ...
و صندل ... بدل آن ... فلفل سفید و گویند ... آن ... دست بالسویه **دار هلد** بفتح دال و الف ... مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله ...
و بهندی ... **ماهیت** آن ... هندی ... زرد گویند ... که ... هندی باشد ... چنانچه در حرف الحاء ...
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ... اعصار الراس جهت امراض سر و گوش و دهان نافع و ... انگور ...
الغذاء و ... جهت ... حصاة و ... البول ... و الجروح و القروح و غیرها جهت ... احات و قروح و جرب و ... و ضماد ...
آن ... **دارابج ... ایرج** بفتح دال و الف و فتح نون و سکون ... و فتح الف و سکون ... و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم ...
... **ماهیت** آن تخم ... بزرگتر از ... مائل ... پوست آن سیاه ... مغز آن سفید و شیرین لذیذ ...
... بعد ... آن کوه ... و ولایت فارس و جاهای دیگر ... **طبیعت** آن در اول گرم و در رطوبت ... معتدل ...
آن ... **افعال و خواص** آن موافق سینه و حنجره و اعصاب ... و ... بول ... غالب ... آن ... که ...
... معده مصلح ... **دانک** بفتح دال و الف و فتح نون و کاف **ماهیت** آن ... صاحب تحفه ...
... تخمی است شبیه ... و ... کوهستان طبرستان ... آن یافت میشود **طبیعت** آن گرم ...
افعال و خواص آن جهت ... و ... نافع و ... مقدار ... درم ...
... اعانت بر حمل مجرب ... **فصل الدال المهمله مع الباء الموحده** **دبا** بضم دال مهمله و تشدید بای موحده
مفتوحه و الف ... و ... از ... که بفارسی کدو ... گویند **دب** بالضم دال مهمله و سکون بای مشدده بفارسی خرس ... و ...
... **ماهیت** آن حیوانیست معروف ... از حیوانات ... کثیر ...

انسان ودکی قابل تعلیم و محاکی انسان بود و با ایستاده نیز راه میرود و عصی بدست بگیرد و راه میرود و با دندان بدست نیز ند و سنگ می اندازند و خون آن کثیر الترجح است و گویند صنوبرت بچه آن جنین الولادت بدان بسبب لوم نمی گردد و بدون کمراز الیبد الزوجیت آن کم گردد و صوت آن جاذب نیز بود **طبیعت** آن گرم و کثیر الرطوبت و گوشت آن لیج و مهیبس آن یابس المزاج **افعال و خواص** آن زهره آن منضج قوی است و امیدن یک دانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین با عسل و فلفل جهت دردهای جگر بارد و استسقا لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج و داء الثعلب نافع و اکتحال آن با عسل و آب ازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و در و با نیدن آن و ذکر آن جهت ... تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح الکه و خراز و رویانیدن موی مجرب و شیر مایه آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یک نیم مثقال آن جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلای آن که بدن مانع روئیدن موی بر آن و بر دمل باعث سرعت تنضیج آن و پیه آن در سیوم گرم و خشک و ضماد آن جهت درد مفاصل و جرب و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون آوردن شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و در سینه جهت سرفه بارد و بر برص و داء الثعلب و طلای آن بر بدن اطفال جنین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف انار را تمامی خالی کرده با موزن آن دهن زیتون در آن گذارند و گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو در داء الثعلب و بیرون نو ... و ... دوست آن بسیار خشک و بستن بر آن جهت فالج و نقرس و لقوه جهت صداع و شوصه ... و چون خصیه آن را شکافته ... بر آن بسته خشک کنند در سائیده بخورند جهت ... نافع و ضماد سرگین آن محلل خنازیر و ... و خوردن آن جهت رفع مغص و ... جهت ... گیر این مواد موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن حوش و تعلیق هر دو چشم آن را رشته بسته بر گردن صاحب تب ربع رافع است و ... انقطاع ... و ... بنگ ... شراب دو شاب منیر و شاهل و شاب انگوری و خرمائی و توت سفید امثال آن نهایت دار مطلق آن مراد انگوری و خرمائی است که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود و بعد آن خاک سفید که خاک دوشاب مند و گوئید که خاک رست آمیز کرده و مگذارند تا درد آن ته نشین و شیرین گردد تا خاک بر آن ترشد خوب شیرین گردد بلکه اندک طعم ترشی دارد و اندک ناصافست و خاک نامزد آن بسوم بربت ... و ... است و در قرابادین در ... آن بتفصیل ذکر یافت و خرمائی آن انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ است که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش دهند تا حلاوت و شیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ به قوام آمیخته گردد و سیلان آن است که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند در ظرفها کرده و انچه شیره از ثقل نهایت برهم نشسته تراوش کند گرفته اندک طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانجماد گردد و یا آنکه در ظرف ... دی کرده بر بالای آن ... بر ... اندازند که آفتاب بگیرد از هم تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این بهتر و لطیف از مطبوخ است و از توت است که آب توت سفید شاداب گرفته با آتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بدین دستور در دوشاب هر چیز که خواهند **طبیعت** دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سده و با گلاب جهت صرع و با افتیمون جهت ... و حقنه آن با مغز قرطم جهت رفع ... در ... و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و در ... و با اندکی زعفران جهت رفع ... و ... با شیر تازه دوشیده ... با بادام جهت خفقان ... مفرط و ضعف ... عجیب الاثر و با اندکی سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تنقیه حصاة و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و ... نافع مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب ... برگ ریحان اندکی ... مقام ... الادرار **طبیعت** خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و ملین طبع و مبرد المزاج و بلغمی و جهت فالج و وجع مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلای آن تنها و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود و اعضا از سردی موثر نافع که ... بدن ... گرم با نا ... خام و غیر آن ... و محرق خون و مولد خلط حگر سوداوی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیهاست **دلق** بکسر دال و سکون لام و قاف دارا فسوس ناست و بفارسی موزیک جانور وحشی کوچک ... **ماهیت** آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن در هم پیچیده و مایل بسیاهی شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش و گیاه آن از درخت امرود و غیر آن تکون میگیرد و چند شاخ از یک مکان بر دمیده آن شبیه برگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز رنگ و بهترین آن تازه املس در نشست که لون اندرون آن کرانی و بیرون آن مایل بسبزی ... **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلیه غیر نضیجه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و بارد مائی و اندک جوهر ارضی

ارضی و لعاب او درد و بیان از سرکه خیسانیده بخصوص آن نافع میگردد **افعال و خواص آن** لطف و محلل و ملین و گدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن

و چون با آب گرم بجوشانند و پوست و تخم آنرا اخراج کنند آنرا فشرده صاف آنرا با مغز کردگان یا مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند که دستور است آنرا میان آن است چه تنقیه سوداء

بلغم و تفتیح سدد و عرق النساء و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارده و با زیت جهت تفتیح دمهای سر

بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و بدستور با زیت جهت شرای بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زیت و زفت جهت قلع ناخن و با

آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن با عصا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و چون شانیده آن در آب انگور جهت تحلیل اورام صلبه موثر و مرتخ

آن ایک جهت ادرار طحال و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع و مضر دل و مصلح آن در بخور یه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن مورث مغص و ثقل

اعضا و بدل آن در تحلیل ضعف وزن آن ابهل چهار دانگ آن با دام و در سایر افعال نیموزن آن عاقرقرحا و چون ابن ابق را با عسل و در شاب و پستان طبخ و با

حالطه بار کیسا ساخته بر زدی انجا را اندازند و شعور کند بدان تشنیدا بپای آنها جسپیده و صید گردند و چون با قرفرپیا بیز بد باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر رنگ

بسیار دخیل است **دیجا اریا** بکسر دال و کسر یای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت

مشتق از فارسی است **ماهیت** آن گیاهی است هندی ساق آن باندازه یک ذرع و خشبی و اسافل تا اعالی خاردار و برگ آن ریزه و سبز و شبیه برگ بار

ازبابونه است و گل آن بی گل شبیه بگل تمر گیاه پنبه و با اندک تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون در آش اطعمه کنند خوش طعم میگردانند و برگ تازه آن خوشبوی چون

دانه سپید است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و معطش و محرق و جهت لثه و فالج و تقویت معده و نقرس و اوجاع بارده

و ضماد آن جهت ورم های معده و سنگ مثانه شربا و با شیر بحرکت مضر محرورین مصلح آن بقول ابن رده در الحران باعث حرقت چشم و لادان و بلغم یک و منقط شعر اجفان

خوردن تازه آن با سرکه کامحلت و لزج آن و مقوی معده مقدار شربت آن تا سه درهم و مسواک چوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لثه مؤثر

فصل الدال المهملة مع الجيم **دچ** بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کاو دشتی و لشیر از ترکی طنا و در تنکابن کوه کوکی نامند **ماهیت** آن عنیزی است

تیره رنگ و خاکستری رنگ مخطط و بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین آن طیور بری است و بعد از آن محروسی و دراج و طیهوج و تنشین

و چه بکبوتر و درشان و فاخته است **طبیعت** آن گرم مایل باعتدال لطیف **افعال و خواص آن** از افعال زرک خوش خبر و تخود آن بانعاصیت جهت برفعا عون

نزد وتکان انشتن بر آن خود باعث زیر کت گفته اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی گکری و مرغی و بعربی از آن

و بفارسی خروس و بهندی کگر و مرغا نیز نامند **ماهیت** آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف **طبیعت** جوان فربه خانگی آن در آخر اول گرم و

در رطوبت معتدل و فرج بچه از آن ارطب و رطوبت فضلیه حرارت و یک یعنی از نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و مورث زبان بخالطت و نر آن اعدل و مایل برطوبت و قول

خروس بچه خلاف قیاس تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حار اند و سیار بود که و جه شبهه کیا نیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس را در

حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف فرج بچه و او شان بدون تامل فهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضدیت است پس بسبب برودت مزاج خروس بچه است

و گرمی مرغ بچه حال آنکه چنین نیست بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی در آن کم می یابد که استحاله بصفرا یافته مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی

جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله در جنگل و صحرای اطراف سکری گلی بسیار است شکل و جثه شل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن که بهندی کلنگ نامند

گرم تر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال و خواص** بهترین آن کثیر الغذاء و شبیه تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و خیر مرانچه آن بخلاف آن

و گوشت آب خروس کهن سال خورده محلل و ملین طبع و مخرج سوداء جهت تفتیح بسیار مفید و بهتر آنکه خروس پیر سال خورده را ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و

گوشت آنرا با قدری سفانج طبخ نمایند تا بقوام آید و بگرم میاشامند اخراج مواد سوداویه بنیکوئی نماید و مرقه جوجه جهت ابدان متعبه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و

حمیات صفراویه شربا و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بدستور تغذیه بآن نافع و گفته اند فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بجوشانند تا گوشت

گداخته از آن جدا گردد ... در جوف ... بگذارند ... و شبت ... بسیار طبخ ... مقدار یک من ...

زیر زبان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات ذوریه مزمنه و رعشه و ریاح و وجع مفاصل و اتفاع نقرس و قولنج و دفع سموم و تسریع
موافق و بعضی با آن کرفس یا فودنج یا شبت و یا بسفایج اضافه نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده دماغ و کثرت
منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت یرقان و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی‌تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت
و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و بخته آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت کشفه آن هر روز تا یک هفته یا تمام مبلغ
جهت رفع نسدی رخسار که سبب آن معلوم نباشد و جوب کباب آن جهت رفع خراش کلو و اکثار آن موافق معده رطب و جگر آن کثیر الغذا و سمن بدن و نیمرشت تخم آن حرارت
معتدله و رطوبت لزجه دارد و آشامیدن تخم آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و بخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت
قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیه صوت و ادمان آن باعث بلادت و بیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای گرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و نقابل
و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پی هم بمالند و پیه دجاج معلوف که بطعم اکل و از ده روز جهت ابتدای جذام و پرده میان سنگدان آن و مرغ جوان خشک کرده
و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیه خشک آن با زردی
تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و به دستور ضماد آن با روغن زنبق بر ثنه زهار و گنجان جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را در آفتاب خشک نمایند
و با وزن آن شکر اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب باه
میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را و در هنگام بیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف است سوای خصیه آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و بجامی بگذارند و در شیشه
نگاه دارند و عند الحاجت قدری با نبیذ گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ سیاه آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت قطع
رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و دور استخوان سوخته مرغ سیاه با موم زرد آن چوب تاک که با موم سوزانیده باشند
و یا موم سرشته حمول کنند جهت اعانه بکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع و سرگین آن جالی و تناول خوردن
کشک آن با شراب یا سرکه جهت رفع قولنج و سبب نفث و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید
و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مردمش با اغذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت نیست که چون شکم آن را بشکافند و گرما گرم بر موضع گزیده هوام و باز بندند جاذب سمیت
نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سائر مواد جهت جذب آن لطافی بر سر صاحب سرسام انفع و بهتر و نیز از خاصیت نیست که چون بر پای معقده زنده آن را
تمام بکنند و بر موضع گزیده مار گذارند در جذب سمیت بنماید و بمیرد و سر مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین تا مسموم صحت یابد و تناول آن با شیر دیگ و مداومت
بر شیر و سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس بواسیر مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرورین سکنجبین و گفته اند که خروس
بالخاصیت مسقط باه است و چیزی که در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن این پوسته میباشد در هنگام بزرگی تخم و از تخمدان میگویند و چون مرغ پیر شد و از تخم نهاد
احیانا از شکم آن می آید در تاثیر انجاد و شبر باشد نیز ایه است که قدری از آن در شیر جوشانده بخورم بمالند

فصل الدال المهملة مع الخاء المعجمة دخان

بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند **ماهیت** آن اجزای ارضی لطیف حار یابس است که از اشیا در حین احتراق
و گداختن متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد و متولد میگردد مثل دخان شیء حار و حاد و شیرین و معتدل و متدل
طبیعت مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناری که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان
القواریر و دخان الکندر و ادویه عین و دخان المرد الشجم در رطوبات آن و تاکل حادث و رماق و دخان میعه قوی‌تر از دخان القواریر و بعد از آن
دخان زفت و بعد از آن دخان قطران و هر دخانیکه حدت آن زیاده است از برای مداوای انتشار عین و غلظت حمرت و صلابت و زنخایتن و موی جفون
الدخیل جهت تقویت عین لی مدیل و طریقه اخذ آن چنان است که از آنیم کوفته با پیه کرده بر تخم مخلوط نموده بر پارچه کتانه بهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر طشت
معقب نهند و از طاس غیر آن بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دود کان مسجدان در ادهان و مراهم مستعمل و دخان حصی

لسان و افعال آن قوی‌تر از صبل است و خوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع و در حبس لسان و کور شدن **دخان الکور** بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم

و الف و لام و فتح کاف و واو و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن دوده سیاهی است که در وقت گداختن بر سقف کوره آن مجتمع میگردد **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی باصره و جالی و موجب سبل ناخنه و بردن گوشت زائد زخمها مفید **دخان الکندر** بضم کاف و سکون نون و

ضم دال و سکون را مهملتین **ماهیت** آن دوده کندر است که ظاهی یا ظرفی سفید در معکوس گذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن مجتمع گردد **افعال و**

خواص آن جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در مقاله نیز طریق اخذ آن ذکر یافت **دخن** بضم دال

و سکون خای معجمه و نون بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنکنی نامند **ماهیت** آن نوعی از جاورس است و دو قسم می‌باشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسیاهی

است و نازک که بهندی ازان حبه اشکر و دوم آنکه پوست آن براق و املس است و درازتر است از برای کل و دوم آنکه پوست آن براق و املس ازان نیز جدا شکر و این را بهندی چینه نامند و تکرار

از برای زرد **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر **افعال و خواص** آن قلیل الغذا و مجفف و حابس البطن و جاورس

کثیر و مدر بول و بطئ النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه و روغن بادام تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سنگ

مثانه مصلح آن شکر و عسل و الان بریخ است **فصل الدال مع الراء المهملة دراج** بضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند **ماهیت**

آن مرغی است قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت

رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است و دوم ازان کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند بنسبت همه این نوع خوش منظر

میشود و سوم ازان کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را گوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ مائل بسیاهی منقش

بخطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین های گشت زار از هم بسیار بلند پرواز نمی باشد و پایهای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و

دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و شیخ داود انطاکی اشتباها از اسماء آلی نوشته **طبیعت** آن مائل

بحرارت و در اول و یبس یعنی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن گوشت آن لطیفتر از کبک و مدر و دیرتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ

و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده مقوی دماغ و مرطوب بضرر محرور یا بس المزاج مصلح آن سرکه با زیره و فوتنج و نمک آن جالی و مزیل بیاض عین و آثار جلد و بقول بعض

آن با روغن زرد جهت درد گوش عجیب الاثر **درداب** بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بضم کاف

و سکون جیم فارسی و کسر را مهمله یا در بنگاله کرانی و سنگانیز نامند **ماهیت** آن از جنس خربزه کوچک است که بلیمون مانند و کوچکتر ازان و با الوان و اشکال مختلف

می باشند زرد مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی که بتلخی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن خامی تخم و بعد رسیدن شیرین می‌گردد

با اندک تلخی و تخم آن نیز و صاحب تحفه نوشته که اکثری از الیمون دانسته اند و غلط است **افعال و خواص** بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام

و نجبه آن مع زنجبیل و شبت جهت مخصوص جام آن و شیرین مداومت جذام و و تکرار ازان آجون در حلین طبخ در گوشت انداختن گوشت را مهرا سازد و تا این درین باب از

پوست خربزه زیاده است **دردار** بفتح دال و سکون را و فتح دال و الف و را مهملات لغت فارسی است و آنرا دار و سفید دار و درخت نیز نامند جهت آنکه در عوض آن

در میکون میگردد و نوعی از غرب است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض با قوت جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور

آن نیم گرم در گوش جهت ورم آن و قطور ابکیه از سر چوب تر آن در حلین سوختن بر می آید جهت رفع کری که از استعداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازه آن مقوی

دندان و لثه و قاطع اسهال و بخته آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب و حب و پوست بیخ آن در افعال قوی تر

یک مثقال آن با شراب یا آب سبیل ملغم بعصیر و طلاء آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت تپ دق و سرفه

مزمن مجرب و آب حیا ساید و خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن وحشی است

دردبطارس بفتح دال و ضم را و سکون دال و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله یونانی است بمعنی دوا البوط

بلور است چند گیاه آن بدرخت بلوط که نه میرسد و برگ آن سپید مانند سر خش و کوچکتر از آن و با اندک حلاوت و تلخی و تیزی و بیخ آن مشک بهم پیچیده و پر شعب و سیاه
با عفوصت و تلخی و تیزی و صلب با قی و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس اندک حلاوت و تیزی و تلخی **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بغایت قابض و معفن ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل حار بسیار نافع و طلای آن بدن و در پاک کردن اوساخ و
کثرا زنانه بتازه نمودن آن بستر دن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن یکدانگ آکشفار یکبار هم آن کشنده بالتهاب در شکم و معالجه آن معالجه جربق است **داردفلیون**
بفتح دال و ضم الهملتین و سکون لام و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و لیاف نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت
مشابهت برگ آن ببرگ زیتون **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن
مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف در شت شبیه بغلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و ثبت آن مینهای نمناک و
قریب بدریا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و این بسیار و غیره از اثر و خشک و قوی تر از لفاح دانسته اند **افعال و خواص** آن بغایت مخفف و در سایر
آن قاطع خون و التیام زخمهای تازه جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و بر دندان قالع آن و مدر حیض و مسقط
و ... و مفاصل و اشال و با حول آن مدر حیض و مجرب مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن قی کردن با سرکه و نیز تازه است **دردی** بضم دال و سکون
را و کسر دال ... بفارسی لای نامند **ماهیت** آن ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین آب است که خشک نموده باشند و بفارسی دُرد نامند **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب جهت منع حمره و قروح و علاج و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و زریر
شکم جهت منع سیلان حیض و ... و بر سایر بدن جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن ناخن و حار و تسکین درد کهنه بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن خشک
... و ... سوخته باشد بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی تر و مستعمل تر از محرق است و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت
جلای البصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده و ... و بیخ آن ... است و چون آن را با ... بر کنند جهت ازاله ...
بغایت موثر و چون با بارود و شوره سفید کنند در اصلاح ... **دردی الخل** یعنی لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از سرکه است و در منع
... است **درونج** بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است عقربی شکل و پوست آن خاکستری رنگ گره دار و عقده و گره دار و
... و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبو و با صلابت و اندرون سفید است برگ گیاه آن شبیه ببرگ بادام مایل بزردی و مفروش بر روی زمین و مزغب و ساق آن
مجوف بقدر دو ذرع و از میان برگ بر ... برگهای ... از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل آن زرد و مجوف و مستعمل بیخ آن است
و قوت آن تا ده سال باقی میماند منبت آن اندلس و کوهستان شام ... است و در ... معروف بعقربی است و دو نوع میباشد فارسی و رومی و بهترین آن رومی
است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل بلغم و سوداو پراگنده کننده ریاح غلیظه و مقوی حواس دل و معده و ...
و مفرح و با زیاقیت و جهت خفقان و مالیخولیا مراقی و تقویت امعاء و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعاء و رحم در دفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران
سمی ... و ضماد ... با انجیر و خوردن آن ... جهت ... در سینه ... و مصلح آن ... مضر ... است
... ربیاس و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شربت سیب و ... است مقدار شربت آن یک درم تا دو درم
آن در دفع مضرت ریاح ... بوزن آن ... و ... آن ... و از خواص آن است که چون ... آن را در اندرون ...
در ... اصل ... و تعلیق ... آن ... حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات ... که آن ... خود ...
باشد و تعلیق ... آن ... جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای پریشان ... و دیدن خوابهای نیکو است **درباس** بضم دال و سکون را مهمله
و فتح ... **ماهیت** آن نوعی از ... است گیاه آن بقدر ... از ... و از ساق آن شاخهای
رسته و برگ آن شبیه ببرگ ... مایل ... و ... گل آن زرد ... و تخم آن شبیه بفلفل ...

اشتهای در باب الشعیر بدل آن دیگر نموده **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک با بر و دت یعنی مرکب القوی **افعال و خواص** آن منضج و مسکن تشنج و رم بارد و ان مسکن
قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلا دهنده مفتح سده و رافع ریاح و درد پشت و سینه و منضج کننده آن و گویند چون در روغن تلخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه کرده
با عسل بقوام آورند و بعد از طعام با آتش یرم از آن تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مصلح مصلح آن کتیرا و کتیرا است **در بیان** بضم اول و سکون را و فتح
یای حطی و تحتانیه الف و نون **ماهیت** آن میوه ایست مخصوص بلاد زیربادو تحت الریح که عبارت از شهر ناسری و مرد ملاقه و شهرها و بلاد قریبه بهاست نامند
جمیره و جلین و جیمیان و بربان و تبادی عیرها و ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و میوه آن بزرگ مسطو لا مثل بطیخ خربزه سرد و با تره کوچک و پوست آن
میوه کتهل درشت و زرد و مثل کتهل دانه دار در پرسر دانه آن خاری چنانچه بهنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بزیر درخت آن
نمیروند و بوی میوه آن بسیار تند کریه که در شامه کسی که گاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و غوش آینده نیست بلکه موثر است و اندرون آن میوه خانه هاست
در صفوف و هر صفوف آن از سه تا پنج و مانند خانه خانه پوست سفید خطمی و در هر خانه از یکدانه تا پنج دانه می باشد و یکدانه آن بهتر است و شکل آن دانه شکل
تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول لحم آنست بدون پرده محیط تخم آن بسیار ملائم و ذائقه شیرین و لذیذ مثل مسکه با آنکه ممزوج کرده باشند
همین است که دو مثل ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل از درخت چیده خورده و بسبب
آن هضم یافته و رفع میگردد و گاهی در بیان فضله فیل درست آن یافت میشود و مردم آن بلاد در زبان جینی را بسیار خوبان دیده خوانند و میگویند
تقویت بدن و قوای کبریتی بی نظیر است **طبیعت** آن ظاهرا گرم و تر باشد **افعال و خواص** آن بطی الهضم مقوی و مهیج است و از مردم مبالغات بسیار در خصوصیات
بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند و العهده علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضله انسان شب مانده تکرار استعمال نشده و درباب لذت آن
میگویند که تاجر الادار صاحب جهازی بآنجا رسیده اول از بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا بوی آن شد و مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف آن
نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مبالغ مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت در همان سال کن گشته بذکر در بیان مشغول گردید و آخر الامر وصیت نمود که او را در پای
درخت آن دفن کنند و الله تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق بر این ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده درباب خمر گفته این شعر عربی را **شعر** اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفنی بالفلاة فاننی اخاف اذا مت ان لا اذوقها اگر این مرد نیز درباب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود **فصل الدال**
مع الفاء دفلی بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی نیریون و بسریانی سودبون و بعربی الحبن و سم الحمار و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر نامند **ماهیت**
آن نباتی است بقدر یکذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف مانند برگ صنوبر و صلب الملمس مانند آن بوی تلخ و تند و گل آن خوش منظر و درخت مانند
سرخ که بهندی رکت کنیر است و دیگر سفید مائل بزردی که بهندی کنیر نامند و چند شکفته و بران چیزی مانند موی تخم و ثمر آن چون لوبیا می قرمز شیرین و مثل
از چیزی مانند ابریشم و بیخ آن دراز و با ریک و ثمور و مائل به تلخی و اکثری سفید رنگ و سیر در زهر میباشد و در تمام سال بیخ آن با میماند و در خریف گل میکند و بیخ آن عظیم تر از
زهری و سفید آن در او ساه و امساک منی قوی تر از سرخ آن در هند و بنگاله نبات آن آبدار و قامت بلند و همیشه گل می دهد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و قوت
سمیت **افعال و خواص** آن بغایت محلل و رهای صلب مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهایم و سمی است و برگ آن
چون در شراب بنجیر بجوشانند و مقدار سم او قیه از آب مطبوخ آن با کره گاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهایم نیز همین اثر دارد و ضماد تخته ساییده آن
جهت تحلیل اورام صلبه و اذابه آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب و حکه و درد
برگ آن جهت الیشام زخمها و حمول آن جهت رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای خنازیر و صلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کک و ارضه و سلین آب
نقیع برگ آن کشنده برد و پیش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت کچلی و جرب و آب دبا افیون و آتش جهت درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که
از گل تازه آن که مهرا ریخته و آب اندر گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد بجوشانند با آتش ملائم تا روغن بماند جهت فرقه کشاد
تحلیل است و جرب و قروح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای آن و اوجاع ظهر و رکبه و کعبه و امثال این نافع و چون بکشند برگ آن در آن خاصیت

داء الکبریت زرد و بر آب کلیخزد و نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر چوب منقوع طلا کنند نهایت نافع مرتبه امتحان کرده اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه
بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار رکی در شیر گاو تازه دوشیده جوشانند ذکر و انثیین را بدان ضماد کنند تقویت باه و امساک کند و
داء الفیل اکثر این را استعمال نمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ ... مصلح آن عسل مقدار شربت آن ... یک
درهم و برگ و گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کننده خفقان و التهاب و کرب و انتفاخ بطن و ... و احمرار آن ... آن ...
آب گوشت ... سرد کرده ... لعاب ... روغن بادام شیرین سرد کرده ... خرمای شهریز ...
بزرگ و دانه زرد ... که تخم آنرا در ... بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل ...

فصل الدال مع اللام

دلب بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بترکی ... **ماهیت** آن درختی است
معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و منشعب و مشرف ... و ثمر آن ... **طبیعت**
آن سرد و تر با قوت ... و پوست آن بسیار سرد و خشک ... حرارت ... **افعال و خواص** آن جالی و ... برگ تازه پخته آن جهت
ورم ... و ... مواد ... ورم ... و ضماد برگ تازه ... جهت درد زانو و
اورام حاره ... پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ... برگ خشک آن جهت ... و ... سوختگی آتش و ضماد پوست سوخته آن
نبات جالی و مجفف و جهت برص ... رطوبت ... زخم ... جهت ... ثمر تازه آن با شراب جهت ... گزیدگی جانوران
سمی و ضماد برگ و ثمر آن ... جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن ... و ... آب طبیخ آن و غباری که بر برگ آن می نشیند
نهایت مضر ... و ... چون ... مصلح آن شیر تازه دوشیده

دلبوث بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون
واو و ثاء مثلثه اسم ... سوسن ... صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است **ماهیت** آن بیخی است شبیه به پیاز ...
و لیکن ... و ... بالای ... و ... در بغداد در بازار ... از ...
... برگ آن ... سرخی ... شبیه ... سرخ مائل ... یونانیون ...
... برگ این بسیار ... و ساق آن ... برگ آن ... برگ سوسن ... و ثمر آن ...
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن جالی و جاذب ... و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند ...
مگر ... آشامیدن آن جهت تهییج باه مؤثر ... آشامیدن آن با شراب ... برگ ... آن محرک باه ...
آشامیدن بالای آن جهت قتل دیدان ... و چون ... در ... خشک کردن ...
... آن ... آشامیدن ... آن ماء العسل ... ضماد آن ... ماء العسل جهت تحلیل ... نافع ... شراب جهت
جذب ... و ... آن ... رفع آثار ... آن جهت ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... درهم **بدل**
...

دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله ... بفارسی ... در ...
... **ماهیت** آن حیوانی است قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ... سیاهی و سفیدی ... و زیاده ...
... و چون ... خود را جمع کند ... مانند تیر از کمان ... **افعال و خواص** ... سوخته آن جهت
...

دلفین بضم دال و فتح لام و کسر ... و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون اسم
یونانی ... اسم نوعی از سمک است ... **ماهیت** آن حیوانی است
دریائی ... **طبیعت** ...

ضرب باعتدال آن **افعال و خواص** آن گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و بریشه در چشم دمیدن اگر هم خوردن و مالیدن آن جهت درد
مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا خیلی جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه بغایت مفید و تعلیق و مالیدن آن جهت
جهت رفع فرج ایشان موثر **دلق** بفتح دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی ... نامند **ماهیت** آن حیوانی است کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه
بآن و در بردن شکار بهم میرسد و از پوست آن فرو بسیار نرم و دلق میباشد و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است و سگان بد بوست و لهذا ملوک ازان کمتر پوشند **طبیعت**
آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن باده کننده باده و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع برای رفع آن و چشم
چپ آن برای باحث خود آن و جلوبن آن پوستین آن جهت بواسیر نافع است **دلیک** بفتح دال و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و کاف باصفهانی ... در
مکان کلکت ... است بریقی و در شام ... نامند **ماهیت** آن اسم عربی ثمر گلسرخ صحرائی است مانند گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون
پخته شود زرد مایل بسرخی و اندکی سرخ دارد کثیر با خصوصیت گردد و جوف آن پر از زغب و محتوی بر دانهای سفید طولانی و گل آن بر چهار برگ بستانی آن چهار و مشتمل
بر چهار برگ گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل شود و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گل است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و**
خواص آن قابض و رادع اشتها ... آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضعف و موخره طبیعت آن و سفوف آن جهت ...
و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گلسرخ بستانی مقدار شربت آن تا ده درم مرهم آن مورث سعال مصلح آن گل قند است **فصل الدال مع المیم دم** بفتح دال
و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند **ماهیت** آن معلوم است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن دم هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور گردید و ...
آن جالی و محلل اورام و بر بسته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پر برآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون ...
منجمد گردد و باد در سینه و امعاء و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم رساند و از عوارض آن ... ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد و معالجه
آن معالجه بستن شدن شیر است در معده با شامیدن پنیر مایه خصوصا پنیر مایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک وقیه سرکه تند یا مقدار یک با قلاحلتیت با شیر خشک یا ...
آب تیج با سکنجبین ... اشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ گویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شده باشد و دانند که
اصلاح آن متعذر است بر می آورند و خون بدن حیوان یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد
و قبل ازین بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بران مترتب نیست و بالاخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال این است که از دست مریض مثلا
از زیر ربط خون میگیرند بحد لایق و مریض را دراز مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفصود از بالای ربط بیکدفعه و بسرعت تمام رگ کشاده ...
بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج بدن مریض میرود و بجهت رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و باید ... در بدن شخص ضعیف
و با خون صحیح المزاج حیوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و گمان کرده اند که بعینک بسیار جلی این حرکت خون را دوری یافته اند و در هر دقیقه یک دوره طی
مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که قصد نمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را جذب میکند و وصول
عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام یکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس اخراج قدری خواه قلیل خواه کثیر و ادخال خون صحیح
بدل آن بی فائده و باعث افساد آن بعد اختلاط با بقیه خون فاسد بحالا لطبیعه و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد نایاب نیز خون بمزاج ...
مزاج انسان است و همچنین خون ... انسان با یکدیگر نسبتی ... ضعیف غیر موافق و تا زمانیکه استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف
المزاج ... و ... را نیز از هضم و تنقیح غذای جدید از خارج باز میماند ... علت و ضعف و هلاکت است و اصلاح آن باید العلم عند الله
دم الاخوین اسم آن است و دم الثعبان نیز ... قاطر الدم ... خون سیاوشان ... و رنگ آن نیز نامند **ماهیت** آن صمغی است خالص
الحمرة مایل بسیاهی و قوت آن تا مدت ... باقی میماند و گویند عصاره گیاهی است که از جزیره سقوطره ... صاحب ... گفته که عصاره ... جوبیست
در ... ماند و صاحب اختیارات ... نوشته که صمغ ... شکند ... و تراتی ... آن ... است که قطعات ...

نباشد و بعضی گفته که صمغ لقیم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین از انجا آورند مانند حبشه و زنگبار در ان مواضع لقیم نمیشود و بالجمله نابت گیاه و درخت ان معلوم نیست و لیکن انچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره و صاف براق که گویا از درخت جوش نموده برآمده و چکیده و بعضی دیگر از ان قبیل لیکن آمیخته بریزه های چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این ادون انواع و مدبر شده و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و بعضی گرم در اول و خشک در دوم دانسته **افعال و خواص** آن نشا میدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق ابدان و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال و سحج و مغفرادی و سحج و شقاق مقعده و بواسیر و نشا میدن مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض گرده و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و ملون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال آن تا یک مثقال نا بدل آن شادنج و عصاره لحیه التیس است گویند چون بلور ریشه ابدان نگ کنند صاف و رنگین تر از عقیق می شود و در بدن امر ملایل ندارد **دمادم** بفتح دال و میم الف و فتح دال مهمله و سکون میم **ماهیت** آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف می باشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاه و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانه ماش و بر سر آن نقطه سیاهی **طبیعت** آن سرد و گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مرطب اطفال و مسخر انسان و قاطع سیلان لعاب و نزدان سرد و مقدار شربت آن از برای اطفال هندیانگ و حب اطفال یک دانگ است **دماغ** بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه **ماهیت** آن مغز سر حیوان است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلح آن نعناع و سرکه و آب کامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل در ضمن ذکر هر یک حیوان تا مذکور میگردد **دمعه السنجر** گویند صمغ لبلاب است **افعال و خواص** آن نعایت جالی و جهت سبل تر من می آزموده است **دمیا** برانی نوعی از نباتی است که در دجال آن مبیانا مند و در حرف الف سین استاره الله تعالی مذکور میگردد

فصل الدال مع النون

دند بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطایی و بهندی جیپال گوته و جمال گوتهه نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک با زر در غلافی بقدر ریشه صابر کوچکی و در طول از ان کمتر و هر دو غلاف آن خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پاره هم پیوسته مانند مغز دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مایل به زردی و زرد و رنگ سیاه تیره و رنگ سیاه میگردد و بر بالای آن متصل به مغز نیز پوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز زبانه و پرده و ان دو تار نازکی سفید سبز رنگ بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه و پرده بسمیت میباشد و طریق استعمال آن است که از اعتدال الحاجه قبل از ان مقشر کرده زبانه از ان برآورده و مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شده و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید یالیده است و بعد از ان مایل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمی باشد استعمال آن محوز نیست و برگ آن شبیه برگ بادنجان و از ان نازکتر و کوچکتر و درخت آن تا قامت انسان دیده شده و گل آن ریزه و مایل بسفیدی و منبت آن ختا و چین و هند و بنگاله و سنجر و سان است و تخم ختایی و چینی آن بالیده تر و خوبتر از تخم هندی و بنگالی و تخم کوچکتر از همه ضعیف العمل تر است **طبیعت** مغز آن اول چهارم گرم و خشک در سوم با تب حدت و زبانه آن در آخر چهارم با سمیت **افعال و خواص** آن مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام و لزج و تنقیه دماغ و مفاصل و اقاصی اعضا و انفع و جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و درکین و ساق و نقرس و بالجمله اکثر امراض بارده و بلغمیه رطوبیه انفع و خوله تنهایی و یا با ادویه مناسبه مقویه و معینه و حمل آن چون حلق را میسوزاند اگر بدان رسد و نا معده سوزش و دغدغه آن محسوس میگردد و اکثر مردم بر حبیه آوردی بهتر است جهت رفع آن حب مشوی کار نیک در جوف دانه کشمش یا مویز دانه برآورده گذاشته بلع نمایند خواه یا بالای آن دو لقمه دیگر بنا خوش و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی از ان از القدر ریبه داشت و انکه اسهال کند با اطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد با ایب ترش تازه که بهنک ادرک نامند و الا با شیر صنعه آن حل کرده در مرض ام الصبیان بی تپ و به تجربه یکی از معالجه و بار بار معاینه شده و آنکه در ان مرض پهلو های اطفال میجهد و دیگر سه و ضطراب بسیار میکشند تیر میگیرند و در اکثر اصوات ام الصبیان مشارکت دارد حیله ردستاجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در صاحبین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته

الکحال با لعاب نشاسته آن در چشم رگزیده باعث عدم تقطیر آن شود پس باید قلیل باشد زیرا که ذبول کمال مضر است بیم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و تحلب
ورم حیوانات و بدنه شور با آب لیمو و آب تخصیل تازه جهت التهاب ویا ادویه مناسبه جهت تسبیع اورام بارده و او جاع و طلای آن جهت نقط سیاهی عضو لیکن مورث تورم و قرحه
و نفس علیه است و چون بر آن بسر سرخی آن زائل کند و تکرار آن موجب مرض مضر محرور المزاج یا بس نحیف البدن و مدابر و مفضل آن استعمال آن جهت مصلح آن جلاب
اردن قشر و برده ملیان آن و مدبر کردن با در آب لیمو و شیب حساندن با کثیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات حل آن تربد سفید و تخم
مدبر و بلیله سیاه با کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و افتیمون و بیار عصل و شمیمی اندک زعفران است و اشامیدن آب سرد بالای آن جهت افیون و فرفیون
مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک تا دو عدد در غیر آن نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون کسی غیر مدبر آن بسیار
و زیاده از مقدار معتبر بخورد گرمی کند و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ با شادره یا شیر تازه و دو شیره با کره و روغن بخورد و سویق التفاح با رب التفاح
فالشبه حالیه بنوشند و با آنکه کسی بر ده حوت از آن بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دو شیره با رد و تنگ کرده بخورد و قی کند پس ادویه خانیه لزجه مغریه مانند تخم
تخم خرفه و لعاب آن و قطونا و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و فالوده برنج و تیو مقشر با روغن گل یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و رب توت یا مضمضه با آن و تخم کدو
و آب گوشت و اگر منصل گردد عارض گردد اغذیه مقویه با طیبات مناسبه بخورند و حقنهای لعابیه و شیافهای مغریه و روغن گل و لعاب طین شیر تازه دو شیره و انجار به ملینه جالیه
اندر گیج بندر و تلطف و اجاصیه و عنبیه بنا و لخ باید **فصل الدال مع الواو** **دوا یا احریا** بفتح دال و واو و الف و یای مثناه تحتانیه دال الف و سکون
غین و فتح را مهمله و یای مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است بمعنی قصب جبلی یا قصب بری **ماهیت** آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب می روید ساق آن
شبیه بساق بیابانی طول آن زیاده بر شبری و مایل بزردی و زغب آن سبز مایل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مایل بسیاهی و بر بالای برگها آن چیزی سبز مایل
بی گل و در آن تخم آن می باشد و خوشبو با اندک تندی و خام و نضج آن ملائم **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی حرارت معده
و مصلح فساد آن مدر بول مخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر آن ملین لطین و محلل ریاح شکم و رافع آروغ و خوشبو کننده دهان و سخن احشا است **دو دب** بضم دال و سکون
واو و دال مهمله عجمی لغت هندی است بفارسی برنج بفتح میم و سکون را مهمله و قاف معجمه نامند **ماهیت** آن علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمین های
نمناک در موسم برسات همه جا تمام صحرا سبز و بر زمین مفروش می باشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند در انگریزی اسپ بهترین علفی است تر و خشک هر دو را بغبت تمام میخورند و
گره دارد شاخهای آن بسیار و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه **طبیعت** آن مایل بحرارت با اعتدال اقرب و با تریاقیت **افعال و خواص** آن شاخهای آن برگ و
ساق نازک آن با برنج سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با طوری ناب جهت رفع قی و صفه و دفع سمیت مار گزیده و با فلفل جهت مار گزیده نافع و تنهائی جهت تسکین
عطش و حدت حرارت و صفرا و جوشش و سوزش اعضا و ضماد آن با برنج و زرد چوبه در روغن یاسمین جهت حبالثدن و رفتن خشکریشه حادبرکه و تنهائی جهت تحلیل اورام حاره
و گره و سرخی و نزول آب بر اعضا که در ملک بنگاله دنگاله بسیار بهم میرسد نافع **دو دوام** بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بلدون الف نیز آمده **ماهیت** آن جسمی
است مانند صمغ سرخ مایل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد و در همه افعال قایم مقام مومیائی است **دود الخل** بفتح بای موحده و سکون حای
و لام بفارسی کرم سبزه نامند **ماهیت** آن کرمی است که در سبزه زارها و بر برگهای سبز اشجار متکون می باید شبیه بهزارپا داران کوچکتر و در غایت سبزی **طبیعت**
آن سرد و خشک تازه آن بارطوبت **افعال و خواص** آن خوردن آن جهت رفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع است **دود الحریر**
بفتح حا و سکون را مهمله اول و کسر دوم و میان هر دو یای مثناه تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند **ماهیت** آن کرمیست اندک طولانی سرخ رنگ تیره که در بعضی بلاد در
فصل ربیع و در بعضی در اواخر خریف نیز می زاده آن با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخم ها را در بلاد سرد سیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه در جیب و حایل و
زیر بغل و یا بر روی ناف خود نگاه میدارند و نیز مدتی تا بحرارت لونم گرمی بدان رسیده بچه بر آورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد با هم جفت شدن
از ماده و جدا می کنند و نر از دو روز زیاده می‌گذارند ماده آن تخم میدهد بقدر دانه خشخاش کوچک و سفید رنگ و از آن نیز دو روز اندازند و تخمها را بر روی پارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن
پارچه دیگر دارند و در سرما می اندازند و محفوظ میدارند تا بچه بر آورند و چون بچه بر آورند سفید می باشند پس سرخ رنگ تیره و میگردند و برگ توت را بسیار ریزه کرده برای آنها می اندازند

دانها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درخت و شاخهای ازان را نزد انها می اندازند

و انها میخورند زیرا که خوراک انها همان است و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز به یکبار صلابرگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم

پس [illegible] در تنیدن پیله بر خود می کنند و باشد که بعضی انها با تمام میرسد فاری را برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی نگاه دارند و باقی را بر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون می آیند

کسانیکه پیله را میبرند تیز نهاده انها را باهم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند و تتمه پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در ان پیلها میمیرد از برای

اضداد ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بدست نمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیله ان بسیار بزرگ با لیده [illegible] بلکه ازان قوی تر و به بلندی [illegible]

و در بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می تنند یکی اوائل بهار یعنی اوائل برسات و یکی اوائل خریف انچه در اوائل بهار و اوائل [illegible]

یعنی ایام موسم بارش می تنند بهتر میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت

خفقان و سه درم از خشک آن که سوده با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد نیمه آن با روغن [illegible] جهت [illegible] و

اورام بارده و تقویت باه و تلطیف مزاج بدان بغایت [illegible] آن خوردن گوشت [illegible] مسمن و مقوی باه و ضماد سوخته آن جهت التحام زخم و تخفیف رطوبات [illegible]

و تعلیق [illegible] درخت خشک کرده آن [illegible] زعفرانی جهت رفع تپ موثر است **دود خشب الصنوبر** بفارسی کرم درخت کاج نامند **ماهیت** آن کرمی است سبز

رنگ در درخت کاج تکون مییابد **طبیعت** آن حار حاد قریب به ذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در ذراریح ذکر کرده اند **افعال و خواص** آن ضماد و تدهین

آن جهت انفجار دمامیل و اورامی که حاجت به شکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضوی که خواهند آنرا مجروح کند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان [illegible]

اعراض خورنده آن مانند اعراض خورنده ذراریح و معالجه نیز قریب بدانست **دود الخل** بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند **ماهیت** آن

کرمیست [illegible] رنگ که در سرکه تکون مییابد **افعال و خواص** آن سعوط آن جهت [illegible] که در دماغ تکون مییابد قوی الاثر و ضماد آن [illegible] و محلل و مقوی

اعصابست **دود الزبل** بکسر زای معجمه و سکون با موحده و لام **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ کوچک که در سرگین و فضله بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر

افعال و خواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه [illegible] جهت [illegible] رنگین موی تمام سر و مقدار به [illegible] داء الثعلب مالیدن روغن

آن جهت بواسیر [illegible] امراض [illegible] **دودسر** بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و شین معجمه نیز آمده و را مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتی است مانند گندم و در

فروع آن [illegible] و دانه آن [illegible] خوشها متفرق و پوست آن سیاه و بعضی [illegible] در هر خوشه دو غلاف [illegible] بشکل [illegible] دانه

در میان پردهای غلاف آن خوش طعم مائل بشیرینی و شیرازی تخم آنرا کارنا مند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن

منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه [illegible] مسهل و مخرج اقسام کرم معده ضماد آن با آرد گندم جهت [illegible] آن جهت [illegible]

تسمیه [illegible] جهت تحلیل [illegible] که در [illegible] برآمده باشد و ضماد آن [illegible] جهت ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت

آن تا دو درهم است **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه ببرگ رازیانه و

ازان کوچکتر و باریکتر و بلندی [illegible] و گل آن چتردار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو [illegible] و تخم آنرا [illegible]

حشیشة الارنب [illegible] و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو [illegible] که زبان را میگزد و تخم آن شبیه بانخدان [illegible] و دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن

سفید و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره [illegible] طعم [illegible] شبیه بزردک [illegible] و برگ آن [illegible] جالینوس [illegible] دوقو [illegible] دیسقوریدوس

از ضماد زردک [illegible] و حکیم میر محمد مومن نوشته که این تحقیق اقرب است [illegible] قسم اول است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن [illegible] با شراب جهت [illegible] و ضماد آن جهت تحلیل اورام [illegible]

برگ آن [illegible] ضعیف [illegible] جهت رفع سمیت سموم [illegible] و تخم آن محلل نفخ ریاح و معین هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه سینه و اخراج اخلاط [illegible]

و تحلیل مواد غلیظه [illegible] و مقوی [illegible] تخم کرفس و مقدار شربت آن تا دو مثقال [illegible] جهت گزیدن عقرب و تنقیه [illegible]

وقطع شهوت در محرورین و یابس مزاجان و طول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آن را کوبیده و بر رخت خواب پاشند رفع اذیت کیک نماید کیک

در انجا نیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مثل دوقو است و از آن ضعیفتر **دوقو** بضم دال و سکون واو لغت یونانی است و از ادوقو اغریا ددوقو بری نیز

نامند ماهیت آن تخم جزر بری است و بیخ از استافلین و گیاه از اخرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آن را بسیار دوست میدارد و گویند شبیه است به نوعی از ابدران نامند

یا نخواه است و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن سفید و تخم

در غلاف دار و خوشبو و بیخ آن به قدر انگشتی و با رنگی از آن فریب شبری و در طعم مانند جزر و در قزوین گزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ است **طبیعت**

آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه و در جزر خواص

آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم است اما مبادی آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل و نفخ و ریاح و مواد غلیظه لزجه و

تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و جمیع افعال

استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سایر هوام مجرب دانسته اند و اما مبادی یکدرهم تا دو درهم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و در زیادن آن

ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و طول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع **مضر** باه محرورین **مصلح** آن کتیرا و **مضر** مثانه **مصلح** آن مصطکی **بدل** آن دو وزن آن

تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است **فصل الدال مع الهاء دهن** بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حیوانات یا نبات گیرند یا

از گلها و اشکوفه ها و بار گیاها و غیر اینها و در نزد قرابادین کبیر در حرف دال یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور میگردد

دهن اللبان تخم کیف به ضم حاء و لام و سین مهمله و الف و دون بفارسی روغن لبان نامند و از اللبن اللبسان و صمغ اللبسان نیز گویند و فی المنقر اللبن است و در

ماهیت آن سیال است خالص مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسبنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم حالی از حموضت که مانند دو صاف

حقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نگردد و چون در آب حل کنند آب را برنگ شیر گرداند و چون به پنبه آلوده بشویند در شسم

از ان اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هر چه بدین اوصاف نباشد رد است و مغشوش است و طریق اخذ دهن است که در اوایل طلوع

شعری یمانیه تنه درخت از تیغ زده الخ و از ان تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند حبوب بلسان و سه باسه و میعه سائله و روغن

تخم ترب اجزای متساوی و میعه سائله مجموع را باده وزن آن زیت تا یکربع رسانیده صاف میسازند و این در نفع بعد از خالص است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در

آب جوش میدهند و با روغن زیتون به دستور مقرر مرتب نمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن است که از بعضی با اکثر ادهان شاید دهن حبه الخضراء و حب الغار و

مصطکی و سوسن و امثال اینها مغشوش میسازند و بعضی بعسل و موم و دهن ورد و خار و آنچه حرص مسکنید و این نوع کمتر از همه است **طبیعت** خالص آن در اول سوم گرم

و خشک و با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع

و صداع و دوار و رعشه و استرخاء و فرح و سرد و اوجاع مفاصل و حمق و دندان و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و ابتدای نزول آب

و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب النفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و حصر البول

و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابات و تحلیل مواد بارده و رفع لرز و تپها و فسخ و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض

و تجفیف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن آن و احات از حرکت بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمریخا و اکتحالا و تقطیرا و سعوطا و حمولا و فرزجه و نفع آن در

نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سایر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و اما شربا نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت نفع سمیت

و ادویه خانق النمر و قطره و نهش هوام سمیه دیگر و آنگه نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون با روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند

جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه به دستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با ابرسا جهت اخراج خار و استخوان معدار از

آن تا نیم مثقال آن بوزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب و عود بلسان و [illegible]

۲۹۷

چوشانیده باشند وگویند روغن کاوی که دران مرکی جوشانیده باشند وگویند روغن تارجیل است وگفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغن های مناسبه حل کنند

در اکثر آثار مانند دهن بلسان است وبهترین ابدال آن میتواند بود **دهن الکرجن** بفتح کاف عجمی وسکون را مهمله وفتح جیم ونون اسم هندیست **ماهیت**

آن دهنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز است باصطلاح قدیم وبندر چاتگام ودهات کام نیز میباشد بسیار است حاصل می اورند

بریدن تیشه بر تنه درخت آن ونصب کردن ظرفی بدان موضع وبا جاهای دیگر نیز ورنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد وچون کهنه گردد

سرخ بسیار تیره مایل بسیاهی غلیظ چسپنده وچون بسیار کهنه گردد غلیظ وچسپنده تر از آن زیاده میگردد وبرای دفع کرم خوردن چوب عمارت وتخته دروازه وغیر آن بنگاله

اکثر میمالند ومصاری در رنگ آمیزی کشتی وجهازات وعمارات داخل رنگها مینمایند وچوب آن درخت بسیار رخو وریشه دار ودر تازگی چرب مانند فتیله دهن الود

مشتعل میگردد وبکار عمارات بجز سوختن نمی آید **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص** آن محلل اورام است **دهنج** بفتح دال وها ونون وجیم فارسی هندی

زنگار مانند **ماهیت** آن سنگی است سبز ابدار براق که در معدن طلا ونقره ومس می تکون میابد از انجمله کبریتیه که صعود نماید از ان معدن ودر خلال فرج

آن محتبس گشته تکاثف میابد وبطول الزمان سرد ومنجمد ومتحجر میگردد واکثر از بخار معدنی میباشد والوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف وهنگام کدورت

کدر گردد وگویند تیره وزرد نیز چنین میباشد وبعضی طاوسی رنگ مایل بسبزی اندک براق وبعضی طاوسی رنگ مایل بسیاهی وبهترین همه سبز تیره است وازاد دهنه فرنگی نامند

وبعد از ان در بهتری طاوسی مایل بسبزی است وبدترین همه طاوسی مایل بسیاهی ومعدن آن فرنگ است واز انجا می اورند وانطاکی گفته که از دمشق

وتبریز می آورند وصاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ وکرمان وخراسان در ولایت فارس میباشد نکاره ودبرجان ونیز ازهم میباشد وانچه فرنگی است

از افرنگی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد وآن جوهر را بازی فرند نامند وبهترین در تشخیص ان است که چون بسایند در آئینه

ریزند آئینه رنگ ندارد ودر تشخیص آن بالعکس فرق میان طلائی ونقرئی ومسی وآهنی بدانست که با آب لیمون بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد یا شمشیر بسایند اگر

زرد وطلائی برآید طلائی است واگر برنگ نقره نقرئی واگر برنگ مس مسی واگر برنگ آهن آهنی وبهترین همه طلائی سبز تیره وزرد تیره بهترین انست ومستعمل در انواع

عین همین نوع است پس نقرئی وگفته شده که تشخیص آن در صنعت کیمیا مستعمل است **طبیعت** در اول چهارم گرم وخشک وبعضی سرد گفته اند **افعال وخواص**

ملطف ومحلل ورم آن جلا دهنده وجهت سموم مسهل از اخراج آن باب لیمو سائیده فیلون خورده اگر بیاشامد وکند سمیت را دفع نماید ودر غیر دفع سم تا باید خورد زیرا که خود

سم قاتل است بجهت اعادو گویند معالجه بذکر بیعت ذنگاه داشتن آن در دهان فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد وسعوط محکوک آن با آب سداب جهت دفع صرع

وسنون نفوخ آن با مشک سوده وسه دفع همین اثر دارد واکتحال آن جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب مخصوص مروارید ناسفته ولوبیا ی هندی اجزا مساوی

کرده سوده وبجز ریخته در چشم کنند واز خواص عجیبه است که چون بسایند در چشم ذرات کند دفع حبس البول آن نماید وطلای آن بر مهره جهت قوبا وسعفه سودا در

وتیج اعضا وجهت بهق وبرص بیرون نافع ادویه عقرب گزیده نافع **دهاسا** بفتح دال مهمله وخفا ها وفتح میم والف وسین مهمله مفتوحه والف ودهامیه بفتح دال وخفا ها

وفتح میم والف وفتح یا وها در آخر نیز آمده وگویند سم هندی شکاعی است وفی الحقیقه غیر انست **ماهیت** آن گیاهی است هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی **طبیعت** آن سرد

وخشک گفته لذا **افعال وخواص** آن جهت دوار وجوشش دم ان وسرفه وضیق النفس وحمیات وتقویت اعضا وتصفیه خون فاسد وصفرا وتسکین عطش

ودفع دمامیل وجذام نافع **فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه دلیفر دجیس** بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم فا وراء مهمله

وسکون جیم ودر آخر سین مهمله ونیز آمده لفظ یونانی است بمعنی صاحب الاحراق ودلیفر دجابس ودیرجابس نامند **ماهیت** آن سنگ سرخ رنگی معدنی است که از

جزیره قبرس در جاهای بیرون میاورند وبا آفتاب خشک کرده میسوانند واین نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد ونوع دیگر درد وخاک است

که بعد گداختن در بوته میماند وآن را طعم قبض مانند مس است ونوعی دیگر قشر سیاه سوخته است واین را یونانی لوطیس نامند ودر تون حمام تا چند روز نهاده اگر

مینهند وچون رنگ آن سرخ گشت بیرون آورند وزرد رنگ این سفید مانند نوره است وبعضی از سنگ ریزه مس از معدن بر آورده میسازند وبهترین آن انست که در آن طعم زنگار باشد

وزبان را بسیار منقبض وخشک گرداند وبعد از ان در خوبی نوع دوم است وسرد مستعمل اند **طبیعت** آن گرم وخشک بسیار مخفف وکثیر تانی مرکب از

حرارت ناریه محلله واضیه قابضه **افعال و خواص** آن تضمیخ آن در حلق جهت اسهای خناق و دور و ران جهت جراحات خبیثه و قلاع و حوش در دهان و انجام
زخمها و دمامات سقطع و ضمیمخ آن با آن شیر بطاکرار عمل بدستور جهت قروح خانه و دبر و خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن مو تغلیظ و با موم و روغن جهت تحلیل ماده
خشک کردن قروح سر و جوش با سرکه لیبایند و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است **دلیک** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح ...
موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم ... است و بشیرازی مرگ موش ... نامند **ماهیت** آن چیزی است ...
از زرنیخ و زرنجارد ... است که جمیع رلسائیده در ... مضاحت یعنی یکی بر دیگری بشعل ... گفته ... از ترکیب ... فارسی است و ... داد و ...
گفته از ترکیب ... است که از ... ساخته اند **طبیعت** آن ... کامل است **افعال و خواص** آن ... جهت ...
و هر عضو که ... باصلاح آرد و بدستور ... ساحیه ... زائد ... ضعیف رطوبات ... آن ...
غسل جهت قلع آثار ... خوردن آن ... خوردن ... و زرنیخ ... مصلح این ... امراض ...
مذکور شد ... **دیسا قوس** بکسر دال مهمله و سکون یاء تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است
بمعنی دائم ... **ماهیت** آن نوعی است خار ... و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن ...
آن و شبیه برگ ... از ساق آن و برگ دراز خاردار ... برگ آن ... ملتصق بساق ...
و ... که آب باران در آن جمع می شود ... و خاردار ... سفید ...
کرمهای ریزه سفید ... آن مدت ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** ...
... بجهت تحلیل ... غلیظ و تفتیح سده ... و ... خناق ...
... جهت ... خلیل ... جهت تحسین کردن ... ساق ... آن ...
... بجای ... رفع ... آن نافع ...
... آن ... کرمهای جوف ... برون ...
... **دیودار** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و راء مهملات
اسم فارسی است و بعربی شجرة الجن ... نامند ... مرکب ... زیرا که دیو ... درخت ... عظیم ...
میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب است ... **ماهیت** آن ... درخت ...
... دل ... اعلی ...
... بادبان ... چوب آن ... و طعم ... قریب ...
... **طبیعت** آن گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن ...
سنگ ... خشک ... حت ...
سنگ گرده و مثانه و رفع سعال ... تحلیل ... تقتیح ... و ... منفعه ...
... باب ... **بیان** ...

حرف اول ازباب ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذافنی الاسکندرانی بفتح ذال معجمه و الف
و فاف ... و نون و یاء آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن ... غار ... برگ ...

۲۹۸

بزرگتر و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق تا این برگ آن تخم میروید بقدر نخودی و سبز مدور و بیخ آن خوشبو و شبیه بعود تلخ و منبت آن
کوهستانها **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن بیخ آن بقدر یک درم با طلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن
بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع مقدار شربت از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است **داقونی و بدارس** بکسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال و الف
و سین مهمله و داقو بدارس بفتح ذال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بخار
ماهیت آن قسمی از مازریون که شیخ الرئیس بالورق است و بمغربی مارزو و در شام لقبه نامند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلای آن
میروید و پوست شاخهای آن بحور و لیخ و چون بخایند زبان را بگزد و گل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین
ارض شام و حندوس و کوه لبنان **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حاد و مفتح و محلل اشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم و
اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض و بدستور آشامیدن پنج حبه از دانه آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دهان و حمول آن مدر حیض و بدستور شربت آن اشامیدن
آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط و مغثی است و مصلح آن نشاسته و کتیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است **فصل**
الذال مع الباء الموحده ذباب بضم ذال معجمه و فتح باء موحده و الف و باء [illegible] و بترکی [illegible] نامند **ماهیت** آن از جمله حشرات الارض و تکون آن
از فضلات است [illegible] و در اول تکون سفید رنگ میباشد و کمتر از یک هفته پر برآورده و بزرگ و کوچک میباشد بزرگ آن را خرمگس نامند و الوان میباشد سیاه و ازرق و زرد و
بهترین همه سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد آن خالی از سمیت نیست **طبیعت** آن در اول گرم و تر **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و منضج
و مقی و اشامیدن آب آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس بزرگ را بگیرند و سر از آن انداخته بر شعیره چشم بمالند و بدان مداومت نمایند زایل
گرداند و مجرب یافته و بدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند بقوت وجع آن را ساکن [illegible] جذب نماید ضماد [illegible] بزرگ [illegible]
جهت تسکین درد چشم و تحلیل گوشت زاید آن مادام که عفونت نیافته باشد و مداومت مالیدن آن بندرت بر داء الثعلب مجرب است تنهائی جهت تحلیل ورم چشم و [illegible]
که خوردن پخته [illegible] جهت تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب یافته [illegible] در تحلیل جهت تغلیظ قوی است و ضماد مگس با [illegible] با آب
و عسل [illegible] جهت ازاله [illegible] قولنج و خناق مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند جماعه از عوام و زنان که تجربه نموده اند و فضلا از آنکه بر نسیان [illegible]
میشنیدند جهت ازاله [illegible] چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق و در آفتاب می نشینند و موضع [illegible] مکشوف نمایند تا آبله کند زایل گرداند و
[illegible] و چون فضلا [illegible] و شیاف سازند و بر دارند [illegible] طبیعت [illegible] و روغن آن که مگس را در روغن
اندازند و پرورش نمایند در آفتاب [illegible] نمایند جهت رویانیدن موی [illegible] و دیگر [illegible] کشنده [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سازند در جائیکه مگس بسیار باشد [illegible] مگس از آن موضع بگریزد **ذبل** بفتح ذال و سکون باء موحده و لام
[illegible] **ماهیت** آن پوست سلحفاة [illegible] بحری است [illegible]
[illegible]
[illegible] **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] و قابض اشامیدن
[illegible] جهت التحام [illegible] و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان [illegible] و اسقاط [illegible] بواسیر و طلای سوخته آن
با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شقاق رحم که از ولادت بهم رسد [illegible] و خروج آن نافع و فرزجه آن مانع سیلان رحم و مسقط جنین و جهت تسهیل ولادت
[illegible] مضر جگر و مصلح آن [illegible] استخوان [illegible] گفته اند [illegible] شانه سازند و موی را بدان شانه کنند [illegible] جهت رفع [illegible]
موی [illegible] گفته اند چون [illegible] صلیبی که آدمی را در آن [illegible] از خاک قبر مقتول بخور کنند [illegible] سحر
و فتنه مجرب [illegible] اند و بدستور جهت اصلاح [illegible] موثر است **فصل الذال مع الراء ذراریح** بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف و راء [illegible]

و اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناه تحتانیه و حاء مهمله بتر کی الاکلنک و بد یلمی دار باس و باصفهانی ممی از سلیمن نامند **ماهیت** آن حیوانی است دو نوع میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس بزرگتر و بین و بدبو بر نبات تازه می نشیند و در ابتدا تکون میباید بهترین آن بزرگ طولانی است که در رنگ آن سبز و زرد مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که بعرض در بر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط کشیده باشد زبون و بسیار اقسام آن غیر مستعمل چون کسی می را گزد بی اختیار از و بول جاری شود **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن بسیار تند و مقرح جلد و اسم قتال و مقطع و مفتح و اشامیدن محرق آن را فع سیر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و نیز اشامیدن محرق آن با مرق گوشت کاو یا با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعهای خون منجمد یا بول شارب آن دفع میگردد و عوام را اعتقاد انست که سگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون میگردد و این دوا اسفارا باد را دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز موثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده به بخار سرکه جوشان بمانند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن میشود و در استعمال آن محبوبند و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و رفع ثالیل و حمل و لقاهای [illegible] و نمش و چون دست و پاهای او را انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود و در قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و تقرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در ان داخل نشود و چون نوع سیاه منقط سرخ را گرفته در روغن بید انداز و مدت شصت روز در آفتاب گذارند جهت قلع فرو که مقدمه مجلے است موثر و جذب زمین شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت اثبات شعر و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یک عدد و سوختهٔ آن و گفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است **مضر** و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و حبس آن و غشی و حکه و اختلاط و ورم و تعفن نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجهٔ آن قی فرمودن بمبار شبت مطبوخ در روغن گاو و آب گرم ممزوج به روغن کنجد و حقنه و شیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و اشامیدن شیر گاو تازه و دوشیده و آب گوشت و حریره اشامیدن آب برگ خرفه تازه یا کره و ادهان و سده و قالو و سبستان و حکاکهٔ روغن گل و سفیده سفید مرغ در حلیل و گفته اند بر دیاهای آن تریاق است و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است **ذرّه** بضم ذال معجمه و فتح راء مهمله و تشدید راء [illegible] و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن حبی است سفید و شیرین با از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یک قامت کم و زیاده بران و شبیه بنیشکر و نبات خندروس بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین شیرین است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قوی الغذا و غلیظ از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مثل خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن مبرد و مخفف و رادع و محلل جمیع اجزای گیاه آن [illegible] الوحنیفه گوید ملعبت تازی نباتی را گویند که شبیه گندم و بر سر نبات آن علافی که تخم آن در آن باشد و در تر و تازگی اشامیدن و چون خشک گردد و دانه بیرون آن مثل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه از آن جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی از آن جدید قوت گفته اند

فصل الذال مع النون

ذنب الخیل بفتح ذال معجمه و نون و بار موحده و الف و لام و فتح خاء و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است **ماهیت** آن دو نوع میباشد یک نوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار سبز و بید و شاخهای آن مجوف و بسیار مایل بسختی و با خشونت و بر گرد گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بادام است و برگها در بر اشجار مجاور خود می پیچند تا بالای درخت میرسد و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب و نوع آن حبشی طلب بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدت ها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و ازان سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد و خشک نشده و تا ان از زمین دیگر نقل نکنند در کتاب حیا یا نیش آورده که انرا کرفس کوهی نامند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم از زنان و حبس دفع رمز امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و تمام اسهالات حاره و سکاهای که تب سیاشد و قرحه امعا و جرب مثانه و کثرت شرب آن باعث التحام فتق و التیام روده و مطبوخ موثر شربا و حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و فتیله امعاء و ورم مقعده و اورام حاره احشا

وسعوط عصاره آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن اخیار و صاحب اختیارات گفته که نوعی
از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب مصلح آن بنفشه و ضماد برنج و دو درم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام متعفنه و کبد و استسقا مفید است **ذنب الخروف**
بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا **ماهیت** آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور و شبیه ببرگ … و گل آن شبیه بگل
رشادبری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود **طبیعت** آن آخر درجه دوم گرم و در سوم
خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن اشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت
گزیدن کلب و ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصاره برگ آن و ضماد ساییده آن جهت نفع بیاض چشم مجرب دانسته اند **ذنب السبع** بفتح سین مهمله
و ضم با موحده و عین مهمله **ماهیت** آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر و خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه برگ
گاوزبان و زغب دار از آن کوچکتر و مایل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سر آن چیزی مستدیر و مزغب و منقش … آراسته مانند چشم و قوت آن تا سه
سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن جهت نفع … و التیام
جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آن را بخرد بسته در رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت استحکام استخوان شکسته با
بقدر یک مثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصاره آن جهت استرخای اعصاب و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید … مصلح آن … مقدار
شربت آن یک مثقال است **ذنب العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس … و بعضی گویند
گیاهی است شبیه بدنباله عقرب زرد رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و … **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت
عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع **ذنب القط** باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن … و بیخ آن شبیه بشلغم و …
آن … معروف نزد یونانیان … است **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت گزیدن … نافع است **ذنب الفار**
لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش **فصل الذال مع الهاء ذهب** بفتح ذال معجمه و ها و با موحده بعربی … زر و طلا
و بترکی التون … **ماهیت** آن اشرف فلزاتی است که در معدن … **طبیعت** آن معتدل مایل
بگرمی و با رطوبت غریزی **افعال و خواص** آن ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و …
و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و … و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان و … و انواع …
و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام … و با ادویه مناسبه … محلول … آن با مروارید که در آب … حل
کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره … و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا … در جهت اخراج سم مجرب و … میل سرمه از آن جهت تقویت
بصر و منع … آن جهت … و بیاض … جهت رفع … مجرب … آن جهت درد دندان و امساک آن
در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان … جهت رفع اکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع …
محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق … قوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض …
آن جهت … ام الصبیان … و تعلیق خالص آن بگردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند … بخصوص …
آن که بقدر دانه خردلی … در معدن طلا … و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل …
و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نپذیرد و گویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الآس … و اکثر را اعتقاد
آنکه اصلا ضرری ندارد و چون طلا را سحق نمایند بنحوی که … و داخل … ادویه … و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و رافع …
سوداوی است و … مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط … و چون اطفال را از ظرف طلا شیر و طعام و شراب دهند …

دفع مضرت بقوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زده بپای باز بندند در شکار دلیر تر گردد و چون از ان تشکل بلیله ساخته در خواب

بیداری صاحب توحش من جنان و خیالات سوداوی در دهان نگاه بدارد دفع جمیع اعلال او میکند **فصل الثالث مع الیاء ذئب** بکسر ذال معجمه بسکون

همزه و با دمو حده بفارسی گرگ و ترکی خورد و بهندی بهیڑیا و بلغتی دیگر بهیڑاری بر سه نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف جری النفس

متخلص یعنی بعضی می انشیند **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص** لحم کباب آن جهت امراض کبد نهایت نافع و چون بسایند و مقدار

یک دانگ از ان در آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقاء و تپهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و مقوی اطفال

است و مقدار شربت آن یکدانگ و زهره آن بمقدار یکدانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود آن با طبیخ حمص جهت

تقویت باه بی نظیر و بسعوط و طلای آن در این باب جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب و ضعف آن که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوطا آن جهت نزلات

عتیقه با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم بیمار مجرب و بسکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد آن بعسل و شراب جهت بهق و برص

و داء الثعلب و بیماسه جهت حکه جلد و داء الثعلب و مفاصل گویند چون زهره را با الطیخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران قادر نگردد و جمول آن مانع آبستنی و خشک

کرده آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده جهت ربع و امراض نفس نهایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک

قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی از سرد مفید و تجربه موی آن

سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کباب آن بهمای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت

بواسیر و آن زهر و خواص آورده که گرگ سیاه نخورد مگر وقتیکه رنجور گردد و مانند سگ گربه همه حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که

استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم از دم او بر آن گاه گاو و یا بوبر بندند مادام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد

اصلا در ان داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان سرد مزاج چون خصیه از ابریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیه است از ان گوشت دیارست

بریان کنند و بصوفی آلوده زن بخود برداره شهوت او زایل گردد و از سطوخودوس ده که یک مثقال از خشک آن با آب تازه برگ جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت آتی گاه

بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن است که گرگ استخوان خورده باشد و

علامت آن بسیاری سفیدی آن است که با خشونت باشد اما میدان آن با آب گرم و با شراب مفید و بسعوط با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن

بران صاحب قولنج حضوصا بریسمانی که از پشم گوسفندی که از گرگ دریده باشند و اگر بعوض پشم در پوست ایل ببندند نیز همان اثر دارد و اگر پوست بسته بجای مقعد

آن گذارند و سر آن بسته و برای آن گوشت فرار و بنداز و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و کرد انوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار یا قلاله ازان کنند و بیاویزند

نیز موثر است و بسعوط پیچیده آن در پوست بزی که گرگ او را دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و خورده آن با عسل جهت خناق طبعی و بسعوط در درد خشک

استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در ان موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع رکبی آن و زحمت حرکات و باز ماندن از رفتار

بسیار گویند چون سر او در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه آنقدر دگر بر ازان محل گذر بی نداشته باشند و چون در برج کبوتران

گذارند مار و سائر موذیات داخل آن نگردانند و چون در مقبر سلاسب دفن کنند دیگر بسیل ازان مقر خارج نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ

گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر او الفت نباشد و چون دندان پیش از او در پوست پیچیده در مقبر منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابید

قولنج از ان اصل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمی خورد و چون بوی خون بشنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را شنود نگذارد و در آن اندر و دو سر حیله

آن آدمی قوی در زور آور و سلاح بسیار پوشیده باشد **باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها را معجمه است و فصل الرابع مع الالف**

رایتانج بفتح را و الف و کسر مثناة فوقانیه و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم در تانج و رباتج در خبینه و رشیقینه نیز نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبری است و سه

نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و از ان رقت رطب نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صمغ دیگر نوع سوم آنکه از تنه درخت خود بخود در دهن تلنج منجمد

دستعمال کرده و سوم آنکه بآتش آن را طبخ دهند تا منعقد و مستعد گردد و این را قلقو یا و کشیر از بی زنگیار می نامند و بهترین آن نایج است که رنگ آن سفید مائل بزردی باشد
و بوی صنوبر از آن آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و گیلی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن گرم تر
از آتش نادیده آن **افعال و خواص** آن اشامیدن نیم مثقال آن با ده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحات طب
نسش و مضغ آن جهت سرفه رطوبتی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه ر
عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با قتاب خشک کرده صاحب زکام بار دو ربع دو دانگ بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحات و ازاله حکه
و جرب و خشونت جلد و بالگار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل و رخیه در مقعده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق و
و نواصیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون بکوبند و از آن قدری از سرکه یک نوع سرخ و سرگین ارنب و بیه بالمناصفه جزو اجزا سوده بر آتش گداخته اقراص سازند و بر قرحه نهند
و عقد الحاجت که بقرص حلقه ریکند بآتش ملایم دود و از آن یا بخورند گیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون بکوبند و از آن بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان
و مضغ و زن آن سفید آب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای انجام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موسی
ذرور اموثر در التیام زود یا مانده گوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آن را بالمناصفه آن سریش و فلفل بار و روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم
سازند جهت اسقاط داء الثعلب و اسیر مجرب است و با مس بسیار دیدار گیرد آن کما البیدن سفیدی تخم مرغ و سفیدآب بخور دادن ستر تازه و دو سیاره نمایند مصلح آن موم و روغن
بادام است **بدل** آن ملک البطم است و گویند بدل آن زرنیخ کهنه است نیز گویند بفتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و با گویند نوعی از آن است و کلی آنیسون را
نیز نامند و این اقرب بصواب است **رازیانج** بفتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز نقارسی
بادیان و بردی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و دالان بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را رازیانج
و بری را اقوماروثون گویند بهترین آن بستانی است **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم خشک در اول دانسته و تخم آن گرم تر
از برگ آن و بیخ آن قوی تر از سایر اجزای آن **افعال و خواص** آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد
و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصاً تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانات و مخفف تن و با قوت قابضه و انتشار آن
و طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی و با اصل گاوزبان مجرب با رسیا و شاه و انجیر جهت سرفه و ربو و ضیق النفس با ادویه مناسبه و تنها نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو
و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده معده و غثیان و دفع بلغم حامض بر تقویت ادویه العیال آن تنها با اطراف در دفع اسهال مزمن و نیز سنون بار بر ده
نیز جهت رفع اسهال مزمن و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت
گزیدگی جانوران سمی چون گزدم و زنبور و مانند آنها و آشامیدن یک درم آن با طریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض به لیثف و تجفیف و باخراج آن
از مکان خود و بادر ریول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلانم آن با شیرواری آن تر خصوص اندک گرم نموده
سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا دقت تحویل ...
سرطان هر روز زنگیار تخم رازیانه را با همورزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال از اعلال عارض نشوند آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر
و نقصان در هنگام تری و بارسگی نزد آتش بیدار کند چون آن رطوبتی بر آید از آن نیم مبادی ... فعل آن ابلغ است از عصاره آن که آب آن را گرفته خشک نموده
در چشم کشند تنهائی و یا با ادویه مناسبه و چون آب تازه آن را بر آتش گداز نمایند تا دو سه جوشی بخورد کف آن را با عسل و سکنجبین و یا سکنجبین در چشم کشند جهت نزول آب و تقویت
روشنائی آن نافع و چون عصاره برگ تازه آن را با زهره قلمواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال آن نافع نزول آب و رفع ضعف باصره و انتشار است
و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و ضمیمه آن در افعال مانند عصاره است و جهت تقویت باصره و نزول آب و چشم نزد لفه و دادن و جهت
تقویت حساسه نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و طلی العضم و دیگر معده مقدار شربت از تخم آن تا یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن و مطبوخ آن ...

تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است **رازیانه رومی** شاخهای آن چون قصب ازرسیانی و شبیه بریاس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سفیدتر است

آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و قروح ازجه که اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصاة و سبل مزمن و

یرقان سددی نامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است **راسن** بفتح اول و الف و سین

و از تحلیل ... ایرون و بلغت اندلس جناح و کابوج نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست خشبی خوشبو و تند طعم با قوت زنگ مایل بسبزی و ساق آن شعب آن

و نقیق ... شبیه برگ قلومس و از دوش ... انبوه از ساق آن رسته بزرگ ... گل آن مایل بکبودی و حب آن شبیه ... طعم با اندک ... طعم آن بکت

تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در بستان نیز ... و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دوسال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و ... است

خضر ... ان تو بیرازیان ... است و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی ... و آن قبیل جوش است و دوم برگ

و برگ آن شبیه برگ قبیل جوش و بیخ ... کی ... و بهترین آن ... مایل بسبزی تازه کرم ناخورده صلب است و با لجمله از ادویه مجهول الماهیت است **طبیعت**

آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و نفخ معده و

مثانه و رافع مالیخولیای ... و وحشت و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سدد جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل ...

و عرق النسا و غیرها از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول و رطوبت دبول در فراش و کشودن حیض و نامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت

تنقیه ... امراض سدده رطبه باغیه و تحلیل اورام آن و لعوق با گرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و حبس النفس ... از بلغم و رطوبت و نامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم

هوام و سایر سموم و قطور آن در گوش جهت درد و طنین و بخور آن ... دندان جهت اندفاع کرم آن بر رحم جهت گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن ... جهت

تنقیه و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سایر اوجاع بارده و بخور ... بیخ است در منافع و ضماد برگ آن جهت ... تحلیل اورام

سفید ... مضر ... است ... منعش خون ... مقوی ... و قاطع باه مصلح آن ... مقدار شربت آن ... درم ...

بدل آن ... جهت تقویت دندان نافع گرم آن و طلای آن جهت

... و با عسل جهت ... مؤثر ... است با اعضاء ... در جمیع افعال ... بهتر از اصل است و در ... قرص ... معجون آن در

قرابادین مذکور شد و گویند چون ... در رنگ شاخها و برگ آن ... برگ آن ... و بیخ آن کوچک ... و رنگ ... اندک تلخی ... آن جاها

... با بیاشند ... جهت رفع الم گزیدن ... و تسکین ... در ساعت مؤثر است گفته اند چون ... پیکان تیر را ... آن ...

بیرون آورد ... سگ دیوانه **راکت** بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است **ماهیت** آن از ادویه مرکبه ... لنبوس است و آن قرصی است که

... از عصارهٔ ... ساخته اند و در زمان ... بهترین آن است که بگیرند ... و نیم جزء و پوست انار ... ساییده

در آب ... و بپزند ... تا مانند خمیر شود ... جزء ... صمغ محلول ... یک جزء و نیم ... و با عسل ... طبخ دهند

و اقراص سازند و اگر بوزن ... پوست انار ... بسیار ... اضافه کنند ... **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم ... **افعال و خواص** آن

ملطف ... مجفف و مقوی معده و کبد و امعاء و مسکن ... و مانع مواد با عضاء و حبس اسهال صفراوی و ... الام ... و ذرب ... و ضعف جگر

و تجفیف قروح ... خصوصا ... ضماد آن ... جهت تسکین ... طلای آن مقوی جلد ... و دافع ... در ... معده ... آن ...

و دافع عفونت و ... اسهال ... و ... قاتل ... و مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ... مضر مثانه مصلح آن عسل

است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای ... تحتانیه بجای الف ... نیز آمده و

... بیخ جگری ... نیز نامند **ماهیت** آن بیخ ریباس است که در ... کوهها ... و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد ... نیز

و اکثر ... که ... خراج ... و از ... بیخ ... بیخ ... و زنگی ظاهر ... دو دانه ...

باطراف در زمین خفته چون دو سه ذرع دیگر کاوند بر سر از ریشها کرمهای بشکل شلغم بزرگ دکو حکایت می آید اظهار نموده است بر آورده بر کیت ابر بیده باو قطعه قطعه با
زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار برداری و آنکه بزودی خوب خشک گرددو گرم نزند فاسد نشود و برگردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد
و بهترین همه خطائی و چینی و تبتی است که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم است و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و زردی و سنگین مستوی الاجزاء و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت
باشد و چون بخایند بخواری نرم گردد و لزج باشد و ممضوغ آن زعفرانی گردد و رنگ انگشت و یا عضو دیگر و یا پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن رنگ دارد
انواع تیرگی باشد و این مستعمل اطباست و قوت آن تا که یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و امیران حافظ قوت است که با آن نگاه دارند و انچه برخلاف این اوصاف
باشد زبون و غیر مستعمل گفته اند انچه مشهور بریوند چینی است از جهت رنگ است که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن چین است و این مشابه است در اکثر افعال
و طبائع نفس است در بشاشت و خفت و رنگ بهترین این است که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد در دیر کوبیده و خائیده شود و انچه معروف
بترکی و فارسی است نه از آن جهت است که منبت آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجاهای دیگر نقل مینمایند و این در میان
سرد و ضعیف است در صفات مذکوره و اندرون و بیرون آن سرد لسیار زرد و بهترین این است که موضع قطع آن و ممضوغ آن سبز لسیار زرد و گرم ناخورده باشد و صنف
دیگر است از عمان می آورند و راوند شامی نامند و آن عودی است طولانی غلیظ تیره و تیر از آن سبز صلب اغبر کدر اللون موضع کسر آن املس و ظاهر آن منقش
بزرقت میباشد و این مشهور براوند دواب است برای آنکه بیطاره از آن در امراض کیاد و اب استعمال دارند و عصاره صنف دیگر است که بطبیخ ترتیب داده اند فعلی کرده بهترست
از آنکه بکوبند و لسایند و لسیار طبخ دهند تا منعقد گردد و تازه آن تا یکسال نیکوست و کهنه دو ساله آن زبون و مضر **طبیعت** آن مرکب القوی و در اول دوم گرم
و خشک و مبرد بالعرض بسبب لطافت و تحلیل و بارطوبت فضلیه لهذا ابرودی از آن گرم منبود **افعال و خواص** آن مخفف و قابض و جالی و مفتح و مقطع با تریاق
سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه رقیقه و خام مغسر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سدد آن و مسهل قرحه امعاء و انواع استسقا و یرقان سدی
و رفع سوء الحال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعاء و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و اصلاح و تخفیف جوع آن حمی سازند
که نرم سوده و بالعاب بهدانه سرشته حب بسازند و زیر زبان نگاه دارند و آب از آن فرو برند جهت سرفه کهنه یا در رطب نیز و قالع دود و آن نافع و در امثال این نافع
و با البلیله کابلی و غاریقون و سیر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی
و طنین و رفع حادث از نزلات و با ارسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و ربو و غیرها و با شراب ریحانی و با شربت سیب جهت فواق و رفع خفقان
و عصب و رعش و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بر ستوریا انیسون و با آب گرم جهت فواق و با رب ترش و مالیدن گاه و غش و مغص و با بابونه و عاقرقرحا و سنبل
هندی و با ماء الاصول و با ماء الکشوث بحسب حالت و ضعف قوت و مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و با اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد
و صلابت طحال و نفخت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیره تخم خربزه و شیر خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر
گشوده نگردد مجرب و با ادویه منعقد قوت مسهله و تشنه در قوت و تا لصفه آن مانند کلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی برنان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی نافع
حنا و ضماد و المعده و تخمه و بر ستوریا سنبل هندی با جاوشیر و مطبوخ زبیب و سفایح جهت قولنج ثقل و بلغمی و با آب برسیاوشان و تقطیر بول جهت عرق النسا
و دردهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرنب و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعه آن و آب از آن فرو بردن جهت نفث الدم
و سده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزله نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار مزمن و
بر ستوریا با رد جوو تخم خبازی و یا خطمی و باقوالبض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تلیین اوجاع غیر حاره
و سموم بارده خصوصا عقرب و بربلین الکفلین جهت رفع خوف قلبی و ورم جهت تخفیف قروح رطبه مفید مضر ثقل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر امزجه اطفال و
ضعاف است مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم بدل آن در امراض معده و جگر بکوزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات راوند از حبوب و رب و
سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب بیاری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **رامی رعل** بفتح را مهمله و الف و میم و یای مثناة تحتانیه در بیان

سر جهای موحده مکسوره ولام در آخر **ماهیت** آن گل نباتی است هندی و سه نوع میباشد رای بیل و موتیه و موگره و به فارسی نبات شبیه بهم اند و در بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبوست و از ان مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد یکدیگر با سرخ و معطر گردانند پس از ان روغن بگیرند و عطر از نوع موتیه نیز ترتیب داده ...

زنبق آن رونیده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید در بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن ...

است و گویند هر سه یک نوع اند و به سبب خوبی و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردانند و تربیت آن است که جائیکه خواهند بنشانند درخت ویا قلم آنرا با یک ... آنرا خوب تصفیه نمایند ویا اگر مصاف خالص باشد و بعد از خوش عصیه آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن ...

دلو ویا اوایل حوت شاخهای لطیف آنرا قلم نمایند و سرهای آنرا بسته کاه مشتعل اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار یک شبر خالی نمایند و ...

از خصوص موگره ... روز دیگر در ان آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و بر وز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آید و هر سال این عمل ...

تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون تربیت موتیه رای بیل بلکه گلهای آن کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل یا موتیه را اگر ریخته باشند و اگر ...

طرف از ... ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از ان ... بالا بر دید و سر شاخها از درخت ... موگره میشود و گویند رای بیل

یاسمین مضاعف است و گویند گل از قسم یاسمین است **طبیعت** آن گرم و تر و سرد و تر گفته اند **افعال و خواص** آن جهت دفع صفرا و تسکین حرارت

دلی و غواق ... و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن قریب النفع بروغن یاسمین است که هندی چنبیلی نامند و گرم تر از ان دانسته اند

فصل الراء مع الباء الموحدة ریتا بفتح راء و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثلثه و الف **ماهیت** آن نوعی از ... که از طرف ... گرم ... تر است ... **طبیعت** آن گرم تر از ... **افعال و خواص** آن ...

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه رتم بفتح راء و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است **ماهیت** آن نباتی است و دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی و برگ و صلب بقدر ریسمان ... و گل آن ... و ثمر آن مانند لوبیا ... و گل آن سفید و گل آن کوچکتر است **طبیعت**

آن ... گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب ... و درم از ثمر آن مقی قوی ... و اخراج جنین مرده و قتل ...

آن ... و ... جهت اسهال خون و حرق النار نافع و خوردن ... آن ... و ... سبب اسهال ... مصلح آن سکنجبین مقدار شربت **رتیلا** بضم اول و فتح تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و الف ...

... و ... و ... و بسیار بزرگ ... **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بعنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه ...

دارسموم قتاله بارده است گزیدن آن و خوردن آن ... **افعال و خواص** آن ... ذکو ... بر موضع گزیده آن جاذب سم آن

... است ... صاحب ... حیث ... آن مجرب ... است ... که چون ... آن در ظرف

... که ... اطراف ... می کنند ... موضع آن ...

... از انواع آنرا ... و ... شدید و رعشه و سردی بدن ...

آن ... و اختلاف ... آن ... است ... بدن ... و ... آنکه چون اراده گزیدن کند اندک ...

آن ... بسیار و رعشه قوی ... عارض گردد ... و دیگر آن ...

موضع لسع و جذب سم عقرب فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دهن کردن در زبل دجاج گرم کرده و ضماد نمودن نافع لسع و نمک با خاکستر
چوب انجیر و انگشت سفیده با آب گرم سرشته و خوردن تخم شونیز و تخم کرفس و ابرق یا سفوف و خوردن دوا الحلتیت و تریاق مخصوص رتیلا است **فصل الرابع عشر فی الجیم**

رجل الغراب بکسر با و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و بای موحده و آن را رجل الزاغ نیز گویند و پهلو پای کلاغ و ترکی قارغه ایاغی و بفارسی
کوزه پایا نیز گویند **ماهیت** آن گویند نبات آن اطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که خیری است و در نواح بیت المقدس بسیار روان گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات
منبسط بر روی زمین و برگ آن باریک مایل بسیاهی مانند برگ گشنیز و منشق بدو شق و در آن سه برگ باریک و وسطی بلند تر از سر دو طرف تشبیه به چنگال غراب و شاخهای
آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و بسیار متشکل و گره دار و مدور و ظاهر آن مایل بسرخی و ساییدن آن مانند
سنبل مانند سورنجان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن نافع سده و ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد
گرده و پشت و مفاصل و اسهال از برون بغایت نافع و اشامیدن مرتبه مطبوخ آن راس الغره یعنی بچه که بزغاله نامند جهت وجع مفاصل و پهلو و درد و جراحت سایر اعضا و عیا
و اسهال مزمن و سیلان و طلای عصاره آن که با آتش معمول آورده شده باشد بدین قسم که مجموع از برگ و شاخ و بیخ کنده و بیایند و شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد و با آن
سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آن افشرده و باز بکوبند و تمام آب آن برانگیزند و در پاتیل کرده بآتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث بماند و در جاهای سایه نهند و یا ظرف کنیادی کرده در
آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مس برهم زنند تا منجمد گردد و مانند شمع در دست گیرند و مثل قرص ساخته سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا
خشک گردد و عصاره آن جهت نقرس و رگرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار است دو درم از آن در آب حل کنند و یا دو درم بیخ
سیر و بیخ نرم کوفته بجنبه با سرکه بر مفاصل طلا کنند تسکین درد آن بدو زائل سازد **فصل الرابع الحا المهمله حشیش** بفتح را و سکون جای دکسری ... و
سکون یای مثناه تحتانیه و نون اخت شیر از است و بفارسی او ر دشیر آرکی نیز گویند نامند و او ر کشک تا زه خشک شده است **ماهیت** آن گویند ثابت ... است که
بطبیخ غلیظ گردانند و بحکانند تا مایه آن جدا گردد و جبنیت آن و غیره معمول است و ماست چکیده را نیز نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال
و خواص** آن کثیر الغذا بهی دمند و بطی الهضم و ثقیل و دیر از معده گذرد و مسمی رحم الثار ... مذکور می شود **رخمه** بفتح را و حا و میم
و الف ... است بفارسی ... **ماهیت** آن قسمی از کرکس است و بزرگ جثه سفید مایل بتیرگی با خطوط سیاه و چشم آن
بسیار ریز و در کوهستان و بیابانها می باشد و از مردم بسیار می ترسد و در اماکن بعیده تخم می نهد و تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگتر است و دیده شده که در بنگاله و هم
در کنار دریا و در رودخانها بسیار می باشد با احتیاط آنکه شود و اکثر مرده خود را تا سوخته در آب و دریا انداخته و بکنار آمده خوراک اینها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است و هم
با هم جمع شده میخورند و اینها با خود ... و طبیعت باز هم متوجه خوردن دیگر ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول
خشک و در سوم گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن نافع گویند تخم آن ... ... عدد اشنا ... بخورند ... و بعد از آن ... و انرا خام ملا
نمایند ... ساعت مطلقا چیزی نخورند ... بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند تا هفت هفته هفت عدد خورده شود
جهت رفع ... و اگر فایده بخشد ... نمودار ... دوای العلاج است ... جهت ...
و ... نافع و زهره آن ... در گوش ... جهت تنقیه ... و روغن زیتون ... موافق جهت تحلیل ریاح ... و سعوط آن ... افعال
را جهت تحلیل ریاح ... و اکتحال آن با آب ... جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه قطور در چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و بادزهر جهت ... اکل
سام ... جهت ... و بخور ... جهت گزیدگی عقرب ... و زهره آن و تخم آن با سرکه جهت ...
و گویند اکتحال آن در چشم جهت گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخورد تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد و مردی که از زنان بسته باشند و جهت
تسهیل ولادت ... جهت ... ولادت و دیگر ازا ... بیان نمایند و با خام ... در ...
سه دفعه ... با سرکه بنوشند ... جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست ... خشک کرده ... بر جراحات ... قطع خون ...

دستمال سازند و طلای آن با سرکه جهت قوباء و حزاز و پوست اندرون سلاق ان از راه جون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سران دوم

با روغن ایضاً جهت صداع سرد نافع و از اسرار طالیس منقول است که چون رحم را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت رفع جذام مجرب

است و جهت درد مفاصل و سرفه ... محرق خلاف ... **فصل الراء مع الدال المهملة ردوتی** بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای

مثناة فوقانی و یاء ... و اواول ساکن دوم مفتوح ... **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه الخطیم النفع جلیل القدر ... بنحو دورنگی برگ آن کوچک

و لیف برگ آن بطرف آسمان ... آن بطرف زمین گویا ... تراوش میکند و زیر آن ... سیاه رنگ ... مانند الکریج

... کرده باشند و ازین جهت ایزار ردوتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری ... درخت آن ... اطراف آن ... شود و شموده

و قریب دریا بعضی گویند این جهت ... در ردوتی ... در آفتاب ... عوام ... گویند جهت آنکه در ... میروید ... بیاید

کلی بزرگ ... و شاخهای آن ... از زمین ... از زمین ... قریب ... از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن

بقدر یک شبر ... شمیم ... دهان ... مستعمل ... در صوبه الهآباد در سرکار ... وزیرآباد ... شاهجهان آباد

... **طبیعت** آن گرم و تر ... **افعال و خواص** آن گویند که چون ... بودن قمر در منزل ... سرطان شاید

و ... در روز ... اتفاق ... گیاه ... سایه ... ان بفتد ... بر زمین ... ریسمان ... نمایند

کرده ... هر روز ... اعضا ... تقویت عظیم بخشد و بدن ... طعام ... زیاده گرداند و ...

مادر ... در وقت ... بهندی ... و ... تسقیه نمایند ... روغن گاو ... خاری

... نقل ... کافور سوده ... معجون سازند ... تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آب تازه از ...

... بر دو در روز ... از آن ... نمایند ... روز ... از ابا معجون ان ...

... چون ... برگ ان ... برگ ... بعبارت ... فصل ... مجرب ...

... شکر سفید ... هر روز ... پیاله شیر تازه ... باشد ...

... جماع ... سازد ... برگ ان ... گرم و خشک ... دارد ... بدون ...

... در سایه خشک کرده ... منفعت دارد و گویند چون ... افعال ... **فصل الراء**

مع السین المهملة رساطون شرابی است که از عسل ... و شراب ... قرابادین ... **رساج**

است ... القوه ... جهت ... **رسلیوس** یونانی ... که ... بهندی ... گویند ... **رسکپور**

بفتح را و سکون سین ... کاف ... **ماهیت** آن ... سفید ... **طبیعت** آن

گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... جهت ... سفید ... گویند ... و ...

اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول ... کهنه ... گرده و مثانه و ... ضعف باه ...

... نسخه ... سفید ... نسخه دیگر ... زاج سفید زاج ... گویند ...

... در کاسه ... کاسه دیگر ... آن ...

... بالای آن ... حکمت ... اطراف آن ...

یعنی سرگین گاو ... آتش ... و از برای قوت باه ... آتش ...

... **فصل الراء مع الصاد المهملة رصاص** بفتح را و صاد و الف

و ضماد و طلای آن بر مثانه قطع ... رصاص است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیر و بهندی رانگا گویند و از مقید رصاص

اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربی رصاص اسود خوانند **ماهیت** آن معروف است و گویند که از زیبق و کبریت ردی الجوهر قلیل

و سست ترین همه فلزات است و قصیر النضج **طبیعت** آن در سوم سرد و ... با جوهر رطب مدار برودت **افعال و خواص** آن ساییدن آن و کشته آن ...

جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت اجفان و طلای ساییده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب عنب الثعلب و امثال آنها ...

تنها یا با ... با روغن گل سرخ جهت ... و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب بواسیر و جهت پستان ... و اورام حاره ...

اعضاء باطن و جهت درد ... و مرکب ... و بستن صفحه بر خایه زیره و تعقد عصب القوای آن بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون ... کنند و بگذارند ...

نگاه دارد و روغن زنگ گرفته را ... که بمالند ... زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتر آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون ...

باعث حفظ ثمر است از ریختن و میل آن را چون در گوش کسی که در آن زیبق ریخته باشند کنند برآورد **رصاص الاسود** ... بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند

ماهیت آن معروف و در فلزات در تکون ... از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته آن ... اسرنج حاصل میگردد و چون ...

طبیعت آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن قابض و رادع و طلای ساییده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ... از رصاص ابیض است

و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح ... و چون ... که ... آن بر

کف دست بمالند و آنرا با آب و یا با عصارات مناسبه مطلوبه بسوزانند و ... جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند مجرب است و چون ...

بحدیکه سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح ... عین بهتر ... است و ذرور آن جهت اندمال جراحات ...

آن نافع و بستن بمقدار ... مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر ... و القوای عصب جهت تحلیل اورام ... موثر و گویند چون ...

جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع ... صفحه سربی بوزن نه درم یا پانزده درم بسازد و در روز و ساعت ... بر کمر بندد تا ...

... شهوت جماع او بالکل زائل گردد ... که دارد ... در زیر بالین کسی ... خواب ...

... صفحه نموده در کوزه آب ... و ... آن ...

و فرو بردن گلوله آن ... رافع درد مقعد ... مجرب است ... **فصل الرابع مع الطاء المهمله رطب** بضم را مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده

ماهیت آن خرمای تازه است ... آن ... **طبیعت** آن ... در دوم گرم ... **افعال و خواص** آن

مداومت خوردن آن ... مقوی گرده و کمر و ملین طبع ... مضر ... خوردن آن

مصلح آن ... سکنجبین است **رطبه** بفتح را و سکون طا و فتح بای موحده ... بفارسی اسپست ...

طبیعت آن در آخر اول گرم و تر ... گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین ... و مداومت خوردن آن با شکر ... مولد خون صالح ...

کوبیده آن با عسل ... محلل ورم حار و ضماد پخته آن ... رعشه مفید و تخم آن قوی تر از سایر اجزاء ...

... جهت خشونت سینه و سرفه نافع ... تا پنج سال باقی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن

در روغنی که ... رعشه ... و ضماد آن نافع ... مداومت ... آن جهت تقویه

نافع **فصل الرابع مع العین المهمله رعاد** بضم و فتح رای ... و عین مشدده و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه

نسبت آن ... بسیار ... که چون در دست گیرند ... در دام افتد گویند دست صیاد ... گردد ...

چون گوشت ... است و در بحر ... و قلزم یافت میشود ...

و طول آن ... و چون دست ... بی اختیار ... در دست ... و چون دست از آن بردارند ...

اصلی رجوع نمایند و در بحر مغرب و سولس و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان و در بحر جنوبی حوض جابلا بهم میرسد ولکن قلیل الوجود است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بستن بند آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده از این خاصیت نیست و به دستور بستن و گذاشتن آن بر معده گرسنه مصلح آن مسکر گفتن جوع جالب است آن از اله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و بیه و گوشت آن شهوت پیران را اعاده و تازه نماید بلغم و رفع یرقان و سبزه و قاطع خون همه اعضا است و خیسه آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کمر و نقرس بارد آن جهت بحر کت بار و موسنه و افعی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بر عاد دیدم که مردم آنجا از آن خوف نکنند بغایت مخدر و خوردن از آن کشنده باشد فی الحال **رعی الابل** ماهیت آن گیاهی است سکون عین و بای مثناه تحتانیه و الف و لام و کسر آن و بای موحده و لام و از آن اسنانلی و در مصر از اشوک الجمل و کبیر آن رعا و بلیا نامند ماهیت آن گیاهی است سبک ابقدر ریات زرد کان شبیه به برگ درخت سقر و از آن بار کثیر و درشت تر و ساق آن را شعبه و چنبران شبیه بحیر شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه به تخم شبت و وسط آن بر کاف دار بخلاف اطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن بستبری انگشتی و بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام از ان بلند و ساق تازه آن کمی در درازی ازان جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتدا را چرا نمایند سم بیخ حیوانی باو شان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرر رشد در بلاد ریا در صحرا بگردند و گیا و این بهم اکثر و بخورند انرا جهت آن سیاهها و در تازگی از آن مخورند و کبیر و ریزه و بیش ساق آن شبیه ساق کندر و شاخها آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن نازک ذو رنگ مانند خرطبیه چیزی او تخته خانه از درخت را منبج آورده آن بیاشند و بیخ نبات آن بعرض انگشت و طول سه انگشت است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم و ضماد آن جهت لگزیدن در ریاحین و رفع عسر النفس و ضماد آن با آب که جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بسرشته بر موی مالند از الطویل گرداند و لکن زرد و سفید سازد و تخم آن با شراب بابونه و ان تا سیدن جهت گزیدن هوام و سیلان آن تخم و بو اسیر نافع مضر احشاء و اعصاب مصلح آن رغبه و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم است **رعی الحجار** ماهیت آن خار ریست شبیه بیادآورد و بغایت تند و آنچه از آن شبیه به الخجه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه به بحر دل و سیاه و با طعمی است حار را چون دردی و تلخی بهم رسد از خوردن آن صحت بیابد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ آن بمورثه رمان مفرط بستور تخم آن مرتبع و رم آن جهت طحال و یرقان و جمیع اجزای آن جهت اسقاط حمل و جنون و عسر النفس و برسام نافع مقدار شربت آن تا یکدرم و از شراب آن مستقط قوت مصلح آن تنقیه است **رعی الحمام** بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا معنی بقلة الحمامه و از انطاکی گاو شنانی و بعربی گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ تند تند از آن دار و مایل بسفیدی و از میان و ثیره و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شبری و بیخ مایل بسیاهی و تخم آن شبیه بگرسنه و طعم آن تند و کبوتران گیاه را دوست میدارد و بجوامع ابن سمرقند و منهاج نوشته که برگ آن مثل اسپانج است و بعضی بیخ از آن مستعمل و دار بند نامند و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که نار قیصر عبارت از آن است و نبت آن کنارها و در آبهاست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف قوی و محلل و بار و دست و قوت قابضه و اندامیدن آن جهت لقوه و ادرار حیض و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و بیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح کهنه مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ است **فصل الراء مع القاف** **رقعه** بفتح راء و قاف و فتح عین مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون یا دانزار عاج نیز نامند ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردگان و برگ آن مانند برگ عنا و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است و انزار انجیر سنگ نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و یمن و در مصر نیز بهم میرسد و لکن تخصیص خوب نیست تا باده فرح طبیعتی شود و در برگ آن لیسا خلیطی شود مشرف و بهم مانند برگ انجیر و حال آن گیاه آن تخصیص اجر و مصلح آن باشد و جهت استقطا ماهیت آن تخصیص خوب است ... **طبیعت** آن سرد و خشک گفته اند
افعال و خواص آن بارده و مسقط ... تخم مربع جهت مضره و سقط و ریزه شدن آن ... نافع چون ... سوختنی بو نشاندر رعد کا ...

دیگر آن از شاخهای آن می آید و بزرگ می شود تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مایل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است

و برگ آن از اول نمی شکافد و سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از این ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لازکرم سیراب در مازندران موجود است و مترجم صاحب

ابوریحان حسب اعتبار بلغی نوشته که گنجیر الحی مانند اما سرو شکافته و مثلث شکل و سبز مایل و لب آن پهن و از انجا باطراف میریزد طبیعت آن در دوم

گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و بطعم حیالی تقویت صوت و رطوبت غلیظه از معده تقی و نیز از جهت قوبا و داء الثعلب و تحلیل اورام

بارده و مقوی دانه و اسهال و سائر اجزای آن جهت ... و جبر کسر با طبیخ آن ... و اخلاط غلیظه تقویت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت

از تخم و ریشه آن تا دو درم مضر معده مصلح آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با طبیخ تخم سرفه ... و ... حل کنند و بیاشامند قی بلیغ آورد فصل الهمزه مع

الخاء المعجمه ... بفتح راء مهمله و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکه نامند ماهیت آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده و اجسام است و از هر یکی

که باشد منسوب است مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال آن ... و ... بر باد ... طبیعت آن ... مایل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی

کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از آتش جزو دخانی حار آن زائل میگردد و جزو ارضی بارد آن باقی ماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست

در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است و رماد شجر تین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و

منقیه و رماد عقرب با آن قوی است و هم چنین خاکستر چوبها که بعضی گرم و بعضی سرد و خشک دانسته اند و بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد و آتش چوب

بادتی بماند و تا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی و صحرائی آن افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت بینه و خوزه و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی

جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن بقدار یکدرم جهت قروح و جروح کرده و کیفیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست

عصبیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت یا پیه کهنه و عسل جهت ... و عسل و ... و جهت ... مفاصل و تحلیل اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت

آن تا یکدرم رماد قضب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی است طبیعت آن مانند گرم است مفتح سده و التیام دهنده و ترویح آثار مضر ریه مصلح آن کثیرا یا قند

مقدار شربت آن یک مثقال رماد بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله درافع قرحه تقشیر چنبر ضماد ... و ... در فروح معده

و جلد ... و سر ... و خشم ... اثرا با شراب ... با ... جهت رفع ... و ... مفید و رماد قریح یعنی خاکستر کرد و خاکستر ...

در قطران ... جهت قرحه قضب مقعد مجرب است و رماد بادیان ... و ... جهت ... ... و رماد ... جنا ... یعنی ... ... سوک

بهترین آن است که ... در موضع بسیار ... ساخته باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت رفع ... زادن نافع

و گویند ... مصلح آن ... است دستور احراق آن ... است که کوزه ... کنند و گل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یکساعت برآورند و سائیده بکار برند و ...

... و غیر ... یعنی خاکستر ... با ... جهت ... و ... دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود و حکه ... رفع ... سرطان ... بفتح را

... و ... بفارسی انار نامند و بهندی ... ماهیت آن ... انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که امیسی نامند و بعد از آن

سائر اقسام و بهترین آن ... بزرگ دانه شاداب است طبیعت آن مطلق آن بارد و رطب و برودت آن تا آخر دوم ... رطوبت از اول با قوت قابضه ...

از ... اجزای آن ... انار ... آن ... دارد ... قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض و ... و ترش آن ... و ترش ...

آن ... نیست و انار ترش جامعه ... اما ... حتی ... اگر ... جمیع اعضا ... ... در ... و ... شدید القبض است و جمیع

اجزای درخت آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض طبیعت شیرین آن سرد با اعتدال و در اول ... با قوت قابضه افعال و خواص آن قلیل الغذا

و مولد خلط صالح ... و ... باعث ... گردد و ... و ... در ... و خوردن آن بعد از طعام در ... باعث انحدار آن

... اندازی ... کلی است و جهت ... ... و ... و ... در ... و ... و تصفیه صوت و ...

... بعد از ... و گویند ... و ... خیار ... انار ... غذا و ... معده و ... ... و ... مصلح آن ...

انار ترش و در بارد المزاج بتحلیل برورده و در ب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن مسمی بشراب رمان و منافع بسیار دارد

سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات قند ریزند تا مستغرق گردد پس با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را بخورد و بجای

دیگر جذب نکند تمکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب و بدستور انار شیرین را پاکیزه کرده و جمیع حرشیده در روغن بادام که نیم گرم باشد تعلیق کرده

عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد پس در چشم کشند رد شبکه از آن منفعت بخشد و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر گردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش

مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و در دبر گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از علتها و آشفت

و تقویت مزاج اطفال را قدری برگهای تورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید شکتاب نموده باطفال شیرخوار و یا بزرگتر از آن در حالتی که ایشان را اسهال عارض گردد

شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید **و رمان** مرکبی از انار مخلوط ترش و شیرین در سردی و تری مایل با عتدال

و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و در صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش قسم و انا مسکین البادرین که

با تخم شبرم باشد از شیر طفل تا یک رطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان مجرب و حکمه نافع و در سائر افعال مانند انار ملیس

است و چون آب انار در ظرف مس کرده بقوام آرند جهت لسان القلاع مجرب و تقویت با صبر جراحات متعفنه و خبیثه نافع **رمان حامض یعنی** انار ترش در دوم سرد و خشک

و قابض و مسکن التهاب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و منع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و دفع ذبابه آن رفع خمار

حار و کثار آن مورث درد معا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار بدماغ و مضر سردی و مضعف جاذبه جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و تخم کشنیز

و معده یابس با تو ابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور چون در ظرف مس با عسل طبخ جید دهند جهت

اکله دهان مجرب و چون عصاره انار را طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطور و جهت قروح خبیثه ——— و بران لحم زائد ضماد آن نافع

و ضماد آن که مطبوخ باشد با پوست و تخم آن جهت جرب حکه صفراوی مجرب و طلا مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام عدسیل و سویق آن قابض و جهت رفع خونریزش

و ضماد گل و بتاقان که زنان حامله دیگران را هم رسد موثر و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آب و موافق است و بدستور شراب آن و چون حب انار ترش را آماس کرده در سرکه

بجوشانند تا مهرا شود و منقی گردد پس بقدر قلیلی حوصله بقدر ده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج محرورین و درد معا و معده مجرب و انار دردوم سرد و

اول خشک و قابض جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تبهای تند و خمار و رفع خون‌ریزش و جهت اسهال و فساد رنگ و غبار و دفع تخم نافع و مضمضه با طبیخ آن جهت تقویت لثه و

اشنامیدن آن جهت سیلان اللعاب و اشنامیدن سائیده آن بقدر یک درم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع مجرب و طبیخ آن با انار در این باب از مجربات است و جهت لثه و دو دندان

دندان متحرک آن معتدل و انار دان قابض‌تر از رب و سرکه در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش آن با موبز بالسویه و جمیع آن ذریره کرده جهت رفع قی و تقویت معده مجرب مفید سحج و غیره

مصلح آن موم و چون در آب طبخ جهت رفع سیلان رطوبت و خروج مقعده اطفال ضماد آن با عسل جهت رفع آثار البدن طلا سوخته آن با عسل بر سینه و حدقه جهت نزف الدم و نفث الدم

و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر پخته باشد جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده بآن جهت قطع خون بواسیر و دردهای مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گلنار

فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و علاج دمعه و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع و دمیدن گوشت زائد لثه و رفع قلاع و دلک آن

با برگ تازه آن در قی معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن با آب عنب الثعلب و آب برگ لسان الحمل جهت قرحه و تحلیل آن

و تنشیف رطوبت و ذرور آن با آن اقسام مواد بدان با آب غراب جهت سحج موزه و کشنیز ابتدای حسنی و باسرکه جهت حمره که باد سرخ است مفید و با دردی خمر جهت حکه عارض در جسم

و نثر طلا او مثل آن عصاره پوست رمان و تخم آن قائم مقام عصاره گل است و بدستور عصیده عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه

ناشکفته آنرا یکجا بلع نمایند که تا یکسال رمد جهت قطع برنده و اسهال و درد ناکسیال مجرب و ذنابهای دی که در اقماع انار می‌باشند شبیه بزرور و در جمیع افعال مانند گل است

و چون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود و چهار درهم از آن با آبی که در آن طبیخ یافته است بدو او و قیراط در خمیر خوار کی و یا آرد خرما طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد و پس از آن حمام

و بار و گل رسیده بخورند جهت رفع اسهال مزمن نا امیدی العلاج مجرب چون صاحب لیعذ از کمی غذائی آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بکدانه نافع است و لیکن اگر

ولیکن اگر بیش از غذا یا با غذا بخورند بعد از غذا تا آنکه هضم طعام باشد و یا تا هضم معلوم گردد و چون ثمار هر دست از درخت طبخ نمایند تا پخته گردد و بس بسایند و در گوش بریزند جهت ازاله درد آن مجرب است و آش ما ان نر نسج در بر و در باطن و جوارش و حقنه جهت سحج و خونابه و دار الریان در سفوفات و سکنجبین و رب ها و سویق و اشربه و طلاها و عصاره و لعوق و دار الرمان و معجون ها در قرابادین کبیر مذکور شده اند **رمان بری** که حفظ الدار مذکور نیز نامیده است **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی کوه رکبه پور از بلاد هند سرکار صوبه اوده کثیر الوجود است جهار برگ از زمین بر آمده گل میکند گل آن شبیه بگل انار و برگ آن مانند برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین میرسد درخت آن بزرگ **افعال و خواص** آن ضماد بیخ آن با سماق و صبر مفید و طلاء ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب است و در دسته و دفع وجع انثیین از ثقل میگرداند **رمث** بکسر را و سکون میم و ثای مثلثه **ماهیت** آن نباتی است از جنس حمض و شبیه بشیح بلندی قامتی و رنگ آن مانند شیح و اخضر است و بعد از خشک شدن سیاه زرد میگردد و از آن چیزی رنگ می شود و گویند از مجاورت آن نان مجاور زرد میگردد **افعال و خواص** آن دخان آن جهت زکام و دفع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوختن آن بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است **رمل** بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ روان و با صفهانی ماسه و هندی ریت نامند **ماهیت** آن معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است **طبیعت** آن سوم خشک مجفف **افعال و خواص** آن گرم کرده آن جهت نشف رطوبات و استسقا و غیر آن نشستن در آن کردن مفید و حمول سائیده آن جهت قطع حیض و منع حمل و کیابیت و بالی صیت آب بلا مزه بطعم را خوش طعم میگرداند بعکس آب خوش مزه را بد مزه **رمسام** بفتح را و سکون میم و فتح دال و الف و میم **ماهیت** آن تره ایست گویند در سرگان سنج و بیخ درخت زنگیست جهت دفع مضرت سم مار و کژدم و انواع هوام و نگاه داشتن طرق استعمال آن آنست که برگ انرا در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب بدمسیری آب آورد و تنها را گزیده و سیلی که از آن حاصل شود ضعیف و قلیل است

فصل الرابع مع النون

رند بکسر اسم آس است و بتازی غار نامند و گویند صندل است

فصل السابع الواو

روس بضم رای مهمله و واو و سین مهمله جمع راس است و بفارسی کله نامند **ماهیت** آن معروف است و از آن کله و مغز است از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است **طبیعت** آن نسبت به بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبیعت هر حیوان مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و بطئ الهضم و استمرار آن بدن ضعف را قوی گرداند و منی بیفزاید و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بلغم کننده جهت دل مصلح آن خوردن آن با خردل و سرکه آنگاه صعتر است و گوشت خدین آن گرم تر در رطوبت آن کمتر و غذای آن زیاده و سرد و چشم آن چرب تر و سریع النزول و گوشت زبان آن ضعیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب از کل اجزای آن و پوست اماق بطئ الهضم تر و غلیظ تر و مضار لیف آن ردیه تر همه اجزاء و بطئ النزول و مورث قولنج و مضار لیف دماغ آن ردی تر مصلح آن خشم و نمک سیاه و زبان آن نمک و صندال و بنا گوش آن شکر و صعتر و خل و پوست کله و مضار لیف ان اختی المقدور نباید خورد و اگر مضطر شد اجا گردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دار چینی و فلفل پخته بخورند اما بسیار و سلم سیر نخورند بلکه بر جوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود و سنبل بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار آید و یا عادت بدان نباشد اسهال بعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلاد عظیمه حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اسلا و انگور با کله نخورند که مضر است و نطول سر و پاچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع عصب و سرسام و اسهای ملت و جهت ترطیب مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها نافع و حقنه برق سر و پاچه گوسفند مرطب اعضاء گرده و اعصاب مهیج باه و طلای ادلم صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک که سوده خشک کرده سوخته جهت شقاق ملازمه مقعده و ورم ها که گرده و سایر اورام صلبه امثال این ها با دهان سیسنبر و با آب نمک مناسبه نافع است **روصیر** بفتح رای و واو و الف و کسر صاد و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن عبارت از نقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب غوره و سماق و امثال آن پرورده یا با ماست و یا کشک آمیزند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی بورانی نامند **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد **افعال و خواص** آن مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطئ الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض شکم و مهیج امراض رحم است **رویان** بضم را و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و ار بیان نیز آمده و بفارسی روناس و بهندی مجیته

باشد **ماهیت** آن حیوانی است آبی و حلالی با دست و پاهای بلند و غلاف جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر بلخ و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم یا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز رنگ و صلب و بریخته شود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک‌تر از است و در جراد البحر مذکور شد و در بیابان کوه‌ها با آب و نمک پخته شده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف می‌برند و از آن در فارسی میگ مینامند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته نیز و داده و یا بالای الطعام نیز ریخته و یا قلیه پخته میخورند **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم‌تر و خشک‌تر **افعال و خواص** آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسخن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و [illegible] با تخمین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گاو یا [illegible] و یا با رجل و یا با دوی کرده بریان نمایند و یا کند با طبیخ دینه مانند قلیه با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن با عسل جهت رفع جرب نافع و ضماد کوبیده آن با [illegible] و سیاه بر شکم مخرج حب القرع و طبیخ آن محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته [illegible] آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد [illegible] و مولد سودا و حکه قوی و امراض سوداوی و [illegible] مضر امعاء مصلح آن [illegible] یعنی [illegible] و سرکه [illegible] بعد از آن شراب نار [illegible] و جوارش [illegible] مسهل خوردن مصلح تازه آن خصوص مبرودین [illegible] و امثال آن

رودواریدیا بضم را و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الورد **ماهیت** آن بیخی است شبیه بقسط و سبک‌تر از آن و بعد از ساییدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب و ضماد آن [illegible] کرده در آب [illegible] بر سر [illegible]

روسختج بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی است و از آن راسخت نیز نامند **ماهیت** آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدم مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی است و سیاه آن نوعی [illegible] که بسیار سوخته و قابض شده است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار قابض و مجفف [illegible] جراحات و مدمل و جالی [illegible] چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد [illegible] آن [illegible] مصلح آن [illegible]

روی توتیا شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سایر اقسام [illegible] فارسی [illegible] است و از آن [illegible] از جبال روم [illegible] **فصل الرابع**

مع الهاء [illegible] **ماهیت** آن [illegible] **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن مبهی و مسمن [illegible] مصلح آن عسل و سرکه [illegible]

[illegible] **فصل الرابع مع الیاء المثناة التحتانیة ریباس** بکسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله [illegible] **ماهیت** آن نباتی است بقدر [illegible] و ساق آن [illegible] [illegible] سبز رنگ [illegible] سفید [illegible] ساق آن [illegible] و طعم آن [illegible] و در بیابان [illegible] ابوریحان گوید که بیخ ریباس [illegible] [illegible] آن بزرگ شود [illegible]

۳۱۵

حبشی براید و بر سران تخم آن باشد و بر جوانی آن قضیب ساقهای ریباس برآید فشکل دست آدمی **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن لطف و با

قوت قابضه مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و محرک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و تسکین حرارت صفرا و خون و صافی کننده آن هر دو جهت رفع مستی و خمار و خفقان

و وسواس و به اسهال طاعون و وبا و حدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دبل و اکتحال عصاره آن جهت تقویت

باصره و رفع بیاض و ضماد آن بارد و جهت رفع و ملتهب مقوی معده و مفتح سده‌ها مورث قولنج و در مبرودین مصلح آن شربت عود و انیسون و مقدار شربت

از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس و نیز از آب لیمو شربت آن و خشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات را نافع است ریبه بکسر را و فتح یای

مثناه تحتانیه و ها بفارسی ترش و بهندی چیره و بتری البه نامند **ماهیت** آن معروف است و بهترین آن ریبه و بزغاله شش ماهه تا یک ساله است خصوص که کوهی باشد

طبیعت آن گرم و تر بقدر اول سرد تر و روغن خشک باشد **افعال و خواص** آن جهت صحیح و ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند قلیل آن که اطراف اندک زم باشد

بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و لطی الهضم و قلیل الغذا و مولد اخلاط بلغمی است مصلح آن گرم و یا دیگر که در آن بخته یا بریان کنند مفرد مصلح آن

حب الآس و شکر است و ضماد گرم آن جهت تحلیل ورم صلبی که بر سفیدی آن نقطه سرخ بهم رسیده باشد و ریه دختر و گربه نیز در تحلیل جهت صحیح و دور کردن بالخاصیه دوره امثال آن

بهم رسیده باشد مفید و بسته و ضماد محرق ریه‌ها گرم چون لیکن ان اسرش بریان کنند و خون بالی که از آن برآید بر ثالیل و قوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصاً که ریه

گوساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج مؤثر در ریه حار ارا گوسفند و مجدن حسک گشته و گویند دبیا نماشند جهت ضیق النفس نافع است ریم **الحجر** بکسر و فتح یا و ضم میم الف لام و فتح حا و جیم ساکن

حاء و را مهمله **ماهیت** آن چیزی است شبیه نسج عنکبوت که بر سنگها در دریا یافت میشود **افعال و خواص** آن جهت نقرس نافع که از سرما بهم رسیده باشد نافع است

ریحان به فتح را و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح حاء و الف و نون بفارسی نازبو و تکرابری نیز نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و دارای انواع است

و در شاهسفرم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ریحان السلیمان** از اسم و در بیا سلیمان نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است از جنس شسند شبیه بتره تازه

و برگ آن شبیه برگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر سنگهای روی بید و در کوهستان فارس بهم میرسد و در صفهان دانه البرز بر روحت و

میروید و در مکان دیمو نامند **طبیعت** آن گرم و خشک و ابوریحان تا چهارم گفته **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف و مسهل بتحلیل بلغم و سودا و مسکن خون و اخراج آن است

مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبت از معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلا آن با عسل جهت ورم لثه و با که جهت ورم و اورام حاره و شمول آن

با روغن گل جهت درد رحم و اشامیدن و طلا کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع و مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب آن تا ده درم و گلقند آن

مسیح مصلح آن دهن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و گویند بدل آن نیم وزن آن شیح و نیم وزن آن عنب الثعلب است و گویند ستیبه در چهارم گرم و خشک است سر ماده آن

مضر بسر و ماده بیمانند و اگر مدتها آب نیابد محتاج آب نیست بلکه اشجار برآورد و خود را از رنیسه فرو برده میگرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در کتاب دیگر نوشته

که گیاهی است در اصفهان مشهور و بجهل عقرب است جهت عقرب رتیلا و زنبور گزیده شربا و ضمادا مجرب برگ آن از لبلاب کوچکتر و گل آن مانند شقایق بنفش اندرون آن زرد و نیک کوچک

از ابمینه و خرسیته آن سطار و یوان ابهه و بند کور شیده و گویند قسم جبلی از آن برگ آن مانند شنبه و گل آن سرخ با شعله میباشد **ریحان الکافور** از ریحان بهندی کافور

نامند **ماهیت** آن گیاهی است گل و شاخ آن شبیه و برگ آن شبیه برگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مایل بسفیدی و در جمیع اجزای آن بوی کافور زاید خواه

تر باشد و خواه خشک **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون از اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل

رطوبات جنبیده و خشک دماغ و دادن آن محلل اخلاط غلیظه با تخم و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک

درم و از آب آن تا سه درم است **ریش** بکسر را و سکون یا و شین معجمه بتازی پر نامند **ماهیت** آن معروف است و عبارت از پر طیور است **افعال و خواص** آن سوخته

سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی انسان زم بازک کرک نامند در قطع خون جراحت و التیام و موی نرم خرگوش است و چون با بیخ یا پلیو انچه بند کرده سفید

باشد چه اگر ده مرغ بسوزانند و بنوشند و خشک کنند و در یضمید رعاف را که هیچ چیز بند نگردد فایده بخشد و مجرب است و در همه حرف الدم محیط است حضو صادر فنا وس **باب**

یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است **فصل الزای مع الالف** **زاج** بفتح زا و الف و جیم و بهندی نمک راک

ماهیت آن از معدنیات است و اقسام می‌باشد و غیر قریب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب بسبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و غار و زرد را قلقطار و سبز را قلقند سوری نامند و شیرازی زاج سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القلیس و بهندی پهتکری نامند **ماهیت** آن چیزی سفید و اندک مایل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزنخ بدخشی است که چون بر دست بمالند ریزه ریزه گردد و پاک شفاف از الایش و کوفته باشند و آنچه را که خواهند پاک کنند دو جزو آن و نمک سیصد نیکسان شود و لادر آب محلول آن ترشود و خشک کرده لیس بکار می‌آید و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور نیکو میشود **طبیعت** در اول سوم گرم و خشک و مایل باعتدال و در آن که معدن نمک است تمر آن معدن زاج است و در معادن بزاورد مشابه ملک کم می‌باشد و در بیان مواد آن صلب میگردد و ملطف همه اقسام است **افعال و خواص** آن رباقابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج سفید است و اشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کرده باشند و بالای آن شیر تازه دوشیده بقدر نیم آثار بنوشند که همان مقدار آب داخل کرده باشند ناهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب با کیفیت توانند اشامید دفعات بیاشامند و وقت شام نیز همان مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند تا هفت یوم بدستور عمل آورند جهت نزع قرحه کرده و شانه و سلیل و تحلیل زاج است و تعقیب حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا پانزده و یا بیست یوم عمل آورند بهتر است و چون دو جزو آنرا با یک جزو قلمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چند روز در آفتاب و زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت جالی میگردد و از آن بیاض غلیظ و ناخنه میبالید و در ازاله گوشت زائد جراحات مفید و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرب گوشه‌های چشم و با عسل جهت سبلی و کدام ملک (؟) نقوع آن در جهت خارش و غیره بدستور و ضماد آن با قوی آب گندنا و بر خوره جهت الکله دهان و بعضی با خرما سائیده بدستور مذکوره میسازند و آن نیکوترین دوائی است برای جرب ملازم و طلای زاج با آب شیره جهت حمره و سلعه جرب و حکه و خشک کلیه آن جهت ... و دروران جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضاء و ورم بن دندان و عضلات حلق و در حبه و حموله آن با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت ذرب گوش و رفع جرب آن و جهت ... شیر تو سپیدی مفید و قطور قلیل محلول آن در آب باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال این ها نافع است **زاج احمر** از زاج سیاه مایل بسرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و ثقب ها و یا رسومت و قلیلتر از سایر اقسام و در جمیع افعال مانند اینها است و از آن انچه جمیله و منقش است ضعیفتر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبا قبل از اطبا در زمان تجربه نموده اند که اشامیدن یک درم زاج سرخ بلغم بعضی سفید را سیاه نموده و بجای آن موی سیاه بر دیاند و لکن شخص قوی المزاج مرطوب تحمل آن خواهد شد و مرا که بسیار ردی است **زاج اخضر** یعنی زاج سبز و شبیه بآن زاج سبز انرا قلقند سوری نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از سایر اقسام و سوخته آن لطیفتر و احراق آن ... الطف است **افعال و خواص** آن محرق و اکال و اشامیدن مثل یک درم سوخته آن جهت رفع نفث خون و با عسل جهت اخراج کرم شکم و حب القرع و با آب سیب قوی است و چون صاحب بقیه قوی الطبع از آن بنوشد موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بر دید و مجرب دانسته اند ولکن چون بسیار خشک و نفاخ مضر بسیار است تر طبیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبت و در گوش جهت درد گوش بارد آن و چون از آن حب باسور بخان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت قلاع و اکله دهان و قلاع آن و در بینی جهت اکله و قروح آن و بدستور طلای آن تنها یا با کی جهت اکله و بینی و منفذ زیر ان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات حصبانی و زیاده از یک درم آن کشنده است **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند **ماهیت** آن بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشنده است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی‌تر میشوند و مغسول آن حدت کمتر **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال موثر و نمونه اقسام زاج با سرکه جهت زالوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آنرا با یک جزو قلمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چند روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائد جراحات مفید و در رنگ کردن موی موثر مقدار شربت آن که نخطر باشد تا یک دانگ و زیاده از آن خطرناک **مصلح** آن قی کردن یا شیر تازه دوشیده و روغن تازه و کثیره و شکر و در طبیب بدل آن زاج دیگر است و قولا دو هموزن زاج العفص المتفل و تصفیه ... هندی **زاج الاساکفه** بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است و بیونانی بالسطیرا و نیز قلقطیرا گویند **ماهیت** آن قسمی از زاج ابیض است کثیر الانفصیه و چون سائیده شود ... **طبیعت** آن مانند سایر اقسام و قابض‌تر از سایر **افعال و خواص** آن قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوش

رطبه و جسته آن با خمر جهت حرق النار و طلوع آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده میشود **زاج القلقطار** و قلقطار نیز نامند **ماهیت** از جنس زاج

احضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معادن منعقد میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد **زاج الحجارة** از جنس زاج

اخضر است که در نواحی معادن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آنرا با آب میجوشانند تا منجمد گردد و حیات مهره

شرو بمیده استعمال نمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی اسهال و قروح اعضای باطنی و امعا بیع عارض میگردد و علاج آن ان شامیدن شیر تازه و دوشیده و کره تازه با

شکر و شربت و دعا مانند آنست **فصل الزای المعجمة مع الباء الموحدة زباد** بفتح زای معجمه با و الف و دال مهمله بهندی میده نامند و بسیم و سکون

قاف و تحتانیه و دال مهمله نامند **ماهیت** آن نوعی از عطر بایت سیاه رنگ مایل بزنجیری و سیال از بلاد حبشه و آنجا میباشد از حیوانی که بزبد مشهور است و آن حیوان را بفارسی

گربه زباد نامند و حقیقت آن گربه سنگ گربه بزرگ صحرائی با خطوط سیاه و سر آن کوچک چون آنرا حرکت دهند از ما بین رانهای آن عضوی شبیه بپستان ظاهر میشود

برمی آید در نهایت خوشبوئی و بیشتر خوراک این حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد شیر میباشد و بهترین زباد ما یل بزنجیری براق خوشبوئی و بدترین آن سفید است

دانا مشوش اطبار آن طیب و مصطکی و خوشبوهای دیگر میکنند و امتحان خالص آنست که بدست بمالند اگر چسبید و بعد شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است

دیگر آنکه در حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند گربه که حرکت بسیار کند و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه گربه دراز تر از آن بزرگ تر پوز آن یعنی دهن آن باریکتر و دراز تر

است و در بلاد حبشه و جزایر سیاه دات بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی رام میشوند و رنگ آن سفید مایل بزردی است و در زیر

دم آن در اندرون شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن نافه شش سوراخ میباشد و در هر پانزده روز از آن نافه زباد بعمل می آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زباد بعمل می آید

و بعضی که رام نشده باشند آنرا در قفس بیرون آورده از آن زباد میگیرند بطریقی که صدفی را با آهستگی بر آن نافه میمالند و آن نافه را ملایمت

میفشارند از آن زباد بر می آید و آنچه از زیر آن بعمل آید بهتر است از ماده آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و لهذا

از آن گاه اندکی ناخوشبو میکند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اندکی آب سرد میشویند و آن آب دور کنند و باید که بهر بار آب بسیار بر آن ریزند

و بدست خوب بمالند پس باز آب گذاشت از روی آب بگیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز به دستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند و بهم زنند و

از روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صاف در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد پس سه بار با آب لیمو بشویند تا بوی بد آن زایل گردد پس باز دیگر با آب سرد و ارگرم تا

گداخته سه بار با گلاب بشویند پس اندرون کاسه چینی مالیده بسیار برگ گلهای خوشبوی مانند ورد و سوسن و نرگس و ریحان با زعفران و یا بهار نارنج و یا گل یاسمین امثال آن

معکوس گذارند و روز ها بر صفحه پاکیزه صفیحه بر سر آن بسته در آفتاب گذارند و به هر مقدار که خواهند پس اندکی آنرا با قدری عطر گلاب اگر حاضر باشد با گلاب ممزوج نموده

بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص** آن مشف و دعا بیه مفرح و مقوی دل و حواس

و اشامیدن یک قیراط آن با ادویه مناسبه با شربت تفریح اندرد و جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد چشم معده و مقعده نافع و ضماد آن با قدری زعفران

و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و بوئیدن آن جهت زکام و در و شیر دو شقیقه و هم چنین تریخ بدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت

صداع و تقویت آن و تنهائی جهت تفتیح دمل و تسکین وجع آن و التیام جراحه و تضییب بودن نافع حمل نسا و مداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور و به خلقه

و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است **زبد** بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه بی نمک و کره و روغن

مسکه نامند **ماهیت** آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاو دنبی است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از شیر گیرند و روغن گاو لطیف ترین همه و گاو دنبی حصوصا

جنگلی از همه غلیظ تر و حریف **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرم تر و تر ای آن کمتر و زود مستحیل بخلط صفرا میگردد خصوصا با صفرا **افعال و خواص** آن

ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و ورم ظاهر و جمیع باطنی و ادرار و مودن فضلات و اسهال جهت ذات الجنب و ذات الریه و منضج

مواد سینه و دفع اسهال و مالیدن آن بر بدن و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از

اخلاط باشد و با شربت جهت قطع فعل ادویه مسهله و بوازدو مخرج زخمها است جهت لزوم اطلاق و با دوازده مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت حبس البول مجرب و طلای آن بر بدن اطفال جهت

تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بود بآلات تغذیه است و جهت تصفیه ورمها و ورم بناگوش و از بثور دهن و قروح رأسیه که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت
گزیدن افعی و زنبور با خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن که بن دندان اطفال جهت سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خفقان تازه و کهنه و باد و نفخه و جهت
تفتیح حبس [illegible] و تلیین اعصاب و جرحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب مخصوصا که اولا بدن را بآب [illegible] شستشو نمایند و بمالند و بعد از مالیدن صاحب آن در آفتاب [illegible] تا عرق کند و جهت
رفع علت [illegible] و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال [illegible] مجرب [illegible] کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن [illegible] آب
در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف [illegible] معده و مسقط اشتها
و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن [illegible] و نمک [illegible] و مانند [illegible] تازه دوشیده که بجوشانند تا آن سوخته گردد مقدار شربت آن [illegible] نیم است **زبد البحر**
بفتح زای [illegible] و ضم دال [illegible] و لام و فتح بای موحده و سکون حا و را [illegible] مهملتین بفارسی کف دریا و [illegible] نامند **ماهیت** آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه
ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه برطوبت دریا که بسبب تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد و [illegible] آن پنج قسم [illegible] شبیه باسفنج و [illegible]
با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی و دوم مائل بسفیدی [illegible] با تجاویف بسیار و رائحه آن مائل بکبریت [illegible] و سوم [illegible] گرم [illegible] مائل بنفشی [illegible]
[illegible] و چهارم بسیار [illegible] شبیه [illegible] چرک آلوده و سفید [illegible] با تجاویف بسیار [illegible] و پنجم سفید [illegible]
[illegible] از همه اقسام بهتر است و گفته اند بهترین آن است که در رنگ [illegible] گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید [illegible] ضخیم [illegible] و زیاده [illegible]
[illegible] صلب و [illegible] قلیل سفیدات [illegible] منجمد [illegible] رنگ [illegible] و وسط پوست آن طول [illegible]
شبیه [illegible] در زیر پوست نمایان [illegible] طول [illegible] رنگ [illegible] بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن
[illegible] کف نیست بلکه استخوان [illegible] است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواحی آن بهم میرسد [illegible]
[illegible] قدری [illegible] استعمال مینمایند [illegible] آن حیوان [illegible] گوشت و پوست آن [illegible]
و مردم از ساحل [illegible] باطراف میبرند [illegible] کف دریا مینامند [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] استخوان [illegible]
[illegible] استخوان پوست [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
مصلح آن [illegible] و [illegible] مقدار شربت آن [illegible] جهت [illegible] سیاه [illegible] و [illegible] گل سرخ جهت قوبا و [illegible]
[illegible] امراض جلدیه [illegible] شراب جهت [illegible] جهت [illegible]
[illegible]
[illegible] البول [illegible] سنگ گرده و اخراج [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] در سوم گرم [illegible] خشک جهت [illegible] جهت رفع بیاض چشم [illegible]
[illegible] کف [illegible] **ماهیت** آن [illegible] در جمیع افعال مانند [illegible]
زبرجد بفتح زای و بای موحده و سکون رای مهمله و جیم و دال مهمله **ماهیت** آن [illegible] معدن [illegible]
[illegible] سبز صاف [illegible] مصری [illegible] نامند [illegible]
طبیعت آن در سوم سرد و خشک [illegible] در چهارم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] جهت تقویت باصره [illegible] بهترین ادویه است [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

بدان این زمرد است و چون صورت مرکبی در حین بودن قمر در حوت بران نقش کند و از آن انگشتر سازند و در شیر چیپ کنند باعث فرح و ازاله غم و تسهیل ولادت است چون

در طالع سرطان بران صورت های نقش کنند و در رصاص جپیده در دام های نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند اشامیدن شراب بپیاله زبرجد است

مسکر و اند **زبرجبیا** بفتح زا و ضم با و سکون دو با در میان و در آخر ترکی ابرسوخ و باصفهانی خوکره نامند **ماهیت** آن حیوانی است بقدر ریگ کرم حکی در روی آن الوان

از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن بی ابلق میباشد و مشهور است که بر جا از انرا بند فریه میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون آن را

مسحوق نموده بخورد آن دام که فربه شود و گوشت آن صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اذابت بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت تفریح مفاصل در ضعف داخل و خارج

است و علامت آنکه گوشت مردار خورده است که از آن بوی بد آید **زبیب** بفتح زای و کسر و سکون بای مثناة تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند **ماهیت** آن معروف است

و آن انگور رسیده بدرخت خشک شده است و انواع میباشد بحسب انواع انگور و بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه است و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه آن **طبیعت** آن

بحسب انواع انگور مختلف میباشد انچه از انگور سفید است گرمی آن بیشتر از سیاه آن و هم چنین بسیار شیرین از گرمی زیاده از کم شیرین مایل بترشی آن سرد و معتدل ترین همه

و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه آن میوست و تا لین و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن در حدیث وارد است

که بادیه نشاه زبیب بخورند که القای مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم می سازد و دل را قوی و بوی را خوش میگرداند و منقی آن کثیر الغذا است و سبب اصلاح اخلاط غلیظه گردد

منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل و عدال مزاج و جالی معده و امعا و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه و مبرد دین و حسن پیش آن جهت سرفه کهنه و امراض گرده

و مثانه و ورجع امعا و اکل آن گاو زبان مع جزهای آن جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با آنکه جهت یرقان است مجرب و چون بجای دانه در سر هلیله

جا داده بران ماداومت نماید جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه مفید و چون با افسنتین بپزند تا مهرا گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفه

بارده مجرب و آشامیدن آب مطبوخ آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه ملین طبع و مضعف اشتها و پرورده آن در سرکه انگوری ناشتا جهت تحلیل ورم طحال مجرب که هر روز چند دانه از آن

بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاودرس بان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام

[illegible] و قلع ناخن بجای شده برآمده و با شراب جهت خنازیر یا در قروح شهدیه و جهت تسکین حکه و خشونت مفاصل و جوشش‌ها و بثور و لطاخات ذراع با قلا و زیره جهت ورم اندثیان با جاورس

جهت نقرس نافع **مضر** محرورین **مصلح** آن سکنجبین و مکیدن آب مویه ترش و خشخاش **مضر گرده مصلح** آن عناب **مقدار شربت** آن تا ده درم **بدل** آن کشمش است و دانه آن سرد در اول

و خشک در دوم قابض حابس بطن و مقوی معده و جهت امعا و زبیب الا تؤکل گوشت حابس بطن و مقوی آن و محرق خون **مصلح** آن خیار شنبر و گویند تخم آن جهت سفوف کرده **مصلح**

حجاب ریه که **کشمش** نامند بهترین آن سبز است که از انگور جکیر سازند و زیرتر آن است و بهتر آن لطیف تر دانه دار و کثیر الغذا و ممیل با قوت مسهله و آب نقیع و سکنجبین

با طبیخ آن که با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضماد آن با زعفران مرضوض جهت انفجار و تحلیل صلابات بعید بلغم

گویند از او با صبر سائیده جهت دفع تحلیل مجرب و سایر افعال آن مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون **مصلح** آن همان **مصلح** مویز است که مذکور شد و شراب آن که در قرابادین

نوشته شد **زبیب الجبل** بفتح میم و بای موحده و لام و زبیب بری نیز نامند و بیونانی فتیمونه اسطافیوس اغریا و بفارسی مویز کوهی که مویز میعوب است و انرا بیشتر میسر گیر نامند **ماهیت**

آن نباتی است شبیه بتاک و از آن ضعیف تر و شاخهای آن راست و برگ سیاه و گل آن مایل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دانه اندک و بزرگ مثلث و با خشونت

سفید و بعضی سیاه مایل بسبزی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن در باجاتی مخرج و منضج و مسقط و جاذب

و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب بلغم و با ماء العسل و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که از سردی حادث شده از بلغم باشد و جاذب رطوبات است

با عسل جهت فالج و با قطران جهت کرم دندان و چون بکوبند و دانه از آن در پنبه با کتیره جپیده اندک زرکرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد گرم کرده بر بدن موضع کرم

در ساعت بچکیدن قسم آن نماید و آشامیدن قدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقیی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن قضای آن با ماء العسل ببوسد و حرکت کنند زیرا که اگر ساکن

نشینند و با خوابند خوف خناق است و با مصطکی و گندر جهت تصفیه صوت با ادویه مناسبه جهت رفع شیر و کشتن کرم شکم و ضماد آن با عسل و با کتیرا یا غیر آن جهت داء الثعلب

جلید و با روغن زیتون جهت شپش و ریزش سر و شرا و مداوطول جهت جرب قمیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع بول الحمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون

جهت گشودن بول و طول آن با طبیخ عناب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت [illegible] و چون نرم سائیده با قیروان

سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم را بکشد و وجع را تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک درم و زیاده از یک مثقال آن کشنده است

[illegible] و جهت مثانه و خشا معالجه آن [illegible] علاج [illegible] **زبل** بکسر زای و سکون باء و لام بفارسی سرگین نامند **ماهیت** آن

معروف است و مراد از آن بول حیوانات است **طبیعت** آن از بول هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها گرم اند **افعال و خواص** آن بحسب حیوان مختلف میباشد

و در طی ذکر آن حیوان مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله مجموعه آنها محلل و مجفف اند **فصل الزای مع الجیم زجاج** بضم زا و فتح جیم و الف و جیم [illegible]

آبگینه و شیشه نامند **ماهیت** آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است [illegible]

است سبز و رنگ تیره [illegible] و در کوزه پخته آتش [illegible] شبانه روز [illegible] سوده با رمل [illegible]

[illegible]

وشقيقه بارد و صرع و جنون و سواس و ربو و ضيق النفس و سرفه مزمن و فواق و يرقان صفراوی و بلغمی و تنقيه جرک زخمهای چرکناک و دندان و تنقيه دهن عفونت آن

دو درم سپرز و درد پهلو و لرزتبهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و درد رگ و عرق النسا و نقرس و درد دفع سموم و ساير افعال قريب از طويل و ضماد آن

جاذب خار و پيکان و استخوان ريزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبيثه و با عسل جهت رويانيدن گوشت زخمهای عميقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر

سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طويل آن بوزن آن و نيم وزن آن و ريوند چينی گويند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و ثلث

آن ابهل ست و مترجم صيدلة از ابوريحان بيرونی در صيدنه خود آورده که زراوند سه نوع می باشند و دو نوع آنها ست که ذکر يافت نوع سيوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن

باريک دراز و برگ آن سطبر و مدور و شگوفه آن بسيار مانند شگوفه سداب صاحب اختيارات بديعی نوشته که اين نوع شيرين ست نه تلخ و اين نوع غير مستعمل اطباست

و در خوشبوييها داخل می نمايند زرنب بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده از راصل الجراد نامند جهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برهمنی و سينی نيز و قسمی را منده و

برهمی و درخت آن ابالس برگ آن را که زرنب ست تاليسپتر نامند ماهيت آن نباتی ست از برگ صغير سبحر بنفسج و مايل بزردی و خوشبو شبيه بوی اترج و گل آن زرد و گياه آن

کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن چهار سال باقی می ماند و منبت آن جبال فارس و آن را اسير ترکستانی نامند و در بنگاله نيز بهم می رسد و بهترين آن

آنست که باريک تند بوی تازه باشد طبيعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و تعايت مفرح يا قوت قابضه و مقوی معده و جگر

ضعيف و گرم کننده آن سرد و قايم مقام دارچينی ست و جهت تقويت اعضای باطنيه و امراض عصب و تصفيه صوت و سرفه و ضيق النفس و فواق و ازالة البلغم و تقويت

هضم و زياتی اشتهای طعام و تحليل رياح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفريح مانند خمرست و سعوط آن با روغن گل و يا

با روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج و ضعيف مصلح آن کشنيز و جلاب نيم گرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نيم وزن آن دارچينی گويند کبابه و سليخه و

گويند ميل لواست زرنباد بکسر زای اوسکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند ماهيت آن بيخی ست تند بو با عطريت

و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مايل بزردی و طعم آن مايل بتلخی و آنچه شيرين ست و دو نوع می باشد يکی کوچک و آن بيخی است از زنجبيل بزرگتر و در هيئت تر و از آن تند

رايحه کافور آيد و اين را درست جوش نموده خشک می نمايند و بهندی کچور نامند و دوم بيخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمين جوش داده ورق نموده خشک

می نمايند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و اين را در هندی نرکچور گويند و برگ آن بلند بقدر ذرعی و عرض بقدر چهار انگشت منضم شبيه

برگ زرد چوبه ... سطبر و درخت آن بر می آيد و بر سر آن گلهای زرد طولانی بر می آيد و گلهای

سفيد سرخ نيز می باشد و چون بيخ آن رسيد برگهای آن رو بخشکی می آورد و خشک ميگردد و آن زمان بر می آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و کهن تر از يک سال بيخ

قوت آن تا سه سال باقی می ماند طبيعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضليه افعال و خواص آن مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق نفخ

حيوانی و طبيعی و مهيی و مسمن و ترياق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حيض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت مواد سوداوی و خفقان و رياح

رحم و زحير اطفال و جهت تحريک باه و نطوط و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارد و رطب نافع و آنچه سير دساز

و شراب آن در آن ضماد تازه آن برای اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم بالخاصيت جهت رفع جميع علل سرطانی آن بر درک جهت داء الفيل و مالنک

سفوف خشک آن جهت تحليل اورام و تسکين اوجاع بارده و بخور آن جهت گريزانيدن هوام و مورچه که بار ديگر عود نکنند مجرب و تعليق قطعه بزرگ مقدار آن جهت

اعاده باه مايوسين مسحوج و زياده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن تفريح بوزيدان و در رفع زهر امثال آن و پنج و نيم وزن آن دانه تير بيخ دو چهار دانگ

ست و ضماد برگ تازه آن جهت رفع کلف نافع ست زرافه بضم زای و فتح را مهمله مشدده و الف و فتح فا و يا بفارسی اشترگاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهيت آن گفته اند

که گردن آن مانند گردن شتر و سر آن نيز مانند سر شتر و گويند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفيدی شبيه پلنگ و پای آن مثل پای گاو و دو شاخ آن دارد و ستور

آن دراز تر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبيه دنبال آهوست و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم می رسد با شکل عجيب و غريب و طبيعت آن خشک

در اول سيار گرم افعال و خواص آن مولد خلط غليظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعيف مصلح آن مهرانجبين آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افاويه مضمه مقويه معده

ولیکن باید خورنده آن عادت دهد بدن خود را باستفراغ با یارجات و روغن بعلم و عرق بسیار کردن و آن را خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهر و آن جهت نزول الحیات است

زرنیخ بضم زای معجمه و سکون را و ضم زای معجمه و سکون یا و در آخر خای معجمه آن را زرنیخ نامند از جمله طیوریست بقدر ساق و در ترکی تترقین نامند ماهیت آن نوعی از عصفور تر است

که در وقت پرواز آن را از آید و بالهای آن کوتاه و چون بالهای آن را قطع نمایند نتواند پرواز نماید بانسان آنکه چون تنهایی انسان را ببرند یا ببینند نتوانند پرید و در رنگ سیاه

منقط بسفیدی است و در خانه ها از پرورش می نمایند هرچند کهنه شود سفیدتر گردد آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهی مشهی مقوی باه مفرح و مضر محرور

المزاج و ابن مصلح آن بروغن و بیاض بیضه و بریختن و محرور المزاج باسرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرایی تازه صید کرده را

بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرایی آن را ذبح نمایند باید که اقلا شب بگذارند پس صبح طبخ کنند و بخورند زرنیخ بکسر زا

و سکون را و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و خاء معجمه یونانی ارساطیس و بهندی هرتال ترکی هرتال نامند ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند کبریت

از بخار دخانی که مصادف آن گردد رطوبتی و قهر معدنی لیکن در او اجزای رطوبت ثقیل در بین غیر مستحکم است و جزو ناری کبریتی غالب لهذا آتش مشتعل میگردد بخلاف کبریت

که برسیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین همه زرد و صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی

و بجنسی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهتر آن سرخ صافی شبیه بزرنیخ است که زرد و بعضی گرد و بوی کبریت از آن بدرگاهی میتوانند نوع زرد و مصاعد در طبخ میکنند

از اشتراک سیما مانند جهت مشابهت بشرار آتش در بریاق اجزا آنکه ظاهر میگردد و در آن قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محلله جالیه میکنند و آن سبز و قسم

و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع است و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن سفید از زرنیخ النوره و در الشعر نامند و بدترین انواع است لیکن آن نیز در قسم قاتل است و بعضی

سفید آن را قوی تر و حادتر میدانند از آن هر دو و سمیت از اعلاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن نیز و قتال مگر آنکه خوب احراق کرده و تقلیل نموده باشند و مقدار

کم از آن را با شرایط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید تحلیل کیمیایی باشد که سفید نامند و در اتحاد مذکور شد طبیعت آن زرد آنرا سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سفید آن

نوع دیگر از همه اقوی و از سموم است اند و گفته اند سیاه اند در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در دوم و بعضی در اول آن قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و

خواص هر انواع آن لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه خورند و گوشت زاید زخمها و جالی آثار خون مرده و در رفع سعفه حرب و اکله و کشنده اقسام کرم معده و ستر بنده

موی با زرنیخ جهت داء الثعلب با آب و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در این فعل اقوی است و با زفت جهت مرض ناخن با روغن زیتون اشکال

جهت رفع قمل و هوام بدن و با زیت جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحات بینی خصوص سرخ آن با باد و جهت بردن گوشت زاید

زرد و نابیدن گوشت بن دندان و زرد خام آن مقدار کمی با نیمبرشت و رطوبی و ضیق النفس و ربو بلغمی نافع و بخور آن با زرنیخ بنحو یکه دود آن بحلق رسد با ابو بید جهت سرفه و تو

کهنه و بدستور بخور آن بواسطه انبوبه با پیه مغز جلغوزه و مغز بادام با السویه و از مجرب مقدار سه درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر با نکو و اخلاط تر

انکه بعد عمل هر شیار دو گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع خارش آن بنوشند و بکار گیرند و سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع حرکت سینه و لیکن چون قوی است حذر از آن

اولی است و انشامیدن آنرا با پیه تی کردن جهت تسریع موثر و حتی المقدور اگر از اندرون داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور زرنیخ

خواهند موی آن نمو ید مانند زیر بغل و غیر آن بلکه موی از آن نکنند و زرنیخ زرد با پنج تازه بدان موضع بمالند و دیگر زرد و بعد تجربه ثابت شده که طلای آن با زهره گاو و آتش العالم

و تیغ جهت منع سوزانیدن آتش چون از آن مس نمایند موثر و منقول است که تشبثات اکلیل صبیان جهت بردن گوشت قاسد و عفن بدن و بر انیدن گوشت صحیح مجرب با گل زرنیخ

جهت تالیل و باصر جهت الثان بعقیق انگبین جهت سقوط دانه بواسیر و التیام زخمهای بعد بل و چون زرنیخ و زاج راهمون سوده و در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند

خوب بجوشانند و بر عضو که جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بر آن بمالند و چند مرتبه زایل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند و بر مگس

در آن افکنند و گویند هر مگس که بر آن خورد کشند هم میرد و مقدار شربت آن تا نیم درم و مصلح العفین آن اخلاط ار دیست و بلیله زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن برد

در اکثر افعال کبریت و اکثر مضار طلای آن کلف و حبیبات و العاظه است و مصلح کلف و عادت از آن بالیدن عسل و آرد بر مرکز است و انشامیدن و ورم زرنیخ سعفه که عرض آن مانند

بسیار مهلک و محدث سکر و مغص و فرح روده و امعاد درد مفاصل و تعفن شدن اسفنج بنیان بسیاری است اصلاح آن تا انشامید آب کرم با جلاب بسیار و شیر دوغ با تازه و نی کی بخوردن بسیار ار ادوار قد

آشامیدن و کشیدن بدن بعد از مو نمودن و المرق جهت تنقیه عرق مرغ بولان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم خطمی بیدانه است و چون یک ماشه تا سه ماشه آن را با ...

شود و با ماش پخته سرشته نیز بخورانند و بدین دستور که شش روز یک ماشه آن را هر روز نرم سوده بقدر یک ماش پخته سرشته بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بر آن اضافه نموده و بروز ...

در روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده با ماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و در بین دیگر بقدر لیف از روز دوم خوراندن آن بمقدار چهار توله شیر آن تا آشامیدن شروع نمایند

روزی یک تولیه بیفزایند تا آن مقدار که موافقت نماید پس دیگر نیفزایند تا چهل روز بیاشامند در این ایام از محمود و حفاء و البول و ماهی حلاج و آب بارد و ... های لبلاب سر بدن حمام

صحیح قوای حیوانیه نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشد و طریق احراق و تشویه آن در مقدمه مذکور شد زریر بفتح زای معجمه و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه گل گیاهی است که در کوهستان و حجاز

بهم میرسد لیشر زریر گویند و بیونانی اخبیقن ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه بگل عصفر بری و دسته دسته با اندک خاری نرم برگ آن زرد

مایل بسفیدی و کوچک و بیخ آن باریک و ... طعم و کیاه آن شبیه بکتان طبیعت آن سرد و خشک با اندک حرارتی افعال و خواص آن جالی و محلل و صلابات و رفع آثار ... و دردها و بول و خون

و منفتح سدد آشامیدن آن نیم رطل از آب مطبوخ آن با سویق ... در ستسقای جهت یرقان و استسقا مجرب و از ادویه معجون آن با عسل همین اثر دارد و ضماد آب مطبوخ آن با آرد جو جهت

اورام حاره و جراحات مفید خاکستر آن جهت جراحات نافع مقدار مستعمل آن یک مثقال مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و مسافران آن را از برای رنگ زرد استعمال مینمایند

زریق بضم زای معجمه و فتح را و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن از طیور مائی است و بری نیز میباشد رنگ آن سفید و گوشت آن ... با سه هوکت و ...

و با عضلات الیاف بسیار و بدترین آن بیرونی است و بهترین آن جوجه است که از ... و آن نجاست نخورده باشد بهم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص

آن محرک باه و مسمن اعضا مصلح آن با آب چغندر پختن است لیکن آنکه اولاد در روغن قدری بریان نموده باشند و سرگین آن بسیار جالی جهت جلا کلف و نمش و زهره آن ...

سیاه ... مطلای آن برذکر جهت رفع استرخای آن نافع زرین گیاه بفتح زای کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها

از جمله ادویه مجهوله الماهیت است امین الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن از یکذرع زیاده و برگ آن عریض و غیر ... و گل آن زرد و شاخهای آن ...

و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمایند گل آن میلرزد و در ... گفته که درختی است که در ولایت کازرون بسیار میباشد ... در دو ورق آن مانند

زیتون بود و گل آن مانند قرص آئینه زرین در وقت انگور شکفته و ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج را دانسته اند و بعضی آزاد درخت را گفته طبیعت آن گرم

خشک افعال و خواص آن آشامیدن عصاره آن ... جهت سوق النار و اخراج خون منجمد و در مثانه و احتباس بول و خون آن احتباس حیض نافع مضر مثانه مصلح

آن حب الآس و طوطیا بدل آن بوزن آن قنطوریون دقیق و گویند دو وزن آن خیار زه و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است فصل الزای

المعجمة مع العین المهملة زعتر و زعتر بسکون عین مهمله و دال ... کیلو با صفهان کویج و بترکی ... و رومی ... از جنس کوس

صعتری است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی مذکور خواهد آمد ماهیت آن دو نوع است بستانی و آن را ... و شیرازی کیکل سرخ نامند بهترین آن ... رسیده بزرگ ...

جاشنی دار است طبیعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک بعضی تر دانسته اند افعال و خواص آن با غذائیت ... قابض ... صفرا و خون ... معده و کبد حار ...

و جهت رفع اسهال و تقلیل البول آشامیدن آب آن با شکر جهت درد سر حار ... و آن جهت تحلیل اورام صلبه ... مصلح آن ...

و عود و گلشکری مقدار شربت از آب آن تا بیست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بدل آن سیب ترش است ... جبلی ... بستانی است و دو نوع ... سرخ ...

و بهترین این نوع بسیار رسیده ... طبیعت ... آن قریب بستانی است و زرد آن سرد و خشک قابض تر است و در افعال و خواص آن نیز قریب بستانی اند و خون ...

... زعفران بفتح زای و سکون عین و فتح فا و الف و نون ... آن را بعربی ... کرکم و ...

... کرکیمان و بهندی کیسر نامند ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر بسیار خوشبو و زردتر ... گل آن لیس خی ... برگ آن از زمین ... تمام آن ساق و برگ آن

... ساق آن ... شبیه ببرگ ... گل آن ... تارهای بزرگ رنگین خوشبو

است و ... زعفران ... آن ... بسیار است ... بسیار ... که عوام ... اصفهان و گیلان ... معروف ...

و بهترین ... تازه ... طبیعت آن در دوم گرم و در ...

٣٢٣

اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مفرح قوی و مقوی حواس و مقوی و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط طبعی و دافع جا
آن از تغییر و فساد و مدر بول با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و نشر و در رساننده قوت ادویه بقلب
و سایر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و مدر و قیراط آن جهت ازاله سپرز و با طبیخ جهت رفع خمار و با عسل جهت زایل
حصاة و وبا و ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه و نافع سموم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب
و قرحه چشم و بیاض و نقطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نزول آب چشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت
نقرس و مفاصل و وردان جهت ترف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و مضر گرده و مصعفات اشتها و مغثی و جهت اضرار بجوهرت حامله از ضماد او معده و مقوی معده است و جهت آنکه
دران حرارت و قوت دالیه و قابضه است و موجع و بشراب مسکر و مداومت آن کند و خواص مضر اعضا مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم گفته اند و سه درم
آن کشنده است بتفریح مفرط و صلی بدارد زیرا که این مقدار آن را این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضه روح است و بالخاصیت که کشتن یکبار آن
در حلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون دو درم آن را با آب سرشته مانند گردکان بهم رسانیده در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج
مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب است و بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دارچینی و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه است و دهن آن که بنجاه مثقال آن را در سه رطل نیم
و بار و غن زیتون بیخته و در میان آن نهاده هر روز بر هم زنند بس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابت رحم و مسموم و محلل و تدهین مبنی و سود آن جهت ذات الجنب
طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سایر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد با عضا
سفید و ثقل روغن آن را بیونانی قرقومعانا ستد و قرقومعا نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دار الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد
زعفران الحدید ماهیت آن زنگ آهن است که آهن را براده نموده بر روی صفحه پهن کرده و ترکنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از ان کوبیده اجزای زرد شده آن را
بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا
دو روز مجموع زعفران شود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و از جمله سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و حسن و خشونت پلک چشم و ناخنه و التهاب
با سرکه جهت باد سرخ و جوششها و حار مجرب و فرزجه آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است
و از خوردن آن حالتی قریب به توبال آهن و براده آن حادث بهم میرسد و مداوا آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد **فصل الزای مع الفاء** زفت رو
بکسر زا و سکون فا و تای مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا **ماهیت** آن سه نوع است زفت یابس زفت بحری و زفت جبلی و اطلاق آن اکثر مراد زفت
بحری است و گویند سیم قیقهر است و غلط است و بهترین آن بیاض فی برّاق المس آنست **زفت بحری** بفتح با و موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و یا **ماهیت** آن قیر است
قطران سیاه و سیال از زمین مانند نفط حاصل میشود سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میسازند
و بهترین اصناف آن نرم آنست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع
زانو و مقدار یک درم آن تا دو درم مسهل بلغم و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام عصب اشکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند حار و شیر
و سفر است بالسویه مضر ریه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف و قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **زفت الرطب**
ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بری برگ قسم از آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بارد هندیه آن که غیر جلغوزه است و مسمی بتنوب
سیلان مینماید منجمد آن را راتینج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از ان کوچکتر حاصل میشود آن را قطران
نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم
و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ریه و تنقیه جرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سده سینه و سرفه
مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و

ناخن و قوبا و تحلیل صلابت صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جهت قرحه مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و حمره و بجهت خشکریشه و با جهت [illegible]
و بدستور با مراهم مفتحه و ضماد آن بر پستان صلب و از رشیدن با فوتنج جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بجهت [illegible] و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب نبات و تمدد
اعضا و عرق النسا و داء الثعلب با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و در چکانیدن قطور آن با عسل
بادام جهت رفع رعونت با گوش و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب امعاء و رحم و گزیدن عقرب [illegible] مضر سرد و ریه مصلح آن کتیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن
لوبیای آن قیر است و گویند بدل آن قطران و روغن زیت که رطوبت بخار آن است که در حین جوشانیدن کشیده باشند بر روی آن گذارند و بجهت درد چشم [illegible]
نافع و [illegible] مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب جذب السنان حیوان و تمدد اعضا و برص ناخن حلق آنها و سوزش
آن و امثال اینها انفع از زفت است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و حابس است و دود زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قروح [illegible]
و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت موثر است **زفت یابس** ماهیت آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند
و آنرا ابو سقا (?) نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible] جهت
التیام قروح خبیثه و ضربه و مقعده و قوبا و تحلیل و نضج ورمهای صلبه و تفتیح سده و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ جهت سرفه مزمن جهت قطع خون حیض و بواسیر
و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال است **فصل الزای مع القاف** **زقال** بضم زای معجمه
قاف و الف و لام اسم فارسی زغال است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه **ماهیت** آن دیسقوریدس گفته ثمر درختی است عظیم القدر [illegible]
یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت قبضی و آنرا مانند زیتون ملح تر میسازند [illegible]
جاموس نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرومه نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد مایل باعتدال و خشک با قوت قابضه **افعال**
و خواص آن جهت اسهال و قرحه امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع و مضر سینه مصلح آن شکر است [illegible]
نارس آن که سبز باشد جهت اورام و قروح مزمنه بغایت موثر و خاکستر برگ آن جهت رفع آثار مفید [illegible]
طبیعت آن در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض با رطوبت غریبه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب صفرا و نافع [illegible] **زقوم** بفتح
زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم [illegible] نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر قامتی و برگ آن
از برگ انار عریضتر [illegible] و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد [illegible] و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه به بلیله و در جوف آن [illegible] مانند کنجد و درخت
نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از بلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با لعابیت و عفوصت و مغز این نوع را **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا نیم درم و روغن تخم آن [illegible] جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رفع فالج و نقرس
سپرز و امثال اینها شرباً و ضماداً و مصدع محرور و سیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه [illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible]
آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف [illegible] در بنگاله و هندیه [illegible] شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این هندی [illegible]
میباشد و بر سر هر شاخ برگهای بسیار کوچک و شیر این گرفته با آرد نخود [illegible] سرشته حب سازند و برای رفع آتشک میگویند قوی الاثر است و اسهال قوی [illegible]
چهار پهلو و این خاردار بی برگ میباشد سوم ساق آن خاردار [illegible] و برگهای آن اندک باریک و بلند [illegible] نامند و آب برگ این [illegible] گرفته
گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک گرم کرده [illegible] جهت ضیق النفس و استسقا و جذام [illegible] سپرز [illegible] یرقان [illegible]
محتبسه و اسهال [illegible] و مثانه و تحلیل اورام [illegible] گیاه هندی است [illegible] که نرم شوند [illegible]
فشار دهند که آب [illegible] خشک کرده [illegible] تا دو دفعه در چند روز زائل شود [illegible]
و دیگر [illegible]

دجاج از سلیقول طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن بمقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب برگردد پس برآورند و در سرگین اسب یک هفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده صاف نمایند

رانیم خشک نموده کمی بسازند و در وزن بهتر تا مقدار یک کف اگر ستسقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس نافع و در طب مفید و نوع چهارم ساق شاخهای آن کم خار و از آن نازک

لیف نیم زیر زیاده بقدر انگشت با یکی ما دیگر نبات و بعضی این چهار قسم هم سفید و سبز و زرد و تیره میباشد سفید آن جهت امراض سرخ و زرد آن جهت اثبات عقرب و مؤثرتر گفته اند

و دیگر قسم هم دارد مانند نجم در باغها انگلستان دیده از آن جمله سه پهلو است که برگ چهار برگ می باشد و گلهای آن که منزل تخم نوان گفت بر شد زرد شهابی و اند و پیچ بالای آن

منتهای شاخهای آن شاخهای سبز متفرق میگردد و از پیچ اصلی که قریب آن گنبد تر شود دو قسم دیگر سه چهار پهلو است که شاخهای کنده در آورد و بشتاد و بر آن خارهای بسیار طولانی

میباشند بر خلاف سه داره و چهار پهلو که خار بالش کوچک میباشد **فصل الزای مع اللام** زلابیه بفتح زای و لام و الف و کسر با موحده و فتح یا مثناه تحتانیه و الف

حلوائی لبنی مشهور ماهیت آن از جمله حلواء معروف و از آن لذیذ طبیعت آن گرم **افعال و خواص** آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و القا و مسمن بدن و مقوی گرده جهت رفع

رنه سرفه نافع مصلح آن سکنجبین زنولایه الملوک نوعی از ابریزن است که جی الحالم باشد و بانار ترک است و دلان نامند **فصل الزای مع المیم** زمج بفتح زای و سکون میم

و جیم لغت عربی و ترکی او را نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور است که بدان جانور شکار کنند طبیعت آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت ضعف دل و صبیی

خفقان عارض و زهره آن را چون بنهایی و یا با کحال مناسب در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر مشکور و مجرب و سرگین آن طلا او جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر و مجرب

زمخشر بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم با الف کشیده و همزه مکسوره و یا حطی ساکن و آخر ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد و زیر باد هم متر یا پوست خشک

و اندرون پوست آن لحمی شیرین لطیف کم رطوبت و در سالی یکبار ثمر میدهد و در آن سال شعار است که اطفال را آبله بسیار بر می آید طبیعت آن گرم مایل بخشکی و رطوبت

افعال و خواص آن تا حال معلوم نگشته است زمرد بضم زای و میم و را مهمله مشدده و دال و بدال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند ماهیت آن از جمله احجار نفیسه است

و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و ماده آن زیبق است که بر آن بخار دخانی گشته و بدان سبب سبز شده و در مدت یکسال در معدن تکون میباید و بعضی و بر زبرجد از یک جوهر

میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی تکون میباید و بعضی آن از احجار دیگر کمتر است و سوای آن در آن اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه

بسبز است تا آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن بسیار و درخشان میباشد صورتش چشم مخفی و آن را

مرائی نگرند و این را انعین نامند که از صحبت مصر آورند قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد نو نامند و قسمی سبز است یعنی سبز مایل بسیاه و آن را

زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برگ سلق و قسمی زنجاری شبیه برنگ زنجار و قسمی کراثی شبیه برنگ گندنا و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مایل بسفیدی و این

بدترین اقسام است و بهترین همه سبز براق شفاف صیقلی است که بنحیته لعبه رنگ تیره و ظلمتی نباشد یعنی در جرم آن تیرگی ای و سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق باشد

طبیعت اقسام آن در دوم سرد و در سوم خشک قوت آن تا بمدت میماند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و سم و خفقان

و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال الموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و جلش و سل نافع و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عام هر چند که مفرح

دافع آن نخته باشد شرب آن تعلیقا و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را گزیده بقدر تولی از سحیق آن بقدر شعیر از نرم سوده بخورد زهر بر آن کار گر نشود و دانان

یا مار از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مدامت نظر کردن بر آن رافع اکلال البصر و تعلیق آن و پوشیدن انگشتری آن جهت منع

صرع و صداع و دفع امراض اطفال و آویختن آن بر گردن نیز اطفال مانع از ام الصبیان و ازتلاع ... انگشتری از طلا جهت رفع طاعون مؤثر و طلای آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون

مثقال آن را در انگشتری مرصع از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب کنند و بپوشند باعث قبول الهام و هیبت در نظرها و قضاء

حوائج و محبت دارند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند تا آنکه میگویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بر آن افتد

کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچ یک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توانگری اکثری مردم بعلت بسیاری

خرید آن و لعبیه ... دست تنگ شده و هایز العیب بسیار نازل شده و تجربه این آب از چشم افعی بالبته ندیده مگر کور شده مقدار شربت آن در رفع سموم یک دانگ و در نزف الدم یک قیراط

بدل آن در رفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است زمورد بضم زای و میم و سکون واو و را مهمله آخر دال و آن فارسی نوعی از آس است در دکن مشهور اندر زور زلاکی نامند و مستعمل زرگران است

افعال و خواص آن را احتباس حیض جید مثل مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت از مجربات است جهت نزف الدم از عضو نیز

فصل الزاء مع النون

زنبا بفتح زای و سکون نون و با موحده و الف لغت فارسی است ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود در بری در بهستان بکار زند و در اوائل بهستان میرسد طبیعت
آن بسیار گرم و تند و تیز افعال و خواص آن موجب حرارت بدن بحدیکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد و جهت درد سر بارد و صداع بلغمی و پراکنده کردن ریاح و برطرف کردن آنها
و تقویت شهوت باه و نعوظ نافع مقوی باه و دماغ آن مقوی لشدت بحلاوت و شراب آن و مصلح آن در سرکه بجوشند و با کاسنی و ساق کاهو و گمیدان نار جیل شیرین و اسفرجل و عقب است
زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و را مهمله معرب زنگار فارسی است و بیونانی فنسطوس معنی آن مجرد بود و ماهیت آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع
معدنی آن در معدن مس تکون می یابد و بیونانی ابارسقا لیس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آن است که در منافذ و حفر نزد طلوع شعری متقطر گردد و منجمد میشود و این خالی
از سنگریزه نیست و بحبش گیرانی آن این هر دو و استعمال آن مجوز نیست در ابدان و مصنوع آن اقسام است یکی آن است که سر لوح مس را بر طرف سرکه تند بجوش
گذارند که بخار آن از سر لوح بیرون نرود و بعد از هر ده روز باز بار ده بر دارند آنچه زنگ بر طرف اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا مقداری که خواهند
و دیگری بخار دود و نیستی و آن چنان است که مس را صفحهای بسیار تنک ساخته و بر هم چیده سرکه تند بر آن ریزند و بگذارند در سرداب های بسیار سرد تا زنگار شود و لیس رنگ اخذ
گرفته در بیع مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه حل کرده و در ظرف مسی بسیار بسایند تا غلیظ گردد و لیس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده قرصها ساخته
در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنی است و لیکن در آن مغشوش بسنگ ریزه میشود و امتحان آن است که چون تر کنند و با انگشت
بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن است که بر آهن گداخته گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد
بخلاف زنجار طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله است و اکال لذاع و معفن و مورث قرحه و سوزنده گوشت فاسد آنها و با موم
و روغن جهت جلای و دفع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و یا صمغ البطم و لوبیه سرخ جهت جرب متقرح و برص و بحمیه آن
با عسل جهت تنقیه و تحریک جراحات و سحج و داء الثعلب و جراحات ناسور متعاده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارده و امراض
مانند دهان و بینی و گوش و مقعد و سرطان فالغه و غلظت اجفان اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرا و سفیده تخم مرغ جهت کل
و جراحات حادث در سطح بدن و مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در ظرف مسی بجلا یکی غلیظ و خشک گرد و جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و سبل و سلاق مجرب
و محرق آن که در سوددن شبیه بتوتیا گردد و جهت جرب و بثر خارش پلک چشم سلاق و رطوبت او و خشک کنند و در دستور با دویه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت
رویانیدن لحم زائد و علاج قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسب جهت قروح متعفن و با پیه سرد چون با آتش بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن
در بینی جهت بد بوئی و زخم آن نافع و لکن باید که دهان را پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن منفر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده میباید و چون
زنجار و مضر است فرضا شراب خورند جهت استعمال آن بطور شرب جائز نیست و شنفس نمودن قدر کم آن با ادویه مغزیه دادن عسل و رغبت کند و لیکن در آن گشنه و القرحه جگر و لیکن ازین بحا
زنجار بمقدار کم مهلک است مصلح آن جلاب گرم و روغن بادام و امثال آنها و مرقهای چرب بسیار تر تند اسیر مصلح و زنجفر و زریخ و برده و سنگ آن آن بوزن آن اقلیمیا نیم وزن آن
زنجفر سنه زنجبیل بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و لام بهندی تر تازه را ادرک و خشک آن را سونته نامند و ستنذی نیز گویند
ماهیت آن بیخی است متعرف و نبات آن شبیه بنبات قلقل و ازان کوچکتر و برگهای آن باریک طولانی و بقدر یک شبر دراز و بوی گل و ثمر در آن ندارد و در زمین بهم میرسد و در بلاد
هندوستان و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد و کوهی که در کشتی زار میباشد کوهی آن بزرگتر بهم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل بریشه سفید و منکت را
هندی سفید نامند و این بهترین انواع است و از چین که مربای زنجبیل می آرند و اینها بزرگ و بالیده و نهایت بریشه که مانند آن هیچ یافته نشود طبیعت تر و تازه
آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقوی قوت حافظه و باصره و معده و کبد و مفتح سده جگر و مهیج باه و محلل ریاح
غلیظه معده و امعا و مقطع بلغم و رطوبات غلیظه خبیثه و منضج و مسهل و مجفف آنها و ملین طبع و مخرج اخلاط غلیظه و در رطوبات دماغی و حلق و بر قوه و معنا
و جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و سهال که از فساد غذا باشد و جهت دفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی

۳۲۷

طبخی و با نبات دکوند جهت رفع مضرت میوه‌های تازه در تقویت معده و بازرد و تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و سافین و عرق النسا

و مسهله تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و کتحال آن جهت غشاوه و سبل یابس و در دندان و تخمهای آن نافع تشنگی طبخی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و [illegible] در رفع

مزاج و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد طبخی و [illegible] و ریح [illegible] و سایر اعضا و با دو وزن آن حرمل اقوی است در تاثیر و بدستور بالیدن سفوف خشک آن گرم بکار برند [illegible]

هوایی سرد بدان نرسد بدستور بالضعف وزن آن [illegible] خشک نرم کوبیده و بیخته و [illegible] در عسل و در روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن [illegible]

[illegible] مربای آن در قرابادین ذکر یافت ضماد تر تازه و نرم شده آن جهت [illegible] تحلیل اورام [illegible] و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قوی‌تر و گویند چون آنرا

بکوبند و بپزند و در آب با گوشت بیاشامند [illegible] جهت رفع اوجاع مفاصل [illegible] بارده و اورام بارده نافع و بدستور [illegible] آن و [illegible] تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا

[illegible] مانند [illegible] از آن می‌آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این اکثر درق کرده با نمک و آب لیمو پرورده و بعد از طعام برای تقویت [illegible]

[illegible] و خوشبو [illegible] نوع اول تر تازه آنرا ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آنرا کوبیده و بیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده [illegible] بدستور [illegible] زنجبیل

الکلاب ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل [illegible] لهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است

طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ضماد تازه تر آن جهت رفع کلف [illegible] بسیار قوی [illegible] ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست [illegible]

[illegible] آنرا قفل السماء [illegible] و از [illegible] ظاهر میگردد [illegible] زنجفر بفتح زای و سکون نون و فتح جیم [illegible] شنگرف نامند ماهیت آن [illegible]

[illegible] و مصنوعی [illegible] زیبق [illegible] نامند در [illegible] زیبق و [illegible] بجر الزیبق [illegible] سرخ [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] مصنوع آن از زیبق و کبریت است و [illegible] نامند بهترین آن [illegible] سرخ بسیار [illegible] که بوی کبریت از آن نیاید **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible]

و بعضی خشک [illegible] سوم و بعضی بارد در دوم [illegible] **افعال و خواص** آن قابض و جاذب [illegible] قبض [illegible] جذب آن [illegible]

جهت قطع نزف الدم و [illegible] جراحات و خشک نمودن رطوبت [illegible] و حکه و جرب و [illegible] آتش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش [illegible]

[illegible] جراحات [illegible] گوشت و همچنین مرهم آن [illegible] جهت [illegible] تحلیل و انفجار [illegible] تحلیل اورام بارده [illegible] خشکی [illegible]

[illegible] باید از چشم و گوش و دهان [illegible] محافظت نمایند [illegible] استعمال [illegible] آب [illegible] زیرا که آن از سموم قتاله است و [illegible]

[illegible] خفقان و [illegible] و سایر احوال زیبق خورده [illegible] آن [illegible] و [illegible] نافع [illegible] مانند شیر تازه [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نمایند [illegible] آن [illegible] است [illegible] که چون آن [illegible]

[illegible] جهت [illegible] النفس [illegible] و [illegible] جادث [illegible] مفاصل و [illegible]

[illegible] نافع و مقوی [illegible] است و دستور صنعت آن [illegible] در قرابادین مذکور شد زنبق بکسر زای و سکون نون و فتح بای [illegible]

[illegible] سوسن [illegible] و بعضی [illegible] سوسن [illegible] و گویند [illegible] سوسن [illegible] صاحب [illegible] گل [illegible]

که گل دارد [illegible] زیاده و کمتر [illegible] چهار و پنج و شش تا [illegible] گل [illegible] خوشبوی [illegible] آن [illegible] برگ آن شبیه [illegible]

و گفته اند که [illegible] زنبق است **طبیعت** آن در دوم گرم و در [illegible] معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مقوی دماغ و [illegible] در افعال مانند

[illegible] نرگس است و [illegible] روغن آن [illegible] آفتاب [illegible] گل [illegible] در دوم گرم و در اول خشک [illegible] ملطف و ملین و مقوی

[illegible] مسهل اخلاط [illegible] جهت رفع [illegible] اعضا [illegible] تناسل نافع [illegible] آن در همه افعال روغن [illegible]

[illegible] ماهیت آن از جمله حشرات الارض است و انواع [illegible]

مراد از آن بزرگ سرخ رنگ [illegible] و در اکثر صفات مانند نحل است [illegible] گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا [illegible]

[illegible] آید و مگس را صید می‌نماید و چون کسی متعرض خانه او گردد [illegible] او [illegible] مردم [illegible]

میگزند کسی که محرور المزاج باشد و درم و تسویش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بحرکت آید و چون بروی سرکه پاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ
بران ریزند بمیرد و گویند زنبوری است که نیش قوی نیز دارد و مادهٔ آن از دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد و ماهیت آن کم میگردد و مادهٔ خانهٔ آن معلوم نیست
و آنچه جنس آن نوع سرخ بزرگ است از سایر انواع بیشتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع ریش و ورم رخوه بارد و
گزیدن آن صاحبان امراض بارده و مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن لغایت نافع و گویند چون سپهای آن را خشک نموده سائیده یک درم آن را خالوده بخورند موجب
بدان است و زنبور سیاه مایل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار ضارره نافع و چون زنبور کسی را بگزد درد و در عضو ملسوع درد و سوزش
و خارش و سرخی و ورم بهم رسد و از انواع ضعیفهٔ آن کمتر و قویه زیاده و مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و لعوق و یا بسر سوزن یا غیر آن اندکی شگافته
و لعوق مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و یا سعتر گل زرد با آب عنزروت و یا جدوار با سرکه و ضماد سرگین گاو تازه و ضماد خیار
و لعاب حلبه و عنب الثعلب گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد کشیدن جمع است و مالیدن بوزه و بادرنگ
و خوردن رب ریباس و سفرجل و ربوب فالسه و ربوب ریتون ریواس و سکنجبین حامض و آب انار و ریباس حامض و خیار و خربزه و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن
گمشی سائیده بران و ضماد برگ کچوک و ضماد روی نامند و یا روغن گاو داغ کرده و یا روغن بادام داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمه مع الواو زوان بفتح زای و واو و الف و نون **ماهیت** آن اکثری آن را شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر
است و دانه ایست مایل بسیاهی اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلاف منحنی مانند غلاف شنبلید و طعم آن تلخ و با حدت و کراهت بحدیکه لذع میکند و بسطح
زبان مسکر شدید و مشوش و مانند تفریح و قسمی از آن بهی شبیه او و قسمی از زرد طولانی و این هر دو نوع تر از اول است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن لغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی و داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آن جهت
درد سر بارد نافع و چون داخل بینی کنند قوت آن را قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون سکر و مشتر دماغ و عقل معتقد است که باید بسیار می آورد و اولی اجتناب از خوردن آن است
مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است **زوفای یابس** بضم زای معجمه
و واو و فتح فا و الف **ماهیت** آن گیاهی است مفروش بروی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش باعطریت شاخهای آن پر گره و بر سر گرهی گل مایل بزردی
و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ خار است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آن را زوفای مصری نامند **طبیعت** بستانی آن در دوم
گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی **افعال و خواص** آن ملطف و مسهل بلغم و منضج ریاح غلیظه و گرم مشدد و خون جاذب و محلل اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو
و ورم مشش و نزله و عسر النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و ریح معاء و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضه بطبیخ
آن با سرکه و جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و سداب جهت ورم مشش گرم و ربو و سرفه مزمن نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده
و حب القرع و بید و لعوق آن با عسل جهت رفع سکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل اخلاط غلیظ و با تره با و ایرسا قوت اسهال آن قویتر و جهت
نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق مثلان و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم
بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و بخته آن جهت نزول آب مبارک و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی
و مانا ترش بدل آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود انشاء الله تعالی **زوفا الرطب** بفتح زای و سکون حاء مهمله و باء موحده
بفارسی نخل میش و بترکی شقلداق نامند **ماهیت** آن چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیردار
و باقلا از منا فنا لطرق ترشح بیشتر بر می آید و در امر تنبع صمغ منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب بجوشانیده پشم را از آن جدا نموده بشویند و یا کوبیده پشم را از آن بر آورده و هرگاه
آن بهم رسد پشم میان ران گوسفند و زیر اینجوشانند و چربی آن را بگیرند و بکار برند و گویند ایل چون از بی آنرا بخورد و بیابانی القرق کند و القرق منعقد گردد آن را زوفای تر نامند
و در نهایت قوت است از زوفای تر **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است **افعال و خواص** آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و معتق

و صلابت طحال و سپرز و برودت جگر نافع و ضماد آن با سرکه و شیر نافع و طلای آن جهت تشنج و تشبک اعضا و جرب و بثور و ریختن موی و داء الثعلب و تحلیل عصب

ورم و مثانه و جمیع اورام صلبه و حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طبیخ جهت تشنج و درد گوش و جراحات خبیثه و فسخ و فتاق و نیز با اکلیل الملک و

مراهم جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن بادام تلخ و سه ساق گاوزبان مقدار شربت آن یک مثقال

تا سه مثقال چون آنزرا ریشم حبه الکت و لسبوانند و آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است **فصل الزای المعجمة مع الهاء** زهرة الملح بفتح زای و سکون

و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حای مهمله **ماهیت** آن چیزیست شبیه بشوره و شوره طعم و زعفرانی رنگ تند بو و کریه الرائحه شبیه بموی ماهی و گویند

رطوبتی گویند در جمیع آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست می ماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردیده زهرة الملح حاصل میگردد و بعضی گفته اند که آن شوره ایست که مانند

غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مایل بسبزی است با اجزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده و آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت گداخته گردد

آن در آب **طبیعت** آن بنهایت گرم و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و محلل قوی طلای آن با روغن جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح

داء الفیل و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن آن با آب یا با سکنجبین جهت صرع نافع و در مسهلات

از نمک هندی بدرجه مضر مثانه مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است و قابل علاج نیست **زهرة النحاس** بضم نون و فتح حا و الف و سین

ماهیت آن چیزیست شبیه بکف و نمک مانند دانه که از پاشیدن آب بروی مس گداخته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه است **طبیعت**

آن در قوت قریب بزنگار است **افعال و خواص** آن اکال لذاع و قابض و جالی و آشامیدن آن قی آور و مسهل خلط ... و مضر ... و اکتحال آن مصلح ... حدت آن ...

و جهت تحلیل غشاوه و بصر و قطور سفید آن با روغنها جهت رفع کری ... و آن با عسل جهت ورم باردولها و ملازه و دمری و بار روغنها و مراهم جهت بردن

گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعد و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور دهن و منع سموم قتاله

زیبق بفتح زای و سکون یا و فتح را مهمله تا و قاف ... نامند و در مغرب ... نامند ... عربی ... اطلاق میکنند

فصل الزای المعجمة مع الیاء المثناة التحتانیة زیبق بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح با موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی ... نامند **ماهیت**

آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته بر چند بران چند

عنهادی غیست که در شهرها و جنب ... ربع جنوبی است قلیلی ... می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده و خصوصا سگ را در چهارسو کنند

... در زیر زمین دفن میکنند و بعد مدتی می آورند در آنها سیماب مییابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر بیاورند در آنها خالی مییابند و نیز مسموع شده که در معدن

طلق قلیلی مکون میباشد در ... و ... و طلق نیز سیماب دارد و از خواص است که فلزات دیگر را فانی میگرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که از فرنگی ... نامند

می آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه بجانبی که طمع گران کار سکیند نیز در ... آن آب می گذارند در آن

قدری جمع میگردد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر نوشته **افعال و خواص** آن حاد و قابض چون بمیرد و مرطوب المزاج در ...

در ایام زمستان هر روز بقدر ... تا یک دانگ از خام آن بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع ... معین ... و ... آن از ... و ... آن

آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و ... بر می آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعضا و باه در مزاجی که موافقت کند بعدیل است و ... مقدار قلیل آن که ...

تا دو مثقال ... بر تارک سر و آخر ... و جهت اشتعال ... بعد از سر تراشی که ... هفت تیغ ... خارش بر بند بجدیکه خون بر آید سیماب را با آب برگ تانبول یا با آب

ریحان و یا با آب دهان با ... و بعضی ادهان ... بقدار ... که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد و بران بمالند تا تمام آن منجذب گردد

بعد از لحظه سر را بشویند یعنی بعد از سر تراشی ... یا پارچه ... خود ... مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یا فوخ خود بمالند و آنچه از آن پارچه ... از

بالای پارچه باز جمع نموده بستور بمالند تا قریب ... و اگر ... با آب برگ تانبول یا با آب برگ ریحان یا آب ... یا ... کشته بمالند نیز نافع است و اگر در ... اکتفا نمایند

نمایند نیز خوب است جهت ... بارد ... امراض حادثه از آن منع نزلات و ... که در ... مشهور است که ... بهم رسد آن را ... نامند ... و البدن ...

آن بر کف پا هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و داءهای انشک است و بدستور مالیدن آن بر داءهای آتشک و قروح و جرب و قروح خبیثه بار و ضماد و که با ملح مد تکه

شسته یا با موم و روغنهای مناسب و آن نیز بهمان از داد اما باید که بعد از تنقیه بدن در کیفیت بار العمل آورند و در این حین غذای لطیف و بی نمک یا کم نمک تناول نمایند

ولیکن باید که بهان اعضا برسد بدهان حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای باطنی و زردی رنگ و خسارات

و عوام مانند مار و عقرب و غیر هما از دود آن میگریزند و اگر زنگ بر زبیق بیند و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار داء الکلب و سعفه رطبه و قروح

ساعیه و سائله و رفع قمل چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل چون کشته آنرا بر لبسها بمالند و بر گردن کمر و یا موی بند ند مانع تکون قمل گردد اگر بر گردن

حیوانات بندند مانع تکون قردان یعنی کنه حیوانات گردد و با کندر و راتینج و موم در روغن زیتون طلای آن جهت داءهای آتشک و قروح خبیثه و اکله از مجربات است و خاک زیبق

که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول است و در سمیت نیز مانند آن چون زیبق را لطافت بسیار است و بخود دود ش مانند مس و مقدار شربت از غیر مقتول تا ده

درم بدل آن رصاص محلول مصعد آن بسیار گرم و یابس است و از سموم قتاله و محرق امعاء و محلل قوتها و مقطع اعضاء و چون غیر مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند

و بر مس یا برنج که صیقلی باشد یا با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نماید مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند

بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص یا آب لیمو پس سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن بچسبانند

بچسبد پاک لا ورق و یا لا ورق بالای هم اگر رنگین و بسیار رنگین خواهند تا سه ورق پس نانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز

قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقره یا طلا میگردد و چون زیبق را در گوش کسی بریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و تخمیر و صرع و سکته و لقوه عارض شود و تدبیر او

آن است که گوش را اسفل بطرف زمین کنند و سیلی از زیر ساق ذنب گوش کنند تا زیبق بر آن بچسبد بر آید و اگر یک دفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید

چون زیبق را بشویند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است و بزودی

برآید بمحض آشامیدن آب گرمتهای حرب لق و اگر مقتول است دوا در اوجاع البطن معوض شده ثقل زبان و استباس بول و تورم جسد عارض گردد علاج او آنست که شیر

تازه دوشیده در جند دفعه با شیره و سنبل و بزرگ قیصوم با شراب یا فودنج جبلی و باز زن خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و بسیار نافع بیرون کند در غیر مقتول داخ

مذکور شد چون غیر مقتول آنرا در پارچه کرباس بمالند و بطریق عصا کسیکه بر سر او سیلان بار باشد بجنبش سر بیندند شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در حیوانات نیز

کامل بر طرف گردد و بتدبیرات مذکوره در دوا در ابخره و تصفیه و دیگر مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شده و آنچه را رنگ سیماب از الکلس مینمایند تنهائی و یا با ادویه مناسب

مکلس کرده آنرا از بلاد فرنگ می آورند خصوص فرانسیس و فرنگیان جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوای ارواح و حرارت غریزیه مفید دانسته و بیران نافع و طریقه استعمال آن است

تا بحجر زیاده ببخت بقدر رتبه روز بروز یک حبه آن که حبه فلفلی است صبح ناشتا بلعیده و از تعوینات لبنیات و لقولات اجتناب نمایند و برگاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک

نمایند با دیدار آن نیز به عادت صبح پلوی زیره بیز نمایند زیتون بفتح زای معجمه و سکون یا و ضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو و نون ماهیت آن بری و بستانی میباشد

بستانی آنرا درخت بزرگ و برگ آن آبدار تر و سبز تر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و گویند تا هزار سال میماند و گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون

بستانی است طبیعت رسیده آن گرم در اول با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن گرم و خشک افعال و خواص آن سریع الاستحاله بسوی صفرا

نامرد و یاقوتی رنگ آن مرغی و مقوی معده و بهترین آن سبز رسیده آنست که در آب نمک پرورده نمایند و با طعام خورده شود و قبل از طعام آن در وقت مقوی معده

و در انتفاع آن و شهوت و حابس اسهال و مشهی است و بجوانی و در اشتهر است مصلح آن مزگر گان بادام و روغنها و سرکه دگویند مضر شش مصلح آن عسل و مداومت آن محرک کلاه

مصلح آن شیر بسیار است و ضماد آن جهت رفع سعوسه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای رماد آن با پیه و آرد گندم جهت بهم آوردن جراحت بحور سیاه رسیده آن

باد آن جهت ربو و امراض شش نافع و برگ آن در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهت نفخ و اورام حاره القیام و پوست سرکه منقطع شده باشد و حمره و آتشک و نمله و مسح آن بزیاده

آن و شیری و قاری و عسل جهت ورم و باسور تحت ناف و طلای آن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب خورده جهت یکه تقوی

رسد جهت دندان کرم خورده و زیر آمدن آن و سپرز با طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نفث الدم ...

جهت قروح باطنی مقعد و در رحم عصاره آن با فعال آن گویند و مانند برگ است و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم ان و ضماد خام ان جهت برآمدگی حدقه و قطع رعاف و نحو آن

و تاکل بلک آن نافع و داخل شیافهای کحل اجفان مینمایند و چون سوخته شود آنرا با عسل آرند و بیامیزند و بر قروح چرکین گذارند و اکل بسیار و در جهت آن لعوق با قند برگ آن جوشانیده

مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و ثقل آن جهت زکام و تحلیل عروقات و بخار آن جهت اخراج رطوبات و ماعی از بینی نهایت مؤثر و تعلیق نیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب و سحر مجرب و دود

شاخهای باریک و برگ تازه آنرا در کوزه کنند و در کوزه دیگر گذارند تا بسوزد و بیرون آورند و شراب آن بیاشامند و بار دیگر بسوزانند تا آنکه خاکستر گردد و بعد از آن سرمه کنند

افعال قوی‌تر از توتیا است و مادیری آن با سرکه جهت عرق النسا و بر تالیل و خبث حراقی بقدر چهار انگشت جهت قروح عفونی موضع آن و در رفع آکله از مجربات گفته‌اند و مالیدن

برگ شاخ و قسام زیتون از بیرون ناسور مجرب دانسته‌اند و رطوبتیکه از شاخ تازه آن که در حین سوختن بر می‌آید جهت جرب و حکه و قروح آن و طلای آن بر اجزای آن جهت سعفه

و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانه‌ها جهت گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصا چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر و ضماد ورد آن با عسل و آب جهت

داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و خوشه‌های نافع و مضمضه آب و نمکی که زیتون در آن خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صفت مثل صبر و تاکل السرطان

آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات اعضا و با مرهم‌ها جهت رویانیدن گوشت

و صمغ بری آن قوی‌تر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب متقرح رحم و سعوط آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده و مفید عصاره برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بر آن ...

و یا آب بپاشند و فشار دهند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و نفث الدم بهتر از سایر ادویه است و زیت الانفاق زیتونی که نزدیک آبها و در جمیع افعال ضعیف‌تر

از سایر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی به زیتون الماء است و زیت الزیتون الفج زای و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه ماهیت آن روغن

زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش نباشد و علامت غیر مغشوش آن است که اجزای آن ... در سطح بدن منتشر گردد

و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول بر رطوبت آن ... اصل معتوش آن که در انگیرم ریزند و خوب بهم زنند و بگذارند تا بالا

آید و سر دیگر بود و بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بلیغ افعال و خواص آن آشامیدن چهار د مثقال آن با رطل آب گرم و یا با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا

با شراب انگور جهت رفع قولنج و حبس اخراج کرم معده و تنقیه حصاه و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و درک و غیر آن و حقنه کردن با آن جهت دفع سموم ادویه و حقنه

با آن جهت رفع قولنج و رحم و سده و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع بارده و با مرهم‌ها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید و مقدار شربت آن تا سه مثقال

و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند طبیعت آن گرم‌تر از غیر عتیق است افعال و خواص آن محلل و ملین طبع

بشره و مصلح ادویه ضعیف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رفع ضرر سرما و کحل آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در تر دل آب تا ثم مقام قدح و چون

گرم نمایند در موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن بدهد و چون زیت تا بنوار بجوشانند تا نصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از نصف سال بگذرد بهتر از روغن بلسان باشد

و هر چند کهنه‌تر شود قوی‌تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی بماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شبیه بدهن

بلسان گردد چندان بجوشانند تا نصف رسد بمرتبه شبیه بدهن بلسان گردد و از هر اعجیبه بشمرده‌اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن

کمی بالنوع و حلا باشد طبیعت آن معتدل با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص آن سمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و سیاف

کننده اخلاط و منضج سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاه و ادرار بول نافع و معمول آن بوافق در دهاب و حماد و نکوی کردن رنگ رخسار و گویند چون به

ادهن آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد نیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و مثال آن

نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته‌اند و دهن زیتون منقعی لعیبی که از زیتون منقعی گیرند مولد خلط فاسد و بارد و مجرر و لهذا مصلح آن

نفسه و دهن زیتون بری که در سایر افعال و خواص قائم مقام روغن گل و مبرد و لثه را قوی و مبرد و دافع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه و

قاطع خون لثه است و جمیع مطلق روغن زیتون در افعال مذکوره نافع میباشد و بخصوص خوبی دن نوعی بد ... در تدهین بدان بر سر و در ملیم برین و نیکو کننده موی و مانع

اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن بر دوم زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف

والف و بای موحده که نام اصل است و چون از شام آنرا زیت بیشتر بار کرده با نجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه از معسول ... دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب انداخته اند یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس بکوبند و روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه از آن برگ مالند و نگاه دارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده روغن آنرا بگیرند زیتونی است **زیتیا** بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند **ماهیت** آن ثفل روغن زیتون است **طبیعت** آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن افشارند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم **افعال و خواص** آن قوتش از عفص است لطوخ آن با شراب با العسل جهت درد دندان و با القیح زر جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقاء و التیام و التحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است **زیت السودان** اسم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن روغن ثمری است که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و شیرازی بجز کره بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از این گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و شیراز درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق تنگس بادام کوهی خار آزاد و آب میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و مصلح اغتیارات بدلیع شده که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند **زیر باج** بکسر زای و سکون یا و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیر بای فارسی است **ماهیت** آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت معتدل القوام یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب تر کرده و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن نخود هندی و سداب قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا مورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده در جوش دهند تا پخته گردد و بعد قلیل سرکه و شکر سفید و اندکی مری و کشنیز و عدد زیره کرمانی در آن داخل نمایند **طبیعت** آن معتدل مائل بسردی **افعال و خواص** آن ملطف و موافق امزجه حار صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفراء و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تبهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجه بارده است **باب**

دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است **فصل السین مع الالف** **ساج** بفتح سین و الف و جیم هندی سال و ساکون نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی القدر و درخت چنار و سرخ رنگ صلب مائل بسیاهی کثیر الورق و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و لبیسه و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوشانده میخورند **طبیعت** چوب آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد سائیده آن با آب جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و سوداویه صفراویه و خصوصاً با آب شبانی بارده و خوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب منطفی ساخته باشند و اشال آن اندازه بسایند و طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و پوست آن قالع بعض ریخت ضماد آن ملعوب خشونت جلد بدن و دهن ثمر آن خلیط و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون تا در مشک در آن گذارند حافظ بوی آنست و وزن آن از زیاده میسازد **ساداوران** بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و رای مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه داران بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی از داروان ترتیب میدهند و آنرا سواد الفضاة نیز گویند **ماهیت** آن چیزی سیاه مائل بسرخی و براق شبیه بشیح و با اندک تلخی در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و آنچه تحقیق شد از سمت ختای آورند و بهندی کوی ختائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان محبوس شده باشد یا بد و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزی است که در میان درخت بلطم کهنه یافت میشود و آنرا آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بلطم سهو کرده و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون در آب گرم زیاد بجنبانند

بجسانند محلول آن برنگ اصفر باشد وطعم آن با اندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت محلله افعال و خواص آن رادع اورام حاره و بابات
با زرنگ تا مانع نزف الدم جهت اعضاب شرب و ضماد او حابس اسهال و مویی الیتام و منبت و زخمها و با سرکه شراب جهت ورم عصب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام
و محلول آن و مثقال آن در آب برگ مورد تازه و کرد روغن مورد و در سه مثقال داخل کرده بر موی مالند جهت تقویت بیخ و منع سقاط آن و بار روغن مورد جهت منع ریختن
و نثر ولعابات سواد انست و فرزجه آن با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن
مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن قی و وزن آن موز دست **ساذج** بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی تیزپات نیز نامند ماهیت آن برگ درخت
ست باریک طولانی از برگ بید عریض تر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ واندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ تا سر برگ سپید یکی از دو
دو و در کنار برگ دو و در مابین کنار و وسط و خطوط باریک عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اینجا میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن
شبیه بسلیخه میباشد و بیجای سلیخه میفروشند و منبت آن اکثر در کوهستان است و در کوهستان سلهت که شمالی شرقی بنگاله واقع است و درخت آن را اینجا
احیانا بمرشد آباد و غیر آن نیز می آورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصل ندارد و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بو تند طعم است
که فاسد نشده و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه بوی اسارون و وج داریسا بود طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن جاذب قطار و واج و بلاطف
مفرح و مسمن و محلل ریاح و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و
بدبوئی آن که از حرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر و مزمن و اسعاد ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تعفیت حصاة و عسر ولادت و اخراج مشیمه و رفع مرده
سودا و منع دخش و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض سلاق و ظلمت بصر و سلخنه نافع و نگاه داشتن آن همیشه در زیر زبان
جهت لکنت زبان و بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیده و مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام اجفان و طلاء آن با سرکه جهت رفع بدبوئی از زیر بغل
و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه ها و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر در سایر قوی و افعال قریب سنبل الطیب و ابن سینا
مضر بریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت و مقدار شربت آن در مطبوخات تا یک مثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی گویند سلیخه
و با ما الیسفرست **ساکودانه** بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها ماهیت آن دوائیست که در جزیره دنباسری و شهر ناو و خیک سیلان
و مرکی و کدره و ملاجا که از جزایر زیر جاوا اند پیدا میشود و درخت آن مانند درخت سیهول که درخت هندی است که از ثمر آن نوعی بغیه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان
آن نازک رخوم و مردمان آنجا اولا پوست سخت بالای آن را دور میکنند و آن را و دندانه داری از چوب یا بید داده بر آن درخت میکشند از آن اجزا را ماننده فتیله نیز چیزی جدا میشود
آنها را خشک کرده آنها را میفروشند و فتیله مانند را که بهاست مصرف خود می آورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در آن اکثر می شود در می آید آن را با آب خمیر کرده چون
بسیار سفال مانند نقل خشخاش میسازند و میفروشند طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن و ملین طبع است و مستعمل آن شایع
آنست که قدری از آن را با شیر تازه دو شیده مانند شیر برنج طبخ نموده القند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسانی که شیر موافقت نمیکند یا در بیماریها در آب نخیه و با نبات شیرین
کرده میخورند مقدار شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است **سالامندر** بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین و الف و ضم نون و یا
نوعی از عظایه است و بترکی سلامه خوانند و بریان نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن
کوتاه و بزرگتر و پهن تر از سام ابرص لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطئ الحرکه و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش بدان تاثیر نمیکند و اگر در تنور انداز
آتش تنور افسرده گردد و این اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بر وی تند کار گر نشود طبیعت آن بغایت گرم و خشک افعال و خواص آن یک مثقال آن از سموم قتال
است مانند ذراریح و سحق و مفرح جلد و رغبتی که در آن مهرانچه به هند سرنده موی و مفرح عضو و چون سبب و پای آن را قطع کنند و احشای آن را اخراج نموده در عسل خیسانند
بعد از آن بدان عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسیکه آن را خورده باشد که از و خدر و درد و مغص شدید و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم زبان
و عقل و تبدیل رنگ بدن و سپیدی و سستی تند با بحارن و از گزیدن آن نیز بحران و عرض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و سموم یا تبیین و ملک الیسیم امیه و حنظبا ادعسل

بافته و عسل و آشامیدن مطبوخ کمافیطوس و خوردن قرصی که در آن کمافیطوس سحیق باشند و خوردن برگ سوسن و در روغن زیت پخته و عرق [illegible] و مطبوخ آن با اصل [illegible]
و تریاق آن [illegible] سلحفا بری یا بحری و دوآب شیرین پخته است ساماان بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون ماهیت آن ماهی از بزرگ است که بفارسی [illegible] نامند بسیار نرم
و باریک تا مثل [illegible] طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جلوس در آن باعث فرح و جهت نفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع [illegible]
است سام ابرص بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون با و ضم را و صاد مهمله بشیرازی [illegible] و باصفهانی [illegible] و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن
اسم [illegible] لیکن مصطلح آنست که [illegible] از سام ابرص [illegible] مینامند که بفارسی چلپاسه [illegible] و شبیه [illegible] ماهیت آن
چلپاسه [illegible] و بهترین آن آنست که در بستانها باشد طبیعت هر دو نوع آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن [illegible] جاذب پیکان و خار
و نافع داء الثعلب [illegible] و کشتن [illegible] آن بدندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت [illegible] رویانیدن موی [illegible]
و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند [illegible] و [illegible] آن [illegible] جهت نفع [illegible] بسیار مؤثر و همچنین جلوس در مطبوخ آن [illegible]
و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه [illegible] مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست فصل السین المهمله مع الباء الموحده سبج بفتح سین و با موحده و جیم و در آخر معرب
فارسی آن [illegible] نامند ماهیت آن سنگی است سیاه و براق [illegible] از بلاد [illegible] و هند و جبال شام خیزد و بهترین آن سیاه براق صافی [illegible]
طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن خوردن آن جهت خفقان و گشودن سده و تقویت [illegible] و تفتیت حصاة [illegible] مقوی باصره [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] در چشم کشیدن و پیوسته در آن نگاه کردن مانع نزول آب
و مقوی باصره [illegible] آن [illegible] بطریق انگشتری [illegible] جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر [illegible] درد سر [illegible] جهت رفع
[illegible] و [illegible] از [illegible] و گویند چون [illegible] نگاه کند [illegible] در آن نظر کند [illegible]
[illegible] و گویند [illegible] چشم ایشان [illegible] ابری در چشم ایشان آید [illegible] و اکثر در آن نظر کنند
زائل گردد و طلای سحوق آن با آب [illegible] مجرب [illegible] اختیارات بدیعی [illegible] نوع [illegible]
همان است که [illegible] و نوع دیگر را [illegible] و بهترین آن نوع اول است [illegible] که آن [illegible] مانند [illegible]
[illegible] سپستان بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تای مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی [illegible] و بهندی [illegible] نامند و معنی سپستان اطبا [illegible]
[illegible] آن [illegible] ماهیت آن ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرگ [illegible] و دوم [illegible] آن لعابی و [illegible]
[illegible] و دوم [illegible] آن لعاب [illegible] و شیرین [illegible] بزرگ [illegible] دو نوع در خوشه میباشد و در [illegible] زرد و بعد از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن
بالیده [illegible] درخت آن بزرگ [illegible] ساق آن سفید [illegible] شاخهای آن سبز و برگ آن [illegible]
[illegible] در فارس [illegible] طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] و خشونت صوت و سرفه [illegible] و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقه
البول [illegible] صفرا و اخلاط [illegible] ادویه مسهله و [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] ضماد و مطبوخ آن [illegible]
مقدار شربت آن [illegible] مصلح آن [illegible] برگ [illegible] و غیر آن [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] آن جهت
[illegible] بفتح سین [illegible] ماهیت آن [illegible] ماهی است که در دریا [illegible]
[illegible] و در حرف [illegible]

سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی صیادی قصد آن کند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد و آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی در آن نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون
سیاهی خوف آن را در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در خانه چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از گرد و نظر می آید و گویند بعضی آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول
نافع است **فصل السین مع الخاء المعجمه ما سخار** بفتح سین و خا و الف و را مهمله **ماهیت** آن گیاهی است شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بد بو **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص** آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و اشتهای طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین **مصلح** آن رب توت **مقدار شربت** آن
یک مثقال **بدل** آن نیم وزن آن و نیم آن اذخر است **سخاله** آنچه از خلالات لیموان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن باران ریزد **فصل السین مع الدال
المهمله سداب** بضم سین و فتح دال و الف و با موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربیست و یونانی فیجن و در تنکابن و دیلم بیم و بهندی سداب نامند و بترکی ... زنجی و ...
تلخ نامند **ماهیت** آن سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرعی و پر شاخ و برگ آن ریزه و بد بو و بسیار سبز گویا بر آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم
آن در غلافی و سه خانه بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه و تند بو که در زیر درخت انجیر روئیده باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و تازه آن از گرمی و خشکی کمتر
افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابو الحسن علیه السلام وارد است که سداب زیاده میکند در عقل و از حضرت علیه السلام و حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است و اطبا گفته اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل
ریاح و نفخ و مقوی معده و مشهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و عصاره آن ابن الصعد ... و للنفس و تغییر ... جهت امراض دماغی عصبی
مانند فالج و رعشه و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا ... با عسل جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاه و بواسیر و امراض مقعده و رحم ... و آشامیدن آن گل ... طبیخ
آن با عسل بقدر ده درم ... جهت فواق مجرب باشد و خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و تسکین نفس و ورم حار ریه و وجع مفاصل و عرق النسا
و لرزتبهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر
و بدستور با انجیر و نمک بر ورم ... و با نمک جهت حدت بصر و خاییدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی معده و مشهی و جشا آورنده و با انجیر
و گردگان جهت سموم و مشر و به و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن و بدستور حمول آن بعد از سحق با العسل
و مقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و بخور و حمول و بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت
عضو گزیده عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان
و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن
و ... جهت ثبور و با شبت و عسل جهت توباد و شستن عضو با آن و نطرون جهت رفع بهق سفید و قوابی و ثالیل نافع و حقنه آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون
در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه است و عصاره آن در سایر افعال
مانند برگ آنست و بدستور اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آن را در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت
تسکین درد آن و طلای مخلول آن در سرکه و سفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال
و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع ... نافع
و ... نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث سقیقه و محرق اخلاط و مضر ... و مصلح آن سکنجبین و انیسون **مقدار شربت** آن کبیر آن از سه درم تا سه مثقال و صغیر آن
تا چهار قیراط **بدل** آن صعتر است و گویند نعناع و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آن را با عسل یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سرد
معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آن را
داخل عسل نمایند باعث خوشبوئی آن شود تا ... و ... آن و برد دهی ابدان ... و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و **صمغ** بستانی
و بری آن **طبیعت** گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن ... با عصابات ... جهت ... و تحلیل ... زیر ... و زیر بغل گشتن ان و برص و فرزند آن بقدر یکدانگ جهت
...

درهم عارض از عنصاق آن و تحلیل ریاح و از بسیار خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سقوط کردن انگشتان جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج
ریحی و بلغمی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
و دوائیست بر آن غالب **افعال و خواص** آن قریب بسموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید
و غالبا کشنده گردد و مداوات این نیز مانند مداوات کسیست و عصاره آن باعث رعشه قوی و قتال چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان
و مرغان ریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر
فرزجه کنند باشد با عصاره و اندک بیخ آن با سبه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار
بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این ضعاف عمل است و گویند مباشر جمیع طبیخ آن از الورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش لهذا مباشر آن اولا باید که اعضا خود را با دهن
بارده تدهین نماید پس متوجه گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق گویند ماهیت آن بری و بستانی میباشد
بری آن بزنجفاره و از اصناف نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و جاشنی دار و شکل سنجد و لعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوش طعم
و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و و تو بسیار دارد و ارزان است و در طلا د گرم سیر هم
و بهترین آن بزرگ پر گوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ است که دانه آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیده است طبیعت ثمر آن در اول سرد و در
دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و خوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم گفته اند **افعال و**
خواص آن نارس آن قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل الطبیعه و نیم رطل آن مسهل صفرا و معده و بها و مطفی حرارت غریبه
خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و با آب شیرین آن مفتح سده و تسکین ده کرم معده و بها و مضر معده و مصلح آن سکنجبین و مشک
قوی القبض و آنچه پخته آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و بعد آنرا پخته و آس نمایند بقدر حاجت مطلوب با آب ممزوج کرده و اندکی شیرینی و یا بکی از شیره
مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحه امعا و حمیات حاده نافع و مضر ریاح و مصلح آن در سیر و سکنجبین و مبرد و گفته اند و بمنع انتشار ... شیره
مغز دانه آن مطفی حرارت حمیات حاده و منویه سوداویه و دقیه و حب و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن با آن قابض بنیاد و گوبند دانه آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها
مجرب و طلای مطبوخ آن بجدیکه غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال موثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و گفته اند که
دانه نبق را در گلاب بخیسانند و بکار برند از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر با عسل آلوده بکار برند ثمر آن شیرین شود و صیقلی تدارد و برگ آن که سدر شد ضماد آن جهت تسکین
بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هوام و بها و آن با شراب جهت تفتیح سر مهای حاره و تحلیل آنها
و تنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و تفتیح آنها و بعد تقیح تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و تنها نیز جهت تحلیل اورام حاره و تفتیح آنها و انتشار و چوب آن در آخر اول
سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و دافع قرحه امعا و اسهالی که از سقف معده بهم رسیده باشد و دافع سبتقاد سیر و سبه و حقنه آن جهت جراحات امعا و زوال آن جهت
زخمهای حاره مانند جدری و غیر نافع و مقدار شربت آن تا مثقال و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین بر آورده و اندک پوست آنرا خراشیده و پاک
شسته ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ گردد و لیسیل قرعه منوده بنوشند جهت تقویت و فربهی
بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و حقنه آن بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلا ر جهت خراز نافع است **فصل السین**
مع الراء المهملة **سراج القطرب** بکسر سین و فتح راء و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طاء و ضم راء مهمله و باء موحده و قطربل نیز
نامند **ماهیت** آن گیاهیست که تر و تازه آن در شب مانند چراغ درخشنده و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم
از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشند بفارسی کرم شب تاب و بهندی جگنو نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست
کوچک بقدر مگسی که برروی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله میدرخشد و آن اسم در دو اثیست که بیونانی افلیوس نامند

بعضی هندی و نیز نباتی دیگر که آنرا بیونانی خنبس نامند و بعضی بر خیری جبلی که گل آن آسمان گونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی دیگر
که آنرا بلغت مغربی بنجلیه نامند و در میان گیاه و کتان بسیار بهم میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و حفاران و فلاحان آنرا یافته بخور دهند و بر برنج
نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن میباشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه میدارند و نیز بر برنج الوقار اطلاق مینمایند
و یوسف بغدادی آنرا ببرنج الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان علیه السلام بآن استعانت میجسته بر امثال خود و همچنین
اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن برنج الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن
شبیه بعلیق است و تفصیل در باب الباء مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن گفته فیلنوس است و در حرف الالف مع الفاء مذکور شد **افعال و خواص** آن جهت رفع
سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سرخس** بفتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم فارسی است و بیونانی لبطارس و در بخارین و دیلم جبار و بهندی کیل [illegible]
و در بنگاله [illegible] نامند **ماهیت** آن بیخی است سیاه رنگ مایل بسرخی و پر گره و دراز ریشهای باریک و نر و ماده میباشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی گل بلکه شاخی
از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک بهم شبیه پرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا دو
سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن نو برگ سنگین مایل بسیاهی است که مکسر آن فستقی رنگ باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن
جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بی لذع و مفرح و دافع حمل بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم و اصح آنرا با خربق سفید و سیاه و با سقمونیا و عسل بدستور لعوق آن
با عسل مخرج مای اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و سعوط [illegible] و مفاصل نافع و [illegible]
و کیفیت استعمال آن [illegible] تخم مرغ [illegible] متوالی جهت رفع گرفتگی عصا و [illegible] و چون از [illegible] تازه [illegible]
با [illegible] ریزه کرده [illegible] عسل بجوشانند تا ظاهر شود و با عسل یکسان گردد و [illegible] مثقال بخورند و هر روز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد [illegible]
مجرب و سفوف خشک آن جهت جراحت رطبه عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درهم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و [illegible] درم آن جهت اخراج [illegible]
دارا معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازه [illegible] آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مولد [illegible]
و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و [illegible] برگ آن [illegible]
مضر بریه مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است **سرس** بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت سندی است و گویند که آنرا سلطان
الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند **ماهیت** آن درخت سندی است [illegible] و برگ آن با دو شکل [illegible] انگشت کوچکی بطول یک نیم [illegible] انگشت [illegible]
ثمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و گل آن شبیه بگل گلاب جاموس و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید [illegible] تخم آن
بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در [illegible] مانند تخم قرظ اما غلاف آن بزرگتر و بسیار تر و تازه و آن نرم و خشک آن بسیار صلب [illegible]
خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و تندکی و پوست درخت آن [illegible] **طبیعت** آن سرد و خشک و شاید گرم باشد **افعال و خواص** آن خوردن برگ
پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست
درخت آنرا بمقدار یکپاشنه نرم کوفته بخیسانند و مالند مقدار سه چهار توله تا پنج توله آنرا دراج کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا چهل روز یا ده روز و در این
ولعداز آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و نیز بلبنیات و آب سرد و جماع و امراض الفانیه [illegible] پرهیز نمایند جذام و [illegible] جنبه [illegible]
متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و [illegible] و امثال اینها از امراض دماغیه عصبانیه نافع و عرق آن که بکوزه آنرا بگیرند تا [illegible]
و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند [illegible] بدستور مقرر عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض [illegible]
و اگر با آن نیم وزن آن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و [illegible]
امثال اینها و نخود و برنج و گندم و ارهر که تور نیز نامند و روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر تا پنج یوم روغن آنرا بخورند بپرهیز الحال از آن تا بیست و پنج یوم [illegible]

تا چهار یوم و در سرقان و چند ایام شربت آن کافی است و باید که عرق آنرا در ظرف روغن نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را میشکند ضماد آن جهت یرقان و دمامیل
و بثور و اورام دموی و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و رد و پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشند و استسقا و گل
آن جهت رفع سدد و سرسام و شقیقه و چون بیخ نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یک درم کوفته و بیخته با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه
دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و بنفسجه جهت خناز یر و چون با نمک طبرزد با آب
لیسابیده در چشم صاحب بیاض کشند مجرب است **سرطان نهری** بفتح سین و زا و طا مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و با آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی
کیکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است آبی معروف و بهترین آن ماده است علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد و بخلاف نر آن و بهترین
آن بزرگ نهری است که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و بطی الهضم و مبهی و باقوت جاذبه محلله و چون دو سه عدد آنرا
اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و سرفه حار یابس و یبوست اعضا و تب
مفرط حار و محرور المزاج مجرب است و سفوف محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت نوبه سیر لقا نافع و شربت اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت
تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و سحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند میمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة
و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب با خوردن سی گیرد ... جهت تشنج ... که جهت ... و ...
گویند آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبث جهت قلاع و ضماد محرق آن جهت
سرطان و بستان از مودم با عسل جهت بهق و اورام حاره و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس یا قلعی بسوزند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا
با نیم اوقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه
گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد
و سفوف هرگاه چند محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده شده در یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر
و همچنین چون سه مثقال سحیق مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده
و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق پا و سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن
پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه سفوفات و القرابادین آن در قرابادین مذکور شد **سرطان البحری** بفارسی خرچنگ
دریائی نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود چون از دریا برآورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و از آن
کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریا مند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری است لیکن بسیار سفید و شبیه بنخاله است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن
آنرا القلاب بضعف و با آن صید ماهی میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت جمع رطوبات که
طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و درشتنای آن و جرب پلک و سلاق نمودن و در آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای
آن جهت کلف و نمش مفید **طبیعت** دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است **سرنجی** بفتح سین و ضم را و سکون
نون و کسر جیم فارسی بالغت هندی است **ماهیت** آن نباتی است بسیار تا بیک ذرع و نیم و ساق آن گره دار و در سر گره با شاخها و برگهای سفید گل ریزه و در زیر
برگها تخمهای ریزه و سفید اندک بهن و برگ نبات آن شبیه برگ خرفه بزرگ و از آن نازک تر و بی طعمی غالب **طبیعت** آن مایل بحرارت و رطوبت **افعال و خواص**
آن نخوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دارفلفل سوده جهت تپهای مرکبه نافع ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر
جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و دو قسم است نیز مفید **سعر** و بفتح سین و سکون عین و را و بفارسی و بهندی نیز همین ... نامند **ماهیت** آن دو نوع است
بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت صنوبر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن

بسیار ریزه و خزان نشکفند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز سرو و [illegible] مثمر نمی‌شود و در خامی سبز و بعد از رسیدن اندکی زرد رنگ
و خشک شبیه در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید بزرد رنگ شبیه بدانه خشخاش و از آن نازکتر **طبیعت** آن در اول گرم و گویند در
حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرم تر و صمغ آن گرم حاد محلل و قریب بصمغ صنوبر و صغیرتر از آن و رطوبت سائله از آن صغیرتر از قطران درخت شربین
افعال و خواص آن برگ آن قابض محلل و قاطع نزف الدم و رائحه کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه
و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مر مکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح
لثه و بسترخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی امعا و گویند که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الدم
و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آن را بسایند و برفوق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر [illegible] مصلح آن کثیرا [illegible] آن جهت
سیلان قطور و با مر صاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع مجرب مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد آن و ذرور
نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه با زرمش مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن با ادویه مناسبه تنهائی جهت فتق و التیام جراحت و تقویت اعضای سست گشته
شده و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغ
و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با گلنار جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سحج خایتین
آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آن را با [illegible] در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و پس با روغن کنجد سحق نمایند و ثفل آن را بر موی ضماد نمایند و روغن آن را
طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب [illegible] بدستور چون نکوبند و با سرکه و حنا کوبیده ببرشتند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند [illegible] آن با موم و
زیتون عذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن [illegible] و بوزن آن [illegible] سرخ نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آن را در خانه نگاه دارند پشه در آن
نشود و اگر شود دفع گردد [illegible] بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد **سر بنجی** بفتح سین و سکون را [illegible] بفتح ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا بلغت هندی است
ماهیت آن نباتی است هندی برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و گل آن ریزه و سفید و [illegible] از زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت** آن معتدل در حرارت و در اول خشک
افعال و خواص آن سعوط [illegible] جهت تفتیح سده [illegible] و دفع فضول [illegible] و رفع ثقل سر و سبل و رفع جذام مجرب گفته‌اند و خوردن [illegible] پخته آن
بطریق بورانی [illegible] جهت [illegible] تا چهار روز بخورند [illegible] **سر بهونکه** بفتح سین و سکون را و ضم با [illegible]
و سکون واو و [illegible] فتح کاف و ها بلغت هندی است **ماهیت** آن نباتی است شاخهای آن باریک بلند بقدر یک ذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری شکل
در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برگها از بالای آنها باریک تر و پشت برگها اندک خشن و رنگهای آن
اندک نمایان اندک مایل [illegible] وقت شکفتن از وسط برگها [illegible] و طعم آن اندک تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و [illegible] تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه
بسیار باریکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش و تخمهای آن ریزه شبیه بگرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته‌اند **افعال و خواص** آن
منضج و مدر [illegible] آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دمامیل و [illegible] اورام و [illegible] مسکن [illegible] نافع و ضماد [illegible] و چون مقدار [illegible] از برگ آن
[illegible] از برگ [illegible] خشک [illegible] بسایند و تا چهل روز هر روز یک [illegible] بخورند [illegible] بواسیر خونی [illegible] و چون [illegible] سیاه با آب بسایند و ضماد نموده [illegible] جهت
سرطان نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آن را با فلفل سیاه سائیده [illegible] تا چهار ده روز بخورند جهت [illegible] مانند مجرب و چون برگ ساق و بیخ آن را خشک نموده
با یک ماشه فلفل سیاه بسایند [illegible] مثقال آن را [illegible] ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است **سراج القطرب**
است **سراج القطرب** [illegible] نباتی است که [illegible] مشترک است مثل سراج القطرب **بفصل السین مع الطاء المهملة**
سطاخیلس بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سین مهمله [illegible] بلغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است مانند گیاه [illegible] شبیه
و برگ [illegible] ریزه و سفید [illegible] خوشبوی مایل [illegible] بسیار سفید رنگ [illegible] نبات آن [illegible] بلندتر و برگ آن ریزه تر

وسفید و شاخهای آن نیز بخلاف فرهیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مایل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک
طبیعت آن در سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن جهت ازاله توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی و حادث از
ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه و جهت آنکه مفسد آفت شرب وجع و جهت گزیدن سگ دیوانه بیش از انکار آن
تیر سد قی نمودن با آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش چکانند جهت تسکین درد دندان و چون بدان بمالند و بر پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن
تا یکدرم است **سطاریون** بفتح سین مهمله و طا و الف و کسر را مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است مابین شجر و گیاه
شبیه بعشقه و بر اشجار بجا در خودی بپیچد و تیغها و جا نیز میرود و گل آن شبیه بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مایل بسیاهی برگ
آن مانند برگ بنفشه و بنجنیم و در سپاهان گل عقربه بفارسی بر آن نامند و در باغها بسیار است و التنیر فاشر ستین است **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال و خواص** آن
رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آنرا چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سایر سموم ضماد نمایند مجرب است و بعضی آشامیدن آن **سطراطیوطس** بفتح
سین و سکون طا و فتح را مهمله و الف و کسر طا و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است بهندی جل کنبهی نامند **ماهیت** آن نباتیست
که بر روی آب بهم میرسد لیف شبیه به بادرنجبویه از آن کوچکتر و از نعناع بزرگتر **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات
و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون گرد و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته‌اند
یکی برگ آنرا شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و جهت حمره و بثور مهله و اورام بلغمیه و نوع
دوم را ذوالف ورد گویند و آن خرنیل است و از اذو الالف ورقه نیز نامند و بلاطینی سطراطس مسل قولی یعنی هزار برگی نامند و آن نباتی است مانند افلکنه شیبری زیاد
بران و برگ آن شبیه برگ کموتیان بزر و از آن کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته و بر سر هر یکی آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و باخشونت و گل آن سفید و بی بو
و منبت آن زمینهای غیر مزروع و معتل **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت حبس الدم و بیسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دادن
آنها و توهم میدید ستور در سر آن مفید است اهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند
و آب آنرا بتجرید علقه بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آن بخورند جهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیلة الماء نافع و مجرب است **سطرونیون**
بفتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است مابین گیاه و شجر که اکثر در گندم
زارها میروید و بالقدم میرسد ساق آن باریک و برگ و بشباح و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگهای آن باریک و زنگ تیره مایل و در زنگ
شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبه‌ای ریزه و بجای ثمر قبها بر آن شعب رسته و سفید و صنوبری شکل و گل آن سفید و زرد مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن
دراز و سفید و مایل اندک تلخی و تندی و خوشبوئی و قوی‌تر از سایر اجزای آن مستعمل و عطش و لهذا آنرا بجای کندش استعمال مینمایند و غلط کرده و بعضی آنرا کندش دانسته
اشتباه استعمال این بجای آن و فعل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا البته و نیست چنین و نیز غیر از بوست زیرا که آنها همه با سمیت
بخلاف سطرونیون **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بغایت جالی و تند و محلل و قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت
عسر نفس و امراض جگر و یرقان سدی و ادرار حیض و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاة و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات
و قطور آن در بینی جهت درد دندان و در اوریه چشم جهت جلای البصر و تقویت آن و سعوط آن با ربع درهم آن با بیت عذر زیره کرمانی و تریت الانفاق جهت
لقوه مجرب دانسته‌اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو جهت تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و جرب و آثار
جلد و با گل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا یکدرم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کتیرا است **فصل**
السین مع العین المهملة سعد بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و در تنکابن ستکو و بترکی تبلاق و ترقرون و بیونانی
تیر و بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و ناگرموتهه نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است بعضی مدور طولانی و بعضی ...

میباشد یکی انبار زیتون و سبزتر از آن سیاه و اندرون آن سفید و خوشبو بهترین آن بزرگ بالیده با اوصاف مذکوره لونی بستانی است آنچه در کنار انهار دیده باشد
آبها ضعیف و قوم هندی است که اندرون آن سفید و کوچکتر است لذا کوفی و یکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است و چون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود و چون این بر بلاد
در ساعت موی آنرا لسبز و این نوع با حدت بود و نوع دیگر است که در شیراز در میان ریگ گل زرد میروید و در کنار رود خانها نیز و این اگر چه کوچک است اما بهتر از
هندی است زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و از آن بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن مجفف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت ازاله
فهم و عقل و صداع بارد و بد بوئی بینی و بواسیر الالف و مقعد و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و باصره و اعضا و تحریک باه و اشتهای طعام و نفخ
معده و طرد ریاح و سم عقرب گزیده شرباً و ضماداً مؤثر و چون آنرا بسایند و در ظرف سفالی کرده و بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود و لیس بر اشته بر روی قرحه
قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بلغم و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و با روغن حنا جهت تحلیل اورام جهت درد جگر و سردی گرده و مثانه
و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی و برودت رحم و بهم آوردن فم الرحم شرباً و حمولاً و قطور آن جهت گرانی سامعه و سنون آن جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان
و ترویح و بد بوئی آن دافع و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت درد های بارد رحمی بدستور ضماد آن جهت اورام
مذکوره و طلای آن با زفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ نمودن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شرابیکه یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت
رفع قیام گرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با نبیذ باعث فساد قوت آن و مضر حلق و صوت مصلح آن شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و بدل آن در ادویه
از مقدار شربت خوردن آن محرق خون و سودا و جذام و مصلح آن سه روز در عسل و سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب
و نصف آن و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون کنند باعث خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نیکوئی رنگ رخسار است و بعضی از سعد هندی
که شبیه بزنجبیل است و مضوغ آن برنگ زعفران طبیعت آن قریب بدرجه چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ آن مورث جنون و زیاده از آن کشنده
و طلای آن باعث موی لسبز و باعث جراحت جلد است

سعدان ماهیت آن سعدان لغت عربی گیاهی است شبیه بگیاه خشک و خار دار و سفیدتر از آن و برگ آن از آن
نرم تر و ثمر آن مدور و پرخار و تخم آن بین اعراب معتقد اند که بیخ و ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط بفتح سین مهمله و ضم عین مهمله و سکون واو و طاء مهمله ابجد دوائی
و سناد و مایع باشد بدین نام موسوم است و از جمله آن جالینوس است و عود … نیز باین نام نامند

فصل السین مع الفاء

سفادیکس بفتح سین و فاء
و دال و کسر آن و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است که در بیابان و معموره نیز میروید و ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن
متشرف و متفرق و شبیه ببرگ شبت … و گل آن بزرگتر از … و وسط آن زرد و بعضی … زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل بتندی و تلخی
و خام و پخته آن مأکول و بعضی آنرا … اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و مفتح سدد
احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر … مسهل اخلاط غلیظه و بدستور ده درم گل آن با مثل آن … و عسل مسهل
قوی است و مضر جگر و مصلح آن کثیرا است

سفرجل بفتح سین و فاء و سکون را و فتح جیم و لام … به و … و بترکی … و بیونانی قودونیا … نامند ماهیت آن ثمر
است معروف و سه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند و ترش و ملس که ترش شیرین … و بفارسی … نامند و گویند چون
آنرا با درخت کوچک پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آرد و بهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب آن است طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال
و گویند مایل بحرارت و در آخر اول تر است افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و … و مدر بول … آب گرم کرده
آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرد المزاج را مضر و جرم آن قابض است و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص
آن در تقویت معده حار قوی تر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل … خصوصاً بعد از غذا و در جلای معده … المزاج … آن جهت …
النفس … و خمار … تقویت معده … افعال و خواص آن قریب …

ست ولیکن ثقل این زیاده از آن هر دو و قرشی گفته اکثار این موجب فواق است فی الفور دلو بقلیل و تمام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی

و قاطع غثیان و خون آمدن اعضای باطنی و خوردن آنها خصوصاً شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده [illegible] و برانگیختن

شهوتها و حفظ جنین از اسقاط و بد بوی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و قی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان [illegible] و اسهال التهابی و درد

معده که از التهاب مواد محترقه باشد و خوش شکل خوردن و جرم آن مسدد و مضر [illegible] زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آن است با عسل و [illegible] منفعه و

نخش قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصاً جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن

در احلیل و فرج جهت رفع حرقة البول و جراحات مجاری آن الغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال

مزمن مجرب خصوص که در جوف آن بجای [illegible] کرده باشند مقدار شربت از آب آن از ده تا سی درهم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض

و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل اصفر و آب برگ نعناع جهت رفع غثیان و قی و تقویت

معده [illegible] مضر ریه و سعال و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشاء

ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن هر دو تا بیست درهم شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده

و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ موثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سایر

اعضا و حبس فضلات از التهاب با عصاره رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز [illegible] برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع [illegible] حمل آن [illegible] به مباشرت بسیار

قابض و [illegible] حلق و صوت و ذرور آن جهت ترف الدم جراحات مفید و روغن به که [illegible] آب آن را افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش دهند تا روغن

خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت [illegible] سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق

و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعاء و رفع سم ذراریح [illegible] مفید حقنه بدان نیز همین اثر دارد

و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن گل ترتیب می دهند در قوت ضعیفتر از آنست و بهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم

و حلق و سرفه حار و یابس و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین الطبع است

و صاحب [illegible] گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر معده نیست و این خاصیت [illegible] و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت

آفتاب الغایت نافع [illegible] آن جهت رفع [illegible] و موافق اعضای نفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعاء و مقدار

شربت آن تا دو مثقال لعاب آن تا ده مثقال [illegible] مصلح آن [illegible] بدل آن بزرقطونا است و طریقه مقشر

نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه کرباس [illegible] بقوت بمالند تا مقشر گردد و حلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی

و حلوای آن و سکنجبین سفرجلی و شربت سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و ملبات و معجون آن [illegible] در قرابادین ذکر یافت سفید و لیون

[illegible] بکسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible] بفتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه بکسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون

واو و نون نیز آمده لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانج

و گل و تخم آن شبیه [illegible] نوع چهارم سسالیوس [illegible] طبیعت

آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن منضج و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر النفس [illegible] و درد جگر و یرقان سدی

و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن [illegible] جهت [illegible] و بخور آن جهت افاقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیخ آن بهتر از ثمر آنست **فصل السین مع القاف** **سقمونیا** بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یا و مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی و بعربی محموده نامند ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و برگش شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع برروی زمین مفروش و در بعضی اماکن که گاه هست که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست می چسبد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم و سبز تر و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر ساعدی مجوف و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن است که هنگام رسیدن اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آن را از تحت بشکافند تا شیر آن در آن برگها جمع شود و بعد از آن مینگذارند تا منجمد گردد و بر میدارند و یا آنکه بیخ آن را میکوبند و رطوبت آن بر آید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آن را شق کنند از آنها چیزی مثل صمغ بر آید و بهترین آن انطاکی و شامی آنست که از انطاکیه و یا از بحر معان آورند و صاف و سبک و بر سوراخ شبیه باسفنج و زود منفتت گردد و جرم آن در اصل خالی و ابدا اندر بحجم که از آن جانقل بنواحی دیار موصل کرده و در آنجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست گاو میسازند و مایل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته اند جرم صمغ آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفت مذکور نباشد زبون و مغشوش آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت مسهله آن مبدل بمهره میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قریب استعمال آن را مشوی نمایند و بکار برند نه بیشتر و دستور مشوی آن آنست که با مصطگی در کرپسه ده در جوف سیب یا به خالی کرده گذارند و سر آن را بقطعه از آن سیب یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بریزند و آجر سرخ در ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد و بعد از آن بر آورده در سایه خشک کرده با صمغ و مقویات آن مانند مصطگی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و زیره و حزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام در سر دو دین و باکثیرا و صمغ عربی و متعربات دیگر و محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ سقمونیای انیسون را بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصاره گل سرخ و کثیرا و رب بیه و در مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا برگردد و سر آن را بسته در خمیر بگیرند و در تنور بریزند و آجر سرخ بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد و پس آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد گلاب بر آن بریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید بدون مقویات معده و معطرات و معینات و مخرجات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره با گلسرخ و انیسون و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد بخمل شده بچسپد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از جذب بجهت عضو و فضول باز میماند بلکه باید که اندک جرش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و اجابت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شرب او ضماداً نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر تازه دوشیده بیاشامند نوشند جهت اخراج قسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گلسرخ جهت تقویت معده و با آب فس جهت سرعت خروج آن از معده و مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و احشا و مورث تشنگی و کرب و غم و در نفع اهل و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن بکشند و سحج و اسهال کرب و غشیان و عرق سرد و سهال مفرط و بیس اهلاک و مدارک آن قی فرمودن و خوردن روغن و سویق سیب و رب حماض و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت توبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت جراحات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل جراحات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و درد عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه تنهائی جهت جرب متقرح و با زهره گاو و تر سرچین بپزند بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم جهت اخراج جنین و برگ آن ضماداً اطفال ضعیف از بیخ آن فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق محلل فضول آکل آن با سرکه و عسل جهت درد سر ضماد آن

تهیای جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و مدر بول سقولوفندریون غیر آن صبر زرد و بیخ آن طیلیا رزد و
لاغیه است و چون سقولوفندریا را با گلاب آب سماق سفرجل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند جمیع الجهات بغایت نافع است و خوردن بیخ که در آن محمود و زنجبیل
کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض مستفرغ و رفع تپها مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات در قرابادین مذکور شد **سقولوقندریا**
بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است **ماهیت** آن حیوانی است
مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع و اربعین طولانی است با پاهای بسیار از رنگ
اسبرتی دم در وصف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع و اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت **طبیعت** آن حار در سوم قتاله است **افعال و خواص**
آن در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم رسد حکه آورد و دیگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون شعر را بسترد و روست **فصل السین**
مع الکاف سک بضم سین و تشدید کاف **ماهیت** آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آنرا سک صینی نیز نامند
و چون در اکثر بلاد و غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازه آن بدست نمی آید و لهذا از عصاره بلج که خرمای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک
المسک نامند گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلج است و این نوع از آملاست **طبیعت** آن در اول سرد و در اول
گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس شکم و لطیف و حاد از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع
و مقوی اعضا و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی بدن شرباً و ضماداً و طلاءً مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن املست و **سنج** است
در قرابادین ذکر یافت **سک المسک** **ماهیت** آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند با این نام خوانند و اگر نافه مشک گذارند سک
نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را بان آب بسرشند سک النافه گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک الکرش خوانند **طبیعت** قسام آن مایل
بگرمی **افعال و خواص** آن قریب بآملک و قسمی از سک المسک که از جمله طیوبات است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشاء دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد دل
و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع **صنعت** آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلج تازه که عوض آن خرما است و با شش رطل مازو بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد
از آتش برگرفته از هر یک سنبل الطیب لسان العصافیر و بابونه برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه صندل زرد نیم رطل زعفران یکم
درم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند **سکباج** بکسر سین و سکون کاف و فتح با موحده و الف و جیم معرب
سرکه فارسی است **ماهیت** آن نوع غذا است از سرکه ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و مرطب **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان
خون و مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و تشنج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و مضر شارب ادویه مسهله مصلح آن حلویات
و پالوده **صنعت** آن آنست که بگیرند گوشت را و بجلد و معطر ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و گندنا را جدا جوشی داده از دیگ
آورده گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت نیم پخته عسل یا شکر یا شیرۀ داده قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ آورده تناول
نمایند **سکبینج** بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و بهندی گندل نامند
ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بنجار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و پازرد و اندرون سفید با صعوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه
و حریف باشد و آنچه که بسم موضعی است قریب باصفهان آورده شهد دگویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ است اندرون سکبینج سفید است
تخلاف قنه و این صمغ را از تر دیک برگ آن میگیرند بزدن تیغ بر ساق آن قوت آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند دو نوع میباشد و هر دو جید اند **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم نوشته اند و این صحیح است **افعال و خواص** آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و خنازیر
و مسهل بار سفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که آنها چسبیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظ
سینه و مسکن درد دندان و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و معض و قاتل دیدان و کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض و عصارا ساله ... میکند

آن جهت امراض بارده بلغمیه و اعصاب برودت اینها و صداع بارد و صرع و فالج که حس حرکت در ان زایل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت صداع و صرع بارد و بلغمی اعضاء و سعدر و تنقیه الحصاة و تحریک آن انثیان آن جهت تنقیه مدر و استسقا و اسهال با سبوس و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه و دائره و قولنج ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل بخار زیر و تقویت باه و به ستور رضاد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب مرض از امراض مذکوره و آشامیدن تکمید انگ آن تا نمیدرم و تاکیدرم جهت صلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و باشراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و باعسل جهت تقویت باه و قولنج و دراطه و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب و جرب چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت تغییر دو استنشاق از نخه آن باسرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن فرزجه آلوده آن بشبیم بادیه جهت رفع عنا باس جهت اختناق آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن تقویت باه و وجع ورک و ظهر آن باسرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تنقیه عصب دیه اسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام و دیگر نافع و مقوی حل آن مانند حلتیت در روغن بادام تلخ و یا آب گندنا و یا سداب و با نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرد دین تلخ و مضر محرورین و مورث دوار با صبیح و مستعمل حرارت غریزیه و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کثیرا لمقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن قند و گویند در دفع سموم راتیانج است سکر بنجم سین و فتح کاف شده دوراء مهمله بفارسی شکر القصب معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکر او شکر سرخ مائل بسیاهی لوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی بهندی کهاند و شکر تری اللون و شکر سرخ مائل زعفرانی از گند وره و سرخ مائل بسیاهی را گر نامند ماهیت آن عصاره نیشکر است و آن شبیه نی است لکن غیر مجوف بتا داب سفید و سرخ و سیاه منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بنادیه و در خوزستان در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته منقش نموده آب آنرا گرفته بجوشند و با کوبیدن و آن آب را طبخ می نمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب می شود و شکر سفید را چون باب حل کنند و خوب تصفیه نمایند لطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در ان چوبهای باریک نهاده گذارند و یا بر ریسمان نیز گذارند تا منعقد گردد و مره بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده و در ان قالب بریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و بکفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان بسته آنرا فانید خراسانی و سنجری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی خوب بر هم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچه کرباس پاکی اندکی نم کرده و یا بر برگ موز یا تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بر حبابی شکل و جوف آنها متخلل باشد آنرا فانید و بهندی بتاشه نامند و اگر بران کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از صابون ساخته بر هم زنند که خوب سفید گردد و آنرا بر گرفته آنرا اقراص و یا قطعهای باریک سازند و مقدار یک انگشت پهن و بگذارند تا منعقد و بسته گردد آنرا فانید و نیز بفارسی شکر پنیر نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه بخوبی گرم کرده و پیش از انعقاد بر دست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در مین کشیدن هر دفعه تخته پاکیزه و یا بوته چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و پس اقراص سازند آنرا لطیف نامند و اگر بران کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوری خوانند و اگر دران مغز بادام و پسته و یا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر آنرا مانند گیسو بافند بفارسی گیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل می نمایند برای زیبایی و شکفتگی آن و اگر در تصفیه شکر بسیار زیاده نمایند چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و در رطوبت و چرک آن از ان سوراخ تراوش نماید آنرا فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر طرف آن مساوی باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند دران قالبهای صنوبری و یا گولا و یا بد در آنرا البلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی ماننده ژاله تگرک نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند و بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مزبور نبات و قند و ناطف و غیر آنها نیز می سازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست طبیعت سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و نبات و شکر تری اللون در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده از تصفیه

استفیه نمایند معاودت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر است نبات و از این پس قند پس نبات است و همچنین هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر

میشود و بر رطوبت آن می افزاید افعال و خواص آن ملین طبع و حلق و سینه و خشونت و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ و لطیف بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کند تحلیل

ریاح و جلا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعضا و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و عرق

بادام شیرین جهت بحه الصوت و تسکین قولنج و بادو مثل آن روغن گاو و بعضی دو و اوقیه که نیمگرم بیاشامند جهت رفع درد ناف و سده و جوف و تنقیه ارزنان نفسا و جهت عسر البول

مجرب و خوردن نبات در هر روز بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان

که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت بحه الصوت عارض از نزله و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن حلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محرقه

و به دستور حلاب آن مثل گلاب یا غیر مطیب با آب سرد و یا نیمگرم جهت اغذیه مرضی و در ابتدا الفاقه جهت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کره تازه جلای آن زیاده و منقی

قروح و جرب و مکه و خارش اعفان نبات و قلم و مشقی و ابوچ مثل جهت رفع جرب آن و طلای آن با حض و لحم زائد و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد آن

با کبریت و قطران سفید رسوس و لونشا در جهت رفع توبا و برص و زرد آثار و ریاح و دور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن

تازه مثالی و بجز اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده معقاالنبایت مؤثر لهذا اکثر صاحبان سل و اسهال و بعض صفرا و مزاجان و مولد خون صفرا خصوص که

در هنگام گرسنگی مفرطه تناول نمایند و بحدت صداع و مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم تخفیف آن روغن و یا ترشی استعمال کنند و تمام کهنه آن مصلح

[illegible] سرکه بیشتر [illegible] امثال آن است در تقویت باه و ملین و ترطیب بدن آن سرکنجبین و با

سکنجبین و با شیر تازه دو شیده و در سکنجبین قولنج عسل و مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از بر الحرور و المراج و قلم سلیمانی و مصر مطبوخ بدون سفید کردن آنکه

سرخ رنگ باشد برای محرور و المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازه نی شکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و خشونت و جلای

رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقه نافع و مولد صفرا و مصلح و موثر نفخ و نزول آب در حضیه اکثار آن و مکیدن آن مشتاجالی معده و لعبه انهضام طعام و تلیین طبع و اخراج

کننده ثقل و آسانی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و تقویم آن در گلاب حلاوی آن زیاده و چون آب معصور آن را جوش خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفه بارده و تصفیه

صوت و سینه یک باشد بمک بریانی که طاهر میگردد جهت جلای باصره نافع سکر العشر عشر بضم عین مهمله و فتح غین معجمه و را مهمله فارسی خرک و بهندی آک نامند ماهیت آن

شبنمی است که بر درخت عشر و بلاد خراسان منعقد میگردد و شبیه بقطعه های نمک سفید و آنرا کیانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی بخرق است بهتر

آن یمانی است که اولا ذائقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس تلخی شود و شبیه بمود سکیه و از آن شکر بتغال است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک

در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر نیشه و بعضی ملیکه مائل بحرارت و مجازی آن گرم تر از یمانی افعال و خواص اقسام آن منضج و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع

و آلات تنفس و جهت سرفه بارده و درد بشنسش و درد سینه و جگر مینمود و گرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه جلاء آن کم است و با شیر شتر جهت استسقاء

با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دیگر او ندر مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو و ضیق النفس مجربات شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلا

و ماء نافع و صداع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن تا یک اوقیه حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که دیسقوریدوس بن بالسن گوید سکر

العشر یکی از درخت نوع عشر که برگ آن شبیه ببرگ ترب و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مائل بسرخی است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در شربه از قاتل و در

خزائن ملوک مضبوط میبوده سکر العشر از این جهت مینامند مولف گوید بالفعل سکر العشر وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف

العین انشاء الله در کتاب مذکور خواهد شد سکر چه بفتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها ماهیت آن ابن الرداد گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد و در وسط آن

خانی شبیه بحشیش و بحی العالم کبیر شباهتی دارد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حبالشوک نوشته

سکو با بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و با ماهیت آن نام درختی است که در بلاد هند و بنگاله بسیار بهم میرسد بسیار عظیم و بلند میگردد و چوب آن را در آن بلاد در عمارات بکار

میبرند و میگویند که درخت آن چون کهنه شود و پوست آن را از آن جدا کنند و در زیر پوست آن ال که آنرا قیقهر و قیقهر نیز نامند بهم می آید چنانچه کافور که میگویند از زیر درخت کهنه کافور

فصل السین مع اللام سلاجیت بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت هندی است ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن و صوبه بهار و غیرها از سنگهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بر روی سنگ منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ با صاف و خالص و غیر خالص خالص آن چنان است که مذکور شد و غیر خالص آن است که میگویند نوع سیمون که در آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا لنگور و بنوماں نیز نامند آنرا میخورد و خورده بحکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند آنرا نامقیدان برداشته بجای سلاجیت خالص میفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با تریاقیت جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس و دق و شیخوخت و اسهال و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاحه بضم سین و فتح لام و الف و فتح حاء مهمله و ها و بفتح سین نیز گفته اند ماهیت آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر سنگها میکند و منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد در ولایت دیلم شور و از آن تریب میدهند بسیار قوی تر از پازهر است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و اشامیدن یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد زنجیر احمر رسیده باشد و طلای آن جهت کشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل است مقدار شربت آن یکدرم سفید آن و طریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلود است سلت بضم سین و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بترکی جو گندم و بهندی آت جو بالف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح جیم و واو نامند ماهیت آن نوعی از جو است و کوچکتر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن یک ساق و باریک دارد و منبر دو اب نیست مانند گندم که منبر است طبیعت آن گرم و خشک و گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد منی گردد و حریره آن با روغن زیتون و باکره بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدیده و نان گرم آن ملین طبع و مقوی بصر و مولد اخلاط صالحه و چون بکوبند و بریان نمایند در بعضی مولد نفخ و ریح میگردد و مقشر معده مصلح آن رازیانه و جهت تهیه شیر و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و حلوس و طبیخ آن مسکن و بوی شیر و سبوس و نشره و آب طبیخ آن منقی آن است سلخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خاء بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کینچلی نامند ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظ تر و سیاه مایل بزردی و براق میباشد و مجرب از ماده که سفید رنگ نازک است طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگ ریزه گرم کرده پخته باشند جهت بواسیر ظاهر و باطنی مجرب دانسته اند و بخور یکدرم آن با سه عدد حب الغار که در سنبل و زیت سوخته باشند جهت منع خروج ثالیل و سعوط آن موثر و با زجاج مخلوط جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتون که در آن جوشانیده و یا در آفتاب مالیده گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان صدید آن و جهت جرب و امعه و سائر خارهای اجفان و اندمال احداب و سبلاق و تقویت و حرارت باصره و شقاق مقعده و بخور قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهت رفع شقاق لب مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و یا شراب جهت رد یافتن داء الثعلب مجرب و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین میت و مشیمه بساعت و تجفیف قروح رطبه و بالخاصیه بستن آن بر درک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فاء و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ بحری آن را در بغداد و نواحی آن رقا گویند ماهیت آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری میباشد طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول و بری آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کباب آن حابس حیض و باحب سینه جهت تحلیل ریاح غلیظه والتیام فتق و ترییب العهود و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب و کلی انگل الانفحه ارنب و نیم درم زیره کرمانی سفید در هر ماه جهت گزیدن هوام حشرات خصوص

خصوص صفحات اجامی که بیونانی فوز ولوزفس نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خوردن برگ آن تر با جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل جهت بسیار زند لقدر
فلفلی و صبح و شام بلیع نمایند نافع و برند جهت صرع معیدیل و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با جند بیدستر جهت تشنج
سفید و طلای عصاره آن جهت تحلیل خنازیر و قروح خبیثه و دوای اطفال مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و کحل آن
مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون بیاویزند شکم بری را و آنچه در شکم است بر آورند لحد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو
سائیده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه چرک و التحام و منع آن از عود معیدیل و جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و جهت تنقیه
آن لقدر فلفلی با حریره های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن زرنیخ جهت ورم انثیان معیدیل با شیر مرضعه جهت درد ها و دوا
اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند در تیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفاة و بدستور طبیخ عصاره آن جهت فتق اطفال و گوشت آن نیز
جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و التفاخ و زیاده ذهن و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل در روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلا
سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و عنبر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سایر اعضا خصوص شقاق پاها
دوار در آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر لقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناهار و شام لقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند
جهت لهث که گرفتگی النفس و بر آمدن زبان است از شدت لهب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام و یا سوخته آن جهت کور نمودن
هر کرا خواهند کور نمایند بدان الم نافع و خوردن نوع بحری آن جهت رفع سموم شرب او بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع تپها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی
آن جهت رفع بستن مباشرت زنان نجابت مؤثر نوشته اند و گویند چون گشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب است و مقدار مصلح
آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرم و از تخم آن یکقیراط و از خون آن سه قیراط است **سلدانیون** بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون
و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و در مصر سدیان نامند **ماهیت** آن درختی است قریب بدرخت بید مشک آن بیت المقدس و خرابها
و بلندی درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه به برگ غبیراء سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم شبیه بپیاز و با شیرینی و قبض **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و دفع خشونت آن و جهت رفع سموم حیوانات خصوصاً افعی بهترین ادویه است و لطوخ
برگ آن **سلق** بکسر سین و سکون لام و قاف نوعی از بقول است **ماهیت** آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن تر و آنرا اسلق
اسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی و شیرینی آن کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و ساق آن باریک فی الجمله شبیه باسفناخ و این را سلق ابیض گویند
بهترین آن شیرین بیریشه آن است و سفید آن در دوا بهتر از سرخ آن **طبیعت** آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست ولطوبت و قوت قابضه
و رطوبت مائیه فضلیه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل
الغذا و ملین و ملطف و دباغیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آن است و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبیخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته
آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد گرده و مثانه
و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه
و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره و حادث از امتلاء و ضماد آن بر آن نافع و بدستور آب برگ آن و قطور نیمگرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش
و غسل با طبیخ برگ و بیخ آن جهت حزاز و شقاق که در حمل و صبیان که بفارسی شک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بوره ارمنی جهت رفع بهق
و دوا الحیه و تسریع نبات مو و استسقا و سائر اورام خصوص سینه آن و حقنه آب آن و با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و ریح و دیر و معقده و گذاشتن است آب طبیخ برگ آن نیمگرم
مکرر و با ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق حادث از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد سبز شدن جهت سوختگی آتش و آب جوشی و حمره که باد سرخ نامند و قیروطی با موم
و از آب برگ گو سپید آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل با عسل جهت قوبا و ثآلیل با حنا جهت بر... ...

٣٤٩

و کمونی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و انجاره مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مصلح آن

سکنجبین آن با مدبس است و استعمال خردل آن اکثاره و یا آب غوره و یا شراب با ترنج و گویند چون آب آن را در سرکه ریزند آن را احمر گرداند بعد از چهار ساعت و در خم سرکه بعد از دو سال **سلوی**

بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حرف بهندی لوا گویند **ماهیت** آن اکثر اطبا آن را سمانی دانسته اند و بعضی غیر آن گفته که از طیور آبیست و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن

اندک شبیهی بسمانی دارد و پاهای آن درازتر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهر آنکه مراد بتیرکی بلدرچین لسه بال نامند و بعبارت ازان باشد چه آن

از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکانهای آب میباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی **افعال**

و خواص آن بهترین از طیور آبیست و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور و اکثار آن مکرب و مصلح آن مطبخ آن با امور حامضه و نان نخچه آن بهتر از کبابی

است زیراکه کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور یکی را نبیل بفتح بای عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را گورکه بفتح

و سکون واو و کسر را مهمله و سکون کاف و سوم را لوندک بضم بای فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را در بهیر بفتح دال و سکون رای مهمله

و فتح بای موحده و خفای بای و سکون رای مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و نافع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و در پنجم و چهارم سرد و تر و دافع

امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل می شد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح خای معجمه

بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند **ماهیت** آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنک سرخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن شبیه ببرگ سوسن گرد و سیاه

آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ پنج مرجان و مثل آن خوشبو سوم سفید مایل بزردی و بی رائحه چهارم مابین سرخی و سیاهی

و رقیق پنجم رقیق کبود و خوشبوی شبیه بگلسرخ ششم شبیه بسنبل و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی هم میرسد و آن مخیل دارچینی میشود و تحقیق

چون پوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارچینی است که در جزایر سیلان و نواح قریب بدان هم میرسد و هر چند دو تر میشود دارچینی سیلان گو نوع

و کم بو تر بلکه مایل به بد بوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شده و بهترین آن سرخ رنگ پنجم خوشبوی تند طعم الملس است که با قبض و حدت باشد و بر زبان را بگزد و تیز

و کریه الرائحه نباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام

بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و مفتح سدد کبد و مدر بول و حیض و نفث و مخرج جنین و مشیمه و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو

و درد حجاب مفرد و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تنهای تو به و دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم و دفع ریاح آن با و مثانه دخان آن و فرزجه آن نافع و ضماد آن بر مثانه

جهت منع نزلات و صداع بارد با اصل السوس و اد و یه صدریه سمیه جهت امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و جرک آنان و بسیار بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و بلغم

در طبیخ آن و بسیار بخوردن آن جهت تقشیع و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا او درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر گرده مصلح آن کثیرا و مضر امعا و مصلح آن با

و کثیرا است **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یای نسبت و سلمانی نیز آمده و بفارسی دار شکنه و در مصر دار الشف و بهندی

کشته و استیتا نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بکبریت و سم الفار که ریچ نیز نامند یکجا و قیه که بعد از سحق بلیغ تصعید و مثبته بهترین

آن تازه و سفید سنگین است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص** آن داخل مراهم میباشد و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک

مداوای آن خوردن شیر تازه و امراق سمیه و قی کردن پی در پی تا صحت یابد و علامت آنکه از آن خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غشیان و قی است و اعراض

و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است **فصل السین مع المیم** سماق بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آن را بتازی

و طمطم و تمتم نیز و بهندی تترک و تاتری و تتری نیز و بیونانی اروس ب آن را در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا آن را سماق الدباغین نامند **ماهیت** آن

درختی است بقدر [illegible] و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و برگ آن بزرگ تر از آن و خوشه مانند خوشه حبة الخضرا و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبض و حدت و مستعمل

پوست آنست که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر از آن و برگ آن لطیف و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند

اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد سیر هم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پرگوشت ترش خوش طعم آن است که قبض آن کمتر باشد

٣٥٠

و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک قوت آن تا سه سال باقی بماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جیلی در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن

افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی و مدلع معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب اسهال مراری مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و سکنجبین

بمعیشه قی بکند و طعام و رمعده ذخامد مجرب مهیج شهوای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال لحومی و با زرده تخم مرغ که در آن پخته شود نزف و مانع اسهال است و مرغ دراج بهتر و قوی‌تر است و با شیاف قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت تنقیص بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر حادیه و حدت صفرای آن ضعیف‌تر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبخ آن با بادنجان مقدار شربت آن بنج درم بدل آن سرکه و اقاقیاست و سفوف

گر دیگر بر روی آن است که آنرا تراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم مسنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و در دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق در آب حیات گرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کتیرا

و چون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و تکمید بدان کنند جهت جرب اکحال و سلاق و تسکین حکه آن و بدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب جهت جرب و سلاق و حکه و منع بروز آبله در آن و تقطیر آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آمده در آن و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و دق و ضماد آن با آب جهت منع ورم مخف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و از قال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و چوب آن نهاده در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و جهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سائر ورام و نمله و قروح رطبه مشهد به فساد لثه و کلف و داحس و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعا و ذوسنطاریا و جرب مفید و چون برگ آنرا مهرا پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیاست و طلای محلول آن با آب نارنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قصیب جهت سلس البول و استرخای عضلا و ضماد برگ آن بر مقعده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا و گویند که از خواص آنست که چون در مشتی سرخ رنگ بخیند در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید اللصوق با اجزای حاره و بارده در رادعه و محلله است و جهت تحلیل اورام جفن و لصاق جراحات و تسکین وجع دندان کرم خورده و گذاشتن بر آن مفید و جوارش سماق و حب سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد **سماق الدباغین** گفته اند مازریون ریزه دانه کوهی است و بعضی برگ سماق لسبه اند و دباغان بان جلود دقیقه را دباغت مینمایند **طبیعت** آن بسیار بارد و قابض است **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند سماق است و بعض ابن بشیر **سمانی** بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در ماز ندران ورده و در دیلم و شم بضم دال و شین معجمه و میم و لیکن قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود بمیرد و مهلی ندارد و گویند غذای آن اکثر حرق است و مهلی ندارد و خائف و جبون‌ترین طیور است و بهندی آنرا بتیر نامند **ماهیت** آن از طیور مشهوره و غیر سلوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی گهاگر و چه گویند و دوم از آن کوچکتر آنرا لوده و سوم از آن کوچکتر و دیگر آن طوقی سیاه منقط منقطهای سفید و آنرا بهندی جنگ کوده و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی لوره نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیت مورث رقت قلب حضو متناول آن و مبهی و مهیج باه زنان و پخته آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن و بعد روغن بادام و یا روغنهای دیگر و آب انار ترش و نبات تیز شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بعید یل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن و در چشم جهت جلای آثار و دفع سبل و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور بر آن رافع تبهاست و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یکی را آنرا بتمامی چون مشوی نماید که چیزی از آن طرح نشود تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمسم** بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم و مشهور بکسر میم و سین است بلغت هندیه سپلان و بفارسی کنجید و بهندی تل بکسر تا و سکون لام نامند **ماهیت** آن معروفست و بهترین آن سفید تازه چرب

٢٥١

بالیدن آن است قوت آن تا ده سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که بروغن کنجد
سیاه معروف است ناسند معمول و معروف و در اکثر دواها و مراهم داخل است و در بعضی حلواها نیز داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد میگردد بسبب لزوجت و علفتیکه
دارد و در تر روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیر تر و مقشر آن زود تر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه
در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مغزی و مفتح و مصالح الکیموس **قلیل الغذا** و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب لزوجتی که دارد
و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعاء و مقعده و محلل اورام حار و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب افعی و با هموزن آن شکر و خشخاش
و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ بهمن که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد بهم کرده و شیر
کوبیده آن با نبات جهت دفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشرّبه خلط حاد و شرب شراب و جهت تلیین
و امعاء و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بر آن بعدی نافع و خوردن ده درم آن با یکدرم برگ گندنای سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود
مدر حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب و نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه افیون بهم آشامیده باشند جهت دفع خارش و موی
و درشتی جلد و شقاق مجرب یافته اند و با فانیذ و نقیع و بدستور با نقیع مویز و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با برگ کتان جهت
تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار و مضر بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و
با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که از آن در بین دندانها بماند و مصدع و مصلح آن
عسل مقدار شربت آن پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و ورم و شش خضر و سطبری عصب و قولنج و قولون و
گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بدستور سوختگی بزودی مانع آبله و تسکین وجع والم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاه کردن آن و رافع
جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بآن بشویند باعث
درازی و سیاهی موی و رافع شوره است و ابریه آن است و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح حای مهمله و تشدید لام و اکثر
این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد و بر
رطوبت آن غالب و آنچه سائیده و در آب جوشش دهند تا روغن جدا شود آنرا طبیخ نامند و سائیده و یا کوبیده آنرا بدون استخراج روغن رهشی نامند که
بفارسی ارده گویند و در حرف الراء مذکور شد **طبیعت روغن** آن در دوم گرم و تر تا بیست سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص روغن** آن
آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و قوی تر
از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مرزنای مرضی و بعد از دهن لوز و فستق نافعترین ادهان و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت
گشودن سده گوش و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با برگ نرطوبت
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش جراحتیکه از نورد بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی و صفای بشره و نرمی آن
مفید و بدستور از کنجد و جلوس در آن جهت اکثر امراض عصبی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر انداختن پارچه ترکرده بدان بر عضو و یا اعضاء و
بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن
جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک حمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از آن مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن روغن
بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه موثر است **سمسقوطن** بفتح سین و سکون میم
و ضم قاف و سکون واو و ضم طای مهمله مثناه و نون **ماهیت** آن اختلاف است بعضی حی العالم البستانی دانسته و بعضی مثل آن و لغیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی
است و دو نوع میباشد صخری و سهلی صخری آن در سنگلاخها میروید و سهلی در ریگزارها و برگهای آن شبیه بشبیح است و سطح و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت

با حلاوت و برگ آن باریک شبیه برگ از باند و سرهای شاخ آن کوچک مانند سر شاخهای بهانانا و خیزان طولانی سبطبری انگشتی و عنبش و سنبل برگ و سرهای
شاخ است **طبیعت** فاتر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص** آن ادویه است شریف نافع جهت امراض ظاهره و با طنه و محلل و منضج و جامع و مصلب
اعضا و قابض و منقی و بیدار فضول و برگ منجمد و ان منفع آن مسکن عطش حادث از حمیات و این همه افعال بقوت ظاهر و مستثنی و اشامیدن آن با سرکه و عسل
و با سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء و نزف الدم و زنان حامل و خیزان و جهت جرح گرده و با شراب جهت نزف الدم
و قروح امعاء و با سکنجبین جهت سلاح و عضل و با آب مورد و یا آب سیب و یا شراب عفص جهت قروح الامعاء و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته
و مهرا و سریع الانحدار گردد مقدار شربت آن از یک درهم تا پنج درهم و هرگاه اراده آنکه آن نمایند بهتر است که تکرار استعمال آن نمایند تا انکه مقدار و زن آن از اینها
در اکثر مواضع و الله الموفق طبع سهای نباتی است شاخ دار و برگ آن و در خشک آن غبار و خایه آن تا دو قدم و برگ آن با رنگ طبع لالی و در غبت دیگ مانند برگ شیرین بیان
گاه و در باطن برگها برکهای کوچک سپید و برگ آن رنگ آن گل آن زرد و چون سبز گردد ساق آن بریان تا خارش آید و در رنگ ظاهر ریشه آن سیاه باطن آن سفید
و بالزوجت و بی شیرین و بی عطریت بخلاف اول و غبت این چیز مانند آنها و مستعمل ریشه است **طبیعت** آن قریب بعضل و حار آن در گرمی ضعیفتر و رطوبت فضلیه این
زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و دو درهم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شوخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و ادرار مقداره نافع و
چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی ملتصق گردند **سماک** بفتح سین و میم و کاف بتازی ماهی بترکی بالق و هندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم و ماز قفای او کسر
لام و یاد شبو در آن بسیار و سود و ضراخی را مچهلی نامند ماهیات آن حیوانی است آبی که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه برانچه بدون آب تعیش نمایند مانند سقنقور
بر اطلاق نمایند مجاز او از انواع بسیار است بعضی را نام مخصوص اکثر را نیست و قصد او آن تعبیر حالی از ماهی حل همه منداند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
است که حق سبحانه و تعالی خلق کرده در ارض پیلی دو کصد قسم برگ و بهترین همه قسم آن است و نافع سمک بهری است که لطیف دیگر که دریا با شیرین سبک خوشگوار که حشیش
آن سپید و بزرگ و منبلات و سنگریزه که پنجره نامند و بار جل گذرند و همیشه جاری و کشوف باشد و باد بر آن بوزد تکون یابد و مقدار آن در بزرگی و کوچکی متوسط و بیر یعنی
و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگی و خار آن کم باشد و سموکت بسیار نداشته باشد و دست آن منعط سیاه باخطوط سیاه مایل است بسیر و شکم آن سفید و در بیجان
روز صید شده و شب مانده آن غیر بودن زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه اندک نمک سود نمایند و بعد از رضراضی ماهی شیط و بار سپلیت
و امثال این است و ماهی دریا شور که در لجه و یا سواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی انوس
که در نواحی سیلان هم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط است سرخ است و ماهی سلف که پشت آن سبز و شکم آن سفید و در بنگاله
ماهی رو و سود و در بنگاله ملسه و بکی ماهی سیا چه و گوشت آن نازک و گرم و با سموکت بسیار است و لذیذ و امثال این و بالجمله در هر دیار و مکان و بلاد که در آن چشمه و
با نهر و یا بر ساحل دریا واقع است نوع نافع خوب میشود و بهترین از انواع دیگر در هر جا پیدا میشود و چنین بحسب ماهیت و فصول و ماده و آب مختلف میباشد در کثافت و لطافت و لذت
و علاوه آن با انکه بکثرت متعلم فیه ماهی که حیوانی است هیچ حیوانی بر کثرت نسل ندارد و بار زمین ماهیهای سپید و قبوات رکود الهاء و ضعیفا که حرکت در زمین ما بیشتر دارد و ما کثیف متعفن است
که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و هم چنین ماهیهای بسیار بزرگ در این **طبیعت مطلق** آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر ما نا کواسج و تمساح و مار ماهی
و بعضی و ماهیان که شبیه بجهنگا نامند و ملسه که در سند و بنگاله بهم میرسد و ماهی شیر آب شیرین سرد و تر و ماهی آب شور و نمک سود و هر نوع گرم و مایل به یبوست
خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است **افعال و خواص** کباب آن بیش بریان کرده تازه آن بهتر از همه و بعضی بیان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس
در طبیب و مولد منی و بنیره پرورده و در محرور مبی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه دم و تصفیه بیه و قرص آن و سل و دق و سعال یابس و ضعف کبد و گرده حارین
و یرقان زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دو کی مجرب و مطبوخ ماهی تازه نیز با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاجان
و با بز قطونا جهت تهییج منی و تسکین حرارت و تسکین علت آن دوفعه و دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن
مولد منی و تخود و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای گشته و بد ملازمه مداومت بر آن جهت ترکیب زهر مار شافع و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن

۳۵۴

جهت رطوبت بطن بطریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق و باشش بیان کرده آن سکنجبین معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آن در قلت کرده

بروغن بریان نموده باشد تشنگی بسیار آورد و زیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار نافع و بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ زبیب

نفع فضول غلیظه و اخلاط فاسده است جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار جرب سمک مصر مبرد و بین در طولانی در ماهی رطب

عصب و معده بلغمی و مصلح آن تحلیل آن با روغن گاو و یا روغن بادام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و مقشر و عسل و گلقند سکری کهنه و یا عسل داکاجه و ادویه حاره

و زیرباجات و محرور را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن و با خاصیت مورث تشنگی و رادع آن سرکه و اکامه و در بعضی از جهه ملح آن موافق تر و خشک آن کم دور

بعضی از جهه تخیر ملح آن و آشامیدن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر چنانکه گویا از زنده و خود را مرده گرداندن است و بعضی امراض مزمنه است المرالیه از انجمله

نفع و قبل از آن بیماره بسبب نفوذ اجزای تخیر منضم آن بعروق و جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال این ها و جمیع آن با شیر و یا بیضه مرغ و یا گوشت

خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض و مزمنه و مکث معده که پانزده روز و زیاده بران گذشته باشد مائل گرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق برودت

و مولد بلغم زجاجی و مانع آن و مورث خارش و جرب و قوبا و تقشر جلد و بیلاء اسود و امثال این ها و آنچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سوداویه سوخته و مضر

اکثر و سکنجبین و اکامه و در مودن خوردن مسهل و تخفیف بدن و قدید رنگ سیاه آن که بحار بسیار و تمام ادویه زبون تام و کثیف تر زین جهت تحلیل بلغم غلیظه و تقویت محل معده و مورث

امراض مذکوره و بسیار مداومت آن باعث تکون سنگ و مصلح آن آنچه ذکر شد و حلیباتیان آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و تمام خورکه در سرکه

پرورده باشد و خشک و مجفف و در منصم و مقوی اشکه و دافع التهاب منفذ المعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال با آب شور نمک سود جهت رفع

عسر و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان کرده بگذارند تا سرد گردد و خصوص که یک شب بران بگذرد و زیاده و در جای نمناک نهاده باشد زود و بطی و ندامت بزرگ

بدان باعث برص و استسقاء و محدث اعراض خطرناک است و برای آن قی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر نافع است و در بسیاری خوردن جوارشات حاره و اشیای

حاره مذکوره در محرور سکنجبین حامض و سرکه و اکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که سبب به بلبیداد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است

و طبوخ و مطبوخ آن جهت ابتدای قرحه امعاء و جذب مواد ظاهر جلد و تحلیل آن جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت

زحیر حار نافع و زهره آن خصوص از شبوط اگر در چشم کشند اکتحال آن جهت دفع بیاض مؤثر و چون آن را بر مانند زانتی کشند و بمان قسم گرم گرم که حرکت داشته باشد

جاذب مواد و زجاج و خار و غیر آن ظاهر جلد نماید و در رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و داء الثعلب و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن

عقرب و سگ دیوانه گزیده و با روغن ها دکلاک جهت ورم صلب تهیاه و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و بیا با آن

کاه و یا آن در شستن گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت است و خوردن ماهی با نان آرد و نان باعث منع است و یا آرد و نان لطیف لهضم **سمکه رعاوه**

بفتح را و عین مهمله و الف و فتح دال بی نقطه ماهیست و خواص آن نوع رعاده در حرف الرا مهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای بسیار بجانب شمال

در فضاء درجه جروض شمالی خط استواء و طول یکصد و چهل درجه و اقع است نوع ماهی بسیار بزرگ بقدر یک کشتی بزرگ که از صد ذراع در عرض هم میرسد و در پشت آن بر

پشت و میان سر و شانه است و در حالت نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگ بقدر منار کوچک آب از بینی آن منجذب و مردم آن بلاد از اسباب صید آن روغن بسیار

دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است از آن پارچه پارچه بریده در دیگ های بزرگ بر آتش بروغن از آن گداخته در ظرفهای چوبی که بیت بنا کرده با طرف

میبرند و خرج سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلاد از جهان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است از آن گداخته برای سلاطین آن بلاد شمع میسازند

روشنی آن سفید مائل به سبزی است و از آنکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده بران دریا و سواحل آن منجمد میماند و نیز شنیده شده که در بعضی

میان دو سه روز هوای بسیار سرد میوزد و اگر مردم نزد دی خود را از آن دریا بیرون برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن اطراف شمال امواج تخته های

یخ می آید و تا مدت تمام در آنجا میماند بنحوی که خلاصی از آنجا مشکل و ممتنع و هر که در آنجا ماند هلاک گردد **افعال و خواص** آن گویند خوردن مغز

آن جهت سل و قروح سینه و جرب آن نافع است **سمکه الصیداء** بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و بمکه صیدا به تقصیر نیز آمده و انرا آنکه بر که و بکه

و بمکه توک و بیونانی ققنس نامند **ماهیت** آن ماهی است که در قریه توک در چشمه توک هم میرسد شبیه بوزغه کوچک و سام ابرص بادست و پا و دم و مخلب و
حمیدگی پاهای آن بطرف دستها و ران آن است و ران بارک و سر از و سر آن کوچک و دنباله آن دراز و زیر شکم آن خطوط و خالها و نازک است و رنگ
میان و ماده آن ظاهر میباشد و بعد مردن منحنی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود بمکه توک نوشته و توک قریه است از شام و پیدا آن قریه
در چشمه توک هم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که در شکار صیادان آن است ظاهر میشود و نر و ماده آن باهم شده و بهم میباشند تا نیمه آذر ماه میمانند و شفاد آن
مانند انسان است و در آن هنگام که فصل ربیع است کسی از ناگوشی آن با بیرون می آید و داخل آب میگردد و مردم آنجا جمع میکنند و در همان ایام از اصید میکنند
زیرا که در ایام دیگر بادان نسبت باید سبب سرعت حرکت آن چون صید نمودند بر دو ری از اندک نمک سوده مملو نمایند و نگاه میدارند فاسد نمیگردد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم و کف آن در سوم و هر دو بار طوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقدار یک حبه از کف با زرده تخم مرغ نیم برشت و یا مرق مرغ جوان
نهایت مهیج باه و منعظ گفته اند بحدیکه بهلاکت منجر ساند از شدت انعاظ و مراتب قوتش از غیر مکسود آن و گویند قوت این بحدی است که هیچ چیز بدان نمیرسد
و شرط خوردن آن است که سه بار در آن از اسوده بر خمیر ابیض پا شیده بعد از طعام نوشتند و بخوانند قوت باه را هیجان آورد و تحریک انعاظ نماید و گویند اگر
آن در ذکور و ماده در اناث موثر است و بعضی گفته اند که ماده از اخاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه از رنگ از هاب حوالی چشمهای صیاد اصید کنند
غیر آن چشمه مخصوصه سفید و بیابانات مذکوره نیست و آن حاریت و تر نیز دارد و بعضی گویند که آن در رمل مثل آنکه ماهی در آب است بخوص غیابد میکنند و از رمل
از اسقنقور الرمل میامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و هم چنین
و اصلی ندارد **سمن** بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن و بسنسکرتی بکاف عجمی و بمندی بادیا نامند و تازه آن را بعربی زبد بضم زاء معجمه و سکون
با موحده و دال مهمله و در حرف زاء ذکر شد **ماهیت** آن معروف است و منتهی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو
و گوسفند و شیر جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاومیش و خصوص جنگلی آن اغلظ از همه **طبیعت** آن در اعتدال گرم و تر و هر چند کهنه گردد
از رطوبت آن می کاهد و بیوست بهم میرساند و ده ساله آن در اول خشک **افعال و خواص** آن در افعال قوی تر از زبد و محلل و منضج و با قوت تریاقیه و مقاوم
سموم و مانع رسیدن اثر سم بقلب تا حدی اگر بعد از خوردن کسی شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامیدن تا قی باز رساند
و کیفیت تیز آن با دو سکر چه که شصت درم است با آب انار جهت دوسنتاریا نافع و طلی آن حلا و منقی اثر بثر و فضول دماغ و سلیه و سمن بدن و رافع بیوست خشونت
و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان طحال و صداع نافع و آن گاه قبض میآید و گاه لینت و لعوق آن آشامیدن جهت سرفه یابس و مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ
و کیفیت ادویه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع حصر البول در حال مجرب است و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و دافع دبیلت و باشیر گاو
تازه دوشیده و اکتحال آن با آب جنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع ادرام آن و طلای آن بتنهایی جهت تلیین صلابت آن و بازیت جهت رفع با حیا ان
برای جهت اوجاع و سعوط آن جهت شقاق و شقاق دواب حقنه آن با آب خاک جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن و مقعد
رافع شقاق و قطع بواسیر بغیر نزف الدم آن و تدهین گرم کرده و با ریختن و چکانیدن آن بر موضع گزیده زنبور یا عقرب جراره و قملد لسع اکثر جانوران سمی مفید و تجربه
رسیده و قطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب و به تنهایی
جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و صبح شستن در یک چنین کردن جهت تنقیه صورت و شکوفی و جلا و تصقیل آن و هم چنین زبد این فعل
نماید و طلای آن مکرر محلل اورام خصوصا اورام زبان و اطفال و بر جراحات باعث خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث منع آن گذاشتن فتیله و یا پنبه آلوده بدان
در دهن جراحات باعث وسعت دهن و تنقیه خود آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بیخته با روغن کهنه سرشته مجرب کهنه و
قوام بالتمام زائل گرداند و چون روغن را با آب سرد یک صد و یک مرتبه بشویند در جرب کهنه و بواسیر و اکثر بثور و قروح بالتمام زائل گرداند و شسته آن تلخ میگردد و
خالی از سمیت و خوردن آن با شیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن چوتا سنده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن نهایت نافع و مقصر صلابت باطنی و رکه و غیرها

وصول از خطر در بحر و درین و شطوط لین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرضی معده ضعیف و لطیفی مزاج و مشقت ناهضمه است مصلح آن در محرورین ترشیها و در مبرودین
جوارشات مقدار شربت آن بقدر طاقت با دو اودیه و قوت حالیه و تحلیل کننده زیاده از تازه آن است و تحلیل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکم باشد
مانند اطفال و زنان و لذا احب ادوام با گوشت اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوشانید تا مانند ماست
سوخته گردد لهذا روغن شود و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن صاف شود [illegible]
داخل کردن باعث خفقه و عدم سرعت عفا است **سمندر** بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و رای مهملتین **ماهیت** آن مهر یا سی گویند جانوری است که [illegible]
منتشر رنگ گردد مانند ماهی که از آب [illegible] و داشتی زرد رنگ گویند شاید [illegible] باشد **افعال و خواص** خوردن [illegible] مقدار یک
دانگ با آب نخود مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال [illegible] جهت نزول آب و ضعف البصر و طلاء خون آن [illegible] دفع
[illegible] **سمور** بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن جانوری است که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن بسیار **طبیعت**
آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** در جمیع افعال قوی تر از آن و دلق [illegible] گرمتر از [illegible] حیوانات دیگر جهت تحفیف [illegible]
آن [illegible] حیوانات دیگر [illegible] **سمیرانیسم** بکسر سین و فتح میم و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible] **ماهیت** آن
[illegible] برگ آن در غایت سبزی [illegible]
گزانج و سم حیوانات است [illegible] **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن
دافع مضره امراض بارده مستعمل **سمین** بفتح سین و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و نون [illegible] **ماهیت** آن چربی است [illegible]
و ذا بر گوشت [illegible] **طبیعت** آن [illegible] گرم و تر [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]
سریع الهضم [illegible] سریع الاستحاله [illegible] **فصل السین المهمله مع النون**
سناکی بفتح سین [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است حجازی [illegible] ساق آن اندک [illegible] برگ آن [illegible]
برگ [illegible] و ضخیم تر از برگ مورد [illegible] و گل آن [illegible] دانه آن [illegible]
[illegible] و بسیار نازکتر از آن [illegible] برگ آن [illegible] حجازی [illegible] برگ [illegible]
و سیاه و کشته و [illegible] و از چوب [illegible] آن [illegible] جهت آن حجازی [illegible]
بهر سه شاخهای آن [illegible] **طبیعت** آن در اخر دوم گرم و در اول خشک **افعال**
و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط [illegible]
صرع و شقیقه و جنون [illegible]
[illegible] **مسهل** [illegible]
[illegible] الاتفاق [illegible]
[illegible] جهت اخراج [illegible] شیر تازه [illegible] و شکر [illegible] مثقال تا چهار مثقال [illegible]
[illegible] شیر گاو تازه دوشیده [illegible] و شکر با شیر تازه [illegible]
[illegible] آن [illegible] یک مثقال [illegible] سودا
[illegible] مفاصل [illegible] مصلح آن پاک کردن از چوب
[illegible] و آلودن بروغن بادام [illegible] و گل سرخ [illegible] استعمال نمودن [illegible]

استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند

مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن مغث است و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت

جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخم های کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن موثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که آب

نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات پاکیزه عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس

رحمه الله تعالی ستر حسن فرکرسانشده و حبوب سفوفات و ضمادات و مطبوخات و معاجین بفوج آن درقرابادین مذکور شد **سبناذج** بضم سین و سکون نون

و فتح بای موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و لغت هندی آنرا سان نامند و سنگی است که آن را مانند **ماهیت** آن سنگی است اندک سرخ رنگ مانند ریگ منجمد و

نرم میباشند و در ممالک هند بسیار از کوهستان متصل الهاباد و توابع آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و سیاه این را دو ده نامند و دوم

سیاه و زنگار شبیه برنگ دود چراغ و این را بهندی ملیه نامند و سوم شبیه برنگ جلاس این را بهندی سورنیه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر باشد بهتر

و گویند بهترین آن نرم املس صلب جسیم ثقیل الوزن مایل بسبزی آن است و بعضی رخوتر آن بود **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند

افعال و خواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت اسهال مفید و ضماد آن محلل اورام و تر بلی برآمد جلا دهد و کف التهاب و باشتعال تحم سرخ

جهت سوختگی آتش با موم جهت بواسیر و سائیدن معادن آن با عث جلای آنها و موجب دود آن حرکت تنگی آتش و مستعمل صیقل گران است و در صیقل آهن و فولاد جو

در آب سائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار بر رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و اکثر

داخل خضیر مستعمل است **سنبل** بضم سین و سکون نون و ضم بای موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر

نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بال چهر و جتا ماسی و ... بلاطینی ناردو قسم دوم آنرا ناردین نیز

مینی نامند و در اسپانیون بهم میرسد و سنبل رومی را ناردین کیاکو و بعضی ناردین نامند **ماهیت** آن گیاهی است بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سمور بقدر طول

یک انگشت و اندک زیاده بران و بقدر انگشت و بار کثیر از آن خوشه دارد و چند عدد بهم پیوسته بیک بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مایل بزردی و بسیار خوشبو و تند و

بیخ آن اندک صلب جنبت آن گویند کوهی است که آن طرف سوریا است و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوشبو است که خوشه آن کوچک

بود و در بوی زهومت نداشته باشد و بعید از آن طولانی باریک که بوی زهومت آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت میباشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص** آن مفتح

سدد باطنی و مسکر و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مسخن آنها و شکوفه کننده و نافع رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول

دماغی و زبان و سینه و مقوی و طرد انصباب مواد بمعده و اسهال و دفع لذع آنها و عفونت حصاه و مقوی قوت ماسکه و حابس طبیعت و جهت خوشبوئی دهان و سر فه رطوبی

و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و محلل ریاح و نفخ در ریاح و ملل کبد بارد و جهت استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز ادرار با طبیخ و با جوامع شیر ملال سده گرده و با سکنجبین

جهت ازاله ابنات سبی و مقوی معده و با آب سرد جهت التهاب و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن بآب کشنیز جهت جرب چشم و تقویت باصره و در دیانیدن مژگان و رسانیدن

قوی ادویه و لطیفات ... و نشف رطوبات آن و تخلیص جهت دمعه مجرب ضماد آن مقوی قیم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی

آن و طلای مطبوخ آن در خضیر جهت سیاه کردن و دراز موی موثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات

آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین وجع و تنقیه آن و کشودن حیض و بدستور نطول مطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا

کمتقال بدل آن دو جزو خرمکی بوزن آن و گویند سادج هندی و شراب آن که از طبیخ آن در پانزده رطل آب انگور و یا عسل با شعف شکر سه هفته در آفتاب گذارند و جهت

افعال مذکوره بارش قوی تر است و جوارش و شربت و معجون مرکب با آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است **ماهیت**

آن بیخ و ساق است گل دار و خوشبو و با صلابت و در شکل شبیه بسنبل الطیب و بدلالتیکه برگ آن بار یک است و سر برگها عریض تر از بالای آن و سرخ

برگ باساقی رسته برسر آن شاخهای باریک و بسر هر یک گلی کوچک و بیخ آن لمبا محکم گرہ دار و ریشہای باریک نیز دارد و بسیار سبز و بیاض گل است و بهترین آن

تازه خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد **طبیعت** آن گرمتر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل

و با سکنجبین با ربیت و محلل ریاح معده و ورم سپرز و جگر نافع در درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل می شود و شراب آن که بیخ آن را در سی رطل آب بگذارند

اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و در روزی مثقال از آن باشد مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد

رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سازند و بیخ و دانه آن در حقنه داخل می کنند جهت تحلیل ریاح غلیظ نافع است نگرده استعمال نمایند **سنبل جبلی** ابهار زیب

نامند **ماهیت** آن اختلاف است اکثر آن را مو بسته دانند و بعضی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه به صعتر دستاخهای آن نازک و بیخ آن از آن کوچکتر و بیخ

بیخ آن زیاده بر دو سه عدد و دراز و بیرون آن مایل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و تمر و بی گل و این ابهار سنبل نامند و الامشا مثال آن ندارد آنچه از کتاب معتبر

فرنگی معلوم گردیده و دیده شده است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخ چتری و قریب بآن در سر شاخ سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و بر

بالای شاخهای بلند آن نیز برگهای کوچک بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه برگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بسیار بدو و غلیظ سیم موتینه یکی بزرگ و کوچک

بار بسیار قوی و ضعیف **طبیعت** آن قریب بسنبل الطیب **افعال و خواص** آن مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نافع در رفع استسقا

و تب بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل از آن در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرابت نمایند و مثقال از آن بیاشامند جهت

عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت تمام معده و احشا و قوت ماسکه و قطع تب بلغمی و تحلیل ریاح مقدار شافع **سنبل فارسی** شامل از سیاه و شاه ان بیر مثست

ماهیت آن تخمی از ریاحین است که با نرگس بسر و بادوم در غایت خوشبو و برگ پیاز آن صغیرتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز می باشد و سنبل یاسمین

در سر ساقی چند عدد بر بالا گلد گرد و در افعال قریب بنرگس پیاز آن صغیرتر از پیاز نرگس و سفید از اکثر در هند گل تسبیت نامند زیرا که در تسبیت کو آن بسیار می باشد

و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه و بیخ آن مانند پیاز نرگس و در بساطین میستانند و بر سال پیاز کهنه آن را

در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشها و اندک انتهای آن را بریده چند روز در آفتاب انداز ندلیس و بعد اس بنشانند نبات آن بلند و گل آن بسیار باکیزه و خوشبو

می شود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار پیدا می آید **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبوسه** بفتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون و او و فتح سین

مهمله و ها لغت فارسی است یونانی بر بادر داو و هندی ثلث نامند و بیرون آن سنبوسه مدور نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن

نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته در روغن پخته

بیانباید و یا در تنور میپزند و بی گوشت نخود پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز میسازند و یا پیاز بریان کرده در روغن ادویه حاره بریان می نمایند **طبیعت** آن

گرم و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و سمن بدن و مهیج اشتها و لکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوصا محرور مضر ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند

در صفا ادویه مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و مفرح و قلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و بلغمیه **سنجاب** بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء موحده

ماهیت آن حیوانی است از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و برتکو سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکستان اسکول نامند

نامند و در مازندران مسنگ و در درختها ماوی می سازد و در جبال و ترکستان بسیار بهم میرسد اکثر نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن حرام

و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص** خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت دوسیلی

و سر و درد مانافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و مفید رموی آن جهت التیام جراحات و قطع خون

و ضماد آن با خل جهت فروح و اورام مفید است **سندروس** بفتح سین و سکون نون و ضم دال و فتح مهمله و سکون را و واو و سین ... مهمله است چند اردوس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا

ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و در رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر و در روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته ...

در روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر مصالح رنگها مالند و از آن مع صبغ و سیاه زند از آن است در دواء ادویه او بهم مقابل الصد اکثر مذکور

و ظاهر است صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط جزیره چشمه ایست گرم و آب آن غلیظ و در میان آن
آب سندروس منعقد شده و نرم میباشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بشب است و اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ
و ملاحده نیز متفق بر آنند و درخت آنرا [illegible] نامند و گفته اند آنچه بر روی آنند درختی جنگلی سندروس است و آنچه شب کافور [illegible] سندروس دیده شده که در آن
کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم میشد که بعضی چکیده و بعضی در حلقش تازگی و عدم انعقاد در آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آن
که از قبیل صمغ است نه چون آنکه از دریا بهم رسد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد رنگ بسیار شفاف سوم مایل بکبودی و
چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوبی آن آنست که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از ادویه جبلیه القارست
و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از این نیز سبحه و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق این است که این اگر
سائیده بر آتش اندازند ازین بوی کریهی آید و از کهربا بوی [illegible] دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس
و طعم سندروس تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد و در کهربا نیز اشاره [illegible] مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در
اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضا ظاهر
و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعاء و قاتل کرم آن هر دو و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای اعصاب [illegible] از ادرار رطوبت [illegible]
و نفث الدم و خفقان و سوسی [illegible] و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه [illegible] اسهال [illegible] مداومت آن با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب [illegible] و حافظ قوت
است [illegible] گیران [illegible] مستعمل میدارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه جهت اسقاط جنین [illegible] العنین اکتحال آن
با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق و جرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن آید [illegible] جهت رفع
شبکوری [illegible] و [illegible] در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحت آن [illegible] غیرها بخور و دخان آن [illegible]
نزلای جهت نفع صداع و قطع زکام [illegible] بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر خشک گردانیدن [illegible] جهت درد دندان و استحکام دندان [illegible]
و قروح لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و چون ساییده آنرا با روغن بادام بمالند [illegible] آید جهت شقاق [illegible] هر عضو که باشد مجرب [illegible] روغن گل جهت
شقاقی که در گوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت
آن یک درم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن صاج هندی است **سندریطیس** بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر
راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مثناة و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شدید الحدید [illegible] ماهیت آن گیاهی است
ربیعی و سه قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی کردی و در آن تخمی سیاه [illegible]
و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ [illegible] کثیر العدد دراز و در جانب شاخ [illegible] و در اطراف آن شعبهای دراز [illegible]
در اطراف آن چیزهای ستاره و در آن تخمی شبیه بتخم [illegible] و قسم سوم برگ آن [illegible] شبیه برگ گشنیز و شاخهای آن بقدر شبری و مایل بسیاهی
و با اندک سرخی در تیره و تخم آن باریک تیره و مایل بسرخی و منبت آن قریب بتاک انگور طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر افعال و
خواص آن ضماد برگ تازه و یا ذرور خشک [illegible] قاطع نزف الدم [illegible] جهت التیام قروح و رفع اورام و ضماد [illegible] الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه
امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح موثر تر از اول و دوم **سکسبیویه** بفتح سین و سکون کاف و فتح سین مهمله و کسر بای موحده
و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و بالف فارسی است معرب سکسبیویه است و جیم بجای کاف و سکسبیوه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم حکوند و تخم [illegible]
باشد و حکوند در حرف الجیم مذکور شد ماهیت آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانه انگور و برنگ ماش و بقدر آن و مربع شکل و
از دو طرف آنرا بریده اند و این [illegible] [illegible] و در [illegible] مانند [illegible] تخم [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در سوم

افعال و خواص آن طلاء و ضماد آن با سرکه جهت اورام خبیثه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و اما جالینوس نافع [illegible]
اشامیدن نقیع آن تنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گل گاو زبان [illegible] مناسب [illegible] امراض مذکوره و منقی [illegible] و امراض سوداویه و صفراویه و
دمویه فاسده زیرا که [illegible] مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز از آن مفرح گفته اند و اقوال دیگر [illegible] صاحب تذکره و صاحب بستان و صاحب شفاء
الاسقام و غیره [illegible] دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جایز نیست **شنگهارا** بکسر شین و اشمام نون و سکون کاف [illegible]
و [illegible] الف و فتح [illegible] نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند [illegible] و جیلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد **ماهیت** آن ثمر نباتی
آبی است و نبات آن در آب [illegible] زیاده میروید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در ان ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار
و برگ آن [illegible] دار و ثمر آن مثلث و پوست آن [illegible] خاری و مغز آن سفید و شیرین با قفاحت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب
و خشک آن بسیار صلب خام نازک [illegible] پخته خشک آن [illegible] بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آن را [illegible] پخته میخورند
بعضی در آنکه [illegible] نیز بریان میکنند و صلب خشک آن را آرد نموده [illegible] با شکر یا آب سرد [illegible] جهت انجماد منی و دفع سرعت انزال و جریان آن و حبس
بطن و نیز از آن حلویات میسازند و پوست آن در حال سبز با کبودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است **طبیعت** تر و تازه آن سرد و تر و خشک آن
سرد و خشک و با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن مقوی باه محرورین [illegible] و دفع اسهال بالدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش
دل [illegible] و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین [illegible] و علت های دل را دفع کند [illegible] اکل کنند [illegible]
و مضر مبرودین [illegible] خصوص پخته صلب خشک آن **شنگهیا** بکسر شین و سکون نون و کاف [illegible] و فتح یاء و الف لغت هندیست
ماهیت آن بیخی است [illegible] شبیه بشاخ [illegible] کوهستان [illegible] که میان هند و خطا واقع است و آن انواع میباشد [illegible]
القوت و ضعیف القوت و متوسط و قوی القوت [illegible] و گفته اند مرتبه قوت سمیت آن [illegible] که اگر [illegible] کشد [illegible] یا بر زبان [illegible]
هلاک سازد [illegible] نفوذ در [illegible] سمیت آن [illegible] قلبی [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] شدن گفته اند حکمای هند امتحان قوت [illegible] گاو [illegible] شیر [illegible] و اگر [illegible]
ضعیف داز علامت ظاهری قوی آن است که [illegible] صلب باشد [illegible] اندرون آن [illegible] تیره و مایل [illegible] مانند [illegible]
[illegible] باشد و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه [illegible] و محتمل که [illegible] عبارت از این باشد [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] بکسر سین و فتح نون [illegible] و سکون [illegible]
است فارسی [illegible] **ماهیت** آن حیوانی است [illegible]
با الوان مختلف [illegible] سفید و سیاه و حنائی [illegible] میسازند [illegible]
[illegible] سیار [illegible] مختلف و در کابل [illegible] و سفید [illegible] **طبیعت** [illegible]
گرم و رطوبت [illegible] **افعال و خواص** گوشت آن موافق پیران و مرطوبین [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] آن [illegible] بلند و نرم تری باشد [illegible]
[illegible] شدید الحرارت [illegible]
[illegible] گوشت تازه آن [illegible] نقرس [illegible]
[illegible] خوردن گوشت آن موجب [illegible] جهت تقطیر البول [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] گویند [illegible]

لقوه و بالجمله کوفته جراحات کهنه را مفید و طلای کرده سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سقوط سعوط تصفیه دماغ جهت جذام و کلف نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر جا حی از رنگ و کم موثرتر در جمیع افعال قویتر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور زیر مقعد آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد ذکر و نقرس نائب مناب طبیخ گفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر منهضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوصا وحشی آن گاه درد بسیار و تیرگی در بدن بهم میرسد ضماد ادای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سنه مکی** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تا مثناه و را مهمله بلغت هند است یعنی نخود طلائی رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و در عقب به زعب و باطن آن سفید و بر از چیزی شبیه به پشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره بر مجاور خود پیچد و برگ آن ریزه ثلاث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یک ساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه به زعرور **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله **افعال و خواص** آن شامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و دوا بسیار نافع آب سرد معین فعل آنست **فصل السین المهمله مع الواو سودانی** بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات و آن گونه سرد است و بفارسی دارکوب دار بر و سار نیز و به شیرازی دارکوب نامند **ماهیت** آن طائریست دم آن طولانی و عرض بقدر یک کف دست خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آن است که با شجار منقار خود را بزند و کو دنماید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری و شیحی را استنبازک نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به حرابای صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مائل بتیرگی و سرخی و سوم ظاهر باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول با لیده که تا خورده اندک صلب است که بدبو باشد و این مستعمل در ادویه ماکوله و مشروبه از داخل است و دو نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک است نخیاق و برگ آن شبیه ببرگ گراث ... آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند و تخم کوچکی و گل سیاه آن سرخ و نبت آن کو ... و قوت آن تا سی سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص** آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن یکدرهم آن با زنجبیل و مویزج و زیره و هم چنین با شیر تازه دوشیده و خایه نیمبرشت بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه آنچه العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند دیاگا و جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب و در رانها مجففه رحمهای کهنه مقدار شربت آن مفرد با زعفران یک درم و مرکبا با ادویه یکدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حب النیل نصف وزن آن مقل مضر معده مضر است بسیار و مورث مغص و ضعف معده و جگر مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل تا هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بدل آن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع

اذیت سمیت سیاه دبیخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن باشیر گاو تازه دو شیده و خورانیدن فادزهرات است و شوب ددوا در

سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله بفارسی شیرین بیخ و بهندی

بیخ آن را بیخ مهک با جیتھی مد و ترکی شیرین بان و بهندی جیتھی مد و مرلی نیز و بفرنگی کلیسریزه نامند **ماهیت** آن اسم نباتی است که

در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و میخسپد بر آن و قریب به ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بهم رسید

بدشواری از آن زایل میگردد در غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست و زیاده بر آن میباشد و برگ آن شبیه ببرگ مصطکی

آن با این حمرت و زردت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ مغز آن زرد و دوم قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین است

و لهذا از اعوق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آن را مقشر نموده استعمال نمایند و وجه آن گفته اند که تا رانرا السیاه دست سیاه

و خود را بسیار بر آن باید جهت التلاخ حلاوة و تقویت بدن در دست و چشم خود نماند را زیانه و نیز گفته اند که نیز از آن جهت است که از جهت حلاوت

و زیادتی حس است و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند باعث سبب و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و تیز و بعضی شیرین آن در

غالب و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد متوسط در غلظت باریکی مستعمل است که زر صعید مصر بسیار شود و بعد از آن عراقی و پس شامی و پس هر جا که خود رو

خواه آن بلاد باشد و خواه مینه و خواه غیر آن که شیرین آن غالب تلخی و تیز و قوت آن بسیار کم باشد دقوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت**

آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک گفته اند و قول اول اصح است

با رطوبت غریبه **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که تا لبید و بنوشند و نرم کننده

سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر ابوال

و حیض جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکویی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کلیه و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض

دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تپهای کهنه و انواع سرفه گرم سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است و ادرار و

مداومت اشامیدن هر روز مقدار یک درم از آن با ربع درم شکر در از زیانه جهت جلای مجاری بدن و نکویی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات و رنج

و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای است که خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات

تو تنقیح باید نوشته که اشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین و در اسپیون و با ماء الجبن تا نافع است از او اصل السوس جهانی نیز جوهر

است و نی نمودن مطبوخ آن منضج رطوبات است و اگر تمام در دهن نگه دارد و چیزی نماند با سهال و یا در ادرار در فع میگردانند و داخل کردن آن در

سعلات مطبوخه و هم چنین در ادویه کبدیه مسکات صے باشد بر طبیعت و در نفع ضرر آنها است بسبب لزوجت و تخونه که دارد و اکتحال آن جهت جلای از اله

و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت داحس و با آب بیکبرد که گیاه مندی است و در حروف الباء مع النون مذکور شد با

آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد تازه آن جهت دفع بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و عجیب اثر از این با سویه و

امین الدوله خشک تر از سایر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که بسیار دون عبارت از آن است و اکتحال آن

نیز از اجتناب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران شیشه گران رنگ شیشه را کوبیده در کوره با اتش آن میسکیاز مد و تخم ان را محمد بن احمد

از سایر اجزای آن دانسته و دیوسقوریدس گفته و جمل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس عسل می آید و در جای دیگر هم

میرسد و مخصوص به آنجا است و گویند اصل السوس مضر بگرده و سپرز است و مصلح آن در گرده کتیرا و در سپرز گل سرخ است بمقدار شربت آن تا

پنج درم بدل بیخ آن فراوجاج مصدر بوزن آن کتیرا معجون با حشید انجیر و رب آن که بیخ را مقشر نموده نیم کوفته در باشق نموده در طول

آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که درد در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود و ماسند در شراب

دو شاب منفذ گردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر
مسهلات و از جمله ادویه است **سوسن** بالفتح سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی
است **ماهیت** آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و بستانی را بلاطینی ابرکی
دومیستیکا و صحرائی را ابریدیسے سالوتیکا و نوع دیگر صحرائی را وتال تره ابریدی سالوتیکا و بفرنگی بستانی را
ادرا ایریس دومنیسکا و بری را ادرا ایریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را تمرکابین نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق
سوسن کبود و صحرائی الوان میباشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمان جونی است و زرد را خطے
گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک است و با پنج و بر آنها گل آن و برگ
گل آن پنج عدد و بعد از شگفتن منحنی میگردد و دو نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل
آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گره دار کج و راج باریشه کمی و بیخ اقسام آن گرد دار و باشد و بیره طولانی سفید و خوش
شبیه بوی بنفشه و لهذا عوام از آن بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته
که تعبیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانیکه از آن سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت
عدم فرق میان اقسام آن و این سه نوع قسمی از سوسن کبودی و جبلی است که اسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی
است و بیخ آن یک عدد دو بین و دراز و بی گره و بدانکه سوسن آزاد و سوسن اسمین است که زنبق نامند در زبان سوسن اسمین را اطلاق
بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفشه و این کم بو تر از آن است
و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه پیاز بارشتهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین
اسمین است و روغن آن را روغن زنبق می گفتند و قسم سوم گل آن کوچک تر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و در شب بسیار بو
میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب انبوی نیز و بعربی گویند خزامی است بخاو زای معجمتین و در بلاد دسند خصوص
بنگاله کثیر الوجود است هرچند در اصل این اسم چیزی بری است ولیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را گل مریم
گویند و در سنبل نیز ذکر یافت **طبیعت** آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت محققه
و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و برسے آن از بستانی گرمتر و خشک **افعال و خواص**
آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و ضماد زیره او در احصی و اندمال زخمها و رفع حرکت آنها نافع و در رفع سموم ملذوعه و
خصوص عقرب ضعیفتر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آن از زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با
عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برگ نبات آرد گندم جهت تسکین اورام حاره و انثیین و سوختگی آب گرم و
بستوره با آرد جو و نشاستن رو یا آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با آهن و وزن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد
انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات الطرف و حصف نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و از اشامیدن آن یک
یک اوقیه و از طبیخ آن نیز همان وزن مسهل و جهت الایوس صفرادی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع معص و اوجاع عصب مفید و بدستور طبیخ
دم بین بدان و اشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و گزیره و قطر و تمریخ و ضماد بین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و بر آمدگی
رحم و اشامیدن تخم آن جهت ضرر سوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان و صنو معا بهی آن و قطور آن در گوش جهت درد آن
و اشامیدن آن جهت حدت دهن و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال بالاصفر

و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی
آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده
در مانیده باروغن گل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت
سوختگی آتش و امراض چشم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب
و دماغ و محلل ریاح و نفخ و انجره و از زعفران قویتر است درین امر و لهذا خیشی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن
بسیار است بخلاف زعفران و انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و حنفی از سوسن که در
زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک است بیخ آن کسطیری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ازرق است
و گل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه خائیدن بیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ
آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام رخوه که جمع و تحلیل نگردد نافع و جمع و نضج گرداند و بغدادی گفته که این عدس الرس
و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل اوست **آسوفال** بفتح سین
و سکون واو و فتح و لام **ماهیت** آن ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت**
آن گرم و خشک و با جلادت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع **سولان** بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت تازی است
ماهیت آن نخی است سبز رنگ شکل کرم از سفالیه در دوم حنیر **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب
محرق جلد و سعوط آن با آب جنبدر جهت تقویه و طلای آن محلل اورام بارده و براکنده کننده ریاح و بخور با دهن اکتحال آن جهت
تحلیل ریاح غلیظه نافع و در جلا اکتحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف بفارسی لبت و بهندی
ستو **ماهیت** آن اسم عربی از جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد از و بوداده آنهاست و لیکن باید که بحد اعتدال
بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته بعد از بریان نمودن یکمرتبه باب گرم و یکمرتبه باب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم
جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است **طبیعت** آن راجع بآن چیزیست که از آن سازند و پیوسته بر آن
از جو و گندم و برنج و نخود و کشار که نبق نامند و سنجد که عبیرا و سیب و قرع و حب الرمان و امثال این باشند و تبرید معمول آنها باده
معمول و دستور غسل آن در اینجا و در مقامه نیز مذکور شد **افعال و خواص** آن نیز بحسب اختلاف آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر
تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انار ترش بسرشند یا سفوف
سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقه معده باشد و تبهای حاره نافع و چون آنرا حسو یا حصیا سازند با طلیلی
نیز ترشی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد در مبردین طلیلی
را زیانه و کمون و با جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا تر و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت
و باید که با قند و با شکر بیاشامند و سویق از رزین سرد است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیر بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم
و مقوی باه و نفاخ و دیر باید که با ترشی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس
اسهال اما کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق جلوز بیتوت
و سویق رمان سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب سرد و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع
را نرم دارد و سرد و تر است و هم چنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از آن

و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشند و جهت اسهالات برای آنکه این ها خالی
از قبض و تغریه لزوجی نشیند و جائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای دفع آن بروغن حبة الخضراء یا گردکان یا زیت کهنه
چرب نمایند و گفته اند با ضرورت بسیار داعی نشود سویق را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که مسدد و خالی از عارضه
قولنج نیستند و مصلح ہم و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب
و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن زودی می گذرد و مصلح سده آن با شکر
و تبرید با استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است سوبیه بفتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یا و شده
و ہا ماهیت آن مشروبی است متخذ از ارز که آنرا کوبند و می پزند و به آب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب نارد یا عسل
شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده مکرر بهم میزنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز
در آفتاب می گذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و حنطه و از نان خشک کوبیده و ذرت نیز می سازند و از ارز با عسل بهتر است طبیعت
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قالع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز جهت استسقا و یرقان طحال
و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و منفخ و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش
معده و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است **فصل السین مع الهاء** سهجنه بفتح سین و خفای ہا و سکون جیم و فتح
نون و ہا لغت هندی است و آنرا سرکوه و سی کوه نیز نامند **ماهیت** آن درخت هندی است که در بنگاله بافراط بهم میرسد
و از آن شاخها بر آمده و بر سر هر شاخی شاخهای باریک و بر آن شاخها نیز شاخهای باریک و بر آن مانند خوشه و بر سر شاخ باریکی
برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته بقسم نباشد بجب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید
مائل بزردی و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر اوست و در جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو و اہل هند
گل و فتیله و ثمر آنرا در خامی یا با ماهی بروغن سرشف پخته میخورند در قلایا و خبز ہا داخل میکنند درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سریع التاثیر و دافع بلغم و ثقلهای دہان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و دستهای
آن و مشتهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غائط و سریع الهضم و انشا میدان عصاره
بیخ تازه آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره پوست آن که در زمین است مقدار دو مثقال
صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان مسده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت
تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مقرح جلد است و مخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل لذیذ
و مقوی اشتها است و دافع بلاغم و رطوبات معده و گرم آن و گرم امعا و اہل هند در روغن سرشف مربب مینمایند **فصل السین مع اللام**
سلیا ہای الثناه التحتانیه **سلیستل** بکسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح با و موحده و لام **ماهیت** آن درختی
است جنگلی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ
شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه تر بشقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن بنائی رنگ و ثمر آن مانند جوزه
پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع می باشد خاردار و بی خار و خاردار آنرا ہندی کانتی سیمبل و سالو را کانتی نیز نامند
و آن در خواص بهتر از بیخار است و بیشتر مستعمل و راو دیه بیخ است و در دو سایه پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن و چوب آن **طبیعت**
آن گرم و تر با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن گویند که چون بیخ درخت جنگلی نماند آنرا بر آورند و به کارد

چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفیدا سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت عزیزی و لسمین بدن عجیب النفع و نیز جهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دوامیل و بخور رو جذام و فساد خون و صفرا نافع است و نیز آن سرگاه در گوش رود گرمی گرداند **سیمو** بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضمادا نافع است **سیساردون** بکسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح سین ثانی و الف و ضم را مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن دستور یاوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوشانند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعض توهم نموده اند که آن قلقاس است و غیبت و چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر و تحقیق شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است و در بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و مقوی است و مبدان طبیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول و حیض و نافع منفعت معده و اعضای باطنیه است **سیسبان** بفتح دو سین و سکون یا مثناة تحتانیه و با موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند هندی آن راکل اقول نامند **ماهیت** آن اختلاف است صاحب منهاج و صاحب طبع له آن را حب الفقد دانسته مقرر کرده خشک باشد و بعضی گفته اند که تمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار و برگ عجب آکن و نیز سیسبان با موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این تخم لطیف الورق و بار یک بزردی مایل سپید بیاشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن شبیه رطبه و رنگ آن مایل زردی و بستانها و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این اقرب بصواب و اولی بنای مشابه این است **طبیعت** آن مایل بگرمی و در دوم خشک در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مقوی و منفع معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن در تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتر آن روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث حیاء و قبول نزد مردم مسلح محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن دو درم بدل آن با داورد دست و اهل هند ضماد برگ برگ آن را جهت بثور مجرب گفته اند **سیسیا** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و با موحده و الف و سیسا بکسر سین و سکون یا و کسر با موحده و فتح یا مثناة و تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر و بفرس گره شنیده و اهل سواحل مغرب خناطه و بعضی دمیا نامند با سم هر ماهی که مننده **ماهیت** آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود در اطفال حوب آن کتابت و نقش نمایند و از این جهت از انواع بیرون ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بطی الهضم و ملین لطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب بعد از ذلک مجرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض ملک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بران حک نمایند زائل سازد و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی یک مرتبه تخم میدهد و بچه میریزد اگر در دریا ده از دو سال عمر آن نمی باشد انتهی و این بعینه آن بجهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و گرد در حکم آن که از سیاهی آن مرکب میسازند در خانه دیگر که در آن چراغ باشد هر کس که نشسته باشند در اطراف آن خانه گردی مشاهده نمایند و نوشته که از کتاب مسیح رومی نقل نموده شد

نموده‌اند **سیلان** بفتح سین و یا و لام و الف و نون **ماهیت** آن اسم عربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از آن است و در دبس نیز مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت آن از آن کمتر است **افعال و خواص** آن قریب به تمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و ماها از بلاغم و مقوی کبد بارد و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذا و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن **مضر** محرورین و مورث خلاف بطلب بساد ملیت **مصلح** آن میوه‌های ترش و چاشنی‌دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر اثر آن بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است **سیسالیوس** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یا مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده که کاشم را شیخ الرئیس در مبحث اسقفا گفته که انجدان رومی است و از اساسالیوس سیسالی نیز نامند با الجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آن است که نباتی است و چهار قسم می‌باشد یکی شبیه برازیانه و از آن قوی‌تر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله‌پر نامند دراز تر تند طعم و بیخ آن زیاده بر شبیه دیا معطرتر در افعال از سایر اجزای آن قوی‌تر دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قوی‌تر از سایر اجزا سوم برگ آن شبیه ببرگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریض‌تر و بزرگتر و خوشبو و قوت این از قسم اول قوی‌تر و از دوم ضعیف‌تر چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و دراز تر قریبه بانکه دو طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون **بهت گسند** از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه به ترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مفسران **طبیعت** همه اقسام آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و ضیق النفس و تقویت اشمه و دفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و در درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل جهت دفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با سکنجبین تا ده روز جهت درد گرده و لعوق پنج قسم اخیر آن با عسل جهت دفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع **مضر** محرورین **مصلح** آن کتیرا و اکثار آن **مضر** جگر و **مصلح** آن زرشک **مقدار** شربت آن یک مثقال **بدل** آن انجدان است **سیسنبر** بکسر سین مهمله اول و کسر دوم مفتوح و در میان هر دو یا مثناه تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح با موحده و را مهمله در آخر سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی تمام است و بفارسی نیز سه سنبل و سی سنبل و بلاطینی دسکلم و بعبری نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آن را فلس گویند و از فلس تمام است و از آن تمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر تمام دانسته **ماهیت** آن نباتی است از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی می‌باشد بری آن را ذباب نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قوی‌تر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکشوفه است کثیرة الشمس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و بعضی در آخر دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و دافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرب او با حلوا و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر ضماد با سرکه و روغن گل و ضماد او جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور و جرب شرب او و ضماد او و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه

و در درد رحم و رفع حمل و حرق بر بو شریا ضماد داد با سرکه جهت نفث الدم شرب آن نافع و بدل سنوبر و تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن مشیر و محرک مواد دماغی مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج

در روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن انداخته در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکرر را جهت تفتیح سده دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبوئی آن مؤثر و بجای آن مدبل است

باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است با فصل الشین مع الالف

شادنج بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد **ماهیت** آن سنگی است سریع التفتیت عدسی شکل و چهار سو شکل نیز و بالوان مختلفه و بانواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستر تیره مائل بسیاهی و خشخاش سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره است که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه این ها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی حجاری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از اقسام محرق و این سیاه و زود و شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر البحار محرق که اغبر ثقیل الوزن میباشد

طبیعت معقول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر معقول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل معقول آن است و قوت آن تا سی سال باقی می ماند **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انار ترش و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و ادرار منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و معده و سلاق و سبل و شوریدن پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاره و با آب حلبه جهت امراض بلغمی قلبه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع بود و در غیر معقول آن جهت زخم گوشت زائد جراحات و زیادتی گوشت صلابه مجرب و با دستور قطور ساییده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحات مفعده و رحم و قضیب و اعضای عصبی نافع و بی بدل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مغناطیس سوخته و در ادویه عین حصص تا روی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا بود و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و مداسی البیار حلب سرخ خشک از سائر اقسام و جهت قروح خصوصا قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است

شاطل بفتح شین و الف و کسر طاء مهمله مثناه و لام و در آخر و شائل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی بوشتک نامند **ماهیت** آن دوائی است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلائی و بزرگ تر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار یا بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته اند که عودی است خشن پر گره مانند باقلا اشتباه دارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درقیه گره که از حاجه نیز از سنی میباشد **طبیعت**

آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل و اعصاب کیموسات محترقه
و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است مقدار شربت آن
نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن خواکه بارده است **شارف** بفتح شین و الف و راء
مهمله و فا **ماهیت** آن گویند اسم نباتی است بیخی شبیه تبرید و طعم آن بی حلاوت و ذی مقراطیس گوید **طبیعت** آن در اول گرم
خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند از اسپند بدیار اکبر است بموحده و فتح دال مهمله
و خفای و الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض
بارده و سیلان منی مفید **شاهتره** بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و ها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است
و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قاسوسی بمعنی دخانی و بعضی نیز و بشکاب باتره و بمعنی لعبه نامند
برای مره صفرا و کث باتره نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام از آن شجرة الدم میا مند جهت آنکه صاف کننده خون است
بالخاصیت **ماهیت** آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن
نفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریض تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حلاوت و قبض و هر دو را اگر بره ایام
نامند و برگ آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض است **طبیعت** آن مرکب القوی
و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص** آن منضج سودا
کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه بول و صاف کننده
خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قوی تر و جهت بهقهای کهنه و امراض سوداوی و بلغم شور و تقویت بن
دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و هم چنین با ماء العسل و آب
برگ تازه آن با شکر و یا با ثمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه
و قوبا و ابریه حادثه از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کثرت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع
انها بول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بطریق دابیق رفع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار و لطیف منضج آن و اکتحال
عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن
جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب
حکه مجرب و بدستور چون با آب تازه آن سرشته و یا لند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان که ریشک نامند
و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازه آن را جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام
گفته بهترین آن برگ تازه آن است و نوشته که استاد من گفت تدبیر هم که شاهتره به تنهایی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و
نه تقویت قلب بل ضعف آن دریابد شاه و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد حب النبوس قویتر از سایر اجزای آن
دانسته اند و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال
تا شصت مثقال با آب منقوع هلیله زرد و مطیب با شکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن بنصف وزن آن سنا
و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است و هلیله مصلح آنست و عصاره
برگ آن را با لعاب صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تره تر و برگ آن باریک تر

شبیه بپستین و ساق آن استاده و گل آن مایل بسیاهی و تخم وعروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بی مزه و بدبو و قایل اکل و سست چون انرا بجهت دفع حیض مستعمل زیراکه غیر شاهتره است **شاهسفرم** بفتح شین والف و فتح ها و کسر فا نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و رای مهمله و میم معرب شاسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی ناز بو معروف بریحان مطلق است و بتر کی ابسیم و قسمی که برگ آن بزرگست اسیم باکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمی که برگ آن ریزه است اسیم باروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مایل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان نیز دی نیز **طبیعت** آن در اول ودر دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت دفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن آن جهت قلاع دهان و ذرکرده آن با آب مبرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و دفع باد گریزان و لزوم تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا گویند تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بریان کرده در ادویه زحیر جهت آنکه لعاب آنها که مطلوبست زایل میگردد ولیکن کوبیده آن ضرر نمیرساند مانند کوبیده بزرقطونا و در تراکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده میباشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن باصمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جو شانیده آن نیز مفید **شاه صینی** بفتح شین والف وها و کسر صاد مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر نون و یا **ماهیت** آن عصاره جامد سیاه صفایحی است که بر روی آن بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون بخل است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر زردی خطائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای نقرس و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و اشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع **شاهسپانک و شاهبانک** و شاهبانک نیز نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند بنفسج الکلاب است و بعربی قثاء الکلاب نامند و بعضی حشیشه بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حشیشه بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که این همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب است که تخم آن را بپارسی سگ نیز گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص** آن جهت صرع و آب حلق از دهان خصوصا اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قایم مقام مرزنجوش است **شاه صینی** بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی ارهر و تور نیز نامند **ماهیت** آن حبی است از حبوب ماکول معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی و مدور اندک پهن در سر آن مانند دانه باقلا نشانی و در دکن بیدر و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص** آن نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجمد و جهت اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده **شب** بکسر شین و فتح نیز آمده و با موحده مشدده بهاری ذمه و ترک سنا

وزاک سفید وهندی هیکری بکسر یای فارسی و خفای ها و سکون یای چهار نقطه شاه زوانیه بکسر کاف و رای مهمله و یا نامند ماهیت آن ماهیتی است که مجتمع و منعقد میگردد از اجزای عفنه ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن اربعه غیر کامله الصورت که عبارت از زاجات واملاح و نوشادر و شبوب نامند وان خبری است شبیه بزاج و با اندک زنگی بخلاف زاج که زرشتی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و کرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آن را متعدده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی و یمانی زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است می چکد و منجمد میگردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را از اج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم مائل بانداره و این را از اج مارج نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم در زود شکن و باز مواتت رائحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که باسمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد **افعال و خواص** آن مجفف قوی قاطع نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع حرکت و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شرب سریع الاثر و شرب آن نافع نفث الدم و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه و تقطیر با گلاب و عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و لشف رطوبات و وجع اذنین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین حردون اجزا متساوی جهت قطع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قمل و مژه و اورام و سلبری ملک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور با مازو سوخته ... ستیدن دندان متحرک با خاکستر بیخ کرنب جهت قلع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه مطبوخ آن با سرکه و عسل نیز و در دهان جهت ورم لثه و لهاة نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با برگ آس جهت رفع بدبوئی زیر بغل و عرق آن و با نمک باز و دوگل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بینی و با دردی خل و عفص بر سر مسادی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و کاهر و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت و خش و با آب بر موی بدن جهت رفع قمل و برشک و اذابه لحم زاید در هر عضو که باشد و در زور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن تنهائی و در پارچه صوفی جهت منع سیلان حیض و لشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با نکرار حمل و نفوخ آن در دو بینی افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب سبکه بر سلاخ نماید جهت ازاله آن و تدر گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص است که چون کسی را چشم بد رسد و نسبت انجیر کند اگر در آن قطعه تقب بصورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد اهل آن خانه نرسد المضار اشامیدن یک درهم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدید و پیش سیار و مضر ریه و گاه مودی بسل گردد و در دوم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه و دو ستاره و کره گاو و با روغن گاه و شکر با شد و قی کردن و میوه

تر و تازه خوردن است **شبت** بکسر شین و فتح با موحده و تا مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و شبو نامیده
دانیتون و بهندی سوا و سوی و تخم آن را بهندی والان خورد گویند **ماهیت** آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و
شاخهای آن بسیار باریک شبیه بر ازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه
رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا
دو سال باقی میماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول
دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص** آن محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و بادشکن
مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد
اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط لزجه
از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اعضا بدن و منع ظهر و گرده و مثانه
و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی و امتلائی و طبیخ گوشت
با آن باعث اخراج ریح و نفخ و فارت و ... آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام است و چون شبت را ساییده با عسل طبخ دهند تا معقد
گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید با سانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و ...
و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم **مضار** مضر محرورین و مبخره و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن
طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن **مصلح** آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و در شبها
و در مبرودین ترنجبیل و دارچینی و عسل گفته اند **بدل** آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده
باشند و یا برگ تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اوجاع و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات
و تهیج اطراف و منع قشعریره و لرزهای ربعیات موثر و تخم آن گرم و تر و خشک تر و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن آن تنهاً بعد
از طعام مقوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته
در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضماداً و بار با زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر البول مجرب و انسته ...
و ذرور آن مجفف قروح رطبه و چرکین و جهت قرحه قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث
تلیین طبع است **شبرم** بفتح اول و سکون با موحده و ضم را مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و یونانی سطوسا و بشیرازی گاو کشک و
کاسطیوس ... نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد بمیرد و گوسفند را زیان ندارد **ماهیت** آن نباتی است که در بوستانها
و کشت زارها و بلاد ... ساق آن راست و با زغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه بنی و شیر دار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و
دانه آن شبیه بعدس مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سطبر و دارای
رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر
نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیار ملیا باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن
بی احتیاج قوی مجوز نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و مدر و مدر
اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل و ضماد آن جهت قوباء ... مضر محرورین

ممرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شرب آن تا یک درم و بدل آن

مقدار وزن آن یک مثقال آن قاتل لبنی و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه چرب است و تا نیم مثقال سیر

آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن آنکه کوفته در شیر حلیب تیار آن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در

سایه خشک نموده با انیسون و فلفل و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و ریوند و امثال این ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است

برای کسر حدت شیرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و تنها فی جایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سببش ریاح غلیظه

و بلغم باشد با فلفل و سکنجبین و انیسون و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه

بلغم باشد در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر

و هلیله حب ساخته استعمال نمایند **شبه** بفتح شین و بای موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جست و تلنگی کیهر و بفتح کاف و سکون یای

عجمی و ضم های هوز و رای مهمله نامند **ماهیت** آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس

دو یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد حاصل می‌شود زرد رنگ شبیه بطلا می‌سازند که بفارسی آن را برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را هم اصطلاحا

آن برنج مصنوعی دانسته اند و شبه ابیض اسپر و قلعی است و صلب و دیگر از زیر از هر دو رنگ آن اول یکبود و رنگ آن کمتر از فضلات

و دیگر ادوانی مصنوع از آن جوهر دار و نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد می‌گردد و ظروف و اوانی

اجساد دیگر اوانی خالص آن نشکند و نیاشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن اکل و شرب در اوانی آن

مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و با کاسنی و با عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن

جهت منع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید **مضر** مجاری **مصلح** آن عسل

مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند که چون موی را منقاش آن کنند دیگر بر نیاید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظروف

مصنوعه از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شابا که سریانی و یونانی قالیوس نامند

بزرگ به مقدار سه ذرع بلند می‌شود در ریگستانها و از نسخه خالیه هم می‌رسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ باریک

آن شبیه برگ آس سبز مایل با اندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شادانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لزج سیاه

بر آید **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند **افعال و خواص** آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع

از برای آتش افعی و حیوانات سمی و منقی سینه و هم چنین برگ و بیخ آن حابس بطن و محلل اورام ملتهبه است در راست **شیبی**

بفتح شین و کسر دو بای موحده و سکون دو بای مثناه تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و از آن دارم بیخ نفت نامند جهت

آنکه در کوره نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بلفا دست در تحدید و اکثر افعال **فصل الشین مع الثاء المثلثة**

ششبا بفتح شین و ثای مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ مورد دانسته که از آن دباغت جلود می‌نمایند و

گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت می‌کنند و انطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که نباتی است

ساق و گل و منصر دراد راق منتر اکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان یاد سنگی الخ با بهم میرسد و با غیات

دباغت پوست بآن می‌کنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب آن حابس سیلان و

مقوی معده و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام اقاقیا مفتت سنگ مثانه مصلح آن عناب مقدار

شربت آن یک درم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را با آن دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین**

مع الحیم **شجره ابی مالک** بفتح همزه و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف یونانی طوبابن نامند **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن مختصر یک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مایل بسرخی و بنفشی و بران برگها از هم دور و بر سر گرهی دو برگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف و دندانه دار مانند اره و باطن برگها سفید که گویا برگ کوچکی است و کثیر الشعب و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرایحه در اجتماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه با ریکی و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب ریزند از آن کفی مانند صابون بر آید و از آن گاذران جامه شویند خوب پاک گردد در دمشق و نواح آن بسیار و از اصفاهان الصاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنها است و گفته اند که قسمی از حرطیسیا است و ذخیره خوارزمشاهی است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در اوریه مذکور شد **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال **افعال و خواص** آن بیخ آن از ادویه مشهوره است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد است و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه ردیه مجرب گفته اند و اشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفث مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ هر دو نوع آن رافع قروح و التیام و بستن زخم با مضرت مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن حجر ارمنی است **شجرة الراهب** بفتح را و مهمله و الف و کسر هاء موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع و ثمر آن شبیه بثمر شاهبلوط و بعضی که از آن میگیرند و طعم بیرشبیه بشهد است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدن قوی و دانهای شاخهای وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه و غیر آن سی دانه است **شجرة المریم** بفتح میم و سکون را و فتح یاء مثناة تحتانیه و میم **ماهیت** آن نباتست شجره مریم است و مذکور شد و شاخهای آن در هم و مشتبک در یکدیگر چون در آب اندازند دراز و باکشیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص** آن مفتح و رافع بلغم و سرخ گشتاده و نشسته و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین بسیار نافع و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و رویدن گوشت تازه موثر و مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است **شجرة ابراهیم** **ماهیت** آن بعضی انرا ام غیلان و بعضی شاخ بیخ و مانند نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و برگ و گل آن زرد خوشبو دار ابرم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک میروید و گاه گل آنرا در تلخ و خوشبوئی نامیده **فصل الشین مع الحاء المهمله** **شحرور** بضم شین و سکون حاء و ضم راء مهملتین و سکون واو و در راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراجاریح و باصفهانی بحوغار و بارسی بغدادی توکا و رنامند **ماهیت** آن اختلاف است اکثری گفته اند طائری است سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد و مایل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک و دیگر نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است و توهم است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن سریع الهضم صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بنابت موثر حسن صوت و دافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت است و مطلق گرم و خشک و در بیشتر بسبب صلابتی که دارد در دیر الانهضام و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند **ماهیت** آن عضوی است از اعضا [illegible]

از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد برای محافظت آن و آن صلب‌تر از سمین و باده
آن و سمین سرد و تر رقیق و دم بارد مائی و فاعل انعقاد این هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت
و کثافت و انعقاد در شحم غالب‌تر از سمین است و دو نیست و ثابت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حیوانی که فربه گردیده است
و با وجود طریق استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی بآفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد
در ظرف سفالی بر دارند و اگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بهتر است و از برای بعضی امراض زبون و نیز طریق تصفیه و حفظ
آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن بدانکه شحم حیوان نر گرم‌تر از حیوان ماده و وحشی گرم‌تر از اهلی و هم چنین شکاری از
غیر شکاری و بعضی بین بین قریب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم‌تر و کهنه آن گرم و خشک گفته‌اند چه هر چه
کهنه‌تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم
خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک‌تر و مسک‌تر منضج‌تر و سریع الانحدار نیز و لطیف
الفنا و ترازالیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ‌تر از شحم خنزیر
و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم‌تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم‌تر از بز نر و شحم شیر گرم‌تر از همه
و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جایز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال**
و خواص آن بهترین شحوم شحم فوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن
پس شحم بط نیز سریع الغوص است بالخصوص جهت تلیین پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا امسکن اوجاع
و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه …
و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره و … از الانفع گفته‌اند و پیه افعی جهت نزول
ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و دراج و طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد … از موم و زفت
و شحم گاو نر با شحم بچه گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دوا با سیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر
جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای شقاق و صلابت و صداع و … بالیه صلبه
جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته‌اند که چون از عضوی موی آنرا کنده پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید
اصلا ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل … را بتلطیخ نماید جهت طرد هوام نافع و شحم …
کرنب … سیر … نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم معثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین و
لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **فصل الشین**
مع الراء المهملة **شراب مروق** بضم میم و فتح راء و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمری است که آن میده و کبابات
در آن جیانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شرین** بضم شین و سکون راء مهمله
و کسر راء موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و لفرنگی سندرو و بلغت اسلام آباد و چاتگام که مضاف
بنگاله است گرجن نامند **ماهیت** آن از اصناف سرو است برگ آن از آن عریض‌تر و ثمر آن شبیه بثمر سرو و از آن کوحکیر و قطران
حاصل از آن بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته‌اند و … سرو و شبیه و از آن کوحکیر در اصفهان معروف …
ارزن است و قسمی از آن کوحکیر خاردار و ثمر آن بقدر گردکان بوده آنرا عوعری نامند و گفته‌اند درخت شرین تا پنجاه سال میماند

۳۷۵

و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه ثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ با برگهای باریک اندک پهنا

طبیعت اقسام آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و شستن جراحات و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و با طلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و به دستور مطبوخ آن جهت منع نزف الدم و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض منعقده در رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و درد ورکین و با نمک جهت نهش مار نشاخدار و ذرور آن جهت منع نزف الدم و احیاء و التیام قروح و خوشبو نمودن رائحه بدن و حقنه مطبوخ آن جهت گشتن سائر دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و مطبوخ ثمر آن با تخم ایل و با مغز سر آن بر تمام بدن جهت علاج مضرت سموم موذی نافع و مورث صداع و نزال مصلح آن فواکه ترش و کشنیز

و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آن را که رنگ و روغن مانند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها می مالند **شراب** اسم

اصطلاحی ثمرست و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها و ادویه رطبه و یابسه در آب نخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند اینها بقوام آورده اطلاق می نمایند **شریفه** بفتح شین و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فاء و الف و زا

سیتا پهل نیز نامند **ماهیت** آن اسم هندی است هندی شبیه ثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و منقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا گردند و بعد قطعهای آن در جوف آن دانها است و بر پروانه رطوبتی سفید باطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی و صلب مخروطی و ثمر آن سفید و درخت آن با شاخهای بسیار تا به قامت بلند می شود و برگ آن از برگ سیب و ...

کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین پر رگ دانه پر رطوبت آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه **افعال و خواص** آن اندک مسمن و مقوی معده و محرک مواد ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای گور دان

نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون غلیظ لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و امثال این ها و تخم از اجوین بالا بند و بر سر بمالند سپش آن را بکشد و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و درم می کند و فرزجه آن مسقط جنین

مجرب **فصل الشین مع الشین المعجمتین** **ششریش** بکسر شین و سکون شین دوم و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین **ماهیت** آن اسم نباتی است که در دیر البلاد مصر یافت می شود سطبر تر از تمشی و بی مزه مایل به زردی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب

میکند **فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المثناة** **شطلبیه** بضم شین و فتح طاء و سکون باء مثناة تحتانیه و فتحهای موحده و هاء لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد بهم مجتمع و خیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بالخاصیت جهت تبهای حاده نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع الکلاء المستحکم و ضماد آن جهت علت معروف

بشو که گویند مجرب است **فصل الشین مع العین المهملة** **شعر** بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بفارسی موی و بهندی ... قبل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعارة **ماهیت** آن متولد از اجزاء دخانیه اخلاط محترقه و با نسبت بشاذ فرق

میان آن و صوف و وبر است که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و مابین آن سه دوست و صوف ...

و صوف را بفارسی پشم و دبر را کرک نامند و بر سه عام انجمله حیوانات یعنی بعضی را شعر و دبر هر دو میے باشد مانند بز

و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان امی باشد مگر شعر فقط داز

مطلق آن مراد شعر انسان است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آن مسحن دنبات مجفف

دبی اللزج و جهت اکله و خشکی دهن و زخمها و قلاع و قروح ذرور او طلای با عسل و با کندر در رفت جهت جراحات سر ذرور او بعد

از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت جرب و حکه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی

آتش و با سرکه مسائیده آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و شوری سگ دیوانه گزیده و با شراب در روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت

آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور

آن جهت بروز مقعده و درد کننده است بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیده آب و توتیای

مغسول با گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و جهت تجفیف

رطوبات آن و صرع دماغ شعیر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب بدستور دهن آن نیز مقوی

باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستوریات مقدمه

دهن آن در مرکبات در اوراد دهان مذکور شد **شعر الجباد** بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله **ماهیت** آن گیاهی

است شبیه بموی یال اسپ و با رنگ سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه باسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق

و تیجی قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پر سیاوشان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

آن بخور آن جهت تب ربع مجرب و تعلیق آن دافع ماندگی مسافران و رونده‌گان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون

واو و لام و آنرا الحارا الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است بی ساق و ثمره منحصر در اوراق خشن شبیه بحسن مائل بسیاهی

و بیخ آن سیاه و بی ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن گرف نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده یا بعضی

گفته که آنرا بفارسی اندرمانه دیر بری ما مرب و سیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم

دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد

و چون کج کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازد بوی موی آید و بعضی همین سیون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب

بسیار میروید میان طلیطله و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیه سیون است **طبیعت** آن گرم و خشک باعتدال **افعال و خواص**

آن قریب به پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی‌تر از آن و مالقی گفته از خاصیت آن است که بخور آن زایل کننده تب ربع است

بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن **شعیر** بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه

و را مهمله بفارسی جو و بهندی بیج بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده

تازه است و کهنه که یک سال بر آن گذشته باشد بسیار زبون **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قلیل الغذا

نفاخ کند دم و با قوت جالیه و قابضه و مخففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق مصلح آن

لبن و نبوعات و مورث لاغری آن و مضر مثانه مصلح آن و غنجها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بحدی که جو ها شگفته و مهرا شوند و صاف کرده

سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن

حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و مثال این ها

وسدد وسر لیع الانحدار د مولد خون صالح و در حی معده رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و بجام اعتدال الطین استعمال

آن جایز نیست و مطبوخ آن با عصفر وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حار و باضافه قرطم جهت اخراج بلغم

لزج و منع سرشک و مفتح سدد و با خیار و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر

نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امراض حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد

آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمامیل حاره و به تنهائی و یا با تخم خبازی بوزن آن جهت سل و ذات الجنب و اورام

زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیل ریوند چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد

و با سرکه جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد خود جو را با آب و یا عصارات بقلهای مناسبه بپزند و استعمال نمایند

و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب انجیر تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و درد گلو و با ازاذرخت و تخم کتان و زفت

و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن

با سرکه جهت جرب و حکه و با تنگار و افسنتین و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و با دستر و استحکام ترکیب

عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار لعاب آن موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت

کلف و خارش نافع و سویق آن یعنی آرد جو داده آن که سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و اشامیدن آن

با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش

شود و در دو غ حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و تپ مطبقه

و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بی عدیل مضر مبرودین و نفاخ آن شکر مصلح آن شکر و یا نبات خوردن مصلح سویق آن

معتدل نمودن با شیر خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد **فصل الشین مع**

الفاء شقنین البری بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب چام است ترکی الاوقه

و هندی کلیه نامند **ماهیت** آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام دگردن و پای آن بلند و گوشت

سخت فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبود تر هی است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن

ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را سرخ و آن بلند

تر و اکثری را کوتاه تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است **افعال و خواص** آن لحم آن عسر الهضم

و مجموع آن مستحیل بخون صالح مکرر و معتدل و مقوی باه که و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه

و اکثار آن مضر محرورین و مورث بی خوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه و دو ستیاده است و گویند بهتر است که بعد

از ذبح یک روز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و هم چنین سازند در فوبیه رابهترین آن کوچک فربه است و زیاده از یکسال آن

و هم چنین لاغر آن بسیار مضر است **شقنین البحری** بهندی سالوچ و بزنگی استیاکمرین نامند **ماهیت** آن حیوانیست

دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل در دنباله آن چیزی مانند خار است **افعال و خواص** آن چون کسی را به گزد

الم عظیم حادث گردد و چون پیش آنرا در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب

تفرقه آن اهل خانه و پاشیدن مسحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و باین سبب آنرا خوت اشرار نامند

و گویند چون بر بول کسی نیشی آنرا فرو برند باعث سوزش و درد حشفه صاحب بول شود و مادامیکه بر پا در ... نزع آن نه شود

شود **فصل الشين مع القاف** **شقاقل** بفتح شين و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و از اشقاقل و شقاقل و شقافل و شقیقل و شیقیقل نیز و بهندی ستاقل و سوالی و دودکی و کاکول و ستاو نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و بستبری انگشتی و دراز و سفید رنگ ساق و گیاه آن پر گره و بر سر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و بر از رطوبت چسبنده و گل آن سبز رنگ تر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ است و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسمن معده و کبد و گرده و مضر استسقاء و مصلح و مسلح آن عسل و مربای آن با عسل بی عاقله و مقوی ارواح و قوت باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقایق** بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و قاف و از اشقایق النعمان و بلاطینی بیابانی و دراز اسلم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر می شود و بلغت کستیلان الماليس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند بتشبیه بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست می داشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می نمود و لهذا موصوف بدان نموده اند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچک تر است و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزارا نامند نیز می شود و الوان و اقسام نیز **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ می نمایند بسیار قوی التخدیر و اسکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و اشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا که دفعة بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و وزن آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جاری و در ادائل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز بثور جلد نافع و نشستن میان طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و تقطیر آن جالی بیاض چشم و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال آن ... ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و داء الثعلب و کلف و ضماد تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و مقدار شربت آن تا یک درم **شقراق** بفتح شین و کسر نیز آمده و قاف و تشدید راء مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب اخیل گویند و بهندی لیلکنته نامند **ماهیت** آن و ماهی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچک تر سبز رنگ خوش منظر و در جناح سیاهی و مخطط بسرخی و زردی و سفیدی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح اصفهان بسیار بهم میرسد و در بعضی بلاد هند و در دکن در مرغان دیگر نیست و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوه ها آشیانه می سازد و لیکن بچه در آبادانی بر می آورد و صنف از سفاد و کثیر الاستقامت میباشد و فریاد بسیار می کند گویا آزار دیده اند و بعضی ادمی ... گفته اند

طائری معروف است بلون سبزی و سرخی و سیاهی و در سنجار و شکاف دیوارها خانه می‌سازند و در تابستان دیده می‌شود و بلد بویست و کثیر الصوت و گویند طائری است بقدر گنجشک که به گویند و گنجکان را صید کند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و در هضم مضر و در ربع مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف**

شکاعی بضم شین و فتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و یونانی اقراسنجی و نیز افشار رنغی یعنی شوکه البیضا نامند و گویند انرا شوکه البیضا و شوکه عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی الطرکیلیا اسم و بفارسی باد آورد گویند و اصح آن است که غیر باد آورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی ازا جربه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی اونت کتارا نامند **ماهیت** آن دو نوع می‌باشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قویتر و پر شعبه و مایل بسبزی و زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و بار یک‌تر ازان و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مایل بزردی و تخم آنها ریزه و مثلث بشکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند بزر دانست که کهنه نباشد و مستعمل ازان بیخ و ثمر آن است و بیخ آن قوی تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول و در سوم خشک و بعضی سرد و نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف طعم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لثاه و مقعد و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و استسهال البطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دفع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن با تسکین سمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام منعقده و مدمل قروح مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم بجای آن گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که شیرازی از اخبار مهلک گویند و می نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد

شکر تیغال بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تیغال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار از بروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می تند و دران می‌میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر رود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین می‌باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم می‌گردد و آن کرم را شیر ازی خرد و کک و تیغال و خانه انرا شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده از شکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و رطوبت بران غالب بالزوجت **افعال و خواص** آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن نبات است

شک بضم شین و فتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک اهل عراق و مغرب بیخ الفار و شیرازی مرگ موش کانی و بسیسلی کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ

زرد رنگ تا شاذ بود و از خراسان آورند و گویند در نقره است که از معدن آن هم بیرون آید و قوت آن تا هفتاد سال

باقی می ماند و بعد از آن فاسد می گردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و**

خواص آن از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهای بارد و شاید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در رنگ زرد

رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغن و جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و ذیم

درم آن در رنگ زرد کشنده و سوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گلوی بدن و برافروختگی بشره و گاه اسهال

الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده و بقدر ربع و تا دو چند آن بیاشامند و حال بدان

صاحب زیبق خورده است و چون در خمیر گیرند یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن شنود نیز

می میرد و خانه او از موشان پاک شود و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی هنگلیا و آن شبیه بتابانست سفید

و در آتش دود کند و دوم پلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم کودیا و این میگونست و چهارم داریا و آن سرخ است

برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار

می آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرزه و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکرقند** بفتح

شین و کاف و سکون را و مهمله و قاف و سکون نون و دال بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را اسبدی اول نامند

ماهیت آن بیخ نباتی است بطریق تخم و بیاره بر زمین منبسط و برگ آن شبیه بجوز ماثل و از آن کوچکتر و گل آن نیز

شبیه بگل و کم رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا بقدر ربعی و پوست آن سرخ

و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده یا نزده عدد و زیاده و کمتر نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال

رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند حنظل ریخته و یا در آب جوش داده پوست از جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ می باشد

بعضی از بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردگان ساخته در روغن

بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک بگلاب حل کرده

داخل آن شیره می کنند پس برآورده می خورند بسیار لذیذ میباشد و این آشپزی گاه گاه میباشند **طبیعت** آن گرم و تر و با رطوبت

فضلیه غلیظه که بعد از طبخ و جوشیدن کم میگردد **افعال و خواص** آن مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغذی سینه و قصبه

است **فصل الشین مع اللام شل** بضم شین و تشدید لام **ماهیت** آن ثمر درختی هندی است از ادویه

مجلوبه است بعضی گویند که از اسفرجل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن شدت

و اندک تلخی و قبض است و نرم ملمس و قشر و بعضی گفته اند مدور و بقدر زرد آلو میباشد و بعضی گفته بهلیات زنجبیل

است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل

و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و وجع المفاصل و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم

است **سلجم** بفتح شین و سین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی

عنقلی و عنقلی و بفارسی شلغم نیز و بلغت ترکی بضم بای عجمی و میم نامند **ماهیت** آن معروف است و بری

و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخها که نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهلین و بیخ آن باریک مانند

بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگری را منابت صحراهای نمناک و

نزد یک آب و یونانی لوتیاس نیز گویند بیخ آن بقدر حیار و بسیار سرخ و مأکول و برگ آن شبیه ببرگ سپانخ
و ازان باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی
آن را برگ شبیه ببرگ زیب و کثیر التشریف و ازان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک
ریشه و مأکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و نا شد و انه در بعضی بلاد و اراضی خوب میشود و نازک بی ریشه و در
بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه است و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر
و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوایل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد **طبیعت** بری آن در
اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم و در اواخر اول تر **افعال و خواص** آن ستا ول مطبوخ
بیخ آن کثیر الغذا در رفع سعال و تلیین سینه و تلیین و مقوی باصره و مشتهی طعام و مسخن بادبر زیاده کننده منی و منفت
حصاة و در ریوی و برگهای نازک آن قوت آورنده باه و تلیین الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و نمیر بیها و در احادیث
وارد است که امر فرموده اند بخوردن شلغم و فرموده علیکم بالشلجم فانه لیس احد الا و له عرق من الجذام و الشلجم
یذیبها و در حدیث دیگر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون رشتهای
باریک آن را بسیار باعسل بیاشامند جهت سپر زو حصر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اعضا
آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه مزمنه و بدستور طلا و ضماد برگ بیخ و با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل
آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی اشتها و مشهی ولی نفخ خصوص باخردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است
و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و جشا آورنده و محرک باه و زیاده از محلل آن جهت انکه رطوبت
فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل میرود و جمیع اجزای آن باتر یاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و بعضی فرزان
بیخ آن حضرها که اندک بریان نموده باشند و مشهی و باتریاقیت و در جمیع افعال قوی تر ازان و مولد ریاح و مصلح محرور ین
مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش مسلاو و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع
اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن
جالی البشره است طلاءً **شلیل** بفتح شین و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بهندی شفتالو گویند و هو نوع من
ماهیت آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل می شود و آن بقدر زردآلو
و کرد و گلگون و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و غائله آن کمتر در طبیعت و سایر افعال اقرب بآن هر دو است **شمع العسل یا شلیل**
شمع العسل **شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و یونانی قیروس ماهیت آن معروف است
که جرم خانهٔ زنبور عسل است که عسل را دران جمع می کند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را دران جمع میکند
و آن مایل بسفیدی و زردی و نرم و چرب خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که برد های خانه خود را
ازان می سازد و دران عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بکبلیا است و آن چیزی سیاه
رنگ است که بکوار یعنی خانه خود می مالد و این زبون است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن
بسی سال باقی میماند **افعال و خواص** آن محلل و منضج و تلیین اعصاب و موافق جراحت و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها
و خوردن وزن دو حبه آن بقدر دانه گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با اجابت موافقه و یا در روغن بالخصوص عرق

روغن مجرب ... جهت ترویج باطنی ... اسهال مزمن و دفع سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل
و رفع انجماد شیر و درد گلو و ... و تصفیه صوت ... و بخور آن ... صاحبان حمیات و رافع خشونات سوادی و با سینه
و درد ... آن ... بوی ... و با دهن گداخته آن با روغن گل سرخ یا زیت ...
جهت ... نافع و طلای آن با ادهان مناسبه ... روغن ... جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات
بدن و تنضیج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و به حرکت آوردن ... و رفع اذیت زخم ... و جاذب ...
و طلای موم و روغن ... با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ ... و زایل کننده
کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم زرد با سرخ با روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند ... دراعضا
گذارند ... و ... تحلیل ... مواد ... و چون ... ساخته بر پستان
گذارند ... انجماد ... شیر ... و ... اورام محلل آنها ... ریزه ریزه کرده آن باز ... خشک
... و ... روغن ... گرم کرده محلل اورام ... و مسکن اوجاع و چون مخلوط ... نموده بر آتش گذارند
... اندک ... خوردن موم ... آن ... مقدار شربت ... ان ... با ...
... و گویند چون ... آب دریا ... سایر آنها گذارند ... آب شیرین ...
... دستور ... کردن موم آن است که ... موم را گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند
... چنین ... پس ... دو سفالی ... کرده آب دریای شور بر آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور
نباشد آب نمک بر آن ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و در سفالی دیگر که در آن ... اند ...
... در آن ... موم ... بدان ... و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز در آب ...
... همچنین عمل کنند ... مرتبه ... با آب شور و نطرون و ... سفالی دیگر ... پس آن ...
... در آفتاب ... آب سرد ... شب ... تا آنکه خوب سفید گردد
پس گداخته ... یکبار ... که مطلوب باشد ... گرم ...
و ... عمل ... سفید گردد و یا آن که بعد تصفیه چرک آن را گداخته در آب سرد اندک ... یا ...
... آب ... و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند
... سفید گردد ... الشین مع النون ... به فتح شین و سکون نون و
دال مهمله ... و ... به فتح سین مهمله ... فوقانیه مشدده گویند ماهیت
آن ... مخصوص اهل مصر ... دیگر ... سازند و گویند ... دستور صنعت آن
... هر قدر که خواهند در ... سفالی کنند و ... دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف
... حکمت بگیرند و در زیر آن آتش ... از طرف بالا ... و اگر ... طرف بالائی
... خوب است و اگر بجای ... کاغذی ... بر سر آن نصب کنند ...
بخار بیرون ... خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی است که بوی دود از آن نیاید طبیعت آن در سوم
گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی دل و ... مفتت حصاة ... سینه

و با زعفران منضج و جهت سرخه و ضعف عصب و خفقان و با افسنتین جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت استسقاء
و قروح و داء الثعلب و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصلح آن محرور و مخشن سینه و مصلح آن روغن گاو
مقدار شربت آن چهار قیراط است **فصل الشین مع الواو** **شواء** بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت
عربی است بفارسی کباب و بریانی گویند **ماهیت** آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش
بیواسطه یا بواسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بران زده باشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن استشمام رایحهٔ آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرطوبین و با دستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس
و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصرا** لغت یونانی است بفتح شین و واو و الف و فتح
صاد و راء مهمله و الف مشک الجن است و گویند در بلاد دشتالکاره فارس مشک چوپان و در تنکابن مشک داشتی
ماهیت آن رازی گفته از انواع فنجاسف است که برنجاسف نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی اطوس نامند آن
گیاهی است که هر سال تازه تازه میروید بقدر مسماری مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن شبیه ببرگ
دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند منبت
آن بیشتر وادیها است و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی باین نام که از مشک الجن نامند
دیدم خاکستری رنگ مایل بزرقت شبیه بشته بی ساق و بی گل و منتشر بر اطراف لیکن متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین
بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت آن سنگلاخها و کوهستان های عظیم دار تازه آن چون چیده شود بوی مشک
تازه می آید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و باسور
جهت عسر النفس محتاج باستفراغ و در حقنه جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل داخل می نمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه
است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طا مهملتین لغت عربی است **ماهیت** آن مجهول است
بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمانگران
کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی از اوشربان دانسته اند و گویند آنچه در قلهٔ کوه میروید نبع است
آنچه در پائین آن شوحط و با اختلاف منابت نام آن مختلف میگردد و صاحب اختیارات خوشه ازان گفته و بعضی گفته
نوع خبیث درزبون ازدرین است و این قول اقرب بصواب است **طبیعت** آن گرم و خشک و جمیع اجزای آن باقوت
قابضه **افعال و خواص** آن جهت اسهال مفید و طبوس و سایه آن ممنوع است **شوکران** بضم شین و
سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت عربی است و بغدادی گفته یونانی است ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس
خنوطه نامند و بیونانی قونیون و ستومیون و باریقون و طفنیقون و ستومسیون و بترکی شکنه و بفارسی بیخ تفت نامند
ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است بالزوجت و ساق آن با گره شبیه بساق رازیانه و سطبر تر
ازان و شعبهای شاخهای آن چتردار و برگ آن شبیه ببرگ قثا و بزرگتر ازان و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلها
و در ان گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل انیسون و مایل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند برگ ببرح و بسیار زرد
بیخ آن باریک و تخم و ثمر آن برنگ انیسون و بزرگتر ازان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی بیخ نباتی است که آن را دوسر
دورت دوروس نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج رومی است که از او دوروس گویند و بهتر و مستعمل آن آنست که در

کە در کوە لغت از بزرد روید و آنرا در سریانی گویند صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند **طبیعت** آن در چهارم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بزر البنج و در دوم آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی نبیند و فواق و برودت باطن و اطراف و تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقاحاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافع ترتریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از آن شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و با قرد مانا و سعیه و فلفل و تخم انجره با طلا و یا روغن خار انجره ان حلتیت و روغن حار بنا سب و ماتقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است و چون خوشه انرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از جمله اکثر اوویه مسکنه او جاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین او جاع حاره و نمله و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع آو یخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر حصیه پسران و بر حصیه کشتی گیران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضو یکه خواهند مو نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر بیضتین حابس رعاف و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنجدرم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه بآتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد پس مویز را از آن جدا کرده نگاه دارند و از یک و تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی است کاسانی آورده و زیاده از سه عدد منوم قوی است و لوکه من این مویز عمرو نام کرده ام **شوندر** بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال را در آخر بهرد و مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوعی از لفت است و بصری آن را لفت طلیطلی و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه سلجم است در نبات و بدستور لیکن برگ آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا نمیخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و انطاکی گفته فرق میان آن و زردک و شلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مایل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی و تیزی است و بعضی گفته اند قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ لطیف که تیک تازه باشد **طبیعت** آن بار در طبع در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال و خواص** آن انفع و عفونت ... ازعروق بظاهر جلد و مهیج باه و بغدادی گفته بنابر آنکه بار در طبع است که ظاهر است مضر باه است و مضر صبر و دین صاحبان معده بارده و بطی الهضم بصورت نفخ و قراقر و مصلح آن سرکه و خردل و بخیتن آن مهرا و مردم بلدان بسیار آنرا با ماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند حیلة ان ضرر میکنند و فعل آنرا باطل میسازد و بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزو از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت اردد نافع جلوس و نطول بران و در سائر افعال قویتر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد **شونیز** بضم شین سکون واو و کسر نون سکون یای مثناة تحتانی و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز سیاه دانه نیز و بعربی حبة السوداء و بیونانی ... و دسقوریدس شونون گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی است **ماهیت** آن تخم نباتی است شبیه برازیانه و از آن درازتر و دار باریکتر و گل آن زرد و مایل بسفید و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه ببرگ زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بتخم انیسون سیاه و تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشهیه و تریاق سموم بارده شربا و بخورا و حمولا با دهن سوسن عضلا و صدر و اعصاب و ... جهت سرفه بارده و در ادویه ... تنفس و بی المده و نفثان و استسقا و یرقان و سبزرد و قولنج ریحی شربا و ضمادا و ... و مداومت خوردن آن بر صبا ... مدر بول و حیض ... جهت سرخ کردن رخساره ... بشره و با سرکه جهت اخراج ... کرم معده

شربا و مثقال ثا دو درم آن تا سه درم با پانگرم جهت سگ دیوانه گزیده و در تیلاد با سکنجبین جهت تپ ربع و تپ بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنهای مزمنه و با النطرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر مقعد ماکه با رب سوره بنوشند سعید یل و نو تیدان خالص و یا در سرکه خیسانیده و آن گشنیز صر و بسته و بدستور مسعوط و در سرکه خیسانیده آن کشیده صبح سانیده جهت درد سر بارده و مزمن تفتیح سدۀ خیشوم و زکام و نزله و لقوه و لثغا نافع سعید یل و چون مفت غده دانه آنرا در شیر زنان خیسانیده بکیا ساعت و بسایند و در مینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد فرو برند لثغا نافع تراکل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط سحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور ماکنجال استعمال آن جهت نزول در ابتدا ارکما دکرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر مصیبه و بطبیخ آن با سرکه تنها ئی و با چوب صنوبر جهت درد دندان با ریدضماد آن در تبهش سر جهت منع و بسته قالی نزلات مزمنه در رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت تاسیل و رفع خال تفشر جلد در مفاصل و بهق و برص سعفه و توباد و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و تالیل و خال مجرب و با آب حنظل ترکه بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات البطن تمام سائیده آن با خون افعی و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت منع نبات مو تر دیا عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت انواع جرب ضماد و سوخته آن با موم گداخته در روغن سوسن و یا حنا دیا آب برد و برص صاحب فرح که لثغا سیکل ناسند مفید و رفع ریختن موی آن ورو بانده لثت بشبحه اسهت ضماد اندک بریان کوبیده آن با گلاب جهت ورمهای سودادی ساق با مجرب و با بول صبیان جهت قروح مستهد به سر و سائر قروح بارده رطبه و تقطیر بو داده کوبیده جوشانیده آن با روغن زیتون چکانیده گرده بقدر سه چهار قطره در مینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبه الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاند هوام و اکثار شرب شونیز مورث خناق و گاه در بین سید مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن و تقطیر کردن و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن انیسون نصف وزن آن تخم شبت در روغن آن از روغن زیتون و کرد جهت اعاده باه مو تو سین شربا و طلا مجرب بالتجربة و روغن آن که تقطیر معکوس گرفته شهند طلا بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن لغوظ بعد یل و رافع درد های بارده و سستی اعضا و شدن و بدستور آشامیدن آن شربهای سنا جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آنرا چون در عقد بیاندازند یا بیان آن بالای آب آید و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کند نش خورده است

فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیه

شیبه بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح با موحده و ها اسم عربی است شیبة العجوز است و از لفظی هندی ستانیه سند [illegible] آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبار ناک و گویا مقراض ریزه کرده اند و خوشبو مانند بوی شبیه بوی صعتر منبت آن بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و در ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن کافور است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضماد آن رافع ورم ریحی و لعیمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح حیم النفاخ و فم آن دارا ملمث و جذب جنین شربا و حمولا و حلو صافی با طبیخه موثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب العسل بقدر احتیاج **شیح** بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله یونانی سار یقون و اقد نیا شجر او سیقا بحریا نیز و لفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتی است قریب بیلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه بسداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن مائل بزردی است و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیرگی آن با رطوبت حسنه و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی افلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح

شیخ خراسانی و شیح ترکی نامند و در سنه ترکی تخم اسفناج ست که و حشیش گ نامند و آن تخمی ست معروف و در اسفناج مذکور شد و مستعمل از اقسام ان گل

انست غیر بسیار اجزا و گیاه آنرا میخوانند و گفته اند نوعی از افسنتین ست و صاحب منهاج آورده و صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه برگ سنجد و دیگری ارمنی

زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را سرومی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات ست و دوم برگ آن شبیه برگ طرفا و گفته اند که مانند آن یافت میشود

صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی ست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز

گفته اند **افعال و خواص** آن منضج و مسدد قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط بلغمیه و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا

و سموم بارده و عسر النفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شربا نافع و مقدار شربت آن در سموم تا نه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصلح آن

سکنگبین و ترمس و مثل آن و بوزن آن افسنتین و بعضی سداب بدل آن دانسته اند و حب طبیخ آن و به دستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سبل و ورم بلغمی غلیظ بعد از تنقیه

در برد و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق در داء الثعلب سرعت رویانیدن موی و بران مؤثر و ذرور آن جهت اکله و بیخ آن

که بدستور مستعمل سرعت میسازد جهت عسر النفس و دفع کرم و تبها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع ست **شیخ البحر**

و آنرا شیخ یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب شیل نامند **ماهیت** آن حیوانی ست بحری در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری لکن صید این

بدان شبیه نیست بلکه پوست صلبی ست و سر و جنین آن شبیه بگوساله و گویند در خشکی از مکان خود حرکت میکند و از این جهت آنرا اسمک الیهودی خوانند و آنرا غنی خوانند

افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و دافع آن ست و بخور اجزای آن جهت استحاضه

جهت رفع تبهای بلغمی و گشتن پشه مجرب دانسته اند **شیر خشت** بکسر شین و سکون یای مثناة تحتانیه و را و مهمله و کسر خا و سکون شین معجمتین و تای مثناة فوقانیه

بفارسی شیر خشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی ست که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان اهل نواحی خراسان

کشمیر و در درختی دیگر که کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر درخت قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن ست و از آن عصا

میسازند و کمیاب و قیمتی ست جهت آنکه چوب آن اکثر کج و راست میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ ست که از اکثر شاخهای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل

طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ ست و لیکن باضافت ترکیب شیر و یا کبیر و بدان

وقت مخفف از اول شیر و کبیر و اسقاط واو از اول خشت و آخر کشیر و یا کبیر برای تخفیف شیر خشت و بیر خشت گردید و نیز آنرا بفارسی شیر خشک مینامند یعنی

لبن منجمد و مخفف اسس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل ست که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود

گداخته گردد و کام و زبان از بسیار شیرینی وسردی گرداند و با جلا و تقطیع شیرین باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص ست و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش

و مصنوعی از آرد و جوشیده شکر را این صفت نیست و اکثر در بلاد ایتالیان بسیار میباشد و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم ست و از آنجه

بر شاخهای اشجار و سنگها یا بکیره افتاده و یا در جای دیگر و یا در آن احتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و آن تیرگی ست و این

نوع معقد و هان اخوب بسرد میگرداند و در آب گداخته میگردد مانند شیر خشت خراسانی و از زود آن اسهال قریب آن ست و گویند در بلاد صوبه بهار و بنگاله

و بهاگلپور و نواح آن از علتی که آنرا اسهای کنرا می نامند نیز شبیه بشیر خشت حاصل می آید و قسم که چون علفها را بریدند فضا لطه ست که بیخ آنرا آتش سوزند بعد از آن

از بیخ آن اجزای رطوبتی جوشیده بر می آید و منجمد میشود سفید و شبیه شکر و آن [illegible] مانند شیر خشت ست و آنرا بزبان مردم آنجا بهر لالو و به فرنگی مانّه

نامند و حکیم میر محمد عبد الحمید نوشته که من خود دیده بخود دم مانند شیر خشت ست **طبیعت** آن در آخر اول گرم و بر طوبت و یبوست معتدل **افعال و خواص**

آن اجالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و التهاب قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت

سینه و حلق و تبهای حاد و دشنام از مواد رقیقه و تسکین سهلی ست و اسهال آن برفق مدر و کربا و اذیت و اضطراب و احداث حرارت نمی کند اطفال و پیران ضعفا

موافق ست و اگر خورده و سرفه نباشد با گلاب بهتر ست و عمل آن در شیر و الا با دویه مناسبه دیگر و آب تمر هندی بهترین مسهل ست از برای صاحبان تب حار حاد

دهن و المزاجان و امراض حاره حاده که در تیم آثار ماء الشعیر که قریب بیک رطل است و یا زیاده مقدار پنج شش تولہ تا هشت تولہ شیرخشت را حل نموده صاف کرده
روغن بادام مقدار ده درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق را زیانه و یا قدری ماء الشعیر نیم گرم کرده بنوشند
المقدار معدل ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و از بادیه مقدار شربت آن تا بیست و
پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و مضر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که
شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین جالی البشره با شیر جهت حرارت گونه مؤثر است **شیر**
بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم که شیرین
مصنوع است و اکثر منافع مانند خمر است و مضرتی که در سرکه میباشد ندارد و در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه
بتخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکه تند مسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار ترش و پنجاه مثقال سرکه
کهنه مخلوط نموده تا ده و هفته بروند مگر ربیع میریزند تا مالح جوشیدن آن گردد و بعد استعمال مینمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء حطی
و راء هر دو مهمله و جیم معرب چیتر که هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و ببربری سواک الراعی و بیونانی
و فاحوس خامسه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بباء موحده لیبدیون با یاء مثناة تحتانیه ولیفدیون بفا بجای باء موحده و ببربری عقاد القار نیز نامند
ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود دفوه و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته
نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن جالینوس در مقاله هشتم از میامر خود از دیمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای
کهنه و مواضعی که کشت و کار نشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی شاخهای آن تا یکذرع و در تابستان
برگ آن خشک میگردد و بار دیگر در شتاء بر آن تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آنزمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و مستعمل بیخ آن
برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از خشخاش بسیار ریزه تر که بخوبی دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست
و در رساله ازادویه مفرده گفته قوت و طعم و رایحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بالقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین
آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن
تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بصفیه مرغ را در کوبیده آن بگیرد و نهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه
در بنگاله دیده شد نبات آن بلندی یکذرع تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گرهدار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن
اندک بلندتر و بعد از بیخ برگ آن در میان مواضع یعنی برگهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن
کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی
مائل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد
و در اواخر آن برگ بر می آورد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و منضج
و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و بلغم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق
استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا
و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و او لا آبله میکند پس مقرح ساخته مواد آنرا دفع مینماید و باصلاح می آرد
و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن میگرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ کرفس جهت سپرز و عرق النسا و جرب متقرح که ربع
ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در تحلیل سپرز مرجان و در غیر آن

آن قوت و زنبا دست **شیرزق** اسم ببطی شیر خشت است و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خواص مذکور شد شیر رق نیز نامند **شیلم** بفتح شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و تلخی مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در صفاهان کاکاسه و بشیرازی ششگ گویند و بهترین آن فربه است که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده و از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب سدر و صفا آوازه و نانیکه شیلم داشته باشد مسکر و سنوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و سنقی مواد و سرشته که پیه و آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با کبریت و تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرکتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دمامیل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و ریشهای ردیه و با گوگرد جهت بهق و طلا مفید و چون در شراب اندازند نهایت سکر و خواب گران آورد و بدل آن جند قوقی مصلح مضار آن روغن و شیر و قی کردن و رب و جامع مقدار آشامیدن و در حقنه آن لطیف تر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است و چون بران بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد **باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است و فصل الصاد مع الالف** **صابون** بفتح صاد و الف و ضم با موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است **ماهیت** آن معروف و دستور ساختن آن است که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده با پنج وزن آن آب در حوضی یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بران اندک نشیب حوضی یا ظرف دیگر و مابین هر دو ممری باشد و آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس پاک کنند تا ته نشین گردد و آنگاه آن ممر را باز نمایند تا صاف آن در آن حوض دوم یا ظرفی دیگر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و بمقدار آب باز در آن ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صاف آن باز در حوضی یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گرم نموده بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود و پس آب پیش از آن و همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریای یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم سکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزرست و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مقطع و محلل و اکال و منضج و ملین اورام و حمالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هم وزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زرنیخ و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و بار و غن گل که با هم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و بعد یک ساعت بگذارند پس با آب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گرداند از اجله ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک امثال آن جهت گشودن دمل و انتشال موی سر و صابون جهت منع چرک و قمل و رشک و ثور بریه نافع و موی را جعد گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با العبه جهت حکه و جرب و دفع آثار و چون در خرقه صوف اندازند و بر دبر حمار و قوبا بمالند زائل گرداند و با هم وزن آن نمک در حمام پس مستور جهت حکه و جرب نافع شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که بجزء محرق است که مترسخ نمایند و هم چند آن آهک آب ندیده و درهم نموده بر موی رشت ضماد نمایند در حمام و بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که موی و چرک در آن ملاق نماند و باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را ببرد و بالاتر دویه مناسب جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنضیج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شیاف آن مسهل اخلاط خام و رافع قولنج و مخرج کرم متعده خصوصا در اطفال و مدر بول بمقدار شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده و جراحت امعا و حشا و در سوخته آن دخل رقوق ستالی جهت ناصور سفید که موضع را اول با آب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بران بپاشند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیزاب است و شامیدن آن تا مثقال تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و تجاویر غذا آورد قی و اسهال شدید با شدت که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده و قی نمودن با آب گرم در روغن کنجد است با کره و لعاب آن آنکه

چرب نمودن بادام و نوشیدن و آشامیدن ماء الشعیر یا روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب الخطمی پخته و باقلی نیست
یا آشامیدن یک دانگ کافور و مالیدن تیزاب بر محل لسع و بعض حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار است و بتقرح دفع گرداند **صاصفراس**
بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین مهمله **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از بلاد چین بظهور رسیده و از بلاد ارمن
جدیده می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب بدان یا به باحدت و عطریت و
درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و در [illegible] سائر اوصاف و باحدت و برگ آن مدور و مشرف لبه شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از
تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمتری در قطر و سبز رنگ مایل بتیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل است و آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت
و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب
آن **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد و صفیه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه
ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه متعفن [illegible]
و سرفه کهنه و فواق و دق و غثیان و سهیه و سوء المزاج بارد و از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح
غلیظه [illegible] مجاری [illegible] کند و حصر البول حادث از سنگ گرده و مثانه و از خراجات و آثار است که اطلاق طبیعت می نماید و اسهال نیز با وجود
یبسی که دارد بسبب فادزهریت و جهت امراض سمی تمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و ثانیه و وبائیه حتی که گفته اند که اگر قطعه از قشر آن
در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون
مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نمایند نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج و ضرورت
برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید
ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده و بادویه مصلحه و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج [illegible] مفرطه بادویه مسخنه
بارده استعمال نمود و باذن الله تعالی [illegible] برطرف گشته و تسمین حاصل شد و جهت آنکه از شان این دواست بدرقه و رسانیدن قوای ادویه
که ترکیب یابد با او بسوی محل مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض مستفاده بزرگ بسیار است [illegible]
مناسبه بر علت و طریق استعمال آن بوجه کثیر دست و اشهر و اقوی همه آن است که بگیرند چوب با قشر آن [illegible] درهم حسب رای طبیب و اقتضای وقت
[illegible] ریزه نموده در [illegible] درم آب یک شب بگذارند و همچنین [illegible] در دیگ کرده سر آن را بسته [illegible] بخار آن بیرون نرود و پس در ظرف [illegible]
[illegible] با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود [illegible] پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس [illegible] صاف نمایند
و با شکر [illegible] یا بدون آن [illegible] آب داخل کرده با آتش ملایم جوش دهند تا [illegible]
[illegible] چهل روز [illegible] طبیب [illegible] چوب چینی نیست
و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف و صلو و شاصلی نیز
و بیونانی [illegible] **ماهیت** آن نباتی است شبیه بحلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و در شکل مائل
بسفیدی [illegible] تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام
شونیز [illegible] برهان [illegible] شبیه [illegible] خام [illegible] نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
شاید [illegible] زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت درد
و ابرد و ریاح [illegible] معده و نافع [illegible] و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است بسیار خوردن [illegible] آن محرک باد و رافع وجع [illegible] بارد است **صامریوا**

صامریوما بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون را مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس نیز مستعمل دارند [illegible]
عقرب و بعضی عربان آنرا عنبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجورد به جهت آنکه رنگ عصاره و گل آن لاجوردیست و گویند اسم گیاهی است که
بهندی آنرا الجالو گویند **ماهیت** آن نباتی است و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید و شاخهای آن پرشعبه برگ آن شبیه
ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن بسیج لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب منبت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کوچکتر
و مدور و ساق آن منفرش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنارها و جاهاییکه آب در آن ماند و برطرف گردد و مستعمل برگ ساق و تخم آن
است و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست است **افعال و خواص** آن محلل
و جالی و مسهل بلغم و مره سوداء و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن تمامه از برگ و گل و تخم با عسل
و یا با فانیذ شیرین نموده جهت اسهال مره صفراء و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز
بریزاند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبت ربع بیک ساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و توتای مقعد
و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندکی نمک و [illegible] جهت دفع قیام کرم معده و ضماد
و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده و آویخته نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مقدار شربت سبز مقطع آن با عسل مقدار شربت آن
تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که ابن البیطار درخت حب السمنه را صامریوما دانسته و لجالو در حرف اللام لتشابه لفظ مذکور خواهد شد **صاب** اسم عربی جمیع شیرهای
است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثاء الحمار و برگیاهی که شیره آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند

فصل الصاد مع الباء الموحدة

صبر بکسر صاد و سکون با و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا اصبار نیز نامند لغت عربی است و بسریانی حلوی و بیونانی خیقرا والیا و برومی
الیا و بهندی ایلیا و الوا و الیوا و ایلوا سیاه و در بنگاله مسبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبار و بهندی گهیکوار نامند **ماهیت** آن عصاره
و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی یکقامت و در بعضی بلاد کوتاه و در بعضی بلندتر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید
شبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلندتر تا یک ذرع و اندک عریضتر و طرف پایین برگ آن عریضتر و ضخیمتر از طرف بالای آن و سر آن باریک
و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و دراز هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخ که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنرا
که خشک نمایند و یا در ظرفهای گشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردند از بیخ آن در وسط برگها شاخی میروید و بر سر آن گلی
پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی
و نر و ماده میباشد علامت آن این است که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آنرا [illegible] و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت
و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی سقوطری که از جزیره سقوطره که برو به دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم
الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر آنجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ و منقش براق [illegible] به شکل زرد و شکل میباشد و اجزای آن و چون
شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از داخل [illegible] خالص از رمل و سنگ ریزه و خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و
بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد دوم هندی و آن زرد کم رنگ مایل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل
خصوص از داخل و سوم سمنجانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و یا نسبت نام بلدی
از تخارستان است و آنرا صبر قاربی نیز نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه [illegible] و در شکل و بدبو
و سخیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قلم دیگر نیز میباشد مشهور بحضرمی و این بعد
از سقوطری و بهتر از هندی و [illegible] و بعضی سمنجانی اسم ایرانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی العمل و از چهار ساله گذشته

[illegible]

الصاد مع الدال صدف

تا هفت سالگان بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بحمل معده نحیف و ضعیف به خوبی عمل نماید و جوانان صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعا و ماساریقا و جگر و طحال و معده و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق ایشان ضیق باشند و در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها مینمایند در فرق برایحه و طعم و صلابت است که اهل تجربه سیفا طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی بودن آن دارد و اینها قوت افعال و خواص آن مفتح سده و کبد و غیره و محلل ریاح حشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از او ساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و ... و صفرا و زائل کننده یرقان القوت مسهل و تفتیح سده کبد و بهترین دوائیست برای معده و منقی مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدت نفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بلّه ذریعه و ضماد مغسول آن ملصق و مصیر جائزه و مدمل قروح خبیثه الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و دافع خیاثت هوا و آنهاست و اگر پیش از برآمدن عمق مادئی لعیه اول هنگام ظهور علامات آن سه روز سهم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یک درهم و روز سوم یک درهم و نیم تا قدری برآن بجوشاند گذارند ماده آنرا تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب نیمگرم مسهل معده نماید بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل مسهل بلغم سیفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با معجونات آن را تنقیه و عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته فرو برند با آب گرم مسهل البطن نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و جامع معده را در یکروز زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه و یکدرهم آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گلسرخ و مصطکی جهت امراض معده و باد و نیز مناسب جهت جمیع امراض سوداویه اخراج اقسام کرم معده و امعاء و امراض طحال گردد و در دفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط به بلغم و اعاده کردن شهوت طعام زائل شده و اصلاح و التهاب حادث در امعاء از حرارت صفرای کائن در معده و باد و نیز بلیه و دفع ضرر آنها از معده و چون با اطفال شیرخواره باد و نیز مناسب بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر بطفل نخورانند و بمرضعه بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او و در کتب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز یک درهم هر روز بمقدار یکمثقال آنرا بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و گرههای مزمنه قابله را بتحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یکمثقال و یک نیم درهم آن مسهل و تنقیه درهم آن اخلاط فاسده و اکثار از آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن ... و قدری سقمونیا گفته اند و بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر معا و معده و کبد ضعیف و مقعده بجهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در اسهال تاثیر او در ضعف معده و کبد برگ گلسرخ و مصطکی و در مقعده مقل و چرب نمودن آن موضع به روغن گل یا روغن بنفشه و یا سپید و مقوی فعل آن عسل و افادیه و بلیله زرد است و تمام زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و املاح آن عند الضرورة و ... استعمال آنها بی ضرورت جایز نیست عسل آنست با گلاب و با برگ گلسرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا بطبیخ افادیه و عسل اشنان ... و کحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پرکننده قروح غائره چشم و جلا کننده آن و قاطع دم سبب لسوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم جربیه و جای آن که از خطا موافق شد و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با روغن گل بطریق ... سر جهت منع نزلات بارده و سخن دماغ و تجفیف رطوبات آن و با آب برگ مورد و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شدن سرطان و با آب گشنیز جهت قروح بینی و گوش و با روغن گل و شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و سبوسه و ریزیدن موی که از علتی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده و منجمد شده باشد و دفع آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و ... و بادسرخ و خنازیر و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر با ستور با شراب و عسل جهت گوشتهای زائد عضلات و اطراف زبان

خون لثه و اورام دهان و بخرین و قروح عسرة الاندمال خصوصا که برالف و ندا کرده باشند و با آب شیر تازه و سرکه جهت حمره و شری با شراب
طلو جهت دانها و بواسیر بر آمدگی و تحجر و دهانهای آن و قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده با آب گشنیز تا جهت اسقاط دانهٔ بواسیر اما باید که
الیه اسقاط و اسر تا بار و حنظل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گشنیز تا و سلخ الحیه جهت سقوط دانهٔ بواسیر امراض مقعده با تکرار عمل
بی نظیر و طلای آن بتنهائی و با ادویهٔ مناسبه بر بدن مو بی حافظ جهاد و شان الحفن و زوده از هم پاشیدن و ضماد و نطول آن در وجع
مفاصل که از طبیع بر آورده شود با [illegible] تسکین وجع حادث از ضرس و ریش و غسول آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب بخور آن و گرفتن
دخان آن با انبوبه در باسلیق جهت ربو بادامت بران بهترین دوا است و تحقین آن جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهنده
آنها و جهت قروح قضیب و فرج و زخمهای عصب بنهایت مفید و با استخوان پوشیده بالسویه جهت رفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و از زبان اهل
هند استماع افتاده که چون شکم اطفال شیرخواره قبض میشود و از ان درد و وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بنگاله مالیده گرم
کرده بر زیر ناف ایشان مائل بطرف چپ بموضع کبد و جهت مضرت آن مران را گذاشته می چسپانند اسهال می آورد و درد و وجع آنرا زائل میگرداند
و گویند که چون قطعه از برگ راسن نموده و بران زرد چوبه قلیلی افیون نرم سوده پاشیده بر ورم کشش ران که خیارک نامند گرم کرده بندند تحلیل دهد
و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول است و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفهٔ مسهله آن زائل میگردد و با نقص الا نفع آن از برای
معده و ضعیفا بیشتر از غیر مغسول [illegible] اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویهٔ شریفه و جزو اعظم ایارجات
و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و داء الصبر ضماد و طلاء و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد **صبی** عصارهٔ سنا مکی است
که از ان قرصها سازند و جهت رفع اورام بغایت نافع است **فصل الصاد مع الحاء المهملة** + **صحناة** بفتح صاد و سکون حاء و فتح
نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم خشک **افعال و خواص** آن مجفف
رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن و دافع بدبوی دهان که از رطوبات فاسدهٔ معده یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع در
تقویت باصره و برانگیختن شهوت نافع مضر محرورین و سوداویه مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سوداوی و امراض حادثه از ان مورث
تشنگی و بعضی اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل مغز کاهو و با سرکه و ترشیها استعمال نمودن است **فصل الصاد
مع الدال المهملة** + **صدف** بتحریک صاد و دال [illegible] نامند **ماهیت** آن گویند با حلزون مرادف است
و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و بهن شبیه باستخوان و در صلابت و رنگ مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف
و آنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحاء مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ
ان شاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد **طبیعت** آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد سوختن
گرم لطیفه میگردد و خشک محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت
تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلاء دندان شربا و ذرورا و سنونا و نقوع صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی
جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد ضماد صدف [illegible] محرق مخلوط بقطران براجفان مانع روئیدن شعر
زائد و با سرکه چون [illegible] ثآلیل و بواسیر گلاریه زائل سازد و مجرب است سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تحفیف لثه سست شده و استحکام
آن و رفع تعفن جراحات متعفنه گفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که
از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود بریزد و بری آن در ین فعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب گرم
و بار دیگر گرم و با ادویهٔ مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه سائیده و بر بناگوش بمالند صداع دائمی نزلی را زائل سازد

دمالیدن سوخته نرم سوده آن در او جاع بارده و رطوبه مسکن و زائل کننده آن است جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه رافع درد ...
بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بلطافت و خوردن آن زائل کننده سایر ریاح و سرد ... از بدن ...
آن بزیر ناف و بر قطن مقوی باه و دهشانیه اوراق لحوم اصداف مفتاح مسهل البطن و صدف فرفیری ...
بدان نماید محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد و صدف البو اسیر معروف بخف الغراب است
و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با ... و بد بو و ... و در سواحل قلزم ... برکه است ...
محرق آن با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع صدف القرفیر که فرفور نیز نامند نوعی ... است ... و در نهایت ...
مخرج مشیمه را نافع ... رحم و اکتحال محرق آن ... جالی است **فصل الصاد مع الراء المهمله** صریمة الجدی بفتح صاد
مهمله و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم ... مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله ... در اندلس ... ماهیت
آن نباتی است شاخهای آن ... و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید ... و ثمر آن ...
ثمر لبلاب و ... طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و ... سوم ...
گفته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم آن ... مخرج مشیمه و ... رحم ... آن با ...
و امثال آن ... جهت عسر النفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم ... شربت آن تا دو درهم و ...
مقوی ... و محرک باه ... **ماهیت** آن مرغی است ...
سبز رنگ ... و ... آن ابو کثیر و آن طائری است ... و ... آن بزرگ ...
بزرگ است ... بر شاخه درخت ... بسیار شریر النفس ... گوشت است ...
است هر طائری که ... آن صفیر برمی آورد ... و چون طائر بسیار نزد آن جمع شوند هر یک که
بخواهد حمله ... گرفته ... و همیشه کار آن این است و ... اعمال
قلاع حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آنحضرت بدست ابن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول
طائریست که در روز عاشورا روزه داشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و
گوشت آن حرام است صرصر بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر را ساکنه ... بفتح ... و صاد ... آمده ... عربی است جمع آن ...
و ... بشیرازی ... واهل اندلس ... و عربان صراد ... و اصفهانی زنجره و ... جیک ...
... نامند **ماهیت** آن حیوانی است ... شبیه ... بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوار ... بسیار صدا ...
... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن بریان آن ...
اوجاع مثانه و سائیده ... خشک کرده آن با فلفل جهت قولنج ... اطبا از علاج آن عاجز ... نافع ... عدد آن را با ...
... و ... و ضعف ... با آب گرم و یا ... عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب ...
... آن در ... اطراف آن جهت تسکین درد گوش ... عدد آن را ... و در آن ...
زیر بالین ... تا در زیر بالین باشد صاحب آن از خواب نیاید **فصل الصاد مع العین المهمله** صعتر بفتح صاد و سکون
عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و را مهمله و بسین مهمله بجای صاد نیز آمده ... اطبا ... تا ملتبس ... نشود ...
... بترکی ... اصفهانی ...

سعاتر نامند ماهیت آن برگ گیاهی است و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ
بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی است و سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوزبیت
و صعتر شوار نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری است و دراز برگ آن
بهتر از مدور برگ است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص
آن مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بالاخص ملطف اغذیه غلیظه و مهضم و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم
و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای طعمی و مسکن وجع دندان و درد حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوت
تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر
مطبوخ رافع نفخه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقل طعمی و مغص مخرج قیام کرم معده و حب القرع و بدستور
با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط است برای دفع بمسهل و با آب بادیان و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول
جهت دفع مضرت مسکرات و افیون و با سکنجبین جهت دفع مضرت جنین و با ادرج و تربد جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شرباً و ضماداً
و با روغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و سکنجبین مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با نبیذ
تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت کوفتگی عضل معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم ملازه و ریه گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده
و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سعوط آن با شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه
جهت خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و رفع نفخ آنهاست مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها
و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مضره چنین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورش است و آشامیدن آن در حمام آن
با عسل جهت گزیدن عقرب و سائر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شبکوری و سعوط
آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن
با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق
جهت تحلیل اورام طمثی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افتراش بدان جهت
گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با تسل آن عناب که در چهار رطل آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه
موثر و گل آن مسهل مره سوداء طبیعی اما ضعیفتر از افتیمون و قویتر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا طبیعی نماید
و ادرار بول و حیض کند عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل و طرف زبان و لهاة و قلاع دهان و آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل
و بدستور گلقند و شفاء آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب بمقدار یک مثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت
بران نمایند منع صعود ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن تنها یا با جمیع اجزای
آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل خصوصاً قولنج و امراض نواحی معده و مثانه
بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و
محرک اشتها و چون در نان داخل نمایند رافع ضرر ماکولات و همچنین بر باه مبرودین و صعتر مضر ریه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا یک مثقال
است

فصل الصاد المهملة مع الفاء

صفراغون بفتح صاد و سکون فا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو
و نون **ماهیت** آن اسم فرنگی مرغی است خرد بقدر گنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بر آن

نقطهای سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکند و دم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه
و ریزه های خشک میخورد بعربی ابو الملیح و بفارسی دم جنبانک و دمیچه و بشیرازی مرغک شفا و بهندی ممولا و کهنجن نیز نامند **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن خوردن گوشت خام بدستور محرق آن با آب العسل جهت تفتیت سنگ گرده
و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر قولیت **فصل الصاد مع اللام** ✤ **صلسم** قسمی از ما رست که روی آن مدور و ساده و گوش
شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم** ✤ **صمغ** بلغت بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده بلغت عربی است
بیونانی قومیون و لبربری عاموز و برومی دیون و بفارسی زد و بشیرازی زدو و بهندی گوند نامند **ماهیت** آن رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار و اغصان
آن برآمده منجمد و خشک میگردد و صمغ هر نباتی که در طی ذکر آن مذکور شده منسوب بدو است و از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد
و بهترین آن زرد مایل بسفیدی صاف شفاف براق است که چون در آب اندازند و زمانی بماند منتفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند که داخل
آن صاف و چسبنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان بگذارند بدندان و کام بچسپد منتفخ نشود و بلکه گداخته گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم
خشک و جالینوس گرم دانسته **افعال و خواص** آن مغری ملین عقد و قابض مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و از جمله
حدت ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و بتصفیه صوت و منع انصباب مواد نزلی
بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گداخته آنرا اندک اندک بمکند و فرو برند و یا در حبوب یا در ادویه مناسبه
داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج مجرب و بریان آن بارد و بخشکی سحج قاطع سیلان جمیع اعضاست و سوا ارحام و
بوسیر حابس اسهال مزمن از آن روزی یکمثقال که سوده باشد با دو حبه رب غنگاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم
صدر و ریه و سایر اعضا و حلی سوا ارحم و بواسیر مجرب است و بدستور بشیر تازه که ورشیده طلا آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت ما
و سلاق و جرب و نبات سفید مفتر سفل سلیح آن کثیرا و گویند گلاب صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با و موحده
و لام و الف و طا مهمله لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و الزاق الرخام و بیونانی السوفلابحی عراءی الحجر نامند و در **ماهیت** آن اختلاف است
دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر خام و حجر کملیه از بلاد قونامی آورند بسیار زند با بریشم جابجا ذکر مقسلی گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی
مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و از زفت و صمغ عربی از هر یک یکجزو و انبج مرجان که لبدیست و زاج از هر یک یکجزو بسیار نرم کوفته بیخته
با آب صمغ محلول سرشته بر دیوار گچکاری بمالند و بگذارند خشک گردد و هر چند خشک و کهنه گردد بهتر میشود و بلغوا آد گفته که آن نشاره بلاط مفاصل بعربی الحلو
است که بسیار با هم بمالند بسیار بند چیدوم پی در پی چنانچه شبیه کند نشاره بلاط الکبران و حجر الحلو است که بسیار ربالند در کوبیده و طبخ آن کرده بر دیوار
خانها بمالند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند **افعال و خواص** آن در در آن جهت التصاق موی زاید در چشم و التیام
جراحات تازه و منع آمدن آن بفتح و دیم لعم الاثر و انجه صاحب منهاج بیان کرده و در قلع موی بسیار مؤثر دانسته اند **صمغ الدامیثا** بفتح دال مهمله و الف
و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ثا مثلثه و الف **ماهیت** آن صمغی است تلخ مایل بسرخی و قصاع در غایت حدت و حبیش تفلیسی گفته که از
بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و مدر و منزلج و سایر افعال آن مقام حلتیت است
مگر آنکه کریه الرایحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم **ضملم** غذایی است که از خمیر آرد گندم مثل لغز اتریت دهند و در افعال مانند لغز
مذکور شد **فصل الصاد مع النون** ✤ **صندل** بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب چندل بسین مهمله فارسی
و گویند لغت سریانی است و بیونانی سلقافیل و برومی قلور و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درختی است عظیم القدر و درخت آن گردکان
و انبه و ثیبات شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبه الخضرا الطاکی گفته که برگ آن شبیه برگ گردکان و نرم و نازک است

و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید نباتی رنگ و آنرا صندل ابیض و بهندی چندان و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ
تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو
و کم ریشه و صلب و چرب الملمس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ و صلب و کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی میماند **طبیعت** آن سفید و زرد آن در سوم سرد
و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل
اورام حاره و جالب مواد و سرد و استشمام آن جهت خفقان حار و تپهای تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و در برسام و ضعف
قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلاء و نیز طلای آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و بتنهائی یا
با نیم وزن آن انزروت یا سفیداب و تخم مرو بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سایر اعضا و بتنهائی و یا با ادویه بارده بر سینه
جهت خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئی نوره و عرق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها
جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید
در بدن بسبب تکثیف مسام و میل بمعده و باطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر بصوت مصلح آن عسل
و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بنصف وزن آن کافور و بعضی شبه گفته اند و بدل سرخ آن بنصف وزن آن فوفل است صندل سرخ
در افعال مذکوره در تفریح و غیر آن ضعیف تر و در طلاء قوی تر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت
رعشه و اعیاد با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده و غیر آن صندل
سرخ است و در مشروبات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حادی نیز هست که نفوذ میفرماید اجزا ماده را از جای بجای
و لهذا اقوی است فعل آن از سفید در علاج و چون با سفید است اقوی است از سرخ در دو حال صاحب استقصار الاستقام گفته که آنچه مشاهده کرده ام
تا از اطباء آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط باهم و شیره عدس
و تخم انجره و مرزنجوش با شاه جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب زنجبیل تر که بهندی
ادرک نامند استعمال مینمایند و جوارش و حب صندل و خمیره و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد **صمن الوبر** بکسر صاد و نون
و الف و لام و فتح واو و با موحده و در اجهامه **ماهیت** آن انطاکی گفته اقراصی است که در مغارت بلاد یمن می یابند و بحجاز می آورند و در اصل و حقیقت
آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزیست که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ مرمر و در مکه آنرا
اقراص ساخته میفروشند و بول الابل نامند و در حرف البا مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول حالوبی است قریب بجثه گربه که آنرا و بر نامند
و چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد گشته سنگ گردد و آنرا اخامی نامند و نوابیه مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت
نامند و بعضی گویند اوال تهوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص**
آن قاطع اسهال و ضیق النفس امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه و جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و حمول آن
ضعیف گردانند و طلای آن با عسل با طول مکث مقرح بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح با موحده و را مهمله لغت
عربی است و آنرا زرد و نیز گویند و بیونانی ابرون و بلغت یطرفوسیون قلوغیطون نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی کتانی
و آن درختی بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بچنار و قوی و چنگال تر و بقدر ریگی شیر و سبز تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل گوسفند و
بزرگتر از آن و شبیه بثمر سرو که ثمر سروی است و خانه خانه و بعد رسیدن خشک شدن از هم شگافته میگردد و خشبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست
و درخت آنرا بفارسی ناژو ناجو و نشتر از گاج و ثمر آنرا بر گلاج نامند و از آن صمغ این است و دوم جبلی که در سر و سیر باهم میرسد و ثمر آن نیز

نامول است واز مطلق آن مراد نیست در درخت این شبیه درخت اهل و سبز یا ارزند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل می‌سوزانند
و قطرانیکه ازین بعمل می‌آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شیرین است و اشی آن نیز دو نوع است یکی کبیر چلغوزه و ثمر این است و در شیروان و قسمی
آذربیجان و بعضی جاها از ممالک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا صنوبر نامند و ثمر آنرا قضم قریش و عامه اهل شیراز آنرا فستق
نامند اما ثمر که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بعینه مانند
ثمر چلغوزه مغز دارد و مغز آن اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند
بعد از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته برمی‌آید و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی
و خوش منظر و آنرا نوش نامند و برگ آن اندک باریک مشرف و متشعب خوش منظر و زنان اهل صفاهان ایران در وقت خانه بستن بهم کرده بر پشت
بالای آن خانه می‌بندند خوشنما میگردد و در شهر بهمن شاره بدان شد و درخت صنوبر ماخران نمی‌باشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آنرا ثمر لبنی مغز
اوزیون تر از قطران شیرین است ماده آن کوچک و بیرنگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و منوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز آن
مایل بسفید و بی پرده رقیق سرخ و قضم قریش عبارت از است و در بهستان کثیر الوجود و در اتیح صنع است و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان
یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آنرا اصطلاح اینجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر نارنگی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش
بالیده تر و شیرین تر از آن و در عراق چلغوزه مغز میده را گویند که از بحرین می‌آورند ظاهر الانبه باشد چه صفات مثل انبه است و درخت آن بقدر
زردآلو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک و بابرده سرخی که ملاصق مغز است
بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است
و عبارت بعد از آن که در عراق چلغوزه مغز سوده را میگویند که از بحرین می‌آورند ظاهر الانبه باشد تا آخر شبه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه
و تخم آن چنین نیست و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهر آ صنوبر فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است چه صنوبر
بدو صاد مهمله در آخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف بصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب است طبیعت
آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم تر و خشک تر از مغز آن **افعال و خواص آن** ضماد برگ و پوست آن جهت
درد گلو و جراحت نفس و قطع حارف خون جراحات تازه و منقال از آن و برگ آن با ما العسل جهت حل کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن آشیر و
حالبس بطن بود و زرور آن ... موضع ضرب رسیده و با انگم سوخته خصوصا الحای نوع ذکر آن که اقوی است درین امر و طلا مخلوط الحاد برگ آن ابرا
و دخان کند در جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم و اقع بظاهر جلد و با زاج سرخ جهت
قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت رفع اعیا و کیلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم مقعده و مضمضه بطبیخ آن
با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و اد راحیض با نکرار عمل و دخان آن با ستگز و قطران است دفع جهت ریختن موی مژه و ابرو
و کلاختن باق تا کل آن و معده ضعیف لعصر سلاق و جرب نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور
چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مولف تذکره ماب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان
نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آنرا چون در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و سحج
مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آنگرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال
باقی است **افعال و خواص آن** مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء و باده و مفتح سدد و کاسر ریاح سوداویه حاده و جهت فالج و لقوه و خلط
و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا و درد گرده و مثانه حادث از حراقت مره صفرا و لعوق

ولعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و مرض قلبیه جفت
باده و شراب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع رحم گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقاء جهت تسکین درد معده و تقویت ابدان
ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن طلا که ضماد کرده هر روز مقدار چهار اوقیه آن را بنوشند جهت سعال مزمن و قروح
و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضا و استرخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور ازاز مانع نزلات و سرفه و با تخم
و طلع جهت سعال طولانی و استسقا و ضماد آن با سنقنقور جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن سه درم
و از مطبوخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انار و به
موافق مبرودین و در ایشان محتاج مصلح نیست و دوام باده با کنجد و عسل بهتر که مقوی آن است و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یک از آن متنقل نمایند
زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه مثقال حب المحلب و در علل معده و اعصاب حب الغار و حب الصنوبر صغار سهل البصر است و قوت قبض که
دارد جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در انگرم و گرد
کنجد و عسل بدل آن نیست و کرم زرد کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند
و معده در درد و ها نیز در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم و بد علاج آن علاج ذراریح است **فصل الصاد مع الواو**
صوف بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ و او از سفید بسیار گرم و تر و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آن است **افعال و خواص** آن سرخ آن جهت شری معیدیل و کماد سرخ آن در شراب گرم ترکرده جهت
رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه ها و جاع ضربه و سقطه مجرب با روغن گل تر محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین
سخن و تحفیف بدن مورث خارش و جلب کننده جلد است و افراش آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن و اجزاء
مانند شحم است جهت قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر** بفتح با و موحده و سکون حا و را مهملتین **ماهیت** آن چیزی است شبیه به پشم که
از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مائل به باریکی از اندرون شکاف و شبیه به پنج و اندرون آن مائل به زردی و سرخی و در جوف
آن حیوانی است و از آن شکاف آن صوف برمی آید **افعال و خواص** آن جهت قطع اسهال ضماد آن جهت ترق الدم هر عضو سریع الاثر
باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است **فصل الضاد مع الالف** **ضان**
بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و بره ماده آن را میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف
و از جمله حیوانات ماکول اللحم است و نسبت به حیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب
نمیکند و همین یک جهت حلیت لحم آن و امثال آن است از حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح خرخر
و الم بسیار میکشند و نفس آنها از التعلق به بدن خود و نفس ذابح متأذی میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسی
القلب میباشند و بهترین آن یکساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و
شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سایر اعضا است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص** آن سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون
متین و مقوی و مسمن و موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث
بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا منحصر بر آن باشد بغایت مقوی بدن و مانع
غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و طلی نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گدازخته آن گرم آن جهت سرفه و درد سینه و ضیق
النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرمآ گرم ذبح کرده آن را چون بر عضوهای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد بهبند و چون سرد گردد

گرد و تبدیل نماید بزودی درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گربه گرم آن که اعضا را بدان پیچند و ضماد گوشت سوخته
آن جهت لسع حیات و عقارب و جراره و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک
جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض تیهائی و با عسل طلای آن جهت قیام قوه باه و با عسل سر آن جهت خنازیر و ابریه خصوصاً با اصل و دخون آن
گرم جهت حکه و جرب و منع آبله و اعضای سوخته و بثور ساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقاء
التیام زخمها و با موم و روغن گل آمیخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زائد که توته نامند و سوختگی آتش و احسن مجرب ضماد در
خنازیر و آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قیرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب
طلاء مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و غلیظ و کثیر الغذا
و بطیء الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آنچه ملطف و رافع ثقل آن و هر که اراده تبرید بدان کند در اینها طبخ نماید و یا با قرع و ملاو یا کشک و اسفاناخ
و یا با آنها بخورد **فصل الضاد مع الباء الموحدة** ضب بفتح ضاد و با موحده و شده بلغت گوسمار و بهندی گوه نامند و شاید
گوه غیر آن باشد **ماهیت** آن حیوانی است کوچکتر از گربه و مابین سبز و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بسوسمار درشت سر **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و تا بین در اول و حرد دون است در حرارت کیفیت **افعال و خواص** آن گوشت آن مقوی باه و جایز نیست محرور المزاج
استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده
با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در آن و طلای آن جهت کلف و بهق
با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد مشک کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران و طلای پوست سوخته آن موی
قطع کند صاحب آن متألم نگردد **ضبع** ضرجان بالفتح ضاد و ضم با موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون را مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی
و جل و جار نیز گویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسیمیو و بسریانی ... و بفارسی کفتار و بهندی چرکه و بجو و بدکهی ترس نامند **ماهیت**
آن حیوانی است بزرگ مانند گرگ و تر ماده میباشد و در رفتار و دویدن لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب
ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا اسلنگ گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست است خصوصاً ماده آن گویند بسبب خیلیه
خود را چنان مینماید تا بمردم و حیوانات دیگر ایذا رساند چون بر گردد اعارج شود و آنرا استعف با عرج و مونث آنرا العرجا مینامند و اندرون آن حایض
مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوه و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در قوت نری
استفاده مینماید و در هنگام مادگی نیز اید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از حنظل میترسد اگر شخصی در دست بگیرد آن
میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلند ایستاده باشد و سایه آن در شب مهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه بر دو
در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا انداز د و کفتار او را ببرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم بر در میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام
نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن
آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن گشاده انداز ند که در آن آب جوشان باشد که نشست
نخود و در روغنهای مناسب نیز در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود دلیس مهاق موده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشیند کنند
و علیل در آن نشیند اما باید که بمقدار گرم باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز
و سنتجا و عرق النسا و النقرس و فالج غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شده و بدستور تدهین آن که در آب باد انان مناطبیخ نمایند
جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن

۴۰۱

خون آن رافع جنون و خوردن یکدرم از جگر گوش آن مورث جنون و زهره آن یکدرم مسهل اخلاط ثلثه و مقئی و مصلح آن عسل و اکتحال آن تنهائی جهت تحلیل بثر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی مانع رویدن آن و با موزن آن و روغن مخوان آن که در ظرف سربسته در سرگین اسب دفن نمایند بر بیاض عین ذرور و زهر آن با سرکه ساید و مقرر است و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته آن نرم اکتحال جهت روشنائی چشم و زهره آن بزرگ دار چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با شیر جهت جلای بشره و ازاله کلف و آثار خوردن در پوست آن دافع نهش سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب با آن بپیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آن و چون بسایند بر حوالی مقعده مجامع نیز همین اثر دارد و ازیاده آن لکن مورث ابنه است و بستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه دارند و آن و خصیه مکشوف آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع **فصل الضاد مع الجیم** ❁ **ضجلج** بفتح اول و جیم و لف و جیم

ماهیت آن صمغ درختی است خاردار شبیه بلبان مایل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در شستن جامه کتان بهتر از صابون و زرد و تر سفید میگرداند و بعضی سر بدان میشویند و بکثرت و سم هر نباتست که لیور سباع مانند خروع و قیب دفع سمیت از خود بدان مینماید **فصل الضاد مع الراء المهملة** ❁ **ضرو** بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی نوصنو قس و بسریانی ضرا و بربری قتا شیش و بفارسی درخت کزازی و در حاوی کبیر گفته که بفارسی رالیبه و نیز گفته اند که درخت کلنکو را نامند و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان گویند و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است **ماهیت** آن درختی است شبیه درخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مایل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه بزرگتر از آن و چون برسد خار و برگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها ست و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم شبیه به پسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر و فیع گردد و صحیح آنست که درخت آنرا کمکام و صمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند بعضی و بدان خوشبو شبیه بمصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مایل بسبز و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحاء مذکور شد **طبیعت** شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص** آن در آن جذب قوی است و جهت سرفه بارد و سیلان رطوبات از دهان و رحم شربا و فرزجه و حابس بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارد و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازاله بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع و عصاره آن مقئی قوی و بدستور طبیخ اطراف تر و تازه آن مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بقدر نیم رطل جهت رفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آنرا بقدر یک قبضه بسوزانند و خاکستر آنرا با آب بکوبند و طبیخ دهند و صاف کرده صباح و شام بنوشند درد آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و طلاء بدل روغن آن روغن حب البطم است و دود چوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح متعفنه و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه می آورند آنرا ربا الضرو نامند و در دهان نگاه داشتن آن در حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوها داخل مینمایند **ضرم** بفتح ضاد و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و میم مهمله و گویند که آنرا شیرق نامند و شتر آنرا بخورد **ماهیت** آن برگ نباتی است مدور و مجوف مایل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موج بساحل می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جلوس در طبیخ آن و بدستور

نقول آن جهت در دمنا صل و طلای آن بدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات

سریع الاثر و اگر دیده چون دستور ازان بخورد هرگز فربه نشود حجاب قدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید **قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع** بیان

آن در تفاسیر مذکورست **ضرع** بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند **ماهیت** آن معروفست و آن عضو عصبانی

قلیل اللحم است که دران شیر تکون مییابد از برای خوردن بچه آن و بهترین آن فربه پرشیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون آن

آن برعکس آن **طبیعت** آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و بارطوبات بسیار **افعال و خواص** آن چون نیکو هضم یابد

صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین **مصلح** آن ادویه **مصطگی** و خولنجان و بریان نمودن آن

و در محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول زنان و زیاده کننده شیر ایشان و جهت دفع خمار و تسکین درد معده او شراب با خلاط ماده صفراویه یا خون

موجود باشد **فصل الضاد مع الغین المعجمة ضغیوس** بضم ضاد و سکون غین و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله

و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده و لغت عربی است بفارسی سنجه نامند **ماهیت** آن

قثای کوچک و خربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون انچه ازان بر روی زمین ظاهر است سبز و انچه ازان در زمین است سفید و شیرین

افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفراست و جهت نیکویی طعم

دهانست داخل سکنجبین می نمایند **فصل الضاد مع الفاء ضفدع** بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و پیر زغ

بک و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند **ماهیت** آن معروفست حیوانی است که در زمینهای نمناک و آبهای ایستاده و جویهای بسیار بهم میرسد

بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است **طبیعت اقسام** آن در سوم سرد و در اول خشک و مثل

انست که خالی از حرارت قویه نیست **افعال و خواص نهری** آن سموم است از قبیل دفع فاسد با فضه و ضماد مطبوخ نهری آن جهت درد

و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و ضماد آن سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها و ضماد خاکستر سوخته لحم آن و بازفت جهت

داء الثعلب و طلای آن قالع دندان است بی الم و وجع و دافع سوزانیدن آتش و داغ محرق آن قاطع نزف الدم و ضماد و نفوخ آن قاطع رعاف و بدستور

طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون از الم برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ان ضفدع را بریسمان ببندند و بسکه الماس

بلع کند بارها ی الماس ان چسپیده برآید و چون اطراف و جثه آنرا انداخته باپیه گرده بز مهر ا بخته روغن انرا جمع کنند جهت نواسیر جار مجرب دانسته اند

و قسمی از ضفدع که در بیشتر بهم میرسد بسیار کوچک چون آنرا با موزن آن دانه عنبه بسوزانند کحل آن جهت نزول آب از مجربات ستمضغه مطبوخ

آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بد و نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک نمایند انچه در آفتاب خشک شده است سم است و انچه در سایه

مداوای آن و هر که ضفدع او جامی سبز یا زرد و یا سیاه از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد او را در ورم و قذف آن عارض گردد سیلان لعاب

سیاه کمد شود و لب است که متورم گردد و قی و ورم حشا و درد دل بهم رساند لیس هر دو گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها و ادلاء

حاصل و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی نمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با لیمو

لتقی حاصل گردد و بحمام رفتن و شامیدن سکنجبین و اسفیداجات با دارچینی و دوای الکرکم و دوا الرالاک آشامیدن شراب و هر که خلاصی یابد از ان

الم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نگردد **فصل الضاد مع المیم ضمران** بفتح ضاد و کسر میم و فتح را مهمله و الف

و نون و آنرا ضمیران و ضمران و ضومران نیز نامند و در **ماهیت** آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسفرم سبز دانسته اند و رنگ آن

سبز است بخون کرمانی و بعضی نوع بهری و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی

نوعی از سپیسج که صنفی از شاهسفرم سبز بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خو[اص]**

آن کثیر المنافع از برای امراض بارده دزکام ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله است ✤ فصل الطاء مع الالف ✤

طالیسفر بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله **ماهیت** آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی کلی و اشقر و چون کهنه گردد مائل بسیاهی شود و گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه بوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برگ درختی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ **طبیعت** آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند **افعال و خواص** آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس اطلاق و اسهال و بواسیر و قروح معاء و مصفصه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده و دانه بواسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن اهل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن ساذج و گویند اهل بقول و ساذج آن مضر ریه و مصلح آن عسل است **طالیقون** بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی صفر و بفارسی مس و بهندی تانبا است و رومی عتابار است جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد و بلد و صناع النبری **ماهیت** آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه به برنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن با آتش و کوفتن منطرق و سیاه نمیشود و بجای سائر اقسام مس مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو که در آن اشنان سبز و توتیا ساییده باشند ریزند و چون قدری خالص اضافه کنند آنرا نحاس صلبی نامند و گویند جید نیست مفتوگ از جساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کالی هند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیت و چون منقاش از آن سازند و موی را از آن بکشند دیگر بر نیاید و چون طلا به از آن سازند سیخ ماهی از آن خلاص شود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه تاریک صباح بیچ دانم در آن نظر کند رفع علت آن شود **طاووس** بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند **ماهیت** آن طائریست معروف و خوش رنگ با الوان مختلفه و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد بلند کند و آواز آن شبیه بآواز گربه و آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظرتر از ماده و دم ماده آن کوچکتر و ماده آن در سالی یکبار بیضه گذارد **طبیعت گوشت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تا ثابت صلب غلیظ و بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن تخم و بیضه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سرکه و ابکامه پخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و بدستور نقل آن و طلای بیه آن بر کمر و ذکر مقعده و محرک باه و طلای پیه گداخته آن با آب و سرکه و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم اکله باشد و طلای سرگین آن با قوت جلاء بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنگ برص سفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ تنهائی و یا با سکنجبین و یا با آب گرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریا مزمن و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن با لحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جلای آن و گویند چون دنبال آن را داد کوزه لبو اسند از صد مثقال آن قریب بیک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و کحل آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم و مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن مجبنین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز و لیکن پاک نموده شسته با سرکه و ابازیر طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند برقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت است

فصل الطاء مع الباء الموحدة طباشیر بفتح طا و با موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و را مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نامند **ماهیت** آن چیزی است شبیه بگر مهای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند و از نی خوردتر و از نی کلان باریکتر و نازکتر و کرمهای آن دور دور متفاوت و دو دست میشود و در طرف زنکبو و نواح سهلت که در سمت مشرق و شمال مرشد آباد و اقع اند بسیار بهم میرسد و درین ملک کلکته بافراط میشود و از آنچه در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن القا یافته بلی آن خود بخود شگافته و با مردم شگافته بر آورده شیر شبیه بعقاد گردد و استخوان نرمی است و چون در آب انداز سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شگافته شدن یا خوب منعقد نشده آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شنیده شد که گاهی بسبب حرکت هوا آتش در میان آن می‌افتد و یا آنکه خود بخود آتش در آن می‌افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر برآمده و بعضی سوخته ریزه شده و بعضی هم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن آنها طباشیر خوب آنرا جیده بر آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده موجود کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعینه مثل است در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده گرفته اقراص بسیار تند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بورقیت و حدت نیست و اکثر مغشوش به استخوان سوخته و سیل کوفته مینمایند و فرق آنکه مغشوش سنگین و ثقیل است **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته او قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و مقوی جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حار و محلل و مجفف رطوبات باردة و مزجیه معده و جهت اورام حار و چشم خفقان و غشی و تقویت احشاء ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و حلقه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذروراً تنها و یا با مثل برگ گل سرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب **المضار** آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلح آن صبر یا عناب یا عسل و مصلح آن در سرد و در تعدیل آن زعفران مقدار شربت آن تا دو درم **بدل** آن وزن آن تخم خرفه و بوزن آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای است و گویند بدل آن تخم خیار مصری و تخم حصارهٔ لحیة التیس و تخم کاسنی و بوزن آن تخم خیارزه و چهار دانگ آن بزرقطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت **طباق** بضم طا و فتح با موحده و الف و قاف لغت اندلس طباق و بوی تو نیز او لغات فارسی ای بر غم بیا نامند **ماهیت** آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه نافت یافت شود بجای نافت شبیه آن استعمال میکرده اند و در خراسان بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و لزج و از آن اندکتر و در غیب و با چسپندگی و بسهوکت و کراهت رایحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق منتن و شجر البراغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر نیم ذرع برگ آن نرم زود شکن و گل آن مایل بزردی و نرم و بوی آن بابانرگ شیرینی و این کریه الرایحه نیست مانند آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا دو سال میماند **افعال و خواص** آن گل صغیر آن مقوی کبد و جهت ادرار آن و تفتیح سدد و ازاله تهیج حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برقیق و جهت یرقان و ضیق النفس و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بخور و جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره حمیات دوریه نافع و ضماد صغیر آن جهت صداع و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت کزاز و رفع بهار و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص منتن آن

جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و کک بدستور تدخین بدان و حمول عصارهٔ آن مسقط جنین در ساعت و صمغی از آن که قریب باب
میرود و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و رائحهٔ طوبی که بدست بچسبد و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو ست طباشیر
در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الطاء مع الحاء المهملة** **طحال** بکسر طاء و فتح حاء و الف و لام لغت عربی است و بفارسی سپرز و بهندی تلی
بهند بکسر تاء مثناة فوقانیه و سکون لام مشدد و یاء مثناة تحتانیه **ماهیت** آن معروف است که عضوی است از نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ از قلب آن اوعیهٔ سودا
متولد در کبد است برای تخلیص قدری از آن جهت دفع فضول از معده که فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون
برای تغذیهٔ بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کتاب فن طب مذکور است و تکون آن از دم سوداوی است و آنچه میگویند که در شکم طحال ندارد و نیست چنین مانند
آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت جلادت و ترس علام جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه
رطوبات آن کمتر است از حیوان پیر برد شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه **طبیعت** آن بارد یابس **افعال و
خواص** آن بطئی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و دنبهٔ خون خشک آن ملصق و قاطع ترف الدم جراحات تازه و مصلح رطوبات آن خالص
نمودن از عروق و با روغن بسیار و دنبه و به تخمیر و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است تا آنکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوان از یک
طحال بیش نیست لیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را
شگافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده باشد که طحال سگی را بریده برآوردند و باز آن را ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود
طحلب بضم طاء و سکون حاء و ضم لام و باء موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده و بر وزن زبرج لغت عربی است و بسریانی طحلیا و بیونانی اوسیون
و برومی بر دنیا و بفارسی جغزاوه و جامه خواب بک و بشیرازی جل بک و بعضی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف و بنگالی است کسیکا نیز ابهیدی
تحال السنه محض توهم است جهت آنکه طحال طحلب الشجر است که خزار الصخر باشد طحلب الماء **ماهیت** آن سبزی است که بالای آبها خصوص آبهای
ایستاده که آفتاب بر آنها نتابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون میباید و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخزاز الماء و طحلب
لیفی است و آنچه مانند ریسمانها متصل بهم و بر لیح بهاتسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد خروج الضفادع گویند و در آبهای ایستاده
تکون میباید بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون میباید **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و با قوت لیفیه و قبض نهری آن زیاده از بحری است
افعال و خواص آن ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و با دسرخ و تحلیل اورام حاره و تبهای حاره و نقرس
و قیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلای عصب نقی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلا نمایند و اگر گرم بالای آن بنوشند
و قی کنند در اخراج آن و دگلوی چسبیده مجرب است و شایسته خشک آن حابس اسهال مزمن و آشامیدن نوع دوم آن بمقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و فلفلی
مثل کوی خشک که همراه با آب غلیان نرم سوده و جهت مبیح شبها فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع گردد و هر چه بر روی
سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن حابس سیلان خون عضها است **فصل الطاء مع الخاء المعجمة** **طخشیقون** بفتح طاء و سکون خاء
و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است **ماهیت** آن دوائی سمی است از جمله
سموحات که در بلاد ارمن پیکان را با آن آب سیاه زهر آن کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه برگ کبر و برشیر و لعابیت **افعال و خواص** آن
ضماد آن جهت قوبا نافع و گویند حلتیت باد زهر است شرباً و ضماداً کردن بر موضع جرحت آن **فصل الطاء مع الراء المهملة** **طراثیث**
بفتح طاء و راء و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الریح است و زب بمعنی ذکر است **ماهیت** آن
نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و کیاه آن مانند برگ پیچیده و منبت آن بیشتر نخود زارها و در زیر درختان و سرخ آن
شیرین طعم و بعضی ناکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال

وسیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دماغ و رافع استرخای آن و جهت احیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل است چون ترا
و ضماد آن در خون با شیر بز تازه و شکر طبرزد و ملح دهند و یا بادنج است گاه در یا بیاشامند جهت استسقا و معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخشش جلد و مصلح آن زرشک
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثلث وزن آن غافث و دو ثلث آن تمر هندی و وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی
و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند **طرشقند** بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و دال و آنرا حشیشه مرید و حشیشة العجول نامند **ماهیت** آن غافقی گفته
نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه برگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ ساق آن
تا قریب بیک ذرع و بر بالای آن شعبها کوچک ... اطراف آنها گلهای زرد با گل طباق با گل ... مخ آن سفید ... بسیار ضعیف و دوم نیز شبیه اول
سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال**
و خواص صنف اول آن اکتحال عصاره آن نافع بیاض چشم و در آن مرقوی العجول آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ صنف کبد طحال و استسقا ... حار
و دوم نیز جهت دفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا حشیشة العجول نامند **طراغشقون** بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم شین ... و سکون واو
و نون **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن شبیه
بنباتی است و برگ آن شبیه بنباتی که زعفران ثمر آن است و در سر شاخ آن بزرگ و بر اطراف آن ثمری سیاه ... و آن نبات را میخورند و آنرا گفته حشیشی
که در میان گندم میروید و آنرا شبات می نامند و صاحب فلاحت گفته که شاخی است کوتاه و بسیار سبز گاه با برگ نازک باریک طولانی میباشد و گاه دو لیک برگ و شعری
آن طولانی و غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بحب البطم و در میان آن تخمها و آنرا میخورند و لذیذ و خوشبو است و تخم آن
شیرین و آنرا با شیر آن میخورند **افعال و خواص** آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن ملکه کند و بوی آن ...
طراعیین بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یا و شین ... و تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغاین و بعضی ستوموین نامند **ماهیت** آن نباتی
کوچک است و در زمین القدر یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و شاخهای آن ثمر ... دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز ... **طبیعت**
آن گرم و خشک سرد و خشک نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات
رحم و نزف ... نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده حبوب و اقراص ساخته عند الحاجة استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم ... و
تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است یعنی شبیه بتیس جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند بتیس ... **ماهیت** آن دو قسم
یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند ... با اندک ... صمغ آن مانند صمغ ... و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچکتر از آن و در سواحل
دریا بهم میرسد و بی برگ و بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندمی و بر دو سر آن باریک **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن یکمثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین و شربا و حمولا و ضماد آن جاذب خار و پیکان از
بدن و کوچک آن ... جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانه آن تا ده دانه نافع است **طرخون** بضم طا و فتح را و گاه
سکون را و ضم خا معجمه و سکون واو و نون معرب ترخان فارسی است و بسریانی طرخولی و ... و بیونانی ... نامند **ماهیت** آن
نباتی است معروف و در بلاد ایران خصوص در فارس و شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره تیزک و مانند آن
با نان و پنیر و جز آن میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلمه شاخ آن بهم میرسد و طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت
و اندک حلاوتی است و خائیدن آن ناشتا تنها ... فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله
بشعه میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نورسته نیل ترش بلدی که بهندی ... و کوتهه نیز نامند فی الجمله شبیه بآن است لیکن حدت
لطافت ندارد و در کتاب ... بسیار ... قرقرحا است ... تخم ... در سرکه ... تا مزاج گیر ... طرخون [illegible]

طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بگذارند طرخون میرویند و بهترین آن بستانی تر و تازه است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص بری
آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره **افعال و خواص** آن محلل و مایح اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف و نا
رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مغیر ذائقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع و چون مدتی العبد از خاییدن در دهان نگاهدارند جهت اصلاح مواد
دبالی و طرخون و چون آب تازه آنرا با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله حصبه و منع حدت علل وبائیه نافع و آشامیدن آب لعبد از مضغ
آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی
فعل آن راز یانه است **طرفا** بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عراد و بیونانی اریقا و بشامی انیس گفته
بیونانی موریقی نامند **ماهیت** آن چهار صنف است یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی
ماین ماکی و درخت آنرا اسال نامند و دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید
مائل بسرخی و در شکوفه و تخم یعنی زهور عسل آزاد و شامیلار و ثمر آن مانند مازو و بی العطریت و خوشبو و بهندی این را بری مائی گویند و چهارم ثمر آن
با گل بهم رسد و لقدر درخت بلند و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثابتا با آن رنگ مینمایند و این صنف در بلاد عراق و فارس بسیار شد و گفته اند و
بیشتر بزرگ و کوچک برگ آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و حذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک آن بری
و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای شیرین
روید **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص** آن قابض با اندک قوت تجفیفی و رادع
و محلل و طبیخ بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا
دران و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر که بر روز رسی و تخمیر قال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و
آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و منع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحا و یا گل
و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصاً که در سرکه دائجیر طبیخ نموده بنوشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر
و بستن سر بدان جهت رفع سپس صبیان که شک نامند نافع و ضماد برگ کوبیده مسلوق آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصاً
با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و بدستور ضماد بدان جهت طحال و در ورخشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن
جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفع ساقط کننده دانه بواسیر و ثاليل
و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث
الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید بدل آن
اثل است **طریخ** بفتح طا و کسر را و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه آنرا تبارج نیز نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر
اندک زیاده بران و تا دو شبر نیز و بیهن و سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و در بنا فارس
و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند هوگلی و غیره بهم میرسانند فلس دار و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا نمکسود نیز مینمایند و با طراف
می برند **طبیعت تازه** آن گرم و خشک در اول و نمکسود آن در آخر دوم **افعال و خواص** آن مشهی و مسهل و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف
سودای غلیظه و جهت حمیات ربع و تحریک باه و سرد و دین و مرطوبین نافع و در بعض امرجه تلیین طبع و در بعض حبس مینماید مضر محرورین و بهترین
استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نمود و بنابر لطیف تنظیف تام از فلس و احشا و مراره و غیرها پاک شسته و تازه آن
بهتر از نمکسود آنست **طرفدوس** بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله

ماهیت آن دیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و گما ذریوس و برگ آن باریک است شبیه برگ نخود در بلاد قلیله کثیر الوجود است

افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است **طرفولس** بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است

ماهیت آن قطعهای لطیف نافع است جهت حبا دو طحال و گفته اند خشک است **طرفیلن** بکسر طا و را و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون است

اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثه اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خفیه للثعلب

و بعربی مراد از و حومانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای آن باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در سر شعبه سه عدد گل

آن بنفش و رایحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و غلیظ و تخم آن مایل بپهنی و با زغب و مستعمل برگ و تخم آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال تنهائی یا با سکر

جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقا و ریح حرم و عسر البول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ بیخ عصاره آن را

بر نهش هوام ریزند وجع آن را تسکین دهد و بستور نطول بطبیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم بسایند درد و وجع کند و بگزد و تجربه دارد آنرا

آشامیدن سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه

در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده و مصلح آن کثیرا است **طرفولیون** بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام

و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثه عناقید **ماهیت** آن نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه برگ نیل از ان

قویتر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن چوبی سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و علفدار گرده و سبک

آن زنجبیل تر بر دارند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع

سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال البطن و ادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است مقدار

لفیه از ادویه سمیه است نزد اهل هند و آن را امریا فلن گفته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده

فصل الطاء مع الفاء **طفشیل** بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و لام لغت عربی است نام **ماهیت** آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است

افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع مواد حیض و سلس البول

نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است

فصل الطاء مع اللام **طلح** بفتح طا و سکون لام و حای مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد **طلع** بفتح طا و سکون لام و عین مهمله لغت عربی بهار خرما نامند **ماهیت** آن شکوفه درخت

خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یک شبر یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک می باشد آن را غلاف

آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خرد تر و بران گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید و بتدریج دانهای

آن بزرگ و رسیده و آن غلاف خشک و جدا گردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از ان برآمده را اغریض و لقاح و دانهای آنرا غوره خرما

و آن گرد را کش و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا با ده نرسند بعد از انکه دو سه دانه ثمر نرا در جوف ثمر ماده گذارند بسته باشند خرمای

آن بار نیاید و بزرگ و شیرین و بخم نگردد و از ابتدای غوره گی تا انتهای ثمری مراتب او را بسط آن تا انتهای اسباب آن در ثمر الکفری مذکور شد مستف کفری

در حرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین واهنا شیرین رویده باشد

و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قوت آن کم و تلخی نداشته باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن

مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حار و لغت الام و

و نزف الدم نافع و شیر صمغ و انگار آن مولد و قرح و عسر البول و در سینه و مصلح آن جربها و گوشتها و شیر نیهاو و جارثات مانند جاورس گلوی و عقد قلبی و تحلیل
مرا با عسل گوشت آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا الغا بجرکا و مردان مجرک شهوت زنان ست طلاء بر کنب طلا و فتح لام و الف مطلق دو **ماهیت** آن
آب انگور جوشانیده ست که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آنرا مثلث نیز نامند و بعضی حلاب نیز اخم گویند و بعضی گویند آب انگور است که طبخ دهند تا آنکه نصف آن
بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مایل بسیاه گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران در رقت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص
میدانند و بعضی مثلث **الطبیعت** و **افعال و خواص** آن نیز قریب بخمر مثلث است و ذکر یافت در میم بدین شاهد **طلق** بفتح طا و لام و قاف در آخر
و سکون لام نیز غلط است و بکسر طا نیز آمده و معرب از تلک فارسی بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسر یانی جبسینا و کوکب الارض و جار گویند و بیونانی اجیشما و فاون
و ستارة و مصطی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی عو قوطیه و بفارسی ابرک و بهندی نیز و بهندی ابرک نامند **ماهیت** آن جسمی حجری است مسکون که از زیبق حاصل
و کبریت قلیلی تحت از ضعیف و سبب فاعل انعقاد آن برودت در معدن میباشد و اندلسی هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید و نقره رنگ شفاف و براق
صفایحی است که چون بکوبند ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید و براق صدفی باشد و مایل بسیاهی و بعد از آن در خوبی مثلث است و آن در سفیدی
و نازکی کمتر از یمانی است و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک و رنگ آن با کمودت است و نیز گفته اند دو صنف میباشد صفایحی و رقیق
و رقیق میگردد و دوم مانند سنگ جص معدن آن جزیره قبرس است و در دریا معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیل
سیمابی ست سیمابی می آید و مستعمل از آن محلول است و چون تنهائی احراق نمی یابد لاجرم با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حل و احراق آن
در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و گفته اند اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن نافع جهت ... و ...
جهت اسهال و نزف الدم مجیء عضاء و رحم و ذرور ... از ... مساکنیه جاره و ... سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و مغسول آن با آب
بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و ... جهت قروح رطبه ... اعضاء و اورام حاره و بستان خلف اذن و ... و جرب
و اکثر سایر اعضاء ... و جذام ... و رفع آثار سیاهی جلد ... المضار ... علق با حنظل مضر ... مصلح آن کثیرا و تخم
کرفس ... استعمال آن با عسل را ... با اعضای باطنی ... آن تا نیم مثقال و چون محلول آنرا مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص
غسل نموده با صمغ عربی و آب حل کنند و در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون بدان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا بکار آید
و با زنگار زمردی رنگ و با عصفر فستقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی ممزوج و در سرکه و سفیده تخم مرغ ... اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش شود
و ... طلق ... سیاه ... و دستور حل و احراق در بین و اخراص کوکب در قرابادین ذکر یافت **فصل الطاء
مع الیاء المثناة التحتانیة** **طبرخز** بفتح طا و سکون یا و فتح را مهمله و الف و فتح نون و ... **ماهیت** آن ...
ست مانند قطره بر برگ ... و در شب ... سپید ... و تر و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع میگردد و از ظرف مانند ... و در رطوبت
بو و ... آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار شود ... **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال و خواص** آن نفعی از آن ...
... و ... سموم ... و ... بدان ... آن و احتیاب از آن واجب **طین** بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی جبسما
ماهیت آن ... بهترین آن طین حر یعنی خالص باشد ... که از آب شیرین باشد ... و بفارسی
خاک درست نامند ... طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است **طبیعت** آن مطلقا سرد و خشک
... خاک ... و خاکی که در میان نمک ... گرم و خشک اند
افعال و خواص آن ... آن ... جهت ... اورام ... گرمی ... اعضا ...
... اعضای ... حرکت ... و ... آن جهت ... نفث الدم ... اکثر ...

و ذراریح و سموم هوام و تحفیف تیزان جهت سحج امعاء و طلای آن جهت نهش افعی و کلب کلب با سرکه و در عکل بریح جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حرا را آب

شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد و بعض شیرین و صلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور مخلوط نموده عرق

کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضا مسترخیه رطبه و با سرکه جهت گزیدن هوام سمی

و غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کنندهٔ آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاق بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق

رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت ربع و جالی سرخ و ثآلیل مجرب خاکی

در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که دران نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و دبوز نافع و با بول بز و پاشنه دبا و کاو محلل استسقا و ضماد

کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بران پاشند و بویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق کاه گل

با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن که بسرشند جهت تقویت قلب و دفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و طلا و ضماد خاک رود نیل که هنگام زیاده شدن

آن بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مزمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در اطبا دیده منع بسیار از خوردن طین

وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلث خصال یورث الداء و تعظم البطن و تصفر

اللون و قال صلی الله علیه و آله ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فمات فقد اعان علی نفسه و منشا احداث حصاة و دیدان

و نحوها است **طین الابیض ماهیت** آن خاکی است سفید رنگ با غروریت و نرم اندک چرب با چسبیدگی که در بعض آن اندک خشونتی با رنگ سفید

باشد حقیقتاً در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه بطین خراسانی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و**

خواص آن جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آماس و طلاء نافع و در سایر

خواص مانند طین خراسانی است **طین الاحمر** طین مغره است که بفارسی گل سرخ یزدی و بهندی گیرو نامند و گاهی آن را طین فارسی نیز نامند **طبیعت**

و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **طین الاخضر** بفتح همزه و سکون خاء و فتح ضاد معجمتین و را

مهمله **ماهیت** آن خاکی است سبز رنگ چرب با لزوجت و چسبندگی که از دکان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رگهای زرد و سرخ

و سفید می باشد و بهترین آن سبز یکرنگ خالص است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن زنان ایران او را بریان نموده

و داده میخورند و میگویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و بشاشیدن مو که آن را بزغیر

وغیره که بران روغن ریخته باشند نافع است **طین الارمنی** بفتح اول و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مشدده تحتانیه نسبت

بسوی ارمنیا و نیز ارمینیا و بیونانی بلاطر میون و بسریانی فلارمیاقا نامند **ماهیت** آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و غروریت که

بزبان بچسبد چسبیدنی شبیه و در طعم شبیه بخاک است و از ایران و ارمنیه آورند و گاه در حجر ارمنی نیز مجازا اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صاف از سنگ

و ریگ چسبنده بزبان طلائی رنگ است **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن قابض و مغری و مقوی قلب

و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و ریه و بطن و رحم و امعاء و معده و بواسیر و بول و جهت قروح انها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات منحدره

بسوی سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات و ربو حادث از انها و جهت حبس اسهال شرب آن بسیار نافع و جهت شدت تحقیقی که دارد و از جهت

نیز رادع اورام است و جهت وبا و طاعون چون بیش از حدوث آن چند روز بیاد در آن هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تب نباشد و الا با آب سرکه

بخورند و بر ورم آن طلا نمایند اکثر یابند از ان و با اقاقیا جهت کسر عظام طلا و ذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری و تجفیف قروح

رطبه مفید مضر طحال مصلحش ... و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن الطین مغره و طین بحاری است **طین الاصفر** بفتح

اول و سکون صاد مهمله و فتح فا و را مهمله و آن را الطین الصفر نامند **ماهیت** آن خاکی است زرد رنگ مائل بتیرگی که از میان در کوه حوالی قسطنطنیه آورند

در بیابان سکنه انجا بران صورتی نقش مینمایند و گویند صورت بت است بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چیزی نیست که بهندی آنرا
پیوری نامند و اصلی ندارد زیرا که پیوری خبری نیست از رنگ زرد مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که بآن برگ درخت انبه خام خورانیده و طبخ نموده بعمل آورند
و اکثر مستعمل نقاشانست و مشهور **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس جهت نفث الدم و نزف الدم عصا باطنی و قیام کبد
و قیام المعده شربا بهترین اطلیا و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع **طین الاقریطس** بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناة
تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و اقریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکی است خاکستری رنگ با خشونت و با اندک پیشکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و از آن
بسیار ضعیف تر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این بآن حدت و لذع بران اجزا هوائیه است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**
خواص آن جالی بی لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر و گفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت تیز
رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند **طین الاندلسی** بفتح همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یا نسبت **ماهیت** آن گلی
سیاه کیفیتی است **افعال و خواص** آن جهت تحلیل اورام ضمادا و طلا نافع است **طین الجبلو** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن خاکی است
سرخ تیره رنگ املس پوست حیوانات را بآن رنگ کنند سرخ مایل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و خشک با قوت قابضه شدیده
و محلله **افعال و خواص** آن طلای آن محلل اورام و با آب برگ بادرنگ جهت سهال نافع و خوردن آن جایز نیست در دی است **طین البحر** بضم حا مهمله و را
مهمله مشدده لغات خاک است نامند **ماهیت** آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی طین فارسی و بعضی خاکی که از قبرها می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو
سبک خالص بسیار سفید به ریحان چون دود دهند آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا میخورند کسانیکه معتاد گل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر
و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش رنگ و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر الطین دانسته اند **طین الحکمه** از مرکبات است و دستور
صنعت آن در مقدمه در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر آتش و صدمات میالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان
و عصب نیز است **طین الخراسانی** بضم خا معجمه و فتح را مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یا نسبت و آنرا طین نیشاپوری و طین الاکل و طین
الماکول نیز نامند **ماهیت** آن گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن گل دارند
از آن میخورند و بعضی بریان کرده بخورند و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و بعد اطفال بالای الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب
سرشته قرص ساخته و بعضی آنرا اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب
ملوحت آن اندک گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن تنقل خالص با بصول مطیب آن بخورند جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان
لعاب از دهان وقت خواب و رفع خرج کلبی و حیضیه مهلکه باقی و سهال و منع نزلات مفید خصوصا که ترتیب و پرورش یافته و معطر از خر و قاقله و کبابه و مثل
آنها بحلاوت کرده باشند مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال و در رفع سعفه دا و قیه آن با آب سیب سوختن و یا رب آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد الکتان
آن معده مفلج و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین است بکبد و ماساریقا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ گرده و مثانه و لیکن مضرات اطیان دیگر نیست مصلح
آن انیسون و تخم کرفس است **طین داغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یا نسبت
ماهیت آن خاکی است که از داغستان قریب بدربند بلده شیروان آذربیجان آورند و الوان میشا بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان
قریب بنواحی شیروان آورند و گاهی آنرا مانند اطیان دیگر میشویند و اقراص میسازند و این بنگام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از ریگ و سنگریزه چسبنده
شود و در آب گداخته شود و میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از انست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قوی
و رافع خفقان و غشی سمیت اخلاط و تب وبائی حادث از اخلاط عفنه و در سایر افعال قوی تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین گل بسبب کمی مضرت این را
میخورند خصوصا زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آن است **طین الدوقی** بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو

و کثیر القاف و با لنسبت ماهیت آن خاکی است که با نیه دوقی بلاد روم و حلب و ارمن کم وبیش رنگ با پوست قوی و بیخار از آن سفید رنگ سنگ اکثر حایل اصل او رمل و سنگریزه دارد و

گذارد و در آب بلین بهترین آنست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه و اندک حرارت افعال و خواص آن مجفف و قابض حابس اسهال و نافشف رطوبات

معده و اورام مرکبه و ماده در ابتدای کشند و با ساخن بدل آن و مکرشرا و طلاء و غسولات و زنان معتاد بخوردن اطفال بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی و لکن مضر

انگرسهانیت با اندک حرارتی که دارد و خون از فاسد میسازد و مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن افسنتین است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن

و با آن بسیار مضر طین الرومی بضم را مهمله و سکون واو و کسر میم و با لنسبت ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو

و آن نوعی از طین قبرسی سفید است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و رادع ورم حار

و خون آمدن از چشم و در سایر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموس بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شاموس کوکب

و کوکب شاموس و استر یا حجر شاموس بعربی و قطاماس و سیرمانی الوبرطیس و بفارسی گل سفید نامند ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صاف

اندک براق نامعلوم شبیه به حجر الفلس بادی رنگ سفالجی نرم و شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی سطراطیقون گوکب بفارسی ابرک و بهندی

کهریمی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسبد زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی

صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالیه آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن الثلثه شیخ الرئیس گفته که هوائیت آن غالب

غالب از طین مختوم و اقوی از آن است افعال و خواص آن آشامیدن یک مثقال از مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض دائم و جهت بالا بردن نفث و

و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با داروی مناسبه جهت نفث الدم و خلاف سیلان خون از همه اعضاء و درم آن با آب و از کی سرکه جهت قرحه امعا

سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شرابیکه آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضای رخو مانند پستان و بناگوش و زیر بغل و کنج ران و جهت

آن با آب مازریون جهت دو سعطار یا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با زیت العسل و آب نمک حقنه نموده شده و طلای آن با آب و رد

جهت اورام پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم طلاء و ضماد نافع و در سایر افعال مانند طین مختوم است طین صنوبری بحسب منافع

مهمله و سکون واو و کسر قاف و یا و فتح حاء مهمله و سکون یا و مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیراز آورند

از لعقه سوفی حمیدا ورند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت رفع اذیت سمیت هوام زهردار و با شراب و ضماد و با خود داشتن آن

موثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است طین الفارسی گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند ماهیت آن گلی است سفید مایل بزردی و خوشبو

بعضی طین حرحه و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت وجع سر نافع

گفته اند مضر ریه و مثانه است مصلح آن انیسون شربت آن تا دو مثقال طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو

و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا حجر رخام و بهندی کهریمی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند ماهیت آن قسم اول

گلی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید دوم مایل به بنفشی و چوب بالزوجت و زود شکن که در آب زود حل نگردد و از بلاد المسلمین آورند

و این هر دو خوب است و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است تا آخر شیخ الرئیس گفته که طین قیمولیا خاکی است که میان آن غلظ

یافت میشود و خیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبرده و دیگری حاره محلله بعد از غسل قوت حاره محلله آن زائل میگردد و بهترین آن صافی سفید

نرم آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و نافشف رطوبات

و مبلت معده و مقوی آن و با سفیده تخم مرغ حابس اسهال و با آب بارتنگ و ضرب صفراوی و بلغمی نفث الدم و قرحه امعا و سکن سوزش مقعده و طلای آن جهت اسهال و

و با سرکه جهت ورم بناگوش و دیگر اورام حاره و در سوختگی آتش مانع آبله آن و تنهائی جهت تفتیح و ماخیل به الثیام جراحات و جوششها خصوصا جوششهای

سر اطفال و ابدان الشبان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر مقعده و سایر متعفنا مفید بر خیره ای عیان محلل اورام اند لیکن این را این خاصیت

زیاده است و از همه قوی‌تر محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در سایر افعال ضعیف‌تر از طین مختوم و بدل آن طین مصری است صاحب اختیارات
گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلا می‌خورند و استعمال میکنند و بهترین آن را یک سنگ دانند طین قیموریا بفتح قاف و با موحده و سکون راء
مهمله و بالرومیة ماهیت آن گلی است سرخ چسبنده خوشبو که بر زبان بچسبد و چون بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند سبز رنگ
رنگین گردد طبیعت آن سرد و خشک در دوم با قوت قابضه معتدله افعال و خواص آن جهت نفث الدم و برص منفعت دارد و قرحه امعاء و سحج آن و سحج کبد شرباً و حقناً
و یکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوشیده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلاء آن جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضاء و کوفتگی آنها و افتادن از جای
بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است طین الکرمی بالفتح کاف و سکون راء مهمله و میم و یاء نسبت ماهیت
آن خاکی است که از بلاد سودا آورند سیاه و کریه الرایحه شبیه بقطران گویند که از چوب معنو برگیرند چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی تاک انگور است
بران بمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید باشد و کم سیاه [illegible] زبون است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص
آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویانیدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکه است و شربت دو درم آن جهت نزف الدم باطنی
و ظاهری و طلاء آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر طین المختوم بفتح میم و سکون خاء معجمه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم ماهیت آن بقول
جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره لیمون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب بارطامیس [illegible] دم و نگهبانان آنجا
زنیست و غیر از آن خادم و نگاهبان آنجا نمیباشد و آن زن قبضی قدری خاک از تلی که در میان آنجاست با خضوع و خشوع و هیبت و جلال و اکرام و نیت شفا
آورده در معبد و بدستور غسل الطین [illegible] اقراص ساخته مهر آن را بدر [illegible] نموده و در سایه خشک کرده و نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت
یافته و دران تل [illegible] سنگ [illegible] خالص و خاک خالص [illegible] که آن خاک را با خون بز کوهی [illegible] غسل [illegible] اقراص ساخت و مهر
نموده و [illegible] دران جزیره و رسم است که [illegible] تل و لهذا [illegible] بالای آن تل [illegible] میباشد و بهتر از خاک عابد
دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مائل بزردی و با چرب [illegible] و خاک تلهای دیگر آن جزیره و دیوار آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی
[illegible] و لهذا [illegible] و گویند [illegible] آن جزیره [illegible] طین مختوم [illegible] و بجای آن طین [illegible] و یا خاکی دیگر شبیه بدان
ساخته استعمال مینمایند و آنچه تحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق گشته تا حال هست و بدستور از آنجا بهمان نحو [illegible] اقراص ساخته با طراف
میبرند و بهترین آن [illegible] سرخ [illegible] که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب یا بر زبان گذارند بچسبد و بوی آن شبیه ببوی [illegible]
و چون بر جراحت تازه بپاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی [illegible] نیاید و حبس خون
بسرعت ننماید خوب نیست طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی [illegible] ابدان [illegible]
[illegible] آن غالب است افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل [illegible] و مقوی [illegible] و [illegible] جهت سموم و مانع [illegible] جهت آنکه [illegible]
و [illegible] و دافع اذیت [illegible] بسبب [illegible] و حبس [illegible] تریاقی که دارد و [illegible] نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل عضو [illegible]
قرحه [illegible] و [illegible] و سحج آن [illegible] قروح باطنی [illegible] دا [illegible] خون و تبهای حاره و وبائیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع
مضرت [illegible] و آب زیتون شرباً خواه قبل از آنها و خواه بعد از آنها و با شراب جهت دفع سموم مشهوره و [illegible] مانند ذراریح و ارنب بحری
و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب و [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت دفع سموم و [illegible] جهت [illegible] و قروح [illegible] مذکور
و [illegible] آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل و [illegible] و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضاء
و [illegible] و باید که بر بالای آن طلای برگ [illegible] یا برگهای [illegible] لطیفه [illegible] جهت [illegible]
مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و در آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید بزودی حبس نماید و التیام

و التیام دهد و باید که طلا او دزد و آن لقدر علت دست آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ابیض و یا احمر و یا طلو و یا مرد یا مثلث یا با عقید عنب و با عسل و یا با لبن

صبی کهنه شده و یا سکنجبین بر کیسه که مناسب باشد به حسب علت و حاجت باشد و اگر بهتر از آنها میدان سم و یا گزیدن جانوران سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر به مصلح

آن کثیرا و عسل قدر شربت مثقال و مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم نیز بدل آن گل ارمنی مقدار مذکور و قوی تر از آن و بعد از آن طین

ارمنی و در اطلیه طین مختوم و جمعی از حکما بالتجارب ثابت نقل نموده که طفل یک ساله دو مثقال و یک بر دیگری که او را سموم قتاله است بخورند در زمان قدری طین مختوم به شیر

مادرش با دو دادم شروع به قی کردن نمود و مجموع آن را به قی دفع کرد و باز قدری با شیر مادرش او بوی دادم دیگر قی کرد و در یک مجلس صحبت او اجابت نمود و از آن

زهر شد و خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطبای حاذق سم و اسهال انگیز این طین که سهلی گفته اند مسهل سم است فقط و مشارک آنهاست در قبض **طین المصر** بکسر میم و سکون صاد و را و هم طین المیز سمیتا و نیز یا ارطو یاس نامند یعنی خاک زمین مصر و نیز **ماهیت** آن خاکی است آفتاب خورده و چرب بسیار

سفید با خطوط و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ است که بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس بالند سائیده و آن را بر

زنجار باشد رنگا و آن را مانند غسل اسفیداج میشویند و اقراص ساخته خشک می نمایند و مغسول آن نرم تر میباشد و گاه به مقدار نخودی ساخته در ظرف

چیده و سر آن را بسته در آتش نگاه دارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر دوم **افعال و خواص** آن

جالی و لطیف و قابض و مقوی و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال دلوام کهنه و نفث الدم نافع و جامع مزمنه و طلوا است بر قدمیه طلای آن با سرکه و تنها

نیز بسیار مفید در سکنجبین مستعمل است **طین الجزیره و المصطکی** و آن را طین الکوس و جا و جوسش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی **ماهیت** آن

خاکیست رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید تابناک است رنگ زرد و مشکین و در آب زود گداز نده است

طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جالی و مفتح و جهت جرب آن است ... و نیکو کننده رنگ

و لهذا جهت نمش و کلف و تنقیه و تصفیه او ساخ بدن و جلای آن و تغسیل و چرب کردن آن ... استعمال دارند و جهت ... خشکی

آتش و ... که متقرح شده باشد مفید است **طین مدینه** طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مرقد منور حضرت ... سلام الله

علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آن را با دعا و شرایط آن میخورند **طین المختوم** بفتح میم و سکون تا و ... مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت

ماهیت آن خاکی است صفایحی مایل به سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل اورام ...

و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق میمالند **طیهوج** بفتح طا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم معرب تیهو فارسی است جمع آن

طیاهیج و اطبا فرفور نیز نامند و باندلسی ضرنیش و در ... تجبین ... **ماهیت** آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک و در ...

شبیه بدان و زیر بال آن سیاه و با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب ... آن را ... گفته ... رنگ گردن و منقار آن سرخ **طبیعت**

و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا نافع **باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول**

آنها ظا معجمه مثالثه است فصل الظا مع الباء الموحدة **ظبی** بفتح ظا و سکون با موحده و یا اسم غزال است

و در حرف العین مع الزاء المعجمه ان شاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظا مع الفاء** **ظفره** بضم اول و سکون فا و فتح را مهمله و با لغت ...

و آن را ... نیز نامند جهت آنکه در ... شوش ... نامند و آن ... بسیار میشود و آن را بفارسی ... نامند **ماهیت** آن گیاهی است

ضعیف ... روی زمین و بر دیوار و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن ... ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن ... و

قریب در شکل برگ ... و از میان برگهای آن ساقهای بسیار باریک بر می آید ... و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ

تخم آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید ... **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و تیز و خورنده

گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است ... گوشت زائد ... و آکله ... نافع و قائم مقام ...

دانسته اند **قطفر القطر** بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلو مابن است **ماهیت** آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را شجرة الالم
نامند و مذکور شد و جالینوس این دو را یاد کرده و بری آن نباتی است ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافها
سرخ متصل ببعضی بعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبودی و بیخ آنرا ابرسا نامند و آنچه نابت غلافها و بهترین آن جبلی است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و لواسیر ضماداً و شرباً و ذرور برگ آن
جهت التیام جراحات موثر تر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیا است **قطفر قطور** بالفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح
راء مهمله و الف لغت سریانی است **ماهیت** آن گیاهی است بری که شاخهای باریک شبیه موی منبسط بر روی زمین و منبت آن زمینهای خشک
رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین بر آمده باقی در
زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه برگ شبیخ و نرم
و گل آن شبیه بگل انا غالیس مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر میوه فاریقون و نبات آن در گرما و سرما میپاید و بر طرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ آن **طبیعت**
آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون آنرا خشک نموده بکوبند و بیبزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه امعا و بیخ آن قاطع نزف الدم
هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است **فصل الظاء مع اللام** **ظلف** بکسر ظاء و سکون لام و فا
لغت عربی است بفارسی زنگله و کفشک مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و بشلم و برومی الیدوت و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول
اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شگافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را القارسنک گویند **ماهیت** آن معروف
و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شگافته میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ظلف هر حیوانی در جای
ذکر آن مذکور شده و میشود و سوخته مجموع آن مسهل مائی صفرا و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلای سوخته آن
با سرکه جهت داء الثعلب موثر **فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیه** **ظیان** بفتح ظاء و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری
و یاسمین صحرائی است و بلغت اندلس ید فوته بمعنی عشبة النار و ببربری ابرید و بهندی جوهی و چنبلی جنگلی و چنبیلی نیز نامند و منبت آن با بیخها و مالا تلها و با حلیق
و بران بیخ آن جدا نباشد و گویند بوی آن غاف آورد و قسم مغربی آنرا اشبه مغربیه نامند و در حرف العین تنار به پر لبقا مذکور خواهد شد **ماهیت** آن
نباتی است شبیه بتاک و از آن صلب و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خار دار شبیه بخار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین کوچکتر که گل
چنبیلی نامند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق سیاه است و لهذا بعضی گمان کرده اند
که بهالت و بعضی ظیان را با ... دیگر ذکر کرده اند و صحیح اقوال آن است که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و گرم تر از خربق سیاه
و سایر اجزای آن در سوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الریه و بوئیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح
غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آنرا در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخاء مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بعد بل و سعوط
یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخاء و فالج و لقوه و علل بارده و ریه و سعال مزمن نافع جهت آنکه گرم و
محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آنرا در آن جوشانیده باشند جهت امراض بلغمی و المعده و مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن
مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خازی مقی قوی و بدستور عصاره برگ و شاخهای آن و آشامیدن سه درم از عروق آن مثل آن بیخ و مثل
آن مثل ازرق مسهل و مقی بلغم و سودا است با کرب و الم و اذیت و گفته اند که محلل جراحات میکند و بدستور آشامیدن یکدرم از بیخ آن کوبیده و در
بادام چرب کرده و با معجون آن فستیتین کثیر الاسهال بلغم و مضر است بقوت تمام اما با خطر و در قوت قریب بخربق با سود امراض الجلد طلای آن محرق جلد
سنگ و با سرکه بهترین ادویه است جهت بهق سفید سیاه و برص و با ... جهت عرق النسا و جهت ... مسهل نافع و اما باید که زود بردارند که بسیار زخم کند و در نفع آن تمیز

جهت حرق النار سنیده و طلای آن با سرکه که بقوت بالغه بحدیکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بلکه بعد معتبر جهت ریش ورم تا نیمزم و بکتاب آن کشنده است
و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق و سمنه و العبد و میرات است و نوعی از اطیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گل آن مایل
بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد و زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن

باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع الالف

و این نوع ربیع با علما طبیعی

عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب آکرکره بهندی است و گفته اند
است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در مغرب و هند و شاخ و برگ و گل آن شبیه بابونه و کبیر
گل که بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن
مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر انگشت و بسطبری انگشتی
و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون یعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل
زرد و شعری دندانه دار و این صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر آن برگ دیهیم میرسد و این را ثمری است
کرس آنرا دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قایم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی از آن
مغربی است و ماهیت آنرا چنانکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و او لا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القرح نامند و آن بیخ حرف خوانی
جبلی است و قسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بعد آنکه اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آن است و قوت
آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند
مغربی آن قوی از هندی است **طبیعت** آن در آخر سیوم تا اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سیوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است
افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی جلا و محلل و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و ثقل زبان و درد
دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و سهال البلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیر آن ضمادا و طلاء نافع امراض ارحام
و الفالج السل و العصب و التشنج و الصداع بالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای اعضا و تحلیل و با سقوط و خنازیر آنرا و
و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع و تحلیل اخلاط غلیظ نافع و ببستور مضع آن مخصوصا با سکنجبین و با زفت و تفریح
آن در بینی مفتح سدد و منعطف خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان
کذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بر زیر زبان بیاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان
مستحکم گرداند و مضمضه و اغرغره طبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد
و تعلیق عاقرقرحا تنهائی و با افادانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر موی سگ سیاه و یکرنگ ضمیمه نمایند بهتر است للعقد و الباه و الحمیات و غیرها العوق آن
با عسل جلا و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت و بلغم از معده و خوردن آن با مبرودین و مرطوبین و آشامیدن مسهل آن
اخیث و چون پیش از نوبت تب نافض بارد تب بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و استرخای عضله را بر طرف سازد و چون
پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع بدهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود
و ببستور چون با عسل آمیخته و طلا نمایند و چون با آرد باقلا آمیخته و بخراطین آلوده و بر قضیب و بیضه را در آن اندازند و یکروز کامل رها کنند که در آن
باشند نباتات برجماع مبرودین نماید و خشخاش سیکه و مسطکی در مصبنه خود بسیار از سردی در یاد و جهت عجایب افعال و چون با زفت در رحم بیاشند وجع بلغم و دندان
الم و سوختن است النقرس و با زنگیان مستعمل دارند و چون با سرکه طبیخ نمایند تا مانند حبه گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بیرون آورد مقدار شربت آن

کثیرا و موبیزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده و کرسنه و اگر آن هر دو هم شسته بزنجبیل لصق و وزن آن باز

بدستور در غرغره با فودنج جبلی بکوزن و نیم آن دارو جاج حلق قاقله در دهن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با شش

رطل آب جوشند تا یک اوقیه باند لبس بالیده ضماد کرده باد و او قیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع نهایات

بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه و شرب آن دا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید علاج دندان قبل است

و دو قبل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود **قول** الطاکی گفته

شوکة الجمال است **ماهیت** آن نباتی است معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند موتار ها و دانه آن مانند قرطم و سیاه رنگ

طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و تریاق سموم خلاصی دهنده از انها شرب و جمیع اجزای آن جهت بواسیر

شرب و بخور او طلاء نافع و سعوط و طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه گفته اند چون بر جمره زنند ورم آن زیاد و بزرگ شود و مقشر

کرده مقلع آن کثیرا بدل آن خندقوقا است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته جاج است که بفارسی خار شتر نامند که بران شیر خشت در خراسان می نشیند و گوینده

بنوت است که نوعی از خرنوب است **فصل العین مع الباء الموحدة** ✚ **عبیثران** بضم عین و فتح با موحده و سکون یا مثناة تحتانی

و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی دانه و داو نه مروا نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند علفی

بر نجاسف و شبیه مریم است و ابن البغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت و مزغب و ثقیل الرائحه

و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب و بطبیخ تفلیسی گفته نباتی است برگ آن بدور و حسیا معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک شبیه

بقیصوم و این را ثمر است زرد و رنگ شبیه بحجر بکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه بموی سنبل الطیب **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم

نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع در مبرودین و معین بر حمل امراض الرأس

و القلب و المعده بو کردن آن مسکن ابخره بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه

از بلغم و رطوبت و از سوداء نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادثه با رکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد

و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال با آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه رقیق امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسحوق رحم

بارد و نیکو کننده و حال آن و معین بر حمل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار شربت آن دو درم **مضر** گرم مزاجان **مصلح** آن ... و صاحب معتمد گفته

معروف است در زمان الشجرة النبی و صعتر که و آن معیه است و این درخت اصیح نیست ولکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم هوئی

مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل العین مع الثاء المثلثة** ✚ **عثق** بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف

ماهیت آن نباتی است بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و آبنوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و محرق

و محرق عصاره خشک کرده آنرا چون بکر رضا دمایند سوی امانند نوره هستر **فصل العین مع الجیم** ✚ **عجه** بفتح عین و جیم مشدده و ها مهمله

اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض بتفصیل ذکر یافت **فصل العین مع الدال**

المهملة ✚ **عدس** بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نسک و مرجمک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در

یمن بلس نامند **ماهیت** آن حبی از حبوب ماکوله مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل به تندی و تلخی و آنرا

عدس تلخ نامند بستانی آن پهن تر و بزرگتر و در نوع بستانی دانه های کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی مسور خوانند و در بنگاله اکری نامند و بخته و مهرا اشیده

و لهذا اچیده و جدا کرده و تمیز را می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه است که در طبخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده

هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو می پزند لذیذ میشود **طبیعت** آن در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد

و خشک دانسته‌اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و اهل هند آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و لب آن جرم مقشر آن
قابض و میبس برّ آن غالب نفخ بستانی زیاده **افعال و خواص** آن جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی قابض و مسکن غلیان
خون و مغلظ آن و مانع سیلان آن و عرق دق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصدر و المعده ضماد آن
با اکلیل الملک با آب سفرجل و دهن ورد جهت نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آنچه
جهت نزلات و سوخته آن جهت سترهای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصاً با رب شاه توت
آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و طبخ نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده و مهر ایجیته آن با سرکه مقوی معده
و بی نفخ و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح غائره و ضماد خام با شراب
با چند دانه فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب قیدی خصوصاً با سرکه و با آب عوره و مزوره آن با روغن بادام
جهت مرضی لعاب رفع تبها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با اسفیداج جهت نمله و حمره و شقاق پا و با مستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما
و خنازیر و اورام صلبه و با زعفران جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس الزینه ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی
مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام
و اورام صلبه و با تسیر تبها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مخفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش
و تاریکی چشم مصلح آن طبیخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و یا روغن گاو و یا روغن بادام و یا سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با گوشت
و بدل آن مشمش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر هر دو **عدس الماء** نوعی از طحلب است
که حزاز الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد **فصل العین مع الراء المهملة** عرعر بفتح دو عین و سکون دو را مهملتین لغت عربی است
بفارسی سرو کوهی و بشیرازی اول و بهندی سرو بیابانی و بیونانی قرنوس و بروقی سرو و تمارون و اریوس و سرو تمارون نیز نامند **ماهیت**
آن دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه‌تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و گفته‌اند
ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی اهل هند و بعضی گفته شربین از آن است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم
و خشک در اول دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص** آن مسخن و منضج و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مدر بول
و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن یکدو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح و بواسیر و مغص و درد رحم
و درد منی و ودی و مذی و شگافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوصاً با شراب و بخور و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت
عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آن را در سرکه بجوشانند
باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بحرکت عین و را و قاف لغت عربی است بسریانی و عنان و بیونانی او بتیون و بترکی و بهندی پسینه
خوی و بهندی پسینه نامند **ماهیت** آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصاً بعد حرکات و گرمی هوا و استعمال
چیزیکه عرق آورد و گفته‌اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات دفع میگردد و گفته‌اند ماهیت دم است که منضج
نگردیده آنرا امرار شیر را نیز ماهیت دم میدانند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن محلل و جالی است و عرق انسان و حیوان
در طی اسم آن از کور شده و دمی شود و نشانه بد تعالی از خوردن عرق دابه زرد رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بد بو
عارض میگردد و علاج آن تنقیه با آب اصل السوس آشامیدن سفنج و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هر یک یک درم
با آب گرم است و نیز عرق بحرکت عین و را و قاف اسم ماهی است از جهت اختاب و گلهای بچهای رطبه و یابس است که بقر ع و ابیق مقطر سازند

مفتر بسا از آن بدستور مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد
طبیعت هر یک راجع بطبیعت چیزی ست که از ان مقطر نموده باشند **افعال و خواص** آن نیز راجع بآن چیز است ولیکن الطف و سریع النفوذ
و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض
حاره بدستور عرق قندی **عرن** بفتح اول و دوم و نون و عرب آنرا اعظم الیبق نامند **ماهیت** آن زوا یدی ست که در حوالی سم و زانوی
اسپ و شتر میباشد **طبیعت** آن باعتدال مزاج ایشان ست و شاید یابس **افعال و خواص** آن نیز مانند آنست که در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار
نیم درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع
و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام
نوع سفید هیوفاریقون ست ان شاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد **عروق الصباغین** قوی الصنع ست و گویند هم عروق العصفر ست **عروق
العصفر** بضم عین و را مهمله و سکون واو و ضم صاد و سکون فا و را مهمله و آنرا حشیشة العصفر او عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند
و بعربی بهرد و بلغت خطا طلیف و بهو یانی خالد و تیون و خلد و نیون و حوا فانیر و بربری کالیه و نیون و بفارسی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند **ماهیت**
آن دو نوع ست یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران ست و در حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتی ست ساق آن بقدر
دو ذرع و از بیخ آن شعبها رو ییده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ موز تازه و کوچکتر و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر
نیم شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد بعد بر آوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک نموده باطراف میبرند و تازه آن بدطعم
و رایحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی دانهای سمی بهم میرسد و آن صلب تر و مایل بتیرگی ست و آنرا بهندی
بلد یا نامند و کسانیکه می شناسند چیده دور می آورند و تتمه را جوش میدهند و احیانا بعضی دانها شبیه بمامیران در میان بیخهای زرد چوبه بهم
میرسد و انچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان واقعی نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازه خوشرنگ
کم ریشه آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی البصر و مفتح سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم
آنرا با شراب بیض و با هموزن آن افیون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوص اندک بریان نموده و گرم آن و اکتحال آن جهت
جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث در ان را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد
و ورم آنها و اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میمالند و ضماد آن با شراب زائل کننده نمله و مجفف قروح ست و تحمید بدان
مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آن با آب گل آن زائل کننده کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب مصلح آن
آب لیمو و اترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین مامیران و در غیر آن هموزن آن نیز عاقرقرحا ست
فصل العین مع السین **عسل النحل** بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی دلیبا
و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی مده و ملغتی بهت برس نامند و شهد بشهد ست **ماهیت** آن معروف ست و مراد از ان عسل النحل
بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوة آنست که در ان مطلق موم نباشد و چون بانگشت بردارند تار ببندد
و این از برای مداوا بهتر ست و بعد از ان سفید نباتی رنگ و صاف مذکوره و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهتر از صیفی ست
و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده بشیع بد بوی و یا خشک شده و در طوبات
آن تحلیل یافته بشیع بدبوی گشته و اکثار بسیار فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط ست **طبیعت** تازه
آن در دوم گرم و در اول خشک اندک مانده آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنه آن در اول سوم گرم و در دوم خشک

وعسل خام گرمی وحدت وجلای آن زیاده وبدوانیست اقرب عسل مطبوخ که کف گرفته حرارت وحدت وجلای آن کمتر وبغذائیت اقرب و در قوام آوردن
آن شرط است که آب داخل کنند و بآتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید واحتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت واگر آتش
زیاده کنند سیاه شود وتلخ میگردد **افعال و خواص** آن جالی ومفتح سدد وافواه عروق ومقطع ومنقی بلغم لزج ورطوبات وجاذب آنها از عمق بدن
وفضول دماغی وزائل کننده استرخا واستسقا و یرقان وسپرز وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس وسموم بارده ومفتت حصاة و دلیل بر منافع
آن همین بس که حقتعالی در کلام مجید خود بپیغمبر امر کرد واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا
یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فالذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل ویستغفر الملائکة لاهل البیت فان شربه رجل
فی جوفه دواء واخرج من بدنه الف داء فان مات وهو فی جوفه لم تمسه النار وقال صلی الله علیه وآله وسلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوة وقال صلی الله علیه وسلم نعم الشراب العسل یرعی القلب ویذهب برد الصدر
وقال صلی الله علیه وآله وسلم من یرید الحفظ فلیأکل العسل ونیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج
کرده بیاشامد جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای ابدان وعلاج اکثر امراض واز برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت
ولطافت قوام باعث سرعت امتزاج وحفظ انهاست از تلاشی وفساد وبسبب حلاوت محبوب طبائع ولذیذ و دافع بشاعت ورساننده قوای
ادویه است بسرعت در تمام بدن وغیر اینها از فوائد کثیره امراض الراس والصدر والمعده والکبد وغیرها آشامیدن آن مصطگی جهت جلب رطوبات
فضول دماغی وفالج ولقوه واسترخا وخدر وامثال اینها وتقویت معده واشتهاها ودفع ریاح دل وجهت وتفتیح سدد وقولنج وتقویت معده وشهوت طعام
وباه وبا کندر جهت تنقیه صدر وقصبه ریه واستسقا ویرقان وطحال وتفتیت حصاة وعسر البول وانواع ریاح وایلاوس ودفع سموم وبا آب
خصوصا آب باران مرطب اعضا ومقوی باه ضعیفه ومدر ومنقی قرحه امعا ومثانه ومفتت حصاة ودافع عسر البول وبالخاصیت مسکن عطش و
قی نمودن بدان جهت تنقیه معده الغمز والحلق غرغره آن جهت تحلیل اورام عضل جالب حلقوم ولوزتین وتنقیه جراحات کام وزبان وحلقوم ولوزتین
وبدستور تحنک نمودن ومضمضه بدان باسرکه جهت استحکام لثه دردیاندن گوشت آن وتقویت دندان وجلای چرک وسفید کردن آن خصوص
بانگشت بردندانها مالیدن ودرهرماهی سه چهار مرتبه بعمل آوردن شیخ نموده کسیکه آنرا مرخی اسنان دانسته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند ووجه
آنستکه شیرینی را مطلق اخذ نموده وفی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست وعسل حار یابس است بالاتفاق اکتحال
آن تنهائی ویا با آب پیاز ویا نمک اندرانی جهت جلای بصر ودفع حکه وجرب ودمعه وبیاض ونزول آب در آن الاذن قطور آن در گوش با زرد
زنگ سنگ جهت رفع ریاح ودوی وقطع مده ورطوبات سائله از آن وتسکین اوجاع بارده آن وثقل سامعه وبدستور قطور آن با زهره گاو وتازه
ویا با آب برگ نیم تازه ویا با شیر بز ویا لبن اتان ویا با سفیده بیضه مرغ الصدر آشامیدن ولعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارده الامعاء حقنه
بدان با آب بارتنگ جهت قرحه امعا وتحلیل اورام آن نافع با تمکراحمل وتنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضاء التناسل والرحم ضماد آن بعد
ازجماع بر ذکر باعث تقویت قضیب وعظم آن وحمول آن جهت علل رحم زنان لنفاء الاورام والبثور والکلف وغیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل
اورام ونضج دمامیل وباسرکه ونمک جهت تحلیل اورام در رفع کلف ویا قسط جهت کلف وبانمک جهت رفع آثار ضربه وصدمه که با دنجانی رنگ شده باشد
ویا عذبه جهت تنقیه اوساخ جراحات قروح وبردن گوشت زائد والتیام زخم آنها وبازراوند طویل وآرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب بازراوند
طویل وآرد کرسنه وبا دام تلخ وحب المحلب وآرد جو جهت ادرار عرق وبا انزروت جهت جلای قروح وبردن گوشت زائد وبا دوایه بهق وبرص
وکلف دافع آنها وبانوشادر جهت بهق وبرص مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه وقوبا وطلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه
وسائر قروح حادثه از بلغم مالح وجهت تقویت بدن وتنهائی جهت رفع قمل وصئبان که بفارسی رشک نامند وبرجسد اموات حافظ آنهاست
ازسرعت فساد وهمچنین مالیدن آن برلحوم وشحوم وغیرها السموم لعوق ویا آشامیدن آن با آب گرم جهت قطر قتال وگزیدن سگ دیوانه وغلیظ آن

آن بارد وخشک جهت نهش هوام وقی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده واز خواص مجربه است که چون زن با آب شربت ساخته بیاشامد
اگر باعث حیض گردد حامله است والا فلا وجهت این امور تمامی خام جید آنست ودر بعضی اضمده واطلیه ودر بعضی مواد حمام اندک تا دانگ اولی است وبا عسل
جهت مبرودین وبلغمی مزاجان ودر زمان فصل ولبلاد بارده نافع مضر مخالف انها ومصدع محرورین واکثار آن سریع الاستحاله بصفرا ومفسد ومانع حار
ومهیج قی وامراض صفراویه وحاره وعطش مفرط مصلح آن آب انار ترش وآب ترنج وآب لیمو وفواکه حامضه وربوب آنها وسرکه وسکنجبین مقدار شربت آن تا بیست و
مثقال بدل آن دوشاب انگوری وخرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن برگیاه افسنتین وامثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود وجهت امراض
معده وکبد وتنقیح سده وانچه بر صعتر نشسته باشد بدستور وجهت مبرود ومرطوب مزاجان وامراض بلغمیه بارده وانچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت
امراض مذکوره تا این وتنقیح سده نافع گفته اند نوعی عسلی حریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه آید وگفته اند غشی آورد وعرق سرد وعقل را زائل کند
آنرا نباید خورد وتدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن وماهی نمکسود شور خوردن ومکرر قی کردن است تا معده نقاهت تام یابد بعد از ان تفاح مز
یعنی ترش شیرین که سیب مخوش باشد وامرود تناول نماید ونیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جائز
نیست بهیچ قسم ودستور طبیخ عسل وشراب آن شراب آن ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد واز خوردن عسل ردی بسیار تشنه وتیز که از بوئیدن
آن عطسه آید واز خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تعلیه باشربه بارده وآب فواکه بارده والعبه مغریه مانند انهاست

فصل العین مع الشین المعجمه عشبه مغربیه

عشبه مغربیه بضم عین وسکون شین وفتح بای موحده ونامجنف عشبة النار است زیرا که اهل
اندلس ومغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حلاوت آن وبعضی گویند که بهندی رسن بردمی سرینه ولغت نگی اسفرینه گویند ووجه نسبت آن بمغرب آنست
که اول اهل مغرب اطلاع بر فوائد آن یافتند بعد از ان در سایر بلاد انتشار یافت ماهیت آن قضبان نبات است که با سمین بر باشد وآن شاخهای
نباتی است شبیه بلبلاب در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین است که بهندی چنبلی نامند وبسیار تلخ وگل آن بسیار خوشبو وبرگ آن اندک عریض واطراف آن
تیز وغلیظ وسبز رنگ نرم وقسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گلسرخ واز یاسمین بستانی بسیار کوچکتر وبیخ آن سیاه وباریک ودر شعبه قسمی گل آن
مشابه ببرگ لبلاب وگل آن شبیه بیاسمین زرد واز ان کوچکتر ورنگ آن مائل بسبزی وخوشبو وزیاده از یاسمین بری ودر بحار خود می پیچد بهترین آن
اقوی مغربی است که شاخهای آن باشد متوسط در سطبری وباریکی وسرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از ان غباری ظاهر شود ومغز آن
سفید باشد وانچه غلیظ تیره رنگ وبا وصاف مذکوره نباشد بد است وقوت آن تا بیست سال باقی است وعشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر طبیعت
آن گرم در اول آخر درجه دوم وخشک در آخر آن وخشکی کهنه آن زیاده از نو آن وبیخ آن در آخر سوم وبعضی در اوائل چهارم گرم وخشک گفته اند
ودر قوت قریب بچوب چینی است ونجاح معتمد وبعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در رقت وفعل مانند آنست وسائر اجزای آن در سوم
گرم وخشک

افعال وخواص

آن محلل ومرقق وملطف ومعرق ومدر وجهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه وصدریه ومعدیه وکبدیه وگرده
ومثانه ورحم واوجاع مفاصل وامثال اینها نافع امراض الراس والفم والصدر والمعده ونوبیدن گل آن جهت درد سر وشقیقه بارده ومضمضه بطبیخ
آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد وآشامیدن مطبوخ آن بنحو چوب چینی وتدهین آن نیز جهت فالج واسترخا ولقوه ورعشه ومرض مزمن
وضیق النفس وتقویت معده وکبد واستسقا وبواسیر واز قبیل سائر امراض بارده رطبه وآشامیدن طبیخ شاخ وبیخ آن که لقدر جهارم دقیقه
وآنرا در یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد وبا شکر وامثال آن بنوشند جهت فالج واسترخا ومزمن ضیق النفس وسرفه کهنه بعد طبخ
بیخ آن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده واوجاع المفاصل والنقرس وعرق النسا والاورام والامراض السوداویه والجذام وامثال
واشال اینها آشامیدن سفوف آن هر روز یکمثقال با نبات تا یکهفته وزیاده بران جهت اوجاع مفاصل مزمنه وضماد آن با گلاب جهت فالج
وتسکین اوجاع مفاصل وعرق النسا وغیرها وتحلیل اورام وحمول آن مدر بول ومسقط جنین مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی

۴۳۱

اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ
برگ و شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفایج و مصطکی مسهل ازرق است مسهل خلط سوداوی غلیظ بی کرب و آشامیدن برگ آن بمقدار قلیلی با زیت
بسیار مقی قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی لیکن غیر مامون و با خطر عظیم و آن جهت قروح
خبیثه نافع بیخ آن بسیار حاد حریف چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت داء
الثعلب و داء الحیه نجربه که چون آلوده گردد دو سه دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی بمقرح و دفع مواد ردیه آنها و بمقدار دو درم آن که مقدار شربت است
مسهل قوی بلغم و سوداست و مانند خربق سیاه است و با آب خبازی مقی قوی و یک مثقال آن کشنده است و تقیء و کرب و مغص و مصلح آن روغن بادام و شیر تازه
بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقوة عاقله کلیه علاج
دفع مرض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار جنس دوا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه متحجره
رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد که باعث
آنکه دافع امراض سوداویست از جهت سوداویه امضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا بعضی
عرقهای سرد و غیر آن که در آن وقت باشد و بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع میشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نامناسب و خوب ندانسته
اند مؤلف گوید اگر محرور المزاجان بسبب ضعیف بیخ قسم استعمال نمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان کمتر مشاهده شده و دستور آشامیدن
آن بانحای شتی همچون آن در قرابادین کبیر مذکور شده و عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و را مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز
آمده لغت عربی است و بیونانی حجاکیوس و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و بالاعوام اکون و مدار نیز نامند **ماهیت**
آن از جمله اشجار نوعی است حاد و اکال بعضی بقدر قامتی و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از بیخ آن بیرون می‌آید منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای رملی
بخصوص بلاد گرمسیر و برگ آن شبیه برگ کتهل و ترنج و از آن هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بر آن گردی نشسته و جمیع
اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر بر می‌آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل و زیاده هم شیر حاصل می‌گردد
و گل آن چند عدد متصل فی الجمله شبیه بگل نرگس و نورسته که بگل خرزهره دشتی و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و بلول بزرگی و منحنی و چون رسیده و بشگافند گرد
از جوف آن چیزی شبیه به زر حریر و پنبه شیبل بغایت نرمی بر می‌آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم بستانی
و کج رنگ مائل بسیاهی و اعراب بادیه از آن پنبه مخده یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع میباشد یکی آن
آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این در شهرها و کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند دوم از آن کوچکتر
در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و گل آن بستی رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند
و بعضی این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای رملی میروید **طبیعت** شیر آن در چهارم گرم و خشک و با سمیت است **افعال و خواص**
آن اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و دباغان اهل حجاز و سند
شیر آنرا در ستردن موی جلد مستعمل دارند و در امراض الراس غیر ما طلای آن رافع تحلیل سعفه و قوبا و قالع دانه بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت
قلاع دهان اطفال نافع و چون پنبه آنرا به شیر آن آلوده بر دندان معوج گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته
که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دمامیل و صلابات طحال و امراض کبدیه و استسقاء و یرقان و حب القرع نافع است و اگر نخود را در شیر آن
چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن یا شلتوک یا نخود یا غیر آن از
حبوبات را در آن مکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند بمقدار قلیل آن مسهل بسیار بهم رساند و جهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن

برمفاصل سیما و یا العرق النسا البسر خلالی برانها گذارند باعث التیام و تفتیح و اخراج رطوبات لزج و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعضی اهل هند و بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت** برگ و شاخ آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین بمطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح خبیثه و جبیثه و آکله و رفع چرک قروح و سحج و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر گسسته نموده در آب بهنگره بخورند دو منافع اقوی و اتم است و نوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده بر آن آب آنمقدار که از روی آن بگذرد بریزند و سر آنرا پوشیده و مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبوره را نافع و بیخ آن جهت قلاع یعنی آتشک نه بهترین اشیا است و چون درمیان تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رد یا نیدن گوشت تازه مؤثر و بالجمله جمیع اجزای آن با سمیت و مضر محرور المزاج و مصلح آن حماض است و مقدار قلیل شربت لبن آن بقدر یک درم و سه درم آن کشنده و مسیح و مقرح احشاء و بواطن و مسهل قوی و مصلح آن انبان و ادهان و مقئیه لبن است الخواص اهل مصر گویند بخور و اخراج از برگ آن گریزاننده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن وغیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحد لیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه برگ لبلاب و مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل .... و مائل بسرخی و کیسوس بن ثالس گوید که از این قسم بسکر رفته اند با وجود شیرینی بمقدار دو مثقال آن قاتل بوده و دسته روز در خزانه ملوک ضبط و قسم سکر لغشیر از این جهت میشده و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر از آن تخمیر دو ... لبعد از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمیع کثیر که از آن ظرف آب خورده بودند همگی هلاک شدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح را مهمله و قاف بیونانی قرحا و گویند بیونانی مرفوران نامند **ماهیت** آن بلغت اهل حجاز سنا عریض الورق را نامند برگ آن تازه برگ سناء عریض و سبزتر و گل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک و بستاره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و مرغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مر و نوشته و این تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه برگ غار و سرخ و خوشبوی و سه و سال آن استعمال میکنند و دیسقوریدوس بغیر آن دانسته و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که قرحا نباتی است برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و یا شبیه به بسیار بزرگ و سیاه رنگ و تخم آن شبیه بحجاورس و در غلافهای شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یک شبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابیده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون از بیخ آن بمقدار ربع یکمن نیم کوفته در شش قرطولی شراب جلو... شبانه یکروز بجوشانند و صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در حمول داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه خشک جهت تو.... کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف و بفارسی اخفاک و تال و شاه پیچان و جانوریل نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بلبلاب بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب قوی‌تر و از آن دراز تر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میگرداند و از این جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق که بهر چیزی که بپیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در شکار بن دلیمو نونامند و بعض اطبای این زمان تخم آنرا اکسوث دانسته اند

فصل العین مع الصاد المهملة

عصفور بضم عین و سکون صاد و فتح فا و سکون واو و در آخر را مهمله بفارسی گنجشک و چوزک و بهندی گنجشک تیرکی سرچه و شاه چنیر و بنگالی چرائی کوریه و بهندی ابیرا

چرا و بادها آنرا چریه نامند ماهیت آن جانوریست معروف صغیر الجثه واهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دم آن
از اهلی و بهندی این را گبری نامند و اهلی را چریه و کوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری است و خانگی آن هرچند فربه باشد بهتر
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی بیشتر **افعال و خواص** آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان
ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و مغلظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور حیده است از برای
اصحاب فالج و لقوه و سستی و خدر ضعف کبد و استسقا و یرقان ضعیف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب و جان
و کسی شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و منفذ سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فادیه مفرحه مقویه
معینه باه و خوشبو نموده و بخورند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و مغلظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در تحریک باه و شهادت الفاظ
چون بچه سازند با زرده تخم مرغ و روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن در این در تسمین بدن بعد یل و منفذ سر آن باز زرده
مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عادة مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حار
است و بهترین آنست که گوشت آنرا اسفیدباج سازند با مری و یا آب انار و یا غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیراکه گوشت آن صلب و گرم
است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا باعسل بیالایند
بر حلیل بمالند و یار بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک
و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادثه در وجه و با آب دهان جهت رفع ثالیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده و جهت
حبس اسهال و ناسائیده آن بغایت مضر احشا و امعاست بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان
و آنکه مورث سحج مری و امعاست و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون موی مقعده آن را پاک کرده در نشتنه گوش بدارند در حالی که
آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در شیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها
بمیرد و بعد در روغن بجوشانند و این بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام
آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمکسود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای
مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد والف مقصوره و لام و فتح راء مهمله والف و عین مهمله مکسوره و یا لغت عربیست بلاطینی
آنرا السباث بلی گویند و بربری ارستنی فود یه و بلغتی دیگر بربری کوری زوله و بیونانی اسطباطو و لیقونوثون بر منار نیز و کیسر یا سقلبانی فلوعرین و بافریقی
خنجر و در جاوی حاوی کبیر بشیان دار و نامند گویند برشیان دار و سم الحار است و تارکسته و هزار بندک و بهرجرا و بهندی لال ساک گو
و گویند بهندی راج گیری نیز نامند و آنرا عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و لیقوزید و سیس
در ثالثه گفته نر آن هر سال از سر نو میروید و با شاخهای بسیار باریک تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن کمی بار
بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و ماده آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر و نزدیک بیکدیگر روییده
آن آبها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن منتشر برگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و بزرگ
ماده آن مایل به تدویر و منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید و از نر آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب
موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان بماند و گل
آن نزد گرهها و شاخ آن میروید و آن شبیه برگ چونلائی هندی است و آطاکی شبیه نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه و مزغب قریب
هبر برگ لبان و تخم آن ما بین برگهای آن بر می آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا

تا یکسال باقی میماند صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مایل بسیاهی بستانی است و صاحب تحفه نوشته که کبیر و صغیر میباشند
کبیر آنرا نر و صغیر را ماده بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم ساق آن سرخ و برگ آن مایل به بنفشی و در باغها بسیار و در
بستان صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در
زیر برگهای آن بر می آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی‌تر **طبیعت** آن در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب **افعال و**
خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و
ظاهری و تپهای حاده و قرحه امعاء نافع الاذن قطور عصاره آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن ضماد آن نشاستهٔ عصاره آن
تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه و معده ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن آشامیدن آن حابس اسهال مراری قرحه امعاء و نزف الدم آنها
و مرضی که در آن قی و اسهال هر دو آید و اینمرض را یونانی حولارا نامند و قولنج را نیز سفید شرباً و ضماداً و حقنةً و حمولاً الرحم چون در شراب طبخ
نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل غلیظ
و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن
آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی **مضر** ریه **مصلح** آن انجیر و شربت بنفشه و سکری و صندل نیز گفته اند **مقدار شربت** از آب آن تا مثقال
شقال بدل آن عنب الثعلب برای ربع آن در رطب منفعتی ناحال نوشته اند و اهل هند مضمضه تاب مطبوخ آنرا جهت جوش دهان و ضماد سائیده گرم
کرده آنرا جهت تفتیح و انفجار دامیل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا اصباغان بجای زاج در صبغ لباس سعمل دارند **عصب** بفتح عین مهمله و صاد و بار
موحده و بفارسی پی و بهندی پاری و بهبه نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست سفید صلب لین الانفصال و نرم در انعطاف و خم شدن در بدن حیوان
مؤلف از لیف و حس و حرکت بی آن نمیباشد و حیواناتیکه استخوان دارند اکثر آنها آشید و شده است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن دیر هضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت الصاق شعر منقلب و غیر آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون صاد و ضم فا و را مهمله اخر
است و در آنجا مذکور خواهد شد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و را مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه جمع عصاره است
ماهیت آن اجزای مائیه مستخرجه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده افشرده اخذ نمایند
خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر مییابد و باقی در ضمن نبات آن
فصل العین مع الضاد المعجمة ❊ **عضل** بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام **ماهیت** آن چیزیست در بدن حیوان که در میان
مفاصل اعضای متحرک آن میباشد و سبب انعقاد و حرکت اعضا است و آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه
تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جید الغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف التحلیل و
آن داکثر آن محدث قی بالخاصیت و بجهت چون در امتلای طبیعی بدن تجویز نمایند **مصلح** آن ادویه و ابازیر مستدرک و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب
مفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الظاء المعجمة** ❊ **عظایه** بفتح عین و ظای معجمه و الف و یای مثناة
تحتانیه و ها و عضایه نیز آمده **در ماهیت** آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص و جمیع آن عضاء و بعضی گفته‌اند و
گفته که از جنس حردون است شبیه بوزغ و نر آنرا حیلان و ماده آنرا فرجان نامند و بهندی سالامندرا دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانی
است مانند سام ابرص سبز رنگ سریع الحرکت الوان آن در اوقات بسیار متخلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوت سمیت است
دانرا مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آنرا شگافته معای آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد **افعال و خواص** آن
آشامیدن بمقدار دو دانگ از آن جهت رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا شق کنند و بر نهش افعی بندند نافع بین بخشند الجروح والقروح

جهت جرب مانند ذراریح است در النفع و در مراهم اکاله و مو تلمه داخل میکنند اگر سه طاری مطبوخ خون آن در زیت ستر نماده موی است و زهره و سرگین
آن هرد و زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلاست چون اندکی از ان بال آشامیده شود بسیار ضرر میرساند و جهت رفع کلف و آثار علیقه و تنقیه قروح عفنه خبیثه
استعمال نمایند مفید است و چون عظایه کسی را بگزد و دندانهای خود را در ان موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران بمالند تا برآید و ابریشم
قز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بکبیزه موضع القوت نطول نمایند بران آب گرمی که در ان نخاله
جوشانیده باشند و تریاق زنیلا و طرخشقوق نافع است **عظم** بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام لفارسی استخوان و بهندی هدی و بتازی
و یونانی سولونوس و رومی ستیون و بسریانی گرما و بترکی سموک نامند **ماهیت** آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از ان صلب‌تر
عضوی نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات باسانی و باحسن وجوه
مخلوق است و فواید آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین
آن استخوان انسان است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول سوم خشک و محرق آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض
و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده
باسرکه بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت
شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ **آلم** تعلیق ضرس آن برای ضرس **اعضاء الغذا** و آشامیدن کهنه بالیده آن که
بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران بمقدار یکمثقال با عصاره عصی الراعی جهت
قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن رماد استخوان کلب قاطع بواسیر مجرب **اکتحال** آشامیدن سوخته بالیده آن با
سکنجبین جهت سپرز و بدستور سوده کعب تیس با سکنجبین **الباه** آشامیدن کعب میش با عسل جهت تهییج باه و استخوان بالیده انسان
با عسل بدستور **الرحم** برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند **حرق النار** ضماد خاکستر آن باسرکه جهت سوختگی آتش **اوجاع**
المفاصل وغیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا وغیره **تخصیص و جاع** عظام **القروح والجروح** ذرور کهنه بوسیده
آن جهت تجفیف رطوبات و التیام عصب یابسه عصبانیه مانند ذکر و حصیه و ضماد استخوان سنگ‌پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحها
مانند لوزه موی را البته دور زائل سازد و بواسیر را ساقط گرداند **الحمی** آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت
حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم **الزینة** طلای کعب خنزیر جهت برص طلای استخوان انسان کهنه بالیده با شیر
جهت رفع آثار آبله وغیره و کهنه بالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال **الخواص** گفته اند که آشتن
ضرس انسان با استخوان بالچه در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن شخص بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق
دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستن است و تعلیق دندان اطفال بر بازار است باعث تقویت بر جماع است
و تعلیق دو استخوانیکه در بال خروس پیدا شده و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق رسغ آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس
که بزرگی آن برآورده باشند برزن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک
نشدن سگ دیوانه بصاحب آن و فریاد نکردن آن بر او و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و باسانی برآمدن دندان
بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کاسه انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان
نیش سگ و گربه بر او درمیان جماعتی اندازند که ایشان نداند باعث خصومت شان گردد و چون استخوان سگ را بجای استخوان انسان
که شکسته و بر طرف شده باشند گذارند **التیام** یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافته و می‌یابد انشاء الله تعالی

فصل العین المهملة مع الفاء **عفص** بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند **ماهیت** آن
گویند ثمر درخت بلوط است زیراکه درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه بلوط
شاید این صحیح باشد زیراکه بلوط مخصوص بسرد سیر است و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین
بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا شش سال باقی ماند **طبیعت** آن سرد در اول خشک در
دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص** آن حابس و مانع سیلان رطوبات
از اعضا نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب لقلقه الجمار در گوش خون و چرک جاری ازان
باز دارد و القلع سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن مضمضه بمطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده
از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تآکل آن عصاره
آن جهت نقص آشامیدن سائیده آن با آب جهت قروح امعا و سهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن
با اغذیه و ضماد پخته آن در آب جهت اورام متعدده و بر درز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلای
سائیده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث صنوبر و لاغری و تحلیل
خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است شرب خصوصا مطبوخ آن با سرکه و یا شراب در ورله
و طلا نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینه غسال موی با آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان طلای
آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابی است که بعد بریان کردن در حیت آن از آتش نمود
بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بعض نمر شت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و حبت بلوط و ثمر
اطرفا و طلیه از دست بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بریزند و یا ظرف سفالی بر آتش گذارند و در آن ظرف بریان کنند در آن
خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تحفیف لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک
و برای حبس درم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست **فصل العین مع القاف** **عقاب** بضم عین و فتح
قاف و الف و با موحده و بفارسی اله و اله و بهندی کیده و بترکی قراجوش نامند و باصطلاح کیمیائیان اسم نوشادر است **ماهیت** آن
طائریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع آنها است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لحم آن
یعنی صلب آن در دوم گرم و خشک جهت ابرده و ریاح و رطوبات نافع و قریب بگوشت گاو است العین اکتحال زهره آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت
بصر و تقویت آن و دفع غشاوه و قروح آن الاوآم طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینه سرگین آن جالی طلای آن جهت دفع کلف و جوش
رخسار و تحلیل خنازیر بخور آن جهت اختناق رحم نافع است **عقرب** بالفتح عین و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده لغت عربی است بفارسی
کژدم و بهندی بچهو و بانگریزی اسکورپی نامند و باصطلاح کیمیائیان مراد از کبریت است **ماهیت** آن از هوام ذوات سموم است و آن را اقسام
والوان میباشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد دنباله دار و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و این از دنباله دار بزرگتر است و در سمیت قوی تر و مهلک
و در شهر اهواز کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا نموده اند و سمیت عقرب ماده قوی تر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه و جثه دار
بزرگ آن و پشت سیاه و پردار و گفته اند عقرب عسکر در بعضی مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند بمجرد دمشی بر بدن هلاک میگرداند
و گویند اگر نیش خود را بر سنگ زند از عفونت میگرداند چنانچه شخصی آنرا بر سیمان بسته برد و سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد
پاره پاره آن سنگ جدا میگشت لهذا برای تقویت حصاه مجرب یافته اند و تجربه رسیده که چون آن جراره آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچسبند

مقعد ضماد نمایند و تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون مییابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخه کنگر را در میان دو خشت آب مالیده بگذارند عقرب تولد کند و گردانیدن عقرب بر غیر موضع عصب نافع فالج و مجرب دانسته اند

طبیعت آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن امراض بالراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها الیتین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل را دوایه حاره مناسب جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش جهت ضعف و زن آن جهت تقویت بصر و مجرب و جلای غشاء و بقدر آشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحه الآت بول و تفتیت سنگ

محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج و خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص والبهق والکلف و داء الثعلب طلای عقرب با برگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تا نه زایل کند و آن باذن الله ذاتی و جهت بهق کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بجوشانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بر تالیل آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب الی نیز زایل کند و آن در روغن بنده موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانه بواسیر و سیفور تدهین به آن السموم چون زنده آن را شق کنند و بر موضع گزیده عقرب بنهند جاذب سمیت نماید و خوردن برشته آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر و گفته اند چون یکعدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از او مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت ریخته و سر آن را محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید بعد بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع دانه بواسیر و گفته اند اگر زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسبیکه روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مرده خشک بر بینکه حمل آن نماید باعث حفظ آن از مساحة مقدار شربت رماد آن یک درم تا مثقال مضر مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پیاز تا است مثقال چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج و خواق و قی شدید عارض گردد و یعنی چیزی از لمح برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی او را طاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید این هنگام معالجه پذیر نبود با لجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر باشد بقوت تمام مانند مارگزیده و بزرگان و کبریت زرد و نمک اسطلیم را کوبیده بروغن زنبق سرشته بر آن موضع گذارند و چند بار استر و فرفیون مرکی و فلفل و لسن با سرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و نیش آن کشیده نمایند و یا آب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه تریاق العقارب سر بخور انند و جبیر را نیز ضماد نمایند و حلبه را بریان بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای منحبه شد حضوضا اگر عقرب بگیرد چون بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع نیش آن ببندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و اهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و اهک و زرده تخم مرغ باهم آمیخته نیز درد آن را ساکن گرداند و باقلا کوفته بدو شاب سرشته فی الحال درد آن را ساکن کند و اگر گزدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن بمالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودکان از مادر بزاید پیش از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر گزدم او را بگزد درد نکند و اگر جگر گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر ابریشم را با سرکه حل نمایند و بر زخم گزدم بمالند همین عمل کند و اگر گزدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم گزدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود و استعمال شافیج در تقعده مسکن وجع است و موش را شکم شگافته گرم گرم بران ضماد نمایند و تخم بوتیجه را پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و انیسون و زراوند طویل و مرجح و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشت که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب چرا ...

جراره بگزد باز از فالج و از آن رستند اطبای ماهر گفته‌اند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است
و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن دهن گاو و یا گوسفند و بختن گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه
بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع پس فصد نمودن در رب فواکه حامضه خصوصاً سیب ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی
و سکنجبین و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب
ترش و تخم کشنیز خشک اجزای متساوی و شربت آن یک کف آنرا تجویز نموده‌اند مفید است و هر عرضیکه حادث گردد از آن معالجه آن پردازند و دستور احتراق و دهن و معجون
در قرابادین کبیر ذکر یافت **عقرب بحری** بهندی سینگهی مچهلی و بفرنگی شکو ربی مرین نامند **ماهیت** آن نوعی از ماهی خرد است خاردار که
سر آن بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم **افعال و خواص** آن امراض عین کحال آن
آن جهت نزول آب و خیالات و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور کحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و النجلب
طلای آن جهت داء الثعلب مفید **عقعق** بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا عکه و بترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند **ماهیت** آن
از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر **طبیعت** آن گرم و خشک در دویم کیفیت **افعال و خواص** آن خوردن آن از دخل
غیر مجوز و قریب بغراب ابقع کحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و صورت محبوبی در نظر خلایق گفته‌اند و گفته‌اند تجویز زبل آن جهت
ربو مفید است **عقیق** بفتح عین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف **ماهیت** آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کمنبایت و بشیر
و ساحل بحر روم نیز گفته‌اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته‌اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و الوان
بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک
هنگام برآوردن از معدن کمرنگ میباشند قطعهای صاف شفاف جرم آنرا جدا کرده بطبخ میرسانند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ
بزرگی خزفی و یا مسی که بلند باشد تا گردن در آن جوبهای چینند و دیگ را تا نصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بر آن جوبها میچینند و سر دیگ را
محکم بسته زیر آن آتش ملایم میافروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند تا مدتی معین دارند که تا آن زمان طبخ
رنگین میگردد و بیرون آورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل
دارو و نگین انگشتری و غیر آنها سرخ شفاف براق این قسم است پس آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا
شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بدان قسم میتراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم
الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده میشوند که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی باباغوری نامند
و این نوع اکثر صلب میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک محرق آن الطف لیکن کثیف است
آن غالب **افعال و خواص** آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن تنها
و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و تنها و یا با دویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوصاً دم حیض که از رحم بلند
نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سده جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن تنها و یا با اکحال جهت تقویت بصر
و نیکوئی آن و سنون محرق آن تنها و یا با مروارید جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلا و چرک آن و جواهر
تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصاً
برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و مستجاب دعوات و دهن از درد سینه و گویند چون عقیق را با
دکان نور و رعنی نومیت لباسینه و هر زر دعوی خود بمالند نزد سلاطین و حکام ارزند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند بجهت آنکه نجم فیروز

لقال بکوداز متضرر گردد مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن لسبد است **فصل العین مع الکاف** **عکبر** بفتح عین و سکون کاف
وفتح بای موحده و را مهمله بفارسی بروم نامند **ماهیت** آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن برد است که مجتمع میگردد در خانهٔ زنبور عسل و در
سالهای جاذب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم میرسد و در صحنهای خانه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته که انکه و سنج الکوابر دانسته اند غلط کرده اند
جهت آنکه وسنج الکوابر چیزی است که بر دیوار خانهٔ آن که کور نامند بافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آن بمنزله اساس بنا میکنند پس آن
از موم خانها ساخته عسل در آن جمع مینماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن سبب کلال و رد ارت خوردن بکارند آن تخحال
آن جهت قوباء و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نافع مناسب مومیای
دانسته اند و لهذا آنرا مومیایی نحلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارده کهنه و حصول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که با ده مثقال نبات و عسل
شربت نموده و شمیند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و نوشته که مؤلف گوید کس نخل آنرا
برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند
عکر بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا بخصوص ثفل ادهان است و در اکثر امور قویتر از دهن
صافی است و در بعض امور غلیظ تر و کثیف تر از آن و عکر هر دهنی راجح و بطبیخ و خواص آنست لیکن غلیظ تر و کثیف تر از آن و مستعمل نیست مگر در
ضمادها و مفتحه و لطوخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد
مانند عسل و رفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست الیهم چون آب عوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید باسانی این
داخل ادویه عین کرده میشود و از اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء را لتنفس احتقان کهنه آن جهت
مقعد و رحم ضماد آن محلل ریاح شدیده و طحال الاوجاع و غیرها طلاء و ضماد تازه و غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز
در ذیل ذکر آن چیز مذکور شده دیگر دهنار **عکرب** بفتح عین و سکون کاف و فتح را مهمله و بای موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف است
برگ آن مایل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قوت مغشوش کمتر **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه
و سایر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق سورنجان است
طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن زیاده کند باه و مداومت بر آن سرخ کند روی و جهت بجایکه سرخی آن بر سبزی
کند و برد وی زنگ آن زایل کرد و در نان در و سمه خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ حنا **فصل العین مع اللام** **علس** بفتح عین
و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعاست **ماهیت** آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت**
آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و گرم تر از جو **افعال و خواص** آن چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب کو نشیند وجع آنرا
تسکین دهد و حرکت آنرا زایل کند **علق** بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت**
آن کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها که در آنها آبهای شیرین ایستاده و غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد میباید و الوان میباشد آنچه در انهار و
یا غدیرهای آب شیرین و با کثیر الطحلب غیر متعفن بهم میرسد و رنگ آن سیاه کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن
اندک الجثه باشد نیکوست و گفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز و با وصاف مذکور باشد نیکوست و آنچه بسیار سیاه و الجثه
و بزرگ زبون و غیر مستعمل بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن لعوق خشک کرده آن با عسل محلل
خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با سیر مجفف دانه نواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای پخته آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم
و مقوی آن ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب برگ مانع رویدن موی

موی زاند ستا که در اجفان روییده و گلنده باشند و قطور ان با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال جراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص بمقدار نیم آثار سیاهی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و تغلیظ آورد و چون بر حشفه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسار ها و یا اطفال یا زنان ضعیف البنیه که بخواهند حجامت نمایند بیشتر بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد در موضع احتیاط نمایند و اگر منحی نمایند یعنی روز دوم بر عضویکه زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیه خون فاسد بلکه در عضو مانده است بکشد بد نیست اما باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند در روز دوم پنج یا شش عدد بچسپانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بکشند که ضعف آورد و بر روی رگ نه چسپانند و بهتر آن است که زلوی جدید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی بکون ندارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک بیاز را بر دهن آن بسایند که خود بخود بیفتد بعد از جدا گردیدن موضع دهن آنرا الحجه بلحجه با پارچه کرپاس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد و اگر بسیار آید و بند نگردد آن زمان پاره خاکستر و یا با ادویه جالیه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زرد چوبه کوفته بیخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا آب زلو دار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن است که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا بر آید

علک بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشند و از هم نپاشد مانند سقز و مصطگی و مثال اینها **علک البطم**
بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم با موحده و سکون طا مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قنذرون نامند **ماهیت** آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا قلفون نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ملطف و مقوی با ضمیمه مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال اینها از مصطگی است عند اشتراک الدماغ و الحلق و المعده و خاییدن آن جهت جاذب و جالب بلغم از دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضا لنفس و الفالج یکباد قبه آنرا باد و ادویه مناسبه گرد در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آنرا در یکشب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بعید یل القروح و الجروح و غیرها با عسل جهت جراحها باطنی بیاشند و بس و بر زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند اکلیج است و در مرهم محلل آن اخیل سیکند و ضماد گداخته آن در رییه جهت رفع کجی ناخن و درد عضا و شقاق نرمی خصوصا با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و نشگاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع **مضر** محرور **مصلح** آن سکنجبین و گویند **مضر** عصب **مصلح** آن عسل است **مقدار شربت** آن یکمثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح با موحده و الف و طا مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درختی است و در منافع مانند سقز و بهترین آن سفید مائل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و قاف بیونانی باطس بلاطینی ردس سائره و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه کل و در دیلم موش و تبری کوریکان نامند **ماهیت** آن دو نوع است بستانی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سارسا پوره نامند و آن نباتی است خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه اندک مدور **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا بدرجه دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن مجفف

زمیرو و قروح و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم مقوی احشا الراس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقه و آتش عصارهٔ برگ و ساق تازه و سحوق آن با انگبین جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن القیفا اشامیدن

برگ آن جهت قروح لثه و سستی جای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خائیدن ثمر رسیده آن عصارهٔ القدار ولسنش

اشامیدن آب برگ و ساق تازه آن با انگبین عسلی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال فضلات و لوسییر اشامیدن آب طبیخ برگ

ثمر آن و با گلاب در حین حیض مانع حمل و اشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و لوسییر را که خون از ان جاری باشد

مفید و سیلو عصارهٔ برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوی عصارهٔ آنست تا زیاده قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن

و اشامیدن آن مقوی معده است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام والقروح ضماد برگ آن

محلل اورام و منفجر کننده دبیلات و مانع از دیاد اکله و نمله ساعیه و طلاء عصارهٔ ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک از طوبات

اذان و گل آنرا نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخهای نازک تازهٔ آن جهت سحج فخذین در اسفار نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کنندهٔ

موی و نیکو خضابیست گویند هر که ملازمت نماید بغسل و دهن بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم بجهت دفع سمیت

حیوانیکه آنرا فرسطس نامند و آن ماریست که شاخدار است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصارهٔ و گل سه درهم علیق

جبلی را بلاطینی سارسا ریلا نامند و این کم خار تر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مائل تر و بماننده نگلسر

و در افعال ما تند خیر جبلی و شگوفه آن محلل است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش از این شجر دیده و بعضی گویند از درخت

عناب **علیق الکلب** و آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت سه گل و بفرنگی بلیور و گل آنرا الفارسی گل خوانند و بعربی ورد سباخ و بسیر

سباخ و بیونانی کطیش یا طس **ماهیت** آن نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بشجر و برگ آن عریضتر از برگ آن و خار با شاخ آن صلب

از خار علیق گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست

که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و بجهت شدت قبضیکه دارد **افعال و خواص**

آن آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی

معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریه است **فصل العین مع النون** **عناب**

بضم عین و فتح نون مشدده و الف و بای موحده **ماهیت** آن ثمر درختیست معروف و درخت آن بزرگ و مانند زیتون در بلندی و برگ آن از برگ

ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و بکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و ثمر آن تنگ و خالدار بهترین آن بزرگ

بالیده و بکمال رسیده و سرخ شده پر گوشت جرجانی و باخطائی و نیپالی است که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی از آن طولانی فی الجمله

شبیه بخرما و هسته آن باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنگپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آنست

و قوت آن تا دو سال باقیست **طبیعت تازهٔ** آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول

و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و حشا و مسهل اخلاط حاره رقیقه و رافع خشونت

سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کنندهٔ خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی جگر

و گرده و مثانه و امراض مقعده و لذع معا و معده و فساد مزاج جگر العین طلای سائیدهٔ آن بتنهائی و با هسته آن مسکن التهاب ورم

حار چشم الاعضاء و الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و با ادویه

مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر و تازهٔ آنست عصاره القدار آشامیدن آن نافع و بلطیف المضمر و دی از برای معده

معده و مولد خلط محمود و ادرار کننده و ملین و جشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و صلاح فساد کبد و امراض مقعده

خصوص سحیق آن نیم خشک آن یم رس آن حابس بطن و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعا و با دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن

و رفع اسهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام و البثور و بخیر آشامیدن آب المنقوع با مطبوخ آن در عرق

کاسنی با نجبین جهت تب و حصبه و حار صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین جهت سنگ مثانه و مسهل بدستور برگ آن مفرد با شد و الا با آب و با عرق

نیلوفر و با بید و با کاسنی امثال اینها با جبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن منقوع آن در گلاب با شکر جهت اکثر امراض

مذکوره سوا آنچه و جهت دفع ضرر شراب و دبیلات نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و بدل آن سپستان مضر معده بارد و مطلب نفاخ خصوص اکثار آن مصلح

آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقل مکی مضعف باه مصلح آن عسل ادویه بابیه چون برگ آنرا با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز سه رطل با قدری شکر با شیر

طبیخ روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و دو برگ خشک نرم کوبیده بخیه آن جهت رفع آکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد یا در عضو دیگر

بهترین دوائیست خصوصا آنکه اولا عسل بران عضو مالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم سائیده و تنهائی و یا با صبر زرد آن

مخلوط کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و بی بدل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع سنج و حکه و جرب و صماد آن جهت

جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلا نافع و با سرکه جهت

دخانیدن برگ تازه آن باعث غذارت و تحسین بدن و جلا م ادراک طعم ادویه بشیع کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلا و ادویه بشعه آنرا

مضغ مینمایند و شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من درین لفظی نه در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقود و چون

جالینوس شنو که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کننده و تعاسل آن دانسته ظنی است که توجه

ماین نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکوست و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب العنوق سلطانی

و منقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافته و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی والکمثری یجلی القلب **عنب** بکسر عین و فتح نون و بای

موحده لغت عربی است بفارسی انگور و بترکی اوزم و بهندی داک نامند **ماهیت** آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد

و بعضی مشتوی میباشد و صیفی آنرا انواع و اختلاف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه تنک پوست آن رقیق و تخم

آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و در هم چسبیده درخوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و لطیفه عسکری و حبشی و رسیر باد و هستی

کهرابی نامند بهترین انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین لطیف است **طبیعت** آن با قوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر اول

گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوه است و در غذائیت

و تولید خون صالح معتدل با فرحه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سودا و به احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه و مسمن بدن و زیاده کننده باه گرده که

آب آنرا خورند و پوست آنرا بیندازند مضر معده و رطوبه ریحیه و مولد ریاح در آن مصلح آن ریزه پرداز بانه و مضر معده و جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده

و مصلح آن تخم کرفس و طین طبع مورث تشنگی مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب انار بالای انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقا و تپهای

عفن و باید که بعد از جیدان فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یکدو روز مانده باشد بخورند و مابین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور

تازه نفاخ و ملین و انگور انارکه فته آن پژمرده کثیر الغذا تر از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن باه و کننده خون جید و منضج و ملین و جهت نافع

و صاحبان تب غمی فرسنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آنرا بکند و پوست آنرا بیندازند و بخورند

و مویز خصوصا طائفی آن اوفق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگور که یکدو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده

و امعا و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب و ثقل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده یا در آفتاب پرورده است بغایت مسخن و محلل و ملین

مجلا است و دانه آن در دوم سرد و خشک مولد ریاح و حابس البطن ممسک تر و [illegible] مخصوص دانه انگور که بیخ او تخم سرکه برآورند و بریان کرده آن

آن زیاده و [illegible] دیگر دو پوست آن سرد و خشک و ساول است بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و در روز محرق آن جهت جلای معده و تخفیف رطوبات

چشم و اکثر [illegible] و در [illegible] که باشد سفید و انگور نارس حموضه و تنفس سرد و یا قوت قابضه و کیفیته در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی

الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب و البطیخ

و در تجوید خوردن انگور وارد است که کل العنب حبة حبة فانها اهناء لها و نشو و نمای آن [illegible] آن آنچه خوب رسیده و شیرین و سنگین بود و دو پوست

سیاه باشد سفید و سرخ [illegible] از نوع اغذیه [illegible] این باشیرینی که باعفونت بسیار غلیظ و بطی النزول انفع و نفاخ و احیانا سبب [illegible]

معوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن که [illegible] و حب آن منفت حصاة و محلل اورام بارده معده [illegible]

و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن عنقید آن و رب الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب [illegible] و سیه و [illegible] در قرابادین کبیر ذکر شده

[illegible] و سکون [illegible] و فتح لام و با [illegible] و آنرا [illegible] زبرق و [illegible] و بفارسی [illegible]

انگور روباه [illegible] انگور روباه نیز و بترکی [illegible] و باصفهانی تاج ریزی و بهندی [illegible] و کاک ماچی نیز [illegible] سلاطم و ببربری

[illegible] از [illegible] ماهیت آن ثمر درختی است و انواع می‌باشد از بستانی و بری و جبلی و هر یک نر و ماده و بسیار و از بستانی آنرا

[illegible] باهل مغرب حب اللهو نیز [illegible] عنب الثعلب [illegible] اهل مغرب [illegible] و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم می‌باشد جبلی و سهلی جبلی

[illegible] اهل مغرب [illegible] عنب الدیب نامند و در خانها [illegible] و این [illegible] بستانی است و انفع تر از آن [illegible] قسم جبلی را [illegible]

[illegible] بعضی نامند و کیفیت این بسیار قوی می‌باشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین شجر و گیاه و تا یک ذرع و بر شاخ و برگ آن

بزرگتر و [illegible] از برگ ریحان و مائل [illegible] و ثمر آن [illegible] و مائل به سرخی و شیرین و لزج است و در خوشه و تخم آن ریزه [illegible] سفید و ثمر آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] و غیر مستعمل از داخل و بهترین آن [illegible] و مائل به سرخی بالیده تازه که فاسد نشده [illegible]

عصاره آن [illegible] بستانی [illegible] و عصاره آن نیز و نبات [illegible] بستانی [illegible] عنب الثعلب [illegible]

آن [illegible] آن [illegible] و انگوری [illegible] و در [illegible] و [illegible] سرخ [illegible] و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب بستانی [illegible]

[illegible] عنب الثعلب مسموم نامند [illegible] و برگ آن شبیه به برگ [illegible] و در ساق آن [illegible] و ثمر آن سرخ [illegible]

و ثمر آن [illegible] و [illegible] آن [illegible] و در [illegible] قسم دوم آن که بعضی گویند نباتی است برگهای آن مانند [illegible]

[illegible] شبیه [illegible] و ثمر آن در خوشه [illegible] دانه‌های آن سیاه [illegible] مانند دانه [illegible] و بیخ آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] درخت [illegible] که بادهای گرم آنرا محرق سازد و طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک

و [illegible] در اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] مسموم آن شبیه [illegible] افعال و خواص

بستانی آن [illegible] و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه [illegible] محلل اورام حاره [illegible] و برگ [illegible] آن جهت

صداع و ورم [illegible] و [illegible] جهت [illegible] بیخ آن با شراب منوم [illegible]

تحلیل ورم [illegible] آب برگ آن [illegible] چند مرتبه جهت امراض گوش و [illegible] عصاره و برگ [illegible] انواع آن [illegible] جهت [illegible] و تقویت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و [illegible] سفید [illegible] عصاره و نبات آن [illegible] جهت [illegible]

[illegible] و برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان [illegible] امراض [illegible] و [illegible] جهت ورم آن و التهاب آن [illegible]

اعضا و [illegible] آن [illegible] اورام [illegible] و [illegible] و [illegible] ورم [illegible]

سفید و سپستانهای حاره و بستور و ادویه آن با آب برازیانه و آب کاسنی و اکشوث و حقنه آن جهت جنون و تمریخ و نفثیه سعال بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن تخم و بذر آن در بول سوخت حصاة گرده و مثانه و سبرد و مانع احتلام الاورام والحکة والجرب القروح و حرق النار و غیرها و آشامیدن ثمر آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره ظاهره و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و ضماد آن با آرد جو و تکرار استعمال آن با سفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بستور با حفظیا نا گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی لعابا و مقدار شربت آن تا پنج مثقال و مطبوخ آن تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب عنب مطبوخ آن لعایت نمی نیست و عنب الثعلب مجنون که ماهیت آن ذکر یافت طبیعت آن در چهارم خشک در سوم ست افعال و خواص آن یک مثقال آن لعایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بسبب کاهیدن و موت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث الدم و اختلاط ذهن و مخاطی در دهان ... ماهیت آن شبیه شیر و سعال آن جهت سعال ... و بعضی در اصلاح مواد حاره فاسده غلیظه تجربه نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی نمودن آن با میوه و شیر و مسلح آن ماء آن باشکر و با آشامیدن طبیخ آن خوردن با دام تلخ و سینه مرغ نیز عنب الدب بفتح دال مهمله و با موحده نیز گویند ... ماهیت آن درختی است کوهی نر و ماده می باشد نر آن بقدر قامتی شاخهای آن بسیار و مایل بر زمین و برگ آن مانند برگ ... و مایل بسیاهی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر ... مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی ... و بعضی گویند گل آن زرد مایل بسبزی شبیه گل حنا و با یکدیگر ازان ... نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن مایل بسرخی طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص آن ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام و ضماد آن و پوست آنرا با ادرام ... ضماد بیضها تا چرک آورد و ... و آنرا برگ ... دواران کوچکتر و سفید جبری و بیخ آن عود ... ست ... اجزای آن با همیت ... بخلاف بیخ آن عنب الحیة بفتح حاء مهمله و یا مثناة تحتانیه مشدده و با شامل ثمر ... عسل بفتح عین و سکون نون و فتح با موحده و را مهمله ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند نوعی از نحل است که در جزایره ... در میان دریا واقع است و بجبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در موسم بهار که گلها ... بسیار است ... باد و باران ... آن و خانهای آنها جدا گشته بسیلاب در دریا میرود و عسل آن بمرور ایام زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب ... و بمرور ایام ... برده برده ... روغن آن میگیرد ... ساحل دریا می آید و مردم آنرا ... استعمال ... و شمع ... و ... عنبر اشهب ... رنگ آن ... و بعضی گویند ... شنیده شد و ... و بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با حلاوت و نرم مانند ... شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل بحرین و مالدیب ... و انواع آنها ... می آورد و مردم آنجا آنرا بسیار ... و ... و سلامین ... متمولین آن بلاد آن ... بسیار گران میخرند و برغبت تمام میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی دار و ... میسازند و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند ... بلعند و در شکم آنها انهضام نا یافته آنها ... از شکم آنها ... شده و بر روی آب می افتند و کسانیکه ... این امر از آنها ... گرفته شکم آنها را شگافته بر می آورند و این ... سیاه ... و اندک ... سهوکت و زهومت میباشد و این را عنبر ... مینامند و نیز مویدان است ... نواب ... حکیم ... معتمد الملوک سید علوی خان ... تحریر ... نقل نموده اند که فقیر ... دیده که در آن شکل نحل جانوران بسیار ... عدد که ... بدست آنها ... بوده ... در تحریر کتابی ...

قطعه عنبری دید که دران نیز سرو گردن جانوری صدفی جلد سخ جوزی رنگ شبیه بمنقار نیز چیزی دران نمایان بود و آن منقول نیز نوشته اند و از
قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزایر میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر بر می آید بسبب حرکت و مد و تلاطم
امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب مد یا برده برده منجمد میگردد و نیز مدور و بشکل شمامه و باشکال دیگر گشته بساحل می افتد
نزد احقر اقوی است و گفته اند از این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفائح سیاه میباشد
و احیانا از بین صفائح آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق التصفیه
مانند تصفیه موم است چه در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آن که عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد
و همچنین قول بر آنکه آن عسل یعنی شهدی است که زنبور در یا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آن است بعید مینماید
والله اعلم بحقایق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا اشهب نامند و از ین آنچه مدور بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای
آن مائل بسفیدی است و بران نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن لقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه و نازک
و خوشبو باشد و بسیار انواع دیگر بمراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل بسبزی پس مائل بسفیدی و ادون تر از همه سیاه کم بوی بسیار
کهنه است پس ملعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب در قدر مضاعف بگدازند در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه
سازند و یا آنکه در پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا یکسان گردد پس در آب
سرد فرو برند تا منجمد گردد و باید چیزی از ان جدا اگر خواهند نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار شکسته و مصنوع و مجعول نیز بسیار سازند از کچ و لادن و
موم و قاری عنبر سیاه و بهر شکلی که خواهند صفائحی و یا شمامه از ان ساخته از عنبر خالص یک چهار دانگ بر ان داده بر ان بخیر سیاه و سفید رشته معد در یا عنبر
خالص را گداخته بالای آن می ریزند و کهنه کرده و سفید رشته و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر سخت گردد مصنوع است و اگر نرم
و مجتمع و اندکی چسپیده باشد خالص و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است والا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند
اگر بوی خوش از ان بر آید خالص است والا فلا و سهل آنست که تمیز از شمامه سازی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آن را دریابند
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و منافع و خواص آن** مقوی اعضای رئیسه
و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و نباتات مفرح مسرور مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنیه و محرک شهوت و حافظ صحت و اعاده کننده
قوتهای از شراب ادویه مسهله و غیره و کثرت او جماع و جماع که شده و مفرح سده و باد زهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و ترکیب
طبیعی دافع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه خوشبو کننده دهان بالخاصیت دافع امراض حاره قلب و دماغ
و منعش حرارت غریزی است و بیران السیبله موافق امراض الرئه الصدر و القلب المعده و الکبد و الطحال و الکلیه و المثانه جهت فالج و لقوه
و رعشه و کزاز و خدر و صرع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و ذات الجنب
تنفس و ضیق و خفقان و غشی و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل
عصا شربا و سعوطا و تدهینا و بخورا اعضاء التناسل بر ادامت آشامیدن آن با ماء العسل جهت اعاده باه با روغن بلسان و طلاء آن با غالیه و دهن آن
جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر حلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بهم افزاید و آشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت درد
فم معده جدید و قدیم مجرب الوباء بسموم آشامیدن آن جهت رفع باد سموم و تحت آن مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن
در صبح اسود کور و قوی الاثر المنشار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و سیوبهای سرد و تر و سعوط
آن با دهان خاره جهت رفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند سفر اسماعیت منفعت آن بجمع عربی نزد بعضی مشفوق ریح

کبدی ست مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال آنها و اکثار اکل و شم آن برانگیزانندهٔ باشری و حمره ست و مصلح آن بنفشه کافور و خیار مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که اگر یک مثقال آنرا با دو چندان سرشته و نیم مثقال صمغ عربی البسه دفع دیگر و رفع خورده تفریح بجا اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مر و مشک و زعفران ست و دستور حل تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و حوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد **عنقود** بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه ست و جمع آن عناقید آمده **ماهیت** آن اسم خوشه نباتی مخصوص ست بر شاخ بقدر سه شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شگوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم و رائحه آن شبیه بسداب **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضاست و ضماد آن نافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا شش درم **عنکبوت** بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم با موحده و سکون واو و تا مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و ترکی اردمچک و بهندی مکرتی نامند **ماهیت** آن حیوانی ست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد و هر یک بنامی خاص نامند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی ست که در گوشهها خانه و جاها که خالی از لعاب دهن خود تارها تنیده خانهها ساخته میماند **طبیعت** همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب مانند آنرا گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ نسج سفید بار و غن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسپیدن بر آنها و التیام آنها ست الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا بازفت بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسپانند جهت رفع حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب حمی غب ببندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچهها بزرگ شوند جدا گشته بجا می آید آنرا چون بر بازوی صاحب ربع ببندند زائل گردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه دارد و چون عنکبوت به عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گرداند بعضا نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن و ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن ابنهٔ خام خشک کرده ست که بهندی انجور نامند که آنرا با نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بجذر بیت ست و پاهای آن کوتاه و بر زمین میکند و چون خلالی نزد او برند بدست خود میگیرد اگر بدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوت های دیگر علاج آن فصد ست و مفتحات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بالت حدیدی ببرند و تدبیر قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف بفهد که بر عکس میجهد و آنرا میگیرد چنانچه فهد بر صیدی میجهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست و پا کوتاه و کوچک سفید منقط بسیاهی ست و آن سلیم تر از سائر انواع ست اگر بدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حصص محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده شده باشد و اما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی ست که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و سیلان عارض میگردد و مهلک ست علاج آن علاج رتیلا ست **عنم** بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم درختی ست خاردار و اسپرم با خدسی مکرداری نامند و گویند حلنایا کنار بفارسی کلنار گویند **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اینها شاخهای درختان سیر دیده و غیر نیشو معه ست برگ آن سبز

با طراوت وانبوه ولوچکتر از برگ‌ها دائم و گلی آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که چهار صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بهلیون و این صنف و برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه برگ حنا و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن الم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه و ضماد آن النزآ و لفصل آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بستور ضماد و حمول آن الخروج ضماد و درد و رآن جهت جراحات تازه نافع **فصل العین مع الواو و با عود** بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب شاخ اشجار است که بهندی لکری و ڈالی نامند از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اگر نامند

ماهیت آن چوب درختی است که از کوهستان چینیا قریب لسهلٹ که از توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چینیان از جزائر شهر ناوکه قریب جاجین از بلاد عرض جنوبی خط استوا العرض سی چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم الساق و شاخهای آن اکثر کج و لچ غیر مستوی و از آنکه از آن عصا و چوبدستی و ظرفی و پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج و اچی و رخاوت و نیز جابجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت تا مال خورده و کهنه نباشد و لعد بریدن تا مدتی نمانند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای آنکه بپوسید در زمینهای نمناک دفن میکنند لیکن آنچه از آن با دهنیت و سنگین و سیاه و غرقی است که در آب فرو میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است بالات آهنی برآورده غرقی مستعمل میگویند و آنچه هم غرقی است آنرا هم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق بته آب نمیرود سمله خوانند و این کثیر الوجود تر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر لعنی کم رنگ بمراتب خولی و بدی و گفته اند انواع مشک سیاه هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آنرا دهنیت غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز بری و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و لعضی بالعکس گفته اند و بجوز رنیاب بهبنند آن با عث منع تولد شپش است در آنها و گفته اند سمندوری منسوب بهم بلدی است که از آنجا آورند و همچنین قماری و بنجار در طب درآورده بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی است که تلخ خوشبو میباشد با دهنیت و اندک قبض شدید زیرا که عود اماکن دیگر بخولی و خوشبوئی و چربی نوع اعلای سلهتی لعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قیدیه عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده و نیم کوفته از آن عرق میگیرند و از آن عرق لعد سرد شدن عطر میگیرند لعنی تا مقیدان آن اثقال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است و لعضی قدری مغز بادام داخل آن اثقال کرده در شیشها کرده از آن بطریق تنکیس مع مخ میگیرند و آنرا بهندی چوه و اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چوه خالص که از براده عود و عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و لعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب تگر باز عرق میکشند و لعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدلیعی نوشته که از بندر رحیتیه جزر که از آنجا بجا ده ده روزه راه بود و آن لغایت عزیز الوجود است و هم سنگ زر فروشند و گوئی هیچ بو ندارد و چون بدست گیرند گرم شود و عرق کند لغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود درست و تجربه باینچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر رحیتیا لی مذکور باشد که چینیه نوشته و بدانکه چوبی دیگر در هیأت و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مگر در بو در رشد و بنگاله بهم میرسد و لیکن هیچکس در پی یا بند اکثر این را بدل آن میفروشند و این را اگر مینامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعضاء و حواس

و دوای دماغی قلبی کبدی معده و احشا و گرده و براگنده کننده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبات عفنه
و دلبت معده و رحم ضعیف معده و امعا و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الرأس شاییدن آن بسیار مقوی
حواس خمسه و دماغی و اعضاء و بستور بخور آن مقوی و محلل فضول مرطبه دماغیه است الضم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون
محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن عضاء الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت
قلب و رفع عشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و دوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز و حصوصًا که گیاه رم تا کرم
و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش انداز زند
و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلیکه قی
نماید و هیچ نوع تسکین نیابد دران بدوشند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل
صحت یابد اعضاء و لنفص مقوی الآت بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث بزرورت و رطوبت ضعیف مثانه و اوعیه
منی و رطوبات سائله رحم باز دارد و آنرا خشک و گرم سازد و سم مطبوخ آن با شراب ریحانی پادزهر سموم بارده و بخور نمودن آن
بهندی آن مانع تولد حمل است و رآنها مضر محرورین مثر با دیجوزا مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج دو دانگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق
و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه نامند و حبوه و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در
قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان** بفتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان
است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مفتح سدد و مقوی
قوی و باتریاقیت امراض الرأس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذاء و النفس و السموم جهت ربو و ضیق
النفس و سردی معده و جگر و پادزهر سموم و گزیدگی افعی و مفید الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن
تا نیم مثقال مضر اسعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آلبلسان در بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حاء مهمله و یای مثناة تحتانیه مشدده و ها
آن غیر از قردمانی دیگریست که ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با ابتلاء و خشونت
و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح
غلیظه السموم آشامیدن یکدرم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز
مانع گزیدن مار و هوام است با دارنده آن و بعضی را گمان است که چون در دست نگاه دارند و چشم افعی بران افتد بجنبش حرکت گردد و چون خائیده
در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن
تا نیم مثقال **عود الغطاس** بضم عین و فتح طاء و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضی کرکرست و نزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی
و سر آن سیاه و طرف دیگر آن باریک منحنی ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بگیاه مرنجاسف و برگ آن
شبیه برگ زیتون و دقیق آن کوچک و شبیه بمابونه و تند بوی منتن **طبیعت تازه** در آخر دوم گرم و خشک و خشک آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن معطش قوی و جالی و محلل الآثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات
دواب مستعمل دارند **عود القرح** بضم قاف و سکون را و حاء مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی گفته
بیخی است با عقد و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک

در سوم **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقرقرحا دانسته اند **عود الیسر** بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون
سین و را مهمله **ماهیت** آن جمعی بر آنند که چوب انار عود پرستان بجهت خاصیت آن در تیسیر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج آن
چون چوب مخلب چوب خطمی و قومی صنفی از اراک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده
فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه در میان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی **عوسج** بفتح عین و سکون واو و فتح
سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختی است قریب بدرخت انار و پر خار و برگ آن تند مائل بدرازی و با رطوبت چسپنده و ثمر آن بقدر نخودی
و مائل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و نمی ریزد و منبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برگ سیاه مائل بسرخی و عرض بیشتر از اول و
خار آن کمتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض و باریک گویا در غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمر باشد
توت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد ما دیده بسیار و مستعمل برگهای نازک سر آنست **طبیعت مجموع** آن در اول سرد و در آخر دوم
خشک **افعال و خواص** آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز بهم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه
مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجت مقدار ریگی از آن آنرا با سفیدهٔ تخم مرغ و یا شیر زنان و
در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات است بچشم لیکن قبضی دارد و برگ
بودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس بمالند و صاف نمایند و باز بجوشانند
تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة و الحمرة ضماد برگ تازهٔ آن جهت نمله و حمره که حرارت
آن در کمال شدت باشد الحکة و الجرب الجذام و الامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازهٔ آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع
از اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا می نمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکند در دفع سودای سوخته مینماید جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفناج
گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و در روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن کرده در حمام
بحمام روند لیکن آدمی غیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبیخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و الطلاء طبیخ مذکور را جهت
قروح رطبه و جرب حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بلسنوانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی
قروح خبیثه در رویانیدن مو سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل مضر سپرز و مورث قولنج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف
خانه و در دار دافع سحر و با وجود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و بخور برگ و یا عصارهٔ آن نیز گریزانندهٔ هوام است **فصل العین**
مع الیاء المثناة التحتانیة **عیلیون** بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون **ماهیت**
آن غافقی گفته این اسم را بر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ دارای
آن شاخهای بسیار باریک رست طولانی صلب دمیده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن مابین سیاهی
و سرخی و در سر شاخ گلی سرخی رنگ مستدیر مانند درهمی و مائل بسیاهی و منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آنرا اسنا البری نامند
و نوع دویم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و نابرنگ سفید ایستاده از یک ساق
روئیده نزدیک بیخ آن و براطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است
و اسلم از آن در فعل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و سوم **افعال و خواص** آن اهل اندلس آن را بجای سنای مکی

سناء مکی مستعمل دارند جهت انکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا صفرا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا و چون یک دقیقه آنرا با انجیر بجوشانند صاف کرده
بیاشامند جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورک و منقی است **مصلح** آن عناب و انیسون **مقدار شربت** آن دو درهم تا سه درهم **عیون**
بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در کتاب الخواص گفته **محلل** اعضا الرأس جهت امراض بارده دماغ و منع نزلات
بارده یعنی قطور آب آن جهت خارص مفید است **عین الدیک** **بفتح** عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف
بفارسی چشم خروس نامند و گویند بهندی گهنگچی نامند **ماهیت** آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور بهن و گویند در خوشه مانند
بلغم میباشد و درخت آن آنچه تحقیق پیوسته درخت بقم و آن ثمر نیست و در جبال هند و دکهن بهم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبیه آن
زیرا که میان گهنگچی دیده نخبان ست بلکه گهنگچی دانهای آن گرد گردی بقدر دانه نخود کوچکی و هسته آلوبالو و دو نوع میباشد سرخ و سفید و ذکر
آن در بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبات فضلیه **افعال و خواص**
آن مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت از دیاد منی و تقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون ملوکی
و حافظ الصحه است **مقدار شربت** آن ... تا مثقال **مضر** محرورین و **مصلح** آن کشنیز باید که با شیر تازه ... و ترنجبین
ضماد نمایند و یا سکه استعمال نموده شود **عیون** جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است **طبیعت** آن گرم و تر
و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مائل باعتدال است **افعال و خواص** آن بهترین همه چشم گوسفند است
و چشم طیور تمامی روی مائل به یبوست و زیاده کننده منی است زیاده تر نیکو و سریع الانسحدار در محرورین و ردی و **مضر** مبرودین **مصلح**
آن نمک سعتر و خوردن مسلوق آنست **عین البقر** نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه رنگ باشد
و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطی الهضم و ثقیل بر معده است و الحوان را نیز نامند **باب نوزدهم**
در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است **فصل الغین مع الالف** **غار** بفتح غین و الف
و راء مهمله بیونانی دافیوس و سقلیوس و نزد اهل شام رند و بفارسی باهشتان و بفرنگی لادرین نامند **ماهیت** آن درختی است عظیم تا بزرگ
سال میماند و اهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا در دست میدارند و از خود دور نمیکنند و حکمای ایشان از چوب آن
میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید و بلند تر از آن تلخ و خوشبو و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و جبلی
و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از آنجا بمصر می برند و ثمر آنرا بیونانی ذافنی و بفارسی دهمشت نامند
و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب و خوشبو و چون کهنه گردد مائل بسبزی و تیرگی میگردد
و سیاه آن فاسد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سائر اجزای آن و روغن آن
گرم تر از سائر اجزا و گرم تر از روغن گردگان **افعال و خواص** آن محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضا
آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و زکام مختبس و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و تدهین آن
جهت درد اعضا و رفع حمیات و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت
اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن **الضماد** ضماد مضمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان
لعوق برگ و حب آن با عسل و یا با طلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضیق النفس و النفس الانتصاب و سیلان فضول
از رئه و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس و اعضاء الغذاء آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز
و با عسل جهت قرحه امعاء و آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقوی و آشامیدن

دو مثقال حب الآس خشک سوده سکن معض در ساعت اعصار النقص دهن آن مقوی ومقی و مدر بول وحیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه
و رحم شربا و یا عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول وجلوس در ان جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن آن که بریهم
از دو ثمر آن نفت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحی و مخرج بدین
آن جهت رفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل
و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا باسویق جو جهت تسکین درد آن و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و مرخ بدان جهت اوجاع مفاصل
و دود کرم و غیرها الزینة طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد مؤثر المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا
مقدار شربت از حب و برگ آن نیم مثقال تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب یا درج و اگر یافت نشود با دام تلخ و سینبر نیز گفته اند الخواص
طرد الهوام با شیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزانند و کشنده هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آن را با دست
بچینند للتجربة بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود گذارند هر مقدار شراب که بنوشند مست نگردد و چون دو موضعی که طفل خواید و تبر رسد و چون
نگذارند دیگر نرسد و با خود داشتن آن موجب جاه و قضای حوائج و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام با
رفع لعتر و سحر و چون روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدواج بازمانده باشد زایل گردد و قادر گردد و دستور اخذ دهن آن
آنست که دانه آن را نیمکوفته در آب طبیخ نماید و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی آب آید بردارند و یا عصاره برگ و ثمر آن را در آب طبیخ دهند تا قوت
آن در آب آید پس با دهن زیتون در قدر مضاعف و اگر سینبر باشد بآتش ملایم طبیخ دهند تا آب برود و روغن بماند و السنور دلستان نمود و بکار
برند **غاریقون** بفتح غین و الف و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون **ماهیت** آن چیزیست شبیه بنبخ
پوسیده که در جوف بعض اشجار سال خورده کهنه پوسیده مانند درخت انجیر و جمیز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده گشته
مانند قارچ که از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطر داشته اند و آن نر و ماده میباشد و بالوان مختلف و طعم آن حلاوت
ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و مستدیر و با طبقات که گو یا شیخ واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال
باقی میماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک و زن املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ در خور باشند و با اندک سودن از هم
پاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال
آن آنست که بر یده و بزن موی بالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیه آن که بشکل ناخن چیده با
بکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت** آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی
و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی از زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند
و با قوت قابضه و صاحب ارشاد گرم در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هم و ملطف
اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سده کبد
و گرده و معین ادویه مسهله و رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع و دافع مفصل سموم منهوشه
و مشروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت
اعضاء الرأس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصا با اهلیله کابلی و مصطگی و با فاوانیا جهت صرع و باریونه جهت نزلات
و غرغره آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و بائیه عضاء الصدر و تکلم رم
آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم صدر و تکلم ورم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه

در دسینه و سرفه مزمن و بارد و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحه ریه و نفث الدم و ضیق النفس آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن

باریون جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سده و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته

جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد حشا و کمر و گرده و با تین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون

جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و

قروح امعا و مضغ آن تنها یا با لعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و نشاستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن

با بار القراطن اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرا با هم مخلوط و اذابه خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع

معص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با انومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت قیام قولنج

بلغمی و ریحی و الاایلاوس و باریون جهت تفتیت سنگ گرده و الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت

جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و بمقدار یکدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع

مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض اعصاب و حمیات نائبه بعد النضج ماده و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع

نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و بائیه و با بار القراطین نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار

و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الارمنیه آشامیدن چهار قیراط آن جهت

نیکوئی رنگ رخسار و قیام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال جند با دسترقی فرمودن یا بکر

و شیر تازه دوشیده و بیخ و سایر تدابیر کنند پس خورده را العجل آورند مقدار شربت آن در مطبوخ و مفرد یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل

آن نصف وزن آن شحم حنظل و دو وزن آن تربد و ربع آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن افربیون و دو وزن آن اسفاییج و بدستور

دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غاز** بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی نوع

از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی قاز و او زنیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت** آن گرم و تر و غلیظ و ترازو اردک **افعال و خواص** آن

نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در اوزنیز مذکور

غا غالس بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غاستیس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه

و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقبس الکلاب و در طبرستان بلبهیم نامند **ماهیت**

آن نباتی است املس برگ آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بلذع و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مؤمن نوشته نبات آن بقدر نبات

انجره و برگ آن املس بدبو و گل آن چیزی سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب بعد از رسیدن سیاه و پر آب میگردد و در الم

سرکه را تا آن رنگین میسازد و بیخ آن سفید و با تجویف منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرما بهم میرسد **طبیعت**

آن در اول گرم و در دوم خشک گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص** الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه

جهت ورم گوش و عضا الصدر خوردن ساق تر و تازه و خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه

بعد یل بحیه یکه طعام بمقام آن چیزی دیگر ندهند اند عضاء النفض مفتح سده و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه الاورام

و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصاً چون برگ و شاخ آنرا با سرکه روزی دو مرتبه

ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن تا نیم درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی

بلغم و سودا و رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فا و تا مثلثه و فوقانیه بروزن آفت و بکسر فا و تا مثلثه نیز آمده و بلاطینی او لطوریوس

آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض ... اثر بسوسه نامند و نبات آن را حشیشة الغافت و شجرة البراغیث و سوکه منتنه نامند **ماهیت** آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض طولانی و مزغب دار و وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن بر روئیده و گل آن کبود مائل به بنفشی طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلخ تر و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل گل است و یا عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان شیراز آورند و سبز **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه

افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تبهای مرکبه و استسقای اخلاط سوخته و ادرار بول و شیر و حیض و عرق و عصاره الغذار و لنفض آشامیدن حشیش و یا عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سده آن و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابات معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و باشراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر قوی حیض لعداز یاس از آن الخروج آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با بیه خنزیر کهنه و یا بیه هر حیوانیکه باشد سرشته جهت قروح خبیثه الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و دفع ورم آن مجفف و التیام دهنده زخمها الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخفیف عصاره آن عصاره افسنتین الرزینه جهت داء الثعلب و الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات لوازم آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن است که گیاه آن را و آب آن را گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و بعضی قرص ساخته خشک نمایند **طبیعت** آن سرد و خشک و الطف از جرم آن **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر اشتهی مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق است و تخم انجرهون باشراب جهت امنان دحبس قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند **ماهیت** آن نباتی است ایستاده و برگ آن طولانی و گل آن زرد و اندکی در یزه دانه و خوشبو و با اندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن حابس نزف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص** آن اعانت تحریک باه است **غالمون** بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوشبو و سفر جلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید مولف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه **ماهیت** آن از ادویه مرکبه قدیمه است گفته اند از مخترعات جالینوس اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان در دهن بان سه جزو و عود هندی و مسک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک و بحسب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و عالم آن **افعال و خواص** آن مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح و عطاء الرأس و تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بخور باشراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر و تقطیر محلول آن در یکی از انواع روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش و اعضاء الصدر و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب و اعضاء الرئیسه حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذ جماع است

فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده

غبار الرحی بضم غین و بای موحده و الف و رای مهمله و الف و لام

ولام ورا مهمله وحا مهمله و بالفارسی گرد اسیا نامند **افعال و خواص** آن مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت
منع ریختن مواد بچشم و تقویت آن بهمان نوع است **غبیرا** بضم غین و فتح با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف و بفارسی سنجد و ترکی
ایگده نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است برگ آن شبیه ببرگ درخت عناب پریشان و در بلاد بسیار میشود و برگ آن [illegible]
دو نوع بود نر و ماده و ثمر آن [illegible] میباشد [illegible] بقدر فندق کوچکی کنار می و پوست آن نازک و [illegible]
میگردد و از مغز جدا میشود و ثمر آن سفید رنگ شیرین خوشبو خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه باسته عناب و کنار و دوم ثمر آن
بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن با آسانی از آن جدا
میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند
طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح [illegible] مصلح [illegible]
حاد [illegible] و بسیار [illegible] الصدر [illegible] مقوی معده و قوت ماسکه و [illegible]
[illegible] و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید [illegible]
را مفید و حابس ادرار بول و مانع [illegible] آن اطفال را بسیار موافق [illegible] جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا [illegible]
و گل آن سفید مایل بزردی [illegible] رنگ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک بسیار خوشبو و تند بحدیکه درجائیکه درخت گل آن باشد
بوی آن تا [illegible] خانه میرسد **افعال و خواص** آن مهیج شهوت باه خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران [illegible]
از استشمام رائحه آن منع مینمایند [illegible] داخل [illegible] و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و [illegible] آن جهت امراض
دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ [illegible] الصدر [illegible] و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و [illegible]
جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سده و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان [illegible] مقدار شربت آن [illegible] و الجروح چون برگ آنرا
بر جراحت و قرحه بپاشند [illegible] آنرا پاک سازد و ملتحم گرداند که احتیاج بدوای دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن
نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد [illegible] جهت مفاصل [illegible] و دراز کردن موی [illegible]
محلل ریاح معده در جمیع افعال مانند [illegible] و ازان ضعیف تر **فصل الغین مع الذال المعجمه غذاف** بضم غین و ذال
معجمه و الف و فا **ماهیت** آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مایل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ
آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن [illegible]
آن [illegible] جهت [illegible] و زبل و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی البصر
فصل الغین مع الرا المهمله غراب بضم غین و فتح را مهمله و الف و با موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است
یکی ابلق و آنرا غراب الابقع [illegible] و دوم سیاه رنگ و آن زاغ [illegible] و سوم سیاه کوچک [illegible]
بغراب الزرع موسوم و [illegible] آنرا اغناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است
بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غذاف است [illegible] و بهترین آن [illegible] بچه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در اول
افعال و خواص آن جهت سردی [illegible] و زیادتی منی [illegible] جهت تحریک باه و باید که قبل
از طبخ [illegible] آب طبخ دهند و آب آنرا بریزند [illegible] با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای [illegible] در خواص مانند غراب
الزرع و [illegible] غراب سفید که الابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن در هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج جلوس در طبیخ آن یعنی حرقه آن جهت ازالهٔ ریاح شاید و گفته اند که آن زاغ چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و برادهٔ آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد و بس برآورند همهٔ آن روغن خواهد بود و آن تنهائی و یا با سرگین آن خضاب نیکو و مجرب دانسته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغیر رنگ و صبح و رویانیدن موی مجرب کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهرهٔ همهٔ انواع آن جالی و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهرهٔ خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زیل آنها نیز جاذ و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار سفید و خوردن گوشت آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کردهٔ آن رافع لوبسیر و طلای بر سوختهٔ آن رویانندهٔ موی

غرب بفتح غین و راء بار سوحده بیونانی اطارس و بشیرازی زرک و باصفهانی بشک و در تنکابن و دیلم اوجا نامند **ماهیت** آن درختی است بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی بعمل می آید و بزرگ و ساق آن در هنگام ظهور شگوفه آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند **افعال و خواص** آن گل و برگ و عصارهٔ نا خود از آن هر دو مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشک کرده از آن الاذن قطور عصارهٔ برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازهٔ آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت حزاز و تعیین قطور عصارهٔ گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض و وسم و آثار بعید بل القم غرغره بطبیخ قشر آن و یا عصارهٔ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده مؤثر بقدر آشامیدن قشر آن و بدستور تمر آن جهت نفث الدم عصار الغذا آشامیدن برگ سائیدهٔ آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعاء دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله و جهت سدهٔ کبد و تنهائی با آب تابع السبقی و آشامیدن عصارهٔ آن اخراج کنندهٔ علق بستان حلق و آب قشر دهٔ آن جهت دفع سیلان و چرک اعضای باطنی سدهٔ جگر مفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازهٔ آن بر اعضای منقطعه و مجروحه دیر جراحت نافع و گل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و روغن گل آن مجفف قروح نرم و آکله و بدستور در و کبستر آن از زینه طلای خاکستر قشر و یا چوب در آن با سرکه جهت اسقاط ثالیل منکوسه و غیر منکوسه درشته و باو ثالیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات کرده میشود در سیاهی آن و رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیاست مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیاست و گفته اند که از تنهٔ درخت آن نمکی بر می آید سفید نازک بهترین املاح است و از آنجا املاح دیگر استعمال مینمایند **غری** بکسر غین و تشدید را مهمله و یا بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یابوسقان نامند **ماهیت** آن عبارت از چیزهای لعابی چسبنده است که بطبیخ غلیظ و چسبنده شده باشد و انواع میباشند و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند **طبیعت مجموع** آن مراتب گرم و خشک است **غری الجلود** سریشمی است که پوست حیوانات مگر میجوشانند در آب تا مهرا شود و میگذارند تا درد آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل تا دیگر درد آن متمیز نگردد بس آنمقدار طبخ مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که بحد انعقاد رسد بس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و گرم گرم شده وصل اخشاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مغری و مجفف امراض اکرام

امراض الراس طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر موثر از امراض لصعد را آشامیدن محلول آن در آب منهائی و یا با سرکه و یا باده ویه مناسبه دیگر جهة

جسو بحبه بحسی مثل آن نمایند جهت نفث الدم صدری و قرحه ریه مانع التجرح و حرق النار و جبر الکسر و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با صل جهت ورم زخمها

والتیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بار رفته و قبله النار و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زرد چوبه و جوز السرو با سرکه سرشته جهت فتق

که تا مدتی بران ببندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها والتیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قبله النار و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد

قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته مثل خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش

درد و و جع التهاب آن را ساکن و تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است **غری السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند **ماهیت**

آن طوبتی است منجمد شبیه بسریشم که در شکم نوعی ماهی بزرگ که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد

طبیعت آن گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم **افعال و خواص** آن قریب بغری الجلود است عضنار بصدر و مداومت آشامیدن آن

روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب با کتیره ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از آن شامته د سرنج و امثال آن ترتیب دهند نافع

دریبا جیل الشت آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت نفث الدم صدر نافع ضماد آن جهت الصاق جراحات و عضوهای بدر رفته و بر ناخن سفید

شده و جهت برص و شقاق و جه و تمدد آن نافع است **غری الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیگری

ذکر نکرده و آن را جبر الصنائع نامیده **ماهیت** آن آنست که پنیر تازه را در قرصهای نازک بریده بر روی سنگ مسطحی که آب ندیده نرم باشد

و در قرصهای پنیر را بران پهلو به پهلو که بهم نچسبیده فرش کنند و بران اوراق باز آنکه نرم باشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش شود و پس سنگ مسطح

سنگینی بران گذارند و ده روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آنکه جذب نماید پس آن را شسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده

کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب و نمک و

آهک بجوشانند تا بجائی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در علامت سرخی است پس بنمانند سرمه سیاه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت

احتیاج قدری را با آب سفیده بیضه مرغ که در شیشه آب بهم زده کف آن را گرفته باشند و قطرات آن را بر سنگ ریزند ریخته با سنگ بالا بمالند تا بر سنگ زیرین

بچسپد پس چند قطره آب یک صاف بران بچکانند که روان شود اما باید بمقداری باشد که چون چیزی را بآن وصل کنند زود خشک گردد و از خواص

آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند **فصل الغین مع الزاء المعجمتین** غزال

بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و رای مهمله و کاف عجمی و بیچه آن را بالعربی شاذ و طلا از شش

ماه تا سال اخشف و بعد سال طبی نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سائر لحوم صید اقرب

بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن کسانیکه محتاج تخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مخفف و

قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی بچه فربه چریده در صحرای خوش آب علف امراض الراس و القلب و الغذا و تناول آن

جهت فالج و استرخاء و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینه طلای آن موجب درازی موی است الخواص چون خصیه آن را

سعتر و نمک سائیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی

و تهیج و کثحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین

و صاحبان معتاد قولنج مرکب با تفلی بار بجی خصوص کباب آن با سرکه که زیتون و لیمو لطیف الهضم است مصلح آن اول خوابانیدن در آب نمک و روغن بادام

و با کنجد و مقشر طبخ نمودن و برای اسکنه او ارباح و ابرده عارض گردد با روغن گردگان و زیت و آب نمک کرنب و نفس و عسل الخروج و مصلح

آن سکنجبین و بکیدن و فواکه حامضه قابضه است و غزال اسک ان شاء الله تعالی در سک مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک تر

از سایر انواع است **فصل الغین مع الضاد** **غضار چینی** بفتح غین و تشدید ضاد و چینی و اهل فارسی کاسه چینی نامند ماهیت [illegible] سنون نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مزجج بطلی الحاد است و چون غضار چینی را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با شمع محلول بیامیزند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند تر نماید [illegible] از مداد و شنجرف والوان خالص تر میباشد **فصل الغین مع اللام** **غلفی** بفتح غین و سکون لام و کسر فاء و یاء **ماهیت** آن اختلاف است نزد جمعی علقه است و نزد جمعی حبی است بقدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و شکل برگ آن شبیه بناخن [illegible] و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و مثل لبنی که از آن حاصل میشود مسهل قوی بجدیکه مهلک است و [illegible] آن [illegible] است [illegible] انعقاد [illegible] گویا کیا [illegible] مکبر [illegible] برگ و ساق آن گره دار و در صحرای شیر بسیار [illegible] شیر بسیار دارد و [illegible] [illegible] آن آب [illegible] آن بهر کس [illegible] شیر دیگر [illegible] **فصل الغین مع النون** **غنم** بفتح غین [illegible] [illegible] سیم [illegible] او [illegible] نوعی از قطران است که تبری کیلاک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق [illegible] [illegible] مربای زنجبیل گفته اند **فصل الغین مع الواو** **غوتا غنبا** بضم غین و سکون واو و فتح [illegible] نون و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح با موحده و الف و بجای با بر دو غین قاف نیز آمده معرب از گوتا کنبا لغت فرنگی است و گوتا گوت نیز نامند و نزد [illegible] مشهور بعصاره ریوند است و بعربی [illegible] نامند **ماهیت** آن عصاره ایست زرد تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعه از آن بر چراغ [illegible] مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب را مانند شیر [illegible] و رنگ [illegible] و بی طعم و رائحه غالباً [illegible] قالبهای بزرگ [illegible] ساخته از ارض جدیدی [illegible] عصاره گویند [illegible] و اصل آنست که عصاره آن است و بعضی ثقه شنیده شد که عصاره نباتی است شبیه بگیاه [illegible] برگهای آن از آن بلند تر [illegible] [illegible] که در جزیره ایست از جزایر [illegible] از ارض جدید [illegible] قریب [illegible] و در [illegible] بسیار [illegible] ... **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible] گفته اند و لیکن [illegible] معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه بآسانی [illegible] کرده [illegible] صعود [illegible] اسهال [illegible] بسیار [illegible] [illegible] باخلاط [illegible] رفع [illegible] مانند فالج و لقوه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطفال و حوامل [illegible] را [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخراج [illegible] [illegible] و [illegible] ان از چهار دانگ [illegible] شربت که متوسط است [illegible] مزاج و قوت ضعیف بدن نرم سوده با سه چهار درم [illegible] سرشته بخورند و بر وقت در عمل آن [illegible] شود و بالتشنه شوند آب نیم گرم [illegible] و اکثر آنست که قی و اسهال [illegible] می آورد و بعضی اسهال [illegible] [illegible] بسیار [illegible] اسهال [illegible] [illegible] تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اگر [illegible] بسیار نماند [illegible] و مغص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و قوت آن تا ده سال قوی میباشد بعد از آن ضعیف میگردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم [illegible] تا چهار دانگ است **غوشه** [illegible] بضم غین و سکون واو [illegible] و [illegible] فارسی [illegible] نامند **ماهیت** آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ودر بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آنرا اگر لشیه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیها بخورند و بالذت میباشد و در غلظت

و بطوء انحدار از کماة کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک و از سایر کماة با کمتر **افعال و خواص** آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط

کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند **باب بیستم در بیان ادویه که حرف**

اول آنها فاست و فصل الفا مع الالف **فاخته** بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و بالغت فارسی

ست و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل الطالقیه مشهور بسیار است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ

مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و طویل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند

و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و خواص** آن امراض الراس مهر انجیه آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارد و در باب تحلیط

و تفتیح سدد و لعین قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام

و تفتیح آنها و جهت رفع بهق و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و روغنها و سرکه و شیرا الحواص

گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب بخواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سود مند و مار از آواز آن بگریزد و در خانه که قمری سفید باشد

هیچ زرد و دشمن و ساحر نیاید و بخور پر آن گریزاننده مار است **فادزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و را مهمله معرب پادزهر است

و باصطلاح عبارت از دوائی ست که حافظ ارواح بود و بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و پادزهر در حرف البا

الموحده مع الالف مذکور شد **فادج** بفتح فا و الف و فتح دال و خاء معجمه حکیم میر محمد مؤمن نوشته بلغت هندی اسم سندق است و مؤلف اختیارات

نوشته نوعی از حجر سم کرده و گویند سنگی ست زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون زرد و سنگ باز دو به نسایند آن

لیمونی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخرسنا و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و پادزهر همه زهرهاست شربا

و طلاء و مقدار شربت آن دو دانگ است و گفته اند حلا پادزهر کانی ست **فار** بفتح فا و الف و را مهمله بفارسی موش و موشا و موکهک و بترکی

کوفقری و برسی توبطیقو و بیونانی سفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیجان نامند **ماهیت** آن حیوانی معروف است ذی موش و موذی

افعال و خواص آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و خلاق و منبه و مفسد معده

و بن او رطوبات بسیار آید بدانکه بخور و مؤثر اعضاء النفض جلوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول و اشنا و سرگین

مندر و سرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و شافه آن رافع عسر البول و لعاب ملین طبع اطفال العین طلاء

یلن مژگان ریخته شده و طلای بیاض چشم الزنیه طلای خون آن جهت قلع ثالیل و سامیر مجرب ضماد سوخته سر

آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب مؤثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزاننده موشان و بول آن ...

... رازند و شگافته گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضو یکه خار و پیکان رفته باشد

بدو بند ستور بریان آن بر گزیدگی عقرب و خوردن لیس مانده آن مورث نسیان ابن مؤلف گوید میان موش

... رار و شیشه کتند میان شان خصومتی عجیب بود موش قصد دنبال گژدم کند و گژدم نیش زند اگر موش دنبال

آن ست والا از بسیار لسع هلاک میگردد و چشم آن اگر بر کلاه دوزند راه رفتن آسان شود و اگر بر صفاتی تا آوزند

بر زن بندند تا او باشد حامله نشود **فارة البیش** موش بیشاست و مذکور شد **فارة المسک** آهوی مسک است

و گفته اند آنرا بهندی جهجوندر نامند و آن حیوانی ست فی الجمله شبیه موش بسیار بدبو بجائیکه هر جا که بگذرد بدبو میگیرد واند و در بوی آن فی الجمله

شبیه بوی مشک و بول و خائط آن بسیار حاد و اکال است بجائیکه فرشی و لباسی که بول و خائط کند می بوسانه اگر زود نشویند ...

ایک جو مقدس هی تیری
دعا مانگتا یقیناً جو بڑے
پہنچینگے تو میرا ملجا
نجات کے نغموں سے تو سمجھے
بخشونگا اور اس راہ میں
کرونگا میری آنکھیں تیری
کجروں کی مانند مت
منہہ لگام اور باگ سے بند
آتے شریر پر بہت

وبسبب کمال العفن گربه وسایر حیوانات گوشت آنرا نمیخورند وخالی از سمیتی نیست ودر قاذورات ومزبلها بهم میرسد ودر شیر مخصوص الملک بناد بنگاله
است وشنیده شده که در بازندران ودیلمان حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد ونوعی میباشد سفید رنگ وبزرگتر واین بسیار بد بوست ونوع دوم از آن
کوچکتر وبرنگ موش وبد بوئی این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم وخشک **فاسی** بفتح سین وبا الف **ماهیت** آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه
نوشته بیونانی اندرو صاورون نامند وآن تخمی است سرخ رنگ خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودر میان جو وگندم
میروید **طبیعت** آن در اول گرم وتر **افعال و خواص** آن لطیف وقابض مفتح سده جشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس وسپرز
نافع ومزرجه آن عسل نافع حمل وشربت جوشاندهٔ آن در روغن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربت آن دو درم است وتواب علوی خان
مرحوم نوشته اند که اندروصاورون را بیونانی اندروبلون نیز نامند وبیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن
مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برسا غزایر فضل خود **فاشرا** بفتح فا والف وفتح شین معجمه وراء مهمله والف
مقصوره معرب از جاشرا سریانی است وبعربی کرمة البیضاء وبفارسی هزارفشان وهزارکشان که معرب آن هزار جشان است وبمعنی هزارکشان الفنا
جالیج یعنی هزار شاخ است وبعضی گفته اند بمعنی الف ذراع است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی مار دارو وکرم دشتی وشیر ازی نخو
جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک میگردد وتفلیسی گفته بسریانی کتنبا نامند وبرومی حلیلوطن وبیونانی اغلیطوس وببربری
ازجالون ودرنکابن وطبرستان الاسک گویند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار وبرگ آن با ملاست ومایل بتدویر
وتار ها دارد مانند تاک وبر چیزها در خود می پیچد وثمر آن بقدر نخودی وسرخ خوشه دار وودر زمستان ثمر آن بی برگ میماند وطعم آن حاد با حرقت
وقبوضت وصاحب اختیارات بدیعی گفته که در هر خوشه قریب بده دانه میباشد ودر ابتدا سبز وبعد رسیدن سرخ میگردد وآنرا سیاه دارو
خوانند ودر کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود وبسیار مستعمل خصوصاً بیخ آن در سموم مشهور شده وآنرا عود الحیه نامند وبسیار شبیه بقسط تلخ وعطاران
بجای قسط تلخ میفروشند وطعم آن با قبوضت وحاد حریف بسیار تلخ است در قانون در لفظ زعان مذکور است که هزار جشان است مختار در
تازهٔ آنست **طبیعت برگ و ثمر** آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم نیز گفته اند وگرمی بیخ آن کمتر از آن وتلخ ونیز **افعال
و خواص** آن جالی ملطف ومخفف ومسخن معده ومقوی آن واعصاب الرأس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع وسکته
وفالج واسترخا ونسیان ونفخ عضل العین ومطبوخ آن در دهن زیت جهت کمته الدم تحت چشم واعصاب الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق
وبلغمی فتبا ونفس ونزلهٔ کهنه ودرد پهلو وریاح آن وچون عصارهٔ آنرا با گندم طبخ نمایند وبیاشامند شیر را غلیظ وزیاده گرداند وضماد آن
با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء وچون برگها وشاخهای نورستهٔ آن را طبخ نمایند وبخورند جهت تقویت معده وقبضیت وحکاکهٔ آن از لزوجات
وجهت وجع فواد ووجع معده وتسخین آن وجهت استسهال وادرار شیر مؤثر وبیخ آن محلل وگداز نده صلابت طحال خصوصاً که با سرکه ناشتا
بیاشامند وبسرکه واجبر بران ضماد نمایند وهمچنین عصارهٔ آن عصا ر البقض والاورام والبثور وغیرها تنها وبیخ آن نزد اطبای روم
آن نیز جهت اسهال البطن وادرار بول نافع عصارهٔ تازهٔ آن یکدرم باندک کتیرا که معطی است نیز با العسل جهت اسهال البلغم وبیخ آن نیز با کتیرا ویا با
بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال وقی قوی آورد وادرار بول وحیض وسایر فضلات وتنقیت حصا کند وجنین را بکشد وحمول آن وبا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین
وتنقیه رحم وبخور جالوس وطبیخ آن ومطبوخ آن با زیت بحد یک غلیظ گردد جهت کوابیر وبواسیر مقعده وجمیع اوجاع بارده وتحلیل صلابات وجهت
ودفع جرب زنجها ونطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام ضماد وبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام وبثور لبنیه وقطع ثالیل وباشراب جهت تسکین درد جراحات
وتحلیل اورام صلبه وانفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه خبیثه وداخل مرهم اکله وحمره کرده میشود وثمر آن جهت جرب متقرح
وتقشیر جلد وشری ونطولها وطلاء مؤثر المفاصل وضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته واستحکام عضای مسترخیه ضعیفه وبا آرد کرسنه وحلبه

و طلیه جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سائر هوام و ضماد آن با شراب نیز و برگ و ثمر آن و بیخ
فصل ضعیف انداز دنبه ضماد بیخ آن با آرد کرسنه طلیه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جروح و قروح مانده جلای سائر آثار و منقیه بشره و صاف
کننده آن و سبز و مطبوخ آن در روغن زیت مهر الجهت لکنه الدم تحت چشم ضماد ثمر آن سترنده موی است و باغبان در ستردن موی جلو مستعمل
دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مغز سبز و مورث خلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کثیر اخوردن و یا قی کردن و لعاب ریوب
حامضه خوردن و آشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل ظلمت بصر آورد بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن در و نیج و دو ثلث آن سیاسه و بعضی نصف
وزن آن نوشته‌اند **فاشرستین** بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه
و نون و در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه مثناة بمعنی مزیل شقعت علت و بعضی بفتح را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه
و نون گفته‌اند لغت سریانی است بعربی کرمة البیضاء و بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی انبالس مالیا یعنی کرم الاسود
و بردمی آنا تر و طلیس بربری سیمون و باندلس معروف و بعربی نیز گفته‌اند بمعنی فاشرستین دافع شقعت علت است **ماهیت** آن نبات
آن شبیه بفاشرا دلبلاب است در پیچیدن بر جا و رخود در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر
فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته‌اند بزردی مائل میباشد و در قانون دقیقاً بزعفران
مذکور است که سیاه است **طبیعت** آن گرم و خشک تا بحد اول **افعال و خواص** آن در افعال ضعیفتر از فاشرا است عصارهٔ آن اکرار
صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء لعبار و لنفس جهت تنقیه سینه و اعضای نفس ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و شتر
و گاو و امثال آنها و التوای عصب مفید بدل آن کرمة البیضاء است **فاط** بفتح فا و الف و طاء مهمله مولفه و لبطار معجمه بعضی گفته‌اند لغت
است دیلمی گفتشی عربی است و بسریانی انطار و بربری طیلاسج نامند **ماهیت** آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته بعضی اختیار آن
جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذج است که سنگ ریزه مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند بهترین
آن صلب آنست و اکثری برآنند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن جهت سم و شوکران و جوز مائل است لسع هوام شامیدن آن با آب سرد مفید است **فاغره** بفتح فا و الف
و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و ها و آنرا فاغره نیز نامند و بفارسی فاخره و کبابه دهن شگافته و کبابه دهن گشا دگویند **ماهیت** آن بزرگتر
از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی رنگ و تا بنصف شگافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور سیاه براق با عطریت و از زیر باد آن
و بلاد سودان آورند و در لطوخات و لخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول
دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت محلله بسیار نافع امراض الرأس و القلب آشامیدن آن
جهت امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و نحوه آن جهت تقویت دماغ و قلب آلفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت لذع دهان اعضای
الغذا مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده مفید و جهت
سوء استمرار اغذیه بارده و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مقطع مصلح محرور مصلح آن کافور بلوفر در روغن بادام و گلاب مقدار شربت
آن تا دو درهم است **فالیرسن** بفتح فا و الف و کسر لام و فتح یاء موحده و سکون را مهمله و سیم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده
و آنرا فالبورس نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است که از بیخهای بار یک شاخهای بسیار میروید بطول دو نیزه و گرد دارشبیه بنی و تخم آن
سفید بقدر حاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست در طب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه **افعال و خواص** آن عضای
النفس آشامیدن تخم و برگ و عصارهٔ آن هر یک منهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید **فالنجیقی** بفتح فا و الف

وبسر لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یا مثناة تحتانیه وفتح قاف وسکون نون لغت یونانی ست یعنی زنیلا و فالنجیطس ونیز فاسیس نیز آمده
ماهیت آن نباتی ست که آنرا ده شاخ یا شاخ متفرق میباشد از گیاه نکرد وگل آن سفید شبیه بسوسن وانذک مشرف وتخم آن بسیار بقدر
عدسی وبار کمتر از آن وبیخ آن کوچک باریک ودر هنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد ومنبت آن تلهای خاک **افعال وخواص** آن
جهت نهش حیوانات سمی نافع ودیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ وگل وتخم آن با شراب جهت لسع عقرب ونهش رتیلا نافع ست **فالوذج**
بفتح فا والف وضم لام وسکون واو وفتح ذال معجمه وجیم وفالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی ست **ماهیت** آن باصطلاح قدیم
حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف و درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته
را در آب گرم بسیار حل مینمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط نه
گردد پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید
جید مطیب بگلاب و یا عرق بیدمشک یا سرد و ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول مینمایند و یا آنکه بعد کمال طبخ و حد انعقاد نشاسته
اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیل
در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص** آن کثیر الغذا وجهت
اکثر امراض صدر وریه و سهال نافع واگر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی پاشند تقویت آن معده را وحبس آن اقوی میگردد **فانیذ**
بفتح فا وکسر نون وسکون یا و ذال معجمه بفارسی قند نامند **در ماهیت** آن اختلاف ست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد الطبخ والانعقاد
هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد
یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر ست و بهندی لال چینی و شکر تری زیراکه در بنگاله شکر را چینی مینامند یکی
سفید و آنرا بهندی کهاند میگویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بران زنند و صافی نموده منعقد گردد
آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که دران جدا گردد و آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه
نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانیذ گویند که بفارسی قند نامند واگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند گویند
هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف بقلم ست و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن
شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه
دیگر تصفیه نمایند بطبخ و در کوزه کرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رسانند و قرصهای کوچک بریزند و پارچه سفیدی یا بوریای پاکیزه یا غیر آن بتشبیه
حبابهای آن مجوف حبابی شده و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانیذ و بهندی باشه و قومی دیگر گویند که چون آن شکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ
تصفیه نمایند صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر یا کف سفیده بیضه مرغ و نیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند
و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانیذ و بفارسی شکر تیز گویند و اکثر برانند که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه
دیگر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در بین کشیدن دفع ملدفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه بزنند تا سفید
شود پس قرصها سازند آنرا فانیذ نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی گردگان و بادام و پسته و مغز دانه ها نیز داخل مینمایند
و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکستگی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بدون عسل باشد
یا عسلی آن کتجا باشند آنرا حلوا کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف بسمسم نامند و صاحب اختیارات گفته که فانیذ آن ست که بقوام آورند قند سفید را
یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طبرزد که بفارسی گزانگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا و تد گویند

زنده گویند زنده تا سفید شود و پس از آن قطعات نموده استعمال نمایند فانید نامند و از ترنجبین نیز این قسم ترتیب میدهند و در فانید خزلی و فانید سجزی اختلاف است آنچه را از قند سازند دلی آرد چون نگاه دارند فانید خزائی نامند و آنچه را از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاه دارند فانید سجزی نامند معرب سنگری منسوب بسنجستان که معرب سنگرستان بسین مهمله و زای معجمه است باصل معروف به سیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سحری است بضم سین و سکون حاء مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است **طبیعت** آن گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است **افعال و خواص** آن غلیظ تر از شکر و گرم تر از آن اعضاء النفس جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه عضاء النفس جهت تلیین بطن و بر ودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فاوانیا** بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آنرا عود الریح و بسریانی کهیانا و کهینا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الصلیب است **ماهیت** آن اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجه صرع در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب نامیده از جهت اینکه بیخ و برگ هر دو باهم ولیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته نیز آنرا چون درجوف آن خطوط صلیبی است ماده آنرا که ندارد فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین هما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزیست که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر جلیسینی یعنی حلوة الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و منشعب شعبهای بسیار و نر و ماده میباشد برگ نر آن شبیه برگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه برگ سمرنیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شگافته شود الغلاف ظاهر شود از آن دانه سرخ مانند حب شبیه بدانه انار و کثیر العدد و مابین دانهای آن چیزی بنفش رنگ و بیخ نر آن شش و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن منشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه بلوطی مانند بیخ خنثی **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس آشامیدن بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن تنها جهت لذع معده و وجع آن اعضاء آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فعل طمث و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه در رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت قابض عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس قاطع نزف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب جهت رحم و ارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث صرع معاة بپاشامند قرحه تعاید و دیگر معاة عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن بیخهای سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن لعابی اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم و ماده آن کثیر الشعبه **طبیعت** آن گرم و خشک است **افعال و خواص** آن مجفف و قابض و محلل و مفتح با لطف و مقطع و جالی اعضاء الرأس نافع جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن تنها بتجربه و نوشته که یهودی گفته تدخین نیز آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کننده آن و دیسقوریدوس ذکر آن باگلفنه شده بدلیل نفع و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با آب یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با شراب قابض قاطع عفصه مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن جهت معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سده جهت یرقان نافع اعضاء النفس چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاس ایشانرا باد را و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب جهت ... داد را از آورد و الزینه هلاک عمر و آن و حلبه ... ماء الشعیر ... نافع ... آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه به نبات آن ... بزرگ ... و آنرا ثمرات ...

کرفس بری گفته اند ثمر آن را چون بشکنند در جوف آن دو حب بغلیظی متقاطع یافت میشود و از آن بشکل لوط میباشد در جوف آن خطوط صلیبی است و
نزد اطلاق مراد ثمر آن است و بهترین آن رومی سطبر است که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرقت با اندک تلخی
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نزد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان
ثمر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان ماده آن انسب است که **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مائل باعتدال و استعمال
افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن اندک قدری گرم در شراب عفص یا شکر شیرین کرده یا با شیر و شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و
ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع
و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در خرقه بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن دفع اوجاع اعضا و
و نقرس و آب بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص آنکه بطول سوراخ کرده
جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده مبرودین و مسافرین و دریا با نهار و صحرا باعث
امن است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سقوط ثمر آن که حب آلت تنها یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص آن را
بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قطع نمایند عمل آن باطل
میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با سنگ غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق صلیبی آن که با شرائط مذکوره
اخذ کرده و در بازوی بچه نرینه بسته و حائض آن را مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظر ها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که
عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم گداخته و صفحه ساخته و جهار علامت آن را
در آن بپیچند و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و دیر سال بوده باشد اگر در زیر فرش کسی که با هم دشمنی داشته باشند
گذارند و ثمر با زهره متصل و در تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد **فاعیه** بفتح فا و الف و کسر عین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و ها
اسم شکوفه حناست و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفه هاست و بعین مهمله اسم بیخ است
فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه
قتائل بفتح فا و تای مثناة فوقانیه و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی فتیله نامند و در لغت
ذباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیر آن و یا در قبل برای تنقیه
و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آن را ادویه که در دبر بردارند می‌نامند
و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال قتائل مسهله و جذب ابخره از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی
که مانعی نباشد از استعمال مسهل مشروب و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع
ترکیب جمیع آنها **قتائل الرهبان** بفتح فا و تای مثناة فوقانیه و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم رای مهمله
و ها ساکنه و بای موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در آنجا کثیر الوجود **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و تیره رنگ
مائل بسفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنا مکی و کوچکتر از آن و اغبر و شبیه به برگ شونیز و مزغب نیز میباشد و گل آن زرد و مجتمع
مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانها و ریگزارها و گویند چون بیخ تازه آن را بر آورند
و با برگ آن بپیچند و در چراغ گذارند و بر آن روغن بریزند مشتعل گردد مانند فتیله رهبانان مستعمل دارند و لهذا آن را قتائل الرهبان نامند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سایر اجزا **افعال و خواص** آن اعضار آب سلیدن طبیخ
آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی و اعضار التنفس جهت سرفه و ربو و عسر النفس و ریاح غلیظه و تسقی ضماد آن بر سینه الخ

الباه وجهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد بیخ آن با لبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و النقرس و تحلیل صلابت و اورام انثیان و اورام قبیحه و تشنج عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و لسفوف الباه جهت خوشبوئی دهان و حبس باد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مؤثر است **فتیت** بفتح فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء فتیت عربیت **ماهیت** آن هر چیز خرد کرده را نامند و بشیر مستعمل و زنان گندم خشک کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال **افعال و خواص** آن تحلیل الغذا و تجفیف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن و با تخم کمون و نانخواه و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف [illegible] مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلح آن در همه حال شکر است

فصل الفاء مع الجیم

فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بطبری فجالا و برومی ذفیون و بیونانی افانیس و نیز بیوبالی اباوسکل و بهندی مولی و بفرنگی ریدش نامند **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس مینمایند و یا بالعکس و برگ آن تندتر از بستانی است اما در درازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی و بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا بیک دو ذرع و ست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک و شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل میبود و در ملک رنگپور کامی است مسمی بغیر صدر از قوت زمین آنجا وزن بیست آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب شیرین آنرا فیل مولی مینامند یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیگر تا بیک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک تر از قسم سفید طولانی است و شادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا بسیار در زمین منشق میگردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب به سیاه مدور است و این نیز مخصوص زمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی است که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن بزرگتر و خشن تر و تند تر و تخم همه مائل بتدویر و در غلاف باریک طولانی تا بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ و بهندی آنرا سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد **طبیعت تخم** آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و بری آن قوی واحد از بستانی و در جمیع اجزا **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم بهضم خصوصا برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مبخر معده و اشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع النفوذ است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و مری و غذائیت آن زیاده از بیخ آن است و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن پراگنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضا را رأس مضر سر و دندان و حکة الاذن قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد پس نیمگرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع و مجرب و چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند لیکن مضر چشم و قطور آن بتنهایی در رفع آثار حادث زیر

زیر معوق [illegible] و آب برگ آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید المقدار [illegible]
مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آن آشامیدن قطر قابل و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین
جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده [illegible] اعضاء الغذا زردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین طبیعت
نفوذ فرماینده غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سوء
قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و دستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن با تخم
غذا و مفتح سده کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مقی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است از [illegible]
کیلجه اسفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خرق از رشته راشیه کرده در ترب فرو برند و [illegible]
گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خرق را دور کرده آن ترب را بخورند القوت تام قی آورد و [illegible] تخم آن جهت [illegible]
و عرق [illegible] و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح [illegible]
و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار غانقرایا و قوبا و البثور ضماد آن با آرد شیلم برای [illegible] و جلای آنها [illegible] تناول نمودن مطبوخ آن
ادرار حیض و رفع حبس آن و آشامیدن آب شاخهای آن [illegible] برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین
و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ
سوراخ نمایند و تخم شلغم را در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند
و سر آنرا با پارچه ترب بسته و [illegible] خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز
پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد جگر [illegible] و ورم سپرز مفید است
ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت [illegible] و سم هوام و چون سرهای ترب [illegible] و بیخ آن را بکوبند و آنرا بر عقرب
گذارند میرد و به دستور چون آب آنرا بر آن ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم
نزدیکی هوام است [illegible] خوردن آن نیکوکننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع
آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و [illegible] الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی
رنگ رخسار و قوبا و [illegible] جهت بهق [illegible] خصوصا در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب [illegible] و نیز اکثار آن مورث
مغص و نفخ [illegible] جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان و مصلح آن نمک [illegible]
که در سرکه خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه بهتر از انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام
[illegible] ضرری ندارد و اگر [illegible] باشد و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن رتیلا [illegible]
موثر در سایر افعال [illegible] خوبتر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و
با سرکه جهت زخم غانقرایا و با عسل جهت درد مفاصل و [illegible] و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب
تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم و تر از شلغم ضعیف تر از ترب محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مقی [illegible]
نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا [illegible] به دستور مشهور ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف
و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد و روغن بماند [illegible] اکثر امراض قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان [illegible]
و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و رفع اذیت عقرب و سایر هوام [illegible] و قطور آن در گوش جهت [illegible]

در کوفتن جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و سترخا و رفع خشونت البشره و جلای آن و بهق و برص و آثار ... که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد بماند پس آنها را حل نمایند

در خل معادن بعید الفعال غریبه از آن می آید **فحل باعشیقی** نخل شامی است **طبیعت** آن مرکب القوی و از سلیم گرم تر **افعال و خواص** آن از نخل و سلیم زودی تر و ضعیف تر از فحل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهمله ** **فراخ** بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی جوجه و تری و ترکی تریک نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت و افعال و خواص** جوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و بیان شد انشاء الله تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب

کبوتر بچه باه و دیگر حاره و سیر مولد جذام است اند و مطبوخ آن با پیه مقوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون**

بفتح فا و را و مهمله و کسر سین مهمله و ضم یا و مثناه تحتانیه و سکون واو و نون بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسیین و برسون نیز و بلاطینی مادرو و بتیم و لعربی علفما جهت آنکه تلخ است و بهر جزیره تلخ را علقم نامند و بلغات افغان سر و کو را بمعنی کرات جبلی کنند نای کوهی گویند و لفظ کرد یا کمی که تصحیف اکورار است **ماهیت** آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید زغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مایل سیاه دار و مزغب و متشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و اطلال نوشته بعضی است مربع با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین دشخار آن رومی مایل بسبزی است و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را خشیشة الکلب صوف الارض که عبارت از کرات جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوع سفید آنرا فراسیون این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را بوطی نامند و نوع سوم را سطاخیس و نوع اول حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند کسیکه آنرا کرات جبلی نسبت داده غلط کرده و تحقیق آنکه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که شبیه به اروسه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و با قوت تریاقیه و اعضا را له ... الاذن و العین قطور عصاره آن با ... جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و از اله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی البیاض و تیکه دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب ساق در دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم مفید و مطبوخ آن با آب جهت نفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زایل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین را با آب الرمان حامض بمالند و برگ را ساند و عصاره فراسیون را بر آن بمالند زایل گرداند و داخل اشیاف مقویه بصر کرده میشود و الفم و الاسنان مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن یک درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده یک درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه بجهت النفل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع نفث اخلاط غلیظه و آشامیدن حسو معمول از آن و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم دانگ فراسیون خشک که بوزن یک درم باشد در آن جوش داده تا غلیظ گردد و صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط العجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ گل آن با آب عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و با ایرسا چون خشک آنرا با بیرزند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل ... در پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذاء مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و عصیر آن با روغن گل و یا بازیت جهت درد معده و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه و برامی و وجع طحال

بارمثناة تحتانیه وسکون واو ونون وتوهم کرده کسیکه بکسر فا ودوم خوانده وآنرا فربیون با بجای فا ودوم واو فربیون وافربیون بزیادتی همزه مفتوحه در اول که معرب اوربیون فارسی باشد نیز نامند وآنرا اکل نفسه وحافظ الهال وببربری تاکستو وبرومی نوطیبوس وبیونانی کتالیون واهل مصر وشام آنرا اللبانه المغربیه خوانند **در ماهیت** آن اختلاف بسیارست بعضی لبن مازریون وبعضی لبن زقوم دانسته اند صحیح اقوال قول حافظی که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر در جبل دران که آنرا بربریه نامند وکثیر الوجو دست در آنجا واز انجا ببلاد دیگر میبرند وآن لبن دو نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو وپر شیره وخارناک وپر شیره دوم برگ آن سیاه وشاخهای آن مفروش بر روی زمین وخارهای این باریک وتیز تر وشیر این بیشتر از اول ودر حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت وخواص وافعال آن مذکور شد **فرمیوس** بفتح فا وسکون را وکسر میم وضم یا مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله یونانیست **ماهیت** آن ثمریست شبیه بحنظل با خشونت ودر جوف آن تخمها **طبیعت** آن بسیار گرم وخشک **افعال وخواص** آن تمریخ آن با دهان مدر عرق ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا وراو سکون نون وفتح جیم وکسر میم وسکون شین معجمه وکاف معرب پلنگمشک فارسی است وآنرا فرنجمشک با بجای فا نیز نامند وبسریانی قلیمیقا وبرومی امیولوفراس وبیونانی اقیلیس وبهندی رام تلسی گویند وبهندی ابنل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان نباتست وبرگ آن اندک بزرگتر وبلند تر وبسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل ولهذا آنرا قرنفل بستانی نامند ودر تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است مراد این است وآنرا حبق قرنفلی وریحان قرنفلی نیز نامند وگویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است از ان جهت آنرا فرنجمشک نامند وآن دو صنف میباشد یکی بستانی وآنرا هندی ودوم بری وآنرا جبلی نامند وشاخهای بستانی آن مربع وزغب وبرگ آن مانند برگ بادرنج ورنگ آن مابین سبزی وزردی ومزغب ورایحه آن شبیه بقرنفل وتخم آن بشکل زیره وسیاه ورنگ مائل بسبزی واز تخم بالنگو سه پهلو تر وکوچکتر از ان ومنبت آن مجاری آبها وشوره زارها وبری آنرا شاخهای مدور وبرگهای آن ریزه تر وباریک تر شبیه ببرگ نمام بری وریحان کوهی وباخشونت وباعطریت وتندی زیاده از بستانی وتخم آن شبیه بتخم ریحان واز ان درازتر وسه پهلو منبت آن جراحها وپایها وسنگلاخها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم وخشک وبری آن گرم تر وبعضی این از مرزنجوش ونمام کمتر **افعال وخواص** آن عطسه آور مفتح سده کو دماغی ومصفات ومنخرین الکلا وشما وطلا وجهت درد سر بارد نافع القم بوی دهان خوش کند ولثه ودندان را محکم کند ورطوبات فاسده را از اعضا دفع کند اعضا بعد آشامیدن آن مقوی دل وجهت خفقان ووسواس عارض از سودا وبلغم در قلب **اعضاء الغذا** مقوی معده وکبد وهاضم غذای غلیظ ومحلل ریاح وجشای نیکو آورد ومسکن مغص ومنبه شهاست **اعضاء النفض** جهت سپرز وبواسیر شربا وطلاء نافع **المضار** مصدع محرورین ومولد مره سودا شما وشربا **مصلح** آن بنفشه وسکنجبین **مقدار شربت** آن سه درم **بدل** آن سوسنبر وبادرنجبویه نیز گفته اند وقرنفل نیز وتخم آن بسیار خشک مجفف منع هاضم طعام ومسغط ومولد صبیان که بفارسی رشک نامند **مقدار شربت** آن تا دو درم وچون در سرکه واشربه وشراب وآب انگور داخل کنند مانع فساد آنهاست **بدل** آن بالنگو **فرخار** بفتح فا وسکون را وفتح خاء معجمه والف وراء مهمله **ماهیت** آن درختیست بقدر خیار وبرگ آن مانند برگ بادام وگل آن مانند گلسرخ ولعابیت خوش منظر **طبیعت وافعال وخواص** آن بضعیف تر از گلنار است **فرشه** بفتح فا وراو شین معجمه وها **ماهیت** آن اسم عربی شیریست که بار زرد در تخم مرغ نیمبرشت بجوشانند تا غلیظ شود شبیه باعورد در افعال مانند لباست **فصل الفاء مع السین المهملة** **فسافس** بضم فا وسین والف وکسر فا وسین مهمله بفارسی سرخک وساس وشب گز نیز وبهندی کهتمل وبفرنگی سمیس نامند **ماهیت** آن حیوانیست از جمله هوام بقدر نصف عدس سرد دم آن باریک وبسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانه حب الخروع ودست وپای آن نیز باریک ودو سبل کوتاه نیز دارد ودو نیشی از دهان بیرون آورد وبآن میگزد وباز بخود میکشد وبدبوی وبچه آن سرخ رنگ وبزرگ آن مائل بسیاهی واز گزیدن آن عضو اندک خارش وسوزش وورم کمی میکند وباز خود بخود زائل میگردد ودر شگافهای چوب وسریرها وخانه کبوتران ودر چهار پایه که مصطلاح

بهند بلنگ مینامند و بران خواب میکنند و لباس تشیبی و ابریشمی و حصیرها دلور یا با بسیار تکون مییابد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال**
و خواص آن اعضاء الراس نفوخ سائیده آن در بینی و استشمام رائحه سائیده آن و با طلای آن بر الف جهت مرضیکه در بنگاله میشود و آنرا ابو
مینامند موثر بود و آن بانوبه که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض
گذاشتن سوده آن در سوراخ قضیب جهت رفع حبس البول و استشمام رائحه و بخور آن جهت خناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب **اسم**
ملح مکید آن جهت گزیدن مار شاخدار و از بسیار خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست **فستق**
بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناة فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی پستقی و بیونانی پسطاقیا و بفرنگی پسباکه نامند
ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی بنه نامند و از آن کوچکتر و اغبر لون خارد مدتی میماند و ثمر آن در اول نیسان پیدا
میشود و باطول ماه میرسد بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سفید و پوست
خارج آن سبز مائل بسرخی مغز آن سبز و خوش لذیذ باشد و آنرا ببطم پیوند مینمایند و پیوندی آن بسیار خوب میشود و حفت آن مراد پوست رقیق
بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یکسال ثمر آن مغز دارد و یکسال بیمغز میباشد و بی مغز آنرا بزغنج مینامند و در حرف
الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد میگردد
و آب لیمو حافظ آنست **طبیعت** مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صوابست و لهذا آنرا از دیر
سیحور و مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الصدر الغذاء
جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و قی و غثیان و بعض برودت کبد و تفتیح سدد کبد و منافذ غذا و مرارة و جهت عطریت و تلطیف
و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبی آن و تحلیل الغذاء و مسمن بدن و مقوی معده و قم آن از سائر حبوب زیاده خصوصاً که با حفت آن
یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری گرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی و پوست
سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرونی آن سرد و خشک **الفم** مضمضه آن مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده
دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل معده و قابض و مخشن و دافع حمل آن و رافع قی و فواق و اسهال و تشنگی **اسم** ضماد
جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب و بطول طبیخ پوست
درخت و برگ آن جهت حبس نزلات و درد مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزینه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسواس
و مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده اطعمه و مقوی غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصاً مقشر آن و مفسد طعام و بلند کننده
آن و گویند مغز آن مضر سعل است مصلح آن زردآلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز تخم
واکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است **فصل الفاء مع الشين المعجمة**
فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بالف
و بفارسی آنرا سرم نامند **ماهیت** آن از جنس فاشرا است و بر مجاور خود می پیچد و آنرا می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب
و شاخهای آن باریک و خار دار کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده
زبان و بیخ آن سطبر صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز قسمی از آن بیخار و دانه آن بشکل با قلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه
و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته ظاهر او بیای مبادی عبارت از آن باشد مولف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله
چیزی میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن و نبات آن بر مجاور خود می پیچد و آنرا می

و آنرا اسپیوشا نامند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا و دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی
سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند **طبیعت**
نسل اول آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویه سمیه
و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخوار دهند مدة الحیوة گویند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نکند **مقدار شربت**
آن یکمثقال و خوردن زیاده از قسم دوم آن صورت دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد نفخ و ریاح بسیار و مصلح آن لادع ادارم و مسکن درد
مفاصل است **فصل الفاء مع الضاد المعجمة فضه** بکسر فا و فتح ضاد و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی
روپا بضم را مهمله و سکون واو و فتح با عجمی و الف و بسریانی سیما و برومی ارجوا دیرو یا الکورا و بترکی کومش و بفرنگی ویراطا نامند **ماهیت** آن
از فلزات معروفه مشهوره و میان مردم کثیر النفع است و گفته اند ماده تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص است و کبریت عشر وزن زیبق بود
بدلیل آنکه چون نقره را از کبریت منکلس گردد بوزن خود زیبق امتصاص کرده داند و منتظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون آن در معدن خود تمام میشود و فاعل
انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و مجففه
و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص** آن در تفریح قریب بیاقوت اعضاء
الرئیسه را جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین کتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحاله آن با ادویه
مناسبه جهت رفع بخر و جلب جذب رطوبات لزجه متعفنه و بلغم لعصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش
و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذا و بنفسه بجهات مذکوره مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقاء و سپرز
و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الاذن
ضماد سحاله آن جهت تحلیل اورام مفصل امعاء مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یکدانگ تا یکدرم و از خاصیت آنست که از آنچه گوگرد خام و محاذی دود
آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام
سکرنده آورد و بدستور حل تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا ابن نوره ویبورا نامند و لاجورد
[illegible] نامند و از این جهت آنرا سلیم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است بجهت خفقان و
و مالیخولیای مراقی مجرب که دو قطره آنرا با شربت مناسبه بیاشامند **فصل الفاء مع الطاء المهملة فطر** بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکن
و را مهمله بفارسی سمارغ و شماروغ و بسریانی فطریاتا و بربری موکوطیس و بهندی کهمبی و یونانی اونظرتیا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه مسکر
و در رابعه موقوطیس نامیده **ماهیت** آن نباتی است که در زمینهای نمناک و عقب بارشها و بعضی بلا و زمین منشق شده بر می آید و بعضی با
بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی
قارچ و بشیرازی مردم عوام همکل و بترکی کیلک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماة را بماکول
آن گفته اند و بالجمله هر چه ملس و صاف و سفید مائل بتیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب بکور و ید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول و رنگهای
سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از انواع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یا در آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت
زیتون و انجیر و گردگان و گیاهای سمی و میوه جات و یا در سرگین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمیه مانند افعی مار و یا همه قتال است و گویند
سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه از کشمیر گنگهچو میآید از انواع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی ارفع
نامند و بفارسی اسکل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی و غیر ماکول آن و میان ماکول

بالنست که چون غیر ماکول را بپزند دیگ را زنند و فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه را بآن لذا زنند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کهنبی و کهنبا نامند

و فطر غیر ماکول را پدپهیرا و قسمی را چهتر چهای ها نامند و قسمی را اگکن دهول قسم اول بهترین اقسام است **طبیعت ماکول** آن در سوم سرد و تر

افعال و خواص آن اعضا الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضا النفس اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع

نسل ضماد خشک کوبیده آن با سریشم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضا العین اکتحال آب تازه آن جهت یابس و تقویت باصره

و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضا الغذا نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و عفن و اکثار آن مولد

و چون قبول عفونت کند برودی متعفن گردد و بجهت افراط و سدد مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب

و زلق الامعا بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبیخ آن با نمک شبت و پودینه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و باکمتری نرد یا خشک خوردن

و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه

مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی که از فطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد

در او هیچ دوای فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و

قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن متعفنا مانند ترب و آب پودینه و مری و لوبره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس

با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل السیارت و تریاق اربعه و سنجرنیا

و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده و ضمد ملطفه و استعمال حقنهای حاده و لباست که در یکروز بلکه در ساعت هلاک میگرداند

و هر فطریکه در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث بیهوشی ست چون اندکی از آن بخورند و آنچه در نزدیک

بیشه خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیراکه ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست **فطر اسالیون** بفتح فا و سکون طا و فتح الف

و الف و سین مهمله و الف و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی ست و لفرنگی پطرسالی نامند **ماهیت** آن کرفس کوهی است

و آن را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آن است مستعمل **طبیعت** آن

در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضا الغذا و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و لعابات مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول

و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مهیج السموم مقاوم سموم بارده و در جمیع افعال قویتر از بستانی و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن

تخم کرفس بستانی و جالینوس هم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم سنبلی را بجای آن استعمال میکنند

و آن سیاه و رمائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدتی

و گل آن چتری شبیه بشبت است و در شکابن و البیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطر اسالیون نوشته اند و جمعی مثل آن و آن را

رافع حرقت لبنا و تهیج و فرزجه آن مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله بعد ازین مذکور خواهد شد

فصل الفا مع القاف

فقع بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده و در **ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام

فطر و کمات دانسته اند و بعضی غیر آن و صحیح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور و بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین

در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قریب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار بهم میرسد و جائیکه متکون میباشد زمین

آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و برمی آورند و در بعضی جاها بیگانه و در بعضی چند عدد و بفارسی کشنج

و بترکی دنبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آن را پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود

بسیار متکون میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج و فالج و صلاح آن

اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و صنوبر آنرا اندارد **فقاع** بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی است یونانی ارد و قوس
ورد و فولس نیز دیده شده و بترکی بقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع ازینجهت مینامند که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی
سوراک آب خوانند **ماهیت** آن اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و تند است آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد
مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نبات و عسل و امثال اینها نیز و گاه افاویه
میکنند بر آن فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد و بالجمله بر و جه
شعیری لیس خبزی و اخر همه علی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمر یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی است که با حب الرمان سازند بسبب اراده
اصلاح و خوشبوئی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند **افعال و خواص** آن ردی الغذا و نفاخ
و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر عصبهای حیوانی و قوت نافذه آن بحدیست که اگر عاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان گردد آنچه را
خواهند از آن بسازند مضر بجهت دماغ و عصب با کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین
و مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع مضر گرده
و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن اکثر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای
معتدل المزاج موافق و سزاوار است که ناشتا ننوشند آنرا مگر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعم در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این
دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی مفوه آنرا ناشتا بیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد
و باید که خبزی و شعیری را مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آنرا زائل گرداند و طرخون آنرا الذ نماید و حب الرمان نیکو میگرداند خصوصا
که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از آن افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قراباذین
کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن **فقاح** بضم فا و فتح قاف و حا مهمله اسم جنس شکوفه است بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافته
و میاید ان شاء الله تعالی **فقاح الکرم** شکوفه انگور است بیونانی و ذاطیاطون و بسریانی طراحیون لسریانی لیتحی ارکیبتا و بفارسی گل
نامند برّی و بستانی میباشد بهترین آن برّی تازه آنست **طبیعت** آن در اول سرد و خشک با عطریت **افعال و خواص** آن مقوی دل
و معده و مسکن فواق و قی و عرق آن یعنی مار مقطر آن در افعال قوی تر از عسل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی القرست و با مرحومه
لغت بربری نمک معدنی چیزی شبیه بشوره بکون میباشد و الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آن است **فقل الاذخر** مع اللام و فتح قاف
بفتح فا و تشدید لام **در ماهیت** آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمر سبج هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و با آنچه
مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن بازو و پای بسیار با ساق بقدر یک ذرع و در موسم ربیع گل می آورد که
زرد رنگ و خوشبوی و بزردی بر طرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه بر اسم و خواه بترکیب آن با نیلوفر که نیج آنرا
شکافته نیلوفر را در آن گذارند و بالحکمه یعنی میوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید خالص و برگهای آن معقف
و محیط بدانه آن و اندرون آن زرد رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد و سرخ براق و این هنگام آنرا
پرشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست در ته هم نیست و صاحب اختیار آنرا نیلوفر هندی دانسته و سهو نموده **طبیعت** آن بقول بعضی در اول
گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل و بسبب در اول **افعال و خواص** آن مفتح سده و منقی دماغ و ضماد آن مزیل
صداع و مسکن درد عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح و بواسیر با شیر یا بخور و طلا و استعمال تخم آن موی را سفید
میگرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد و شیر یا مالیدن برگ ساییده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید سپش است و حکیم

وحکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخودی است نه بقدر فندق و آنچه بر فقیر
بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بالفتح فا معرب از پهل هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد
بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب پهل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای ارواح حیوانی و دلگشا و تخم آن
نخودی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف گوید یحتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و گلاب جامون را
حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز پستئی رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی
روی و مس سفید است که از آن ظروف ریخته میسازند و معرب نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن گداز نده است
و هرگوهر که در کان خیزد در اصطلاح اجسام معدنی نامند و هریک را معدنی مخصوص است و وزن هریک متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد
یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی پهن شدن بچکش گردد و اقسام متطرق بالفعل هفت است و متطرق بالقوه سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که
از هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیا مس روی هر دو از یک معدن حاصل می گردند و جهت اختلاف و تعدد
شان تفاوت و اختلاف وزن هریک است اما مس که از جسم معدنی بهم میرسد در روی خود در معدن بهم میرسد و از این جهت آنرا تعالی
و مس نامند و بیونانی خالیقون و آن در نهایت زرد است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا بعربی آنرا اصفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ
و دیگری مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از زر اند و مس سرخ نرم تر از مس مائل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلعیها
و آن نرم سرخ جلی است دوم تختهای بزرگ این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون تر است و از مس
ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و متطرق نیست بعد از یکدو سال زرد و کم رنگ میگردد و متطرق بالقوه سیماب است که
باعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیماب و چون روی که آمیخته اکثر مشتبه میشود ببرنج
طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی **فلفل** بضم فا و سکون لام و بضم فا و سکون لام
نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی فنبوریقون دار فیفس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت آن
است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و بالای درخت
خود می پیچد یعنی از قبیل پیچ دبیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن کوچکتر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب
و از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دارد و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشه و درازی بزرگی
و طول یکدو بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک
باریک و پیوسته بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب
و از آن در طول اندکی بلند تر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و لیکن بزرگتر
از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه ذرت و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان
سیاه باشد که بسبب آن دانها بهم در حمل و نقل پوستها پوست سیاه دانهای بسیار رسیده آن جدا گشته سفید میگردد و درختی
علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شد که پوست سفید نیز
میباشد و درخت آن جدا است لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و شکنج آن کمتر و
املس گویند بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آنست
طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه

فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته **افعال و خواص** آن محلل خلط و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضا را گرمی
مقوی حافظه و اعضا و جهت تسکین اعصاب سیما مفید خاییدن آن با مویز جهت جذب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین با دهن جوشانیده آن
جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره و تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن
در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان جهت درد دندان
گرم جوزد اعضا را [illegible] آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و مرقق
خون غلیظه و مبرد [illegible] و دافع جذام و ریاح [illegible] و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل [illegible] و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج
ریحی و طبیعی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضا [illegible] جهت دفع سرفه بارد و رطوبی و ضیق النفس و وجع صدر
و ربو و عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع [illegible] رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوق [illegible] با مناسب اعضا النفض [illegible] با ادویه
قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل [illegible] آشامیدن آن با شیر [illegible] جهت تقویت باه و الاورام
والبثور والرزینة و غیرها [illegible] ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داء الحس و برص و ناخنه و جذام و [illegible] جهت رویانیدن ناخن زائل شده [illegible]
با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و با آرد باقلا [illegible] جالی بهق و با نطرون [illegible] جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت
رویانیدن موی در موضع داء الثعلب [illegible] تمام بالند و با [illegible] جهت تهیج [illegible] و با مرهم [illegible] جهت تحلیل اورام طبیعی آلات التناسل [illegible]
عصب و عضلات [illegible] معادل آن [illegible] زهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده [illegible] جهت دفع سمیت مار گزیده
و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر [illegible] تا از سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت [illegible] مفید و تدهین بدهن آن
[illegible] چون [illegible] با فلفل [illegible] جهت رفع سمیت [illegible] و گفته اند چون مار گزیده [illegible]
[illegible] اثر نمود و اگر [illegible] بسیار [illegible] این امتحان قوی است [illegible] استخلاص از سم [illegible] تاثیر آن [illegible]
[illegible] و ضعف جگر [illegible] باشد جهت [illegible]
[illegible] مراض حاره [illegible]
[illegible] شربت آن [illegible] و [illegible] فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم [illegible]
[illegible] **فلفل السودان**
[illegible] **ماهیت** آن گفته اند دانه ایست [illegible] خلاف آن [illegible]
[illegible] سودان است [illegible] بجای فلفل مستعمل [illegible] **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل [illegible] غلیظه و بلغم لزج و منفتح سدد و با عسل [illegible] جهت درد دندان و حرکت آن
[illegible] شربت آن تا دو درم و حکیم [illegible] که بهندی آن را [illegible]
و نبات آن [illegible] و برگ آن مانند برگ ریحان [illegible] و گل آن سفید مانند گل [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] شکل [illegible] طرف [illegible] از طرف بالای آن [illegible] سبز و بعد از رسیدن
سرخ براق میگردد و تخم آن [illegible] و آن در غایت حدت [illegible] و در خواص مانند فلفل و حرارت این
زیاده از آن است [illegible] ضرر [illegible] است و در خواص [illegible]
[illegible] آن [illegible] و مسهل [illegible] باشد [illegible] و ورم [illegible]

دیگر از فرنگ نیز آورند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن انار کوچکتر و ثمر آن مدور لقدار الوی سیاه و پوست آن بیرون
سرخ و با پیچ میباشد حدت این اندک کمتر از پیچ طولانی است **فلفل الماء** ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری
میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه برگ بید و نرم نازک ساق آن برگره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه مجتمع شبیه بخوشه
آن تمام شبیه بتخم فلفل ولی عطریت و بعضی عوض فلفل افاویه خشک آنرا با ریت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آن است انها از جوش
طعم و رایحه و سریع الهضم میگرداند و بیخ آن طولانی ولی منفعت **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره الغذار
سحق بعد در جگر و انضم شرب و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام طعمیه و صلبه برآمده و رافع آثار کشته الدم تحت عین آن نیز ضماد بیخ آن جهت برص
و بش قوی من صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است **فلفل موه** بضم میم و سکون واو و فتح یا و بهندی پیپلامول بلام و پیپلا
براء مهمله نیز نامند و مول و موه بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل بلام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت **ماهیت**
آن بیخی است گره دار و بعضی منشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب است **طبیعت**
و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل و امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن تنها یا با موییز و یا خوردن آن
با بیخ مویز جاذب قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضا را الغذا التنفس و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت مثانه و بروده
و جهت قولنج و ریاح و امراض طحال و ورک و عرق النسا بلا بیات حار بالاده و ریحیه و تشنج شدید النفع و قوی تر از دار فلفل شرب او ضماد بدل آن
بوزن آن نار مشک و ثلث آن سورنجان و ثلث آن مقرحب القرطم و دارفلفل نیز گفته اند مضر محرورین مصلح آن تعدیل بعسیر و مثنی است **فصل**
الفاء مع النون **فنجیون** بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجیون نیز آمده **ماهیت**
آن نباتی است برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از سمت ضاد و نر یاده میشود و طرف ملصق بزمین آن سفید
و طرف بالای آن بسیار سبز با ز و ائد و زوایای بسیار و در دها از میان برگهای آن ساق سبز و بلندی شبری و گل آن زرد و ز یاده بر زده و ز غبار
و لهذا التصحیح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل خشک آنرا حدت
و تلخی زیاده و تواب علیه بنجان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند که این نبات منفی از نباتا کو باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن محلل و نافع التصدی انگشتان بسته و قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه و رطوبت النفس و النفس و التنفس بعد و بر صدر و تحلیل و جهت
خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و کشاینده اورام و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین
زنده و مرده است **فنک** بفتح فا و نون و کاف بلغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاس نامند **ماهیت** آن پوست حیوانی است اکثر
بزرگتر از بیلا و بعضی ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی
گفته اند نوعی از پوست بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طایری است سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار
سفید میباشد **طبیعت** آن بقول انطاکی گرم در سوم معتدل یا خشک در آن **افعال و خواص** آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل
اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافع تحمیل و نرمی بشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن رومی و در آن منفعتی
و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سردتر از آن و گرم تر از سنجاب قاقم **افعال و خواص** آن پوشیدن آن مواقف
جمیع امزجه خصوصا پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مقوی است **فصل الفاء مع الواو** **فو** بضم فا و سکون واو و بلغت
یونانی است و اینو با ثور ریدوس فوله نیز و بلسان اهل خوارزم ز و لمه و بفارسی اشسترد و بیخ سنبل و بهندی جهال کری نامند **ماهیت**
آن نباتی است شبیه بانوسالیون یعنی کرفس جبلی عظیم الورق ساق آن زیاده بر ذرعی و املس مجوف مائل بفرفیری و دیگر دو گل آن

وگل آن شبیه بگل نرگس واز آن بزرگتر و رنگ آن سفید به سرخی آمیخته و بیخ آن سطبر و سخت و اصلهای آن باشعبهای کج درهم بافته و اشنج و آخر دو
خریق و بری آن شبیه بموی سنبل و معنی الهندیا آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلاد رومست که آنرا سطلس بساحل بحر اسود لیعنی بحر روم
نامند و مراد از مطلق آن مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر انرا نکی نو باکیوم و صغیر را فو بار وم گویند بهترین آن بیخ باریک اشقر خوشبو
شبیه بموی سنبل است و گفته اند که آنچه در بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی است با قوتی رنگ و اندر و ن آن لعد از شکستن زرد رنگ
و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و از امثلوش بیخ آس میباشد و فرق با آن آنست که بیخ آس بد و صلبست و این خوشبو و نرم طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و اعضای الصدر و النفس و غیرها آشامیدن لیسن وطبیخ آن جهت سعال بارد و
سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و نفخه عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلح آن عسل
و راز یانه و بدل آن کبابه و مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است فودنج بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و جیم معجمه بر آمده
و فتح نون و جیم معرب پودینه و پاپودنک فارسی است و خونج بتا بر ختا و تو قانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی بیزار نا و بیونانی فودیاناد قیلا نیز گویند
اریقانون و لعربی حبق نامند ماهیت آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی غلیجن و اهل اندلس ظانه و بعضی فلیه و اهل شام صعتر
گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل بسیاهی و با زک و نرم طعم و رایحه آن شبیه بفودنج نهری است و با تحلیل تخمی تخم
تخم آن شبیه بتخم ریحان طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت ملطف اعضاء الرأس و الغذاء و النفس و غیرها
جهت گرم و تنقیه فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال
سودا و قتل جنین و تریاقی لسع هوام است و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن و النهم و سعوط سوخته آن جهت لقوه
و استسقای کبدی و آن رافع غشی مضر مصلح آن کثیرا ستعمال و شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودینه نهری و نیز نوعی از پودینه
در برگ و زرنوم مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از قسم اول پودینه است و فودنج جبلی را بیونانی قسطیون و بعضی قسطیون
اعفر یا و لفارسی پودینه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است ماهیت آن نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سبز
رنگ مانند برگ عناب و مدور و برگ مشکطرامشیع شبیه برگ صعتر و از آن کم که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ بی گل و بو
برگ آن شبیه بموی سنبر و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فودنج
نهری ضومران و حبق التمساح و بیونانی قالامنثی نامند و بفارسی پودینه بستانی و دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر
از بری و شاخهای آن برگرد و بار یک و سبز مایل به بنفش و گل آن بنفش و در کنار آبها و باغستانها روید و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن دراز تر از برگ
نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بسبزی و ساق آن قوی تر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازه
خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصارای قدس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر خود بندند مانند
تاج و در آب می اندازند در آن ایام طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و جوهر لطیف الاذن
قطور آب آن بنگرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد و اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفس منتصب و ذات الجنب و ربو
بلغمی و سودا و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل ادرار بول و عرق و با شراب جهت سینه و فتق عضل و با سکنجبین و باشربت
انار جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول
برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاه جلد و عرق النسا و السموم آشامیدن آن با شراب جهت
سموم و ضماد خشک آن بر موضع لسع هوام موجب تفریح و جذب سمیت آن و ذرور آن در موضعیکه کرم متکون شده باشد رافع آن مضره

وگرد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرہم بدل آن لفاح و نزد بعضی فردمانا ست **فوفح** بضم فا و سکون وا و و فتح دال مہملہ و جیم معرب

از بود و بفارسی ست **ماہیت** آن مایہ مری بعضی بر شبیہ است و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسا زند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار برند

و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافتہ در مری نیز **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکہ در دو غنگل جہت جرب و خارش و حب و نفخ

و دما میل تحلیل ادرام مفید جہت آنکہ تحلیل قوی ست و بعضی در ان ادویہ خوشبو با سرکہ اضافہ میسا زند بحسب اقتضای مطالب خوشبو و رآفتاب

میگذارند تا قابل آید **فوفل** بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده و گویند معرب از کوبل ہندی و بعربی فوفلا و بسریانی و سیمون بیونانی

ضیمو طوس بہندی سپاری نامند **ماہیت** آن ثمر درختی ست کہ در ہند و دکہن و بنگالہ بہم میرسد و درخت آن باریک و بلند تا بده بیست

ذرع ست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخہا رستہ شبیہ شاخہای نارجیل و نخل و از ان کوتاه تر و برگہای آن نیز شبیہ بدان و لیکن

کوچکتر و بار یکتر و ثمر آن در خوشہ مانند خوشہ خرما و کوچکتر از ان و پوست دانہای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن

سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشہای آنرا بریده و دانہای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچہ خوب رسیده است در آب جوش میدہند و پوست آنرا جدا

میکنند و آن پوست خشبی لیفی ست و اندک ضخیم و این فوفل را بہندی سپاری و چہالیہ نامند یعنی پوست جدا کرده و از زیر آنکہ پوست خشاب مسوده

چینی را بہندی چہال گویند پس آن دانہا را خشک مینمایند و ہر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از ان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری

شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و آنچہ بکمال نارسیده بود با پوست آنرا نگاه میدارند و کوچک نارسیده

مطلق غیر مقشر خام تازه و خشک ناکرده را گوبہ گویند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکہنی و ہر یک نیز بر چند قسم و از بنگالہ آنچہ معروف

و در صحیفت آن کمتر و مغز آن سفید با رگہای زرد مائل بسرخی تیره و ریشہ آن شبیہ بلیفہ مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا سپاری چہا

نامند و اہل بنگالہ و ہند قاشہا ورق کرده باریک و ریزه و بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچہ بسیار سخت و خشبی تمام آن سرخ رنگ است

آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در معجونات ست و قسم اول بہتر و در ہمہ بلاد بنگالہ میشود و لیکن لوفورحیانہ پور و نواح آن کہ دہی ست از دیہہای

بنگالہ قریب جہانگیر نگر جای دیگر نیست و در ہر سالی قریب یک لک روپیہ مشتری تجارت آن میشود و گاہی آن نیز هر جا نام ست بہترین آن ہمہ

قسمی ست کہ آنرا چکنی دکہنی نامند یعنی چرب و آن نیز سپاری میباشد و کم ریشہ و نازک و در صحیفت آن کمتر و در خامی آنرا نگرد در آب جوش

میدہند و بعضی با سنگین بران میگذارند یا در ظرف اندک میکوبند تا پہن گردد و پس پاره پاره کرده در شیر گاو چند مرتبہ جوش

میدہند پس در آب با کات ہندی لیس کرده آورده خشک نموده خوب میمالند و دانہای آنرا تا براق گردد و از ان آنچہ لطیف و چرب نازک ست کہ چون

قطعہ از آنرا در دہان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشہ باشد قسم اعلی اول نامند و آنچہ چنین نباشد بمراتب از ان پست تر و نیز

قسمی از دکہنی دانہای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار سخت و این را چکی دکہنی نامند و لیکن این بہتر از چکی بنگالی ست

و استعمال این در معجونات اولی ست و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکہنی در ہنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوشانده

چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکہنی نمیشود و بلکہ با نتہ قسم پست آن نیز و بالجملہ فوفل مطلق چہار نوع میباشد یکی سرخ بسیاہی مائل مدور و طی

شکل مائل بہ ستاره با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکی مینامند و این در معجونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و

این را چکنی مینامند و بعضی متمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی تنہا نیز سوم رنگ ظاہر آن اندک سرخ رنگ برنگ دانہ و باطن آن سفید و این را

سپاری چہالیہ نامند و این را عموما ہمہ کس با برگ تانبول کہ پان نامند میخورند نوع چہارم مخروطی الشکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیہ

بطعم نارجیل و لیکن بخوبی نارجیل نیست و در غلافی شبیہ بغلاف بلوط و از ان تیره تر و این را سپاری گہو بریہ گویند یعنی شبیہ بمغز نارجیل

خشک کہ بہندی کہوپره نامند و این قسم قلیل الوجود ست بلکہ فی الحقیقت نوعی ست و نوع اول نوعی علیحده نیست در میان نوع سوم و نہایت

بدان صنعت یافت میشود و یا آنکه بعضی تجار که بوستی بر آنها غالب است آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین کرم ناخورده آنست

واز نوع کهنی جکچی براق آن که چون در دهان گذارند زود بخیسد نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن لطیف باشد **طبیعت** مطلق آن در دوم

سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل **افعال و خواص** آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعضا و اعصاب

رطوبت دهن و سستی عصاب و اعضا و دافع قلاع و امراض حاره دهان و سستی دهان و لثه و سیلان خون از آن و دافع درد پهلو و مقوی دل و اعضا و مسکن حرارت

معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سنون آن تا دو درهم مسهل لعصر و برفق عنبر مفرط مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی

و چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا بیاشامند مفتت سنگ گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کثیر الکحال آن جهت طرفه و آسترخای

پلک چشم و دمعه و التهاب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن صندل سرخ نصف آن و آب تنبر سبز است مفتح آن جهت خوشبوئی

و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بستور مضمضه بطبیخ آن ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک نا شده را اگر بخورند

دوران سر و خفقان آرد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها از دهن مواد میدان **فوه** بضم فا و تشدید واو مفتوحه و بالعربی عروق الصباغین

و فوه الصبغ و بیونانی ادو ذلیوس بفارسی رونیاس و رودک و بهندی مجیهه بفرنگی ردبه و فوه صغیر را بلاطینی البیتم بری ردبه میخوانند

ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ نمائی و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن اول سبز و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات

آن کوچک و خشن و از یکشاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و در آن تخم آن و منبت آن سنگلاخها و زمینهای

صلب و تعلق بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده اعضا و

الرئیس الغذا و ملطف آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بجسبی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول و حیض

بسیار و جیس شیر و عرق لهنا و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و دیگر رم آن تا دو درهم ریوند چینی با یک بال البنید جهت ضربه سقطه

و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و سکنجبین بسیار اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و سعفه و خزاز و نار

و بهق و رفع آثار جلدی عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکها نیکه و صورت افتاده سیاه

باشند و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد است خوردن آن سائیده آن با طعام جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی

رافع سم سموم و هر جزوی از آن بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه تقویت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سر مصلح آن

انیسون مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا شش مثقال بدل آن کمابوزن آن نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز گفته اند و گفته اند

شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدان خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مرلوطات

در بار چه قرمزی بر گردن حیوانات نافع حادث امراض مجففه و جاذب قرح و جرب آنها است **فصل الفا مع الہا** **فهد** بفتح فا و سکون ها

و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده **ماهیت** آن حیوانی است از جمله سباع شکاری قابل تعلیم

شبیه به نمر در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بمقدار سگ تر گی و کثیر النوم و لغضب زیاده آن جلد تر و شکار کند و تر از آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن

و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد آنرا اول است لعنا دمرا ابیر و محبت با حمر است و اول کسیکه صید با آن نموده یزید ابن معاویه بود

طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در حرف الیا مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا

در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر سنور وحشی گزیده است و مذکور شد

فصل الفا مع الیا المثناة التحتانیه **فیروزج** بفتح فا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون و فتح زای معجمه و جیم معرب

پیروزه فارسی است **ماهیت** آن سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربیجان

و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ با صفای یکسان است که در صفا مانند هوا صاف و در آرد درست
آن کامل گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و از هری و ابس سلیمانی و زنوی و ابس آسمان گونی که آن را خاکی نیز نامند و عبدالمجیدی
و ابس اندلسی و بس گنجینه و این بهترین همه انواع است چنانچه از جبال بهشت که میشود از این نوع است و ماده تکون آن کبریت خبیث و زیبق
شمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد به نظر زحل و مشتری در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز هم میرسد مایل به سبزی است
که شیابکی و شیر بوم گویند و آنچه در نیشابور غیر آن هم میرسد مایل به نیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی رنگ
فاسد میگردد بحدیکه تمام آن بدرنگ و فاسد میشود و آن زمان آن را مرده نامند گفته اند درین زمان چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی
مستعمل دارند آن بسبب حرارت و تحلیل برودی یا رسیدن چربی و عرق و غیره سیاه و بدرنگ میگردد طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک افعال
و خواص آن مفرح و با قوت تریاقیت مقوی اعضاء الرئیسه و الصدر و لهذا النفع کحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و بصر
و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواد و تنهایی یا با ادویه مناسبه مرکب با عسل جهت صرع و سبزی و تفتیت سنگ گرده و مثانه
و تنهایی و یا با ادویه مناسبه یا ترکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنیه و قروح و نفث
الدم با زهر جمیع سموم بمقدار یک درم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا
گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد و نوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی
بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه با آن محفوظ ماند و نجم بدان مانع نزدیک شدن عقرب است نگاه کردن بران
بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم بگذارند صلب گرداند مکلس آن تکلیس معادن
و تثبیت نقوش مرینا یدفیل بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی و بهندی هاتی و هتهی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی الفانطه
و بانگریزی الفنیت نامند ماهیت آن حیوانیست معروف و بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت
آن بعضی از امم ماضیه سالفه مسخ گشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کریه و مرکه و خیر انها و بحسب انها کریه کبیر جثه و با دست
و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن از این زیاده هم و نر آن را دو دندان بلند قوی میباشد
از دو طرف دهن آن بر آمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع است و زیاده هم طول میشود که بر آن تختی و یا چهار پایه بسته بر آن
بعضی از هنود و غیره نشسته میخوابند و دندان بعضی تا نصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و بهترین
آن کمتر و صحیح و درست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یک سال در میان از سر دندان آن قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر
میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقها برنجی بران می اندازند تا منشق و شکسته نگردد و از پیش آن و خرطوم آن را بهندی سونده نامند
و بجای بینی است و مجوف و پیچیده میشود و از آن تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و گاه و غیره خوراک
خود را بهمان خرطوم گرفته بدهان داخل میکند و بندهای سیاه کوتاه و خرد کرده میخورد و در خرطوم آن از بسیار است و آن در کوهستان
جیتنا و برود و اسلام آباد که در بنگاله اند و آشام و در صوبه اوده و در گورکهپور و غیره و دکهن و سرندیپ و مالابار و حبشه و جاهای دیگر نیز هم
میرسد و میگویند تا در جوف سر بعضی از فیل سال خورده چیزی مانند شبه مهره دارد یا بزرگی هم میرسد و آن را گج موتی کلیان اهل هند
مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا یک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را بعربی عاج
و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل ساقهای آن نیست بلکه در دو جا بالا و سفل یکی قریب بیک ذرع و بالا دیگی نیز
قریب بیک ذرع تا ناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را می خواباند و اگر پاهای آن بیار

۴۷۰

بسیار شادی میگردد و هرگاه تب نمود بزودی بمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و میگویند عمر آن مثل انسان است **طبیعت** آن سرد
و بسیار خشک **افعال و خواص** آن عصاره الراس الصدر و الغذاء لنفص و غیرها اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن
هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم رافع درد مفاصل پهلو و با آب یا ادویه مناسبه جالیس سهال و نزف الدم
و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب
هر شب یکمثقال نشاره آنرا با دو مثقال نبات سفوف نماید و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب لود نه کوهی و با نهر
چند روز بهم بالغ از دیاد جذام است و ذرور سائیده آن با هموزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بحدیکه آن زن نداند
که بول فیل است دسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند
اگر بر درخت باردار بندند و یا بران بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن رافع بهای حرشه و دیگر پرانند هوام و طلاء آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و
محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز بهم و با خون کشف و یا بیضه آن
تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب گشنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجه آن معین بر حمل در غایت اعانت الحواس
لبستن دندان آن یعنی عاج بر عضویکه استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان مخصوص
اطفال و مواشی و بر درخت بسته مانع ضرر باد و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی
ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانه عاج وبا را زائل میگرداند و بخور اندکی
پاره ای خشک خدم آن نافع بواسیر است **فلیجوش** بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی
اذان الفیل است و گفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر است که صنف هندی عصاره آنست کشنده فیل است
فیلزهرج بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی جهت آنکه گفته اند کشنده فیل
است **ماهیت** آن نباتی است از صنف هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام صنف
هندی است و گفته اند نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره در ادکیه جرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا تجربه آنکه کشنده فیل
است و لهذا مسمی بدان گشته و صنف هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است **طبیعت** آن معتدل در حرارت
و برودت **افعال و خواص** آن اعضا لنفص آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ شاخ آن جهت ادرار حیض
و بدستور آشامیدن عصاره آن مقدار شش درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال طبعی بسیار مفید الزینه طلای آن تنهائی و یا باز
مقوی موی است

باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است

فصل القاف مع الالف **قاتل الکلب** **ماهیت** آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذاراقی است **طبیعت**
آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ است بزودی و بسیار سوات
و انسان نیز **قار** بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و بسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است
و آنرا العل سبری و قیقهر و فقیهر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از
زمین با آب گرم از چشمه میجوشد و در بلده هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد
و بعد از ماندن زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند
چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها است قدری خاک داخل مینمایند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و قریب القفرالیهود

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال نامند از اصناف آنست و صلب آنرا جبهی گویند و خشک آن نیز قابض تر از سیال **افعال و خواص** آن اعضاء الراس مضغ آن منقی تهمام مطبوخ سیال آن با شراب برای غسل قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده است
اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و برد آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی کندی دندان و فساد لثه را زائل کند
و رنگ رو را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراگنده کننده ریاح و مانع
تغیر آب و طعام فاسد و هوای وبائی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر
طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی است و گفته اند نگاه داشتن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن
مورث قروح مثانه و گاه مؤدی به تسحج امعا میگردد و سزاوار است که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد بالعرض ادمان مناسبه حلگرده تجویز نماید
قرحه و سحج نگردد مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده بر آن مجوز نیست بدل آن تفرابهو و در خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج و مامیل دبیلات
و محلل اورام و جاذب و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیر اندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و برگ
غلیظ القوام باشد نیکو است از برای سرد دین و بلغمی مزاجان و حار آن خفیف **قاطایقی** بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاطالیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن کوچک
شبیه برگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش و یا هفت سر دارد و چون خشک
شود منحنی گردد و سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای حداة مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن
شبیه برگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ **افعال و خواص** آن آشامیدن آن
بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب دماد را و بیاشامند باعث محبت و تعشق است و در بلاد انطاکیه آنرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند
تعلیق آن مانع تعشق است **قاقالیا** بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یاء و الف لغت یونانی است بعضی گفته اند که آن نقله الاوجاع است
و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتی است برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه بگل نباتی که آنرا برو انیا نامند
و چون گل آن ریخت حبی از آن ظاهر میگردد و آنرا حب است با قوت قبضه دبی الموعه سنت آن کوهستان **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن آشامیدن الموع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع است جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون
مانند کتیرا در شراب بجیانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از آن عصاره برمی آید که نافع است امراض مذکوره را
و قائم مقام رب السوس است و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لون و تشنج است **قاقله**
بضم قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیدادس و بسریانی شرفنون و شوشماد و بفرنگی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی
الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله ادویه عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار
قاقله کبار را قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله زنجی و بهندی بڑی الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد
و برگ آن شبیه برگ انار و ریحان و گل آن سفید رزینه مایل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری بشکل مثلث غیر متساوی الاضلاع
بمقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم و نقش مخطوط طولانی و در طرف پائین جای
اتصال آن بشاخ مثلث و برآمدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق گشته دانهای آن برآید و تخم آن شبیه
بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعم و بعد خشکی زائل نگردد و قوت آنچه
در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و دانچه از غلاف برآید تا یکسال و قوت اطاقی

والطافی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه جوار یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و عرض
بقدر چهار انگشت و گل و ثمر آن در سفل ساق آن میرسد و گل آن شبیه بگل باقلاست و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آن را تا دو شبر
گفته **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوصاً بریان
کرده آن و در بعض طبایع این الذ و انفع از صغار است و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه و سفوفات و غیره بمصرف می‌آید و در حل
طعام نمکین و سفوف پوست کوبیده آن و با سنون ریزه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر بها مصلح آن کثیراً مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و آن را نیز شیتمر بفتح و شین معجمه و میم و شوشمر و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل اتی و بهندی الاجی و جهو
الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بقدر دو ذرع در برگ
تبرگ انار و ریحان و پهن‌تر از آن و ثمر آن خوشه دار در میان آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن بسیار خوشبو و در خامی سبز
و بعد از رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در شکل مثلث متساوی الاضلاع و بر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه تا چیده در هم
پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک مستطیل و بر آمدگی و مایل بتلخی و پوست آن بدان متصل
رسیده و رسیده آن چون خشک گردد خود بخود و یا باندک صدمه متشقق میشود از جوف آن بر میآید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقله کبار
این ریزه‌تر و در سه صف و در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در آن رطوبت لزج شیرین
و چون خشک گردد زایل شود و پوست آن سفید گردد و تخم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد خاییدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود تا کل
و تلخی شود و حدت رایحه آن و تلخی و پوست آن سیاهی آورد و آنکه بد بو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و با حیله قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق و در اسهال
مفرح کوبیده آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی و صرع و اغما و در آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کننده دهان و پوست
آن مقوی لثه متصل و در دواء الصداع و الغثیان و تنقیه رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسکین
ان و غثیان و تهوع و دق و وجع معده بارد ریحی و آوردن اشتها و انهضام طعام و با ادویه مناسبه حابس بطن خصوصاً بریان کرده آن با رب
و آب انار جهت تسکین قی و غثیان و تقویت معده و بستر ساده نیم کوفته آن خصوصاً با پوست در گلاب جهت رفع غثیان و تهوع و سفید نمودن دندان با برگ
و با نعناع با آب و یا با گلاب جوشیده و بکدرم آن با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و باتخم خیار بن اجزای متساوی
دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه از نیم اکل و در آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت
و اطبا برعکس این نوشته‌اند شاید قاقله کبار بلکه در جمیع منافع دیگر غیر بنگاله میشده باشد چنان بود و آنچه در بنگاله میشود و مکرر تجربه
رسیده چنین است که ذکر یافت مضر صدر و در یه مصلح آن کثیراً مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن
حب بان و بوزن آن قاقله کبار است صنف سوم قاقله که نوشته‌اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تجربه رسیده
قاقلی بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت
قبطی است و بعربی قلام کربان و قلاح و رجل الفروج و بفارسی کاکل و کاکلستا با نک و نیز بفارسی و ترکی شوره و یونانی
ربرومی آورد و قیولن نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه باسفاناخ و حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده بر آن باشور
و نور رقیقت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در حجاز میرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتر آن را عشب و موافق مزاج آن
و منبت آن شوره زارها و خرابها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بغدادی در اول نوشته **افعال و خواص**

وخواص آن عصارهٔ الغذار خوشبو کننده و جشاء و هاضم آنچه در بطن باشد فعل اغذار با اورقیت و از جهت اسهال و تنحیص اخلاط بطن است
و آب اقشرد و آن مسهل با صفر دیک دقیقه آن تا نیم رطل با آب نقیع زرشک و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و در دکم و نشیب و درک
نباشد و نفعی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصارهٔ آنرا جوش دهند که قوت آن باطل میگردد و بلکه جوش نداده و با غایت
و بعضی یک رطل عصیر آنرا باده درم شکر سرخ می آشامند فعل قوی مینماید و حبیش بن الحسن گفته شکر سرخ و سلاب و شاهتره و فعل آن قوی
عصارهٔ النفع مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازهٔ آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی است مانند سداب سرد و قوی
مانند کاهو و کاسنی و تخم آن در اسهال زرد و آب آن قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب
آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و بحیل کد این از دو نتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیراکه بسیار مشابه است **قاقم**
بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم **ماهیت و طبیعت** آن پوست حیوانی است شبیه بسنجاب ابرد و اطیب از آن و پوست آن شبیه بپوست
فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فنک و بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله و گفته اند فر و آن گرمتر از فنک و سنجاب
و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه
افعال و خواص آن شبیه بفنک است **قالضه** بفتح قاف و الف و کسر لام و فتح ضاد معجمه و بالغت عربی است و بهندی تیتر و بهندی سمون
و بترکی کیلیان و بفارسی سنگ اکن و بهندی تیتری گویند و لوهم کرده کسیکه آنرا جبینه دانسته زیراکه جبینه دان العربی خوعلیه نامند
آن غیر از معدودست از برا طیور و گفته اند بیجا مصارین و امعاست و اول صحیح است و بهترین همه قالضه او و فربه جوان است و بعضی گفته اند
لطافت لیس از دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر **طبیعت** آن لطیف بطبع است خلط از ان بر میگردد و **افعال**
و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکور و کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قالضه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و هو
هضم میکو باید خون محمود از ان تولید مییابد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم است مخصوصا عصب آن مصلح آن انست که عصب آنرا دور کنند و طبیخ
کامل دهند که خوب نضیج یابد با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آنرا بخیص از خروس جوان خشک نموده سوده با آب سرد
بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل
قالضه حباری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر **قاوند** بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون
نون و دال مهمله **ماهیت** آن از ادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند
که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند بیه طائر هندی است و بعضی بیه سگ آبی
و بعضی دهن مغز ساق ابل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید و اقوال دیگر نیز در ان وارد است و از انجمله
آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه به پیه و بی بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان
قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در ان همه بی اصل بلکه دهن ثمر درختی است که در کنار و دامن کوهی است برکنار نهر گنگ یعنی دریای
گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و ما بین هند و آن بلاد واقع است و آن ثمر بقدر بادام بزرگ و بحجم گردو و بری آن
مغز آنرا سائیده در آب جوش میدهند و کف میکند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد
و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که بسوزد و بیصاف مینمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف
بشحم شجری است و بعض اوقات مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمین و ابیض و رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده مینمایند
مثل مغز بادام با گل بنفشه و گل سرخ پس از ان روغن میگیرند و در مرض استسقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند **طبیعت** آن گرم

آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعابها
و حریره‌های بهنا جهت سعال بارد کهنه و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه در هنگام
پیری مادی با یکسال ... سفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور ... بدان جهت امراض گرده نافع **فصل القاف مع الباء الموحدة**
قبج بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه و بزعم
بعضی ... و بعربی حجل و واحد آن قبجه با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است و در آن و بترکی کهلیک و بهندی چکور و ... و بیونانی ساغیوا
و ... **ماهیت** آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار و منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و مرآن ...
با خطوط سفید و سیاه و در رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پای آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه میگذارد
و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضه آنرا بمنقار می شکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت
و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن می گریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ
و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگری را و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد باصوات خود را هر قدر که بخواهد از خواص است که نر آن شدید
الغیرت میباشد بر ماده خود و بسا است که ماده منفعل میگردد و از رایحه نر و دیگر است که چون صیاد را ببیند سر خود را در برف فرو می برد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند
پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غذا و خواهش الحان خوش بشنود و بسا است که از کمال خود در آشیان می افتد و صیاد آنرا میگیرد
و تعیش آن در سردسیر کوهستان سرد برف نشین میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند
افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الرأس و الصدر و لغدار و لنقرس جهت فالج و لقوه
و امراض بارده دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد ... و استسقا و حبس بطن وارد ... باد و تسمین بدن نافع و للمضار در محرور المزاج و هوا و بلدان
حاره مضر و با شراب صرف مصلح و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما
و دیگر تا یک شب نگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و بعضی از مرارة در هضم و آشامیدن یکمثقال از مغز سر آن با شراب و بدستور با نیم مثقال عسل
جهت یرقان و ... جگر گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زهره ...
اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک ... آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه
و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و جلای بصر و خون آنکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی
یعنی شیشه سفید و دار فلفل اجزا مساوی با میل برشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه و عسل نیمبرشت بخورند
جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای
سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه** **قتاد** بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربی
است و نیز بعربی شجرة القتاد و مسواک القتاد و ... و بفارسی گون و ... است که بفارسی آنرا ...
و بشیرازی ... نامند **ماهیت** آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست گیرند
از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بنجار و مانند نی و شتر آنرا بخورد مگر در سالی که باران کم بارد
و نباتات کم روئید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ و میوه آن از گل آن بزرگتر
و رنگ آن بهیئت بسته خرما و کثیر الصمغ است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال و**
خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و صمغ آن ...

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثا بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدد و الف ممدوده و تازه آن مانند مشعل می سوزد و بدون روغن

لغاری (؟) خیارزه و یونانی [illegible] و ببربری [illegible] و هندی ککری نامند **ماهیت** آن معروف است که نبات آن از قبیل لحم و مانند خیار و در رنگ مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و نازک و کوچکتر و ثمرش دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی منحنی اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع بهم رسد

و این را خیارزه گازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزه نیشابوری نامند و این لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز مابین و تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد خصوص علو [illegible]

و گفته اند بهترین آن [illegible] طولانی باریک املس گازرونی است و زبون تر آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قند و سریع الهضم

و ان مولانا [illegible] گفته که قثا خیار است و آن [illegible] خام ستدبر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادرست و نزد عوام شیراز

[illegible] و گوشت خیارزه **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب سریع الاستحاله

به صفرا و خلط غالب **افعال و خواص** آن در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که در مود (؟) اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند

بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده اند که قثا را از سفل آن بخورید که برکت آن عظیم است و عضا [illegible]

[illegible] جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب حدت خون و جگر است [illegible] رسیده آن نیکوست از برای معده حار و جامع [illegible]

[illegible] قلیل الاغتذا است و ملین طبع و مدر بول خصوص سنگ گرده و مثانه و در جمیع [illegible] آن و مغز تخم آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن

زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن [illegible] و الولوسات با العسل و خلط بلغمی رقیق [illegible]

و الاستفراغ و ردی [illegible] سریع العفونت و تهییج حمیات [illegible] و بطئ سریع الاستحاله [illegible] است از آن مصلح آن نمک و نانخواه و زیره [illegible]

[illegible] و در [illegible] تخم آن مدر [illegible] و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی تر از مغز و لحم آن و از تخم قثا [illegible]

و از تخم خربزه و با نرک (؟) قوت [illegible] مواد و ساکن [illegible] و پوست و گوشت آن محلل ریاح و قولنج و وجع [illegible] و [illegible] از آن بهتر است [illegible]

باشد و در اکثر افعال مانند قثا است [illegible] آن [illegible] و [illegible] ذکر شده و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی [illegible]

جهت [illegible] و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع **قثاء الحمار** لغت عربی است و بعربی [illegible] و بفارسی خیارزه [illegible]

و خیار [illegible] نامند [illegible] زیرا که قثاء الحمار از [illegible] بخلاف [illegible]

و گویند بسیار [illegible] تلخ گویند و [illegible] باشد در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن

شبیه [illegible] است و برگ آن [illegible] و خشن [illegible] یعنی ثمر آن شبیه [illegible] طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ منبت آن [illegible] و زمینهای رملی [illegible] تخم آن

کریه الرائحه و بعضی گفته شد و [illegible] بعضی املس و بغدادی گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء

بستانی و اقوی اجزای آن و مستعمل از آن عصاره ثمر آن است و بعضی گفته اند مستعمل عصاره بیخ آن است و اصح آن است که عصاره ثمر آن است که یونانی

اطریون نامند و بعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مایل به سیاهی شبیه بنبات [illegible] و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از [illegible] و [illegible]

و [illegible] پخته آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که [illegible] هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد

طولانی مانند خیارزه و بسیار تلخ آن است که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و

مستعمل آن سفید رنگ املس [illegible] آن است که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یکسال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد

که نبات آن منحصر بیک ثمر یا ثمرهای کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آنرا که چون

دست به آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک را ببرید و بلطف از بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن

وانچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بران ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف
رقیق بالای آنرا بریزند و بران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه لیس در هاون
نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص ساخته زنند و خشک نمایند و تو حاذیکر نست
که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صاف انداز ند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و در تنور راوق کنند و در یک خاکستری نرم بیخته
خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که برآورده گر باسی سه تو برآورده خاکستر نرم بیخته عصاره غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آن نماید
پس عملیه کرده اقراص زنند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش نیز میسازند بشیای چند معینا نمایند و معلوم میگردد و علامت
مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و کذلک خشن سنگین آن ردی و غیر مستعمل **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در
سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرداب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز
و صداع و شقیقه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و اصفر و تفتیت سنگ
گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تخفیف پوست آن زیاده از برگ آن و عصاره و برگ و بیخ آن زیاده
عصارات الدماغ و سعوط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع عتیقی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لکن از تنقیه تام و نیز نافع است
جهت لقوه و حذر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر مخرین با شیر حالب فضول کثیره و جهت شقیقه و خوذه و صداع مزمن و عصاره برگ آن از آن ضعیفتر
و در نشیهای بیخ آن قوی تر و تخفیف تر از سایر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصاره آن در گوش
مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب گرم گذشته باشند چند قطره در گوش جهت
درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و نیم گرم کرده کشنده کرم است و طلای عصاره آن با عسل و یا با روغن زیتون یا زهره گاو
جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع و عصاره النفس و لطوخ عصاره آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال آشامیدن
عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشرده بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر
و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن بهر سه روز سه الولوسات که بقولی نه قیراط است تا با العسل
قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرداب نماید بسهولت بی مضرت معده و بهترین ادویه است برای استسقا و بد ستور آشامیدن تو
آن بقدر چهار انکشتوله بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصاره آنرا با دو چند آن نمک و اندکی مرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته
با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آن را با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریعتر خواهند
در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فایده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند
و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و بحمام ببرند بدون شرط انداز ند و بشیای قابضه و حالبسه قی بخورند و چون بیخ آنرا تا
نیم رطل آنرا در سه رطل شراب اخل کنند و هر روز بهفت اوقیه و نیم آنرا تا شش تا بسته بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصاره آن با شیر دختران
نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با بیخته و امثال آن جهت استسقای لحمی و عصاره النفس و آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط
جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بر زیر ناف بمالند کرمها را کشته برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آنرا
تسکین دهد و نزول آب آنرا و تحلیل برد الاورام و لبشور و ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دماميل و جراحات خصوصا با صمغ البطم
و عصاره آن درین باب قوی است الآت المفاصل و آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع عصارات
و خدر اعضا و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النسا و ضماد بیخته آن با سرکه و یا بی بیخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت وجع

مقاصل مزمنه و همچنین ضماد بجهة ان القروح و الجروح و درد و خشکان برجرب متقرح و توبا نافع و تحلیل و با سرکه و یا آب سرشته بجهت جرب متقرح و ثآلیل و توبا و بهق و آثار سیاهی صورت بیاشامند و مداومت آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب برگ آنرا در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود و بر کوبیر بمالند زایل سازد و چون ثمر تازه و رسیده آنرا ریزه ریزه کرده و با آب آن از فند یا روغن تیون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بیشتر تا آنکه تا رطوبت آن خشک گردد و لیس نمودن بالنده جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بخور بعلت که بر صنوبر بی آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها دیگر دستور آشامیدن آن مقدار شربت عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کتیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنه از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مورث افراط و باعث سحج است مصلح آن در ادویه اشیای مذکوره العیاد او لون مناسبت و چون خواهند عصاره آنرا استعمال نمایند باید که قبل از استعمال نمایند که مورث سحج است بلکه با اصلاح و تعدیل فعل آن مناسب است آن بکار برند و بهترین آنها صبر و فنطوریون دقیق و سورنجان و لوز بیدانجیر و افیطون و فسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان با العسل عقید عسل و اقسام صموغ و روغنها و اقل است که یک دانگ عصاره آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و همموزن آن گل ارمنی سرشته حب سازند و بخورند و بعد از آن سرشته بخورند با ماء الشعیر و تخم حنظل از ادویه حاره و استعمال آن جایز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوت فعل آنست **قثا** بکسر قاف و تا مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار و بلاد و خیار بادرنگ و بجرجانی خیار بادرنگ و بهندی کهیر او لفرنگی کوکامبر نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی از قبیل تخم و بار و بر بار خودی بپیچد و بر زمین نیز پهن میگردد و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثا و بر شاخهای نورسته ... آن نیز مزغب ثمر آن انواع است یعنی سفید نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و از این نوع در بعضی جاها طولانی تا یکذرع دست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز نیم طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا نیز شامی مصری نامند و آنچه بزرگ سخت پر آب سبز دار و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نوعی کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لونی کهیرا نامند در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع دیگر را در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدگی زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعضی مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند و از کدو غلیظتر و بطی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین آن کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر صلب کرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند و لون **طبیعت** آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن جهت مطلق الراس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و پاک آن بر پیشانی و نیز استشمام آن بوییده کردن آن یا آب تر و تازه آن بطبول لخلخه جهت انتعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و با خوردن رفع جوانی مفید اعضا و اغذا و بعض خمیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و صفعی که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن با مثل آن پنج مثقال یا ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه جهت حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده گذر و شده و ترش قوت اسهال آن زیاده و از نارسیده آن و چون قدری نمک در آب آن بجهت تشنگی روز و یا در جرم آن فرو برند و یکشبانه روز بگذارند پس از آن دیگر قشر دهند و بیاشامند با ماء العسل جهت نیکویی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان از دیگر ذو موثر و غول مطبوخ آن نافع و لوز قمل از در حدیث که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب ...

بعد روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار مجرد در بر را موافق و مضر مبرودین و مخصب معده و اصلاح آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام
و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و آش
غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و مبرودین زنجبیل پرورده و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی مغز خیار بارش الطف و بریان
از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مقدار مستعمل از مغز تخم آن ابرد و ارطب جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار
نمودن بول مغز افتح و تسریع انضاج و نفخ تخم آن جهت التهاب معده و ... تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و ...
جلد و رفع خشونت آن و ... رافع احتباس بول و حصاة آن ... خصوص در اطفال و مغز تلخ در این امر اقوی است از شیرین
آن ... جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال تخم و پوست خشک کرده آن جهت عسر ولادت و سهولت وضع حمل موثر مضر
زنان ... تخم آن سرد تر از تخم قثا و از آن بهتر ... با قوت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفرا سوخته با ادرار و جهت
وجع رحم ... و حرقة البول و ورم کبد و طحال ... و ... حار ... نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن ...
دو سه مثقال ... جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرد المزاجان قلیلی ... تحلیل ... داخل میکنند و دهن ...
که ... رطل ... روغن ... و ... طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو ... و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع
که در ... گرفته ... و در تنور حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آن را گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع
و خوردن خیار ... با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زود تر از معده میگذرد و در ... نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن
که ... را ترجیح داده غلط کرده و جمیع آن ... و ... در مبرودین است

فصل القاف مع الدال المهملة

قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش خواه با آفتاب و یا
در سایه و از مطلق آن در اصطلاح مراد گوشت خشک شده از حیوانات بری یا بحری است و به هندی ... و سوکها نامند و بهترین آن از گوشت حیوانات
فربه جوان ... و بعضی گفته اند از حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن ... و تلخی ... باشد و بعضی گفته گوشت خشک
نمک سود ... و اکثر عام ... از ... باشد یا بی نمک ... گوشت ... و ماهی و ... برای ... که آن
که معتدل الملوحت باشد و در آن ... و تلخی نباشد **طبیعت** آن گرم و خشک تر از غیر آن **افعال و خواص** آن جهت ترطیب و
... امراض بارده و ... اگر عطش بسیار نیارد ... آن ... نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان
بد نیست و ... ترین اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث ... و قولنج ثقلی در ... و ... گوشت ...
حیوان وحشی جهت ... بهتر از غیر آن ... در سرکه ... طبخ نمایند که عطش آن را کم کند و خشکی آن را زیاده بد ترین طرق استعمال آن
بریان کردن است زیرا که بسیار خشک و معطش میگرداند و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و بقول الرجله مانند اسفاناخ و سرمق و ... نیز
بد نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ادهان مذکوره در مبرودین و چون
عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و یا مرقهای چرب بنوشند و خوردن
لوز شیرین و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کننده فساد است و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد خلط و امراض مذکوره است

فصل القاف مع الراء المهملة

قراد بضم قاف و فتح را و الف و دال مهمله لغت عربی است و آن را قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد
بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه ... و ... نیز نامند **ماهیت** آن حیوانی است کوچک شبیه به ...
... و ... از آن ... حیوانات مانند سگ و شتر بهم میرسد و بیشتر ... و ... میباشد

و می چسبید بیدان آن و بدشواری از آن جدا میگردد و دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو می چسبید و چون بدن را مسک نماید طبیعت
آن قریب بقباض افعال و خواص آن طلای خون کشته سنگ مانع انبات و شعر زائد و شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند
دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیره پلک چشم بمالند زائل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد **قراصیا** بفتح قاف
و را و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قاراسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل
چرسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آن را گیلاس و ترش آن را آلو بالو و عوام آلوبالو و آلوبولی و آلی بالی نیز
نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه ببرگ درخت زردآلو و در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک
و مدور و بچوبی باریک بلند پیوسته بشاخه آن و اکثری آویخته دو دو عدد باهم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن نیز
و میخوش یعنی چاشنی دار با اندک تلخی بغیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخود و متوسط پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت
آن نیز مانند درخت آلو بالو است و لیکن ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و هسته آن مانند هسته آلو و نیز قسمی دیگر می باشد
در جمیع امور شبیه آلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص می باشد و بهترین همه رسیده شاداب است **طبیعت** آن آنچه خام است
سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن
گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص شیرین** آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده و بسبب رطوبت
و لزوجتیکه دارد و جهت خشونت حلق و ریه نافع و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد باخلاط
که غالب باشند بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوصاً چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منفعت آن
می باشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و سهال
و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آن را چون شیره گرفته با عسل آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ
گرده و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار حیض بی بدیل و چون مغز دانه آن را با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع
جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص جالی و مغری و قاطع اخلاط
لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکوئی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد بتلغریه آن را
و اگر از بلغم لزج چسپنده آن را تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و کحل آن
باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است **قراطاغنوین** بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و کسر را مهمله
و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن نباتی است با شاخهای بسیار گره دار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه
برگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و لعابیت منبت آن زمینهای سایه و شور و در زارها و گفته اند گندم صحرائی است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار یک درم با پانزده مثقال آب بخورند و بعد از آن مباشرت نمایند
زن بیشتر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و را و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن
بانج است و در اسرار الطب گفته منعل قلیل است که آب بسیار بخیه بیشمار **قراطاط** بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و طاء لغت
ترکی است بزبان فرنگی قرقاطادده نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال نیز
بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه بود و کسیکه آن را از زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قرانیا است و چون قبل از یاء مثناة تحتانیه
و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح را مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه

شخانیه و نون لغت عربی است قاز اجیر جیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رایحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و یونانی
دیقورس و سلینون و افوسالیوس یعنی کرفس الماء و روستبر یا کرفس شامی و در دیلمی و بفارسی کنگر آبی نامند **ماهیت** آن نباتی است که در آبهای ایستاده
و احیانا در جاری نیز میروید و قبه آن بیرون از آب و از میان گل آن برآمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس بزرگ
صغیر و گفته اند برگ آن مشرف مائل بتندی است مانند کرفس و ساق آن طوبی چسپنده است و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تندی
طعم و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص** آن مسخن و محلل و جاذب و مسکن الم هر عضو که بآن
و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مثانه و اخراج القرار و نفض و بشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعاء و تفتیح سده
و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان طحال و عضو و قرحه معاء و نطول
طبیخ آن و یا ضماد آن جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرزه تبها نافع مضر سپرز مصلح آن عناب **قرد** بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت
عربی است و جمع آن اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح را و دال مهملتین و تا و قرده بفتح قاف و کسر را آمده و تا و آنرا قرده بکسر قاف و سکون را مهمله و فتح
دال و تا و بفارسی کپی و بوزینه و میمون و بترکی [illegible] و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور
و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است هر دو پا نیز راه [illegible]
و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی نمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس میباشد
از دو صنف اول و نقل آن هر دو بسیار موذی نیست و در زیر بادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز میشود بعضی در صورت بسیار [illegible]
بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گره دار ابلق و ریشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی
بی گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالکیه نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالکیه حلال **ماهیت** آن
حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان شبیه بانسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و تقلید انسان میکند و بدست چیزی بر میدارد و طرب مینماید و خنده و بازی میکند و احیانا
بدو پا راه میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوای مجهول الخاصیت که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بجهت
مناسبت بمزاج انسان **نقل** است که دو میمون بهدیه برای متوکل خلیفه از [illegible] آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون
شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل است که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن چنین و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام
میکرد باین قسم که بر پارچهای کاغذ مطالب یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکی را برداشته بو کرده نام دزد را بآن
میکرد چیزیرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تفتیش از میمون باز باشد خود چیزیرا پنهان کرد بقسمیکه کسی ندید
پس آن میمون را طلبیده نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده و کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و بر خاست
و برو سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و در روز دیگر طریقی بود در دل قصد کرد که با و مقارنت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب خیله نوشته و این مطلب را انداخت
چون آن میمون آنرا دید بغضب در آمد و خواست که او را بگزد و میمون باز مانع می آمد و فایده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث صحبت میمون باز
از میمون پرسید او پای خود را از هم جدا کرده و انگشت میان هر دو پای خود را نمود که میخواهد چنین کاری کند و باز بر و حمله میکرد ناچار آن شخص را
از مجلس بیرون نمودند و بعد از چندی آن میمون باز دزدان کشتند که اکثر آنها را بگیر میداد و از شخص ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی
دیده شد که در ساحل بحر جائیکه زمین آن ریگ بوم بود شیری بقصد گرفتن میمونی آمده بود و میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و چابکی حمله نموده
بر صورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد

باز زبان مقاربت مینماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در مزاج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن اگر چه کم باشد باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن
غربالی سازند و هر غله را که در آن بیز نند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و می ترسد
و صاحب تحفه نوشته که سم مخزن که از لسان محقوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میگردد و از اسرار مکتومه است **قردمانا** بفتح قاف
و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قرداموس نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی است
و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر
و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ آن بلند تر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه جبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر
و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل بکبودی ریزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر باتندی و تلخی و نوعی بری کرویا است و مستعمل
تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم درشت بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد
عرب و ارمنیه و هند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعصاب
باطنیه و اعصاب الراس و العصب و آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک و تمدد و کوفتگی عضل و عصب و الصداع جهت تنقیه
سینه و تصفیه اصوات و سرفه کهنه و ربو و اعصاب الغذا و ضیق النفس جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و نفخ و قتل حب القرع و کرم معده
و امعا و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم با رده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب و با پوست بیخ خار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت تحریک
طوبی و جدول و بخور آن جهت تحلیل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش و مضر سپرز مصلح آن افیتمون و انیسون و مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن اذخر یا حرمل نیم وزن آن **قرصعنه** بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون والف
عربیست و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم نیز و لفرنگی اریجن جیم گویند **ماهیت** آن نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین
و از میان برگها ساقی روئیده و گرهدار بقدر یک شبر و زیاده و بر آن برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق
و بیخ مجموع خوشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد
عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه برگ خالالادن ابیض که تحیص نامند و خشن و اطراف
برگهای آن بسیار انبوه و گرهدار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن صنخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و با انجدان در افریقیه
و بلاد عرب میشود و انواع است نوعی برگ آن شبیه بانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و در
اعلای آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و درست برنگ بیخ سوسن بری
و بقسیم قوی تر از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بخشک ... این را بر درختها برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل بسته دارد
و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار
و ساق آن یکی و بقدر یک ذرع و زیاده و سبز و گرهدار و خار زناک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید
و بیخ از معشوش بهمین معنی نامند و بدل بیکدیگر میشوند لیکن برگ این از آن بسیار پهن تر است و آنرا انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته
که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام نوعی و صفت سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و حجم آن بزرگتر و ضخیم تر
از نوعی که تر و تازه است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق مدور الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این
جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود برگ آن عریض تر و سفید تر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از آن نوع

نوع قلیل الخشونت اقرب بملاست و رشیهای آن شیرین با اندک حرقت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن تا ماکل

و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و

کوتاه تر و نازکتر از آن شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل متدل و گره دار و حوالی گره آن برگها و قضبان

و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و بسعود تیم

در رساله گفته که آنرا ابرنجی نامند و بعضی تاربن و بعضی ارجبین و آن صنفی از خارست برگ آن در هنگام ظهور شور مزه و عریض و اطراف آن خشن

و خشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرخی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها

خارهای تیز صلب و ورق آن طولانی عریض لسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و

بغدادی نیز الواع آنرا مانند آنچه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مائل

بسفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد

و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است پخته میخورند و بعضی با آب و نمک در ردوی نمایند

بقول دیگر است در ردی الخلط منبت و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و آنرا گی نیز مجلا بدان بخورند و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا

شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بوعنها میروید و آن نوعی از خارست که چون اول روید بر

بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب و زیاده بود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سرخ

مائل بسرخی و برگره و برگ آن شش خار بود مانند سنان صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی سه گز بلکه بیشتر از آن و زبان آن قوم

که مگس عسل میدارند آنرا خار خسک گویند و بشیرازی شود در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه

خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و خارها در حوالی

گرههای گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بوزیدانامند و در افعال کنند مسدس است و قسم دوم را

برگش با خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برگ

مائل به استداره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای

مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاست برگش بسیار خارها آن تند و ساق آن

خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجربست اند

و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری

انگشت سبابه و در طعم شبیه بزردک و اطلاق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس و در مازندران برولکات و در بنگاله بشنکاک

گویند و گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین مثلی آن **طبیعت مطلق** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص**

آن محلل صلابات و با اثم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن مثل آن

سداب جهت اوجاع شراسیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب و عضاء الغذاء و لنقع نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین

اورام و بخور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر

و عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص با شراب جهت درد جگر امتلائی و یکدرم آن با یکدرم تخم جرجیر جهت ادرار حیض بغایت محرک باه و مربای

بیخ تازه و نرم آن خوشبو کننده حنا و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مغص لسموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب

وسموم قتاله وخوردن مطبوخ آن با ادام که تر و تازه نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم رقیق و منضج و مصلح سعال است

وکلّا و آنرا با آب و نمک پرورده میسازند و بدستور خوردن ضماد آن ورم محلل ادرام و بالا رجو و آب برگ کاسنی تازه محلل ادرام و قروح رطبه

در ساق یا که آب از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از آنخانه و برادرام خارجیه محلل آنست **قرطاس**

بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون را و فتح طاء و الف و سین مهمله لغت عربی است و قرطس و قرطاس نیز و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ

مشهور است لیسن یا کرطیسا و محرق آنرا بردی خرقین کامبتین و بیونانی سجا میقور نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده **ماهیت** آن

معروف است و در اکثر بلاد میسازند و بر جا از چیزی و بر آن کتب و مکاتیب و فاتر وغیرها مینگارند و بهترین آن خان بالغی است و اقسام

ابریشمی و یا قسم پنبه لیس دولت آبادی لیس کشمیری خصوص قسم اعلای آن لیس سمرقندی لیس انگلیسی لیس پنڈوائی بنگالی نیز قسم اعلای

آن لیس رنگ لودی نیز قسم اعلای آن لیس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل

مصر آنرا فافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از برگ و ساق اشنین میسازند و تفلیسی

بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه نوشته بهترین آن قرطاس مصری معمول از ساق بردی و لعاب اشنین است و بردی را بفارسی

پیرز نامند و در حرف الباء مع الراء ذکر یافت **طبیعت** آن سرد در اول خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و**

خواص آن عصاره اریس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه

و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم **مضار** الصدر و لهذا با آنشاسته محرق آن

با مرق سرطان نهری بخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح و بدستور خشخاش با آن و ضماد

نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع **مقدار شربت** آن یک مثقال الجرح و القروح ذرور آن مجفف قروح رطبه و سحق آن و خیر و سحق و

زخمیکه در پا از سوزه بهم رسد و ضماد آن و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آلوده ضماد آن چون با آب ترکنند و در حال رطوبت آن کتانی را بآن

بپیچند و بگذارند تا خشک شود و لیس سوراخ نو جیره داخل نمایند آنرا السبب منفتح شدن کنانده میسازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است

قرطم بضم قاف و سکون را و طاء مهمله مثاله لغت عربیست بفارسی شبدر و شبدار و باصفهانی شود ر و تمر آنرا رسین نامند **ماهیت**

آن نباتی است شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر لیکن او را گفته اسم مصری نباتی است که در مصر میروید شبیه برطبه و لکن

از آنست درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی اسپان و تمر آنرا رسیم نامند **طبیعت** آن

گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن با طبیخ خشک آن با شکر

و یا انجیر و یا عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مثاله و میم بکسر قاف و را و بکسر در نیز آمده لغت عربی

است و آنرا حب العصفر و بذر اللاحریض بفارسی حب کلانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کر و کسنبه کابیج نیز و لیس

کشتی و بردمی قنطا درس و بیونانی اطرقطوس و لسیقوریدس فنیقس نامیده و بربری آنرا فنیفس لیفرتون یعنی اصفر بری و بربری و بستانی

ماهیت بستانی آن دانه است صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید یا دو سومت و چون کهنه گردد پوست آن

میل بسیاهی و مغز آن بزردی و بسیاهی لیکن حب عصفر نامند و در حدود زیر گل آن و در هر غلاف هفت هشت دانه و نبات آن تا یک ذرع خار دار و برگ آن

بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پائین آن و بر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز سبز و ساق و شاخهای آن

در حالی سبز رنگ و لیکن از بسیار سفید رنگ و دو گل آن خار دار و سرخ رنگ و حسب اختیارات قرطم بری را طریغان گفته و بعضی گفته اند طریغان

حیات نبات آن و شیخ الرئیس عصیر آن [illegible] در حرف الطاء مع الراء [illegible] بهترین آن سفید تازه

بالبیده است و جهت گرانی علیحده از احراق بعض جلالت و عظم نفع است **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله **افعال و خواص**
آن تقلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون چهار درم آنرا کوبیده و بشیر گرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون
ده درم آنرا کوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن بخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام
تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون از هر یک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل سرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و مطبوخ
چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون و لوبیای مزبور با عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب
بخورند بیرون آید لسیار موافق عصفا را الراس ناخحین مصنوع از آن که فیتیدن [illegible] درصرح و تبه در آن انداز ند و بیالند تا قوت آن بدان برآید و بعد
و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه موثر و بدستور آشامیدن
لبن منجمد از شیره آن و اندک نمک هندی فعل آن اقوی جهت اخراج صفرا و بعد از آن لنفض آشامیدن شیره آن با آب انجیر جوشانیده و با فانیذ و با عسل
منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل
آنهاست و چون داخل مزورات ماشیه و حصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیذ
و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی ادرار آن قوی تر و النفع خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج
موثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت تب بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه
است که بر خلط منجمد امساک ازد و بر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر باید خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده مضر معده مصلح آن انیسون
و شیر مقدار شربت آن از چهار درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل آن حبه الخضرا و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در یک
رطل شیر ده درم حب القرطم باشد و نیم رطل آنرا بیاشامند تا عمل نماید و دهن آن قریب بدهن الجوز است و ضعیف تر از آن و منجمد کننده شیر و حبه الکفتة ماهیت
آن حقیقت دهن بستانی آن مسهل بطن است و قرطم بری را بیونانی اطرکطوس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بین
شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بی برگ و سفید و نیز در بین شاخهای آن هیچ خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه تخم بستانی **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهت لسع عقرب
مفید و گفته اند چون ممسوح برگ و یا ثمر آنرا در دهان نگاه دارد مادام که در دهان است حواس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند **قرطمان**
بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مثاله و فتح میم و الف و نون معرب برطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است **ماهیت** آن ابوحنیفه
دینوری گسیم درختی است شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبوست **افعال و خواص** آن آشامیدن
خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع اسهال مفید دانسته اند و برطمان در حرف الباء الموحده مذکور خواهد شد **قرظ** بفتح قاف و سکون را
و ظاء معجمه مثاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و القار بر غند و لسر تخفیز و میا و بیوبا بفتح ضم دال و بهندی کیکر و بمصری سنط بطای مهمله
و لطای معجمه نیز و حسنط بصاد و حاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصاره آن
و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه
رنگ برنگ شیشم و آبنوس میگردد و بابرک سفیدی و اهل هند و بنگاله بابنه گرد و نهاورته و گاوی و چکرچه از آن میسازند برای صلابت آن
و شاخها و چوبهای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانه ثمر هندی و از آن کوچکتر و در وقت سبزی لعاب دار و رسیده آن سرخ میگردد و در غلافی مانند ثمر هندی
و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو و از برگ و ثمر آن در باغت ادیم و پوست حیوانات میسایند آنرا
جلود و العقرظ میبامند و بهترین عصاره آن بعضی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نمود و در سایه خشک کرده نگاه دارند و بیان آن مفصل در اقاقیا

در حرف الالف مع القاف مذکور شد **طبیعت** جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مسواک بیخ
آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن
مستحکم کننده اعضای مسترخیه و رافع درد آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع **قرع** بفتح قاف و سکون را و عین مهمله
و بفتح نیز آمده لغت عربیت و نیز بعربی دبا و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی قرا و برومی قلوقنیا و [illegible]
نامند و دیسقوریدوس قلوقنیا نامیده **ماهیت** آن ثمر نباتی است که آن را الیقطین نامند و بباره دارد و بر مجا خود بر زمین و دیوار نیز پهن میشود
و برگ و شاخ آن بزرگتر و قویتر از خیار و خشن و مزغب تر از آن و بیخ آن باریک و لطیف و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و
تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و رومی و شیرین آن اصناف است مدور و صنفی طولانی
تا مدور و ذرعی زیاده هم شنیده شد و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک لطیف برنگ نارنجی
و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ می باشد و بهندی [illegible] نامند
و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آن برآورده و خشک گردانیده باشند تا مقدار یکصد رطل گندم
و برنج بگنجد و این مخصوص بنگاله است و در جای دیگر باین بزرگی نمیشود و در هندوستان میسر نباشد و بعد فروخته میشود و از این طنبور میسازند
که بزرگ باشد بجهت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن [illegible] و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود
این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی [illegible] و بهنگالی [illegible] نامند شیرینی و مربای این خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی
و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخ
و طعم آن با اندک شیرینی و این را [illegible] و بفارسی کدو و مکه و بهندی کدهیه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین است که ریشه دار نباشد
و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن سرد و مرطب و مفتح سده و مدر بول
و ملین بطن و زائل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراوی
و مولد خلط صالح لیکن اگر در معده فاسد گردد قلیل الانهضام زیرا که تنهائی سریع الفساد و مستحیل بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط آبی
بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آن را مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا
سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با بهی
طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شی حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با
مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و بهمین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن و با عصاره الراس قطور و نشوق با ریختن آب افشرده خام آن با [illegible]
در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیده آن بر
یافوخ اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع تشنگی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی
باعث تسکین صداع حار و تنویم سرسامین و غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوصا
با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز
گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و در زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن و جهت
رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمد که از بخار
معده باشد عصاره آن بعد آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه

ورد سینه و سرفه حاره و بدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعتصار الغذا و لتھض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب
صفراوی و دافع فضول حاره بسبب لاقی که دارد ولیکن موجب سستی و ارخای معده دام معاست و سویق آن حابس البطن و مسکن عطش حرارت
صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و اندک نطرون ملین لطن و مسهل با تمر هندی و مغز فلوس
خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مر با و با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته
و منقی امعا و گرده و جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست در خمیر و گل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل یا ده درم شکر
و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب
هر چند ماء القرع نافع است از جهت کاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثر
امراض حاره حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام
جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با مغز تخم آن جهت رفع
غشی و تبهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه بعد یل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشا و مسکن حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست
خشک آن جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف
آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط شهوتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماست که کدو ماست
و هندی رائته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها
بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره سیاه و نعناع و جوارشات حاره عطره
و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین و صفراوی مزاجان
آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که سیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح
و دافع مواد سوداویه و امراض حادث از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرود المزاج
بهتر از شکری و مخلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون بخصوص چاشنی دار آن موافق محرور المزاجان مضر مبرودین القروح و الجروح
و زر در پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله زخمها و زخم ذکر و عضای یابس المزاج و با روغن گاو تازه جهت
سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و با دم الاخوین نیز الاورام ضماد کردن سائیده جهت
حمره و اورام حاره و بر روغن که آب تازه لحم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه و بادام و قدر مضاعف و با غیر آن
طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مرطب بدن
و دماغ و رافع یبوست آن و منوم و جهت مالیخولیا و سهر مفرط و تشنج یابس و دردگوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات با شرب و سعوط و قطور آن
و تمریخ نافع و چون پوست آنرا جدا کرده بخصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با بیره گرده نرم کوبیده و بجوشانند
تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال از ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد
سازند و چون سرکدو را بریده در جوف آن خبث الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده بگذارند و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حناء خمیر
نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکن اخلاط متحرکه **افعال و
خواص** آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعا و مثانه حادث از خلط حاد
و لاغری گرده و حرقة البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی

سعید بل اشربا و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضماد و دهن مغز تخم کدوی شیرین بادام الاخوین نرم سوده و یا با دهن مغز آن جهت قروح سر بدل روغن
و گوشه دهان و بناگوش و ما اکیرد و غیر با مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربای و نقل آن
در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المریسی** کدوی تلخ که بهندی تونبری نامند **ماهیت** آن نبات شبیه بخیار و کدوی شیرین ثمر آن از آن
کوچکتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک و سمی **افعال و خواص** آن مقدار قلیلی از آن مقی قوی و قی فرمودن با آن جهت ضیق النفس
تار در حب و قلیل هم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و شوق با آن جهت رفع یرقان و امراض طحال و فی الجمله نافع و دیگر آن که بهندی کهیه نامند گرم
و خشک محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضماد امفرد یا مرکبا بادویه مناسبه و گویند که چون کدوی تلخ خشک را شگافند و در جوف سر آن برگ
مانند پرده عنکبوت پیدا شده بر آورده نرم سوده اندکی از آن سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و لکن او ازحد
و ماعی و دهوی نافع با خراج رطوبات و بلغم زرد در رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارچینی** بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و بالف عربی
بمعنی پوست درخت مطلقا و نزد اطباء پوست درخت خاص است و موسی فنیفیطرا ابن البیطار ناصر و افورد و غیر قسلیطوس و سندبح بمعنی
آن بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و فی بعضی
دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مائل بزرد و سفید و با خطوط و رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی
قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیره است که با حدت و خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد نباشد و
زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریه الرائحه آنست و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل در مزاج
و افعال شبیه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی و بعضی ضعیف تر از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی اعضای
باطنی اعضای الرأس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و اوجاع مفاصل اعضای الغذا مقوی معده و کبد میرد و در این فعل قوی از دارچینی
گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع او رام جرب و با مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف و سکون را
و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند قار که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما
و نقل حجازی و سعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقل است **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و بسیار سیلان با و مدر بول و شیر دوشیدن آن جهت تقویت لثه و سفید
کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع **قرقومغما** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین
معجمه و میم و الف و قرقومغما نیز آمده و لغت یونانی است **ماهیت** آن ثفل دهن زعفران است و منها ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی
سنگین سیاه رنگ است که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندان را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران
نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن منضج و مقوی اعصاب و محلل صلابات
و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی
و گفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قعفد و بفارسی کرم رنگرزان و کرم رنگ و بیونانی انیقرودس و بسریانی اغلیوس نامند
و دیسقوریدوس در رابعه قوقس نامیده **ماهیت** آن حیوانی است کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت جیدار بهم میرسد تا القدر دانه عدس
بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدس بر سر آن بر آمدگی
مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ میشود تا القدر دانه نخودی مستدیر و مانند حیوانی پرنده میگردد که گویا میخواهد طیران کند پس شگافته شده
از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ بیرون می آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب یا سرکه نیز بنوعی خاص و طریق خاص نمایند تا سیر آب

باشراب یا آب و رنگ آنرا اخذ نموده و نقاشان کتاب و رنگرزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و چگونه آن ده حریر
حریر و یا پشم را که در آب جوشانده و پخته خوش رنگ میگردانند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد خمری و غیر
خمری خمری آنست که آنرا در شراب بیک شب نهند و بمالیده خوش رنگ میباشد و بکار برند آنرا چون در آب حل کنند زردی آب را خوش رنگ میگردانند بخلاف
غیر خمری و بهترین الوان احمر است و از آن بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که برطلا بمالند
و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ است که از قبرس و بلاد روم آورند **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و حابس دم عضو الیف آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یکهفته هر روز مبهم با عسل جهت
قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف بواسیر الجروح و امراض الاعضا ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام
جراحات عظیمه و بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی عظام و جراحات اعضا خاصه و سائر اعضا عموما قوی الاثر آزموده و نطول آب مطبوخ
آن محلل صلابات و دنبکولی و درازی موی و منع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تب موثر **قرن** بفتح
قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنا و شاخ حیوان و بهندی سینگه نامند **ماهیت** آن معروف است و آن بمنزله سلاح
و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از نوع
ماده و ماده تکون آن از بخار غلیظ تر از ماده موی است و جمع آن قرون آمده **طبیعت مطلق** آن سرد و خشک در دوم **افعال و
خواص** آن مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست الغین کحال آن جهت منع نزول مواد بسوی چشم و اعضا و تنقیص
جهت تقویت الدم هر عضوی و کیموسی عضا الغذا و تنقیص جهت استرخای معده و تنشیف رطوبات آن و یرقان و دو سفوف با نافع و دستور اخراج
آن در مقامه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شده و قرن ایل بسریانی قرنا و یلا و بیونانی سمفورنا و بربری و سمعور لسان القاف
سرگاو کوهی و شاخ گوزن نر و بهندی بارسینگهه نیز و بهترین آن آنچه از ایل بریست و نیز قرن ایل باصطلاح اهل بالغه از بلاد اندلس بنام
نامند که بیونانی قرمن گویند و قرمن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختیست بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون سرخ
بسیار سیاه میگردد **افعال و خواص** آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آنرا در حال خامی
سبز باشد و سرخ نگشته و بسایند و براورام و قروح گذارند بزودی زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول
و بیونانی غرنیواس بر دی قرنفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ و بانگریزی کلوف نامند **در ماهیت** آن اقوال بسیار است آنچه بتحقیق
پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیر باد که آن جزیره را جاوه و تباوه نیز نامند هم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن
جزیره در تصرف اهل ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای
یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه برگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل
باریک بلند از بند انگشتی کوتاه و تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت دسته ها که می آورند سیب
سودن با هم اکثر قبه آن جدا میگردد و آنرا نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات
مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن
اجزای آن تمام خوب نم گردد و چسبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و تفریح عضا را سس مقوی ارواح و اعضا رئیسه باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت
دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویه

دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد شربا و سعوطا و لقوقا و طلاء و ضمادا تنها و یا با ادویه مناسبه
وجهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بد بوئی دهان و باعث طیب نکهت مضغا و تحلل آن جهت تقویت باصره و رفع سبل اکتحالا
و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره عین و عضلات الصدر و جهت سرفه بارد و رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف
و وسواس و مورث شجاعت آشامیدن اعضاء الغذاء و بالخصوص مقوی معده و قوت هاضمه و جگر و کبد و گرده بارده و طحال و باه و رحم
و مسخن و رافع امراض بارده اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظ حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقاء لحمی
و تقطیر البول سلس البول آن علل عصبی و مشلولی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرزجه آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده به شرط
مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یکعدد آن هر روز باعث عدم حمل
و طلاء و ضماد و دود آن بر جبین جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و برای اوجاع بارده مسکن آنها و برای اورام بارده محلل آنها و ضماد مضغوغ آن با آب نان
بر احلیل نزد مقاربت باعث لذت جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن دارچینی
و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن قرنفل خشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام
ثمر است که بگیرند یکجزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک گل سرخ و برگ گاو زبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول یکوقیه بیخته نیم جزو و همه را در گلاب
یکشبانه روز بخیسانند پس به دستور متعارف معطر نمایند و القدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع
ریاح سموم و تفتیح سده و تعدیل اخلاط و استسقاء و سایر امراض بارده معتدل و شراب آن که یکجزو آنرا با شانزده جزو آب نارین و یکجزو عسل مصفی
در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند تا یک هفته بر آورده استعمال نمایند از خمریات قویتر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند
و شربت مربی نمایند جهت امراض بارده عصبی بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قرنفل بستانی**
ماهیت آن برگ درختی است و بهندی ابل و رام تلسی نیز نامند و در قرنفل خشک ذکر یافت عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رایحه
عوام اهل شیراز قرنفل بستانی ابرنفطوریون غلط بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل در عطریت و رایحه **قرنفل
شامی** قرنفلیه است لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع و خشن و با شعبها و برگ آن شبیه برگ سیلاب و برگ
بنفشه و گل آن منقش مائل بسفیدی و خوشبو شبیه بوی قرنفل و بیخ آن شبیه بیخ بق سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک
و با باد روج یکجا میروید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن عضلات الرأس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع
و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای نزول آب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوئیدن گل آن جهت زکام و
آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت
وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در دیگر
طبیخ نمایند تا هیچ چیز بدان جهت که از دل از حمیات نافع و مضر محرور و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم است **قروں اسبل**
بضم قاف و راء و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و لام **در ماهیت** آن اختلاف بسیار است
بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود و دو قال است و بعضی گفته که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی
بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و صحیح اقوال قول
اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا اسنگهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و ناسعد
باریکتر و دراز تر و با درشتی و گاهی بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن

آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و ملازمین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض
مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابت اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است اختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام مداوا
آن قی فرمودن و آشامیدن کافور بمقدار بسیاری تا یکدام و تا یکمثقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور و امثال
ماست گاوی و ضماد نمودن ضمادهای بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده
و سویق سیب و ترشی حو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزر قطونا
سرد کرده با جلاب مانند اینها **قریص** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوعی غذائی است
مانند مصوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را مانند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیره
قریص بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت** آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و نر غاله
و جوجه مرغ و بادرجه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی با و سعتر یا نانخواه خشک و آب و یه طیبه الرائحه **طبیعت** آن معتدل مایل برودت و رطوبت
افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع و مضر مبرود المزاجان و سوء دی علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق
النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة** **قزلح** بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت مغربی است و اعراب
و لعیة آنرا ملجان و اهل شیراز کمه و کما و نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف و در قیروان شبیه برازیانه و شتر آنرا می چرد و از رازیانه برگ آن
باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب بهم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و
شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواحی شیراز نیز و برای غنم نیکو مرعی و علفی است فربه کننده آن **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواحی بجای توابل و محلل ریاح و محرک جماع و مسکن وجع بارد و مدر بول
و حیض و در اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطل شکر در تحلیل ریاح و درد جماع مجرب دانسته اند **فصل القاف مع**
السین المهملة **قس** بضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزه و شبیک و شاخ آن باریک **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره آن سعوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم و عصاره آن نفث و آشامیدن آب برگ و
ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین است آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون سین مهمله
و باء موحده و بهم عربی حجازی تمر نخل خشک شده و نیمرس است و اهل مغرب آنرا مفلق و اهل نجد عرق و برشوم و بفارسی خرمای سنگ و شیرازی
قسبک نامند **ماهیت** آن خرمای بسیار خشک نیمرس است که بکمال نرسیده باشد و تمام سیاه نشده آنچه را العلاز جوش دادن در آب شگافته و یا زخم
غیر متعادی نموده خشک کرده باشند یا شکم دریده نامند و آنچه سرآنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین تر
میباشد و بهترین همه بزرگ فربه سنگین آنست که خشک و بلمس باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده
و ناشف رطوبات و مستحکم کننده ملیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصاً که آب بر آن بیاشامند و خوردن آن با مغز گردکان منضج و محلل اخلاط سینه
و اما اسرشی آن که خوب خشک نباشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه سهال می آورد و مصلح آن مغز گردکان بریان کرده
گفته اند قسب قاطع سهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک بالنبرک مائل بسرخی آنرا اهل مدینه بالای طعام سر و تر
مجوز ندخصوصا صاحبان ضعف معده و اما او قال لحمی آنچه خام است نا شیئه خشک و بهتر باشد مضر است آن مورث ریاح و کشیدگی معده و احشا و اجتناب از آن
اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند شیر بیخهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین ماش و شراب
انار و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای هیرونی عبارت از آن است **قسط** بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله بشامله

اسما الکفته اند معرب از قسطس یونانی است و گفته اند معرب از کته هندی است و بسریانی قوسطا و قسطا و بفارسی کوشنه و بلفرنگی کست و بهندی کت
نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی ساق و مفروش بر زمین و برگ آن عریض و گویند بیخی است خشبی کم بهندی بهکرمول
نامند بدانکه قسط سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی گویند و دوم تلخ
مائل بسیاهی و ستبر آن مائل بزردی و سطبری سبک کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی سنگین و در وزن شبیه بچوب و بمذاق
خوشبوی و بی تلخی و این هیچ قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و با لجملة از ادویه شریفه جلیلة النفع
و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه مسطر الحکیم گفته که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و لیکن از آن
هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ ریشه را قسط شامی نامند و مغشوش القسط بحری
مینمایند و فرق میان آن و قسط بحری فی الجمله بعدم عطریت رائحه دیگر بدبوئی بیخ ریشه است یعنی صفات قسط بحری در بیخ ریشه نیست **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حراقت و مرارت مراد آن
بجلیست که مقرح جلد است **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه و قدائیت تا غضه و عصبانیه و دافع امراض بارده رطبه از آنها آنکه
عضائیکه مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد عضا را الرأس مقوی دماغ مستحکم کننده عصاب و محلل و پراگنده کننده
ریاح محتبسه دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصاً قسط سفید که در آن امر عظیم النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و شیر عش و تشنج و کزاز
و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه دماغیه شربا با عسل و یا ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن گل که در روغن زیت گرم
باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن
با روغن زیتون جهت فالج و استرخاء و درد گوش و بدستور قطور در آن در گوش مفتح سده بارده آن و بخور آن رافع زکام و وبای حادث
از عفونات اعضاء به صدر آشامیدن یک مثقال آن با خمر و سنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه
لعوقا با عسل و درد پهلو را نیز نافع آلات المفاصل و الاعضا جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعضاء و مفاصل
و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا شربا و ضمادا و بدستور تدهین آن عضاء الغذاء و التنقیه آشامیدن آن با عسل جهت کشف رطوبات و بلاغم
و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین آن در رفع امراض و اوجاع آنها و غسالات البطن و جهت تفتیح
سدد کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض
و بخور آن بقیع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء
تناسل آشامیدن بجاورم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت
تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت رفع
کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت برش و نمش و سعفه و جراحات و تشنجیکه در ستور
بهم رسیده باشد در و کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرح جلد السموم یک مثقال آن با خمر و سنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت
رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال آنها از سموم قتاله المضر مضر مثانه مصلح آن کاکنابیس مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرهم تا یک مثقال
بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال بکوبند
یک شبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون باتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته گردد **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن مقوی اعضا و اعضای باه و محلل قوی در رفع برودت معده و جگر و دل از ربهای سوداوی و بلغمی و مقوی

قطاف بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سیبه و بهندی کیوری نامند ماهیت آن نوعی از غذا هست که از آرد میده با روغن و شیر خمیر کرده
و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردگان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر مینمایند و یا شیر برنج و یا گوشت قیمه با نخود مقشر پخته یا خام
بسته برگرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان مینمایند و میخورند طبیعت آن با آنچه که از آن میسازند راجع افعال
و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای
مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است مضار مولد سدد و دیر هضم و آنچه با شیر برنج سازند مولد
مرطب و قلیل الغذا تر از سایر اقسام مصلح آن عسل مصلح سایر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است قطائف
بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطا در اطریه ذکر یافت
طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی آن در رطوبت مائل باعتدال افعال و خواص آن سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین
و ضعیفا القوة چون با عسل بخورند غایت مسمن بدن چون با مغز گردگان و یا با روغن آنکه تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند
و اکثار آن بحدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع مضر مصلح آن سکنجبین است قطف بفتح قاف و طا و فا و بالفتح عربی است و نیز سرمق نامند معرب از سلمه یا
سرمک یا سرمه فارسی است و بسریانی قطفا و بیونانی افیلوکیبون [illegible] اطراغس نامیده و بفارسی اسفاناخ بری
و بهندی پالک و بقول دیگر لکروهن و گویند بهندی بتهوا بفتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خفای های و فتح واو و الف نامند ماهیت آن
نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و زود شکن و ساق آن مانند لوبیه بلند و گل و تخم آن با زردی و اندک سرخی و بجهت ترشی
صنف آن نزدیک آنها و بری آن قوی از بستانی طبیعت آن در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی افعال و خواص آن
تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار صفراوی مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش صاحبان حمیات حاره و طلای
و رادع اورام حاره حلق و سایر اورام باطنی و طین سینه و بطن و آب مطبوخ آن با شکر مسهل ساق آن مفتح سدد و رادع اورام حاره باطنیه و ظاهره
و حمره و شری و خنازیر و چلپاکه پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر مفتت حصاة گرده و مثانه و محلل ورم طحال
و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره و عطریه و طلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث
بر جلد و شستن جامه حریر و پشمینه رنگین با آب طبیخ آن پاک کند اوساخ آن بدون تغییر رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن
در گرمی معتدل و در اول خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهره و مدر بول و حیض و مقوی مره صفرا چون
با مطبوخ آن که نمک و انگبین و عسل است بیاشامند و چون مبهی است و نیز هر روز دو مثقال آن را با آب عسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و
یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر [illegible] آن جهت [illegible]
نافع و بالخاصیة آشامیدن آن مبهی مسقط مقدار شربت آن از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب شکر و گلاب و سکنجبین و سایر اشربه مناسبه و تخم
بری آن را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا نصفه رسد [illegible] کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر نیاید و سه چهار روز
بار یا ده بار بیاشامد مجرب [illegible] مصلح آن در اسهال سکنجبین [illegible] و عسل و انگبین و گفته اند [illegible] جهت [illegible]
منحدر میگردد و اخراج میابد بسبب لزوجت [illegible] تقویت تحلیله دارد مضر مبرود المزاج و معده بارده و مولد ریاح غلیظه مصلح آن [illegible]
و مطیب با فاویه عطره و بازیر حاره نمودن و با آنچه خوردن است قطف بحری اهل شام آنرا الملوح نامند و گفته اند بتهوا سندی این نوع است
نه نوع اول و بیونانی لیمون و بلخ تیز خوانند ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج و بحجاره و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن عریض تر و
خشن تر و با اندک شوری و منبت آن سواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه

سودی مسهل معده بیت بسبب ملوحت و تقطیعی که دارد **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص** آن خوردن اطراف برگ
نازک ریزه تازه و تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و مسکن سعفه و ذرب و اخراج مینماید بسبب اندک ملوحتی که دارد و آشامیدن
تخم آن بقدر دو درم با ماء العسل جهت تنقیه و تسکین مغص و ادرار بول و رفع استسقا آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی
دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کرباس خطط و حبال و چادر یعنی چادر وغیره میسازند و جمیل این درخت سن باکه در ملک بنگاله
وغیرها نیز میشود و برگ شاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسنها ساخته درخت آن که بلند تا یک قامت میشود و
چوب آن سفید و سبک میباشد بجای ابریشم موی حیوانات در بلاد ایران وغیره در ملک هند مستعمل دارند تا فتن ریسمانها از آن و بافتن بعضی البسه و جل
حیوانات و خریطه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل وغیرها **قطلب** بضم قاف و سکون طا و ضم لام و با موحده لغت شامی است
بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس سطح دیه عامه عصی الراعی نامند و بیونانی قوماریس و قوماروس نیز و ثمر آن را حبی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت قدس نقیس ریونانی
باقو ملاکوبیدا **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوی و بی تخم و چون رسیده پخته گردد زعفرانی
رنگ سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آب آنرا بگیرند بجای تخم فلفل باریک مانند کاه در آن میماند **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک **افعال و خواص** آن ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت تنقیح آب نازل در آن مؤثر و الاورام و النتوء آشامیدن
آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثالیل و دمامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و لطول آن جهت درد مقعده و رحم و القروح
حرق النار و برگ آن جهت تخفیف قروح رطبه و ثالیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند که استعمال
و کم یاف میشود و اگر بسیار خوردن آن جهت منع سقاط جنین و حمول آن جهت لو و بخور آن جهت رفع سحر و فسون مؤثر است **قطن**
بضم قاف و طا و تشدید نون و بسکون طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیت و بعربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کرسف و برس و عطب و خرفع
و عصب الخرفع و تازه آنرا قوز و کهنه آنرا عضیم و بفارسی پنبه و بترکی پاموق و پنبوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس و شکوفه آنرا
کپاس کا پهول و حب آنرا بنوله نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است و در اکثر بلاد معمور و کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم
که مطلقا نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت
بادنجان در یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر
و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی و ته برگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزه القطن نامند بقدر گردکان
و شبیه بغنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل به بنفشی و شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلاد آن
ثمر آنرا بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آنرا بر قرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر می آورد و پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت
میکنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده
بمصارف مقرره می آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب گردکان تا مدتی میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم
و گل آن سرخ و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و مخمل که این نوع سیمهل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لکن پنبه
این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم است و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب
آن بزرگ پر مغز تازه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه
و گل آن گرم و تر و با قوت مفرحه **افعال و خواص** گل آن امراض الراس و القلب و النفس وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر
بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم مؤثر و از یک اوقیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب

قریب بکبر یهم سرسید الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و ما بینه لیس المسمّاة و فته از آن

محشو بدان و یا با فته ابریشم یا پشم محشو بدنیه خصوص تازه خوبیان فی نموده آن مقوی سحق مجفف بدن مصلح آن امراض الراس موافق صاحبان امراض دماغیه

و عصبیا مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن نافع زکام الاورام الحکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد دبنه سوخته که بجای مادت رسد

محلل اورام و رافع حکه و نافع آبله و سوختگی آتش بر کردن آن رجوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن در وران قالع جراحات مجفف اینها و بر کردن آن زخم

زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر عضای موجعه و اورام بارده بر عضو که باشد و بر فتیله الماز

مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصا که بران عضو و دلا زنجبیل در زبادرم کوفته بیخته خوب نکالی لیمو گرم کرده بر آن بسته تا مدتی بگذارند و باز نکنند و بستن پنبه تازه

دانه جدا کرده را چون قاری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده ضمن نموده بر ورم بسته بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل آب

بران پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر ثالیل مسمار بگذارند و سر دیگر آنرا آتش زنند که گرمی حرارت آن بثالیل رسد و همچنین تا بجراحات

نرسد تا سه روز بدان نحو و داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه و اشتهای مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم با دارچینی

و شکر در شیر دین و سکنجبین محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و جراحات حادثه در صورت و ورق

آن آشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع رطل نفاخ خصوصا با شربت سیب جالس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن بار و غنجل جهت نقرس

و ضربان دایم معتدل و با برگ حرفه جهت اوجاع مفاصل حاره بارده و حلوبس در طبیخ برگ تازه و کوچک اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع

و درد آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل جاذب خار ظاهر جلد الاذن چون شاخ بیدرا در گوش گذارند و طرف دیگر آن را

بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جاذب و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن حمیره بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن معجون آن

و شراب نیز آن ذکر یافت **فصل القاف مع العین** **قعنب** بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و با موحده بعربی نام شبرست و نیز بعلک الزیت

نامند و بفارسی زاحن باز و خافقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اندلس طرطینه در نسخه دیگر طرنیه نامند **ماهیت** آن نباتی است بر یک ساق ایستاده و

برگ آن قریب ببرگ سفناج و زرد رنگ و سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند راز یانه میخورند و طعم آن تند با اندک شیرینی و در آخر

اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف بقبقاب است قلقاس غیر این است و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح با موحده و لام **در ماهیت** آن خلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی

دوائی است که بیونانی سقراطیون نامند و آن بیخی است شبیه ببلبوس و بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ سوسن

و بلند تر از آن و برگ ارساء بزرگی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است

و گاه عصاره بیخ آن گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص سازند و صاحب جامع جون و طحال بمقدار دو درم میخورانند ما بار العسل که بآب باران سرشته

صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنگر سفید و سطبر و چون خشک شود مایل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بی گل و بی ثمر و که در هنگام بهار

شگافته بر می آید و همان که تازه بر آمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا انصبه الضبع نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم و بعضی آنرا بخته با ماست

که مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تند با اندک حرافت است **فصل القاف مع الفار** **قفر** بفتح قاف و سکون فا و را مهمله نام

آن اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین

مع اللام ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فا و را و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است بسریانی هیودا یا و بیونانی

و دبیونا بر شیو مینا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه سینه نیز گویند قریب القریه کفرا که در قدیم الایام آبادان بوده و حال

خراب شده و از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و ان

و آن دو قسم است یکی آنست که در زمستان در وقت هیجان ساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و حرکت
این نفس مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی النفط و تجربه برین غالب آنچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را
از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال میباشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب
میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده بر می آورند و این نیز ناصاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این صاف فی الجمله
زرد رنگ میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و نجای مخصوص به بحیره طبرستان بساحل آن دریا و گفته که از زمین بلاد روم
می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق نفس براق سرخ الصفت سنگین و خوشبوی آنست که بوی النفط از آن آید و خالی از سنگریزه
و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آن مغشوش بزفت و قیر نیز مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال
نامند از اقسام مومیائی است لطیف و اقوی از قفر الیهود است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قائم مقام زفت و قیر
و قطران و عنبر دانسته اند و در جبر و کسر و رض لحم و غضروف و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس دخان آن رافع زکام و نزله
و محرک صرع و مفتح ... آن و لطوخ آن ... ان جهت ... سبل و ... و حلابی بامین و تجفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان
و سنون بدان جهت درد دندان گرم خورده و خوشبوی دهان و رفع رائحه کریهه آن و طلای آن اعضاء اعضاء الصدر جهت سینه نافع اعضاء النفس
اشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه و اورام لوزتین و خناق
بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء الغذاء و النفض بلع نمودن مقدار دو نخود به تانه خربوزه آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون
منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض
رحم مطلقا و رفع سیلان آن و تقویت اعضاء و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و برآمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و اشامیدن آن
با اندک جندبیدستر و شراب جهت ادرار طمث با اوس العلاج لقوت نافع و اشامیدن آن با سرکه محلل دم از زده نمودن منجمد در معده و داخل سفوفات اعضاء
مقویه معده و معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر مینماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا مفید الآلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت
اعضاء و اوجاع مفاصل و اورام حارة النقرس و عرق النسا و استحکام عصب و اعضاء بارده مستور شرب آن و ضماد آن با آرد جو و لعوق آن و موم جهت عرق النسا و نقرس
و اوجاع مفاصل تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه سقطه و تفتیح بخار و تحلیل
اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم گردیده میشود و جهت التیام زخمهای تازه
و رفع کرم آنها مفید الزینه لطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوباء و برص و بهق السموم طلاء و اشامیدن آن با فلفل و شراب جهت
هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم الخواص دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب است و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر ذنب انگور
رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر صحیح در بین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطلقا مقدار
آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

فصل القاف مع اللام

قلی بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام
و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان اشخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و ...
اشغار نامند **ماهیت** آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن اشنان تازه بسیار جمع میکنند
و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد و چنانچه در اشنان ذکر یافت و
هر چند در آن اشنان رطوبت و سفیدی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی دگرده به بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد
و از نبات رمث و رمرام نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه

الکریزه با خاکستر آجیده مسموع گشته که در ملتان نیز اقراص تعمل می آید و در جائیکه گیاه انرا می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت
سائله از ان دران جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صابون سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که فوق نامند و بعد از ان ممزوج برشت
و در مرام بحجه بامنه خاکستر سیاه که دران پارچهای کوچک باشند زبون و جزو اعظم صابون است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت
افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بورات اعتصار الغذا چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بخیر علقه بتنقیه نموده
منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی یاویس العلاج و تحلیل ورم و طحال العین
آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثاآلیل وغیر با طلای آن خورند و گوشت زائد زخمها را زائل کنند و ثاآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب
و سعفه و قشار یکدرم آن کشنده در سجان روز دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و تنها مداوای آن صابون خورده آشامیدن ادهان و مرق
چرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن تنهائی ممنوع است بعد از ان زیرا که محدث لبسی است که منع آن دشوار است و چون آنرا در روغن
حل کنند و بر انگور بپاشند زود آنرا مویز گرداند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد **قلا لبنش** بفتح قاف و لام و الف
و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتی است مسمی به خوخ المروج جهت مشابهت آن در رنگ و برگ و ثمر جها و اما آنکه برگ این از آن
کوتاه تر و از آن عریض تر و برگهای قصب این تر و تلک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در مستسقای آب استعمال مینمایند
و بسیاری آب نیل را بدان میکشند و بعربی دخیر نامیده و فرقه آن لقه با اندک لزوجت است **افعال و خواص** آن شیخ ابن بیطار گفته بعضی
آنچون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن در بنیاب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف
اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از ان است و در غیر مصر من آنرا ندیدم **قلب** بفتح قاف و سکون لام و با موحده بلغت عربی
بفارسی دل و بلاطینی ... نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و دل عضوی است که تکون میبابد بر
قول اصل و مبدأ و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا اکرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت میماند و سرد میگردد و گوشت آن
بسیار صلب و بطی الهضم اولی اجتناب از ان است مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین آن از
مواشی دل گوسفند و بز کم سن نصف سال گذشته و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از طیور آبی احتراز نسبت **طبیعت** آن
مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرمتر از غیر آبی **افعال و خواص** آن
مقوی دل و دافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن مهر انجبین و بختن آن با شحم در روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و با کباب قیق بر
کنجد یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائیست از برای آنجا که در ریاضت
ایستی تطولد و اکتحال خون تاییدکه در هنگام کباب کردن از ان میچکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوان در طی آن ذکر شد
و میشود انشاء الله تعالی **قلب** بضم قاف و سکون لام و با موحده و بعجمی ... بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لیلیس فرس یعنی ...
و بفارسی سنگ سبوبه نامند و سلیمان بن حسان گفته که این نبات الصباغین یکی از اسمای غضه است نامیده اند برای صلابت سفیدی
تخم آن و نواب علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان می بریم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم ... نامند و بیکه آنرا کلهتی دانسته غلط کرده جهت
آنکه کلهتی حب القلت است بتای مثناة فوقانیه نه با موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء
مذکور شده و ... را در بنگالی ... نامند و ... نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت سنگ سبوبه نیز در حرف السین **ماهیت** آن سلیمان مذکور
نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من بسی گشته و دیده ندیده ام مگر بار بار بکر لطبا هر مدینه آمد برازنگ
زاویه معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلت است که در حرف الحاء ذکر شده **ماهیت** آن گفته اند حب تاهمیت

برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن کلفت‌تر و عریض‌تر و نرم‌تر و از آن نجیبه نزدیک زمین است مفروش بر آن و شاخهای آن باریک و بسیار و تا یکذرع و زیاده دیگر از آن

شبیه باذخر و صلب و اطراف شاخهای آن چیزی شبیه به ساق مستقیم بدو قسم و بر آن برگهای ریزه و مابین برگها تخم آن و آن سفید صلب و شبیه بکرسنه کوچک

منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه و تلهای گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن

در سوم گرم و خشک و الطاکی در دوم دانسته **افعال و خواص** آن عضو ما رئیسه جهت سرفه بارد و مزمن و ربو و ضیق النفس و اعضاء الغذاء و نفث جهت

فواق و صرع و سهال و ادرار بول با شراب و ضماد جهت سنگ گرده و مثانه و دفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت بواسیر نافع و لعاب مضعف

منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلفت** بضم قاف و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه معرب از کلمه هندی است و بفتح قاف و کسر

آن نیز آمده و بسریانی قلفا و بیونانی اقونیا و بر وی قوانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت **قلسو فو دلیون** بفتح قاف و سکون لام

و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فا و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است

صغیر القدر ریاحین مستعمل در کردو نا ر منبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه برگ نوعی از نمام که آنرا افلیس نامند و گل آن شبیه بار جل الغراب و متفرق

و بعضی از بعضی مانند گل فرابیون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با جوهر لطیف محرق **افعال و خواص** آن آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت

هوام و شدخ و عضل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع ثالیل که آنرا بیونانی افرو خوددس نامند مؤثر چون چند روز بدان مداومت نمایند

قلفونیا بضم قاف و سکون لام و ضم فا و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مقصور لغت یونانی است بفارسی زنگبازی نامند **ماهیت**

آن گفته‌اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته‌اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی یا قوقا نامند و آن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبیخ

آنرا انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده‌اند کسانیکه آنرا راتینج لعینه دانسته‌اند بگمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن

حالات بلکه مخصوص بعضی از اصناف است که بطبیخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد

مانند قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بطبیخ صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع صنافه

است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلقاس** بفتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف

و سین مهمله لغت عربی است و گفته‌اند بضم اول لغت رومی است و بسریانی قلقاسی و بر او ذی القبس و بهندی اروی و بدکهنی جکلا و بنگالی کچونا نامند

ماهیت آن ابن بیطار و بغدادی نوشته‌اند نباتیست که نزدیک آبهای بسیار و میروید برگ آن املس برگ شبیه برگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر

و بر برگی رسانی چلیچا از یک بیخ رسته نهایت بسطبری انگشتی و بیخ آن ببزرگی ترنجی و کوچکتر از آن نیز بقدر زردی ظاهر آن مایل بسرخی و باطن آن سفید

و طعم آن با قبوضت و حرارت و با بورقیت و لزوجت کامن و چون در آب جوش دهند و آب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبیخ دهند قبوضت و حدت

و بورقیت آن زائل و لذیذ و لزوجت کامنه آن زائل گردد و بری نیز میباشد و لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله میشود و دیده شده بیخ جنگلی بری آن

که نزدیک آبها و کودها خودرو است کچو نامند شبیه بآن است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری نازک و دانی شکل و تمیز و بتدریج باریک شده

تا برگ پیوسته و بهر یو بتدریج تا نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن

در ایام برشکال و شبنم اندک اندک آبی سماید منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک و نیم ذرع و بعد بر گشتن آن

از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه بوی زرد چوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم

کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبیخ بنحو مذکور بالکل زائل نمیگردد و برگ آنرا نیز نجیبه میخورند و آن نیز

با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و عریض‌تر حدت و بورقیت و لزوجت آن کمتر

اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا چند آب جوش داده و تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب آهک کرده نجیبه و افاویه حاره کشنیز و جوز

وزرد چوبه داخل نموده میخورند لذیذ میباشد با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن کشیار صاحب وقوف اند اول در آب زرد چوبه انداخته که خوب رنگین شود دیگر نیز
در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد و نیم خام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد از آن در آب بگذارند گرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد
ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده بدون گوشت ساده یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در حین طبخ
لزوجت آن که اکثر گرفته را دانند و بریان نمودن در روغن نیز و این از نیز طبیعت آن کلی مانند آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز
گفته اند افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و محرک باه و دانسته اند و عضا ر لصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و اعضا ر الغذا ر لنقص سوء
الهضم و رافع سحج معا و سحج و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقا و لاغری گرده و اسهال صفرا و ماء صفرا و مائیت رقیق و ادرار بول
خصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ سماخ مطبوخ آن نافع لعضا ر دیر هضم و مولد سودا و سده و مصلح آن عسل و سکنجبین و داد و به خوشبوی مانند دار
و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مربا مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج میباشد و معده و نوشته اند که آنرا تخمی میباشد و در افعال قریب بتخم کرنب
مقدار شربت از قسم آن در دوم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا بد و ثلث و نوعی از قلقاس میشود و صلب تر که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و دفع
آن جهت نضج اورام و دزد و سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال
و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **در ماهیت** آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفید که
بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغار و بیونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقادیس صنفی میباشد
صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مائل بکبریت و این را
بیونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزا و سست و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزاء المعجمه
مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مثناة و الف و راء مهمله **در ماهیت** آن اختلاف است
اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زود شکن است
و در زاج نیز ذکر یافت **قلاقل** بکسر دو قاف و سکون دو لام و بفتح هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول نیز نامند
بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوار جکینه نامند و بیخ آن را گویند مغاث است **در ماهیت** آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه
بنبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن زعفر الرائحه و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن
در غلافی خشن سفید و بزرگتر از فلفل و املس بیرون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید مستعمل است و بعضی آنرا
حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شد در بنگاله آنست که نبات آن بقدر یک دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک مرخ و زوج متصل بهم که با
آن سوده و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر یک شاخه که تو بر تو است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره در هم پیچیده
بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل و تخم
آن در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخها بر یکدیگر است و در خامی سبز میباشد و بیخ آن سرخ رنگ و باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و
با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کبیبه و نبات و یا خایند و عسل
سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل تخل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم اوقیه مضر
اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث سفینه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا
نیم وزن آن اهلیل و چهار دانگ مغز تخم خیار زه است **قلوسمسن** بفتح قاف و لام و سکون او و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الدب
و ازری بوسیر دانسته ماهیت آن نباتی است و پنج صنف میباشد و ماهیر و هر نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید نزدیک

میباشد و برگ با دو آن شبیه ببرگ کلم و سفید تر و عریضتر از آن ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند تخم بر ساق آن و گل آن مائل بزردی
و تخم آن ریز و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و آنرا برگ درازتر و باریکتر از آن صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای
آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر و اطراف آن
کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مائل بسرخی
و تخم آن ریزه و تیره رنگ مدور ما جارت و تلخی و این صنف بحیل که تنباکو باشد آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت **طبیعت**
همه **اصناف** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و باقوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام بابونه سرخ
است ضماد آن بصدر النفاذ از نفث دم و نزول کمیغاک ازبیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلان و باشراب جهت منع اسهال و بیخ آن جهت سرفه بارده
و ضیق النفس و نگهداشت عضل الادرار و حرق النار و ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و باعسل و شراب جهت قلاع و قلوس
و جراحات و گزیدن عقرب ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اما عوذ **قسطولوقابن**
بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و بای و ضم بای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و آنرا شجرة الی ما لک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الصباغ
و قسطولوقابن نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن برگها و
اطراف بعضی مائل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی و بیخ آنرا ریسا نامند و بیات چون لسکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و گویند
از نبات آن نیز نامند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ میمانید **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس رعاف و نفث الدم
سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**
قمری بضم قاف و سکون میم و کسر را مهمله و یا نسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلاد سکندریه است جهت سفیدی
رنگ این مکان آن بلاد و واحد آن قماری آمده و گفته اند قمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه نامند
و ترک آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی فاخته نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر و باطوق بسیار مانوس و خوش منظر
و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحرف از صوت آن ظاهر میگردد و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ
نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک اقالیم هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بود یک قمری بود که چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن
سرخ و اشکهای آن جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن گشاده میپاشیدند بردی حاق میشد **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویه لطیفه
است مداومین بدن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بپاشانند باعث سرعت تکلم است قبل از هنگام آن الخواص گفته اند
بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر در آن و چشم بد است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف
و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنستکه
قمقام را پاهای بسیار است و بر بیخ موی میچسپد و آنرا قام مینامند و قمل شش دست و پا دارد و در بدن اندک میگردد و مردم آنرا بار یک سفید آن
و آنچه در موی بهم میرسد اغبر سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون مییابد از سیاه و میگون و سفید و غیرها و ماده آن
زیاده از آنست و قمل را بعربی سیبش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده تکون آن عرق حادث
از کثرت فضلات ردیه کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم غسل آن و پوشیدن جامه تنگ است آنها و قوت مزاج بدن و هر چند ماده آن ماده تکون آن
در موی سر و ریش و لباس و جامها چرک که تکون آن زیاده میباشد و در تابستان بکثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است و دارا النمله و لنبه باکثیر تکون آن کم میباشد

۵۰۴

کم میباشد یا کم میباشد **افعال و خواص** آن چون شش سپستان کوبیده را در سوراخ با قلاگذارند و طلی نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد در بران شیر بیرون شد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است والا بدختر و بعضی گفته اند اگر بمیرد حامله به پسر است والا بدختر و اندا اختلاف سپستان کوبیده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و باندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب سیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن سپستان بسیار بهم رسد تدبیر دفع آن آنست که جا بجا بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند با خاد ریساعت دفع آن کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ترمذی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند زود دفع سپستان میباید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که ترد قریب بموت از بدن انسان میگریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند از ان بر شیم سازند و تیره چسبنده تر میباشد از بر شیمهای دیگر گفته اند قمل متولد در جوب آشنا است نمیدیدیم آن جهت قرحه رئیه و تفتیت حصاة نافع و این از جمله محالات است زیرا که این مقدار بهم رسیدن متعذر است

فصل القاف مع النون **قنا** بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربیست و بر چند معنی آمده از انجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بمعنی اطبا گفته اند که بفتح و بالقصر قصبست و واحد آن قناة به هاست و جمع آن قنوات و بر عود الطیب شیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از اندوطالیسون است و نیز گفته اند بهم نباتی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و بحرود نزد عامه عرب بکلنج و نزد بعضی بطبه یا لبه بکلنج در حرف الکاف مع اللام بشار الیه لغات مذکور خواهد شد **قنابری** بالضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح بای موحده و را مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر بای و کاف مهمله و یا نیز آمده و نیز آنرا العربی عکاول و قملول بکلول و ذو موق و شجرة البهق و بیونانی فیقیا الون و بربر قبار و مسکدوس و بخراسانی بزغست و بفارسی بزنه و بخجند شیرو سیاه و سبزه و در اصفهان موجه نامند **ماهیت** آن نباتی است که در اول ربیع میروید و تا آخر آن میماند و تلخ و گفته از البقول صحرائی است و برگ آن کوچک تر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و ثواب معقور مبر در شیه اند برگ آن شبیه است ولکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه با سفاناخ و با اندک تندی و تلخی است لکن رشیری و ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلاف لطیف خود در هر غلافی چهار عدد و بسیار شبیه بتخم دل و بهترین آن تازه است که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و مقطع و از اله و رمه نافعه آن جهت جبر و دین و برد و عضار الصدر و الفتار و النفس منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و دفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت لوسیر و معص و تحلیل صلابت رحم نافع آلزنبه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دواست ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زائل میگرداند و مجرب تورند من آن جهت امراض مذکوره و زخم بستان المسموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی مؤثر مضار و مولد سودا و حصوصاً ناتک برده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است **قنب** بکسر قاف و فتح نون مشدده و با موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ابق و بیونانی ... و بلغت دستیرس بسریانی قنبیرا و بر دمی کتانی و بفارسی کنب و بهندی بهنگ و سقای و باصطلاح ورق الخیال و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و فلک تاز و عرش نما و حب الملک و کیف آنرا سبز انگیز و مولس الهموم و حیدر اخضر و زمرد رنگ و برگ کاک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آن اقنب نامند و از ان مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از ان خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر از ان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ ابریشمی میکند شگوفه و غبار زعفری و شبنمی که بران می نشیند

و غلیظ و چسپنده است بهم اجمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان ها کشیده تدخین میکنند و سکر بسیار می آورد خصوص شیلم آن و آن هر چند چسپنده تر و غلیظ تر بیخ
باشد قوی تر است لهذا است که بسبب کمال قوت هلاک میگردانند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد هم میرسد مانند بنگ کشمیر و بنگاله
و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیف تر و بعضی فارسی را قوی از همه گفته اند بر یک بری
بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر از بری و جبلی
و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و برگهای آن برگها پنج یا شش یا هفت تا هشت و اکثر فرد میباشد بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک سبز
آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن از درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و به دشواری اگر قلیلی از آن
بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بحب الصنوبر و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب
و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و دانه نیست اند و بیخ آن مغات و شیخ ابن سینا گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که از آن قنب هندی
نامند و ندیدم من آنرا مگر در مصر و آنرا حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند بسیار مسکر است که یک درم آن زیاده بر آن از جهت سکر بدر برده و بر عونت و اختلاط
عقل و جنون منجر بسیار دیده است که هلاک میگردانند و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از معجون و غیر آن **طبیعت** برگ آن مرکب القوی و در سوم گرم
و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک در غایت برودت و لحای آن سرد و خشک با اعتدال
افعال و خواص آن از جمله تجاری است که برگ آن بسبب کثرت قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می آورد بجزء حار لطیف
و تخدیر حادث از جزء بارد و بعد از زوال و تحلیل جزء حار لطیف و ظهور آثار جزء بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب جزء حار خیال و فکر
لطیف و دقیق میگردانند و عطش و شهوت طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگردانند و بالاخره بکثرت استعمال باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن
و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیر دبیهای معوی فعل آن در بیماریها
مسطل آن اعضاء الرأس سعوط برگ بری آن منقی دماغ و غسال الحصاره برگ آن جهت رفع ابریه و حبس موی سر و قطور عصاره برگ بری آن در
آن جهت تسکین درد گوش گرم آن عصار الغذار و نقعش خوردن برگ آن نافع رطوبات معده و حابس البطن و مدر بول و دوی رانافع و مسکن
مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور در ورکب بسیار مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده آنها ضماد
طبیخ بیخ بری آن ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و جمره و تسکین اوجاع عضلات و اعصاب که در آن کیموسات فاسده مانده باشند مفید و چون برگ خشک
آنرا بکوفته و اندکی آبی بر آن پاشیده و گرم کرده و بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة المائیة و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم
و زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن بار و غن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حامض بسیار
مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراگنده کننده ریاح و مولد خلط ردی و قوی الاسخان و مبخر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر
مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث فرح احشا مصلح آن خشخاش سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه
حامض است و دهن شاهدانج که نامند روغن بادام گیر ند گرم و خشک جهت درد گوش و عصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تمریخا نافع
و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری بآشامیدن آن دارند و گمان فاسده خود معتقد اند که عمر را
طویل و خیال و فکر را زائد میگردانند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند این است که **بلیت** بنگی زدیم و سر انا الحق شد هنگام
ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود و اکثری از این طائفه هر صبح تمام برگ آنرا سائیده در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می آشامند و بر که از
امثال ایشان دارد شان میگردد تا او تو ضع مینمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند تنهائی و یا با کمی شکر و یا با نبات
با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای نفسی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه کثیره میخورند

و مثلا دمیگردند اصحاب میباید و بدن ایشان فربه میشود بکثرت اجتماع رطوبت لیس اما با مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف باصره و کثرت نزلات و دوار و قرابیطس و وسواس و تهیج اطراف و سوء القنیه و تغیر رنگ بشره و اسهال امعاء و ضعف باه و سقوط اسنان و نحو و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سور فکر و اندیشه خود و خیالات البسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ان معاجین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل حبس آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و گره آنرا گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی برشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند نیز و بدین آنرا بانواع دیگر اخذ مینمایند و بعضی که بسیار دوستی میخواهند قادری از حبیش آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور است به شیرزاد خانی ست که از کوهین ساخته احیانا نامی آورند که یک حبه آن سکر بسیاری آورد و جز و عظیم آن روغن بنگ حرش و لمان و جواهر بجنها قوی مخدر و مسکر دیگر است

قنبره بضم قاف و سکون نون و ضم بای موحده و فتح را مهمله و بالف عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر بای موحده و بعربی ابو الملیح و بفارسی چکاوک و چکوک نیز و بیونانی بردالوس و بربید الوس و بلاطینی کاربنه نامند **ماهیت** آن مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن بنام خاص است و شهرت آن بدان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشت اکثر لحوم سائر عصافیر و این اقوی از انها است و مداومت کباب آن صالح الغذاء و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر و مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است

قنبیط بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله مثال القفا ارسی کلم رومی و کلم گذ نامند **ماهیت** آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص و جدا بودن است و در عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بقیش العیار است برگ آن شبیه برگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیمتر و سبزی آن با غبرت و سرسبزی و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن حبه آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع الشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هر چند هوا سردتر باشد بهتر میشود و بعلی و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیفتر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم میبندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن دیگچه سفالی که بهندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از بصنعه بشیر بگل بیکبرند و بدان آب همیشه میدهند خوب لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بر میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب در هم پیچیده است و نیز قسم دیگر از این میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر رنگ و ساق برگ آن بنفش یا سبز خفی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده آن است **طبیعت** آن مرکب القوی با رطوبت مائیه غلیظه و با دوا ارضیه کثیفه و حرارت مفتحه لطیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است

افعال و خواص آن با قوت مفتحه و محلله و مبهیه و نفاخه و مدر بول و مولد خون سوداوی و مکرب و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و باعث سبب تبخیر آن و آشامیدن آب آن ملین و مسهل طبیعت آن جهت اوجاع مفاصل نافع و مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا اکثر ریختن و پختن با گوشت فربه و روغن بادام و زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بیش آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کننده بهی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه ذریت و آنکه بخورند مولد سودا است زیاده و از کرب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد

قنبیل بکسر قاف و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام لغته از معرب کبیلای فارسی است و یا معرب کملیه هندی

آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزیست رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه نشین
می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف و لطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی
گفته اند بزر و رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان
یامن میآید و جمعی آورند و از آوردگان استماع یافته که از درختی حاصل میگردد که آن درخت را می نشانند و بطن ایشان بزر و آن نیز بحارست با شبنم
می نشیند و آنچه محرر رسیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه برگ آن و از آن بزرگتر و خاردار
آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و لعد رسیدن سرخ میگردد و لعد بکمال رسیدن شگافته از جوف آن بحیری سرخ رنگ
تیره بر می آید و بر زمین میریزد و مردم آن را جمع نموده بر میدارند و بجای قنبیل آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک
و رمل است غیر خالص و سنگین والعلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدیده **افعال و خواص**
آن آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج قیام کرم معده مثل حب القریع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و
عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور نافع مضر بمثانه مصلح آن کتیرا و شیح ارمنی و مضر بمعده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس یک
کابلی مقشر و سکبینج و القروح والجرب والقوباء و زرم سوده آن مخفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب و کلف و بثور و قوبا نفاخ
که اولا عضو را بروغن گل یا روغن تخم ناکیسر بتخفیص سعفه و جرب و قوبای اطفال مذکور تدهین آن و خوردن اطریفل و دوا و معجون آن و استعمال
آن واطریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی را ترابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طای مهمله مشاله و سکون واو
و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و صحیح آنست که معرب از جنطوریه رومی است منسوب بجنطوریس
حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی سکیلای و بیونانی اوسطرون و بفارسی بزر و لوفا و کرلون نامند
و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میروید **قنطوریون کبیر** که آن قنطوریون غلیظ و
بیونانی قنطوریون طوما عالیقی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند **ماهیت** آن بالی است ساق آن شبیه بساق حماض و سبز
بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته در سر آنها قبها شبیه بقبه خشخاش مدور طولانی و گل آن سرخی رنگ مایل بشبیه بعصفر
و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه برگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا دو ذرع
صلب سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون منبت آن
زمینهائیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و شبیهها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض بالیفی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تلهای بر آشجار میروید و گل آن سرخ
رنگ مایل به بنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلند تر از بری گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری لیکن گل آن مختلف
الالوان و عامه اهل شیراز آن را گل منجک و گل ترنقلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از آنها
بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم می آورد و قوت آن تا ده سال
باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصاره و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل **افعال و خواص**
آن محلل و قابض و جالی و بجهت اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد و از آن در ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج
و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از
افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگردد و اند عضای الصدر و الغذا و لنفض جهت ضیق النفس و عسر

و عسر آن و ربو و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض
و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین موثر و الجروح و القروح و النواصیر
ضماد تازه آن تنهائی و خشک آن تنهائی و با مراهم جهت الزاق و چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه غائره و نواصیر
و اوجاع عصب و فسخ آن کبیر عصاره و عرق النسا بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب با قنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مفتح و ملین مصلح آن عسل
و شیر بیها مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حنطل قنطوریون دقیق و عصاره آن و جهت امراض مذکوره نافع
و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد ولوقیا میشود عصاره آن را گرفته بجای حنطل استعمال مینمایند قنطوریون صغیر که آن را قنطوریون دقیق
و جوز تانی نامند قنطوریون طولیطون یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طامقر دن یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آن را ملیسون مشتق از ملیس که معنی آن ایستاده
است نامند جهت آنکه اکثر سنبت آن کنار آبهای ایستاده است و در لطایخ نیز میروید و بفارسی لوفای خرد و کربون نیز گویند **ماهیت** آن
نباتیست که بر کنار آبهای ایستاده و در لطایخ میروید بقدر یک شبر و زیاده بر آن شبیه با وفاریقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا
و پر شاخ و برگ آن شبیه برگ سداب گل آن سرخ مائل به بنفشی شبیه بگل شبو و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل و جمیع اجزای آن بسیار
تلخ بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مائل بزردی
نبات ربیعی است و در آخر ربیع میروید **طبیعت** آن در سوم گرم خشک **افعال و خواص** آن لطیف
برگ و گل آن قویتر از عصاره آن و مجفف و بی لذع و مفتح و مسهل منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل
جهت عضلات الرأس و العصب و الصدر و الکبد و المفاصل و لسموم و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در مضاجع
بالان و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم
و حم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت
نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و با بار الاصول جهت
طول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و به ستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ بیخ دو درم آن بار و عن کبیحا و به ستور
قولنج بحدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه و لزجه است و افراط عمل آن موذی است و اسهال الدم
آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه و ردیه عسره الالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه
و انضمام مواد با عضا بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن با مراهم محففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و با بیه جهت منع
انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو
جهت حاره آنها و گل آن ضماداً و شرباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق
اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند و درخت سبز تر و تازه آن را با ثمر و بکوبند و آب آن را بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی پاکیزه بر هم زنند
و اگر در یکروز خشک نگردد شب سر آن را بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصاره است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه بر هم
میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آن را نیمکوفته بیجوشانند در آب بجوشانند پس بجوشانند و نیکو بمالند
و مکرر صاف نمایند پس بآتش ملایم بپزند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و بهمین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب
بسائر اجزای آن **افعال و خواص** آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و ضماد الرأس
آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و حبس عارف حصوصاً با اندک زاج و کافور و آب بیخ و طلای آن با سرکه بر بثور سر و صداع جهت صداع

۵۰۹

حادث از احتراق سحق و آشامیدن شراب و چون موی سر را بمویره زایل نمایند و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و در یابیدن موی
مجرب و اکتحال عصاره و رقیق آن جهت بیاض اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم ملتحم چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت
[illegible] ملتحم چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع و جلا و [illegible] عین و رفع آثار زرنیخ و تشعیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و چون
ملک چشم را بهم بیامیزند و عصاره آنرا با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش
و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع
کری و مضمضه آن با گلاب جهت رایحه کریه دهان و قلاع متعفنه آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره
آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب جهت تشقق لب و اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه
جهت امراض سینه و اعضاء النفس و حمول عصاره تازه آن بدر حیض و اخراج جنین [illegible] مصلح آن صمغ عربی و کتیرا مقدار شربت از تازه آن
یکدرم تا دو درم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه سی چهار درم و از عصاره آن یکدرم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن
و بعضی بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازه آنرا با روغن زیتون بآتش ملایم بپزند تا آب برود [illegible]
گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و از رفع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده [illegible] و تحلیل ریاح و از رفع [illegible]
ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و فتح فا نیز آمده [illegible]
[illegible] و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بعربی [illegible] و یونانی قوقا روس و بسریانی [illegible] خارپشت [illegible]
و شیخول [illegible] و بهندی ساهی و سارسل [illegible] آنرا [illegible]
جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست مدور بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و جمع گردد مثل [illegible]
و خود را حرکت دهد از میان آنها خار را بقدر یک تیر [illegible] جدا گردد و برآید [illegible] اگر بر بدن کسی برسد اندک زخم نماید
و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بقدر گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بقدر سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا یک شبر
و زیاده بر آن نیز و آنرا ادل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن موها
ست مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن کهنه بزرگ است و در جزیره
از جزایر زیر باد گوئیا جزیره جاوه است که تباوه نیز نامند و در جوف بعضی قنفذ مانند زهری تکون میابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و گاو و میمون
و غیرها و اهل آن جزیره [illegible] هفتاد دینار میشود [illegible] بدان برده اند و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بقدر
بلوطی و اندک کوتاه [illegible] و کوچک آن بقدر [illegible] و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میگردانند و آن آب مستعمل در انواع [illegible]
بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و محتمل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در پادزهر در حرف البا مع الالف ذکر یافت
طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم افعال و خواص [illegible] آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشا و [illegible] خشک آن [illegible] آن
جالی و محلل [illegible] اعضاء الراس [illegible] و النفس گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و [illegible] جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل
و استسقا اگر [illegible] و [illegible] مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سلس البول و در فراش اطفال [illegible] اکل آن باعث عسر البول است [illegible]
[illegible] جهت استسقا [illegible] محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت [illegible] والجرح
والقروح [illegible] آن جهت [illegible] و تحلیل [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت جذام [illegible] آن [illegible]

رماد آن رافع کلف و نمش و بازفت جهت داء الثعلب و باد و بیه مناسب جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر الحمی و السموم و خوردن لحم آن نافع
جهت مرض و نهش هوام و سایر سموم و بخور مرم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب البصار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و زنگ زنجار مصلح آن و طبا
پختن آن با آب و مطبخ نمودن آن با روغن بادام و شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مرارهٔ آن گرم و خشک در حالی و بحفف و اکتحال آن رافع
بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم سرشته زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین میت و
و لادل یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن
و طلای خون آن جالی کلف و زائل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض و گفته اند که از خار دلدل در هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند
و تنافر با مار خصومت می نمایند و مار را میکشند باین قسم که گرد مار را بدین گرفته سر را بازدن میکشند خارهای بدن خود را ستاده میکنند و بهر
اضطراب میکند و زیاده خود را به بدن او میزند زیاده مجروح میگردد و آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن
حیان الصوفی در کتاب خواص گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است باین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت آنرا در آفتاب
خشک نمایند آنمقدار که توان کوبید و یا براده نمود و پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال تا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد و پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی
زائل گرداند و موی برویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند لیکن مالیدن قوبا بسطرون القوت که سرخ گردد
و طلای محرق آن با دهن الآس یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند موثر و طلای پوست سوخته آن با جزر دل و عسل منزوع
الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و سقاط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه بروید مکرر طلا نماید
و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیاری
نمود و دردی در جوف آن بهم رسیده و پس از یک ساعت بول بسیاری کرد بمقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آن اگر چون
اخذ نماید و زهرهٔ آنرا برآورند و با سرکهٔ خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال آن زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای زهرهٔ خشک کردهٔ آن رافع برص
تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهرهٔ خشک کرده کوبیدهٔ آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده و عند الحاجت با سرکه
سوده جهت بواسیر دامیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ میشناسد انقلاب گردش اهویه را
پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانهٔ خود را از آن طرف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص یونانی بدان
واقف گشت و تجربه یعنی خانه برای قنفذی در خانهٔ خود ساخت بنحویکه دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل
هوا به حر و برد و آن شخص بسبب این کرامت بمردم اخبار مینمود و مردم مستبعد میشمردند و قدر و منزلت پیش ایشان عظیم بود با آن جهلا و لحم بحری آن
لطیفتر از بری و نیکوست برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید قندس بضم قاف و سکون
نون و ضم دال مهمله اسم گندم است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سگ آبی الحجاری را نیز نامند که خصیهٔ آن جند بیدستر است
و پوست آنرا برمیآورند و از آن خز و رخوش و البسه و غیره میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کننده
برودت و ریاح از بدن و طلای آن جهت نقرس نافع است

فصل القاف مع الواو

قوطلیدون بضم قاف و سکون
واو و فتح طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قوالیدون
و اهل مغرب اذان الملوک و لسان الحوت و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکبایی است که بیونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از ارجه
مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی از ابردن است و لهذا بعضی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه

تشبیه بمجلس است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن مستدیر باندک تحویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن تیغ آن
مانند تیغ [illegible] و [illegible] **طبیعت** آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رادع و جالی و محلل استسقاء [illegible]
[illegible] آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب عسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الادرار و الجرح [illegible]
آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاق که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد و حصارۀ بیخ و برگ آن محلل ورم و زخمها و با شراب
سریع کننده بقیه جراحات است و از ادویه مجهولة الماهیت است **قوقی** بضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یا **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه به
انسان است در شکل و انفحه آن در قوت مانند جند بادستر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن جهت صرع
و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر ریزند و لجه از زمانی آب را بر دی
انفحه آن ریزند بردی آن را نگاه دارد و آب گرداند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد

فصل القاف مع الهاء

قهوه بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و با اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع بمحکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است نزدی شارب خود را سیر میکرداند پیش آن
محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و بنادر بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون مذکور
شد

فصل القاف مع الیاء

قیر و طی بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله و الف
یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی سوم روغن نامند **ماهیت** آن عبارت از موم گداخته در روغن است برزوغن که باشد از روغن گل یا غیر
خود ساده مرکب یا مرکب با اجزای دیگر بجهت اعراض مختلف میسازند و نسخ آن و تفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء
مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیصوم لسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی ابروطانون و ابرطانا سیا و احمشیا نیز نامند
برنجاسف و بنجاسف نام بجای [illegible] و بلادی ما در آن [illegible] بر تراک شیرازی سر زرد که [illegible] سپیدی که [illegible] نامند **ماهیت** آن گفته اند
برنجاسف جبلی است گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه بسیسنبر و گل زرد آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده و مایل
بسفیدی و ماده آن نباتی است مستشاکل مشاکل شجر مایل بسفیدی شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن گل
جسیمه و در سر اطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ خوشبوی و باحده و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس در تابستان گل
میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است بخود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که ساق برنجاسف
شاخهای بسیار سبز و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر ارباب لغت گیاهیست که بر ساق میروید و برگهای آن مانند برگ ساق آن سپید و برگ متصل بساق آن
سبز و پیش از زمین و در انتهای ساق آن قبه چتری که گل است و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه برائحه برنجاسف و زرد رنگ و تلخ طعم و با آن
متشابهت حتی بعضی قیصوم را نوعی برنجاسف دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در اول گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال**
و خواص آن قوت تحلیل آن زیاده از افسنتین و اعصار الراس و نسول آن جهت صداع بارد و اعضاء العصب و الغذاء و المفاصل و المزاجی البارد
و التمیز آشامیدن مطبوخ آن با ادویه مناسبه جهت در سینه و ضیق النفس و قتل حب القرع و کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و دفع حصاة
و تفتیت سنگ گرده و مثانه و شرب عسل و ریاح مفاصل و حرق اعضاء و از ادویه قاتله و لدغ هوام و گزیدن عقرب و بادشراب جهت دفع
ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرب و ضماد آن جهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن هر دو و ضماد و حمول آن مخرج جنین و ضماد
جهت تحلیل اورام و اندمال جروح است و بستور و مطبوخ آن با سرخل بجهت اورام عسره و تحلیل الرتیه و دود آن ضماد سوخته آن جهت [illegible]
حیه احصار و دارالتعلب با روغن بید انجیر یا روغن ترب جهت سرعت برآمدن موی موثر الخواص افراش آن بد بستور و بخور آن گریزاننده هوام
[illegible] مصلح آن کثیرا و مختص مضر معده و مصلح آن عسل و شربت مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و مادوریج در دهن آن که [illegible]

کہ از برگ و گل آن مرتب نمایند جہت اکثر امراض باردہ عصبانیہ و اورام صلبہ و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع از حمیات

نامیست **قیقہر** بفتح قاف و سکون یاء مثناۃ تحتانیہ و فتح قاف و ہاء و راء مہملہ و قیقہن بنون بجای راء و قنیقہر بنون بجای یاء و قنیقہر بزیادتی نون

مفتوح بعد از یاء نیز آمدہ بلغت یونانی ست و بعربی شجر و بفارسی لعل معبری و بہندی رال و دہونہ نیز نامند **در ماہیت** آن اختلافست و آنچہ

بتحقیق پیوستہ آنست صمغ درختی ست کہ در ہند و بنگالہ بیشتر بہم میرسد فی الجملہ شبیہ بسندروس و نرم در خوکہ زود سائیدہ میشود و با اندک حرارتی کہ

از آتش یا آن رسد گداختہ گردد حتی آنکہ آفتاب نیز آنرا نرم میسازد و کریہ الرائحہ فی الجملہ شبیہ برائحہ قیر و یا زرد ممزوج باہم و قبل از گداز قطعہا

آن اکثر ظلمی اندک بہن سفید مائل بہمہ بدیع لبعضی اندک تیرہ و لعبد از گداز سیاہ رنگ میباشد و کوبیدہ آن سفید شکری رنگ و بدطعم با اندک

عفونت ست و گویند از زیر پوست درخت کہنہ سکو و کہ سال نیز گویند برمی آید و در حرف سین در سکوہ مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل و جالی و مدمل جراحات الرأس و الصدر و الغذا و لبعض منقی دماغ و با ماء العسل جہت صرع و ربو و استسقا و ادرار

و آشامیدن یکدرم آن سہ روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جہت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن مؤثر مقدار شربت آن ربع

درم الی مثقال آن جہت تقویت باصرہ و رفع آثار چشم و سنون آن جہت درد دندان لثہ قاطلہ الجروح و القروح و الجرب و الحکہ و باضماد و طلا

آن منقی آثار قروح و جروح بردی و مراہم آن جہت التیام جراحات و قروح تازہ و کہنہ مزمنہ و عمیقہ و زخم جدری و سوختگی آتش و ناسور و ناصور

و بواسیر روغن آن و نیز روغن آن جہت جرب رطب قوی مجرب و روغن و مرہم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بیست و دوم**

در بیان ادویہ کہ حرف اول آنہا کاف ست **فصل الکاف مع الالف** **کات** بفتح کاف و الف و تاء

مثناۃ فوقانیہ بفارسی نام نوعی از برنجی ست کہ در شوشتر کہ بعربی تستر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال کہ آنرا زراعت نمودند تا بعد سہ سال ثمر میدہد

و ہر سال احتیاج بزراعت تازہ ندارد و نیز نام دوائیست کہ بلغت ہندی مشہور کتہ ست **ماہیت** آن صمغ و لبن درختی ست کہ آنرا بہندی کہیر

نامند و آن درختی ست بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوہر دار بسیار صلب و خار دار و شاخہای آن پراگندہ و بر آنہا شاخہای باریک و بر شاخہای باریک

آن در دو صف مقابل ہم برگہای بسیار و ریزہ طولانی شبیہ ببرگ تمر ہندی و طریق اخذ آن آنست کہ تنہ درخت آنرا جابجا زخم میزنند از آن

رطوبتی برمی آید و منجمد میگردد و میگیرند و بہترین آن آنست کہ خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ کہ آنرا کہیر الکہتہ نامند

و این اکثر در ادویہ مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر با گل یا برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا کہ بیشتر آمیختہ بخاک و ریگ میباشد و آنرا

حبوب یا اقراص ساختہ خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویہ دیگر اقلامک و حبیبر عند الحاجت برای خوشبوی دہن تناول مینمایند

و این را کہر ولی بخفای یا کر ولی بدون یا مینامند و آنرا اسمعی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک

افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع و سنون آن جہت استحکام لثہ و عمور و قلاع دہان و باعراعر و مضمضہ با نیز و ذرور و طلا

آن مجفف جراحات حارہ خصوصا جراحت حادث از لوزہ و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جہت یرقان و جذام فساد خون

و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و بہای حارہ و د امیل و بثور شرا و طلا او سفید و اکثار آن مولد

سنگ گردہ و مثانہ و مضعف باہ مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جہت حبس البول و اسہال بسیار مفید نہ با وجوب خت آن جہت اسہال

و حبس البول با طرحمن مذکورہ شد تا مؤثر ست **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمہ و یاء و بدال مہملہ نیز آمدہ لغت عربی اہل یمن ست

لغت ہندی ست و بعربی آنرا کادر نامند و نیز بہندی کیوڑا و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماہیت** آن نباتی ست کثیر الوجود در بلاد

دکن و ہند و کہن بنگالہ و دیار دات و درخت آن فی الجملہ شبیہ بدرخت نخل و کوتاہ تر از آن و پراگندہ و غیر موزون ساق و شاخہای

آن بہم کرہ دار خاردار و پیچیدہ و برگہای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل بلند تر و عریض تر و نرم تر و اطراف آن مشرف خاردار

و پیچیده و بر روی زمین و برگهای آن باریک بلندتر از برگ نخل و تا یک چیل بلندتر و عریض‌تر و نرم‌تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و بار بیگیر از آن مانند
خار و دور و دراز هم و در عریبادات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فرودش و جای نماز و غیره می بافند نرم‌تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بطلع
نر برگ یعنی خندروس با برگهای تو بر تو و اطراف برگهایش نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص گلهای دولی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر از
و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم‌تر از آن و پر گرد و آن گرد و هم خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر
و لطیفتر از کبیر و در اساره و سنبله گل میکنند و تا میزان مهیا ماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبوی لحلجه شبیه بموی
بید مشک میباشد در اول و اهله تندتر و اندک با حدت خصوص بکر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون در هیئت چندان نادر دیابر اده صندل
و یا با عطر صندل ضم می نمایند که برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله میریزند
و بران عرق گل تازه میکشند عطر آنرا از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را
در ته قابله میریزند و بران عرق گل کادی میکشند عطر آنرا بر میدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و نا میده
آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک بیکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند
و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاویها [illegible] و سواحل دکهن بهم میرسد **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع
خفقان و اعیاء و ماشرا و جاری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره
بهترین دوائی است و اهل هند را عقیده است که در موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله
بر نیاورد و اگر بر آورد چند دانه تا هشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد لیکن این مخفف عوارض است خصوصا که با عرق نیلوفر و به سنگتره نموده نوشند
و در ایام ظهور آبله نیز مؤثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس مفرح و سرور آورنده و رافع اعیاء و رافع خفقان و تحلیل
عصاشر باد شا و تمر بخاکه شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در این اگر دو سه مرتبه شکوفه آنرا
تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و در گرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مخفف رطوبات مستخرج از آن
و در فرج باعث نرمی خشکی و تنگی آن و در ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانند و آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بدل آن
چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت
کدر بسیار است و آنرا گل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بحدیکه جامه که بوی آن بگیرد و تار بریده گردد بوی از آن زائل نشود والله یعلم
شاید او را شبه شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیت و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی قالیون و لیفستیقون و بیانی
و لفطیقون و بسریانی فلیا و بر [illegible] کملاون و گفته اند انجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل بر نامند و گفته اند بزعم بعضی متاخرین نوع رابع [illegible] سیساليوس
است که بهو ناظر و بهن نامند **ماهیت** آن تفلیسی گفته نباتی است زرد در رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است
منتنی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پر گره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر
و پر شگاف تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتردار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه
به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ است و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی است و قوت آن
تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضا بالصدر جهت سرفه
بارد رطب و ربو و عسر النفس اعضا الغذاء و لنفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل قسام گرم مشد و معاد و حب القرع و مخرج آن

ومخرج آن و رادع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه قرا قر و رادع صداع کبد و استسقا و محلل حون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین
بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده و امراض اعصاب والمفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض بارده رطبه
مقدار شرب آن یک درهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمه میکنند بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و لیکن
باید که مرق لحم آنرا گرم یا گرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حارست بلکه بعد از آن که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن
حنیاشیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن
رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند **کافور** بفتح کاف و الف
و ضم فا و سکون واو و را مهمله **ماهیت** آن صمغ درختیست که در زیر باد و در جزیره مسمی به ماجین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد چوب آن سفید
و رخو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشند و آنچه از آن درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافورست و در
نهایت تندی رائحه و غلیظی مائل بسرخی کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یاء مثناه تحتانیه و بعضی به با موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء
نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب انصباغ آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آنرا یافته بود
و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این بهترین اقسام سیمی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش
خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل
الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا میخراشند و تیغ میزنند رطوبتی که بر می آید منجمد میگردد کافورست و بعضی گفته اند
که شبنمی است که بر درخت کافوری می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلاد
قیصورست و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفائحی شفاف میباشد و از جوف درخت آن بر می آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته
اما خشبه فقد رأینا کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما یختنق فی خلاله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده
که سالی چند تخته صحیح از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر موکلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا
میان خود قسمت نمودند و این نیز اعلی خالص است و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رعد بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر
کمتر و نهایت در سالی دو سه من تبریزی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیر بادات و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد
و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی ببرنو که واقع در خط استواء الطول کصد می درجه است بهم میرسد از جوف چوب درخت آن بر می آورند و هم از تنه درخت
آن بطریق ترشح مانند صموغ منعقد گشته بر می آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم
و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت و بیدار میباشد و سفید رنگ کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری و از برگ و پوست و چوب
و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر و بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این جزیره میبرند و نیز شنیده
از چینیه سنجی اکلال ثوق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از زیره
چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ و صاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول و مصنوع بعضی
مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینیه که بندریست از بنادر چین درست کنند و بعضی از برگ حوتی
بر کرده می آورند و بوزن سه ماه بمن هندوستان و از آن بها سفید شوند و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت
سوز و چوب درخت کافور با چند دوای دیگر ترتیب داده اند و نیز شنیده شد که از موم سفید کافوری دو وزن در ریگ سیاه نفته نیم وزن
و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بر آن میپاشند و در ها ون با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی

بسازند و چون خواهند کافور حرکی را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن تر
و بانگشت بملایمت بمالند پس بر آرند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و در زیر پای تا آنرا در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند
تا چرک آن زائل گردد پس روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت دوم آنکه
در یخ و یا برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند
اگر تمام آن گداخته و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچهٔ نان گرمی گذارند اگر عرق گردد و تر شد خالص
و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از برآید خالص است و الا فلا ششم آنکه رائحه
کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج و لیموست با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حس
صاحب تکرر بهر دو و اراده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگیرد و میپرد خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست
که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و موم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که بر آورند باز سر
بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهائی و یا با اندکی نبات و یا بادویه مناسبه
یابسه بارده از اد ویه آن ترکیب با آلتی از عقیق بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند **طبیعت** آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه از قوت
حاره محلله که حرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطر
آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک نوشته اند **افعال و خواص** آن عصاره الرأس و الصدر و القلب و المفرح
مفرح و مقوی دماغ و قلب محرورین و دق و سائر حمیات عفنیه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره و خلفه صفراوی و دافع تشنگی
و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شربا و طلا سعوطا و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس خمسه
دماغی و بدستور بار و نخلکل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده و برسام
و پیشانی خصوص با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوطا نیز و چون با آب برگ گشنیز تازه
و یا سرکه یا عصیر بسر و با آب برگ آس و یا با دروج جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی و هذیان و تسکین حرارت دماغ بار و نخلکل جهت اورام حاره و التهاب
آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمه سایند و باعث بر آمدن دانه آبله است در چشم و اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون
اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار ساذج سر و چشم و علامت سوء مزاج ساذج آنست که با انقلاب
و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و
رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن
و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی سرد المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره
و ربع شتائی و با زیاده با آب سپیغول جهت قروح امعا و با آب انار و شیره خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حاره حاده نافع و حمیات
عفنیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنهاست الجروح و القروح ذرور آن
قروح خبیثه ساعیه و بادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان امراض
و صداع و مصعق معده و آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بباه نه بسبب برودت فقط است
بلکه بحرارت محلله رطوبات آن نیز در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی در قوت و تعطیلی در آلات
تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع شهوت باه و نسل و تولید سنگ

سنبل گردد و مثانه و مصلح آن عنبر و مشک و جند بادستر و ادویه حاره و کثیرا و گفته‌اند روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها است و تسریح الرئس...
قلبیه شبیه که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن با نان مناسب باشد کما عادت میکنند بر تعدیل امزجه حاره و عطریت رائحه آن ...
بر خاصیت آنست و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود و بر دوات آنرا با مشک و عنبر و بیوست آنرا با روغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ و دو مثقال آن
قاطع باه و مضر معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و گفته‌اند اگر زن در فرج خود طلا نماید
مرد بران قادر نگردد و حکایت ابن ماسویه گفته مردی از صحابه مقدار یک مثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع گردید و در روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت
جماع او و در روز سوم نیز همان مقدار بخورد و فاسد شد معده او بحدیکه غذا در معده او هضم و نضج نمییافت و اهل هند آنرا مقوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات
و ماست داخل مینمایند و جوارش حبیا و دهن و معجون و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کارسینکی** بفتح کاف و الف و فتح را مهمله و الف و کسر سین و سکون
یا و مثناه تحتانیه و نون و کسر کاف و یا **ماهیت** آن دوائی است هندی شبیه بلبلاب شاخ باریک و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و حار
عفونت و آن گل و ثمر ندارد و شبیه بریحت مور **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و ضیق النفس بارد
رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و تی و اسهال الدم مجرب دانسته‌اند و جهت رفع تشنگی و قی و بلغم و تپ نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است
کاکنج بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف بعرو سگ و بشیرازی
کجومن و بیونانی و سفارنون و بسریانی مرجا و برومی سقید و لیون و بعربی حب القرج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بلاطینی هلیکاکابم نامند **ماهیت**
آن از انواع عنب الثعلب است و وجه اجرای ذکر آن معروف بودن باسم خاص است **ماهیت** آن نباتی است شبیه نبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریض‌تر و شاخهای
آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه مثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن
سرخ و در وسط آن دانه مانند سپستان و فندق کوچکی نیز لعاب دار سرخ میگردد و پوست آن بر دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند
برگ سیب و دو نیم شبیه و غبار آلوده سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن نیز بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسرخی
و در غلافی زرد و نبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تحذیر قوی‌تر از جنس منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه
آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته‌اند و صحیح میان هر دو قول آنکه جائیکه تحذیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است
و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم عصاره آن نیز **افعال و خواص** بستانی آن
الا آن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت خوردن و اکحال ... ضماد و تقطیر آن جهت ربو و نفث و عسر النفس و اخراج صفرا با ادرار و قسام گرم معده و معا
حب القریع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت بر خوردن مقدار یک مثقال از آن و یا عصاره آن جهت یرقان مجرب
تریاک نمودن زنان بفت حاد و دانه آنرا العبا از بالای اخیتین جهت منع حمل مجرب یافته‌اند و تولس گفته که چون بخوردی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند
و بخور نمایند گرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابت و دبیله و رافع قروح مزمنه گوش حار و نقطه قروح است
و مصلح آن کلکمنج مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درهم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز مدر بول کمثقال آن منوم و زیاده از یک مثقال مورث
اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون
واو و تا و بالفتح هندی است یعنی سیاه گل **ماهیت** آن بیخی است سمی نبات و گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیأت و رنگ شبیه بچه و ارنقش سیاه
و اطلای آن در کوه و کمیدار نیست بیدا از نواحی تبت پیدا میشود و بهترین آن براق و بعضی سنگین است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند
سنگیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء مذکور یافت و گل آن نیز در کمال سمیت است **کالی زیری** بفتح کاف و الف و کسر لام
و یاء مثناه تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر را مهمله و یا و بالفتح هندی است و آنرا سوم راج نیز نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی...

نبات آن قدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و خلاف دار آن بلندتر و [illegible]
تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج آن [illegible] گرم معده و [illegible]
[illegible] جهت تسکین وجع بارد و تحلیل اورام صلبه تنهائی و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن جهت تحلیل [illegible] و خالی نمودن [illegible]
اطبا در معالجه [illegible] کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب کامه
فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند فارسی [illegible] و باصفهانی کومه نامند **ماهیت** آن نوعی صنیع و نان خورشی است که از [illegible]
که خمیر کوامخ و مری است بسیار [illegible] در قرابادین نسخه آن در [illegible] ذکر یافت بهترین آن معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن مشهی و محدر کننده غذا است [illegible] الا آنکه ردی الکیموس معطش و مضر معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث [illegible]
[illegible] و مضر سینه و سرفه [illegible] و تجفیف این بیشتر از مری است و سزاوار است که بسیار ننمایند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم [illegible]
ماهیت آن قسم سرکه هندی است که از حبوب ماکولی سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که برنج [illegible]
[illegible] بخواهند [illegible] صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب و یا [illegible]
[illegible] گذارند تا برسد خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار می برند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر با اندک قبضی **افعال و خواص** آن [illegible] مقوی
اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون [illegible] عطش مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند آفتابی و یا ورد مربی و عسل است و گویند [illegible]
[illegible]
آن مضر **کانک ماهچی** در بنگاله [illegible] نامند **فصل الکاف مع الباء الموحدة** **کباب** بفتح کاف و [illegible]
موحده و الف و باء موحده بلغت عربیت **ماهیت** آن گوشت بریان کرده [illegible] و تمام میباشد و بهترین همه کباب گوشت [illegible] چاق [illegible]
چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف [illegible] بریان نموده نمک و فلفل و غیره بقدر لائق و روغن نیز [illegible]
باشند و آنچه بسیخ [illegible] باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده شد خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده [illegible]
که عربا سیخ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن [illegible]
که از گوشت پیر لاغر و بی نمک بسیار بریان زده و یا اخگر زغال چوب [illegible] و امثال اینها [illegible] ردی بریان نموده شد [illegible]
سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد [illegible] **افعال و خواص** آن نیز
بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و [illegible] بدن [illegible] موافق معده مرطوبین [illegible]
[illegible] مولد خون صالح و [illegible] اسهال [illegible] مورث [illegible]
سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن [illegible] کباب [illegible] **کبابه** بفتح کاف و الف
و فتح باء موحده [illegible] بلغت عربیت [illegible] حب العروس و بیونانی [illegible] و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن [illegible]
که از ملک چین و نواح آن و روم [illegible] صغیر و کبیر [illegible] حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است [illegible]
و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را قلنجه و افلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت
مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندی است [illegible]
تلخ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بعضی گفته اند [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته
و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن بغایت ملطف و مفتح [illegible] رافع درد سر [illegible]

و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع و عفونت آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان و اعضاء الغذا و ضیق النفس مقوی معده و احشاء و حافظ
باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبدیه محلل و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه و بادرار و صفت ایضا
و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو درم آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح و ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام
و رافع قروح و جروح و شری بلغمی الزینه طلای آن با غالیه خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ممد جماع
مضر مثانه مصلح آن مصطگی گویند مصلح مضعف آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یک مثقال آنرا سحق نموده
بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا با پارچه صفیق محکم ببندند اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح بر سر دو یا تا
تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول مؤثر است **کبابهٔ دهن شگافته** نام دیگر است در حرف الفا ذکر یافت **کبابث** بفتح کاف
و با و الف و ثاء مثلثه لغت عربی است **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون پنجدرم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال
نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت
معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی بالنصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر با و دال و بکاف و سکون با
در هر دو آمده و بفارسی جگر و بیونانی قروسیا و امروسیا نیز و بربری سفابرا و بترکی اوبرک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود
و گفته اند کبد بالکسر و سکون با مفرد است **ماهیت** آن عضوی است مرکب و از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبداء قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط
و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد بط و بعد از آن جوجه دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد
و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ بخصوص حیوانات وحشی است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن غلیظ دیر هضم و دخول متولد از آن لطیف السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و شیر خشک که بر آتش جدا بریان
نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و شیره و در مبرودین ادویه حاره مذکور و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر آن نمک و صمغ عربی پاشیده بریان
نموده بخورند جهت قرحه امعاء و اسهال مؤثر بشرط آنکه قوت ماسکه معده قوی باشد و عاجز نباشد از هضم آن و بالخاصیه جگر بز محرک صرع مصروع و عین است
و کبد حار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر بری با عسل
جهت لدغ هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب و جگر کلب کلب هر دو جهت گزیده سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلا و ضمادا و کبد الماعز
خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن اگر فتن و آب مقطر از آن را در عین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شبکوری است کبد الوز حنه
چون جگر و غیره را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا با رشته بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی
باهستگی برآورد گویند الماس بدان چسپیده برمی آید کبد الایل چون شرحه نموده و بر آن فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آنرا
در چشم کشند شبکوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و تفصیل خواص جگر
جگر هر حیوانی در طی ذکر آن ترقیم یافت و می آید انشاء الله لغات **کبر** بفتح کاف و با و را مهمله لغت عربیست و یا معرب از فارسی و بیونانی اوفیطس
و بفارسی نیز و لسر بابونی قبار و بربری قبارشین و بشیرازی کورک نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است خاردار و پرشاخ و اکثر شاخهای آن منبسط
بروی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک و دانه نخودی و بعد شگفتن گل آن سفید و در وسط آن تارها شبیه
بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بمقدار خیار کوچکی و بعد رسیدن شگفته شود و درون آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت لزجی و طعم آن
اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی

و پوست آن فسخیم و ازچوب سفتر آن اجوسختیت آن اشیر میباگردد و هم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک لزوجتی است و همچون [illegible]
کوچک فارسی آنرا نیز دراز تاک شیرین نمود و محلل میباشد بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن اکثر مستقل و منبت آن حوالی آنها و سنگلاخها و زمینهای خشن و ناهموار
و بی آب و زمینهای نم ناک باشد لفاح ردی و مفسد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و اجتناب از بلاد حاره یا بسیار سرد ناسوم **افعال و خواص**
آن مفتح و جالی و ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه و اعضای رئیسه و لعصب امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و النقرس نافع بسبب عفونت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بستور [illegible]
پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکه طبخ که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و مقوی دماغ [illegible]
آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر با آب طبیخ آن نافع بجلی اعضا را بعد و با ادویه جوشنده مانند سنبل الطیب و استوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم [illegible]
و نضج آن و مسکن اوجاع صدر و سرفه و درد آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم از عضلهای تنفس اعضاء الغذا و ضیق النفس مقوی احشا و محلل ریاح [illegible]
سدده کبد و طحال و اسهال خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک سوده آن پیش از طعام [illegible]
و بهترین دوائیست برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه لیکن باید که بقدر نافع میباشد از طحال ماده غلیظ سوداوی را اسهال و ادرار و بعد از آن
صحت کامل میگردد و با فلفل سیاه جهت تفتیح سدد کبد بارده و خوردن محلل آن جهت و بمتوالی نافع سپرز و آشامیدن آب که آن کشیده شده مخرج [illegible]
کرم معده و امعا و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر از دیاد باه خصوصاً شیرین ناکرده تلخ آن و [illegible]
جهت بواسیر نافع الاورام والبثور ضماد پوست تازه یا خشک آن تنها و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و توباد بستور [illegible]
با ادویه مناسبه کامر قوت آن و جهت خنازیر رقبه و اورام صلبه آن در زیر بغل کشیدن آن از عضای زخود مجرب القروح و الجروح ضماد تازه آن جهت قروح [illegible]
در بینی و مخفف آنها الاات المفاصل جهت حرق لهنا و اوجاع ورگ شریانها تا العصیر آن سموم شربا ق اکثر سموم است شربا و ضماد خصوص [illegible]
قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر و ادرار آن رافع لو اصیر چشم و محلل آن لذیذ و مشهی [illegible]
سپرز و جالی بلغم و مفتح سدد جگر و سپرز و مصلح محرورین و بدستور محلل خیار آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک و خیار رسیده آن [illegible]
تخم آن تا پختن المثین طبیخ و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل آن و محلل خنازیر و نواصیر چشم عصاره آن کشنده
قسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح و قروح شهدیه و قروح خبیثه و لعابیت محلل خنازیر و سایر اورام بلغمیه در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن [illegible]
طبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر و مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم [illegible]
تا هفت مثقال مضر معده و محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و استوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و بدل آن اجزای آن
بدل یکدیگر و کامخ کبر مهزل و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره بآب سرد و آشامیدن آنست **کبریت** بکاف و سکون با و کسر [illegible]
و سکون یای مثناه تحتانیه و تای مثناه فوقانیه لغت عربی است و تا آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائد و لهذا گفته معرب از نبطی است و عربی [illegible]
نیست و یونانی تاریون و بسریانی کبریتا و بترکی [illegible] ونفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند **ماهیت** آن جسمی است حجری رخو یا جوهر ارضیه متولد [illegible]
یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت متمشی نضج یافته و دران دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا بر سید [illegible]
آتش بان زودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مایل بسبزی و سفید و مایل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع میباشد و در معدن [illegible]
شب میدرخشد مانند آتش اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بر مرز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نواب معتمد الملوک سید [illegible]
قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیره از جزائر عمان که مانند معادن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی بر می آورند اما کبریت احمر
نیر حکما که مطلوب ارباب صنعه کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدنی حفر نموده بر می آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد و زرد آن مایل بسبزی است و این را مصکاوی و اصالبی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبودی کبریت اسود که جوانشیر نامند و مطبوخ آن با آب

چشمهای گرم کبریتی و یا از کبریت بعضی آنرا کبریت اغبر مایل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جید المحمره است و بهترین آن صاف سنگین بغیر سنگریزه است

که شبیه بتکلیس گفته که بهترین اقسام کبریت زرد دبدبوی و صافی است و جالینوس گفته که بهترین صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند

و در کبریت احمر اقوال بسیار است بعضی گفته که معدن ذهب است و بعضی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع بغیر معدنی و بعضی دیگر

گفته اند و در اصطلاح اهل صنعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی آن

و بعضی تا چهارم نوشته و در غایت دهنیت **افعال و خواص** آن محلل و منضج ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الرأس والصدر والغذا والسموم آشامیدن

آن با زرده تخم نیم برشت و یا زرده تخم مشوی نمود جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و نفس و رفع یرقان و سموم و آشامیدن

آن تنهائی با آب یا با دویه مناسبه رفع یرقان سدی و حبس و تقادم سموم و دزوران آن نیز رافع حشرات و سموم هوام سمی است طلای آن با خل اثنا عشر جهت امراض بارده

و بهم وزن آن صمغ عربی با آب است جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب و طب محرب جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع و جالیس زکام و نزله

و رفع گرمی و سقطه جبین مخصوص نوع ضبح آن و قطور آن با دهن با دویه مناسبه رفع گرمی و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب و دهن جهت گزیدن

و با زیت جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن عقرب و بتن تجربی و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیر ها و آشامیدن آن در بیضه

مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت تمام جرب و طب خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی و تحبیب الابرد با سرکه

جهت بهق و با سرکه و نطرون و حلاکین جهت قلع آثار و مابین ناخن و سایر آثار حادث از بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب

و اکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با ادویه ارسنی عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس

و دزوران آن بر بدن قاطع عرق و بدبوی سفید کنند و آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و غسل بدان جهت حکه با نطرون با آب کبریتی

مصعد و مطبوخ آن کثیرا و شیر تازه و دوشیده و عصیر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن تا زده دو دانگ تا یک مثقال و بدل هر یک دیگری مصعد آن جهت

تکلیس و رفع چرک آنها جید یا سفید کرده آن نایب مناب جوهر زیبق و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و تحرق آن نجاست

مجفف و سریع النفوذ و جالی و رفع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان دفع گوشت فاسد بن دندان و

نافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مفتح جلد و چون قلیلی از آن را به پنبه آلوده بر دندان دردناک شده بگذارند تسکین دهد و چون بر زخم گزدم گذارند سم را جذب کند

و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا بآسانی برآورد و چون قطره ازان را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و دفع ودوهای آن برای جمیع

امراض بلغمیه و سوداویه حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حاده تا از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل وغیرها نافع بتفصیلیکه در قرابادین با نسخ آن

و نسخه حب یا دهان و طریق استعمال تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **کبسولت** بفتح کاف و سکون باء موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و لون کبسولت

بفتح باء موحده نیز آمده **ماهیت** آن برگ نبات وحشی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بگشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و جهت بسیار در

طبیعت آن گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن اهل حبشه بسیار از استعمال

جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه دوشیده می آشامند تنهائی و یا با برنگ کابلی و ادویه

مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و هیچ ندارد و آنچه بتحقیق پیوسته نبات آن مشابه لوبیا در الست در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی

است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب یا تمر هندی حل نموده صاف کرده می آشامند و اگر ازان قوی تر

خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم نمایند و اگر ازان اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر ازینها استیصال تمام نیابد نیز آنرا ساییده

با آب میخورانند **طبیعت** آن بتجربه که در سوم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت **کبیکج** بفتح کاف و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف

و جیم معرب فارسی است و آنرا که بتقدیم ... اخیون و سالیقین اعربون و باصفهانی موش ... تبریزی ماستوار ... و بهندی ... و بستو بر ... نیز ...
... نامند **ماهیت** آن ... بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ گشنیز و از آن عریض تر و مایل بسفیدی با رطوبت لزجه و گل آن زرد و ...
آن باریک بقدر یک ... و بیخ آن سفید تلخ و منشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قرب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر ...
... و گل آن بنفش ... این را سالیقین اعربون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل
آن سفید برنگ شیر **طبیعت اصناف** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن حار حاد مقرح و جالی ...
و لذاع و محکک اعضاء الرأس ... و طبیخ خشک آن معطس قوی تر از کندس و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سعوط آن جهت تنقیه آنها
و نطول مطبوخ آن جهت سعفه للاورام و لتقویر طلای آن جهت قطع جرب و بثور و تألیل ... ضماد تازه برگ و شاخ آن با ...
زمانی موجب جراحت در ... اعضاء ... جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و ...
حیض ... آن کشند و چون با شل آن ... برعضو گذارند ... و از داخل استعمال آن بجهت ...
آن و چون کسی ... از ... **فصل الکاف مع التاء المثناة**
الفوقانیه **کتان** بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر نیز آمده و بهندی السی و ... نیز نامند و تخم آنرا بعربی بزر الکتان
بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر نیز گفته اند و بهندی السی ... و تسی نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن
لاجوردی و غلافهای آن قریب بجوزی ... و تخم آن کوچک از ... طولانی و از پوست درخت آن مانند ... و پوست درخت ...
لبس آن بسیار سرد و خشک ... **طبیعت** آن سرد و خشک گفته اند معتدل مایل ببرودت است **افعال و خواص** آن ...
رافع حرارت ... تقلیل عرق ... آن و جهت ... و درم صلب ... و از ملابس ... گرمابه ...
میگردد ... جهت آنکه ... در زمستان ... آن نیز ...
و مصلح رحم و در سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام ... جوف زخمها ... کتان ... اگر خواهند که ...
گردد در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان کهنه اگر خواهند که ... و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن ...
... و بعضی مایل بسرخی و بعضی سیاه و نوعی سفید **طبیعت تخم** آن در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**
آن محلل و جالی و ملین طبیع ... اعضاء الرأس و العصب ... ضماد آن با آب سرد جهت صداع ... و قروح سر ... جهت ...
درد مفاصل و عرق ... و ... لعاب آن در چشم ... آن در چشم دافع سرخی آن ... آن با عسل جهت سرفه بلغمی ... آن جهت
تنقیه سینه و ... و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی ... و جهت نفث الدم و سرفه ... اعضاء الغذاء ...
هر روز نیم مثقال آن جهت درد معاء و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع ... گرده و مثانه و چون ... تخم آنرا در آب جوش داده
آن مع تخم ... جهت ریزانیدن سنگ گرده مجرب با عسل جهت ورم سپرز ... با عسل جهت تحریک باه ... مجرب دانسته اند ...
... آن جهت اخراج فضول ... رحم ... جلوس در طبیخ آن ... و آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها و ضماد آن
جهت ورم صلب و قروح ... و با ... جهت ... و با ... جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت تألیل و با روغن ... جهت زخمها ...
درد ... و در سوخته آن جهت تجفیف جراحات ... و ... آن ... جوف زخم ... کتان ... مصلح آن
گشنیز و صنف ... مصلح آن سکنجبین ... آن عسل مقدار شربت آن ... درم تا چهار درم ... تخم آن گرم ...
آن با روغن گل جهت ... جراحت ... و طلای آن جهت ... آن و چون ...

نافع لسان و داء الثعلب و ستور نافع بدن مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است کتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بری
در مازندران و تنکابن شالکمی نامند یعنی حنای شغال ماهیت آن برگ نباتی است بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه
ببرگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن کبار
و دخالهای ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریضتر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست
که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب
نیم خشک نماید و روز دیگر تا آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تر از
در تخضیب و تطلیس بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاوس
بسیار نیکو دارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب و نمک جهت
صداع ریحی و بلغمی بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و السموم آشامیدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن
بغایت مقوی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزهاست از برای خضاب و گفته اند حنا با وسمه بهتر از حنا با نیل است بنابر قول آنکه غیر نیل است
اعضاء الراس ضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی
موی و منع ریختن آن و امراض معده و اوجاع بارده تا مهیا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار اغلاقی شبیه بتخم ترب و مائل بسیاهی اکتحال آن بهتر
ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت
قائم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اول موی را بحسن و سدر و غیره آنرا پاک بشویند که چربی و نمو مطلقا در آن نباشد پس اول
بستر بحنای سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد **کتیلا** بفتح کاف و دو تا مثناة فوقانیه
و در میان هر دو یا موحده ساکنه و در آخر الف **ماهیت** آن نباتی است طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان برگهای سفل آن درازتر شبیه
بکتان و نرم و سبز مائل بسیاهی مفروش بر زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک در زرد رنگ شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن
مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع
ورک و مفاصل بارد و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ دار
و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول و دوم از دو تا یک و نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کتیلیه** بضم کاف و فتح تا و سکون
یا مثناة تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن نباتی است طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن
ببرگ مورد و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون
اندکی از آن در خم شراب اندازند پیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند در نهایت حرارت است و جهت
امراض بارده نافع

فصل الکاف مع الثاء المثلثة

کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت یونانیست
بیونانی حراقانثا و طراقانثا نیز و بفارسی گون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار
خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که آنرا قتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صاف املس باریک خالص مائل بحلاوت است و سیاه
آن زبون **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و اطباء از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی
و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی **افعال و خواص** آن مغری و با تجفیف کمی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین با صلاح
و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از اسهال و مقوی فعل آنها بسبب غروبت و تلیین و ازلاق که دارد با اندک قوت مسهله اعضاء الراس

و اسهال کهنه و استعمال آن بالعسل با ادویه مناسبه جهت ربو و قرحه و بثور خیشوم و در اکحال جهت ازالهٔ آثار مسکن حدت اشیا و بهترین صمغ عربی و بجای آن مستعمل است و آشامیدن
آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه جهت نفث الدم و ترشح الدم سینه و سایر اعضای باطنی جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و
با عسل یا شربت حب و یا ادویه ساخته در دهان نگاه دارند و آب آنرا غرغره برند جهت امراض سینه نافع عضلات الغذاء و لسعق و السموم آشامیدن آن
با ادویه مناسبه معقود و معا مسکن للنزع و قرحه آن و سکن درد و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مقطع ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است
و آشامیدن یک درم آن که با مثل آن صمغ حیا شید با قدر شیر گاو و یا گرم آب نیم گرم سه روز بیا شامند جهت بیح گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت
آشامیدن آن با هر یک یا از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن ابحاث مسمن بدن خصوص زنان که بعد از آن شیر تازه دران تا چهل طبخ یافته باشد بنوشند
و از اسرار مجربه شمرده اند ازمنه طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص بالعبه جهت تنقیه و مرهمی
الجروح و القروح ضماد آن با گوگرد جهت جرب و آکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده و مضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یک درم تا نیم درم
و بدل آن در جمیع غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کتان و غیر آن درخت زیتون تکویه یا سقا مبکه ...... و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل**

الکاف مع الجیم کچنار بفتح کاف و سکون جیم بجیمی و فتح نون والف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده و لغت هندی است **ماهیت** آن درختی است
هندی شاخهای آن منفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق به دو نصف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن
بعد شکفتن جهت منظر و انکه خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها عریض
و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار زرد نیز تاری باریک و در وسط آن غنچه که تخم است و غنچه خام آنرا با دو پیاز
پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش طعم میباشد **طبیعت جمیع اجزای** آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس البطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و نباد و دق و صفرا و جهت جذام و خنازیر و قروح پوست درخت
آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعد و عرق آن حضور با آب قیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن
غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار و حبس اسهال بواسیر و حیض و بول الدم و دفع صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهملة کرات**
بضم کاف و فتح راء و الف و تای مثناة و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی گوار و بلاطینی
کوکیسو و بیونانی فرسینا و بسریانی بحطا و برومی فقلوطا و بستانی آنرا مبطی و جبلی آنرا فراسیون نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف دو قسم می
میشود بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میباید و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میرویده و بر سر آن
گل و تخم رنگی آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا
میخورند در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه بپیاز کول فی قدر آن
مانند قبه آنرا کراث شامی و بیونانی فراسن با اوطن و فراسن فاقالوطن نیز و بشیرازی تره پیازه نامند و خام این هم مانند کول بلکه پخته آنرا با گوشت
میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس دقیق الورق و صنفی کبیر الراس صغیر الورق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر
از اول و بری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل نبطی
است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف و منضج عضلات الراس و الصدر
و الغذاء و نفث طلای برگ آن با سرکه بر ...... سرطان عاقب و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی معده و کمر و ملین طبع و دافع قولنج
و مدر بول و حیض و بعد از طعام ملح تر تشنگی آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و مسهل
جهت امراض بارده رطبه سینه و ادرار حیض و تنقیه آن و با ماء الشعیر یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو با سرکه ...... مفتح سده جگر و سپرز ......

دراصح قوابیج و عصاره برگ خشک کرده آن مسهل خون و جوز دان و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و لبواسیر نافع و حمول برگ کوبیده آن تنهائی یا با ادویه
مناسب مخرج رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل و استعمال آن طلای مطبوخ آن جهت
تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و ردوی سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون کند با ادویه
و جرم آن را در آب سرد و تحنیک و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد و لسموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی
آن با عسل جهت سموم الاورام والبثور والقروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و اقسام آن زیاده تر
و محرق خون و مورث ظلمت بصر و مضر حار المزاج و دیدن خوابهای بد مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است چون شمشیر و کارد و غیره را با آب برگ آن
آبگیری کنند تندی آن زائل گردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذا و منقی و تقاطر
آن با ... آن تخم ... رفع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سده طبیعی جگر و محرک شهوت و مقوی گرده و مثانه و با شراب ...
محرک باه و لو داده آن تنهائی یا با حرف با ملح نافع ... اسهال ... و محلل ریاح ... حیض ... مقعده و بخور آن جهت بواسیر
بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن ... والزنیه ضماد عصاره آن جهت ... و رفع کلف و آثار جلد و درد ... و چون بکوبند
... مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و ... تخم کراث نبطی ... طبیخ ... روغن ... در عرق
و یا کنجد جهت رفع قوابیج ... کراث بری شبیه بثوم است بسیار ... **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن مفتح و مقطع و جالی
اعضاء الغذا و منقی ... مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل ... و مورث اسهال الدم و تخم آن ...
رفع ... السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر ... و از جمله اجزای تریاق فاروق است ... ضماد آن رفع برص ... ثالیل و مفتح ...
و بری که در جبال هم میرسد برگ آن بسیار باریک ... **افعال و خواص** آن بسیار لطیف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و ...
کراث بفتح کاف و را مهمله مخففه والف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن درختی است کوهی برگ آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و ...
... **افعال و خواص** آن ... رفع جذام ... **کراع** بضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله
عربیست جمع آن اکارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بره و گوسفند جوان فربه است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ... کیموس ...
غیر غلیظ است لیکن محمود و قلیل الفضول است ... جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصاً با کشک الشعیر ... تلیین سینه ...
... کیموس ... غلیظ ... و چون با سرکه و ... استعمال نمایند ... گردد
... زبان و ... **کردناج** بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون والف و جیم
معرب کردناک فارسی است **ماهیت** آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخته کردن مرغ و ... آن بسیخ کشیده بآتش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه
... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت
بدن ... و مقوی معده ... گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده ... مسطور است که ...
... **کرسنه** بفتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کرسنه فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی ...
... و بفارسی ... و بهندی ... بفتح میم و تا ... ماش
آن دانه ایست در مقدار نخود ... و ... تیره رنگ مایل بسبزی و زردی ... بهندی ... ماکول انسان ... بلکه علف و غذای گاو است
... و گوسفند و مرغ و ... بهترین آن ... مایل ... گفته اند مایل بسفیدی ... آن است و نبات آن ...
و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر است در غلافی ... در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص ... نامند چنانچه ذکر ...

دوم را سبلان انیسون بفتح با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه بهندیه سوم را ماکه بفتح میم و الف و فتح کاف و های مهندی و این را حیلان کلاه و تخورد و سیاه و در برگرد ششم
آن در اول تا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و منضج و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن
باعسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان النضم سفوف آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت
عضلات الغذا و بنقص آشامیدن آن و منتشر علیها نیز از آن مسهل و محرک باه مبرد و بار و غن کنجد مسکن و مخصص بزحیر و با سرکه رافع عسر البول و جهت
و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان سپرز نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل یا ادویه مناسبه تنهائی نیز جاذب خون لطاهر جلد و جهت
و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و ناز کارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و نافع است از آن القیام موافق الخامیه الزید و ضماد آن با آب حنظل و تخم خربزه جهت
برص با زنفت جهت سرخ نمودن عضو و طلاء دغسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه و خوردن سویق آن
بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن با البول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنه و شهد به آشامیدن ضماد آن با سرکه و تعیین جهت لسع عقرب
و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه که گزیده باشد آن سگ دیوانه گزیده باشد ملائم المعد را اکثار آن مولد خلط فاسد و مدر حلق و مورث اسهال و مضر معده
کتاب و گل ارمنی و مصلح آن مانند مصلح ترمس و سفید آن را ما یکمتر از سرخ آن و طبیخ آن در مرتبه موجب اطلان قوت جالیه است و باقی مانده از جسد آن
و فدای اندک از آن با عسل سگیرد و مقدار شربت آن تا سه درهم **کریش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه بکسر کاف و سکون را نیز آمده و لغت عربست
و بسریانی سطیدیج و بروکیبا ابلاج شکنبه و بهندی اوجهری نامند **ماهیت** آن عضوی از اعضای معده و مرکبه بدن حیوان و بمنزله معده آن در بدن انسان
شکنبه و روده حیوان است از حیوانات کوچک تا زه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده باشد که از آن انفحه نامند و لیکن از شکنبه بهترین آن
ادویه خصوصا سفید باشد شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است **طبیعت** آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن کثیر الغذا
الغذا مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا نجیر با ادویه حاره و خوشبو و سرکه خوردن است **کرفس** بفتح کاف
و سین مهمله معرب کرفس و بیش فارسی است و گفته اند معرب از کرس فارسی است و بیونانی ابوسالیون و بسریانی کرفسا و برومی ابراخیون و بهندی اجموده
و بعربی اطلیقی سلدریی نامند **ماهیت** آن نباتی است و آن را اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص از بستانی و جبلی و بحری
و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مایل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا یکذرع و تخم آن ریزه و ترا زبیام و تیره رنگ
در مقدار قریب بانیسون و مدور و عطر المس و بیخ آن بزرگ سیاه رنگ با رشتهای باریک قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال
باقی مانده بیخ آن تا یکسال **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن منفتح و محلل اعضاء الرأس و الصدر و الغذا و بنقص
آن آرد و محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت جگر و رافع قی و سحج و مغص و جلادت او
و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه مسهله و تفتیح سدد جگر و گرده و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و منقیه گرده و مثانه و نزول
و رافع حصبه و لز رحمی و منقی و درد ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید سموم و آشامیدن آب آن که با آب انار سرشته
جهت سموم شربت آشامیدن طبیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش هوام و مردم سنگ و طبیخ کرفس با عدس قی نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن
کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و تحلیل بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و مدبری ندارد و الا ورام البثور و الجرب و اکله و غیرها و ضماد آن
تنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن با کهیقته بارزه و عسل و سرکه جهت جرب و با بستور با کبریت و لعوق جهت مروح و بانوشادر جهت تالیل و رافع آثار
الهضام منجر و محرک صرع و بحرورین و باعث صرع و خفت عقل مفتر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازه آن لعاب منقع آن انیسون
شربت از عصاره آن تا یا زده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخ تا بیجاه درم و بری کرفس بستانی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن در تفتیح قوی تر از سائر اجزای آن و تخم مضر غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن

مضر به مثانه مصلح آن حماما و گویند تخم آن مسمی و صورت بیخ مصلح آن کثیر الفضاء و شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره بالخواص چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آن را بسته نگاه دارند و بعد از سه ده صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول آن نبیذ جهت تقویت معده و تحریک شهوت و دفع عسر البول و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و بپزند بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان مقوی معده و بپرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سده و مقوی معده و احشا و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویه صرع داخل نباید کرد و کرفس جبلی که ابیونانی اُداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند قبه شبت و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه به زیره و حریف و خوشبو منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه اقوی از کرفس بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلاد ماقدونیه هم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه به نانخواه با عطریت و خوشبوی بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن تا اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء و لخصوص آشامیدن تخم و سایر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول و مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی یا کرفس مشرقی و کرفس شتوی و به یونانی انوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و به بربری حنفق گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مایل بسفیدی و برگ آن سبز مایل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سر های آن شبیه به سنبله و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین الاشجار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و یا بیخ آن با شراب مسمی به توما لی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس جلری و به یونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی با ما نوس هم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مایل به زردی و برگهای قریب زمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندکی رطوبتی چسبنده و تند است و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی رشت و تخم آن شبیه به تخم کلم و مستدیر و تند طعم و رایحه آن شبیه برایحه مر و بیخ آن حریف طیب الرایحه و لیکن حرافت آن بآن حد نیست که حلق را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مایل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب به کرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق و ابها و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ آن کرده و حابس البطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین و الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه حادثه و اورام حاره صلبه جراحات و حابس گشتند آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشا و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت ترف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء را کرفس آجامی و نهری نامند و در کتاب میان آن میرو دیگر بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از همه اقسام است **کرگدن** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف دوم و دال مهمله مشدده و نون و بدال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و بعربی حرسیس و بهندی گینده نامند **ماهیت** آن حیوانیست عظیم الجثه از گاو میش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و در پیشانی آن شاخی است با ثخن آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آن را نیز میکشد و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله میرسد و شاخها آنچه در بلاد حبشه و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه و آنچه ... و اکثر ابلق از سفید و سیاه

دکم چو بر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد دمیده و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خانهای سفید یا بجای اشکال بهم میرسد
و اهل هند آنرا اسمیت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بلغت عرب جره بکسر جیم نامند و بهندی جگالی
گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده است آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرو می برد و این علامت حلیت گوشت حیوان چهار پایست و از پوست
آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب جوهر دار میشود و بقیمت اعلی میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور
شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور حافر آن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن
انگشتری که از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد اندازند و مدتی وا...
گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد الا اثر
آن ضعیف میگردد **کرکند** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند
اسم لعل است و بعضی سنگی را که بهندی بکلو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی جمست نامند دانسته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مفرح
و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش **کرکرهن** بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت** آن تخمی است باریک
سنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند تخمی است باریک بلغت ... شاخ
شبیه به بسفایج در شکل و رنگ سیاهی این از آن بیشتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت فالج و امراض عصبانی و جمعی آنرا
فاوانیا دانسته اند **کرکی** بضم کاف و سکون را و کاف و کسر ... دوم و بالغت عربیت بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون
و جیم نامند **ماهیت** آن از جمله طیور بزرگست بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد **طبیعت گوشت** آن در
گرم و خشک **افعال و خواص** آن منفخ سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المعاء و دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکروز بعد از ذبح بگذارند
بعد با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و ابازیر حارۀ لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن ... سهال و آشامیدن خاکستر
سائیدۀ آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب چلبه جهت تحلیل اورام ضمادا و زهرۀ آن سعوطا سکته را و با آب
چغندر بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجربست و آنکه در جانب مخالف در میکشند و دران ایام روغن گردگان بیاشامند و بمالند و در جای
تاریک بنشینند و بر چیزی نگاه نکنند و کحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع برص و جرب متقرح قوی الاثر
و سعوط مغز سر آن و زهرۀ آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سپیدی موی سر و نقرس با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی بدیل و پیه آن چون
بگدازند و با سرکه و عسل بیاشامند چند روز پیهم صلابت طحال را زائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده سوده در چشم کشند ... آورد و خصیه آنرا چون
نکسود نمایند و خشک گردد سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کعب دریا و شکر و زهره بهم سوده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کرم** بفتح کاف
و سکون را و میم لغت عربیست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی ... و لیاطیوم و بسریانی کبینا ... و بفارسی تاک و رز
و بهندی داکهه کا جهار نامند **ماهیت** آن نباتی است اکثر از قبیل ... و بیاره و بر ... و بر خود میپیچد و تنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورسته
آن با خیوط و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر فرق عنب الملس و خوش طعم مخصوص برگ تازه نورسته آن خوش رائحه
و گل آن ریزه و باریک خوشبو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار و در ابتدا سبز عفص و بعد نیم رس آن ترش
و با عفوصت و رسیده آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ و رنگ سیاه و بعد رسیدن خشک شده آنرا زبیب و بفارسی مویز و نیم رس خشک آنرا
که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند و شاخهای تازه در ستانرا
لفائف الکرم و عناقید الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و بر هر چه که زمین و اشجار و غیره میگردد و ...

دیگر آن کوچکتر و کم آب تر و لوست آن بستانی و تخم تر البستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در بنگاله بن دیولر نامند و شاخهای درخت آنرا مطلقا

تا هر سال نبرند و تربیت نمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب مقتنبیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عصاره آن است

و بعد از آن برگ و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و لصدغ و العذار و لنفس آشامیدن عصاره

آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عصاره و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و راسک جهت

تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سایر اعضا و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلیب النفس و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی

که در قطارهای معوی باشند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عصاره آن با قند بقوام آورند جهت خفقان

صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع لیکن باید که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت نشود مضر سرفه

مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جاذب و آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سر زده

مسهل و دوام عمل آن چون آن که در حین مع حقن و اوش کند رافع ثالیل و کلف و نمش و قوبا و جرب و بثور و داحس خصوصا با زیت و جو سوخته شاخهای آن کاوی

و ضماد آن با سرکه رافع لوک و با روغن گل و سرکه رافع لوک و با روغن گلسرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و در ماده شاخهای آن با پیه کهنه در روغن زیتون و عسل

جهت شگاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت لتوای عصب و گزیدن هوام و دفع سنگ و بواسیر و ورم غدد

و کما دگرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن بعد رم آن جهت قرحه امعا و تفتیت حصاة و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر شکوفه آن

بهترین اجزای آن شد بعض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترشح آن طعام و ران و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ

آن بقدر نیم تخته با قدری شکر مسهل رطوبات و مار و سهر و ضماد آن رافع ورم چشم و سایر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه

و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند که تال و دور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع لثه و بن دندان و رافع سستی آن

و طلای آن با عسل جهت داحس و پوست آن مثل آن قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه بری بسیار جالی و مطبوخ آن مثل آن دبا با دهان مثل آن جهت

جلای جرب گوش و رفع کری و آشامیدن آن آب با شراب جهت استسقا و اسهال مائی صفرا و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و خمر و شهوت طعام و

اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت آن از آن کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان و

حبس عرق و قروح متعفنه سفید صنعت آن بگیرند شکوفه آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و در روغن عصیر آن کند و روغن کنجد با آن ترتیب

تربیت نمایند مسکن و بسیار مفید اوجاع اعضاء و عصب و لذع ... **کرمدانه** بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون بالف فارسیست بعربی حب الدود نامند **ماهیت** آن

اختلاف است بعضی به مشتان دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه و خرد و آن باریک تر از ... سفید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و صفرا و مخرج

دیدان و حب قبیل ... و بعضی آن از ... و بعضی حب نوعی از مار زرین دانسته و اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن علاج ...

خورده است **کرنب** بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی و نیز بفارسی کلم و باصفهانی تمر و بتونانی قرنبا و قرنبولیس

کرامبی و کرنبا و بربری ... و بالهندی ... الانصار نامند **ماهیت** آن نباتی است و انواع میباشد بستانی و بری و بحری و بستانی آن اقسام بسیار است قنبیط

قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت قسمی معروف و از بستانی آنرا بیخ شلغم نامند و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبر تر

از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور و سرخ و تیره و این را بیونانی قرنبا انما دس نامند و از اقسام کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر از بیخ

شلغم و اندکی مفرطح در طول و رنگ آن سفید و لوست آن چند آن خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و برگ آن شبیه برگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد

که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شد و بر آن گرهی شبیه شلغم سبز رنگ مستقر میگردد و بر بالای آن نیز ساق تا بدو سه شبر بلند میباشد و در انتها ساق آن برگهای که جمله شبیه بصنف

دوم نکول و مستعمل گردد ... بیخ آن که در زمین است و نیز قسم دیگر میباشد که از بیخ آن گیاه میروید و جمله شبیه برگ قسم اول و برگهای سبز و آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر

و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها شاخهای سفید درهم پیوسته و در بین هر یک شعبه برگی باریک کوچک حائل ...

و این گل کلم نامند و مستعمل با کول شاخها و ته نازک است نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله اصناف آن از شامی و بستانی و موصلی و اندلسی و غیرها

مختلف میباشند در شکل و در مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک برگ و تازه است **طبیعت اقسام بستانی** آن مرکب القوی

و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرمتر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص** آن منضج و ملین و مجفف خصوصا جوشانیده

دهند و آب اول آنرا بریزند و غذائیت آن اندک و از جمله بطئ الهضم و با گوشت فربه مرغ جوان طبیخ آن جید الغذا میگردد و اعضا را ... آشامیدن طبیخ آن و تخم آن

ملین معده ... و مسکن ... و دافع ظلمت بصر و مستعمل ... قابض و دافع خمار و ... و مقوی ضعف بصر ... عصاره آن منقی دماغ

و مجفف لسان و اعضاء الصدر و آشامیدن طبیخ آن و خوردن ... رافع سرفه مزمن و دم ... و آشامیدن هر روز ... قیء آن صاف کننده آواز و رافع

گرفتگی آن و وجع طحال بدستور ... نماید و آب ... جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن ... رافع خناق و اعضاء الغذا

و النفس بطئ الهضم نفاخ ... در بستان روئیده باشد و ضماد آن با آب و نمک ... و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن طبیخ

آن ... و آشامیدن تخم آن محرک باه و با ... دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن

عصاره آن با ... مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوصا با آرد ... و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت

افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات

با بستانی بسیار نرم کوفته تنها و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده و بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت

و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع

داء الثعلب و روئیدن موی و با پیه خوک امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش الآلات المفاصل ضماد برگ آن

جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و بقول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و ... گرم

آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال **المضار** ... و مولد سودا و ردی الغذا و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی ... در شکل شبیه

و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و باز غب ... تلخ و ... ابتر از غالب ... غذائیت ... طبیخ با آب انار تلخی آن ... میگردد و تخم آن شبیه

بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ

طبیخ حقیقی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد ... مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم

بحری برگ آن ... و بیخ آن سرخ شبیه برگ زراوند و با اندک ... ملین مانند برگ ... آن شور و با تلخی ... جائز نیست در ضماد

محلل مستعمل و دو مثقال از تخم آن در شکم حب القرع بسیار مؤثر است **کرفدیه** بفتح کاف و راء و ... و نون و فتح نون و دال ... لغت ... نامند

الفا نیز میگویند **ماهیت** آن ثمر ... است درخت آن ... شبیه به درخت ... و خار دار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن و طولانی و بعضی کوچکتر و طولانی

اندک کمتر و املس ... و زیر ... خارهای آن بزرگ ... شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت

و ثمر آن شبیه به ... و کوچک بقدر ... اندک طولانی و با ... دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی کوچکی

و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو به بزرگی می آورد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و تر بیضوی آن سرخ میگردد و در رسیده آن ...

و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آنرا مقشر نموده و تخم برآورده در ... و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنی دار

خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند ... و شربت از آن میسازند ... از این قسم ... و یا شربت میسازند ... آن ... خامی

و غیر ... سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه ... سفید ... از ... که ... نامند و در ... و ... به این ...

باشد **طبیعت** آن سرد در تر با قوت قابضه و بعضی گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کرو یا** بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز و بفتح کاف و را و سکون او نیز آمده معرب کراویای لطینی و یا کراوی سریانیست و بیونانی اخیون و بسریانی کراوی و بربری قادر و و بمغربی نقده و نقره و بعضی کرنبا دکر نقا و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد بستانی آن بقدر یک ذرع و برگ آن شبیه برگ شبت و چتر آن نیز شبیه بچتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره و سفید تر از آن و بلند تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و با کول و از ان پخته میخورند و بری آن قردمانا ست و گل آن سفید مایل بکبودی و در با سفا مانند بستانی و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه برگ شبت و مایل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه بیابونه و شاخهای آن باریک مایل بسرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه بگل کشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن منفعتر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه و اعضا رالراس مانع صعود بخار بدماغ العین بالتکحال آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه معین است و اکثار آن مضعف بصر و اعضا رالصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و نواق ریحی اعضا رالغذا مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد مقعد و مغص و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با کیاادقیه زیتون با مخیخته جهت استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پخته مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر ریه مصلح آن عسل و سعتر و مضر گرده و بدل آن قردمانا و انیسون و زیره **کریلا** بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها نیز نوشته **ماهیت** آن ثمر نباتی است هندی شبیه بقثاء و بر بجا در خود می پیچد و برگ آن شبیه برگ قثاء هندی دانه لی زغب و کوچکتر از برگ قثاء هندی دانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خار دار با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آن را قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکن است که پوست آن را کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده و نمک مالیده سه چهار مرتبه تلخی آن زائل گردد و یا بعوض آن پیاز نیز ورق نموده و در روغن بریان مینمایند و با گوشت و بی گوشت پخته میخورند و یا با پلاو و بسیار لذیذ میشود و بعضی تا آن کم گردد نمک ان مالیده و جدا از ورق نمودن که ساعتی میگذارند و بعد آنکه شسته بنحو مذکور بریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آن را از میان چاک کرده و تخم برآورده و نمک مالیده و بدستور تلخی دور کرده و قیمه پر نموده و در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه طیار می کنند لذیذ میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اشتها و باه و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم و هضم مضرت تلخی آن را زائل نکرده و شبهنه مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و سردات است **فصل الکاف مع الزای المعجمة کزبره** بضم کاف و سکون زا و ضم با و سوخته و فتح را مهمله و ها و بفتح کاف و را مهمله نیز آمده و لغت عربیست و یا معرب از کزبرتا سریانی است و طحلبان نیز نامند و بیونانی کوریون و منبطی فاتره و بسریانی کزبرتا و بفارسی کشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نباتی است که کشنیز خشک باشد و بهندی نبات آن را کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد نبات بری را برگ ریزه و تر و مایل بتندی و بو و تخم آن بر دو عدد بهم پیوسته و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را تیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده و بر آن باشناخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی صغیر و بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و بزرگ

منبسط و دو گل آن چنبر دار از چنبر شبت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبز مدور و در پوست آن اندک خیار دارد و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت و رائحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ دانه تند طعم قوی الرائحه است **طبیعت** آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریج در سیوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد الا بکثرة آشامیدن عصاره آن قاتل نمی بود بتبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد و بسیار

افعال و خواص آن تازه با حدت کمی اعضاء الرأس و الصدر و المعده و آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصاً با سرکه سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله حصبه در آن و رفع زردی آن ضماد آن با شیر جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن مسکن درد دندان کرم خورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سعوط آن مقوی لثه و قاطع خون آن شربتی از آن تربیت هند منوم و جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و حرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و لنعوظ الاورام و البثور و الجمر و قرح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون سه دانه تر آن با کشنیز بار و غنگل لبایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو دانگ و بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که حلیلان و کشنیز عبارت از آن است **طبیعت** آن تا درجه دوم سرد و خشک

افعال و خواص آن عضا الرأس و القلب و الغذا مفرح و مقوی دماغ و قلب مانع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن با نقوع آن جهت اسهال دموی و حصبه نیز مخصوص بود و داده آن رافع خفقان و با تخم مولدی مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیده آن نیز همان خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با تخم مولدی مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از یک درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش لمضار زیاده آن تا چهار اوقیه از آب و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحه الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن لنعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کریه از بدن شارب آن علاج آن بعد از تنقیه یعنی اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه و تنهائی و با دارچینی معطر و صاحب البول و ضیق النفس مصلح آن تخم مرغ نیمبرشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب ماهیت** آن بفارسی گفته نباتی است با خطوط بار یک و برگ آن شبیه به برگ کزبره و زمین و رنگ آن مائل بسرخی برنگ خون و برگ آن کوچک تر و جانب عقب نهای آن متفرق و پیچیده و تر و مائل بسبزی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرهای بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهسار است **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر بمیزان برگ بر آن برگ خشک آن را سوده پاشیده باشند جهت سیکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است لقصا آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن رب عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه یعنی اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهائی و با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی لقله و ترجیه بجهت مشابهت رائحه برگ آن با اترج و لفلفه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند **ماهیت** آن گفته اند معروف و بیاد رنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آن است و آنرا با درنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه برگ چغندر و مائل بسبزی و سر آن مدور و بائین آن اندک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه بپوست اترج و با عطریت بیشتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مطیب النفس و مقوی قلب و فواد

و تقویت قلب و فواد و تقویت معده و رفع سموم و مضرت آن بارده و دافع سموم بارده و مخصوص ... مضر ... مصلح آن ... و محدث

حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال اینهاست **کزنگبین** بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف فارسی و کسر با موحده و یا مثناة تحتانیه

و نون **ماهیت** آن شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می‌نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر برگ ... منعقد میگردد ... از آنچه بر درخت گز و لوحا

منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید ... است که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد **طبیعت** آن در اول گرم و خشکی معتدل **افعال و خواص** آن

جالی با قوت مسهل اخلاط ... مقوی دماغ و ریاح غلیظه آن و جهت ... و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن

و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب مضر بصاحب مزاج ... مقدار شربت آن از ... درم تا ... درم است **فصل الکاف مع السین المهمله**

کسب بضم کاف و سکون سین و با موحده لغت عربیست و نیز ... و بفارسی کنجاره ... و بشیرازی ... و بهندی کهلی نامند **ماهیت** آن ثفل

چیزهاست که از آنها روغن گرفته شود مانند حبوب ... و غیرها و مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم است که در ان ... مطلق ...

نامند باید **طبیعت و افعال و خواص** آن ثفل هر چیز در طبع ... مذکور شد ... و بالجمله ... ردی الغذا و مولد ... و ریاح و ...

و از خوردن آن ... عارض میگردد و علاج آن ... **کسنی** بکاف تازی ... **کسمو** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون

واو و فتح قاف و الف و ... بکسر میم و ضم با ... مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار ... گفته که ... در کتاب

سموم بیان نموده که آن حشیشی است ... و در قطر آن ... که طول آن ... انگشت ... برگ آن شبیه ببرگ ... طعم آن

تلخ شبیه بطعم ... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عند الحاجت ...

در حال ... **کسول** بضم کاف و سین و سکون واو و لام **ماهیت** آن ابن ... تصریح نموده که آن ثمری است ... در رنگ و شکل شبیه ...

اندک ... و تخم آن ... **طبیعت** آن سرد و خشک ... قابض **افعال و خواص** آن ... آن قاطع خون ...

دموی ... **کسوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال ...

هندی است **ماهیت** آن نباتی است هندی ... برگ آن شبیه ببرگ سنا مکی

... **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه ... خورانیدن آن ...

جهت سرفه ... مانند ... کسوندی ... مانند ...

... **کسیر** بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را ... لغت هندی است **ماهیت** آن بیخ

نباتیست هندی که در ... تالاب ... نباتات آن ... بیخ آن که ... است ...

سیاه و بعضی اندک مایل بسرخی ... سیاه ... **طبیعت** آن ...

و سرد و تر در دوم ... **افعال و خواص** آن ... جهت تقویت قلب ... خفقان و رفع ...

...

... **کسیلی** ... بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره ... در لغت روم

اسم نبطی است **ماهیت** آن چوبی نباتی است شبیه ... آن شبیه ... و گویند پوست درختی است

... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ...

و رافع ... آن ...

بدن ... مقدار شربت آن از ... درم تا ... درم ... **فصل الکاف مع الشین المعجمه**

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی حب الملوک بر الملوک و بکسر کاف نیز آمده و بمعنی زرع بوزرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و لفافه سجک و اهل شبانکاره فارس سجو و بیونانی قناغیوس برومی بر و طوس بهندی ایلی و نواب معتمد الملوک قدس سره در تنبیه الحکیل گرد دوایی باشد که بهندی و بعضی حب الملوک نامند **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عقدها و پنج شش از یک بیخ رسته و رنگ آن مایل بسیاهی و زردی و بعضی مایل بسفیدی و گل آن کوچک و شبیه بگل حب النیل سفید رنگ و بعضی مایل بسرخی و برگ آن شبیه به بنات العقرب بهترین آن هندی تازه مایل بسیاهی و زرد است و بعضی آنرا بادنگان نسبت داده اند و صحیح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن صبر است

کشمکش بکاف و سکون شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده نیز گردانیده تازه است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن با قوت مسهله و بهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد **کشوث** بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و کشوث نیز آمده و لغت عربیست بعضی گفته اند معربست و کشوثا نیز گویند و بیونانی ... زر و طوس و بسریانی و نا و ز عبا نیز ... و کشوثا بفارسی برش و بهندی امل بیل و الاس بیل و امرلته نیز نامند گفته اند که بفارسی حبول نامند و گفته اند که زرجول تخم کشوث است **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مایل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها می تند و گل آن ریزه و زرد مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم تره مایل بتند و در رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب مایل بتند و در رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک با قوای متضاده **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده و عصارة الغافث و بعض مفتح سدد و معده و کبد و احشاء و منقی اوساخ از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربو و خناق و معص ضعیف معده دیگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و رشح عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و ... دحاب و ... ف الدم سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از بهار پران و عصاره ... از اجون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تفتیح جهت آنچه ... آن در سهال ... شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن در مطبوخ با ترده درم و مغنی مصلح آن کثیرا و تخم آن در افعال ... کوره قوی تر از سایر اجزای آن بود و ... آن در تقویت معده و فصل حبس ... الدم ... باطنی سیلان رحم اقوی از غیر او بود ... آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین بدل آن با ... دو ثلث آن افتیمون است **فصل الکاف مع العین المهمله** **کعب** بفتح کاف و سکون عین و باء موحده لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده **ماهیت** آن استخوان مفصل ساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است **کعک** بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان در آتش ... بعضی گویند نان تابق طابق و بعضی نان طابون ... نامند و بالجمله نانی است خشک و آتشه که توان کوبید و آرد نمود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس بطن و مجفف رطوبات ... صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده میشود **فصل الکاف مع الفاء** **کف مریم** مذکور آدم لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی ... برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی ظاهر آن مایل بسیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم بنفشه باریکتر و بعضی گیاه ... شمرده اند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام ... است

سهل سرخ است مقدار شربت آن یک مثقال **کف آدم** بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح همزه و ضم دال مهمله و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده
لغت عربیست **ماهیت** آن نافع [illegible] گفته نباتی است ربیعی از چند روز بیش نماند و کم برگ و برگهای آن مدور منشق و بقدر برگ کرفس و بر روی زمین منبسط
و شاخهای آن باریک متشعب منبسط بر روی زمین زرد رنگ شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد طلائی و سفید نیز میشود و بیخ آن مانند بیخ خربق و مانند
بسفایج [illegible] آن قریب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن نیز گفته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن ملطف و مقطع و جلا و محلل [illegible] آن [illegible] جابس [illegible] نافع تالیل و خورنده گوشت زائد و رویاننده گوشت صحیح [illegible] جراحات و قروح را نافع **کف الهر**
بکسر ها و را مهمله مشدده لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی است بقدر شبری و شاخهای ریزه و بر سر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر منشق ملصق بزمین و گل آن
زرد براق خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبها بسیار و در اول بار بزمین میروید و گفته اند ملحق بکف ارنب است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند
آن [illegible] بجهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل محلل تالیل است **کف المریم** لغت عربیست و آنرا کف عائشه [illegible] نیز نامند
نامند و ماهیت آن اختلافست بعضی گفته اند از اصابع الصفر و در عراق شجره را برین اسم نامند و در مغرب بنطافلون و ابو العباس [illegible] در کتاب رحله
گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برگ آن مائل بسبز تیره و [illegible]
[illegible] و اندک زغب و اندک خشونت بسیار سبز و گل آن باریک مائل بسرخی و بقدر گل رجله و چون آن ریخته شود گل زرد صلبی بهم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخهای آن
پیچیده گرد و شبیه بانگشتها پیچیده و بر گرد و بسوی شکلی که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب ببنطافلن است و در حرف الباء مع
النون ذکر یافت **کفرّی** بضم کاف و فتح فا و را مشدده و الف مقصوره و بفتح کاف و کسر [illegible] نیز آمده لغت عربی است [illegible] و بفارسی
[illegible] بشیرازی [illegible] نامند **ماهیت** آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشکفته و از آن خوشه بر نیامده [illegible] پوست غلاف
شکوفه و گرد زران که کافور نخلی [illegible] نامند [illegible] بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه [illegible] که طلع نامند و بعضی کافور آن
گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوت از آن زائل شود **طبیعت** آن در آخر دوم
گرم و خشک با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی ارواح قلبی و دماغی و کبدی [illegible] سفوف آن مقوی
[illegible] اکله و قروح خبیثه [illegible] جهت اکله و قروح ساعیه [illegible] اعتبار [illegible] دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال
[illegible] که با کف علیل آب بجوشانند تا بقوام رسد [illegible] آورند جهت تقویت معده و سینه و ضعف
و منع انصباب مواد بمعده و رحم [illegible] ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال [illegible] رافع جرب [illegible] آنکه چند روز بر آن
[illegible] و غبار بسیار [illegible] در آن بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از گشن [illegible] مقوی معده و رافع نزف الدم [illegible] و قروح [illegible]
[illegible] است و عرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت [illegible] مقوی قلب و معده و رافع خفقان و اسهال [illegible] آن که بعد از [illegible]
[illegible] و با مساوی آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آنرا بند نمایند و بکار برند **طبیعت** آن سرد
و خشک **افعال و خواص** آن رافع درد سر حار و قرحه امعا [illegible] **فصل الکاف مع**
الکاف ککرول بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم را مهمله و سکون واو و لام **ماهیت** آن ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم میشود
از قبیل [illegible] پیچیده [illegible] برگ آن شبیه ببرگ خیار [illegible] ثمر آن اندک [illegible] خار دار [illegible] سبز و بعد از رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن [illegible]
[illegible] اهل هند ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده میخورند تنها یا با گوشت لذیذ میشود **طبیعت** آن مائل باعتدال [illegible]
افعال و خواص آن جهت سرفه و درد [illegible] و بدن [illegible] ضماد بیخ آن با آب [illegible]
مقوی [illegible] **ککرونده** بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم را مهمله و سکون واو و نون [illegible]

۵۳۵

دال مهمله و بلغت هندی است گویا کما در یس است ماهیت آن نباتی است تا بدو ذرع و شاخهای بسیار نرم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی سبز مشابه به
برگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با غبار نرمی و برنگ آن تیره و طعم غالب [illegible] و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلاف
شبیه بکوزه دشتایی و خیاره دار و بیخ آن باریک سفید و طعم آن تلخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضاء الراس عصاره
بیخ آن جهت ابو و که مرضی است در بنگاله در بعضی مردم میشود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطور
برگ آن جهت رمد شدید و در و بیخ که زآب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز مکرر نمایند در سه روز رمد زائل شود و استعمال اغذاء [illegible] آب برگ آن
جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بد [illegible] آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر و سموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و [illegible]
اشامیدن بیخ آن که نرم سوده بقدر فلفلی حب بسازند تا حب آن حابس اسهال مزمن مفید است لیکن در اوائل مفید خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و
غالب گردد و بدن لقا یافته باشد باید که در بسیط استان نبات آن را تمامه [illegible] نمایند خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند دو مثقال از تخم آن
با شیر جهت رفع سم کلب یعنی نافع الحوض چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و تا [illegible] بگذارند بعد آن را مکلس سازند و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض

فصل الکاف مع اللام **کلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیبه و مونث آن کلبه و بفارسی سگ
و بترکی ایت و بهندی کته و ناد و آن را سگ نامند و بهندی کتی و کلیه نامند **ماهیت** آن حیوانیست درنده و شدید الریاضت و با وفا و شعور و متعارف و معروف
و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آن را اجناس بسیار میباشد از اهلی و بری و مائی و اهلی از سه اصناف میباشد از بزرگ و متوسط
و کوچک و بزرگ شکاری آن را سلوقی و با سوای آن را جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم شهریست و آن قابل تعلیم صیادی و شکار میکند و جنگلی اسم سگی
است که قابل صید نباشد و صید نکند و آن را بهندی دکوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد اهل لواد و قیری [illegible]
میباشند و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهر کم است و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز می نماید [illegible]
و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ممالک فرنگ می شود و در انجا معه آن را بسیار میپرورند و بر دوش مینمایند و دوست میدارند
پنج شش ماه میباشد و از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یک دو ساله و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل [illegible] و خرگوش مانند اینها
میکنند و هر دو قسم بسیار با شعور و اشاره فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور حکایتها بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری را بعربی [illegible]
ابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و بهندی گیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت** آن معروفست و در همه بلاد میشود و
در ویرانه [illegible] مأوی دارد و در روز کم بر می آید و از مردم گریزان و حیله ور و مکار و وقت شام از خانهای خود بر می آید و تمام شب برای [illegible]
و با طراف میگردد و همینکه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خردتر از خود را میخورد که یافتند بخورند و صبح باز بجای خود [illegible]
با سگ اهلی جمع می شود و نتاج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانی است آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ آبی و از آن بزرگتر
سیاه و پاهای آن کوتاه و بی دم و در بحیره و در بنگ کثیر الوجود و آن را صید میکنند و پوست آن را کنده و در آن لقطا پر کرده و بلاد نامی بر ند **طبیعت** آن [illegible]
گرم و خشک [illegible] خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و کتیمان آن دافع بواسیر عین و در تیه تازه آن [illegible]
و کلب نهری بجثه گربه و از آن بزرگتر بسیار مشابه به بدلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن طویل مانند دم گربه و آن را بهندی اود بلاو نامند [illegible]
میباشد در بهار و بیش در نهر مسکا بسیار و از اقدس بعضی خرسیان نامند و گفته اند خرسیان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم [illegible]
نوشته که در شکار سگ نهری را شنگ نامند و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایران جند از آن قطع نمود و [illegible]
در آب و خاکستر و بدو دگاه خشک نمودن رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع آنچه در آن معلوم گردید و **در طبیعت و افعال و خواص** مانند کلب
است و در بنگاله نیز احیانا کلب نهری که اودبلاو نامند در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیر نگر و سمت اسلام آباد و چاتگام

و نوع از آنها و چیزها چهره و بهار بسیار است و پشم آن نرم و لهذا بسیار شد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده و بلاد آن خصوصا بلاد سرد سیر برای پوشش می برند

و در عجایب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود سازد برای آنکه تمساح بخیال طعمه آنرا ببلعد و چون ببلعد و داخل شکم آن شد رود تا آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته

بیرون می آید و از این جهت برکه در آن پیه سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ میمانند و مقدار کعبی پس از زهره آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده

ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند و چون قدری معتدبه جمع کردند میان خود تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بر آن بول میکنند در بعضی

در آنها کرم پیدا میگردد و کلب مائی طیاری کلب نهری است و گفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ

گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد و آخر گر او از علامات آن است که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین

انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب بترسد و در حجی

مانند سکر خورده باشد و آواز آن گرفته و سگان از آن بگریزند و طعام و شراب بخورد و چون موی آن بریزد و در بدن او صحبهای جرب بهم رسد از مال آنها

علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل به برودت و حیات سمیت میباشد و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلاد ان و اوقات حاره و بسیار

و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و روباه و شغال و امثال آنها عارض میگردد و دهان از آن

سگ دیوانه گردد دیوانه می شود و از منطق آن مراد سگ اهلی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بچه بمنزله آن گرم و تر **افعال و خواص** آن عصاره

الراس آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و ماخولیا قوی الاثر و بطور شیر یکی از اول مرتبه آن باشد رافع یا بس عین و طلای زهره آن مانع رویدن

موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ ضماد سرگین خشک آن خصوصا که استخوان فقط تعلیف نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده

نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضا را بقدر در نفخ چون سرگین آنرا

در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلق با استخوان بچه مذکور با شیر مایه سنگ ریزه در آن جوشانیده باشند و یا آهن تفته

در آن خاموش کرده باشند جهت استفراغ و موی مجرب آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر یک درم جهت اسهال دموی چون بچه چشم نگشوده آنرا

تمامه در آب طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان گردد و ده مثقال گندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آنها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخورد که مرغ یکی

که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد از تمام آن مرغ را کباب کرده و زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد و

خصوصا که مرغ بر در دوران به نخورد و از فربه کردن بدن نیز مجرب آشامیدن و حمول شیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که

شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و بطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد و جلیل رافع حرقة البول

السموم آشامیدن شیر مایه آن بقدر ربع درم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سگ

دیوانه گزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سر که جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن تریاق کوه

رافع زهر بیخ قفاله الاورام والجروح والقروح خوردن پخته آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ضماد

جهت زخمهای کهنه ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه تریاق و جهت حکه و بول آن رافع تاملیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نگشوده آنرا با سر

بجوشانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند از آنچه چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضابی است و گفته اند

که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع رویدن موی است و همچنین بر موضع که بخواهند موی نروید و الحوص استخوان و عصب سگ با استخوان

شکسته و عصب بریده انسان بهم پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش باشد مانع خرخره آواز و حرف زدن است

در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی ایشان بخور نموده باشند در هر خانه که دفن

نمایند باعث حدوث فتنه است و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند جمیع گزندگان ایمن گردانند و تعلیق ناب کلب که در پوست همان سگ

سگ گزیده باشند برباز و رافع سم کلاب کلب است بر جایی که دار بندند آنرا گزیده و نگاه بدارند از آن و کلب تا چهل روز باعث فریاد و نکردن بو او دیت بر سایر آن کلاب است بداند و
آن که سگی که از آن خواد گرفته اند تعلیق تضعیف خشک کرده آن بر آن لعابات معین بر جای تعلیق بسوی سگ دیوانه دیگر نگه جهت صرع نافع است حریق گشته و
سگ است چون دارچینی کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ دیوانه بعد اضطراب و رقص آید و چون ریزه سگ مقدار یک درم بخورد بعد از گذشتن ... شود علاج آن
آشامیدن روغن گاو تازه است با عصفا تا دارچینی و شیر با شیر گوش ممزوج بر روغن تازه طبیب لطیفه تبرید و چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض سگ
مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد و علاج او آنست که مجبور آن موضع گزیدن را با لبوب باشد تا خون بسیار بر آید پس مرهمهای محرقه و اکال بر آن گذارند
و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با عصفر و پیاز و تره تیز که پخته باز روغن با سیر و پیاز با نمک کوبیده بجا گستر چوب تا که سرشته و این تدابیر در ابتدا
تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند ... مالیخولیا خورانیدن دوا ... و دو ... مخصوص
... و تریاق فاروقی خورانیدن و ادویه تریاقیه اگر از این تدابیر سحال آید بهتر و الا سائر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه با حمام و غیر آن
کلخ بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بجاء مهمله نیز آمده لغت سریانی است **ماهیت** آن لغادی گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ تفاح **طبیعت** آن
سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال و موی و گزیدن افعی و ضماد آن جهت رخنا نافع و تخم آن بسیار گرم و اعمال و خواص
آن مدر عرق و رافع مغص از قول آن ظاهر میشود که اندر و جالینوس نا شد و در اینجا تصریح نموده که مانند شاهان هیر گ است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب
اسم قثا و نزد اهل مصر اشق است **گل داودی** بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یاء **ماهیت** آن گلی است که در بلاد
هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ ... و گیاه آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن تا دو ذرع و بوی آن
شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یکرنگ و سفید مائل به نفشی بر دان بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلاطینی بر طینی نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب به برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون
منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف شش مثقال و در مطبوخ تا چهار مثقال
و ضماد و عصاره گل مطبوخ زرد آن مخفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت کف دو انگشت
از زرد یا بقدر یک درم و از ریزه سفید بقدر دو درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام ترک آید مجرب و بعد یل است **گل مندی**
بضم کاف و لام و کسر میم و سکون نون و فتحهای نون و کسر دال مهمله و یاء **ماهیت** آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس نمایند
در فصل گرما که موسم باران است و در اسد و سنبله و میزان با اختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و نفش و سفید و چند رنگ در هم
و قسمهای نیز و مختلف که پنج برگ و مضاعف که صد برگ نامند گلستر نیز میباشد نبات آن خوش منظر و برگ گل و از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک
برگ گل هزاره بهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بگره های آن آنگاه جوش
در آب داده رطوبت آنرا اشتف نموده در دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده میسازند اچار خوب میشود و خوشتر مرباش سیار لذیذ میباشد و مقوی
میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ **طبیعت** گل آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خوردن
مطبوخ آن در قلایا و باغیر با مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا بآتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن
بر آن بر آورد مکرر بمالند **کلنبه** بکاف فتحه و سکون لام و زای معجمه **ماهیت** آن گفته اند چیست هندی و لبس ... گلگزی در جوف ... قند نامند و گفته اند
پوست درختی است هندی و دوایی میباشد و بلگرمی نامند و تخیل که مشابه هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه است غلط کرده بسیار که از اجابت
و ... **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شربا و ضماد آن نافع
و در سایر افعال مانند ... است و شاید بعد از این در حرف المیم خواهد آمد **کلسر** بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیت و نیز لعربی ... و حبر ...

ولنارسی آهک و بهندی چونه نامند ماهیت آن مصطلح اطبا عبارت از صدفات و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرو نامند و دستور احراق آن اینست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور کشیده یا روز بگذارند پس بیرون آورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز بگذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند به دستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چینده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور کلس قشر بیض و هر چه خواهند همان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است **طبیعت** آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا سه یک روز قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد لیکن ضعیف میگردد و آب دیده و نشسته بحسب تکرار تا سه روز قوت احراق باقیست و بعد از آن سخن میباشد

افعال و خواص آن سرد مقوی عضو ضماد آن از زرنیخ مقوی فعل آنست و مالیدن آن با عصفر و برگ شفا الوداع مدبر بوی آن و روغن گل یا سمن که بهار آن نامند با سفیده تخم مرغ با هم آمیخته نیز ضماد روغن گل و آرد که همین بتنهایی مغسول گلسرخ سائیده رافع حرقت آن کلس مغسول **طبیعت** آن مائل باعتدال و مائل

و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن بکرر و گذاشتن فتیله که با سفیده تخم مرغ آلوده و با آن آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن روغن با آن نیز که درآن جوشانیده باشند مانع نزلات رافع برودت اعضا ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع ادرار چرک و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات بغیر جنون مکلس با روغن خردل و جرمن که بهندی سرسون نامند با حبه ترکرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیرها بگذارند و جهت حکه و جرب و ریش و بایدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و به دستور خوردن یکحبه تا دو حبه آن با عسل جهت بواسیر و جهت حبس حیض ...سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک ... با زرد چوبه و قند سیاه هندی که بهندی گرد نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد نوره با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب تردل در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید و لعاب آن ناشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و بعض و عسر البول و بخشی و اسهال سوی مصلح آن آشامیدن ادهان و ابزن و لعابات و ادهان مناسبه و تدهین بدن و سایر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن ریخته تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **گلو** بکاف و ضم لام و سکون واو و یا لفت هندی است و آنرا گرچ نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است از جنس لبلاب که بر جدار و درخت می پیچد و برگ آن مدور بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مایل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوشبو و ریشه مانند چوب اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن اینست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهایی که بر سر آمده باشند بردارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده باشد باز آب بر ریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و یرقان و غثیان و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مشهور و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتیکه سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازه آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی است ورس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند بر حبی بقدر نخود بزرگی از یکحبه تا دو حبه آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حادثه مجرب است و گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکبا با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه هیل لوا بر یک دو درم و نبات سفید چهار درم

شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب نوشته اند دست آن یعنی عصاره که آنرا الطیفتر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره لعوق آن و نیز لعوق خاکشی نافع است و در تدبیر خاره و طبخ
آنرا گاهی با جبل السوس منضج مکاء با مویز منقی و گاه با قصب الذریره بهر نحو و بهر دوا که مناسب داند طبیب حاذق و تهیه آب عصاره لعینی است آن است که گلوی تازه را گرفته
دشویند و بکوبند و آب صاف شیرین حصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب تن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی پهن کرده بران جبه
بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس در آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است
ولکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب با آن بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون آنکه
آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند **کلهار** بضم کاف فارسی و سکون لام و فتح ها و الف و را مهمله و آنرا گل کنول نیز نامند لغت هندی است
ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید و نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و لیکن از آن قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن
بزرگتر از گل نیلوفر ضعف آن و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعضی سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر کنول
نیز نامند **طبیعت گل** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زرد
میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزه گل آن که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر غوزه و
نصف کره و در جوف آن خانها پیدا شده در هر خانه دانه یا دو مغز سبز اندک ضخیم و دیگر سفید تازک مغز آن دو پاره مانند مغز بادام و سفید و شیرین الطعم لذیذ و حصوص
که رسانگشته باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ و تلخ طعم **طبیعت** مغز آن نیز سرد و تر و رسیده مطلب آن خشک و در هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا
و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا امر تال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک است و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت
صفرا و خون و سوزش اعضا **کلیان کا تهر** بفتح کاف و سکون لام و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تا مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن
نباتی است خار دار بقدر درختی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن
چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال لوند چینی بپزند جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر لوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند
و آب آنرا بر ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند و بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام ادعا و علاج نمایند و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را جاری
نماید و اگر بر جراحات یا ورم فاسد طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده و گرم کرده بر ورم سنگ
بندند وجع عظیم در ان بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کلیه باز گیرند و بر موضع دیگر بندند و همچنین تا جمیع موضع ورم و مکرر عمل نمایند
و جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است **کلیه** بضم کاف و سکون لام و فتح یا مثناة تحتانیه و ها لغت عربیت و بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و بهمان
قلوه و بترکی بوکرک نامند **ماهیت** آن عضوی است از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ ما ئل بطرف
پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد و بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و تازه است که در همان ساعت
ذبح کرده و اخذ نموده و پخته بخورند و حیوان بعطش نداشته باشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی گرده و کمر و بیه آن ملین اورام صلبه
و اعصاب بطئی الهضم ردی الغذا سریع الانهضام بحیثیت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضاء بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ
و یا بریان نمودن است همان قسم با پیاز و با روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کمر دیا و مصطکی و امثال آن سرکه مطلب آن نمودن است
فصل الکاف مع المیم کماة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا **ماهیت** آن اسم جنس فطر و کشنج و قعبل و سماروغ است و نزد
بعضی مخصوص بما کول است فقط مخصوص با نواع ما کوله آن و هر یک مذکور شده اند و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی بکلو و بهوناکوه
و معرب بادی دولی و لبسر بیالتی ارو و بوشی و هود یا دبعبری نبات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر با موحده و یا نامند و دیسقوریدوس
اودین نامیده **ماهیت** آن نباتی است که از عفونت زمین و هنگام ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و رمیده و سرخ رنگ بی ساق و بی برگ

وبی برگ آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی در رائحه غالب دارد و بهترین آن است که در زمین های مرتفع رملی طیب الهوا رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و خالص و خوشبو و تازه و صحیح
و رائحه غالب داشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید او بعد آنست مذکور است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های ردی و زیر نجار رسیده باشد ردی و زیتون آن حجر
رویید و سفید و سرخ و تیره و خشک شده آن ردی است و با سمیت و سیاه و آن که ظاهر و باطن آن بی آب باشد مهلک **طبیعت** آن در دوم سرد و در دوم تر **افعال و خواص**
آن لیمون در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کماة از من است و آب آن شفاست از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصاً
آنکه نزد بریان کردن از آن میچکد و سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع
نزول آب است اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطی الانحدار غلیظا مولد خون بلغمی بلغم و نفاخ و مولد ریاح و در زیر پیراهن و پشت سبب
اعصار اکثار آن مولد سکته و فالج و درد تقل اللسان و عسر النفس و بهق و بیضه و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک صعتر و پودنه و سداب
و مرزنجوش و طبخ جید و بلیت و دهن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها مودی است و سایر تدابیر قطع است که مذکور شد ضماد خشک آن با آب برای جهت
رفع ملح و بیش از وقت آن مجرب ضماد خشک سوده آن با سرکه دو سه نیم با بیجهت بر آمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سایر فتوق مجرب تازه آنرا بر آتش بریان
نموده با نمک و فلفل بخورند و خوردن خشک آن بخوبی نیست عند الضرورة باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بعد پخته بارو غن
بسیار بخورند و اکثار بخوردن آن ننمایند و اگر با آنچه خردل بخورند که بهترین مصلح است بهتر است **کماذریوس** بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون را مهمله
و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب ماذریوس یونانی است یعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و موتا تسقیه و برکیافا
رانذاروی تلخ و شیرازی ماذاروی تلخ و لفزکی بکلیه اسمی نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفوریوس نامند و گفته اند که بهندی آنرا اموندی گویند و بتی
هجر موندی است و موندی اسم است بتقدیم حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برگ آن ریزه
شبیه برگ بلوط در شکل و رنگ و تشقیق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن نفیس و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و خوشبو و ربنوزرا قیت
و منبت آن سنگلاخها باید که بعد رسیدن تخم آنرا بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن ریخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه برگ ترس و
نبات آن مفروش بر روی زمین و بلند نمیشود و بیخ آن شبیه بلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان و تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظ تر و سبز
رنگ و برگ آن ریزه شبیه برگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته اند شاخها و برگ آن درخت مشق است و ابن ابی خالد افریقی بعد
کتاب اعتماد و تصحیح نموده که بیخ نباتی است شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه و بری آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت
آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح
و مقطع اخلاط غلیظ و ملطف و مسخن بدن الحیض ایام آن حبوب و خشک می نمایند کحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که غرب و ناصور باشند و تحمیل
کحال تعبیه آن با زیت دار و سائیده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک طبیخ آن جهت سرفه مزمن و ربو بلیه در مطبوخ آن با عسل جهت
جذر و برسام جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی و سده و تحلیل صلابت
طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و استقاء و جنین و تسکین عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن
با هموزن آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روز بروز
سه اوقیه بنوشند ضماد پخته آن با سرکه آن محلل صلابت طحال شراب آن جهت رفع سوء الهضم و صداع و ابتدای استسقاء و یرقان و نفخ رحم و فساد
اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن آنست که در هر رطلی از شراب یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال در بخته مدتی گذاشته
بعد صاف کرده روزی تا یکرطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح
مزمنه و سحق آن نیز مسحوق آن بر بدن باعث گرمی آن و دهن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور و جنگل سرخ و از آن دیگر ترتیب دهند

جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سایر افعال مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر بمثانه مصلح آن انیسون و ایرسا بدل

آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق نعناع و سلیخه است و اسقولوقندریون نیز گفته‌اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و

سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله لغت فارسی است معرب آن قماشیر و بیونانی اوفیون نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی صمغ کما و بعضی صمغ بران برابر

و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی سکبینج نیز و تنبیه بجاوشیر

دانسته‌اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تند بوی تازه است و در قوت اقوی از جاوشیر **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز

گفته‌اند **افعال و خواص** آن اعضاء الغذاء و منقی مسهل زرد آب و دافع استسقاء لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بستور و حمول آن مانع

و محلل سلاسل با شراب و ضماد و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کثیرا است **کمافیطوس** بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه

و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته‌اند بمعنی بنفرس نیز ... او صحیح اول است

و بعربی ازرعا و کرفشاو بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش دارو و بلاطینی ابیکه و بفرنگی جوده و بهندی ... نامند **ماهیت** آن ... بیونانی

از نباتات مستانفه است که هر سال تازه میروید و سه صنف میباشد صنفی از آن را نبات طولانی نمی‌شود و گاه برگ شاخ میدهد و بر روی زمین و شاخهای آن بسیار گسترده

شبیه برگ صنوبر رومی ... و بر حب کثیف ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه بوی درخت صنوبر و گل آن زرد

در زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست صنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه

و شعبهای آن باریک و گل آن شبیه بصنف اول برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه بوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن و سفید

و شاخهای آن باریک برگهای آن کوچک و باریک سفید و مزغب و گل آن زرد کوچک و رایحه این نیز شبیه برایحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول از آن

و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن مانند برگ مرد و گل آن سرخ و در ثور میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا دو سال میماند

و طعم آن بهتر از حاد و حریف است و صاحب اسرار الطب گفته آن را بمصر ... تا ... نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل بسیاهی

با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته‌اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته‌اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن

فراسیون میشود و بهترین آن تازه بری آن و بعضی گفته‌اند بهترین تازه لسانی تند بوی آنست و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت** آن در اول

دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص** آن مفتح سده و منقی و جالی اعضای باطنی از بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از

گرمی آن اعضاء الغذاء و منفض و مفتح سده و کبد و طحال با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویه طحالی است و جهت امراض آن الصناد و استسقاء یرقان اسود

و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر حیض و بول نافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و مثانه و عضل و تو بهتر مفید و حمول آن

با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با ابوال النحاس و طبیخ مسهل غلیظ و زرداب و منقی رحم از فضول الات

لمفاصل آشامیدن و استعمال آن با آب انجیر جهت تنقیه سینه و گلو نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعضاء و عرق النسا و وجع ورک

النقرس مداومت آشامیدن آن تا چهل روز با العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا و درد کمر و گرده و مفاصل و ادرار بول

و حیض و آشامیدن مسحوق آن با انجیر باد انه سرشته مسهل الجروح والقروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملصق جراحات

تازه و الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابت و با عسل جهت منع سمی بلاد ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر

سموم و خناق ... مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هوای

گرم و امزجه حاره و امثال استعمال ننمایند و آنچه در بنگاله میشود دو گونه نامند در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد **کمثری** بضم کاف و فتح

میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و تصحیح میم مشدده غلط است لغت عربیت بیونانی اوفیون و اقوس ... نیز گویند ... بهندی

امیدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و
بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و ترش شیرین و بی طعم و عفص و قابض و غیر آن و مطلقا در بلاد سردسیر
بهتر از گرمسیر میشود و هر چند بلد سردتر باشد لطیفتر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف و مشکبوی است و نطری و بحنتانی
و غیر آنها و هر یک از این ها در هر بلدی و شهری و جایی که میشود بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد
سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آن را که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذت است
و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمه الله علیه است و این در بلاد و اصفهان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست
آن ضخیم و سر آن بر آمده و فی الجمله صراحی شکل و در بیاض و صفا قریب بآن است آن را حسینی نامند و این در آذربایجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است
قلیل که مقشر نموده و بخورند قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن پست و کمتر نطری نامند و این در اکثر بلاد
هم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس ماضی صفوی رحمه الله علیه نهال آن را از همدان باصفهان و بلاد دیگر برده اند و فوریا نقی قسم
از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک رطوبت است و پوست آن اندک زرد و رنگ
و سرخ و در بغداد رخون و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال است و بهترین همه
اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرگ معتدل نازک پوست آن است و آنچه بدین اوصاف باشد بر آب از خلت و کثرت
زبون و تخم نیز همه اقسام شبیه به اسالعاب ندارد **طبیعت** آن نضیج شیرین شاداب خوش طعم شاه امرود معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و گرم
بحسینی قریب بآن و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر و بعضی مائل بخشکی **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و با قوت قابضه
لطیفه و بهتر از تفاح است در اکثر امور اعضاء الراس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مصعد ابخره است بدماغ عصار الصدر و الغذا مفرح و مقوی قلب و معده
و مسمن و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خلط و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام
و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا و سم را رفع سمیت قطر و چون قطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و غیر آن
مفرح و مقوی دل قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن لذیذ و مقوی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال از آن با شکر
آن حابس اسهال چون بجذام آن را بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و منع آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب آن
نائب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح اعضا و مضرت تکمال رسیده شاداب لطیف آن کثیر خصوصا در محرور المزاجان قوی تر و سرد و آب
امعاء و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بحالتی که رسیده نه آن مصلح آن زنجبیل و قرنفل و بابد که در خلا معده نخورند بلکه بعد انحدار غذا و با آن آب ننوشند
خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با امراق طیور بر لطیف بدنیست **گمثری حامض** که گمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب
لطیف آن است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و که بر شهی طعام و مسکن غثیان و حدت خون و صفرا
و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آن را بخورند و یا خشک آن را و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ
و صاحبان فلج و سرد المزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و گلقند و پختن آن بنجار آب و مشوی نمودن یعنی بخمیر گرفته در
آتش پختن و یا مربی نمودن بعسل و یا شکر و نارسیده و ترش آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال ضماد آن ملصق جراحات
است **گمثری بری** درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و کم آب و با عفوصت و رطوبت **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض تر و آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و پاک کننده گوشت و سموم فاد زهر قطر چون قطر را با آن
طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن گمثری با قطر و امثال آن و همه رسیده شاداب آن مضر عصب و مورث قولنج

سطح آن شکل او دو پرچار و خوشبو است **کمثری جبلی** نیز نامند بری است و از آن سرد تر و خشک تر و قابض تر و همچنین [illegible] هر نوع نیز نوعی از جبلی که در کوه

میشود مخصوص باجابت ثمر آن کوچک و زرخت و بخشونت و صلب بعد پختن اندک شیرین با [illegible] است بسیار در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند تا

[illegible] آن متخلخل شده بر آورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده منقشر کرده میخورند و داخل ادویه و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انگنک نامند و [illegible]

و در حرف الدال ذکر یافت از کوهستان زنگبار نیز ثمری شبیه بامرود جبلی می آورند [illegible] و آنرا امروت بیری نامند و شراب کمثری جهت [illegible]

طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری [illegible] مرتب نموده باشند که آب کمثری [illegible] نرم شده باشد گرفته [illegible]

کرده شکر یا عسل آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع غثیان و [illegible] معده و دستور [illegible]

رب و دیگر است **کمرزهره** بفتح کاف و میم و سکون را مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان [illegible]

[illegible] برگ آن شبیه ببرگ [illegible] شاخهای آن بسیار و مقدار دو وجب یا زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون [illegible]

بشکنند شیر بسیاری از آن بر آید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن [illegible] و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم

منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن باقوت سمیه قاتل بعضی حیوانات و نباتات [illegible]

[illegible] **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنگه نامند **ماهیت** آن اسم ثمری است هندی [illegible]

[illegible] درخت آن بلند و [illegible] درخت گردگان و برگ آن [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن قابض [illegible] اسهال صفراوی [illegible]

[illegible] **کموت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تا [illegible]

[illegible]

[illegible] **کمون** بفتح کاف و ضم میم [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن تخم نباتی است [illegible]

[illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible]

آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و لطوخ لسعه آن و مانع انفقاء چشم و با سفیداب تخم مرغ جهت ورم حار و مشمشه لطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان
خصوصاً با صعتر و امثال آن اعصار لنفض آشامیدن آن با سرکه ممزوج بآب جهت عسر النفس و نفث الانتصاب خفقان بارد و عصاره آن بغذاء و لنفض آشامیدن
آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و تحریک شهوت باه و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و منفض ریحی و ورم طحال و اسهال طولی خصوصاً بان کوبیده
آن در زین امر و مدر بول و حیض و دافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و بمداومت خوردن آن با سرکه پرورده خشک
نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده و قوی الاثر و خفقان الطبیخ آن
محلل ریاح و نفخ بها و معده و گرده و حمول آن بازیت قاطع حیض ضماد آن بازیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاوکل
ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و بازیت و آرد باقلا محلل ورم و تنقیه القروح و الجروح و مدمل جراحات چون در آنها بریزند الزقید جلای آن و با
امثال آن جهت حیوانات ماده پلیدی نمیکرده و دست آشامیدن آن دیا عرق آن باعث لاغری و زردی بدن اطباء گویند چون آب بسیار ده ر بدن مولود در حین الولادت بمالند
گویند در مدت العمر سپیش در بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن مکوزن و نیم بنطی آن و گویند بدل آن کرویا
و در بطرد ریاح منفعت آنرا دارد و بدل آن فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس و بدل شامی کرویا و تخم گشنیز و زیره جهت سرد و مرطوب سرد مزاج
و نطمی مزاجان بسیار نافع و چون با ادویه ثبت داد جهت بدرقه سموم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون
بنطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قوی تر از بستانی عصاره العین عصاره
و جمیع آن جالی بصر و جالب دمعه و داخل ادویه کادی و نفث شعر منقلب مینمایند و چون با بید مشک برآن بمالند دیگر بر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زائل
گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشند نافع و عصاره او الغذار و الطبیخ جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده
و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصاً با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده لسموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام
نافع الاورام و البثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن
حشیش آن مدر بول است و دستور مرهم بر نمودن آن و سفوف و دوا و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الکاف مع**
النون کندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و در آخر راء بهمان لغت عربیت و گویند فارسی است و یونانی قیطیدون و لبنی ابانون و بربری
سفید و بسن لنبلی هندی **ماهیت** آن صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و
بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ می نمایند و از آن آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید صمغی است انثی و آنرا نیز
که در اثنای حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و پوستهای رقیق و با صفائی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صمغ شجر
آن باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه و نرم خالص ذکر است که ظاهر آن سفید و درون شکسته نشود چون
شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ
و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر
صنوبر و با قشر صنوبر مینمایند و مستعمل از داخل و خارج بیرد و است و اکثر مستعمل قشار است و بهترین قشار آن نجیح چسبنده تازه املس است
و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و دو ساعت
در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده نمیگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و بزنگ بادنجان است **طبیعت**
آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن در سوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و لطافت
و مانع جریان دماغ و آثار آن محرق دم عضاء و الرئیس المعده و مقوی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضاء و مجفف باغی و نفث الدم و

وتقوی دل و قوت حافظه و جالب و تجفیف رطوبات نافع جهت صداع و ضمادا با سعتر و فقاع کننده آواز و درد دندان [illegible]

وسرفه مزمن طحولی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان شربا و ضمادا و ضماد آن با نطرون و عسل جهت قروح [illegible]

و تنگی آن و تقویت دندان و لثه و باز رفتن تشنج عارض در گوش و چون مگیقال تازه در آب بجوشانند و بیاشامند از ان آب [illegible]

زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و [illegible] کنند و آن و تحلیل خون منجمد در ان [illegible]

وسلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن عضو صا با عسل و [illegible] آن جهت قروح خبیثه [illegible]

مزمن و تقطیر آن با [illegible] جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و [illegible]

آشامیدن آن با شکر جهت معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین [illegible]

[illegible] و آشامیدن [illegible] آن با [illegible] جهت [illegible]

[illegible] ضماد آن با [illegible] و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان [illegible]

کرده میشود و با سرکه [illegible] جهت [illegible] که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس [illegible]

نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس [illegible] عضو و با عسل جهت [illegible] باز رفتن جهت [illegible] غسل القروح [illegible]

و اندمال جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و [illegible] قروح خبیثه و با [illegible] جهت [illegible]

[illegible] قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و [illegible] مفاصل با روغن [illegible] جهت [illegible] مفاصل [illegible]

و با روغن [illegible] جهت تحلیل صلابت [illegible] و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی [illegible]

[illegible] مقدار شربت آن [illegible] مضر [illegible] محرق خون و بلغم [illegible] و مورث جنون [illegible]

و شکر مقدار زیاده آن [illegible] سرگشته [illegible] مصلح [illegible] آن و [illegible] در دوم گرم و در سوم خشک [illegible]

آن در کمال قوت [illegible] و تجفیف [illegible] جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد [illegible] و تقویت معده [illegible]

جهت [illegible] و ضماد آن [illegible] گرم معده و باز رفتن جهت [illegible] غسل القروح والجروح و [illegible] قروح و تجفیف [illegible]

وجالی [illegible] مقدار شربت [illegible] ورم [illegible] مضر [illegible] نیز [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن مفتح و جالی [illegible] اقتصار آن [illegible] دخان [illegible]

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] گرم و قاطع سیلان رطوبات از ان و منقی قروح آن [illegible]

[illegible] دخان [illegible] آن [illegible] کاف [illegible] نون [illegible]

ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات [illegible] و برگ آن [illegible] **طبیعت** آن در اول سوم گرم [illegible]

افعال و خواص آن [illegible] مفتح [illegible] افعال [illegible] مقام [illegible] بضم کاف و سکون نون و ضم دال [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن [illegible] نباتی است شبیه [illegible] برگ آن [illegible] سفیدی [illegible]

[illegible] آن [illegible] سیاهی و باطن آن [illegible] سرطان [illegible] قوت آن [illegible]

[illegible] بهترین آن تازه [illegible] **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص** آن [illegible]

قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن [illegible] الراس [illegible] باروغن بنفشه [illegible]

[illegible] غلیظه [illegible] و قالع [illegible]

بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع ... سعوطاً و قطوراً با روغن بنفشه و داخل شیافات تحلیل جهت سبل و قطور چون شایند ... آن را
بهمنت و بادام ... که دیگر گوش چکانند و سایر منافع آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و گرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت ... کرم آن را
... آن جهت اکثر امراض بارده و رطوبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و احتناب نمایند از
استعمال آن در عین امتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و باید که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نیابد
تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و ترنمودن سر به سرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است ... کردن با آن جهت عسر النفس و ربو و اعضاء النفس
آشامیدن آن بقدر یک گرام با شیر تازه دوشیده و روغن بنجه مقوی قوی و مسهل و محلل ... استعمال مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین
میت مجرب و در لعنیت حصاة قوی الاثر و طبخ احشاء با سکنجبین و ماء الشعیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و زیرقان
و طحال الزیه ضماد آن با عسل ... کلف و بهق و برص خصوصاً سوداً آن ضماد آن با موزن آن زرنیخ در روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه
الاورام و ... طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش ... آشامیدن و طلا کردن آن
جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس ... کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ
با شیر تازه دوشیده جهت ... ... امثال آن از یک دانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب آشامیدن آن است خصوصاً محرور المزاجان در فصل گرما و وزوم
آن ... و در حال ... و عرض ... و ... و اختلاط عقل ... و تقطیع امعاء و مداوای آن قی فرمودن شیر و روغن ... که ... آن
... ... و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصاً ... اختلال عقل و ... شده
... **کنگر زد** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف ... بکون را و مهمله ... معجمه و دال مهمله لغت فارسی ... و تراب القی نیز نامند **ماهیت**
آن صمغ ... است که بفارسی کنگر نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده ... اسهال ... جون ...
... با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن ... الفی ... و در ... **کنگهی** بفتح کاف
و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر ... و ... و یا ... نیز نامند لغت هندی است بفارسی درخت شانه نامند بسبب آنکه مشابه است ثمر آن به شانه
... گفته شود ... لکن شاید غیر آن هر دو باشد **ماهیت** آن آنچه در بنگاله مشاهده شده بانست بقدر یک قامت و زیاده بر آن شاخها
... بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه ... شبیه برگ گشنیز و از آن بعضی بزرگتر و بهن تر و تخم ... بر سر شاخها
آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن ...
... با ... آن ... در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک ... و سر آنها باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و
خواص** آن جهت امراض ... و ... و اورام و ... غیر ... و دفع مواد سودا و ... ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن ... ضماد برگ آن محلل
اورام ... با ... برگ آن جهت ... دندان مجرب خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد ... اعضا و ... و بادی و ... برگ آن ...
در آب ... و ... کرده ... جهت ... و بادی ... چون چند شاخ آن ... و شیر ... بعد از آن ... آورده آن
شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد ... **کنگوس طهری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و یای موحده و را مهمله
و یای نسبت **ماهیت** آن لغت طبرستان ... نوع کبیر ... است ... ازکیل نامند و دوام این ... **طبیعت و افعال و خواص**
آن قوی تر از ... در صغیر ... و لذیذتر ... **کنهال** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب ... فارسی است و بفارسی ... نامند و بعضی
گفته اند ... است بعضی آن را ... خوانند ... **ماهیت** آن نباتی است ... برگ آن در رنگ و ... شبیه ...
... و ... تا ... شاخهای آن ... ساق ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن دوم و بوئیدن آن مسحوق برابع و آشامیدن آن مسحوق بدون تنخیص نشاید و مسحوق معده و کبد را بارد و مصلح آن عسل و قدر شربت آن الی درم تا سه درم و بیشتر

از آن مورث وجع و فساد غذا با حراق سفر سفل محرق خلط الحوص عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک بجا نمیرود و چون

برگ آن را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد **فصل الکاف مع الواو** کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام لغت

تنکابن و دیلم است و این علیه گفته لغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن کیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کو مرغ مشهور گشته

نوعی از تفاح است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو لوع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و خار بر تنج آن سیاه و

باطن آن سفید صاحب تحفه گفته که آن غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ است در اطعمه **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مسکر و مورث بخوابی و مدهوشی و دافع سلس البول و البول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده و رطبه بقدر آشربت آن از برگ آن در اطعمه تا دو درم

و از تخم آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون گشته و گفته اند از خاصیت تخم آن است که قالع در سر حالتیکه آن را قلع نماید و بهر قولی تلقی تکلم نماید تا زمانیکه آن

تخم را نیز همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم مینماید و از سود است **کوتله** بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها لغت هندی

ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندکی کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم و بهار آن یعنی گل آن

و برگ آن نازک تر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست آن نازکتر و ملس

و پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر و بهتر است و در بنگاله از کوهستان سلهت و از کوهپایه

در سر حدات آن بلد واقع اند می آرند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و فربه میشود و در مسدی پور و لنکا که از ممالک اودیسه و در شاهجهان آباد و اکبرآباد که از

ادکهوکه رنکتره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آرند و در آن هر دو جا بسیار خوب و فربه میشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن مخولی و دفوق آن هر دو مکان

و در مملکت برتگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میباید باختلاف اماکن و غیر آن از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم آن زمستان و یا بهار

بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده می ماند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص** آن مفرح قلب و دافع خفقان و مسکن حدت و تولید

صفرا و تشنگی و مقوی معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست ترنج و نارنج و طلاء آن رافع کلف و بحال در مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی

میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر کمال رسیده آن را بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد و بعد آن آن را بساید و سپید

هر صبح بقدر نخودی برنگ شربتی از آن نیز چتنا و حب جهت دفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در مفیضه با هم میرسد بسیار نافع و مجرب یعنی از فادر زهر

مارگزیده و غیره و از معالجات تریاقیت است **کومه** بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها **ماهیت** آن بلغت صفهانی نوعی از زهری است که ما آن را که تون

در شیر حل نمود و استعمال مینمایند **افعال و خواص** آن قریب بزهری است که بفارسی آبکامه نامند و تحقیق این کثر از آن و مفرس سفید و سرد و نیست

و اما کثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است **کوث** بفتح کاف و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و تا و چهار نقطه فوقانیه هندیه کیتها

مونث نیز آمده بجای یا و بلغت هندی است و در بنگاله کتبل نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل و خرد تر و مدور کوچکی و پوست آن

سفید رنگ مایل بسبزی و خشن و مغز آن ترش با عفوصت و چون رسیده گردد میخوش شود و خوشبو و در دکهن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه بتخم بیل

و از آن کوچکتر و در قفای تنوع آن نیز مانند تنوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان و برگ آن شبیه برگ بیل و از آن کوچکتر و برگ توت

و تنکوید آن در طعم فی الجمله شبیه بطبرخون و با عفوصت بسیار **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و

مقوی قلب و معده و کبد با حصاد القلوب ممنوع آن جهت خوشش دهان و در دگلو و منع بروز آبله و صعبه در کام و زبان و گلو و ستنعد آن جهت

و اورام آن به سعوط سفوف خشک آن عصاره القدار مقوی آنها و اسعال و آشامیدن افشرده آن با طعام جهت تریاق بیش تنها اعیاد السموم خوردن آن

و دافع سموم ریلا و اگر دست یا بدن پوست خشک آن را سائیده برموضع لسع ریلا بمالند نیز سودمند است **فصل الکاف مع الهاء** کهربا بفتح کاف و سکون

وسکون ها و رای مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی و باسطیس و بسریانی حمر با و برومی …
کیهور و بعربی قرن الجبر و مصباح الروم نیز نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و از انجوز بجا …
مهمله مضمومه و سکون او و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و بطی رومی آن بهتر است صلب و شفاف
براق طلائی رنگ و برگدار و چون بدست بمالند گرم گردد و از ان بوی آب لیمو آید و خود کاه را بر باید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند
و وجه تسمیه آن بکهربا از این جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و بطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیفتر و کاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه و مگس
که در وقت چکیدن صمغ در ان مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نمود که مگسی درمیان مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی
ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ماتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس
هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس باندک حرارتی
که از مالیدن است بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد
و کهربا صلب و از ان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از ان بوی مصطگی و از سندروس بوی کندر و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی
آب چشمه است در جزایر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر در زیر ریگ
و بیشتر نزدیک بیخ درختان روم در خراسان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود و در آنها قطعها مثل صمغ صاف شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و صلب و قوی تر
از آنست در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام بر آمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است پس خشک
و منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و گیاه و سنگریزها یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر در آن …
و چون اصلی ندارد ذکر نمود و بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم از همه اعضای ظاهری و باطنی و اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع تحلیل
رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویه معین کرده میشود و از ادویه نافعه نفث الدم … حابس نفث الدم صدری و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال با ادویه
مناسبه دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از ضعف و مشارکت قلب معده و اعضا
و لنفث حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب بمعده و حابس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حنین دکبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول
و ضعف معده و گرده و مثانه و با مصطگی جهت تقویت معده و دفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر القروح
و حرق النار و الکسر و غیرها و ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضا و با مورد حابس و قاطع
عرق و صنغار الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط
و گفته اند چون بوزن چهار شعیره از آن در طالع سرطان صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فتوری نیابد و گویند کهربا با مشتری
و اکثار آن مصلح آن … مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و …
مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق … و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرلی** بکسر کاف و خفای ها و سکون رای
مهمله و کسر لام و نون و یا لغت هندی است **ماهیت** آن درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کنهل و ثمر آن کوچک طولانی
بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با تلخی بسیار که بر دست و زبان و لب می چسپد **طبیعت** آن گرم در اول
و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی اعضاء و رافع ثقل سرد بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه دقی و جهت …
و قوت مجاری بول و شهوت طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهتر است از آنچه در بنگاله میشود و در بعضی اماکن ثمر آن مدور

و بزرگ لطافت آن کم میباشد و این بسیار کمیاب است در بنیه از مضافات صوبه بنگاله بکار و درخت آن موجود است و استعمال شود و تخم آن تأثیر دخن آن دارد
و جالی و ریشه کنند و چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب موه اسفید **فصل الکاف مع الیاء** چوب کیاکو بفتح کاف
و یای مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف دوم و واو **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند و در بنگاله شصت سال می شود که بر منافع آن مطلع
گشته اند و آن چوبی است خوشبوی تنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مدور است و صف بعضها از بعض بسیار و
رفته که گویا ریشهای بعضی بر بعض ریشهای بعضی صف دیگر را بر زوایای حاده در طول منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی تلخ دارد و رایحه قوی تیز
سطح سینه خوشه های مراکب و جهازات کشتیها را که بزبان فرنگی کیپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک بدان ریسمانها و پردها و آلات مراکب و جهازات ریسمانهای حمل
و اثقال را بالا میکشند و فرود می آورند در حمل و نقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه شکسته آنها را اکثر تجار در سفر فروشند و اطبا و ذاکران ایشان آن را
خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه آن است کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب آن رسیده آن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی میماند **طبیعت** آن
… گرم … **افعال و خواص** آن ملطف و محلل رطوبات و مصلح اخلاط محرقه و مجفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و … فاسد
مانند فالج و … مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب است بلکه در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی
و عشبه مغربیه قوی است لهذا فرنگان در بعض اوقات چوب چینی صرف و عشبه مغربیه را تنهائی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را باهم تنهائی و یا با ادویه
مناسبه دیگر بطریق المطبوخ بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند یا بکه شنیده نشد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر تجربه رسیده آن است که بگیرند چوب
و اسبولان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه … و در ظرف چینی
… و سر آن را خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نشود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین بر هم میزده باشند تا خوب آمیخته و مضمحل گردد و بعد
عرق … و … صاف نموده در شیشها کنند و سر آن را البته در جای سرد نگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ … شیشه را
… این که خوب بعمل آمده … صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آن است که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن
آب بریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امراض متوسطه و امراض ضعیفه از یک تولچه تا یک
و نیم تولچه هر روز و در امراض متوسطه … دو تولچه تا بیست و یک روز یا سی روز و در امراض قویه و امراض شدیده دو تولچه تا دو و نیم تولچه نهایت سه تولچه تا …
… روز و نهایت پنجاه روز بنوشند … در عشره دوم … ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشند هر نوع که بود رو بخشکی می آورد
خشک میگردد و خشکریشه می بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان …
و امثال اینها بطریق المطبوخ چوب چینی … بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در آن ایام چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورند و بجای آب …
… و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی با نان یا چلاو و پلاو نیز میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات
آن هر دو جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز دستوری است که در چوب چینی بتفصیل …
ذکر یافت … بعد الفراغ … باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و بهتر …
… فصل … و بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر والله اعلم عند العبد **کیک واشه** بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف
و شین معجمه و ها لغت هندی است **ماهیت و افعال و خواص** آن گیاهی است که چون آن را فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم هندی نوع نباتی است
که بوی آن … و تخم آن … بر فرش … کیک … آن بگریزد … مذکور شد **کینیقی** بفتح کاف عجمی و سکون یای مثناة تحتانیه
و … نون و کسر تای مثناة فوقانیه و یا لغت بنگالی است **ماهیت** آن نباتی است از قبیل نجم … و برگ آن شبیه
به برگ … و … برگ آن … برنگ گل … **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سعوط برگ خشک سوده

سوده آن جهت رفع سمیت مار گزیده نافع **باب ثلثیت و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است و آن فصل**

اللام مع الالف * لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت آنرا فرنگی لادان نامند **ماهیت** آن رطوبت غلیظه چسپنده

است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دلب است و برگ آن عریض با هم متصل و رقیق و صلب و گل آن

مائل بسرخی و ثمر آن نامتمیز و تخم آن در جوف آن و مایه آن سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای اندک بلند و برگ آن بر دو طرف

شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار سبزتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ و ثمر کوچک و لاذن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن

اخذ نموده و شسته ملخص و در کمال خوبی و بهترین اصناف است و آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی ریش بز گوسفندان در چریدن بنبات

آن چسپیده و از آن جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسپیده و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ

آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بلبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف میبرند و بعضی گفته اند

که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چرا می چسپد و از آنها اخذ مینمایند و تنقیه نموده اقراص

میسازند و باطراف میبرند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبز عنبری است که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه

قادسی آن زبون **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و**

خواص آن ملطف قوی و سخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب اندک قابض منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها با اعتدال و محلل صلابات و مسکن

اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند **اعضاء الراس** طلای آن جهت درد سر و با روغن گل بر یافوخ اطفال جهت حبس نزلات و سرفه ایشان و

داخل ادویه معالجه صداع ضربانی کرده میشود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر بشره سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول

اعضاء النفس و الغذاء لعوق آن با شاهیدن آن جهت سرفه بارده و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس اطلاق و مدر بول

و شیر و مخرج جنین طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از سستی خاصه و رافع صلابات آن و صلابات کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت

رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن جمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحلیل

الجلد آن با روغن گل جهت سیح بارد **و القروح و الجروح** طلای آن مدمل جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد **الزینة** تدهین آن با روغن مورد و شراب

جهت رویدن موی و انبوهی و بسیاری و منع سقوط آن از اسقاط نافع جهت آنکه تلطیف و غوص کرده و در باطن عضو نفوذ کند و منقی خلاط فاسده و جذب کننده اخلاط صالحه قابل

تکون موی است و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب مذکوره باز جهت قلع ثفول و برص با شراب و قلع آثار قرحه و آبله الا درام و الا وجاع و ضماد آن با زفت

محلل صلابات دبار و روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش **جلد الهوام** بخور آن گریزاننده هوام

الخواص چون زن بعد از بول بخور آنرا بگیرد اگر در حال باز ادرار بول آید قابل حمل خواهد بود و الا فلا **المضار** مضر سسل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل

رومی مقدار شربت آن از یکدرم تا یکدرم روغن لاذن که یک اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون کهنه حل نموده روز دیگر بر آتش ملایم گذارند که قریب بسوختن آن

برود افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن نافع است **لازورد** بفتح

لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت** آن سنگی است که از کان شعر می آورند و بهترین آن صلب صافی نیلی

براق با نقطهای طلائی کبود و بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در آن رگهای خاکی نباشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد مغشوش است و مستعمل در طب نیست

و ماده تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی و قریب بماده ذهب است که طلا ناگشته بپوست بران غالب شده آنرا بدان رنگ لاجورد گردانیده و آنرا

مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج در مل سکنند و سحق بلیغ با سرکه که در آن نمک حل کرده و مس تفته را در آن خاموش کرده و شسته با سرکه و سنگ شسته

می نمایند با قوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد میفروشند و همچنین سنگ مرکشیشه آبگینه در آن شب بگیرند و آن سرکه گوگرد سبز دیگر در سرکه

گرفته بکشایند و در آتش ملایم موافق داده کیس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی صرف نمایند و فرق شناخت صلابت جوهر او صاف مذکور است و اگر کرم
باشند با آنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ است سحاق جبلی نیز از فرنگ جبری مصنوع سائیده و برنگ لاجوردی می آورند اندک سیکوزن جوهر آن سوده نیست چون
خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری است هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن
زیراکه قوت اسهال آن زیاده از مغسول است و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم
و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و حابس کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط با خون
و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب با اندک قوت قابضه و در سایر افعال و تجارب مثل حجر ارمنی
الذهب و ازان هر دو ضعیفتر و با قوت محرقه و حاده مقرحه و لاذعه و معفنه اعضا الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال
آن جهت مدر دمعه و سبلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی
و تسحیق آنها اعضاء بحد و الغذار و لعوق آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهق و برص و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث
از قبل سودا و در دگرده و ادرار بول و حیض بقوت و فرزجه بعد ازم آن با یکدرم و بخور زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض و القروح و جرب
و الزنیه ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و ببد و سنور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص مضر معده مصلح آن
مصطکی با جاماد موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل و غسل و تقویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بالادویه مناسبه
بدل آن حجر ارمنی است و لازورد الذهب نیز گفته اند و دستور غسل حبوب آن بسفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعرین** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر را مهمله
و سکون یا مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شد **ماهیت** آن نباتی است شبیه بپای خرگوش و لهذا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و لاطینی
و ببربری طرطیس نامند منبت آن حجرها **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس شکم
صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حار است **لاعیه** بفتح لام و الف و کسر عین معجمه و فتح یا مثناة تحتانیه و ها در کتاب ابن سینا سبیح نامند **ماهیت**
آن نوعی از یتوعات است ولی غایله تر از یتوعات دیگر و نبات آن نیز قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور و زرد رنگ و گل آن زرد مایل بسرخی و شیر
بحلل آن بشبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و چرا میکند و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا ببرند ازان رطوبتی لبنی برآید و آنرا
می نامند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند منبت آن دامنهای کوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم **افعال و خواص** آن لبن
آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت احشا و الغایر مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مایهای صفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پخته آن نیز جهت
استسقای زقی و اسهال مایهای صفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قوی تر از لبن آن و لیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و اندا
شیر آن در غدیری که دران ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و سقوط برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن
خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و ازان زیاده جایز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن
و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح دو لام و دو الف **ماهیت** آن گیاهی است معروف و که از طرف
زاد ها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و سحق و آشامیدن آن حابس سیلان خون و نحو
خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد است **لالهٔ نگون** **ماهیت** آن اسم فارسی نباتی
معروف که در باغچه ها غرس مینمایند و پیاز دارد **افعال و خواص** آن پیاز آنرا چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب فنا شود و
طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یای نسبت **ماهیت** آن اسم فارسی نبات
برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر ازان و بیخ آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی در چند

و برده در روی آن شبیه بابریشم مطبوخ بسیار نرم و برد و برگ آن کشاده و ثمر آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت **طبیعت** آن گرم در دوم

با رطوبت غالبه و حرارت قلیله **افعال و خواص** آن مفرح و مسکر و منوم و نشاط آن بجای تله و مشهی و ملین و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از

یکدرم تا دو درم است **لامی** بفتح لام و الف کسر میم و یا **ماهیت** آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی **طبیعت**

آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسمن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه امراض الاعصاب و المفاصل جهت ضعف

عصب و سستگی و کوفتگی اعضا و اعیاء و بار در مور و جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرباً و ضماداً الجروح و القروح و الاورام در ذرور و طلاء آن جهت

التهاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریهه بدن و بخور آن معرق و مفتح و مصلح محرورین مصلح آن کشیر مقدار شربت آن یکدرم و از دو تا سه

مبرد دین و شایع و عصب است **فصل اللام مع الباء الموحدة** **لبا** بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زک و بهندی پیوسی نامند **ماهیت** آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر غلیظ

گرداند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق

و قولنج و تولید حصاة مخصوص با شیرینی نحل و باعث غشای دخانی مصلح آن عسل و شیرینی است **لبخ** بفتح لام و باء و خاء معجمه **ماهیت** آن اسم عربی

درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود و شبیه بدرخت خیار و برگ آن مائل بدرازی و ثمر آن کوچک سبز و شبیه برطب لیکن بعد رسیدن شیرین میگردد با کراث

طعم و گفته‌اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب الجبل دانسته‌اند

و بعضی غار **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته‌اند **افعال و خواص** آن منع آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه

است که شکایت کردند بعضی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را بشناسیدن آن قاطع ترف الدم داخلی و از درد

آن حابس ترف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و بالادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل ترد دو دخان

آن گریزانند هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال و صداع و خوردن مغز آن موجب ثقل سامعه ذکری است و برد درخت آن با

نوعی رتیلا ابهم برسد قاتل **لبلاب** بکسر لام و فتح نیز آمده و سکون باء و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا فرلوله و بیونانی قنالیس قسوس و بعربی عاشق

و حبل المساکین و عشقه و بلوب و بشیرازی پرسه نامند **ماهیت** آن نوعی از قسم است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر سفید و سیاه و مجموع آن

پیچان بر درخت و دیوار بهندی چاند و یل نامند و برگ آن شبیه برگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه بگل ختجات و تخم آنرا سفید و آنرا حبل المساکین

و درنگ بن ملکو نامند سیاه آنرا گل سبز و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و صغیر آنرا مدره الیه سیاه آنرا ابله مکره و صغیر آن

تمام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه پیچیده و گل کوچک و تخم آن در غلاف سیاه و مائل بسبزی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع فتام کبیر

صغیر **طبیعت** کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و بوعلی سینا گرم دانسته **افعال و خواص** آن مفتح و محلل

و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بتحلیل رطوبت آن آب فشرده آن بدون طبخ مسهل اعضا و رأس

و السدد و الغذاء و الخفقان سعوط عصاره آن با زیت و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا بنیه الوده درگوش

گذاشتن جهت درد گوش و طلای جرک آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت

سرفه حاد و رفع حبس طبیعت و قولنج عارض از اخلاط حار و مسهل صفرای سوخته با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه مبید یل و نیکو تر و تریاق رد

اورام بجوشانند و بسته درم از گل آن جهت قرحه امعاء و ضماد برگ تازه آن جهت درد سر مخصوص که با سرکه پخته باشند و گل قسم اخیر کبیر آنرا

آشامیدند و قرزجه نمودن مدرحیض و بخور آن بعد از طهر رافع حمل و مجول ساخته برگ آن با عسل رطوبت آب افشرده آن رافع بدبوی رحم و عضاد المفاصل و

الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منضج کننده دمامیل خصوصاً با سیار

ضماد برگ تازه کوفته آن در رفع اورام حار و تحلیل اورام و سکن اوجاع و رفع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات خبیثه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با روغن
جهت سوختگی آتش و باسویق ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم بری غیر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش از نبیذ صفات
سیاه آن ضماد کنند و موی را سیاه قسم اخیر را بکثرت شدید الحرارت و حدت و سرخ کند و موی کشند و شبیه السموم ضماد و طبیخ قسم بری ثمر آن با شراب جهت گزیدن
افاعی و از قسم کبیر برگ آن با خشونت الدراریم اکل است اسپانیا سمی نزد اهل مغرب حجیمه و بیاردن الطوال است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص
آن جهت درد سینه و سرفه و سپرز و قولنج و نهبای فرزند و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم شکر قاطع ترف الدم همه اعضا الجروح و القروح ضماد تازه آن
التیام و مبدء جراحات و خشک آن نفث و انشف قروح و دافع قروح خبیثه لمضار اقسام لبلاب مضر عصب و مصلح آن نبات مانع حمل و قاطع حیض
مقدار شربت از آب آن از یک دقیقه تا سی درم با نبات لبی انکه بجوشانند لبلاب صغیر طبیعت آن در تب کبیر و مرکب القوی **افعال و خواص** آن محلل و
قابض و مسهل و مفتح سفرا سبب تحلیکه دارد و مسلم از سایر اقسام اعضا کبد و غیر او رافع قیام سرخ که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل
احشا و تنقیح مسدد و اکثر بها اعضا را نیز مسهل و الادوام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بهیت درم نبات بدل آن برگ خطمی و خیارشنبر
لبن بفتح لام و با و نون لغت عرب است بفارسی شیر و بترکی شو و هندی دوده نامند **ماهیت** آن معروف است و آن مرکب از سه جوهر است
و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری **طبیعت** آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در مناسبت اولیها
نیز و شیر هر حیوانی بالنسبه و جاجه ابدان ابنا و اهل آن حالی مذکور میشود و لعد از این امور مشترکه در اینجا الا اجمال بیان مینماید و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن
قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب تغذیه است از غیر آن لیس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال از غیر آنها
از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است از امور و کمیتها مذکوره و لعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر لعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته
و گفته اند اعدل و انفع در تغذیه است و شیر الاغ و اسپ و شیر گور خر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه و همچنین بحسب لطافت و سن و بزرگی
و لاغری و رنگ حیوان و پختگی آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف لعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بهار شده باشد از
علفهای خشک ایام گرما و خشکی میباشد و مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه
ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز مبتدل میگردد و شیر حیوان سفید رنگ و بی
سخن تر میگردد از غیر آن **طبیعت اجزای** آن با **ماهیت** آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد
و خشک شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود و لیس باید که چون
خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است از برای
اطفال لعد شیر زنان و در غیر اطفال و طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و لعد از آن گوشت و تخم مرغ نیمبرشت و هرچه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد
و ثقیل و هرچه مائیت بر آن غالب باشد مفتح و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت سخن مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در پستان سطبر
غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جایز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه
دوشیده از حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رایحه غریب جید المرعی است لمضار اکثار آن مورث بهاد و تولید سپیس و
قروح و جرب و حکه و وضح و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت صحاب اورام باطنیه مضر و جهت اعضا و امراض
عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز به هم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله به حامضیت و صفرا و خلط غالب و فساد و در امکان حاره و
ضعیفه باعث صفرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلیین طبیعت و اسهال اقوی و جمیع آن با
حامض و مالح و اگوشت و سفید مرغ و ماهی و ترب و پیاز و سبزیهای تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز ادام که انتظار رضاعت باشند بالای

وبالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلاء مهلک و مستعد اند و بدستور با شیر حیوانات اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن معتدل مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حاره و بالنسبه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آنها جهت اکثر امراض عین خواه تنهائی و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای قسام آن موافق ورم مقعده و در دان و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و قطع رطوبات جلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر حامو ش شکر و سموم باد زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و زنگار و زرنیخ و ارنب بحری و زنا و فسیا و خربق و خانق الذئب و مرو جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال آنها و لذع بست الزینه و طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کننده بدن خصوصا شیر برنج و فرنی آن و تخفیف مزجه حاره بالنسبه و طلای با انجبین جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و التیو آشامیدن با انجبین با نبات جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن بحدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان از آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب بر آن اضافه کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند و اللبن الحلیب از سرشدن نوشند و نیز بهتر شیر الحلیب آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آن را بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز ردی و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز بد و در اواخر نافع گفته اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با موز آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند **لبن الاتان** بفتح الف و تاء مثناه فوقانیه و الف و نون لغت عربیست و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است و مائیت بر آن غالب و لعابیت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا **طبیعت** آن سرد و ارطب همه شیرهاست تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد گشته نباشد **افعال و خواص** آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و منضج و مقوی قلب حار و بطیء الاستحاله بخلاف غالب و موافق امزجه حاره بالنسبه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد و اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یا قوق جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار بسبب امراض حاره بالنسبه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و ظفره و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچه کرباسی یا کهنه را بدان تر کرده بر پیشانی سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و زبان و تقویت لثه و درد دندان تنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و در این حین تحلیل آن اقوی و جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سنداروس نرم سوده رعاف و اعضاء الصدر و حمیات و الغذاء و النفس آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره و هزال حار یبسی و سرفه و عسر النفس و التهابات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و امثال اینها و ترف الدم نیز مفید و جراحت امعاء و رحم خصوصا با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقه البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن گل و جهت قرحه مجاری آن و بدستور زرق آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مذکوره و سموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله الا اورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران مصر مبرد و رومی و مرطوبین و در سرسام بارد و حار و طبین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن بنفشه کدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن با اشیای مناسبه لایقه بر علت ... مثلا برای نفث الدم و سل و دق تک شنبر تر و تازه و برگ خار خر نوف حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و گاوزبان و جو خیسانیده و مثل آن ... و اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح ... سد و کرفس و برگ باذنجان ... و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها ... آن شیر زنان ...

دیا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین اکبر بتفصیل در مقدمهٔ این کتاب نیز بجا ذکر یافت **لبن الاسد** بفتح الف و سین و دال مهمله شیر شیر
است و بهندی باگهه کا دوده نامند **طبیعت** آن در کمال گرمی و حدت **افعال و خواص** آن در رفع فالج و لقوه و دار است **لبن البقر** بفتح با
موحده و قاف و را مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گائی کا دوده نامند **ماهیت** آن معروف است و درین اجزای ثلثه از دهنیت و جبنیت و مائیت
نسبت البان دیگر بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز هرچند بالذات دهنیت بران غالب و غلیظ تر شیرها است سوای شیر گاو میش
که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و گیاهای جیده یافته معتدل
القوام سفید صافی شیرین خالی از طعم و رائحهٔ غریبه **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح و جالی
الجسم و کثیر الغذا اعضاء الرأس آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مانع
و وسواس و نیکو کننده رنگ رخسار و امراض جنبی از امصیه و قصور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و باکندر جهت ظلمت
و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شتر ناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان
و قرحه ریه و سل کهنه [illegible] باشد و صحیح مجرب مفید و ملین طبع و مولد منی و باهی و سمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق [illegible] با شکر ملین طبع و قولنج
یابس ثقلی و زحیر صبی را نافع و شیر آهن تاب یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین
ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ [illegible] نبات نرم سوده اعضاء المفاصل و الاورام و ضماد و طلای آن
با سفیده آب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر موضع تفرق یعنی بجلی کردن
تخم آن صلب [illegible] آن [illegible] باشد باعث نرمی آن است اما باید که بمقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد آب گرم
سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که بمکرر
رقیق کنند تا رفع نماید سم گردد هر نوع سم و ادویه قتاله که باشد نباتی و یا بادویه [illegible] آن مانند روغن گاو و تا زجیل بحری و امثال آنها
آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکویی رنگ رخسار و بار گردن [illegible] فربهی گرده و بدن و نیکویی رنگ
و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن صورت سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب
بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد و
تدارک آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و مداومت [illegible] و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک مثقال
شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط **لبن**
جاموش بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاو میش است یعنی گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بران
غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب صفرا است چون شیر را با چوب گیاه کنگهی [illegible] بجوشند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد و نبات داخل کرده
و بسیار نافع است **لبن الخفاش** بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه شیر شپره است **لبن الخنزیر** بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت
دق نافع و مورث برص و بهق است **لبن الرماک** بفتح را مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوڑی کا دوده نامند **ماهیت**
آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بیان شروط و جبنیت آن کمتر **طبیعت** آن گرم و تر از شیرهای دیگر **افعال و خواص** آن
جالی و مفتح و منقی اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن آن محرک اشتهای باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول مدر بول و حیض و منقطع حادث از حرارت
و یبوست و حقنه گرما گرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن با انفار [illegible] علاج بعد از طهر معین بر حمل [illegible] و آشامیدن ترش کرده آن که قمز نامند در [illegible]

افعال مذکوره قوتیر دانسته اند و جهت استسقا بعض انواع دق بشیر الطحال مذکوره در لبن الاتان آمده و در لبن اللقاح جاز لتلطیف آن برازیانه و غیر آن از ادویهای جالیه

وبار ده ملطفه مفتحه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از ان باطفالیکه آبله برنیاورده باشند بخورانند در ان سال آبله برنیاورند

واگر برآورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند لبن الضأن بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند **ماهیت** آن معروف و بران دهنیت و جبنیت غالب غلیظتر از شیر گاو بهترین آن شیر میش سیاه لشبر و طاهرگو ست **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریاح و امعا و نفث الدم و تر تر و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و مداراکر آن بقوت

و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر ست و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج ست **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف

و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کادوده نامند **ماهیت** آن معلوم ست لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و دهنیت آن

بسبب گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نگردد و لهذا **طبیعت** آن گرم مائل بخشکی ست **افعال و خواص** آن جالی و مفتح و محلل و عصاره آن

و انزار و بقیه آن آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سده و دفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه

و تحلیل اخلاط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مائیه صفرنه قبل از ان و جهت علل طحالی و بواسیر و ادرار بول و حیض

باه را برانگیزاند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مائیه صفرا که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از ده اوقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و بشتر زاده در قبل از استعمال

در ایام استعمال تلطیف برازیانه و کشنیز و بهی و در منه و مثال انها نموده باشند و با بچه ارم شکر العشر جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن خصوصا لاغر کننده لشره و محرک باه

و اشتهای طعام و دراورام صلبه بارد و عضوهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و زار دین و بادام تلخ و پسته و مثال انها و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و مطلی الاخلاط

از معده و احشای جوف ست نسبت بالبان دیگر و بدستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که باید که باینا مند آنرا در اوائل دیاد و امیکه آیل باستسقا ست مگر بعد

از استحکام ماده و ورم اگر با آن تب نباشد و الا جایز نیست در هیچ وقت زیرا که باب البان مساق تمام دلیل ند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آید دار بل

امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن و مایچین آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد **لبن المعز** بفتح میم

سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کادوده نامند **ماهیت** آن معلوم ست مائیت بران غالب و جز و دیگر و گفته اند جبنیت آن کم

طبیعت آن مائل بحرارت و گفته اند بارد در اول و رطوبت بران غالب در دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات ست **افعال و خواص** آن ملطف و جالی

مضار الراس آشامیدن آن جهت نوازل حبس آنها و غرغره آن جهت اورام آنها و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که دران حل کرده مضمضه نموده

و قطور آن در بینی و گوش تر جهت ترطیب دماغ و رفع حبس بیخوابی و در گوش حار رضاد آن که با رچه بدان تر نموده بر پیشانی بر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ

و رفع حبس بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز عضنا الصدر و لهذا آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و یا با لک مغسول جهت نفث الدم و سرفه و سل و قرحه ریه

و ترف الدم سائر عضوهای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هر یک از انها یکدرم تا یکدرم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یکمثقال

تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده

گرم نه گرم و سرد نباشد و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر ست و بعضی گرم آن ملین طبع و مدر

و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و حرق البهار حادث از گرمی و بین سائر افعال مانند شیر گاو ست و از ان لطیفتر مسمن و مبرود و مزلق

و نفاخ و باعث جشاء و هیجان فواق و امثال انها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن لطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراوی

محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب آن و برای محرورین للدفع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت

و با افتیمون مائیت آن زائل میگردد و بجای اسهال اشکم را حبس مینماید و آشامیدن آن با آب جبه که خاکستر سنگ سرخ و غیره کرده نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا

از ده یا پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب یکدرم جبه سنگ شسته نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندکی

بر هر یک آب و شربت بنفشه ایضاً تا هر مقدار که موافقت نماید در معده گران نباشد و خلل در هضم و تنقیح نماید و در هنگام استسقا و عدم احتیاج باید تدارک کرد
جهت ترطیب بدن حار و حاده و در انتهای حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و آشوب فضاء
بچه در شیر بر محلل منضج و منفجر کنند اورام و دمامیل و بثور است و با اضافه تخم مرغ [illegible] می گویند و اقوی گویند مضر حنا است مصلح آن کثیرا [illegible]
بکسر لون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند ماهیت آن معروف و الطف است از شیرهای حیوانات و موافق ترین سایر شیرها است از برای اطفال
و امراض حاره و حاده خصوصاً از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن
و در این نیز طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر **افعال و خواص** آن جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع [illegible] و قروح ریه و حمی دق
و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع [illegible] و آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تنقیح سعله خشیشوم و رفع سل و دق [illegible]
و سرفه یبسی و نفث الدم و ترحف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی
و سهر و امثال اینها و دستور سعوط آن بر سر مدید است که خرقه بدان تر کرده بر بالای پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار
و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن مقدار شربت آن از [illegible]
تا [illegible] باید که گرم باشد که سرد نگشته باشد [illegible] اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب تحلیل لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ
الخواص گفته اند چون زن حامله [illegible] شیر [illegible] اگر پیش [illegible] سرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر نمیرد و زنده بر آید پسر [illegible]
و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون قطره بروی ناخن ریزند جمع گردد و با چسبندگی بسیار نباشد و با اعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در
قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو هر دو گرم و ترند از مادیان که لبن الرماک [illegible]
لطیف تر از آن و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست [illegible] دهی است و ترکی جغرات نامند
آن منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن در دوم سرد و تر هر چند ترش تر سردتر و رقیق تر باشد سردی و تری
آن زیاده **افعال و خواص** آن مرطب و مسکن تشنگی مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب ثقالت و غلظت بیشتر و در سایر افعال
قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مضار** مضر مبرودین معده و سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام مصلح آن
عسل و مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و چربی بالای آنرا بر سر [illegible] منضج
و ملین و قائم مقام روغن تخم کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر اهم فرفیون [illegible]
ولیکن آدمی و دیگران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ مائل بسیاهی و زردی که از انواع مغرب می آورند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال**
و خواص آن از سموم قتاله و نوشیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک است تدبیر آن تدبیر افیون [illegible]
آن محلل اورام صلبه است [illegible] **لبن الیتوعات** بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناه
فوقانیه **ماهیت** آن شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص** آن مجموع آن از سموم و
قوی الحدة و شیر هر یک از نباتی در ذیل آن مذکور شده و میشود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد تدارک
تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افیون خورده است و مذکور شد **فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیه** لتکی بفتح لام و سکون تاء [illegible]
هندی و ضم کاف و یاء **ماهیت** آن ثمر درختی است در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو [illegible] و بر خار و برگ آن شبیه برگ
آلو [illegible] و ثمر آن خوشه دارد و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچکی [illegible] و سفید رنگ طعم آن در خامی ترش و چون برسد [illegible]
میگردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای شریفه [illegible] و در جوف دانهای آن تخمی [illegible]

طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت لعقس لزمن دمویه و صفراویه نافع و شرب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

فصل اللام مع الجیم **لجالو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندی است **ماهیت** آن گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید

و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا بمقدار زرعی و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و باریک شبیه ببرگ ام غیلان

و از آن ریزه تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها میروید و این مفروش بروی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است

که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست از آن کشند و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز میگردند

بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسایین میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن محلل

و حابس و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه شرباً نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب

در برج سرطان و در منزل نثره باشد که هندی آن پکهه نچهتر نامند و بروند بر کنار غدیری که در آنجا گیاه لجالو باشد اولاً غسل بکنند و قدری شیرینی بالصدق نمایند

و بخور بسوزند مثل لبشو اسندانان مقل ازرق بابو و جز سر شف لیس آن گیاه را از ریشه برکنند بنحوی که سایه آنکس بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن

منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این نسخه را هفت مرتبه بر آن خوانند و بنوشند نسخه این است بسم الله الرحمن الرحیم

دولها امرات دولها سنکادان من عولستو ادنامنه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد

و در هفته دوم بواسیر و ورم طحال و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و وبا و آتشک و امثال اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله از قوت آن

قوای حیوانی بیفزاید و اسرار است نزد ایشان فصل اللام مع الحاء المهملة **لحم** بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده و بفارسی

گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت** آن معروف منعقد از خون است و قابل انعقاد آن حرارت فاعله در بدن حیوان برای حشو فاصله و حائل گردیدن

میان اعضا و عروق و اوتار و غیرها و استخوانها حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق و غیرها

و حسن منظر و نیکوئی هیأت و شکل و غیرها از منافعی که مفصلاً در کتب کلیه مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوانی در اسم خود

مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در اینجا قول کلی و بالاجمال چیزی ذکر مینماید باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت میزان غالب

لیس انسب غذاهای برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت اکثر و بدان ما چار است و ان نبات

نبات تا آنرا شبیه بغذا نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و انعقاد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات با قل این افعال ما حاصل است مثلاً در

آنها هیچ فعلی کافی است که تفریق و تغذیه آن بهضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور یک فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد

و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است لیس لحوم سید و بهترین سایر اغذیه شده اند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن

مانند ران و نشیت تازه و گرده و کردی و گوشت بهتر از پیر و جانب چپ خشک تر و لطیف تر از ... نرم تر و رطب بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج

فربه است در اغذیه لطیفه صاحب اشتها مرفه و ساکن در آرام و بهترین مواشی بره و گوسفند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یک ساله نباشند و بعد از آن گوساله و یک ساله گاو

و گاو میش و شتر جوان بهتر از شتر پیر و از و حوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان

اعلی حجراه بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبک تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید بطئ الهضم و سمین و سریع الاستحاله و تعفن و فساد

گوشت سرخ دور از فساد و تعفن و سریع الهضم و مایل در میان و روز بهتر از یافت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا و بسیار زبون و مولد خلط ردی

و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و گوشت جدی و اقل فضول است از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای طبعی فراخ

و صاحبان ریاضت و استسقاء و کسانیکه سبب و دردی است بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسیکه مزاج آن

بلغمی نباشند بهتر آنرا با مری و زیت بخورد و گوشت عضوهای عصبانی موالید بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم و تر و قریب بجوهر خون است

وتلیین وگوشت طفلی بار در طب لزج وگوشت لعجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل
و سیل با و زیره و امثال اینهاست و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن و گوشتهای گرم تر کشنیز و سماق و امثال اینهاست وگوشت گو
که دران عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان لبیب باید شیر دران وگوشت زبان لذیذ سریع الهضم وگوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک
در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مایل بیبوست و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند لطیف الهضم و ردی الکیموس گوشت کبابش جهت
ذرب بیخود و باشد نافع وگوشت ارنب گرم و خشک وگوشت بریان کرده آن جهت قرحه زریه مفید وگوشت قنفذ بسیار تر است وگوشت اسب و دیه گرم
ازبعد غلیظ و بطی الهضم دیر شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بخاصیت سودا وگوشت گاو زیاده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه خشک
ترگوشت بز وگوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو و ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اول تابستان و پوست و
هر اکنند و اینست چون در حین طبخ دران انداز ند و همچنین در هر گوشت صلب کرده هر انگر دد و اکثار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی وگوشت شتر
با سر اج و بعید التعفن از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی وگوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیط سوداوی و بهترین
آنها گوشت آهوست وگوشت سباع و ذوات المخالب همه آنها ردی اجتناب باز آنها واجب وگوشت خنازیر معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم و مولد
جید و جهت محرور المزاج نافع وگوشت جرذ در بعضی بچه بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب ریاضت شدید و سوق الهضا در آخر حمیات جلاج نافع وگو
سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر وگوشت سردست مسخن گرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر مخلل ساقط و جهت
اصحاب کد و ریاضت شدید نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشند مانند کبک و تیهو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر
و بری بهتر از اهلی و بهترین بری الطیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج و از طیور مائی آنچه کردن آن بلند و عظیم الجثه باشند ردی است و لحوم بری کبار همچنین طیور کبار
مانند بط و از سورت حیات ریع اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری اللطیف مانند ماهی رضراضی و بطوا ماهی و ماهی رهو و اند داری
آبنوس امثال اینها و از برای اصحاب کد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جرذ و حجل و گوزن و گاو میش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید
حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال قوت آنها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هر چه از شکم حیوان بر آورند که حملان الضم حار بهضه و فسخ تام
شده و الف و نون و حلام هیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال رسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده
لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموش و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ
از سباع گزنده و خوف ناک و یا در آب افتاده و یا بستو حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینهاست و در حضور حیوانی حیوان دیگر
ذبح نمودن زحمل و آنا اشتباه آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمیع آن ثابت و مضیه مضر و غیر مجوز در هر چند مبالغه در طبخ
و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن وگوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین
و ضعیف المزاج و القوه است اگر بلا غم و رطوبات بسیار بر بدن غالب باشد و کسیکه اراده نماید تخفیف و صلابت بدن را باید که مشوی و کردنا را از جهت دوشوی
آن بطی النزول تر و یابس و قوی الدم از مسلوق و کسی که اراده ترقیق و تربیت بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و در روزی دو بار خوردن آن
ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و دق و قلت و تیرگی
و ولادت ذهن و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و دو بین نقصان در ارواح و سقوط قوی است
و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب خشک و مطبوخ آن الطریق بخیی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم
و مار اللحم با بنام و لمراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عصارة الراس گوشت گاو و گاو میش و سایر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه جنون
و دوسواس وگوشت ابن عرس باشراب جهت صرع الصبیان خاکستر گوشت حملان جبلی با مرهم جشم وگوشت سباع و ذوات المخالب تقوی جسم

ورادع امراض عین و برص و بهق و اکثر حیوانات مائی با بیض و آثار حشیشیم اعضا را نقض گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت جوجه طیور جهت جوانیق اعضا را النقا
گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج تنقیح شدگی و طحال استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضا را نقض گوشت گاو و مانع
رنجین مضر است اطفال و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت وجع گرده و مرق خروس پیر بشرط مذکور درد جاورس جهت
قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه [illegible]
با کشنیز خشک بر آنکه زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند جرم آن را تناول نمایند
حبس طبیعت نماید مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت [illegible] گوشت
حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریاح غلیظه [illegible] گوشت گاو و ابل و وعل و طیور بزرگ [illegible] حمی ربع [illegible] السموم آشامیدن گوشت ابن عرس
خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حلزون سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الا آنکه قاتل
ضماد گوشت گرم بگرمی [illegible] جهت ضربه سقطه و با سلو پیچیدن عضو در پوست گرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عضو صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و گوشت
ارنب جهت نقرس و اوجاع المفاصل و تربیت در فعل مرق ثعلب گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد و شحم حمار وحشی با دهن قسط جهت وجع
و تحلیل ریاح غلیظه [illegible] و گوشت افعی و قنفذ اکلا [illegible] مرقه و طبیخ نافع و گوشت گاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین
سائر لحوم غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و دنبه و گوشت گاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه [illegible] طلای به حمار وحش با لطا
رافع کلف و سوخته گوشت حلزون رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یا و الف و لام و فتح تاء
مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست در ماهیت آن اختلاف است ناقلی و بغدادی و انطاکی و غیر او گفته اند نباتی است محدود
[illegible] زمین مفروش و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و مردم آن را میخورند و [illegible] آب آن مینمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عجم
و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس لبقواس است و فارسی [illegible] و باصفهانی سنگ الاشنک نیز بفتح شین معجمه و سکون
نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قسادق و قبارت نیز خوانده و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آن را درخت کوچک
کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و [illegible] گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آن را برگ شبیه ببرگ گندنا و پائین آن
عریض تر از بالای آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید سرخ یا فوقی رنگ آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت
قبض این زیاده از آن در جمیع اجزای آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی الیوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طرثوث است
و از جمله اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مومن نوشته که این [illegible]
جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است برگ مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی و لقدر سبزی و شبیه آن در زمین و چهار انگشت آن
از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه [illegible] نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن معتدل
در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه گفته نباتی است ما بین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و صفهان و نواح آنها نباتی کوچک
تا یک شبر بیرون و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه [illegible] نامند و آن را بشیرازی و صفهانی الاشنگ
نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آن را با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و [illegible] که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب
مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه ببرگ گندنا و گل آن پهن مدور و برگهای آن اندک
[illegible] و سر آنها منشعب و شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل [illegible] و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص**
آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحه ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب

سواد بدان و قرحه ردیه و جماد و عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی جمیع اعضای ضعیفه و قرحه معده و نزف الدم رحم و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جالی جرب گوش و خشک کننده قروح آن اعضاء النواهی و القدار اشامیدن برگ و گل و بیخ آن با الشهد جهت قرحه ردیه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اسهال باطنی و جهت تقویت معده و حبس البطن و قرحه امعاء و آشامیدن عصاره آن با آب و از برگ و گل آن با چهار درم الجروح و القروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع و اورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم نوشته منشر گرده مصلح آن عناب بدل آن صمغ و اقاقیا است و گلنار و تخم آن فصل اللام مع الخاء المعجمة لخیلیس بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یا و فتح سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و برد و در صورت مشابه بهم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و تخم بزرگ و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و القدر علی الحسینی آنرا اسراج القطرب دانسته اند طبیعت آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون گل آنرا بر عقرب اندازند آنرا بکشد فصل اللام مع السین المهملة لسان بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربیت فارسی زبان و هندی جبب ماهیت آن از عضوهای مرکبه بدن حیوان در دهن آن و مرکب از لحم رخو غده و شبکه عروق و عصب و عضلات و غشاء و معروف است و مخلوق از برای برآمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القامی مافی الضمیر لغیر لقلب غذا در حین مضغ و اعانت بر قلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از اسنه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمیداند فواید آنرا تفصیل طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و باد دویه حاره خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع التعفن مصلح آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان و مرد دیگر و دیگر در سرکه و کشنیز خشک خوردن است لساقه و آنرا اذان الثور و محلا میز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ محل است ماهیت آن نباتی است با آن برگ و راسخه آن شبیه بالحبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی مدور نقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرمئی برنگ فرفیری میان برگ این و برگ لسان الثور بالشست که برگ این عریض تر و مدور تر و شبیه بحبار و لهذا جهت آن باد و ازان الثور و گل آن آویخته بسوی زمین و خام و بخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ لسان الثور که باین دو صفات است طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن جهت حلق و ابدان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و غیرها سبز که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس می نامند و جهت قلاع و غیر آن حار و دهان و خفقان و حرارت معده نافع لسان الابل بالف و سکون با و لام لغت عربیت ماهیت آن غیر لسان الابل است و غلط کرده که آنرا لسان الابل دانسته یکی آن نباتی است مایل بکیاه و شجره و شاخ آن پر اگنده و مرتفع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ تفاح و از آن طیب تر و بار آن و اندکی خشن و مجعد شبیه بجعد غبار تازه و شستر و بار آن در غایت نرمی و سفید برنگ خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مایل به پیهی منبت آن زمینهای خشن طبیعت آن در دوم سرد و خشک در سوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و جالی عضاء النتم و الخنازیر و نفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و برگ آن جهت رفع کنت زبان و اضطراب و تحلیل آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منبت قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب طبیخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر الزینه خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده و اوقیه و شراب آن که بهفت دو مثقال آن را در دو رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شفنین بحری نافع است لسان الثور بفتح ثا مثلثه و سکون واو و را مهمله لغت عربیت فارسی گاوزبان و بیونانی فوربا و بلاطینی بکلوسم و بلغت دیگر براآجم و بهندی سکاهولی نامند ماهیت

ماهیت آن نباتیست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بنجار و ساق آن باریک و خشن مانند پای مرغ و سبز مایل بزردی بقدر ذرعی
و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بنجار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازهٔ آن سبز مایل بزردی
و کهنه آن مایل بسیاهی و هرچند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک مانند طولانی و سفید از حب القرطم اندک
باریکتر و در تحفه مهدی را ادراک لعابی و تخم آن زاید و نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در اینجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک بنگاله نیز میشود و لیکن برگ آن
نازک و حکیم میر مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی که در صفاهان لعوهی بلادگاوزبان مینامند مرباجوز است و گل آن لاجوردی و کوچک و در میباشد و بهترین آن
گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بزردی منقط گیلانیست **طبیعت** **تازهٔ** آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مایل بیبوست و قوت آن تا هفت سال
باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا
و اخلاط محترقه و سودا و مستفرغ از خلط سودا و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام
و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و شش و خفقان سوداوی و لوگو
و وسواس و حدیث النفس و فزع و خوف و غم و وهم و یرقان سپاه گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه
و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یک درم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و الغاش حرارت غریزی و قوی و ازاله بیرقان
و تقییت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب زبان و مسمی لثه و بدستور غیر محرق آن و لیکن از آن
مستفرغ سهر ... آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنج درم در مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن
ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن بادرنجبویه و نیم وزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب بهی شراب
ترتیب دهند و مثقال آن بتفریح بجای شراب کند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر
افعال ضعیف تر از جرم و مطبوخ است و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و بدستور بلد در
آن اکثیره الاضلاع و دو سبعة ضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی ... و لسان الحمل کبیر را بفرنگی ... و صغیر را ... نامند **ماهیت** آن
از جنس مرباجوز است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و از کناره برگ ساق آن بقدر ذرعی و برآمده مایل بطرف
زمین و سر خرنبات و وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن گل آن زرد رنگ و تخم آن در پرده سیاه رنگ مایل بسرخی و بیخ آن
... و مزغب تا سطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق آن کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع بیشتر از آن
زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آنرا یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت کبیر جالی تحلیل و یبوست آن
بحد لذع رسیده **افعال و خواص** آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن
آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر ریش سر و سینه تر و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از
حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن با طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و یا با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع و امراض دهان و بثور حادهٔ آن و تقویت لثه
مسترخیه و داسیه و با آب بهی آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود در آب آن و داخل ادویه
عین کرده میشود ... اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل
و نفث الدم و قرحه ریه و ربو و دموی و صرع ... اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع
فساد هضم و قی الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و مدر ادویه مفتحه
آنها داخل کرده میشود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس

جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن ابلاجهت درد گرده و مثانه و آشامیدن ۲ یا احتقان بتخم و یا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و حبس حیض و بواسیر
و سیلان آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی الربع و همچنین با چهار او قیه
و سم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با کمال جهت سمیت سگ دیوانه گزیده و الجروح و القروح و حرق النار
ضماد آن و دبا ستور زور آن جهت تنقیهٔ چرک و تخفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و اکله و باطین
قیمولیا و اسفیداج جهت حمره و بحیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب جمود آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره و بجای مهمله که با سرخ باشد
و ورم لیس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مؤثر المضار گویند مضر به مصلح آن عسل عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت
از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن لوبیهٔ آن قابض و مغری امعاء و رافع زحیر و کرد
با دام و یا روغن گل و با موم و یا با آب جوش بود ده آن نیز رافع معضی و لسحج تن فی الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ مانند گلاب
بفتح و انبیق مقطر نموده بنوشند در تقویت قوت ماسکه مجید بل و در همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف تر است **لسان الثور** بفتح سین مهمله و ضم با موحده
و عین مهمله **ماهیت** آن نباتی است بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و
و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبههای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه و مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و غرغرهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض
و اخراج جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی
اندرجو و بشیرازی تخم اهر خوانند **ماهیت** آن ثمر درختی است از قسم درخت عظیم و برگ آن شبیه به برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق
و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی
میماند و در بنگاله و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات
برنج بار یکتر و نازکتر و خوشتر و سبزتر و شبیه به برگ بید و از آن اندکی پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بجو
و گل آن ریزه و انواع تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مسکن تاج و برگ آن با قوت اعضاء و آشامیدن
ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن اعضاء النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة
و تقویت عضوهای تناسل و تحریک باه و بادی با دو مفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصلح محرورین مصلح آن
کشنیز مقدار شربت آن جهت باد و تهیگاه تا سه درم و با سپستان تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و بالنگ
سرخ بوزن آن و یا مقر گردکان و با کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الاحیات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت
کوفتگی مفصل نافع **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده و بلاطینی امیره گویند شبیه بکوره و بر بری نیکو کالنس نامند **ماهیت**
گویند لسان الحمل است علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و گره دار و باریک و برگ آن شبیه به برگ بارتنگ و از آن درازتر باریکتر
و بسیار نرم املس اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پرشعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و منبت آن در سهم و در اول تابستان
میروید و منبت آن نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بقدر یکرطل با عسل نافع
جهت طحال القروح و الجروح ضماد آن بطرق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است **فصل اللام مع الصاد**
المهملة **لصیصی** بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در شکابن معروف بکابنی است

ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه می چسپد و از آن جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر دو ذرعی و بستبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از آن کوچکتر و منخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی اعضا و تنقیه کننده آن با عسل جهت سرفه بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان و ورم مقعد نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و تخم آن بهی است

فصل اللام مع العین المهملة لعاب بضم لام و فتح عین و الف و با موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف است **افعال و خواص** آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد بریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا

لعبت بربری بضم لام و سکون عین و فتح با موحده و تا مثناه فوقانیه و فتح دو با موحده در میان هر دو را مهمله و در آخر یاء نسبت **ماهیت** آن بیخی است شبیه ببوزیدان و بار یکتر از آن مانند مرسیان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقی است و از نواح افریقیه آورند و نامقیدان مغشوش بسورنجان میفروشند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و آن اشتباه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضا الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و دیدار خون حیض و اوجاع مفاصل و امثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غائله حدت آن گردد **مضر** اکثار آن مورث امراض حاره و مصلح مضلع آن کشنیز بدل آن بوزن آن متر گردگان است و چون اطفال و یا غیر ایشان غلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن آبستن بخورد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از آن انیسون خوردنست

لعل بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب لال هندی است **ماهیت** آن احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناع تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است در رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلبتر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزونتر از بدخشانی و کم بهاتر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو مسکون میگردد و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قوی تر از یاقوت و حابس ترف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند

فصل اللام مع الفاء لفاح بضم لام و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربی است بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است **ماهیت** آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج سریانی است و در حرف الیاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد و قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بروی زمین و شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار خوشبو بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن ستبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بلسان رومی یعنی یونانی شبیه بموی که در یبروج میباشد درین جا نیست و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در ستبری متوسط و صنفی از آن را نسبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عرض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بستبری ابهامی و سفید و آب قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب مائل از آن است **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ است علامه العصر

افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و مسموم و مسمن بدن و اعضاء الراس طلای آن جهت درد چشم و بوئیدن آن مسموم و صداع حار را نافع و مضعف قوت و لطبیخ آن جهت درد دندان و اعصاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و سیلان دموی و حرقة البول نافع و مقوی معده مره سوداست و گیاه آن مع برک حمول تخم آن با گبریت قاطع حبس اعضاء و مفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و لتنقیه طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش الزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن یکدرم از تخم آن بغایت سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل در سر و غلیکه باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن و برگ کوچک آن فادزهر حشیش الطیسی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا یکدرهم و دو درهم آن کشنده است بسبب اختلال عقل است و غثیان مصلح آن قی کردن بروغن گاو و عسل و بعد از آن عسل و سداب و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند از آب سرد نوشیدن الحصار را آثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بوئیدن و تخم خشخاش و سعوطن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و مبقیا است **لقش** بفتح لام و شین معجمه **ماهیت** آن درختی است عظیم منبت آن نواحی شام در هنگام تری و سبزی زود مشتعل میگردد و در خشکی بر آتش در آن تاثیر مینماید و این خاصه گویند مراد از قول حق سبحانه تعالی در قرآن مجید من الشجر الاخضر نارا آن درخت است **افعال و خواص** آن طلای برگ خشک مسحوق آن رافع برص و بهق و عصاره تازه آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مومن نوشته که الطاکی گوید که آن چوب صنوبر است

فصل اللام مع القاف **لق لق** بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است **ماهیت** آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوایل ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جائی خود نقل نمی نماید از جانور میباز برای محافظت بچه های خود از مار زیرا که مار دشمن بچه است و آن نیز لسبب حیات و بوست مزاج خود مار را می طلبد و بآن ضرر نمیرساند و گوشت آن بد بوست برای بودن خوراک آن حشرات و حیات **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصار الراس غیر با خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضا و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن قی و عن بخار و طبیخ آن با سرکه و کرفس و شبت ... روغن زیت شیرین با روغن بادام و شراب آن نیاشامند و بعضه آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن و زهره آن رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و ضماد نافع طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع سرخ است

فصل اللام مع الکاف **لک** بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکهه بخواهی نامند **ماهیت** آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بخون سرخ و بعضی آن نا القعاد لیموی و نارنج میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکهه جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند درخت ببول و بر و غیر اینها العمل می آید و انچه از درخت کنار العمل می آید بهتر است و از طبیخ لاک خام در آب اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ العمل می آید و سرباک نامی و انچه از آب مطبوخ آن بالقعاد العمل می آورند بهندی گلال بکاف عجمی نامند و انچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کتا و بهندی التا و مهاور نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند و آنرا بهندی چپرا و شیرازی دوس مینامند و بهترین آن و مستعمل در طب سرخ شفاف صافی تازه و خام غیر مطبوخ مغسول است زیرا که مغسول آن در طبیعت مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آن است و این غیر ... و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و از اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن لطیف و غیر مغسول آن اقوی **افعال و خواص** آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و لتقویت معده و جگر و احشا و تفتیح سدد کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سائر عضو ها و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز تازه دوشیده و بفارسی شنکال جهت حبس نفث الدم مجرب

منتهی سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تقطیع دو ثلث آن ریوند و بهم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص الاعرگننده

بدان هست بالخاصیت و چون برزور گیراننگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز البتاً بدان لاغر کند و چیزی دیگر بدان ترسد و همچنین جو

سه چهار مثقالی آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون با بهشنان سبز را یک شبانروز نجبیانند الک خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند

تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب بشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را لک

کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهترین رنگ شنجرف و قفل آبزار مور زرگری و زرگران در تحکیم و استحکام جیرها مستعمل دارند و در غایت قبض است شاید

آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص از عیب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبکه ریوند چینی و بیخ اذخر

در آن جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باستنگی بمالند تا یکسان گردد پس بپارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بستور آب

بکوبند و بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از رنگ نماند پس آن آبها مخلوط بطیف لک راگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده

شود بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و دار الالکشن متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافت بدانکه رنگ آن

مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا در مطبوخ آن با طریکه صاف کرده باشند یک شب با آتش ملایم بجوشانند

و طریق آن باید که هیچ جزو جدا باشند و بدین طریق تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود

فصل اللام مع النون

لنجیطس

بفتح لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام مسمیر نامند **ماهیت** آن نباتی است و دو صنف میباشد

بستانی و صحرائی بستانی را برگ صغیر تر از برگ گندنا و منحنی الطرف سفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن

بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه برنگ زبان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک

سطبر آن مائل بخشونه و حبابهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند سقولوقندریون و از آن خشن تر و تیز تر ریشه آن نیز بزرگتر **طبیعت** آن گرم و

خشکی آن زیاده بر گرمی **افعال و خواص** بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن دو دانگ و

آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن منفع زیادتی جراحات

و باعث تنقیه و التیام آنهاست

فصل اللام مع الواو

لوبیا

بضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه لغت هندی

و یونانی سیلیوس و بقبطی بامیر و برومی فسولس و بعربی قرلیقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیاست و آنرا الوبیا و ماروان نیز گویند **ماهیت** آن حبی

است از حبوب ماکوله مشهور و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر سجاف و خود می پیچد

و برگ آن از برگ لبلاب سبز تر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه کوچکتر از دانه باقلا و کوچکتر شبیه بگرده

حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس

آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و در سیده آنرا بغلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آنرا تبدیل نمایند

سفید گردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر از نخود و لون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عالقی نیاید

طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل

و سرخ آن گرم و تر **افعال و خواص** آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار پوست آن آکل آن اعضاء الصدر و الغذا و القفص نفاخ و بطی الهضم و مولد

خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین برقی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن

با قلیلی زیره و روغن بادام و مسقط نفاس مخرج جنین و حلوس در آب مطبوخ سرخ آن مکرر نیز منقی نفاس مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار

آن باعث دیدن خوابهای ردی و شوش مصلح آن مضار مذکوره آن بخیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سعتر و طبخ آن با گوشت مصلح آن ...

بالخاصیت و مصلح آن پرهیز از ترشی و سکنجبین و یا سکنجبین با آب گرم و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با علاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب سلیخ تا
باشد باد و یه مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام و بفرنگی انگدالد نامند ماهیت آن ثمری است بری و بستانی و کوهی میباشد و
بر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن قریب بدرخت انار و به دو پوست آن مایل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید
و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند و ثمر آن از پوست
میباشد و در ابتدا که هنوز از هم جدا نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی می نماید و چغاله آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و هر چند نازک
و خام تر باشد ترش تر و لذیذ تر میباشد پس میل بستن مغز و پوست و خشبیت مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب شده تنقیه میکردند و مغز آن چرب
و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ می نمایند و خام و بریان کرده مغز
مقشر بی پوسته قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آن را با گلهای خوشبو مانند گل نفت و گل سرخ که در ظرف احمر باشد و میدهند
هر گاه که خواهند بر دارند میخایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت در روغن آن بوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات میسازند و با هم
قسم میخورند حاصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود
دیا لبون بادامها با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و بعضی انواع بادام
که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آن را بادام کاغذی مینامند و مغز آن لطیف تر و لذیذ تر و شیرین تر از نوع صلب آن و برگ
و جبلی این نوع را پوست صلب و درشت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است طبیعت
آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن منضج و ملطف و مقوی اعضاء الرأس الصدر و حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جلای اعضای باطنی
و مقوی باصره و ملین الطبع و حلق و موافق سینه و شیره آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و درد ریه و ذات الجنب و نفث الدم و با نصف آن زفت
قطع سرفه از مجربات و سفوف پوست صلب آن که سوخته باشند و بسر حد رمادیت رسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء
ملین اعضای باطنی و لطیف جلای که دارد و جهت قرحه امعاء و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و سمن بدن
کثیر الغذاء و ملین طبع و منضج و با انجیر بریان جهت قولنج نافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطیء التحدر و مقشر سریع النشر دل تر از آن و بادام مربا
در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در صلاح گرده قوی الاثر و لعوق آن مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کننده منی
نمودن مقدار یک جزء و معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص با تاج گرده و ثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی
و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن لسموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شرباً و ضماداً و شکوفه آن محرک باه
مردان و قاطع باد زنان **المضار** ثقیل و بطیء الهضم در معده بارد رطب و مضر احشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام منکرج و خاصه
و سقوط شهوت و غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آن را طبیعت معتدل در گرمی و سردی و لعابت مرطب
دماغ خصوص تازه آن **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس الصدر و الغذاء مرطب نافع و موافق تشنج یبسی و دوری و سرسام و ذات الجنب و رافع
سموم شرباً و تمریخاً مکرراً و آشامیدن آن با کثیرا و شکر جهت سرفه خشک و قصبه آواز و قصبه ریه و تلیین صدر و سرفه و ضرر ادویه مسهله مطلقاً و حقنه
حاره شرباً و چرب نمودن امعا بدان و با آب گرم و لعوق های مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تسکین مزاج و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة
خصوصاً با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نیم مثقال الات المفاصل و دوام تدهین مهره های پشت بدان جهت تقرس و رفع خمیدگی
پیران و غرغره آن با آب گرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازه آن مسهل کرم معده و خشک آن قابض و
رافع اسهال است **لوز المر** بضم میم و را و مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن بزرگ

آن تیره تا زرد بزرگ دانه چوب آنست طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم تیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن محلل جالی

و تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه مجید با ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره و انتشار الصدر و الغذا و لتنقیص جهت ربو و سرفه و درد

سینه و ریه نافع و خصوصاً با نشاسته و با نعناع جهت وجع گرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با عسل جهت قولنج

جهت علل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال بمرزیدان جهت خراز و قتل شپش و فرزجه آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام

و نطول و ضماد آن با سرکه و با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و توبا و خراز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار و بثور و با شراب

عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر بمعا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و طبیخ آن از اضماد جهت حمیع درد ها مفید

ریشه درخت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و گرده و رفع

قولنج و اخراج کرم معده ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت خراز مجید بلی ارسطو گوید چون بیخ درم بادام تلخ را

کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند روغن بادام تلخ جالی و محلل مجفف طبیعت آن در اول دوم گرم مایل برطوبت افعال و خواص آن

مسهل اخلاط لزجه چسپنده سوداویه در ادرار بول مفید و باد او نیز مناسب جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب

و اخراج حصاة و جنین قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه آزمینه طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و نمش

و شقاق عارض از سرما الجروح و القروح طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خراز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام تلخ

تا پنج مثقال نافع و عصبیت و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل النفس است نزد کرسنگی کاذب باعث لطوبت سنگ و منقی سینه و مدر بول و مسهل بلغم

و مورث تخمه و مصلح آن شکر و نبات و لوز بری و لوز جبلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه و گل آن مایل بسرخی و با عفونت و تمر آن

کوچکتر و با تلخی و قهوه بسیار و غیر جلوز است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلغم و امراض

بارده آن و قی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از گل آن تا دو درم لوز البربر بفتح دو بای موحده و دو رای مهمله ساکنه ماهیت آن

از بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جواب آن شبیه بانکه مغز آن رسیده طبیعت آن گرم و خشک بسیار قابض و در دهن آبرا

زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء مع الیای المثناة التحتانیه لوسیماخوس بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه

و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خزامیه مصغر و مشک

و دو الیح نیز و بهندی جوجه و باج نامه نیز نامند ماهیت آن نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن بهار یک

و برگ آن بر هر گره بر گهای رسته شبیه به برگ بید و طعم آن با اندک قبض و گل آن سرخ مایل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بی زار است

عصاره آن طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و در دوم بهبتا گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع رعاف و نزف الدم

و فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گزنده

هوام و دود قتل موش مجرب دانسته اند مضر بریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است لوتحیلطیس بضم لام و سکون

واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله ماهیت آن

تمیز و محمد بن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه به برگ مسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی میباشد بری آن کوچکتر از بستانی افعال

و خواص آن آشامیدن برگ خشک آن و ضماد پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است لوف بضم لام و سکون

واو و فا لغت عربی است و بفارسی فیل گوش و بفرنگی کولکاس سربن طلین نیز نامند بمعنی شبیه بمار ماهیت آن نباتی است بر سه قسم میباشد قسم

اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آن لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی دراقیون و دراقیطس نامند بمعنی لوف الحیه

ماهیت آن ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و برنگ سبز آن مرقش نیز مانند ابلق و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و منقش و با رنگهای مختلفه و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا اسفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند ملبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ آن **افعال و خواص** آن ملطف و منضج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و لعابات جالی اعضاء و العین قطور عصاره آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاة و عصار الصدر و النفس و آشامیدن لوف کبیر جهت عسر النفس و الانتصاب و رکوه دعسل یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن بیخ دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین و شیخ ابوعلی محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم در روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه آن نان نمایند و بر روز هفت مثقال از آن نان تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب آزموده و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص با شراب جهت شقاق و مانند از سر با مفید الجروح و القروح و ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصاً برگ و ثمر آن و آب آن شیافات میسازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد بخته آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح طرد الهوام ما لیدن آب ریشه آن بر بدن گریزانند و موام است خصوصاً افعی مضر جگر و مدر خلط غلیظ مصلح آن سنبل عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن فیلبنی قسم ثانی لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی ارب لادن و ببربری الوبی و اهل اندلس صابه و بفرنگی اریسارم نامند **ماهیت** آن مانند لوف صغیر است و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و منقش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز **طبیعت** آن در گرمی کمتر از قسم اول و در ازآن زیاده **افعال و خواص** آن بیخ آن قویتر از اجزای آن و منضج قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس و در سائر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازه آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا سوخته گردد و بیخ بدان جهت اسقاط و دانه آن جهت بواسیر موثر و حمول آن مخرج قه آلوده و جهت بواسیر باطن و چون بیخ آنرا پاره پاره نموده در شراب کهنه یا بزر و زبخیانند لیس مقدار یکمثقال باشند در مقعده و نگاه دارند جهت بواسیر و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف الوف الصغیر نامند و بیونانی اریسارن و اهل مصر و بر و دیسقوریدوس در ثالثه و در حیوان نامید و بیونانی فیل جوش نامند یعنی اذن الفیل **ماهیت** آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول را برگ و شاخ آن شبیه بقسم در حرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا اسفید برنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مائل باستداره شبیه بیخ ملبوس لوفا و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از آن تندتر و تلخ تر **طبیعت** آن از قسم اول گرم تر و خشک تر تا چهارم **افعال و خواص** آن محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام و الطف و با اندک تنقیه اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن بیخ تازه آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و النفس الانتصاب ترله و دهن عضل و بخته و با بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد کبد و طحال گرده و ضماد آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زائل کننده گوشت فاسد زائد آن و در بینی جهت نواصیر آن و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن الجروح و القروح طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه متحجره که آنرا اکثیر الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار روسی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول و از آن کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل بسته ها دن و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن **طبیعت** آن گرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم **افعال و خواص** آن از آنها ضعیفتر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا بانجای بسیار استعمال مینمایند و بخته نیز مسحوق ند خشک نیز میکنند و بخته مسحوق ند الجروح و القروح نیز مانند آنها است از برای الجروح و القروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و مطبوخ آن در روغن

ارزروغن تخم تره و آلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه دیار و خنکل سرخ گرم کرده جهت سعج و توقف زیادتی جذام و انتشار آن تا کل اطراف و مداومت مالیدن آن آکل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دامیل نافع ست لولو لولو بضم دولام و سکون دو واو که همزه خوانده میشود لغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و انجو و بهندی بکتا و موتی و بزرگ مقدار آنرا العربی در و آنچه در صدف یکتا باشد و مکنون در یتیم نامند ماهیت آن جوهریست معروف که از جوف نوع صدفی بر می آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه گنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر بزرگتر تا بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور عمانی بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی العضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل را و صمغ مذکوره و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از آن لیست تر و زرد و سیاه و بی آب بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره و سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیخ قریب جهانگیر نگر و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه و زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی بهایت چهار رتی مائل بسبزی بهم می آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر ست و حجریت بر همه غالب مانند فادزهر اما حیوانیه و صدف آن حیوانی ست که در زیر دریا تکون میباید و مانند نباتات ریشه دار و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگریزهای قعر دریا میروید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان خود را میگشاید و ماهیان ریزه و دیگر حیوانات ریزه که زیر دریا باشند در جوف آن می آید غذای خود میسازد و هر چند بزرگ تر میشود و در رتبه آن قوی تر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن تربیت یافته تکون می یابد و گفته اند کمال تکون و نمای آن را حدی معین ست که اگر بعد از نهایت کمال عوض شده در دریا ماند بود در جوف آن بماند باز تحلیل میرود و در جائیکه زمین قعر آن خاک صرف باشد مروارید خوب در آنجا میشود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و آنچه مشهور ست که مروارید از آب باران نیسان ست که در حین باریدن صدفها بالای آب می آید و دهن گشاده قطرات باران را در جوف میگیرد و مروارید میگردد و اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بنحوی ست که بیان شد و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قوی تر از ذهب و عوض کننده در تمام اجزای بدن اعضا را اکرام و خفقان و المعدنیات را آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و منفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال سوی و مراری و خون بواسیر و حیض و سقوط آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبه اولی اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و قرحه آن سعیده و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب و بعضی نوشته اند التزنیه طلای محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح و الجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضا جراحت و قروح و بالتیام دهنده آنها و سموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم و ضعف دل موثر و مضر مثانه مصلح آن لب مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید ست و از چربی و بوی بد و چرک و دود رنگ و زبون میگردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن کبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از شکم آن بر آوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن گرم میباشد و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص و مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند و بر آن آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را البته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسپ دفن کنند تا چهار روز و در ز لیس آورند حل شده خواهد بود و بعضی گفته اند احتیاج بآویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی ست

فصل اللام مع الواو لوقوطراقیس بکسر لام و ضم واو و سکون واو و ضم لام و سکون واو و قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن حجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم میگردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف بی لذع و قابض دباغ و مانع سیلان مواد و آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال از زخم ...
شانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه ملوقیثا نولس بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله ماهیت آن طالیقی گفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنها اکثر نباتات نامی برای آنکه را تحجیج آنها شبیه بکنگر است و از انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه به رازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس لعطور و بعضی ... و عکس البیج نامند آنرا جهت آنکه عاقبه الیبج در خامی و تازگی در ایام ربیع منجوزند و با اندک تیزی لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن ...
شبیه بکنگر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی و بیخ آن عصاره نبات و بیخ آن با عسل جاذب قلع ... از رطوبت غلیظه و باعث حدت آن ... الراس و الصدر و الغذاء و ... آشامیدن نوعی را که بر و قرب بسا قیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت منقی ادرار بول و حیض و جهت سعوط آشامیدن گل آن آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و کمبود ضماد آن محلل اورام و ... عارض در مقعده و بواسیر بر آمده و اورام عسر التحلیل و اورام بلغمیه و شکاف عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل ملحم جراحات و قروح و مجفف ان و کل انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شکاف عضل اطراف آن السموم با سرکه جهت بهق ... و با زیت ...
است لیف بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا لغت عربی است ماهیت آن غشاء و پرده است بافته شده و از چوب ... خشبی که محیط است بر نخل و ... اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و ... امثال اینها میباشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل ... لیف نخل است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی عضا ... العین و ... الکحال خاکستر محرق آن جالی و جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بر آن و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده و چرک ... آن جهت ... و ترک سستی اورام و جلای ... آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و خراز و آشامیدن آن جهت تقیه و اخراج حصاة و ... تسکین ... است لیف البحر ماهیت آن بیخی است شبیه به سبعه و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه به برگ ...
و خشبی و بیخ آن رشتهای باریک سیاه بهم در بافته بهیئه گلوله و شبیه بگوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا لیفی است که ... از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن شدید الیبس و جالی اعضاء العین و ...
محرق آن بهترین دارو جهت چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد ... و دزد ... آن جهت قروح خبیثه و بد ستور کوبیده و بیخته آن لیفیه بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت ...
ماهیت آن گیاهی است سرخ رنگ خار دار و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و خار دار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال خبیث ... آن نایب مناب قثاء الحمار است در افعال در عوض ... مضر کثیر الوجود و مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است لیمو بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو ماهیت آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آبدار و مطلق آن این نوع مراد ... درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن اندک درهم و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر نارنج و بسیار بزرگ آن تا بقدر ... و بهترین آن بزرگ بالیده و شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزاء آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت ... بپوست نارنج است و از آن ضعیفتر طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک و ترشی ...

نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه و جهت اعصار الراس و الصدر و الغذا و جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظ
و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب
سودا و حاره جگر و مثانه و تقویت معده و جگر حار المزاج و جهت تپهای صفراویه و دمویه و عفونت خون و جهت خارش غیر جرب نافع و لعصاره مضر عصب مصلح آن نبود بارد
المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی و صدغین
مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد و الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و تپهای حابی البثره و زائل کننده اوساخ و سموم هوام و ادویه قتاله
و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت و یبوست
معتدل و عسل آن مائل [illegible] ساده شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف و بهترین سادج
آن نیست که از آب لیموی تازه و یکپال سفیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند و مصادق الخصوصیت و از سائر
آن یکسال باده نگاه داشته و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در [illegible] کنند و بر آن آب لیمو بفشارند آن مقدار که آنرا تر گرداند و یکشبانه روز
نگهدارند پس صاف نموده مقدار آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است افعال و خواص آن جهت امراض مذکوره نافع
عصار الراس و الصدر و الغذا و غیرها از برای قلاع دهان و بستگی زبان و التصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و جمع صفرا و دفع غلیان
خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره و بتخصیص تقطیع و قلع اخلاط محترقه سوداویه غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه و جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط است
و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از آن مسهل میاید بدن را از انچه
در آن مانده از بقیه دوای مسهل [illegible] آنرا باشتا حفظ مینماید صحت را و از برای جمیع امراض افعال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم
مقام تریاق فاروق است خصوص منفعت آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل اقسام آن از سفرجلی و ترنجبینی و شیرخشتی و مرکب آن
و ترس آن مربا و مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیمو بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در هر روز آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و
دستور حل آن مانند لولو است در آب اترج مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک [illegible] تفریح و با تریاقیت و در دفع سموم مانند حب اترج
است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب [illegible] آن نافع [illegible] دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و با وزن
آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سده معتدل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آروغ و برگ آن در تفریح
ضعیفتر از برگ اترج [illegible] سائیده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع [illegible] دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر از ترش آن [illegible]
نیست و انچه پیوند نموده شد [illegible] درخت آنرا با اترج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیفتر از آن است باب بیست و چهارم در بیان
ادویه که حرف اول آنها میم است فصل المیم مع الالف ماء بفتح میم و الف ممدوده و بفارسی آب و بهندی پانی
و بانگلیسی واتر نامند ماهیت آن معروف و آن جسمی رطب سیال و یکی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه
صناعیه است و تنهائی بسبب بساطت [illegible] قابلیت [illegible] بدن حیوان ندارد و بکار مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط
در عروق [illegible] اعماق بدن و نیز مرطب آن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در نمو مواد است در بدن امر مسکن التهاب حرارت و کاسر حدت
حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنهاست و قابل دفع گرداننده و معین بر رفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و
تنذیب و دفع استحاله و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر
صناعت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمیشود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امر
بالاجمال النسبه شد و چون آنها باعتبار خفت و ثقل صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار لطیف آن و تقویت و ضعف آن مختلف میباشد و انواع متناهیه

منحصر اند در آب باران و آب چشمها و کاریزها و آب چاهها که آمیخته از برف و یخ و بعبارت دیگر میاه منحصر اند در باران و جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب جیحون
و در حکم ایشانست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کودالها و امثال اینها و در حکم اینهاست ماء البئر
یعنی آب چاه و قنات یعنی کاریز پس هر آبی که در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد آن بهترست و آن
نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهترست و بعضی گفته اند در آن نیز قوت عفنی است چنانچه شیخ الرئیس در بحث اسهال گفته و جهت آنکه [illegible]
آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن عفنی است مولف گوید میتواند بود که عفن آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت
انحدار و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین اسهال و نفخ و قراقر گردد یا بجهت لطف رطوبات باعث عفن شود و لهذا
گویا با قوت غالبه است لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است در باران و کسانیکه عادی آشامیدن آن نباشند باعث انحلال
نوازل زکام و سرفه و غیر آنست و لهذا چون در خارج نگاه داشته شود زود در آن کرم تکون مینماید و تدبیر اصلاح آن جوش نمودن و با سنگهای تابانیده [illegible]
کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب [illegible]
و این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب بآب باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح
از خم و سبو و کوزه متخلخل المسام و یا سنگ زحوست که آب مقطر و مترشح آنها را جمع نموده میآشامند و اهل فرنگ سنگی [illegible] مجوف از قبیل حوضی بسیار
کوچک که نیم مشک آب در آن گنجایش دارد می آورند و آب شور دریا یا [illegible] را که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح
مینماید حتی اگر شربت را ریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن می ماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی [illegible] در آب داخل کند [illegible]
خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنگ نگاه میدارند که عند الضرورت تمام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نموده میآشامند و بالطبع
عرق و بعد از آن در لطافت و خفت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صاف شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب باشد
یا سنگریزه سرخ و یا سنگ [illegible] و بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب بر آنها تابد و [illegible] آنها تحلیل [illegible]
و در آنها تحقق نماید و بسبب جریان و حرکت تموج بخار زیاده تلطیف و تصفیه یابد و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه [illegible]
و با صفات مذکوره باشد بهترست و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری [illegible]
طیب باشد و یا سنگی و یا سنگریزه سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف عمیق [illegible] و از مغرب بجنوب
بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجودست و اگر کدر باشد بسبب [illegible] و شدت جریان بر زمین رملی [illegible]
در ظرفی گذارند باندک زمانی صافی گردد و در قعر آن دردی نشیند که در مرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد نیز خوبست مانند آب [illegible]
جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب [illegible] نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آبی که متصف بدین صفات باشد [illegible]
[illegible] و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی [illegible]
شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را [illegible] تحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف [illegible]
باشد مانند آب [illegible] موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب [illegible] از برف و این [illegible] لطیف
لیکن [illegible] باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آنچه [illegible] موجب امراض ردیه [illegible]
مسکون شده و غلیظ الطعم و رایحه آنها متغیر باشد و بالای آنها غیر مکشوف و از آنها در [illegible] زیاده ماء الآجام و البطایح است یعنی [illegible]
تحت اشجار [illegible] که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و [illegible] و قلت اشتها و عفونات اخلاط [illegible]
[illegible] و یرقان و زلق الامعاء و استسقاء [illegible] بدن و قروح [illegible] و حمی ربع و عرق مدنی [illegible]

ساق یا دالاسری آن وحکه وجرب قوبا وجنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه اینها در زنان باعث عسر حمل و انقلاب جنین و سقوط آن شود و رم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و زخم رحم در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذاست و در حکم
ما ء راکد است ماء البیر و القناة یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و آب غدیرهای وسیع عمیق که آب آن بسیار است که مجرای آب آن از طرف شمال مغرب باشد آب آنها شیرین صافی و شفاف و بی‌بو و همیشه از آن آب بسیار برداشته شود و قنواتی که سرچشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صاف و مستک بسرعت جاری شود و بچه از منها بدین وصف نباشد و یا متغیر الطعم و الرائحه و یا بلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محقن و محبوس و ضائع و یا دیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و محک خفت و لطافت آب و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از سخن و مبرد خارجی است یعنی آنچه زود تر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیر تر و علامت دیگر آنست که دو پنبه و یا کرباس خاک طبی را که بوزن مساوی باشند و مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک گشته لیس بوزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است **طبیعت** آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و در تری چیزی بدان نمیرسد و لهذا التسکین عطش و التهاب معده و کبد نحویکه از این حاصل میگردد از مائع دیگر نمیشود **افعال و خواص** آن و منافع و مضار اگر بر وقت و علائق و ضرر بیاشامند منافع است که در صدد ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی عصاب معده و احشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سستی و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینهاست مثلا اگر در هنگام سیری و سیر نا شده یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام یا جماع و یا در خواب یا ناشتا و یا ایستاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و بجهة ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار بیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه‌های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد خام غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بر آن باعث حدوث اکثر اینها است ما ء بارد معتدل المقدار از موافق ترین آبهاست برای اصحاء و مسکن تشنگی و محکم کننده الیاف معده و اما مضر عصب و اصحاب اورام حشاست آب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا برف و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب نمک است و هرچند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و تقویت اعضای جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار و حادثه‌های حاره است و لیکن عموما مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب و صاحبان سدد و صداع بارد و سینه و اعضای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و بهر و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها خصوصا که اکثار در آن کرده شود و مداومت بر آن نمایند و آب بشوره سرد کرده که معمول اهل هندوستان قریب به اینهاست در منافع و مضار و مصلح آن مصطگی و عود و جوارشات حاره و امثال اینهاست مارکد و موافق اصحاب البطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاة و مصلح آن آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و شقیقه و ورم حلق و قروح حجاب ریه و نواحی صدر و اعتدال معده در رفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اداء به بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بر آن مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مورث ذبول و لاغری بدن است و مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوصا در انتها و اما آب نیم گرم ملین طبع و مسهل و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود بخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی و اداء به بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده

ست و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف احشا و مسکن حارش بدن ست و بارد بر مستعمل در ست استقا آنست که دو رطل آب را

با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند لیکن حکم متخلخل و منافذ

متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه ضیقة المنافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند لشاره چوب گز و آنچه آب بدان به در کت تا آب

تحجیل آب صافی نموده بیاشامند و اگر مصلح آبهای ردی فاسد و مکدر تاصاف و مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم سبو و مثل آن

متخلخل بطریق آن اینست که آب صاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن پست تر باشد بگذارند و فتیله

پارچه کرباس لطیفی را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب و سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تا تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تقطیر آن در آب شور آن

در آب تلخ و یا آجن یعنی متغیر الطعم و الرائحه و یا آب غلیظ آن ست که خاک طین صافی حضوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند

یکمرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی میگردد و ایضا چون قلیلی از خالص صاف و یا زاج در آن اندازند

آنرا صافی میگردانند و همچنین چون چند دانه نرملی که تخم ثمری ست هندی در آن شیره کشند و بگذارند صاف میگردد و با خل نمودن قلیلی سرکه در آبهای

فاسد طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها ست خصوصا در تابستان و آب غلیظ الثقیل محدث اکثر امراض مذکوره ست و نیز مصلح آن سیر

و پیاز و تصفیه آن بشرب بالطریق مذکوره ست و نیز مصلح مضرات آبهای ردی و نزد تغیر آب با یکدیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو همه با هر کدام که باشد خوردن و داخل

نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و لیکن از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف ست و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و با مزوج نمودن

رب حامض و سرکه و سکنجبین ست و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد و با تدابیر مذکوره آن

ماء البحر بفتح با و سکون حاء مهمله و را و حاء مهمله یعنی آب دریای شور **طبیعت** آن گرم و خشک و زاغ یعنی تلخ و شور **افعال و خواص** آن

جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و نشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب با لطول گرم کرده آن جهت وجع اعصاب و تشقق و عارض از سرما

و حکه و جرب و قوبا و اعتسال سر از قروح بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا و مفاصل منفعت و

موجب حبس طبیعت و تشنج و قرحه امعا و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مزیح و مرق ماهی و اغذیه رطبه و چرب و میخوش حلوا و گل ارمنی بارد و غیر آن

و العیه مناسبه و طین حر و سویق جو لو داده در آن حل نمودن و بعد از تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن **ماء الجبن** بفتح جیم

و فتح میم مشدده و نیا **ماهیت** آن گویند آبی ست غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین

بهم میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت دردهای آن جا و کسر اعضا ست و گفته اند در شقاق آن را

این خاصیت ست که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته باشد در یکروز با صلاح آورد و جهت تسخین شروق و درمی عصب و سرطان و منفعت

جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسیار مجرب آن مولف گفته که در دریای هرمز نیز نوع ماهی بهم میرساند که دو شکل آن اول

خاکستری رنگ میآورند و آن ماء الجبن مسمی بدان خاصیت دارد و اطراف میبرند **ماء الحماة** بفتح حاء مهمله و میم و الف و تای مثناه یعنی آبهای گرم که

و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها **طبیعت** مجموعه آنها مایل بگرمی و خشکی **افعال و خواص** آن محلل قوی و قابض و مانع و

قلیل آشامیدن قلیل آن حابس قی و مار شهوی جهت لعقت الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب لاغر آن ججی

و ابدان مستعده در سایر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر ست **ماء الرماد** بفتح را و مهمله و میم و الف و دال

مهمله **ماهیت** آن آبی ست که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند **طبیعت** آن گرم و خشک با اصل آنچه آن خاکستر از آن

راجح و آنچه از نبوعات و اشجار حاره ست گرم و تر بلکه خشک **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و محرق و معفن قالع و سامح و در این امر بهتر از صابون

و آشامیدن بسیار قدمای آن مقدار نیم مثقال مخشن بواطن و جالی قصبه ریه و معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و سهال مصلح خشونت آن روغن بادام

با ورام و نیم وقیه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و لطول آن جهت فالج و در عصب و احتقان بدان جهت قرحه امعا و طلا و قطور آن بر زخمهای
و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف آنهاست **ماء الزفتی و القیری** بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و یاء النسبت و بکسر قاف و سکون یاء مثناه
تحتانیه و کسر را و یاء النسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم می رسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مفتح سدد و مسخن
بدن و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و بسبب آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی بالعبه و روغن بادام و یا با
مناسبه **ماء الکبریتی** یعنی آبیکه از معدن و زمین کبریتی بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت
امراض سوداویه ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و لقوه عصبیه و تشخوص و ریاح بارده و جراحات گزیده سباع و سعفه و قروح یعنی
کچلی و درد جگر و رحم و ورم الانثیین و امثال اینها نافع و لیکن مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جگر مصلح آن امراق و سمه و شیاهی بارده رطبه **ماء المر** بضم میم
و را و مشدده یعنی آب تلخ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلغم و مفتح سدد و مضر محرورین و مفسد خون مصلح آن
شیاهی و سمه جلاب ممزوج باب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از شرب آب تشنه است و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آن است **ماء
المعادن** یعنی آبیکه از معدن فلزات بر آید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها **طبیعت** اینها قریب بطبیعت آن فلزات است **افعال
و خواص** آن ماء النحاس خواه از معدن بر آید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش
و تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع و مضر بوطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن [illegible] ماء الرفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن
بر آید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بآن نیز جهت امراض مذکوره
و ماء الکبریت ما تقدم ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و یا تفته در آن انداخته مولد قولنج و احتباس بول و در دوات آب
اسرب زیاده از آب قلعی است ماء الزیبق الفضه [illegible] جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر حفظ نافع و ممسک [illegible]
ماء المعادن مورث عسر بول است **ماء الملح** بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن بر آید و یا نمک در آن انداخته یا از چاهها و چشمه‌ها
شور بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شده و آن مسهل اولا و لعید از مداومت قابض
است بسبب لشف رطوبات مصلح آن شیر [illegible] و مخلوط نمودن آرد جو [illegible] **ماء التون** بضم تاء مثناه فوقانیه
و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی ماء النون بنون بجای تا نامند **ماهیت** آن آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند **طبیعت** آن گرم
و خشک **افعال و خواص** آن مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح
امعا و تنقیه جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح [illegible] آشامیدن دوغ ترش و شیره تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند
و مضمضه نمودن بسرکه با آب و رب حامضه و گذاشتن آلوبخارائی در دهان و انار دان است الممانع مباه بترتیب اعضا ماء الرأس ماء فاتر جهت
اصحاب صرع و آب گرم مضر اسنان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش مضمضه و قطورا الات المفاصل ماء البحر و کبریتی
اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذا آب
بسیار سرد مضر سینه و قصبه ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع و لطول آب دریا جهت
اورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدیدی جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قروح
نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سل و باه و حابس طبع و مسکن حرکات منی و ماء البحر و مانند آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولا و لعید از مداومت باعث
امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرمی و بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معده رطبه و بعضی اوقات بسبب لشف رطوبات آن
و ماء الشب [illegible] و ماء الحمات [illegible] جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و [illegible] و آشامیدن آن مسهل

و گاه باعث لذع میگردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبتی جهت منع استفراغ و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث
عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب
آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکد بدبو همه محدث حمیات غلیظه و ریح اندفاع سموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و
سایر سوام قتاله نافع المجروح والقروح ماء القیری جهت قروح منتشره ماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق
و برص نیز محلل الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل سلعات و ثآلیل و دبیله الزئبقیه آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از القروح و قابل
قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع
و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهندبا بعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه
قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القداح** بفتح قاف و دال الف و حاء مهملتین **ماهیت**
آن عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل عصارة الراس
والمعده جهت صداع بارد و دوار و سایر امراض بارده و نزلات و الغاشی لفس از خفقان بارد و تفتیح سده مصفاة و خیاشیم و چون در شیشه کرده
بو بمند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و گردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر و اعتنا بالغذا و لنقص مقوی معده
و مفرح و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند **مارکیاه** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه
والف و ها لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی است قریب بیک ذرع و برگ آن شبیه برگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر اسفناج آن حرم
آذربیجان **افعال و خواص** آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شرط میکنند
که بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از دارمی و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که نقل حقیر آنست که چنان باشد والله اعلم
مارکیوا بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارکیو نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است
شبیه بدرخت [illegible] القدر یکذرع با شاخهای بسیار صلب و پرشکن برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل [illegible] و ثمر آن در میان
برگها شبیه بفندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه و غیره در آن بجوشانند
و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و دافع بواسیر و ضماد
پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و دافع اورام بارده و آثار رحلبد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن دافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن
سترنده موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **مارماهیج** بفتح میم والف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة
تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آنرا انکلیس نامند **ماهیت** آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یکذرع و سفید رنگ و بر پشت
آن از سر تا دنباله خارها شبیه به اره و بجاهای شیرین میباشد و بزرگ آب بند ماهیان دیگر نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن
گوشت آن مقوی باه و سیاه تر و زائل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال
آن برای باه کبابی آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر در بریان مطبوخ آن است **مازریون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون یونانی خامالانه نامند **ماهیت** آن برگ درختی است نیز دار القدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی با برگ سفید و سبز رنگ
و نازک و این را مخصص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی
مشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است و لیکن چون این نیز خالی از غائله نیست در قوت قریب بشیرم بدون
تدبیر استعمال آن جایز نبود و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس خشک

بس سست خشک کنند و نیکو فته با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تربد بر د و افتیمون و پوست هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال مواد صفراوی و بلغمی ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرکی صدفی و سکنجبین و نمک
و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شربت آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و شیخ اطلاع بر ما زریون یافته
تمیمی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل
علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و دیگر سنگی نبرم
اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از این پرهیز مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها
میگردند و چیزهای خوردنی و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت او مایل
آن گردید از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود و بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چند آن زرد متعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان
هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نمیتوانست شناخت
چون این خبر با طبایی که مدتی در معالجه او اهتمام و سعی نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد
چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطبای که حذاقت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبید از وی پرسید
که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون
هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال
رطوبات رقیقه است خاصه آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر بوزن یکدرهم تنها از مازریون بشخصی دهند تحمل که آن اسهال را
کند بسبب آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غائله که دارد مازریون را تنها بدون مصلح استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می نمایند
و آنجا که طبخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و با صلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن بعمل خطر و غائله
بظهور آمد و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی مزاج طبیعت الطبیعت آن در آخر سوم و در چهارم تیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص
آن جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند اعضای رأس مضر منقیه لطبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون برپارچه از برگ آن فلفل سوده بالیده
بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست عضاء الغذاء و لفقض مسهل صفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و منفخ گرده
نافع خصوصا برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه با سیتوزمر کو بخیسانیده خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یک رطل و نیم آب
جوش دهند تا ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده شوند و گاه مجیشا مبیتا ده درهم
آنرا در دو سیر شراب دو ماه بگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر بگذارند پس می آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس چون بنشنند هم آنرا در یک رطل
و نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما النسور دیگر هم تا بچهار هم آن اسهال برفق نماید
و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط لطیفه نیز است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند
و بعضی بکیفیت آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ بقوام آورده سرشته شیاف ساخته بر میدارند و و احسب است که بحسب الارادة اسهال مار صفر و دیگر
از اخلاط و اخراج اقسام کرم معده و امعا با ادویه مسهله مناسبه و مصلحه هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و سموم
آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا چهار درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانگ وزن آن تعلب سهو
المجروح و القروح ضماد و جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح و جراحت و قلع خشک ریشه و تخفیف جرب رطب بسبب اکال محلل مخفف آن با
موم روغن جهت جرب متقرح الزینه طلای برگ آن جهت بهق و قوبا و نمش تنها و یا با کبریت نافع لیهما مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در

کرده و بلدان حاره بالنسبه دون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مقیی و مورث کرب و غثیان و دو درهم از عمیر بدیران مخصوصا زرد و سیاه آن قتال اعمی و اسهال و کرب و
تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و میبه خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قویه مشروبا و ضمادا
و تریاق طین مختوم بهترین داوای آنست چون با آرد جو و زیت و آب سرشته موش و سگ و خوک بخورند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال
از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جرب و زخم و دوا و حبوب و دهن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ماس** بفتح
و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و هندی هیرا نامند **ماهیت** آن از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان میباشد سفید و زرد
و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی نیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم رنگ و خالص یکرنگ خالص هر یک از ینها کمیاب و تیلیا و داغدار سفید آن
معیوب و داغدار سرخ آن از بدترین میدانند و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن که یکرنگ و صاف باشند معدن آن ممالک
دهلی و کلکنده و جهت پنه است و طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا برآورده بر زمین میپاشند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب کناری بر آن
نظر میکنند هر جا که برقی بنظر درآید آنرا نشان کرده رفته برمیدارند و همچنین بار دیگر زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده بدستور در آفتاب بآن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق
بسیار و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و دور بودن پاره ای از اجزاء ارض جدید چونی نیز بهم میرسد لیکن
مجوبی و سفیدی و شفافی و صیقلی و کهنی نیست و الماس را بالماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند
و قطعهای آن مانند طلق در بعضی ورقی ورق ورق بر روی هم چسبیده غیر محسوس میباشند بعضی از آن قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه کسانیکه عارف بدانند آنرا
که قابل است از هم جدا مینمایند و آنچه مشهور است که از سرب نرم میگردد و حکاکی می نمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص میخوانند مانند آنکه آنچه
شبیه برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی از رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و آن
نیز در این زمان بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است حدیدی و احجار دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا
مشکل میسازند بنحوی خاص که مخلص از آن بسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعبه **طبیعت** آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم نوشته اند **افعال و خواص**
آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس شکل آن رافع صرع و سنون آن جالی دندان و خطر ناک و اجتناب
از آن اولی و نگاه داشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون کلفتی و گفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیگردد و از مضار سمی است و قلیل آن نیز
قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاو و یا روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب **ماش** بفتح
میم و الف و شین معجمه لغت عربیت و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونگ نامند **ماهیت** آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود
و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی از زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه
بهترین همه سبز تیره است لیس سیاه و سبز لیس و در زرد آن دیر تر پخته گداز میگردد و از سبز خصوص بزرد دانه ریزه آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند
طبیعت آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت **افعال و خواص** آن
لطیف تر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و جلا کمتر از باقلا و مصلح حبوب ماکول است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطئ الانحدار خصوص مقشر آن که قشر
آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که بیشتر قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره حاده است
جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است و عصاره آن ضماد و الآسم الغذا مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار
و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره ساده و امراض گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای
حمیات صفراویه با برگ چغندر و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود سردی تحریک سعد دائمی نماید
و مسهل و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هر گاه اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین هر گاه مقصود

مقصود و عقص طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوشانیده آب آنرا بریزند تا قوت حاره جالیه آن زائل گردد و آب الفص داخل کرده
طبخ نموده تناول نمایند و اگر با جلبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب نارنج ترش افشرده و یا برده سنقدان که شحم الرمان
نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نباید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع و اضماد آن باشیر
مبرود المزاج و پیران و کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مصلح آن
در مبرودین ادویه عطریه حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطگی و خردل امثال آنها و در محرورین طبیخ آن
با مار القرطم و یا با مجموع اینها مذکوره نیز در محرورین با مار القرطم در روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضا
و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلای که نوعی از شراب است و یا با شراب یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جراحات نافع آنست و الوان الاطعمه
از آن می‌سازند براو بری و بری کشمیری و یا برو و پهتی و دال منگو چهی و ماش بلاو و کهچری لدوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شده چنانکه در ملک هند و بنگاله
دکهن می‌پزند آنرا ماش و آرد بضم همزه و سکون راء و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلت دانسته اند سهو نموده اند
و آن حبی است برنگ و شکل ماش و بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد در ملک هند و بنگاله پخته
با اسب و غیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بسیار نفاخ
و بطی الهضم و مولد منی و مغلظ بسبب لزوجتیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره در ماش النفع و جهت برص که تازه و تا زود ساینده بر آن چند مرتبه مالند
تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و الوان اطعمه مانند ماش از آن میسازند و در قرابادین شمه
ذکر یافت **ماسفودون** بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند اسم هندی
دوائی است که در ملک هند بسیار دیده و از انجا می آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عرض تر و قریب بگیراس و مدور و نازک تر و در بو
شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبو
داخل ادهان میسازند خصوص گل آنرا **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیت بمعنی بز و بفارسی بز و بترکی کچی و بهندی بکری ماده آنرا
بکهری و نر آنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر غیر گوسفند الطف است و الطف و بهترین
آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج است اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند بیشتر و جبلی از اهلی گرمتر و لطیفتر
و بری از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر **افعال و خواص** آن موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلاد حاره صالح الکیموس و مولد خون لطیف است بهتر مقصود اوی
مزاج مصلح آن بادام و نارجیل و خرما و خوردن میوه های تر و تازه و ترشیها و کشنیز یا آن غایت امضر و گوشت بزغاله تا فوق ششماه با رطوبت فاضله
بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه و صدمه رسیده کوفته شده و با استور پیچیدن عضو
در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین گرمی بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن
آن مرطب قوی تلین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با آن مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل
بریان نموده کباب نمایند و چون آب مترشح از آن را گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سنون سرگین آن سوخته آن با نمک سنگ جهت رفع زردی دندان
و عفونت لثه اعضا الصدر و الغذار و مقتص خون خصیه آنرا شگافته زراوند مدحرج و قطرون و زیره بریان نموده خشک کنند و مثقال آن با آب گرم جهت
و درد جگر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز چهار ساله
یکرنگ سرخ را در اول فصل بهنگام رنگینی انگور ذبح نمایند و خون اول آن را بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند
و بر روی نگاه و با غربال در سایه خشک نمایند و آنرا ید الهدی نامند جهت آنکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است و بعد یل و آشامیدن جریره آن

با آرد برنج و خاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه حاره حادث شده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با ارد و جهت قرحه امعاء و شکم
سرگین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل
جهت رفع بول در فراش مجرب بمقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت
رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و مار و صفر الادجاع والاورام و با نطرون ضماد بیه آن مسکن درد با و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته آن الطف و جالی
و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای پیه سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب تا کیل منکوسه با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و بابزر البنج
جهت کوچک نمودن پستان و انثیان ضماد سرگین پخته آن در شراب حلیه جهت تحلیل اورام و چون گرده آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند
و آب مترشح از آن را نیز به پهلو مالند زائل گرداند القروح والجرب و پیه آن را با نیزه گوشت سر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه
و شهدیه لسموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرگین سوخته آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک پخته با شراب یا سرکه جهت جالی
سم هوام و زنبور و بز کوهی بادزهر سموم هوام الات المفاصل ضماد پیه آن با سرگین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا
از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن است که سرگین را افروخته در لتهٔ پیچیده در موضع عمیقیکه در تحت بندها و محاذی ابهام است گذارند تا حرارت
آن کم گردد بعد پیلی بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در درگ گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حار
آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون سناخ و سم آنرا با ترب و عسل و بیدانجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را
نرم سازد و چون آنرا حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد **مالک الحزین** بفتح میم والف و کسر لام و ضم کاف والف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای
معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله **ماهیت** آن از طیور آبی است سفید و جثهٔ آن بقدر جثهٔ کبوتری
و گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنارهای محاذی در و سر بزیر افکنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت
آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره جلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است
مالکنگنی بفتح میم والف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و یا لغت هندی است **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی نبات
آن را ساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه بنبات دخن و ساق آن از آن قویتر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشهٔ آن نیز
بزرگتر از آن و دانهٔ آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه هم پیوسته
در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدت **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص**
آن عضار الراس العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و درد گرده و امراض باردهٔ رطبه
دماغیه و عصبانیه و لیتر عرض سعوط و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الغذا
و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و اصلاح اشتهای طعام و کبد و باه و در رفع ضعف آنها نافع و بدستور
تدهین بدهن آن جهت تقویت باه بغایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه یا کمتر از آن با برگ تانبول
و روز دوم اندک از آن زیاده و روز سوم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تا بحدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها
بسیار مفید و اهل هند با نجای کشتی آنرا استعمال دارند مانند آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه می افزایند تا بصد دانه میرسانند و باز
بتدریج کم می نمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض قویه باردهٔ رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی میرود در مرطوب المزاج
قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای ادنی
دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یازده و تا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه

تا بیکاره شود و در ایام استعمال جماع و قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و امراض عصبانیه و بارده و حرکات عنیفه و شب بیداری احتراز نماید

با ته‌جر دل و سیر و ترب بجنبیل و مثال اینها اجتناب نمایند و گفته اند تدهین سر بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خوابیدن

بدان نیز تا مدت بیست و دیگر در جهت جذام و نیز داء‌های دیگر آنچه در روغن گاو با قطن بالین مینمایند و در روی برگ آنرا میخورند و میگویند قوت باه را بجائی میرساند که از شرح

نمی آید و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و در روزی مقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی آن سیاه

میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار برا آزاد درد تا ده آثار شیر بجوشانند بمقداری که تمام را جذب کند و هر روز بمقدار نیم آثار تناول نمایند کسیکه عنین

یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن شنبلیله چرب کرده و روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد

و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند بعد بجوشانند و سه روز متواتر بزن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت

بر جماع نکند و کسی که قادر نگردد و با اصحاب مضر محرور المزاج و مقتول بلدان حاره و جوانان و چون مار جاد است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند

خورده بودند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوص داخل نیز دهن آزاد و ادمان خوب نگردد و بدین نحو اخذ مینمایند دیگر

تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آتش میگذارند و تخم آنرا بمقداری که میخواهند کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش میپوشانند

تا بخار در آن مجتمع گردد و بعد از یک ساعت بر دارند تخم کوبیده را با پارچه میفشارند آنچه روغن از آن بر آید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور عمل نمایند

تا دیگر روغنی در آن نماند و این بهترین طرق آنست **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن بعضی مرآن دانسته اند و ابن بیطار

گفته درختی است که در بلاد شام میشود **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن رافع برص و خوردن ثمر آن

چوب آن کشنده است و حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه به برگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چون جایت نشد

چون سرخ آنرا سائیده مار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت اسهال نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی لقی مینماید **مالیقراطن** بفتح میم و الف

و کسر و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله مثلثه و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن

بمعنی ماء است **ماهیت** آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در ده وزن آب باران و یا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا ده

با ملیس صاف نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده بحسب مرض در جوش

مضاف نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت ساده** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه

مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و جشا و شهوت آور و دافع امراض بارده عصبانیه و و اخینه و داء جارح مفاصل و قی و قراقر شکم

و اذیت ادویه قیاده و بعضی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره و جنات مصلح آن رب جات مقدار شربت آن

تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل مأخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد الا ضعیف الطبع بفتح منفی

مامیثا بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آنرا امیثا نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است

به خشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مایل بسفیدی و باز و ایذ شبیه بابره و زغب و بار طوبت چسبنده و گل آن زرد و بانند خشخاش سیاهی

مقرن و ثقیل الرائحه و برآب ثمر آن مانند خشخاش مقرن و منبعا منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در قرون میباشد و تخم مامیثا بقدر تخم سیاه و جای

خشخاش ساحلی در زمستان میروید و در بهار جود میکند بخلاف مامیثا که اثری از آن در ظاهر نمیباشد و در سرطان ثمر مامیثا میرسد و آنرا کوبیده اقراص

میسازند بهیات بلوطی و آنرا عصاره مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مایل بسبزی قوی الرائحه

تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره مغشوش آن بهتر از جرم آن و گفته اند از آن دو نوع میباشد نوعی که از کار سرخ است از غاموتی

نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل گفته شد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قابض و رادع

و محلل و مقوی اعضا عصبانیه الرأس والعصب والصدر والمعده و جلای آن جهت درد مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای رمد و حرارت اجفان
و سلاق و درد پیچ و ورم حار آن و دلوک آن جهت فالج و دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال جهت نفع
خفقان و اسهال صفراوی با ادویه مناسبه معینه و سمن بدن ست الاورام والبثور و حرق النار و طلای عصاره آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش
و حجمی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و النقرس مفید بدل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مقشر مصلح آن
بادام شیرین ست **مامیران** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زردچوبه ست ساق
شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مایل بسیاره و سفید مایل بزردی و بالا جهت و بیخ آن پر شعبه از نیکی ردیباد کوهی
از زردچوبه باریکتر از آن و گره دار و غیر مستقیم و در گرههای آن رشتههای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قریب آبها و از هند و چین و خراسان آورند
آن زرد و مایل بسیاهی و چینی آن زرد زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مایل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک
چینی است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مفرح جلد و مشقق
عصار الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن را بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان
عصاره الغذار و لفض آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب حجم و ورم
بواسیر بی نظیر و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زردچوبه و بنصف آن مرار الزینه طلای آن با عسل و دایه که جهت
برص ناخن و کلف و بهق و جرب و رفع آثار جلد نافع ست **ماهودانه** بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی ست
قائم بالذات یعنی در اسهال تنهائی بی معاونت دوای دیگر کافی ست **ماهیت** آن نباتی ست شیردار و آن را اهل مشرق حب الملوک نامند
مسمی ند ست ساق نبات آن بقدر ذرعی و سطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبهای آن ریزه مایل بتدویر شبیه
دراز و نه طویل و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن بازدانه کرسنه بزرگتر
و پوست آن اغبر و مایل بسرخی مغز آن سفید و شیرین و چوب و بیخ آن باریک و قوت آن تا ده سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق ست
و گویند دانه آن شبیه بماش ست و بزرگتر از آن و در غلافی شبیه بلوبیا **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص**
آن آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خروس سال خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانه آن از سه دانه تا
دانه مسهل و آشامیدن کوبیده و حب بسته آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن
آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن غیر محرور و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر بمعده
و معده و مشتج آن انیسون مضر مسهل مصلح آن و گفته اند چون ماهودانه مفقود ست بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آن را تنهائی و یا با ادویه مناسبه
پخته میخورند اسهال مینماید و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سال خورده بر ریخته جهت قولنج و ادرار بول
و لبن آن تیز مسهل ست و بدل آن نیم وزن آن دند و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل ست **ماهی زهرج** بفتح میم و الف
و کسر ها و یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی ست بمعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی ست **ماهیت** آن نوعی از فلوس
که ترکی سقو بروی نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی ست شیردار شبیه بیتوع ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد
آخر ساق آن از جوانب آن رسته منبت سرد و پوست ساق آن مایل بزردی و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر مستعمل همین
نه سایر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن با اندک حدت و تندی است **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا

وعرق النسا نافع جهت آنکه مخرج خلط غلیظ است از عروق ومفاصل واز برای سرد دین ومرطوبین طبعی مزاج وقوی اثر النفع مصر بحار مصلح آن کثیرا ولسان
وانیسون ویا روغن بادام جرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یکمثقال در مطبوخ تا نصفه درهم جهت استسقا وتحلیل اورام طبعی وریحی چون آنرا کوبیده
در آبیکه دران ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته بر روی آب آیند ومیرند وگویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند **فصل المیم مع الثا المثلثة**
مثنان بفتح میم وسکون ثا مثلثه وفتح نون والف ونون لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی است که کرم دانه ثمر آنست وآن دو قسم میباشد قسمی
شاخهای انبوه وخشن بقدر دو ذرع وبرگ آن شبیه ببرگ مازریون وازان نازکتر وبا رطوبت چسبنده وگل آن سفید وازیاسمین کوچکتر وثمر آن مدور وشبیه
بتخم مورد ومایل بسبزی اول سبز وبعد از رسیدن سرخ میگردد وپوست آن صلب سیاه ومغز آن سفید واز جرم دانه وکرمدانه نیز نامند وبرگ وتخم آن مستعمل
طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن آشامیدن یکدرم آن با جرم آن ویا ماج نمودن دانه آنرا درست مسهل
قوی بلغم ومانع صعود ابخره بدماغ ومخرج اقسام کرم معده وامعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزینه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق لب یا ضماد
مطبوخ آن بازفت جهت جرب وقوبا وبرص وبهق نافع وزنان حمیا آنرا در فرزجات مستعمل وناشفه رطوبات وخوشبو کننده ارحام ومعینه بر حمل شوند
وملازم جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند وبرگ آنرا در افعال مانند تخم آن وباید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند وخشک کرده نگاهدارند
وعند الحاجات بکوبند وشفطا یار آنرا ازان جدا کنند وآشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه وجهت استسقا نافع
وبدستور در سرکه خیسانیده آن جهت رفع غائله که دارد وبا طبیخ باقلا ویا عدس مسهل برفق وحمول آن مخرج جنین وقاتل آن وضماد مطبوخ آن با زفت
جهت قوبا وجرب وبرص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا نیم درم وباید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون وبا صمغ عربی وکثیرا استعمال
نمایند واز تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند وبا روغن بادام وصمغ عربی وکثیرا استعمال نمایند وتا دو درم آن کشنده ومورث جرب جهت حلق اگر بدان
رسد وپیچ وخارش عظیم در بدن وورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است ودر فرفیون مذکور شد قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود ومنبت
آن قریب دریاها وآبها وریگزارها ونبات آن بقدر دو شبر وخیزی وبرگ آن مانند برگ اهلیج واثل ودر پهلوی هم وگل آن زرد وبار یک وازمیان برگها بر روئیده وتخم
آن بقدر الحجره وسفید رنگ وبیخ آن خشبی وبیفایده گفته اند که کرمدانه مغشیم است قسم اول ومستعمل تخم وبرگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک **افعال**
وخواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیده آن در سرکه یک شبانه روز ویا با روغن بادام آشامیدن مسهل بلغم وصفرا وبلغم خام واقسام کرم معده
واستسقا را نافع وچون بیک درهم آنرا با یک اوقیه مویز بپزانند در یکرطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند وصاف نموده یکدرهم با روغن بادام دران ریخته بنوشند
جهت اسهال بلغم خام وما جهت استسقا واخراج اقسام کرم معا وصغار مفید الجروح والقروح استعمال فتیله آن در خنازیر وجراحات خورنده گوشت ناسور
ومنقی اوساخ ودیاق کننده آنها وبدستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه **مثلث** بضم میم وفتح ثا مثلثه ولام مشدده وثا مثلثه در آخر نامی
آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود ویک ثلث بماند واز قول شیخ الرئیس در کلیات قانون وکلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات
ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور تازه جز و آب خالص بگیرند که بجوش نمایند تا یک ثلث آن برود وآنچه در صدر ذکر یافته واکثری گفته اند شیخ آن است
مقتضای آن حمل مثلث فقهی است نه طبی ومثلث طبی این است که ذکر یافت ومثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود ویک ثلث
بماند وبالجمله در طبیعت ومنافع قریب بخمر است ومولد خون صالح متین ومقوی باصره وموافق ذات الجنب وذات الصدر وآبله وحصبه ومقوی باه ومسرد دین
در زیاد وکفتند بهمنی اکثار آن مصر معده ورین ومصلح آن بسیار ممزوج آن با آب است **فصل المیم مع الجیم** مجنح بضم میم وسکون جیم وفتح نون وحا مهمله لغت
عربیست بفارسی گل خوش نظر نامند **ماهیت** آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد وخشک **افعال وخواص** آن قابض ورافع
اسهال وسیلان خون وجهت زخمهای تازه وعصاره آن جهت کرم گوشت وقرحه ودرد آن نافع است **مجوقان** بفتح میم وضم جیم عجمی وسکون واو وفتح
قاف والف ونون **ماهیت** آن ازادویه جدیده است که از ارض حبش بلاد بربر بکه مجوقان نامند بلغاری می آورند وآن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه بفاشرا

نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن متفرق بر زمین و برگ آن مدور و در آن رگهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط آن [illegible]
در تموز میرسد و بیخ آن سطبر سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حرارت بسیار است بخلاف این بیخ
طبیعت آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و از جهت غلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه در این و آن است [illegible]
که مسکر طبیعت باشد و رایحه ثقیل طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص** آن جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعه رطبه نافع
جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن اینست که استعمال بکثیر اجزاء آن با شربتی و یا معجونی موافق نیز جهت مجالس [illegible]
اطلاق مینمایند و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود با آن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و صاسفراس و قوت غذائیه عصاره ریوند مانند [illegible]
اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن
بخار بسیار است از مرباهای آن مانند مربای اصول بگیرد معجون بنفشه سفوف آن با شکر یا شربه مناسبه مرض با عرق و از زیانه یا انیسون یا دارچینی یا مطبوخ
مرکب آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب موافق آنست در رعایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی کرده [illegible]
در آب باز داده شود که یک پاره روز در آب اول جوشانیده و بنوشند با شکر تنها و یا با مقویات دماغ و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه [illegible]
نیز و بعد استعمال آن اگر بقدر نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل آن
است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین بقدر یک درم و در اقویا و بالغین از یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه در این دوا قوت انضاج است لهذا جائز است
استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سائر ادویه مسهله و منضج سده است از مجاری صغیره و عروق شعریه و سوای [illegible]
و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختلفه با آن نافع و رب آن نیز مانند رب [illegible]
بعمل می آورند و بمقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا شربه مناسبه چند مجلس گاهی اجابت مینماید که نفا حاصل میگردد دل لعب الحاصل این دوا
از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سودمند و بی نایله است چنانکه گفته اند و باقی منوط بتجربه است **محلب** در حب المحلب گذشت **فصل المیم**

مخ الخاء المعجمة ملاحظ بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است **ماهیت** آن معروف است که جسم [illegible]
که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان و نقص اطراف استخوانهای [illegible]
طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ملین و مرخی عضلات و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص [illegible]
آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و در سرد و تر شیها در بحور و بین الآلات المفاصل الاعضاء تمریخ بدان مانع ملاست مفاصل و عضلات با [illegible]
و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چراخوب و تنه باشد و مغز ساق گاو و زرد بزرگ و تر و گرم اند و قوت تحلیل
آنها کمتر و تخفیف آنها زیاده و حرب الله بیدانه خصوص از جیوانیکه رنگ آن سیاه و پر مغز با و فضائم کور و شاید و وجه بهترین مغز ساق برای زیادتی [illegible]
و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو اکثر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون [illegible]
که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفها و اماکن بلند گرم خشک با برگ خار خسک گذارند و از جاهای نم دور دارند **مخلصه** بضم میم
و فتح خاء و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص از آن می یابند از سم افعی و حکایت آن و [illegible]
و تکرار بتجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز **ماهیت** آن نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل میباشند و تا هفت قسم دیده شده
و همه با تلخی و گل همه سفید منکوس شبیه بمحجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن مشبه ببرگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر شکا [illegible]
و هر چند شاخهای آن بلند تر گردد برگ آن سبز و تر شود تا بحد برگ کتان و گل کبود و منکوس در آن قسم در اوایل ربیع میرسد و در اواسط گرما [illegible]
میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مایل بکبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه ببرگ بید و ریزه و گل آن سفید و بازرد

ماز ردی واندک سیاهی و این قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میروید و ساق آن باریک بسیار بلند بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب کبود و نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع برگ مدور و مشقق و شبیه برگ بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اعجر و بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن باریک و دراز و شبیه برگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و بازهی نفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برباه و حرمل است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا مجاهج والواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا الشیرازی کارر یک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک تفاوت نبات کارر یک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر و رقیق و تخم آن تیز و بزرگتر و تلخ و منبت آن مرغزارها و دهنهای کوه و گل آن مایل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شیبانگاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضا را نفعا آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعضا و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و درک و امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و مهوشه مانند مارشاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از آن و یا بعد از آن مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال الی دو مثقال زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال آن تخم را بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورند که آن ضرر رسانند و سحوق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قایم مقام شراب دانسته اند **مخیض** بفتح میم و کسر خا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند **ماهیت** آن ماستی است که با اندک آب در خیک یا غیر آن حرکت داده و برهم زده و مسکه آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که مسکه آنرا بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و رطوبت بر آن غالب **افعال و خواص** آن مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و سمن و مطفی حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و رافع خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنگ تاب یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده به سنگریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با اطراثیت و قوالص مطبوخ آن با برنج و آرد جو و داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تسمین بدن موثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل بمقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند و دستور آشامیدن در حمی دقی و امراض حاره حاده چنانست که بگیرند دوغ تازه گاو و یا ورنکی یا ظرف لابد که تمامی کره آن جدا گردد و مطلق دهنیت در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیک برهم زنند تا هنگامیکه در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده و در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و در روز دوم پنجدرم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از دو درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد اگر زیاده از سی درم خواهند بهمین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند خون خالص و امثال اینها و حاجت به تنقیه در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و ملینی آن موجب ضعف گرده گردد دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر سفید و یا اطراثیت و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب اختلاجات التجار نوشته که مخلوط ز نجبیل با دوغ نفع میبخشد و نفعی بسیار در آن امراض

و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند اشامیدن قلیلی از ان رفع تشنگی و خورش آب تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است المضار دخول در تبهای عفنه حلقی مضر حیث آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بماند و ترش گردد موجب دوار و غشی شود و اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است **فصل المیم مع الدال المهملة** مداد بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت عربیست آنرا حبر بکسر حاء مهمله و سکون با موحده و را مهمله نیز دانند بهندی سیاهی و بفارسی مرکب نامند **ماهیت** آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر مذکور شده و از مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دود و روغن کتان و صمغ عربی و مازوی مجلو و زاج و زرد و آب مازو است و بهترین آن سیاه براق سبک وزن
طبیعت آن در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت فوفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند **افعال و خواص** آن قابض مجفف و رادع مخصوص مداد هندی اصحاب الراس و الغضب و خضیر یا سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سوختگی آتش و برگ یا جاذب حرارت حمیات و برادام حار و محلل آنها و غیر هندی جهت منع رستن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب یا خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیر وطلی الما باید که بعد از تطلیه لشویند و رفع نمایند بلکه گذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه در ان زاج باشد مقلع مراسم قروح متعفنه است و السقوط گفته اند آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است **فصل المیم مع الراء المهملة** مر بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربی است و رومی اعرو و حقوطیس و بسریانی مرا و کیا و بیونانی سمرنا و بهندی بول و بضم با موحده سکون واو و لام نامند **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره سقوطره میشود بسیار بلند و رعنا و نرم و دیگر بار و رگ هیای آن مانند نای ای و جوف آن مجوف یعنی میان آن پر میباشد و از ان پر میسازند مشهور به نیزه دانی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی بعران و مالیا یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مرا ترانیا است و این اصلی ندارد چه مر را برگ شبیه برگ توت است و برگ ترانیا شبیه برگ ترنج و از ان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر ترانیا لذیذ و ثمر ان شبیه آن و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرط و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنه درخت آن بیخ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آن که در آن جمع گردد و بانجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد از ان رنگین میباشد و این را مرصافی نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد از ان است در خوبی و این زرد رنگ میباشد و مر البطارج نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ است افشرده عصاره آنرا خشک می نمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی آنرا باز طبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد و مسمی بمیعه سائله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و مختار و بهترین همه مرصافی خالص خوشبوی سنگریزه و سبک وزن براق و تلخ و خوشبوی بسیار تلخ بالشاعت است که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و باطن آن از شکستن سفید و لعاب دار است تشبیه بناخن چیده و باشد آنچه با رطوبت مذکور نباشد ریون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب فرا بشلی یعنی تمیز می نمایند که آنرا ناسیس نامند و در لون شبیه بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و رطوبت است غش مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض بلا لذع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و ملزق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و از جمله ادویه جلیله و عظیم النفع است و داخل ترکیبات کرده میشود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر جساد موتی برای تجفیف و تنشیف رطوبات حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر بالعرض ادویه مناسبه میمالیدند و گفته اند آنچه را اطلیطامی آورند قوت تجفیف و اصلاح و تسخین زیاده از غیر آنست صداع الراس سعوطا مقدار ربع دانگ آن منقی دماغ و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب عناب جهت بدبوئی بینی و زکام باید که گرم نموده بسیند و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت وجع صداع غلیظ عماطی که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر متحرکین و بر عنی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیره کرمانی و روغن گاو بر سر جهت تجفیف و التیام قروح و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و شور سر مجرب و سریع الاثر و گذاشتن فتیله آلوده بدان در افیون و یا فتاد چند بید است مخلوط درهم دیگر

جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح والتیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و در ابیاج آن نافع و مضمضه بمحلول آن در آب جهت تحلول و در حل عفص و با سرکه
ممزوج به آب مطبوخ در آن بیخ طبوس (?) و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و ادمیه با سرکه عفص بر رو جهت قطع خون بن دندان و باعث تنگی
جهت لثه و خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگهداشتن آن در دهان و فرو بردن آن نافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی
آثار غلیظه و با مین ظلمت البصر و خشونت اجفان و قطع چرک پراگنده قروح چشم بی لذع و حابس محلل آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل
نموده آن در آبیکه در آن عروق زعفران و زرد چوبه جوشانده باشند و یا در آب اسل یا فودنج نهری جهت حدت البصر و ابتدای نزول آب [illegible] الرئیس [illegible]
نمودن آن در این امر بهتر از غیر است با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقاق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض [illegible] ضعف بصر
و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر عوسج و با شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض الیقوت و با گلاب
جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت الجفن و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا شیر [illegible]
و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و حینئذ بقدر آنچه آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس [illegible]
[illegible] و سینه مفید اعضاء [illegible] آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و تنشیف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ
و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین الطبع و اسهال ما صفرا و بلغم و قروح امعاء و سحج معفص [illegible] و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و
ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و التیام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس [illegible]
جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور حمول
در آن و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و در دبر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول [illegible] سرشته آن با آب برگ مورد جهت
رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین کهنه زیت رکابی تا منعقد حل نمایند و بر ابهام پای راست مالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیاید و ضماد آن
با ادویه مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن [illegible] آن با سفیده نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی [illegible] مسلول
مقدار [illegible] قلا با فلفل قبل از نافض حمیات بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام [illegible]
والبثور طلای آن جهت تحلیل اورام طبیعیه و خنازیر خصوصا با آب ترب الجبر قروح و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه [illegible] و گوش
صالح [illegible] و تجفیف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان ضماد جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح عصاب عضلات [illegible] و روانیدن
گوشت [illegible] از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن تجفیف قروح و مانع تعفن خصوصا
که اولا عضو را با آب [illegible] بشویند و بعد از آن بر آن بپاشند [illegible] ضماد آن با شراب [illegible] در روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن
و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و [illegible] و یا با عسل جهت قلاع [illegible] و کلف و طلای آن با شب یمانی
جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب آلات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا
والنقرس ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت کسر عظام
[illegible] و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی العروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل
مقدار شربت آن از یک قلا تا سه درم بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و حب و فلفل
هر یک از نیم وزن آن [illegible] مناسب مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کندر [illegible] و سایر افعال [illegible] والطف و قوت تجفیف آن زیاده است
در رگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و دافع سموم افعی [illegible] و ثمر آن مانع تخمه [illegible] سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای [illegible]
سوخته آن با آب رافع جرب متقرح [illegible] آن قاطع [illegible] سوخته آن با سوخته [illegible] جهت [illegible]

سوی و آشامیدن عصاره چوب آن تا یکدرم و در دو درم گشنده و بالای آن نیز همین تاثیر است مرار بضم میم و دو راء مهمله اول مشدد و دوم مخففه و در میان الف
لغت عربیست ماهیت آن خاریست که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف بمریر است و اطبای اینجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب
بدان است و مردم دیار بکر آنرا ازرد و نیز نامند و برگ آن شبیه ببرگ خبیثه و سیاه رنگ ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از آن میرویند
و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود شبیه بشکاعی و در آن تخمی مانند تخم معصفر بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بیخ
آن را پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند و منبت آن میان زراعت و از زمینهای نمناک چون شتر
از آن بچرد آماس میکند و چیزی بهتر از آن نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و ملطف العین ضماد آن جهت ورم چشم و عضا و الصدر و لقوة و آشامیدن آن و برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه جهت
تنقیه ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سده آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و با نان
و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و حصر البول و سموم آشامیدن سه درم آن با شراب جهت سموم نافع لطحال مضر مصلح آن کثیرا مقدار شربت از دو درم
آن تا سه درم و از آب آن تا یک اوقیه است مراره بکسر میم و فتح دو راء مهملتین و در میان هر دو الف و در آخر ها الف عربیست جمع مرارات و مرائر نیز آمده و بفارسی
زهره و بهندی پته نامند ماهیت آن معروف است و عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان موضوع و علاقی از برای صفرای متولد در کبد از
فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کیسه بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن بمعده و روده‌ها برای اخراج صفرا بمعده و روده‌ها
برای غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان میباید قوی ترین زهرهای حیوانات
چهار پا زهره گاو و بعد زهره خرس و بعد زهره بز و بعد زهره گوسفند است و اقلیم زهرهای طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سایر زهرهای طیور اقوی‌اند
چهار پا و قیاس بنسبت داده شود و طائر را ماشی حیوان گفته و از زهرهای بسیار قوی و لاذع زهره جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره نیز شدید و سماک
بعد ترتیب و ملحقات اقوی اند از زهره حیوانات چهار پا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و نیز هر یک زهرها بحسب پیری و مادگی حیوان و اختلاف احوال
از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیرها
و اشیای حاره و بارده مختلف میباشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام گرسنگی و تشنگی و دوندگی و غیرها از سباع مسخر اخذ نمایند گرمتر و خشکتر و با حدت
و اقوی اند و از ماده و وحشی و در هنگام مخالف آن امور از اسباب سرد و اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیفتر میباشد و زهره الواح با حیوان
چهار پا قوی میباشد خصوص زهره شیر و کرکس است و زهره انواع مار با سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مایل بسرخی برنگ طبیعی است و بدترین آن
زنگاری و سرخ تیره است طبیعت آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن حار حالی و شدید النفوذ و عضا اراز مفتح سده و منقی
و مصفات و قطور مراره دب جهت قروح تازه گوش قطور زهره درخه با زفت جهت ثقل سامعه با عصاره کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه نافع
سر بر زهره گاو و نر و با نطرون و طین قیمولیا برای حزاز و دلوک مراره جهت قلع جنبیت و بان الطفال زهره اردک خانگی با روغن سوخا در جانب مخالف
جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای تردل آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند زجبلی از حیوانات چهار پا و کبک
جهت غشاوه و زهره گرگ جهت رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه با عث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و بزاو و مرغان آبی
و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها حالی و جهت حدت بصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع و عضا النغض لعوق زهره آهو و الاغ با زنگار
تازه و ناشتا در حمام دلک بهر و زهره گاو نر با عسل جهت خناق و بد شعور زهره ملحقات اعضا الغذا و لنغض آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق
و جوابیر و زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین اسهال نماید ضماد زهره ثور با عسل جهت
قروح متعفنه و حمول آن جهت ترجیع رحم و انثیین و دو درم تخم سداب و در زهره هر حیوان تر یافی است و آشامیدن یکدرم زهره مقعد با یکدرم موم مع شهد

مخرج جنین را از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره جغد با خاکستر چوب گز رافع بول در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل صورت لزوم جماع
عظیم رسانند و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و عقاری بر کنج زنان و قضیب جماع زنان باعث شدت انعوظ و گویند تا کند
یار ابر زمین نگذارند رفع آن نگردد و لسبوم طلای زهره تیس جهت بهق و اورام دبر و بستور زهره ثور آلات و اورام البثور و طلای زهره حمار وحشی با عسل جهت تالیل و تحلیل
اورام و در مراهم جمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح و طلای زهره گرگ جهت التیام جراحات
عصب و تا زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهره میش جهت قلع گوشت زائد و داخل مرهمی که محتاج بمرارات قویه باشد برای قروح خبیثه قدیمه داخل
میشود و طلای زهره هر حیوانیکه باشد بالطرادن و اتیاج جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات
و غیر حادث از جمره نافع است **مَران** بضم میم و فتح را مشدده و الف و نون **ماهیت** آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ
و چوب آن صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال** و خواص آن آشامیدن برگ آن یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و ثمره آن
در رمز ذکر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المرد دانسته اند چنانچه مذکور شد **مرافلن** بضم میم و سکون را و فتح با موحده و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت
یونانی است یعنی هزار برگ و آن حزنبل است و در حرف الحا مع الزاء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف و نون لغت عربیست بفارسی
نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر بمنزله
آب از زمین میروید و بقدر یکدرع و زیاده نیز و با شاخهای بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بیجرم و بی سوراخ کم گره است
و بعد از آن سفید با جرم مذکور و سیاه آن بی لون و ماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا
و بین احجار است که بسبب تابش آفتاب تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی قوت و غلبه ابخره بر آنها از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین سر
ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن منشعب میگردد بشکل نبات و درخت و اجزای بحاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طبرسر
و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و در اطراف و جوانب حرکت میدهند
تا بدان پیچیده گردد پس بزور کشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جائیکه عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته
برمی آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن
قابض و مجفف و حابس یکدرم آنرا پادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال
در خواب و در سائر افعال مانند بسد است و در حرف الباء ذکر یافت و دستور احراق و حب سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر شد **مرداسنج**
بضم میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداهنگ نامند
ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و بهترین آن سرخ و جسمی منقش
و صاف مایل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین است **طبیعت** آن بانحای است از انجمله آنکه سرب و سرخ و
یا سرب سوخته بجوهر آن سفید تا هر دو خوب ممزوج گردند پس ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج با آن باشد جدا میسازند
و با آب جو طبخ میدهند بحدیکه جوهر آن گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده باهم وزن آن نمک میسایند و در آب میجوشانند و هر روز بر هم میزنند و هر سه روز
آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام دهن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند
بفتح میم و کسر آن نیز و سکون را مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و کاف در پشم سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از سیاه شدن با قلا سیاه شدن
پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و مرهمات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن لطیف
و حدت آن کمتر از غیر مغسول است طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و آب و نمک آن آنقدر که چهار انگشت بر بالای آن آید

و با عسل و بر بلاد از بد در سه چهار روز در هم زنند و در هفته یکمرتبه تباب شد بی نمایند پس آب آن را بیخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک لوزان قرص ساخته
و بدستور عمل بر شیر سفید میگردد **طبیعت** آن مایل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم سفید کرده آن کی
مثل آن الطف و اقوی **افعال و خواص** آن اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و
گوشت ... اند و در ... گوشت مالح و التیام دهنده جراحهای عمیق باده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محلله قویه خورنده گوشت
و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند ضماد العین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب ناخنه و قرحه چشم
ضماد العین شیخ الرئیس رحمة الله علیه ... ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما با اطفال ...
معاد و اسهال تجویز اند و حکیم میر مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرمها دفع نگردد
سکون ... و فی الواقع در دفع قسام کرم بعدیل است امین الدوله التصریح نموده که مرهم سفید کرده آن با جلاب منجح قسام کرم معده است و مجرب
کرده آن ... جهت اسهال قروح و نیز الجروح و القروح طلای آن ... گوشت فاسد زائل شده در قروح ... و منتفخ آنها و قروح
و ... قروح بالعرض معاونت ادویه مناسبه با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت تری و جوششهای پر آب الزنیه طلای سفید کرده آن
جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب ... تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بد بوی عرق عضا
زیر بغل ... و بوی عرق ... جهت تنگی ... و بار ... زیر بغل مانع ریختن مواد
... با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون ... تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه اشقاق است طلای غیر سفید کرده آن
با آب ... جهت قروح بین انگشتان ... و دم آن ... و با حابس ... و جالب ... عظیم
... زبان و خناق ... بانشقاق ... و تلطیف بدن است ... آشامیدن ...
... آشامیدن ... گوشتهای جرب سرکه خمر ...
خوردن زنجبیل ... و تخم کرفس ... و کرفس ...
... آن در قرابادین ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم
واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سرمق و ... **ماهیت** آن ... الفار است جهت آنکه برگ آن
... بگوش ... و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است ... نبات آن ...
و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و ...
طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن قوی تر از سوسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و منضج و جاذب اخصار الراس
آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و خالس ... جهت آنکه محلل
رطوبات ... دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع
و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب ... آن جهت فالج و امراض عصبانی مانند کزاز و امثال آنها و اکتحال آن جهت ابتدای
نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات
و آب از دهان و ... آن جهت درد گوش ... و قطور آن ... آن نیز و باگذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش دافع سده آن
... آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضای باطنی و ...
... و رافع ... و عسر البول و احتباس حیض ... و فرزجه آن مدر حیض ... شربت از جرم آن ... مثقال

مثقال منقر گرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبره گویند قسطنطین در مرماحوز دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شاه

نیز گفته اند الاورام و الخنازیر طلای آن محلل اورام بلغمیه و با بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه با عسل

جهت رفع انجیاد با سفور تذهین بدهن آن الزنبه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن النسیم سموم

ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب با طرد الهوام بخور آن گریزانندهٔ هوام و لرفع مضرت هوای وبائی در روغن آن که آب آنرا با هموزن آن با روغن زیتون

بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سدهٔ گوش و گرانی سامعه و تحلیل

ریاح آن نافع است **مرسطس** بفتح میم و دار و فتح سین و ضم طا و سین مهمله لغت نبطی است **ماهیت** آن درختی است بقدر رکقامت برگ آن بسیار ریزی مو

و بهم پیچیده و با رطوبتی چسپنده مانند عسل تندبوی تلخ و رطوبت برگ آن بیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای

آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و بوئیدن آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک

جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دو او قیه از آب آن کشنده است للجذام و در صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا بعوض

نماید درخت میوه بدهد و چون شاخ آنرا بریده دفن نماید و آب دهند لعاب از جیل روز قطر ماکول و دید **مرغری** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای

معجمه و یا نسبت اسم سریانی است بفارسی مرغز نامند **ماهیت** آن نوعی از ابریشم نرد است از موی لسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و ازان لباس میبافند **افعال**

و خواص آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن و مبرد دین و مقوی کمر و گرده و محرک باه است **مرقشیثا** بفتح میم و سکون را مهمله و فتح قاف

و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقشیثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی

چشم بسیار مفید است و بهندی سونا مکهی نامند **ماهیت** آن سنگی است غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی

و حدیدی و شبهی و در معادن آنها کون میباید و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را ازان استخراج مینمایند

و قویترین همه نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و ناسعت

استعمال آن از داخل غیر مجوز و مادام که از خوردن لسانید منفعت آن ظاهر نگردد در صداع الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع او

اکتحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل من تحت آن الاورام و الخنازیر طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده

جهت تحلیل آنها جایده دارد القروح و الجروح با راتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زائد فاسد و رویانندهٔ گوشت صحیح

الات المفاصل طلای آن محلل بخیه جمیع شده است در اجزای مفصل از ماده شبیه بماده الزنبه طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر

جلد و نرم و بار یک کننده موی باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش انداز

تا سرخ گردد و بعضی مکرر رمی نمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصر مصطفا آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع گرده و مثانه و یرقان و

جریان منی و دق شیخوخت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشروبه نیز مصطنع از مس یک اثار زنگاری و روی توتیا ربع اثار و سرب آن قلعی نصف من

آن و سنگ نیزه سرخ سود ده و نیم من آتار که بیرا انگیکه انحته در ان ربع اثار سیم الفار زرد سوده پاشیده در حین گداز و در جار زیرند شبیه بمرقشیثا میشود در لون **مرخوش**

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه براء مهمله نیز آمده و بفارسی مرو خوش نامند **ماهیت** آن مرو جبلی است ساق آن نازک

تیره و خشن و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برگ آن مائل بتدویر و درازی و رنگ آن به تیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ با لذاعت کمی و ملاصق

آن مائل بسفل و تخم آن در غلافی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیرگی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص**

آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و منضج سده بلغمی در هر جا که باشد از اعضا و الراس چون در شراب انداز ند بر ودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغی

نماید و صداع آورد و اکثار مطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده مناسب است در ین امر حصار الصدر و الفواد و لنفس

۵۹۲

آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و معاده و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و قی و غثیان بازدارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت ورد رحم و حوامل و بدستور تطویل الطبیخ آن و حلیب در آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه و تا نیم رطل مصلح آن مورد و در باجین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن شنه واندکی زعفران و عرماحوز و مرزنجوش و در تحجر سنگ و شاهسفرم و بادرنجبویه بهمه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الا و جاع چون برگ تازه آنرا در حمام فرش کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح خوابید ربط و اعضای باطنه و ظاهره بحو ایل گرد و بهتر از آن دوائی نیست **عرمازاد** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنگی سپالکیس نامند **ماهیت** آن نباتی است ساق آن کوچک و بقدر شبری و قریب بجاده و برزغب بحدیکه گویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه تنخیه حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی کیفقیر در قبر و زنده کوه بکرر شاپاده کرده اند عود و **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آنرا زیاده از خشکی نوشته اند **افعال و خواص** آن عضار الراس سعوطا بارد و دهن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع عصیرها القثاء و لنفسه مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده و جگر و رحم و مدر حیض است **عرماطوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم والف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی در ترک نامند **ماهیت** آن نوعی است و قسمی از مرو سفید که عرماحوز خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و باتشرف و در همه افعال مانند عرماحوز است **عرماحوز** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بعرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن بعد و بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است **طبیعت** آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و مخفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین الدوله مرد و مرو را شته **مرو** بفتح میم و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مرو و در ترکی اینار کوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس انواع میباشد و یکی بنامی مخصوص مانند مرو و در خراسانی اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آن است که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است اول نوع یکی که عرمازاد نامند دوم را عرماحوز سوم را عرماطوس چهارم را عرماهوس مصنف پنجم را مرو دانسته اند و ظاهرا برون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا شموسا نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفتح و رایحه مفتح سدد هرجا که باشد عصار الراس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع و دو بلغی جهت سکر حاره مصلح بارده و لعوقیدن نوع خوشبوی آن مصروع و ضمادا با لای شراب اجتناب الغذاء و لنفسه مقوی معده و ازرع استسقا و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم مسدد و مسکن اوجاع آلات و چون مستقی بدا و مست **آبنشامیدن** برگ و تخم طولانی که آن شبیه تخم کتان است نماید و هر روز دو درم آنرا بآن شکر مستسقا بیاشامند تخفیف ماده اخراج آن بول و عرق نماید و اما تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج مضوغا که بارد و بخش نافع مجرب نموده شد و جهت ذو سنطاریا و بریان ناکرده آن اسهال بلغم و نیز بریان کرده آن تخم خاص از رفع سیاه موی و قرحه معاو سحج الامعاء و الدالاسیل ضماد آن منتفع اورام صلبه و دامیل و جراحات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر نوشته و گویند چون اندکی آب بران زند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن بیاشامند در بهشتا بوشیدند ... آنرا بالمنح اکل کرده اند و مجرب است **مرطین** بفتح میم و سکون را مهمله و کسره طاء و سکون یا و مثناة تحتانیه و نون مهمله و طیس **ماهیت** آن سنگی است سیاه مخطط بسرخ و بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رایحه خمر از آن آید و از مغرب آورند **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است **مرّی** بضم میم و کسر را مشدده و یا و بالفتح معرب است مشتق از معنی مراره و گفته اند اصل آن مری بدو میم بوده که برای تخفیف یکی را حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریامور یا دبرو گویند و بفارسی ابکامه نامند

ماهیت آن آنرا دوئیه فارسیه است واز مخترعات اطبای کلدانیون و ماده آن فوذنج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن انست که آرد جو را با فوذنج بری در تابستان خمیر کرده و گرد ها ساخته در تنور بپزند لیکن باهم وزن آن فوذنج و مثل آن نمک در بلع آن راز باید و بجهت سهره دین قدری تخم کرفس در آن ببینی و قرنفل و امثال آن بآب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بران بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم بزنند پس استعمال نمایند و انواع دیگر آن نیز و هر یک مفصل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و این ماسویه سکنجبین آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نسبت چنین **افعال و خواص** آن جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و نافع رطوبات العین اکتحالا و یا قطور آن در چشم در اوائل حدوث آن مانع نزول آب و در آن اگر برآمده باشد باعث ازاله آن و مجرب الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعتبار الغذاء و ینهض و مسخن معده و جگر و مجفف و نشف رطوبات معده و امعاء و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر میوه‌ها و ملطف غذای غلیظ و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط لزجه و سیری النضج و اداره فضلات و درد کرک و شقوق لبها الجرح والقروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الرّیه خوشبو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز با قدری انگور کنند و بدان مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند مضر معده و سرفه و سینه و بواسیر و جالب خارش و تپ و خمار و مثال آنها مصلح آن لعابها و حریرها و شیرینی ها و قدر شربت آن مکرر و بالفعل آنچه مشهور میان عوام بجای مری فوذنج یعنی ماده آنچه محلول در سرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال آن تنها و قوت مسهله این ضعیف و مفتحه غالب و مضر اعصاب و در بعضها غیر مستعمل و در صفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور شد **فصل المیم مع الزای المعجمه** مطاهر قسمی از نبیذ است که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت **مزمار الراعی** بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم والف و ضم رای مهمله والف ولام التعریف و فتح رای مهمله والف و کسر عین مهمله و یا **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ بادرنگ و از آن باریکتر و منحنی الطرف و ساق آن باریک و بیکره ولقدر ذرعی و بر گو چیده و بر اطراف آن سری عمودی شکل و بران گل باریک با میل سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بیخ لوف السود و با رائحه خوشبو و منبت آن اماکن رطبه و در جوارها میرسد و تخم آن شبیه تخم گلکرج **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل اورام و رافع سموم و تخم آن مدر حیض و فالبس البطن و عصارة الغذاء و منقص آشامیدن آن تنها و یا با وزن آن دوقو مسکن فواق و مغص و درد معاء و مسخن قولنج و امعاء و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدد جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تنقیه آن و درد رحم و آشامیدن تخم خشک آن حابس البطن و مدر حیض و ضماد آن محلل ورم صلب احشا و اورام و ضماد تازه آن محلل اورام و طبیخ و گدازنده و اورام رخو الرّیه و غسول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زیت الحیل و بر دهن زنبق مانع تولد قمل و تا کیال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت تنقیه سموم مفتاد و منع و ابتیاع سهمی و صغیر افیون و مقدار شربت آن تا دو مثقال و مطبوخ آن تا بچهار درم در یک رطل آب که تا نصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و بی شیرینی اگر حبس طبیعت باشد و از آب آن نیمکیاد و قیه مضر طحال مصلح آن بادآورد و بدل آن خشخاش است **فصل المیم مع السین المهمله** مستجیلان بفتح میم سکون سین و فتح تاء مثناة فوقانیه سکون حاء مهمله و فتح جیم و لام والف و نون ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان و بعضی دیگر آن را گفته اند از فروع است بر ترکمان ایشه‌هاست در هم پیچیده و طولش پنج سنگ معوجی که چون از هم باز کنند چوب آن مربع متساوی الاضلاع متبادر گردد بهترین آن شیرین و صلب و بیرون آن سرخ و درون آن سفید است و آنرا مستجیلان از آنجهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر دوم تر و بار طوبت فضلیه **افعال و خواص** آن باعتدال مقوی قوی و حواس و باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مستعجل منعظ و کرد آنها باز مانع تاثیر آن بامضرت حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خیرماهی است و زنان آنرا در فربهی بدن مستعمل دارند

و با اجساد و فالوده‌ها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم از آنکه گفته شد تجویز کنند **مسحوقونیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا اسحقونیا نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی ملح الزجاج **ماهیت** آن اطلاق آنرا بر اجزای مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ سرمه و قلیا و امثال آن نموده‌اند و یا اجزای سخت سپید که بآب آهک و قلعی خود و صمغ بلادرا اضافه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میگردد و نیز مینامند و آن شبیه بمهره میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب جالی العین کحال آن رافع بیاض و جالب سبل و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان الجروح و القروح و بثور طلا و ذرور آن تنهائی و یا با مراهم جالی و قاطع گوشت زائد فاسد زخمها و مجفف آنها و کشاینده سبلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع خارش بدن و مضعف آن ناشیدن آن قتال و بدل آن آبگینه سفید است **مسک** بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربیست بفارسی مشک بکسر میم و شین معجمه و بسریانی مسکه و برومی موروفن و بترکی یپار و بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یک پاره بخلاف آهوهای دیگر و صورت آن شبیه این جوی که بفارسی و بهندی نیول نامند باد و دندان باریک بلند مثل گراز برگشته بسوی بالا و بعضی گفته‌اند که نر آن را دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان و آن حیوان را آهوی ختائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کوه کانگره که نگرکوت میگفته‌اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایچ و نیپال و مورنگ و رنگپور و غیرها که همه آن کوهستانها با هم پیوسته‌اند بهم میرسد و در هر سرحد بلادی و مملکتی و شهری که از مواضع قریبه بآن کوهستان می آورند مثلا در توران و ایران از ختا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و الله آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانگره و بهرایچ و نیپال نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و ختا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همانجا نافه را بریده مغشوش نموده و بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند که کم کسی در می یابد و بهترین آن بحسب مکنه ختائی است پس تبتی پس کوت کانگره‌ای پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب تند بوئی آن بحدی است که محرور المزاج را رعاف آرد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته‌اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هر یک را اصناف مختلفه و ترکی بهتر از هندی و ختائی آن بهتر از تاری زیرا که تاری با اندک زهومت است بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از آن سائر اصناف و بعضی گفته‌اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوان بطریق حیض و لوث بیرون دفع شده بر روی سنگ ها منجمد میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و باصلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف بیضه مرغ و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در آن موضع بهم میرسد بسبب آن خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف آنجا جمع شود پس شکافته برمی آورند خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته‌اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیار در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن مینمایند پس برمی آورند خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است و غیر سهل میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این تحقیقات تمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا جعلی و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده‌اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم یا آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا امید انند آن حیوان را گرفته می برید جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق تخیل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را بر سنگها میمالیده و مجروح شده خون از آن برمی آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد مرحم آنرا

و مردم آنرا با نافه حمل بر حیض و بوسیر آن میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک عملی از زر و بند چینی و چینی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم سورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص نیز ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا محکم دوخته بصورت اصلی ساخته میفروشند علامات مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و تکلی رایحه و یا بدبوئی آن معلوم میگردد و امتحان انچه در نافه باشد آنست که ریسمانی را بسیر آلوده کرده از نافه گذرانیده اول از نافه بگذارند پس آن ریسمان را از وسط سیر بگذرانند و بو کنند و هر گاه که بوی سیر ماند خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است و گویند که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یک عشر وزنش زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند مشک بروی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش است و امتحان دیگر آنکه سر جوال دوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی سیر از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشکها مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سی سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود تیزی آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح سده ها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه و اعضای آلات حواس ظاهره و باطنه و رافع ضعف آنها و مانع سرایت سموم و ... و بالخاصیه قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج بلغمی و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است با عماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و تنهائی نیز و سعوط آن تنهائی و یا با جند بیدستر و فلفل جهت شقیقه و نسیان و مثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقام دماغ و با ادهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استدامت بران و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و تفریق و تنشیف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن و اعصاب آن بصر و الغذاء و لذا مفرح و مقوی قلب رافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فؤاد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع سو هال و تحلیل ریاح معا و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه و آلت تناسل نیکو کننده رنگ رخسار و لطوخ السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملذوعه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل و مضر محرورین و مصلح ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان و مصلح آن گلاب و کافور بدل آن یکوزن و نیم آن سادج هندی و دو وزن آن جند بیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و جوارشات و حبوب و امراض باقسام معجون مسکن قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده **مسیر** بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن اسم مربائی کرده است و بهترین مربا هاست و انواع آن بسیار است و انواع عسل ساخته با یتوع سعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است صنعت آن آنست که بگیرند آلوی رسیده و جیبه را از پوست و مانی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک در آب صافی گذارند تا زمانی که پس آورده پاک شسته در آب خالص شیرین یا فاتح دهند تا پخته گردد و لیکن منتحل نگردد و پس آورده تنشیف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورده و یا شیره شکر صافی دو برابر آن ریزند و بران بگذارند تا عسل و یا شیره شکر دران منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یاد و سه جوش خفیفی دهند و با گلاب اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل **افعال و خواص** آن مفتح سده و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و عضو الاس الصدر و الغذا مولد خون جید الحجر و مقوی معده و جگر و جهت مالیخولیا و سکته و دوار و انواع جنون و امراض سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن نافع و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است **فصل المیم مع الشین المعجمه ما مشط الغول** بفتح میم و سکون شین معجمه و طاء مهمله و الف لام

وضم غین معجمه وسکون واو ولام لفای نوشته که الحال معروف بدلیتارست وهندی گنگهی نامند **ماهیت** آن نباتی است شاخهای آن باریک برگ آن
شبیه ببرگ شنبلیله وملیت بی گل وثمر آن خوشبو هست آن کوههای بلند **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن محلل قوی ریاح غلیظ
ومفتح سدد السموم آشامیدن شیر او وقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم وسکون شین وکاف وفتح دال مهمله
والف ونون وها **ماهیت** آن اسم دوای هندی است ودر بنگاله کثیر الوجود وآن دانه است کوچک بقدر عدس وتخم ترازان واغبر مائل بتیرگی ودر جلد
شبیه بگوش ماهی وبا خطوط باریک ودر جوف آن مغزی اندک چرب وبی طعم ورایحه غالبی **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال وخواص** آن جهت
گرداندن امراض دهان وتیرگی وخشکی را زائل وتقل معده وریاح آنرا دفع نماید وبرص مفید وسیلان منی را موثر وچون برگ وبیخ آنرا ...
کرده با شکر بخورند قروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یکدرهم است **مشکطرامشیع** بکسر میم وسکون شین وکسر کاف
وفتح طا وراء مهملتین والف وفتح میم وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وعین مهمله اسم نبطی است وفهلوی نیز گفته اند وشیرازی رنگ گویند **ماهیت**
آن قسمی از پودنه جبلی است وقوی‌ترین اقسام آن برگ آن انبوه بزرگتر از برگ پودنه بری ومائل باستداره وبا خشونت وچون گوسفند چرا کند لون
شیرخون از پستان آن برآید یعنی شیر آن بار مستحیل بخون گردد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم ودر وسط آن خشک **افعال وخواص** آن جهت اسهال
والغذاء ونفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه وشش ودرهم ومقوی اشتها ومفتح قولنج وجهت غشی وکرب وادرار بول وحیض ونفاس نافع
تقویت واسقاط جنین وقتل آن ودفع حصاة وچون یک دانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا ویکدرهم کثیرا سوده با دو درم خمیره نفشه بسرشند وبا اکرام
با نامند دفع قولنج نماید وکسی که شهوت او منقطع شده باشد چون با یک درم زنجبیل ونیم درم آنرا سوده با سه درهم تخم جزر وده درهم مسکه میش و... درم
عسل بخورد شهوت او زیاده گردد وشراب آن رافع کرب وغشی ومدر حیض است وبخور آن مسقط جنین وفرزجه آن لقیه را بکار آید بار وخون طمث مسکن ازحم
مقعد مضعف مصلح آن سرکه واز غایت اولی روشندت آن لسوزش بول خون بر می آید مصلح آن رب سوسن وآرد ملوخیا مقدار شربت آن بکمتقال درمطبوخ
دومثقال بدل آن بوزن آن پودنه وفرد ما نادر او در حیض بوزن آن علاس **المرت مشمش** بکسر دو میم یکی اول ودیگر در میان دو شین معجمه ساکنه لغت
عربیت وبیونانی ارمنیاقن وبرومی اصافو وبفارسی زردآلو وخشک کرده آنرا قیسی وخوبانی نیز نامند وبترکی اوروک **ماهیت** آن ثمری است معروف
وبهتر از خوخ ودر بلاد سرد دیر ترهم میرسد واقسام میباشد از هسته شیرین وتلخ وهر یک بنامی مشهور وبهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست هسته شیرین
پرآب کم جرم آن است وخشک کرده آن بهتر از تازه آن **طبیعت** آن در دوم سرد وتر گفته اند ظاهر اشیرین آن گرم تر باشد **افعال وخواص** آن
مفتح سدد وملین صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین طبع موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد وباعث رفع بدبوی دهان وآشامیدن آب مطبوخ
ویا النقوع خشک آن مسهل صفرا وملین طبع ومسکن تشنگی وغلیان خون صفرا والتهاب معده ورافع آروغ دخصوصا مطبوخ آن الحیا وچون عناب حار معتدل
تازه آنرا بخورد وانگبیم وعسل بالای آن بیاشامد دفع کند اخلاط کرانی ونجاری و دفع شده تپا دفع گردد واز مجربات شمرده اند **المضار** سریع التعفن وفساد
ونفاخ ومولد آروغ ترش وتپهای عفونی ومضر مبرودین وصاحبان مزاج وتمدد وحبهای جامس ضعیف معده وشایخ مصلح آن شکر ...
ونا ناشتا وجوارش کمونی وکندری وخوردن آب بالای آن خصوص آب سرد دیخ دبرف ویا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظ ...
خوردن لغایت مضر مصلح آن قی فرمودن وتنقیه بدن با بلیلج یا تخم راز مایه جیند وزبیهم ویا بالای آن سکنجبین خوردن وگویند که یکدرهم ...
ونیم درهم انیسون با شراب صرف مسکن بیاشامند واشتها خوردن آن بسیار بد ومداومت بران باعث سحج مصلح آن شکر وانیسون در جمیع امر حیه گفته اند
هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید شاید گردد ولهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند جهت آنکه سریع التعفن ومولد خلط بلغمی
است وتخم قسم تلخ آن در دوم گرم وخشک وتخم قسم شیرین آن در اول گرم وتر **افعال وخواص** آن مسهل ولطیف الهضم مصلح آن بریان کردن نمک
بر آن زدن است ودهن مغز تلخ آن مفتح سدد وملین صلابات ودرافع خشونت حلق ودرشتی جلد وروغن مغز تلخ آن بقدر یکمثقال که تشنه کرم معده

مغص و مسهل آن بقوت و محلل اورام معده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت تجمیع اوجاع طلاء و قطور آن
در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه بی‌بدیل بود و سائر افعال قریب دهن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن
منضج اورام و دهن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن ابنا منبت طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و
بول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه
آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ملطف آشامیدن دو درم آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و قی
و مداوای آن قی کردن است و ربوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن است **فصل المیم مع الصاد المهملة** مصطکی
بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا بمد الف بر وزن فعللی معرب از مسطخی یونانی است
و بیونانی مسطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز رومی و بهندی کندر رومی نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که در سواحل از بلاد شام و روم و نواحی ارمنیه
میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مترشح میشود و قوت آن
تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازه آن بحدی
نرم است که سائیده نمیشود و این را قبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه است و قسمی مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون آمده
بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و بتلخی و در اصفهان مذکور ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که قسم
بزرگ دیدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میکرده و بعضی گفته اند که شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوش داده و صاف نموده
منعقد میسازند و این قسم بافته میشود در زمین مخالف از اعمال روسی بسبب ترکستان از اقلیم پنجم و ششم و آن غیر جید است **طبیعت** آن گرم و خشک است از دوم
و بعضی گفته گرم و خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس تصریح گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل است در سردی و گرمی
و مرکب از جوهر لطیف مائل اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوای اعضای
رئیسه و اعضاء الراس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن نافع صداع بارد و نزلات بارده و بوی دمیدن
بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با ملیلجات جهت وسواس و حدیث النفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا
است تنها و با کندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرزه حمیات و آن در چشم جهت
الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و بر پارچه بیندازند در گلاب تر کرده بر دود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند در دآن را تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند
و در گوش بچکانند سده آن را بگشاید و گرانی آن را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنها و یا بادویه مناسبه
جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید
و مضمضه به روغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه
و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه با ادویه قاطعه دم حابس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و تنقیص آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و
خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و تواتر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء و بعضی خصوص با آب گرم و یا با آب سرد
جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت مینماید معده بخلاف آنکه با آب گرم
بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطگی را با آب شکر که در آن گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید و بعد مداومت بر آن
باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفراء و با ملیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یکدرم آن را با دو درم شکر سوده
بیاشامند آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد را دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع از رحم دارد و خواه شب بعد خواب یا صبح

بیاشامند و یا شام و یا نان ازطعام و یا لبیه ازان وچون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یکدرم آنرا در ظرف

آب در کوزه آبخینه تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و حمی

و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آزاد در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ قائم

و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هیوقسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن رعی ترتیب میدهند

لطیف و طلی آن آشامیدن و مالیدن آن جهت ادجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن و برآمدگی آن و مقعد و بر موضع مقعد و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل

ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب تا مکرر کنند یعنی آن آب صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند

تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی

نافع مقدار شربت آن تا مثقال بدل آن کندر بوزن آن و دو وزن و نیم عک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه مصلح

آن حب الآس و انیسون است در سرکه انگوری یکشبانه روز خیسانده خشک نموده استعمال نمودن با کثیرا و یا تنهائی و گویند مصلح آن قند و صمغ عربی است مغز گردگان

گفته اند آلات المفاصل والمجروح والقروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضا مسترخیه و جابر استخوان

شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ضماد مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بیجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام

و اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التیام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای انغوزه شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقویت مفاصل

بارده عضلها نرم تحلیل و تنهائی جهت التیام قروح ردیه بدستور نیز و گل آن و گفته اند سیاه قطبی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است الزینه

آشامیدن و طلای آن جالی آثار و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در ترکیب جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر

ذکر یافت **مصل** بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست باصفهانی قارقروط نامند **ماهیت** آن مائیست دوغ است که بعد جوش دادن انفصال

اجزای جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را بمقدار جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با اندک دهنیت الزوبد

و نمک و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و سعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک فراج گیرد و بجای پنیر با نان بخورند بسیار لذیذ میباشد

و تازه آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان و با رطب تازه بخورند لذیذ میباشد و چون در آن جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند

انواع آن کشک و بترکی قرت و بعربی اقط و مصل نیز نامند **طبیعت مصل** در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت

معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رادع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار

دهان و لثه و حلق و اورام حاره آنها نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفه یابسه نیز مفید است

المضار ردی الغذا و کثرت آن مولد قولنج و قولنج و مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است **مصوص** بفتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله **ماهیت**

آن باصطلاح اطبا عبارت از سکباج است که چاشنی دارد حقیقة و مجازا بر قلایای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت

بره الملک و یا نیز غاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناج و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و یا از سبزهای حاره

مناسبه و ادویه خوشبو حسب المزاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنی آن

منظور باشد و اگر ساده مقصود باشد بی ترشی و چاشنی **طبیعت** آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد **افعال و خواص** آن صالح الغذا سریع الهضم

جهت صاحبان امزجه حاره و معده و کبد حار و غلبه صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاره حاده نافع است

فصل المیم مع الضاد المعجمه **مضض** بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست **ماهیت** آن رمان بری است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر

عبد الحمید در تحفه نوشته که در حوالی گور که بور از صوبه اوده از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ

و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و صلابت دارد و ثمار آن القار را نار دسطی دبر روی زمین پیرسد و طعم آن شیرین حریفه آن بزرگ است **افعال و خواص** آن ضماد
بیخ آن با سماق و آن جبر شکسته وطین ارمنی جهت رجع ضربه و سقطه در دو سه دفعه رفع الم آن میکند و مجرب است **فصل المیم مع الغین المعجمه**
مغاث بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن بیخی است دراز و ستبر و پوست آن سیاه مائل بسرخی و مغز آن مائل
بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبوی تلخ مائل بشیرینی آنست و از جبال کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی
و بعضی مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حبه السیاه و آنرا قلقل نامند و هندی العجمی شبیه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آن
و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و معمول آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و انطاکی گفته که نوعی از آنرا از اعمال
و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل ضعیف الفعل و هندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه ببادام
و بالعاب چسبنده و سیاه و تلخ و آنرا بهندی سید الکرهی نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک
و بعضی مائل بحرارت گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و قابض مقوی اعضا و اعضای سترخیه و سست شده و مسمن بدن اعضاء الرئیسه و آلات
و مفاصل و لقوه و فالج و نقرس آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا
و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای عصب و تحلیل فضلات آنها و فضلات حلق و ریه و رحم و منفث سینه و ریه و گرفتگی
آواز و تحریک باه و با دستور ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و رض و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین فضلات آنها و شقاق و اورام حلق و رحم
و سکنجبین یا بهرکه الآن مداومت آشامیدن آن با عناب کثیر جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قوی تر از سائر اجزای آن مضر مثانه مصلح آن
عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات قلت است **مغره** بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آنرا طین احمر نیز نامند
لغت عربیست بیونانی میلطوس و بهندی گیرو نامند **ماهیت** آن خاکی است سرخ تیره و مائل بزردی و با خزونیت گویند که از زرد آورند در
هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کم رنگ ناصاف و این را
گیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود در حجم صافی
طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و حابس و رادع اعضا از الغذار و لنفض آشامیدن آن جهت اوجاع
کبد و حبس اطلاق و قتل دیدان و حب القرع و حبس نفث الدم جمیع اعضای و با زرده تخم نیمبرشت و آب نارنگ جهت قرحه امعا و مثانه و رحم
و تسکین حرارت اعضا حقنه آن جهت قرحه امعا و جریان خون از آنها و با آب نارنگ و قبل جهت حبس حیض الآن و آشامیدن آن با شکر جهت فربه
نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی البشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته خضاب نکرده اند تا هیئت روز
رنگ حنا میماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با و کبریت
و بیخ خیره سبزه که با آب زنجبیل تازه بامدلی سحق و صلایه سوده باشند اطلا نمایند و هرگاه خواهند آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند
در چند مرتبه زائل میگردد و اگر زائل نشد تازه و قلیل المقدار است مضر امعا و بواسیر مصلح آن شیر
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کثیرا است **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه
و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است **ماهیت** آن سنگی است قریب بمرقشیشا و بفارسی زنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند
و شیشه گران نیز لهذا از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوبیده بر آن می پاشند صافی میگردد و آن حله یکی فضی و دوم نحاسی میباشد و گفته اند که انواع
آن پنج است و اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه و دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ
و شیخ بن ذکریا دو نوع گفته یکی از شبیها نامند و این انثی و بار هی میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی حدیدی این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن

آن سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و بعضی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطه‌های سفید و خشبها ظاهر می‌باشد و قداری درخشنده و گاه از ساق و شیشه و بساق کرده
آن و آنرا قابل رنگ گرفتن می‌سازند و با این نیز همان فعل مینماید **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض اعضاء
الغذاء والنفس آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الرملیة والقروح و لحم قروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الآثار
و در ازاله جرب و [illegible] و مثال آن غریب الفعل و در بر آن التیام و مندمل جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن در خشیشا است

فصل المیم مع القاف مقل بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان از آنکه یهودان
آنرا بسیار بخور می‌نمایند و بهندی گوگل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد از آن واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام **ماهیت** آن صمغ درختی است
بقدر درخت کندر بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شحر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می‌باشد و بهتر تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق
نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در طعم شقاقلی آنچه از نواحی یمن خیزد و با دنجانی رنگ می‌باشد مقل عربی
گویند و بهترین آن صاف براق لزج جسیده نرم خوشبوی زرد مائل بتلخی است که چون در آتش اندازند بوی خار از آن آید و در آب زود گداخته شود
و آنچه بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیرها باشد [illegible] باشد زبون و قوت آن تا سه سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زائل
و هر چند کهنه تر گردد میل بتیرگی مینماید نرمی آن مبدل بخشکی و سختی میگردد خصوصاً عربی آن مغشوش هم مینمایند و فرق بجزو تشخیص [illegible] بخلاف
مغشوش **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص** آن
جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء [illegible] و آلات المفاصل جهت گزاز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه
و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض
و تشبیر و تفتیت حصاة گرده و تفتیح سده و اسهال بلغم لزج و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن می‌نماید و چون از مقل ساقی سرخ رنگ عربی
مقدار دو مثقال بسایند و با ماء العسل بیاشامند مسحور میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین حقنه
زیاده از غیر است و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و لهذا گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و انگرم بران [illegible]
و بیاشامند مسهل بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بجای آب آب انگور و یا رب آن باشد با قدری روغن گاو جهت
ورم تعقیده و تحجر و ضماد آن با آب برگ صالح جهت ورم پای پشم و اورام صلبه جگر و بادفتق و با اندکی سرخ جهت اسقاط دانه بواسیر و ثاالیل [illegible]
و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم مفید و [illegible] مخصوص با آب گندنا و تنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کتیرا و اقاقیا
جوشانیده و خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال و بادفتق و قیلة الامعاء نیز بتخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتفاخ
رحم و انضمام فم آن و اخراج جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت بسیار و یا کشتار و یا مرض بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و اخراج
و جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و تنقیه آنها مفید بسموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الادرام [illegible]
آن جهت تلیین اورام و لقوه عصب و تشنج عضل و دخول منجمد تحت جلد و با آب برگ صالح جهت [illegible] ضماد آن با اقلا جوشانیده جهت [illegible]
ثاالیل او بخته و تحلیل اورام بلغمیه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کثیرا مضر گرده مصلح آن زعفران
مقدار شربت آن یک درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب دهن و ضماد و اقراص و مرهم و معجون آن
در قرابادین کبیر مذکور است **مقل مکی** ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و ترا ز آن یمنی خشک [illegible]
ماکول است و بخور نمی‌آید و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض اعضاء الغذاء
والنفس مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت رفع انفجار خون از رگها [illegible]

داشتامیدن للتبیح در حبت آن جهت فروح مزمنه و تنقیه بلغم للتول کیف سوخته آن جهت جرب حکه و منع تولد قمل موثر ست **مقنعه** بضم میم و سکون قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و با **ماهیت** آن عبارت از شیر گاو ست که گرم کرده عصاره حزنو شامی اضافه نموده باشند **افعال و خواص** آن جهت مالنخولیا و خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تبها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید ست **مقد و نس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله **ماهیت** آن کرفس ماقدونی ست که فطراساليون نامند و در حرف الفا مذکور شد **فصل المیم مع الکاف ماکهاره** بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح را مهمله و ها آنرا کهاته نیز گویند لغت هندی ست **ماهیت** آن بیخ نباتی ست هندی مشهور تال کهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و لیکن از گلی آب که بیخ آن القدر چند در متوسطی و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مایل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و نازکی و بخته خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیادتی منی در سردی مزاج محرورین و خشک بریان کرده آن با غذا جهت دفع اسهال ست **فصل المیم مع اللام ملح** بکسر میم و سکون لام و بفارسی نمک و ترکی دوز و هندی لون نامند **ماهیت** آن جسمی سفید ست که در آب گداخته میگردد و داخل کل الطعم کرده میشود مگر در حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری ست حجری آن رطوبتی ست که از سنگها و کوهها و مغارها و قعرها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف ست که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن قبیل ست و نیز از آن قبیل ست آبیکه از بعض اراضی میجوشد و بالعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش مینماید و مادام که در جای خود ست غیر منعقد و متحجر چون از آنجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را دران بنهند و چون زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منعقد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و سایر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ ست و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن ست و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب یکی اطراف آن آنجا دمیا بد و مانند قند میباشد در آنجا و در وسط آن غیر منعقد مایع ست و هر چه در آن افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک از انواع املاح را بنامی مخصوص نامند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی ملک پنجاب مابین مضافات نگر کوهه معموره ایست که علی الدوام در آن مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالامکهی ست و بر در آن چشمه چند ست مسطح که آب آنها شور ماننده گداخته در آب ست و مردم آنرا در ظروف جهت استعمال میبرند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجای آب ورد میبرند و در سالی یک مرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف البلاد در آنجا جمع میگردند و آن در کوه در موضع مسطحی واقع ست و در آنجا عمارتی ساخته اند شنیده شد که پادشاه اورنگزیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت بامر او آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم تیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که بر آمدن آتش مسدود شود و لیکن شعله آتش تا به او سوراخ کرده بر آمد و هر چند جد و جهد نموده موقوف نگردید ~~قدرت کامله حق سبحانه جل شانه برا غرب شمره ازاتش پهم شعله تند از آن برای دیدن بخانه آمد لیکن کار گیر آن کرامات بعضو خود همه پرستند~~ و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که هندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال مینمایند و این بالجمله ست چنانچه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبردین و هضم طعام و دفع ثفل معده مفید و مفتح شکم و محلل اشتهاء گرم معده و امعاء و جشاء آورد و در ریاح را دفع نماید و مضر محرورین و گرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق گرداند مصلح آن با روغن تازه گاو و گاومیش و بر استعمال نمودن مصنوع آن نیز قیام ست قسمی آنست که در سواحل بحر شور از بسیار رفته تا بنگاله جابجا الحال می آرند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بران نمک و انچنان ست که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در آن منجذب و خشک گردد لیکن خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ مینمایند تا منعقد گردد و اگر از مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند

۶۰۳

رانند تیز حجری نامند و از دریای نمک میگیرد و چون مکرر تصفیه نموده در کاه بچیده بریزند مکرر طبقه بطبقه تا مانند قند سفید گردد آنرا در بنگاله و سند کاچ لون نامند تیز حجری
هم ملح ذرانی است که در سند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از رمای بحر است و این با انکه
لحمی و صرف میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رماد اکثر نباتات مانند برگ تنباکو و ترب و موز
و امثال انها و ابوال حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هر یک از انها موسوم باسم آن چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت
از بول انسان جوان صحیح المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند جهت اعمال خود و بدانکه بکار و اقسام زاجات و شبیه و بوره و قلی و نوشادر نیز از جمله
املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و مادۀ آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طبیعیه است و باختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد
مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و مادۀ لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل میگردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن
بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر تا ان حد نباشد قطعهای آن کوچک و ریزه ریزه و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض لعقطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ
بوی نفط از ان آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و مادۀ لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه میباشد و همین اقسام [illegible]
مفصلیکه در کتب معادن مذکور است و منهای آن در بابی کمتر از نفطی و نفطی از چون بیدخین نفطیت آنرا از ابل سازند مانند ذرانی گردد طبیعت
آن در آخر درجه دوم گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود **افعال و خواص** آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوعا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب علی ابن ابی طالب علیه السلام کرده فرموده اند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن
به نمک پس بدرستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در [illegible]
دیگر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هر که بلقمۀ اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از ان منش و جه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و [illegible]
دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام
بدرستیکه دواست هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرموده اند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از
خوردن هر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میگردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب
گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرموده اند عقرب را و فرموده اند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی
و نه هیچ کافری را پس نمک طلبیده اند و بران موضع مالیده اند در ساکن شد پس فرموده اند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر آئینه خواهش
نمیکردند با آن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باینچند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل قابض
و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال است و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازندۀ اخلاط [illegible]
و تحلیل بحران ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را بخار مرتبه غسل دهند مخفف بی لذع گردد و قوت
اسهال آن ضعیف شود و مجموع انها مسهل بلغم و سودا و مانع عفونت و دافع رطوبات لزجه و مسدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکو کنندۀ رنگ رخسار و مصلح
اغذیۀ بارده و نیکو کنندۀ طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قوی تر از غیر است چنانچه مذکور خواهد
انشاء الله تعالی عنقریب با عضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و [illegible]
جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مر و لعاب جهت پاک کردن چرک و جلای دندان
و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بار سنور معفنه آن باید
جهت افعال مذکوره عضاء الصدر آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق

خناق و ورم لهاة مفید اعضای الغذا و لتقطیر اشامیدن آن حین برقی بودن به تنگی آن در غایت نفع است از برای قولنج و با سکنجبین منقی معده

مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و مار صفرو دافع رطوبات لزجه و سده و تخمه و فساد طعام و مشهی لعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و هم

نماسل اسهال معین بر قلع سودا از اقاصی تن و لدفع بدمزگی اطعمه نافع حکه و جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع مفاصل بارده با سکنجبین جهت

استسقاء و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سده و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سده و ضماد آن با فودنج جبلی در روغن و خمیر نان

جهت تحلیل اورام اثنیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بوداده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطف با سموم ضماد آن بر کتان

جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زوفا و عسل جهت لسع افعی شاخدار و هنک و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون

و فطر و با شکوفه و شمع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی در روغن گاو و بدستور الادیه و آنچه ضماد آن با کف صابون جهت ورم رخوی بلغمی

و تهیج با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با گل با ماء و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب با خمیر جهت تفتیح و با میل

و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل موثر القروح والجروح و الازیبه طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داء الحیه

با عسل و فودنج جهت منع آبله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش نشینند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و نشستن آن

با الشحم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال بخلد و اکله و جوشهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن

جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن ترف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن ماهی ممزوج کرده و پارچه بدان ترکرده بر موضع فصد و یا

ختنه و یا غیر آن گذارند تر و دی بند نماید الات المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و دوی با

آرد گندم جهت التوای عصب و با زیت جهت رفع اعیا و لسبن گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه ریحیه بدستور تکمید آن به تنهائی و یا با حرکل

کوفته و رهم و با سبوس گندم و با برنج نیز للحیات و مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصلح از آب بحران و محرق خون و مجفف

اخلاط بدن و مقلل منی بتخصیص اکثار آن مصلح آن معتمد و چه بها و شیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون نمک را در آن آزاد حینیکه عقرب

یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند اگر لعبد احتیاج میل بدرون خانه کند آن مریض شفا میابد والا فلا و چون در خانه لسبه نمک و سوخته

آن را بر طرف چپ آن تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد **ملح اندرانی** و آن را ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و را مهمله و کسر نون و یای نسبت نامند مشتق

و منسوب بدرا یعنی شارت بامس است جهت آنکه رنگ آن نسبت با ملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک

نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین بر آوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این

بهترین انواع املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هند و هندوستان از آن نمکدان و پیاله و لعلبکی میسازند و خیار و رقی کرده و غیر آن در آن گذارند

تناول می نمایند نمکین میگردد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و دافع تخمه و طعام

و جشاء و داء و نیز جلی جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست **ملح سانبهر** بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح بای موحده و خفای

ها و را مهمله **ماهیت** آن لعضی آن را ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آن است زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک

سرخ رنگ است و شنیده شده که زمین را قدری حفر مینمایند از نعل و فرج و عود و زمین آبی منتشر میگردد و در آن گودال جمع میشود و برسیدن هوا آنگاه

متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است **ملح اسود** بفارسی نمک سیاه و بهندی کالانون

نامند **ماهیت** آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بوی انفخت رایحه **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی **افعال**

و خواص آن قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هسته انبه خشک نرم سوده

ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زایل گرداند **ملح رشیدی** ملح طعام است که با تل البحری است **ملح العجین** یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام

٦٠٥

میسازند وان اقسام والوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس ایران میباشد و نمک مصنوع از آب بحر در بلادی
قسمی از ان مستعمل باشد آنکه در عراق عرب و بلوچستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس بر ان غیر حجری ماخوذ از دریا و در سواحل میسازند و کهن و
بنگاله بیشتر مصنوع از آب بحر شور و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آنرا جمع نموده در آب حل مینمایند
وآب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منعقد میگردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بسیاهی
وبهترین همه سفید صاف است طبیعت آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن قریب بملح اندرانی
الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مایل بتلخی است ملح طبرزد بفتح طاء مهمله و با موحده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله نمک
آن نمک حلبی حجری است بهترین آن سفید و صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری است طبیعت و افعال و خواص آن در صدر ذکر یافت ملح الم
بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی [illegible] بادالون نامند ماهیت آن سنگی است سفیدی و سیاهی و زردی مایل طبیعت آن گرم
و خشک تا چهارم افعال و خواص آن در اندمال جراحات با سنجعرب و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از نیم درم و گفته اند این همان ملح
نفطی است لا غیر و نیز گفته اند که مصنوع است معدنی نیست ملح نفطی بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یای نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است
سیاه رنگ بدبو بالنفطیت و از بریان نمودن و سوختن بآتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و
خواص آن قوت مسهله و مقیئه آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل [illegible] طلا نمایند در رفع جرب و خارش
ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسنجی [illegible] نامند و از سمت
غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میآرند و باطراف میبرند و دستور صنعت آن است که اولا آنرا مکلس مینمایند پس بکوبند و در آب [illegible]
منعقد میسازند ملح حاصل میگردد و [illegible] که اهم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد ملح هندی ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مایل بسیاهی که بهندی
سانبهر و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سیندهه لون نامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل صفرا و سودا و بلغم
و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که اهتمام
کهار نامند آنست که گیاه و یا برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیر آن بمقدار که میخواهند بگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد آنرا از آب حل میکنند
و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بتمامی بجبر حلقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس یا [illegible] ساخته
یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام ماهیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در آن در دیگر خاکستر قدری آب
داخل مینمایند و بر هم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجبر حلقه میگیرند و همچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای
یکجا نموده و باز بجبر حلقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منجمد گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق را طبخ منعقد میسازند و صنعت ملح [illegible]
و بفارسی قلیا و کهار و بهندی سجی نامند نیز بطور مذکور است و طبع و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده منعقد نمایند و با نوشادر [illegible]
و بازای هر سه درم آن [illegible] سفیده مرغ [illegible] بیفزایند و بآتش نشسته کرده روغن آنرا بافسردن بگیرند و خورند و گوشت زائد را [illegible] و دستور احراق [illegible]
مسهل و حب ملح مسمی بحب الحیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و باجات دهن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور است ملح فرنگی نمکی است مصنوع [illegible]
و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن با اندک شوری [illegible] مسهل بلغم و سودا و صفرا و [illegible] عفنه مزمنه [illegible]
مقدار دو تولچه تا چهار تولچه آنرا در آب گرم یا عرق [illegible] حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند [illegible] مسهل خوب عمل نماید و اگر آنرا قوی خواهند دو تولچه
تا چهار تولچه آنرا با [illegible] و چهار ماشه برگ گلسرخ و شش ماشه رازیانه نیمکوفته شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیمگرم نموده
بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیمگرم بیاشامند فصل المیم مع النون مَن بفتح میم و تشدید نون ماهیت

ماهیت آن اسم عربی لمجموع صمغی است که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار منعقد گردد و مر باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات فالشفة قابض و آنچه بر سهلة مسهل و بالجمله از آن ادویه مسهله آنچه هر یک در اسم خود مذکور شد منج زر و

بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و را مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه و بیخ و بالیده تر از آن و نمود و بعضی تخم خیری بری است فصل المیم مع الواو ماموبضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی امیو و بعضی مسطیقون

و بفارسی رلیتا والا نامند ماهیت آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت و از آن غلیظ تر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق دو بار یک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ نخاله فرفیون مایل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خائیدن منبت آن شبیر

مقدونیا است بهترین آن سفید و روشن بالیده است و استعمال آن بدون آنکه آنرا مخلل نمایند جایز نیست و دستور مخلل نمودن است که در سرکه اندازند و چند روز بگذارند پس آورده خشک نموده و اقراص ساخته بکار برند و لطافت رایحه آن سنبل جبلی است و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک

و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافخه افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم و عطسه آور الراس العصبیة الصدر و الغذاء و المنفعة آنها میل

بیخ آن جهت سدد ترلات و منع ریختن آنها البیتة و تصفیة آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ

معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بد بوی النجرة و ملایم و لذع و حبس مقعد و مدر بول و حیض و منضج منی و معوق

و تحرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن ضماد بیلا است در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر بمثانه مصلح آن

تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوز بوا و گویند بدل آن فطر اسالیون است و وزن آن و گویند

بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است موز بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیت و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی

است هندی در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها

زیاده از بنگالی است و اصناف میباشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بقدر دو قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا دو ذرع

و از تنه آن میروید و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجیال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی و امثال آن پخته میخورند و اصول آن

دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری الشکل بنفش مایل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانهای

بسیار ریزه و بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر

نمی آورد و آنرا میبرند و مغز آنرا که کنجیال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال

ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصیلها و بچها بسیار برمی آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر چنانچه مذکور شد و قطع تنه آن انها

بجای آن برقرار میدارند تا ثمر آورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت

و زیاده می شود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص بنگاله

در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم و بعضی بسیار کرم و ریشه مانند الو پان و صفری و چینیه و مال بهوک و چینیا

و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رایحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد

خصوص که خوب پخته و رسیده نباشد و از اصنافی که آنرا کچکیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا بیک شبر و اکثر مثلث الشکل میباشد

پخته و رسیده آنرا نمیخورند برای بدمزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی او است آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق ورق نموده در ماهی و قلیا و امثال آن

اینها پخته میخورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا اهتیا نامند چون این بسیار بیمزه و با لزوجت و عفوصت و پر تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز میخورند

مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود باختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص و همه اصناف مذکوره در بنگاله

٦٠٧

خصوصاً جایی که دیگر نشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده طلی محل نمایند و از جراحت ریح و نیکو شود خاکستر آنرا باعتبار آنکه از
ولایت بنگاله از هند و بنگاله در غسل بعضی ثیاب بسیار حریر و جز آن مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز [illegible]
اصطلاح خود بهتی نامند [illegible] و با آب جاری شستن تا پاک گردد طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه **افعال و**
خواص آن جالی و کثیر الغذاء و بطی الهضم و بعد الانهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن [illegible] الصدر و الغذاء و النفث مفرح و ملین سینه و جهت
سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک [illegible] محرورین و دافع [illegible] نافع مطبوخ [illegible] جهت تحلیل [illegible] سعال [illegible]
آن با سرکه و آب لیمو جهت [illegible] سعفه و جرب حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار [illegible] اورام ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام القروح و الجروح
و حرق النار ضماد و نوعی موز که در بنگاله مال بهوگ میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن محل ضماد نمایند مانع آبله و وجع [illegible]
نوعی موز که بوبلکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحی که بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب رسیده آنرا پخته از آن مرهم
مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر آن [illegible] زند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی و خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت [illegible]
جروح موثر المضار بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سده و قولنج و زحیر ضعیف [illegible] خصوص [illegible]
و مرطوب المزاج و بلدان رطبه و باعث نزول آب در اعضاء بخصیه تخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن [illegible]
زنجبیل و عسل و شکر و [illegible] سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و باجمله در امزجه حاره یابسه [illegible]
حاره یابسه موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه ضعیفه و بلاد آن رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها [illegible]
گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته‌اند [illegible]
و در موضع [illegible] موسلی بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا و الف بهندی [illegible]
ماهیت آن گویند بیخ [illegible] و آن بیخی است [illegible] و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد
سفید سیاه و سفید آن اقوی [illegible] سیاه آنرا [illegible] طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن
آشامیدن سفوف آن که [illegible] ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد
ماده منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل [illegible] که بهندی [illegible] نامند
جهت [illegible] و با آب [illegible] جهت قولنج ریحی و با آب [illegible] برگ [illegible] که نوعی از [illegible] است جهت تحلیل ریاح [illegible]
[illegible] بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان [illegible] و با [illegible] جهت سرفه بارده و با دار فلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه
و با کنجد جهت حمی ربع [illegible] و با نمک [illegible] جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی
و تقویت باه و فربه نمودن بدن [illegible] جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت
دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و ریشهای باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه
خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک تولچه آنرا با یک تولچه نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز [illegible]
بیاشامند و در این ایام از ترشی و بادی و جماع [illegible] و هوای سرد و آب بسیار سرد [illegible] پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه
طبیعیه نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم
و بدن من جهت آنکه با زن خود مقاربت تمام [illegible] دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت
از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای [illegible] دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده باین طرف آوردم و با او

وبا او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدانجانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و افتاد و پای زن من بر شکم پدر رسید او از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا حال در صبر نکردی که این لغزش ضعیف هم نمی ماند **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و یا بلغت هندی است **ماهیت** آن درختی است عظیم شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و غیر آن کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک سفید و مشرف صندلی رنگ بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار است و ثمر آن بقدر عناب متوسط و سنجد در بزرگی و برنگ آن و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و هسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوصا نارس آن **افعال و خواص** آن ثمر نارس خشک و تخم آن را اثر در اوویه حابسه منی و سیلان آن داخل می نمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و ذلک نافع و بیخ آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض انبوه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم بهم میرسد علامت آن بسیار شدید صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و تحلیل گشادن گل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شرباً و سعوطاً نافع طرد هوام گذاشتن گل آن بر فراش و رخت خواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است یعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در سطهبانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بران مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تتهه در تاریخ الحکما در کیفیت بد و اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته اینست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از جستن از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پهلوی او بسته و تیوج آن جانور بر نیزه گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شدند و در مقام گرفتن او شدند و بهر نحو که بود او را بدست آوردند و چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی آن چسپیده دیدند چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضعی که مومیائی از آن تراوش میکرده مالیده و آن مومیائی موجب التیام و انجام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکیم او حکما و اطبا امر بتجربه و امتحان آن نمودند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار حمیده و فواید عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکایات این دارو را نزد بنظر رسید که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بران مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو برخاست و برفت و نمی لنگید از همین فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگها ماننده صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد مستحفظان در آنجا نشاندند و هر سال هر مقدار که جمع شود در سال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درز آن بر می آید میکاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از جهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشد و سالی یکمرتبه بنجاه شصت کس و زیاده و هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک بر میکنند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی انگشت بسته اندرون آن میرود اندک آبی القدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از ترشح سقف آن کوه در مدت آن جمع شده است در آن مدت و بر بالای آن اندک دهنیت مانند پرده نازک سیاه گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ و انچه بست در آن بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیر آن جدا گردد پس فرود آورده و سر آن را البته به مهر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد پس سر آن را باز کرده انچه بر روی آن بسته شده از دهنیت میگیرند و مرتبه دیگر آن را بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آن را باز میگیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری برای عمله و فعلان و زدی برای خود میگذارند و بقیه را جمیع آنها بران مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد بنجاه مثقال نهایت تا دو مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده و تا سه صد مثقال گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و در دزدی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و تمام نموده و بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب در کوهی است که از انجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و از درون درة از شگاف کوه قطره قطره مومیائی میچکد و در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن انچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال به جهة ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بر می آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر انکار اند در آن کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود آنجا را مثل کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا انچه جوشیده و شده است جمع نموده بر میدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ همانجا نیز بر می آید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر و از شگاف سنگ های دیگر که بر نیامده بود بر می آید و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار و سپاهیان و کهکیلویه و نیز در بعض نواحی آنها جمع شده در بعضی مغارها و شگافهای کوه که میدانند که از آنها مومیائی بر می آید هیمه بسیاری در آن مغارها و شگافها جمع کرده آتش میزنند و سر آنرا میبندند به سبب گرمی تابش آتش از شگافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری بر می آید و بر اطراف شگافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خود ها قسمت میکنند و میفروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و اکثر وارد از آن است و خرید و فروخت آن میشود و در مرتبه قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و مأخوذ از مکان خاص خالص است مثل قلیل بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه گراکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار اعلی نادری از بعض کوههای هند و کوهستان نیپال می آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ میگرداند و رقیق مومی میباشد و کمیاب است و آنرا عبان اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان میکنند و میگویند که نوعی میمون سیاه که آنرا لنگور مینامند بسیار آنرا دوست میدارد و هر جا یافت میخورد و بجهت خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همان را بعضی نا واقفان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی الناس که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از نقص بمالیدن مرکب از عسل و مومیائی و قفر الیهود و مثال اینها می نموده اند و چون اکثر در جاهای بلاد مغرب آب گرفته هر چه از اجساد و استخوان آن موتا را امواج بحر بساحل میرسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی تصرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای الی غایت است و مصدق قول حکیم رح محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا مستعد بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با حقیر ملاقات کرده و قبل از سفر نیز آشنا بوده اکثر ملاقات می نمودند از جمله غرائب امور یکه در آن سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهار صد یا پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر میگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه با طبا

بلکه با طلاء و جراحات بسیر زند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چنانکه حافظ ابدان باشد از فساد می مالند و او شان لعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بود ند در قالبی از چوب که ساخته بر ان نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در حجرات محفوظ میداشتند و لعد از ان سه صد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نمودند احیانا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آمد آنرا بجای مومیائی استعمال می نمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از ان را بمریز بخرج آورده و قدری از ان امیر معزی الیه داده بود او شان قلیلی ازان حقیر داوند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مستحمل و کیان منجمد سیاه براق چسپیده و با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود و طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد افعال و خواص آن در ضماده و اطلیه استعمال آن از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع ولیکن اندر اخل مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب آنچنین باشد علاوه آن و ابعد از علم و مومیائی سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از ین قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد در جمی کرده در زمین دفن می نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یا لبعه بدون جمع در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب لعفونت و تحجر تمام یافته و صورت و حالاتی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده و پس بر آورده استعمال می نموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طریق استعمال آن مفرد او مرکبا بهترین آن دارالی سیاه شفاف براق نرم است که بوی تند نداشته باشد و یا اندک بوی لعفونت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح باز بیره ای شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهواری پای مرغ و یا خروس را بشکنند و بقدر یکدانگ از ان را در روغن بنفشه حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصه یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده و اصلاح آورد خوب است و جید و اصلی والا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت ساعت اصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست گیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش مبدل آن اصلا نرم نمی شود و بیاران حرارت کمی نرم میشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی و غیرها در آن تجربه نمایند طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا اجل رسالی باقی می ماند افعال و خواص آن مقوی ارواح و دل مفرح محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهر و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جانی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و لدغ عقرب و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع و صداع الرأس و الاذن و الانف و اللثه محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد و ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و ورس جهت سبات و آشامیدن با لبلاب و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و حبه بید ستر محلول در روغن بان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن نرگس و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن با سکنجبین و صعتر فارسی در ان جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ تنها و یا با آب چغندر قطور آن و فتیله ممزوج بان در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه در یش قروح و آمدن چرک از ان نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادر زاد مبالغه و با کافور تنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف [illegible]

و امراض صبی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع عصا النفس آشامیدن مقدار رشته شعیرۀ آن در طبیخ جمهوری جهت نفث الدم

از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و بقدر احاطه آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع و تکفیر اطال آن

با شراب مرو در به نوت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز ضماد قرو حا

مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب و سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی با شربه جهت سرفه و یک قیراط آن با آب

نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرو یا جهت خفقان بارد مفید است عصا النفذ را آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی

و نانخواه و کرو یا جهت غثیان و تهوع و خفقان ضعف معده و فواق و نفخ و ریح بلغمی معده و معاوا از اله رطوبات تحصیر رقیم معده و سقطه و ضربه بر سینه

معده و بر سقطه صدمه ضربه که بمقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یکدانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا آب کاسنی و با دو خیار شنبر جهت

فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب شیر تازه یا با آب سکنجبین و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن

با ماء الشکر و با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنگشت و یا دست سکنجبین برای ورم جبین با آب طبیخ حب الطلای نیم دانگ آن با آب

مطبوخ انیسون در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع عصا النقص التناسل آشامیدن یکدانگ

آن با شیر تازه دوشیده و تنهائی و یا با چدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن یک طسوج از آن با آب مطبوخ دو قو و فقاح اذخر

جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن خوردن هر هفته یکمرتبه دو حبه آن با روغن گاو و جهت رفع باد و بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با مطبوخ سداج

هندی جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر به نگاه داشتن بول سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون

یا روغن زنبق جهت تقطیر البول علام صبر بر حبس آن و بستر خای معقده و غدد و طول و مسوح آن با روغن و ماء رجیل مانند آن بر قضیب انثیان و حوالی

آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه از آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الحاوی

نقل کرده اگر کسی آب منی خارج شده باشد و خواهد که برودی انحلال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب بانزال دو جو مومیائی را در نیم درهم عسل سفید

حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بخورد مجرب است الات المفاصل محلول آن از یکدانگ تا یک نیم دانگ در ادهان مناسبه

مانند روغن گل با اشیای موافقه مانند آب باقلا و یا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل خلع عضو و کوفتگی عضله عصب جدا باشد و ریزه شدن

آن کسر عظم سقطه ضربه صدمه امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بعید یل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات کهنه

و ناصور وزن یکدانگ آن با یکدرهم پیه خنزیر گداخته در زیت مقدار یکدرهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی صدمات آن در روغن

گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن با آن اگر بر کسی تیری رده باشد مالیدن بر آن موضع و خوردن آن لغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانگ آن

با مطبوخ افسنتین و با دآورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینه نیم دانگ آن با مطبوخ

افتیمون صرف یا با دویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت هر علت باد و به مناسبه و معاون آن

مفسد السموم مالیدن آن لقدر یک قیراط با روغن گاو و جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف

و همچنین یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و با آب سکنجبین آشامیدن و گذاشتن بر آن و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خشکه و یا با آب فراسیون

و یا با آب سداب و یا با آب فودنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ اینها مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن ست در روغن عقرب در مفاد

در گلاب یا با ادهان مناسبه یا بتنهائی و در ترکیب دو ادویه احل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **موج** بضم میم و سکون واو و نون

و جیم لغت هندی **آماهیت** آن پوست درخت نوعی از آن غیر معروف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته مشق نویسند **طبیعت**

آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت تواق از مجربات گفته اند و تجربه رسیده
و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در شش بند الحنه دو دو آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر یکدفعه زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجه ...
ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است **موندی** بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا بلغت هندیست **ماهیت** آن نباتی است
هندی کثیر المنافع و از قبیل نجم و بیاره با شاخهای متفرق و برگ آن شبیه ببرگ بوده و از آن ضخیم تر و فرغب و گل آن سرخ مائل ببنفشی مدور شبیه
و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم
و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه و قوی ارواح معده و محلل ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بخلاف آن
از عرق و بول و رایحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و برقان و زردی البشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقة البول
و اورام و بثور مانند خنازیر و بواسیل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و سوسن و اوی صفراوی
و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره مجرب و با و حکه امثال اینها نافع لیشرط مداومت بر آن که از سه مثقال تا پنج مثقال
ابتدا شروع نمایند و روزی دو مثقال بیفزایند تا بمقداری که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن
از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام احتناب نمایند و اگر نمک را
تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در اعرجیه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یک مثقال یا دو مثقال بیفزایند
و جرم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نیم سوده با آرد گندم و روغن
و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج بخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و اسقاط و نیز بطریق سفوف
با شربت مناسب می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر یک شبیر هر روز مقدار یک تخم بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز
بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل آوردن چون با بهنگره سائیده در روغن عسل پخته تا چهل روز بخورند موی سفید نگردانند
و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از آزار رمد محفوظ باشند و یک غنچه آن یک سال
و دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب میدانند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا کوفته در آب خیسانند
بمقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین ترکیب داده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یکدانگ آنرا با برگ تانبول در دهان
بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون آب تازه نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند
و با روغن کنجد بقدر ربع آن بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز
و در مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خرد
و سحق نمایند با آب چندانکه بسیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده
بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی میشود که آنرا بهندی مهاموندی نامند و گل آن بزرگتر از نوع
اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است **فصل المیم مع الهاء** **مها** بفتح میم و فتح
دال و هی نیز آمده لغت هندی است **ماهیت** آن سنگی است و دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از آن
نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معادن مغنیسیا هم میرسد و در خون گرم تیس چون اندازند حل میگردد و قسم
دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب و شبیه بنمک و این را کوبیده از آن ظروف میسازند و غیر سلوان است **طبیعت** آن در
دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل اللبن الكحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی الم و بدستور چون

ابریسانند و در چشم کشند الفسان چون مخیبا از انرا با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان جای مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت
و عسر تکلم نماید و مجرب گفته اند عصا با لفص آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع نفخ و اورام
و دران الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرزه و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و بدن خوابهای پریشان و شستن آن
در دست راست جهت قضای حاجات موثر دانسته اند جهید بفتح میم و سکون ها و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری
گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود و شکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب رود و هر طرف
که میل نماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر چهار داری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان آنجا بیخ آنرا مانند سرشیم
می پزند و تیر را بدان آلوده بر حیوان شکار که میزنند در ساعت می افتد و می میرد آنرا میگذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهرها از بدن آن حیوان با
با خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع سطبر میشود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند و میگویند بغیر سبب آن و سمیتی ندارد
و امتحان آن بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک می نمایند
و قدری از آن بیخ بران میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن حادث مینماید و سرخ
میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند و بر دهن چرب نمایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمیرساند و علاج آن اگر در
خارج باشد محجمه بگذارند و بکشند و بمکند و بعد از ان بران تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه
میم و فتح ها و لام مشدده و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج
و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکشند و با شیر طبخ میدهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده
دران می ریزند بمقداری که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آرند و در ظرف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند
هیل بوا کوبیده و قدری مشک در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول می نمایند بعد از ان سرد میگردد و این مخترع دوره
بابلی است که بجهت مهلب بن ابی صفره ترتیب داده بودند برای رفع قی که او را عارض شده بود و از پختن سوء المعده او طبیعت آن گرم و تر افعال
و خواص آن جهت مالیخولیا و جنون و دردسر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است
فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة میامیه بفتح میم و سکون یا و کسر بای موحده و با ماهیت آن اسم فارسی شراب است
که با شراب یا با آب انگوری مرتب نمایند افعال و خواص آن مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخه آن ذکر یافت میلس بفتح
میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده بلغت عربیت بیونانی لوسوس و لطوس نیز نامند ماهیت آن درختی
است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرفس و بار دارد بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل بزردی و نیز
گفته اند بقدر کنار کوچکی سیاه مانند است و چوب درخت آن مایل بسیاهی و سرخی صلب و خوشبو و بری و بستانی می باشد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل افعال و خواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تجفیف
رطوبات و لیکن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و دهقانان نشاره چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید الاورام و نشوء ضماد آن
جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند و آن زیته طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آنرا سوده
بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن موثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند میسنون بفتح میم و سکون
یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم الوب نامند ماهیت آن جسمی است حجری با رنگ مایل بمقدار تخم خرما و از ان
بلند تر نیز و سفید خاکستری رنگ و اندک رخو و گفته اند نوعی از زبرجد است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

آن جهت استسقاء سپرز و تقلیل حصاة و درد گرده و احتباس حیض نافع و دزود آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و تجفیف قروح سر و در سایر افعال تا تدز ید لیجرب است و مذکور شد میعه سائله بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و بالف سه و سیت لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی اسطرکس گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است ماهیت آن صمغ و یا لبن درختیست بزرگ و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا در بلاد شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مر آن است و اصناف میباشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صمغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از قشر و دیگر اجزای درخت آن اخذ مینمایند مائل بسرخی و غلیظ تر میباشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند و میالند و صاف میکنند لیس آن بسیار تا غلیظ سیکرد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ با لجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین با قوت قبض و تجفیف اعضاء الراس و النفس و الغذاء و لینفض جهت سرفه و زکام و خشونت و آواز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و در سینه و دریه و تنگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقاء سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و درکین و آشامیدن نیم درم آن با آب گرم مسهل بلغم لزوج و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضا و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و سرعت علیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیرها ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن نیم درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از یک مثقال تا نیم درم بدل آن روغن یاسمین و سندروس بید ستر و نزد بعضی بوزن آن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای فالیها است میعه یابسه ماهیت آن نزد بعضی صنف سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله افعال و خواص آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جاذب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابات آن و در سایر افعال قریب بمیعه سائله المضار مصدع مصلح آن را زیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است میفختج بفتح میم و سکون یاء و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند یعنی عقید العنب ماهیت آن آنگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مائل بتیرگی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب میش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد و آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و دبس ذکر یافت و گاه در آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت موج گرده و مثانه نافع و داخل شراب سحابش معروف بدیا قوذا کرده میشود و المضار مصدع و درین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است

باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

نارجیل بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارگیل هندی است زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکرس اند تکرس و بعربی جوز هندی ماهیت آن ثمر درختی است و در اکثر سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذ تر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلاد ان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل

الا آنکه تر و ابدیته آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل بلکه برگهای آن تند تر و چوب وسط آن نیز بلند تر و صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند و تا سلیزی ده ذرع دست بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی آنکه جسم ضخیم لیفیجات کلفت زرد خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده و کوبیده رشتهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور زود نپوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی الرنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلبتر یکی بزرگتر براق شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرگتر در غیر براق فی الجمله شبیه ببینی و از همان موضع رطوبت برای نشو و نما میباید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینمایند و در هنگام نیم رس بودن آب دران باشد آن موضع را سوراخ میمایند و آب آنرا از آن بر می آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده بر می آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بران آب نی نصب نموده غلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا بر می آورند و بجوز و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات او شان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد تعبیه میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی الرنگ پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و بادهنیت بسیار است میخورند و از آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا نگاه دارند که بجوش آید خمر مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین است که ریشه است و بهترین آب آن است که باقوت رشته باشد طبیعت آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و مشکرج در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و بهمه اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح و عصاره الراس جهت دفع مواد بارده و بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان و عسر البول و التقطیر و نقرس جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرد و بین ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی مضر بمحرورین و مضر در هضم و مولد خلط غلیظ و مخشن سینه مصلح آن شکر و نبات و در مبردین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوهای ترش لیمو دهند و مغز فاسد مشکرج آن مورث غثیان و خشی مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار مثقال گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد باشند همه آنها را فاسد میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین تا سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن مسهل و مخرج قسام کرم شکم و حب القرع جهت تقویت باصره و مهر المحون الجموم چون در چین طبیخ دران اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه نیکو کننده رنگ رخساره و با حنا مقوی موی و روغن آن را دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید بیه گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شرباً و ضماداً و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین انفع است و با روغن حسته زرد آلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه منقشر آنرا کوبیده و یا بآلات آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجه مبردین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش بو ... سیار شده و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل البحری** الفتح ... سکون ...

وکسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که در جزیره که برخط استوا الطولی یکصد و بیست درجه واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی و دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب تر و املس است سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر و کرکت بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی میباشد و هرچند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از او نیز چند بدست و قریب یکصد و پنجاه سال می شود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را بهشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و بر کس بهم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند **طبیعت** آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیه و حافظه قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا بگلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و وجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبه آنرا بسوده بلعاب اسپغول مضیه و یا شارب سموم بخورانند قی فرمایند مادام که سمیت در بدن باقی است قی آرد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و با شیر و امثال اینها و چون بمقتضای طبعی در ابتدای احساس لقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و در لقوه نافع و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثری مقدار بسیاری ما دیدیم خوردند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب گشت تعلیل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد بمقدار تجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و باید حلم و گفته اند که آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق بصفر و بشکل اسارون با رشتهای بسیار و ریشه این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت صداع و دوار و النفخ و ضیق النفس آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند تنهائی و یا با کحال مناسبه جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است **نار فارس** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از مرض مشوش است که از نواح فارس می آورند و با بثورات دیگر مغشوش میباشد و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار المسمی با نار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا الفهمید ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مرض مشوش بیتوعات سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرضی حار حاد

نارقیصر بفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد و را مهملتین بهندی ناکیسر و کهراکی نامند **ماهیت** آن عظیم است الطاکی گفته نباتی است با کیاه باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم آورند و در مصر ارساق الحمام گویند و گویند شقائق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال است

نارکیوا بالفتح نون و الف و کسر را مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف **ماهیت** آن گفته اند نارکیوا است و نزد اکثر دو چیز اند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر میشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند نبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و تنهائی میروید و یک قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و بسیار ملمس و بسیار نرم مانند حریر و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقه و در آن تخم ادکن اللون یعنی تیره رنگ میباشد و تیز لذاع و بعضی آنرا افلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و با حرارت و لذع **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کننده بلغم و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده بلاغم لزجه طلای خلاکستر درخت آن و یا برگ سائیده آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و بیاقط کننده موی و باعث دیر بر آمدن آن است و از آن طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بصورت بالبذنج سرخ رنگ گردانند

نارمشک بفتح نون و الف و کسر را مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است یعنی مشک الرمان آنرا نارمشک نامند و در تفطار رمان در قانون به سم سوربار مذکور است و گویند بهندی ناکیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی اقماع نبات هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتی است که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی که گل آن شگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و خیری است و بعضی آنرا و نارقیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تذکره انطاکیه نامند و شیخ الرئیس در مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی است که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح و اعضاء الرأس و الصدر و الغذا و آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و معای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات داخل ادویه مفرح کرده میشود و القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح و رفع عرق نافع و با سعوط در ورم آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلا مصلح آن روغن بادام و مضر ریه مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری و نیز بعضی گفته اند

نارنج بفتح نون و الف و را مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خار دار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم در ملمس و کم رشته و مستوی الاجزا و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده ها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب لوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و از سال حال سبز نیم رس هنگام شگوفه آن بهار و پائیز است **طبیعت** پوست زرد و شگوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سایر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن سوای ترشی اند از ترنج بهتر

بهتر عصارۀ الصدر در تربتی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آنرا بر آورده
قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد و لیس دهند تا شته بکرم بکند آب آنرا صبح بیاشامند عصارۀ الغذا را نشاسته آب آن
با شکر مسهل صفرا و مسکن حرارت آن خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و بقدر شربت مطبوخ آن با شکر صافی و مضر نارنج بعصاب
کمتر از سایر حموضات است و مضر عصب بخیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست رز و آن مفرح آنشامیدن یکدرم
و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب بیکساعت ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار ضماد
تخمهای آن تمامه از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکه و شستن های سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعد یل عصارۀ لنفض و لسموم آشامیدن
آب نفوخ پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و لوبیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی فساد هوا
السموم تخم آن تریاقیت دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور شهای باریک درخت آن با شراب بوئیدن نارنج رافع طاعون
و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن مفرح و مقوی ارواح عصارۀ الراس و الصدر و الغذا و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده و مصفا و نزلات و درد سینه و خفقان و
غشی و قولنج ریحی و تقویت شهها و باه و رافع آروغ و ریاح مغص و مدت آن هفت روز روزی دو و دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده
جهت سیر از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت
ادرار طمث و صلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و هوا
مضر آن قوت آن در ظرف حبشی و یا مسی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست رز و آنرا با شکوفه در روغن
کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن ناردین است
و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آن است بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن با در زهر سموم بارده حیوانیه
و تدهین آن نیز و حب تخم آن و دهن و شراب عرق آن در دوا بادین ذکر یافت و مخلل پوست رز و آن و مربای آن نیز بهر دو لذیذ و مقوی معده
میباشد صنعت آن مانند پوست اترج است **نانطف** بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فاء بفارسی قبیطه نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن و جهت منع تصاعد ابخره بمعده نافع مضر محرورین مصلح
آن اشیای حامضه مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت
اصحاب نزله و حرقة البول مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصلح و مصنوع از دقیق جهت درد سینه و ریه
حادث از سده و خلطی بلغمی نافع مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده مصنوع از گردکان
بغایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب
نانگیسر بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی بسکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین ... و کاف دیده شده که میتوان لغت هندی
ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود و بقدر درخت گردگان ... گل آن بسیار خوشبو و در پوربنیه و نیکوبد
و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زرد ... در میان ... بسیار نند و میباشند و در صندوق عطر یکه آن
باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود میگیرد ... بوی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و**
خواص گل آن صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را بر نوعی که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و زنگ رو و اصاف و نیکو و خون را
صاف و جراحتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال آنرا آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد

شب در آب تر کنند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه داء الحیات را زائل گرداند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب تر کنند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با قند سیاه تا چهل روز داء الثعلب را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه با عطر آن با برگ تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک از برای آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلاء عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آبی بران پاشیده در حرارت آفتاب جرب یابس بنشانند و چون روغن آن گرم گردد باز اندک آبی بران پاشند بر هم زنند و صره البسته بز روغن از ان برآید و چون روغن آن گرم گردد باز اندک آبی بران پاشند بر هم زنند و صره البسته بز روغن آنرا بران بمالند که آن صره را فشار دهند تا روغن در روز با آنکه گرم بشوید در چند روز پیهم زائل گرداند و جرب طب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بمالند که آن صره را فشار دهند تا روغن از ان برآید و یا لطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده و بر جرب طب بمالند و قنبیل را نرم سوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد

نانخواه بفتح نون و الف و نون دوم و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز لفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائن نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون از ان ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آن طبیعت آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند افعال و خواص آن با قوت محلله و ترياقیه و ملطفه و محلل ریاح عصار الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و سستر خاء و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کهنه و انجذاب چرک غیر آن انجاد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه و عصار آن جهت برد الفؤاد و لتنفس جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه چرک و دفع آن القیلنج شده و تقلب قلب تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابات کبد و طحال و دفع مغص ریحی و اسهالی بسبب بی شدید النفاخیه و مسهل قوی باشند یا بود و دانه و مثال آن عارض شده باشند و جهت فواق و قی و غثیان و حباء و آروغ و بد بوی و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع فساد اشتها و دلت و برودت معده و کبد و احشاء و حصر البول حیوانات و صرعی و سحق احشا و کبد و گرده و مثانه و سکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد بار دین و در البول و حیض و شیر و عرق و استسقاء اسفید بنا شتا خوردن آن و در نان تنور داخل کردن با عسل و شراب جهت احتباس بول و سرد دین و اخراج کرم معده و حب القرع و تنحیل جهت محرورین و جمیع امراض رحم و سکینه ذائقه و اطعمه لذیذ نماید و کوبیده آن با شکر گردگان سوخته رافع تزحر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو بمقداری که آنرا بپوشاند بخیسانند و خشک کنند هفت مرتبه تکرار جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الزنیه آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده شده باشند تا نصف بماند با یکپاو قند سفید که بالای آن مجموع خورده شود باعث فربهی و قوت باه گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب دفع و با عسل و ادویه برص و بهق و آثار جلد مقوی و غسل آنها الحیات آشامیدن آن جهت حمیات باردة و مزمنة کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نقص تا هم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن و نطول آن گرم آن جهت دفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین الا و جاع و بخور آن و ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوصا با طین قیمولیا از مجربات شمرده و با سنون جهت خون منجمد تحت جلد معدل و بار و غنها جهت بثور لبنیه لصغار مصلح محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مثل شیر مرمضعه و منی تحجیب آنکه مجففا این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در تحلیل و تسخین شونیز و وزن آن بوزن آن و دستور بدل تر مودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق

طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانیه و عسر النفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع علت

بلت سعال و استسقا مفید و چون با ارجیفی و کاو زبان عرق کشند در تفریح نایب مناب خمر دانسته‌اند و در عوض آن که تفریح و انبساط مقصود نمایند جهت تحلیل
ریاح بود و ردنای بادفرنگ و ورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبید** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه
و دال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و هندی نیز بوزه نامند ماهیت آن اسم جنس جمیع مسکرات مایع است غیر از خمر و آن انواع است
و عبارت از نقوعات مسکره حاده است و مراد از آن و مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر یافته شد و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر
میوه‌ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آن را فقاع نامند
و از جمله انبذه است **طبیعت مطلق** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جمله آن محرق خون و مصدع و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و داء
مزاجان و صاحبان اورام سوداویه طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب و خرما و سنجد و سایر میوه‌ها و بالجمله
عوض خرما سازند باید که آن را در دو مثل آن آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس ظرفی کرده سر آن را محکم بسته تا پنج شش ماه
بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند
باید که آن مقدار بجوشانند که منحل گردد و با آب یکسان شود و بالشه زنند آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آنچه
بگذارند تا رسد و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود و سنبل
و امثال اینها از هر یک از اینها ربع... ده رطل بقدر مرکوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن بیندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که
با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مرقومه داخل نمایند **نبید الزبیب** بفارسی مویزانه نامند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش مطبوخ آن کمتر و باقوت قابضه **افعال و خواص** آن مولد دم متین مفرح مسکر و ناضج و مسمن
بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده و مسکر و در سینه شدید و معین سینه و ذات الجنب
ریه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع البقر و تقویت معده
و بدن نافع و اقسام مسکر بد سریع الفساد و مصدع دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه طحال و استسقا
نبید العسل را از اشربه عسلی دانسته **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف
رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال
آن در فصول و بلاد بارده نسبت الفساد سریع الاستحاله الی الصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن قلیل الدم مصلح
آن سکنجبین... آن ساده و دار... طریق ساختن آن عسل ... خشک یکی و جوزبوا و عشرهان و قرنفل بسباسه از هر یک
عشر آن زعفران ثلث عشر مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند تا منحل گردد و ... از اینها نمایند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل
موده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث ... استعمال نمایند **نبید السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن رقیق و لطیف‌تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع لیکن بسیار محرق اخلاط
صفراوی گرانی و بخاری و باعث صداع مصلح آن مکیدن سفرجل و انار با تخم **نبید** مصنوع از فانید جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و فربهی
و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا المفاصل مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبید الفواکه** که از آب سیب و امرود و به و گلابی
مانند آن به شیرین و سیب و مرد و توت و امثال اینها و این بهتر از نبید چوب التمر است سکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر مصلح آن ادویه
حاده و خوشبو و عسل **نبید التمر** که از خرما سازند و آن از اشربه خمر مائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک‌تر از زبیبی **افعال و خواص** آن مولد
پیران و طبیعی مزاجان الفساد ثقیل و مضر دماغ و مصدع و اسنان و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط است

۶۲۱

نبیذ البسر و منافع طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بهتر از خرمائی و لیکن از مویز آب بهتر از سایر انبذه است و قابض
و مقوی معده و در بعض نبیذ الدبس و سلان که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است نبیذ الارز که بفارسی بوزه و بهندی
و در مصر مزروان شامل نبیذ ذرت و برنج و جو و گندم و سایر حبوب است طبیعت آن از سایر انبذه گرمی آن کمتر افعال و خواص آن مسهل البطن مدر بول
قلیل السکر ضعیف باه و باضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن تزویق آن بخل و طبخ آن با قاقیا و بعد از مضار مورث سبل و ظفره و مضر ابدان
ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و سکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو ساخته
نفاخ و ردی التفریح مفسد باه و باضمه است **فصل النون مع الحاء المهملة** **نحاس** بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربیست و بفارسی
مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن جزیره چپان و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین
آن چپانی است و آن اقسام میباشد آنچه قلبها و صفحها ساخته می آورند آن سرخ رنگی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ
طولانی ساخته می آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرانسیس
و ایران میشود صلب میباشد و آنچه در مرزبان قریب البرز و امیشود و در کاشان و اطراف بر دو از آن ظروف میسازند و نرم و قریب بچپانی است
و در کاشان و بنگاله و بلده جهانگیر نگر ظرفها از آن خوب میسازند و نوعی که در معدن آن نکون میباید و آنرا مس است گویند و عبارت از روی
بعربی صفر و بیونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن سنگ خالص بهم میرسد
بعضی از آن مائل بزردی و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا بگدازند [illegible]
حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش گیرتر و صلب تر از نحاس است و چون زرد آنرا با مقدار [illegible]
وزن آن روی توتیا بگدازند و در قالبها بشکل اوانی ریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش گیر
نیست و شکسته میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آنرا باسم آن شائع گردانیده اند مستعمل است و چون [illegible]
با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون قلعی در روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکسته تر میباشد
و از فرنگ ظروف ساخته [illegible] می آورند بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار [illegible]
و نم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت میباشد پس میل باندک زردی مینماید و شکننده و قابل گداز نیست و [illegible]
کون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بستاره زهره با شمس و توسط قمر و در یکسال [illegible] و بحجر در یکسال تمام میرسد گفته ملیناس بهترین
آن زرد و بعد از آن سرخ زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد بد است و همچنین بسیار [illegible] **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و محرق و با قوت مدمله و قابضه و جاذب حرارت و عسل آن باعث لطافت [illegible] و حرارت آن در زهره
النحاس الطف است و در حرف الزاء المعجمة مع الجیم مذکور شد عصارة الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و حنا را بان سرکه خمیر نموده ضماد
نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال با آن باعث حدت بصر و هلاکت اجفان است و چون موی را
منقاش طالیقون بکنند دیگر بر نروید اعضا را نفع [illegible] آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل [illegible] صفرا و [illegible] استسقا و [illegible] رطلای آن
و آشامیدن سائیده آن [illegible] مثقال آن مخرج [illegible] آن [illegible] و حمول سحاله آن [illegible] در دیگ و غیر آن مجتمع میگردد
و با آب لیمو [illegible] منع [illegible] گفته اند [illegible] آشامیدن سائیده آن تنهائی [illegible] و یا شیر تازه [illegible]
دفع ضرر افیون [illegible] و آشامیدن [illegible] جامعه و لبنیات و لحوم [illegible] قلعی خصوص زمانی در آن
مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار [illegible] مضر خصوصا که گرم باشد و سرآن [illegible] گرم [illegible] از همه بدتر [illegible]

سبت کرده آن گذشته گرما گرم و سرآنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت مس اند و زنجاری میگردند و زنجار خود سم

است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و دادن بعد از آن آشامیدن آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام البثور

طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زائد و مغسول آن مدمل جراحات و طلای آن با عسل

مصلح قروح متعفنه مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و تازگی اعضا مفید و آنچه نحاس اسفید و براق گردانند تا فقش

صفایح رقیق است و در ترشی ها مکرر انداختن خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز بران رافع رنگهای مختلفه بدان و اندازه

تخم بادنجان بدان در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آنرا روسختج نامند و در حرف الرا مذکور شد و استعمال با اغتسال با آب

در ظرف مسی آفتاب گرم شده مورث برص است خصوصاً مکرر استعمال آن و از خوردن توبال براده آن و یا خوردن طعام و یا شراب

در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی در آن مانده عوارض مانند عوارض توبال براده و زنجفر الحدید عارض گردد علاج آن با علاج

آنست و مذکور شد نخام بضم نون و فتح خا و الف و میم بترکی فارسی الفود نامند ماهیت آن نوعی از طیور آبیست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر

و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مائل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابها میباشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن

بران غالب بسیار بدبو و مولد خون متین و منی چون هضم یابد مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق

مصلح آن سرکه یخنی یا با کشک الشعیر فاینید بعد از آن نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت سرد بن مثانه سفید نحل بالفتح نون و سکون حا و لام زنبور

عسل است بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کی مکهی مند ماهیت آن معروف و در شمع شمره و کرپافت طبیعت آن رعم گرم و خشک افعال و خواص

آن چون بجیه پربرنیا در ده آنرا در سایه خشک نماید و یکدرهم آنرا با دو آرد گندم که آرد ده مثقال شکر پنج مثقال باشد بشیر درانذک زمانی بدن فربه

میگرداند و بتجربه گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور محلل اورام است فصل النون مع الخاء المعجمة ماهیت نخاع بضم نون

و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربیست بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات

گردن و پشت و غیر آن میباشد برای تربیت اعضای عصبانیه اعضا اکثری از آن روئیده شده اند و نائب مناب دنباله مخ دماغ است و نیز

رساننده روح نفسانی ماخوذ دمبدم از دماغ باعضاست طبیعت آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده افعال و خواص

آن طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در حرکت آوردن زخمها و رفع شقاق لب سایر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی

بعید نیست در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطئی الانحدار و لهذا اکل آن غیر محمود مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن است

همه انجیر و در ما العسل خیسانیدن است نخاله بضم نون و خاء معجمه مفتوحه الف و لام مفتوح و بالغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکر نامند

ماهیت آن سبوس حبوبست و از مطلق آن مراد سبوس گندم است طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکتر از آن و بالجمله گرم و خشک

در اول افعال و خواص آن جالی و محلل منقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن در سرکه جهت زکام و عضاء الصدر و الغذاء و لنفض آشامیدن

آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو

و ریاح غلیظه و لتغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب امثال آن جهت تسکین درد

و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن

عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل

جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره ضماد منقوع آن در سرکه جهت حمره و بجیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص

با نمک نمک ممزوج نموده و در صره بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و لطول نخاله او جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت منع

۶۲۳

بول در دواهش وقبل صبیان و بخور بخالد را باطلی جهت منع ربخیق مشکو و در بستان الالات مفاصل ضماد بخالد گرم بار و بحق زیتون و سرکه جهت مفاصل سفید است

فصل النون مع الدال المهمله **ند** بفتح نون و دال بفارسی گشته نامند **ماهیت** آن دوائی است مصنوع از صندل سفید و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن بخاشته اند و بعضی گویند خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید صمغ لبان پوست اترج با برگ آن اجزای متساوی گرفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و یا آب مورد خوش سرشته اقراص و بعضی مانند شمع فتیله و الواح میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود عرقی خام با گلاب سوده چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند

طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی قلب و دماغ و حواس منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت و وبائی و خاصه در دفع زکام است شربا و بخورا

فصل النون مع الراء المهمله **نارشقیش** بفتح نون و سکون الف و کسر راء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه و قاف و سین مهمله **ماهیت** آن بولس گفته نباتی است شبیه بخطمی در جوف آن شحم و تخم آن با عفونت طبیعت آن گرم و با خشکی بسیار **افعال و خواص** آن جهت صداع الراس عتیق و سوء المزاج جهت دفع بد بوئی بینی و قطع رعاف ضماد آن با روغنها در عرق النسا جهت گزیدن عقرب نافع

نرجس بفتح نون و سکون راء و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است **ماهیت** آن گلی است بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی از قدحی دوم را مضعف نامند قدحی در میان آن گل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش حلقه و ورقهای سفید مایل بسبز و این را نرگس شهلا نیز نامند و مضعف را ساده و بسیار زیبا و بیخ او زیاده و برگهای آن زیاده و با الوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه بپیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون الکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضعف میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند در اول تر **افعال و خواص** آن جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و دافع نزلات و زکام بارد و نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و درد بیخ و نهیده و یا مطبوخ آن لغایت مسقی حضوصا با عسل و مخرج مریه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با عسل مخرج قیام کرم معده و مسکن درد مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصا در شیر گاو میش خیسانیده خشک نموده و پیسا نماید جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر باد دن احلیل جهت رفع تعنین مجرب و بتنهائی نیز مقوی باه و معظم ذکر است الجروح و القروح و الاورام و البثور و بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کلف و بیلات که دشوار بفتح آید و با آرد کرسنه و یا شلیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام عصبانی و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و خون الاخوین و اقاقیا و جعفص سفید و مرداسنگ جهت درجهای خاجیه الاشفار و مفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضاء و نیز ضماد آن مطلق و خیسانیده جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید و حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش و از زینت ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین مصلح ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن گل بهار چهار وزن در آفتاب مرتب مینموده و در عین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه در تحلیل نافع صداع ریحی و صداع رطب سوداوی و دافع دردهای بارد موافق امراض عصبانیه و فم رحم و مسکن اوجاع آن مصلح محرورین

تخم آن تا سوم گرم و خشک و رطوبت متقیه **افعال و خواص** آن آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده لغایت محرک باه و ضماد آن

۶۲۵

ان بابسرکه جهت کلف و بهق و نمش موثر است **نرو کمان** بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است ماهیت آن نجی است شبیه بلعبت بربری و ازان بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که بخبر صادق ابن جبر داوکه در جبال کرمان خصوصا جائیکه پلنگ باشند در اول بهار رسالی میروید برگ آن در ابتدا شبیه برگ حرنبه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن منقلب گردد بنابر آن در انوقت آنمکان انشان میکنند بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خوص آن انست که چون بر بالای یک جوش نان نگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تعرف اندازند نان از تنور بر نزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق است و نیز از خوص انست که چون پلنگ زائیدن بسیار آزار میباید و بر و دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده برآورده میخورد تا بار بگیرد و از خوردن آن بار بگیرد و در بدن آن غدد و هم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا برآورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و با بیخ میباشد بخلاف انجه از پلنگ بیاورده که آن سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهرها یافت میشود و بعضی گفته اند در شیردان آن و بعضی گفته اند در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن مکون میباید و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق انست که در ذنب آن هم میرسد و باقی بخلاف و آنرا حجر النمر و بفارسی مهره پلنگ نامند و سبب انعقاد آن چنان است که چون قبل آنرا احساس نماید و در فم رحم آن چیزی مانند آب یابند یا رک پوست رحم آنرا ببرید و در هوا اندازند و ملتی نگاهدارند آن آب مانند الفحه منعقد گردد و مهره کی حقیقی عبارت از نیست طرفیون مصنوع آنرا نیز میسازند بعضی بانیزه بعضی بانزک زم باسم گولانی و این صحیح نیست و صحیح همان است که ذکر یافت **افعال و خواص** آن چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا در زور و یا تعلیق نماید بر گز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با برزن کی مقاربت نماید حامله نگردد و در زور و تعلیق آن جهت دفع حیات زیر و بیخ لشو که مجرب دانسته اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از ان موجب لاغری با فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچک شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است **فصل النون مع السین المهملة** **نسر** بفتح نون و سکون سین و را مهمله لغت عربیست و بفارسی کرکس و بترکی ... و بهندی گده نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی و منقار و ساق آن دراز و پر آن مانند نی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع مینماید بدلیل آنکه بیخه آنرا زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند مشاهده میکرده باشد و چون او آمد بیضه خود را زرد مشاهده مینماید گمان آنکه یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را از سراندیب آورده در آشیان خود میگذارد برای رفع یرقان آن لعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن در سر اندیب در رفتن و مراجعت از ده هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت میکند بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده و یا بوی آنرا شنیده خود را بآن میرساند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب ... مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن بر یک لقمه رسیده اند و بوزن آن قطران در دهن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده اند و قطور بیه گداخته آن نیمگرم بکبر در گوش جهت کری قدیم اعضا رقصید رد الغذا و تقویت آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج ریحی و ذات السمی یا بلادی مفتح سدد و منبت حصاة و قالع بلغم المثانه ردی الغذا و غلیظ مصلح آن دارچینی سرکه و طلای بیضه آن در سه روز مقوی قضیب الحجر وح القرنح و التبور و آن زنیة طلای ... موی آن رافع ... مجرب و ... آن جهالی کلف است و رافع ورم گلو که در بنگاله گیکا می شود

نسرین بفتح نون و سکون سین و کسر را مهمله و یا مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل مشکین و در بعضی بلاد گل عشرین و در
سفهان نسکینه و بهندی سیوتی نامند **ماهیت** آن گلی است سفید و بعضی با دو رنگ آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبو
و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحرا کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله
و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد ولیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار گرم بوتر جهت آنکه چون بسیار
لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز عطر میآید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و از اول تا آخر
در دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعیف اعضاء الراس بوئیدن
آن مقوی دل و دماغ و حواس و روغن آن دماغ و رافع سردی اعضا و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوشبوئی آنها و سعطش مفتح سده
دماغی و مبخرین و محلل ریاح و رطوبات آن لطیف و مطبوخ بوی آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش
و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین سیلون و مضمضه آن جهت درد دندان **اعضاء الصدر و الغذاء** آشامیدن چهار درهمی آن منقی سینه جهت ورم
لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و دیگر و درم آن
تا چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یک درم تا سه درم میدادند بجهت اسهال و ادرار و قوی میگرد
و ... آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مستعمل است ... **البیطار** ...
ضماد آن با حاجت تقویت موی ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوشبوئی آن ———— طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت
نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال رافع سفید شدن موی دانسته اند و الطافی بجهت این امر بر روز دو مثقال مربی شکری آن از
در کتاب تحفه بیان نموده و از آن مربی العین گلقند مانند و در دهم معتاد ... گرم تر از گلقند و در دهم است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت دل
نافع و نیز مسهل نوشته اند چنانچه ذکر یافت و روغن آن که مانند روغن نرگس است نماید مسخن با عتدال مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب
و سوداوی نوشته اند **فصل النون مع الشین المعجمة نشا** بفتح نون و شین و الف لغت عربیت و بفارسی نشاسته و بیونانی امیلن
و اموولس نیز نامند **ماهیت** آن عبارت از نشاسته گندم است که گندم را خیسانیده تا بحد تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون مالیده
با سانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم لیس کوبیده و خمیر دو از صافی گذرانیده و الفال آنرا در تمانید و صافی آنرا گذارند تا نشین گردد
بالای آنرا بریزند و ته نشین یا قرص ساخته و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج است **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن رادع و قابض و مغری اعضاء و بعضی مصلح ادویه حادة و مقوی آن
و جهت تخفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیداب و بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و رمد و ورم
خشونت اجفان **اعضاء الصدر و الغذاء** و النفس آشامیدن مطبوخ آن با نبات و با روغن بادام بحکم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و
سرفه حار و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده
میگردد و حریره آن رافع تر دل و نوازل سینه و با پیه ... جهت پیچ و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که بکوبند آنرا با سه و یا چهار وزن آن
آب خوب طبخ نمایند و حقنه آن جهت قرحه امعا الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره و الزینة طلای آن با زعفران جهت کلف و نمش
طلای آن با شراب جهت نمش آعنی **المضار** قلیل الغذا و اکثار آن مثقل معده و دیر هضم و گویند مولد سوداست مصلح آن شیر بهار و
کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف
و فتح را مهمله و ها ماهیت آن اسم اجزائی است که از اخشاب لبوبات در حین سائیدن جدا گردد **طبیعت** آن نشاره هر جنس نسبت

نسبت بآن گرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و بعضی پوسیده شده باشد که سمیت آن زیاده بعضی گرم تر و بعضی این امر را مستند

افعال و خواص آن بخور آن قاتل بق و جالی الجروح والقروح نشارهٔ چوب کرم خورده و پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل
آنها و چون با مساوی آن افیون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بلیسانند لیس سحق نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه اکله بپاشند مانع از تعفن
و سعی اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر بالخاصیت مجرب طب و بخور آن تا حین آن گریزانند هوام و کشنده و لیسنده و نشارهٔ عاج
آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک تفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف** بحرکت نون و شین و فا اسم
عربیست **ماهیت** آن گویند بیخ مرجان است که لبد نامند و گویند غیر آن است و آن سنگی است سنگ پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که
از سواحل دریای بحار جده و نواح آن خیزد و در زیر آب بکون میاید **طبیعت** آن خشک تر از لبد **افعال و خواص** آن قاطع خون و التیام
زخمها و لحم آنها خصوصاً تا شبه در سائر افعال مانند لبد است **فصل النون مع العین المهملة** **نعام** بضم نون و فتح عین و الف
و میم بفارسی شتر مرغ نامند **ماهیت** آن در صنعت موصوف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپاهای گاو و ظلف آن
مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود و بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن فربه است و چندان
محتاج بآب نیست مگر آنکه آب یابد بآن استنشاق خود آنرا کفایت است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند

افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و قاطع طاعم عضار الراس و المفاصل و بعضی خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع
مفاصل و ظهر و عرق النساء و نقرس بسیار و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده و شحم آن مفید لمضار الطحال بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن
سرکه و روغن بیه آنرا آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت عصب است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و لسع
سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد هوام مار از آن
شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند متحیر گردند و این حیوان گفته چون بیه آنرا در اول تابستان در آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار و افعی
از آن بگریزد و چون بوی آن بشنوند غشی آورد و سرگین آن رافع کلف و آثار جلد بدی و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست
که از بلع کردن اخگر و آهن بعینه منتشر نمیگردد و هضم میگرداند **نعنع** بفتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آنرا النعناع نیز و منوتانی
نامند و بفارسی ابلر و بشیرازی راقو نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف و بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر
و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه و لطیف بستانی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن جمیع
افعال قوی تر از پودنه و یاقوت مسخن و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده عضار الراس و طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت
درد سر بارد و سعوط آن با آب عصارهٔ آن بار و روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در گردن بهم رسد و لعابات مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت
درد گوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان و ضماد بالصدر و الفقار و لنقض آشامیدن عصارهٔ آن
آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پستان دشال بجوشانند و بیاشامند
جهت وجع فؤاد و خفقان معدی و تقویت معده و باسکه و باصنه و هضم معده و تحلیل ریاح معده و ارواح و رفع قولنج ریحی کشتن دیدان کرم شکم
و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان دموی و صفراوی و تشهی مسکن خفقان معدی
و وجع الفؤاد و درد معده و چون با قدری عود و با مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه
بخشد و با حب الرمان نیز جهت مبیضه و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد است و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنها است عصا
و بدستور بالنبات و لهذا در سکنجبینات و آب دوغ داخل مینمایند و با پنیر میخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت

اوراز رحم و دون شیر سنجه در بستان و بتنهائی جهت لو بسیر و با مویز جهت ورم انثیین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل است و از مولد ریاح
و اکثار آن مولد حکه دیگ و مصلح آن کرفس بدل آن بوده بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال سیوم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده
و مضوغ آن جهت عقرب گزیده و الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و تفتیح دمامیل و شراب عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بیخ بادیان
آن نیز **فصل النون مع الغین المعجمه** **نغر** بفتح نون و غین و را مهمله **ماهیت** آن اسم جنس عصفورست و نزد بعضی مخصوص گنجشک سیاه
کوچکی است که دنباله آن کوتاه و دایم الحرکت و کثیر الصوت است و بعربی آن را ابو بزدن و ابو الملیح و بفارسی چکاوک و بهندی ممولہ و در تنکابن چجربا نامند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قدید نمک سود آن جهت اسهال غیر ممسک و آن جهت عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه نافع
است **فصل النون مع الفاء** **نفط** بکسر نون و سکون فا و طا مهمله **ماهیت** آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها
زفت و قیر میشود و از چشمه عراق خیزد و دو نوع میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بلطافت زود مشتعل بهوا میگردد و نقاشان
از آن داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج مینمودند بر نقشها میمالند و سیاه آن با آن لطافت نیست و بتقطیر سفید میگردد و آن را منقوش
خراسانیان مینامند و فرق آنست که نفط مقابل عدد میگردد و بخلاف آن و از توابع مصر از کنار دریا نوعی نفطی آورند و آن را زیت الجبل مینامند **طبیعت**
آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اقوی از اکثر روغنها مفتح و سریع النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرباً و ضماداً
و ضماداً الرأس لعصب الغذار و نفض طلاء آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح
و اوجاع مفاصل و امثال آنها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض و قطور آن جهت کری و ریاح گوش و تا شامیدن آن جهت سرفه
کهنه بارده و بهر ربو و ضیق النفس و نفث الدم و لو بسیر و تفتیت حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح احشا و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن
جهت سردی رحم و خناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کری حیوانات مضر محرورین و مصلح آن خشخاش و سرکه مضر ریه و مصلح آن کثیرا بدل آن
شربت از سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران گفته اند و زفت رطب نیز مسهل و سموم
و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است **نفل** بفتح نون و فا و لام **ماهیت** آن گویند نباتی است شبیه برطبه بخیار مایل بسرخی و خشبی و در بوشیدنی
بید شاخهای آن گره دار مانند خار خشک در ریگستان کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و گل آن رافع حبس
و مدر بول و گل آن اقوی و طبیخ آن در افعال ضعیف تر است **فصل النون مع الکاف** **ننکاچولی** بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم
فارسی و سکون واو و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی بوعی را نامند که نبات آن سبز و بر زمین
پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب ساق متقابل یکدیگر و بمقدار الصنف عدسی و در بن ممالک یعنی بر دو لوح
آن کثیر الوجود است و در زمینهای ریگبوم و دور از آب و نزدیک آن روید و قویتر آن آنست که دور از آب باشد و نبات آن مایل بسرخی **طبیعت**
جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن عصیر و یا مدقوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم و هوام منهوش شده و بستور
طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع المیم** **نمر** بفتح نون و کسر میم و را مهمله
بفارسی پلنگ و بترکی قپلان و بهندی تیندوا بکسر تا مثناة فوقانیه و یا مثناة تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند **ماهیت** آن
حیوانیست معروف شبیه بیوز در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و هیچ حیوانی گوشت آن را نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و باریکتر و چالاک
رفتار و تیز رو تر از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیور و بتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص است بر آن
که خود را بران رساند و بول بران کند و لهذا پلنگ زخم دار را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بران رساند
و بول کند بران و از خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالاتر از خود نمیتواند دید **طبیعت گوشت** آن گرم و خشک **افعال**

افعال و خواص آن عصارهٔ الراس بیه آن بهترین طلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل و النقرس و امراض بارده و بدستور تدهین بدان
و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم عصارهٔ النفض قطور مقرر سر آن با آب چرچیر و زنبق و حب جلیل مقوی و محرک جماع بدستور حمول آن در روغن زنبق
و جلوس بر پوست آن مسکن **...** الجروح و القروح و الزینه طلای مطبوخ بیه و گوشت آن با آب و زیتون جهت الخنفه جهت ازاله رخصها و شری و حرار
بید و طلای خون آن نافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهرهٔ خشک آن با حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد
خود بیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نکند و چون انگشت در یک آن او دو پلنگ بگیرد بر دو بجای بجیس گردد که قدرت بر حرکت او را نماند که شخص اگر خواهد
آنرا بتواند بگیرد و تجربه بسیار محب جمر است چون بدان رسد لی اختیار آنرا ببوید و طلاء و ابهام موی آنرا چون در خانه دود کنند گربه دم بگیرد از آنجا
و جو از درخت مر بگریزد و عصارهٔ زهرهٔ آن سم قاتل و دو دو دانگ آن در ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن به شیر تازه دوشیده و بعد از آن تریاق
و طین مختوم خوردن است و بیاید تدابیر زهرهٔ اسد خورده است که مذکور شد **نمل** بفتح نون و سکون میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه بهندی
چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتا و کنیرا نامی چهار نقطهٔ هندی و ترکی قاریچه **ماهیت** آن از جملهٔ حشرات و قوت نشائیه آن غالب از حیوانات
دیگر و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه بزرگ سیاه را بری و دست و پا بلند آنرا نمل فارسی بفارسی مورچه سوار و کوچک آن را بلاری
و کبار برنده را اطبا بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هرچند بزرگتر شود پردار میشود **طبیعت مطلق** آن در سوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن با قوت سمیه خصوصی کبار آن الاذن مهر پارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح
و طنین است الات التناسل چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم اوقیه روغن زنبق یا روغن زنبق انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن
و حوالی آن لغایت محرک باه مایوس رافع ضعف مورث صلابت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند الاورام و البثور طلای مور مقابر با سرکه رافع
خنازیر الزینه طلای سحوق آن مانع بر آمدن موی چون با زدل قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و نیز اکبار سیاه آن جهت برص و بهق
سفید مثل و تخم آن با مهره روغنها سفید نمود و مانع بر آمدن آن النهشه از عصاره خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقر مصلح آن عسل
و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و زرنباد
چوب خیزران با آب و تخم آنرا چون بجورند بحر یک ریاح شکم الطرف بعمل بجای نماید که سنبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرما
الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن حبس النفس نماید و النفس نکشد مورچه در آن
نخواهد رفت و هم که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهرهٔ گاو و نر بگریزد **نموس** بفتح
نون و ضم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است **ماهیت** آن حیوانی است بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگ آن مایل بزرد
و با خطوط سبز و سر آن کم و موی بسیار و چرب بحدیکه منقطه آن شود که گویا چرب کرده اند و فوست علتی است که در سر بهم میرسد بنابر مشارکت
در بین و صفت مسمی بدان گشته و مرغ و موش شکار میکنند و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد و در وقت غیر مستی بهیچ دیگر
و ترکان ماوراء النهر آنرا الاکچه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود **افعال و خواص** آن امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان
رافع جنون و اکتحال زهرهٔ آن با سفیدی بیضهٔ مرغ رافع دمعه الزینه طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب طلای پیه آن و بدستور موی سوخته
آن با روغن رافع بهق سیاه و صاحب التواص ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود باشد و در شرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته
بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آنرا ببندد حمی باز عود نماید و مفارقت ننماید **فصل النون مع الواو**
نوار ریش بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة القدس و سواک العباس و سواک المسیح نامند
ماهیت آن نوعی از نبات است شاخهای آن باریک و بلند تا بقدر ذرعی و برگ آن ریزه و مستدیر بر جمیع اجزای آن زغب باریک

وگل آن زرد و چون شبلو و طعم آن تند و خاران تیز مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در روم جالب کثیر الوجود و منابت آن اجام طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی‌ترین اجزای آنست افعال و خواص آن مجفف و قابض اعضا و لصدر آشامیدن عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب جید بل للسموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته‌اند مصلح آن بندق مقدار شربت آن یک مثقال الاعضاء ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعضا مجرب دانسته‌اند و لهذا آنرا شجرة اللصاق نامند و طبیخ شگوفه سائیده بر جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب و ضماد بیخ آن تر آشامیدن ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال مهمله و آخر راء لفظ فارسی است و بهندی نوسادر و بلغت یونانی سال ارمونیاک نامند و تازی بلحاظ صنعت موسوم بعقاب و کریت الدخان و ملح النار و بلسان اهل مصر نیز ملح الاسود است **ماهیت** آن جرمیست سفید شبیه بشوره قلمی شفاف میباشد از معدنی و از مصنوع معدنی آنرا اسعد نیز گویند بلاد حاره مانند جبشه و زنج است قطعها آن مانند شوره و مالی آن احسنست که چون سبک بدان زنند کف کند و اگر جوشانیدن آن قطعها سفید زرد آن ابسته گردد و التهاب کند و در نواح صفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات متعفن بتصعید بعمل می‌آورند و احیانا قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر زنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا مثل آن زاج زرد و لاری و عشر آن نگار تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای آنها خشت های پخته را و دو عدد ساده سر آنها را بر هم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالا کوره صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن اخذ می‌نمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم سرمه اعضار العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید الفم غرغره آن با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده و الصدر آشامیدن آن رافع حرکت سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن فضله انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیا مجرب دانسته‌اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال المجروح و القروح ضماد و دند و آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع حرکت آنها الزینة طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیة مفید و با روغن کنجد جهت جرب الخوص با یا شیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بخور آن باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند المضار بسیار درهم آن کشنده است بتقطیع حشا و اداء آن قی نمودن بشیر و روغن و تنقیه‌های امراق و بعد از طعم جرجیر زدن است و سایر تدابیر زنجبیل در تحقیق خورده **فصل النون مع الهاء** **نهما** بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف **ماهیت** آن اسم هندی درختیست کوهی ساق آن مرتفع و بقدر یک قامت و بار جبی مایل بزردی و شگوفه آن بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سده و زکام و بدن سفور نجور آن النفض و الصدر آشامیدن آن بالقدیم و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و عرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینة آشامیدن ضماد پیده آن با موبیز دلبع از آن بادام خوردن مسمن بدن الخوص چون یکدرم آنرا با عفونت و انگشت نیز در بار جه کبودی بسته در چاه اندازند در تابستان تا دو روز بدان گیرد و چون در حریر سرخ بچیده و به بازو بندند بدر رفع سحر و چشم بد کند لهذا

فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه **نیده** بفتح نون و سکون یاء و فتح دال مهمله و الف عصری است بفارسی

بفارسی سمنو لوا و سمنی بیا نیز نامند ماهیت آن ازاغذیه معروفه اکثر بلاد دست شیرین ولذیذ میباشد دستور ساخت آن آنست که گندم جید را
صاف نموده در آب بخیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی وغیر آن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بر آن می اندازند و نیز
بر آن آب میپاشند تا آنکه ریشه بر آورده سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت سبز آید آنرا بریده کوبیده آب آنرا فشرده صافی نموده بدستور قدیم آنرا صافی
آنرا در دیگ میکنند و باتش ملایم طبخ میدهند قطعات یخ بدفعات در آن می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول
میان عوام است آنست که احیانی آنرا با سه چهار وزن آن آرد میده خالص دیگ بزرگی طبخ مینمایند به ملایمت تا آنکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف
شود و بعضی مغز بادام پسته و گردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ دادن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج
زمانی سر آنرا استحکام نموده دم داده در ظرف بر می آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عوام اکثر بلاد این با طهارت و پاکیزگی و حسن عقیده
و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها درست مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان ایشان جابجا میفرستند **طبیعت**
آن در اول گرم و در دوم خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل طعم عصاره آن الاسن السعد و الفذا جهت رفع صعود بخار بدماغ
و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع لمضار ثقیل و دیر هضم میباشد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه آنچه با بادام و گردکان
و پسته در آن اندازند و ثقیل تر **مصلح** آن سکنجبین و کاسنی است **منجا فلی** بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا **ماهیت**
آن صاحب جامع گفته از جمله میومات وغیر منجا فلی است و بر شاخهای آن میخچه برگ میباشد و برگ آن شیردار و لعابت مجفف لی اللذع و بجدت
افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و سپرز و دو سپهال و بهری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و دو جنس مفید و عصاره
طبیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه البوالوسات است **نیل** بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی است و آنرا العربی نلنج نیز نامند **ماهیت** آن اقراص
و حبوب است بشکل جوز و تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و شهبه مسهور به بیول و نواح آن باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که
آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کیم مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی سمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی
میباشد نبات بستانی شبیه بکتان ساق آن منشعب شعبه باریک و برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن ریزه مائل بسرخی شبیه تخم خرنوب و از آن بزرگتر
و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و لی التخم و بهترین آن صافی براق تیره رنگ لاجوردی است که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه
در قصبه بیانه که قصبه ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا در رنگ نمیشود و لیکن از ده دوازده سال
که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتهی ها برای تیاری نیل
تا کنون ساخته تیار میکنند بسیار خوب رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و در جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردم
حنا میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبر آباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از آنجا خریده باطراف
میبرند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و
نزف الدم و قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن اقوی تجفیفا اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن و عضد الصدر
و الغذا و ضعف آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده
در ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و شوصه سوداویه با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت هموم و خفقان و سحج و با زهر
جهت سپرز خصوص که از آن و با خیار شنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال
نماید و چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات
کهنه برای سرعت جذب حدت آن و طلای محلول آن در آب گرم نموده باشند جهت تسکین وجع نوبت سپرمو تر و با نیم وزن مرداسنگ

وغاری از روغن گل سرخ و موم جهت اکثر از تجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر مقرح
جید بل جهت اندمال جراحات و از ابدان صلبه بستانی آن ابهر و جهت قروح نیز برای تخفیف قلت جذب صدیدیکه دارد جهت قروح کهنه با عسل جراحات
عفنه حرق النار و بدستور آن بار و شیلم جهت اخراج خار و پیکان از آنیه جالی کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام و بثور
ضماد آن جهت تحلیل ورم زهره و کل اورام در ابتدا و جهت جراحات مقرریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن …
ثلث آن مامیثا ست و دستور اخذ رنگ آن است که بکوبند و در آب یک شبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند و جمع کنند و در آب آن
و در زیر آن آتش ملایم کنند و بهم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آنرا بگیرند و استعمال نمایند در رنگ ثیاب و غیر آن نیلج بکسر نون و سکون یا و فتح لام
و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ صعتر و بزرگتر و بر زمین مفروش و در حوالی …
کثیر الوجود **افعال و خواص** آن و دهن معمول از آن جهت … چشم … نیلوفر بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندیست گویند اصل آن
بوده که بنا بر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هر جا که نون با با موحده ساکنه جمع شود آنرا با میم بدل میکنند مانند دنب و سنبه آنرا با میم بدل کردند
و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شد و در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گشته **ماهیت** آن درختی است عظیم هندی معروف و مشهور برگ آن
باریک و مشرف و نازک و اندکی از برگ انار بزرگتر و لطیف تر آن زیاده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندکی با عطریت و خوش منظر و ثمر آن
سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور و اندک طولانی و سیاه و تخمهای آن زرد و رنگ تلخ با اندک شیرینی … که الحکیم میر محمد مومن شارح تحفه …
که آنرا در اصفهان سنجد کرجی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است چند آن اصلی نه دانسته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد …
عفیفه و مستعمل اکثر برگ تازه است **طبیعت** آن نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل **افعال**
و خواص آن محلل و منضج ضماد الراس بخور برگ و مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و نقوع و عصاره برگ تازه آن …
و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از آن و مضمضه با آب برگ تازه آن یا با آب مطبوخ آن
تقویت لثه و درد دندان نافع و ضماد آن … و آشامیدن آب برگ تازه و مطبوخ آن و یا آنکه برگ آنرا سائیده و گرده نانی پخته در آب …
آنرا شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تنقیه آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن
بقدر دوازده مثقال … و آشامیدن ثمر آن یک مثقال حابس اسهال مزمن حکیم میر محمد … در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم
و تر و ملین بطن و رافع جذام … الاورام و البثور و الا ماسیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف …
کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش ملایم گذارند که بخار … طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز بسته در زیر …
گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره و رطبه و بارده و تقیح و ماسیل تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده آن
با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور با گل که شکر سرخ تیره مایل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون …
آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده …
بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن … جهت
قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا … روغن … دانسته اند و صنعت آن … و حلوای …
در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته بمقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که …
نامند اما صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند در روز با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا … عرق کشند …
… بیاشامند و از عقب آن … ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا …

و یکروز بازاده بحسب حاجت و مرض و از نمک ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و تعقیر آن نقرس
و نزول آب در هر عضویکه باشد و قروح مجاری بول و اورام حنجره و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بستور آشامیدن و لطوخ مذکور جهت امراض
مزبوره روزی دو تولد بدستور مراتب پرهیز نیلوفر بکسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپل هندیست
زیراکه نیل بزبان هندی بمعنی آب و پل بمعنی گل است و بیونانی نمفیا و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العرائس و بزبان بنگاله سیالوکوئین نامند
و بربری آنرا ابصر عرائس النیل گویند ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش
آن بارست بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها تا بدو تا دو برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب الوان
میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بعضی زرد رنگ نیز ولیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین
سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نمی سخت و در میان آن زیر و بعد از ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی و در جوف آن تخمهای
کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و مبادی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم و شبیه
داین آنها بهای سنگی نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل
آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن
تا یک سال باقی میماند افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و عطش و صداع الراس الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و
دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سینه و نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهر
و باطنی حاد و شاداب و حمیات حاده است و حب آن تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده سازند جهت تقویت دل و خفقان موثر و نگاهداشتن قدری از
بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و لطوخ گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضا و الرعاف و حمیات تا آشامیدن گل آن و بیخ و
بیخ آن جالب اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش
عود شیرین و آشامیدن گل آن تنهائی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت حادری و حصبه و جدری قبل از بروز و قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست
و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم
آن تا سه درم و در مطبوخات تا بیست مثقال بدل آن بنفشه و خلاف و یا خطمی سفید بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان
منی و ضماد آن جهت دردها و مقعده و مثانه و ورم طحال معتاده آزموده ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل
جهت داء الثعلب و طلوخ آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن
بند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و در مثانه و در حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است
شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن گیرند گل نیلوفر
تازه یکرطل در چهار رطل آب بجوشانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و بالنصف وزن آن
از نیلوفر خشک مرتبا نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات و دق و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار
نافع صنعت آن گیرند گل نیلوفر تازه دو یا چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی
جهت روی آن تا بیان نگاه دارند عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند باب بیست
و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف واق بفتح واو و سکون الف و قاف
ماهیت آن سرمه‌ای است آبی که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کنار آن چهار خار و موی

مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب شبری و ترکان با زلف حضار جمع نموده بر سر میبندند و آنرا بترکی [illegible]

و از حضار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صید آن اتفاق باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن

گوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر در رفع فالج مطلقا حتی بخور بر آن در دزا الو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصبی

و گوشت نمکسود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است و مضر صدر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین

ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است **فصل الواو مع الجیم** **ملاوج** بفتح واو

و جیم و او را عود الوج و بیونانی اقورون و بلغار اگر ترکی و بهندی بچه نامند **ماهیت** آن نباتی است که در قوت قریب با برسا است و در آبها

میروید و مانند برگ بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس نازکتر و عریضتر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که

زنبق باشد زرد مایل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن مابین سفید و سرخی تند طعم با حرارت و حراقت و تلخی

و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زراوند دراز است و اقسام میباشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبو برگزیده است و مستعمل بیخ آن

و جالینوس گفته که تشبوبیت و در سنبل بیرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و مفتح

و قاطع بلغم و محلل ریاح و تریاق سموم و مفتح سدد الصدر والراس و الغذا را شامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سایر فضلات و جهت فالج

و خدر و سهر خاوه و لکنت زبان خصوص خاییدن آن و در دهان نگاهداشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون با ایشان اندک اندک بخورانند

و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بعید الاکتحال آن جهت رفع بیاض غلیظ قرنیه و جلای البصر و ظلمت [illegible] از رطوبات نافع خصوص [illegible]

تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعضا و دماغ و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه

بارد و تقویت معده و جگر بارده و نفخه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر و امعا و سپرز و مغص و وجع امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین

گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و سیلان

اطفال نافع و در رفع کبر آن و فرزجه آن با شیر با دیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و طبوخ طبیخ آن جهت درد رحم و سموم آشامیدن آن جهت

سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله بهمه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و مضر سر مصلح آن [illegible] محرق و حیون محرور [illegible] مصلح

آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع

[illegible] زراوند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و الصفار بیع وزن آن قرنفل و عود هندی الرنیه آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و بلسو ضماد آن

جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و خواص

و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت

نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و بهر دو در

قرابادین ذکر یافته **فصل الواو مع الدال المهمله** **ملاودع** بفتح واو و دال و عین مهمله **ماهیت** آن از جمله اصداف و حلزونات

است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی لیخک و در دیلم کلاجک و باصفهانی کسک و بهندی کوڈی و نوع

کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و پوست آن زیاده از سایر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم میرسد بهترین آن

بحری آنست و شیخ پهن و پیچیده بود **طبیعت** آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سایر اصداف **افعال و خواص** آن مدر مائیت و جالی و جهت

عسر البول حصاة نافع ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و نشاف رطوبات اعضا الظاهر و طلای سائیده کوڈی ارزد بر پشت زنبار باعث ادرار

بول و رفع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع لعیبن اکتحال آن جالی بیاض عین و باخشت [illegible]

حارت البصر الزنجية والاورام وغير با ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و لسقف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و بالیدن سفوف
محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه ضماد و محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کودکی از استعمال
آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو اندازند جوش میخورد و چرک گوش تنقیه میدهد و دفع که لعل آرند دفع خواهد شد [illegible]
مسحوق غیر محرق آن با سرکه بمقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعا و منع نزول آن قبل از العفن لمضار مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا نیم درم ست **فصل الواو مع الراء المهملة** ورد بفتح واو و سکون را و دال مهمله لغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است
و بعربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گلسرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوش رنگ و خوشبو و سرخ
کمرنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است
ورد ابیض بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن ریزه زرد
رنگ و تند بوی درخت آن بزرگتر از نسرین **ورد احمر بری ماهیت** آن گل درخت و ایک است و سرخ غیر مضاعف **ورد احمر بستانی**
بفارسی گلسرخ نامند **ماهیت** آن معروف و در اکثر بلاد میشود و بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم [illegible]
شیرین است و برای تداوی غنچه تمام ناشگفته آن بهتر که قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل
آن که اواخر دلو و اوایل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن ماهی کنند یا خاکی سفید که آنرا گلی نامند و غیر آن از مصالح نهند و آب باری و ترتیب
نکنند گل نمیدهد **طبیعت** آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل البته با قوت
قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و ترشی گفته و در یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد **افعال و خواص** آن مقوی قوی و ارواح و
ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی آن اکل
گرد و تازه آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضا الراس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن
جهت غلظت اجفان ضماد تازه آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان
و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس کافور و بوئیدن آن مقوی دل و دماغ و ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها
مصلح آن کافور در محرور المزاج [illegible] اعضا الصدر و الغذا و النفض آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم و مقعده و رفع نفث الدم
و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات حاره خصوص غنچه و عفص آن و گویند ده درم غنچه تازه آن بحلیب
عمل مسکیند ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن ضماد تازه آن جهت ورم معده و خفقان و بطبیخ آن جهت قروح
امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوشبو و تنگی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح والاورام ذرور
خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم ابله و خشک نمودن آبهای آن و ضماد تازه آن جهت تاکیل و پیچ جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد
و در دیا نهیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و تشنگی اعضا الزینة طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق ضماد تازه آن جهت اخراج
خار و پیکان از بدن و حرازه و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و سنون و ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مضر باد موثر
تشنگی مصلح آن حب الرمان و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن
و ربع آن مرزنجوش عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات دلت شود مفید و قبض
و لیس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض البطن زرور و لعبی دانهای ریزه که در وسط گل آن میباشند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و ترف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با [illegible]

آن بساید و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و تضییق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است و در افعال مانند دانه آن است

از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زر ورد عبارت از غنچه ناشگفته آن است و جهت مشابهت آن به زر یعنی تکمه پیراهن لعبی و لکن

و بعضی مشهور نیز برای سیاه گل است مستعمل در ترکیب نیز همین است و جلنجبین آن و در افعال قریب به برگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف

و روغن آن که برگهای گل تازه را بی اقماع آن از دور روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد

افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل گرفته با روغن کنجد

و یا زیت بوزن آن به آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی **افعال و خواص** آن

رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الرأس لطول آن تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت

دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بستور طلای آن با سرکه و تلخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و

قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در دهن در رفع غثیان و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حاد از اکل خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل

لزج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح امعاء و سحج و مغص و تقویت اعضاء و تسکین اوجاع و دفع زحیر و بستور تدهین بدان حقنات

بدان جهت قرحه امعاء و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و لطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده و لزجه القروح و الجرح

والاورام تدهین بدان رو یانند و گوشت بر زخمهای عمیقه و مخففه رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیداب بعضیه مرهم جهت

سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه بادزهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آنکه خورده و زرنیخ و ذراریح و امثال

اینها آزموده با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن ... و قیراط آن لبوزان آن روغن با بید دیم وزن آن روغن بنفشه و یا الورد

که بفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی و مائل بسردی و باسته قوت حرارت لطیفه متفشیه و رطوبت و اندکی قوت قابضه و بعضی سردی و تری

بسیار غالب است **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و قلب و تیم معده و قوتهای بدنی اعضاء الرأس الصدر و الغذاء آشامیدن بتکرار آن جهت

عوارض حادثه از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعاء و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با نبات

باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و قطور آن جهت درد سر بارد و تلخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی

و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باده و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات

مقدار شربت آن تا بیست و مثقال و آشامیدن گلاب مکرر بتقطیر شود و بقدر دواء و قیمه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی و مرکب و جوارش و حب الورد و دهن

باقسام و شراب و عرق و غسول از خواص آن نیز با انتهای ... گل شکری ... معجون ... در قرابادین کبیر مذکور شد و نوعی گل سرخ

مضاعف که در اکثر بلاد خشبو باشد و بنگاله مشهور است ... گلاب ... گل ... و در بعضی کمتر بوی و بسیار ضعیف

و ناخوش نیز از جمله و رد احمر بری است و ورد احمر یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خار دار و گل آن زرد غیر مضاعف خوشبو

و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید و گلنگبین جهت اگر برگ آن مفرح و مقوی باه است ورد اصفر بستانی این نیز نسرین بستانی زرد است

و درخت آن بقدر گل سرخ و بیخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل بسفیدی و در قوت مانند گل سفید بستانی است ورد الحماق بفتح حاء مهمله و میم

و الف و قاف و آن را ورد الحمار نیز نامند و بفارسی گل رعنا و بشیرازی گل قحبه خوانند **ماهیت** آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل

آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ و بیرون آن زرد و زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بیخ آن بعضی خوشبو

میشود و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن گرم و خشک و بیخ آن باده **افعال و خواص** آن محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی است و **رد مفصل**

الواو مع الراء المهمله بفتح واو و سکون راء و بعد آن لام ماهیت آن ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد ... تا بیست سال

گل و ثمر میباشد و تخم آن تنک نخود و بعد از رسیدن آن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مایل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و میسایند و آنرا
از بین می آورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب بدان رنگ میکنند و بهترین آن نیز تازه زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی
نامند و سرخ بیرو آنرا کهندی نامند زبون تر بود و تر دلبعضی گرکم بیخ نبات آنست و صلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا جی است
مانند ماش طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و ریاحی و مهیج و مقوی باه
و مفتت حصاة الزیتیه طلای آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت ضیق البروح و القروح
و جهت جرب و حکه و سعفه و قوباء و قروح نافع السموم مقاوم همه سموم مقرریه مصلح آن مصطکی کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن
زعفران و بنصف آن سادج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه است و معین بر جماع ورشان بفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف
و نون بترکی الافاخته نامند ماهیت آن از جنس کبوتر صحرائیست و از آن بزرگتر و از دجاج کوچکتر مایل بسیاهی و مطوق طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائیست و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشک تر از آن جهت فالج و برد گرده و مثانه و
تحلیل ریاح و چون در روغن بجوشانند و مهر بچه طلا نمایند دافع آن تشنج و مرض اطفال بعسر الهضم و مداومت خوردن آن مورث سوء حلق و حبس بطن
مصلح آن در محرورین سرکه و در مبرودین نمک اندکی نخود و با آب بجوشانند و در هنگام نیز سریع الخروج میباشد از شکم ورل بفتح واو و را مهمله
و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوی الضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگتر از چرذون و سر آن کوچک و دنباله
آن دراز و از دنباله مرغ قوی تر دلوست آن سیاه و خشن و ابلق مخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم
گفته اند و سرگین آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن قائم مقام سقنقور است در همه افعال و مهیج و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب
پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بجوید و چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد و الزیتیه تدهین بروغن زیتون که در آن
جوشانیده دشته تا مهرا شده باشند رافع آثار جلد و مجلی و حکه و داء الثعلب و قوبا و العین اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین بآن رویانندهٔ
موی در داء الثعلب و جالی منیخ و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن بیه و گوشت آن و مالیدن پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث
نحیفی عضو بدل بیه آن پیه سقنقور است فصل الواو مع السین المهملة وسخ بفتح واو و سین و خا معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند
ماهیت آن معروفست که فضلات متحلله خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز
زیاده میباشد و مطلق آن مراد چرک بدن انسان است طبیعت آن گرم و خشک بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلاد مختلف میباشد آنچه قریب
بناخنهاست گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث
بیهوشی و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن بالعضی ادهان مناسب جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و در حسن با موم روغن جهت تحلیل
اورام پستان و زنان و شقاق و جوششها و در و خشک سائیده آن جهت تشف قروح و سحج و با اندک حب السمنه ضماد آن جهت نهش افعی و بدترین چرک
گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد
یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار حمام جمع میشود و سرد و مقرح و محلل
با اعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النساء و با مراهم جهت تحجیر زخم نافع است وسخ الکوایر بفتح کاف و واو و الف
و یا مثناة تحتانیه و را مهمله ماهیت آن چرکی است که یافته میشود در کوایر نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی موم
نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بره موم است و بهترین آن مایل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن سبز آنست
طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا

و جاذب رطوبات و مخارج از باطن و دخیر کیسه ضرر سقطه قائم مقام مومیائی است و وسخ الحمام جهت لفاحات نافع و مانند وسخ مصارعین است فصل الخاء مع
الشين المعجمه ﷲ وشق بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است ماهیت آن بوستین جیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ
و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از رنگ شیر کمتر و در بنگاله آن را ملنگ تومول نامند و گفته اند شبیه روباه است و در ترکستان هم میرسد و گفته اند بری
و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و بعضی نادر طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه
و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و سخن بسیار و زائل کننده بلغم مقوی گرده و باه و معین بر آن مصلح عمال گرده و مثانه بهر
بارد و مداومت لباس و فراش و جلوس بر آن جهت امراض و نقرس مجرب و جهت مبردین و مشایخ نافع و مضر محرورین و شباب و زمان حر و مرقق جلد و مهیا
گرداننده آن از برای قبول آفات از سرما و هوا و موی سوخته آن جهت جراحات غر منه نافع است و شیح بفتح شین داد و کسر شین و سکون یا و جیم لغات
آن ریلیو را د نامند ماهیت آن نباتی است معروف و میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در رو شبیه بجوی الیهود و چوب آن بسیار صلب
و از آن نیز دمیبا زند و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گرد و شبیه لیسو طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفونت
افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا و شامیدن هم مثال از بیخ خشک سائیده آن با سفیده بیضه جهت شکستگی عضوهای مفدر و ضربه و سقطه و
فسخ عضل و ... و ... نافع و ... از رفع معطیب و جلوس در طبیخ آن باندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن کو اسپر
منعقد و مفید است فصل الخاء مع العين المهملة ﷲ وعل بفتح واو و کسر عين و لام ماهیت آن اسم لقرحیلی است مطلقا و جمع آن وعول
و اوعال آمده و بعضی گفته اند بهتر از ایلی است ... آن جیوانیست بسیار سیاه و رنگ بقدر جاموس کوهی و نوعی از ایل است و تبرکی جوید و در دیلم شوکا نامند طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسیل الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلا و مفید ...
سوزاننده خون و اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن گریزاننده هوام بخور آن و چون بخشکی
برده شمند و یا ضربه و منعقد و یا جدری دمار آن سحید و باشد در پوست آن اگر گرم جلا نمود و شند بچسپد الم و وجع آن زائل گردد و ورم نکند فصل الواو
مع اللام ﷲ ولنج بفتح واو و لام و بای موحده ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن
شبیه ببرگ زیتون بسیار سبز مائل بتیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و بعضی اماکن شبیه برگ مورد و آن
شیردار است که شجرة الراهب نیز نامند ... است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مفتح و مقوی و با قوت مسهله و مخرج
اخلاط لعفنه و منقی بدن و گویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقی صرف میباشد بدون قوت مسهل
و اگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می آورد و سقط کرم شکم است مقدار شربت
آن یکدرهم و زیاده بر آن کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و انیسون و آن نبفته جوشانیده و شیند بدل آن لاله است اولی اجتناب از استعمال آنست مطلقا

باب بیست و نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است ❀ فصل الهاء مع الالف ❀ هار سنگهار بفتح ها
و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندیست یعنی علاقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی
علاقه گلها که در گردن اندازند نامند و سنگهار زینت و آرایش را گویند ماهیت آن درختی است هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود و ساق
آن مربع الشکل از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن است و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی
و کوچکی و سبز و تیره و خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک یعنی مشرف یعنی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید و رنگ
شبیه بگاو زبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن انبوه شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت در سر آن برگهای سفید شش هفت عدد
ریزه شبیه بگل یاسمین و اهل هند غنچه های نیم شکفته آن را از ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شکفته آن را از ساق زرد آن جدا

۶۳۸

جا اسفناید و فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو
میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانیده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مایل بتدویر و از میان اندک منحنی
و مایل بزردی و تیرگی و در علاج خشبی نازک و مستطیل دراز و بیشتر برگ و تخم آن است **طبیعت** آن سرد و خشک با قوت قابضه **افعال و خواص** آن آب
برگ نازک نورسته آنرا بمقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل ترکه هندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب
و سرکه [?] میشویند جهت رفع جرب و میگویند شربت است استعمال جهت حمیات احتباس است و نباتات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر
در حرف الکاف ذکر یافت **باسمونا** بالفتح با الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف ولغت بطی است **ماهیت**
آن نباتی است ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسپنده و منشعب شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم سپید
و هرچند در زمین فرو میرود و بار بکثیر میگیرد تا القدر [?] میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مایل بتندی **طبیعت** بیخ آن در دوم گرم
و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب
و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید البیضه [?] دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه
منعقد از ان قبول صورت انوثیت میکند و جلوس در طبیخ آن و بستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و دیگران بعضی تعلیق آن در بازو
در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است **فصل الهاء مع الدال المهملة** … بفتح ها و سکون دال و فتح یاء …
و نادر صفاهان آنرا خرخار و شیرازی … و هندی سروالی نامند **ماهیت** آن … بقدر باقلای خاکستری رنگ و گوشت
آن سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر چوبهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن …
بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بستور طلای آن با مرهم الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل … گرم در گوش مسکن
درد آن و رافع کری قدیم و جهت النفس چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر
نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن حجر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و بطور رطوبت آن و احلیل رافع حرقة البول و بستور …
فتیله الدود و بدان الحمی … تعلیق آن در پارچه کتان … امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند … در میان هر دو دال مهمله … سلیمانی نامند
آن مرغی است منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء العین اکتحال بزهره …
آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء النفض … آن باشت جهت تنقیح سدد و رفع … قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه و دل آنرا چون
خشک نمایند و نرم سوده با طلا … تقویت باه نمایند … زهره و خون آن جهت بهق و سعفه … تاریک …
برص … مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی و ذبح یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه … روغن آن …
الخواص تعلیق چشم آن بر … باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آن فراموش شده و تقویت حافظه و بر … جذام
هر چند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان …
آن جهت … بدگویان و دوستی شبان و تعلیق … بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و دوام … التعلیق …
آن جهت … ناخن … پر آن در حریر … بسته در زیر سر … جهت الفت میان ایشان … وقتی که قمر در سنبله و نظر
دوستی با زهره … باشد و نگاه داشتن آن … جهت نصرت بر خصم و بخور بر آن جهت … سحر و جنون و دیگر … هوام …
دیگ … بخور مغز آن در … باعث آن است که … نزدیک آن … خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی که …
و جنون … آنرا خشک نمایند … خلط کنند و با روغن کنجد تازه … سیاه و مجعد گرداند و چون …

در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهمله** **هربلی** بفتح ها و سکون را مهمله و کسر

موحده و یا بلغت هندی است **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب گوید بیخ نوعی از محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مائل بسیاهی

و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه چهار **طبیعت** سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله **افعال و خواص** آن بمقدار

نیم نخود آن کشنده به اسهال مفرط و قی و مغص و سوزش و حرارت بواطن و تشنج یابس و تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت

حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانگی از آن کشنده است لعوارض مذکوره تدبیر آن نیز به دستور آن

در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را التی و اسهال دفع میکنند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام کوبیدن

بیخ آن باید که بصورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد والا تورم میگیرد **هرطمان** بضم ها و سکون را و فتح طا مهمله و میم

والف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت** آن حبی است شبیه بحلبان که خلر نامند و در میان جو و گندم و هم میرسد

و بعضی جو و حلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مائل بسیاهی است و حلبان سیاه و مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر

آن در غلافی منقسم بدو صنف **طبیعت** آن در سردی معتدل و مائل بخشکی و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل و رادع و عصاره آن الصداع و الغذا

اشامیدن مطبوخ آن با روغن بخیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن و ضماد آن جهت ردع و تحلیل

اورام حاره در ابتدا نافع و ضماد آن ثقیل بطئی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی در روغن بسیار و دیگر آن لیمو و سفرجل و اگر در خمیر معکرا ماندن

خوردن حلوات باعث تر دل آنست **هرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آن را قرنوه نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند ثمر درختی است

کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه به بوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم

و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل بخار الراس و الصدر و الغذا و بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت استسقا

حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست

و نگاهداشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن بیخ آن را چون چهل روز میان شراب یا سرکه تا رسیدن نگاه دارند بسیار سیاه میگردد و بجهت نگاه داشتن

تفرقه توان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفوری** بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون واو و کسر را مهمله

و یا بلغت هندی است **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و بعد شکفته درخت

باریک و در دو صف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه و صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خام سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد

و آن را میخورند خام و پخته و مخلل آن را نیز ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و تر در سوم **افعال و خواص** آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و

حرارت و مولد بلغم است **هرلسیه** بفتح ها و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع

از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است

طریق ساختن آن گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن

بریان کرده در آن داخل کنند و با هم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل را کوبیده درست در آن اندازند و نمک

و وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لازم نیست و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند

و طریق تناول آن بر هیئت است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده و روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده

بر آن پاشیده با نان و یا بی نان تناول نمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند

و از عدس با پوست و نیز گوشت نیز هریسه ترتیب میدهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب ریحان صعتر کوبیده تناول مینمایند

۶۴۰

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه
و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد مصلح آن در محرورین در مبرودین انگور و بالخاصیه انداختن قدری انگور در دیگ
هریسه مرق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر فصل الهاء مع اللام هلام بضم ها و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی غذا است
که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن اجزا ساختن و در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بعضی گفته اند بقول حاره و یا بارده را
با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول الهاء آنکه زمانی از آتش برمیدارند و اگر بقول ابوشاره قسمی از فریص خواهد بود و مزاج و افعال
و خواص آن تابع بقول و گوشت است که از آن مرتب مینمایند هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است
و بعربی حشیش الحیه و بفارسی مارچوبه اهل مغرب اسفراج و بفرنگی اسپارگ و بهندی ناگدون نامند و شیون کشمیری راهب ارا نقوش گوید ماهیت
آن نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی آن را ما در مصر دیده ایم ساق آن ندارد برگ آن شبیه برگ شبت و نبات آن بجای و تخم آن
مدور و در حال سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و منقط بنقطهای زرد و در فغان عود و حروف آن نه غلاف و تخم آن شبیه بحب النیل است و صنف دوم
خاردار و این البحیری اندلسی بیرعین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و مانند شیردار و گل این مایل بسفیدی است و گفته اند برگ این شبیه برگ ازاد
است و این مؤلف گفته که هلیون غالبا بیخ درخت انار روید و برد درخت انار پیچیده شود و صحرائی نیز میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم
خشک و بعضی گرم و خشک نوشته اند و بری آن در خشکی غالب گرمی و صحرائی آن از اعتدال گفته اند افعال و خواص آن محلل مفتح سدد عضلات و عروق
و النعم و لبعادر و الغذا و تعلق آن بما میلن آن جهت ظلمت بصر و البداء ای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقاء و مقعده آن جهت
درد دندان و آشامیدن آن مفتح سدد کبد و طحال و گرده و ملین طبیعت جگر و محلل و تفتیح و ریاح و قولنج و غذائیت آن تا ثالث و ضم و تغییر رایحه بول و عرق
و مفتت حصاة گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن بعین طبیخ و منقی تلیین طبیخ ملاحق معده و رافع درد و صداع و مهیج باه و مدر بول و با شراب
تقطیر البول را نافع آشامیدن آن بشرابا مفتت حصاه و زائل کننده علل گرده و مثانه و سموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار
اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و منقی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین
جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن تا بیمه
و همچنین تا بی که در آن جوش خورده و شهد عسل یا بولیس همچنین با آب تازه و جهت آنکه آب اول آن حاد و تسخیر معنی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست
در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج صلاح حیدان مجیت مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ است چون بخورد و تخم
آن مفتح سدد طحال و آشامیدن آن با عسل در عرق النسا مجرب مسنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آن را کوبیده و نرم سوده بر تخم مرغ نیم برشت
پاشیده بگرمی آشامیده بکمال آنکه مسمن بدن است و فرجه آن مدر حیض و ادرار آن قوی تر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آن را خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان و غیر فاسد و کننده فاسد آن
و تحلیل خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است با سانی ای وجع و الم و مضمضه طبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و سعوط طبیخ تخم آن
و آشامیدن طبیخ بیخ آن تنها یا با عسل یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و محلل مثانه و وجع حاد شارسده گرده و مجاری بول و در کلام
مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است فصل الهاء مع النون هندبا بکسر ها و
سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد
و قسام میباشد از بری و بستانی و هر یک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق آن تا بد و ذرع و زیاده
باشد و گلهای ازرق و گل کبود دارد که بزرگ و خوش منظر میباشد بهندی کاسنی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل آن بزرده تر و کبود و تلخی آن زیاده باشد بری و بقل

او نیز و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغییر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند لیس آن هنگام مثل

بحرارت تلخی می‌نماید بحدیکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر میگردد و بستانی از کاسنی و بری از طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازه آن در آخر

اول سرد و تر با اجزای حاره لطیفه که از شستن زائل میگردد و بسبب ترکیب کمال لطافت و لهذا در سریع و طبیعت هر دو منع از غسل آن وارد شده

و آنچه در تابستان بسیار گرم و ریاح آن حاره و در موسم گرمی بهم میرسد مائل بگرمی است و خشک آن مائل بخشکی با قوت قابضه باعتدال از غیر

و نوع صغیر آن از رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری **افعال و خواص** آن مفتح و مسکن تلهب صفرا و خون و تشنگی و عصاره الراس طلای

آب برگ آن تنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از مختصر است جهت

اورام حاره و درد چشم ضماد کوبیده برگ آن جهت درد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه و تنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس

و غرغره آن با خیار شنبر و با شراب شاهتوت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بثور و با آب برگ شبنیز تازه و عصاره آن بقدر رضا و برگ آن با آرد جو

جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حار و اضعاف الغذا و لنفعی آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقا

حار و تفتیح سده احشا و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری

بول گرده و بر خلیل تلخ باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با خیار شنبر مسهل صفرا و با سکنجبین جهت صفرا و هیجان صفرا و تب

و هیجان دم صفرا و حار و حصبه و جدری صفراوی و آب برگ تازه آن را که بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده که آفتاب مشمس نمایند جهت

تقویت معده حار و استسقا و تفتیح سده و رفع بعضی اطریات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با فکر رازیانه

و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و برای آن موافق تر از بری و بستانی آن از برای کبد الحار و آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین

جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تنهائی و یا با تخم کشوث و سکنجبین بزوری و بادیان

و با شربت الکشوث و با بزوری و بیحت اختلاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بائیه و استسقا و سپرز و رفع تهییج اطراف بجرب التموم ضماد برگ آن و سکنجبین طلای آن

آب آن نیز با ریت و با زهر و ادویه کشنده ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و سکنجبین با سویق جهت حل الات المفاصل

والاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حار و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیداب و سرکه جهت تبرید عضو که اراده

تبرید آن باشد بجهت الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر صاحب سرفه که از سبب مادی محترق کبد باشد و محرک آن الاخیند ان مضر نیست

مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک مائل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه

صاحب غفار الاستسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم و **افعال و خواص** آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقا و یرقان و حمیات

صفراویه و سده نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها و موثر در بسیار افعال تا بتابد

برگ آن است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم مضر و اکثر بالطبع و منفی مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین تخم آن تا فار الاستسقام در بحث ورم طحال

نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن لغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری

غذا و مدر بول جهت تنقیه خون و رفع ورم احشا و استسقا و فتح و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت

از جرم سائیده آن از یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا بیست درم است هندبای بری که آن را طرخشقوق و لقلبة الیهود نیز

نامند و بعربی خندریلی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه تر و تخم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار

تلخ **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی **افعال و خواص** آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بعینه

از تر طبیعت قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض و شیر و تحلیل لبن آن جهت جلا یاض عین و جلول عصاره آن نافع اورام حاره

٦٤٢

فرج و رحم و سموم اشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار نافع

جو جهت باد سرخ و پاشیدن آب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قوی‌تر از برگ بستانی و برگی بدل دیگری اند و دستور

آشامیدن برگ بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تپهای دموی و صفراوی و دستور مدرق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون

تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافته و دیگر نوعی کاسنی بری میشود که تخم آن از فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ابتدای

موسم سرما برگهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوصاً برگهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد

در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی میروید و بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه

بدان و هر چند هوا سردتر باشد آن بهتر و لطیف‌تر میشود و از آن در هنگام کوچکی و تازگی بسته می بندند که حرارت آفتابی در جوف آن اثر نکند و برگهای

آن نازک و لطیف گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب به بری است **فصل الهاء مع الواو**

هوا بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو **ماهیت** آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف

بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف‌تر و از آتش ثقیل‌تر است و یکی از سته ضروریه تا گزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروّح

حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب

اکمال جماد است حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثناء در رساله ذهبیه میفرمایند خطاب بمأمون کرده بدان بدرستیکه قوت

نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغیر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود

مرتبه دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح

میباشد تصرفات قوی در امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی **طبیعت** آن بالذات گرم

و تر است و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا

و سلطنت یکی از کواکب سیاره حار میگردد و در اراضی منخفضه غیر منکشفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز بخلاف اینها بارد و هنگام شدت

تابش آفتاب خصوصاً در بلاد صحرائیه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب باد صبا که از جانب مشرق تا نقطه شمال وزد گرم

و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا نقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا نقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل

تا نقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از مزاج مرکب از کیفیات اربعه است **افعال و خواص** آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد

و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر

محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم میگرداند اعضا را و مانع

استرخای آلت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و باعث تب و عسیر

اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور بعکس صبا است و باد جنوب بعکس شمال و مرکب اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد

و تعفن هوا یکی دیگری نمایند و تغیر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و

سوسن و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست اترج و مشک و زعفران و سعد و اهل صندل و کزمازو زراوند طویل

و بخور تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن با اینها و در صبح و ظهر و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و حلتیت و فلفل و مختن

پیاز و عصل و بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوصاً که در آن سیر و پیاز سیر و سوده باشند حتی الامکان از آن خانه حرکت

نکنند و بجای نروند و اگر بالضرورت حرکت کنند پیش از رفتن لیمو که در سیر آلوده باشند در دهان و دست نمایند تا برطوبت دهن ... تدابیر باید که

خوردن مثل میوه‌های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه نخورند پیاز و سیر و خلّ و غذاهای ترش بی‌حرکی بسیل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلاد اگر میتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاق تریاق فاروق و مثرودیطوس جلد و ارخطائی هر یک باشند مگر بخورند و بر شعثا و حلوای رومی نیز مناسب است و فا در معدنی هم خوب است هوفاریقون بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب است و فاریقون یونانی است و هوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی ااما نیطس یعنی صنوبری برای مشابهت رایحه تخم آن ببوی اتیتج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است ماهیت آن نباتی است و سه قسم میباشد و هر سه از تم تلیه بجوست و قسمی ساق آن بقدر شبری و زیاده بر آن باشد برگ سداب بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت جتری و در تو شبیه بصنوبر تخم آن در غلافی طولانی سیاه و در از شبیه بجو و ماده بر منبت آن زمینهای صلب و جرابها و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست افعال و خواص آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح سده و کل از نده اخلاط و لزوجات و جیده حصاة الابن الحدار و لمفض آشامیدن آن جهت کزاز و تفتیح سده معده و کبد و سپرز و ادرار بول و طمث و سهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض الاءت المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم پیهم مداومت بر آن جهت درد ورک و عرق النسا و لقرس و آشامیدن تخم آن هر روز بمقدار بابار العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحمیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن بادنجان کبر است و قسم دوم بزرگ تر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و پر شعبه با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش با خطوط و در بو شبیه بر اتینج طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آن با آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب کهنه از آزرد و مالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بر و نامند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب بزرگی نعناع بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول طبیعت آن در گرمی و خشکی از اول کمتر افعال و خواص آن مسهل رطوبات معده و مجفف بلغم آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و دو درم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصاً با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم سموم و جهت استسقا و قولنج و ریاح و طلای آن بار بت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل فی القیام و قروح نافع المقدار مصلح محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درهم بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن تحکبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن قردمانا نیز گفته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی ارموسه نامند و اقسام است قسمی گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خاردار است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خوض خیابان است که مرقوم است قسم دوم رنگ گل زرد و در شاهجهان آباد و برهان پور آنرا بابانه نامند و قسم سوم رنگ گل بنفش و سرخ نیز میباشد دیگر آن در جمیع افعال قوی‌تر از باغی است هوم بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است ماهیت آن نباتی است شاخهای آن پر گره و تخم آن شبیه بلعبه‌ای شقل و کبک و از آن بسیار مخطوط است و بی برگ و بی بیخ و بار آن شبیه ... ضعیفه و غبار

٦٤٤

وغیر غایر در زمین افعال و خواص آن از سموم قتال است و چون بیگان را با آب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانیکه زخم تیر آن برسد از آن گشته
سموم المجوس بضم ها و سکون واو و میم و الف ولام و فتح میم وضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و آنرا مرانیا نیز نامند ماهیت آن گیاهی
است ساق آن یک عدد و باریک صلب و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شگوفه آن شبیه بشنبلیطرا است
وصاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم نوشته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که محقق شده سموم المجوس گلی است
که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف جعفری نامند و بشه طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد
و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده و مثانه
نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و در گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یک مثقال زیاده از دو مثقال کشنده بجهت قوی و حکیم
میر عبد الحمید مقدار شربت آزاد و تولد نوشته و روغن گل آن که بادنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مار و روغن تیون
جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است **هوفسطیداس** که آنرا هوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طا مهمله و سکون
یا مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند ماهیت آن عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوث است
که در زیر درخت لحیة التیس هم میروید و غیر لحیة التیس است **هلیشر** بفتح ها و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله ماهیت آن گیاهی
بری است و بلندی آن تا القدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شگوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن
چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع **هیل بوا** و **هال بوا** بکسر
و سکون یا و کسر لام و فتح بای موحده و واو و الف ماهیت آن خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم
و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از قاقله اعضاء الغذا را مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است **هوفلسوس**
بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند حسن الحمار است که ابوخلسا باشد و مذکور شد
در حرف الالف مع البا طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض افعال و خواص آن با قوت قابضه و سایر افعال آن
در ابوخلسا ذکر یافت

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یا مثناة تحتانیه است **فصل الیا مع الالف** **یاسمین** بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون هم و بجای یا و بضم میم نیز
و سجلاط نیز و بشیرازی گل شم و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی زرد پشت گل بنفش و بهر یک
سوای زرد بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کم یاب نبات آن ما بین شجر و نقطین یعنی نه مانند درخت
ایستاده است و نه مانند نقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود و آن شجریت غالب و بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد
و ساق سفید آن اندک پیچدار و برگهای آن اندک ریزه و طولانی و مشرف و برد و جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو با قمع
باریک مجوف و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی و امرودی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند
از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بآن و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود النجاصیت و این از جنس شتابی است
که آنها زار و داده و در سوسن مذکور شد و بریان آن اغنیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است و جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند
که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبز تر و املس تر رنگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن صغیر
و گل آن سفید و باشائبه سرخی و بعضی مایل بسرخی بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن از این
عظیم تر و چتری ماند درخت معمور دست و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است و بالجمله طبیعت آن در دوم گرم و خشک تا سوم نیز

گفته‌اند **افعال و خواص** آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن باعتبار الراس و العصب و الفقار و لیفص بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر

بارد و در دفع برقان دماغ و مشایخ و سرد دین را نافع و لطول طبیخ آن جهت صداع و درد سر بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و بار صفرا و در دفع سدد

و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج قسام کرم مقعد و معاد و مدر بول و حیض چون آن را در شراب بنداز

آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع نافع

و جوشش آن لثه و ضماد آن بر ثبت و قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن لسموم آشامیدن آن مقاوم سموم و بدستور ضماد آن

ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی در زرد آن مضار مصلح محرور

بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه گلسرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن

و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن او تی دیدل هر دو یاسمین بری ست روغن آن که ما مذکور در خنگی مرتب نمایند و یا کنجد تقشیر در آن

کمر بر ورده نمایند تا رنگ گلنار سرخ گردد پس سایند و از آن روغن نمایند بسیار خوشبو مستطرمیباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**

مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم است

و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته‌اند جوی

آن را در حوق حنظل سبز مهر البحته یکدرم از آن را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است

یاقوت بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا **ماهیت** آن سنگی ست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان اصناف

میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و لیمونی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین و مائی آبدار صلب شفاف

بیجرم بیداغ و رگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل‌تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ حمرتی و وردی و نارنجی و عصفری

و لیمونیست و از اصناف کبود به مائل گونی و کحلی و لاجوردی و لیمونی آن کمیاب و لعل از تمام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب صاف

و شفاف بیجرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب‌تر ست مگر الماس صلب‌تر کبود آن صلب‌تر از سرخ و سرخ از زرد

لیمونی قریب بسرخ و سفید از همه نرم‌تر و خام که در معادن ناقص مانده و هر یک نامی مخصوص و لعل سرخ را بهندی مانک و چم را که بانگریزی روبی

و زرد را بعربی اسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی توپاز و لیمونی را بفارسی نیلم و بهندی نیلم و بانگریزی سفایر نامند و ماده تکون آن کبریت

و زیبق صافی خالص شفاف براق ست و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز به تفصیل مذکور شد و شنیده شده که در بنگاله در قطعه زمینی

که معدن یاقوت است و در آنجا بهم رسد کسی کلی نمیتواند نمود و خاک آن سیاه در رنگ صلب کبریتی ست یعنی بوی کبریت از آن می‌آید و در موسم

باد و بارش و طوفان و رعد برق و صاعقه بسیار در آن می‌افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت ساطع

می‌آید بحدیکه متاذی میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد و همه فرو شکن بریده میشود و اکثر الجماعه فقرا میباشند

جهت وجود و بجهه میباشند از قطعه‌های یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در سرکار راجه و بادشاه آنجا که مشهور براجه ست میفروشند و به انگریزی نمیتوانند فروخت

زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر به دیگری بفروشند خانه آن را ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب میباشد

بلکه باصناف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نمود که قطعه از آن زمین را حفر نمایند تا شاید یاقوت بسیار و قطعه‌های بزرگ خوب آید چون حفر

قطعه‌های کوچک بد رنگ ناصاف نرم بر آمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر نه نمایند و انچه

از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز ما کن دیگر یافت جزیره بزازیل از ارض جدید است و جزیره سیلان و عجز با که معدن یاقوت و غیره است یاقوت

جبولی آن بخوبی بنکوی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیرها و سیاه بسیار نرم و کمرنگ میباشد و از اقسام آن گفته‌اند غیر سرخ

غبار سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند چون با سفیداب آن شائبه سرخی باشد چون
بر آتش معتدل و ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد تا آنکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و آنچه گریه دود و عرق و روغن مضر لون آنست و مالیدن آن
بر جای سوخته و آب سنباده باعث جلای آن **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول
گرم و در سیوم خشک سفید آن معتدل بگرمی و سردی و در اول دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یکدرهم آن جهت
رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغیر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای
حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت دفع صاعقه [illegible] در رفع ضرر صاعقه و طاعون و درد دندان و نشستن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت
دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغیر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان نافع است
و سکون [illegible] و نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون [illegible] اند کحل آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط
تا یکدانگ معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحده** **یبروح** بفتح یا و سکون با و ضم
را مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی ذو الصنم یعنی صاحب صورت است **ماهیت** آن اسم سریانی جنس اشیائی از جهت خلقت شبیه انسان و بیخ
لفاح و ثمر و اقسام آنست و امر مطلق آن هر دو قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد اکثر اتفاق افتد در آن شبیه بصورت انسان مشاهده
میگردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی را ادنی مشابهتی بصورت انسان است و بخلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی از اهل مختصر
بیخ سراج القطرب نوشته اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم **ماهیت** آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته
باشند و آنرا مهر گیاه و سگ کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از حفر کردن اطراف بیخ آن
ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بلبلاب است که
بزرگی کدو نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ انجبار و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بسیب شامله و گل آن سفید
و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان باشد رو بروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که بهم
مذکور [illegible] ندارد و باوهام که سر این صورت را جدا کنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی بنائیکه در صورت شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی این اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود است در خشبی
اجبار قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا قطیسس یعنی موقولن و بعضی درقیا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب [illegible]
دو صنف میباشد یکی معروف بماده و رنگ آن مائل بسیاهی خشبی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه
و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه به تفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ در عدد دو یا سه بیکدیگر
بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف بذکر و بعضی مردم این را مورلون نامند برگ آن
سفید و املس برگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر حبازی و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه و راعیان آنرا
میخورند و سبات ایشانرا عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و بی ساق و نیز
صنفی دیگر [illegible] برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبری بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی و طولانی و سفید ولی گل و ثمر
و این قویترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود گرمسیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم میرسد
طول آن از یک وجب کوتاه تر و با دست و پا و رنگ آن سفید و بهترین آن قوی فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری
و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده و اقراص میسازند و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشک مینمایند

رود و قوت ضعیفتر از عصارهٔ پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر ریسمان کتانی پیچیده می آویزانند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا
طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف نموده مستعمل میگردانند و گاه دمعهٔ آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا حفر کرده
ظرفی بدان نصب مینمایند تا دمعهٔ آن در آن مجتمع گردد و عصارهٔ آن قویتر از دمعه آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست
که بیخ و زمانه شرف یا در خطی از خطوط شرف متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب از ساعات
اوقات آن **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و یا اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند
افعال و خواص آن پوست بیخ آن مقوی و مجفف مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوا
بهمان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است عصارهٔ الراس العصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب
اندازند بر سکر شاربه بیفزاید و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بی ساق آنست که ذکر یافت
و اکثار آن شربا و شما باعث سکته و گاه شرالی از آن میسازند برای ازالهٔ سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک متر لطوس شراب جلوی اندازند
و سه قوانات از آن می آشامند و گاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا آنکه اخذ نماید قوت آنرا و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیار
از آنرا و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب العسل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک مکیال شراب حلو می اندازند و بعد رسیدن مقدار شربت سیاتوس
از آن می آشامند بر آنکه خدر و حسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصارهٔ آن نیز باعث سبات و حسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با عسل
جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین و ضماد برگ آن جهت وجع چشم و درمها و دمعهٔ آنرا در ادویه مسکنه اوجاع داخل
مینمایند عصاره السعد و الغاز آر و لنفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک ادویه با مار القراطین یعنی
مار العسل مقی مره صفراء و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره صفراء و چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند
گاهی البشبات قوت هلاک مینماید آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از سقط
جنین محفوظ می ماند و حمول دمعهٔ آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و
آشامیدن آن با عسل جهت ابراء بیرون با کاسنی جهت حرقة البول و سموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف احمر آن که
شبیه بصنف ابیض الورق است که با دبر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل یبروج را کسی بخورد اولا اورا اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدن
آن و زوال عقل و حالت شبیه بستان و افیون خورده عارض گردد و تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن و انگم و عسل و تنقیه با آن
و نیز قی فرمودن بجای افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و جندبیدستر و صعتر و مره سفید و شیر تازه دوشیده و جندبیدستر و سداب
خردل و آشامیدن لبن حامض و در صورت کثرت اسهال بمقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون
اصلاح جایز نیست و اصلاح آن قی نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل عائیده و رب السوس و صبر
و تربد و بلیلج و افسنتین و عاقرقرحا و نمک هندی و زعفران و لسان الحمل بیخ است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده
و اعراض دیگر ردیه الجروح و القروح در درد بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الادیم و القبور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر
و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر چهره گذارند زائل سازد و بثور را نیز الالات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن
جهت داء الفیل الزینه دلوک برگ آن زائل کننده برش بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع ... و کلف بدن
...

حالت نماید که ثقل احساس بجبری نماید بسبب جمع حرارت در باطن وتخدیر وتبلید حس ولعضی از اطبای الشانند صاحب آنرا در آب سرد تا انکه شفا یابد بهمه جهات وگفته اند چون عضوی از اعضا بیخ وثمر آنرا با قسطله روغن بان در روغن زیتون یار وغن خلاف نرم بسایند و بر جبهها وروی را بدان تدهین نمایند ونزد یک ملوک روند لغایت مکرم ومعزز باشند و هر حاجتی که رود بر آورد و اگر در چون مجموع آنرا دیا عضوی از ان اشکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق وحرق وصاعقه و دزدان قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک لغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا التعلیق نمایند و بجهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یکجا دگل بشکفته آنرا در کتان بریسمان ابریشمین که بهفت رنگ باشد بجیده بر بغل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیة ملاء متنوع بفتح یا وضم تا وسکون واو و عین مهمله ماهیت آن اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از انها هفت نبات است عشر و شبرم ولاعیه و ارطینیا و ماهوداند و مازریون و منجا قلن که ذوحمی الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند لبعضی یتوعات حاده خارجیه ازین هفت نبات مشهوره مانند اذان الفار نوعی از لبلاب و فرفح بری یعنی البقلة الحمقاء بری و قوسنیحی و از مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فرادی و قوسنیحی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درخت دکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مائل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه برگ زیتون و از ان طولانی تر و نازکتر و باطراف شاخهای آن بیخ شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبهها و سرها که ثمر است و ناف آن بتقیر شبیه بصنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و آنا نوع باده آن که آنرا جوزی نامند شبیه بنبات اذان الفار و از ان بزرگتر و قوی تر و سفید تر و برگ آن شبیه برگ مورد و از ان بزرگتر و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بالقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالهای بیشتر و بعضی کمتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از ان قوی تر و بحری آن که خشخاش نامند شاخهای آن بالقدر چند شبر و مائل بسرخی و بیخ و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید و باطراف قضبان سرها متصل بهم مستدیر و دوران ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا مشمس نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه به بقلة الحمقاء و از ان باریکتر و شد یدالاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بالقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بچتر شبث و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور میناید و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آنرا جمع مینمایند مانند بزور و البان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از ان ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آنرا مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا سروی نامند ساق آن باریک بقدر یک ذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن میرویا شبیه برگ ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند صنف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و با شاخهای محیط بران از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه برگ مورد و باریک و سرخ رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار در عمل مانند آنهاست و نیز نوعی عریض الورق شبیه برگ جلوس میباشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس بلغمی و بعضی فیلوسالنوع متوعی است که یتوتا آنرا افوربا سالیس نامند و نیز نوع دیگر میباشد ساق آن

بقدر یک ذرع و زیاده بران و مربع و پرگره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سرخی ریزه منقش برنگ و تخم آن بزرگ شبیه بعدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته میشود در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند بار بار بعمل اسهال شکم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن اچون بار آرد گرسنه سیر شوند و باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند و همچنین آب آن بعضی مردم نوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه بر ساق آن ست طولانی شبیه برگ بادام و از ان عریضتر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب آن کوچکتر شبیه برگ زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و لی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند نوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنهاست و عند الاطلاق مراد لبن لاغیه است و بعضی از ینها با سمی مخصوص مشهور بودند جا بجا مذکور شده و در ینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می باید طبیعت مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیف آنها را در دوم با قوت سمیه افعال و خواص آن مقرح جلد و قتال و چون در برکه افکنند ماهیان تمام بر بالای آب آیند لبن آن کنجال لبن آن قاطع ثقب القرد و الثؤلول و چون آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن یا قطران سرشته قوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون آنرا صحیح یا موم گرفته لبن دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و دندان متعفن نماید و جع دندان را تسکین دهد عصارة الغذا و لنفس آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر و چون دو قطره یا سه قطره آنرا بر انجیر بچکانند خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص بهتر آن ست که با عسل یا قیروطی آنها نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند اعضان نوعی تر آنرا و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق مینمایند قدری سویق و آب بران ریخته می آشامند اسهال مینماید و شاخهای خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و بعضی که آنرا فیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه کرمه و یک شبانروز در شراب کهنه خیسانیده و لیس صاف نموده و نیم گرم کرده بیاشامند اسهال بیاشامند بمقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن انیسون و کثیرا و روغن بادام و روغن بنفشه و گلسرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل است المضار با قوت سمیه جراحت کننده جلد و مسهل قوی در بعضه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند البعض و رد از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلح مذکوره باید که بنوشانیده بدل آن در استفراغ مائیت از امعاء و ملت از عضاء وزن آن سقمونیا بوزن آن سکبینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف بواسیر و قاطع آن و با مصلح قروح متعفنه متآکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و غالغرایا الزنیه طلای آن قاطع ثالیل و توثه و خیلان و لحوم زائده و در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده موست خصوص که در آفتاب بمالند و مویکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون آن مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائله است

فصل الیاء مع الراء المهملة یربوع بفتح یا و سکون را و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی کهوس نامند ماهیت آن حیوانی است شبیه بموش و از ان بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاها و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه میباشد و حراب میکند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا و ملین طبیعت عضاء الرأس

والعصب والغذا و بلعقص آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج ولقوه ورعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مضر و مصفرا محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه ترش و ربهاست **فصل الیاء مع القاف** یقطین بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست **ماهیت** آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بجائی در خود بپیچد مانند نبات خیار و منداو خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع نستند اند که لغاره نیز کدو نامند و قرع ذکر یافت **فصل الیاء مع النون** ✤ ینبوت بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده کوسفند بسیار کوچکی سرخ رنگ مائل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف الخاء ذکر یافت و اینجا نیز شمهٔ ذکر مینماید **طبیعت** آن در گرمی سرد و معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی الات عصبانی الغذا و بلعقص آشامیدن آن و حمول آن حابس و آن در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع السموم و آشامیدن طبیخ آن براعیه الثالیل طلای آن محلل ثالیل و زائل کننده آن و ضماد ثقیل و در هضم خصوصاً تر و تازه آن یتیمه بفتح یا و سکون نون و فتح میم و الف مغربی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخند ریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد و نیاب و ساق از وسط آن بقدر یکشبر و زیاده و گل آن زرد مانند خند ریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا الشیرازی مبل زار خوانند **افعال و خواص** آن ضماد تازهٔ آن جهت لصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید **فصل الیاء مع الواو** یوز بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهدست و ترکی پارس و هندی جیتا نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بپلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری بآن صید وحوش مانند آهو و امثال آن می نمایند **طبیعت**

آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ **افعال و خواص** آن
در جمیع افعال مانند پلنگ است ✤ و باینجا ختم نموده ادویهٔ
مفردهٔ را بعون الله تعالی و حسن توفیقه والحمد لله
اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله
علی رسوله محمد و آله و اصحابه
الطیبین الطاهرین و
سلم تسلیما کثیرا

تم تم تم
تم

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره با سامی لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و در هر بابی چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم بخاری ماهی است

آب بیر مار الحجر است

آب جو فشرده اسم کشک الشعیر است

آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است

آبنج نام زعرور است

آبی نزدان بمد الف و سکون با بربری نام ریباس است

حنبلی امرود و بعضی آن را نام نوعی از حلوا است

آب دار و موسیائی است و محمد بن زکریا

دوای دیگر را باین اسم خوانده

آبست بمد الف و فتح با و سکون سین و تا بلغت

مغربی گوشت اترج را نامند و اترج مذکور شد

آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است

آبکامه اسم فارسی مری است

آبکون انشاسته است و باب الحنطه نیز نامند

آبی اسم فارسی سفرجل است و به هی نیز نامند

آب لوج اسم فارسی قند مکرر است

آبجه اسم هندی دقیق است که آن را آرد مباید نیز

هندی اسم سویق است در شکل شبیه بشیر گاو

آثردن بیونانی اسم سماق است

آجار بروزن اکار انواع ترشیها

یعنی مخللات را گویند

آخرک بفارسی آنچه وانی را گویند که در زیر دیگ

و بالای دیگ نیز بیاید که بعربی ترقوه نامند

آذرباس بعبرانی نافسیا است

آذرگون آذریون است

آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است

آرد سلوش دارو اسم فارسی مشکار است آرد

که مباد در بیختن جدا کردن تو از معتر اسکرد ها

آرد کنار سویق النبق است

آرد مید اسم فارسی سمید است

آردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است

آرن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

آرن صیارن بیونانی اسم لوف الصغیر است

آزاد دار و بلغت فارسی بمعنی سلق جبلی است

آسا ابیر یعنی آتش است

آسردن بلغت یونانی اسم سماق است

آسوا اسم هندی شرابیست که از قند سازند

و از پوست مغیلان سازند صفت آن

در قرابادین ذکر یافت

آشن بجگان اسم فارسی خیار است

آغار و کن بیرکی اسم شونیا است

آغلس سیج یونانی دو سر است

آغو بترکی اسم دفلی است

آغونی بترکی اسم لبان است

آغورس بفارسی اسم ابهل است

آغلیس یعنی ظاهر بیونانی اسم فنجنکشت است

آفتاب پرست بفارسی حربا است و آذریون نیز

آک بکاف عجمی اسم هندی عشر است

آلازی اسم فارسی ربا در لغت اسم هندی حیات

آکل بنفشه و فوفل که کافور نیز نامند

آلوج مؤلف جامع الادویه گفته که شبیه

و شکل در بلاد عجم آن را گارزکی نامند

حقیقت آن نوعی از مخلصه شمرده

آلوه بفارسی عقاب را گویند

آلو یونانی سنا مکی است

آلوی سفید اسم شاه لوج است

آلو بالو اسم فارسی قراصیا است

آلوی بخارا اسم فارسی اجاص است

آلوچه اسم فارسی ادرک است

آمله فارسی اسم آملج است و بترکی قلفج را نامند

آمله سار بهندی کبریت فارسی را نامند

آمولن بیونانی اسم نشاستہ است که نشاسته نامند

آنک صاص اسود است

آنوفیع یونانی اشراس است

آنیس بیونانی اسم انیسون است

آهک اسم فارسی نوره است

آهن اسم فارسی حدید است

آهن ربا اسم فارسی مقناطیس است

آهو اسم فارسی غزال است

آویک ولاله اسم فارسی سنبل الطیب است

آیینه چینی اسم جبریست مانند آئینه که از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحدة

آب سنبل الطیب است

آباجیل خطاف است

آبامرون بیونانی مرج است

ابراز القط بلغت مغربی ابرون صغیر است که حی العالم نامند

ابراز بقول مؤلف تذکره لغت شامی گیاه سوریحان است

ابزار ادویه خوشبو است که در طعام داخل سازند و همچنین توابل مگر آنکه توابل اطلاق بر ادویه یابسه و ابزار را بر رطبه بیشتر استعمال می نمایند

ابرق شقفین حجریست براق از پر نامند

ابرقلیا برومی اسفاناخ است

ابرک بهندی طلق است

ابرکاکیا و ام عنکبوت است

ابرنج برنج کابلی است

ابرنی برومی لوف است

ابردلون بیونانی اشنه است

ابریزدو سب خالص است

ابرتمون بیونانی ایرسا است

ابل اشتر است

ابلیو لعربی ابروان است

ابلسین طین مصری است

ابم کاچی بترکی خبازی است

ابن آوی شغال است

ابن حبه نان است

ابن الماء مرغابی است جمع آن بنات الماء است

ابو الاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت است

ابو الارواح بهمان اصطلاح زیبق است

ابو بمرون بیونانی اسم لعنز است و آن طائری کوچک است

ابو الشفا سکر است

ابو عطاره صعتر است

ابو فلمون حجر لیشب است

ابو علس برومی گل خیری است

ابو ناموس بیونانی قفر الیهود است

ابقیون بیونانی راتینج است

ابو العقیل صفراغون است

ابو الملیح قنبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثة

اثار یون بیونانی اشتر خار است

اثاسیلقون بیونانی سو است

اثالقون اشق است

اثدار بلغت اهل بادیه انبار باسیان و نبات نیز دیده شده

اثرد و بوبرومی تنقیح است

اثاناسیا اسم معجونی است

اثر الملوک اسم درویست مرکب و مرده در قرابادین مذکور شده اند

فصل الالف مع الجیم

اجهوچری بهندی کرشن کیتی شکنبه است

اجواین بهندی نانخواه است

اجواین خراسانی بهندی بزر البنج است

اجمود اسم هندی تخم کرفس است

اجبه بکسر اول و جیم مشدده و با بهندی قصب السکر است

فصل الالف مع الحاء المهملة

احداق المرضی اقحوان است و آنرا بهار و بابونه کوهی نیز نامند

احداق البقر عنب اسود است

احدیا و احاد یا بیونانی افعی است

احرلیص عصفر است

احلب دیا لبسر یا لیے شبرم است

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس بیونانی کمثری بری است

اخدوس بیونانی امارنیون است

اخرلیط کراث بری است

اخرلیطوس کرنب بری است

اخسینه خردل بری است

اخطا بلغت مصری لسیتاج است

اخیلوس بیونانی نانخواه است

اخیلوس اخیروس است و آنرا ضریه خوروزیر نامند

فصل الالف مع الدال المهمله

اذاداً لغت بربری اخیمن است که اسنه الارض نامند

اذرآمن اذرلون است

اذفوس بیونانی عرعرست

ادویه حاره عبارت از ابازیرست

ادویه خوشبو عبارت از افاویه ست

فصل الالف مع الذال المعجمه

اذان الارنب لغت بربری الصیفی است

اذان الشهد لسان الثورست

اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدبیا فلومس است و گفته اند یکنوع او صبرست

اذان الشاة و اذان الغزال الصیفی است

و گویند لسان الحمل است و بلیکی اذان

الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربری فرمار الراعی است

اذان الغنز عصی الراعی ست

اذان الفیل لوف کبیر ست

اذان القسیس نوعی از آبرون ست

اذرد نوعی از زبد البحر ست

اذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهمله

اراسلی بیونانی شقاقل ست

اراه مصطکی ست

اربالیس بعبرانی حمص ست

اربیان بلغت شام بهارست و آن

غیر روبیان است که ماهی روبیان نامند

و بهندی جهینگا مچهلی

ارباتر کی شعیرست

اربیس بیونانی علیق ست

اربعه و اربعین معجون قندریاست

ارتقی بیونانی خلنج است

ارجالون فاشرا ست

ارجان لوز البربرست و ارجن

روغن آنست

ارجن بعبرانی عنکبوت ست

ارجیقن معرب ارجیقیه بیونانی است

و آن زرریرست

ارحنص بیونانی خصی الکلب است

اردک بفارسی بط ست

اردسم و اردسمین بیونانی تودری است

اردما و اردشیران و اردشیر نوعی

از مروست و گفته اند مرماخورست

اردم آذربوست

ارده بفارسی راهشی ست

ارده بفارسی فترومی ست

ارزن بفارسی دخن ست

ارزو بفارسی زفت رومی ست

ارزیز بفارسی صاص ابیض ست

ارسایقون و ارسایقی بیونانی زرنیخ زرد است

ارسد حجر النورست

ارسطو ربیونانی نبات بزر البنج است

ارسطولوخیا بیونانی بمعنی جمیل الفعال زراوند است

است و آن زراوند طویل ست

ارشد اثلق ست

ارسطاناسیا بیونانی برنجاسف ست

ارطوناس بیونانی طین قیمولیاست

ارشامر قشیناست

ارطیا بیونانی عنقود ست

ارطی و ارطیا بیونانی درخت غبیرا ست

ارغامونی خشخاش صحرائیست در رنگ

شبیه شقائق و بشیرازی ماشا سرخ نامند

ارغول کافور موی ست

ارغیلم بسریانی بقلة الحمقاست

ارقان و ارقون و ورقان و ارقان

و فقولیان و برنا و یرنا همه نام خناست

و در عین حلوز را نیز نامند

ارقت بعبری تین جبلی ست

ارقلس بیونانی نام لبنانی است

ارقلیان خشخاش زبدی است

ارقوس بیونانی اهل است

ارکفن بیونانی حمص است

ارماط درخت کادی ست که کدری

نامند و گویند گل آن است

ارماک پوست درخت کادی است

که بهندی کیوڑه نامند

ارمانیا بیونانی لاجوردست

ارمنیا بیونانی نوشادرست

ارمناقن بیونانی مشمش ست

ارمونیا بیونانی اقاقیاست

ارند بهندی درخت خروع ست

ارندی حب آنست

ارنفیس بیونانی فلفل ست

اروانه بفارسی خیری صحرائیست

اروزالبسر بیونانی اوزست

اروسنه الوجلا است و بهندی نام درخت

هندی ست

اروبیه بسریانی زعرورست

اروکسن بیونانی کرسنه ست

اروق ترکی مشمش است

اروحیک ترکی عنکبوت است

اروبیس بیونانی نوعی از مروست

ارمابسریانی الج ست

ازیرا بیونانی بیخ باتات ست
ارلصادن بیونانی ودیزه ست
ارلطیس بیونانی لوزه ست

فصل الالف مع الزاء المعجمه

ازادا دکا خور بیونانی ست
ازوردلبغت بربرے جند قوقی ست
ازودی دار شیشعان ست
ازوابترکی صعبر ست

فصل الالف مع السین المهمله

اسبرطیسم قفر الیهود ست
اسیلے بلغت تنکابن اسم جربی است
استاک بلغت تنکابن حماض ست
اسبرزه و اسبیول و اسبغول لفارسی بزر قطونا ست
اسپرک لفارسی زریره ست
اسپندان لفارسی اشیاطون است
اسپیکم و اسقلقلس و سقلطسن قفر الیهود ست
اسپیغم و اسفرعم و اسفرم لفارسی شاه سفرم ست
استخوان حرما لفارسے اسم نوی التمر است
استر اسم فارسی بغل ست
استرخا بیونانی زرنیخ سرخ ست
اسدادو بترکی اسم فلفل ست

اسحار بلغت اہل بیت المقدس توذری است
اسدالارض شخیص ست وحربا نیز نامند
اسرب رصاص اسود ست
اسرخ سرخ ست
اسرلقون زنجفر سوخته ست
اسطراک بیونانی میعه سائله ست
اسطروطیم لفرنگی کندس ست
اسطام نوعی از حدید ست که فولاد باشد
اسطافیوس بیونانی زبیب ست
اسطافیوس اغریا ذنب الخیل ست
اسطافالس و اسطون بیونانی جزر ست
ولبغت روم شطفلین بلغت شام
اسطرا طوس اسپند ست ولفرنگی
اسطلکس گوشند قفر الیهود ست و اسطنو نیز نامند
اسطرلطیس بیونانی سنگ مر ست
اسعیر آقشار الحمار ست
اسفراج اسم اندلسی طبون ست
اسغاد سفید و سفند سفید لفارسی خردل ابیض ست گفته اند که بزر سفید است
اسعت معرب اسپست فارسی ادان
حند قوقی بری ست
اسغلخ رومی قطف ست

اسغیدار درخت غرب است
اسغیدش لفارسی بزر قطونا ست
اسقوردون بیونانی خبث الحدید است
اسقال و اسقیلا اسقیل ست
اسقلیاطیقوس جلنار ست
اسقلینوس اسقولوقندریون ست
اسقنط حمر ست
اسقوالسن بیونانی سروانی ست
اسقوریدوس نیز باید ست
اسقیلو دلیون کاکنج ست
اسکورپی لفرنگی عقرب ست
اسقولس اشترآس ست
اسطرلوس حجر الشیف ست
اسکندروس برومی الوم ست
اسکیوس بیونانی سلیخه ست
اسمار و اسقار و اسفرم هر سه اسم آس بری ست
اسمالادن بیونانی سوسن بری ست
اسمند لبنانیه شنبه ست

فصل الالف مع الشین المعجمه

اشبیل کیلانی اسم نوعی از انجار است
اشترگیاه اسم فارسی سلیخه ست
اشتالاوس و اشبیشعان ست

اشتیون لمصری البقلة جرست
اشتاقل اشتاقل است که جزر بری مسمنه نامند
اشقون بترکی ریباس ست
اشکانی بلغت تنکابن و طبرستان البقلة الیمانیه ست
اشکیل حبشی عوسج ست
اشتر سانوعی از مرو ست که مکم او تر ست از سایر اقسام
اشنان دار و لفارسی نوعی فاحی ست که ازان ممیکند
اشیران بیونانی خصی الکلب ست
اشیاف مامیثا و ماعیثا است و در ماعیثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهمله

اصابع عنادی نوع انگور طولانی ست که آنرا انگور زیتونی نیز نامند
اصابع فتیان فرنجمشک ست
اصابع الملک اکلیل الملک را نامند
اصابع الہرمس گونجه سورنجان اگویند
اصطرک بیونانی میعه یابسه ست
اصطفن بیخ کبر ست صنف نیز آمده
اصطفی میعه سائله ست
اصطفلن بلغت اہل شام جزر ست
از اصطافالیس بیونانی ست

۶۵۵

اصطفلاوس دار شیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر
رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی
اصل الخنثی بیخ شراب است
اصل الاس بیخ نوعی از ملوخیا است
که ترکی اندرنامند
اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی
بیخ مهک و بهندی ملهتی و در بنگاله
جیتهی مد نیز نامند
اصل السوس الاسمانجونی ایرسا
اصل السوس الابیض بیخ سوسن آزاد است
و در سوسن خواهد آمد
اصل الاسجدان اشترغار است
اصل العرطنیثا آذریون است
اصل الفلفل فلفل موییه است
و آن بیخ فلفل دراز است که بهندی
پیپل امول و آنرا پیپلامول گویند
اصل اللفاح الکبیر بیخ اللفاح است
اصل المرجان اسب است
اصل اللبلوب و بهندی بیخ اوسیر است
و گفته اند قسطست و بعضی بیخ ترشه نیز نامند

فصل الالف مع الضاد المعجمه

اضراد العجوز خنک است

اضراس الکلب لسان الحمل است
اضطوا اطماط که در بنگاله ...

فصل الالف مع الطا المهمله

اطاوا طاطاس بیونانی کزبره است
بعربی که بفارسی سنگ نامند
اطار الکلیه سعبان است
اطبوطا و اطماط و طبوطا اسم بربری
زیتون است و فلفل را نیز نامند
اطموط کشت بر کشت گویند
اطلطون سنبل است
اطروحیا اسم سریانی است و بعربی ...
اطروغالسیر ابیخ را گویند
اطراقون خسک است
اطرلون عصارة قثاء الحمار است
اطیفیا قیقوم است

فصل الالف مع الظاء المهمله

اظلوطس بلغت یونانی نام ظلق است
اظفار الطیب اظفار الطیب است
و سنگ سوده را نیز نامند
اعیون حلبه است

فصل الالف مع الغین المعجمه

اغالسوس ... است که ...
اغالوجی بیونانی عود بخور را نامند

اغریم دوای فرسه است از شیح و لوثیا
و نبات که نرم سوده در چشم میباشند و در
قرابادین نسخ آن مذکور شده و حبه را نیز نامند
اغرسطس بیونانی شبل را نامند
اغرلموس بیونانی حنظل را گویند
اغرلوسن قثاء الحمار است
اغلان اشی بترکی جند را گویند
اغلیقش بیونانی دوسر است
اغلیقی و غلیقن بیونانی سفیخج را نامند
اغلش بلغت حجاز و یمن لونشادر را گویند
اغیرا بیونانی بمعنی ارض است
اغیراطون بیونانی خلفا است
اغیرس بیونانی جوز رومی است
اغلیس بیونانی نجنکشت را نامند

فصل الالف مع الفاء

افارلقون دلب است و آذریون را نیز نامند
افاسون روغن ترب است
افراسیون لغنغ است
افراسیون لوبیجه است که خشک و قوی باشد
افرغنج کشوث است
افردریجان قسم اول دلفر و حسن است
افروسالین حجر القمر است
افریدسن بیونانی اذخر را نامند

افغان بیونانی سداب است
افلاطن مقل ازرق است
افلنجه فلنجه است
افنیسون بیونانی بادآورد است
افنجان بیونانی سداب است
افیقرون اخنوبس است
افیلون افیلن بخاف داد
نیز آمده شیح جبلی را گویند
افیلیقس بیونانی عنصر است
افیونیا بیونانی دارچینی را نامند
افنیس بیونانی زرجمک است
و داو زجمک نیز نامند
افیور بیونانی بزر ... را گویند
افیفون بیونانی بادآورد است
افورسفان بیونانی اسم حجار را گویند
افیتس بروی فرفون را نامند

فصل الالف مع القاف

اقارون بیخ ... را گویند
اقاقالس بیونانی تشمیزج است
اقرقوسعا و قرقومعا نیز
و دروی بهندی روغن زعفران است
اقوسیا اقرس لیقی است
اقاروا کرو یا است

اقراطيلس ناطس گل جلوق لقانس است
اقوامس الملك جوز الكوثل است
اقسوس نوع عنلی است
اقسا مازريون سفيد است
اقسا القوقی بيونانی شكاعی است
اقسالوقی بيونانی شوكة البيضا را
گويا و او زرد نامند
اقسار انتقی يونانی يعنی شوكه
غريزيست كه شكاعی باشد
اقطس يونانی ناس است
اقطی يونانی حمان كبير است
اقلا نولس يونانی انجره است
اقلاروعنش يونانی نعرفا را گويند
اقوبلامون دمن لبان است
اقومارثون را راتنه تری است
اقونيطن يونانی خانق النمر را گويند
اقونسطيون رعی الابل است
اقيوس يونانی كمنزی است
اقونالی يونانی العسل است
فصل الالف مع الكاف
اكارليقون تخم زيتون دشتی است
اكيح زنجور را گويند
اكيكانی بهندی نخود هند است

اكرار نوع كبير سايرلوبا است
اكركيسف لحجر است
اكرفش كرفس است
اكروفس جوز رومی است
اكرونك ترزرو را نامند
اكسوفيلس يونانی جوانه است
اكسوالس الوخلا است
اكسيالوس يونانی الحماست
اكشوث كشوث است
اكردت بهندی كنگار نامند
اكير بتركی برنج را نامند
اكويزان رعی الحمام است
فصل الالف مع اللام
الابيون ترمس است
الادو يونانی زيت است
الاسفا قس لسان الابل است
و غلط كرده كه گذار رعی الابل دانسته
البطناسم است و نمام از نمام الملك
نامند و رقليمون غير آن سیسنبر است
الاجی بهندی قاقله را گويند
الاطيني لبلاب است
الاقن يونانی آب را نامند
الاكلنك بتركی ذراريح است

الاملك بلغت دملی فاشرا است
الاپيون يونانی راسن را گويند
الباسی يونانی حنظل است
الشفودكت بركشت است
الچ لبلاب است
الس نانخواه است
السنة العصافير لسان العصافير است
السانف لسان الابل است
السيس يونانی ملح را گويند
الچی بهندی بزرگ است
الطوسنبر را نامند
الماس ماش را نامند بفارسی
الماقن يونانی اسبا را گويند
المقطرون يونانی كهربا است
المكيه بتركی مصطكی است
الكم تركی مخ است
العج نوعی از نبات مخلصه است
اليون يونانی اسد است
الوس بلاطيني جا شير سقوطری است
الموه بلاطينی زيتون است
فصل الالف مع الميم
اماسون يونانی حنا است
اماجيرون تعبير اخر توت است

اماطيس يونانی شادنج را گويند
ام الجلود نوعی از حلزون است
امرودم فارسی كمثری است
امرسيا عقيد است و ام معجون
است و در اوا بادين ذكر يافت
امعار الارض حر الطين است
امعا سين زرد آب عوره انا
معد البيا يونانی لوز است
امغوربعی بری و عكارزيت است
امولتيقون يونانی ابار است
امونيا قن يونانی اشق است
اموس نانخواه است
فصل الالف مع النون
انار بفارسی رمان را نامند
انار كيوا خشخاش است
انار مشك نارمشك است
انار يچه بازندرانی قسمی از ذخيرا را گويند
انار دانه بفارسی حب الرمان است
انار دان شمسی بفارسی حب القلقل را نامند
انا كيطبيس يونانی الكتكت را نامند
انا نغوريس بهر يونانی اناغالس را گويند
اناغيس يونانی اذان الفار است
اناغلس عيم انا غالس است

انانيقی الحجره را گويند
انت تجر يك دبجان است
دبسكين نوين بابسع شد انبه است
انارقين خنثی است
اناكس ليقا يونانی فاشرا است
اناكس باليا فاشرسين است
انبوب الملك و انبوب الراعی نوعی
از آبرزيست كه حی العالم باشد
و گويند لستان نافر را نامند
انبوس نانخواه است
انتلنه سوداجلد وار است
انجات اقسام مربيات را نامند
تاند مرباى انبه و مرباى ترنجبيل
آمله و هليله و بيل و غير اند در شيره
شكر و يا دوشاب يا عسل
انزروت وج است
انبلی بهندی تمر هندی را گويند
انجدان رومی سيساليوس است
و گويند كاشم است
انجل خطمی را گويند
انجبار الغليا والخوسا
و انجبار دلون الوخلا است
انجره انشوه دانه شيشه الزجاج است

٦٥٨

معجون جالینوسی

انجرک مرزنجوش است
انجاک بفارسی بیخ ابرج را نامند
انجبار آنکه بیخ صبر سودی دو گیسم را نامند
انجیج عود را نامند
انجیده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر آدمی بفارسی تین جبالی را
و در مصر انجیر تین نامند
انجفشنا جلنار است
اندرمودال بهندی اسم عنبر است
اندامون بیونانی نامش است
اندران بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجر البقر است
اندرسیون بجور الاکراد است
اندرونیلون اندرو صیادرون بیونانی
اسم ماس و مؤلف جامع میگوید
اندرو صیادرون بلغت یونانی
لسان العصافیر دانسته
اندرد رسامن بیونانی ارقون است
و بلغت رومی آن را اندرونیاکون گویند
اندرنقیانیونانی هیونیا الطیوبا سا ترو
کاسنی بستانی است و آن را بهندی ... نامند

الس بعربی استوخودوس است
انا تنا مونیرج است
انافیلن بیونانی حسک است
انفاق روغن زیتون نارسیده
انافیون آب غوره است
انقردیا بهندی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند
و آن نوعی از قیصوان است
انقوانقوس مرسیحه است
انقودسیم فارسی ترکی نام است
انقون در منتقی بیونانی ... ست
انکبین بفارسی عسل است
انگور بفارسی عنب است
انگورشغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزه بفارسی حلتیت منتن را
نامند و بهندی سینگ
انو دیا عصاره قثاء الحمار است
انوق رخمه است
انولا بهندی اسم آملج است
انومیا شقائق النعمان است

فصل الالف مع الواو

اوارن بیونانی بعض المجرورست

اوبنا بیس بیونانی قیصوان است
اوشین جاوشیر است
اوانکویونانی کرم العنب است
و بترکی نیح را گویند
اوجانقیت سکابین عنب است
اوجالیوس الوجلیسا است
اوجر بهندی اسم سندکرس است
که بفارسی شکینه نامند
اوجی بهندی اشنه العلق است
اوراسالیوس فوراسلیوس
بیونانی کرفس جبلی است
انگلوا بلغت ایشان یعنی
جبل است و سالیوس کرفس
اوذلک بترکی اخرکل است
اورز بیونانی ارنب را نامند
اوزارسیا بارسی بیونانی فلفل بالا
اوزیا بارالعسل است
اوزیزا بیونانی ارز است
اوزکلکیات بترکی وج است
اوزن لوف صغیر است
اوزیقاس لوف صغیر است
اوزرجورس بیونانی زیق است
اوس بهندی شبنم را نامند

اوقلس بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقلیس بیونانی فرنجمشک است
اوکسوما بیونانی سکنجبین عسلی است
اوکسارنقیا بیونانی ازرنباد ... ری
اولوه بیونانی خمیر است
اولوسالیوس بیونانی قره العین
اولاج بترکی اطریفل ترکی
است که بترکی اسن لوا نامند
اوماتیا بیونانی شمش است
اوناذیا و اولونیا بیونانی
عصاره قثاء الحمار است
اوهه بهندی کثون و تامی مناد
بهندی ایل را نامند
اوهیره بهندی اس است
اولفس بیونانی الفار الطیب است
اویکم بترکی اسم زهره است

فصل الالف مع الهاء

اهومیون بیونانی اسفناج است

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایار بترکی مشک را گویند

ایمک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدقان حنا است
ایذیس بیونانی نحاس است
ایدیا عشبة النار است
ایراطس بیونانی بلح است
ایشک بترکی حمار است
ایطامن زخت عنب است
ایقارقالیس عصص عنبر است
ایکده بترکی عبیر است
ایکلیس بیونانی انیسون است
ایلوا بهندی صبر است
ایکر بترکی زنج را گویند
ایلنون سقولوقندریون است
ایناک بترکی بقر است
ایوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بری است

باب الباء الموحده

فصل الباء مع الالف

باباری بیونانی فلفل است
بابونج ایلوا است
باترنگ بهندی بزنگ کابلی است

بالبلين معرب تالى ... است
بابرى بهندى ريحان
بابونه گاو بفارسى اقحوان ...
بابت بباى عجمى بهندى برگ ... را نامند
بايج بباى جيم عجمى بهندى نام
علفى است که ... فاستون
دوان نامند
باجره بهندى دخن را نامند
باجه بباى جيم ... اسم
كراع است
بادام اسم لوز است بفارسى
بادام كوهى بفارسى جلوز است
بادانك بفارسى بادام تلخ است
است ونيز نام نوعى از حلوا است
بادل بهندى ابر را گويند
باديان اسم فارسى رازيانج است
وبفارسى رازيانه نيز گويند
باديان رومى بفارسى انيسون است
بارا بهندى اسم زبيب است
بارتنگ بفارسى لسان الحمل نامند
بارج عنب الثعلب است
باردرخت تخم بفارسى ...
الاراك را نامند

باردرخت سدر بفارسى
كنار را گويند
باردرخت سرو بفارسى ...
بارسركوهى بفارسى ابهل را گويند
باردرخت عود بفارسى ... را نامند
باردرخت گز بفارسى ثمرة
الطرفا را نامند
باردرخت گل صحرائى بفارسى
ولنگ است
بارس تركى يوز را نامند
وبهندى حجر المحك
بارسطار يونانى ... بروغى
الحمام را گويند ...
بارسفارتين ... است
بارسو بهندى ... است
بارنج نارجيل است
باروق العبرانى ... است
بارود حجر اسيوس است
بارى ... بارتنگ است
بارتين ... است
بازا اسم فارسى بازى است
بازان اسم تركى لوز است
بازيركانى بفارسى ...

بازهر كوهى بفارسى حجر البهرج
باستيون ... را گويند
باشه بفارسى باشق است
باط بلاط تركى ... را
بالس نوعى از علق است
باقرى تركى قبة است
باقرلغره اسم تركى قطاة است
باقرساق تركى ... است
باقلاى هندى قسم ... است
باقلاى مصرى نوع باقلاى
كوهى است که در مصر ... شود
بخيرتر ... است
باكهه بهندى اسم اسد است
بال تركى اسم عسل است
وبهندى نام شعر است
بالادرغان تركى ... است
بالغ تركى سمك است
بالنگ بهندى ... را گويند
بالنگ بفارسى اترج را گويند
بانى ... بهندى اسم ماء است
بانقس ابو خلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة مع الباء الموحدة

ببرا اسم نوع شير است كه ...
ببر ... شير ...
بيرالة ... است
ببول ... ام غيلان است

فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانية

بت ... بهندى اسم ...
حيوانات است
بتع ... است و ...
بتة ... است
بتيكه تركى قالسه است بفارسى
سنگريزه ... گويند
بتهر بهندى اسم حجر است

فصل الباء مع الثاء المثلثة

بثادى ... است

فصل الباء مع الجيم

بج بجيم عربى ... است
قطف است وبجيم فارسى اسم
هندى وج است
بجم ... اسم ثمر البطم فارسى است

بجاده ... است
بجور بهندى اترج است
بجهالكه بهندى اسم نوع ... است
بجهو اسم هندى عقرب است

فصل الباء مع الحاء المهملة

بحنجى ... آذان الغزال است

فصل الباء مع الخاء المعجمة

بخ ... فارسى ... نامند
بخرك ... بادام كوهى نامند
بخله وبخيله لغة ... است
بخم ... که ... است
وبهمان ... سازند
بخور ... است
بخير وبخيره ... است
بخيت ... است

فصل الباء مع الدال المهملة

بدرانك ... است
بدكيون ... است
بده ... فارسى ... است

فصل الباء مع الراء المهملة

برصيصا ... اسم ... است

مسحوقه است و نوعی از دوای هندی
اسم درختی هندی است
برابران بفارسی بنا ریون است
براجیل کرفس است
براثی یونانی برسالبریانی
و برسامون و نیروسون
بروسه ابهل است
براده الحدید سوده آهن است
برسیا البوسیون است
برا بفارسی بد است
برام حجر البرام است
بربر بعربی ثمر اراک است
بربطوره بلغة اندلس حرج زالالکر اوت است
بربطون از جمله متوعات است
و گفته اند قسمی از طمیوس است
بر نقش اشتق است
بردوسلام منبرکن الحمل است
بردون بعربی اسب بالوست
برستوک بفارسی خشاف است
برشش قلقل ست
برشین بلغت مصر رطبه است
برلیسون ثمر درختی است شبیه
بامرود و منبت آن سکندریه است

و در مصر از انا ولیا نامند
و در سایر بلاد لعبه اسم ست
برسیقا سیا بیونانی تا سفرلاق است
برسوح بترکی زیرست
برشوم بعربی قسب است
برشیان دارو عصی الراعی است
برطانیقی لبستان افروز است
برطقیون بلین معده است
برغست تجربه ساقهای تربی است
برعل حشیش و دیش است
برغونی بیونانی بزر قطونا است
برغول و برغور بفارسی اول مقشر
حشیش است و دوم سبحی گندم
نیم آسی کرده است
برق بفارسی ثلج را گویند
برقوق مصری مشمش لبنانی
الوجه را نامند
برکه قصب الذریره است
برگ نیل بفارسی وسمه است
برنس صبر است
برسوم بفارسی عکبر است
برقی و برنج کابلی معرب
برنگ کابلی است

برنجاسف و برنجاسف است
برنی بیونانی ابریشم و بهندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنس بیونانی لهش است
بروانیا بیونانی فاشرا است
بروش بیونانی بمعنی جبن است
بریعلج اسم مرو است و
گفته اند اسم مرماحوز است
بریلیا البری بیونانی تخم رازیانه بری است
برهمی اسم هندی اسم قسمی از زنیل است
برونی بیونانی شند است
بریوطالون برو داذر بویه [illegible]

فصل الباء مع الزای المعجمه

بزر اسم فارسی سعوت گفته اند
که سیس و بزرشالی است
بزاق آب دهن است
بزاق القمر حجر القمر است
بزباز بفارسی بسپاسه را نامند
بزر و تخم نباتات است و بزر
نباتی و تخم آن نبات ذکر یافت
بزر بلاسقلیس حب بالی است

بزر الارجوان تخم ارغوان است
و در ارجوان مذکور شد
بزر البنج هندی اجوائن
خراسانی را نامند
بزر الجزر بری دو قو است
بزر الجری خلت است
بزر الخمخم تودری است
بزر اسبندان که اسفند است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الدیبا الاسو حبلانسک است
بزر الازرانج الکرد البسوان است
بزر الرمان البری و بزر بلوط
حب القاقلی است
بزر العصفر قرطم است
بزر الفنجنکشت حب الفقد است
و در ثلق مذکور شد
بزر الفب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطرا سالیون است
بزر الورد تخم گلسرخ است
بزر الکهوت تو ذری است
بزر غالیه بفارسی [illegible] را نامند
بزر قطا حاده است
بزر جبه اسم فارسی درلک است

فصل الباء مع السین المهمله

بسبایج بعربی بولی است
بست گیر بالعجمی بفارسی اسم سولن است
بستان گیر بالعجمی اسم [illegible] است
بستنج کندر است
بستیاح حشک است برحی
بستة بالعجمی اسم فارسی [illegible] است
بسقیات ابتره است
بسقیس بیونانی لعقس است
بسکبیر بلغت سندی جندقوقی
بری است
بسیلا ابقصل است
بسور دلون بیونانی الزعج
بسیل تونیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصر لوبیای اخطیلان
است و آن خلر بری است و جانست

فصل الباء مع الشین المعجمه

بشبش بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل بالعجمی اسم العرس است
بشکنسک حبلیانا است
بشم بالعجمی بلغت فارسی صوف بانامند
بشم و برغ بفارسی طحلب است
بشمه گشنیز نباتی است

بشنان لغت بربری لسان الحمل است
بقسولیون السریانی بزر قطونا است
بشنه اسم فارسی ابق است
بشماک اسم ترکی سنوبر است

فصل الباء مع الصاد المهملة

بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل البر و بصل الخنازیر
و بصل الحیة اسقیل است
بصاق القمر حجر القمر است آنرا
رغوة القمر و زبدة القمر نیز نامند
بصل الزیر و بصل الانیاب و بصل الکاکت
بصل الماکول معروف است
بصل النرجس پیاز نرگس است

فصل الباء مع الضاد المعجمة

بضاق آب دهن انسان است

فصل الباء مع الطاء المهملة

بطارس یونانی خرکس است
بطباط عصی الراعی است
بطرابوتانی اسم شکاع است
بطراخیون الطارخ است
بطراخو یونانی ضفدع است
بطراالادن یونانی بمعنی دهن
بحری است و آن الضفدع است
بطراساليون فطراساليون
است که کرفس جبلی باشد
بطربون خرنوب الشوک است
بطسیفا یونانی اسم میانی است
بطیخ رقی و بطیخ سندی شامی
فلسطینی البطیخ سندی است
کدو الفار ربنا انه و بطیخ خربوزه نامند
بطیطس یونانی بیرج است
بطنیه بل است

فصل الباء مع العین المهملة

بعر سرگین حیوانات است که
خشک شده از هم شکیده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض آشه خاکی است که بعربی
لوب الصغیر نامند
بعیر اسم جمل است

فصل الباء مع القاف

بقر الوحش نوعی از اهل صحرا
بقلة اترجیه ترنجان است
که قسمی از بادرنجبویه باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة باردة لبلاب است
بقلة الحمقاء بربری البیور است
بقلة خراسانی البقلة حامضة است
بقلة الخطاطیف و دار الخطاطیف
است که گویند عروق الصفر است
بقلة دشتی القباق است
بقلة ذهبیه البقلة بر قطفه است
بقلة الرمل البقلة برابریه است
بقلة الزهرا و البقلة اللینه البقلة
الحمقاست
بقلة الضب بادرنجبویه صحرائی است
بقلة لینار و بقلة فارسیه
بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة عائشیه
هندبای بستانی است
بقلة العدس عرفج است
بقلة غریبه البقلة یمانیه است
بقلة الروش نرنج بری است
بقلة الغزال شکاعی است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة یهودیه ضباب بری است
بقلة مغربی کسبای فارسی است
و آن نوعی از حب الکلکلانج است
که در دوران هم نیز نامند
بقسومن یونانی دبش است
بقم بقیم با هر دو ضم و فتح قاف
شده و هیم لغتین جوز ماثل است

فصل الباء مع الکاف

بکرائی الفارسی النوع لیمو است
شیرین با اندک تلخی و دو نوع
می باشد یکی بزرگ که بکرائی که
نامند لیموی شیرین نیز و دیگری
کوچک
بکام حب الاس است
بکان بلیر بناسی
بکاین هندی آزاد درخت است
بکم اسم البقم است بهندی
بکبی بهندی اسم سنوف است
بکری بهندی اسم معز است
بکوزنکن ترکی علیق است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی ثمری است
بلاسین السریانی ملبوس است
بلا اعوا الموت تنگابن شیصا است
بلار ستر طسینا است
بلا بریح البلق است
بلالیس السریانی حرف بری است
بلاسفیس بربری حرف بری است
بلالع اودی نیز کویجی حرف الکاراست
بلبوس البصل الزیر است
بلبوسا سود بنجان است
بلجلج زاج سیاه است
بلجنه بهرامج است
بلد و بلج بهندی اکدر است
بلنبس بعض ابی تمن ابیض است
بلسنا یونانی حرف بابلی است
بلسامن یونانی اسم بلسان است
بلسن عدسی است
بل شیرین البشر زی عطر است
بلسنبا البقی یکی درخت خار را نامند
بلشادن یونانی البقلة یمانیه است
بلغور حشیش است
بلسوان و بلکون الفارسی
اسم فرفخ است
بلتجاسف فرنجاسف است
بلنجمشک فرنجمشک است
بلنقلس بابلسی البقلة یمانیه است
بلنک بالشجمی اسم فارسی است
بلوبیه شقراق است
بلوایه خطاف است
بلادوه بهندی بلادر است

بلوط بترکی ساغج است
بلو قسطیون گلنار است
بلوط الارض بیونانی دریوس است
بلوط الملک شاه بلوط است
بهیم بلغت دیلمی غالیس است
بیا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر بائ تحتانیه بادام هندی
اسم سنور است
بلین خرقه را نامند

فصل الباء مع النون

بن بالضم با و سکون نون بمعنی تخم است و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بالفتح با و سکون نون بلغات بربری حبة الخضراء را گویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار انجره است
بنات الشیح بادآورد است
بنات بفارسی حلک المطم است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی حب القطن است
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است

بنج جبلی و رومی شوکران است
بنجنکشت بفارسی اسم سلیخ است
بنیوق بترکی فلفل است
بنومه باندلسی خرفطان است
بنجشکزوان بفارسی لسان العصافیر است
بندوهش بلغت نکابن ثیل است
بنیر سیسبان است
بنلوجی بهندی کشنیز است
بنطافلون بیونانی ذوخمسه اجنحه را نامند و اسم بنطافلون است
بنطاطوس بیونانی بنطافلن و بمعنی ذوخمسه اقسام است
بنطا و قطران بیونانی اسم بنجنکشت است و بمعنی ذوخمسه اصابع و بنطافلون را نیز باین اسم نامند
بنفشه بفارسی شاهتره و بنفسج الکلاب نیز
بنگ بفارسی قنب است
بنگ کشیزی بزر قطونا است

بنوله اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیر خرما اسم فارسی جمار است
بنیرک اسم فارسی خبازی است
بنگار بسریانی اسفاناخ است
بنیرک بستانی اسم فارسی ملوخیا است
بنیرمایه اسم فارسی انفحه است
بنوبخله عدس مر است
بنو کاش ماش است که بهندی مونک نامند
بنوسرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بواو اسم اصطلاحی بیخ القول است تند زرد و خیار دشلیم است و ترشی کدو را نیز نامند
بوتکس تکه درخت جوز است
بوتو بید است
بوتوکبود بلاطینی کراث است
بوتوکوهی بفارسی سلاخه است
بوت بیونانی درختی است مر آن شلیبه بزعم در حکیم میر محمد مومن

بوتسته ظاهر درخت کنوس طبری همین باشد
بوتیار بفارسی ششقین بری است
بوجا گویند حشیشی است که با هیش مشهور
بوزنه صحرائی شکاعی شیح است
بوزنه جوئی و کوهی بفارسی فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنگ بادرنج است
بورق الخبز بورق الخبازین و بورق الصاغة از اقسام بوره اند
بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است
بوره سلیمانی بفارسی نطرون است
بورنی ازدن بالفتی بترکی دلفین را نامند
بوز بترکی جمد است
بوزاد بترکی اسم عجل است
بوزده اسم قز است که بعربی قضاع نامند
بوزلطیس قثا است
بوست اسم فارسی قشر نباتات است و جلد حیوانات را نیز شامل
پوست بهار خرمای ماده کفری است
پوست بیخ درخت زرشک اصل البرباریس است
بوسفایج فت یا لبن است
بوشاد شلجم است
بوسیر افلومس است
بوطامو قیطن بیونانی سلق الماء است
بوطانیه فاشرا است که کرمة السوداء نیز نامند
بوغلصن بیونانی لسان الثور است
بوغنج شونیز است
برف اسم فارسی قسمی از حیوانات که بترکی سار و قوش نامند
بوقده اسم ترکی حلط است
بوقیا دردار است
بوقل خرفه است
بوقی عنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضراء است
بولا السریانی باقلی است
بولوخودلون بیونانی اسفاناج است

٦٦٢

بولوقولون برومی سرخس است و بیونانی بمعنی کثیر الاجل است و آن لسفایج است
بولاد و بیای عجمی قسمی از حدید جوهر دارست
بول بالضم اول اسم ہندے مرصا فے است
بولسری بمعنی مولسری است
بولوسیون یونانی السلاب سنا است
بولوطریخون بیونانی بمعنی کثیر الشعر است و آن پرسیاوشان است
بولوقیمن بیونانی قرصعنه است
بوم اسم عربی جغد است
بونادران لفارسی سنجاسف است
بویاکنس غلغل موییه است
بوی لوز اسم ترکی فرن است

فصل الباء مع الهاء

به اسم فارسی سفرجل است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلع کور است
بهار قسم زرخر نام اسم عقور است و دارا کفری نامند
بهنگری بک اول اسم ہندی زاج سفید است
بهرامج بید مشک است که خلاف بلخی نامند
بهرم و بهرمان اسم فارسی گل عصفر است صاحب جامع تمیمی بهرمان اسم یاقوت است
بهمن اسم شاه بلوط است و مقل ارزق را نیز نامند
بهته برنج است
بهق الحجر خزاز الصخر است
بهکرمول الضم اول اسم ہندی قسط تلخ است
بهنگ بالفتح اول بهندی قنب است
بهول بالضم اول و خفای ها اسم ہندی حب گلها است
بهیج تودریان است
بهیترا اسم ہندی بلیله است

فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه

بیازون بلغت مصری اسم لشنبین است
بیاز لفارسی بصل است
بیاز عنصل لفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیپل بہندی اسم دار فلفل است و نیز نام درختی عظیم است
بیپلا مول بہندی فلفلمویه را گویند
بیج بہندی بزر و نباتات را گویند
بیجاده و بیجادق لسباده را گویند
بیجک کشت برگشت است
بیخ لفارسی اصل شی را نامند از نبات و غیر آن
بیخ دانه انار دشتی لفارسی مغاث را نامند
بیخ بیجدان خراسانی اشترغار است
بیخ بخور مریم آذربوست
بیخ بنفشه اسم سنطریان هندی است باصفهانی
بیخ کفی لفارسی اسم شوکران است
بیخ حماز بلغت تنکابن سرخس است
بیخ دار حماز بلغت تنکابن لسفایج است
بیخ سنبل لفارسی سنبل که آردنالی است که خونامند
بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا
بیخ کوله بر لفارسی نحرو ترا خوانند
بیخ لفاح بری یبروح الصنم است
بیخ مرجان لفارسی اسبد است
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسی خروع است
بید انجیر خطائی لفارسی دند است
بیدگیا اسم فارسی نیل است
بیدمشک اسم فارسی خلاف بلخی است که بهرامج نامند
بیر اسم ہندی کنار است
بیرزد اسم فارسی بارزد است
بیسر بہندی لولو را نامند
بیغابن سداب است
بیغول تخم کتان است
بیقیه بقه است
بیل بالفتح اول بہندی اسم تور است
بیل بهاناله اسم ثمر ہندی است
بیلاکرد بلغت تنکابن حبند است
بیلدرجین بترکی سمانی است
بیل گوشیا اسم فارسی اوف کبسه است
بیم بلغت تنکابن سداب است
بین بترکی دماغ است
بیوزا اسم فارسی قسمی از قرصعنه است
بیوکه بہندی شجره البق است
بیه اسم فارسی شحم است
بیه خرما لفارسی جمار است

باب التاء المثناة الفوقانیه

فصل التاء مع الالف

تاسمفت بزبان بربری حبازست

تاتوتة و تاتولة اسم فارسی جوز ماثل است

تاوادهلیت بلغت دیلم حب البلسم است

تاغیا صعترست

تاممن مخلا اترج ست

تاغنغست بلغت بربری تاقرقرحا را نامند

تاکوبد فرفیون را گویند

تالسبیر بهندی زرنب را نامند

تالسفیس حرف ست

تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذهب ست

تبن که از خر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه ست

فصل التاء مع الخاء المعجمه

تخ لعربا خمیر ترش ست و کسب را نیز نامند

تخم اسم فارسی بزور و بعضی طبیبان نیز شامل ست

تخم ترشه بفارسی بزر حماض را گویند

تخم خیری بفارسی بیخ زرد او منشان ست

تخم زردک بفارسی بزر الجزر ست

تخم قنب بفارسی شهدانج ست

تخم کاج بفارسی حب الصنوبر را گویند

تخم کاجیره و تخم کاشه بفارسی حب القرطم را نامند

تخم کرفس بفارسی بزر الکرفس فارسی فطراسالیون ست

تخم کوبخیه باقلای مصری ست

تخم مرغ بفارسی نام بیض ماکیان ست

تخم نیلوفر بفارسی

اسم حب النیل ست

فصل التاء مع الراء المهمله

تراب الفار و تراب الهالک اسم الفار را نامند

تراب القی کنگر زد ست

تربد اسم ترید ست

تربیلا بهندی اسم هلیله و بلیله و آمله ست

ترده ترک اسم فارسی خرچه ست

ترخوان بفارسی اسم طرخوان ست

ترشه دامن بلغت سکابن حماض ست

ترغاش قطر ست

ترکی تبرکی زنبل ست

ترمس الوسن ست

ترنج اسم فارسی اترج ست

ترنجان نوعی از بادرنجبویه ست که بجا حاسبزی سخن زند

تره باصفهانی کراث را نامند

تریاق ترکی و سیابی ست

تریاق الحید طوسی ست که در کتیج حسیم و کوسی و نیز کوهی

جمیع سلگ دو دو و زیاد و زهر دکون شد شیرازی اثر از سن آن نامند

تریاق الروساق ثوم ست

تریاق فارسی و تریاق طبیعی بادرنبرست

تریاک اسم فارسی افیون ست

ترمایان خافت ست

ترمالون علق ست

تریاق حلبی نوعی از معجون ست

تریوم بلغت سکابن ملطوفون ست

تریون یونانی دوقلی ست

تریه العسل باسبیس حبنام ست

فصل التاء مع السین المهمله

تسباعد ترکی سلحفات ست

فصل التاء مع الشین المعجمه

تشبیوان و تشبیر لیسنا بیخ ست

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بالونه ست

تفاح فارسی شمس را نامند

تفاح الجن ثمر اللفاح ست

تفاح بری زعرور ست

تفاح فارسی خوخ ست

تفاح ماهی اترج ست منسوب بیلاد ماه ست که در آنجا بسیار

است میرسد

تفاق نوعی از مبدابی بری ست که قبله یهودیه نامند

تفرالس یونانی بیخ ست

تفسیا ثافسیا ست

تفسلیتون طحشیتون ست

تفوز القیر ست

فصل التاء مع القاف

تقدره کزبره بری ست

تقره کرویا ست

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم ترکی شوک ست که بفارسی خار نامند

تکه اسم هندی اساتوان ست نیز جوالی شبیه العود هندی از این نام خوانند

تکرک اسم فارسی جلید ست

فصل التاء مع اللام

تلی اسم هندی سمسم است

تلمسی اسم هندی و نجح نبات است و برگ آن عبارت از قرنفل بستانی است

تلتی اسم هندی الحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است

تمر الفهم بلادر است

تمر هند توت العلیق است

تمول قثای بری را گویند

تمن اسم هندی ارز است

تنبلی بلغت دیلمی نبات تانسیا است

تونس اسم دیلمی بنوح است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است

تنوب قسم صغیره صنوبر است

تنستوم قسم صغیره صنوبر است

فصل التاء مع الواو

تو بلغت مجوس سیب را نامند

توتیج عشقه است

توتیا اکبر شیخ است

توت العلیق و توت حبشی ثمر علیق است و بشیرازی توت سنگل نامند

توت بفارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطی است

توج سفرجل است

تودر لوت شوکران را گویند

وان بیخ کوهی است

تودره بلغت مغربی لقلقه الاوجاع را گویند

تورک بفارسی تخم خرفه است و نبات آنرا نیز نامند

توره بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی اسم زردی است

توس بکاین است که آزاد درخت باشد

توله بفارسی خبازی را نامند و بچه سگ را و صنفی از سنگ شطاری نیز نامند و بهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی می شود

تولکی اسم ترکی الغلب است

لوبیج گیاهی را نامند که بتازی عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة

تیتر بهندی دراج را نامند

تیدی بهندی جراد را نامند

تیر بات اسم هندی ساذج هندی است

تین بعربی انجیر است

تیغال و تیهال شکر تیغال است

تیقلیلس یونانی خنثی است

تیل اسم هندی روغن کنجد است

تیدت احمرت جز است

تین الفیل جوز الشوک است

تیند و کی لکری اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیند و نام درخت آبنوس و لکری نام چوب است و کی برای اضافت نسبت است

تین افرنجی بلغت مصر تمر رقع یمانی است

تهو اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثة

فصل الثاء مع الالف والخاء والدال مع الراء

ثاقب الحجر لسفایج است

ثاالسقیش یونانی حرف بابلی است

ثامر لوبیا است

ثاموس یونانی نام مرزنجوش است

ثخین بمعنی غلیظ است

ثدی ضرع را نامند که بفارسی پستان گویند

ثریا بلغت اندلس ارتفاریون است

فصل الثاء مع العین المهملة والغین المعجمة والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاریر بغین معجمه درویت است

ثفا الفا بعبرانی حرف بابلی است وگویند لغت عربیست

ثفوس بقاف سنبل بری است

ثقثان نحب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمر قلب رنج است

ثمره شجرة الدم مقل مکی است

ثمرة الشوک المصری جلنار است

ثمرة العرعر اهل را نامند

ثمرة العلیق توت العلیق است

ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است و بعضی بلادر را نامند

ثمقولس یونانی توتیا را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری و ثوم الحیه و ثوم الکلب اسقوردیون است

ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم سندر قیس است

ثومس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیة

ثیرورد ابیض را نامند

ثیرتون یونانی دفلی است

ثیقوس یونانی اذخر است

٦٦٥

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جادی اسم زعفران است
جاز کون بفارسی اسباسه را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش بری است
جامسا بلغت سریانی اجاص است
جاکسو بهندی کشنیزج است
جاک بفارسی درخت مسواک را گویند
جامه باقلای قبطی را گویند
جام بهل سفرجل را نامند
جامع اللحم قنطوریون است و جبره را نامند
جاورس بهندی دره است
جاورس و جاوزهرج
جحه البقر است که بفارسی گاوزهره گویند جهت آنکه در زهره آن تکون میابد
جادول بهندی اسم ارز است
جامی بهل بهندی جوز بوا را نامند

جای ترکی بهندی چای اسم نبات است

فصل الجیم مع الباء الموحدة

جبلاست نطراسالیون را گویند
جبین ترکی ذباب را نامند
جبسین جص است
جبح بهند و جیم بلغت نبطی انجدان است

فصل الجیم مع الدال المهملة

جدآ جدا اصر است
جدال النوع سنبرج است
جدب حجاز است
جدوار باصفهانی عنبر را نامند
جدآ و جادی زعفران را نامند بعربی و نیز بعربی سرو گویند

فصل الجیم مع الراء المهملة

جرتحیم بعربی بهندی [illegible] را نامند
جرایه اسم بهندی قصب الذریره است
جرآصیا فراصیا است
جرآمه منظ المراعی است
جرتوب جلبوب است
جرنوز بقله یمانیه است
جرب گوشت اسم فارسی سمن است
جرجیر باقلی است
جرجیر مصری باقلی مصری است که ترمس نامند
جرجیر الماء قرة العین است
جرانق و جرمدانق کرم [illegible]
جرذان فاره است
جرغ بفارسی اسم [illegible] است
جرغون بفارسی [illegible] نامند
جرندبلی نبات [illegible] است
جرنیه بهندی اسم عصفور است
جرآتیس ترکی [illegible] را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمة

جزر قبطی جزر بری گویند
شقاقل است
جزر [illegible]
جزور [illegible] شتر است

فصل الجیم مع السین المهملة

جساد زعفران است
جسار اتمر بهندی است
جست اسم بهندی ارزیز است که بعربی [illegible] نامند
جسمی خشک است

فصل الجیم مع الشین المعجمة

جش بفارسی مهره کوچک است که گرد ران اطفال جهت چشم زخم می بندند
جشمیرج و جشنک و جشوم کشنیزج است
جشم خروس بفارسی عین الدیک است
جشیش بعربی بلغور را نامند و آن [illegible] گندم [illegible] آن است
جص جبسین المحرق است

فصل الجیم مع العین المهملة

جعده صغیر جعده کوهی است
جعده القبی بلغت دمشقی بر میاوشان است
جعده کبیره جعده لبنانی است
جعفری بلغت مازندرانی [illegible] کرفس الماء و جرجیر است
جعفیل بفارسی سد بن العدس است
جعل بفارسی قسم بزرگ خنفساست

فصل الجیم مع الغین المعجمة والفاء والقاف

جغرات بخراسانی لبن حامض را نامند
جغندر بفارسی اسم سلق است
جغری بفارسی کفری است
جقطیوطا [illegible] شوکران است

فصل الجیم مع الکاف

جکاوک اسم فارسی قبره است
جگر بفارسی کبد را نامند
جکرتوک ترکی دانه [illegible] را گویند

جلوز ترکی اسم ترکی جراد است

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است ومراد ازان ورد احمر است
جلاب از اشربه است ودر مرکبات ذکر یافت
جلباسه اسم وزغه است
جلبان خلر است
جلبوب نوعی از لبلاب است
جلباغوج اسم ترکی جبة الخضرا است
جلبلق سلق جبلی است
جلجلان السریانی سمسم و کنزبره را نیز سامل است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است
جلجلان مصری اسم سبستان است
جلنز جلفا است
جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است وغیر حب الصنوبر است
جلقفیط دو ع غلیظ است
جلقان اسم ترکی حداه است
جلمانا قشد است
جلنجبین اسم گلقند است وگویند گلقند عسلی است
جل النسرین معرب گل نسرین است
جلوجاجاو شبر است
جلنجوج فودنج بری است
جلیجون صعتر است
جلهم قسم سیاه عوسج است
جلی دار بلغت تنکابن آزاد درخت است
جلیره وجیر ملیه بهندی شنه را گویند
جلیف بعربی شیلم را نامند

فصل الجیم مع المیم

جماز النهر سلق الماء است
جماز بلغت تنکابن سرخ است
جمان بعربی اسم لولو است
جماجهی اسطیوس است
جمر تمر هندی است
جمسفرم ریحان سلیمانی است
جمگادر و جمگو دره ی اسم هندی خشخاش است
جمیل بلغت دیلم جگاوک است
جمل الیحمی جرجوان است

فصل الجیم مع النون

جنبار اسم فارسی دلبت ودر بنگاله نوع خربزه طولانی را که در انجا و نواح آن در اسلام آباد ودراج محل وبو رنیه نیز بهم میرسد نامند
جناح بلغت اندلس براس است ودر شف رانیز نامند
جنبذ غنچه ناشگفته هر گلی است واکثر استعمال آن در جنبذ الرمان است
جنجبل صعتر است
جنتو بقنطوریون دقیق است
جنجوا اذان الغزال است
جنجال بهندی قسم زیلون بیش را نامند
جندن بهندی صندل را نامند
جنکال الفارسی خنیف را گویند
جنه بهندی نوعی از نخود را گویند
جنی احمر تخم قطلب است

فصل الجیم مع الواو

جوابز فارسی شعیر است
جواز اسم هندی قسمی از ذره است
جوان اسم غنم اسم فارسی شاه بانج است
جوبک بستان اسم فارسی غرطنیا است
جوبر اسم ترکی وعر است
جوبیر مینه اسم فارسی سلست است
جو بل باصفهانی کاشم را نامند
جوتری بهندی البسباسه را گویند
جوز الاهل ابهل است
جوز الانهار وجوز البر جوز القطا است
جوز ارانیوس قسمی از جلنجبین است
جوز اسم و ثمر درخت سرو است
جوز الجب جوز الحمص است
جوز الرته بندق هندی است
جوز الرقع رقع یمانی است
جوز شیران فلوس است
جوز الطیب جوز بوا است
جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مقاتل وجوز مهاثل جوز ماثل است

جوز المرج حب کالنج است
وگویند دفلی است
جوز هندی نارجیل است
جوشانی جوشیدا است
جوغان اسم فارسی
شنان است.
جوموصباغان اسم فارسی
آذربو است
جوک اسم هندی جیرلست
از قبیل ربیبار ترشی
که از کوهستان نیپال
ونواح آن ساخته می آورند
و نیز آب لیمو را جوش
میدهند و قتیکه غلیظ میشود
در ظرف میگذارند تا
سبز شود
جوکا بهندی حماض است
جوز گلاذران شجرة
ابی مالک است
وصابون القاف را نیز
نامند
جونلائی اسم هندی
بقلهٔ یمانیه است

جونه اسم هندی لوزه
است
جوبه اسم هندی فاره
است

فصل الجیم مع الهاء

جهاو بهندی طرفه را نامند
جهاوکا بیل هندی
کزمازج را گویند
جهینگا اسم هندی
روبیان است
جهاج اسم هندی مخیض
است
جهال اسم هندی لوست
اشجار است
جهلی اسم هندی
غشا است

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

جیپال اسم هندی
دند است
جیر توزه است
جیران ترکی غزال را نامند

جیک اسم دیلمی صرصر است
جیل اسم هندی جلاه
است
جیلدار اسم فارسی اشرسنا
است
جمیدیون بیونانی شاهتره را
نامند
جینوئی اسم هندی نمل
است
جینه اسم هندی دخن
است
جینه دان بفارسی حوصلهٔ
طیور را نامند
جیوه بفارسی زیبق را
گویند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد و حافظ
الموتی قطران است
حافظ الاطفال و حافظ
الحی فرفیون است
حافظ الجوز نوره است
حوت آنکه یالغ کردن است

حافظ الکاغوز فلفل
است
حافظ النفط نین است
زیراکه مانع صعود دخانست
حافر سم حیوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس بیونانی
اسفنج است
حالق الشعر حالبیونس
گویند زرنیخ است و بعضی
گویند حجر القیشور است
و بعضی گویند فاشرا
است
حالبی اطراطیقو است
حالونا بسریانی الوخلا
است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حباقا خند قوقای بری
است
حبوبا نه نبات را نامند
و حب هر نباتی در ذیل آن
نبات مبین شد

حب البقر کرسنه است
حب الاثل عذبه است
حب البطم حبة الخضراء است
حب جلبت اهل مکه معظمه
شرفها الله تعالی شرفا
وکرامته وحبشه و نواح
آنها اسم هندوانه است
حب الحنکاحب السمنه است
حب الجلوه انیسون است
حب الدود کردانه را نامند
و آن تخم شهدان است
حب الذهب حب الغار
است
حب سجستانی دانه قاقله
است
حب سلاطین و حب خطائی
دند است که بهندی
جمال گوته و جیپال گوته
نامند
حب الرشاد بذر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعی
از جرجیر است که حرف
نبطی نامند

حب السودا شونیز است و شونیز خ را نیز نامند
حب الصرا بار زلون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس کبابه است و گویند تخم بنگ است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دبق است و گویند آلمق است
حب الفقد تخم فنجنکشت است و گویند ثمر نکون است
حب الفهم بلادر است
حب الفلفل در حرف القاف مذکور شد
حب القنب شا بدانج است
حب القنا عنب الثعلب است
حب الوزن سان الصفاعیر است
حب الملوک ماهودانه و گویند دند است و این اصح است و گویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی گوید

بلبت العبد بادستان میلیا است
حب الناقوخ بلبت بغدادی بیخ دلبوت خشک است
حب اللهو کاکنج است
حبق العربی اسم گل نباتی است برنجی و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج بری است
حبق الترجی و حبق ترنجانی بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است
حبق التمساح و حبق الماء فودنج نهری است
حبق جبلی فلفل مویه است
حبق خراسانی القلبة خراسانیه است
حبق الشیوخ مرو است
حبق صعتری کرمانی و حبق البستانی شاهسفرم است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل و حبق القنا

مرزنجوش سلیمان است
حبق قرنفلی فرنجمشک است
حبق نبطی حماحم است
حبق النهر لوسیا خوش است
حبر مداد است
حب الساکین سلاب است
حبن و حبین دفلی است

فصل الحا مع الثا المثلثة

حثره عنزره انگور است
حثرا البریانی اسم نعناع است
حثل درد روغن است

فصل الحا مع الجیم

حجر اشو باصطلاح اهل صناعت موی سر است
حجر الاصم و حجر الزناد حجر النار است
حجر سیوس ایوس است

حجر افرودی حجر الافروج است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البهت و حجر الکنس و حجر العقاب حجر العنبر و حجر البحری اشامل است
حجر آن باصطلاح اکسیریان زر و نقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی است
حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم و حجر الطور شادنج است
حجر الحدید و حجر الهنود حجر مقناطیس در مقناطیس مذکور شد
حجر الرمل و حجر زیبق
حجر زنجفر مخلوق است
حجر زیتون حجر الیهود است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر شجری السد است

حجر الشعر و حجر الشقاق
حجر القیشور است
حجر العاج حجر اعرابی است
حجر الغیطوس حجر غاطیس است
حجر اللازورد لاجورد است
حجر المارسنادج است
حجر الماسکه و حجر النار و حجر الولادت اکتمکت است
حجر المصفا شبه است
حجر النور و حجر رستالیه ارشد است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف است
حجل قبج است

فصل الحا مع الدال المهملة

حدجلبار است
حدج حنظل است
حدید صینی خماهان است

حدقی اسم جنس برگلی است که مستدیر و شبیه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حر بضم حا خاک خالص است و بکسر و فتح خاک سنگریزه است

حراب اسم عربی اشتر خار است

حرب بلبلع است

حربه بهجید لطوس است

حربطا اسم عربی آزاد درخت است

حرتا و حرشا نه خردل بری است

حرجل بلغ بزرگ سبز است

حرجوان بلغ بی بال است و درجرا و مذکور شد

حرز شتان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین بهلف آطریلال است

حرشفان اسم سنگ است

حرمانه اسم نبطی مرباء فلفل است

حرمد طین سیاه است و ابجه لون و رابحه آن متغیر شده باشد

حرمل امبین و حرمل عربی قسمی از حرمل است

حرنیث مار ماهی است

حریر ابریشم است

حریق املس بلغت اندلس طلبوب است

حرم بزای معجمه سرلج لعقطرب است

فصل الحاء مع السین المهملة

حسکه بلغت مصر سیاج است

حسل بچه سوسمار را نامند

حسن کبه اسم فارسی حسی لبان است

حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است

فصل الحاء مع الشین المعجمة

خشقیل شقاقل است

حشیشة اسم صقلاجی قنب است

حشیشة الاسد اسد العدس است

حشیشة الافعی ملسکین است

حشیشة الاورام اندریون است

حشیشة الارض گیاه آطریلال است

حشیشة البراغیث بلغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مرادی ازان گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک داش نامند

و قسمی از دوقس است

حشیشة الخراسانیة خشیشیر است

حشیشة السعال فنجوریون است

حشیشة السلحفاة و حشیشة الحیاة آس است

حشیشة السلطان حرف امبین است

حشیشة الطحال و حشیشة الدود سقولوقندریون است

و حیوانی از نیز باسم اخیر خوانند که قدیم مشهور بارباع وارلعین بوده والحال بسبعه و سبعین خوانند

حشیشة العقرب صامریوا است و بلغت حجاز لولا مونیون نامند

فصل الحاء مع الصاد المهملة

حص ورس است

حصی الاسفنج حجر الاسفنج است

حصی برس طلبوب است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی است

حفج اسم ردده است که شیر دان و هزار خانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق بقلة الحمار است

حق قوشی اسم ترکی صاقر است

حقین اسم ماست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز اسم عبیر مقشر و باصطلاح کسیریان زیبق را نامند

حلال مصطکی است

حلاق الشعر نوره است

حلاحل و حلحل بصل است

حلاو نیون بونانی امیثا است

حلوای زلیبا الفارسی زلوبیه است

حلوای قبیلده اسم فارسی ناطف است

حلینا نوعی از یوتنا است که برگ آن برگ زیتون و شیر آن جهت تالیل ...

حلیاب الاعید است وگویند حلیاب کبیر است
حلان و حلام بزغاله است
وحلوان غلط است
حلم قراد است
حلوب بادکشه است
حلیفه جزاز بری است
حلمون اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمار البیت وحمار قبان
به بست
حماض الاترج ترشی ترنج است
حماض الارنب کشوث است
حماض جبلی حماض بری است
حماض نهری حماض بستانی است
حماض سوانی حماض مائی است
وحماض البقر را نیز نامند
حماط طلوع نوعی از جمیز است
حمر بلغت حجاز تمر هندی است
وتمر الهند را نیز نامند
حمر الارض خراطین است
حمص الامیر بمغربی حسک است
حمص الکرسنی حمص بری است
حمض اسم مجموع اشجار است

که ملوحتی داشته باشد وگویند
مخصوص بشنان است
حمضیض بتصغیر حماض است
شبیه بگنه که بهندی
ترتیی نامند و در شکاین
ترش واس نامند
حمحم نباتی خبه است و بجای
مهیجه نیز آمده است و بلغت
شام و دیار بکر لسان الثور
است
حمل و حملان بفارسی اسم
است و در صفات بگوسفند
حمیرا اسم عربی الوخلا است
وبکسر حا اسم قنافسی است

فصل الحاء مع النون

حنار الفرا بلغت مصر
الوخلا است
حنظله روغن خندروس است
حنفه وحنفا بلغت اندلس
حشیشة الزجاج است
حناقریش خزار الصخر است
حنای مجنون بلغت مصر
وسمه است

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم بسیار
نرم سفید است
حوت سمک است
حوت الشر شقنقور بحری
است
حوحم اسم عربی گلسرخ
است
حور اسفیدار حاحم است
حوص قصب است
حوزان و حوزان طرخون
است
حوک بادروج است
حوانه اسم عربی طرثوث است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة

حی بلغت کرمیریان
زیبق است
حی العالم ابردان است
حیصل بادنجان است
حیفا حشیشة الزجاج است
حیود الموتی قیصران است

حیوس طین حیات است
حیوسون اسم یونانی ناقلی است

باب الخاء المعجمة

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک سیاداوران است
خار بفارسی شوک را نامند
خارسک اسم فارسی
خارخسک است
خارشت اسم فارسی قنفذ است
خارصینی شبیه بسیاه و بفارسی
رومی توتیا و بهندی جست
نامند
خاعن اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکشی اصفهانی اسم خبه است
خاس بلغت نکاین حرف
بابلی است و بخراسانی گنده نا
خار بازد باب است
خاک صوفی خمیده در اطبا آن
ذکر یافت
خاگینه اسم خبیص البیض است
خالاون یونانی خندروس است
خاوزبانی است که تازه روئیده

باشد و گویند مرداز مرو عوض الوز
است و اهل مصر طرخان را با بر امیر نامند
خاماذافنی یونانی بمعنی غار الارض
است و در حرف الغین ذکر یافت
خامالا یونانی زیتون الارض
وآن مازریون است
خامالاون مالس یونانی
اشخیص سیاه است
خامامالیون یونانی بمعنی تفاح
الارض است وآن بابونج است
خامالاون لوقس اشخیص سفید است
خالاون یونانی حرباست
خاماقیطی یونانی خمان صغیر است
خامانیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض
است وآن کماافیطوس است
خاماذریوس یونانی بمعنی بلوط
الارض است وآن کمادریوس است
خالی دو سیون یونانی بمعنی حلقه
است وآن مامیران است وگویند
عروق الصفر است
خاوانی بلغت صقالبه انگبیر است
خامنه بلغت شام شیطرج است
خامون یونانی اسم سکون است

۶۶۱

خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند
خاییة قنفذ اسم فارسی حندا است

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی شجری خطمی است
خبخبه تمر هندی است
خبز رومی خبز اللعکات است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ شبات بخور مریم است
خبز القرود ولوف الکبیر است
خلبیر اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور کنند
و خبازی مشتق از آن است
خلبیص اسم عربی خبیص است
و در حرف الحاء المهملة مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانیة

ختق قسنتین است
خنفرج لبلبة الحمقا است
ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثة

خثا سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و
در اختیارات مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهملة

خدع الرجال بزر البنج است
خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء المهملة

خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرک اسم فارسی بلیون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خرخدا اسم فارسی بلبه است
خردل ابیض خردل فارسی
و خرفق و خرنوق خرفه ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطمان است
خرخوله اسم فارسی لسان الحمل است
خرفه اسم فارسی البقلة الحمقا است
خرفان بره تازه است
و جمع آن خروف است
خافی خلره است
خرقع تمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی بسر است
خرمای هیرو اسم فارسی ... است
و گویند خرمای باریک است که استخوان آن باریک باشد
خرم بسکون را و کاف مهمله و بزای معجمه بر آمده پوست تخم مرغ است
و در حرف الخاء مذکور شد و بجای مهمله و زای معجمه نیز دیده شده
خرموش موش بسیار بزرگ است که با گربه جنگ کند و غالب آید
خرنوب الخنزیر انا غورس است
خرنوب الشوک و خرنوب معزی
و بری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی ثمر سنط است ...
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیار شنبر است
خرو اسم جنس خرنوب است و گویند مخصوص بری است
خروع حبشی دند است
خرزبل است
خرء الحمام جوز جندم است
خرء الضفادع طحلب است
خرء العصافیر شنان است
خروس اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور شد
خروسان لعبة العقرب اسم ... است
خرومک اسم فارسی مرجان است
خریع اسم نوعی از عصفر است
خربق اسم شجره است و گویند فادانیا است

فصل الخاء مع الزای المعجمة

خزاز الصخر خزاز الحجر است
خزاز الماء طحلب است
خزان اسم فارسی خیزران است
خزسیان مراد از آن حیوان خندبست دگاو در جنبدستر اطلاق می نمایند
خز نباش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهملة

خس الحمار الوخطا است
خسقا اسم عربی خور است
خسق احر لعس است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی قرطم است
خسخردانه اسم فارسی خولنجان است
خس الکلب دنباقوس است
خسته اسم فارسی استخوان میوه‌ها است مانند خرما و آلو و شفتالو و مثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمة

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش اسود است
خشخاش بحری
خشخاش مقرن است
خشب التنوب نزد بعضی سپیدار است

خفاش متلبة بچه اتو ست که
اول مرتبه تولد یافته باشد
صاحب تحفه ستنبا تا بچه
نرینه شتر را نوشته است
خشکار خمر خشکار ست
خشل مقل مکی ست
خشنشار مرغابی بزرگ
است تیره رنگ و میان سر
ان سفید و تیر قشقاراک
نامند
خشم بلغت شبانکاره
کشوث ست
خشرم خانه زنبور ست
فصل الخاء مع الصاد المهملة و الطاء المهملة
خصیة البحر و خصی خر دا اسم
جند ست
خصی هرمس حلبوب ست
فصل الخاء مع الضاد المعجمة و الطاء المهملة
خضض خر زهره نا رسیده است
خطلاف درخت مقل است
و گویند مقل مکی است
خطر وسمه ست

فصل الخاء مع الفاء
خفیج خردل بری ست
خفروج خرفه ست
خف الغراب نوعی از حلزون
است بزرگتر و درازتر از ان
فصل الخاء مع اللام
خلاق زعفران ست
خلال خرمای نارس ست
که از ان خلیج گذشته باشد
و در تحریر مذکور شد و ستیاج را
نیز نامند
خلال ابراهیم جیر بری است
خلال خلیل نبات آطریلال است
خلال آن نوعی از اطریلال است
خلال مامونی از خرزه است
خلبان اسم یونانی ارزد است
خل الخمر سرکه انگوری ست
از شراب انگوری هم سازند و
خواه خود بخود یا بعمل
خل العنصل سرکه عنصل است
که عنصل نیز نامند
خل القیصین یونانی زاج است
خل الزیت ترشی ست که از

روغن زیتون و غوره و بادام
سرکه در روغن بادام کشنیز خشک
و نان فطیر خرد کرده و نمک
ترتیب دهند
خلاف بری بید مطلق معروف است
خلال کمه اسم فارسی کبستاج است
خلر بری بلغت مصر بسلة است
فصل الخاء مع المیم
خما خیلوس کما فیطوس است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر خمان را
نامند
خمخم نبات تودری ست و
بلغت شبانی اسم خبازی است
خمسة الاوراق پنجانگشت است
خمسة الاعضا لبکبون است
خمل سورنجان است
خمیر مایه اسم فارسی خمیر شب
مدلی ست
خمیر مایه اسم فارسی خمیره است
خمط گوشت بریان است
فصل الخاء مع النون
خنشنا سداب ست

خنجک خار خسک است
خنکلیس خمر ست
خنزیر البحر دلفین است
خنک اسم فارسی لسان
الحمل ست
خنی اسم فارسی حنا است
خنیس بلغت دیلمی حشیشة
العلق است
فصل الخاء مع الواو
خولان بلغت مصر اسم حضض
سندی است
خواتم الملک طین مختوم است
خوبانی زرد آلوی خشک شده
است که مغز آنرا بر آورده و
بجای آن مغز آنرا مقشر کرده
و یا مغز بادام مقشر کرده
در ان گذارند
خوب کلان اسم سیستانی
خنب ست
خوخ اقرع شفتالو کارد است
و گویند اسم شادج هندی
ست
خوص اسم عربی برگ درخت

خرماست و برگ درخت مقل
و نارجیل و امثال آنرا که
دراز و باریک باشد شامل
است
خوش قطر حاحم است
خوصی بردلیت
خوک اسم فارسی خنزیر است
خوکره بلغت اصفهانی
زرنب است
فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة
خیار چنبر اسم فارسی
خیار شنبر ست
خیار دشتی اسم فارسی
قثاء الحمار ست
خیار زه اسم فارسی قثا است
خیار کبیر اسم فارسی قثرة الکبیر
است
خیزران هندی اسم سورد بیر
است
خیهی بری قسم سرخ خیری
است و گویند خزامی
نوعی بری الست

تیر لوا اسم قافله صغار است
تیرقج خبازی است
خلیفوج حب القلقل است
خلیله لغامه است
خیل فرس است که بفارسی
اسپ نامند

باب الدال المهمله

فصل الدال مع الالف

دارتو اسم فارسی طرطیر است
و بلغت ترکی تارتور و روغن
مستخرج از از الیتم تارتور میاید
دارجهار بلغت شکاف لیسفابیج است
دارنج ابر جناس حلبی است
دار لوفه لطیخ هندی است
دار بر خفینا القم است
دارج بلغت دیلمی اید با میر است
دار اسکنه اسم فارسی طیطحانست
دار رومی سوالان است
دار فیل اسم فارسی صعفه است
دار کوب سودا نیات است
دار اسم درخت عنب است
دار کیتیه لی طالیسفر است
دار فقوکسیا که گویند حبزی است
نامند کنیسه که در بعضی درختها
بهم میرسد و اندرون آن
پر از ریشه میباشد
دار کی دار یا نوع سفید
اشموساست
داروش اسم دیلمی غنم است
داروان بونانی آزاد درخت
است
دام عنکبوت ابر کاکیا است
دالتوذا اسم ترکی خنزیر است
دانه موی اسم فارسی حب الزبیب است

فصل الدال مع الباء الموحده

دابتشدید یا نوع از فرع است
که بفارسی کدوی رومی گویند
دابابتشدید با اول سوسنبر
بستانی است
داباربسکون همزه جراد است
داباسی بلغت عراق سقنین
بری است
دبال ترنج است و در بالا اسکی
نیز نامند
دبوسک خبازی است و دبو
نیز نامند

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجر بجیم اسم نبطی لوبیا است
دجوبانا اسم سریانی
غراب است
دج سجاد مهمله کزبرة الحمام است
دحیا زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمه

دخص دلفین است
دخیا بلغت نبطی شامل
روغن بلسان و سنگ است

فصل الدال مع الراء المهمله

درنیقن قلوس است
در اقفیطون لوف الکبیر است
درخت کاج بفارسی صنوبر را
نامند
درخت ناردان بفارسی غرب را گویند
و علیق است
درآشیج نوعی از اسلاب است
و گویند خناسلی است
دراقن بلغت شام اسم
خوخ است
درخت دسک بفارسی اسم
دلدار است
درحیا بلغت نبطی شامل روغن
بلسان و سنگ است
درخس و لفین است
درست اسم فارسی
الوسن است
درسوبارس یونانی
زجاج است
درد روغن زیتون اسم
فارسی عکر زیت است
درقطیطیس براوند طویل است
درمنه اسم فارسی شیح است
درمنه ترکی بفارسی تخم
بستاج را گویند
درمنه خراسانی بفارسی
گیاه خشنبیز را گویند و تخم
آن بستاج
درنا ترکی کرکی است
درومی النحل لامی سرکه است
درجیج اغال ضعیف تر
از سرکه و در اکله قوی تر
از آن است
درخیفا اسم فارسی حجر القمر است
درناق اسم ترکی خلف است
دردونک درونج است
درآچه شراب انگوری را
بلغت هندی نامند
دستفنودیه بدال و سین مهملتین
اسم فارسی درداب است
دستیش بدال مهمله و شین معجمه
حشیش است

فصل الدال مع العین المهمله

دعیا اسم سریانی اقاقیا است
دعشا علک البطم است
دعیا میمون افیون است

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر ریزهای کندر است
که از وی منتشر گردد
دقاس سریانی بول است
دقرقیا بلغت سریانی بطیخ است
دقطا مالیون بلغت یونانی
مسکطر امشیع است
دقیقا النحل بفارسی آرد اکثر گردد و هما
خوانند و آن در مطلع مذکور شد

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربی الشیخ هندی را نامند

دلبس نوعی از صدف است

و در مصر ام المخلول نامند آن

ودع بری است

دلاع بلغت اهل بیت المقدس

نوعی از کلیح است و بیونانی

سقند ولیون نامند

دله اسم فارسی دلق است

فصل الدال مع المیم

دم التنین و دم الثعبان

دم الاخوین را نامند

دملیسا بیونانی نوعی از ماهی است

که سبیبا نامند

دملیه مصری نوعی زیتون است

دمیسه اسم فارسی صغیر انغوزه است

دمعة العشاق حب النیل است

دمور اسم ترکی حدید است

دمور تیکان اسم ترکی حسک است

فصل الدال مع النون

دندان فیل اسم فارسی عاج است

دنیلان اسم ترکی کشنیج است

دنبه اسم فارسی الیه است

دنار ران ارا قو است

دنی سپستان است

دلفه شیلم است

دنقر القر است

دلفطا ماس شکطرا شیح است

فصل الدال مع الواو

دوا الحیه جنطیانا است

دوا الخطافی خالیدونیون

دوا الشعث بلغت مصر اسم

سلیانی است

دوا النمر بیخ نرزوک است

دوارس اسم فارسی دریا است

دواله اسم فارسی شهد است

دوم اشامل درخت مقل

ملبوط سندر است

دوبا روح کاکنج است

دوده اسم هندی اللبن است

دود الجراد نبات وردان است

دود الصباغین و دود القرمز

قرمز است

دود اسم فارسی دخان است

دوحولی ولیوس است

دوشاب اسم فارسی مویزنج

است و گویند اسم فارسی

دبس است

دوشاب خرمائی دبس است

دوشان اسم ترکی ارنب

است

دوشان لو دری که بربری

خفاش را نامند

دورس شوکران است

دوحص مار الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دوقو بری و دوقو شقو با اباشا

اغریا است

دوقس العسل است

دوقسطاس مشکطرا مشیح

است

دوقر قر یا بیونانی خشخاش است

دوکی اسم ترکی ارز است

دولی اسم ترکی جلید است

دوکی دالالیفسر است و تحتانی

محالبه از دال بلغت هندی اسم

گرد و خاک و غبار است

دوم بلغت مغربی خمر است

دوزر هر وا اسم هندی

مرزنجوش است

دویره رخبه است

دویره نوعی از لوف است

دویل گیاهی است که سال

بر وگذشته باشد

فصل الدال مع الهاء

دهام رصاص اسود است

دهتوره اسم هندی جوز ماثل است

دهماسا گویند اسم هندی

شکاعی است

دهن البعلی روغن را نامند

دهن الاسمان تخم دهن

ایرسا است

دهن الغور روغن درخت

البطم است و در کتاب ما گور شد

دهن البطم روغن درخت البطم

است

دهن الاترج روغن ترنج است

دهن الحجر نفط است

دهن حبة الخضراء روغن

حبة الخضرا است

دهن الحلی دهن سمسم است

دهن المخلوف روغن زعفران

است

دهن الزفت روغن زفت مذکور شد

دهن السوسن الاسمانجونی

دهن ایرسا است

دهن الصوابی روغن

سنوبر است که مشهور

بروغن کمان است

دهن علی اونالی است

دهن المبارک و دهن المنتقد

روغن اجر است

دهمست اسم فارسی غار

است

دهنه اسم شیه است

فصل الدال مع الیاء

المثناة التحتانیة

دیاسقولیطوس جوارش

کمونی است

دیاقوذا اسم یونانی

شربت خشخاش است

دیامرون اسم یونانی شربت

توت است

دینار اسم سر یانی کشوث است

دنبارویه اسم فارسی قسمی از خرمای بری است
دلیو ابیست خند قوقای بری است
دلیو انجیر تین بری است
دلیفرو جالس الفر جیر است
دیک اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد
دلیم حاحم است
دلیو سیر طبوس است
دلیو بافوغلیس اسم یونانی اصل اللوف است
دیک الکرم یو یو است
دلیو چه اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمه

فصل الذال مع الالف

ذاقمی اسم یونانی فار است
ذاتا اسکنبا اسم رومی اجاص است

فصل الذال مع الراء المهمله

ذروه مکه خندروس است
ذرق بضم اول و فتح ثانی خندقوقای بستانی است
بفتح اول و تسکین ثانی سرگین طیور است
ذرق سون عنب الثعلب مجنن است
ذرق الطیر خرفطان است
ذرموج بتشدید را واحد ذراریح است
ذرباس ثافسیا است
ذرلیس طیهوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذقری اسم عربی سداب است
و هر چه کریه الرائحه باشد بدستور ذفرا نامند
ذقل فطراساليون است
ذکر بجزم ثانی زراوند طویل است

فصل الذال مع النون

ذنب الجردون ذنب الحروف است
ذنب الفار لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه
و بجهت آن بدنباله موش
ذنب الفرس بلغت شام ذنب الحمل است
ذنب اللبوه ذنب السبع است

فصل الذال مع الواو

ذوالف درجات مرافلون است
ذو ثلثه حبات زعرور است
ذو ثلثه درجات شاهل خندقوقا و گیاه خصیه الثعلب و قصقص و طرثقلین است
ذو ثلثه شوکات شکاعی است
ذو ثلثه الوان و ذو ثلثه اوراق طرثقلین است
ذو خمسه اصلع لیج اثلعو است
ذو خمسه اوراق و ذو خمسه عصا و ذو خمسه جنجه و ذو خمسه قیام همه اسم سبطافلون است
ذو مائه شوکه و ذو مائه راس قرصعنه است

باب الراء المهمله

فصل الراء مع الالف

راقا یونانی ریباس مسلو است
راتیانج و راتینج راتیانج است
راج گیرا اسم هندی اذان الحمار است
راج گیری اسم هندی عصی الراعی است
راج مغز اسم هندی بهاد و شتا است
راس الهدهد بلغت اسکندر قسمی از منخلعه است
راج اسم خمر است
راحلة الاسد نوار زاملیشا است
رازیانج رومی شامی انیسون است
رازیج و درو سوخته رازیانج است
راسو اسم فارسی ابن عرس است
راس الشیخ بلغت اندلس اقسون است
راطبنی یونانی اسم مجبوع علکهاست
راعی نوعی از سمک است
راونه لودنه است
رافه حلتیت است
راکهه اسم هندی رماد است
رانج جوز هندی است که نارجیل نامند
رال اسم هندی قیقهر است
راصو لفرنگی درخت عود است
رایم لفرنگی سنبل است
رایون یونانی اسم پرک دیگرا است

فصل الراء مع الباء الموحده

رب عبارت از آب میوها و نباتات است که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن مذکور شد
رب العنب میفختج است و در دیلم و دوشاب عوض رب را امند
رب الحصرم و صمغ کمکام است
ربرق عنب الثعلب است
ربل نوع جبلی اشنین است
و گویند نوع از ریجا سفو قیصوم است و دو درهم آن جهت رفع زهر سموم مجرب دانسته‌اند
ربان ارباق است
ربس طلیق است

فصل الراء مع التاء المثناه الفوقانیه

رتنا اسم هندی بندق هندی است

که بهندی ریشه نامند
رتنک شکلی شبیع ست
رتنرت اسم ختازیر کبار ست

فصل الرا مع الجیم

رجل الزرزور و رجل الطیر
و رجل العقاب و رجل العقعق
گیاه اطریلال ست و بلغت
هندی کانجنکلی نیسی نامند
و گویند رجل الغراب غیر اطریلال
ست و بزبان فرنگی آنرا
کرنولیس نامند
رجل الارنب لاعون ست
رجل الدجاج اقحوان ست
رجل الجراد زرب ست
رجل الراعی حزبن سیاه ست
رجل الزاغ رجل الغراب ست
رجل الفروج و رجل العلوس
فاقلی ست
رجله بقلة الحمقا ست
رجیع فضله حیوانات ست

فصل الرا مع الحا المهمله

رحیق اسم خمر ست

فصل الرا مع الخا المعجمه

رخ اسم فارسی خشنو ست
رخام حجر الرخام ست
رخام الطین طین قیمولیا ست
رخبینه را تابج ست

فصل الرا مع الشین المعجمه

رشاد حرف لسبانی ست
رشته قطالیف اسم اطریه ست
رشینه را تابج ست

فصل الرا مع العین المهمله

رعی الزراز بر فوه الصبغ ست
رعاولیه اسم سریانی رعی الابل ست

فصل الرا مع الغین المعجمه

رغت حنطیا نا ست
رغوه کف مالیات ست که بزد
حرکت بر سر آید و بخیه ازجا بزاست
تیز نزد حرکت مانند صابون
و شک باشد
رغوه الحجامین رغوه الحجر سفنج ست
رغوه القمر حجر القمر ست
رغوه الملح زبد الاسیوس ست
رغید ارا قوت
رغانس بفرنگی فجل اسم ست

فصل الرا مع القاف

رق سلحفات بحری ست
رقعا اسم عربی خمان صغیر ست
و گویند سرحنس ست
رقیع فارسی خرخشان ست
رقاقس لغت بربری ست
و گویند حبت اذریست
و بعضی اسم حنفیه لبغلب اشتیا اند
رقیب الشمس مرلویا ست
نوعی از یتوع ایشامل یا ست

فصل الرا مع الکاف

رکت جندان اسم هندی
صندل احمر ست
رکبه صدف البواسیر ست
رکف بخور مریم ست

فصل الرا مع المیم

رمان الانهار نوع کبیر
هوفاریقون ست
رمان البر شامل درخت
فلفل خیار ست
رمان السعال خشخاش سفید ست
رمان بحش الخطاطیف کبستر
آشیانه خطاف ست
دو خطاف ذکر یافت
رمث بکسر شجری است شبیه
بعصا

فصل الرا مع النون

رند البری آس بری ست
و بلغت شام غار و گویند
صندل ست
رنف اسم عربی هرامج ست
رنگ کاسه اسم فارسی مغیلا
ست

فصل الرا مع الواو

رواث بیونانی خشخاش سیاه ست
رواس اسم نبطی قره العین ست
روباه اسم فارسی ثعلب ست
روباروس اسم یونانی آزاد
درخت ست
روپه اسم هندی نقره است
روپیه اسم هندی نقره
مسکوک ست
روبیه بلغت بربر
فوه الصبغ ست
رودی اسم هندی ذخر است
روث سرگین حیوانات ست
روح ورد حالغت کبیر بان
زیبق ست
رود بیونانی درد ست
رودامالی بیونانی شربت
درد ست که با عسل سرشته
باشند
رودیون اسم سریانی
دفلی ست
روده اسم فارسی معا ست
روزی اسم سریانی ارز ست
روسی اوطا بیونانی سماق را
نامند
روناس اسم فارسی فوه الصبغ
ست
روشنک اسم فارسی شاه علم
ست
روشیانا بیونانی المعی
و بسریانی اسم قرشیه است
روفیون نوعی از عنب الثعلب
ست
روعیمی اسم هندی اذخر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب ست

روی اسم فارسی طالیون است
روی اسم ترکی قطن است
روی توتیا شبه است و مشهور
بزنج توتیا است چه آن را توتیای
غیر مصنوع و معدنی است
بخلاف سائر اقسام
رذین اسم یونانی توده الصمغ است
روغن اسم فارسی دهن است
و سمن را نیز نامند
روغن بادام کوهی زیت
البرخان است
روغن درخت ارزن زیت
السودان است
روغن زفت قثاولان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس
زیت الانفاق است
روغن شیره و شیرخشت روغن
کنجد و دهن الحل یعنی دهن سمسم است
فصل الراء مع الهاء
رهج و رهشفار و رهج الفار سنگ
است
رهیر ادویت هندی است مسهل

وجهت تحلیل ریاح و در امراض
کبد و طحال و استسقا مفید است
ریبقان زعفران است
فصل الراء مع الیاء
المثناة التحتانیة
ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتلج ریسلغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان الحمال و ریحان داود
اذان الفار است
ریحان سفید صیمران و نوعی
از شاسفرم است
ریحان الشیطان باذروج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک شاسفرم است
و از مطلق ریحان اراده آن است
ریحان القنع بلغت مصر
ریحان است
ریحان یمانی قطف است
ریحان نوعی از حمر است

ریشم اسم هندی ابریشم
است
ریشه والا اسم فارسی
سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی
خبث الحدید است
ریوند زاوند است
باب الزاء المعجمة
فصل الزاء مع الالف
زاج اشقر زاج المطبوخ است و
گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی
شب یمانی است
زاج الحامل از جنس زاج اخضر
است که در ظاهر معدن
آن بهم میرسد
زاج الحبر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل
به سبز است
زاج لاری و کرمانی از جنس
زاج قبرسی است

زاج مطبوخ از جنس زاج اصفر
است که مخلوط بخاک آن زاج را
حل نمایند و صاف کرده
بجوشانند تا منجمد گردد و بهیئت
مهره سرخ بریده استعمال
نمایند
زاریج اسم فارسی انبرباریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
و ترکی قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زالقه اسم فارسی قفقدا است
زاوق اسم زیبق است
زازان مردان بهمن است و گویند
مرو است
فصل الزاء مع الباء
الموحدة
زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل
است
زبد البحیره ادقنون است
زبد الطری اسفنج است

زباد العصب رطوبتی است که
در بیخ ناخن جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القواریر سنگ مینا است
زبد الملح زهره آسیوس است
زبش لطیخ رقی است
زجمول تخم کشوث است
فصل الزاء مع الحاء
والدال المهملتین
زحتم الملک شادوران است
زحل بلغت کبیر یان رصاص
اسود است
زداوش بلغت بکان نام
است
زدوار جدوار است
فصل الزاء مع الراء المهملة
زر اسم فارسی ذهب است
زرنگ زردک تاو بدال
آب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زردآلو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است

زرده بتخم مرغ اسم فارسی محلل البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زر قوری نبات اطریلال است
زر قون اسم مغربی اسرنج است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیلخ ریباس است
زر الورد زیره میان ورد احمر است
زر بزا القطنه سنا بزک است

فصل الزاء مع العین المعجمة

زغار حرا طین است
زغن اسم فارسی غداف است
زغیر مرو است و بفارسی تخم انگشتان نامند و گویند سمی از قنفهین است

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحری است و اطلاق آن مرا دو اگر زفت بحری است و گویند

اسم قیصر است

فصل الزاء مع القاف واللام والمیم

زقاطر اسم بربری حی العالم است
زلالیف الملوک نوعی از بردن است که حی العالم باشد که بفارسی زلف عروسان گویند
زلفیح اسم عربی بهشن است
زلو اسم فارسی علق است
زمایات الراعی اذن الغزال است
زموم از نامهای زمین است

فصل الزاء مع النون

زن دو سر است
زنبوج صعتر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی اسقنوب است
زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار بحری و دو زنجار زرد دو از اقسام زنجار مصنوع است

زنجبیل بلادی و زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی شتر غاز است
زنجبیره بلغت اصفهانی صعتر را نامند
زنجفر زنجفر است
زنجر و انزروت است
زنجبیله بلغت مصر سکندریه فتایل الرسیان را نامند
زند بلغت شام غاز رنانا
زنطاج قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول میباشد و لقدر با قلای است و غیر آن چیزی است که در دیلم بسند که کاچولی نامند و حلزون مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار است

فصل الزاء مع الواو

زود قسمی از خرامی بری است
زولنگ بلغت مازندرانی قسمی اخیر و صعنه است

زو بلغت جرجان خوشا

فصل الزاء مع الهاء

زهر بفارسی را نامند و بعربی شکوفه را
زهره بفتح زاء نفل شامی و در مغرب فرنفلیه بفارسی مراره حیوان و بعربی بر غدود اطلاق میشود و روح زنبر مینکوبند و عنیم راصطلاح اکسیریان نحاس است
زهر اسیوس سیوس است
زهر زمین بلغت جرجان آزاد درخت است
زهرة الحجر جوز جندم است و گویند خرا ز الصخر است
زهم اسم زباد است و گویند که نرد بک آبهار و بیدود زجیم
زباد اسم جانور و هم اسم عطران است

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیة

زیت الاسحار و زیت فلسطینی و زیت رکابی هر سه اسم زیت انفاق است

زیت رباح طرالیث است
زیت الجبل بلغت نواح مصر اسم نفط است
زیت الحجر روغن تخم شلغم است
و بلغت صنعیک مصر روغن اقنیقطس است
زیت الهرجان زیت السودان است
زیتون الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل الحجر الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحلس و زیتون کلنیه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است که نزد یک آبهار و یدود زحمیم افعال ضعیفتر از سایر اقسام است و بعضی گویند زیتونی است که در آب نمک پرورده باشد
زیتونیه بلغت مصر ابحار الوطا است و گویند ورد فینوست
زیر قون بلغت دمشق نوعی از درخت نسج است

بی ثمر است
زیرصر است
زیره اسم فارسی کمون است
زیره بری اسم فارسی
فلیتون و کردیا ازنبر باشد
زیره سبز زیره فارسی است
که کمون نبطی نامند
زیره صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زین کمان است
زنبا نانخواه است

باب السین المهملة

فصل السین مع الالف

ساابیرج معرب از شابیرک
فارسی است که بیرونج نامند
ساناحورا اسم سریانی
باد آورد است
ساجی اسم هندی فلفل است
ساز اسم فارسی ازوزورد است
سارو اسم یونانی عنصل است
و بهندی سارو را
گویند
سارتیون اسم یونانی ...

ساس اسم فارسی قملس
است
ساسارکنت بزر بحره
است
سا اسم آبنوس است و گویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس و سالیوس
سیسالیوس است
ساطریه و ساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس بیونانی جند ببدستر را
نامند و بمعنی مخلص الارواح
است
ساغیش و ساغافیون اسم
سکبینج است
سافروس اسم یونانی
فیروزج است
ساق الحمار لغت مصری
الحمام است و انطاکی نارمصر
گفته
سالس اغریون اسم یونانی
سکبینج است
ساکبطس اسم یونانی حجر القمر است

سالیون اسم یونانی کرفس
است
سالقه و ساق اسوبر سیاشان
فصل السین مع الباء المو حدة
سباری اسم هندی فوفل است
سبزرغم اسم فارسی شاهسفرم است
سبزقبا بلغت اصفهان
شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات درنده
است جمع آن سباع
سبع الارض سیاوشان
سبع الشعر فلیتیون است
سبستان آزاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است

فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیة
ستاده اسم هندی تنبا فلفل است
ستادر اسم هندی لوز بادام است
ستو اسم هندی سویق است
... فارسی لیست نامند
ستوا بهندی اسم لوخی انجبیل ...
که بلی رلیشه باشد و گویند

اسم ترکی ازنبش است
فصل السین مع الجیم
سجوس بلغت رومی و سجلیس بلغت
یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است
فصل السین مع الحاء المهملة
سحاب بلغت اسپهان زنبق
سحا الحجر اسفنج است
سحورلون اسل است
فصل السین مع الخاء المعجمة
سخالة الخبث از فلزات لسو یا
جدالکتبد و نیز اجرای سخار
که در حین کوبیدن فلزات جدا
گردد نامند
سخادیس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی مصطکی است
سخیس بیونانی درخت مصطکی است
فصل السین مع الدال المهملة
سداب اسم یا اسم سریانی فرا...
سداوس شلیج است

سدی لبلاب است
فصل السین مع الراء المهملة
سراج القطرب حباحب است
سراج الظلام کرمک شب است
سراج القطرب نبات است
که تا خشک نشده شب در شب
میدرخشد و گویند یبروج الصنم
است و گویند اسم مشترک است
مانند سراج القطرب
سرادخال است
سرانیون اسم یونانی اسارون است
سرادیل الطوال قسم اخیر کشک است
سرافیون اسم یونانی برسیاوشان
است
سردوسوخته اسم آبار است
سربون اسم یونانی
سیاوشان است
سرجه اسم ترکی عصفور است
سرجان ذیب است
سرخان جنبونس اسم یونانی
شیطرج است
سرخ موسم فارسی اول الخریف است
سرد اسم شامی کرفس است

سرود لا اسم اندلسی خورد رومی ست
سرسار اثلق ست
سرسون اسم هندی خردل ابیض ست
سرطواط فالونیح ست
سرکه اسم فارسی خل ست
سرکه شیرین اسم شیرسته ست
سرکه هندی اسم کانجی ست
سرگین اسم فارسی زبل ست
سرگین خروس اسم فارسی خرء الدیک است
سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب ست
سرگی اسم هندی بیخ نیلوفر ست
سرگین گاو اسم فارسی اخثاء البقر ست
سرناشق اسم ترکی عشقه ست
سرمه اسم فارسی اثمد ست
سرم بلغت شیرازی اسم فستق ست
سرمق معرب سرمک فارسی ست که قطف باشد
سرد جبلی سعتر ست

سرکس یونانی سند باست
سرکش اسم فارسی اشراس ست
سرکشیم ماهی اسم فارسی غری السمک ست
سریشم پوست حیوانات غری الجلود ست

فصل السین مع الزاء المعجمة والسین المهملة

سزنا اسم عنب الحنطه ست نزد اهل بغداد
سسالیوس یونانی است
سسی وسیاهند اسم زنیت
فصل السین مع الطاء المهملة

سطاح اسم جنس گیاهی ست که بر روی زمین پهن شود
سطراک زرنباد ست
سطحیلون اسم یونانی انجار است
سطقلین اسم سریانی جزر ست
سطوکا بلغت سریانی منیه ست
سطیعون اسم یونانی زرد ست
سطیوس اسم یونانی جلبار ست

فصل السین مع العین المهملة والمعجمة

سعالی وسعالة قنطریون ست وحشیشة السعال انیز گویند
سغبین سکبینج ست
سغل عود بلسان ست
سغوسر خس ست

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی اسفیداج است و خزف را نیز نامند
سفرجل هندی گویند اسم شل ست که سبل باشد
سفری ام جام بهل ست
سفاسن یونانی اخنار ست
سفش الکرم عسالیج الکرم ست
سفلنون یونانی اسقولوقندریون ست
سفنا اسم فارسی مل ست و اسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی شاهترج ست
سفیداب اسم فارسی سفیداج
سفیداب بردی اسم فارسی
اسفیداج رصاصین ست
سفید سفنا اسم فارسی حرمل ابیض ست
سفیدخار اسم فارسی عجمی سیج ست
سفیدروی هندی کاسی ست و آنرا از چهار جزو مس و یک جزو قلعی مرتب سازند
سفیدمرز اصفا سفیدسیله نامند
سفیدرو اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی ست که بهندی چولائی نامند
سفیدمهره اسم فارسی قسمی از ودع ست

فصل السین مع القاف

سقر و سقر الصیاد نیز آمده اسم عربی دوشاخ ماست
اطبا الصیاد را اسم باشه میدانند و ترکی کبیر اسم لقر ست
سقراطیون یونانی قنبیل ست
سقراغانیون دلبوس ست
سقرجین اسم ترکی زرزور ست
سقرقوبردمی اسم ترکی ماهی زهره ست
سقرنوس اسم یونانی عقرب ست
سقر اسم ترکی علک البطم ست
سقردیون سقولوقندریون ست
سقولیحان اسم ترکی شاهترج ست
سقولوس اسم یونانی حرشف ست
سقونیا اسم یونانی صابون ست
سقنقیس سقنقور ست
سقبر علا اسم سریانی کسنابج ست

فصل السین مع الکاف

سنگ آبی اسم فارسی فضا عتر ست
سکال امین الدوله گویند فنجنکشت
سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب ست
سکبینج حرطا غنطوس ست
سگ دیوانه اسم فارسی کلب کلب ست
سکور اسم ترکی خلاف ست

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر ست
سلتقی یونانی اسم نبات دردان ست
سلق الماحاص نانی ست
سلسان الجبل صعریة الجبلی ست

سلیم نبق است
سلیه قرظ است
سلیخة الشواء نوعی از سلیخه است
سلیط زیت است گویند عکبر است
سلیقون بیونانی اسرنج است
سلیمون قره العین است
سلوک اسم ترکی علق است
سلو معرب از سلوس یونانی است
و آن جری است
سلهارس اسم هندی سعد تلخ است
فصل السین مع المیم
سم اسم نوعی از سعد ربی است
و بالضم اسم فارسی ظلف است
و بالعربی زهر را نامند
سما ر بلغت مصر اسم اسل است
سمار و نج نوعی از نیطر است
سماریلی اسم یونانی ماهی است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار دفلی است
سم السمک ماهی زهره است
سم الفار شک است
سمر درخت مغیلان است
سمکیرون سکنه الزله سکه صیدا

سماک الیهودی شیخ البحر است
سمسم بری جلجلانک است
سمسق بضم اول مرزنجوش است
و بفتح اول یاسمین است
سمطادس اسم یونانی اثمد است
سمن اسم فارسی شیر است
سمنار بهمن اسم هندی زبد البحر است
سمنه و سمیتون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی نباده است
سمور یون کرفس است
سموک اسم ترکی عظم است
سمینون بیونانی اسفیلج است
سمیقا اسم سریانی اسندیالطیس است
سمیقلس نوعی از عنصر است که
سایه آن قاتل است
فصل السین مع النون
سن بفارسی عفنفه است که نوعی
از کیاه باشد و بهندی اسم سنایی
که در جامی برگ آن را بخورند
و نیز برگ آن را خشک میسایند
جهت اکثر امراض نافع است و کرم
شکم و آن را سنا کر هم نامند

توست درخت آن بعد از
ان رسید سمناوالبنة و غیره مزامیر
و بیجاپی مو حیوانات و بلاد هند سنبل
است و بیونانی اسم موست
سن الکلب سپستان است
سنا بفارسی بمعنی سواک
یعنی چوبکه از آن مسواک
میسازند
سنا المکی سنا بلدی علیه سلیمان
است
سناخ دخان زاج است
که بچسبد گرد بر جیزی
سنام الجمل کوهان شتر است
سنا بلغت مصر آمله است
سنار بفارسی بمعنی سنجاق
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
و یا غیر اینها از هر فلز که باشد
سنب بفارسی بمعنی حافر
است که سم نامند
سنبهالو بهندی بنجنکشت است
سنبالی گفته اند بلغت هندی
نام دوائیست که آن را هو نیز
نیز نامند

سنبر شونیز است
سنبل هندی مطلق بیش را
نامند و بفارسی و هندی بیخ
پرسیاوشان نیز بفارسی
گل آسمانجونی خوشبو را گویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
بقول الطاکی و آن موست
سنبل قلطی سنبل رومی است
سنبل جبلی بفارسی اشیه والا
است گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل
الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی پرسیاوشان است
سنبل کهار بهندی نشک است
که سم الفار نیز نامند
سنبوت کرفس است
سنبوسق معرب سنبوسک
سنبوسه است آن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آن را
بهندی لوری نامند

سنبهاری بفارسی نوع بهمن است
سنجار جنس الحمار است و آن را
رجل الحمامه نامند
سنجد بفارسی اسم غبیرا است
سنجد بوی گلی است که بوی آن
شبیه بوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد گرگی با صطلاح ها مره الهنان
ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری
سنجفر شنجرف است
سنجلاط فرنجمشک است
سنجیتوس مصطکی است بیونانی
سنداله بعربی ماده خر را ابشار
و با نان مشهور است
سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر قنبی است که
از چوب آن کمان میسازند
سندی نوعی از طیر است
سندریون بیونانی قثاء البستانی
و بطبیخ را نیز نامند
سندیار ریس بیونانی ایرج
قثاء البستانی است

سندخس بیونانی جو شیر است
سندلیس بیونانی اسریج است
سندور بهندی اسریج است
سندیوس اغریوس بیونانی
قثاء بری است که قثاء الحمار باشد
سندرس بیونانی یا هردو لجاور
را رهیله بمعنی اسریج است و
لقاف غلط است
سندها و سند دمن بهندی و دیگری
هرسه بلغت هند اسم ملح طبرزد است
سندلفارسی اسم قند تره الینال است
سندها بهندی طباشیر است
سندهان عود بهندی است
سندهی نخیل است
سندهی اسم هندی نخل بری
بی ثمر است که تنه آنرا ضرب زده
و با آنکه طلع آنرا بریده ظرفی
بجای آن شب نصب مینمایند
که هر دو رنگ شبانه روز در آن
رطوبت جمع گردد و لیس آنرا داشته
میآشامند شیرین طعم و اگر
یک دو روز بماند وکف کند مسکر
میشود و اهل اطلاق آن هر دو نیز

اهل هند آن رطوبت مجتمع
مسکر است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلد انیون است
سندیان الارض بلغت
سریانی فرنسیون است
سندریس بیونانی حدید است
سنطق آس بری است
سنسه بفارسی تودریسیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سنقرس بیونانی قثاء بستانی
است و در طبیخ آنرا نیز نامند
سنقف بعربی دو سر است که
در صحرا بهم رسد و بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکاری است که ملوک بدان
شکار مینمایند
سنقره کلاغ سبز است
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق است
سنهک اسم فارسی حجر است

و شیرازی برده و بیونانی اظر
و بهندی بهیر نامند و بکاف
تازی بهندی اسم سنج است
و آن مهره است که دقاقان
هند از آن دقاقی مینمایند
و آلات پوشیدن دست
زنان هنود دو تاقی غربا از آن
میسازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مغناطیس است
سنگ احمر حجر احمر است و
اشامیه یکدانگ آن اسم قاتل است
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ اشکن حب القلت است
که بهندی کلتهی نامند آنرا
سنگ اشکن جهت آن نامند
که صفت حصاة است و نیز
اسم نوعی از ثمر است
سنگانه بفارسی نام مرغی
است که بعربی صعوه نامند

سنگ امی حجر البرام است
سنگ بریوک حجر الخطاطیف است
سنگ پیکان سنگ معدن
اسم قریه است از قریهای
شیراز از اعمال فاروق که
معدن آن سنگ است
و آن سنگی است ملون بالوان
و شیشه گران از اسفید آن
شیشه مستعمل دارند و مینا
نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوه نامند
سنگ پشیم بفارسی حجر حبشی است
سنگ پشیم اسم حجر یشب است
سنگ بصری بفارسی
توتیا انابیبی است
سنگ چخماق حجر النار است
سنگ بلور حجر بلور است
سنگ بهندی مهره را نامند
که بعربی شنج نامند
سنگ کارد اسم فارسی
حجر المسن است
سنگ گچ اسم فارسی

جبسین است
سنگل بلغت فرس زنو وای
رطب است
سنگدان مرغ اسم فارسی
قانصه است
سنگهیا بلغت هندی است
نوعی از تبیش است
سنیم لقترا نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان و بلاد سند بهم رسد
و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سند لطیس است
که آنرا نبات حدید نیز نامند
سنوکه نوعی از خطاف است
سنیز شونیز است
سنین اجزای صغار است
که در قیت و سوق دستک بهم رسد
فصل السین مع الواو
سو بری کی آب را نامند
سواد الاساکفه حبر است
مرکب از زاج و پوست انار
و سرکه و از جمله ادعات است

سواد البطن بالعربی کبد است
سواد السند والهند کشت بر است وگفته اند سواد الهند نوعی از سلیخه است که سلیخة السودا نامند واز ادویهٔ تریاق فاروق است
سواد الحمام ساواران است
سواد القفا عفص است
سوسنیات عریست که بفارسی داربو وبعربی صرد نامند گوشت آن مبهی ومنضج است
سوسن معروفست
سو اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است ومار سیاه را نیز نامند
سواد الهند وسند صاحب منهاج گفته آن از حیوان حلزون بحری وتوتیاست در افعال باید که در کوره حدادان آنرا البته بو نشند وسود و بآب شسته وچوب پسته خشک نمایند عند الحاجت استعمال نمایند یعنی کشت بر است

وانسته ولغة اودی عنبر است
کشت البسته وصاحب منهاج گفته چیزیست شبیه بشیشه سیاه که اهل هند وسند از آن اسوره میسازند
سحیل که کانچه باشد که از آن چوری میسازند وزنان هند وسند در حقیقه دست
سوشنه که از آن [illegible] نوعی گیاهی الجبل میآورند واز آن اودانی نیز میسازند ولیکن ناصاف میباشد
سوسن بالعربی اسم درختی است که از آن زند یعنی بیشگار وغیره میسازند واحد جمیع آن
سوسنه آمده است
سوآسن معیانه است که طرز القفل باشد
سوام بالفتح ابل راعی است وبالضم نام طائری است
سودیری بفارسی نام مرغکی است کوچک که بفارسی زرد و وبترکی سنقور دو دوق زرزور

نامند
سونیه بلغت مصر مثید است که از گندم میسازند واهل مصر بسیار از آن میآشامند
سوجر نیز اسم شجر صلاو یا صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سورلنون بیونانی اسم نوعی از توتیاست
سودق صقر است
سوذنیق وسوذانق اسم صقر است یا شاهین است
سورهندی اسم خنزیر بری است
سوران بفارسی اسم مرغیست کوچک خوش آواز وگفته اند شار وشارک است
سود بارد نارمشک است
سوریون بیونانی شیح ارمنی است
سورتیخان بنجای معجمه یونانی نام ذروری است نافع جهت اورام حلق ودوح آن وسورتیخان بدون با برمهمله میان واو وتا نیز آمده مشتق

از سوسنجی که یونانی نام درم عضل فی اصل حلق وبامریست ود در قرابادین ذکر است
سورج معرب شوربه فارسی است که بعربی المرق نامند وصاحب تحفه بارد دانسته
سوربان سولان است
سوربطیون وسورقیلون حشیشة اسیاب است
سور بحیلی بهندی خنزیر بحری است که ذقلین نامند
سوران بیج نباتی است [illegible] که شهوت تحریک کند است
سور وگفته اند که سیرمی الصنف دیگر قبس الما وغیره [illegible]
سوری گفته اند اسم نوعی از زاج گفته اند زاج احمر است ونیز بفارسی اسم نوعی از ریحان سرخ رنگ ونیز نام سوسن احمر است
سورق صقر است
سوزه قنای بری است
سوس اسم خشب ونیز اسم

کرمی است که در کتابها بهم میرسد
سوسنبد بفارسی نام نباتی است نوعی ونوع آن بسیار مستعمل در خضابات وشیر [illegible] شیردار وبهندی دودهٔ نامند
سوسک بفارسی بهو معرب آن [illegible] مثلث شبیه [illegible] خنافسی است که در حمامات ومواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسمار [illegible] که بهندی گوه نامند
سوسن احمر دلوث است
سوسن آزاد سوسن ابیض است که زنبق نامند
سوسن جبلی ایرسا است وسوسن آسمانجونی را نیز نامند
سوسنبر سیسنبر است
سوسه بفارسی اسم خنافسه است
سوطالن سلق است
سوطلیس نیز سلق است
سوطیرا یونانی اسم مخلص الکبر است ودر قرابادین ذکر یافته

۶۸۴

سوغار لغربی اسم ماهی ویا
وودی است
سوخان ترکی اسم بصل است
سوفته بفارسی سوس مسکون در
صوف و پشمینه است که بخورد و
فاسد سازد آنرا
سوقیطون جند بیدستر است
یونانی صاحب اختیارات
حفیته الثعلب دانسته و بعضی
سلیت بور انیز نامند
سوقال ابو جرایج گفته گل قشور
غلیلی شبیه بقشور لسان العصافیر
ست و آن نافع ست جهت
اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سوقرطون و سقوقرطون
اسم حی العالم است یونانی
سوقی یونانی تین است
سوفیرس و سوقیر دس یونانی
اسم خروع است
سولاماز ریون است
سولع بعربی اسم صبر است
سوافون و سوآجیون و سوسافیون
اسفاناخ ست

سوناماسبر تانی سخاله نحاس
سونا و سونه بهندی اسم ذهب است
سوناکهی سون کهی سون ماکهی
همه اسم هندی مرتیشا است
سوناموی اسم هندی بالونه است
سوبت و سولف بهندی اسم
رازیانج ست
سونهیهٔ اسم هندی زنجبیل خشک است
سوبجرلون اسم هندی نمک
سیاه ست
سونحس هندی بامری ست
سوندی بلغت هندی اسم
اذخر ست
سولس اسم فارسی آدرآهن
ست
سولوی اسم عربی لبست
تلخان فارسی و هندی سیالو است
و آن اقسام ست از آن لفاح
و حنطه و سلت و شعیر و حمص و ذرت
و نبق و قرع و غیرها میسازند
فصل السین مع الهاء
سهاکه اسم هندی تنکار است
سهاله اسم فارسی نخاله است

سه برگ اسم فارسی حند قوقا
سهر اسم فارسی لقر ست
و گفته اند محققین نگاوماده است
سهریز و شهریز بالشین معجمه نیز نوع
اسم نوعی از تمر ست
سهرین دارچینی ست
سه سنبل اسم فارسی سنبلست است
سه گل علیق ست بفارسی
سه کوهک اسم فارسی خنک است
سهل اسم عربی غرا ست
سهلاة اسم عربی حصی است
سهلا اسم کلسا مصنوع است
فصل السین مع الیاء
المثناة التحتانیة
سی اسم فارسی حجر ست
سیا اسم فارسی سنا ست
و گفته اند عصاره آن ست
و گفته اند عصاره نبات دیگر
ست
سیاب بعربی اسم بلح است
و گفته اند اسم بسر است
و بعضی خلال گفته اند
سیا اسم خمر ست

سیاداوران ساداوران
ست و گفته اند عصاره ایست
که از بیخ درخت جوز حاصل
گردد و سیاه رنگ است
و چون خشک گردد جامد
و مشتعل گردد و نواب علوی خان
قدس سره فرموده اند این
دوا در شیراز از بلاد فارس
بسیار ست و از کوهستان
نواحی آن می آورند از ساق
درخت البطم العلل می آورند
بزدن تیشه بران سیاه
رنگ مانند مداد میباشد
و آنرا ریک سله می نامند
و صاحب اختیارات گفته
چیزی سیاه رنگ ست
که در جوف درخت بطم
بهم میرسد و آنرا آب بن
می نامند
سیار لفارسی کشکینه
الیسی روتی نامند آن چیزی
معمول از آرد حبوب مانند آرد
جو و نخود باقلا و مثال اینها

سیاسر بفتح اول لفارسی
اسم سار ست
سیاع بعربی کتان ست
و یا نباتی دیگر شبیه بکتان
و بکسر اول اسم کاه گل ست
سیال بفتح اول بلغت عربی
نباتی ست سفید با خارها
طولانی که چون خارها از و
جدا کنند از و لبنی بر آید و نیز خار
طولانی را نامند و یاسمین نیز
و خند قوقی را الصفا
سیال بکسر اول بهندی اسم
شغال که کلب بری باشد
و یاسمین را نیز نامند
سیالخ اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی
شقاقل ست
سیان بفتح لفارسی عشقه است
سیاه بید بکسر اسم نوعی از
خلاف ست
سیاه دالان اسم فارسی
ساداوران ست
سیاه دارو لفارسی کرمه السوداء است

کسر یائی تا شیر ستین است
ستیاه دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السوداست که شونیز د
صفهانی سیاه برنج
ستیاه کیش اسم فارسی سلیخه است
ستیب اسم فارسی تفاح است
ستیبا اسم تمر هندی است
ستیبوس و سیبوس بفتح اول
و سکون دوم سفیوس است
که بزر قطونا باشد
ستیبا بکسر اول میا است
ستیل لغت عربی اسم جبل است
ستیبا هندی دوان قسمی از لقوه حبشی
است و گفته اند بربری است که
بلسن حبلی باشد و کلان تر از
آهو و خالهای سفید و زرد دارد
و خوش منظر میباشد و شاخ
ندارد جمع او سیائل آید
ستیج بفتح اول اسم فارسی
موبزست که زبیب باشد
بکسر اول اسم هندی نوعی از
درخت زقوم است

ستیجه بکسر اسم فارسی
باشنه است که معرب آن
باشق است و گفته اند اسم
صعوه است
ستیجان اسم ترکی زردآلو است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
ستیخول بکسر اسم فارسی قنفذ
کبیر است
ستیسامند اسم سریانی
جبلاهنگ است
ستیساسون یونانی اسم
سمسم است
ستیبی بلغت عربی بستان است
ستیکبر و سلیسر و سیسبک هم
بکسر اسم سوسی است که در عربی
اسم میرسد و آنرا الجوزرد و آنرا
قمل الطعام نیز نامند
ستیق سرمق است
ستیسر اسم ابن گفته دوائی
است شبیه به زنجبیل با تلخی
و اندک عفصی
[illegible]

حبا اسم تمام است
سیسیبرون و سیسنبر لیون
حرف المار است
ستیسو سیسبه اسم هندی اسرپات است
که صیاص اسود باشد
ستیسو اسم هندی درختی است
عظیم و چوب آن سیاه رنگ
اندک ابلق و جوهردار و صلب
میباشد
سیسبیو [illegible] قنبین است
سیسمارون خشبة الشونیز است
سیسطبیسا اسم عربی صعتر است
که بفارسی زنجره و جیره و لسیک نیز
نامند
سیغرا اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیفرودس اسم یونانی کندر است
سیغوس و سیفیوس نیز قثاء
البستانی است
سیغوس اغریوس سیغودن
قثای بری که قثاء الحمار باشد
سیفنا اسم ماهی است و موی
دم سب را نیز بعربی نامند
سیف الغراب دلبوث است

سیغا فیطوس یونانی انبوس است
سیفس انارس یونانی قثای
بستانی است
سیفس اغریوس قثای بری
سیقوسوردن یونانی اسم
حمص است
سیک بکسر اسم ترکی عقعق
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی
قلوس است و بوسیر را نیز گفته اند
و اسم ماهی زهرج نیز
سیکسیاک اسم فارسی
سوس حبوب است که قمل الطعام نامند
سیکی اسم فارسی اشلک است
سیلان بفتح عبارت از عصیر رطب
است و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی [illegible] است
سیلج کوبند اسم هندی اشنه است
سیقلی اسم یونانی نبات
مردان است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است

سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سمید و سیماده بکسر اسم فارسی
سنباده که معرب آن سنباذج است
سیماهنگ قثاء الحمار است که
بفارسی خیار زه سنگ نامند
سیمرس یونانی اسم الماس است
سیمقور حمیر است
سیملا یونانی اسم لوبیا است
سیین بکسر اسم فارسی درخت آن
که جمع آن ذراریج است
سینار بفتح بلغت شیرازی نام
درختی است
سینب بکسر اسم هندی نوعی از
باقلا است که مشهور بسیم است
و نبات آن از قبیل نخم است
سیندر بکسر و ضم دال مهمله اسم
هندی اسرنج است
سیندوسیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیندبالون اسم هندی سالمج
طبرزد است که ملح درانی باشد
سیندریس یونانی [illegible] است

سیوار الهند کشت برکشت است
سیبون قرة العین است
سیون بکسر اسم هندی
اطریه شعریه است
سید سنبل سیسنبر است
سید و سیدانه بکسر بلغت بربری اسم
ذئب است جمع آن سیدان
و سیدا دانه
سید لوق صعتر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه تریاق روستائیان
و بهندی لهسن نامند
سیراب بکسر اسم فارسی
غذائی است از امعای حیوانات
مانند سیر و گوسپند با آب
سیر ترتیب دیندی
سیران گفته اند اسم مشکی
مرقشیشا است
سیر حون بفتح جیری است
مصنوع از رصاص محترق
قروح چشم و منبت اللحم است
سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موسیه اسم ثوم بری است
که بیونانی سقوردلون
و بهندی جنگلی لهسن نامند
سیرمان یاقوت احمر است
سیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
سیس گویند آبنوس هندی
است و نیز گویند بهندی
اسم کافور است
سیا بیونانی اسم
سرطان بحری است
اسرب را نیز نامند
سیاریو بیونانی اسم
انجدان طیب است
سیارون فلقاس است
و گویند دوائی است مجهول
الماهیة
سیامر بیونانی اسم سیسنبر است
باب الشین المعجمة
فصل الشین مع
الالف
شابانک شابانج است
وساقاج نیز نامند
شاه باهی اکبر با نام درخت
است که حب آن شبیه
شهدانه است
شاب خردل است
شاب رومی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابورکان
و شابورن همه اسم داذی است
که حالا ذکر یابد
شابرج و شابرج لفاح است
شاج حیوانی است شبیه
به سنور که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل و شاخرل بفارسی
اسم نوعی از حبوب یا کوله است
که از آن نان میسازند
شاد بفارسی یعنی خمرا است
شادانج معرب شاه دانه
فارسی است که شادنج
نیز نامند
شادانه شادنج است
شاخ اسم سار است گفته اند
اسم سقال است
شاربا اکبر با نام الثمر است
شارشنگ طیهوج است
شارکی اسم انجدان است
که بیخ حلتیت است
شارود صاروج است
شاسپرم سپرغم است
که شاسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول است که کمیز نیز نامند
شاه شاه شقص العربی
شاشنگ و شاشنگ طیهوج است
شاصلا صاصلی است
شاطریون بیونانی حشیشة العقرب است
شافانج و بغز شاباتک است
که برلوف باشد
شاغدلیون است
شالم بالعربی سیسم است
شالی بفارسی نام برنج غیر
مقشر است که شالتوک نیز نامند
شالک کره بلغت دیلمی شالک
تشی بلغت مازندرانی گیاه
است
شال اختی اسم مازندرانی سیماب
شالیطون بیونانی خطاف است
شالخ اسم فارسی نوعی از
حبوب یا کوله است که بسیار ریزه
و بهندی سانوا نامند
شامخ بالعربی نام تیس است و
ضبان را نیز نامند و با حیوانی
که شفع بچه آورد نه و تر
شامد اسم عقرب است
شامرادو است که در گوره
و غیر آن مجتمع گردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شان عبارت از خانه زنبور
عسل است و بعضی عسل غیر
مصفی را نامند
شانک بفارسی اسم نصیه است
و جوصله را نیز نامند
شانه سر و شانه سرک
اسم فارسی هدهد است
شاورد اسم فارسی سوکه است
سفید شلبیح که بعربی
ثغام نامند است
شاوطیر یونانی ریحان سلیمانی

شاهاب آب مستخرج از
عصفر بطریق خاص است
شاه اسپرم و شاه اسپرغم
و شاه اسفرم و شاه سفرغم
و شاه اسپرهم همه اسم شاه سفرم
شاه اسپرم و شاه سپرم و شاه سپهرم
اسم فارسی کلیل الملک است
شاه باز اسم فارسی باز سفید
بزرگ است که تبری طیقون
نامند
شاه ربا اسم سرپا ابریشم است
شاه بانک زلوف است
شاه بوی بفارسی اسم عنبر است
شاه تره اسم فارسی شاهترج
است
شاه بلوط شامی است
شاه چینی اسم تنتر و ختائی است
معرب آن شاه صینی است
شاه دارو اسم خمر عنبی است
شاهلوج معرب شاه الو است
شاه دانق و شاه دانک تخم
نامند که بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است

شاه زیره زیره کرمانی است
که کمون نامند
شاه اسفرم ریحان مسطوخودوس است
شاهلوج و شاه بلوط و شاه بلوک
معرب شاه آلو است که لشکری
آلو کوچه نامند و آلو سیاه نیز
شاه ماهی الطارخ است

فصل الشین مع الباء
الموحدة

شب بضم و سکون باء موحده
اسم نوعی از عنکبوت سمی است
شب انگیز بفتح بنج است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی سمک است
که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز است
شب بوی بفارسی گل شب بو
است که خزامی است
شب انور بفارسی اسم خفاش است
شباهنگ بفارسی مرغ سحر
خوان است

شب پره و شب پرک و شب پر
پاره و شب بازه و شب پوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی چمگادر و چمگود نامند
شب الاساکفه بفارسی زاج
کفشگران است
شب القلی قلی مصاعد است
شب تاب و شب چراغ اسم
فارسی حباحب است که بهندی
جگنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیزک اسم فارسی تیزک
است که بعربی رشاد نامند
شبدر بفارسی اسم
حند قوقی بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است
و عقرب را نیز نامند و گفته اند
عقرب اسم حقیقی لسان
مجازی است
شبرنگ گلی است سیاه
رنگ مائل بزردی و نیز رنگ
سیاهی نامند که از آتش
گویند که چون بر آتش گذارند

السوز و دار آن لوبی لقطا اید (?)
شبطباط بکسر با بمعنی عصی
الراعی است و نیز عطاطیف نامند
شبوقه نوع کبیر خان الاصیل (?)
است
شبب اسم یشب است
شبینه اسم فارسی آبنج است
و نیز خفاش را نامند
شپش بیای فارسی اسم فارسی
قمل است بفتح قاف و سکون میم
شپشه نیز بیای فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می یابد
شپندان گفته اند نام انار
شیرین است
شبه اسم فارسی شبح است

فصل الشین مع
التاء المثناة الفوقانیة

شتا اسم عربی اسد عابس
است که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شتربای اسم قیح جمالی است
شترپیچه اسم فارسی ... است

شترخار اسم فارسی ... است
شتر دندان اسم فارسی ...
مصری است
شتر غاز شترغاز است
شترگاو پلنگ اسم حیوانیست
که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شترمور اسم فارسی نمل کبار
بربری است و آن در صحراهای مغرب
و بلاد نجد تا بمقدار بزی می شود
و کشنده شتر است و خورند آن
شترنج بفارسی اسم ...
حبوبیست که در ... خلط نموده
می خورند و آن طریح از شترنجی
نامند منسوب بدان و نیز شطرنج
اسم فرشی است که از ابریشم
ملون بالوان یا ریسمان
رنگارنگ بافته شد
شتنه اسم فارسی ... است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار سیاه
عظیم جثه است
شجاج بعربی حمار الوحش است

شجره شجر اسم عربی درخت است که بهندی جهاڑ نامند واحد آن شجره وجمع آن اشجار
شجره تجریک اسم ریاح است
شجرة الاکلة بعربی نام صنوبر هندی است که دیودار نامند
شجره بارده لبلاب صغیر است
شجرة البرغیث طباق است
شجرة البق درداراست که بفارسی درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التبیح اندربان است
شجرة التنین لوف کبیر است که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و شجر الجبان سیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الجائفه سم ام غیلان است
شجرة الجراد آزاد درخت است
شجرة الحیات سرو است جهت آنکه ماوای حیات است

و درقنون را نیز نامند
شجرة الحیه جنطیانا است
و لوف الکبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است و مامیران را نیز گویند
شجرة الدب نعو درست
و علیق الکلب و قسوس را نیز نامند
شجرة الدلب درخت سپیدار گویند
شجرة الدلب بعربی غنیام و بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شخار است و شاه تره را نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح و ابنات السباریما
شجره ذی قرنین شجره سلیمانی
و شجرة الصنم برنج الصنم است
شجره رستم زراوند طویل است
شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل است
شجرة الضفادع لبلابج است
شجرة الطحال صریمة الجدی است و فاشرسنتین را نیز نامند

شجرة الطلق مسمی بشجره مریم و کف مریم است
شجره طیبه نخل است
شجرة العجم مولونیا است که مردم آن سنگ سفید کرده در اسهال
شجرة العقب نوارس است
شجرة الغار دهمست است
شجرة الفرس لوارس است و گویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ فنادست
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور قیصوان است و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف صابع الصفر است که کف مریم نامند
شجرة الکلب الوسن است
شجره موسی علیق الکلب است و عوسج را نیز نامند
شجرة الیام صامر یوما است
شجرة کنور درخت لسان العصافیر است که بفارسی درخت ابرو نامند

شجرة الیهود قنای بری است
شجره نوعی از رانیانج است که آتش بجنبه باشند
فصل الشین مع الحاء المهملة
شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحر البر رانیانج البحر است و گفته اند لغت یونانی است
شحر آسمانی رانیانج احمر است
شحط بعربی ورق طیور است
شحم آتبج پوست بالنگ است که البت نامند
شحم الارض قطن است وخراطین را نیز گفته اند و بعضی فطر دانسته و خراطین را امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و تره بادنجان حوف حنظل است و تحبیل شحم الرمان
شحم فاوندی خاوند است
شحم الکرج حنظلی بری است
شحم التحله حمار النحل است
شحم شنج است

شحور نام طائری است که شحرور نیز
شحیم لبلاب کبیر است
فصل الشین مع الخاء المعجمة
شخاب گلاب شخب شیر تازه دوشیده است
شخر قلی است
شخار بعض باصطلاح اهل صنعت ملح القلی است
شخت بتای مثناه فوقانی در آخر توبال الذهب است
شخار اسم فارسی طائری است مائل سبز رنگ وسط سر آن سفید
شخره بفارسی نام قلی است و نوشادر را نیز نامند
شخیف اسم فارسی عصفوری است کوچک و خوش آواز
فصل الشین مع الدال المهملة
شدخ مزر الحیار است
شدر حب القرط است
شدان بعربی شکوفه نباتی است شبیه یاسمین
شدبات جمع شدبیه است

٦٩٠

وان نام نوعی از شتر است
که در موضعی از یمن بهم میرسد
و یا منسوب بفحل است آل

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذاب ... المعجمه درخت سداب
است و ملح را نیز نامند و ذباب
الکلب یعنی مگس سگ را نیز و شذ قطعه
کوچک از درخت چوب را نامند
شذام ملح است
شذران بکسر اول و تشدید دوم
لعربی اسم درخت سدر است
شذر بالفتح لعربی قطعه ذهب است
که در معدن بر آورده شده باشد و لولو
صغار را نیز نامند
شذان لعربی ذئب است
شذ ولعربی مشک است
شذاده صمغ است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب حبوشی شرابی است که
در جزیره حبوش از بلاد مغرب
از آب دریا دوشاب سازند

و آن حار و مفتح مسامات است
شراب آنیکیت شرابی است که
از باده و اشیشماه بران گذشته
شراب ریحانی خمر صاف
خوشبوی معتدل القوام سرخ
و یا زرد است
شراب دوشابی نبیذ الدبس است
شراب سوسنی سوسن است
شراب عسلی نبیذ عسلی است
شراب عتیق شراب چهار ساله است
شراب مروق شرابی است
که خمیر کهنگی را دران خیسانیده
و بعد از شش ساعت صاف
نموده باشند
شراب موزی نبیذ زبیب است
شراب بنت الصم اول کسر
ثانی و ثار مثلثه لعربی
اسم اسد است
شرار زنج مصعد است
شرانق و شرانق سوس ابیض
است
شراس اشراس است
شرائق سلخ الحیه است

شربت یا معدی شیرم را نامند
شربه درخت نخلی است که در
آب روییده باشد
شربت اسپر یا قوه سپیون است
که صوف الارض نامند
و نیز حشیشه الکلب را گویند
و بفارسی گیاه سگ کوهی نیز
شربت عبارت از آب میوها
و یا دواها و گلهای خشک در
آب خیسانیده جوشانیده با شکر
و یا عسل بقوام آورده است
و ایضا حلاب را نامند
شرث بثار مثلثه در آخر بلغت
سریانی خر حیوان است و
اسد را نیز نامند
شرنوج بالضم صفدع است
شرنین بالضم و بای فارسی
قطران است
شرحبان لعربی درختی است
مانند بادنجان که جلود را دباغت
بدان میدهند
شران لعربی دابه ایست مانند
البعوض که در شب ظاهر میشود

شرز زردگل نوع زرد رنگ است
شرغوف صفدع صغیر است
شرفا عنبری است
شراق و شرقوق شقراق است
شرنبث لعربی اسم اسد است
شرنگ بفارسی اسم مطلق سم است
و نیز حنظل را نامند که عبارت
از دفلی است که بفارسی خرزهره
شرو بالفتح و بکسر لعربی عسل است
شروین شربین است که نوعی از
سرو است که سرو سیر نامند
شری حلبیه است که قثاء الحمار
و گیاه حنظل را نیز نامند
شرق طائری است مابین
حداة و صقر
شریان درختی است که از آن
کمان می سازند
شرلیش اسارش است بیونانی
غری الجلود را نامند

فصل الشین مع الزاء المعجمة

شش اسم فارسی ریه است
شش پستان بفارسی اسم

کلب است ... انگبین
پستان آن شش است
ششن بجبه بفلک ... است
ششکلش اسم فارسی ...
الشوار است که ...
ششتیر گفته اند و است و
فوة الصباغین را نیز نامند که
بفارسی روناس گویند
شقشقاقل شقاقل است
ششتانیه و ششمر ... است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بالفتح بیخ نخل است در حوالی
جدا کنند و غرس نمایند در موضع
دیگر فسیل نامند
شطیه صعتر بستانی طویل الورق
است که شیرازی مرزه دشتی
دراز نامند
شطقاط لعربی اسم ... است
شطلوط و شطلوطی نام ...

فصل الشین مع العين المهملة

شعر لعربی زعفران است

[illegible]

شعر الفتح اول والف ممدوده دبابی ست از رق یا احمر که بر شتر و الاغ و سگ کشند بفارسی مگس سگ نامند و نیز نام درخت نخود سیاه و نیز نوعی از شفتالو را نامند

شعر الارض شعر الجبار شعر الجن و شعر الجبال شعر الحیات شعر الغول شعر الجنات و شعر الخنازیر بر سیاوشان ست

شعر شنز ار جعده ست

شعرو ره لعربی قثاء صغیر است و گفته اند قثاء بری ست

شعور سقالبه زعفران ست

شعضور کعفر جوز بری ست

شغیر و خنزر و بس سلا ست

شغال شغیر بفارسی ابن آوی ست که کلب بری نامند

شغالی الفتح نوعی از عنب ست

شعوا العربی اسم عقاب ست

فصل الشین مع الفاء

شفادار و بفارسی اسم بادزهر ست

شفانه بفارسی اسم طائریست بزرگتر از صلاه سر آن ملون بچهار رنگ بر و جسد آن بالوان بسیار باشد

شفتالو بفارسی خوخ را نامند

شفترک اسم فارسی خبه ست

شفترنگ بفارسی اسم مسوه ست که دو طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل بزردی باشد و آن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زردالو یعنی پیوندی ست از ان بر دو شلیل نیز مینامند

شفتیل بفارسی خند قوقی بستانی ست

شفر دانه حرمل ست

شفشته بکسر بفارسی اسم شمس طلا و لفره ست که بعربی سبایک نامند

شفلنی صاصلی ست

شغار الغز بربانی لسان الحمل ست

شفور زغن سفرجل ست

شفور بس و شغوذ دلیس قثاء بری ست

شغیر تمیر زنج ست

شفیقل شقاقل ست

فصل الشین مع القاف

شقادبر اثوم کراثی ست

شقا شقاری شقر و شقیق لعربی شقایق لنعمان ست

شقده لعربی اسم گیاهی ست کثیر الدسم و اللبن

شقر و شقران الفتح لعربی ید و نیز اطلاق

شقر الضم و فتح هر دو اسم عربی نبجه حربا ست

شقفر لعربی اسم دیک است

شقری بکسر تمر حب ست

شقرو شنجرف ست که زنجفر نیز نامند

شقر دانه حرمل ست

شقرن شقر دلیون ست که ثوم بری باشد

شقر دی فرادس شقر دینی ثوم مطلق ست

شقاری شقیق شقایق النعمان

شقور دو حرز آسیون ثوم الکراث

شقی زغلا السفاتج ست

فصل الشین مع الکاف

شکاعه خاری ست که بهندی بسکنه و بن شتر را دلفارسی از مینامند

شکانک قاقنه طلوبرا نامند

شکر اسم فارسی سکر ست

شکر بادام بفارسی لقل بادام را نامند و نیز زردالوی خشک تخم آنرا بر آورده بجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق مینمایند

شکر برگ اسم فارسی شکر بار ست که حلوای خاص ست

شکر تیغال اسم فارسی فانیذ سنجری و چجر لعاج را نیز نامند

شکر سنگ و حجر اعرابی ست وفانید سنجری را نیز نامند

شکره اسم فارسی شوک کوز ست

شکر بیبح لفارسی حسک ست

شکفه مخفف شکوفه ست

شکل نباتی ست که بفارسی خونین لنظر نامند و ریحان تاتاری نیز و برگی غلغه و آن طبیخ ست

شکنبه اسم فارسی کرش ست که بهندی اوجهری نامند

شکنج اسم زاست گفته اند بار سرخ را نامند

شکنه بفارسی خر اطین را نامند

شکنه بکسر قنفذ کبیر ست که دلدل نامند

شکوتی و شکوتا کشوث ست

شکوفه اسم فارسی بر الاشجار ست که نفاح نیز نامند

شکوفه ام غیلان برم ست

شکوفه سوسنجان اصابع هرمس ست

شکوفه سنگ زهرة الحجر ست

شکوفه مس زهرة النحاس ست و قلیمیای نحاسی نیز نامند

شکر تیبح حسک ست

شکبر شفترنگ ست که بنجر لسان انر شلیل نامند و آن پیوندی از زردالو و شفتالو ست

شکال الضم کاف عجمی اسم فارسی تخم ست که بفارسی زنجال و انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شلاز ریح احمر است
شلافتن عبارت از مطبوخات
و لقوعات است
شلتوک و شالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر است
شلاحمر شب اندر است
شلخ تخم انجبار است
شلغقار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بکسر و بفتح بعربی
اسم سمک صغیر است
شلقه بعربی سفید ضب است
چون جنبد ازد
شلک و شکار شلوک بفتح تلک
است که بفارسی زلو نامند
شلم بفتح معرب شلجم است
شلم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلماقه بمایه است
شلمابه شلغم در آب جوشانیده است
شلک سیلم است
شلمین بیونانی حلبه است
شلون اسم فارسی حیوان است
از جنس شغال است
شلیثا بیونانی اسم سعوط است
و در قرابادین مذکور شد
شلیر میوه است شبیه شفتالو
و از جنس آن و بفارسی
شفترنگ و شلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماج خبز الشعیر است
شمار بلغت مصر شام را زیانج
رست و گفته اند انیسون است
بهمان لغت بکسر چوب بسیار
صلبی است که دسته تبر و تیشه
و چکش و غیرها از آن میسازند
شمار بسریانی سرو است
شمسیلیه باصفهانی حلبه است
شمجاطرلیج هندی است
شمدانه عناب است
شمر بفارسی سرشیر و بترکی
قیماق و بهندی ملائی نامند
و نیز اهل شام رازیانه تر را نامند
و اهل مصر انیسون را
شمر بسریانی دخان است
شمرخ بعربی خوشه راز
انگور است
شمرد سطرکا بسریانی دخان
سعیه سائله است
شمرادکیونا دخان کندر است
شمس باصطلاح اهل صنعت
ذهب است
شمسیه دهن فجل است سنبل الطیب را
نیز نامند
شمشاد و شمشار بدال و را
مهلبتن اسم فارسی آبنوس است
شمس بلغت فرس زند
و پازند ثوم است
شمشیر آمرز بخور است و بعضی
از آن الفار و لسنته
شمک بلغت زند و پازند
سم است
شمشیر بضم اول قاقله صغیر است
و آن را شوشیر نیز نامند
شمین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شمالج و شمالیج شلغم است
شملیت و شملیه و شملیز حلبه
شمهور بوزن تنور بعربی اسم
الماس است
شموس بعربی خمر است
شمول بضم بفارسی سرشیر
و بعربیه و بترکی قیماق نامند
شمیز بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات جبلی است که بیونانی
درهیون نامند
شناری بعربی اسم سنونو است
شنان شنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی
حلبه است که بیونانی فرلیقه نامند
شنجار الوخلا است
شنج جبل است تجربک
شبکین مراد از آن عصاره
درخت پلاس است که کات و بهندی
کهیر گته نامند و نیز معرب سنگ
بکاف عجمی است که نوعی از جاورس
شنیز شونیز است
شنجرف زنجفرف است
شنند دخان ضرو است
که بهندی است نامند
شنسک بلغت اصفهان الحبه التیس است
شنگرف اسم هندی شنجرف است
شنگرف اولی اسم فارسی
سرنج است که اسرنج و بهندی
سیندور نامند
شنگن اسم فارسی شبن است
که در ریح باشد
شنکل و شنکال اسم فارسی
سرکشته که بفارسی مشتک و
بهندی تیر نامند
شنگار شعبو لجام الذهب است
شنکاله بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنگو بزبان ... مجموع
نیز ... و جبر اطلاق ... بر
شیرالی که از آب چکیده درخت
نخل و ... بعمل می آورند که بهندی
سیندی و بعربی الطواق نامند
و دوم ... بپهلوی بر زنجبیل
شنند بلغت مصری ... است
شنبلیله ... است
شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

فصل الشین مع الواو

شوت اسم فارسی شبت است

شوات و شواد و شوار و شوالک
و شوال همه بضم و بفتح نیز بفارسی
اسم بخارزهی است و بقولی خفاش را
نامند و نیز لوقلون را نامند که
طائری سرخ رنگ است و در ساعت
برنگی میگردد و که آنرا ابو براقش
و ابو البراق نیز گویند
شواویق و شواذنیق از طیور
صید صقر و یا شاهین را نامند
شواتا شونیز است
شوب و شوعسل را نامند و قاقله را نیز
شوب صینی معرب چوب چینی است
شوخ بفارسی اسم وسخ است
شوخط بخا معجمه اسم عنقود است
مطلقا و عنقود و خن را خصوصا نامند
شود اسم فارسی شبت است
شودانق صقر و یا شاهین است
شورهی اسم نبات بحری است
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی عصفر را نامند
شوراج معرب شوربا فارسی است
و آن عبارت از مرقه اللحوم و یا
حبوب ناگوارست با آب و نمک

شوزج معرب شوزه فارسی
است که بارود است
شوبزموز بفارسی اسم موصنا است
شوره بعربی اسم اسد است
و نیز اسم درختی است که داقا
بحر حجاز بهم میرسد شبیه ادرسلاد در
وصمغ آن نافع است جهت
باد و از امراست
شورکز اثل است
شوسا البسربانی اسم بنگست است
شوش البسربانی القلبه بهود است
شوسینا السریانی سوسن است
شوسلین سریانی است گفته اند
یونانی است نوعی از صنوبر
است که قندرسی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشنک بفارسی اسم تیهوج است
شوشمیر بفارسی اسم قاقله صغیر
و گفته اند یونانی است
شوشو بفارسی اسم حاجب سوس است
شوسه اسم فارسی سبیکه
طلاء و نقره است
شوص عسل است

شوصلوا اسم عربی آهو است
که قریب بشاخ زدن رسیده باشد
و یا آهو بیکه شاخهای آن
برآمده و قوی شده باشد
شوع درخت بان است
شوغ وسخ است
شوغار و شوغبار بیاره مولده
زاج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کانته نامند
شوکا بلغت سکاین معنی
وحل است که از جنس ایل است
از انواع البقر الوحش
شوکا ابراهیم بلغت مغرب
قرصعنه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکه تبصیه بعربی باد آورد است
و کسانیکه شکاعی دانسته اند
سهو است زیرا که شکاعی غیر
باد آورد است چنانچه ذکر یافت
شوکة الجمال اشتر خار است
که بهندی دنت کتاره نامند
که رعی الابل است

شوکة الحبیه صنفی از باد آورد است
که خارهای آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکة الداهین شط الراعی است
که بیونانی دنبا قوس مینامند
شوکة الدمن الکوب است
شوکة السوادا و شوکة یهودیه
نوعی از قرصعنه است
شوکة الزرقا قرصعنه ارزق
است
شوکة شا یکه قرظ است و گیاه
خرنوب را نیز نامند
شوکة شهباد درخت خرنوب
نبطی است و قرظ را نیز نامند
شوکة مهیا بلوط است و
خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکة مغربیه شکاعی است
شوکة العلک انجخص است و
مازریون را نیز گویند و بعضی گویند
نوعی از مازریون است
بشوکة قبطیه شوکة مصریه
درخت قرظ است
شوکة کمینه طباق است و صفا

حتیارات ناقت گفته جهت
انکه طباق خار دار نیست
شولم سیلم است
شومه مازرلون است
شونوز شونیز است که حبة
السودا باشد
شواله نام عقرب است و شققین
بحریرا نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیف است
که شبه نامند
شوبیب قنفذ است
شوی بالفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان نامند
شوی گشنیز شبت است
شوی بالضم بمعنی شوربا است
شوتیصی نوعی از ثمر است
شوطاره و شوطی و شوطل
زرنجاسف است که بیونانی
ارطمسیا نامند
شوی بالفتح بمعنی بریانی است
فصل الشین مع الهاء
شهبات و شهباریه شیر ممزوج
با آب است که دو ثلث آن آب باشد

و نیز شهاب آن سحاب از صف
سرخ را نامند
شهباز طایری است از طیور
صید بزرگتر از باز و از آن جره
شهبانج شاهبانج است و تخم
صعتر را نیز نامند
شهدانج تخم قنب
شهد عسل را نامند
شهدانج بری حب البهمه است
شهریز نوعی از خرما
شهباگ گوشت بسیار چربی را
نامند
شهابنج شاهبانج است
شهیدی ریسه است و یا کاکیه
شهیرن بسریانی اطریه است
شهیر حب السودا است که شونیز
فصل الشین مع الیاء
شیاف از ادویه عین است
واحدان شیافه و نیز دوائیکه بطریق
حمول بر دبر یا قبل بر دارند
شیاف خوزی او بش ورسند
شیاف مامیثا عصاره
مامیثا است

شیاب لیه مسوح است
شیبیه بکسر بفارسی نام اخی است
و بفتح بفارسی نام شبت است
و نیز گفته اند بسریانی نام عوسج است
شیبان ام الاخوین است
شیبا الملک بسریانی عوسج است
شیبوران بترکی نام مار است
شیبا کلیا بسریانی عوسج
الکلب است
شیبه شبت است
شیبه العجوز نیز شبت است
شیب دیا بسریانی شبت است
و نیز ام عجلان نیز فنجنگشت است
شیر و بفتح اسم فارسی شیرج است
شیقو اسم عربی شیر است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی درمنه کوهی است
شیح حبشی قلقل سیاه است
شیح الیح دوائی است که
بیونانی ارلقارون نامند
شیح یهود شیح الخراسانی است
شیذ فان طایری است
از طیور صید گفته اند صقر است

باشد پس
شیدمان ذئب است
شیر بعربی نام شجری است چون
آبنوس را نامند بفارسی
اسم لبن است و از حیوانات یا
باشجار و نیز بفارسی اسد را نامند
شیر باشیر برنج است
شیران بترکی اسم سوس است
شیر تحبیر گویند شیطرج هندی است
و گویند خرنق است
شیطرج دهن البلسم است که
دهن الحل و بفارسی کنجد
کنجاره شیره نامند
شیراز ریچار است
شیر احشخاش است
شیرج لبن آب انجیر را
در آب طبخ دهند تا مهر اگرد
پس صاف کرده بقوام آورند
شیر سیاه بفارسی سم حرمل است
شیرین عقاب است
شیر کنجشک بفارسی نام طایری است
بزرگ از سایر طیور خوراک آن
جیفه است

سیمره بفارسی نام نباتی است
و نوعی است که در صخرات سمطها
میشاند و بفارسی سوسید و نهالی
درودی نامند
شیر لعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی از ماهی
لذیذ که بعربی لبن و بهندی
باکهه مچهلی نامند
شیر مرغ لبن الخفاش است که شیر
شیر کس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب از
نبیذ است که بفارسی لوزه نیز
و بیکاب نیز گویند و نیز شیره بنگ
مخلوط با شراب را نامند و بفارسی
روغن کنجد را و بمعنی آب انگور
نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و یا دوشاب آن
شیرزن لفارسی شبرم است
شیص و شیشا و شیص و شیصا
خرمائی است که نسته آن
بسته نشده باشد و نیز شیص
اسم نوعی ماهی است

شیشا هندی از صحن
است و انگبینه از نیز نامند
شیشک و شیشنک بفارسی
گوسفند یکساله را نامند
شیشو و شیشون و شیشک اسم
فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج
شیطان بعربی حیه را نامند
و نیز نوعی از زقوم را

باب الصاد المهملة

فصل الصاد مع الالف

صابون القاف صابون
القبائل شجره ای مالک است
صابون رقی صابون عربی
است که در رقه بر ق از مصر
شام سازند و آن مصنوع از
زیت و بیه است
صاتر و صاتری صعتر است
که بفارسی اویشن نامند
صادبعربی نام صفر و نحاس
است یا نوعی از نحاس
صارا دا ملاطی اسم نام است
و یا برگی که در موضع سر لسع

که بفارسی ازوزکرخاده نامند
مجتمع گردد
صادنج دیک است جهت آنکه
درتلث آخر شب بسیار فریاد میکند
صارم سیف است
صارمور زلون دو ثلث در قفا
صارروان لوف صغیر است
صاروج معرب ساروج فارسی
است جهت آنکه صاد و جیم در
کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد
وآن چیزیست مصنوع از خاک
وخاشاک و خاک رونده درهم
باآب سرشته پخته یا آهک و آب
سرشته کوبیده است چون خامس
واکثر حوضها و حمامها را ازان میسازند
صاره لوف صغیر است
صاصه حجر است
صاغاغالو و صاغالو افسنتین است
صافرالوالملح است که تبیره میباشد
وبفارسی چکاوک
صانات نام دیگر فضه است
صامر درخت بسیار تر است
فصل الصاد مع الباء الموحده
صبار التمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبی عصاره بزماکی است
که ازان در صبار سازند جهت
اورام لحمیت نافع
صبار صبره بالضم حجاره شکسته
غلیظ است
صبغ بالکسر بالعربی ادام است که
بفارسی نان خورش نامند
فصل الصاد مع الحاء المهمله
صحار بالعربی الفلفه است
صحیرا بروزن حمیرا صنفی از
کبر است
صحیره بالفتح اول و کسر ثانی شیر
تازه دوشیده است که جوش
دهند و بعضی گویند آن پخته با تابل
فصل الصاد مع الخاء المعجمه
صخره بالعربی نام سنگ صلب
بزرگ است جمع آن صخر و صخر یک
و صخرات نیز آمده
فصل الصاد مع الدال المهمله
صدار الحدید بعض الحدید است
که بفارسی زنگار آهن نامند
صدار بوید باصطلاح عامه فارسی
عصی الراعی است
صدف بستر و بعضی است بسیار
سرخ در از شتاب
صداد بالضم و تشدید دال اول
بالعربی اسم حیه است و سام
الرص نیز نامند و نیز اسم
حیوانیست کوچک که چیپس حرذون است
صدغ اسم عرق جبلی است که
در حنیه آن نامین بزرگی گنجشکی
صدف الدر یونانی و ترقی نامند
صدف بالضم اول و فتح ثانی اسم
بعربی طائر بحری است
صدید بالعربی آب رقیق مخلوط
بخون است که از جراحت برآید
که بفارسی زرداب نامند چون
غلیظ گردد مده گویند
صدیر بالکسر یا اشد است
صدالتیس اسرنج است
فصل الصاد مع الراء
صر آبالعربی اسم حنظل است
که بزرگ و زرد شده باشد
صرابله بالکسر یا اسم شبت است
صرح بالضم اول اسم حجر خان
است بعربی
صرام شیری است که بسیار غلیظ
شده باشد در پستان حیوان
صرب بالفتح و سکون و تحریک
بالعربی اللبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح است
صربوقا بالکسر یا لانی صدف فرفیرا
صرخذیه شراب ملنوسیست که
صرخذیه صیبا قاموس گفته
منسوب بالام که نام بلدی از بلاد
شام است
صرکر بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی
طائر یست مشبه بگنجشک
زرد رنگ که بفارسی زرد و رک نامند
صراخ بالفتح و تشدید را العربی
اسم طاوس است
صرحه لوف الحیه است
صرده و صرد انیاب است
صراد و صراد اللیل گفته اند
حیوانیست شبیه بملخ گفته‌اند
نوعی از نباد ران اولی
صرصران بالعربی نام ماهی
الملس است
صرفان بالعربی خرما نگین
صلب گوشت شیرین است
و بر ساحل شور اندر نامند
صرفلا ما بالکسر یا اسم فرفیرا
صرفو قا بالکسر یا اسم صدف فرفیرا
صرفو لا بالکسر یا ازرود است
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد مدبوغ است
صرم الدیک نزد اهل شام دیک را
نامند
صرنا بالکسر یا کاشم رومی است
که سیسالیوس نامند
صرو شوکران است و صرو
الضاد سیحر را نیز نامند
صرواشوکرا صنا بالکسر یا فرفیرا
صروا فورنا بالکسر یالی قرفه
الملک حبیبی است
صروشا بالکسر یا سام ابرص است
صریا نبات وردان است
ونبات درج را نیز نامند
افروزرا نیز و تاج خروس را
الیضا گویند

495

صریرطا اشراس است و لوشکی
از لوف را نامند
صریف شیر تازه دوشیده است
که گرم باشد و نیز فضه خالص را
نامند
صریفه شاخه درخت خرمای
خشک است
صرنفیه قومی از حمیر است که
صریف که خرمی مسمی الصرنف از
و قومی سعد است مبارزند
صریوقنا یونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء المهمله

صطرق یونانی میعه است
صطفلین دیار البربانی شقاقل
است
صطوموین ثنا بانک است

فصل الصاد مع العین المهمله

صعاری البربانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم عربی
حاشا است
صعتر الشامی و صعتر الفرس
فودنج بری است
صعرور جعل است

صعف شرابی است نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک است
صعقر تخم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی ترندک گویند
صعون الغانه نیز را نامند
صعید تراب را نامند
صعیو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب تخم مورچه است
صغبان سکبینج است
صغنین سکبین است
صغرات معرب جغرات است
که دوغ ترش باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بالضم مس زرد معدنی
است که مس ست نامند
صفرار بفتح اسم ذهب است
و بمعنای زر نیز نامند و نیز
اسم ملح است و قنبیه باک
شود از تخم و نیز اسم سلکی است
سهلی رملی برگ آن شبیه برگ

کاسو و الوهابس گفته نباتی
است که در زمینهای رملی [illegible]
برگ آن باریک شبیه ماهی
کبوتر و شاخهای آن باریک
و در عقب گل آن زرد و نرم
و طعم آن با اندک تلخی است
و جهت استسقا آب زرد میان آن
و انتفاع می یابند
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفید بید نامند
صفصاغه و صفصفه سکباج
صفصف بالضم عصفور است
صفصل بکسر ساحلی است
صفن بفتح تیکه جلد خصیه
انسان است
صفیرا ابو زن جمیر درختی است
که صباغان بچوب آن رنگ
سکبینه اهل مصر آن را عود القیس
نامند برگ آن شبیه برگ
خرنوب شامی است و از آن
تنین تر و با لقطهای سرخ
و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته
و بچنین دیلم مثل این [illegible]

صفیف گوشتی است که بسیخ
کشیده باشند و بر آتش گذاشته
باشند برای بریان کردن نیز
گوشت ملح را نامند و نیز گوشت
با آفتاب خشک کرده را
صفیفه درخت اهل است که [illegible]
باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر بمعنی [illegible]
صقر بفتح و سکون طائری است
که آن را سفید از قبیل بزاه
و شوابین و بفارسی چرغ نامند
جمع آن اصقر صقور و صقوره
و صقاره آمده و نیز لبن مخیض
[illegible]
صقرات و صقراط معرب از
جغرات است که ماست ترش باشد
صقعا عقابی است که سر آن
سفید باشد
صقعر بمعنی آب سرد و آب تلخ
غلیظ و آب بد بو است
صقعل تمر خشک است که در [illegible]
تازه و وشیده [illegible]

بخورند و گفته اند خرما و کره در هم
خوردن است
صقلین سپتاخ است
صقیع بمعنی شبنم است که شب
از آسمان افتد و نیز نوعی از
زنبور است که بفارسی [illegible] نامند

فصل الصاد مع اللام

صلا بمعنی شوی است که بر آتش
بریان نمایند
صلادم العربی اسد است
صلامند راسولامندر است
که عظایه نامند
صلالق خبز رقاق است
صلب بالضم اول و فتح دوم
نام طائر است
صلحدم ابل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلام و صلدم بکسر اول و سوم
اسد است
صلصال العربی الطین حر مخلوط
با رمل است یا طینی که خشک
شده باشد یعنی [illegible] پخته
نشده و چون طبخ یافته [illegible]

باشد فخار نامند
صلصل بالعربی نام طائری
ست و گویند فاخته است و نیز
بیونانی فربرا نامند و در طب
قدیم است که طائریست معروف
و خاصیت آن آنست که چون
مفلوج بالفعل بسته با بخورد
فلج او زائل گردد و در حیوانات
ست که طائریست که او را عکه
نامند و آن عقعق است
صلصلة بالعربی حمامه است
صلقام و صلقم اسد است
و شتر فربه را نیز نامند
صل بکسر نام ماریست مطلقا
و یا مار باریک زرد رنگ را نامند
و نیز نام شجریست و نیز نام ماری
ست که صوت او مستد باشد
و گویند شنیدن آواز آن
کشنده است
صلب بضم صاد و فتح لام مشدده
و با و صلبیه حجر المسن است
صلنجیه بضم اول و تشدید دوم
وجیم و با فلنجه فرس است که

بفارسی پیله ابریشم نامند
و نیز سبیکه فضه خالص را نامند
که بفارسی شمش سیم گویند
صلور بوزن سنور ماهی است
شبیه بمار که بفارسی مار ماهی نامند
صلولاان خرنوب الخنزیر است
که بمصر حب الکلی و بیونانی اناغورس
نامند
صلوماخروع است
صلون خرنوب نبطی است
صلهام اسد است
صلیقه خبز رقیق است و نیز گوشت
بریان و بخته را نامند جمع آن
صلائق آمده

فصل الصاد مع المیم

صامصم و صمصم اسد است
صمالم لبن غلیظ است
صمالحی لبن بی طعم است
صمره بالعربی لبنی است که حدت
نداشته باشد
صمعریه یا رخبث را نامند که
گزنده آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاج صمغ فارسی است

صمغ الاقاقیا صمغ عربیست
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
که بفارسی انگژد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گنده و بهندی
هینگ نامند صاحب ارشاد گفته
صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است که
بفارسی سقز نامند
صمغ الحجر کهرباست
صمغ اللبان دهن لبان است
صمغ التنوب زفت السفن است
صمغ الحرشف و صمغ الکنگر آن
لقی است که بفارسی کنگر زد
و کنگری نامند
صمغ الجوز الرومی کهرباست
صمغ اللامیا صمغ درختی است
در بلاد فارس بهترین آن
صافی مائل بسرخی با حدت
و حرافت قوی است شبیه
بحلتیت در قوت مگر در
کراهیت رائحه

صمغ الزیتون بطرک است
و بفارسی زوزتون و بسریانی
قاموز و زینبا و در بدیگر موتن
اغرلوس بیونانی او قطاد و
نامند و آن صمغی است در رنگ
شبیه بیاقوت سرخ مرکب از
قطرات صغار که زبان را بگزد
و آنچه شبیه بصمغ و عظیم القطرات
است که زبان را نگزد و
غیر منتفع به است در طب
صمغ السداب الجبلی ثافسیاست
صمغ سدابی ثافسیاست
که مسئون نامند
صمغ المر در جمیع افعال مانند
راتینج است
صمغ الصنوبر راتینج است
صمغ الطرثوث و صمغ اشترغار
اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است
صمغ الفارسی بشیز بهوز بصمغ
اجاص است و لیکن نزد اهل
شیراز صمغ بادام جری است
که اثرا از دو بادام نامند

صمغ القتاد کثیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کما شیر است
صمغ الکمثری بفارسی شک امرود و
نامند و بشیرازی انزد و امرود
بهترین آن ماخوذ از درخت
کمثری کهنه است
صمغ کمکام صمغ الضرو و حصی
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد بادام و بشیرازی
انزد بادام و بسریانی قاموز
و لوزر و بربری دبیدبون قلعه
و بیونانی دبید نکلوسی صاحب
تحفه نوشته زد کوله نامند
و بهترین آن سفید ماخوذ
از درخت در بیاید لعرس است
صمغ المحروث حلتیت است
صمغه بالعربی لبنی است که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صملیح بالعربی اسم طعامی است
که بفارسی کاچی نامند
صملوخا قملة النسر است
صمه اسم عربی مار نر است

واسد ارنیش نامند و فقند باد ذکر

ایضا

صمسیون و صیصوحون مرزنجوش

است

صمیا نباتی است شبیه بقرظ

فصل الصاد مع النون

صناحبه فرفیون گفته شده است

صنوانی بزرگتر از ان زرد و زرین

و برای خود خانه میساز و لفقد

یک فرسنگ هر حیوانی را که نظر ان

افتد در ساعت می میرد و چون

نظر ان بر خودش می افتد نیز

می میرد و استخوان ان دراز

طولانی می ماند

صنار معرب چنار است که لعربی

دلب نامند

صناخر بره فربه است

صنادل حمار و لعیر شحم و صلیب

عظیم الراس را نامند

صنجر خرما خشک است

صندل تکدیر حجر حدید است که

خماهان نامند

صندل السند مسترسیا صندل الجبل آن

زبیونانی مولی البیر ازیر

هزار اسفند بعربی حرمل عربی

نامند و آن نوعی از سداب

حبلی است

صندل نکاجول بلغت بنگاله بن

خف الغراب نامند و آن قسم

از حلزون بری است

صنعد عقیل اسفنج است

صنغا قرطاس است و سبط

نیز نامند

صنفنی نوعی لوبن عود است

دون تماری فوق قاقلی

مصنوب التصحیف بالفتح که اسم مشهور

ست که از انجا می آورند

صنین بکسر صلوب تشدید نون

بول ابل است

صنوبر الارض کمافیطوس است

صنوبر هندی دیودار است

صنین اسم نباتی است کوچک

برگ ان ریزه ساق آن

القدر یک شبر و بالای آن

متشعب و گل آن زرد مائل

با اندک سرخی بعد ریختن

گل ان غلافهای بسیار

باریک طولانی بباریکی سوزن

و بر هیئت خار لیمون بجای

هر گلی سه عدد مدور به هیچ

آن با ریک طعم آن مائل

بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع

فصل الصاد مع الواو

صوآس صاحب تحفه گفته که

یونانی صعتر است و لواب

عاد بحان قدس سره و بو نیز گفته اند

که اسمند از دو کتب متقدمین

نیافته ام

صوبر حردون است

صورا سام ابرص است

و گفته اند نوعی از ورغ

کبیر الراس کلح شبیه به آس

ام حبین حرباس الحبد است

و حردون را نیز نامند

صوسلا صاصلا است

صوطله اسم مغربی شوندراست

یا نوعی از ان و گفته اند نوعی

از سلق است و نیز گفته اند

سلق زرد رنگ مائل بسفید

است که دران سرخی نباشد

و نوعی از شلغم را نیز نامند

صوف الارض فراسیون است

صوف الحجالین اسفنج است

صولج لعربی فقنه خاص را نامند

صوفانی بزر بیر مورا نامند

صوبابیه گوسفند بر مورا نامند

صوم زرق نعامه است بلغت

ندیل اسم درخت کریه منظر است

صومرا بادروج است

صوان نوعی از سنگ صلب است

صولیق سویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاره پیه گداخته است

و یا قطعه از پیه و بمعنی ترب

نیز آمده

صهابی احمر است و رنگ مائل

بحمره را نیز نامند

صهبا خمر سرخ است و خمر مائل

بسرخی و نیز خمر معصور از

عنب سفید را نامند

صهر ربان است

صهوا جوز مائل است

صهیرونی سیاالیوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیاصی البقر قرون لعنی شاخهای

گاو است و احدان صیصیه است

صیاه قثا است

صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه

و گفته اند نوعی از تمر سیاه

رنگ است

صیدان ذهب فضه است

صیر سحناة است

صیقص گوشت شحم حنظل است

که دران مغزی نباشد

صیقوا بیونانی اسفنج است

صیق عصفور است

صیهب بلغت بربری حجر است حجر آن

صیانب است

صیادس است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضاین خلاف ماعز است جمع آن

ضان خلاف معز

ضب از دواب البحر است

است

ضاحاک سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحدة

ضنابیم و ضنابک و ضنارم و ضنبر و ضنبثم و ضنبطر و ضنبور را ... اسد است

ضنبله بار بازیک را نامند

ضب النحل طلع است

ضنبا درختی است شبیه بلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است و آن جوز بری ضلک است

ضبعان ضبع نر است و ضبع ماده را سپانه نامند

فصل الضاد مع الجیم والحاء والذال المعجمة

ضجاج بفتح العربی هاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بعربی اسم شکوفه طلع است بنگام شگفتن و نیز کم آن نیز طلع و عسل را نامند

ضذج بذال المعجمه بر بور است که لفافه بیاید باشد

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضراک بالضم بالعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بالعربی شجرة الطیر را نامند

ضرب بفتح اول و تحریک و تسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضرادیم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرجع اسم تمر است

ضرد بفتح اول و تشدید دوم تکمه بستان افروز را نامند و نیز ضرج الآمر

ضرز بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان سیاه است و این از سیاه دندان است و جمع مذکر است و همچنین انیاب و جمع آن ضروس و اضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند و گویند حسک است

ضرغم بعربی نام اسد است و ضباع نر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه اسم اسد است

ضرف بعربی درخت انجیر را نامند

ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است

ضرم بالضم سطوخودوس است

ضرو بکسر اول سنگ نگاری است و ماده آنرا ضرو نامند و جمع ضیرو است

ضروع بالضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضروع الکلبه درخت زقوم را نامند و بعضی گفته اند تمر لثت است

ضری بفتح اول و تسکین ثانی آب غوره رزد و یا سرخ که بر نبق بریزند و نبید سازند

ضریب بالفتح صفیح و ثلج جلید را نامند

ضریب الشول شیری است که بدوشند بعضی از بر بعضی دو شیده از چند شتر و یک ظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضریم صمغ درختی است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است

ضفادیر الجن ریباس بستان است

ضفعان ثمر سعدان است

ضفطار ضغیم جسم است که الفار سوسمار بزرگ را نامند

ضف بالضم و تشدید فاء دائره است کوچکی بفارسی سرخاک و سنگ شکن و بهندی کهنل نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه است که بر جراحت بندند در اصطلاح اطباء ادویه مطبوخ یا نایج است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و جمع آن ضمادها و ضمادات آمده

ضمخ بفتح اول و سکون دوم بعربی اسم کرمی است که بهندی کهنهل نامند

ضمخ نافه بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوع بالضم نر را نامند که الفار را گویند جمع آن اضواع

ضیبعان آمده

ضوع بالفتح و ضبح بالضاد مهمله است اسم عربی فصد است

ضوسیر بادروج است

ضوکل الطیه حمیر نرم بی آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیة

ضیاح بالفتح لبن رقیق ممزوج است

ضیب بالفتح دولب البحر است و حب لو بر لو را نیز نامند

ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام اسد است

ضیح بالفتح مقل بالفتح است

ضیر اک العربی نام نوعی از ...

ضیطن بکسر بعربی اسم صابون است

ضیمران شاهسفرم است و بادروج را نیز نامند

ضیوان بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون

باب الطاء المهملة

فصل الطاء مع الالف

طاباق آجر بزرگ را نامند
طابه بعربی اسم خمر است و خمر
طیبا فی انگور بفارسی [illegible]
نامند و نیز نام تمریست که در مدینه
طیبه می شود
طالیق معرب تابه فارسی است
که تاجن نیز نامند و آن ظرفی
ست که بران نان میپزند
و جمع آن طوابیق و طوابق آمده
طاشر اسم عربی سرشیر است
طاخاک آزاد درخت است و
گفته اند ثمر آنست
طارطقه نام دوائیست که
معرب طلحب الملوک است
طار کبس علک البطم است
و حبة الخضرا نیز نامند
طاری نوعی از خزف است
طاری اطواق است آن
تمریست که از آن درختی که
بهندی تاڑ نامند بعمل آورند
و آنرا بری گویند و درخت آن
بافراط در جنگلهای آباد و بنگاله هم

یعنی حجابا گیتیر
طاسامارقسینا است
طاطس حب صنوبر است
که مانند مشعل مشتعل گردد
طاطیاوس اسم یونانی
لوزه است
طافره رماد است
طالوبیرین یونانی نام است
طافی بعربی اسم ماهی است
که مرده بر روی آب آمده باشد
و نیز کف است یا ملح بر چیز
سنگ که بر روی آب پدید باشد
طاق گویند درختی است
که آنرا بفارسی پای خوش نامند
و ثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز
رنگ است و اشتغال آن
مدتی ساند آزاد درخت است
و ثمر آن طاخک
طاقینی غار است
طالسق نام نباتی حلبه است
طالطرمی طالوطون یونانی
سلق است
طاکون آذر بونست

طالوقس صفر اعوان است
که آنرا طیر الملوک نامند و بفارسی
مرغک سقاو دم جنبان و
بهندی ممولة
طالقون طالیقون است
طالیا صداف صیقار است
طاموسونیون یونانی نام مضاد
الراعی است
طالامون بعضی آنرا ابرو
بری و بعضی رجل الزرزر نامند
نباتیست ساق آن شبیه
بساق حلبه و برگ آن نیز
شبیه برگ آن و نزدیک
برگی از برگهای آن شاخه
میرود و منشعب بشش شعبه
یا بهفت شعبه همه جلو از برگ
های ریزه و چون برگهای
آن ریخته شود رطوبت
لزجی از آن ظاهر میشود و گل
آن سفید است و منبت آن
زیر درخت انگور است
طاماغا یونانی قنطوریون است
طامر برغوث است و شیر علف زار

نیز نامند
طامر بن طامر بعربی برغوث است
طامل و طالمود قونت
طامیوس یونانی مرزنجوش
است
طاهر تخکشت است
طائره اسم عربی حیوان پرنده
است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحده

طباتوسا در است
طبار صنفی از انجیر بزرگ
سرخ است
طباهجه معرب تباهه است یعنی
گوشت بریان که بفارسی
کباب نامند و آنرا طباهیج نیز
نامند
طبوبع دابه سمی است که از
گزیدن آن درد بسیار
بهم میرسد
طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است
که بفارسی خربزه نامند
طبیخ بکسر با موحده و مشدده
معرب تلخ است

طبرجست جمع دامیثاست
طبرخون بالفتح نوعی از عناب است
است که بفارسی سرخ بید و
بهندی تن نامند
طبرزد و طبرزل و طبرزن
هر سه اسم شکر سفید است
که بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی ذئب است
طبطاب بالفتح نام طائری است
که آزاد و گوش بزرگ است
طبطر مربع نام آلتی است از اقسام
اوزار
طبق بعربی اسم دلو است آن
لبنی و نوعی درختی است سینه
مانند لبنی و نوع درخت کنکل
که آن را جانوران آشیانه کنند
و نیز هر چیز چسبنده را نامند
که بفارسی سریش نامند و
سلحفاة سفید را نیز
طبقا یونانی نام نوعی از گندم
باریک است و بقول جالینوس
سلت است و بقول صاحب تحفه
شلیم و توهم کرده [illegible]

خندروس دانسته

طبقابادون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ انگور بستانی باشعبها بسیار وگل آن سیاه کوچک وتخم آن شبیه بجاورس

طبلباف بفتح ترکی اسم سعد است

طبیخ در لغت هر چیز پخته باشد بریان نموده ودر آب پخته باشند ونزد اطبا چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند ونام مرکبی است وچیز مشوی را نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثة

طثیج بالعربی اسم نمل است و گویند نمل صغار است

طثره سرشیر را نامند

طثیار اسم عربی اسد است وبعضی انیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحلبا السریانی طحلب است

طحلب بالضم حزاز الصخر است

طحال بالعربی وگویند برومی شوکران است

طحمیل بالعربی اسم دملک است

طحن طحین بالعربی دقیق و بفارسی آرد را نامند

طحن بضم اول وفتح دوم بالعربی تخم را نامند وحربا را

طحینیه بالعربی اسم مطحون یعنی کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء المعجمة

طخف لبن حامض است

طخی دیک است که بفارسی خروس نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراخا وطراخا اسیا بکسر یا ویونانی طراغامیس طراغیتا صمغ قتاد است که کتیرا باشد

طراخین یونانی خندروس است

طرارعون یونانی فو تیج بری است

طراسا یونانی نوعی از درخت بلوط است

طراسوان طالیسفر است

طراعس عنب الثعلب است

طراعیس نیز گفته از جنس نخود سیاه است وگفته اند حبی است کوچک سیاه که در با قلا بهم میرسد وگفته اند خندروس است وسلت را نیز گفته اند

طراغافیتا یونانی کثیرا است

طراغیس سلت است

طراغرسالیس قیق است

طراغورلغایس وطراغوریغایس یونانی فوتیج جبلی است

طراغوریغالیس یونانی صنفی از صعتر است

طراغلودس وطرعودیس یونانی طائری است که بفرنگی صفراغون نامند

طراق بکسر اول وتشدید دوم اسم تریاق است وآن مرکبی است معروف ودر قرابادین مذکور شد

طرابیون وطراسلیس یونانی

علک البطم است

طرایله غافث است

طربلیه طرفلن است

طرثوث طرائیث است و گفته اند هی است مثل شیک ... میان اشتر خار ودرخت اشق

طرقتن یونانی سداب را گویند

طرحقی شمع است

طرحسین کبیکج است

طرحسمی یونانی طرسیمی است وآن هندبا است

طرحاطیقون یونانی المغی شاف العین است وشیافات عین در مرکبات مذکور شد ومعنی کحلی نیز آمده

طرخولی طرخون است

طرد غلوفقطس صفراغون است

طردملون بر روسیا الیونرا است

طردیون یونانی الجداان است

طرخ بکسر اول وتشدید دوم وسکون یا وخای معجمه شاهی را نامند

طرونس یونانی کاشم است

طرد وقولا بعربی البحلود است

طرس بکسر لعز کاغذ است

طرسا نوعی از بلوط است

طرستوج معرب ستوج است یونانی طرلیلا نامند وبعجمی اندلس مل وآن صنفی از ماهی بحری است که آدمیان اکل آن مورث شبکوری وغشاوه چشم است

طرسک حشیش الکلب است که دیاقوس نامند

طرسیمی یونانی هندبا است

طرسولن طالیسفر است

طرخشقون وطرشقوق هندبای بری است

طرشولی بالدسی صام ریوبای صغیر است

طرطاب خیرطالق است

طرطب بالعربی پستان طویل را نامند

طرطفا سنجدان است

طرطیر بالعربی دردی خمر است

طرثوث بعربی گردان نیز نامند
طرثمیسا بسریانی یا یونانی
صمغ قتاد است که کثیرا باشد
طرفاین یکی از انواع طرثوث
است
طرغلودیس صفراغون است
طرف معرب ترف است که
ترکی ترا قروت نامند که رخبین باشد
طرنابار بسریانی تخاکة حنطه است
طرف ذنب ایل از سموم است و در
ایل مذکور شد
طرق بکسر اول و سکون دوم لحم جزبی
سخم است
طرقیقوقون و طرقیقوثین و طرقوقولن
زعرور است
طرکوتر بد است
طرلیون یونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر بد است و عسل را نیز نامند
و گفته اند غذای کند زنبور عسل است
طرمادوس بسریانی تخم بریم است
طرموق خفاش است
طرمولس طرمولس حسک است
طرمولون ناوادورد است

طرملین بسریانی لطم است
طرسون نوعی از حجر شیف است
طران نوعی از خز است
طرنجبین معرب ترنگبین است
طرنجوبالش سیاوشان است
و گفته اند نوعی از سیراحشیان است که فاشرا باشد
طرنجوبالیس کرم است که
زعفران باشد و گفته اند
نوعی از سیراحشیان است
طرنخم نارجیل است
طرنشول بسریانی صامریوبا
نامند
طرنلون طالیسفر است
طرودطلون یونانی سلق است
طروغلودولس طرودغادولس
یونانی عصفور السلح
و عصفور الشوک را نیز نامند
و آن عصفوری است کوچک
طروغلودیطیس یونانی عصفور
کوچکی است که بفارسی سنگک
یا لنگک و بهندی بیره و پهدکی
نامند

طروغلودیقطس یونانی عصفور
بسیار کوچکی است که بهندی
مموله نامند
طروغلیطوس طرلیفوس یونانی
بزر رساب بری است
طروغلوطس یونانی نوعی از
مردو خوش بو است
طرذوقوقون یونانی زعرور است
که طرلیفوقون نیز نامند
طردوقون برطانیقیس است
و بعضی لستان افروز نیز
دانسته اند
طردکس طروفس یونانی
دردی خمر است
طرامال نافت است
طرباذ فلانی بسریانی
سارنج است
طری خاله یونانی حندقوقی است
طریاق بکسر اول معرب تریاق است که بفارسی تریاک نامند
طرنجه گوشت بریان نا کشیده است که بفارسی کباب نیز نامند
طرنجوبالسن یونانی شعر الغول است

طرلقان طرلقولون است
و قرطم بری را نیز نامند و شیخ
الرئیس در قانون گفته بنابی است
ربیعی تخم آن شبیه بعصفر طلیخ
آن را چون بر پشت افعی بریزند
تسکین وجع آن نماید چون
بر عضو سلیم بریزند احداث
وجعی مانند وجع نهش افعی نماید
طرلقیلاو طرسوج و طرویلون
سیسالیوس است
طرلیفون فوة الصبغ است
طرلین آسیوش است
طرلیغاسا نوعی از سمک بحری است
طرلیغوروون یونانی ریاد است
طرلیغویس یونانی سداب بری است
طرلیف ذرة است و طعام متخذ
از آن را نیز نامند
طرلیغون و طرلیقون لونیماری است
که بهندی انگلیه کاف فارسی و کبوت
نامند و بعربی یمام و تفنین نیز
گویند
طرلیقون بالاسیار یونانی
تفنین بحری است

طرلقلوس یونانی دو ثلثه
شوکات است
طرلیغورا یونانی ذو ثلثة نباتات
است که مراد زعرور باشد
طرلیقون یونانی خود روی نیست
طریم اسد است
طرین طین رقیق است
طرینا یونانی سرمق است
فصل الطاء مع السین المهملة
طسرج قلة است
طسوبالو و طسوبالیوبالس و
طسوبالون و طسوبالیابوبا
و سریانی همه اسم جمیع است
طسیه قرع است
طسیمان نشیر است
فصل الطاء مع الشین المعجمة
طشر و طشور طرا است
فصل الطاء مع الطاء
ططراسی و ططرامیلس حاک الابناجی
است
ططراملس رخت لطم است
ططر قیرقوس اسم یاقیقون است

و در قرابادین ذکر یافت

طَطَرلُوس یونانی قفاح الکرم است

فصل الطاء مع العین المهمله

طعام لعربی اسم ماکولاتیست که دران غذائیت غالب باشد و نزد دیگر بنگی انسان بخورد و نیز اطلاق بر گندم می نمایند

طُعم بالضم اول و سکون دوم بمعنی طعام است

فصل الطاء مع الغین المعجمه

طغر لعربی اسم طائری است معروف و جمع او طغران

طغور بالضم ترکی اسم طائری است از طیور صید از جنس صقور

طغوی و طغیان و طغیا لعربی گاو وحشی کوچک را نامند

طغ بالفتح و تشدید غین لعربی اسم ثور است

فصل الطاء مع الفاء

طفاحه بالضم کف دیگیست که نزد جوش بر سر می آورد

طفال بالضم طین یابس است

طفر ادلیسا و طفر و دسما لسریانی

اطفار لطیب است

طفسیا یونانی سدا جبلی است

طفشیقون طخشیقون است و بعضی شوکران دانسته اند و سیلی ندارد

طفطفان لعربی اطراف شجر را نامند

طفل بکسر بچه صغیر را نامند و بانلسی طین قیمولیا او نیز کمون بری را گویند

طفلیه شاهتره است

طفلی درخت مقل است که دوم نامند

طفوه و طفی خوصه مقل است

فصل الطاء مع اللام

طلا بالفتح لعربی بچه حیوان صاحب ظلف را نامند و گفته اند بچه آهو را بالضم قشر دم است

طلا بکسر شراب و دوائیست که بر عضو بمالند و از ضماد رقیق‌تر باشند و قطران را نیز نامند و خمر کهنه را نیز و آب انگور مشمش را نیز گویند و عصیر مطبوخ را نیز نامند

طلاح لعربی طلح است و نوعی از ام غیلان است

طلح بکسر قراد است

طلحوم و طلخوم بالضم جیم و بجای معجمه لعربی مار ماهی است

طلخام بکسر لعربی قنبیل ماده را گویند

طلخشقو فاطرخشقوق است

طلس یونانی حلیه است

طلسا و طلیسا اسم صدفی از صدف کوچک است

طاسی اسم هندی ترنجبانک است

طلقن الحجوان است

طل بالفتح اسم عربی شبنم است که بهندی اوس نامند و آن رطوبتی است که از آسمان شبها خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین و اشجار و غیره نشیند و جمع آن طلال و طلل آمده و بالفتح و بکسر نیز اسم مار است و بالضم و تشدید لام شیر حیوان را نامند که با شامند و خون را نیز گویند

طلام بالضم و تشدید لام اسم نوعی است که نزد خشکی نهنج نامند

طلم بالفتح چرک دندان را گویند

طلمه بالضم و سکون لام نانیست که بفارسی کوماج نامند و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سبیل کرده بودند که طلمه بسبب سرا اصحاب خود در سفر و سوق از وجار می بود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ما نمیرسد او را گری جهت اسم مرکب

طلو بکسر لعربی اسم ذئب است و بفارسی میش را گویند

طلوه بچه کوچک حیوان وحشی است

طلهبر طرخشقوق است که بهندی بری باشد

طلیا و طلیس طلبیا و طلنیس بلغت اهل شام نوعی از صدف کوچک است که از ان نمک میسازند و با نان میخورند و بقول معتمد اسم حلزون است

طلیحا لسریانی عدس بری است

است که عدس تلخ باشد

طلیطلی قیمولیا است

طلیسطین یونانی خراطین است

طلی بچه کوچک غنم است که بفارسی بزغاله نامند

فصل الطاء مع المیم

طما قطر ساذج است

طمر و طمره بالفتح بزمی جرموع است

طمر و بالضم لعربی شقراق است

طمسطلم بالضم مشتم است که سماق است

طمل و طمله بالفتح لعربی مار کدر را

طمر بکسر لعربی اشتر مرغ نر را نامند

طمیه بالضم لعربی غدره است

طمیسل طمیله لعربی جاذبی و عناق را نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بالضم اول و دوم حبل طوال و عرق شجر را نیز نامند و عصب ان را نیز گویند

طنبیاح بلغت اهل سودان اسم ترنجبین است

طنبل بالفتح اسم نوعی از نان است

طرخشقوق تشقوق بیونانی قزل العرب حرب سرخ بسیار تیز است

فصل الطاء مع الواو

طواره بفتح بلغت اندلس ماهی است که نزدیک باشد بسیر وید مانند عبس که با خار بسیر وید و آن عبس اندلسی است و سم است و آنرا تریاق

طواط بضم بعربی اسم ماشق است و خفاش را نیز نامند

طواعوت زردچوبه لحیة التیس است

طوافیطوس قسطم بری است

طواق اطواق است که بهندی سپید و تاری نامند

طواویس جمع طاوس است

طوب بلغت اهل مصر آجر است

طوبالیه اسم میش ماده است و میش نر را طوبال نامند

طوبر طوق جعاده بری است

طوطری طس خت لطیم است

طوودرین تو دربن است

طوریدلسبریانی تربد است

طوریس بیونانی جبن است

طوریسرا بیونانی سکر است

طورغوکطر بسریانی قرباره و مرامیض است

طورتس جبن است

طوری بالضم اسم طیور حبشی است و حمام را نیز گویند

طوستطس رومی اذخر است

طوسک مشط الراعی است

طوسیس قفاح اذخر است

طوط بالضم بعربی قطن است

طوطاق اغرلوین بیونانی حماض بری است و جبلی را نیز گفته اند و سلق بری و سلق جبلی نیز گفته اند و معرفی نزد اهل شیراز با طلیموس است

طوطر احبة الخضر است

طوطر فع بسریانی تودری است

طوطک اسم عامی طوطی است که بعربی ببغا نامند

طوطلون بیونانی سلق است

طوطی معرب توتیه سندی است

طوطیا معرب توتیا است

طوف بعربی غالیط است

طوفرلویس بضم و طوفورلویس نوعی از کما در لویس است

طوق دارو اسم عامی فارسی قمری است

طوقولسبریانی اسم دوقو است که تخم جزر بری است

طوکنیر طباشیر است

طولوامنرلون خرنوب ابیض است

طولون بیونانی عرطنیثا است

طوله اسم اندلسی حنظل است که بیونانی سفید لیون نامند

طولیدون عنب الثعلب است

طولیطون قنطوریون صغیر است

طوماطالن و طوماطالن بیونانی عرطنیثا است

طوماغا قنطوریون صغیر است

طومیه سلحفاة است

طوقلس بیونانی اذخر است

طول بالفتح طاو ضم واو مشدده بعربی اسم طائری است پایهای آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهرطر حشقوق است

طهرس طبسر بعربی اسم لبن است

طهیف بعربی اسم نان دخن است و گفته اند ذرت است گفته اند الطعام متخذ از آن است

طهلا اسم یونانی مانو است

طهیوفیح بیونانی اسم ترنجبین است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است

طیات بعربی جنس از نحل است که در مصر میشود

طیاالیفون بیونانی ینطاغلن است

طیان طیان است که تاکر بری است

طیب اسم عربی ادویه خوشبو است مانند مشک و عنبر و عود و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده سرور و مجالست با دوستان است و از حبیب اشیا است مرجناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده اند حببت الی من دنیاکم ثلث النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلوة و تحیات بسیار خوشبوی استعمال می نمودند و از بدبوی ناخوش بود ند و تشنیک سیفرمودند و دیگر بر این ترغیب و ادات بسیار در فضیلت و تحریص بخوشبوی و خوشبو داشتن بدن و لباس وارد است و محترز بودن از کثافت و بدبوئی

طیب الغراب اذخر است

طیثار بعربی اسم اسد است

طیجن طاجن است که طابق و بفارسی تابه نان پزی نامند

طیر اسم جنس حیوان پرنده است و جمع آن طیور و اطیار آید و از آنچه صاحب جواهر الصفا است و حقیقت پای آن نجا دارد و ما بین انگشتان پای آن پرده دار باشد مانند پای مرغابی و لط و درجیق پرواز دی آن زیاده از صف آن باشد یعنی بربال بسیار حرکت دهد

حرکت و هر دو با هم زنند حلال گوشت است و باقی همه حرام

طیر میسوس بحت لطیم است و حبة الخضرا را نیز نامند

طیط بکسر بالعربی باشق است و خفاش را نیز نامند

طیطا و طیطالوس بیونانی لوز است که بفارسی اسک نامند

طیطان و طیطانه بکسر کراث بری است

طیلیس شادنج است

طیلوس بالعربی گفته اند قیطا است و گفته اند نوعی از طیوس آبی است

طیحیحیس بیونانی حنفی از خاک است

طیسولیس حجر ارمنی است

طیسفونیح بیونانی اسم حبه است

طیسمیور بیونانی قلی است

طیسیاون بیونانی خولنجان است

طیسیون بیونانی لبنی است که میعه سائله باشد

طیفی گفته اند حسن لبان است و گفته اند نباتی است برگ آن

شبیه ببرگ سعد و ساق آن املس و گل آن سفید بیحیده مانند موی و نبت آن بی زر زیاد و آبهای استاده

طیلیقون گوینده صنفی از حی العالم است و گوینده بقلة الحمقاء بری است

طیلاون بیونانی اذریون است

طیلیحیونفر بیونانی و سریانی برسیاوشان بری است

طیلیس طالس است که حلبه نامند

طیلیلیس و طیلیلیس بیونانی خراطین است

طیلیا و حبوس بیونانی قاتل الکلب است و خانق الکلب نامند

طین اصفهانی طین نیشابوری است

طین اقریطون طین اقریطس است

طین الاکل طین نیشابوری است

طین الی طین ارمنی است

طین بحری طین مختوم است

طین اندلسی طین سیاه کثیف است

که از سموم قتاله است و از وحل غیر مستعمل رد داخل ضمادات و اطلیه کرده میشود

طین جیا و طین کبوش و طین حیوش طین جزیره مصطکی است

طین الرهب طین صفر است که طین المصطفی نامند و بسکه آنرا طین مختوم است لوسیم کرده

طین الشفا تربه دابلی است خاک قبر امام حنبل است و نزد بعضی تربت سید الشهدا و نزد شیعه امامیه طین قبر حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است

طین ساماغی طین ساماغی است

طین الصم طین الراهب است که طین صفر باشد

طین قیملس طین مختوم است بجیره است

طین قبرسیطس طین اقرلطیس است

طین الکاهن گفته اند طین مختوم است و تحقیق آنست که طین اصفر که طین القیسیم نامند

طین الگوک طین نیشاموری است

طین لالی طین ارمنی است

طین ماکول طین خراسانی است که طین نیشابوری نامند

طین منتقل طین نیشابوری

طین مغره مغره است که هندی گیرو نامند در حرف المیم ذکر یافت

طین مقلوکلی بیان است که طین ماکول طین نیشابوری نامند

طین نیشابوری طین خراسانی است

طیور جمع طیر است

طیولس بیونانی برشیان دارو است

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقی وادی است

طینوس جباحب است

باب الظاء المعجمة

فصل الظاء مع الالف

ظالم عشبه است که آنرا شاهجهانی طولانی باشد و حیوف را نیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحدة

ظباع منبع الاحجار است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبی و گاو ماده و شتر ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء المهملة

ظربان منجمد از سردی است

ظرلغایه اسم عربی حیه است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار اظفار الطیب است و نیز نام بلدی از یمن است و عود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بالضم اسم عربی ناخن است و جمع آن اظفر بتحریک و اظفار و بنا در است اظفیبین بکسر نیز آمده و آن عضوی عصبانی است که بر سر انگشتان انسان و اکثر حیوانات میروید برای فوائدی که در کلیات مذکور است

ظفره و ظفیره بالضم نوع فیج بری است و بعضی نوع فیج هندی دانسته اند

ظفرة العجوز حساک است

ظفرة النسر فاطانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفری بالضم اسم صنفی از اقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه برمی آید

فصل الظاء مع اللام

ظلام بالفتح اول شب بود و هم بعربی اسم عشبه است که ساق آن طولانی باشد

ظلم بالفتح بعربی اسم ثلج است که بفارسی برف نامند

ظلیم شترمرغ نر است

ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد که بجوشند قبل از گرفتن زبد آن و سرب میگویند سقا ما ظلیمة طیبة

فصل الظاء مع المیم مع النون والهاء والواو والیاء المثناة التحتانیة

ظمخ اسم ثمر حور است

ظنب بکسر بعربی اسم هیچ درخت است

ظنبوب بوزن عصفور عظم الساق است

ظهرة بعربی شربت شیری است که گروه آنرا گرفته باشند

ظهور اسم سلحفاة است

ظهون اسم عربی سنور وحشی یعنی گربه دشتی است

ظی بالفتح بعربی اسم عسل است

باب العین المهملة

فصل العین مع الالف

عاس بکسر اسم [illegible] است

عالق بفرح طایر است [illegible] پرواز کند

عاتک اسم قوس است و جمع آن عواتک است لباس زرد رنگ نیز نامند و نبیذ صافی را نیز گویند

عاذر و عاذره و عذره معنی غایط است

عاره عنیا خوشبو است

عاسل بعربی دیرپا است جمع آن عسل و عواسل آمده

عاسی شراع نخل است

عاشره اسم صمغ است و جمع آن عاشرات و بفارسی کفت نامند

عاصی بسریانی عصفرات

عاقله بعجمه است و عنبر را نیز گفته اند

عاقر سمعا شجاره است

عاقل بضم حبلی است جمع آن عوقل

عاقر از ار فیون است

عاقول خار شتر است که حاج نامند بعضی بنبوب النبته اند که خرنوب باشد

عاقولا بعربی نوع غذای مصنوع است که آنرا آرد کونه و بفارسی کاچی نامند

عالا قطیطس یعنی حجر [illegible] است و بعین معجمه نیز آمده

عاله نعامه است

عالیجون فوتنج بریه است

عامه اسم نوعی از سعد است

عانیه خمر است که در عانه که عانات نامند از قرای [illegible] میباشد [illegible]

عاداغیون یونانی حنائی است [illegible] آن شبیه [illegible] است و آنرا ابرة الراعی و ابرة الراهب نامند

عانوسیس [illegible] است

عانب [illegible] است

عاالثالب اسم فارسی جامی طائری است که آنرا بعربی صعوه نامند

عالیلن کادی است

فصل العین مع الباء الموحدة

عبار حمل است

عبب و عبعب بضم اول [illegible] از راه کنج است

عباس اسد است

عبد نباتی است طیب الرایحه

عبر بالضم و بالفتح نیز عقاب است

عبرب سماق است

عبربیه سماقیه است

عبروس [illegible] است

عبرونی بسریانی ختمی است

عبری بعربی اسدری است که در کنار انهار روید

عبس شابانک است و اهل مصر آنرا ابرلوف نامند

عسب بالفتح اول آهو بچه است

عسیه صوف احمر است

عبقر سوسن ابیض است

عبقس و عبقوس [illegible] نام دایه کوچکی است

عبکه نوعی از [illegible] است

عبلا سنگ بزرگ سفید است

عبثاره غبار طولانی است

عبوس اسد است

عبیب ریحان است

عبیثه اقط خشک است و گفته اند [illegible]

[illegible] بار و غن خورند

عبیر اسم زعفران است و [illegible] خوشبوی مرکب را نامند و در قرابادین ذکر یافت

عطبود [illegible] تازه را نامند

فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیة

عتاق الطیر جوارح طیور است که بفارسی مرغان شکاری نامند

عتیق عتر گوسفند گیاهی است [illegible] نامند و بخور خوش [illegible] است و گویند قطعه از مشک خالص است

عنزب بالضم سماق است

عنترس بالفتح اسد است

عنترسان و عنترفان بالضم دیک است که بفارسی خروس نامند و نیز عنترفان نام گیاهی است

عنجق الورق ربیعی

عنفقت بالضم جدی است که بفارسی بزغاله نامند

عنقق بپه کپه است و نیز نام نوعی از تمر است و نیز اسم آب طلا و خمر ولعین است

عنکنک بنیذ صافی است

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثا بالعربی حمید است

عثالط بالضم لبن خاثر است

عثار بالضم غبار است

عثت بالضم کرمی است که پوست و صوف را بخورد

عثرب بالضم اول درختی است شبیه بدرخت انار و ساق آن سرخ و همچنین ثمر آن و ترش باعفوصت و منابت آن زمینهای هموار و برگ آنرا پخته و آب آنرا گرفته و در اسپ حامض که سکه آنرا گرفته پخته باشند داخل کرده میخورند جهت تقویت شکم و زبانی اشتها و گفته اند درختی است شبیه بسپاس

عثکال عثکول است و عثکول بمعنی عذق شمراخ است

عثلط اللبن بسیار غلیظ خاثر را نامند

عثمان بالضم فرخ حباری است که بفارسی جوزه چرز و نیز فرخ ثعبان و نیز مار و یا بچه مار نامند

عثمثم بالعربی اسد است و شتر بسیار طویل را نیز نامند

عثو العربی اسم ضبع است و آنرا ضبع بسبب بسیاری موی عثوا نامند و بفارسی کفتار گویند

عثیان و عثیل ضبع نر را نامند

عثیر غبار است جمع آن عثایر

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان است و عجاجه نیز و شتر بزرگ عظیم الجثه را نامند

عجی بر وزن هدی کنز و پستانهای خشک است که طبخ نموده بخورند واحد آن عجیه

عجارم بر وزن قوی را نامند و گفته اند اسم قضیب مرد است

عجاف بکسر حنظل است

عجاف بالضم نوعی از خرما است

عجاره اسم نوعی تمر است در مدینه طیبه

عجالد و عجلاد و عجلط اللبن غلیظ خاثر است

عجام بالضم اسم جلیس هسته برنیتی است و احد آن عجمه گفته مخصوص بهسته انگور و عجم نیز و امثال اینها است

عجالس جوالس است که دم آن قلب منکالی شده آن جلال است

عجاهن بالضم قنفذ است

عجب جب البلیل است و حب الکلی نیز و بیونانی آناغوریس نامند

عجام بالفتح و تشدید جیم خفاش نیز است و در طواط را نیز نامند

عجاز زبیب است و حب القلب نیز نامند و گفته اند تمر است

زبیب بالفتح اسم غراب است

عجل و عجول عجر دیس اسم بچه گاو است که بفارسی گوساله نامند و جمع آن عجاجیل

عجره بالضم غده و گره است که در اشجار و غیرها بهم میرسد

عجرم بکسر گره است که در درختها بهم میرسد

عجرم بالضم بالعربی شتر قوی سنگ پا است

عجرف بالضم کرمی است با پای طولانی و گفته اند مورچه درازپای است

عجل بالفتح و بتحریک بالعربی اسم طین است که جماسیفون نامند یعنی خاک است و بدبو جمع آن عجل است

عجم بالفتح اول و دوم بمعنی استه هر میوه ماکول از فواکه باشد انگور و شفتالو و زردالو و دیگر اینها و عجم شتر را نیز نامند و بالضم

اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند

عجمه بتحریک اسم نخلی است که از تخم روید

عجار بر وزن غلاره بهیمه است و عجم بمعنی گنگ است و بهیمه را عجماء از آنجهت نامند که گنگ است و سخن نگوید و نیز بالعربی اسم سطر انوین است

عجمصی نوعی از تمری است کوچک

عجنس شتر فربه بلند کوهان را نامند

عجوه اسم نوعی تمر است که در مدینه طیبه میشود بزرگتر از صیحانی و در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که صبح ناشتا هفت تا عجوه بخورد در آن روز هیچ سمی و سحری با و اثر نکند و نیز آنحضرت علیه السلام فرموده اند که عجوه از جنت است و شفای سم است

عجوز بالعربی اسم خمر است و آنرا عجوز از آنجهت نامند که مسکه از بلد تا کهنه گردد و استعمال نمایند و تازه آنرا نمی خورند و نیز اسم

٧٠٧

روباه و شیر و لقرو گرگ و کفتار
و عقرب و خرس و سنگ پشت و شیر
ماده و فیل ماده و نیز اسم درختی
است متفرق و مشک و نوعی از
خوشبوئی را نامند و نیز اسم
طعامی است متخذ از نبات
بحری

عجوم بالعربی تخمه خرما است جمع
آن عجم است و نزد ماده در بسیار
مساوی میآید
عجوم بالضم اسم طایریست
از طیور آبی
عجین اسم خمیر است که بفارسی
آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهملة

عدار اسم دابه است
عدام بالفتح اسم نوع رطبی است
که در مدینه طیبه میشود و درختش
میرسد
عدامل و عدمل و عدملی هر چیز
قدیمی مسن و منحنی را نامند و عرب ها
و صعو و عادت کهنه سالخورده قوی را

عدرنا بالسریانی کندس گویند
عدس جبلی بنفشه است گفته اند
نوع بنفشه ایست که گل آن
سفید میباشد
عدس المر گفته اند تخم نباتیست
که یونانی سقاربناشیون نامند
و مستعمل در تریاقات و از
ادویه نافعه در سموم است و بعضی
میگویند که یونانی شقرفاریا
نامند و آن سوسن بری است
و گفته اند دوائیست که آنرا
عکاکم و اهل بحرین مریر نامند
و گفته اند کرسنه تلخ است
که بفارسی مشنگ تلخ نامند
مدر بول و مسهل بلغم است
که محدث بول الدم میگردد
عدس مطبخی نباتی است شبیه
العدس در شاخ و برگ و لیکن
برگ آن از آن طولانی تر
و ثمر آن کوچکتر بر سر شاخ های آن
غلافی طولانی میرسد و نیز
شونیز و در آن تخم آن میباشد
دو بیخ آن تلخی است و نیز بخور ند

عدسیه نوع طعامی است
مصنوع از عدس نامند حلیم که
از گندم میسازند
عدمول بروزن مفعول
بالعربی ضفدع است
عدوی بالفتح اسم بچه کوچک
غنم است گفته اند بچه چارپا و نیز
و فرس است

فصل العین مع الذال المعجمة

عذابه عذفه است که بمراتب
عذاق شتر عظیم را نامند
عذافر شتر با دو عظیم
صلب را نامند
عذا الطاین خانه را نامند
عذب یعنی شیرین است
و آب طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختی است و نوعی
از انار و خرما
عذب بحر یک چیزیست که
برمی آید از رحم لجرا از جنین
و نیز نام درختی است
عذبه بالفتح و تحریک بکسر دوم

طحلب است و آب عذب را نیز
نامند و گفته اند طحلبی است
و بتحریک ثمر اثل است
عذام بالعربی اسم رجوج است
که بفارسی زیک کنندی و بهندی لسوره
نامند
عذراه بالفتح اول و کسر دوم بالعربی
اسم خالطیست که بر جمیع شیرها
عذوقه بالضم دابه کوچکی است
سفید و نرم که بفارسی مار ملوک
و مار ملوک و بهندی بمنی نامند
عذق بالفتح نخل باردار است
جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر خوشه خرما است جمع
خرما را نیز نامند و گفته اند
عرجون است که در آن شماریخ
باشد یعنی ساقه نخل است
که در آن شاخهای باریک
ثمر بر آن متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی از
ثمر است
عذق ابن طاب نوعی از ثمر
است در مدینه طیبه

عذوق بالضم نوعی از ثمر نخیل
است و جمع آن عذاق
عذبه نخل باردار است و ثمر که
در آن تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهملة

عرا بالسریانی اسم ظرفه است
عراب بالفتح بالعربی اسم درختی است
که از پوست آن ریسمان
میسازند که بهندی سن نامند
عراب بکسر نوعی شتری است
و خیلی که از شتر عربی و اسپ
عربی نامند و در مقابل بختی
عراوه اسم عربی جرادانشی است
یعنی ملخ ماده
عراء الحجر ان است
عرتنیم و حزازم بالعربی اسم آس
است
عرایس النیل نزد عامه اهل مصر
نیلوفر است
عرب و عروب بکسر نباتی است
که بفارسی دیو گندم نامند
و گفته اند نوعی از بیس است
که بهندی بهیسی نامند

عرعر بسریانی حب العقد است
که ثمر تنجکشت باشد
عرفی شعیر بعض است و سنبله
جوهان آنیز نامند وصحیح آن
که سلت است
عرجا بالعربی اسم صمغ است
عرجدار چون نخل است
عرو حمار است
عرد بالعربی اسم فیل است
عرر بیونانی اسم قنطوریون است
عرنضم اول وتشدید بدل العربی
ارزق الطیر است وعارزه لبنان
نیز نامند و بیه کوهمان شیر را نیز
عرسف باشد اروست
عرقیم بادنجان بری است
عرس اراک است
عرطب حسک است که بهندی
گوکهرو نامند
عرطنیثا آذریوست که بفارسی
چوبک نامند
عرنج اسم عربی نوعی از نوع است
است وگفته اند اسم نباتیست که
بر شطوط انهار میروید و بیخ آن

میدارد و بهندی ازاد درخته
الاعفصان می نامند گفته اند
درختی است شبیه بسماق
عروق جمیع عرق است و شامل
عروق بدن شجر بر دو است
و نیز بیخ درختی است زرد رنگ که
ازان ثیاب و غیره را رنگ
مینمایند که بعربی عروق الصفر
و بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی بیخی است سرخ
رنگ شبیه بسک که بفارسی بیخ
بده نامند و آن بیخ درخت
غرب است
عرق الصفر ابجکی است
عرق الجنا بیخ انجبار است
عرق الجبد رگ بدنست
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور صمغ اهل مکه
مشرقه زرنباد است
عرق الطیب ابسار است و
زرنباد را نیز گفته اند
عرق الغالو فیح ابو خلسا است

و بفارسی بوه جوبه نامند
عرق الجبال مومیائی است
عرق الزبیب نیز آب است
که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العروس طلق است
عرق بالبن قلقونیا است
که بفارسی زنگباری مینامند
عرقضا و عرقضان و عرقضا
و عرقضانه و عرقفصان همه
اسم حند قوقی است یا بربطوریون
است
عرقیج بری بکبون است و
سجو اکراد را نیز نامند
عرقون نباتیست که برگ آن
شبیه ببرگ شقایق النعمان است
و شکافته و طولانی و بیخ آن
مستدیر و آنرا سیجور دلید و جبنیف
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه برگ
ملوخیا و در اطراف شاخهای
آن چیزی برآمده شبیه سر سنگ
و منقار آن و این درطب عنبر

ممدوح بلکه در صنعت دیگر است
عرقیل بالعربی صعفره بعض است
عرم بفتح اول و کسر دوم ماهی است
که اهل مغرب برونج بیونانی
دلبس نامند
عرمار مار سیاه مخلوط بسرخی است
و گفته اند مار مرقش است
عرماص بکسر بالعربی طحلب است
عرمض بفتح اول و کسر دوم و فتح
میم و تاجر ذکر است یعنی موش
دشتی است
عرمص بفتح طحلب است که
در زیر آب میباشد و بالای
آب می آید و نیز حب الغار
و نوعی از سدر بری است
که بفارسی کنار بری نامند
و اراک کوچک را دانسته اند
عرمضان اسم عربی حند قوقی
و سجو الاکراد است
عرقضان حند قوقی است
عرودی بالعربی و سریانی
حشیشی است که اسرش باشد
عرو یاسریانی است و بفارسی

کر الکیتین نامند
عروس قاتل النحل است که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند
و اهل شیراز آب مقطر از معصفر
در اول مرتبه را عروس آب سرخ
بعد از آن را داماد نامند
عروسا بفارسی سلخ الحیه است
عروسک بتن و عروس برده
اسم فارسی عاقر قرحا است
عروسک حبا حب است که بفارسی
کرم شب تاب نامند گفته اند اسم
فارسی طینوس است و حیدرا
که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم و وا
معرق است و بضم اول و دوم
بمعنی رگ است و شامل رگهای
بدن انسان و حیوان و اشجار
است و نیز ریشهای باریک
درخت را نامند و عروق
الصباغین را نیز نامند که بفارسی
زرد چوبه گویند و بعضی گفته
نباتیست زرد که بفارسی
ابرسک و بهندی تن نامند

عروق اصفر بخکیر است
عروق بیض یعنی مستعجل است
یعنی لوز بدان که بهندی
ستاوری نامند و نبشته اند
عروق احمر فوة الصباغین
است که بفارسی روناس و بهندی
منجیت و مجیت نیز نامند
عروق الزعفران عروق الصفر
است که عروق الصباغین
و بفارسی زردچوبه و بهندی
هلدی گویند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین
است
عروق الصفر عروق الزعفران
است
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد است
عروق فالوذج الوجاع است
که شنجار نامند
عروق قاجیریست که اصل اللفسین
و بعضی مومی مستعمل دانند
و گفته اند اشراس است

عروق سفر مستعجله است
عرهوم عرجون است
عرهون فطر است
عریرا نانخواه است و عوشیرا
نیز گویند
عرتیس السیل بلغت مصر شنبلید است
عرتیس جبلی یعنی برغالات
عرتلفه عصفر است
عرتقبیار و عرتقبا نام
حنظل قوقی است
عرتقیلد دابه است عرتیس
شبیه بجعبل
عرتکنام العیر است یعنی
کوهان شتر
عرین اللحم است
عراری و عرار زعرور است
فصل العین مع الزای
المعجمه
عزه عزاهست که بفارسی
آهو بره نامند
عزل الحمام ذکر است یعنی
کبوتر نر
عزموان ابل است

عزز و عزبرس قنطوریون است
و در بعضی نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیر است و عزیزا
قنطوریون صغیر است
عزیز کحلی است معروف
و در قرابادین مذکور شد
فصل العین مع السین
المهمله
عسالج است و شوت نیز
نامند
عساعس قنافذ است و آنرا
بدان نام بدان جهت موسوم
نمودند که در شب بسیار رفتار
می نماید
عساقل و عسقل نوعی کماة است
عسار و عساره ذرت است
عسالیج جمع عسلوج است بمعنی
قضبان و فاق یعنی شاخها
و بیخهای درخت کرم و کرنب و غیرها
و مثال آنها که بر درخت و غیرها
بیخچه بالا رود و بعضی شاخهای
درخت باریک و بیخ درخت که
آمده و بعضی آنها را لفالف نیز

نامند و گویند لفالف مراد
از آنها است
عسبان جرید نخل است
عسبر بعربی نمر است و عسبره
نمر ماده
عسجد بفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و در و دشنر
فربرا نیز گویند
عسجر بلخ است
عستری لقبله است
عس زرنیخ است
عساس عسعس و عسعاس
بعربی ذئب است
عسطوس نوع درختی است
شبیه بخیزران
عسقله سنگریزه سفید است
عسل الشنبین عسلیکه گویند آن
بر آن شنبین نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیاه
چسپنده است که از بلادر
بر می آید در حین فشار که
در بن بلادر نیز نامند
عسلج اسم مصری بیخ شرکینا

است
عسل البلیخ عسل مربی البلیخ است
و همچنین عسل البلیخ و عسل الهلیلج
و عسل زنجبیل مربی و عسل
تمر سیلان تمر است یعنی
دوشاب تمر
عسل داود دهن عسلی است
که اولی نامند و توهم کرده
که اسکیلة لیل الرؤیا و الحی
و نسبته
عسل الحاج ترنجبین است
عسل حاشا عسلیکه زنبوران
بر درخت حاشا نشسته
و از ادویه تریاق اکبر است
و همچنین عسل شوکران است
و عسل صعتر و عسل کبریزه
جمیع محرورین مضر است
عسل الخلاف شیرخشک است
که از درخت بید بعمل می آید
عسل داود داوالیت
عسل الرمث شبیهی است
که بر درخت رمث نشیند
و انجبیریست سفید شیرین و

وگفته اندکه آن شکر تغال است
عسل طبرزد شیرهٔ قند و شیرهٔ نبات است
عسل القسب عسلی ست که از خرمای خشک بطبخ فشردن و بقوام آوردن العمل آورند
عسل القصب آب نیشکر ست
عسل لبنی حصی لبان ست و بعضی گفته اند سیعه سایله است
عسل بادنی عسل نحل سفید است
عسل النحل شهد است که بهندی مده نامند
عسل بالبن خشک کنگبین است وطعام طبیب رقیق را نامند
عسلیج بکسر صفا خیر بخور مریم است
عشن بیه کهنه ست
عشیب حب نخل ست و استخوان ذنب انیز نامند
عسیل فسیل را نامند

فصل العین مع الشین المعجمه

عشار بالضم عشر ست
عشب گیاه تر را گویند
عشیه عشیه مغربیه ست

که طیبان نامند
عشبة اللسان کرات ست و خافقی غیر آن دانسته
عشبة العجوز طر شنه ست
عشبة النار طیان ست
عشر بالضم بفارسی درخت خرک و بهندی اک نامند و دیگر انواع مذکور شد
عش الطائر خانهٔ طیور ست که بفارسی آشیان پرنده گویند
عشق الصبیان شوکة البیضاء است

فصل العین مع الصاد

عصاب و عصب بضم اسم بربری شیطرج ست
عصاره عبارت از آب افشرده نباتات و یا فواکه و غیرا است خواه خشک نمایند و یا نکنند و عصارهٔ هر چیز در ضمن اصل آن مذکور شد
عصارهٔ آرغنیس عصارهٔ لیو انیزباریس است و در امراض عین نیز

مستعمل و بهتر از ملیثا حبشی است
عصارهٔ ابلج سک مسوا است
عصارهٔ خانا الصینی نیز خفا نیز گویند که شاه صینی نیز نامند
عصارهٔ السوس رب السوس است
عصارهٔ القرظ اقاقیا است
عصارهٔ بو فنقطیداس
عصارهٔ لحیة التیس است
عصا موسی عصی الراعی است
عصی هرمس حلبوب است
عصب بالضم درخت خاردار ست که صمغ آن کثیر است که بیونانی تواریش نامند
عصبه بفتح و بتحریک نوع لبلاب ست که بیونانی فسوس نامند
عصاب بفتح و تشدید صاد سم غزال ست
عصفل بربری بادآورد است
عصفور الجنة خطاف است
عصفور الصباغ و عصفور الشوک صفراغون است
عصلان عنصل ست
عصیات طعامی ست مصنوع

و در قرابادین مذکور شد
عصیفره و عصیفره جبری زرو است
عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار و آن بر دو قسم است خالص و غیر خالص و درخت ام غیلان را نیز نامند
عضرس خطمی بری است که بیونانی باد و بعربی تخم المرج نامند
عضرفوط و عضفوط جالوز ست که بفارسی مار ملوک و بهندی بهمنی نامند
عضرن بکسر اول لو رنیق است
عضل بکسر اول و تشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است و گفته اند اسم نوعی از خار است
عضل بفتح و بتحریک لغت اهل یمن جراد ست جمع آن عضلان
عضمحه بعربی اسم لغایه است که بفارسی روباه و دنا نامند

عضو بضم عین و سکون واو جمع آن اعضا و آن اجزای کثیفهٔ بدن حیوان متولد از منی کثیف اخلاط است و آن یا مفرد است مانند استخوان و غضروف و عصب و رباط و عرق و لحم و شحم و سمین و یا مرکب بترکیب اولی مانند عضله و یا ثانوی مانند عین و یا ثالثی مانند وجه و یا رابعی مانند راس
عضیله مصغر عضله است

فصل العین مع الطاء المهمله

عطار السریانی کرات است
عطارد بضم اول و کسر راء مهمله باصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است باعتبار مناسبت طبیعت آن طبیعت عطارد که با هر کوکبی مناسبت آن تاثیر مینماید و همچنین زیبق با هر فلزی ودوا مناسبت آن تاثیر میکند و گفته اند سنبل رومی است

عطب بالعربی اسم قطن است ولفتح عطن نرم را نامند جمع آن عطاب و قطعه از آن عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوئی است جمع آن عطور ولفتح خوشبو شدن و باصطلاح بعضی عامه
جریان شبیهی است که بر اثر نفث لثه سفید و منعقد گردد که جریس اطلا و خالص نامند
عطرانا بالسریانی قطران است
عطر ثلث عطر مرکب از عود و عنبر و صندل است و بعضی آن اسم مرکب از عطر گلاب و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب بهمن منشم است
عطشان نباتی است که بیونانی دنیاقوس نامند و بالعربی خس الکلب و طرسک نیز
عطاره لفتح سنبل رومی است
عطفل گفته اند صعتر است وگفته اند بهرامج است که خلاف بلخی و بفارسی بید مشک نامند
عطاب عطوف قابل ابیه است

عطوس حمار الوحش است
عطلم بالضم صنوف منقوش است
عطوس بالفتح اول و ضم دوم دوائیست که در بینی مینهند عطسه آورد و جمع آن عطوسات بود و در قرابادین ذکر یافت
عطوط طائری است که آنرا القطوی نامند

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظا نوعی از صدف است
عظار و عظایه سلا مندر است
عظرب بکسر اول و سکون دوم اسم عربی افعی کوچک است
عظلم بالعربی اسم گیاه نیلست که بفارسی نیل نامند گفته اند غیر آن است گفته اند فلک است
عظلم بکسر عرن است
عظبوطه بکسر نوع ماده را نامند

فصل العین مع الفاء

عفا و عفار بکسر شجره حمیر نامند وگفته اند بر لغام است

عفادارمون بیونانی حب القلقل است
عفار گفته اند خمر قابل ابیه است و نیز سویق غیر ملتوت بادام است و بالعربی قطلب انیز منتبلد
عفاره جوزه القطن است که بفارسی کوزک و بشیرازی خروک و باصفهانی کوکوزک
بنبه و بهنای ذئیری منهابا
عفا اسم ناقه قوی را نامند
عفاید بسریانی مغاث است
عفد بالفتح طعام است بالماتری شبیه بدان
عفر بالفتح بالعربی تراب است
عفر بکسر بالعربی اسم خنزیر است
عفر الدیک عفریه پر گردن خروس است و عفریه دابه موی بیشانی آن است و عفریه انسان موی عقب گردن آن
عفص بالفتح نوعی از بلوط است

فصل العین مع القاف

عقار خمر است
عقار اطیسنا اسم سریانی آذربوا است

عقار اعرون اسم سریانی اسراش است
عقار سوصینائی اسم سریانی ابرسا است
عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر جوز بستان است
عقربان بلغت اندلس حب قنطریون است
عقبان اسم عربی ذنب خالص اراست
عقیلا اسم عربی غوره است
عقید لعب منفنج است

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم صنف اخیر نبل است

فصل العین مع اللام

علت خندریلی است
علجا قراح است
علس سلت است
علسی علقی و علوانیات صبر است
علت رطبه خشک است
علت هندی اسم فارسی سقوردیون است
علقد طقسیقون است گوشید

اسم صبر است
علقم اسم جنس نبات تلخ است گویند مراد از آن قثا الحمار است وگویند حنظل است
علک یابس قلفونیا است
علک رومی مصطکی است
علم باصطلاح اکسیریان زیج است
علوص خبازی است
علوقن بیونانی منفنج است

فصل العین مع المیم

عماد نبات الاس است
عمر و کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است که با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق نبرغاله است و در جای مذکور شد
عنب الجن فاشرا است
عنجد عجم الزبیب و جمیع دانه اثمار را شامل
عندم العنم است و نیز دم جمعی دم الاخوین
عنبر سماق است

عنبر نر باده است و در معرد کرماست

عنبرزان آذریوست

عنصل اسقیل است

عنقفه اسم عربی عرز نحوس است

عنقلی اسم یونانی شلیم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است

عود البرق ارشیشعان است

عود بلسان شاخ درخت بلسان

و در بلسان مذکور شد

عود الدرفه محروث است

عود الریح اسم مغربی ارغیس و نزد

بعضی امیران و نزد بعضی ترنج

عود سماروی لسانه است

عود الصلیب فاوانیا است

عود الفالوذج الوخلفا است

عود الوج وج است

فصل العین مع الیاء المثناه التحتانیه

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است

بلغت شام دار شیشعان است

عیزران زعرور جبلی است

عیثام اسم عربی درخت نبق است

و نزد بعضی درخت حنا و نزد

بعضی سفیدار و نزد بعضی جبلی آن است

عین صوف است

عین الاعلا اقحوان است

عین البقر اسم نوعی از انگور است

و بلغت مغربی اسم نوعی از اقحوان است

و اقحوان را نیز مینامند

عین الجمل بلغت شام قسم

صغیر اقحوان است

عین الحیوه باصطلاح اکسیریان

زیبق است

عین السرطان سیستان است

عین الهد هد اسم مغربی اذان

الفار رومی است و در افریقیه

بحبت عرق النسا استعمال مینمایند

عین الهر سنگی است مشهور

و در طب نفعی برای آن ذکر

نکرده اند

عیسی اذان الفار است

عینیه بلغت اندلس عین الحمام

است

عین الشاط اذان الفار است

باب الغین المعجمة

فصل الغین مع الالف

غابانک شابانک است

غالبن عنب الذب است

غازاباغی اسم ترکی گیاه

اطریلال است و در کوهستان

و ارستان بانخی غان نامند

غاسول اشنان است

غاسول رومی ابوقالس است

غاغاطی اسم یونانی حجر

غاغیطوس است

غاغه فودنج است

غالالوطی یونانی زمرسرا است

غالی یونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدخادار است

غباره عنب الذب است

فصل الغین مع الراء المهملة

غرسب بلغتی انگور سیاه است

غرز بلغت شام نوع کوچک

عصی الراعی است

غرسا راسن است

غرفد نوعی سفید بزرگ عوسج

است

غرم اسم فارسی میش کوهی است

غرمیج اسم فارسی شونیز است

غرلف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمة

غزال المار طحلب است

فصل الغین مع السین المهملة

غسا ملح است

غسل خطمی است

غسلج آذریوست

غسول اشنان است و اذخر را

نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفریا یونانی اصل السوس است

غلوفن یونانی اسم طیور است

غلوفن یونانی نامینا است

غلیجن یونانی فودنج است

غلیجن اغریا یونانی فودنج نهری است

است که فودنج جبلی باشد و

غلیجن مهنیی ریحان و اغریا بمعنی

کوه است

غلیوج اسم فارسی حداه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء

غملول قنای بری است

غمامه اسفنج است

غندب لعبتی عنکبوت است

غوزه اسم فارسی حصرم است

غوزره خربانی ملح السبر است

غوک ضفدع است

غوغار باصفهانی نخرو است

غیال زنبق است

غنیم اسفنج است

غیفقطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الالف

فواد بعربی اسم قلب است که

بفارسی دل نامند و مراد از

وجع الفؤاد وجع فم معده است

که بسبب قرب محاورت مجازا

بر آن اطلاق مینمایند الا قلب

متحمل هیچ اذیت و الم نمیتواند

و مقتضای آن موت است

فاریعربی اسم طلی است

۷۱۳

تجمیع آن نوز
فوآره بضم بعربی اسم حلبه بحر است
که جهت لغشا می پزند
فارغوس لقلق است
فالبزراج است
فالبش بیونانی باقلی است
فالبش قبطی باقلی قبطی است
فالش لطیخ است
فالطراحین حب الورد است
فانح اسم ناقه جوان آبستن است
فانرابین خردل ابیض است
وحرمل را نیز نامند بسبب آنکه
فاشرسنین لسینه توبهم توده
فاجشه جنه بید ستر است
فاج غراب البین است
فاحا بیونانی زعفران است
فاحا ناس حمص است
فاخرخرمای بی هسته است
وگفته اند نوعی از خرما است
که بفارسی کالنک نامند
فاخره خاغره است
فاخوز نوخ ریحانی است
که ریحان الشیوخ نامند و

بریخاست را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله وجیم
بادزهر معدنی است بهترین
صینی آنست که حنطائی نامند
وگفته اند حجر وارست و نخاج
نیز آمده و گفته اند که بندق هندی
است که رته نیز نامند و مشهور
اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادیا بالسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوا است
که بهندی بنوار نامند و نوع
صغیر است
فوتنز بضم اول و فتح همزه و شین
نرا گویند
فارسم عسل حیوان اول
فاراداوزا بالسریانی ثمر صنوبر است
فاداسون بالبونج ابیض است
فرسیل غراسیون است
فارداسون بیونانی ترنجبین
فاترس بمعنی اسد است
و رومیان انبر نامند
فاریس الحار سطراطیقوس است

وسطراطیموس سطراطیوس
نیز آمده
فارسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم نوناخواه است
فارشامی صاحب جامع گفته
درختی است برگ آن شبیه
برگ بید واز آن عریضتر و
خوشبو و صاحب تحفه نوشته
که اندرطون است صاحب
منهاج گفته جهت تفتیح سدد
احشا و اوجاع نافع است
فارض لقرمسن افال الغرائم
لفرقة لا فارض ولا بکر عوان
بین ذلک ای متوسطة بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخنا و فارنوخینا
بیونانی حشیشة الدخس است
جهت آنکه داخس را که ورم
بن ناخن است نافع است
فاره بیونانی شبت است
فاروسی نوخ است که بفارسی
موم نامند

فاروفسو بیونانی صدا
الحدید است
فارولوا ملح است
فاردیسیون لغت رومی است
و بیونانی قلقورلیس نامند و
بعربی خربق اسود
فارلقیا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی
فادانیا است که عود الصلیب
فاردیل نباتی است که
بهندی بانجی نامند
فارز بعربی سورنجان سیاه
یا سرخی است
فاریس بسکون همزه اندرسیلیس
است
فاس طرفا است
فاسا قطاه است
فاسطامامی فاسطامی
بیونانی شاه بلوط است
فاسطرن لغت سریانی است
و بیونانی جند بادستر
و فاطوستیقی نامند که بفارسی
پستان افروز است

فاسطرو و فاسطر و بیونانی
جند باد ستر است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی حنفا است
وگفته اند نوعی از آن است
فاسیه خنفسای بسیار بزرگ
فاسیس شنبه بابی بری است
فاشرا کرمه البیضا است
فاطقی معرب شیتقی رومی است
که عدس با کول باشد
فاطل ردیو اعنصل است
فاطویل فوفل است
فاطوس بیونانی جرجیر است
کشتی گیران است که بعربی
وسخ الصراع نامند
فاطوستیقی پستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است
و دغل را نیز نامند
فاعوسه بعربی فرج انا نامند
جهت آنکه متعفن یعنی متفرج
فاغیه بیخ نیلوفر هندی است
که غل نامند

فاغیس بنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و را مهمله
گلی است مایل بزردی بسیار
خوشبو مانند زنبق و طولانی
و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی
رای جنیا نامند
فاغوس بسریانی شنبلیده
بهندی ... نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفهٔ حنا
و کسر یا لغتی و کفور او برو می
اودیقون و بیونانی سدا
موفور نامند طبیعت خواص
آن در حنا ذکر یافت و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که احب
الریاحین الفاغیه و بهترین
آن تازهٔ سفید حلو الرایحه است
و معتدل در حرارت و برودت
است و جهت اورام حاره
نافع و باعث کرم نخوردن
پارچه و بیشی است نگاه داشتن
با آن و نیز بمعنی فاغر آمده
فافاری فافورقی فلفل

فافالین فاخته است
فافالس ایرافیلون
نبات جاودشیر است
فافالس زیر بری است
فافرن و فافرس
فافیروس و فافیر و
فافیورس بهمه اسم بردی
است
فافورس اسم شکر بنجاب
است
فاقنیس بقلة الحمقا است
فاقلیون لطبیخ است
فاقیوس بیونانی کمون
بری است و شاه تره
بری را نیز نامند
فاق بعربی طایری است
طویل العنق در بیت
مطبوخ را نیز نامند و
دهن البان را نیز
فاقشیر بیونانی سرطان
است
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار

است که بفارسی میوه
نامند و بهندی پهل جمع
آن فواکه
فالاسفر سطس بیونانی
نوعی قصبی است که آنرا
تیل نامند
فالاسیبی بیونانی فودنج
نهری است
فالانحقون و فالانحطیر
فالانحقون بیونانی اسم
رتیلا است
فالس نباتی است که
بیونانی اندرو صارون
گویند و بفارسی تیز
فالیوس بیونانی بلبوس
است
فالرغن و فارغوس
لقلق است که بنلارج
نیز نامند
فالرنون شراب کهنه
بسیار قوی حاد است
فالس پوست درختی
است در طور سینا ...

مانند بلوط
فالقس بیونانی سنفی
از شجار است
فال نال و نخشک است
فالندی بیخ کبر است
فالیوس شاهتره است
فالیوالقیوس اصابع الصفر
است
فالاقس سقلینوس صنف
کبیر ذو فراست منسوب
باسقلینوس حکیم جهت آنکه
او اول کسی است که
معرفت بدان بهم رسانیده
و کسیکه آنرا النوع کبیر دو ورق
دانسته غلط کرده
فاناقس خرنیسون النوع
صغیر ذو فراست منسوب
باطبای حردن که قریه ایست
از جبال شام و گفته اند
زوفای خشک است
فانجی معرب کانجی است
فانیطر دن بیونانی
سپستان است

فافیوس کمون بری است
فلوانیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم
ثلج است
فاوطلها بیونانی ذرت است
فلنید اسم گوشت بریان
است
فالطون شیح است

فصل الفا مع التاء المثناة الفوقانیة

فتات و فتوت و فتیت
نان فتیر است که فتیت
نیز نامند و فتیت هر چیز را
گویند
فتاط حکیم میر محمد مومن گفته
که سپستان است
فتاق بکسر اول ثانی است
که تعجیل در ادراک و
برآمدن خمیر آن کرده شد تا
ولیف ... انیز نامند
فتال بلبل است
فته تر تازه شنیده بحیته
الخضر است

فحا بالعربی عقاب ست
فتره سنگ رعاده ست
فتین بیونانی عفص ست

فصل الفا مع الثاء المثلثه

فث بالعربی اسم ارزن ست که بهندی باجری نامند نبات آن شبیه نبات ذرت و حب آن شبیه بحاورس و اهل هند آنرا بسیار میخورند نان آن پخته و دیگر الوان
فثج بتخم حنظل ست وگفته اند درخت حنظل ست
فثیمو ... بیونانی العود ست

فصل الفا مع الجیم

فج بکسر بمعنی خام و کشته اطلاق آن بر میوه خام می نمایند و بطبیخ شامی را نیز نامند که لطیخ هندی ...

فصل الفا مع الحاء المهملة

فحا بمعنی ابزار القدر ست مانند پیاز و سیر و گشنیز و غیرها
فحالا فاخته ست که بیونانی قوبوس باطوس نامند
فحلاماوریس بسریانی خند سیاه ست که خنثیه خر ست
فحم انگشت ست که بهندی کوئله نامند و آن انگرهی ست که خاموش کرده باشند
فحول بالفتح کشن خرما را نامند

فصل الفا مع الخاء المعجمه

فخا خرف را نامند که بفارسی سفال نامند
فخختره فحاله ست
فخیده عینه ست که تخم انزا آورده باشند
فخور درخت تحل قومی شاخ پربرگ را نامند و ناقه بزرگ پرشیر را نیز نامند

فصل الفا مع الدال المهملة

فداده ضفدع ست
فدر بضم اول و دوم و را مهمله مشدده بالعربی اسم عنقه ست
فدس بالعربی اسم عنکبوت ست
فدن بالعربی اسم صنیج شرخ بیر ست
فدلیون بیونانی بقل ست

فصل الفا مع الراء المهملة

فر بره مرغ ست
فرا گور خر ست که حمار الوحش نامند جمع آن افرا و فرا
فرات آب صاف شیرین خوشگوار ست قال الله تعالی اسقیناکم ماء فراتا
فرانه هنده و بیست که گلبرگ مسیده نامند
فراخ بچه طیور ست
فرار بچه شتر و بزو گاو وحشی ست
فراریج جمع فروج ست و بچه دجاج باشد
فرآس خر های سیاه ست غیر مشهور
فرآستوک بفارسی پرستو ست که بعربی خطاف نامند
فرآشتینا بالفتح اول و شین معجمه در آخر اسم عربی پروانه ست و احد آن فراشه ست
فراشیون فرسیون ا... فراص ... ساذج هندی ست
فراطن قرن ست که بفارسی شاخ نامند
فراطیوس برومی ... ست
فراغ بالعربی اسم منی ا...
فرافر و فرافل سولق ...
فرام بکسر اول بالعربی دوائی ست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند
فراموس بیونانی باقلی ست
فرانق بضم اول معرب پروانک فارسی ست که بعربی برید و بفارسی سیاه گوش و بترکی قرا قلاق نامند و آن حیوانی ست بقدر سنگ کوچکی و برنگ آهو و گوش آن سیاه و بپیش پیش شیر میگویند میرود و گویند خبر میدهد از آمدن شیر و از سباع شکاری ست
فراسیون زبده البحر ست
فراطالیقی انجبه ست
فرانیون القحوان ست
فررک و فرتوک خفاش ست که از امرغ عیسی نامند

فرلودم کافور ست
فربی بسم فارسی سمن است
فرت نباتی است که جهت
وجع فواد نافع است
فرث سرگین است
فرثا فوه است
فرثاغون اقحوان است
فرثماشعیر ست که بفارسی
جو نامند
فرجانه کماد سفید است
فرجه بکسر باقلی سعد است
فرحور بفارسی فرج طیور
است
فراز باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق است
فرزکهص بشیج است
فرزج جوجه باکیان است
فرزنبالی ست در نهایت
تلخی جهت معض و زحیر
و وجع بطن نافع و از چین
می آورند و آن میتواج
خطائی ست و بعضی وج
و بعضی دواء انگیه ترکی

انگیر و در نامند و بعضی انرا
راوند چینی بسته اند
فرزد و فرزد مرغ گفته اند
نباتی است که بیخ آن بسعد
است
فرزخ حب القطن است
فرساوار فلفل است
فرساماسند رست
فرسان بکسر و فتح نیز
بفارسی جوانیکه از توت
آن فرو میبازند و گفته اند
تنک است
فرستک و فرستو و
فرستوک بهمه اسم فارسی
خطاف است
فرسند حمص است
فرستارلون یونانی
بمعنی حمامی است که حبی
از حبوب با کوله شبیه
بعدس است که آنرا رعی
الحمام و بهندی ار هر نامند
فرسطس بمعنی رعی الحمام
و بعضی نورا ریج گفته

اصل آنست که طائر یست
که آنرا صاحب نامند
فرسک نوعی از خوخ
ست که بفارسی شفتالو
شلیل نامند
فرساوش فرسلون
طلق است
فرسیا بردمی اسباناس
است
فرسطاسیون یونانی
زنجبیل الکلاب است
فرسین سنخاله حدید است
فرسیون سمک سقنقور
است و گفته اند جماحم
است صاحب تحفه
اسم نوعی از باد آورد
دانسته
فرش بعربی صغار ابلی
ست که قابل حمل بار باشد
قوله تعالی ومن الانعام
حمولة و فرشا و گفته اند
غنم است و آنچه صلابت
غیر ذبیح ندارند باشد

و گفته اند آنچه از پشم
و موو کرک بوست آن
انتفاع برند و گفته اند
درخت کوچک و خرد و
هیزم است
فرشکی بفارسی خوشه
کوچک است که در خوشه
بزرگ خوشه انگور میباشد
که بعربی حصله و نیز بفارسی
نیشک نامند
فرص و فرصید بسته
معقل است
فرصاد بعربی اسم درخت
توت است و گفته اند
درخت توت سفید را
نامند و توت سرخ را
نیز و صبغ سرخ رنگ را نیز
فرصد بکسر بسته موبیز
یا بسته انگور را نامند
فرص نوع خرمائیست
که در عمان می شود
فرص بکسر ثمرد دم است
مادام که سرخ ست

فرصح بکسر بعربی عقربست
فرصن بعربی جنه مقرنه
است
فرصرلون فرفیون است
فرطس ما رثیا خدا ر را گویند
فرع بعربی حمل است و
گفته اند حمل کبار است
فرغنده و فرغنک نباتی است
کریه الشجار بسیار که عفنه باشد
و گفته اند نوعی از لبلاب
ست و گفته اند اسم نباتی
ست که بهندی اکاس بیل
نامند
فرعوز بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغی ست
خوش آواز که بلبل باشد
و صفقع را نیز گویند
فرعوی بفارسی طائری
ست از طیور صید که ترکی
قرقوس نامند
فرفار درخت عظیم است
مانند درخت خیار برگ
آن مانند بادام و گل آن

۷۱۸

مانند گلسرخ و از چوب آن
کاسه و ظروف سازند
فرعب درختی است عظیم
که از چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساذج است
و گویند درختی است که
بهندی ساکو و ساگوان
نامند
فرنت بشاتره است
فرنج و فرنجین و فرنجناه
فرنیم و فرفه و فرهجن
القلبة الحمقاء است
فرفور بلغاریسی اسم فرافرد ط
است
فرفور نوعی از صدف است
فرفوریون برومی سعد است
فرفوش سنگ سرخی است
که جهت جراحت نافع
است
فرفیر بنفشه است
فرفیون افربیون است که
فربیون نیز نامند
فرقوسعاده وای مرکبی است

مستعمل در دوا الخطاطیف
و در معاجین در قرابادینها
کبیر ذکر یافت
فرکیه طعامی است مصنوع که
مانند هریسه از رطب و از آن
که بلغاریسی آتش بلیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای التضییق فرج مستعمل
دارند
فرماسر بیونانی باقلی است
فرصید عجم الزبیب است
و عجم العنب را نیز گویند
فرنب بچه یربوع است
فرنده نوعی از آهن است
که فولاد نامند و حب الرمان
را نیز نامند
فرسیمون بیونانی زرنباد
درخت است
فرنوئیس بیونانی کرنب
است
فرنون اسم یونانی
زبد البحر است
فرنی اسم فارسی

مهبله است
فرو لعربی پوستین است
جمع آن فراء و متخذ از
سنجاب و حواصل و سمور
و قاقم و فنک و بالوز
و دلق و ثعلب و حملان
فروسن بیونانی مازریون
است
فروسیمن جوز ماثل است
فروشه بلغاریسی
افروشه است و آن
حلوای است متخذ از
آرد و روغن و عسل
یا شکر و گفته اند فروشه
است
فروصنابی و فروصناه
کراث الشوام است
فروعیوس بیونانی
سنگی است که
صباغان بلاد فرغانیا
کار فرماینده مستعمل
دارند و لهذا اسمی یونانی
الفرعیوس گشته

فرودروط زرنیخ احمر است
فرودقه بیرگرد است
فرودوقودی لاون دوائیست
حریف خوشبو و گفته اند
نباتیست شبیه بحالالاون
اسود و بیخ آن طولانی
سنگ عریض و کوی
آن تند شبیه بموی احمر است
چون با آب طبخ نمایند
و بیاشامند رعاف
آورد و طحال را نافع
فرودولس بیونانی وسخ
الکوائر است
فرولیوس ترید ماهی
زهرج است
فرومد سعد است
فرومیان العصل است
فره بلغاریسی بنفسج است
و بترکی فراخ است
فرهنج بلغاریسی اسم
کشوث است
فریج بلغاریسی اسم برج
است که بترکی اکلر نامند

فرنجات اسم فارسی شبنم
است که بعربی صقیع نامند
فرید مروارید بزرگ را
نامند و نیز مروارید بزرگ
بر رشته کشیده را
فریدوش فریدیس بلغت
اهل مصر رودیان است
فریزنوونیس بلغاریسی
اسم نباتی است در نهایت
تازگی و نضارت که
چون دواب بخورد
فربه شود و نیز اسم
نباتی است خوشبو و تیز
فریزد بفارسی اسم
نباتی است که بیخ آن
سعد است
فرلیفاغول بسریانی
ترس است
فرلبقیقیوس نوعی
از دوقس است
فرلیق جاورس است
فرلید بعربی خرنالی
است که با حلیب طبیح نمایند

نمایند برای الفار و باجلبه است که با جبوب طبخ نمایند وجمعی که آنرا حلبه دانسته اند غلط است و لفینکیه بلیم است

فزرک بفارسی لطیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمة

فز بفارسی اسم توسیخ است
فزز و فزیر بفارسی اسم وج است
فزعن بفارسی عشقه است وگفته اند که نوعی از لبلاب است

فصل الفاء مع السین المهملة

فا بسریانی استخوان تمر است
فاریدس بیونانی ازرایج است که در گندم پیدا شود
فاریوس بیونانی نوعی از فستقین است

فاقلین بروی اسم خرما است
فسال بحی است خشک سفید رنگ تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف
فسالة الحدید توبال الحدید است
فسانا بسریانی لوبیا ست
فساطن حب بلسان است
فسان اسم فارسی حجر المس است
فسیار رومی زرفت است
فسطاطین بیونانی ضرو ست
فستقاد شیو و فستاشیول بسریانی حب البان است
فستق حجیم و فستق الهاوة حب البان است
فستور و فستورس بیونانی مسک است
فسدس حب النیل است

وگفته اند تخم بادزبون است
فسرافاطارس بیونانی سرخس است
فسرالومین بیونانی تمر است
فسرلیون زنجفر است
فسطافیون بیونانی فستق است
فسطرن و فسطوریا بیونانی سمک است
فسطسهره کبره است
فسطس بندق است
فسطیون فنادو د لصنوبر است
فسقسه ابیست است که سفت و بوسیچه و لعز رطبه نامند
فسقرا بیونانی و سریانی فاقس است
فسعی و فسقین بیونانی خروع است و زنجفر
فسبی قصبان الکرم است

فسلان صغار نخل است و جمع فسیل
فسلیون بربعونی است که بزر قطونا نامند
فستمونیون اسفیداج اسرب است
فستلوبرون هزار جشان است که فاشرا باشد
فستملن اسم یونانی سکنجبین است
فستمین اسفیداج است
فسن حجر المسن است
فسنغ فشنغ است
فسنا قیل بایرانی قاقله است
فسوابراسین العربی صابع الصفر است
فسوة الضباع و فسوة الضبع اسم عربی نوعی از کماة است که قطر باشد
فسوة الکلاب شاه بانج است وگفته اند عاقبیس است
فسوزلون بیونانی

بافلی قبطی است که قلقاس نامند
فسولیون بربعونی است که بزر قطونا باشد
فسوکیدوس و فسیدیس بیونانی کاکنج است
فسیط بعربی جمع شرخا است وگفته اند چیده ناخن است
فسیولیس بیونانی فلفلموت است
فسیا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع الشین المعجمة

فش درخت توت است
فشغه لبلاب است و نیز بیشه که در چوب قصب باشد نامند و فرنوب را نیز گویند
فشوابراسین العربی اصابع الصفر است

فصل الفاء مع الصاد المهملة

فضاحب الزبیب است
که عجم الزبیب باشد
فصاحص رطبه است
فضعا ر العربی فاره است
ففنفص عشیران است
فضفصه اسبست
که رطبه نامند
فضر کبر فا العربی زبان را
نامند
فضله نخل بریده را گویند
فضیح شیر تازه دوشیده
است که کف آن نشسته
باشد
فضیل بچه شتر است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضفا خرما و مویز مخلوط
باهم و هر دو چیز مخلوط
در یک ظرف را که متغیر
نشود یکی از آنها از دیگری
فضفا نامند
فضاک در فضوح لبعربی
سم حمر است

فصنبه و فضعل العربی
عقرب است
فصنلبه لقبیه و لبس نامند
چیز را نامند و چیز
رومی را نیز نامند
فضیخ بحیم عروق را نامند
فضیخ عصیر عنب است
و نیز شراب متخذ از
بسر را نامند
فضیص آب شیرین
و آب باران را نامند
و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء المهملة

فطارسیقی فطر سیفی
یونانی عرطنیثا است
و گویند کندش است
فطارکیس سرخس است
فطر اسم سمارغ است
که بهندی بهین چهتر
نامند
فطرباتا کماة ابیض است
که فطر با کول بفارسی

بیکل و سمارغ نیز باشد
فطر اسالیون فطر اسالیون
کرفس صخری است که
کرفس جبلی نامند
فطر دسلیون بزر کرفس
جبلی است
فطر ناسیا السریانی
فطر است
فطرلیس سرخس است
فطرلیطن فطرلطیقون
است که عصیر
عنب باشد
فطر یوس عدس جبلی است
فطس فقطسه حب الاس
است
فطعم قرنفل است
فطفلولن ریطافیلن است
فطلا مرد است
فطلوبن شبه است
فطوجیون یونانی
زفت رطب است
فطوغینا سراج القطرب
است

فطوریدس یونانی زجاج
است
فطوبس حب الآس است
فطول بیدابخشان است
که فاشرا باشد
فطوبالون کسلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلامج فاطر است
فطیلیون فادانیا است
فطین ولوس قاقله است

فصل الفاء مع العين المهملة

فعلالیا السریانی فجل است
فعدوسس یونانی حنطه
است
فعفع لبعربی جدی است
فعلیوه کاذی است
فعم درخت گل است
فغوسا بر رومی حرلق
است
فغولم قاقله است
فغلیولیون رعی

خار است
فغیلامیوس گیاهی است
از جنس عطیبنا که تخم زیرهیم
است
فغا السریانی خار است
و تمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغين المعجمة

فغا العربی اسم ضین است
فغر و فغفور درخت گل
خار را نیز نامند

فصل الفاء مع الفاء

ففلین لغلة الجمغا بری
است
فقونیو یونانی اسم
ملح است

فصل الفاء مع القاف

فقارس یونانی اسم
سرو است
فقحه هر گلی است که پیش
از ورق یابان
بهم رسد

فقد فنجنکشت وگفته اند
تخم آنست و اول اصح
است ونیز شراب زبیب
یا عسل یا کشوث را نامند
فقد حب الفقد است
فقد و شراب زبیب یا عسل
یا کشوث است
فقیطسد اسم رومی لحیة التیس
است
فقعه بعربی گل زرد را نامند
و محتمل که فقحه بوده باشد
بجای حاء مهمله زیرا که در فقعه
است
فقاح بعربی اسم جنس
شکوفه است که لفتیه نیز
نامند و بیونانی لفقیج و برومی
انکیس و بیونانی و در دستیر
اطلاق فقاح را بر نور
اذخر مینمایند و نیز بر هر گلی
که پیش از برگ بر آید
فقاح اذخر شکوفه گور گیاه
است که برومی انکسحوسن
و بیونانی دواسقیون نامند

و بهترین آن خوشبوی
آنست
فقاح السنبل شکوفه نوعی
بخوشه است که بسریانی
لفقیر ابرودین و برومی
انکیس طوحش و بیونانی
دوز سفلیوس و بهندی
چهر کا پهول نامند
فقاح سورنجان الفار
سنبلیة بعربی اصابع
هرمس نامند
فقاح الغار شکوفه درخت
ولعربی لفجی دوزا اقتی و
برومی انکیس غوزنیوس و
بیونانی دوزا اسطفابن
نامند بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
فقاح الکرم شکوفه رز
بسریانی لفجی او کبفیا و برومی
انکیس طراخیون و بیونانی
دوزا طیا طیبون نامند
و نیز بفارسی دل گویند
بهترین آن بری تازه

آنست
فقاح اللیخ زهره لیخ است
فقاح الموز شکوفه موز
است که بهندی کیلا کا
پهول نامند و بیونانی
دوزا اموزا و بسریانی
لفجی موزا و برومی
انکیس موزین
فقاح النحاس توبال
النحاس است
فقلاریس بیونانی ضریمه
الحدید است
فقلاطیون فاشرستین
است
فقنبع کبوتر سفید است
فقلامنوس بخور مریم
است و گفته اند ضریمه
الحدید است
فقولم قاقله است
فقلین عفص است
فقلو طار و میه کراث
است
فقص شاهتره است

فقیفیه بعضی شکسته است
که مفقوضه نیز نامند
فقیفین دود القرمز است
فصل الفاء مع
الکاف
فکلومیج برومی شیطرج است
فصل الفاء مع
اللام
فل بفارسی چوب درخت
سفرجل است
فلاو بیونانی درونیون
است
فلافیم بسریانی
سادج است
فلاذر لوبست
فلات اسم سیده است
که بفارسی سیده نامند
فلاسطفی برومی صندل
ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف است
و اسم مرکبی از معاجین
کبار که ماده الحیات

نامند و در قرابادین
در حرف المیم مع الالف
ذکر یافت
فلاسلوج سادج است
فلاطاس بیونانی زیلاقس
است
فلاعارمنا یا برومی طین
رومی است
فلاعاساس برومی
طین شاموس است
فلاحالیامنس طین مختوم
است
فلاعامغری طین مغره
است
فلافل السودان فلفل السودان
است
فلافلی معجون مرکب از
سه فلفل است یعنی
فلفل اسود و ابیض و
دار فلفل و مسحق بدان
است و در قرابادین
ذکر یافت
فلام اسم عربی قاقلی است

فلاقر بسریانی رنه است که بفارسی ششن و بهندی بهیپره نامند
فلاسوس فلامن و فلاموليا و غلا ورو زاج است
فلایه فو دنج بری است
فلثنان طایری است که میمون اصید می نماید
فلنجون بیونانی سرخس است
فلهس کلب و دب مس است
فلجنیقن سورنجان است که ملوسا نیز نامند
فلج و فلجنید پنبه حلاجی کرده تخم برآورده است
فلحوز و فلحید حب القطن است
فلدفنون فلدلون فلیدالا فن اسم دوائی است مرکب در قرابادین ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبه

حیوان است جمع آن افلاذ و فلاذ و نیز قطع طولانی از کبد را نامند و همچنین فلذه و نیز فلذه قطعه طلا و لقره و تخم را نامند
فلزبنجاس ابیض و زیبق و رصاص اسود و حدید و صفر باشد
فلسطاریون رعی الحمام است و دلب را نیز بهند
فلسطورس دلب است
فلسلوریون رجل الارنب است
فلفاالطر زعفران است
فلفل الخواص و فلفل الاخواص باسود انه است که حب الملوک نامند
فلفلا بالی بسریانی دار فلفل است و گفته اند فلفل المار است
فلفل البری و فلفل صقالبه حب الفقد است که بزر فنجنکشت باشد
و فلفل صقالبه حرف بابلی و اثلق را نیز مینامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل است
فلفلس بیونانی نوعی از خشخاش است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل القرو حب الکتم است که تخم وسمه باشد
فلفل مول بهندی بیخ دار فلفل است که فلفلموه و بهندی جیبلا مول نامند
فلفل مون فوذ نج جبلی است و گویند فوذ نج بری است
فلق فاغیه است که بیخ نیلوفر هندی باشد
فلقیق نخوخ ابیض است
فلمو ذاریح است
فلمون حجن جبلی که فوذ نج جبلی باشد
فلمانیه دردست
فلندی بیونانی فلنجه است
فلنقفون اسم دوائی مرکب است حاد و نافع جهت تاکل لثه و عفونت دندان و در قرابادین ذکر یافت
فلنکمسکار و فلنجمشک فرنجمشک است
فلواسکندری قیمولیا است
فلونار مشک است و بزرجینان را نیز نامند
فلوزالبریانی اسم مرحر است
فلوز لقا صندل است
فلوزلغی صندل ابیض است
فلوس ماهی البحر است از اسم خانق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند واز اراقی را نیز و بهندی کجله گوبند
فلوسرین عصی الراعی است
فلوعیون برومی طین ناکول است
فلوفرینا برومی قرع است
فلوس لوجینیر است
فلوسوس بیونانی خیار است که خاموروش نیز نامند
فلوموسو حب البلسان است
فلون شیح جبلی است و برگ نبات را نیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب با فلن طبیب که افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت
فلوین جبلاه است
فله اسم نباتی است که بفارسی اغوذ نامند
فلهون سرخس است

فلنجبقن سوربخان است
و بعضی جوانه دانسته‌اند
فلیر بسریانی حجر المغناطیس است
فلیس و فلشیس بیونانی عصفر است
فلیاطس بیونانی سمسم است
فلیغورسیس خربق سود است
فلنقلیس و فلینقیس جند قوقی است که بفارسی دیوا ست
نامند
فلیغلہ بر نوه است و
نانخواه را نیز بعضی بشمر
بنجنکشت و بادرنجبویه
و توهم کرده صاحب تحفه
که نوشته بلغت اهل مغرب
اسم تخم النحره است
فلیقیا اصل السوس است
فلیل کیف است
فلیلہ بعربی سوی سرزن را
نامند
فلمیا بیونانی پرسیاوشان

است که بسریانی
لطیاط نامند و آن
عصی الراعی است
فلی لوبن لاعیه است
فلیوفالسان العصافیر
است
فلیوجوس سولان است
فلیوجیج بیونانی السدا است
فلیه فودنج بری است
فصل الفاء مع
المیم
فماشرافیل بسریانی
کماشیر است
فمولوز الجبیل است
فصل الفاء مع النون
فنا و فناه عنب الثعلب
است و عنب الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی اصابع
هرمس است
فناشیلوس بردی شعار
الراعی است
فنافالون بردی
غباتیس یونانی است که

فاعره باشد
فنج فنک است
فنجل بعربی عناق
الارض است
فنجنکشت اثلق است که
بهندی سیهالو نامند
فنجنوش معرب بنجنوش
است که عبارت از خبث
الحدید و هلیله و بلیله و آمله
و عسل باشد و اسم معجون
مرکب را نیز گفته‌اند
فنجالجبود نامند و نسخه
آن در قرابادین ذکر
یافت
فنجزبون فنجنقون است
فنجرونون تخم خشم است
فنجنوش نوعی احمر الحسن المحاجم
است که عرق الفالوج
نامند
فنجا گفته‌اند بفارسی اسم
ثلج است
فندق معرب بندق است
فندق هندی ریته است

که بهندی ریته نامند
فندر و فندیره کندر است
فنطاعط بسریانی
شجرة الکلب است
فنطافلون منطافلین
یونانی است که بمعنی
ذوخمسة الاوراق است
که بنجکشت نامند
فنطفلون قاوانا است
و بیونانی عود الصلیب نیز
نامند
فنطونلیس بیونانی فسوان است
فنطنیقون رزاوند است
فنقع بعربی غاره است
فنک حنظل است
و جمل را نیز نامند
فنلکن زفت است
فنن بتحریک بعربی
اسم غصن است جمع
آن افنان و افانین
فنان حمار الوحش است
فصل الفاء مع
الواو

فواطاعنب الثعلب است
فوذنج و فوذه اول معرب
ثانی است بمعنی حمشه
هری کامنج و در قرابادین
ذکر یافت
فوتنج و فودنج معرب
فودنک و پودینه فارسی
است
فوتنج بری که جلیجه نامند
فودنج نهری حبق الماء
است
فوتهرج بیونانی ارحال
است
فوتیلج بیونانی جوز بوا
فوشافوح است
فوتیس بیونانی شحم اسد
است
فوتیس بردلا بیونانی
بیه مرغابی است که
بعربی شحم الاوز نامند
فوتیس لیونداشحم اسد
است
فوجلالس نوعی سنگریزه

است مستدیر که بجهت ازان آهک که لعربی کلس نامند بعمل می آورند
فوخلیاس و فوخلیا حلزون است
فوقوس ناطوس بیونانی اسم فاخته است
فوذنوکس رومی محار است
فورلیون لسد است
فورآثنا بیونانی خنثی است
فوریح ترن عشرق است
فوروارس بیونانی و لسریانی قردمانا و لعربی سنج نامند
فورسخطین رومی اسم قوقی است که حیوان بری قریب بحیوان جندبیدستر است
فوذوس صفادع خضر است
فوریس بیونانی بنج است
فورفر و لسریانی خباث است

فورفوس لسریانی حنظل صحرائی است که خندروس نامند
فورمی اهیل است
فوریدلون و فورلون و فوریریدو بیونانی عاقرقرحا است
فوردودیس و فورودوس و فورلیس رومی ضفدع است
فوروس بیونانی حنظل است
فورلس اریفونافس است
فورلطیس مارقشیثا است
فوسیر حاید است
فوسیرمیون بیونانی بلسان است
فوسطرفیون بیونانی نوعی از زعرور است که لسیرازی کیل نامند
فوستنین بیونانی زبد است
فوقیس و فوبلس و فونکس

بیونانی نخاله است
فوسیمار اسفنج است
فوسبن قلی است
فوسیون ذنب السباع است
فوشته و فوشنشه و فوشنشنه لفارسی نوعی از قطر است که خوشنشه نامند
فوستوقس بیونانی و رومی صرو است
فوطین لسریانی حسک است
فوطالیون بیونانی [illegible] است
فوطاسوعیطون بیونانی حارلبهر است
فوطر بیونانی تربد است
فوطقرادی است
فوطیس مازریون است
فوطنیوس رومی حلبا است و فوفیون رانیز نامند و خیر بوا رانیز گویند
فوعرلیفن بیونانی

خشخاش اسود است
فوعلس و فوعولسون لسان الثور است
فوعفنادس رومی اسم من است که لفارسی شبنم نامند
فوف لفتح لعربی اسم مثانه البقر است و لضم پر است بالای آشیانه ثمر را نامند و قشر هر نوایی را و نیز دانهٔ سفید کی در میان نواه است که ازان نخل می روید و نیز قطن را نامند
فوفالس نباتی است که آنرا براة الراعی و ابرة الراعی نامند
فولس بیونانی قندیل الحجر است و مازریون و تخم مازریون رانیز نامند
فوقوکیوس کور النخل است
فوقلا لسریانی فوفل است

فوفم ذنب است
فوفوز و میه اترج است
فوفه عشبه است
فوفیلاستوس نارج است
فوقرفمارس قنفذ است که لفارسی خارپشت نامند
فوقیرس رومی آبنوس است
فوقیلیون بیونانی صمغ [illegible] است
فوکان فقاح است که لفارسی لوزه نامند
فول لغت اهل شام باقلی است و گفته اند نبتی است شبیه بحمص و نیز گفته اند حمص است
فولا لسریانی سانوج است
فولاذ و فالوذ معرب پولاد فارسی است که نوعی از حدید جوهردار است
فوکلیموس رومی بل است
فولیس نوعی علیق الکلب

فولطامون بیونانی نبت است
فولیقیفوا بیونانی باقلی مصری است
فوللوبد است
فولن برگ نبات است
فولوحنظل است
فولوامارلقون و فولوغرتون بیونانی و لفارسی برسیاوشان و لبربانی لبطباط که عصی الراعی است
فولودین و فولو فودین و فولو فوذیون لسفایج است
فولوبروان بیونانی خرنوب اسود است
فولوسون لثوم است
فولوطر برسیاوشان است
فولوعوماطون شکاعی است
فولوعس فستق است
فولوعش فولوقسین و فولوقیس حنظل است

فولوفریون ورق البلوط است
فولومس قفار است
فولومینا مار الزیتون ملح است و مار الماهک کبار ملح را نیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیا کرش است که لفارسی شکنبه نامند
فولیا بغرنا ورق الزیتون است
فولیا نارسفا ورق الاترج است
فولیا سیفی ورق الخوخ است
فولی حلبنوس ورق الخلاف است
فولیفاتن ورق الغار است
فولیطوفولس ورق الآس است
فولیفالیون ورق الحماض

است
فولقیس و فولین بیونانی حجده صغیر است
فولیمقرین ورق التوث است
فولین برومی خل است و بیونانی حجده است
فولیون حجاده است
فوم بعربی ثوم است و گندم و نخود و نان و سایر حبوبی که از آن نان پزند نیز نامند
فوامیر لعطس باقلی قبطی است که قلقاس نامند
فونان گندم وجو را نامند سیر و پیاز را نیز
فومه سنبل است
فوموطبامیر و فوموطبو شعری بیونانی حجده است
فوموسیمیون ترمس است
فومسیون سرطان است
فونیا برومی دارچینی است

فونیا نا بیونانی فودج است
فونین بیونانی لبلاب است
فوه بربری بلبکی است
فوهه شیر بزی است که در آن طعم حلاوت باشد
فوید شراب است
فویل قفاری است
فولیس و فونوس علیق الکلب است
فولیه مصغر فاره است

فصل الفاء مع الهاء

فهار اسم جواهر حجری سرخ رنگ برنگ یاقوت است که از معدن ذهب از بلاد مشرقیه برمی آرند و بعضی گفته اند که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة

فیادار فلفل است
فیه بعربی اسم طایری شبیه لعقاب
فیارسیا کبر است
فیارسیدوس لبربانی قفاری است که لفارسی برعش نامند
فیاس فطر است
فیاغوس گشت برگشت است
فیافلیون برومی اسم جوز ماثل است
فیامیس فاعره است
فینیقی برومی عدس است
فینیقون بیونانی خل است که لفارسی سرکه نامند
فیجرا دادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجارحسا مستویل است
فیجارس بیونانی نجادر است
فیجورین بیونانی هندبا بری است
فیجیلوقون نوع قثال

فیماروناست

فیدزعفران مدقوق است وموی لب اسب را نیز نامند

فیدرماداست

فیدرساوس یونانی خانق النمراست

فیدس یونانی نادریون است وگفته اند بزر نادریون است

فیداس شراب سکراست

فیدوس انجره است

فیرلواوفیرلوا اسم رومی جوزاست

فیرفیطوسنبین قرفة الدارصینی است

فیروسا بسریانی شمع است

فیروزلوبس اسم مرهمی است بمعنی مبارک که نیم وجهت امراض بارده نافع وبمعنی کثیر النجاح نیز ودر قرابادین ذکر یافت

فیردطیس یونانی سدراست

فیساوبراسا بالسریانی عیدان بلبان است

فیبا اسم طاؤس است

فیسادفاوانیا فاوانیا است

فیسی ونا ردین بالسریانی عیدان سنبل است که وارشیشعان نامند

فیسادولقطاسیون بالسریانی اسم منسکطر امشیع است

فیروض یونانی نوعی از صدف است

فیبافلوس یونانی نوعی از لبلاب ماکول است

فیناکون برومی قطران است

فیسردیوا بالسریانی اسم هلیون است که بفارسی مارچوبه نامند

فیسواد زفرافرو بجا بسریانی منسکطر امشیع است

فیسور سنگیست که در حمام بیامی مالند وبفارسی سنگپا وبهندی جهانوه نامند بهترین آن سبک کثیر التجویف آن است وغیر محرق آن غیر مستعمل واحراق آن آنست که در آتش اندازند تا سرخ گردد پس در خمر ریحانی اندازند وهمچنین تا چهار مرتبه پس سوده بکار برند

فیش وفیشله گویند راس الذکر است

فیطاسوق است

فیطی زرنیخ احمر است

فیطاغطاس شجرة الکلب است

فیطامیرون وفیطرون وفیطیون یونانی کزبره است

فیطرن بقاف صحیح است وقیطره نیز آمده

فیطرمنقی کندس است

فیطرواسالین کرفس جبلی است که فطراسالیون نامند

فیطریون حجاره است

فیطس یونانی حب الصنوبر صغار است وآس بستانی را نیز نامند وغلط کرده صاحب تحفه که نبک آس نوشته

فیطفلون فاوانیا است

فیطل بلغت اندلس کمون بری است وشاهتره را نیز گفته اند

فیطوا الفخه است

فیطوعطاس شجرة الکلب است

فیطولیون زفت رطب است

فیطولوس پوست درخت صنوبر است

فیطرا یونانی کبر است

فیطیغا یونانی بندق است

فیفروس یونانی درخت حنا است

فیعورس بصل الزیر است

فیوس نوعی از درخت بلوط است

فیعکس وفیعقس یونانی عفص است

فیغانون برومی سذاب است

فیف بعربی وبسریانی الفخه است

فیفا یونانی دود القز است وبعربی اسم افحوان است وبسریانی فقار

فیفی عطرلوس عدس جبلی است که عدس المر باشد

فیقانه نارمشک است

فیقادمیوس یونانی نحاس محرق است که

که روسخج نامند
فیفذرین یونانی فلفل ابیض است
فیفس لوغا یونانی عذب الماء است که نوعی از طحلب باشد
فیغی لامیوس بخور مریم است که نوعی از عرطنیثا است
فیقرا یونانی بمعنی تلخ و مراد ازان صبر سقوطری است
فیقرا لطیسون حنظل است
فیقلامیون بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اعزیون قرطم بری است
فیلاطاریون یونانی لولامیونون است
فیلد الافن فلا فیون است که دوائی است مرکب حادث در قراباذین ذکر

افیت
فیلروفس یونانی شجرة لکلب است
فیلنا عرطنیثا است
فیلوساذج است
فیلوراعنم است
فیلورسوسافن شجرة القطران است که شربین نامند
فیلورنخوس شجرة المصطکی است
فیلورسفین شجرة البق است
فیلوطاسین یونانی قاتل الکلب است
فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه نامند
فیلون ارمد فطولوس رومی و یونانی فیلوطیس نامند که شنبلید باشد
فیل فقاح سوسنجان است و برگ سوسنجان را نیز نامند

فیلیورس عرعر است
فیماروس یونانی حب الصنم است
فینا روس سعد است
فیناسیوس اصابع هرمس است
فنیج و فنید معرب فنیک است که حجر القیشور نامند
فیففس جوانه است
فیففن یونانی قرطم است
فیففن اغریون قرطم بری است
فیفسطراس یونانی ترفه الدارصینی است
فیتوبراسیر اصابع الصفر است
فیتوقوطیس فقاح سوسنجان است و برگ سوسنجان را نیز نامند
فیتوسیوس سلیخه است
فیتو رالفس است
فیتورمینا لاجورد است

فیوسطوناعجم الزبیب است
فیوصمین ریباس است
فیوطیاس فرفخ بری است
فیوطوس یونانی اسم جلد است
فیوقلامیلس بخور مریم است و یا نوعی ازان
فیوفیوس عفص است
فیوماطین بردمی نخام است
فیون مخلل است
فیو مرلسبر یانی رتة است
فیونون یونانی سیاالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی انثلة السودا است
قیاد بفتح اول و تشدید یا توم ذکر است
فییر حلبه مطبوخ با تمر است

باب القاف
فصل القاف مع الالف

قامه و قاقایه اسم عربی فرخ طائری است سفید و دیرا نیز نامند و قشر سفید که جوجه ازان برآمده باشد نیز
قالوق ترکی اسم قشر است
قالولا اسم فارسی کاجی است
قاترا اسم ترکی بغل است که استر نامند و بهندی خچر
قاتره نام است و گربه بری را نیز نامند
قاتل ابیه بداشقان است و قطلب را نیز نامند
قاتل اخیه حنفیه کلغلب است
قاتل کلبا السریانی قاتل الکلب است

قاتل الحیتان و قاتل السمک لاعنیه است ماهی زهرج را نیز نامند

قاتل الذئب خانق الذئب است

قاتل العرق نوع انثی ازرق اناغالس است که شگوفهٔ آن کبود باشد و گفته اند نوعی از مرزنجوش است که بهندی مروا نامند

قاتل النحل نوعی از نیلوفر است که بهندی کنول نامند

قاتل نفسه نوعی از شوکران است و گفته اند خرفیون است و بعضی کافور را و هرچه خود بخود بتحلیل رود

قاتل الکلب خانق الکلاب است و گویند اذارقی است

قاتل النمر خانق النمر است و بعضی بادزیون سیاه را نامند و بعضی خانالاون است و النمر که بتخصیص اسود است

قاتوله معرب تاتوله است که جوز ماثل باشد

قاتق و قاتیق بترکی لبن حامض را نامند مطلق ادام را نیز

قاحریش قاحروسیس بیونانی حابذ شیر است

قاحج و قاودجه بلغت ترکی اسم کرمیست که اشجار و درخت را می خورد

قادرس شربین است

قادمه ریش مقادیم جناح طیور است

قاره دب انثی یعنی خرس ماده را نامند

قارابترکی مقل است

قارادمن و قارادموس و قارادامن قردمانا است

قاراس اسم قرن است که بفارسی سروشاخ نامند

قارآسا قراصیا است

قاراطیا بیونانی جرنوب شامی است

قارطیطس بیونانی اسم خشخاش مقرن است

قاراطین بیونانی کرویا است

قاراغطیس بیونانی و بسریانی قصب فارسی است

قاراطیطون بیونانی بصل است

قارادقوالون قرنفل است

قارن سک است

قاریتهیمس و قارجه اقحوان است

قاربوز بترکی بطیخ هندی است

قارج بترکی اسم فطر ماکول است

قارالیون بیونانی نوعی از بهوفاریقون است در بوی شبیه بلعاب

الصنوبر

قارویا سلعیا و قاقالیس بیونانی تخم جزر بری است

قاره بیونانی سطاخلیس است

قارس بیونانی کبر است

قارسعیا و قارسیسون کبابه است

قارقوس قرن الثور و قرن المعز را نیز نامند

قاقیقوا و قارقیبوا و قارسیویس سرطان است

قاردا بیونانی کرویا است

قارناموس بیونانی نام شبیه بحرف است

قارونی و قاره و قاجوز الملک است

قارنی ماروق بترکی بزر قطونا است

قاردونا و قارزوطبقا و قاردونا نطیقیا بندق است که جلوز باشد

قازاوز است

قاسطر بیونانی حیوانی است که در آب عنبر آن میباشد و خوراک آن ماهی و سرطان است در دریا و سنگ و در خشکی و گویند جندبادستر حصیهٔ آن است

قارلطه حب تمر هندی است

قارن قرصعنه است

قاسطمون محلب است

قاسعاقون سوسن بری است

قاسی بترکی قنه است که بفارسی بارزد نامند

قاسینا سلیخه است

قاصصنه محلب است

قاتال لبید بسریانی قاتل ابیه است

قاطاسیقی کف العقاب است

قاطیخو بالسریانی و بیونانی حنظل است

قاطردم الاخوین است

قاطس اردا طبقی عصب

قصب الذریره است

قاطع الدم بربری بهروانی ستخر محفف ست مانند سداب وشهدانه و بامبر مخلوط مانند افیون و کاهو دیا مبرد قوی مانند کافور

قاطل ابیه قاتل ابیه است

قاطل فرا باد قاطل زیبا بسریانی الجبل العفصل است

قاطون ارمنیاست که نوشادر باشد

قاطور بسریانی بزر قطونا ست

قاخروس بیونانی حاو شیر است

قاقالون نیلوفر ست

قاقرطین لبن شبرم است

قاقور تلوشه خرماست که شیرازی باروشه نامند کرد عار طلع نخل باشد

قاقوری قاقوری بسریانی کافور ست

قاقیروس بروم و بسریانی سقولاست که زرنباد باشد

قاق طایری طویل العنق ست و گفته اند معرب کاک است یعنی کنک است

قاقا بیونانی حنظل است

قیقی سفیده تخم مرغ است ونیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند

قاقانی حنظل است

قاقسنون بیونانی کبابه است

قاقسوس بیونانی کمون بری یا شاهترج بری است

قاقوس قاقوسطو بیونانی عدس المار است که نوعی از طحلب باشد

قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است

قالالو بیونانی بلوط است

قالاجیر قلی است

قالاریس الافیوافرن ایل است

قالاریوس نوعی از خمر است

قاقیاقاقیاست که عصاره ثمر قرظ باشد

قالاغرو سطیس قیقنون نوعی از شیل است

قالامالس بیونانی فوتنج نهری است یا فوتنج بری است یا مطلق فوتنج را گویند

قالاش قالاموسا قردمانا ست و حرف را نیز نامند

قالامن قالامیس قصب مطلق را گویند

قالاموس قالاموس ارومالیقون قصب الذریره است

قالاموس ارومالیقی قصب فارسی است

قالامینی فوتنج الماء است

قالب بحجر لام لعربی بسر احمر است

قالنجه اسم ترکی طایریست معروف بلکه و بعربی عقعق و بسلاسل نیز نامند گویند اسم فاخته است

قامارلیون قومارس روس بیونانی قاتل ابیه است

قاماسین صمغی است که آنرا کماشیر نامند

قاماهیتج جاوشیر است

قامقی و قامقی و داکل است

قاموایجی ترکی طایریست از طیور از جنس صعور

قاموز بیونانی صمغ است و هرگاه مطلق گفته شود مراد از ان صمغ عربیست و نیز قاموز بسریانی اسارون را نامند

قاموز دغیفا بسریانی و بیونانی صمغ سداب است

قاموزدرعی صمغ خطمی است

قاموز درنیا بسریانی و بیونانی صمغ زیتون است

قاموز دشیفا بیونانی و برومی فربیون است

قاموز دکرا بسریانی ساداوران است

قاموز لوز بسریانی و بیونانی صمغ درخت بادام است

قان گفته اند که ترکی دم است

قانایس شهدانج است

قانافس کاشم رومی است

قانتس قیطی بیونانی ناقلی قنبطی است

قانته الطیر فالضد است

قانقامن بیونانی سندروس است

قانقامون بیونانی صمغ کریه الرائحه است که می آید از بلاد عرب و گفته اند که سندروس است

قاساریدس قیناریداس و قیتناریدوس بیونانی ذراریح است

قانقراطمون لفظ یونانی است و گفته اند که نباتیست مانند عنصل و بدل آن استعمال مینمایند

قانوس بیونانی بمعنی دخانیست که آنرا شاه تیخ فرفیری نامند

قانیو بیونانی شاهترج است

قادون بترکی لبلبلیج است

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب بکسر اول بعربی نوعی از سمک است

قبار و قبارس و قبارسا بسریانی و بیونانی بمعنی کبر است

قباع بضم اول قنفذ را نامند

قباق بترکی اسم قرع است

قبار و قباة بعربی نام گیاهی است که شتران بخورند و بفارسی گیاه چرای شتران نامند

قباح بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند

قباط و قبیط و قبیطی بتشدید بضم قاف بتشدید با قبیط و قبطی و قبیطه اسم حلوای معروف است که ناطف نامند

معرب کبیده و کبیته

قبر و قبره قنبره است

قباج اسم عربی خنزیر صحرائی است

قبر اسم عربی انگور طولانی جید الزبیب است و بتشدید با اسم چکاوک است

قبرس بضم اول و سکون ثانی و ضم را مهمله و در آخر سین اسم جزیره عظیمی است در روم که معدن نحاس است و نحاس آن بسیار خوب است لهذا از آنجا نحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا مانند آنکه قلع اسم معدنیست که از آن رصاص جید بعمل می آید لهذا رصاص جید را قلعی می نامند

قبع اسم خنزیر جبلی است

قبعه اسم طائر یست کوچکتر از عصفور

قبقر بعربی عرعر زرد را نامند

قبعات صلاغ بحری را نامند

قبل بعربی ترس جبلی است

قبور بعربی اسم نخل سرزنجبه الحل است

قبیرا قنبره است

قبیص بعربی نخل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعاء است

قتام و قتان بعربی غبار را نامند

قت بعربی اسفست را گویند یا خشک آنرا

قتریس گویند اسم بهترین نحاس است

قترغه اسم ترکی کلاغ است که بعربی غراب نامند

قتع و قتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد و مطلق کرم چوب را

تیر نامند

قتق بترکی اسم ماست است

و مطلق نان خورش را نیز نامند که بعربی آدم گویند

قتن نامی است عرنفیس القدر

تک کف است

قتاد سریانی اسم قصب است

قتاد و لسیا السریانی اسم قصب الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام اسم عربی صنج است

قثاء الحیه را نیز طویل را نامند گفته اند اسم حنظل صغیر است

قثاء الصغار بعربی اسم خیار زه است

قثاء الکبیر بعربی سفلیج است که بفارسی خیار کبیر نامند و آن ثمر درخت کبر است

قثاء اللقام حنظل است که بفارسی خیار گرگ و بهندی اندرایین نامند

قثاء هندی خیار شنبر است گفته اند اسم شخری است که بهندی لوزی بامند

قثم اسم ضبعان است

فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی بجیم بعربی الفارسی نجم شور است و نزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است

قج بجیم مجمی مخفف قوچ ترکی است که بعربی کبش

محل مقرن را نامند

فصل القاف مع الحاء المهمله

قح اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک و بشیرازی کرکو نامند

قحط بعربی اسم نبت است

قحر اکلیل الجبل است

قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهمله

قداح اطراف صغیر تازه بقول است و شاخ نبات تازه را نیز نامند صاحب تحفه بهار نارنج دانسته

[illegible]

وبعضی گل حلبه وبعضی گفته
سنگ جقماق ست
قداد بفتح اول و ثانیه بعربی
قنفذ ست
قداحی بر مرغ بلشین را نامند
قدح صاحب تحفه گفته نوعی از
ابردن را نامند و صحیح آنست
که بخور مریم ست
قدح مریم گیاهی ست که برگ
و بیخ آن مفتت سنگ مثانه
و مدر بول ست و آن نوعی
از حی العالم که مسمی ست بزلف
الملوک و نواب علویخان مرحوم
گفته اند که غلط ست زیرا که
آن قداح مریم ست
قد بفتح اول و تشدید دال بعربی
حبل نخله ست
قد بضم اول و تشدید دوم بعربی
ماهی بحری ست
قداح مریم قدح مریم ست
و قداح مریم ازینجهت نامند
که گلهای آن طولانی پیچیده
شبیه زلف بافته و اهل شیراز
از زلف عروسان نامند
و بهندی جتهٔ دهاری نامند
و اهل مغرب زلف الملوک و جهت
آنکه برگ آن مانند قدح کوچک
ست و ازینجهت این را
اذان القسیس نامند و گفته اند
بیونانی قوطولیدون نامند
و بعضی گفته اند نوعی از حی
العالم ست
قدیا لعجنین بیونانی فلجیا ست
قدوح و قداح بفتح اول و ضم
ثانی بعربی اسم ذباب ست
قدومه نزد عامهٔ اهل اصفهان
اسم لودری ست
قدیح اسم شوربای مرق ست
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ
ست
قدیم الملک خبازی ست

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذه قطعهٔ ذهب ست
قذة و قذقان الاذنان
والقذذ اسم برغوث ست
ونیز قذ بمعنی کیک ست

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا ر بسریانی اسم قرع ست
قراقاج بترکی درداراست
قراس یا بالوطن و قراس
فافالوطن بیونانی کراث
شامی ست که عامهٔ اهل شیراز
برپیار نامند
قراثا بعربی قسمی از نخل است
که تمر و بسر آن بهتر میباشد
قیراجور که اودی بترکی
شونیز ست
قریج و قراح آب خالص است
قراری بسریانی حب و تمع است
قرار نوش برومی اسم
شمع ست که بفارسی موم نامند
قرار نوفل بنیلوفر ست
قراساوس بیونانی زیتون
الماء ست
قراسنقر بترکی طائریست
از طیور صید مائل بسیاهی غلیظ
قرسیا و قارسا قراصیا است
قراهیوس و قراصیا بربر و قرطوس
و قراصیا بر و طولس شراب
حلوای ست که از انگور که
بیونانی قرطیقولس نامند سازند
قرانیم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم ست
قراغص بالونه ست و قنجوان
را نیز
قرانصه بعربی نوعی ست از
حلوای صلب لزج که از
لبوب سازند و اقراص و
بنادق بزرگ تر از آن
سازند معروف ست این حلوا
نزد اهل ایران بمقراضی
قراطارخ اسم ترکی شجر دارست
قراطن بیونانی ماء العسل را
نامند و آن عسل قلیل ست
که طبخ کرده شود با ماء کثیر
قراطوس و قراطوس بیونانی
درونیون ست
قراصیا قراطیا بسریانی
و بیونانی خرنوب شامی را
قرع طائریست که عوام اصفهان
بمنقار خود آشیان برد
قرقلون قرنفل ست
قرآفه بکسر اول بعربی لحار
شجر ست
قراقاج بترکی ثمر درخت
دردار ست
قراتره وطا بترکی زنجبین و
گفته اند عسل ست
قرقیون بیونانی کباب است
قراقوش بترکی عقاب ست
قراقیقوس برومی اشتر خار است
قراهوس برومی باقلی است
قراسیون بصل ست
قرانیا بیونانی آهمرزقال است
قرانیی اغریا بیونانی کرنب
بری ست
قرادیکبر اول اسم ترکی شنبلیت
ست که بفارسی شنبلیت نامند
قرباغه بترکی اسم ضفدع است
قرانیون بیونانی قنجوان است
و گفته اند نوعی از بالونه است
که بعربی عین البقر و بفارسی

کاو چشم نامند
قریب بکسر رای مشدده نوعی از ماهی ملح است که تازه باشد
قربت الحجره است
قربیون برومی بلوط را نامند
قربوک اسم ترکی شیر است
قربوله نوعی از سلاب است
قربون نوعی از سمک تازه و یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماه ابیض صغار است که خطر نامند
قرد بعربی بمعنی قراد است
قردالیون لبه است اصح آنست که آن قردالیون بواو است نه بدال
قردمانون بیونانی قردمانا است
قردامن حرف است که بهندی بالم نامند
قردامومن قردامون و قردمون برومی و یونانی قردمانا را نامند
قرسطاریون بیونانی

قرداملینی بیونانی قره العین است
قروح قمل الابل و دجاج است
قردمالی کرویا است
قرداوس اسم رومی حرف است که بفارسی سفندان کشته را نامند
قرنفیم اول اسم عربی سفلقاع است
قرفقیح اول و رای مشدده بعربی قروج است
قردالب نخل است که آنرا جمار نامند
قردوما بیونانی سندق است
قرزج بعربی شحیر است
قرزحه بعربی اسم بقله است و شحیر را نیز نامند
قرس بکسر اول بعربی الثلج صغیر را نامند
قرسطیلوس اسم رومی است که آنرا بیونانی ماطیلوس نامند و آن سناریخ است

سطاریون است که بتبریزی کماه کوهی نامند
قرسطوبس بیونانی قسطا است و برومی قفر الیهود است
قرسمون بیونانی زرنیه حنطه است
قرسیطاسمون بیونانی و بسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیعی اسم نوع طراثیث است که بیونانی آوردیقی نامند
قرسیه ملح نفطی است
قرشام و قرشوم بعربی قراد عظیم را نامند
قرس بضم اول و سکون ثانی اسم عربی خبز است و کلیچه را نامند و باصطلاح اطبا عبارت است از دوا که بکوبند و خمیر کنند تا بشکل اقراص زنند و در سایه خشک کنند تا اینکه رطوبت در آن نماند و نگهدارند و ستعمال نمایند
قرصعا سلحفاه است

قرصوف بضم اول بعربی عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است که آنرا کراث مائده و کراث البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی اسم مصری قصقصه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی حسک است
قرطس بیونانی تفاح کرم است
قرطف اسم عربی لبلاب است و ثمرة الرمث را نیز نامند
قرطالوخیار شنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطانا قردمانا است و نیز کردیای فارسی و کراویه رومی را نامند
قرطن بیونانی مار العسل است
قرطو و قراطیا بسریانی حسک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظای معجمه اسم درخت نوعی از

امغیلان است
قرعا کیبا بسریانی بوکارزون را نامند
قرعیلانه جعل است
قرغوی بترکی طایر است که سنانه طیوسعید احقبن نامی دارد که کجکلم
قرغی بترکی باشق است
قرف بکسر اول بعربی قشر را نامند و قشر مقل و قشر رمان را نیز و بمعنی لحا الشجر نیز آمده
قرفا فلنجه است
قرفد بفتح اول بعربی سنبل است
قرقیه بترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند
قرسیوس و قرسیون و قرفیلیتو و قرقسیون و قرفیلا بیونانی کبابه است
قرفلون بیونانی قرنفل است
قرقا بیونانی عشرق است که علقی باشد
قرقاول بترکی نام تدرج است که معرب تدرو فارسی است

قرقار حمام بغدادی است
بفارسی کبوتر بغدادی نامند

قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است
که صغار البعوض باشد

قراقرامی حرف الما است

قرقوس دهن صنوبر است که
آنرا راتینج نیز نامند

قرقرون برومی سعد است

قرقس و قرقس بیونانی
صدف لولوست و نیز نوع
حلزون را نامند

قرقشم بترکی رصاص اسرب را
نامند

قرقط و قرقوف بعربی خمر است

قرقنا و قرقو بیونانی و بسریانی
زعفران است

قرقوبکسر اسم ترکی صفر است

قرقف بعربی خمر است و خمر
غلیظ را نیز گویند

قرقف مرغ کوچکی است و
قرقب انیز نامند

قرقمان جنسی است که در جوف
مقل حجازی و صعیدی میباشد

و گویند لب مقل حجازی است

قرقوما اعما و قرقومعا و قرقومن
بیونانی ثفل دهن زعفران
است زیرا که قرقو بیونانی
زعفران است و معا بمعنی ثفل

قرقینو بیونانی سرطان است

قرلاغوج بترکی خطاف است

قرنارس قاتل ابیه است

قرماره دفلی است

قرمارلیس بیونانی درختی است
که آنرا افطلب نامند

قرماطیس طین کرم است

قرمانیون امخوان است

قرمادن و قرومسیان و قرمنوالن
برومی بیونانی الغیل را نامند

قرمد بالفتح سنگ لوزه است
و بمعنی حرف مطبوخ نیز آمده

قرمدار قرسطان است و
زنان آنرا علف الحبل نامند
و برای خروج فرج استعمال
می نمایند

قرمعا سلحفاة است

قرمل بعربی شجریست بخار

قرمود و قرموط و قرمول
بعربی ثمر عضبان است

قرمیا لوتیا است

قرمید بعربی اسم آجر است

قرمیون بیونانی سمک بحری است

قرن البحر کهربا است و نزد
بعضی عبارت از لب مرجان است

قرن البقر و قرن الثور بفارسی
سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند
و نیز قرن الثور بمعنی حلبه آمده

قرن الماعز شاخ بز را نامند

قرن الحربیت قرن عنبر کرکدن
است که بفارسی شاخ کرگ و
بهندی گینده کا سینگ نامند

قرقا و ملاکن الابل است

قرنب بعربی یربوع است که
بفارسی کلاکموش نامند

قرنبا بیونانی مطلق کرنب را نامند

قرنبا اغریا بیونانی کرنب
بری است

قرنبی انارس کرنب بستانی
است

قرنباد و قرنبا حماض صغیر است

که مسمی بحبصص است و گفته اند
که بیونانی اسم لوبیا است

قرنبا مخفف قرنباد است
و آن اسم کرویا است

قرنباد و قرنفاد و قرنفاد
و قرنفان کرویا است

قرنفل بستانی قرنجمشک است

قرنفول قرنفل است

قرنوس حرف الما است

قرنوس قالون حب الصنوبر است

قرنوه اسم عرعر هرلوده است

قرنیتا بسریانی مطلق فودنج
را نامند

قرنیتا دیر السبریانی فودنج
بری است

قرنیتا دین آس بسریانی
فودنج نهری است

قرنیتا و طورا فودنج جبلی

قرنیتا و محبلا بسریانی فودنج
مزارع است

قرنیتا رمیا و قرنیتا زهرا
بسریانی فودنج نهری است

قرنین بهندی آس است

قرنوین بیونانی شاه بلوط است

قروا نوعی از البلاب است
که آنرا اسد الارض نیز نامند

قروالیون لبد است

قرور بعربی آب سرد را نامند

قروسوس لوصیر است

قروسطولیوس بیونانی شادنج
است

قروسوفیون و قروسوس
بیونانی ارقطیون است

قرومیلن جوز مائل است

قروسیون بیونانی فراصیا است

قروط بترکی مصل است

قروعنق سقطیقی و قرو قومعا
بیونانی معجونی است مرکب از
طین مختوم و حب الغار و صفت
آن در قرابادین ذکر یافت
و ثفل دهن زعفران را نیز نامند

قروفس بسریانی اسم درونج است

قرول بالفتح اول و ضم ثانی
بیونانی قرع را نامند

قروفس و قرودوس و قروسا
و قرونیوفوس و قروقوس

قیقوقوس بیونانی اسم زعفران است
قرولیو و قرولیون معرب از قرالیون یونانی است و آن اسم بسد و مرجان است
قردم حجر ذو سبعة الالوان [illegible]
قردمیان بیونانی و بسریانی بصل است
قردن جنیت فضه است که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قردن البحر اسم مرجان یا کهربا است
قریب بعربی سنگ [illegible]
قرنیا و قرنیاد نوعی از تمر را نامند که بسریان بهترین انواع تمر باشد
قرنیح آب خالص است یعنی نار قراح
قرنیدوس بیونانی عقرب است
قرنید ولیوسنع یونانی جراد است که بفارسی ملخ نامند
قرنیحنظل که بهندی اندراین نامند

قرنیس بعربی آب سرد و گوشت پخته نیز را نامند
قرنیس نان خورشی که از گوشت ماهی و کارع [illegible] با بقول و ابازیر خوش دهند در سرکه تا پخته شود [illegible] منجمد کرده بخورند
قرنیصیا برو طونیس و قرنیصیا ربر بطونس و قرلیطاخرا [illegible] شامی است
قرسیوس بسریانی [illegible] است شیرین که متخذ از انگور که مسمی [illegible]
قرکیح بعربی اسم فحل است
قرلیقیة الکتان نزد اهل اندلس اسم کشوث است
قرنقان و قرنفان بسریانی کردیا است
قرنیا بعربی اسم لوبیا است

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزاز زجاجی است
قزا کرم ابریشم است

قرح بعربی [illegible]
قرح بکسر اول تخم بصل نامند و بمعنی توابل قدر است مثل کمون و زیره و امثال آنها جمع آن اقراح و بمعنی ابازیر نیز آمده
قرح بکسر اول و سکون ثانی بعربی خزم الحیه است
قرد بضم اول و سکون دوم قط است
قردیر رصاص اسفید است
قرذی نباتی است طبیعت آن گرم و تر در اول [illegible] از آن عمل حی آورند و بخورند بهترین آن سبز تازه آن است
قرکیح [illegible] کردیا کیح فارسی است و آن نوعی از ابریشم است و دو ابریشم ذکر یافت و کسیکه آنرا دود الحریر دانسته غلط کرده است
قراح بضم اول و تشدید زای کاه است

قرخند بسرخند است و [illegible] نیز نامند
قزل بترکی یعنی احمر است و مراد از آن ذهب است
قزلان بترکی اسم طائری است کثیر الوجود در شیراز و عامه آنجا قزلاغ نامند و صاحب تحفه که بغیره نوشته سهو است
قزوجا الموانع قزومواد و قزومواد [illegible]
قازاماوی [illegible] بیونانی بصل است

فصل القاف مع السین المهملة

قس بضم اول نوع [illegible] است که ثمر بسته باشد و بمعنی [illegible] ثمر نیز آمده و ورق آن صنوبر می باشد شاخهای باریک و عصاره بیخ آن با سرکه جهت سم رتیلا نافع
قسار بفتح اول و ثانی بیونانی سلیخه است که [illegible] نامند و بمعنی دارچینی نیز آمده

قسا بفتح اول و ثانی [illegible] ردی است
قساحیه بالبسریانی حلیون است که بفارسی مارچوبه نامند
قسادا بیونانی شکار است
قسادلیما بسریانی قصب الذریره است
قسارادفوا [illegible] بسریانی عود بلسان است
قسار [illegible] قبار [illegible]
قسادقوبن اسم رومی رطبات که بفارسی خرمای تر نامند
قسار [illegible]
قساروا قرقرون و قسارودا
قوقیرون بیونانی سعد است
قسارون بیونانی [illegible] که عصاره لحیة التیس باشد
قسالطوس و قسالطانوس قرطم است
قسالاوون بیونانی دهن زفت است
قساموس و قساموس [illegible] بیونانی اسم دارچینی

قسنیوس بیونانی سوسن بری
ست ابیض

قسنادرس بیونانی عصا شر
لحیة التیس ست

قسناسیس بیونانی لبلاب
عریض الورق ست که آنرا
لبلاب کبیر نیز نامند

قسیوبرن بیونانی فاشرا ست

قسنوسن اطاروس بیونانی
لحیة التیس ست

قسناسیس فسنوس لبلاب
کبیر الورق ست و آنرا السلاب
بری نیز گفته اند و قسنوس
بمعنی لادن نیز آمده

قسراق بترکی ریباس ست

قسرلوادیس خنا ست

قس بفتح اول و سین مشدده
بعربی صعتر ست

قسطس اسم جنس قسط ست
قسط اسود و آن قسط هندی
ست

قسط بحری قسط ابیض مر ست

قسط حلو قسط هندی ست و
نیز قسط رومی ابیض را نامند
که بوی آن تند ست

قسط رومی قسط ابیض حلو ست

قسط سوری قسط ثقیل ست
که لون آن مانند خشب شمشاد
و طعم آن تلخ و رائحه آن ساطع
باشد

قسط شامی ارمنی ست و قسط
سوری را نیز گفته اند

قسط صینی قسط مر ست

قسط عربی قسط ابیض خفیف
طیب الرائحه ست و بمعنی
قسط حلو نیز آمده

قسط فارسی قسط ابیض مر ست
که بفارسی ناردار و نامند

قسط ثقلی قسط مر ثقیل الرائحه ست

قسط مر قسط هندی ست تر
بمعنی قسط سوری ست

قسط هندی قسط اسود خفیف
ست و قسط هندی حلو نیز گفته اند

قسطانیا و قسطل قسطلیل
بیونانی و رومی شاه بلوط ست
که بعربی بلوط الملک نامند

قسطانیقی بلغت اهل سوران
اسم بقلهٔ یمانیه ست

قسطرمن بمعنی سیونانی اترج
ست

قسطناس بضم اول و تسکین
ثانی بعربی شجری ست که بیخ
آن قسطلس ست

قسطور قسطوره قسطورین و
قسطوریوس قسطورلون
و قاسطوریس بلغت یونانی
جند بادستر ست که بفارسی
خرمیان نامند

قسطوس قسطولسین بیونانی
زنجار ست

قسطورون قسقس بیونانی
قرطم ست

قسطیر بکسر اول و سکون
ثانی بعربی رصاص ابیض
ست که آنرا قلعی نیز نامند

قسعیطس بیونانی طین ارمنی
ست

قسقامس بیونانی فودنج ست

قسقیون بیونانی سوسن
بری ست

قسقاس بفتح اول و سکون
ثانی بعربی اسم نبات ست
و بمعنی اسد نیز آمده

قسلع قنبیل ست

قسمیو رضنج ست که بفارسی
کفتار نامند

قسور بعربی بابونج را نامند
و بمعنی فودنج نیز آمده

قسور بفتح اول و سکون
ثانی بابونج ست یا فودنج
و واحد آن قسوره ست

قسولیدوس قسولیدون
بضم اول و ثانی بیونانی
کاکنج ست

قسوماس بیونانی دارچینی
ست

قسورمون بندق هندی
ست که بهندی ریشه نامند

قسوریوتن بیونانی
حشیشة الزجاج ست که
بروحی کسوالس نامند

قسه تربد ست

قسیا و قسیوسلوس برومی
و یونانی سلیخه ست

قسیرام بسریانی قثای بری ست

قسیر بفتح اول و کسر ثانی خلفا
ست

فصل القاف مع الشین المعجمه

قشا و قثار بعربی قشور سمک ست

قشاح بفتح اول و ثانی بعربی
اسم صمغ ست

قثار قشور سمک ست

قثاره ریزهای کندر ست
که از سودن قطعهای آن
با یکدیگر جدا گردد و آن را
قثار کندر نامند و قشر سمک را
نیز گفته اند

قثام بعربی اسم قرب ست

قثا بسریانی قسط ست

قشر بضم اول بعربی اسم
ماهی القلاد شعیری ست

قشر الجناح ملح ست

قشره بکسر اول و سکون ثانی

حلاب وحشی از سلیخه را نیز نامند

قشری پوست منجمد بالای شیر است که بفارسی سرشیر و چربه شیر نامند و بهندی ملائی

قشه اسم دابه است بهیئت جعل و گفته اند دابه است که بفارسی کنه و بعربی قردد نامند

قشع حرباست

قشعه بالفتح اسم کشوثاست و بکسر بمعنی بلغم آمده

قشعر بالضم اول و سکون ثانی بعربی قثاء است که بفارسی خیار زه و خیار دراز و بهندی ککری نامند

قشوم بالضم اول و سکون دوم بعربی قراده است

قشم بکسر اول بعربی اللحم المطبوخ است و لحم مطلق را نیز نامند

قشمش بکسر اول و سکون ثانی معرب کشمش است که عبارت از مویز انگور کشمش باشد

قشنیز معرب کشنیز فارسی است

قشور بالفتح اول بعربی دوا جالی است که میالند زنان بروی خود برای تصفیه رنگ آن مانند خردل کوبیده بیخته با باست سرشته

قشور بالضم اسم جنس است پوست میوه ها است شامل پوست اشجار و بزور و غیره است و بعضی را عقیده آنکه آنها قابل هضم نیستند و غذا نمی نمایند و این کلی نیست لیکن بسیار قلیل الغذا اند و بطیء الهضم

قشیر اسم برود زد اریج است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابک اسم طائری است که آنرا بعربی صعوه نامند و آن صفرا غون است

قصب فارسی نوعی از قصب است و گفته اند آن است که از آن قلم میسازند

قصبک اسم نوعی خرد نای است

قصب بوا قصب الذریره است

قصدر و قصداره عوسج است

قصدیر بعربی رصاص ابیض است که آنرا قلعی نیز نامند

قصر بعربی اصول نخل و شاخ را نامند

قصعبلت بعربی اسم حصرم است

قصطل بمصری شاهبلوط است

قصعل بالضم بعربی عقرب است و بکسر عقرب و ملاذ نیز گویند

قصفه بعربی ورق ارطی است

قصل بالفتح اول و سکون ثانی بعربی زهر سلم است

قصم بعربی حص جراد است

قصود و قصیده بعربی مخ سمین است و قصید بمعنی لحم یابس نیز آمده

قصیری بعربی نوعی از دانه است

قصیص و قصیصه بعربی نباتی است که در بیخ کماه روید و گویند نو دری است

فصل القاف مع

الضاد المعجمة

قضاب بمصری نوعی از اذان الغزاست

قضابه بعربی اسم وزغ است

قضار بعربی کلبة المار است که بفارسی ماده سگ آبی و بهندی اود بلاو نامند

قضب اسم شجر بزرگ است بمعنی لفت و اسفست نیز آمده

قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی اسفست نامند

قضض و قضقض بعربی حصی صغار است

قضام بعربی نبات حمص است

قضیبه بکسر اول و تشدید دوم بعربی حبین است و بمعنی حصی صغار و حص رمل نیز آمده

قضیان بلغت اندلس تالسیت که آنرا اسفیبولس نامند

قضم بالفتح اول و التسکین دوم فستق صیق است

قضم قریش حب الصنوبر صغار و کبار است

قضب اسم عربی درخت رز و تاک و انگور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بالضم اول و فتح دوم بعربی پاره گوشت است

قطارلقا بیونانی استولوقندریون است

قطارلون غافث است

قطالا بیونانی درد است

قطاس بالضم اول لغطارد و گفته اند که دابه ایست بحری که آنرا دابة البقر گویند و صحیح آنست که نوعی از البقر جبلی است

قطاطه بالفتح اول بعربی قطاطه است

قطاع بکسر بعربی شیرخشت است که بفارسی شکر پاره نامند

قطالیس بصل الفار است که آنرا عنصل نامند

قطامی بعربی صقر است که آنرا بفارسی چرغ نامند و شنقار را نیز گویند

قطب بعربی و قطبا و قطبی

قطنا بالسریانی بمعنی حسک است
قطبوس قطوس بسریانی حرشف است
قطرحوما بسریانی حنظل را نامند
قطرکبسر اول اسم عربی نحاس
گداخته است یا قسمی از نحاس
است یا مطلق نحاس
قطری گگروهن است
قطرا ای بیونانی کبر است
قطرب دابه ایست که حرکت
میکند بر بالای آب حرکات
سریعه مختلفه ونوعی از مالیخولیا
را نیز نامند
قطریله نوعی از خمر است
قطرنا بیونانی زجاج را نامند
قطرومی گگروهن است
قط بکسر وتشدید بعربی سنور است
که بفارسی گربه نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا وقطفه بسریانی بقله است
که آنرا سرمق نامند
قطلب لغت شامی قاتل ابیه است

قطم بعربی لحم دنبه کهنه را نیز نامند
قطمیر قنب بری است
قطن بعربی اسم جوا اصل است
قطندوس برومی بیونانی زبیب است
قطرنادربنا بسریانی فثار الحمار است
قطوت حوط بسریانی حنظل است
قطوریون بیونانی قثای بری است
قطونا نباتیست که بزرآنرا بعربی بزرقطونا وبفارسی صفهان اسپغزه وبشیرازی بنگو نامند
قطسقیقا نوعی از سموم قتاله است
قطیلا دردار است

فصل القاف مع العین المهملة

قعاع بضم بعربی آب تلخ مالح است

قعال بعربی نور وشگوفه عنب است
قعیر بیونانی فلفل است
قعبول قسمی از کماه است
قعقام سندروس است
قعقور ونیل است
قعقاع بعربی تمر یابس است
قعقع بعربی اسم لقلق است که بفارسی لک لک نامند
تعقع اسم عربی عقعق است
قعلامنیس بیخ زمریم است
قعلوس غار است
تعنوص قسمی از کماه است
قعنب بعربی اسم قلقاس ووصی الثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعید ارنب ذکر است

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر است
قفارلیس بیونانی وبسریانی حب الاس است
قفاص بضم بعربی وعل است

که بفارسی گاو کوهی نامند
قفارلیون شاهترج است
قفالنظر اسم آهن هندی است
قفالاسم رومی اجاص است
قفد کمون است
قفد بسریانی الحم است
قفا بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول وسکون دوم اسم غار است
قفرسس اهل است
قفروقفرنات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس بیونانی غار است
قفلوط کراث شامی است
قفورا کفری است
قفوری کافور است
قفور بیخ وقفورا بیخ وقفولابیخ بیونانی کافوریه
که نوعی از ریحان باشد
قفهر قنبهر است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص بیونانی قرمز است
که متولد شود بر درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

قفه وقفنج بسریانی کاکنج است
قفسالا برومی اجاص است
قققس شاهترج است

فصل القاف مع اللام

قلا قلی است
قلاب ذئب است
قلابو بیونانی بلوط است
قلاع جاره باصفهانی اسم عقعق است
قلاذا آذر لوبیه است
قلاذاره وقلارارد بمعنی قلاع جاره است وآن طائریست از جنس غراب که بفارسی کلاغ پیسه نامند وعقعق را نیز نامند
قلارومانیون بیونانی نوعی از خمر است
قلاسر بسریانی ساذج است
قلاشره بفارسی اسم قلی است که شخار نیز نامند
قلاط بعربی سمک است
قلاطاسن بیونانی درخت خیار است

کو بعربی دلب نامند
قلاطانوس بیونانی قلت است
قلاطیوریبونانی قنبیط است
قلاقل بعربی فلفل است
قلاقلیطس بیونانی قلیبا است
قلاقی فاخته را نامند و یا
طائری است مشابه آن
قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی
رعی الابل است
قلامالس بیونانی فودنج
جبلی است یا بری
قلامستی و قلامیس و قلامیسی
بیونانی فودنج نهری است
قلامرطون بیونانی زرنباد است
قلامسلونس و ماطیس بیونانی
قصب الذریره است
قلان بترکی حمار الوحش است
قلب النخله بعربی شحمة النخل است
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان است
قلبا بسریانی غرب است
قلبا داسا و قلبون سوردوا
بسریانی ورد و ورق الآس
است
قلبا داطروشا و قلیون قطرکن
بسریانی ورد و ورق الاترج
است
قلبا و اکندنا و قلیون اسلیقون
بسریانی ورق الانجدان
است
قلبا دبلوطا و قلیون دیرقورکر
بسریانی ورد و ورق البلوط است
قلبا دنونا و قلیون بندروق
بسریانی ورد رومی ورق
توت است
قلبا رجاصا قلیون و تغنالا
بسریانی ورد رومی ورق
اجاص است
قلبا حمصا البنا بسریانی
ورق سورنجان است
قلبا دخلاف و قلبون الکیا
بسریانی ورد رومی ورق
خلاف است
قلبا دقیقی و قلبون دقیقا
بالسریانی سورنجان است
قلبا زاردین و قلبانا زردین
خوخ است که بفارسی برگ
شفتالو نامند
قلبا ذدافنی و قلبون درسلدوا
بسریانی ورد و ورق الغار
است که بفارسی برگ
دهمست خوانند
قلبا دزیتا و قلیوان عرنوس
بسریانی ورد رومی ورق
زیتون است
قلبا وقبار و قلبون نقاالس
بسریانی ورد رومی ورق
الکبر است
قلبا دکنارا و قلبولوطس
سدر است
قلبا دکوزی و قلیون قیرنوا
بسریانی ورد رومی ورق
الجوز است که بفارسی برگ
گردگان نامند
قلبا دنیلا قلبا طس بسریانی
و بیونانی سسمه است
قلبجور و قلبجه بیونانی
بالسریانی سورنجان است
قلبذ نازدین و قلد نازدین
دار شیشعان است
قلبی نازدین قلبیطا نا بسریانی
جشلیانا و آن بیخ سنبل است
قلت معرب کلت سند است
قلتا بالضم اول بسریانی قلت است
قلح اشق است
قلحنه لقون ملبوس است
قلز بالضم اول و ثانی التشدید
زای معجمه بعربی نحاس که
بفارسی مس ترش نامند
قلیاطیس بیونانی زراوند است
قلسطا نا بردمی شاهبلوط است
قلبیس بلحیة التیس است
قلع بعربی قلعی است
قلع ارسینا بسریانی طین ابیض
قلعمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منسوب است
بسوی آن رصاص جید
قلف بسریانی قشر است و معنی
رعی الابل نیز آمده
قلفند قیون اترحس زرانیج است
قلفوطا اسم شامی کراث شامی است
قلقونیا لقطه یونانی است که
بفارسی زنگبار ری نامند
قلقاس لفظ رومی است که آنرا
بهندی اروی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدلیس و قلقندلیس رومی زاج ابیض
است و گفته اند که بمعنی زاج است
که مسمی بشب دندان است
قلقطار و قلنقطار رومی زاج اصفر است
قلقلان نزد اکثر اطبا قاقله است
قلقلانی بعربی طائر است که
مشابه فاخته است
قلقلانیه فاخته است
قلقنت و قلقند برومی زاج
اخضر است
قلار و قلاری نوعی از انجیر
سفید است که چون خشک شود
سفیدی آن زیاد و براق
گردد که گویا بران روغن
مالیده اند و بعضی آنرا ذره
مستقل بهم حیده و بران
دوشاب انگوری با عسل
بریزند و میگذارند تا دو سه
سال فاسد نمیگردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است

قلوب و قلب اسم عربی توت است که بفارسی گرگ نامند
قلما بیونانی و بسریانی خروع است
قلماس و قلماوس قصب الذریره است
قلام قاقلی است و راعی ابل را نیز نامند
قلمبک بلغت اهل عمان سرلوده است که نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر است که بهندی ملاگیر نامند و گویند نوع لیمو است که بشیرازی لیموی خانگی و بهندی جنبهیری باشد و گویند لیموی مرکب از لیموی و ترنج است
قلموج بعربی اسم رسن است
قلمونیا بیونانی ارتیخی است که با آتش پخته شده و نزد بعضی صنوبر صغار و نزد بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلمیا طیطس نوعی از زراوند طویل الرائحه است
قلمیکن رومی فودنج است

قلمقلمون قیقهر است
قلمبک نوعی از عود است که بخور آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند
قلمقتی قار است
قلوبا قلوبامینج اسم رومی آمله است
قلوبا اسیر رومی غیر آملج است و آن آمله پرورده در شیر تازه دوشیده است
قلوتقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی دیقو ریدس است و آن فودنج است
قلوعنیون بیونانی صنوبر است که بفارسی کاشک نامند
قلوفا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول یونانی طایر است که آنرا بفارسی قاز نامند
قلوس ملاسیوس برومی زبد البحر است
قلوس بیونانی راسن است
قلونوس شبوط را نامند

قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نخود سیاه است و بعضی نخود سفید را گفته اند
قلید دار شیشعان است
قلیمالس بیونانی طیان است
قلیا اقلیما است
قلیعی نزد اهل مشرق عرطنیثا است
قلینولوذیون و قلینوقودیون نوعی از علیق است
قلینون بیونانی رجل سری است
قلیقی قار است
قلیقلمون قیقهر است

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی است که عود از آنجا می آرند و لهذا عودی منسوب بدان را عود قماری نامند
قمارن و قمارون صدف بری است یا بحری است
قماشیر و قماشیره بسریانی

کماشیر است
قمح بعربی گندم است
قمحه بعربی قصب الذریره است
قمر صطالح و مهوسین اسم حفص است
قمر العربی طائری است
قمرون ارزوبیان است که اربیان نیز نامند
قمز بکسر اول و ثانی لبن خلیل است که ترکی قمز نامند چون ترش و متغیر شود بد طعم گردد و سکر آورد
قمیزه بضم کماه است
قمعص بفتح بعربی ذباب کوچکی است که بالای آب حرکت میکند و یا پشه کوچکی که بالای آب ایستاده میباشد
قمتیص و قمقمی بسریانی جراد است
قمع رزوایدی است که بالای خرما و بادنجان و انگور و مثال اینها میباشد پیوسته بشاخه درخت
قمقامه بعربی قراده صغیر را نامند

قمه بکسر اول و میم مشدده بعربی شحم است
قم قرلیش و قمل قریش حب صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است و ذریره را نیز نامند
قملة الزرع بعربی سائر است مانند جراد
قمرزداقا قیا بسریانی صمغ اقاقیا است
قمرون اسم عربی اربیان
قمولیا قیمولیا است
قموزدلوز بسریانی صمغ لوز است که بفارسی آرزو بادام باشد
قمی بیونانی لسفایج است
قمیا العربی یاسمین است
قمیحه بعربی اسم سفوفی است که در دهان پاشند و معنی جوارش نیز گفته اند و مطلق سفوفات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام دوشیست و حشیشة البراغیث نیز نامند

۷۲۰

تیم اسم عربی شیره و حساک است

فصل القاف مع النون

قنا نوعی از انذروطالیس است و نزد بعضی رطبه یا بلغت مصری اسم اشق و بلغت مغربی کاکنج است

قنابر بالعربی قبره است و واحد آن قنبره

قنابری اسم عربی عملول است که بفارسی برغشت نامند

قنالبس اغریا یونانی قنب بری است

قنابوس یونانی شهدانج است

قناریه اسم حرشف بستانی است و آن کنگر است

قند شکر طبرزد است

قنانبوس ابروکسیکا فوریا است

قناس و قناسیس قاثامیس

قنبیس یونانی شهدانج است

قنباد و قنبد بالمی بالعربی شیح ارمنی است که درمنه ترکی نامند

قنبرس بالعربی نوعی از لبن حامض است

قنبیص بالضم اسم عربی حبه است

قنبعه خوشه خلات است

قنبیل اسم عربی شحیر است

قنبیر قنبیل است که بفارسی کنبیل نامند

قندادن اسم شامی دار شیشعان است

قنداة و قندید بمعنی قند است

قندة الرفاع اسم عربی نوعی از تمر است

قندر لوز است

قندران قندرن بعجمی ترکی و صفهانی علک البطم است و گفته اند که اسم عجمی صعتر است

قندرس یونانی حب صنوبر است

قندر قوری و قندس فیرس خیذباد ستر است

قندس بالعربی کندش است

قندز و قندوز ترکی حیوانی که خصیه آن خندباد ستر است

قندول دار شیشعان است

قندید خمریست یا عصاره است که طبخ نموده و دران افاویه طیبه داخل کرده مانند

ورس و عنبر و کافور و مشک بمعنی خلوق نیز آمده

قنس بالعربی نباتی است خوشبو که بفارسی آس نامند

قنطاریون دم الاخوین است

قنطا الوزین یونانی حضیض است

قنطار بالعربی عود مطرا است و عود التجور را نیز نامند و گفته اند ساداوران است و نام وزنی و مقداری است و در اوزان ذکر یافت

قنطر ما یونانی اترج است

قنطر السین بالعربی فاره است

قنطس آس است که بفارسی مورد نامند

قنطو اسلو اصنوبر کبیر است

قنطو ادیس حب صنوبر صغیر است

قنطور دلیون فاوانیا است

قنطوریون قنطوریون طولیطون یونانی قنطوریون صغیر است

قنطوریون طوماغا یونانی قنطوریون کبیر است

قنطید ایونانی افیون است

قنفخریج بردی است

قنفهر و قنفهن قنبهر است

قنقع و قنقع فاره است

قنمه بالعربی خبث و زنگ ادهان و زیت و مانند است و جوز فاسد را نیز نامند

قنبی بسریانی قنب است که آنرا بفارسی بنگ نامند

قنب بندی بفارسی بنگ هندی است

قنب طین مشقق است و طین مصری را نیز گویند

قنه بفتح بالعربی فار است

قنه بکسر اول و فتح نون مخفف بارزد است

قنو بکسر اول و سکون ثانی بالعربی خوشه خرما است

قنوان و قنیان عذق است

قنباریداس و قنباریدس یونانی ذراریح است

قنبا بسریانی ام غیلان است

قنبا ددن بربری سرطان است

فصل القاف مع الواو

قوبنم اسم ترکی مرغی است شبیه باز بزرگ و بر آن بلند و نرم و خوشرنگ و زینت بخش تاج ملوک و سلاطین نصب مینمایند و بالعربی کی نامند و پرهای کوتاه آن بسیار نرم و ملایم میباشد و در حشو بالش و تکیه برای نرمی می نهند

قوار بالعربی دوای مقی را نامند

قوادنیا و قوارنیا زبد البحر است

قوارة البطیخ بالعربی اسم میوه ایست که شبیه است بشکل خربزه و در طعم بدمزه است و بهندی بهوته و باتکی نامند

قواریر الاولی زجاج و واحد آن قاروره

قواع بالضم بالعربی ارنب است

قواطلیون و قواطلیس یونانی لسان الکلب است

قواسن یونانی باقلی قبطی است

قواموس حجر لازورد است

قوامین حجریست مشابه فیروزج معدن آن قبرس و کشمیر است

قوانس و قوانص اسم سنگریست که برومی کیلان و بیونانی شعر شمعون نامند

قوانیا بیونانی شجرة المران است و خرنوب را نیز گویند

قوانیا و قونیون و قوانیون مسحوق قونیا است و زنبق البحر را نیز گویند

قوب بضم اول و سکون دوم اسم عربی جوزه مرغ است و بچه سنگ آبی را نیز نامند

قوبا بیونانی زفت مطلق است یا زفت یابس

قوب بضم اول و فتح ثانی بعربی قشر البیض است که بفارسی پوست سخت تخم مرغ نامند

قوبارسیوس و قوبار سیا نمش بیونانی عرعر است

قوبروس و قوقوس بیونانی خنثی است

قوبلا بسریانی بابونج است

قوبوبی بیونانی صعتر بری است

قوبوساقلوس و قوبوسواطس بیونانی عوسج است

قوبیا بیونانی مار الرباة است

قوبطیس و قوبطوس بیونانی کمافیطوس است

قوتر و قوتروج است گفته اند اسم درخت وج است

قوت بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است

قوثورا بروحی لوف را نامند

قوتیرا شوکه منتنه است و خرنوب را نیز گفته اند و بسا برون آن را نیز

قوج بفارسی کبش است

قوجا قانیون بیونانی نباتی است که آنرا فیل زهره نیز گویند

قوجلیاس بیونانی حلزون بری کبیر است و بمعنی صدف بری نیز آمده

قوجیه قاسه و قوجیه سپید بسریانی حلیون است

قودمان سعد است

قوتانوس و قودوس و قوردوسیلوس و قوریدالیس بیونانی قربون است

قودما و قوده نیا و قودونیا سیلا بیونانی سفرجل است

قودوس و قوردوسن بیونانی ورل است

قوربه تازه است

قورا بیونانی و نبرکی حمل است

قورلیون و قورالن بیونانی لب است

قورت و قورد اسم ترکی ذئب است

قوردوس و قورودوس ضفادع است

قوردیوس نباتی است که مسمی برجل الغراب است و بهندی مسی نامند و بمعنی شجر مریم نیز آمده

قورساما بیونانی عود بلسان است

قورسن بیونانی سوسن بستانی است

قورقلیس مرارة سمک است

قوریالیون و قوریون و قورتالیون و قورتالیون بیونانی کزبره است

قورنیا طیلا اسم سفرجل است

قورناس بیونانی قسمی از حلتیت است

قوردیوقوس و قورقودوس نباتی است که آنرا رجل العقعق گویند و رجل الغراب نیز

قوری غلاغی اسم ترکی حماض است

قوریون بیونانی خشخاش و کزبره است و عاقرقرحا و اهل دمشق عود قرح جبلی را امیبد

قوری قلاغی اسم ترکی حماض است

قوز بفتح اسم ترکی جوز است

قوزقون بترکی غراب بزرگ سیاه را نامند

قوس نوعی از سمک بحری است و بعجمی شوج را نامند

قوس دره و قوسوره بیونانی عاقرقرحا است

قوسطس بیونانی قسط است

قوسطه زیت است

قوسقوندن توم بری است

قوسولون بیونانی ارحبنی است

قوسیا بسریانی قسط بحری است

قوس ازدی بترکی عنب الثعلب است

قوشیر اسم یونانی طباق است

قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است

قوطولیدون نوعی از بردار است

قوطا بیونانی شاه بلوط است

قوطی بسریانی و بردوطی بقلوط است که بعربی حسک نامند

قوطانا آذریون بری است

قوطس و قوطوس و قوطسون بیونانی تفاح کرم است

قوطسن بیونانی قصاص است

قوطیا بیونانی الفحه است
قوطینوس بیونانی رمان است
که بفارسی انار نامند و بمعنی
زیتون الحبش نیز آمده
قوطیبولس بیونانی زیتون
الحبش است
قوفا بیونانی نوعی از صنوبر
است و نوعی از صمغ صنوبر را
نیز گفته اند
قوفارن مبین قوقاری
ساسیمی یونانی عرعر است
قوفاریوس بیونانی
قصب الذریره است
قوفالیس شقاقل است
قوفامالین و قوفامالس
بیونانی و بسریانی اجاص است
قوقوس خنثی است
قوقل فوفل و جوال آسبرغم
است یا جمیفرم را نیز نامند
قوقو معاقل دبن عجهر است
قوقون غلاف صدف است
و نزد نواب جلونیجان حوم

اظفار الطیب است
قوقون قوقوفس بیونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی بیونانی صنوبر کبیر است
که آنرا ارز بر نامند و بمعنی
بخور خوشبو نیز آمده و نزد بعضی
حیوان جند بیدستر است
قوقیون بیونانی فرسی است
که مستعمل است در شیر و لطوخ
دشوکران را نیز نامند
قوقالس و قوقالیس بیونانی
خالیدون کبیر است و نیز
قوفالس نوعی از دوقو
است و نزد بعضی تخم کرفس
بری است
قوقا یا بسریانی حب الراس
است
قوقس قندیون تخم نادریون
است
قوقلامس قوفلامیس تخم
مریم است
قوقلس عقرب است
قوقار بلغت اهل مشرق

اندلس اسم نوعی از صمغ
است
قوقنس و قوقنوس ترکی
طائری است که آنرا ققنس
نامند
قوقوس و قرقوس بیونانی
طحلب را نامند
قوقوس ماقوس و قوقا قیو
و قوقوس بیونانی حب القرطم
است
قوقوسید برومی جعده است
قوقیا بسریانی حیوان بحری
است که مسمی بالقوقی است
قوقیاوس و قوموس اغریو
و قومس اغریو بیونانی
کمون بری یا شاهترج
بری است
قول سیلو فر است
قولا و قوللا بیونانی عرعری
البحارین است و آن
غری الجلود است
قولاسوس بیونانی شجر
مریم است

قولس بیونانی حب الرمان
است
قولین بیونانی کرنب است
قولنجان بسریانی خاولنجان
است
قولامس و قولوقنیس و قولوقیلس
و قولوقنیس بیونانی و بسریانی
حنظل است
قولوبیا و قولوخیا و قولوقنی
و قولوقوما و قولوقوماطی
بیونانی قرع است
قولودلی ماء العسل است
قولونیون نوعی از طین است
قولوطرسحون برومی و بیونانی
لسان الحمل است
قولوعوماطوس و قولون بیونانی
شکاعی است
قولوقندون و قولوس
بسریانی اسفانج است
قولمزدن و قولاالحیون
بیونانی قاتل الکلب است
و نمر و ذئب را نیز گویند
قولی البد بحری است

قولیا بسریانی حیند است
قولقون خروکلب است
قوم ترکی زبل است
قوما نوعی از شراب است
که لیبری مرز نامند
قومارون بیونانی ازادرخت
بری است
قوماروس بیونانی اصل
و گفته اند که قاتل ابیه است
و قطلب را نیز نامند
قومارس بیونانی قطلب است
قومالس اسم یونانی الحامض
است
قومالیون بیونانی قوطلیدون
است
قومامون بیونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است
و گویند که طین کرخی است
قومستون برومی باقلی
مصری است
قومسیس و قومور و قومیا
بو عد لنیس
و قومبوس و قومیون بیونانی

۷۴۲

یونانی و لسریانی صمغ لوز است
قوتورصمغ مطلق را نیز نامند
قوسقولوس یونانی توتیا ست
قومل جواسفرم یا جیم سفرم نامند
قوموسون ترمس است
قوموطا رحجن لعربی قتاد ست و آن امغیلان ست
قوبی قومیا و قومید و قومیرو لت و قوماموں و قوقاموزس و قوقومین یونانی صمغ ست و بربری قتاد ست و نیز گویند که قومین بترکی صنائن ست
قومنی مرزه است
قومیافیاس بیونانی و لسریانی صمغ عربی ست
قومیاسند وا بیونانی ویرومی بل ست
قومیون بیونانی دم ست
قوناق بترکی چادرس ست
قوناما لسریانی و بیونانی

دارچینی ست
قولس و قونوس لسریانی و یونانی حب الصنوبر کبار ست
قولفس لعربی قالقند ست
قولوشیوش ذانی بر دیجا جلوز ست
قونیا بیونانی بار الرباد است
قوسطهرباذریون اسود است
قونیم و قونیون بیونانی شوکران ست و جوز مائل را نیز نامند و قونیون مسحوقونیا وزربدالبحر و حبر لوا را نیز نامند
قوچی اسم ترکی گوسفند ست
قوبروق اسم ترکی دنبه است
قوبردن بیونانی عاقرقرحا ست
قولعیلس و قولعلبس لسان الکلب ست
قویادوس اسم یونانی قطلب ست
قوبلی بیونانی نوعی از سعتر است

که ورق آن مشابه است بورق زوفا
قونیطن بربری دوائیست که آنرا الغبر خانق النمر نامند و آن نوعی از ماذریون اسود ست
قوتون شوکران ست

فصل القاف مع الهاء

قهراسوس بیونانی قرسیا است
قهقهار لعربی اسم حجر صلاست
قهقبت لعربی بادنجان است
قهقر لغتیم لعربی صمغ ست و نیز قهقر لعربی غراب سیاه را نامند و نیز بفتح اول و سکون دوم و فتح قاف ثانیه و راء مهمله مشدده لعربی نیس است و سنگ سخت سیاه المس را نیز نامند
قهقور لعربی حجر ست
قهندرس و قهندروس بیونانی حب صنوبر ست
قهبه لعربی شیر تازه دوشیده است
قهوه لعربی خمر ست و نوعی از خمر را نیز نامند و نزد عامه اسم ثمر بن ست و در حرف الباء

مع النون مذکور شد
قهیز لعربی قز ست و آن نوعی از ابریشم ست

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیة

قیاسوس شاهترج ست و کرنب بری را نیز گویند و بیونانی دارچینی را نامند
قیاسیس و قیامون و قیامونس بیونانی اسم دارچینی ست
قیاسوسین بیونانی دهن دارچینی ست
قیانارین بیونانی زنجفر مصنوع ست
قیانیقون بیونانی شاهبنج ست
قیلبا بیونانی زفت البر است
قینیره بشیرازی کزبره بری ست
قیتمن لعربی زبد البحر است
قیتون و قیطون و قیحیون نباتیست که بهندی آنرا سعالا نامند و سعالی است
قیثار بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خرد دل بری ست و گفته اند کا اندک نبات شیطرج را نیز نامند
قیح لعربی ریم خالص است
قیحر السریانی عفص خام است
قیحورن بقل شتی ست
قیدر لوز ست
قیدس شونیز ست
قیذباقلی شیح ست
قیر اسم عربی قار ست و زفت رطب را نیز گفته اند
قیراسوس بیونانی قرسیا است
قیراط النصف دانق ست
قیراطیا بیونانی خرنوب شامی ست
قیربوا حنا ست
قیرس بیونانی شمع ست که بفارسی موم نامند و جوز سرو را نیز گفته اند
قیرسطریون رعی الحمام است
قیرکم شیطرج ست
قیرنوا بردی جوز ست
قیردوناجلوز ست

۷۴۳

قیردس بیونانی شمع ست
قیروفنتی یونانی نوعی از طلی ست
ست کہ آنرا دوع گویند
قیاحونا لسریانی بلبون است
قیاروس بیونانی عصارۂ
لحیۃ التیس ست
قیارین مطبوخی ست که از
باقلی سازند
قیانا ردین لسریانی خضیانا
ست
قیلنوس علیق ست
قیتر و قلیوری قدیوا و قیترین
لسریانی حجر القیشور ست کہ
لفارسی قنفک نامند
قیس و قیوساشا یا بیونانی
لادن ست
قیطوا برومی قسط ست
قیسلوش بن زفت رطب ست
قیتوسی لسریانی قیسوس ست
قیوم و قیصوم ست
قیا سلیخہ ست
قیارس فربیون ست
قیانا لعربی ماہی سبر ستبدی که

ست
قیصوری نوع کافور را بہند
و یا بر آن بالنسبت القیصوری
نام شہری ست که در آنجا
بہم میرسد و آن بہترین
انواع کافور ست
قیسی و قیصی سرشس ست که
لفارسی و ہندی خوبانی
نامند و آن نوعی از مشمش
خشک کردہ ست گفتہ اند که
سطلق مشمش ست
قیص پوست بالای بیضہ ست
قیطافون بیونانی باقلای
شامی ست
قیطادوس برومی قرطم ست
قیطرستین برومی داچینی
قیطس نوعی از صنوبر صغار را
و گفتہ اند که شین معجمہ درخت
آس ست
قیطل بیونانی سفند و لیون
نامند
قیطیدا بیونانی افیون ست
قیطمو قوس و قیطمولوس برومی

قوبخشک ست
قیطیون بیونانی سعلہ ست
که سعالی نیز نامند
قیعدس بیونانی نوعی از
سمک تازہ و یا سمک مطلق ست
قیعلہ لعربی عقاب ست
که بالای کوہ میماند
قیم لعربی سنور ست
قیعو رلغت بربری بلبوس ست
قیعولا قاطوس و قیعولا قاطیسر و
قیعولاس بیونانی زفت
ست و یا زفت یابس ست
قیغانیون بیونانی سداب
ست
قیفاس سیساروں ست
قیفولوح برومی غالیہ ست
قیفا لعربی قشر الطلع ست
قیقہ بکسر پوست رقیقی
ست که زیر پوست یاس
تخم مرغ میباشد و لفارسی
پوست زیر خایہ مرغ
نامند
قیقب و قیقبان لعربی آنچہ

ازاد درخت ست
قیقبان بمعنی قطلب نیز آمدہ
قیقرونیون بیونانی و برومی
سرو ست
قیقس و قیقوس نوعی از بلوط
ست
قیقون برومی اسم سعد ست
قیقیمالون بیونانی قثای
بری ست
قیقی لعربی سفیدی تخم
مرغ ست و بیونانی حرع
ست
قیل بکسر اول و سکون دوم
قار ست و زفت رطب را
نیز گویند و بکسر اول بار
معدہ که بترکی اسم شعور ست
که لفارسی موی نامند
قیلاحو رالسریانی بابونج
ست
قیلیج قنبیل ست
قیلیقی بلغت اہل مشرق
اسم اشنان ست
و عوطیشارا نیز نامند

قیلوا دردار ست
قیلوط بلغت اہل مغرب اسم
ورق کراث شامی ست
و گفتہ اند که بمعنی کراث شامی
نیز آمدہ
قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی ست
قیماغ اسم ترکی زبدۃ اللبن
ست که لفارسی سرشیر
لشیرازی چربیہ و ہندی
ملائی نامند
قیمن ربۃ البحر ست
قیمن الو قیقشن بہ لغلب
ست
قیموس و قیومین بیونانی
کمون بری شاہترج
بری ست
قیموسارقوس بیونانی حرع
ست
قیمولیا طین اکل ست
قیمون اغریون کمون بری ست
ست
قیمنا بیونانی نوعی از لعلبۃ المجمع
ست و نواب علوی خان مرحوم

مرحوم گفته که قبنا غلط است و صحیح قبنا است و آن بمعنی جوز الانهار آمده و جوز الانهار غیر بقلة الحمقا است
قبنا فارس و قبنا ماریں قبنابار و قیناری و قبنا ماری قینا ار یونانی زنجفر است
قبنا ریداس قبنا بر یدس یونانی دراریح است
قبناسین رومی شاه بلوط است
قبجوس یونانی عصفر است
قبیس بعربی نور است
قبنطوس یونانی زنجار است
قبنطلس یونانی طین ارمنی است
قبیفس یونانی قرطم است
قبیفس اغریون یونانی قرطم بری است
قبیهر یونانی نوعی از صمغ است
قبیو طیدن یونانی کندر است
قبیومون یونانی زیره است
قبنه تربد است
قبیوس یونانی اشترم است
قبیوالطمنا یونانی آذریون است

قبورمون یونانی قردمانا است
قبوطاوسین برومی تخم قرطم هندی است
قبوطمور یونانی قثا است
قبوفارسین یونانی حرمل است
قبوفوس یونانی زعفران است
قبومرقورلس ثمرة البحر است
قبوسیطه عالیحون است
قبوندی و قبوند قاوندی است

باب الکاف
فصل الکاف مع الالف

کابلی هر هندی اهلیلج کابلی است
کابور بهندی اسم کافور است
کابیشه و کاعیشه بفارسی عصفر است
کابیش اسم دیلمی خلد است
کاثه اسم هندی شوک است
کاثه ماثدا و کالاماثدا اسم هندی لسان الثور است
کاره بهندی دبیر باق

با نوعی از آن است و گویند اسم نباتی است غیر آن
کاث بتشدید ثا مثلثه اسم غله خرد است
کاجرا اسم هندی زردک است
کاج اسم فارسی صنوبر است
و نجیم هندی اسم زجاج است مصنوع از نوعی کاه است
کاجلون بهندی زبد القوارير است
کاجل اسم هندی دوده است که بجشم کشند
کاجی اسم فارسی حسوی است که از برو میسازند
کاجیره بفارسی قرطم است
کاجیا بسریانی ابن عرس است
کادو بهندی سندبای بری است
کاجر اسم هندی حجر است

مری است و نیز بهندی طلع است که از قلی سازند
کاربا بتخفیف کاهربا است و بمعنی کهربا است
کارتنج کارتنک و کارتنه بفارسی عنکبوت است و نیز کارتنه اسم حلبه است که بهندی میتهی نامند
کاردوا اسم فارسی کافور است
و خلاف طلع نخل است نیز نامند و گفته اند که اسم بقول الکرم است
و رطب یعنی خرمای تازه را نیز نامند
کاره بعربی اسم نخله است که نزدیک آب روید
کارنجک بفارسی خیار است
کاروانک اسم فارسی طائری است طویل العنق که نزدیک آب می نشیند و بعربی آنرا کروان نامند
کارثه اسم هندی حلبوحیا

اسهله و منضجه است
کاژ بفارسی درخت صنوبر است
کاردنگ اسم فارسی ریح است
کاریره کاغاله و کاغنشه و کاکیان بفارسی قرطم است
که بفارسی حسکدانه و بهندی کردکسم کابیج نامند
کاسج و کاسجوک بفارسی دلدل است و آن نوعی از قنفذ کبیر جبلی که بفارسی لشت نامند
کاسر بعربی عقاب است
کاسر الحجر اسم عربی حب القلت است که بهندی کلتهی نامند
کاسکبینج معجون فارسی است و صاحب اسرار الطب گفته که معنی آن کثیر المنافع است و آن معجونی است نافع برای امراض کثیره و صفت آن در قرابادین گرفته
کاسکینه و کاسه شکنک

اسم فارسی شقراق است
و نیز لفارسی سبزک نامند
کاسیلس یونانی اسم حنوبه
است
کاسمر ہندی اسم پستان
است
کاسنے اسم فارسے
ہندبا است
کاسنی بستانی اسم فارسی
ہندبای بستانی است
کاسنی دشتی اسم
فارسی ہندبای دشتی است
کاستے شامی ہندبای
لبانیست
کاستے کاجر ہندے
اصل الہند با است
کاسو یونانی عروق الصفر
است کہ لفارسی زرد چوبہ
نامند
کاسوس شنجاس بری است
کاسہ لشت اسم فارسی
سلحفا است و نیز لفارسی
لاک لشت و سنگ لشت

نامند
کاس الشین معجمہ لفارسی
بمعنی کاچ است کہ زجاج
باشد و لہذا ادوالی فرجیہ یعنی
لعاب دار را کاشی نامند
کاشہ اسم فارسی جگہ است
و نیز لفارسی یخ نامند
کاغ اسم فارسے نار است
کاغذ اسم فارسی قرطاس
است
کاغنہ اسم فارسی کرمی است
کرچک سیاہ منقش و منقط
لبرخی و ہندی بیر بہوٹی
نامند
کاشم رومی سیالیوس است
کاشہ شنگ اسم فارسی
شقائق النعمان است
کافر اسم عربی و عاطلع
نخل است کہ لفارسے
تارونہ نامند و حمار لسیار
بزرگ را نیز نامند
کافرو است کہ ہندی
نگر دنج نامند

کافور قشر طلع است کہ
لفارسی لوس خرما
و بشیرازی تارونہ
خرما نامند و طلع و اکمام
نواکہ را نیز گفتہ اند و نیز
اسم نباتی است کہ گل
آن مانند گل اقحوان است
کافور سفرم عاشران است
کافور جو دانہ نوعی از
کافور طیبۃ الرائحہ است
کافور الکتک زرنباد است
کافور مرتی نوعی از کافور
کہ در کمد عنبر شفاف مغشوش
است
کافور یہودیہ ریحان الکافور
است
کافور نوعی از بابونہ است
کہ لفارسی بابونہ گاو
و گاو چشم نامند
کافیلو لفارسی تکاعی است
کانجنکہا و کانجنکی اسم
ہندی رجل الغراب است
کاکرہ لفارسی قرقر حاذ

کاکستان ابن عرس است
کاکل لضم کاف فارسے
اسم فارسے مشترک است
میان حنظلہ رومیہ و شہدان
کاکل بکسر کاف فارسی طین
سیاہی است کہ در تہ حوض
و نہر میباشد و نزد بعضی
نباتیست کہ در آب روید
و اول اصح است
کاکماجی اسم ہندی عنب الثعلب
است
کاکنہ بتسکین کاف ثانی
و فتح نون معرب کاکنج است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی بنفسج است
کاکول اسم ہندی شقاقل است
کاکیرہ و کلوزہ اسم ہندی سرطان
است
کاکل و کالہ لفارسی اسم قریع است
و لشیرازی لطبیخ را نامند و نیز
اسم نوع وردست و گفتہ اند اسم
حاورس است کہ ہندی کنگنی نامند
کالالبن است

کالاجیر اسم ہندی کمون کرمانی است
کہ لفارسی زیرہ سیاہ نامند
کالاساب اسم ہندی اسود
سالخ است
کالاکچلا اسم ہندی خرق اسود
است کہ لفارسی خال زنگی نامند
کالانرا اسم ہندی لسان
الثور است کہ لفارسی گاو زبان نامند
کالاسانوا ہندی اسم نوعی
ارز است و گفتہ اند کہ اسم
دوائیست کہ مسمی لسباد اران است
کالک لفارسی قسم کہ از دبر لطبیخ
صعتر خام را نامند
کالمون ہندی اسم نوع
آزر است
کالنج لفارسی زعرور است
کالنجہ بکسر لام و تسکین نون
لفارسی اسم عقعق است
کالوت ہندی اسم نوعی
از بلبش است
کالوج لفارسی حمام است
و نیز لفارسی کبوتر نامند
کالوخ لفارسی کرات است

کربانی از زروت است
کحلا و کحیلا اسم عربی الزاع
ابوخلسا است لسان الثور
و حومن لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهملة

کلدو اسم فارسی قرع است
کدهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهملة

کراشه و کربالا بهندی خیار زه است
کرابالیس و کرابالبن وزغه است
کرتر فانی کبیر است و قثاء حمار را نیز گفته اند
کرآس کرسبو و کرس و کرلیش و کرلشو و کرلشه وزغه است
کرهندی جهیکلی و تکتکی نیز نامند
کرب بفارسی نباتی است که آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است

کرنم بهندی نوعی از سموم است
کرنجمل که نوعی از زبیب است
کرنند و کرتنیه بفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم فارسی اسل است و آن نبات آجامی است که از آن حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کرتی بکسر اول و سکون ثانی و کسر تاء مثلثه ولجدان آن همزه بعربی پوست بالا بیضه است
کرج گفته اند که اسم زنجی حص است
کرجفو اسم فارسی سلوی است
کرجک اسم ترکی خرع است
کرجیل بلغت اهل جرجان زعرور است
کرچیاط حشقوق است و بهندی کاکهور نامند
کرداج معرب کردانک فارسی است و آن گچ انار است

کردان مرعی است از کنجشک بزرگتر و پایهای دراز دارد و در طبع مانند عصفور است
کردمانه بفارسی کرمدانه است
کردیلن نوعی از سالیوس است
کرڈ و کرڈ بلغت هندی قثّم است
کرانا حربا و کرانا و قرا و کرانا قطانا و کرانا قطنیانا بسریانی کراث بری است
و آن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث کبیر است
کراث بری کراث کرم است و نزد بعضی کراث ثوم است
کراث نبطی نوعی از کراث صغیر بستانی شامی است
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا فراسیون است و نزد بعضی کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از کراث کانکان است

کراث دناق کراث کرم است
کراث رومی کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مانده کراث نبطی است و آن نوعی از صغیر کراث بستانی است که آنرا قره نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر الراس است از انواع
کراث بستانی کبار و نزد بعضی کراث جبلی است
کرآس بعربی فرنج است
کرس سلخ الحیة است
کرسان و کرسبان حلب کرم است
کرشغا اسم فارسی کرفس است
کرسف و کرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند و نیز کرسف صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیدج است

کرسنی بعربی نوعی از حصل ابیض است
کرشکوا الطرالس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز بفارسی خشکرلنیه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنک نامند
کرنج بضم اول اسم فارسی نبات اشق است و گفته اند که بفتح اشق است
کرف بفارسی فار است
کرف اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است
کرفدوس حنا است
کرفس بعربی قطن است
کرفس آجامی کرفس ماء است
کرفس الماء فرقه العین است
کرفس جبلی صخری و ماقدونی فطراسالیون است
کرفسا البربانی کرفس است
کرفس بفارسی کرفس است

کبر کادر دولی اسم شیرازی خرنوب شامی است

کبرکی جڑ اسم هندی اصل الکبر است

کبرکا پات اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند

کبرکی چهال اسم قشور اصل الکبر است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند

کبست کبستو و کبسته بفارسی حنظل است

کبعدیا و کبعیدلون اسبر نانی شاهترج است

کبک معرب چشیچ است و آن اسم حجل است

کبک دری اسم فارسی تیهوج است و تدرج را نیز نامند

کبک کوه و کلنجیر بفارسی دراج است

کبک نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است

کبوتر اسم فارسی حمام است

کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است

کبود بفتح اول و ضم ثانی نزد صاحب تحفه بهندی اسم شفتین بری است

کبودان بضم اول و فتح ثانی اسم بعربی سبابه نیز است

کبود انه بفارسی اسم هیدانج است

کبودر بفارسی توتیا را نامند و نیز بعضی اسم کرمی است که در آب میخورد ماهی را

کبوده اسم فارسی نوعی از خلاف است و نیز بفارسی سیاه بید را نامند گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشک نامند

کبور بهندی اسم کافور است

کبوک گفته اند که خاکشی است که بعربی شکوا و بترکی گفته

و بفارسی سرخاب و بهندی حکوا نامند صاحب تحفه گفته که اسم هندی تخیج است

کبوک بفتح اول و ضم دوم

مشاد ده اسم فارسی است که گیت آن بعربی العرملیح و نیز بفارسی حجاوک نامند و به تخفیف با نیز آمده بمعنی کور

کبی بفتح اول و کسر با موحده و بیا فارسی نیز آمده اسم فارسی قرد سیاه رو است که بهندی لنگور و بندوان نیز نامند

کتناوس یونانی لوبیا است

کبتیا و کبیت اسم حلوا نی است معروف که کبیطه و کبیتیه و ناطف نیز نامند صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

کبتیا الکبینا و کبتیا المنا و کمیتا الکنا اسم سریانی کرمة البیضا است

کبتیا الکبینا و کبتیا حوریا السریانی کرمة البیضا است که بفارسی هزار جشان نامند

کبتیا و برا السریانی کرم است

کبتیا السریانی جبن است

کبتیا حمر السریانی کرم است

کبیچه اسم فارسی سوی است و نیز بفارسی سرشیم نامند

کبیده بضم اول و بفتح ثانی اسم فارسی سویق است که کبت نیز نامند و بهندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان البحار طحلب است

کتل اسم فارسی تفاح است

کتته اسم هندی کلت است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعر برسیاوشان است

کثیر الارجل بسفایج است

کثیر المنفعه خطمی است

کثیر الرؤس صعتر است

کثیر الورق خربنل است

کثیر الاجاز النحل است

کثاه بزرجر حبیر است

کثیر الاضلاع لسان الحمل است

کثاء رطبت بربری جو راقم است

فصل الکاف مع الجیم

کجور بجیم عربی اسم هندی خرما است و بجیم فارسی اسم هندی زرنباد است

کجیم و کجب صعرم است

کجلا اسم هندی اذاراقی است

کجبن اسم هندی لوزه ابیض است

کجری اسم هندی دستنبویه است

کجیان اسم هندی نخوده است

کجوز اسم هندی خراطین است

کجول اسم هندی سلحفاة است

کجیت کن اسم ترکی تحجره است

کجوله اسم فارسی اذاراقی است

کچیج اسم فارسی جبن است

کجی اسم ترکی مغز است

کجه ماهی اسم دیلمی دلفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و سرچه مانند سرمه در چشم کشند

کحل صفهانی و سلیمانی و کحل جلا اشمد است

کحل السودان تشمیزج است

کحل فارسی و کحل کرمانی

کربانی از زروت است
کحلا و کحیلا اسم عربی الواع
ابو خلسا است لسان الثور
و حومن و لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهملة

کدو اسم فارسی قرع است
کدهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهملة

کرباشه و کربالا بهندی خیار شنبر است
کربالس کر بالس وزغه است
کرتر فنائی کبیر است و بعضی حمار را نیز گفته اند
کرسن و کرسو و کرب و کرلیش و کرلشو و کرلشه وزغه است
که بهندی جهپکلی و تکتکی نیز نامند
کرته بلفارسی نباتی است که آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است

کرتم بهندی نوعی از سموم است
کجیل که نوعی از بیش است
کرتنه و کرتنیه بلفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم فارسی اصل است و آن نبات آجامی است
که از آن حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کرثی بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثاء مثلثه و الحاء آن بمره بعربی پوست بالا بیضه است
کرج گفته اند که اسم زنجی حصا است
کرجنو اسم فارسی سلوی است
کرجک اسم ترکی خرخیع است
کرجیل لغت اهل جرجان زعرور است
کرجیاطر مشقوق است و بهندی کاهور نامند
کرداتج معرب کرداناست فارسی است و آن ...
است

کردان مرغی است از کنجشک بزرگتر و با پهای دراز دارد و در طبع مانند عصفور است
کردمانه بلفارسی کرمدانه است
کردیلن نوعی از سالیوس است
کرو و کرار لغت هندی خطمی است
کراتاجریا و کراتاودوا و کراتاقطانا و کراتاقطینانا بسریانی کراث بری است
و آن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامی است
کراث بری کراث کرم است
و نزد بعضی کراث ثوم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا فراسیون است و نزد بعضی کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از
کراث کاثکان است

کراث دناق کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مائده کراث بقل است
و آن نوعی از صغیر کراث بستانی است که آنرا فرط نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر الرأس است از انواع
کراث بستانی کبار در نزد بعضی
کراث جبلی است
کرس بعربی فرسخ است
کرس سلخ الحیه است
کرسان و کرسیان حلب کرم است
کرشفا اسم فارسی کرفس است
کرسف و کرسوف بعربی قطن است که بفارسی پنبه نامند و نیز کرسف صوف دوات را نامند
کرتان اسم ترکی اسفیلاج است

کرسنی بعربی نوعی از حصل احمر است
کرشکو الطرالس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز بفارسی خشکرلیشه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنک نامند
کرع بضم اول اسم فارسی نبات اشق است و گفته اند که لغت اشق است
کرف بفارسی فار است
کرفا اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه است
کرفدوس حناست
کرفس بعربی قطن است
کرفس آجامی کرفس الماء است
کرفس الماء قره بعربی است
کرفس جبلی صخری و ماقدونی فطراسالیون است
کرفسا بسریانی کرفس است
کرفس بفارسی کرفس است

۷۵۰

کرفس دشتی بفارسی کبیکج است

کرک طائریست که آنرا قبیح نامند و نیز بفارسی طائر دجاجه را گویند

کرک بکاف آخر فارسی بفارسی گرگدن را نامند و بکاف عجمی اسم فارسی سلوی است

کرکاس بالفتح و بالضم هردو آمده اسم فارسی دوسر است نزد بعضی اسم بزر شیلم است

کرکاش و کرکیش بلغت اهل مصر اسم بالونه است

کرکامیلوس باصطلاح اهل فلاحت اجاص است

کرکرجراس بلغت سنجابن شل است

کرکر بفارسی صنوبر صغار را که آنرا قمل قریش نامند

کرکر اسم فارسی باقلی است

کرکروین سنگ است و نزد بعضی سنگ الملک

کرکر بوعاقر قرحا است

کرکرنا بیونانی خندقوقی است

کرکس اسم فارسی النسر است و نزد بعضی رخمه است که بهندی گدنامند

کرکم بعربی زعفران است و نیز نوعی از عروق صفر را نامند و نزد بعضی ماميران است

کرکرا بسریانی زعفران است

کرکما طائریست که بعربی صعوه نامند

کرکمان اسم فارسی خندقوقی است

کرکند اسم فارسی سنگی است شبیه یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است

کرکوا اسم شیرازی بطیخ فج است که آنرا مبخوزه نامند قثا

کرکیرا بسریانی حجر جیر است

کرکیس معرب کرکیش است و آن نوعی از بالونج است

کرکم اسم فارسی گیاهی است که بکنار آبها میروید

کرکم اسم فارسی کرب است

کرکم اسم فارسی زرد است

کرم ابریشم و کرم بادام اسم فارسی دود ابریشم است

کرمانی بسریانی شقاقی است

کرم الوت بفارسی میسون و گفته اند که نوعی از زبد البحر است

کرم درخت کاج اسم فارسی دود شجر الصنوبر است

کرم دشتی فاشرا است

کرم سبند انه ماهو دانه است

کرم زمین خراطین است

کرم سرخ بفارسی دود قرمز است

کرم شب تاب بفارسی حباحب است که بهندی بهک جگنی نامند

کرمک بفارسی اشنان است

کرمه بیضا و کرمه شالکه فاشرا است

کرمه سودا فاشرسین است

کرمیتون بیونانی کمون است

کرنب دوائی است که آنرا قاتل الکلب نامند

کرنب نبطی کرنب بستانی است

کرنب الماء نیلوفر است

کرنباد برا کرنب بری است

کرنباذیا بسریانی بلوط است

کریم جیمبرنج است و آن لسبیه است

کرنج اسم فارسی شونیز است و نیز بفارسی سیاه دانه نامند

کرنج و کرنجو و کرنجوا و کرنجوه اسم هندی اکنکت است که بفارسی خایة ابلیس نامند و گفته اند که کرنج وج است

کرنجونه فلنجونه است

کرنجا بسریانی کرنب است

کرند اسم هندی سنباذج است

کرند سفن و کرند و کرنده اسم هندی بیخ دار فلفل است

کرنکانی اسم فارسی نوعی از عنب است

کرنه بهندی اسم نوع اترج است

کرنه اشترخار است و نیز اسم قراست

کردوا اسم فارسی نوعی از نسج عنکبوت است

کرد بهندی گنگروبهن است

کرد بسریانی حدید است

کرد ارا و کردالا و کرداله اسم هندی خیار شنبر است

کروا کو اسم هندی تلخ است

کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است و گفته اند که اسم عنکبوت است

کرور بسریانی خند لولو است

کروساهین بیونانی بابونج است

کروش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند

کرومفرودن بربری بلوحیا است

کرونطرفا قصب السکر و قانید است

کروسفوا بیونانی سنجاله دیب فضه است

کرومی مسو اسم هندی عدس مر است

کرویه بفارسی کرویا است

کره تری بفارسی زبد است و نیز بفارسی مسکه و بهندی مکهن نامند

کروتن بفارسی عنکبوت است

کبهی اسم هندی بادنجان

بادنجان بری است
کرپورابلوج بهندی اسم کندس است
کرباس برومی لحم است
کردیادون برومی غبار رحی است
کریرقثای کبیر است که بفارسی خیار بزرگ نامند
کرکیا السریانی پوست فستق است
کرکیاب اسم فارسی فروج است
کریز بعربی اقط است که بفارسی پینو نامند
کریلیج بسریانی خیری است
کریون برومی قنطوریون است و گفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کزموج است و آن نوعی از ابریشم است
کزنا بفارسی نوعی از ریباس است

کزبرة الثعلب اسم آخر شنبلید است
کزر اسم فارسی جزر است
کزموشان بلغت کرمان حجم بجیم است
کزنا کزبره است
کزبرة البئر سیاوشان است
کزبرة البریه کشنیز نوعی بری کزبره است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام شاهترج است
کزبه بفارسی عصاره بادیان است و نزد بعضی مخصوص العصاره روغن بادام تلخ
کزره بفارسی نباتی است خوشبو که نیز بفارسی سبزیشر نامند
کزطرخون عجا فرفرجا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائری است که ازالغر نامند
کزنارج و کزنارق و کرمازک و کرمازج حب الاثل

است که بفارسی عنابیست از ثمر درخت کز باشد
کزنه بفارسی بزر انجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزدک بفارسی نوع از خنافس است

فصل الکاف مع الزاء الفارسیه

کژ بفارسی لغت کژ است و معرب آن قز و آن نوعی از ابریشم است
کژ بضم و فتح هر دو آمده بفارسی بنج درخت است
کژانه بفارسی دود ابریشم است
کژا بفارسی جوصله طیور را نامند
کژزخون و کژطرخون کژدم بفارسی علی فرفرجاست و نیز

کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جرار عقرب جراره است
کژدم دریا عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است و نفت و محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی رزیناد است
کژه اسم فارسی کهابه است

فصل الکاف مع السین المهمله

کساسی بقبطی حرف است
کسیح معرب کسبه است و آن ثقل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند
کسیر بفارسی و یونانی زرفت است گفته اند که زرفت یابس است
کسبره کزبره است
کسبرة البئر سیاوشان است
کسترج اسم فارسی لوبر است
کسبر بسریانی سوسن ابیض هندی است
کستج بقبطی مانیه است

کستل اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشک است و نیز نوعی از زنبد البحر را بهند که بسیار ضخیم است
کسته بقبطی یمانیه است که بهندی جولائی نامند گفته اند که اذان الفار است
کستیلا بهندی بزر قطونا است
کسد و کسط قسط است
کسغوطاما ارطا السریانی بخور مریم است
کسفاغنک است
کسفارسقا و کسفارسغا بیونانی بادزهر است
کسفره کزبره است
کسفرة البئر سیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض هندی است و گفته اند که سوسن بری را نامند
کسک اسم فارسی قلیه است که از لحم سازند و نیز بفارسی

اسم طائریست که آنرا [illegible] نامند

کسکو بالسریانی عصفر است

کسکو بفارسی کسکونه مینامند

کسکونه بفارسی عصفر و قرطم را نامند

کسکیه بهندی اراک است

کسکلین بسریانی حنظل است

کسم بهندی عصفر است

کسمونی بسریانی عجم الزبیب است

کسن بفارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز نامند

کسن بهندی بفارسی فرامی است

کسناه کرسنه است

کسناج بفارسی هندبا است

کسناک لبلاب است

کسینه کسینا اسم هندی عصفر است و گویند

کسینا بمعنی قنب است

کسنه بفارسی کرسنه است

کسنی مخفف کاسنی است و آن هندبا است

کسنی بفارسی حلتیت است

کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است

کسو و کسوی یونانی و سریانی عصفر است

کسو بهندی حب النیل است

کسو بالسریانی عصفر است و قرطم بعربی آنرا گفته اند

کسوس یونانی صمغی از سوس است که آنرا ایرسا نامند

کسوش خشخاش بری است

کسوداطیس یونانی حجر قبطی است

کسوکو فاسموسیون و کسولیغنا مرو سریانی دارچینی است

کسوماونا و علیا بسریانی عجم الزبیب است

کسویاس خروع است

کسید اسلیخه سودا است

کسیطر برصاص قلعی است که آنرا کسیتوس نامند

کسیقون دلبوث است

کسیوالس رومی حشیشة الزجاج است

کسیس اسم هندی زاج سیاه است

کسیه ابن العرس است

فصل الکاف مع الشین المعجمه

کشاخل اسم فارسی اجی است که بهندی ابرنامند و نیز بفارسی کشاخل شاکول نامند

کشت بفارسی معرب کشط است

کشتک اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است

کشتو کشنو بفارسی انگوری است که از غوره کی برآمده سجد حلاوت نامند سپید باشد

کشتوک کشف اسم فارسی سلحفاة است

کشته اسم فارسی فواکه مخففه است و تمر هندی را نیز نامند

کشح بعربی ودع است

کشت کشنظ قسط است

کشتر کبری اسم عنبر نالیس است

کشتری معرب کچری بهندی است و آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر آنرا با برنج مخلوط کرده بپزند بهندی و در قرابادین فکر نموده

کشته بسطوخودوس است

کشف بضم اول بفارسی زنبق است و بفتح اول و ثانی اسم فارسی سلحفاة است

کشک و کشکر اسم فارسی طائری است که بعربی عقعق نامند

کشک بفتح اول و سکون ثانی اقط است

کشکاب کشکبا بفارسی کشک جو است و نیز بفارسی آش جو را نامند گفته اند

کشکیا آش جو است

کشک الشعیر شیرهٔ جو است و نیز جو مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند و آب رقیق مطبوخ آنرا بزبان المیدان که جرم آن در آن داخل نبود ماء الشعیر گویند

کشکک بفارسی آش هلیم را نامند و نیز طعامی که از نقول و حبوب ترتیب دهند با گوشت و یا بی گوشت

کشکین اسم فارسی خبز شعیر است و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم و باقلا و نخود مجموعه را نیز نامند

کشکینه کشکین است

کشم بعربی فهد است

کشمش کاولیان بفارسی دلق است

کشنی بسریانی و رومی کشنک کشنیز بفارسی کزبره است

کشنه بفارسی اسم کشنیج است و نیز سعتر را نامند

کشنیج اسم فارسی کشنیز است

کشنیز اسم فارسی کزبره است

کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است

کشنیج دشتی نوعی از صعتر [illegible]

ست و نزد اکثر اطبا نوعی
از شاہترج ست و نزد بعضی
نخلقشیه را نامند و نواعلوبن(؟) سجام حوم
و نزد گروہی آن کزبرہ بری ست
کسنواسم فارسی سلحفاة ست
کشوث و می فسنتین است
کشنیه اسم عربی شحم ضب ست
کشیعا اسم عربی خبازی کہ
بفارسی پنیرک نامند
کشیون کشوثا یونانی و سریانی
کشوث ست

فصل الکاف مع الضاد المعجمه

کسطغنون بادنجان بری
کہ بہندی کتائی بھتکٹیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمه

کظیظ رخام ست

فصل الکاف مع العین المهمله

کعب غزال حلوای معروف ست
و نزد بعضی اطبا فانیذ ست
کعدیه بعربی بیت عنکبوت ست
کعک خبز الطابون ست
کعسم بعربی حمار الوحش ست

کعسوم حمار اہلی ست
کعیت بعربی بلبل ست و نزد
بعضی ہزار دستان ست

فصل الکاف مع الغین المعجمه

کغاله بفارسی قرطم ست

فصل الکاف مع الفاء

کف کفک و کفچه اسم فارسی زبد ست
کف آبگینه و کف شیشه بفارسی
مسحوقونیا ست کہ بعربی
زبد القواریر نامند
کفا و کفری غلاف طلع نخل ست
کفتار اسم فارسی ضبع ست
کفتر اسم فارسی و ترکی حمام ست
کفچه اسم فارسی نوعی از حیه
ست کہ سر آن شبیه بمغرفه
ست
کف دریا بفارسی زبد البحر ست
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا
ست
کفر الیہود قفر الیہود ست
کفر البر یابانی خنا ست
کف سفید بفارسی تلیج ست

کفشر بفارسی شنکار ست
نزد کف الارنب و کف الذئب
حیقطیا نا ست
کف الاسد کف الذئب بعربی
عرطنیثا ست
کف اجذم و کف جذماء نیز و
کف الجذماء بنجنکشت ست
و گفته اند کہ اصول سنبل
نامند و نزد بعضی کرمه بیضا
ست بعضی گویند خصی الکلب
ست
کف الدابه گویند کہ خرنیل ست
کف السبع نباتی ست کہ
آنرا کبیکج نامند
کف عائشه اصابع صفر
ست گفته اند کہ جرجیر ست
کف العقاب ظفر النسر ست
و آن نباتی ست کہ بسریانی
فاطاسقی نامند
کف الکلب اشقان ست
کف مریم کف عائشه ست
کہ بہندی بیتاجوری نامند
کف النسر اسم نباتی ست کہ

بیونانی اسقولوقندریون
نامند و سید میر محمد مومن گفته
کہ خرنیل ست
کف مس بفارسی برة النحاس ست
کفنا قس دفلی ست
کفنج سمکة الصیدا را نامند
کفوقار الصیعوس سرو ست

فصل الکاف مع الکاف

کک بفتح اول بفارسی
مخفف کاک ست و معرب
الکعک و بضم اول نوعی از حیه ست
ککج اسم فارسی جرجیر ست
ککجه بفارسی حب القطن ست
ککربان اسم ہندی دجاج ست
ککر نوع نباتیست کہ بفارسی
تنباکو نامند
ککرابہندی بفارسی حج و بس
ست
ککراکابیته بہندی خی والریک
ست
ککرنیله صاحب تحفه گفته کہ
آن نیلوفر ست

ککڑی بفتح اول و ہندی
قثا ست و ضم اول دجاج
بفارسی ماکیان نامند
ککر یکالہو اسم ہندی دم الدجاج
ست کہ بفارسی خون ماکیان نامند
ککر یکا شبه اسم ہندی زرق
الدجاج ست
ککرونده و ککروکس اسم فارسی
جرجیر ست
ککسل زعفران ست مقل را
نیز گفته اند
کلکلک ترکی قنبج ست
کلکیک اردوی ترکی صعتر ست
کگن دہول ہندی قطر ست
و گفته اند کہ کماه ست اول
اصح ست
ککورا ہندی نباتیست کہ
بیخ آنرا کنول نامند
ککو اسم نکابن لبلاب کبیر ست

فصل الکاف مع اللام

کلاو کلاو و کلاود و کلاوه
اسم فارسی ضفدع ست

گلاب بار الورد است
گلاجنگ بلغت اهل تنکابن اسم ودع است
گلاژد و گلارزد اسم فارسی عقعق است
گلاش اسم فارسی عنکبوت است
گلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت است و آن نوعی از نسیج عنکبوت است
گلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی کاگ و کوا نامند
گلاغ نبشه و گلاغ سفید بفارسی غراب البقع است
گلاغ سیاه غراب اسود است
گل آفتاب پرست اسم فارسی آذریون است
گل بنجاران طین الاحمر است
گلاکلا بلغت دیلمی اسم الوف کبر است
گلافی اسم عربی انگور سفید است که در آن سبزی باشد
گلاک موش خار و صحرا است
گلاد زمین و گلاه باران

بفارسی قنطر است
گلاهو اسم فارسی نوعی از ظبی است
گلب الکلب سگ لوایه است
گلبه بلغت زند درخت خار دار است
گلبا بلغت زند کلب است
گلبانو و گلبنو اسم فارسی درختیست که بفارسی جلبا نامند
گلت و گلهتی اسم حب هندی است که آنرا کاسر الحجر نامند و آن حب القلت است
گلتا بسریانی سبستان است
گلیچه بفارسی نان جوز دگندم را نامند
گلجزد اسم هندی خبازی است
گل جنگ اسم فارسی سلان است و نیز بفارسی خرچنگ نامند
گلجید و نون الصغیر بمیران است
گلجید و نون الکبیر صنف کبیر عروق الصفر است

گل حنا اسم فارسی فاغیه است
گل خوش لطو سفینج است
گل حوری طین الماکول است
گل رعنا ورد الحماق است
گلزی بسریانی کلز است
گل سرخ ورد احمر است
گل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است
گلسا دلاوبج بسریانی لوزه است که خاموش بکرده باشد
گلسا نا بیونانی شقائق النعمان است
گلس اسم عربی لوزه است
گل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است
گل عاشقان بلغت خراسانی زرین درخت است و بلغت تبریزی حاجم است
گلفاطلس و گلفشلس تو بال النحاس است
گل قوانیس بیونانی خبث الحدید است

گلقوس بیونانی نحاس است
گل قدلیس رومی روسنجیح است
گل ترنقل اسم فارسی زهره است
گل کافته بلغت اصفهانی احرلیص است
گل گندم اسم فارسی جوز جندم است
گلکلاچ معجون هندی است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت
گلکنگ اسم فارسی بقلة و نزد بعضی بقلة الحمقا را نامند
گلگونه بفارسی اسم رنگ سرخی است که از رنگ لک خام العمل می آورند و در رنگ خام مذکور شد که مستعمل نقاشان و زنان است در رنگ گونه و آنرا بهندی گلال نامند
گلک تنم اسم فارسی حور است و نیز بفارسی کرک نامند
گلک اسم فارسی قصب است

گلک اسم فارسی لطیخ فج است
گل جبر اسم فارسی طین است
گلما بفتح اول سکون ثانی بلغت زند کرم است که بحوب نشیند
گلکم اسم فارسی کرنب است
گلکم رومی قنبیط است
گلمطلیس بیونانی کاشم است
گلماک بفارسی نوعی از کرنب است
گلموح رسن است
گلنا گفته اند که اسم فارسی دفلی است
گلنار اسم فارسی جلنار است
گلنگ بلغت اهل بعضی جزایر عمان اسم صندل احمر است
و بهندی نوعی از لیمو است که بشیرازی لیمو خارکی نامند
گلنجار و گلنجک اسم فارسی سرطان است
گلنجری اسم فارسی سرطان است
گلنجری بفارسی نوعی از خشب است که در بلاد هند می شود و رنگ آن اسود مایل

مائل بحمرت است و بسیار شیرین لطیف است
کلبحن اسم هندی حب القلت است
کلند و کلندا اسم هندی للبلیخ زرقی است
کلنک اسم فارسی بزر لقطه است
کلنگ اسم فارسی بزر رجلة
کلنک اسم فارسی نوعی از دیک است
کلو اسم فارسی نوعی از خبز است که نیز بفارسی نان شیرمال نامند
کلو بهندی بقله باردة است و آن نوعی از لبلاب است
کلی لغت هندی است که بفارسی غنچه نامند
کلیا اسم رومی شکنبه است و بسریانی وردمشتن است
کلوا اسم فارسی ضفدع است
کلوخ امرود بفارسی کمثری است
کلوط معرب کهلوط هندی است و آن باقلای هندی است
کلونجی بهندی شونیز است

بفارسی سیاه دانه بهند کلوی بهندی بقله است و آن نوعی از لبلاب است
کلیا اسم فارسی قلی است
کلیانی و کلیا ایس لغت یونانی است که بفارسی بارزد نامند و نزد صاحب اختیارات کلیانی اشق است که بفارسی بلی [illegible]
کلبحن اسم هندی خولنجان است
کلیز اسم فارسی زنبور است
کلیزوان اسم فارسی بیت زنبور است
کلیس لغت مازندران حرکای است
کلیس اسم فارسی ذرالورد است و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرون یونانی خردل بستانی است
کلیل الملکانی بسریانی اکلیل الملک است
کلینداو کلینکرا بهندی مرزنجوش زرقی است
کلیواز و کلیواج اسم فارسی حداة است و بفارسی غلیواج

نیز نامند
کلیکان کشنیج است
کلیکرون جرجیر است
کلیم شواذ ز بوست

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجرة القتاد است
کماابساسه است
کمالادون و کمالیه و کمالیون بهندی یونانی و بر ومی مازریون است
کماحه بعربی و عارطلع نخل است و بمعنی خلاف خوشه گفته نیز آمده
کماة بضم اول بفارسی اسم نباتی است که صمغ آن ملفیت است و بسریانی اسم بادآورد است
کمته بفتح اول بهندی سلعفات است
کمحاین اسم هندی نوعی از حبش است
کمارد اسم هندی انوسیالی است

کمه بلغت متعلم اسم جراد است
کم کمکام لغت عربیست و لبغدادی بنطی گفته علک درخت ضرو است و بعضی درخت صنو گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلوفر هندی است
کمون اخضر کمون شامی است و نزد صاحب تحفه کمون بنطی کمون ارمنی و کمون رومی کروبا است
کمون اسود کمون کرمانی است
کمون اصفر کمون فارسی است
کمون حبشی کمون اسود بری است که تخم آن شبیه است در سیاهی بشونیز
کمون حلوا انیسون است
کمون شامی کمون اخضر است
کمون فارسی کمون اصفر است که اهل شیراز زیره سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود است

که بفارسی زیره سیاه نامند
کمون نبطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول و سکون ثانی بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی تخم انجره است
کموبی اسم هندی عنب الثعلب است
کمه بضم اول و فتح ثانی مخفف کماة فارسی است
کمهل اسم عربی قطن است مادامیکه در حب باشد
کمیت بعربی اسم خمر است که در سیاهی و سرخی باشد و اسب این رنگ را نیز مینامند
کمیز اسم فارسی بول است
کمیش اسم ترکی فضه است
کمیله اسم هندی هیل است

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سمک است
کناد اسم فارسی دیشان است

کنا در لغت عربی حمار غلیظ است
کنار اسم سدر است که بهندی بیر نامند
کنار تر اسم فارسی نبق رطب
کنار خشک اسم فارسی نبق یابس است
کناری بالضم اول اسم سریانی نبق است
کنار اسم فارسی شمرانج است
کنانج بالضم اول اسم فارسی ابریشم است
کنالا بالضم اول و فتح ثانی اسم هندی سکبینج است
کنب اسم فارسی ورق الخیال است که بفارسی نیز بنگ نامند
کنب اسم فارسی نوع از قنا است
کنبار بعربی حبل لیف نارجیل را نامند
کنت اسم فارسی ذباب عسل است
کنهن بکسر اول و سکون ثانی و فتح بای موحده و

کنکین یا ولوان اسم فارسی حبة الخضرا است
کنبیره اسم فارسی نوعی از حنا است
کنتو اسم فارسی حب الخروع است
کنج اسم هندی علیق الدبک است ونیز بفارسی هینگجی نامند
کنجار و کنجاله اسم فارسی سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک و کنجده اسم فارسی صفهانی انزروت است و نیز کنجدک و کنجاده اسم فارسی بادزهر است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجر زد و کنکر زد و کنگری اسم فارسی صمغ نوعی از حرشف است
کنجر سره و کنجر لیس سریانی کنکرزد است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجک اسم فارسی شجرة البق

است
کنجبین اسم هندی طایر بحری است که آنرا کرکی نامند
کنجبین کلتا بهندی مرارة الکرکی است
کنجورس بیونانی جاورس است
کنجوریا بیونانی هندبای بری است
کنج اسم فارسی اقط است
کند اسم هندی قصب السکر است
کندار اسم عربی سمکی است که آنرا استام نامند
کندر بعربی نوعی از علک است که نیز بعربی لبان و بفارسی کندرو نامند
کندر رومی علک رومی است که مصطکی نامند
کندرس و کندروس خندروس است
کندس الدرار عود العطاس است
کندم اسم فارسی بر است

کندم مکه اسم دیلمی خندروس و در صفهانی ذرة مکه نامند
کندنا اسم فارسی کرات است
کندروم اسم هندی کندروس است
کندهت اسم هندی کبریت است و کندهک و کندمک نیز نامند
کنده اسم هندی نشکر است
کندهیل اسم هندی تفاح اذخر است
کند اسم هندی صمغ است
کندا بهندی بصل الفار است
کندک و کندرو اسم فارسی لبان است
کندرکا چورا اسم هندی دقاق کندر است
کنست کنستو و کنستوک اسم فارسی اشنان است
کنستو و کنشنو اسم فارسی حصرم است
کنفنی اسم سریانی حنظیا است

کنغد نوعی از سمک است
کنک بالضم اول اسم فارسی خوشه خرما است و بفتح اول جوز ماثل است
کنکالی اسم هندی اسفاناخ است
کنگر اسم فارسی بوم است
کنگر تر اسم فارسی حرشف رطب است
کنگرخر اسم فارسی بادآورد است
کنکنی اسم هندی مشط الغول است
کنگونی بهندی نوع صغیر جاورس را نامند
کنگولی بهندی قطاة است
کنتو اسم فارسی ورق الخیال است
کنوجیه اسم فارسی بزر المرو است و بهندی نیز همین مشهور است
کنودان و کنودانه شهدانه است
کنیر اسم هندی دفلی است که بفارسی خرزهره و آن معرب خرزهرج است
کنبهار کوکر بالضم کاف عجمی

کنجی اسم هندی نوعی غراب است که بعربی عقعق نامند
کهنبهی اسم هندی کماه است
کنبیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوار کی اسم هندی صمغ دهاک که شیمونیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ است
کنول کا بیج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ است
کنول گا بهول اسم هندی دیرد نیلوفر سرخ رنگ است و ثمر آنرا کنول گته نامند
کنول کی جر هندی بیخ نیلوفر است

فصل الکاف مع الواو

کو اسم فارسی قمل الطعام است
کوار گراث است
کواعی بسریانی عنکبوت است
کوا الف باد آورد است که الف معنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی اذخر است
کوبل نوعی از نابو سرخ است

کوبل گلوی هندی نیلوفر است
کوجل اسم هندی برگ لوز انجار ثمره است
کوبنه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل است
کوج اسم فارسی مطلق صمغ است که بهندی گوند نامند
کوخلیا بسریانی کرب است
کوداب کوشاب بفارسی رب عنب است که نیز بفارسی دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانی بفارسی خرنوب شامی است
کور بفتحتین بفارسی کرب است
کوز گندم جوز جندم است
کوزر و کوزره و کوزک اسم فارسی ثمر خرنوب شامی است
کوز فارسی نقل الیهود است
کوزک بفتح اول و سکون ثانی و فتح را مهمله و کاف فارسی ثمر کبر است
کوز کیاه اسم فارسی نبات الکبر

است و اذخر را نیز نامند
کوز انجل اسم عربی خانه مگس عسل است
کوری بهندی اسم ودع است
کوز اسم فارسی عود احمر است
کوز نیرنا بلغت زند اسم گزبره است
کوزد و کوزده بلغت فارسی انزروت است
کوززه اسم فارسی خرنوب شامی است
کوت اسم فارسی حنظل است که بهندی اندراین نامند
کوسک بفتح اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله اسم فارسی جرجیر است و باقلا را نیز گفته اند
کوشاب اسم فارسی خنبیانا است
کوشتة بفارسی قسط است
کوشنه بفارسی نوعی از کماة است
کوشاهی اسم فارسی

شیح است
کوف اسم فارسی بوم است
کورون سعد است
کوفلن نزد صاحب تحفه بروی اشمد است
کوک اسم فارسی جنبش است
کوکافیلوس بسریانی اجاص است و اصح آنست که کوکامیلوس بمعنی مذکور است
کوکب بعربی نبات طولانی نامند و طلق را نیز نامند
کوکیا ارغا و کوکبا ارغا نا بسریانی طلق است
کوکب شاموس طین شاموس است
و شاموس اسم جزیره ایست از جزایر قدس و دیسقوریدوس گفته که نوعی از طین شاموس است باصفایح و بیونانی سطرا نامند یعنی کوکب
کوکب قیمولیا طین قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره ایست و گفته اند که آن سنگی است که از

زمین شوره زار بهم میرسد و در شب روشنی دهد و آنرا کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا است
کوکج بهندی نوعی تمر است
کوکرا اسم هندی دیک است
کوکری اسم دجاج است
کوکرچین اسم ترکی حمام است که بفارسی کبوتر نامند
کوگرد اسم فارسی کبریت است
کوکر مرد حی العالم است
کوکرونده گفته اند که اسم هندی کمافیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است که بفارسی روباه و بهندی لومری نیز نامند
کوگل اسم هندی مقل است
کوکله بفارسی هدهد است و بفارسی و بفارسی مرغ سلیمانی نیز نامند و در هند ورای هدهد است سبز رنگ مثل قمری و بسیار خوش آواز

میباشد

کوکن و کوکنک و کوکوا و کوکره کوک نوع صغیر بوم است که بفارسی جغد نامند

کوکنار اسم فارسی خشخاش است

کوک حسن است

کول بفارسی نوعی از نیلوفر است

کولان بعربی نوع نر است

کوکم فلفل است

کولو و کولومی بهندی کتان است

کوله اسم فارسی قنفد است

کولر اسم فارسی انجدان است

کوم نیز اسم فارسی انجدان است

کومی اسم سریانی باقلا است

کوم بلغت زند اسم کمثری است که بفارسی امرود نامند

کومیون بیونانی کمون است

که بفارسی زیره نامند

کوموش بترکی فضه است

کون اسم فارسی قثا است

کونج اسم فارسی شونیز است

کونچه اسم هندی مرغی است که بفارسی کلنک نامند

کونچه اسم هندی کیکیج است

و آن نوعی از کرفس بری است

کونده اسم فارسی لطبیخ خام است

کواد و دی اسم هندی شب اللیل است

کوهتان نباتی است که نغلی کهتان خوانند

کوهنج اسم فارسی عرعر است

و بهندی درخت عوسج است

کوهنی و کوهنج بفارسی زعرور است

خیلی است

کوینج و کوینز اسم فارسی زعرور احمر لبنانی است

و نزد بعضی کوینز برای فارسی بمعنی مطلق زعرور است

کویل اسم فارسی زیرباج است

فصل الکاف مع الهاء

کهاری لون اسم فارسی ملح العجین است

کهیار یا تو تیای مصری است

کهنی اسم هندی ترا است

کهتا انار اسم هندی رمان حامض است

کهجور اسم هندی خرما است

کهجور کارس اسم هندی جمار النخل است

کهجور کا کابها اسم هندی جمار النخل است که بفارسی پنیر خرما و بعربی کرو خوانند

کهجور کا پهول اسم هندی طلع النخل است

کهجور کی کٹهلی اسم هندی نواة البسر است

کهر اسم هندی حافر است

کهرنی نوعی درخت ثمر است که شیرین باز و حبت میباشد

کهرپن نوعی از بادنجان بری است

کهلی اسم هندی کسب است که بفارسی کنجاره نامند

کهج و کهنجن اسم هندی صعوه است

کهتکالی لسفایج است گفته اند دوائی دیگر است شبیه به لسفایج

کهیه اسم فارسی تبن است که نیز بفارسی کاه نامند

کهبانا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا است

کهیرک و کهیک و کهکم اسم فارسی و عربی بادنجان است

کهتا بهندی نفتی ترش است

کهجور بهندی اسم ترس است

کهدل اسم عربی عنکبوت است

کهره اسم فارسی جدایست

کهرک و کهزل اسم فارسی جرجیر است

کهنگو اسم فارسی و هندی بوم است

کهنا یا السریانی عود الصلیب است

کهوه اسم فارسی قهوه است

کهیر و کهیس اسم فارسی زعرور است

کهیلا و کهیلا اسم هندی سلحفاة است

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة

کی بلغت مصر جو صل است

کیا السریانی قیلجوش است

کیاه جو السریانی باداورد است و گفته اند که شکاعی است

کیاد اقتی السریانی شجرة الغار است

کیاروس نوعی از حرشف است

کیا سطرانا بالسریانی فقاح الرمان است که منعقد نشده باشد

کیانا بفارسی عناصر اربعه است

کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است

کیاد جالینوس اسقولوقندریون است

کیبا بلغت زند فضه است

کیتکی نوعی از کاذی است

کیته اسم هندی حب الفقد است

کیتو فیلا بیونانی جمع البلاط است و بمعنی بلاط نیز آمده است

کیجلی اسم هندی سلخة الحیة است
کیجور بیونانی هندبای بری است
کیخرس اسم رومی جاورس است
کیذج معرب کاذی است
کیرلیع بسریانی خیری است
کیسر اسم هندی زعفران است
کیسرکونه وکیسو اسم فارسی جعد است
کیسو ناظر بفارسی کشاره است
کیطم ملح نبطی است
کیفادفیر وبسریانی حجری که بیونانی غاغاطی نامند
کیفاسصریا اسم سریانی سنگی است که بفارسی [illegible]
کیفانورا اسم سریانی [illegible] است
کیابیودیا اسم سریانی [illegible] است

کیفری حصا وکیفافیرو بیونانی وبسریانی حبین است که بفارسی سنگ گچ نامند
کیک اسم فارسی برغوث است
کیکه بیضه است
کیکر بهندی قرظ است و نزد اهل فارس رسغیلان است
کیکرا بهندی سرطان نهری است
کیکواشه وکیکواش اسم فارسی حشیشة البراغیث است وصاحب تحفه گفته اسم طبری قسمی از دوقس است
کیکیر بفارسی معرب آن حجر حیه است
کیکش حجر حیه است
کیل وکیلو ودران لیلک اسم فارسی زعرور است
کیلا وکیله بهندی موز است
کیلاذونیا وکیلوذونون وکیلاذونیا بیونانی بیزران است
کیلارو سرخس است

کیلکان نوعی از کراث است
کیماک اسم فارسی بدشیر تازه دوشیده است که بترکی قیماق وبفارسی سرشیر چرب وبهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که بفارسی ساغری نامند
کیمرس درده است
کیموس گفته اند که ذرة است که جاورس نامند وبهندی جاور ونواب علوی‌خان مرحوم نوشته است که محتمل اصل آن کیخرس باشد که تصحیف نموده اند که برومی جاورس وگفته اند که اصل آن کیمرس است
کیمعج اسم یونانی سولیق است
کیجوا اسم هندی اخراطین است
کیجلی اسم هندی سلخ الحیة است
کینکره اسم هندی سرطان است
کیو گفته اند اسم فارسی حسک است
کیوان بهندی ارزیز است

کیوز الهندی کاذی است
کیوه گفته اند که اسم فارسی خس است
کیهون اسم هندی حنطه است
کیهونی بهندی حب المحلب است
کیه اسم فارسی علیق است
کیا وکیه بسریانی مصطکی است

باب اللام

فصل اللام مع الالف

لاجوردیه صامر لونیا است
لازورد ولاجورد است
لار دلیطوطاون طرطنیا است
لاسورس بیونانی بابونه است
لاختورس [illegible] بیونانی وبسریانی ارنب بری است
لاغنوروس بلاسبوس ارنب بحری است
لاک اشت اسم فارسی سلحفاة است

لال اسم فارسی لک است
لاله خطائی اسم فارسی حماحم است

فصل اللام مع الباء الموحده

لباب البر ولباب الحنطه ولباب القوم لباب القمح نشاسته است
لباب القرطم مغز دانه کافشه است
لبان معرب از لبانو بیونانی وآن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است
لبان خردل بری است
لب قا [illegible] بلغت [illegible] جیلی لک ترکیب
لبنی القبح بیونانی [illegible] است
لبنی میعه سائله است
لبلاب دن لبردن شیطرج

فصل اللام مع الجیم

لجلال بلغت [illegible] زیبق
پاک صاف است

فصل اللام مع

الحاء المهمله

لحا الکبر اول پوست بیخ نباتست در شبهای تاریک

لحام الذهب صناعی او تکارست و معدنی آن در بورق مذکور شد

لحام الصناعه از اقسام تنکارست

لحام الغول العجم اول شعر الغول است

لحیة الحمار بر سیاوشان است

لحیاهی دیناقوس است و گویند حرشف است

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخیس الاکلیله خزامی است

فصل اللام مع الذال المعجمة

لذاق الذهب شامل لحام الذهب و اشق است

لذاق الرخام و لذاق الحجر صمغ البلوط است

فصل اللام مع السین المهمله

لسوعوریون بلغت عبرانی ترفه است

لسوا بهندی سپستان است

لسمال بلغت دیلمی سلوا است

لسلیعه بلغت مغربی از تیموذ است

لسرلیقین لبلاب است

لسان البحر سپستان است

فصل اللام مع الصاد المهمله

لصف کبر است بلغت مغربی

اسم حرشف است

فصل اللام مع العین المهمله

لعبه بیروج الصنم است

لعبه بربری مسلنجه است

لعیب شقایق النعمان است

لعل مصری قنقهن است که قنقهن نیز نامند

فصل اللام مع الفاء

لف الکرم ینبوطی است که از تاک ببرد و بلغت سلخم است

لفاح بیروج الصنم است

لفرنبش حاست

فصل اللام مع القاف

لقاح شتر شیر دار است

لقطیس صمغ صنوبر است

لقلق لکلک است

فصل اللام مع المیم

لماعب ثعلب است

لم کم بلغت مغربی قطف بحری است

لمینون قنطوریون صغیر است

فصل اللام مع الهمزه

لنج النج است

فصل اللام مع الواو

لوز الرجان مغز الکرسوادان و

لوز الارجان بلغت مغربی

لوز البر بربرست

لوبیای هندی قسم خیر قشع است و در عراق و مادم بنهلد

لوقاس بیونانی نوعی از سروست

لوف الحیه لوف الکبیر است

لوف الجعد لوف صغیر است

لوقیون گیاه حضض و لقان فیلزهره نامند

لوفاین یونانی شکوفه خاتم است

لوطوس میس است

لوفا بعبرانی حی العالم است

لعضی قنطوریون صغیر است

لوبعر بیونانی حند قوقای بری بعبرانی کشنین است

لوفرس حجر قبطی است

لوبارون شیطرج است

لوطوس اغرویس یونانی حند قوقای بستانی است

لوقو اجعفر یحیی است

لوقا قیس قالنجقین است

لونگ اسم هندی قرنفل است

لوبی ولوها بهندی آهن است

لون بهندی نمک است

فصل اللام مع الهاء

لهو اسم هندی انون است

فصل اللام مع الیاء

لیمونیون یونانی حماض بزرگ برگ است

لیفوخرسلو خزست

لیفنس قرن بیونانی حلب است

لینس بلغت نبطی تخم کتان است

لیعیس فیقون کاکم است

لیا لوبیاست

لیندخوردس لیناروس مرد اسنج است

لینوسطس لبلاب کبیر مسمی بحبل المساکین است

لینوسن یونانی نرگس است

لیا لوکندرست

لیفیج نیلج است و نزد بعضی نوعی از قلیمیای نقش است

لیار بلغت دیلمی است اسم آبار لیعن است

لیطه سنجوری است که در بسیاری قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

مارالقراطن مالی قراطن است

ام نزد بعضی اسم قندلیقون است

ماوان نوعی از حجر است

ماالقطر البت که از کوزه سفالی ترشح کند

ما الزجاج مسحوق توتیاست

ماذریاذریون است

ماالعفص ایارج اساکفه است

مارس ومارثون اسم راز یانه بری

وبستانی است

مارقیون بیونانی مقل است

مارسه اطریقون است

ماسیه الراس جذر الیقون است

مامیرانی بهندی ثمره الطرفا است

مانی اسم هندی طین است

ماهو ابلی بهندی عفص است

مازیان اسم فارسی ماک است

مارس و مارثون راز یانج بری

بستانی است

مارسقیا بیونانی اترج است

مار اسم فارسی حیه است

مارچوبه اسم فارسی هلیون است

مارقیون بیونانی مقل است

مازو اسم فارسی عفص است

ماساج اسم شعر سر است

ماسقوریا القیریون است

ماسقوریچکی ترکی کبیکج است

مامیثا ازغا موثی است

ماطونیون نبات فنه است

ماقاریون دلبوس است

مافود بنا و مقدونیا و فطراسالیون است

ماقی بیونانی السباسه است

ماکهی اسم هندی ماب است

ماالاثیرن بیونانی ساذج است

ماالمالی اسفهانی حردون است

ماس لوقا بیونانی غیر مرماحوز است

مالتمودیون و مالینوس حجر بق

اسود است

مالنطر یارنج الاساکفه است

مالیالوس سالیا است

مالی بیونانی عسل را گویند

مالینوفلن بادرنجبویه است

ماه پروین اسم فارسی جاورس است

ماهی رو بیان اسم فارسی اربیان است

ماهی اسم فارسی سمک است

ماهی بینی دراز اسم فارسی دلفین است

ماهی پرنده اسم فارسی سقنقور است

ماهی زهره و کوهی اسم فارسی

دلوس است

ماهیانه اسم فارسی صحنا است

ماهی شور اسم فارسی سمک ملیح است

ماهی کل اسم فارسی سیبا است

فصل المیم مع التاء

المثناة الفوقانیة

متک اسم عربی اترج است

متنی لعناع است

متر اسم هندی کرسنه است

متهالی اسم هندی شیرینی است

متهیه اسم هندی مخیض است

فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثک سوسن است

مثک الجمجم زعرور است

فصل المیم مع الجیم

مج العرب اسم ماش است

مجبن اسم قسمی از عنب الثعلب است

مچهلی اسم هندی ماهی است

مجیث اسم هندی روناس است

که عروق الصباغین نامند

مجتری بهندی قسطین است

فصل المیم مع الحاء المهملة

محاجم بلغت اندلس محاجمه است

محرث و مبیج انجدان است

محلب درخت المحلب است

محموده سقمونیا است

مخ زرده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمة

مخلص الاکبر اسم معجونی است

که بیونانی سوطیرا نامند

مخیطا و مخاطا اسم عربی

سپستان است

فصل المیم مع الدال

المهملة

مدام اسم خمر است

مدمل الجراح صابع فرعون است

فصل المیم مع الراء

المهملة

مرانیه و مرامیه اسم فارسی

یوم المجوس است

مرار الصخر و مرار الصخور حنظل است

مرال اسم ترکی ایل است

مربا انجبات است

مرباهی کده اسم فارسی مسیر است

مرج اسم هندی فلفل است

مرجسک اسم فارسی عدس است

مرداخوار اسم فارسی زخمه است

مرداغاجی ترکی اسم بنات است

مخنب الدب است

مرزنگوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسی صعتر بستانی است

مرسیا انورا بیونانی آس بری است

مرسیا ایمارس بیونانی آس بستانی است

مرسیون بیونانی اشنان است

مرسلون بلغت سریانی ارجیلی است

مرسیا بیونانی ریحان است

مرطوس نزد مولف جامع الادویه

مرماحوز و نزد بعضی مرطوس است

مرطیقس سیاه مرتبلس است

مرغ جنگلو اسم فارسی صباقر است

مرغ سنگ شکنک اسم فارسی قطاط

مرقاعی کفنیون است

مرقد شامل جوز مائل و افیون است

مرگ موش کانی اسم فارسی شک است

مرگ موش عملی اسم فارسی

دیک برد یک است

مرگ ماهی بفارسی ماهی زهرج است

مرک اسم فارسی مدا است

مرماان و مرو حبلی و مرو شیرین

مرماحوز است

مرو تلالی مرو بری اسم مرماحوز است

مرو اهرم و مرباجونه و مرو تلخ
و مرو سفید مرماحوس است
مرو آزاد مرمازاد است
مردوس اعطا یونانی اذان الفار
است و مردوس بمعنی هوش و اطبا
بمعنی گوش است
مروارید اسم فارسی لولو است
مردا اسم هندی مرزنجوش است
مریق اجر لیس است
مریاقلن یونانی هزار برگ است
و آن خرنبل است و نیز بهندی
طری فلیون است

فصل المیم مع الزاء المعجمة

مرح درخت بادام تلخ است
مرزد بلغت صفهانی سوسن است
مرز بزای معجمه قسمی از نبید است
که در مصر از جو و برنج میسازند
و بفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهملة

مستار خمر نارسیده است
مستین یونانی زاج سبز است
مستقار مستقران و مسقوده بلغت
عجمیه انیسون است و ذند طویل است
مستکرا آبنوس است
مسالیف درخت مقل است
مست اسم فارسی خالیفون است
مستخته اسم فارسی سخت است
مس اسم فارسی نحاس است
مسیحی مصطکی است
مستاطون عود هندی است
مسلقن زعرور است
مسک بفارسی زباد است
مسک الجن شامل شوصر حبه دو صغیر
است
مسک الرمان نارمشک است
مسک القرد دشنه است
مسن حجر المسن است
مسوحان ادهان مرکب است
مسواک الراعی شامل و نفر اشیمیع
مسواک المسیح نوعی ز رگ لور است
مسواک العباس نوع زرگ
قتاد است و رعی الابل را نیکن
است
مسور بهندی عدس است
مسی بهندی کالنج است و در کشی الملاد
منادطریال را باین اسم می نامند

فصل المیم مع الشین المعجمة

مشتری بلغت مهوسین فلعی
مشط الراعی دیناقوص است
مشک زبر زملن اسم فارسی سعد است
مشک هندی سعد هندی است
مشک دانش بلغت سکابن اسم
شوصر است
مشناک اسم فارسی سنگ است
مشتو اسم فارسی تلر است

فصل المیم مع الصاد المهملة

مصارع زعرور است
مصباح روم کهربا است
مصارین معا است و
مصران واحد آن
مصفی الرعاة بلبکی است

فصل المیم مع الضاد المعجمة

مضن مان البرست و
مرش حب القلقل است
مصنع هندی است که از آب
سوما و انار ترتیب دهند
مصنع تمر عوسج است

فصل المیم مع الطاء المهملة

مطر باران است
مطقیشا لوز است و لعوق
لوز را نیز باین اسم نامند
مطهر نخلست است

فصل المیم مع الظاء المعجمة

مظ الظاء معجمة گلنار است

فصل المیم مع العین المهملة

معا بفارسی روده و بترکی
باغرساق نامند
معانوس نوعی نانی بان است
معدخضیة لشلسنبوت
معفر اشرست که نیز ناشلیز
معتقات تال حبت مد دا است
معقار صمغ آلو است
معین بادزریون است

فصل المیم مع الغین المعجمة

مغافیر مغفار سکر العشر است
مغاث هندی کلز است
معند بادنجان است و تمر التفاح
بری را نیز نامند
مغرا تحوان اسم فارسی مح است
مغناطیس حجر مقناطیس است
مغلیا نابلغت سریانی اسم
حرف بابلی بو داده است
مغو ناقلیه باو نجان است
مغیلان ام غیلان است
مغر تمهابسم فارسی خوب ورست
مغر ناهنه طین مختوم است
مغر بجانیز و سعد لسنه نیز گویند
مغر سر اسم تار زبان داغ است

فصل المیم مع الفاء

مفرح ارض الشور است
مفرح قلب دل نار و بحبه است
مفرد و اسم نوعی از قطر است

فصل المیم مع القاف

مقدونیس بطر اسالیون است
مقر اسم عربی نبات صبر است
مقلقل قت است
مقدونیا ملیون است که خرد کرده باشند
مقناطیس حجر مقناطیس است

فصل المیم مع الکاف

مکر اسم هندی عنکبوت است

ملکری کجالا اسم دام عنکبوت است
ملر بهندی تمساح است
ملس اسم فارسی ناب است
ملس عسل اسم فارسی تحل است
ملند قولبش اسم مخلصه است
ملهن اسم هندی ازبد است
ملنه فلوس است
ملنیاس بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

ملاح بضم اول و تشدید ثانی
اندروطالیس الغت مغربی
قاقلی است
ملح بحری از اقسام ملح مائی است
که تا آب بآن رسد حل میشود
و اکثر آن سیاه و در افعال
قریب بملح اسود است
ملح التوتیه و ملح النار نوشادر است
ملح حبشی بلغت مصر البقر است
ملح الذهبین قسیم ملح العجین است
ملح سبخی شوره است و در لقمه مذکور است
ملح الصباغین ملح الصاغه تنکار است
ملح الحجوم ملح هندی است
ملخ بفتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم
فارسی جراد است
ملطاط دنبا قوس است
ملکان اکلیل الملک است
ملوخ بلغت شام قطف بحری است
ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است
ملیح نوعی از عوسج است بزرگ
برگ سرخ
ملیطریا زاج سیاه است
ملیلس بلغت اندلس القلیه یمانیه است
ملیطی یونانی اثمد است
ملیون و ملونیا خربزه گرمک است
ملینون بنخفر مخلوق است
ملسینون قنطوریون دقیق است
مل سیسالیوس است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح اسطوخودوس است
ممسک الحوامل ازالمسک است
ممولا بهندی اسم صفراغون است

فصل المیم مع النون

منیل لشیرازی اسم هیمه است
منتنه بلغت مصر فالیس است
منثور خیری و تنحاس اشامل است
منج بفتح اول بنج است و بکسر اول
درخت بادام تلخ
منجوشه ناردین است
منجهته بهندی فوه است
منداغوزین یونانی یبروح است
منذک بهندی ضفدع است
منده بهندی نوعی از درخت است
مندویل بهندی جوز القی است
منشم درخت میثم است و مذکور شده

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد است
موتهته بهندی نوعی از ماش است
موتی بهندی اسم لولو است
موراسون سیاوشان است
موجرس بهندی شکوفه فوفل است
موجیه بلغت اصفهان قنابری است
مورچه بفارسی نمل است
مورد اسم فارسی آس است
مورد اسفرم آس بری است
و گویند اسم فارسی اذخر است
مورلون نوعی از یبروح است
که برگش سفید شبیه برگ
چغندر باشد
موسیر اسم فارسی البصل الزیر است
موساکنی بهندی اذان الفار
موسقی یونانی طرفا است
موش بفارسی فاره است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی آنرا
یربوع است
موقیون نوعی از سموم و قریب ببیش است
موقد النار کبریت است
موقوطیس بلغت عجمی قطر است
مولو نام درختی است سفید
گرده است و بر درو بار است
مولی یونانی حرمل بری است
و بهندی فجل برا نامند
موم اسم فارسی شمع است
مومیائی کوهی قفر الیهود است
مومندی گویند بهندی کماذریوس است
مونگ بهندی ماش است
مون میون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویزک عسلی اسم فارسی دبق است
مویزک کوهی اسم فارسی میویزج است

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سنا مکی است
مهزاذ ذو لوست
مهر گیاه اسم فارسی یبروح الصنم است
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
مهوند اسم هندی حنا است
مهیه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء

المثناة التحتانیه

میبه اسم فارسی شربت به که
با شراب یا آب انگور یا دوشاب
انگوری ترتیب میدهند
میتهل بهندی جوز الکوثل است
میتهی بهندی حلبه است
میجوش اسم فارسی شرابی است
که با سنبل رومی یا سنبل هندی
ترتیب داده باشند
میخک اسم فارسی قرنفل است
می سوسن شراب سوسن است
میفختج مدبر می پخته است که
با شکر و عسل یا دیگر چیزها آمیخته باشند
میفختج مفرح می پخته است که
در مدبر آن هیل و جوزبوا و
قرنفل و امثال آن اضافه
کرده خوشبو باشد

سیفوسیون تخم کران است
سطیلوس مغره است
سیوتیسج زبیب الجبل است
سیمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن بریان ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است
ناردین قلیطی سنبل رومی است
ناردین کوهی شامل اسارون نوا[illegible]
ناردین اسم یونانی شلق سنبل است
نارگیل و نارل بهندی نارجیل است
ناردین ابقرکی سنبل الطیب است
نارو اسم رومی صنوبر رومی ثمر است
نارون بلغت فارسی شکال را نامند
نارفیت اسم یونانی نارمشک است
ناعمه بلغت اندلس لسان الابل است
ناخنه بلغت اکسیران زیبق است
نانوخ بلغت بغداد اسم بیخ نیلوفر است
نالدون بهندی عود الحیة است
ناموس بق است
نان کسمات بفارسی خبز الکعک است
نان بی سبوس خبز الحوارا است
نان تنخی خبز القطایف است
نان سبوس دار خشکار است
ناساجی خبز الطابق است
نان سکر بفارسی خبز الملة است
نان کسمه خبز التنور است
نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع الباء الموحدة

نبات اسم فارسی فانید است
نبات الاشنه شبیه است
نبات الرعد فطر است
نبات الملائکه کرسنه است
نبق بار درخت سدر است که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل است و بهندی گیاهی که بیاقی باشد بفارسی بیاره و بهندی بیل دلت و بعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوست [illegible] است
نخوص سلیخه را نامند

فصل النون مع الحاء المهملة

نحاس صینی طالیقون مصنوع است
نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزردی است
نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص است
نخود الوندی نخود مریم بلغت اصفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهملة

ندغ صعتر بری است
ندبکا کیکه اسم هندی سرطان نهری است

فصل النون مع الراء المهملة

نرکسی بهندی نام جدوار است
نرد درخت تغار است
نرسک اسم فارسی عدس است
نرم آهنی اسم فارسی حدید انیث است

فصل النون مع السین المهملة

نسترن زرد و رد صغیر بری است
نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است و در افعال العزیز ان [illegible]
لفظ نسترین [illegible]
نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف العین گذشت
نسرین آسیا گل علیق العدس است
نسوت بهندی تربد است

فصل النون مع الشین المعجمه

نشاسته اسم فارسی نشا و نشا ستج است
نشاسته اسم عربی اشنج است

فصل النون مع الصاد المهملة و الضاد المهمله

نضار اسم ذهب احمر [illegible] ارکوهی انیز نامند
نضروان [illegible]

فصل النون مع الفاء

نفل اخر الیف است
نفره اسم فارسی فضه است
نفاخ حب الکاکنج است
نقل خوانیه اسم فارسی حب الصنوبر است

فصل النون مع اللام والمیم

نکان زعرور است و نزد بعضی [illegible]
نمام سوسنبر است و نمام الملک نمانا نیز نامند
نمارق شامل قلاع و سیماین سفید است
نمشک بلغت اصفهان [illegible] است و بلغت اهل هند [illegible] شیر است که شیرینی قند یا نبات و قدری گلاب داخل شیر جوشانده و کف [illegible] بسیار برهم میزنند و تمام کف آن را گرفته با نان تنک و تخمی میخورند بسیار لذیذ [illegible] و لیکن این مخصوص زمستان است [illegible] باشد زیاده و بهتر بعمل می آید
نمغوتش و نمغولس سیب نباتی قسمی از [illegible] است
نمک اسم فارسی ملح است
نمور اسم عربی ارنب بری است
منقش گرسنه است

فصل النون مع الواو

نوا نا العربی [illegible] است
سلق آن [illegible] است

ست خصوصا در اوزان

نوح لبلاب ست

نور بضم بلغت اکسیریان زیبق است

ولفتح اول و سکون واو و ضم جانبر

شکوفه و گلها است

نوره کلس حجری ست

نور القند اول شکوفه درخت

دار شیشعان ست

نوفلن اسم یونانی زرنبور است

نوق شتر ماده ست

نول بهندی ابن عرس است

فصل النون مع الهاء

نهشل اسم عربی اشتاقل است

نهق قرة العین ست و نزد بعضی

جرجیر ست

نهنگ اسم فارسی تمساح ست

فصل النون مع الیاء

نیشکر قصب السکر ست

نیشوق ادرک ست و نزد

بعضی قرصیا ست

نیلج نیل ست

نیلوفر هندی اوسپند است

نیمقا اسم یونانی نیلوفر ست

نیانا نانخواه ست

نی بفتح اول و سکون یا اسم

فارسی قصب ست

باب الواو

فصل الواو مع الالف

واالبیهم بلغت تنکابن کرفس

بری ست

واآصا لبلاب ست

واآموک بلغت تنکابن کرفس

بری ست

واآشه اسم فارسی صعتر ست

واآقیمن یونانی کنگر زد است

واالان بزرگ بهندی

رازیانه ست

واالان کوچک شبت است

واآی کلب بری ست

فصل الواو مع الباء الموحدة

وبر بالفارسی پشم نرم را مانند

وگویند مخصوص پشم شتر است

وبر الارض فطر ست

فصل الواو مع الحاء المهملة

وحید بلغت مغربی ماز ریون است

فصل الواو مع الخاء المعجمة

وخشیزک وخشیزق بکاف

والقاف دگر تخم لسان الحمل ست

و دو منه ترکی عبارت از ان است

و نزد بعضی در منه خراسانی است

فصل الواو مع الدال المهملة

ودع زودفامی رطب ست

ودوده اسم مغربی بلسکی ست

ودین یونانی کماه ست

فصل الواو مع الراء المهملة

وراجانور فاشر ست

ورد لحیه کبیکج ست

ورد الحمار و ورد الحمار ورد

الغاب ورد الحماق ست

ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمی است

و بلغت مغرب گل فاوانیا ست

ورد الزاقی بلغت مغرب گل خطمی است

ورد کساج گل علیق الکلب است

ورد صینی نسرین ست

ورد فر انشقاق النعمان ست

ورده بلغت مازندران سجانی ست

ورل نانی سقنقور ست

ورطوی سطاخیس ست

ورطینیشا غنم ست

ورق الزیتون هندی طالیسفر است

ورق النیل وسمه ست

ورک بلغت قردین نبات

اخر بوب نبطی ست

ورق بفتح اول و ثانی برگ

نباتات ست بضم اول و سکون

ثانی اسم طیور ست و بفتح راو و کسر زراوار

اسم فضه ست

فصل الواو مع الزاء المعجمة

وزغ اسم عربی سام ابرص است

و بالفارسی ضفدع را بان اسم

می خوانند

فصل الواو مع السین المهملة

وسخ کوز النحل بالفارسی موم نامند

و سمه کتم ست

فصل الواو مع الشین المعجمة

والصاد والطاء المهملتین

والعین المهملة والغین المعجمة

والقاف والکاف واللام

والیاء المثناة التحتانیة

وشج شق ست

وشج اغرسطس ست

وشم بضم اول و ثانی بلغت

سکابن دیلم اسم سماقی است

وصیف الاشو سیاوشان است

وطواط خفاش ست

وعسل نوعی از ایل ست بزرگ تر

جوبرد در دیلم شوکا نامند

وغد بالغین معجمه اسم عربی بادنجان

ست

وقل بالقاف اسم عربی عرد خشک

درخت مقل ست

وکسر اشیان طیور ست

ولکام حسفرم ست

ولیغ طلع ست

وین انگور سیاه ست

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم هندی فیل ست

هادی اسم تریاق فاروق است

هادیا اسم یونانی افعی ست

هال قاقله صغار ست

هالوک اسد العدس است

و بعضی سنگ گفته و بلغت مصر

جعیقل ست

هالم و هالون اسم هندی حب الرشاد است

هالیوطس اکلیل الملک است

حامه حنده است

هالس بهندی ادرست

فصل الهاء مع الباء الموحدة والتاء المثناة الفوقانیة والدال المهملة

هبید دانه حنظل است

هتاجوری بهندی اسم کف مریم است

هدل حضض است

فصل الهاء مع الراء المهملة

هرا بهندی اسم هلیله است

هرایزه مرانیه است

هرتاره و هرتال بهندی اسم زرنیخ است

هرجان لوز البربر است

هردی اسم عربی عروق الصفر است

هرشفه اسفنج است

هرقلوه و هرقلوس نوعی از هندبای بری است و نزد بعضی البوخلا است و نزد بعضی ترسعنه است

هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمة

هزارجشان هزارفشان بفارسی فاشرا است

فصل الهاء مع الشین المعجمة

هشت دهان اسم فارسی نوعی از عود هندی است جهت الفرس نافع

هشت کنیه بهندی الوف است

هشقیفل اسم شقاقل است

فصل الهاء مع الفاء والکاف

هفقور لوز اسم سریانی فقیون است

هکل بفارسی فقع است

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است

هلعدیا اسم نوعی از هیبن است بلغت هندی

هلیفقا اسفیدباج است

هلک قرون اشبل است و نزد نطاکی درج الفار

هلموت و هلموسلق جبلی است

هلیج نوعی از ذباب مشهور بحبه

نکس است

هلیلون زعرور است

هلیا نیشا هترج است

هلیلج البلیلج است

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار همیشه جوان از گل است

همیم اسم عربی کل الاصل الشی است و بفارسی عبارت از عرق گوشت و گندم مهربخته است در افعال مانند هرلیسه است

فصل الهاء مع النون

هندبای هاشیه و هندبای شامیه نوعی کاسنی بزرگ و برگ بستانی است

هندبا البقل نوعی ریزه برگ کاسنی بستانی است

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی حبّازی است

هوجبه و هوفیلوس البوخلا است

هوحوه و هولقینه اسم بیاض الراعی است

هوداسیون اسم شتر لغاغ است

هوقسطیداطس نوعی است که در تحت لحیة التیس میباشد و عصیر لحیة التیس است

هوره اسم فارسی حبّازی است

هوبیره اسم هندی ابهل است

فصل الهاء مع الیاء

هیشر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بنی آن

هیرا اسم هندی الماس است

هیرادهی اسم هندی دم الاخوین است

هیرون نوعی از خرما است و گویند مراد از آن قسب است

هیزار اسم فارسی نعناع است

هیضان اسم عربی فحل بری است

باب الیاء المثناة التحتانیة

فصل الیاء مع الالف

یاربور اسم ترکی نودیخ است

یاره طاشی اسم ترکی حجر العلق است

یاسمین سفید اسم فارسی یاسمین بری است

یاسمین بری عشبة النار است

یاغ اسم ترکی دهن است

یابوشقان اسم ترکی غری السمک است

فصل الیاء مع الباء الموحدة

یبرو اسم سریانی لفعل است که بفارسی استر گویند

یبروحا بادنجان است

یبروح الشو یبروح الصنم است

یبروزه لقلق یمانیه است

فصل الیاء مع الحاء المهملة

یحفیفس کرفس کرفس بستانی است

یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است

فصل الیاء مع الدال المهملة والذال المعجمة

ید الله چون برچار ساله است که در اول با برگ نیشتر هستند و در آخر گفته شد

یدزره قسوس است

یذقه درخت بل است

فصل الیاء مع الراء المهملة

یراع قصب است

یرابیع هلیون است

یرقا اسم عربی حنا است

یرسه ...

فصل الیاء مع الشین المعجمة والعین المهملة والغین المعجمة

لبنف حجر الشب است
لعفید خندریلی است
لعقوب کبک نر است
لعیضا الغمیض اسم سریانی ریباس است

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم جنس نباتی است که بی ساق
است و بشاخها بر زمین مفروش میشود یا
بر مجاور خود میپیچد مانند نبات خیار
و با در رنگ و خربزه و از مطلق آن
مراد کدو است

فصل الیاء مع اللام والمیم

یلمو اسم ترکی طرفا است که بفارسی
گز نامند
یلوم اسم ترکی سلوی است
یلم اسم فارسی عربی سمک است
یلنجوج و ینجوج بعربی عود بلنانی است

یمام اسم شفنین بری است
یمامه اسم کبوتر خانگی است
یمسو لغت کبیرانی القر است که شوره نامند
یملیک اسم ترکی لحیة التیس است
یموزطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد
یمونا و یمینا مصاف است
یمیشان اسم ترکی زعرور است

فصل الیاء مع النون

ینبطو اسم سلمه است
ینبوت خرنوب نبطی است
ینق الفجه است
ینتون لغت نبطی اسم تافسیا است

فصل الیاء مع الواو

یوشان اسم ترکی سیح است
یونجه باغی اسم طبه است
یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی صفصفه است
یونک اسم ترکی صوف است

فصل الیاء مع الیاء

ییرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند
ییلان اودی اسم ترکی ثیل است

خاتمة الطبع

نسخه مخزن الادویه که از تصانیف مسیحای زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامه زمان و فهامه دوران سلاله خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول و منقول کشاف حقائق فروع و اصول سند حکمای کرام رئیس فضلای عظام افضل اطبای عالی قدر اجل علمای دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن السید محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما سجال الرحمة والاحسان و اسکنهما فی معالی الجنان در مطبع احمدی واقع شاهدره دهلی ضلع میرتهه باهتمام من بهیچمدان امو نجان و بحسن سعی و کوشش فی پایان محمد حسین خانصاحب مهتمم مطبع مصطفائی دهلی بتصحیح و مقابله حسن خانصاحب برادر عزیز خانصاحب ممدوح بتاریخ ... و شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۸ هجری طبع شد

فهرست اسامی کتب که مصنف تحفة المؤمنین را در حین تألیف این مجموعه در نظر بوده

کتاب	کتاب	کتاب	کتاب	کتاب
منهاج الابدان در ادویه مرکبه	کامل الادویه	منافع الحیوان	من لا یحضره الطبیب ابن ذکریا	طب النبی طب الائمه
شرح قانون مع ادویه مفرده تألیف حکیم گیلانی	منقذ السموم جالینوس در ادویه مفرده	تذکرة الکحالین	تفسیر ابواب سبک در ادویه مفرده	تذکرهٔ شیخ الطبکی
شامل ابن سندی	حیوة الحیوان	شرح موجز مشتمل بر فنون طب و ادویه	جامع ابن بیطار	اختیارات ابن بیهل در تمام طب و ادویه
تقبیره	مختصر ازدی مشتمل بر فنون طب و ادویه مفرده	جامع فیروز شاهی مشتمل بر فنون طب و تفسیر اسامی ادویه بلغت هندی	شفاء الاسقام مشتمل بر ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه و غیره	اختیارات بدیعی
حرس الحیوان	تالیف	منی ابن تلمید	ترویح الارواح مشتمل بر فنون طب و ادویه	شامل الادویه ابن ذکریا
حاوی کبیر ابن ذکریا	مفرده ترجمه سست در فنون معالجات و ادویه	مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغداد	حاوی الادویه	بحر الجواهر در ادویه مفرده
ترجمه ست جوک	جامع ادویه ابو داود	قانون شیخ الرئیس با شرح او	کفایه	جامع شریف الدین محمد یوسف

کتاب خواص الادویه جلالی

کتاب خلاصة التجارب

کتاب شذور الذهب فی شرح المکتسب در صناعة

کتاب ابان الاخطار فی الاسفار

۷۶۸

۱۱۹۴